جواهر الكلمات

العلامة النهاوندي





از مستملکات حقیر ... محدث زاده ...

۲۰ جمادی الاولی ۱۳۷۰ ... محدث زاده

فهرست بیان وفا — کتاب مستطاب

هو

مخفی نماناد نظر

اینکه کتاب مستطاب

جواهر الکلمات لبصائر النسمات که مشتمل بر

دو صندوق و هر صندوقی حائز ده باب است دارای ابواب معینه و

عناوین مشخصه است لهذا در فهرست کتاب بنور اکتفا شد بذکر عناوین

موجوده در صندوق و مذکور باتعیین صفحات از عناوین **الصندوق**

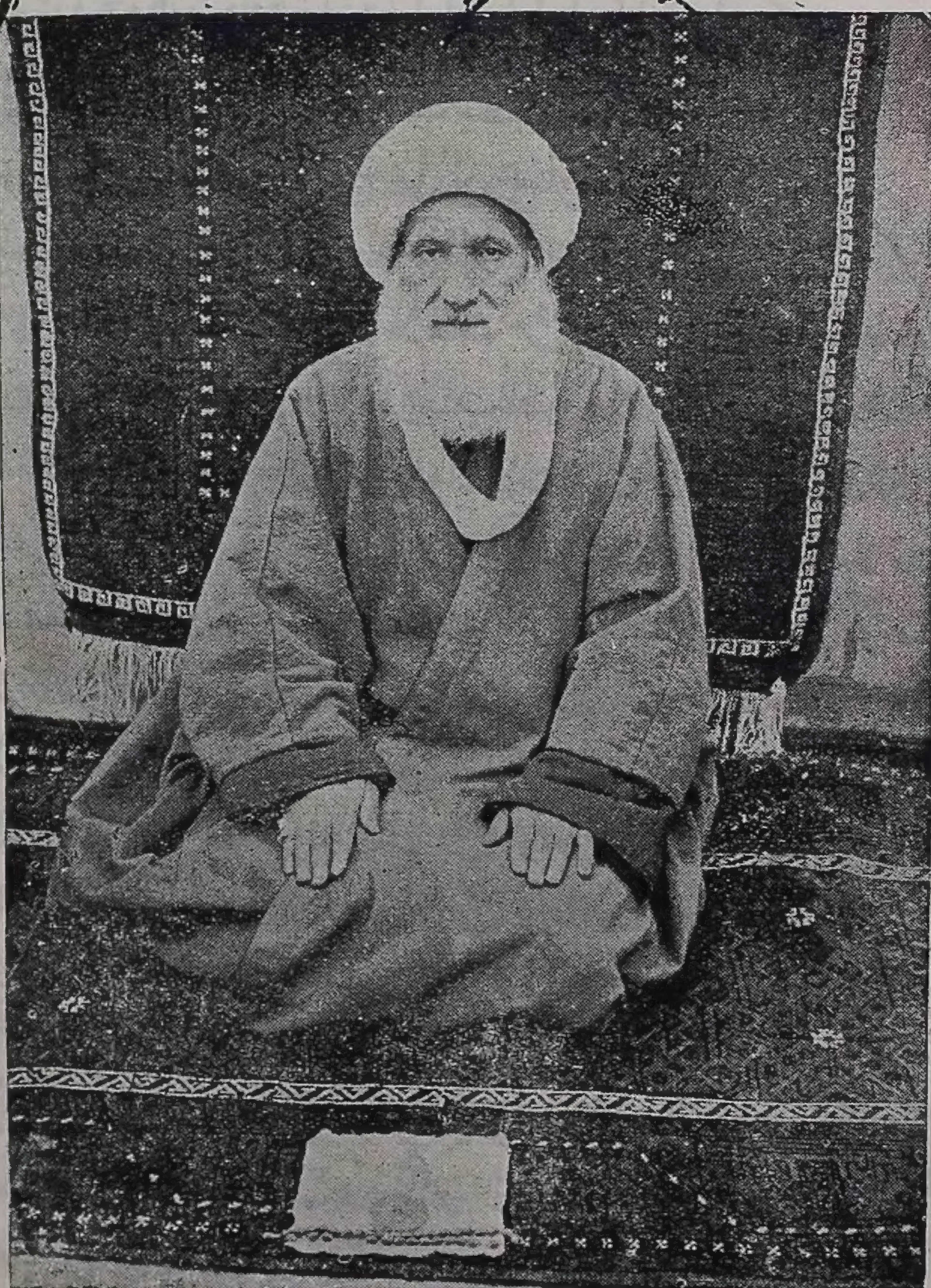
 قد تمّ الفهرست بعونه

تبارک و تعالی بید الفقیر

الحسن الحریریان

۱۳۶۰

جواهر الکلمات — لبصائر النسمات



غرة صفر المظفر في سنة ١٣٦٩ هجري



بسم الله
الرحمن الرحیم
الحمد لله وکفی وسلام
علی عباده الذین اصطفی وبعد
اینست مجلد دوم از مجلدات ثلاثه کتاب مستطاب

جواهر الکلمات لبصائر البینات

الملقب بکحل الجواهر لجلاء البصائر از مصنفات ومؤلفات خورشید
درخشنده آسمان فقاهت وماه درخشنده فلک علم ونباهت بحر مواج دانش
ودین وقطب رحای عرفان ویقین حامی شریعت سید المرسلین صلوات الله علیه
وآله اجمعین کهف الفقهاء والمجتهدین حجة الاسلام ومحجة المسلمین آیة الله الباهرة فی
العالمین محیی مآثر الائمة الاثنی عشر المؤید بتاییدات الملک العلی الاکبر غوث الشیعه

الآغا الحاج الشیخ علی اکبر النهاوندی

اطال الله بقائه که محتوی بر سه مقصد ومشتمل بر سه مجلد است مجلد اول در تنضید جواهر زینت
فزای اصول دین ومجلد دوم که همین مجلد شریف باشد در تنضید جواهر زینت فزای فروع دین ومجلد سیم
در تنضید جواهر زینت فزای اخلاق فرو پوشیده نماناد که اینطور مجلد زیبا متضمن اسرار عبادات
وغایاتی که در کتب اخلاقیه علماء اخلاق معنون ومدون آمده چنانچه مجلد سوم این نیز متضمن مهلکات و
منجیاتیست که اخلاقیین در مؤلفات ومصنفات خود در صفحه روزگار بیادگار گذارده هم انا ناظر بعامة البلوی
بودن مجلد دوم این کتاب مستطاب قبل از طبع اول المجلد آخر حضرت مؤلف در باسمه وانتشار آن مبادرت وشتاب فرموده که
این فریضه عادله بعون الله المستعان زودتر مورد امعان ومجال ابصار وجلاء انظار دوستان اهل بیت اطهار
علیهم صلوات الله الملک الغفار گردد واز مطویات آن مستفیض ومستفید ومستضیئ ومستنیر گردند

قطعة

این نامه که بحری است پر از لؤلؤ منثور — با نور سزد نقش نمودن برخ حور
بر چشم رمد دیده از این کحل جواهر — باشوق وشعف بر کر افزون شودش نور
باقی زنهاوندی این گنج گهر بخش — ما دام ابد الدهر الی نفخ فی الصور

عربیة

یا حبذا من جواهر الکلمات — بها تجلت بصائر البینات
فیها انطوت بالبها کنوز رموز — علی الذی یترغب الی سبیل نجاة
در المؤلف لله الجواد لقد — اجاد فی جمع ما فیها دلیل حیوة

رجاء واثق از مطالعه کنندگان این نسخه شریفه ومجموعه لطیفه آنکه در هنگام
مطالعه ودر هر اینکه مظان استجابت دعا است حضرت مصنف جلیل ومؤلف
نبیل وکاتب وطابع را از دعاهای خیر فراموش ننمایند وانا المفتقر الی
رحمة ربه تراب اقدام طائفی بیت الله الحرام اقل الطلاب والمحصلین
محمد حسن المیر جهانی المحمد آبادی
الجرقوئی الاصفهانی عفی الله عن جرائمه فی یوم
الاربعاء الثانی عشر من شهر شوال
المکرم سنة ۱۳۵۹
هجریه

هو الله المستعان ومنه التوفيق وعليه التكلان

هذا هو الصندوق الأول
من الخزانة الثانية من كتاب المستطاب
الموسوم بجواهر الكلمات لبصائر
النسمات والملقب بمجلى الجواهر لجلاء البصائر
وهو في تنضيد جواهر المزينة لفروع الدين
بمعنى الأخص من تأليفات حجة الإسلام آية الله
في الأنام الآغا الحاج الشيخ علي أكبر
النهاوندي المشهدي مد
ظله العالي

(وبه نستعين) (بسم الله الرحمن الرحيم) (وبه نستعين)

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعنة على أعدائهم أجمعين من الآن الى قيام يوم الدين أما بعد چنین گوید منعطش زلال رحمت خدا وندی علی اکبر بن حسین نهاوندی اصلح الله له احواله الذاتیه واذاقه حلاوة نشأته که این خزانه دوم است از کتاب موسوم بجواهر الکلمات لبصائر النسمات وملقب بمجلی الجواهر لجلاء البصائر ومحتوی بر دو صندوق است **صندوق اول** در آن تنضید میشود جواهری که باظهار انها زینت داده میشود عباداتی باصطلاح اخلاقیین وفروع دین بمعنی الاخص باصطلاح این احقر الاخس وانها ده اصلند **ا** الطهارة **ب** صلوة **ج** زکوة **د** وصدقه **ه** خمس **و** صوم **ز** حج **ح** جهاد **ط** قرآن **ی** ذکر **یا** دعاء اسئل الله التوفیق لهذا الاظهار والتنضید فانه بیده لمقالید الامور وهو المبدء وهذا اوان الشروع فی تنضید الجواهر المزینة للاصل الاول بعون من هو غنی المستند والمعول

جواهر کلمات للطهارة ملائمات

قرآنیه قال الله تعالى ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين یعنی خدای تعالی پاکان را دوست دارد **زبرجدیه**

حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند بنی الاسلام علی النظافة یعنی بنای مسلمانی و دین داری بر نظافت و پاکیزگی است ونیز فرمود الطهور شطر الایمان پاکی نیمه ایمان است بعضی از بزرگان میگویند این همه فضیلت و بزرگی فقط پاکی و است که در تن وجامه باشد باستعمال آب بلکه پاکی بر چهار طبقه اول پاکی سر دل از انچه جز حق تعالی است قال تعالی قل الله ثم ذرهم مقصود از این انستکه چون دل از غیر حق تعالی خالی شود بحق مشغول ومستغرق گردد و این تحقیق کلمه لا اله الا الله است واین درجه ایمان صدیقین است و پاکی از غیر حق تعالی یک شطر ایمان است و تا دل از غیر حق پاک نگردد بذکر حق اراسته نشود طبقه دوم پاکی ظاهر دل است از اخلاق ذمیمه چون حسد و کبر و ریا و حرص و عداوت و رعونت وغیرها تا اراسته شود باخلاق پسندیده چون تواضع و قناعت و توبه و صبر و خوف و رجاء و محبت وغیر آن و این درجه ایمان متقیان است و پاکی از اخلاق مذمومه یک شطر ایمان است طبقه سیم پاکی جوارح و اعضای بدن است از معاصی چون غیبت و دروغ وحرام خوردن و خیانت کردن و در نامحرم نگریستن وغیر آن تا اراسته شود بادب و فرمان برداری در همه کارها و این درجه ایمان پارسایان است و پاکی جوارح از حرامها یک شطر ایمان است طبقه چهارم پاک داشتن تن وجامه است از نجاستها تا انکه جمله تن اراسته گردد به رکوع و سجود و ارکان نماز و این درجه پاکی مسلمانان است که فرق میان مسلمانان و کفار باین است و این پاکی نیز یک شطر ایمان است و این طهارت تن وجامه از انجهة که اسان تر است و نفس را نیز در ان نصیب است زیرا که پاکیزگی خوش است و نفس از ان براحت شود و همه کس را و را بپلید و پارسائی او بدان دانند بدین سبب بر مردم اسان بود و همگی روی بان اورده و سعی و جهد در ان کنند و اما پاکی دل از حسد و کبر و ریا و دوستی دنیا و پاکی تن از معاصی چون نفس را در ان حصه نیست و نظاره گاه خلق است نه نظاره گاه خلق لذا هر کس در ان رغبت ندارد و چون دانستی که طهارت ظاهر جدا است از طهارت باطن و طهارت باطن سه است یکی طهارت جوارح از معاصی و یکی طهارت دل از اخلاق بد و یکی سر از هر چه جز حق تعالی است بدانکه طهارت ظاهر نیز سه قسم است یکی طهارت از نجاست و خبث و یکی از حدث و یکی از چیزها که بمنزله فضله است در بدن مثل موی و ناخن وغیره و در تفسیر منهج استکه حضرت باقر در معنی متطهرین در ایه فرمود یتطهرون بالماء عن البول والغائط بنا بر این تفسیر مقدم بر اداب وضو وغسل مانده در تکنیف استاده

مغنطیسه کیفیته در بیان خلوت و قضاء حاجت و ذکر آداب آن بدانکه چون تقاضای بول و غائط شود نشاید از آنکاه داشتن از اهل بیت طاهرین علیهم السلام مرویست که اگر کسی احتباس بول و غائط کند نمازش مقبول نیست و چنان باشد که در دامن داشته باشد و چون اراده خلوت نماید جائی اختیار نماید که کسی او را نه بیند و واجب است بر کسی که بخلوت رود که خود را بپوشد از کسی که نظر کردن بسوی او حرام است که اگر نظر کردن او حرام نباشد مثل آنکه زن و شوهر باشند یا طفل که بحد تمیز نرسیده یا کنیزی که ملک او باشد و حیوانات غیر ذوی العقول ضرری ندارد و بدانکه نظر کردن بعورت غیر حرام است و ناظر و منظور هر دو در لعنت اند اگرچه نظر در عورت طفل خود باشد بی سببی حتی نظر کردن بعورت عیال خود را بعضی مکروه دانسته اند زیرا که نهی عموم دارد که لعن الله الناظر والمنظور یعنی خدا لعنت میکند نظر کننده کان و نظر کرده شده را اما در نظر کننده هرگاه بالغ و عاقل باشد چه آنکه نابالغ و مجنون مرفوع القلم اند و واجب است بر متخلی که روی و پشت بقبله نکند مرویست از حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام که هر که ننشیند برابر قبله برای بول یا غائط از روی فراموشی و بیاد آورد و بگرداند از قبله از جای خود برنخاسته که حق تعالی ورا بیامرزد و واجب است که استنجا کند از بول با آب و بس زیرا که در حدیث وارد شده است که لا یزول البول الا الماء یعنی زائل نمیکند بول را مگر آب بخلاف چنانکه مذهب مخالفین است و سنگ و کلوخ و غیرها بول را پاک نمیکردانند و در باب نهی از مس ذکر بدست راست خبری وارد شده است که مرحوم ملا احمد خوانساری در زبدة التصانیف خود نقل فرموده هر کس طالب باشد رجوع بآنجا نماید و همچنین شستن با آب واجب است در صورتیکه غائط از مخرج تعدی کرده باشد و در صورت عدم تعدی مخیر است میانه آب و سه سنگ یا کهنه پاک و مکروه است در حال تخلی نشستن و روی بآفتاب و ماه کردن باختیار و عمد و مکروه است تخلی در سر راهها و در سر آبها و در راه آب و در آب جاری و در زیر درختان میوه دار خواه میوه داشته باشد یا نه و مکروه است در زمین سخت و در برابر باد و در سوراخ حیوانات بول کردن و مکروه است در حال ایستاده بول کردن بلکه بموجب حدیثی که نیز در زبدة التصانیف نقل نموده حرام است والعهدة علی الراوی و مکروه است تخلی در قبرستان و مکروه است بول در آب خواه ایستاده و خواه روان که در آن بیم دیوانگی است و در آب بالاخص که ساکن باشد و در آب ایستاده بول کردن فراموشی آورد و مکروه است استنجاء بدست راست و بدست چپ در حالتی که در آن انگشتری باشد که در آن نام خدای تعالی یا انبیاء یا ائمه هدی یا فاطمه زهراء ع نقش شده باشد و در صورت تلوث حرام است نیز و مکروه است در حال خلوت خوردن و آشامیدن و سخن گفتن مگر بذکر خدای تعالی یا آیة الکرسی یا بضرورت و سنت است که چون در خلا رود اول پای چپ را پیش نهد و بگوید بسم الله و بالله اعوذ بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم مرویست از حضرت امام جعفر صادق که هر که در نماز بسیار سهو کند چون در خلا این دعا بخواند وسوسه از دل او برود و از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که هرگاه کسی کشف عورت کند چه از جهت بول یا غیر آن بسم الله گوید تا شیطان با و نگاه نکند تا هنگامیکه عورت برهنه بوده باشد و چون در موضع تخلیه بنشیند بگوید اللهم کما اطعمتنیه طیبا فی عافیة فاخرجه منی خبیثا فی عافیة و بر هر کسی ملکی و در روایت دیگر دو ملک موکل است که در وقت تخلی کردن او را کج میکنند تا نگاه بغائط خود کند و باو میگویند ای آدمی این است رزق تو که بمشقت تحصیل نموده ملاحظه نما تا از کجا بهم میرسانی و آخرش چه میشود پس چون بر آن نگاه کند بگوید اللهم ارزقنی الحلال و جنبنی الحرام و نیز در حال استنجاء این دعا بخواند که اللهم حصن فرجی واستر عورتی و حرمهما علی النار و وفقنی لما یرضیک یا ذا الجلال والاکرام و چون برخیزد دست بر شکم خود گذارد و فرو دارد و بعد و بگوید الحمد لله الذی اماط عنی الاذی وهنأنی طعامی وشرابی و عافانی من البلوی و چون بیرون آید پای راست را مقدم نهد و بگوید الحمد لله الذی عرفنی لذته و ابقی فی جسدی قوته و اخرج عنی اذاه یا لها نعمة لا یقدر القادرون قدرها و باید در خلا بسیار توقف ننماید که باعث بواسیر باشد و در روایت دیگر بجای بواسیر جراحت وارد شده و باید سر برهنه نباشد و انگشتری که بر آن نام خدای نقش باشد در کیسه یا در بغل پنهان کند و هر کس در خلاء سخن گوید حاجتش روا نگردد و در این حال قرآن نباید بخواند بغیر از آیة الکرسی و آیة الحمد لله رب العالمین و اگر صدای موذن را بشنود حکایت آن تواند نمود و ذکر خدای کند در حال تخلیه و در هر حالی که باشد و در بیت الخلاء مسواک نکند که موجب بوی دهن گردد و چون نظر بر آب نماید بگوید الحمد لله الذی جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا و چون خواهد که استنجاء نماید اول استبراء کند باین طریق که اول از پیش مقعد تا پیش عضو و از آنجا تا پیش سر عضو سه مرتبه دست بمالد و سه مرتبه سر عضو را فشار دهد تا قطرات بول هر چه مانده باشد بیرون کند چون استبراء کند بعد از آن اگر رطوبتی به بیند که یقین نداشته باشد که بول است و مشتبه باشد حکم میکند که بول نیست هر چند که بسیار هم باشد و شستن آن لازم نیست مطلقا و اعاده وضو هم نباید کرد

دُرِّ مرّی وضوئیه در بیان وضوء بدانکه وضوء در لغت بمعنی نیکوئی است و در اصطلاح عبادت است از شستن روی و دستها و مسح سر و پاها با نیت و وضو واجب است از برای نماز واجب و طواف خانه کعبه هرگاه واجب باشد و مس کتابت قرآن وقتی که واجب باشد بسبب اصلاح غلط آن هرگاه بدون دست بر نوشته نهادن نتوان اصلاح کرد و وضوی سنتی از برای نماز سنتی و طواف سنتی و دست بر حاشیه قرآن نهادن و از برای برداشتن قرآن

در بیان فضیلت وضو و عدد اجزاء و آداب آن

واز جمله ذکر خدای تعالی کردن واز برای صلوات فرستادن واز برای نماز جنازه و تجدید وضوء نمودن واز جمله خواب کردن وسنت است همیشه با وضوء بودن حدیث وضوء اسلحه اهل ایمان که با نفس امّاره در پیکار شیطان که از پاکان شنیدم این عبارت بود محبوب حق صاحب طهارت که از اهل صفا داری نشانی نباید بی وضوء بودن زمانی وضوی دایم از روی حقیقت بود واجب بر ارباب طریقت وسنت است زن حایض را که هر وقت نماز وضوء ساختن و در محل نماز خود بر نشیند بقدر نماز و ذکر خدای تعالی نماید که روایت شده است از حضرت پیغمبر صلعم که هرگاه زن حایض وضو بگیرد و در هر وقت نمازی هفتاد بار استغفار بگوید حق تعالی بنویسد از برای او ثواب هفتاد رکعت نماز واجب و بیامرزد هفتاد گناه او را و بردارد از برای او هفتاد درجه در بهشت و بنا کند از برای او بعدد هر موئی که در بدن او است شهری در بهشت و ببخشد بهر حرفی از استغفار نوری و بهر موئی که در جسد او است ثواب حجی و عمره و چون غسل کند و دو رکعت نماز کند و در هر رکعتی یک الحمد لله و سه قل هو الله احد بخواند بیامرزد خدای تعالی گناه صغیره و کبیره او را و ثواب دو شهید در نامه عمل او ثبت کند و بنا کند از برای او بهر آیه شهری در بهشت و اگر تا وقت حیض دیگر بمیرد شهید مرده باشد **یاقوته موجبیه** و آنچه وضوء را باطل میکند و موجب وضوء میشود یازده چیز است **اوّل** بیرون آمدن بول **دوم** خارج شدن غائط **سیم** باد که از موضع معتاد بوده باشد **چهارم** خوابیکه بر چشم و گوش غلبه کند بمرتبه که نه بیند و نشنود **پنجم** هر چه عقل را زایل کند از بیهوشی و مستی و جنون **ششم** حیض **هفتم** نفاس **هشتم** استحاضه **نهم** دست بر مرده سرد شده غسل ناداده نهادن **دهم** آنکه یقین داند که حدث کرده اما شک دارد در وضوء **یازدهم** آنکه یقین داند که وضوء و حدث هر دو کرده است اما نداند که کدام یک پیشتر بوده است در این صورت وضو باید کرفت **لمعه واجبیه** بدانکه واجبات وضوء دوازده است **اوّل** نیت و آن قصد قلبی است نفی باید که نیت را باطل بکند و واجب است که نیت را مقارن دارد با ابتداء شستن روی و واجب است طلب ثبات و دوام نیت کردن و در حکم نیت بودن تا فارغ شود از وضوء یعنی نیتی که منافی نیت وضوء باشد ننماید مثل آنکه قصد قطع وضو کند یا قصد پاک کردن بدن از اعضاء نماید از چرک یا گرمای سخت بوده باشد و قصد خنک شدن نماید و یا قصد ریا کند که اگر چنین نماید وضوء او باطل است **دوم** از واجبات وضوء شستن صورت است از رستنگاه موی سر اگر مستوی الخلقه باشد و اگر موی پایین تر و یا انگشتان او دراز تر باشد از مستوی الخلقه باید که او کوچک و یا بزرگ تر باشد و انگشتان او کوتاه تر باشد قیاس او بر مستوی الخلقه است و بعضی از فقها بر آنند که هرگاه موی ریش تنک باشد بمرتبه که هرگاه سخن گوید کسی در برابر او باشد تواند دید تخلیل واجب است و اگر انبوه مو باشد واجب نبود لیکن سنت است و آنچه از موی صورت که زیاده باشد از آنچه مذکور شد چه در درازی و چه در پهنا شستن آن سنت است و واجب است که ابتداء بر رستنگاه موی سر کند نه بپایین یا پهلو که اگر چنین کند وضوی او باطل است زیرا که این مذهب مخالفین است **سیم** شستن دستها است تا مرفق و واجب است که ابتداء از مرفقین کند و تا سر انگشتان بشوید که اگر ابتداء از سر انگشتان کند و تا مرفق بشوید چنانچه عمل مخالفین است وضوء او باطل است و واجب است که اوّل دست راست را بشوید و واجب است تخلیل آنچه مانع از رسیدن آب است به بشره هم چون انگشتری و موی و چرکی که در زیر ناخن باشد اگر بر دست او گوشت زیادی بوده باشد یا انگشت زیادی یا ناخن زیادی دراز یا شد یا دو دست از یکجانب داشته باشد که تمیز نتوان کرد که دست اصلی کدام است یا اندست از مرفق بر آمده باشد شستن اینها همه واجب است و اگر کسی را دست بریده باشد از مرفق باشد آنچه مانده باشد باید تا مرفق بشوید و اگر از مرفق بریده باشند جزوی از بالای مرفق بشوید چرا که واجب است جزوی از غیر محل فرض در شستن روی و دستها و مسح سر و پاها داخل کردن تا آنکه یقین کند که محل فرض شسته شده **چهارم** مسح مقدم موی سر است که مخصوص است به پیش سر و اگر موی نداشته باشد مسح پوست پیش سر کند به بقیه تری آب وضوء آن مقداری که اسم مسح بر او صادق آید اگر چه بیک انگشت باشد و به مقدار سه انگشت سنت است و مسح پشت پاها است از سر انگشتان تا اصل ساق بمقداری که اسم مسح بر آن واقع شود بتری آب وضوء پس اگر آب نو بردارد برای یکی از این مسحها وضوء باطل است و اگر کسی تری بر دستش باقی نمانده باشد از ریش یا ابرو و یا از مژه فرا گیرد و بآن مسح نماید و واجب است که در مسح ابتداء بپای راست کند **پنجم** ترتیب است چنانچه ذکر کرده یعنی اوّل باید روی را بشوید و بعد از آن دست راست و بعد دست چپ پس مسح پیش سر پس مسح پای راست و بعد از آن مسح پای چپ **ششم** رعایت موالات یعنی پی در پی بجای آوردن افعال وضوء است چنانچه عضو پیش خشک نشده باشد که شروع در عضو دیگر کند **هفتم** واجب است که خود مباشر وضوی خود شود پس اگر دیگری او را وضوء دهد بدون عذری وضوی او باطل خواهد بود و اگر محتاج شود با جرت کرفتن کسی که او را وضوء دهد واجب است هرگاه ممکن باشد اگر چه زیاده از اجرة المثل طلبد **هشتم** پاک بودن آب و پاک کردن محل یعنی باید آب مطلق باشد که با آب مضاف وضوء صحیح نیست زیرا که آب مضاف

در تعداد وضو و فروع اجزاء و واجبات وضو

دربیان فرائض وضوء حقیقی و ذکر فرض حقیقی ان

پاک است امّا پاک کننده نیست و میباید که محل وضوء هم پاک باشد که اگر پاک نباشد اول از نجاست پاک کنند و بعد از ان اب وضوء
را بریزند **نهم** مباح بودن اب وضوء پس اگر غصبی باشد و عالم بغصب باشد و مختار باشد وضوء باطل بود و اگر نداند که
اب غصبی است و یا داند امّا اب دیگری سوای او نداشته باشد و او بجای دیگر نتواند رفت مثل انکه در خانهٔ ظالمی در بند باشد وضوء
باطل نیست **دهم** جاری کردانیدن ابست بر اعضاء پس اگر روی و دستها که باید شست دست تری بمالد وضوء صحیح نیست
یازدهم مباح بودن مکان پس اگر وضوء کیرد در مکان غصبی و عالم و مختار باشد وضوء باطل است و اگر کسی شک نماید
در افعال وضوء و هنوز از وضوء فارغ نشده باشد ان عضو که شک در او دارد بشوید او را و ما بعد مگر انکه اعضاء وضوء خشک
شده باشد که از سر باید کرفت وضوء را و اگر بعد از فارغ شدن از وضوء باشد که شک کند ملتفت نشود و اگر یقین داند که عضوی
نشسته خواه در میان وضوء باشد و خواه بعد از فارغ شدن از وضوء باشد باید که ان عضو را بشوید با ما بعد ان **ای عزیز**
وضوء خود نیکو کنید و خود را بازیچه بعبادت نداریند تا در نزد خالق خود و معبود خود شرمندگی نبرید بباید در وضوء قانون
شرعی در او هم سنّت و هم فرض مرعی بجای خویش خوانند هر دعائی که باید از دعا خاطر صفائی حضور قلب را کردن
رعایت که تا شاید در نماز از اسرار پس این وضوئی که مذکور کردید وضوء بنای شرعی است **فیروزه حقیقیّه**
امّا وضوء حقیقی نوعی دیگر است و در ان شش چیز فرض است **اول** انکه نیت کند که من بعد از من فعلی صادر نشود که ان
فعل الله نبود بلکه تمام خالی از ریا و محض رضای حق سبحانه و تعالی باشد پس اگر چنین نباشد وضوء باطل است این راست
اگر معامله با ساقیان برم لب با ب خمر بیم اندر گلو کنند ما دست در بخون دل و دیده شسته ایم مقبول ان نماز
که با این وضوء کنند وقت وضوء نماز باید که روی بگرداند از ما سوی الله چنانکه بزرگی گفته است پس بشوی از هر دو
عالم دست و روی تا شوی شایستهٔ این گفتگوی زیرا که ساز آن مینمائی که با حضرت حق تعالی راز گوئی چنانچه معروفست که
حضرت امام زین العابدین علیه السلام چون بوضوء بر میخواست رنگ روی مبارکش زرد میشد و از ان بزرگوار پرسیدند که یا
امام سبب چیست که در هر وقت وضوء رنگ مبارک شما از زردی تابیم فرمود نمیدانید که ساز آن میکنم که با خدای خودم راز
کویم از هول ان رنگ من متغیر میشود و حضرت رسول صلعم فرموده اند که المصلی یناجی ربّه یعنی نماز کننده با پروردگار خود
مناجات میکند وقت نماز فوت شد ای کریه صبوح خوردلی بیاد که مستان وضو کنند و باید که دستها فرو شوید
از جمیع تعلقات دنیوی و اخروی زیرا که عبادت از برای طمع جزاء اخرت هم در نزد محققان شرک خفی است حضرت رسول
فرموده و پیوسته درخواست میکرده که اللّهم انی اعوذ بک من شرک الخفی و بزرگی در این باب فرموده است که طاعت از بهر جزا
شرک خفی است با خدا تا شر با عقبی طلب و باید که سر خود را از نخوت و تکبر و کردن کشی پاک کرداند و در سر او بجز محبت
و رضای حضرت حق سبحانه و تعالی چیز دیگر نباشد چنانکه عماد فقیه فرموده است نور التطهیر ظاهر هست لیکن بباید
سعی در تطهیر باطن چه ظاهر از نجاست پاک داری چرا باطن پر از خاشاک داری کر از انجاس اخلاق ذمیمه
کر اسباب خلاف اند و جریمه نکردد باطن **مؤمن مطهر** وضوی ظاهرش باشد مکدر انکه جز بقطع راسخ راه طریقت نبود
و بغیر از رضای حق سبحانه و تعالی نجوید انکه بترتیب نگاهدارد **اول** ترک معصیت کند **دوم** ترک تکبر **سیم** ترک دنیا **چهارم**
ترک عقبی **پنجم** ترک خود **ششم** نیت محض رضای خدا کند **رباعی** خواهی که سخن زجان اگر شنوی اسرار درونی زنیش
شنوی کم کرده زخویش تا نواز هستی خویش بی خود همه انی انا الله شنوی و قول حضرت رسول صلعم که فرموده الوضوء علی الوضوء
نور علی نور مشعر بر این دو وضوء است **عقیقه ادبیّه** و جمیع وضوء سنتهاست که چون نظر بر اب افتد بکوید الحمد لله الذی جعل
الماء طهوراً و لم یجعله نجساً و بعد از ان اگر اب در ظرفی باشد سر فراخ و بکف اب از ان بردارد سنّت است که با کف بردارد و سبب
وضوء او اگر بول یا خواب باشد سنّت است که پیش از انکه دست در ظرف کند از کنار ظرف یکبار سر دستها را تا زند بشوید و اگر
سبب وضوء غایط باشد دو بار بشوید و بعد از ان مضمضه کند یعنی سه بار اب در دهن نماید بسه کف اب و بجنباند
و بریزد و در حال مضمضه این دعا را بخواند اللّهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی بذکرک و شکرک و بعد از ان استنشاق
کند بسه کف اب که در بینی نماید و در ان حال این دعا را بخواند اللّهم لا تحرم منی طیبات الجنان و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها
و ریحانها و طیبها و در هنگام شستن روی این دعا بکوید اللّهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه و لا تسود وجهی یوم تبیض فیه
الوجوه و در وقت شستن دست راست بکوید اللّهم اعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بشمالی و حاسبنی حساباً یسیراً و نزد شستن
دست چپ بکوید اللّهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا من وراء ظهری و لا تجعلها مغلولة الی عنقی و اعوذ بک من مقطعات النیران
و چون مسح سر کند بکوید اللّهم غشنی برحمتک و برکاتک و در نزد مسح پاها این دعا بکوید اللّهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل
فیه الاقدام و اجعل سعیی فیما یرضیک یا ذا الجلال و الاکرام و چون از وضوء فارغ شود بکوید اللّهم انی اسئلک تمام الوضوء
و تمام الصلوة و تمام رضوانک و الجنة و سورهٔ انا انزلناه بخواند **و مکروه** است در وضوء استعانت بکسی بردن مثل انکه
کسی اب بر دستها و بریزد و بعضی حاضر کردانیدن اب را هم داخل در استعانت میکیرند و نیز مکروه است که اعضاء وضوء را با دومال

در ذکر آداب وضوء و در مواقع غسل اعضاء وضوء

خصال

و مانند آن خشک کردانیدن زیرا که حضرت رسول صلعم فرمودند که هر که وضو بگیرد و اعضاء را بمندیل پاک نکرداند ثواب نویسد حق سبحانه و تعالی از برای او سی حسنه و بیافریند از هر قطره آبی که بر اعضاء او است ملکی که تسبیح کنند از برای او تا روز قیامت و هر که تر پاک کند اعضاء وضوء را او را یک حسنه است و این حکم عام است خواه در تابستان و خواه در زمستان مگر آنکه ضرورتی باشد که جهت دفع ضرر خشک را لازم باشد **لؤلؤة سیزدهم** بدانکه آنچه از اخبار و کلمات اخیار استفاده میشود در سر تشریع وضوء امور کثیره است و ما از اینها بذکر بیست مطلب از آنها اکتفا مینمائیم **اول** آنکه حضرت رسول صلعم در جواب یهودی بعد از سؤال از علت وضوء فرمودند و آن این است که چون وسوسه نمود شیطان لعین آدم ع را و آدم نزدیک شد بدرخت پس ابروی آدم برداشته شد پس برخاست و رفت بسوی آن درخت و خورد از آن درخت آنچه حلی و زیور بود در بدن او همه از تن او ریخت پس آدم دست خود را نهاد در پیش سر خود و گریست پس چون قبول نمود خداوند توبه آدم را آنگاه واجب نمود بر او و بر ذریه او تطهیر این جوارح چهارگانه را که بواسطه آنها آن عمل بظهور و بروز رسید امر نمود بشستن صورت چون نظر نمود بآن درخت و امر کرد بشستن دستها تا مرفق بجهت آنکه با آنها گرفت از آن درخت و امر فرمود بمسح سر بجهت گذاشتن دست بر آن و امر نمود بمسح پاها بجهت آنکه با آنها رفت بسوی آن خطا **دوم** آنکه از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که این است که آن بزرگوار فرمودند که چون رسول خدا را بمعراج بردند فرمود که چون مرا باسمان بردند وحی نمود خداوند عالم که یا محمد نزدیک شو بچشمه صاد و بشوی جاهای سجده خود که بآن سجده مینمائی و تطهیر نمای آنها را و نماز کن از برای پروردگار خود پس آن بزرگوار تشریف بردند نزد چشمه صاد پس آن حضرت از چشمه صاد که آبی است که از طرف راست عرش سیلان مینماید آب برداشت و بدست راست خود برداشت و از این جهت سنت گردید آب وضوء را بدست راست برداشتن پس وحی شد بآن حضرت که بشوی صورت خود را بدرستی که نظر مینمائی بعظمت من پس بشوی دو ذراع خود را بدرستی که اخذ میکنی با آنها کلام مرا پس مسح کن بر آنچه باقی مانده است بر دست تو از آب وضوء بر سر خود و مسح نما پاهای خود را تا برآمدگی پشت پا بدرستی که من برکت میفرستم بسوی تو و جبر میکنم تو را بمقامی که احدی غیر از تو بآن مقام نگذاشته **مؤلف** گوید چون بنا بمفاد حدیث شریف الصلوة معراج المؤمن نماز معراج مؤمن است پس از برای مؤمن هم مقرر شده که چون اراده معراج نماید تأسی کند برسول خدا و بجا آورد آنچه که آن بزرگوار بجای آورده از افعال وضوء **سیم** آنکه امر شد بشستن اعضاء وضوء بواسطه آنکه چون انسانی با این اعضاء مرتکب امور دنیویه میشود و آنچه صادر میشود از انسان از افعال دنیویه از این اعضاء است چه اولا باید خیال آن امر دنیا و محل خیال پیش سر است و بعد از آن بصورت خود رو بآن امر میرود و بدستهای خود او را اخذ و تناول مینماید و بپای خود بسوی آن امر میرود پس مقرر شد که هنگام اراده نماز که مقام انس و توجه بحضرت حق است و این اعضاء را در آن وقت بیک نوع فعلی است که باید بجای آورد بشویند آنها را چونکه توجه بغیر حضرت حق داشته اند تا شسته نشوند قابل توجه بحضرت حق نشوند و مورد نظر رحمت شدن نیستند و از اینجا بفهم که این اعضاء با وجود آنکه مستخدم قلب و اتباع او هستند در وقت عبادت باید که شسته شوند از آلودگی بدنیا پس خود قلب که اصل است و سلطان است و منظور نظر حق است و بیت الشرف حضرت رب الارباب است بطریق اولی باید شسته شود از خیالات باطله دنیویه بلکه از آنچه از غیر حق جل جلاله در آن هست و باید توجه او با حضرت آفریدگار بوده باشد **تذنیب** بدانکه در امر نمودن باری تعالی در وضوء بغسل بعضی اعضاء و مسح بعضی دیگر اسرار و حکمی است از جمله آنکه چون خداوند بر بندگان رؤف و رحیم است و تکلیف شاق بر ایشان مقرر نفرموده بمقتضای مفاد لا حرج فی الدین و شستن سر و پاها در سفر و در حال مرض و زمستان و اغلب اوقات متعذر بلکه لا یمکن است لهذا در این مواضع اکتفاء به مسح فرموده و از این جهت است که در مواضع مغسوله هم اگر زخمی یا دملی یا شکستگی باشد و بر روی آن چیزی بسته باشد و شستن آن محل ضرری داشته باشد باید جبیره نمود به اینکه هر گاه آنچه بسته است بر روی آن پاک باشد بر روی همان دست بمالد و الا چیز پاکی بر روی آن بگذارد و بر روی آن چیز را دست بمالد و از جمله چون عمده ارتکاب امورات دنیویه از صورت و یدین است لهذا باری تعالی امر نمود آنها را بشستن و اما پاها و پیش سر را امر فرمود بمسح چون حالت این سه عضو بمثابه آن سه عضو نیست در ارتکاب امور بوده بلکه اخف و انقص است لذا آلودگی آنها کمتر است پس امر بمسح آنها فرمود و از جمله مسح سر اشاره است باینکه سر و دماغ را تازه و تر میکند در طلب دوست و مسح پا باینکه پای استقامت میخواهم در پیمودن راه دوست که خلوص مقصود است و استقامت و ثبات مقبول و استقامت این است که در مسح پا میگوئی اللهم ثبت قدمی علی الصراط و تر کردن پاها را به مسح اشاره باین است که لینت و سرعت هم میخواهم در پیمودن راه دوست که لینت در اعضاء موجب سهولت و آسانی حرکت و ارسال و انعطاف آنها است که المؤمنون لینون هینون و المؤمن لین العریکة **بیت** اندام و مغز تر کن و آن یار نغز جو تا سر رود لیکن رود تا پا بپا بپو و آنکه تا باید شستها را تا مرفق شست که وسط و میان است و آلت دفع و منع است اشاره است باینکه در امور دنیا باید میانه روی نمائی چه بالمرة دست از امور دنیا شستن و دنبال هیچ امر نرفتن بنحویکه ضرر در معاش بر او وارد شود خوب نیست لا تجعل یدک مغلولة

در بیان اسرار و حکمت تشریع وضوء

در حکمت امر بغسل و مسح در اعضاء وضوء

در بیان بعضی از فضایل وضو

الی عقلك فتقعد ملوما محسورا پس اعرض از آلودگی دنیا و الواث اخلاق رذیله دست قلب را بشوی بیت مارا خواهی ز
خویشتن دست بشوی خود را بله کن پس آنگهی مارا جوی وابروی در نزد حبیب پیدا کن و متفطن شو بانکه هرگاه تطهیر
جوارح که مانند خادمند برای قلب بجهت حضور در نزد سلطان لازم باشد پس تطهیر سید اعلی لازم خواهد بود که اقبح چیزی
است که بزرگی بخدمت سلطان عظیمی مشرف شود و خدم و حشم او منظف و مطهر باشند ولی خود او ملوث باشد و
نیز ملتفت باش که هرگاه قشر اقرب که بدن باشد و قشر ابعد که جامه باشد واجب التطهیر باشد لب که قلب باشد تطهیرش
از هواجس و وساوس اوجب خواهد بود و منسوب است بجناب امیر المؤمنین علی علیه السلام که فرموده ما بال دینك ترضی
ان تدنسه و ثوب دنیاك مغسول من الدنس و معلوم است که محل ایمان و ایقان قلب است فی الحدیث ان الله لا ینظر
الی صورکم و انما ینظر الی قلوبکم و مضمضه اذاقه حلاوت ذکر است و استنشاق استشمام روایح نسیم حدیقه او است
فی الحدیث ان لله فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و روی عن النبی انه قال الطهور شطر الایمان ایمان در این خبر شریف
اشاره بنماز است یعنی طهارت تمام و کامل یك نیمه نماز است و هم از حضرت رسول صلعم مرویست که فرمود هر کس که وضوء
تازه کند چنانکه تعالی فرموده چون اب در دهن و بینی کند و اب از ان بچکد هم چنین گناهان دهن و بینی با قطرهای اب
هم بچکد و چون از وضوء فارغ شود و خدای عز و جل را حمد و ثنا گوید پس از ان دو رکعت نماز کند هم چنان صاف شود از گناه چنان
که کودکی همان روز از مادر متولد شود و هم از انحضرت منقول است که فرمود شمارا دلالت کنم بچیزی که اگر کنید گناهان شما
محو کرده گفتند بلی یا رسول الله گفت بر شما باد که وضوء تمام بجای اورید در جای سرد و اب سرد و بسیار بمسجد روید و بعد از
نماز جماعت و انتظار نماز جماعت کشید که نماز فریضه بجماعت حصن است شمارا از اتش یعنی بجای غلیظ باشد شمارا از اتش دوزخ
در خبر است که حضرت رسول صلعم فرمود که بنده مؤمن چون از وضوء فارغ شود بگوید سبحانك اللهم و بحمدك اشهد ان لا اله
الا انت وحده لا شریك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله استغفرك و اتوب الیك انه صوتی برا مهرش بر نهند و بزیر عرش
ملك تعالی برند و ان مهر از ان بر نگیرند تا روز قیامت و نیز از ان حضرت روایت کرده اند که گفت هر انکسی که از وضوء
فارغ شود و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلنی من التوابین و
اجعلنی من المتطهرین هشت در بهشت بروی وی بگشایند تا از هر دری که خواهد در بهشت رود و در خبر است که حضرت رسول
فرمود حق تعالی میگوید که هر کرا حدث رسد و وضو تازه نکند و دو رکعت نماز بکند و از من مغفرت خواهد اگر من وی را نیامرزم
بروی جفا کرده باشم و مرا نخواهم که بروی بنده جفا کنم و نیز فرمود که هر که بطهارت بخسبد ملکی بروی موکل باشد که انشان
برای وی تسبیح میکند و هر ساعتی که از خواب برآید ان ملك گوید بار خدایا این بنده را بیامرز که با پاکی خفته است آورده
اند که ابراهیم ادهم را علت شکم بود شبی هفتاد بار برخواسته و هر باری وضوء تازه میکرد و هر وضوء دو رکعت نماز
میکرد اصحاب او را گفتند یا شیخ این علت که تراست وضوء تازه مکن که برنج افتی گفت جوانمرد باید که در دنیا پاك اید
پاك از دنیا بیرون رود از حضرت رسول صلعم مرویست که فرمود هر که وضوء تازه کند وضوئی تمام و پس بجماعت رود هر چه در ان روز
کرده باشد خدای تعالی عفو کند و بیامرزد **مرجانه ثوابیه** در تفسیر منهج الصادقین آورده است که در اثنا آمده که
هر که وضوء گیرد بر طبق شرع هر قطره اب که از او بچکد از بدن و اعضا ایش حق تعالی فرشته بیافریند تا برای او استغفار کنند تا روز
قیامت و سلمان فارسی روایت کرده از حضرت رسول صلعم که فرمود هر که وضوی نماز نیکو کند گناه از او فرو ریزد چون برگ از درخت
عمرو بن عبسه گفت که از رسول خدا صلعم پرسیدم که فضل وضوی نماز چیست فرمود که هیچ کس از شما اب وضوء بر نگیرد برای
مضمضه و استنشاق مگر که هر گناه که از دهن و بینی کرده باشد از ان فرو ریخته شود و هم چنین هر عضو یکه شوید هر گناهی که
بان عضو کرده باشد از ان فرو ریزد چون باب وضوی نماز کند و حمد و ثنای حق تعالی بجای اورد از همه گناهان بیرون اید چنانکه
گویا همان ساعت از مادر متولد شده است **درة غسلیة** بدانکه غسل واجب میشود از برای نماز و طواف و مس کتابت
قران و مس اسم خدای تعالی و اسم انبیاء و ائمه علیهم السلام و داخل شدن در مسجدین مکه و مسجد مدینه و درنگ کردن در غیر از دو مسجد و
قرائت سورهای عزائم که الم سجده و حم سجده و النجم و اقرء است و جنب بسم الله بقصد این سوره ها نتواند گفت و واجبات غسل
دوازده است **اول** نیت و واجب است که نیت را مقارن دارد به شستن جزئی از سر اگر غسل ترتیبی باشد و مقارن دارد
بجمیع بدن اگر غسل ارتماسی باشد و واجب است استدامت حکم نیت کردن و در حکم نیت بودن تا فارغ شود از غسل **دوم** شستن
سر است با گردن و از جمله بیرون آمدن انچه مانع رسیدن اب باشد از ظاهر گوشها و موی **سیم** شستن جانب راست است
چهارم شستن جانب چپ و مخیر است در شستن ناف و عورتین با هر کدام جانبی که خواهد و اولی انست که ناف و عورتین را
با هر دو جانب بشوید **شعر** سنت بود آنکه بشوئی برون غسل چنان کن که بشوئی درون پاکشو ای راه خداوند گر
چه پلیدم ز من این پند گیر **پنجم** خلال کردن انچه مانع از رسیدن اب باشد به بشره **ششم** انکه حائلی در میان غسل او واقع
نشود **هفتم** انکه خود غسل کند پس اگر دیگری او را غسل دهد بعد از وی باطل است **هشتم** ترتیب است چنانکه مذکور شد

در بیان احکام غسل و اقسام غسل

و واجب نیست پی در پی بودن شستن اعضاء در غسل پس تواند بود که سر و گردن را صبح بشوید و جانب راست را ظهر و بعضی فقهاء گفته‌اند که نباید چندان در میان واقع نشود و این قول اقوی است و نیز ترتیب میان اعضاء غسل شرط است نه میانه جزء اعضاء پس ساقط را قبل از عالی توان شست اگرچه بعید و احتیاط باشد **دهم** پاکی اب و پاک کننده کی او و پاکی محل غسل **ده هم** مباح بودن اب **یازدهم** جاری کردانیدن ابست بر اعضاء غسل **دوازدهم** مباح بودن مکان و هرگاه شک کند در جزوی از افعال غسل و هنوز غسل را تمام نکرده باشد اعاده کند او را و ما بعد او را و باید که بعد از انزال منی استبراء کند از بول یعنی انکه بول کند که اگر بقیه از منی بیرون نیامده و در محل مانده باشد بیرون اید و بعد از ان اجتهاد کند یعنی از مقعد تا بیخ ذکر سه مرتبه بمالد و از بیخ ذکر تا حشفه سه بار بفشارد پس اگر تری ببیند بعد از غسل که مشتبه باشد بمنی خالی از ان نیست که بعد از انزال بول کرده باشد پس اگر بول نکرده پس این تری بقیه منی است و غسل را اعاده باید کرد و اگر بول کرده خالی از ان نیست که اجتهاد کرده باشد پس اگر اجتهاد نکرده وضو باید گرفت و اگر اجتهاد کرده ملتفت نباید شد **و سنت** است که نزد غسل کردن بگوید که اللهم طهرنی و طهر قلبی و اشرح لی صدری و اجر علی لسانی مدحتک و الثناء علیک اللهم اجعله لی طهورا و شفاء و نورا انک علی کل شئ قدیر **المائسة حقیقیة** بدان ایعزیز وفقک الله تعالی که این غسل اهل شریعت است که بیان شد و غسل اهل حقیقت بیان دیگر دارد و ان این است که نزد ایشان دو چیز فرض غسل است **اول** انکه ترک دنیا باید کردن زیرا که دنیا نزد محققان نجس است بنا بر اشارت با بشارت سلطان سریر رسالت صلعم که الدنیا جیفة و طالبها کلاب یعنی دنیا مردار است و طلب کننده او سگ و مردار شرعا و عقلا نجس است **بیت** هر کس که ورا جیفه دنیا باید کی در خور حضرت خداوند اید کو دشمن حق نه چرا داری دوست دنیا که خدا اش دشمن دارد **دوم** ترک شرک و نفاق باید کرد که مشرک و منافق نجس اند لقوله تعالی انما المشرکون نجس یعنی جز این نیست که مشرکان نجس اند و این غسل را بجز اب توحید نشاید و هر که سر توحید در یابد از هستی خود خلاص شود و نزد محققان غسل از خویشتن خلاصی یافتن است چنانکه شیخ عطار فرموده تو تا خود را بکلی در نبازی جنب باشی و نایم بی نمازی **مغنطیسة ثوابیة** در تفسیر منهج است که در اثار امده است که هر که وضوء یا غسل کند بر طبق شرع بهر قطره اب کز بدن او بچکد حق تعالی فرشته بیافریند که از برای او استغفار کند تا روز قیامت و از انس بن مالک روایت شده است که غسل جنابت سر هیچ است از اسرار مسلمانی که امتحان مؤمن بدان کنند و امتیاز مؤمن از منافق بدان باشد **ابوذر** غفاری روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که جمعی از احبار یهود نزد حضرت رسول صلعم امدند و گفتند یا محمد خبر ده ما را که حکمت چیست در اینکه از اب منی غسل باید کرد و از بول و غائط نباید کرد و حال انکه این هر سه پلید است حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود برای انکه چون ادم از ان درخت منهی بخورد از ان در عروق و اعصاب وی منی گشت چون ادمی مجامعت کند این اب از بیخ هر موئی از ان نزول کند حق تعالی این غسل را بر او واجب گردانید تا کفاره گناهان همه اعضای وی شود و طهارت ان باشد از معاصی و شکر انکه حق تعالی ان نعمت لذت بر او ارزانی فرمود نزد انزال منی احبار یهود گفتند که راست فرمودی اکنون بفرما ببینم که فائده غسل جنابت و ثواب ان چیست حضرت فرمودند که مؤمن چون نیت کند حق تعالی برای او در بهشت کوشکی بنا کند و هیچ بنده نباشد که چون غسل جنابت کند مگر انکه حق تعالی بر او با فرشتگان خود مباهات کند و گوید ای فرشتگان بنده مرا ببینید که بغسل جنابت قیام کرده است برای امتثال امر من که خدا وند اویم گواه باشید که من او را بیامرزیدم و بهر موئی که بر تن وی است هزار حسنه برای او نوشتم و هزار سیئه او را محو کردم و هزار درجه از برای او بلند کردم احبار چون این بشنیدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله **زمرد ۴ تیممیة** بدانکه هر چه موجب وضوء و غسل است موجب تیمم نیز هست هرگاه متعذر باشد از وضوء و غسل و یکی دیگر زیاده بر ان که پیدا شدن ابست هرگاه تیمم بسبب نبودن اب بوده باشد **و واجب** است که تیمم کند بر خاک یا کلوخ یا ریگ یا سنگ و جایز است تیمم بر سنگی که از او اهک میکنند و خاکی که گچ از او می پزند پیش از انکه انها پخته شوند اما بر معدنیات و نباتات صحیح نیست مثلا از قبیل طلا و نقره و اهن و غیر اینها **و** واجبات تیمم دوازده است **اول** نیت و واجب است نیت را مقارن دارد بر زدن دست بر زمین و صفت نیت این است که تیمم میکنم بدل از وضوء یا بدل از غسل از جهت مباح بودن نماز از برای انکه واجب است بجهت تقرب بخدا **دوم** انکه باید که بشکم هر دو دست را با هم بر زمین زند از روی اختیار و اگر یکدست او نجس باشد بطریقی که تیمم نتواند کرد یا مجروح باشد یا انکه یکدست داشته باشد یکدست بر زمین بزند و اگر هر دو دست او نجس باشد یا مجروح باشد یا نداشته باشد پیشانی را بر زمین نهد و اگر پیشانی او هم نجس باشد و یا مجروح رخ خود را بر زمین نهد و اگر ان هم متعذر باشد تیمم ساقط است **سیم** از واجبات تیمم مسح بر پیشانی است از رستنگاه موی سر تا بینی و باید که جبین ها و ابروها در مسح داخل شود **چهارم** مسح ظاهر دست راست بباطن دست چپ از زند تا سر انگشتان **پنجم** مسح ظاهر دست چپ بباطن دست راست بهمان طریق **ششم** کندن حایل مثل انگشتری و غیره **هفتم** ترتیب همچنانکه گذشت که اول نیت کند و بعد از ان شکم دستها را باهم بر زمین زند و بعد از ان مسح پیشانی کند و بعد از ان مسح پشت دست راست و بعد از ان پشت دست چپ **هشتم** پی در پی اوردن

در بیان غسل حقیقی و آداب و شرایط آن

در بیان تیمم و واجبات و شرایط و ...

افعال لهم یا کی خاکی که دست بر او میزند و محل تیمم نیز باید پاک بوده باشد یازدهم مباح باید که خاک مباح باشد که اگر غصبی باشد تیمم باطل است یازدهم مباح بودن مکان تیمم دوازدهم باید که هر دو دست را با هم بر پیشانی کشد و اگر تیمم بدل از وضوء باشد یک ضرب از برای مسح کافی است و اگر بدل از غسل باشد دو ضرب یکی از برای دستها و یکی از برای پیشانی قبل از هما و بعضی از فقها از برای بدل از وضو نیز دو ضرب واجب دانسته اند و اگر بدل از غسل حیض یا نفاس یا استحاضه باشد یا آنکه بدل از غسل مس میت بوده باشد لابد دو تیمم واجب است یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضوء و اگر تیمم بدل از غسل میت بوده باشد سه تیمم واجب است یکی بدل از آب سدر و دیگری بدل از آب کافور و یکی بدل از آب خالص و جایز است تیمم نمودن از برای نماز میت اگر چه آب هم یافت شود و اگر کسی در مسجد مکه یا مسجد مدینه جنب شود یا زن حائض شود و یا نفساء شود واجب است که تیمم کند و بیرون آید اگر چه آب هم حاضر باشد **یاقوته حکمت** در مجموعه معتبره آورده است که علماء گویند حکمت در رخصت تیمم بخاک آن بود که آسمان بر زمین فخر آورد پیش از مولد نبی صلعم که عرش در من است و حمله عرش و مسبحان ملائکه و راکعان و ساجدان ملاء اعلا و آفتاب و ماه و انجم در من اند و تو که زمینی از این فضایل خالی بدین طریق مفاخرت میکرد تا حضرت رسول صلعم متولد شد و زمین را بموطیء مبارک قرین افتخار و عزت فرمود آن زمان زمین بر آسمان فخر کرد که اگر آفتاب و ماه و فرشتگان در تو اند بر پشت من است این پیغمبر مبارک که نور عرش از نور او است و نور آسمانها و زمین و ولادت او بر پشت من خاک او بعثت دعوت او استعمال شریعت او وفات او و قبر او بر پشت من چون افتخار زمین بر آسمان بواسطه رسول الله بحضرت احدیت رسید خطاب آمد که ای زمین چون مباهات به پیغمبر من کردی خاک مشرق و مغرب تو را طهور او و امت او کردانید چون آب وضوء و شرق و غرب تو را مسجد او قرار دادم بنابراین حضرت رسول فرمود جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً

لمعه علیه از آنجا که طهارت از حدث و خبث از شروط عبادات است لهذا در شرع مقدس مقرر فرموده اند نماز که افضل عبادات است طهارت بدن و جامه و مکان را و گویا در این امر اشاره و تنبیه است مصلی را بر اینکه در وقت که حال او در صلوة که بمنزله حضور است در محضر مبارک مولای حقیقی و دخول بحضرتش برای اداء شکر و طلب بر و احسانش لازم و واجب است بر او که اعضاء و جوارح او نظیف و طیب و طاهر باشد از اعمال مذمومه و افعال قبیحه که منشاء آنها میل و شهوات او است و یا وساوسی است که از غیر او باو وارد میشود و نیز مشعر است باینکه مصلی باید طاهر القلب باشد از اخلاق سیئه و بشوید جمیع افعال مذمومه قلبیه را بآب توبه و ندامت چه مصلی فکر خواهد کرد که آیا در صورتیکه از جانب شرع مقدس مأمور باشیم بغسل ظاهر آیا مأمور نمیشویم بغسل باطن و حال آنکه در این شرع وارد شده است که ان الله لا ینظر الی صورکم ولکن ینظر الی قلوبکم پس ظاهر و باطنش را تنظیف و تطهیر مینماید آنوقت وارد میشود بحضرت اقدس جبار خالق السموات والارضین و ملک الملوک حقیقی چنانکه کسی اراده داشته باشد دخول و ورود بمحضر یکی از سلاطین دنیا را سعی و اهتمام مینماید در تنظیف خود که مبادا نظر پادشاه بر چیزی واقع شود از او که موجب نفرت و کراهت نفسش باشد و ایضاً در شستن بدن بآب طاهر تنشیطی است که آن بروح میرسد چه علاقه حاصله میان روح و بدن قابل انکار نیست هر چیزیکه بر یکی از آنها وارد شود اثر او در دیگری ظاهر میگردد پس میبینی روح را در وقت طهارت که منشرح شده و کسالت و بطالتش مرتفع گردد که از خواب بیدار و از غفلتها میگردد بخصوص بعد از مباشرت با نساء لاسیما الجماع که روح واقعاً بدون غسل میل بعبادت نمیکند الحاصل فواید کثیره طیبه تطییب و تطهیر بر هیچ عاقل لبیب مخفی و مستور نیست و شریعت عادله طهارت بدن مکلفین را از احوال اعتباریه منقسم بدو قسمت نموده است طهارت کبری و آن عبارت است از غسل جمیع بدن و طهارت صغری و آن عبارت از غسل بعضی از اعضاء مخصوصه و مسح اعضاء دیگر است و فرمود الوضوء غسلتان و مسحتان و ابدء بما بدء الله به پس واجب فرمود غسل و شستن جمیع بدن را در وقت خروج منی ولو حکماً کما فی حالة الجماع بلا احساس بانزال و عند خروج دم بالحیض او النفاس زیرا که این اعیان مستقذره از جمیع بدن خارج میشوند تحت کل شعرة جنابة لهذا نفوذ و تألم بر جمیع بدن وارد میشود الاول للاول والثانی للثانی پس شرع اقدس بسبب خروج آنها امر بغسل جمیع بدن نموده چه حالت عیاء احاطه دارد بجمیع بدن که گویا اشاره مینماید بغسل و تطهیرش جمیع بدن را بسوم و طهارت از ذنوب متلبسه بجمیع بدن نه بعضو مخصوص لاسیما اخلاق سیئه ردیه که منشاء آنها جمیع بدن است و نیز این اعیان ماده تکوین ولد میباشند پس منی ماده تلقیح و تصویر او است و دم رحم ماده غذا و نموش میباشد و فرزندیکه بسبب این مباشرت متولد و حادث میشود احتمال دارد که تقی باشد و احتمال میرود که شقی باشد پس باعتبار نظر باحتمال اول نسبت به تکوین ولد از اعمال ممدوحه و موعود علیها بثواب جزیل خواهد بود برای زوجین مباشرین بخصوص در صورتی که مباشرت ایشان مبنی بر نیت صالحه بوده باشد و قصد ایشان تکثیر موحدین و مطیعین لله تعالی فالان باشروهن وابتغوا ما کتب الله لکم و باعتبار نظر باحتمال ثانی اشاره ظاهر و آشکار میگردد بر مکلف در وقت خروج و بیرون آمدن این اعیان از او که آن اشیاء منفصله از تو که جمیع جسد تو مشترک است در آنها ماده تکوین فرزندی میباشد که محتمل است عاصی و کافر بخدا باشد پس متنبه میشود بشستن جمیع

در تنضید جواهر زینت فرائض فروع دین

بلکه بتوبه از ناهل باین ذنب که تو در معرض وقوع در آن هستی وکانه مکلف بلسان حال عرضه میدارد یا رب من بسبب مساهله
این اعیان که از من بیرون آمدند وجمیع بدن من در انها مشترک است ممثل و متشخص میشود در نزد من که من مباشرت کردم وسبب
شدم برای ظهور ولذتی که عاصی ومنکر بود پس بتوبه خواهد بود پس من جمیع جسد مرا ملبس بم واین را عنوان قرار می
دهم بحضرت تو از این مباشرت که من متصف باثم واین ارتکاب تباعد است از وقوع در معصیت ومبالغه وتشدد است در
توبه از آن وهر چند که صدور این بالقوه باشد نه بالفعل واما در وقت خروج بقیه اعیان مستقذره از بدن که جمیع جسد
در انها مشترک نیست حقیقة مانند خروج دم از غیر رحم وخروج چیزی از احد سبیلین غیر از منی ودم مذکور شریعت غراء
امر بغسل اعضای مخصوصه از جسد نموده کانه اشاره دارد طهارت صغری المسماة بوضوء بتوبه از گناهان این اعضاء
مخصوصه ودر تخصیص وترتیب تطهیر وتغسیل اینها اسرار عجیبه وغریبه مشاهده میشود چه ندیدیم در بدن عضوی را که مرتکب
حرکه باشد للمخالفه از این اعضاء که اند در شستن ومسح کردن اینها سلبیه وارشاد است عابد را باعتناء بطهارت باطنیه اینها
بتوبه از گناهان کثیره واقعه وصادره از این اعضاء واما ترتیب انها در تطهیر پس مبنی بر سرعت حرکت است در مخالفت باری تعالی
وهر کدام از اینها که اسرع است در حرکت در معصیت از غیر او مکلف مامور شده است بشستن او اولا پس امر بشستن رو شده است
در شرع اقدس اولا چرا که فم وانف وعینان در رو میباشد پس مکلف ابتدا میکند بشستن دهن اولا وهو المضمضه چرا که
لسان در دهان میباشد او اکثر واشد اعضاء است حرکة در مخالفت زیرا که بتلفظ بکفر وغیبت ونمیمه وفحش وغیر ذلک از
آفات لسان است که در از واحد تنها واخوت صاحبش را خراب میکند وهیچیک از اعضاء ظاهره این قدرت را ندارد پس بسبب
شستن دهن متذکر میشود که طهارت متظاهر مشعر بطهارت باطن میباشد پس عند المضمضه توبه میکند عما تکلم به اللسان
وهکذا در وقت استنشاق متذکر میشود وتوبه میکند از مشمومات انف وهم چنین در نزد شستن رو بتوبه عما نظرت عیناه مما
حرم علیه نظره لان النظر سهم من سهام الشیطان توبه میکند از انچه نظر کرده چشم او بانچه نظرها بکه حرام است براو ونظر کردن بسوی
انها بجهت بودن نظر سهمی از سهام شیطان **وبعد** از آن مامور میشود بشستن دو دست چه زمانیکه تکلم کرد لسان ونظر کرد عینان
وراضی میشود وبالمس مینماید بدان پس زمانی که نوبت شستن اینها رسید ابتدا میکند بتطهیر اینها بحسب باطن وتوبه میکند
از حرکت غیر مشروعه اینها وبعد مامور بمسح راس علت مامور بت او بمسح دون الغسل انست که مخالفت از شخص سر واقع شده
است بلکه از همسایه او مخالفت صادر گردیده یعنی لسان وعینان پس حکم بین الحکمین براو عطا شده است لهذا مامور
بمسح شده است دون الغسل وبعد مامور میشود بمسح رجلین چه زمانیکه چشم نظر میکند ولسان تکلم وید حرکت وپا سعی
نموده ومشغول میشود بسوی مخالفت وچون اخر همه است در مخالفت لهذا اخر همه قرار داده شده است در وضوء واز مسح
پاها متذکر میشود ومقدم میدارد طهارت باطنیه انها را پس توبه میکند از حرکت انها بسوی مخالفت ونیز چون شستن
سر وپاها در جمیع اوقات امکان ندارد برای مکلف بجهت سرما وغیره لهذا شریعت راحمه ترحما امر بمسح اینها نمود دون
الغسل ونیز چون ظاهر سر وپا مستور بدنها غالبا کثافت ظاهریه انها کمتر است لهذا امر بمسح شد در انها دون الغسل وبعد
از فراغ متوضی از وضوء وتحصیل ما امر به از تطهیر ظاهر با آب وباطن بتوبه مقرر است برای او که بگوید اللهم اجعلنی
من التوابین واجعلنی من المتطهرین واین دعا کشف میکند از اینکه مقصود اصلی از وضوء توبه وتطهیر باطن است الظاهر
عنوان للباطن لهذا قبولی توبه را از درگاه حضرت الهی مسئلت مینماید ودر ادعیه وارده در غسل وتطهیر هر یکی از
اعضاء اسرار عجیبه وغریبه کثیره میباشد که برای متامل با دنی تامل ظاهر وآشکارا است **وعند** فقدان الماء ویا
تعذر وتعسر استعمال آن شرع اقدس مصلی را مامور بتیمم کرده است وآن عبارت از مسح وجه ویدین است بظاهر
از خاک زمین وهذه هی الاعضاء التی تبرز منها الانسان من ملامسة ذلک غالبا زیادة من غیرها پس چون انسان غالبا
طالب نزاکت ونظافت دست ورو است لهذا مامور شده بمسح انها بخاک پس در تیمم ذلت وانکسار است برای ممتثل
امر باری تعالی ونیز مشعر است بر اینکه هر گاه اتیان بارکان توبه از برای بنده صعب شود ودشوار باشد لا اقل از اینکه
ملتجی شود بذلت وانکسار از تذکر ورویت معصیت وهمین سبب عفو میشود برای او از حضرت حق تعالی وتقدس نعم ما
قال: رب معصیة اورثت ذلا وانکسارا خیر من طاعة اورثت عزا واستکبارا علاوه بر این مسح بملاحظه اشاره مذکوره سر او
است باغراء عبد به تحصیل ارکان توبه الحاصل ذکر جمیع اسرار وضوء وتیمم مستدعی مجلدات کثیره میباشد لهذا
بهمین مقدار قناعت شد مرحوم حکیم سبزواری در مقام بیان سر تیمم در کتاب اسرار الحکم خود میفرماید الظاهر عنوان
الباطن ظاهر را باید تقریب بخاک ظاهر کرد ودر نزد او باید خاکساری نمود وباید بخاک انقیاد دادن دعو کاری است که
عزت پیشه ها در خاکساری است وباطن وقلب را باید تقریب بخاک مذلت ونفی انیت کرد که بوسایل هضم نفس وتعالی شان
عابد خود را مورد عنایت معبود سازد ع در ره دوست بهر حیله رهی باید کرد وتیمم بر ماده وخزف ومانند اینها جایز
از انجهه که حکایت کنند از نموس شیطان که ناری است که کان من الجن ففسق عن امر ربه ونیز حکایت کنند از نار غضب که ...

اسرار وحکمت مسح بعض اعضاء در وضوء

واسرار تیمم بر بعض حکمتها

ممسوس شد

جواهر کلمات للنظافة ملائمات — در مرحله تنظیفیه

در کیمیای سعادت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود بنی الدین علی النظافة بناء دین مبین اسلام بر پاکیزگی است و در جمال الصالحین است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است که پاک کنید بدن و جامه های خود را از بوی های بد که حق تعالی دشمن دارد کثافت و بوهای بد را و نیز فرمود که شستن جامه دلگیری را می برد و فرمود جامه را از برای نمازها پاک کنید و از اهل بیت عصمت علیهم السلام مروی است که پاک کردن بدن و جامه از کثافت از جمله اخلاق انبیاء و اخبار در فضیلت نظافت فوق حد احصاء و خارج از عد و استقصاء است بنا بر این مناسب چنین آمد که بعد از ذکر طهارات ثلاث بعضی از کیفیات تنظیفات مطابق قانون اسلام و شریعت حضرت سید الانام مذکور گردد و چون عبارات کتاب جمال الصالحین اینده در این باب و خود آن کتاب هم بواسطه عدم طبع آن کمیاب است لذا در این مضمار غالباً بنقل عبارات آن و عبارات حلیة المتقین مرحوم مجلسی ره اقتصار میشود **زهره خامسه** بدانکه یکی از جمله تنظیفات حمام رفتن است در کتاب مذکور در آداب حمام رفتن و آنچه در آنجا بایستی بجای آورد چنین فرموده است از اهل بیت عصمت علیهم السلام مروی است که چون داخل حمام شوی باید پای چپ خود را پیش گذاری و بسم الله بگوئی و بگوئی اعوذ بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم و هر کاری که در حمام یا در غیر حمام بکنی بگو در وقت نشستن و برخاستن و غیر آن هر چه باشد بسم الله الرحمن الرحیم تا از شر شیطان ایمن شوی و در وقت غروب آفتاب و میان نماز شام و خفتن بحمام نباید رفت که شیاطین در این دو وقت در زمین متفرق می باشند و چون خواهی جامه بیرون کنی بگوی اللهم انزع عنی ربقة النفاق و ثبتنی علی الایمان و باید که ازار ببندی تا عورت پوشیده باشد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مروی است که هر کس ایمان بخدا و روز جزا دارد بی ازار داخل حمام نشود و از حضرت امیر المؤمنین روایت شده است که چون برهنه شوید عورت را بپوشید تا شیطان نظر نکند و طمع ننماید و چون بخانه اول حمام روی بگوی اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی و استعیذ بک من اذاه و چون بخانه دوم حمام روی بگوی اللهم اذهب عنی الرجس النجس و طهر جسدی و قلبی و قدری آب گرم بر سر بریزد و در پاها بریزد و اگر تواند جرعه هم بنوشد که مثانه را پاک سازد و طراوت حالت را بیفزاید و الم را از بدن ببرد و در این خانه اندکی توقف کند و چون بخانه سیم روی بگوی نعوذ بالله من النار و نسئله الجنة و تا هنگامی که در حمام باشی مکرر همین را بگوی و در حمام آب سرد منوش که معده را فاسد کرداند و سفال بر بدن نمالید که مرض پیسی می آورد و بر پاهای خود نمالد که مورث جذام باشد و نوره حمام را بر روی نمالند که ابرو را می برد و گل مصر بر سر نمالد که بی غیرتی و دیوثی آورد و در حوضی که نطفه اهل خلاف مذهب و زنا کنندگان و امثال ایشان باشد نرود که باعث مرض جذام شود و در حمام شانه بر روی نزند که موی تنک شود و بدن را بکیسه و مانند آن پاک کند و مکروه است در میان حمام رود که بلغم را زیر کند و در روز بحمام رفتن مورث سل باشد و بی فوطه قرآن نخواند اما اگر عورت پوشیده باشد ضرری ندارد و بی فوطه در آب نرود که در آب ملائکه باشند و چون خواهد بحمام رود اندک چیزی تناول کند که صفرا و حرارت غلبه نکند اما شکم پر نباشد که مزاج و بدن ضعیف شود و گاه باشد که بیم هلاک بوده باشد و نظر بعورت مسلمانان نکند و فوطه را آنکه باید که مردم عورت او را نبینند که این هر دو ملعون باشند و هر که نظر بر عورت مسلم نظر کند هفتاد هزار ملک او را لعنت کنند و فرزند با پدر باید که بحمام نرود که مبادا عورت او را ببیند و در حمام مسواک نکند که دندان را ضعیف و بی قوت شود و در حلیة المتقین است که منقول است که هر که بد خانه است حمام عورت را ظاهر میکند و پرده آدمی را میبرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که نیکو خانه است حمام جهنم را بیاد می آورد و چرک را از بدن می برد و در چند روایت وارد شده است که هر کس ایمان بخدا و روز قیامت دارد باید که زنش را بحمام نفرستد و علماء این روایات را تاویل کرده اند بدو وجه اول آنکه آن در بلادی است که در آن بلاد با عبا در گرمی هوا زنان احتیاج ندارند بحمام رفتن دوم آنکه مراد آنست که زن خود را رخصت دهد که برای سیر کردن بحمامها رود و در جمال الصالحین است که چون از حمام بیرون آید آب سرد بر پاها بریزد که کوفت و ماندگی را از بدن بیرون کند و سر را بپوشد خواه در زمستان باشد خواه در تابستان که امان است از درد سر و چون جامه بپوشد بگوید اللهم البسنی التقوی و جنبنی الردی و اول پیراهن را بپوشد و چون زیر جامه بپوشد بگوید اللهم استر عورتی و اعفف فرجی و لا تجعل للشیطان فی ذلک نصیبا و لا له الی ذلک وصولا فیضع فی المکاید و یهیجنی لارتکاب المحارم و ایستاده زیر جامه نپوشد که مورث غم باشد و رو بقبله و رو بمردم نباشد و چون عمامه بر سر نهد یا انگشتری در دست کند بگوید اللهم سومنی بسیماء الایمان و توجنی بتاج الکرامة و قلدنی حبل الاسلام و لا تخلع ربقة الایمان من عنقی و چون کسی را که از حمام بیرون آمده باشد تحیت کنی بگوی طاب ما طهر منک و طهر ما طاب منک و اگر کسی ترا تحیت گوید بگوی انعم الله بالک و اصلح حالک **یاقوته تنویریه** بدانکه یکی از تنظیفات نوره کشیدن است و آن از مستحبات مؤکده است چنانچه در همان کتاب است که سنت است نوره کشیدن و تاکید بسیار در آن وارد شده است شیطان را دور کند و آفات و امراض را دفع نماید و بدن از کثافات و چرک و بوی بد پاک شود و از جمله اخلاق انبیاء و سنت است که

در بیان بعضی از آداب حمام

در بعضی از آداب پوشیدن و کندن لباس

هر دو هفته نوره بکار برد و یکشنبه و سه شنبه روز نوره بکار بردن در روایات بسیار وارد شده و اگر بیست روز بگذرد و پول ندا[شته]
باشد قرض کند که ادای آن قرض با خدای تعالی است و زیاده از یکماه ترک نوره نباید کرد که فضل و ثواب نماز بسیار کم شود تا آنکه
گویا نماز نکرده باشد و روایت کرده اند که هر کس ایمان بخدا و روز قیامت دارد موی ظهار را یکهفته بیشتر نگذارد و در روایت دیگر
آمده که هر کس ایمان بخدا و روز قیامت دارد موی ظهار را بیش از چهل روز و زنان زیاده از بیست روز نگذارند و زیر بغل را اگر
بتراشد قصوری ندارد و اما اگر نوره گذارد افضل باشد و کندن آن چشم و شانه را ضعیف نماید و موی بغل را نگذارد که دراز شود
که شیطان در آن پنهان شود و چون نوره بکار برد اول با انگشت بردارد و ببوید و بر سر بینی گذارد و بگوید اللهم ارحم سلیمان
بن داود کما امرنا بالنورة تا بدن را نسوزاند و چون نوره گذارد بگوید اللهم طیب ما طهر منی و طهر ما طاب منی و ابدلنی شعراً
طاهراً لا یعصیک اللهم انی تطهرت ابتغاء سنة المرسلین و ابتغاء رضوانک و مغفرتک فحرم شعری و بشری علی النار
و طهر خلقی و طیب خلقی و زک عملی و اجعلنی ممن یلقاک علی الحنیفیة السمحة ملة ابراهیم خلیلک و دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم
حبیبک و رسولک عاملاً بشرائعک تابعاً لسنة نبیک آخذاً به متأدباً بحسن تأدیبک و تأدیب رسولک و اولیائک الذین غذو[تهم]
بادبک و زرعت الحکمة فی صدورهم و جعلتهم معادن لحکمتک صلواتک علیهم چون این دعا را بخواند پاک کرداند خدای تعالی او را
در جنبا از کدورتها و عیبها و گناهان و بدل کند موی او را بموئی که گناه نکند و بعدد هر موئی که در بدن او باشد فرشته
بیافریند که خدای تعالی را تسبیح کند تا روز قیامت و ثواب آن همه از آنکس باشد و هر یک تسبیح ملائکه برابر است با هزار
تسبیح اهل زمین **و** فرمودند که نوره در بدن باشد لا حول و لا قوة الا بالله بگوید که بدن نسوزد **و** روز چهارشنبه را
نوره نگذارد که روز نحسی است و بیم برص باشد **و** روز جمعه نیز در حدیث آمده که نوره گذاشتن موجب پیسی باشد و
اما حدیث دیگر آمده که روز جمعه روز طهور است و کدام طهور از نوره بهتر است و در حدیث دیگر آمده که بعد از نوره
حنا بر بدن بمالد دفع مضرت آن کند و چون نوره در بدن باشد نشاید نشستن که علت فتق بهم رسد و بعد از نوره تمام بدن
را از سر تا پا حنا بمالد و ابتداء از سر نماید که حنا بعد از نوره دفع پریشانی و دیوانگی و پیسی و جذام کند و بوی عرق را از بدن
ببرد و دفع علت آکله نماید و آکله بفتح الف و کاف زخمی است که در هر عضو حادث شود گوشت آن عضو را بخورد و بکسر الف خارش بدن
بدن را گویند و امام علیه السلام داند که در این مقام کدام معنی مراد باشد **لعله حلق الرأس** بدانکه بعضی از مطلقات
سر تراشیدن است در حلیة المتقین است که از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که فرموده است چرا است که هر که
لذت آن را یافت ترک نمیکند موی را از بیخ کندن و خامه را کوتاه کردن و لحیه گذاردن **و** حضرت صادق ع فرمود که موی سر را از
بیخ بگیر تا چرک نگیرد و جانوران در آنجا جای نگیرد و گردنت کلفت شود و دیده ات جلا یابد و بدنت راحت یابد و نیز از حضرت
فرموده که من هر جمعه سر میتراشم و در حدیث دیگر فرموده که موی پشت سر را تراشیدن غم را زایل میکند **و** در حدیث صحیح از
حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که چون موی سر بلند شود چشم را ضعیف میکند و نورش را کم میکند و موی پیش را
ازاله کردن دیده را جلا میدهد **و** در فقه الرضا علیه السلام منقول است که چون خواهی موی سر را بتراشی روی بقبله
کن و از پیش سر ابتدا کن از جانب پیشانی و بتراش تا دو استخوان که از پهلوهای گوش بلند شده اند و در حین شروع این
دعا را بخوان بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله و سنته حنیفاً مسلماً و ما انا من المشرکین اللهم اعطنی
بکل شعرة نوراً ساطعاً یوم القیمة پس چون فارغ شوی بگو اللهم زینی بالتقی و جنبنی الردی و جنب شعری و بشری المعاصی
و جمیع ما تکرهه منی فانی لا املک لنفسی ضراً و لا نفعاً **و** در روایت دیگر منقول است که در وقت شروع این دعا بخوان بسم الله
و بالله و علی ملة رسول الله اللهم اعطنی بکل شعرة نوراً یوم القیمة و چون فارغ شوی بگو اللهم زینی بالتقوی و جنبنی الردی
و ایضاً در آنکتاب در آداب موی سر نگاهداشتن مردان و زنان فرموده است که بدانکه زنان را بی ضرورتی و عذری موی سر را تراشیدن
حرام است و مردان را یکی از دو چیز سنت است یا آنکه موی سر را بتراشند و این بهتر است و یا آنکه موی سر را بگذارند و ترتیب کنند
آنکه بشویند و شانه کنند و موی پیش سر را دو حصه کنند که در میان سر به موی ظاهر شود و چون در اول اسلام سر تراشیدن عیب
عظیم بود نزد عرب و پیغمبر و امام نباید کاری کنند که در نظرها قبیح نماید لهذا حضرت رسول ص موی سر را بقدر چهار انگشت می گذا[شت]
و در حج و عمره می تراشید **و** در حدیث معتبر از حضرت رسول ص منقول است که هر که موی سر را بلند بگذارد نیکو رعایت کند یا [بتراشد]
کند انرا یا آنکه از بیخ ببرد و بلند نگذارد و در چندین حدیث از حضرت صادق ع پرسیدند که آیا حضرت رسول موی سر را دو حصه میکرد
و میان سر را می شکافت فرمود که آنحضرت موی را آنقدر بلند نمیگذاشت که احتیاج باین بشود بلکه آنقدر بلند میگذاشت که بنرمه
گوش میرسید و هیچیک از پیغمبران موی سر را نگاه نمی داشتند **و** در حدیث معتبر دیگر فرمود که هر که موی سر را بلند بگذارد
و میان سر را نکشاید حق تعالی در قیامت او را بمیان ارهٔ از آتش بکشاید و در حدیث وارد شده است که حضرت رسول ص نهی فرمود
از آنکه زنی بحد بلوغ برسد و بروش مردان جمیع موهای سر را در پیش سر یا در میان سر یا در اطراف سر گره بزنند و بباویزند و در حدیث
دیگر منقول است که حضرت رسول ص نهی فرمود از کاکل گذاشتن و موی را در پیش سر زدن و نقش خضاب کردن و فرموده که

و در ذکر ادعیه نوره و آداب بکار بردن

و در ذکر دعاهای تراشیدن سر

وزنان بنی اسرائیل هلاک شدند بسبب آنکه موی سر را در پیش سر گره میزدند و نقش خضاب میکردند و محتمل است که مراد از نقش
خضاب این باشد که متعارف است در میان زنان عرب که سوزن بدست و بدن میزدند و سرمه در آن میریزند که رنگش میماند و خبر
دارد که نقشهای حنا را هم شامل باشد منقول است که شخصی از حضرت صادق ع پرسید از زنی که موی بالای پیشانی خود را می
برد یا میکند و موهای دور را میکند برای زینت یا آنکه گیس خود را بالای گیس بافته می بافد فرمود باکی نیست و در حدیث دیگر فرمود
که اگر با پشم یا موی حیوانات یا موی همان زن خودش بیافند باکی نیست و در حدیث دیگر فرمود که اما موی زن دیگر را با موی خود
پیوند نکنند و اگر با موی حیوانی پیوند کرده باشند که گوشتش حرام باشد باید در حال نماز دور کرده باشد و نباشد زیرا که نماز
در آن جایز نیست **لؤلؤ لؤه شاربیه** بدانکه یکی از تنظیفات شارب گرفتن است که در آن فضل بسیار و ثواب بیشمار
است چنانچه در حلیة المتقین است که بدانکه شارب یعنی موی لب بالا را از ته گرفتن سنت مؤکد است هر چند از ته بگیرند بهتر
است از حضرت رسول ص منقول است که فرمود شارب خود را دراز مکنید که شیطان در آنجا مکان میکند و پنهان میشود و از حضرت صادق
منقول است که شارب گرفتن دفع وسواس و غم میکند و از سنت حضرت رسول است و حضرت رسول ص فرمود که سنت است
گرفتن موی شارب تا آنکه برسد بدم لب بالا و حضرت صادق ع انقلوا شارب را میگرفتند که بته موی میرسید و از حضرت
صادق ع منقول است که ناخن گرفتن و شارب گرفتن از جمعه تا جمعه دیگر امان میدهد از خوره و در حدیث دیگر وارد شده
که شخصی بخدمت حضرت عرض کرد که دعائی مرا تعلیم فرما که باعث زیادتی روزی من شود حضرت فرمود که شارب و ناخن بگیر و باید
که روز جمعه باشد و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که هر که ناخن و شارب در هر جمعه بگیرد و در وقت گرفتن
بگوید بسم الله و بالله و علی سنة محمد و آل محمد ص بعدد هر ریزه که از موی و ناخن او بریزد حق تعالی ثواب آزاد کردن بنده از فرزندان
اسمعیل آزاد کردن باو عطا فرماید و بیمار نشود مگر بیماری مرگ و حضرت رسول ص فرمود که هر که روز شنبه و پنج شنبه شارب
و ناخن بگیرد عافیت یابد از درد دندان و درد چشم و در حدیث دیگر فرمود که شارب را از ته بگیرید و ریش را بلند بگذارید و بیهودان
و گبران خود را شبیه مگردانید و فرمود از ما نیست هر که شارب خود را نگیرد **درجانه الابطیة** یکی از تنظیفات ازاله
موی زیر بغل است در حلیة المتقین است که در حدیث معتبر منقول است که حضرت صادق ع موهای زیر بغل را دراز و مکروه
و میفرمود که کندن موی زیر بغل دوشها را سست میکند و منقول است که دارو کشیدن بزیر بغل بهتر است از تراشیدن و تراشیدن
بهتر است از کندن و حضرت امیر ع فرموده که موی زیر بغل را کندن گند زیر بغل را برطرف میکند و پاک کننده و سنت رسول خدا است
عقیقة تقلیم الظفریة یکی از تنظیفات چیدن ناخن های دست و پا است در حلیة المتقین از حضرت رسول ص
نقل نموده که فرموده گرفتن ناخن دردهای بزرگ را دفع میکند و روزی را فراخ مینماید و در حدیث دیگر حضرت رسول مردان
را میفرمود که ناخن را از ته بگیرید و زنان را میفرمود اندکی بلند تر بگذارید که زینت شما است **و ایضا** در آنکتاب در آداب و
اوقات ناخن گرفتن فرموده که منقول است که حضرت رسول نهی فرمود از گرفتن ناخن بدندان و از حضرت صادق ع منقول است
که ناخن گرفتن در روز جمعه ایمن میگرداند از خوره و پیسی و کوری و اگر احتیاج بگرفتن نباشد بسای تا ریزها از آن بریزد و در حدیث
دیگر فرمود که هر که هر جمعه ناخن و شارب بگیرد پیوسته باطهارت باشد تا جمعه دیگر و فرمود که ناخن و شارب گرفتن و سر را به
خطمی شستن در هر جمعه فقر را برطرف میکند و روزی را زیاد میکند و منقول است که بآن حضرت عرض کردند که خبر بما رسیده است
که تعقیب خواندن بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب نافع تر است برای زیادتی روزی از سفر کردن بشهرها حضرت فرمود میخواهی بتو را
تعلیم کنم چیزی که از آن هم خوبتر باشد گفت بلی فرمود که ناخن و شارب را در هر جمعه بگیر اگر چه بسائیدن باشد و در حدیث معتبر دیگر
منقول است که حضرت امام رضا ع شخصی را دید که آزار چشم داشت فرمود میخواهی بتو تعلیم کنم چیزی را که اگر بجای آوری هرگز درد
درد چشم نبینی گفت بلی فرمود که در هر جمعه و پنجشنبه ناخن بگیر آن شخص چنین کرد هرگز درد چشم ندید **و در حدیث معتبر وارد**
شده است که در ناخن گرفتن ابتداء بانگشت کوچک از دست چپ کنید و پس بگیرید و بانگشت کوچک دست راست ختم
کنید و در حدیث دیگر منقول است که هر که ناخنهای خود را در روز پنجشنبه بگیرد و یکی ناخن را برای روز جمعه بگذارد خدا
پریشانی را از او زایل گرداند **و از حضرت** امیر المؤمنین ع منقول است که ناخنها را در روز جمعه گرفتن هر دردی را برطرف
میکند و در روز پنجشنبه ناخن گرفتن روزی را فراخ میکند **نقل منام عن بعض الاعلام** بدانکه مؤلف کتاب
روضة الامال در ضمن آداب چیدن ناخن از آنکتاب نقل میکند که میگویم من و بتحقیق شهرت یافته است در زبانهای مردم که چیدن ناخنهای
دست و پا در یک مجلس خوب نیست و در اخبار بلی نیست چیزی که دلالت بر آن کند و شنیدم از استاد علامه مولانا محمد باقر بن محمد اکمل مشهور به بهبهانی
خوابی را که اشاعه میکند نفس من مکرر از ذکر آن گفت دیدم یکشبی در خواب که گویا در روضه حسین ع هستم و آنجناب بالای سر قبر خود نشسته و من دستهای او را
میبوسم و مسائل میپرسم و جواب میدهد پس دراز کرد دستهای خود را و گفت ببین ناخنها را گفتم شهرت دارد که گرفتن ناخن دست و پا در یک مجلس
خوب نیست و باعث موت است اما از شما در آن باره چیزی وارد نیست فرمود بعد از کشیدن پاهای خود را بجانب خود که ما را منعی در آن وارد نشده لکن
از برای نفسها تاثیر است پس بنابر آن عاقل اینکه دیدن امام در خواب مثل دیدن در بیداری است بهتر ترک گرفتن ناخن دست و پا است در یک مجلس

در بیان احکام شارب گرفتن

در آداب ناخن گرفتن و بیان اوقات ناخن گرفتن

جواهر کلمات — در مرحلهٔ قرآنیه — للصلوة مدا امات

قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا استعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین بدانکه یا حرفی است موضوع
از برای نداء بعید و ساهل و غافل و اهر چند که نزدیک باشند تا از منزله بعید بداشته حیث تنبیه ایها انهر این حرف ندا بنا
و اکر او را در ندای قریب استعمال کنند برای تاکید خواهد بود تاکید که مؤذن باشد بانکه مضمون خطابی که تالی این ندا است
اهتمام بشأن آن زیاده از حد است و در اینجا که یا الله و یا رب ندا کنند با وجود انکه خدا و ند از حبل ورید بمنادی اقرب است و با
وصف مکنه و هو معکم سببش این تواند بود که منادی بدعای استبعاد میکند و نفس ملتبس خود را از بارگاه مقدس دور میداند
و بعید میشمارد و حقیقت هم چنین است زیرا که آلودهٔ شوایب حدوث را با حضرت قدیم بالذات نسبتی نیست ما للتراب و رب الارباب

بیت من کیستم که دعوی سودای او کنم با او زروی وصل دلا از رای او کنم — اینم نه بس که در چمن جان بصد جدال چون بلبل ذکر
زدور ثنای او کنم و ای لفظی است که سبب وصل میشود میان حرف نداء و منادی که با الف و لام باشد و او لفظی است
مبهم و موضح میشود باسم جنس یا باسم اشاره و در این تدرج از ابهام بتوضیح و عبور از ابهام و اجمال بتوضیح و تفصیل
تاکیدی عظیم است و ها کلمهٔ تنبیه است و برای معاضدت ندا او را او رند و چون لفظ ای لازم الاضافه است پس ها را
عوض مضاف الیه آن باشد و ندائی که با این همه مبالغه و تاکید در قرآن باشد کاشف است از انکه ایشان
را برای کاری بزرک مخاطب میسازد و ان در این خطاب مستطاب دوره و نماز است **یا قوم غر قانیه** در جواهر التفسیر است
که بزرکان کفته اند لذت نداء آسان کنندهٔ تعب ست و عنا چنانکه همین مضمون از حضرت صادق ع نقل شده است که
ان لذة النداء اذهب لتعب العناء و از لطائف التفسیر آورده است که **یا** ندای دل است و ای ندای روح است **و ها**
نداء سر است میفرماید ای دل بحضرت ای نور حضور در بازی جان بعنایت ای تا سر سر و بر سر بتربیت قربت ای تا
بفوز و زلفای ملک غفور برسی و از صاحب کشف الاسرار نقل نموده که فرموده یا ندای بیدا است و ای ندای دل و ها نداء
جان میفرماید بنده اگر طمع قرب داری و میخواهی که رخت همت بکوی محبت ما آری نخست دل از جان بردار و معلوم میکند داری
از اعمال و احوال در باز تا مفلس شوی که عنایت ما بعد از افلاس تو را خریداری کند و به نقل حسن خطاب در بازار دمعانا
عبادات سوداء بعد داده و سرمایهٔ وصول ملک مخلد بدست آری **زمرهٔ فائده** و اکر نبا شد فایده از برای صفت
ایمان مکر انکه خدا وند متعال مؤمنین را در هشتاد و نه جای از قرآن باین ندای لطف و کرم مخاطب ساخته همانا کفایت است در
مقام نمو و فائده در جواهر التفسیر از کتاب مصابیح الکلمات از ابن مسعود نقل کرده که فرمود ای مبتدی موحد هر کاه از زبان قرآن
ندای اهل ایمان برآید بنعرهٔ یا ایها الذین امنوا بکوش هوش تو رسد بخاطر حاضر و بدیده دل ناظر باش و فرمان رحمن را بس
از ان منتظر و منتظر که تو را ان یا امر یا باشد که جان را باستقبال امتثال ان باید فرستاد و یا نهی بود که باید از ارتکاب ان
اجتناب باید نمود یا متضمن معنی امر و نهی بود و پادشاه عالم تعالی و تعظم در این فرمود علم و حکم به هشتاد و نه جا از قرآن
مؤمنان آمدند باین ندای لطف و کرم مخاطب ساخته در بیست سوره و از جمله چهل و سه خطاب مشتمل بر امر صریح است و بیست و
هشت منطوی بر نهی بسبیل تصریح و هیجده متضمن معنی امر یا نهی بطریق تعریض و تلویح و از مجموع خطابات یازده در سوره بقره واقع
شده و از آن هفت امر است یکی انکه بصبر و صلوة اعانت طلبید تا مدد توفیق و تائید در یابید که یا ایها الذین امنوا استعینوا بالصبر والصلوة
دوم لقمه حلال خورید و بقوت آن طاعت ذو الجلال کنید یا ایها الذین امنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم سیم همکی خود را بدایره شده
در آرید و بخدمت دوستان پیوسته از صحبت دشمنان بپرهیزید یا ایها الذین امنوا ادخلوا فی السلم کافة چهارم از داده ما چیزی در راه
ما بدهید تا برکت تصدق از حضیض ادبار بخل و امساک برهید یا ایها الذین امنوا انفقوا مما رزقناکم پنجم از کسب حلال خود صدقه
دهید و برای آخرت خود ذخیره نهید یا ایها الذین امنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم ششم قاعدهٔ تقوی نکاه دارید و آنچه از مال
ربا باقی مانده بکذارید یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا هفتم در وقت مداینه و هنکام معامله قباله و ام را
نویسید یا ایها الذین امنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه و دو نهی است اول کر رضای ما میجوئید لفظ راعنا نکوئید یا ایها
الذین امنوا لا تقولوا راعنا دوم ثواب صدقه را باذار و براء و منت بر زبان میارید یا ایها الذین امنوا لا تبطلوا صدقاتکم
بالمن والاذی و دو متضمن امر است یکی انکه ای اهل اقتصاص نوشته شد بر شما قصاص پس رعایت اقامت ان کنید یا ایها
الذین امنوا کتب علیکم القصاص و قرار مجاوران حرم اسلام بر شما فرض کرده شد عبادت صیام پس باداء ان قیام نمائید یا
ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام کما الخ و در این خطابات بیش از بیان تکلیف و تعیین مکلف به نشان تشریف مبذکان
از رانی داشت و بلطف و اصطفاء ایشان را ندا فرمود **مرحلهٔ استعانیه** بدانکه در این ایه مبارکه و استعینوا الخ حضرت
باری تعالی میفرماید یاری خواهید شکیبائی کردن در ادای طاعت یا صبر نمودن از ارتکاب معصیت یا روزه داشتن صوم
را صبر کفته که حبس نفس است از تناولات و لهذا رمضان را شهر الصبر خوانند و دیکر یاری جوئید بکذاردن فریضها یا دعا که در
اغلب برانند که مراد نماز است و با انکه عز قریب با قامت صلوة امر فرموده تکرار ذکر آن حیث تاکید باشد ... انکه تکرار

ذکر نماز جمله آنکه از ارکان اسلام و مستلزم اکثر عبادات واست چه ستر عورت و لهبه اسباب طهارت جز بیذل مال وجود نگرد و آن مناسب زکوة است و نماز جز روی بکعبه نشاید و آن جاری مجرای حج است و در نماز امساک از اکل و قول بابدان بجای روزه است و دفع لشکر وساوس نفس و مجاهده با جنود خیالات شیطانی مشابه جهاد است و امساک در مکانی مخصوص شبیه اعتکاف است و ذکر خدا و رسول در تحیات خود شهادت محض است با وجود وجوب قرائت و رکوع و سجود و غیر آن و نماز عبث او را ستون دین و نشانه ایمان خوانده اند در تفسیر حدادی آورده که در خبر چنین آمده که ملک الموت در اوقات پنجگانه نماز بمردم نگرد هر کرا در مسجد یا بیند و نماز مشغول باشد در وقت قبض روح او را بکفتن کلمه لا اله الا الله تلقین کند و از این است لا اله توان کرد برانکه در وقت هجوم بلاء و عنا التجاء بنماز و یاد کردن بغایت مفید است و حضرت رسول ص را چون کاری صعب پیش آمدی پناه بنماز بردی حق تعالی در این آیه از جمله عبادات بر ذکر نماز و روزه اقتصار کرد زیرا که مانع ایمان دانشمندان و روسا هود شهوت و کبر بود حرص که در طلب دنیا وکیل شهوت است رضا نمیداد که دست از رشوت و هدیه بداشتنک و رعونت نفس که در خود بینی خلیفه ابلیس است راضی نمی شد کر حق را کردن نهادند لاجرم ایشان را بروزه فرمود که روزه در شهوات را میبندد و از حرص بقناعت خواند و بنماز امر کرد که نماز ماده کبر را قطع کند و از دست رعونت خلاص دهد صوم را هدی کرداند اندک اندک بترک لذات و شهوات و صلوة را غیب سازد تا حرکات از روی تواضع و مسکینی و دوری از صفت عجب و خود بینی و ترک آن دو عادت نکوهیده جز بدین دو عبادت پسندیده ممکن نبود و **انها** یعنی بدرستی که نماز کردن بجانب کعبه یا استعانت بنماز و روزه تا مراد هر دو باشد و گفته اند ضمیر راجع بجمله اینجا امر بدان و نهی از ان در این آیات ورود یافته و آن هفت امر و سه نهی است پس میکوید این جمله که بدان فرمودیم و از آن نهی نمودیم **لکبیرة** بزرگ و دشوار و گران است **الا علی الخاشعین** مگر بر ترسکاران و آرام گرفتگان بالطاعت که مومنان اند و حسبتان بر ایشان گران نیست که نفسهای ایشان بعبادت مرتاض شده و دیگر آنکه در مقابل ریاضات نفس مزدها از حق مشاهده کرده اند که حقیر مینماید ایشان را تباری مشقتها در برابر آن لی آن کرامتها **عرفوری** میفرمود که هر که در مزد مترصد باشد از کار هراسان است و آنکه در دو نوع اجر مشفق بود کار برو او اسان است **مثنوی** جهد کن تا نور تو رخشان شود تا سلوک و خدمتت آسان شود کودکان را میبرند مکتب بزور زانکه هستند از فوائد چشم کور چون شود واقف بمکتب میرود جانش از رفتن شکفته میشود جهد کن تا مزد طاعت در رسد بر مطیعان انکمت ابد رسد ذوق دارد هر کسی از طاعتی لاجرم نشکیبد از وی ساعتی **لوء لوءة ما نعية** قال الله تعالی و اقم الصلوة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر یعنی و بپای دار نماز را بدرستی که نماز باز میدارد از کاری که در نزد عقل زشت باشد و از عملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب باز داشتن از معاصی چه ملاومت بر او موجب دوام ذکر و کمال خشیت است و بجا اصیب از گناه باز دارد بنده را **الحکایة** آورده اند که جوانی انصاری ملازمت جماعت نموده و با حضرت پیغمبر ص نماز میکرد و هیچ نوع از فحش نبود که مرتکب نمیشد چون حکایت حال او بموقف عرض رسانیدند آنحضرت فرمود که ان صلوته ستنهاه عنها زود باشد که نماز او را از فحشا باز دارد پس باندک زمانی توفیق توبه یافت و از زهاد صحابه شد و در وسیط باسناد خود از انس نقل میکند که حضرت رسالت ص فرموده که هر که بازندارد نماز او را از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت حق تعالی الا دوری **وصاحب تاویلات** فرموده که هر یکی را از تن و نفس و دل و سر و روح و خفی نمازیست باز دارنده نماز تن باهی است از ملاهی و معاصی صلوة نفس مانع است از رذایل و علاء بو و اخلاق ردیه و هیئات مظلمه و نماز دل باز دارد ظهور فضول و وقوع غفلت را و صلوة سر منع نماید التفات بما سوای حضرت را و صلوة روح نهی کند از استقرار بملاحظه اغیار و صلوة خفی بکذارند سالک را از شهود انانیت و ظهور انانیت یعنی برا ظاهر گرداند که از روی حقیقت **بیت** جز یکی نیست نقد این عالم باز بین و بعالمش مفروش **الماسة را شتقاقیة** در تفسیر خواجه آمده که صلوة در لغت موضوع است از برای دعاء و در شریعت وضع کرده اند بازاء مجموع اذکار و هیئاتی چند قلبی و قالبی قولی و فعلی و حقیقت دعاء بر وضعی که اتم و اعم باشد آنست که بنده بجمیع اجزاء وجود قولاً و فعلاً و حالاً سید را جل ذکره از سر تضرع و ابتهال بخواند و همگی او یکزبان گردد چنانچه هیچ ذره از ذرات وجود او ظاهراً و باطناً از دعا تخلف نکند و بعضی گفته اند صلوة از صلی اشتقاق دارد و صلی بر آتش رفتن بود یعنی وجود مصلی در صلوة بقبول انوار تجلیات صفات از غایت خضوع و خشوع و حرقت و ذوبان کویا در عین آتش است و علامت ظهور آن تجلی خضوع قلب است ان الله اذا تجلی لشیء خضع له و علامت خضوع قلب خشوع قالب است که در ستکاری وا بسته بدان است قد افلح المومنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون **بیت** نیست صلوة انکه کنی بی خضوع در زدی ارکان ز سجود و رکوع در قوت القلوب آورده که نماز را برای آن صلوة کویند که صله است میان بنده و حق سبحانه و سبب مواصلت بنده است بلطف خداوند و در تعرف از سید الطایفه نقل میکند که قصد تو در نماز اقامت آن نباشد و بس بلکه مقصد تو باید که فرح و سرور باشد بدانکس که وسیله نیست بسوی او الا بدو یعنی مصلی حقیقی آنستکه صلوة بغلبه نور شهود معبود جل ذکره و بلا شی وجود از خلق منفصل و با حق متصل باشد و فعل وجود را علت اتصال ندبیند و سبب میان بنده و حق هم حق است عز و علا و بنده کمال این معنی را در هیچ عبادت نیابد نیابد مگر در نماز و از این است که نماز را معراج مومن خوانده اند **شعر** حبل متین کامت محتاج یافت از پی این کنکره معراج یافت

ودر تفسیر مرحوم شیخ جلیل ابو الفتوح آورده است که بنا بر این قول باید که نماز کن تمامی باشد و حدود آنرا نگاه دارد و شرایط آن ظاهراً و باطناً بجا آورد چنانکه آنکس که چوب بر آتشی راست کند چه آنکه اگر راستی نکند و بیش از وقت بجنباند نکند و اگر جای بسیار بر آتش رها کند پس الحوب بسوزد و شخص مصلی باید بر وفق آنچه شرع فرموده نماز کند تا آنکه نماز پس بدرکاه خدا نماز باشد انتهی کلامه ره منه

پس دوگانه تو بان کن درست کین حلقه ببین معراج تواست **فروغ چهارم** **تنویعیست** کاشفی در لب اللباب آورده است که
بدانکه نماز عبادتست از توجه بحق و اورا بحسب مراتب مصلی مراتب است نماز عوام قالبی باشد بجان چه انکه جان نماز حضور دل است که
لا صلوة الا بحضور القلب وان صورتیست بی ارکان ریاضات و مجاهدات از قبیل محالات است و نماز خواص بحضور جوارح ظاهر و باطن
باشد و این نماز چهار علامت دارد شروع با علم و قیام با حیاء و اداء با تعظیم و خروج با خوف و نماز اخص الخواص اعراض است بکلی از
ما سوی الله و در بحر شهود مستغرق شدن و اینجا الطیفه قرة عینی فی الصلوة روی نماید و حقیقت صلوة میت الآمنا جات با حضرت حق
که المصلی یناجی ربه **و در همین** معنی مولوی میفرماید **شعر** مراغرض ز نماز آن بود که یکساعت غم فراق تو را با تو راز بگذارم
و گرنه این چه نمازی بود که من بی تو نشسته روی بمحراب و دل ببازارم ویقین باید دانست که بی مراقبت الیس نیاز بر بساط
نماز محرم راز نتوان شد **شعر** در کوی خرابات کسی را که نیاز است هشیاری و مستیش همه عین نماز است **فروغ محافظت**
قوله تعالی حافظوا علی الصلوات یعنی محافظت واستادگی نمائید بر نمازهای فریضه در جواهر التفسیر در تفسیر این آیه مبارکه گفته است
که محافظت کنید بر نمازها بمواقیت و حدود و حقوق آن محافظت جز بحفظ ارکان و آداب نماز نبود و بعضی گویند محافظت آنست که چون
از نمازی فارغ شود دل او متوجه نمازی دیگر باشد و بعد از گذاردن آن توجه نماید بدیگری که تالی اوست و چنین کس پیوسته نمازی
گذارد با اندیشه گذاردن آن دارد و نزد محققان محافظت را صورتی است و معنی شرط محافظت صوری از مضمون این دو حدیث صحیح
مفهوم میشود **حدیث اول** انکه عباده بن الصامت نقل کرده است که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که پنج نماز است که خدای تعالی بر
بندگان فرض کرده اند است هر که در طهارت آن نمازها احتیاطی کامل کند و انها را در اوقات مستحبه با آداب مسنونه ادا نماید رکوع
و سجود آنرا تمام بجای آورد و بیچارگی و شکستگی خود را در آن مراعات کند او را عهدی بود نزد خدای تعالی با آنکه او را بیامرزد یعنی آن طاعت
بحضرت صمدیت وسیله آمرزش او گردد و هر که این شرائط را در نماز رعایت نماید او را نزد حق سبحانه وسیله نبود اگر خواهد
بفضل او را بیامرزد و اگر خواهد بعدل عقوبت کند **حدیث دوم** انکه در احیاء العلوم آورده است که رسول صلعم
فرمود که هر که نماز گذارد در اول وقت و وضوء آن کامل سازد و رکوع و سجود آن را تمام بجای آورد و عجز و بیچارگی خود را در آن نماز بحضرت
عزت بی نیاز عرض کند آن نماز را ملائکه بدرجات قرب برادرند و او سفید و درخشنده باشد و بزبان شفقت بمصلی میگوید خدای حافظ و معین
تو باد چنانچه مرا محافظت نمودی و هر که نماز گذارد و در طهارت احتیاط نکند و رکوع و سجود و خضوع و خشوع آن بجای نیاورد
آن نماز بیرون میشود سیاه و تاریک و میگوید ضائع کردی مرا خدای تو را ضایع کند و میرود تا آنجا که خواسته باشد پس
در هم پیچیده شود چنانچه جامه کهنه و آنرا بر روی وی زنند **و از** سلطان ابراهیم ادهم منقول است که چون نماز گذاردی
دستهای خود بر روی باز نهاده از مسجد بیرون جستی و میگفتی میترسم که این نماز بر روی من باز زنند و این تعلیمی بود که غافلان
مبتلا به هوا و هوس را میباید تا آنکه متنبه گردند که چون نماز چنان بزرگواری با آنکه دلش بر و شیوع حضور آراسته بودی امکان
رد هست نمازهای بی مزه ایشان بمحل قبول چگونه رسد **شعر** حاضران را چون چنین دهشت بود غافلان را حال
بنگر چون شود ای نمازت خالی از ذوق خشوع فی سجودت لاخشوع فی رکوع **و از** اینجا معلوم شد که محافظت در ظاهر رعایت
حدود نماز و ارکان آن است **اما** شرائط محافظت معنوی آنست که نمازگزار باید بر نعت دهشت و هیبت و در نماز باشند به
وصف تعظیم و حرمت و از نماز بیرون آید بصفت خوف و خشیت تن بمراسم خدمت پیوسته و دل در حقایق وصلت بسته
روح با ذوق مناجات آرام گرفته سر در مقام حضور از نوبت اهله بهره تمام یافته حضرت رسالت صلعم از هیچ مقام آن نشان نداد
که از وجه نماز فرمود و جعلت قرة عینی فی الصلوة روشنی چشم من در نماز است زیرا که نماز هنگام عرض راز با حضرت بی نیاز است کسی که دیده
دلش در وقت نماز بانوار جمال دوست روشن شود نمازی بیت **مطیب** محراب ابروی تو اگر قبله ام نبود کی بر فلک بر دملائک
نماز من **ابیعونیو** محافظت بین الاثنین باشد یعنی محافظتی که در این آیه مذکور شد با میان بنده و پروردگار است میگوید بنده
دارید نماز را تا فرماید نماز نگاه دارد شما را **و در حدیث** آمده است که احفظ الله یحفظک یا میان مصلی و صلوة است
یعنی نگاه دارید نماز را از ملاهی تا نماز نگاه دارد شما را از مناهی ان الصلوة تنهی عن الفحشاء یا محافظت کنید نماز را از خطاها
تا آنکه نماز محافظت کند از بلاها و استعینوا بالصبر والصلوة **لؤلؤه اختلافیه** ایضا در تفسیر جواهر در ذیل والصلوة
الوسطی فرموده که باری تعالی بعد از امر محافظت عموم صلوات امر نموده که بخصوص شرائط محافظت را نسبت بصلوة وسطی
رعایت کنید و در وسطی یا معنی افضلیت ملحوظ است یا وسطیت اگر بمعنی فضلی باشد چون اوسط که بمعنی افضل است مراد نماز فاضل
باشد و افراد آن و عطف بر صلوات جهت افضلیت او بود چنانچه قاعده تخصیص بعد از تعمیم است و آن نماز فاضل تر نمازی است که به
جماعت گذارند و در حدیث آمده که نماز بجماعت بر ملت و هفت درجه از نمازی که تنها گذارند فاضل تر است **حدیثی** آورده
که در خبر آمده است که ملک الموت در پنج وقت نماز بمردم نگرد هر کرا در مسجد جماعت حاضر بیند بوقت قبض ارواح با پانصد فرشته
او را تلقین کند بکفتن کلمه لا اله الا الله **و در عین** المعانی گوید که مراد از فاضل تر نماز جمعه است که فضیلت او با یاری و کرامت
او را کران نیست و از مقاتل نقل کرده اند که اگر مومنان از توالی که حمیت نماز جمعه ایشان را حاصل است خبر یابند دنیا و هر چه که

در معنی محافظت بر صلوات و فرضیت

در نقل اقوال علما در معنی صلوة الوسطی

در تعیین مراد از صلوة وسطی و نقل اقوال مختلفه

درا واسط کذارند و نماز جمعه را دست بر ندارند والجمعة الی الجمعة کفارة لما بینهما من الذنوب و اکر ملاحظه وسطیت نمایند معنی این باشد که نماز میانکی و در این دو قول است یکی آنکه این نماز غیر معین است وحکمت در اخفاء آن اقبال نفوس است بر شناخت و سعی کامل در طلب یافت آن یعنی چون حکیم علی الاطلاق خواهد که بنده را بر ارتکاب خیرات و حسنات تحریص کند و در اقدام بر آن و توجه بدان او را سبب کرداند همه را از ایشان پوشیده سازد تا باعید ادراک آن بر اقامت همه قیام نماید و این بعینه چون اخفاء شب قدر است در لیالی تا همه شبها بامید وصول بدو بطاعت کذرانند و چون ساعت اجابت دعا در شبانروز جمعه تا همه ساعات او را محترم داشته ضایع نکردانند و چون اولیاء اخفیاء در میان خلق تا بچشم حقارت در هیچ کس ننکرند و علی هذا **علم الهدی** ره در تاویلات فرموده که مراد همه نمازها است لا علی التعیین حیث آنکه نماز شعبه وسطی است از شجره ایمان و حقیقت این سخن آنست که در حدیث آمده که درخت ایمان را هفتاد و دو شعبه است بلندترین شاخها شهادة أن لا اله الا الله است و فروترین آن دور کردن اذی از طریق مسلمانان است و صلوات مکتوبه از توحید فروتر است زیرا که نماز بعذر ساقط شود و توحید بهیچ چیز ساقط نشود و از اماطت اذی بالاتر است زیرا که معراج بنده مؤمن است و مناجات با حضرت مهیمن بی واسطه پس باشد بین الطرفین **قول** ثانی آنکه نماز وسطی معین است باز در این خلاف کرده اند ابن عباس و غیره بر آنند که نماز بامداد است و او را وسطی کفت زیرا که او را میان سواد لیل و بیاض نهار میکذارند یا میان طلوع صبح و طلوع آفتاب است و تخصیص او بجهت آنست که او را در دیوان عمل لیلی و نهاری مکتوب میسازند و مشهود ملائکه شب و ملائکه روز است از کرام الکاتبین کما قال تع ان قرآن الفجر کان مشهودا و دیکر نماز نیست که در او قصر باشد و با نماز دیکر جمع نشود و او بتاکید احوج است از سایر صلوات زیرا که ادای آن بر اغلب مردمان صعب است جهت آنکه در وقتی کذارند که الذ اوقات نوم است و عرب خواب صبوح را عسیله کفته از بسیاری لذت آن و در فارسی نیز شکر خواب کویند **بیت**

می صبوح و شکرخواب صبحدم تا چند ... از این معامله غافل مشو که حیف خوری

و دیکر انسان چون از خواب بر خیزد بمثابه معدومی است که موجود شود یا میتی که حیوة یابد و این وقت بسبب مشاهده این اثر قدرت یعنی بیداری بعد از خواب که مماثل حیوة است بعد از کربت ممات یا مشابه ظهور انوار بعد از تراکم ظلمات الیق است بعبودیت از اوقات دیکر **و بعضی** کفته اند نماز پیشین است و وجه وسطیت او آنکه او را در وسط نهار میکذارند یا اوسط صلوات نهاریه است و وجه خصوصیت آنکه اول نمازیکه فرض شده در شریعت و نمازی که در او تحویل یافت قبله از بیت المقدس بکعبه او است **و از** حضرت مرتضی علی ع و ابن مسعود و ابو سعید خدری و غیرهم مرویست که نماز عصر است و او را وسطی بواسطه آن کفت که دو نماز روز یکجانب دارد که در یکی قصر است و در دیکری نی چون ظهر و فجر و دو نماز شب از طرف دیکر همچنان و وجه چون مغرب و عشا و تخصیص او بسبب آنست که ساعت ادای او بهترین ساعات است و وقت کذاردن او خوشترین اوقات در اخبار آمده که فاضلترین ساعتها در شبانروز ساعتی است که در او اقامت صلوة عصر کنند و لهذا حق تع بوقت کذاردن او قسم یاد کرده که والعصر و دیکر چنانچه لیل و نهار در فجر مجتمع میشوند ملائکه نهار و لیل نیز در عصر اجتماع میکنند و تاکیدش بجهت آنکه مردمان در آخر روز با تمام مهمات خود مشغول اند و تصور فوات آن هست و در فوت آن خسرانی عظیم و زیانی بزرک واقع است چنانچه از مضمون این حدیث که من ترک صلوة العصر فقد حبط عمله مفهوم میکردد و بعضی دیکر کفته اند صلوة مغربست و او میانه نمازها است در مقدار چه اکثر رکعات در فرایض چهار است و اقل آنها دو و آن ما بین اقل و اکثر واقع شده است یا میان دو صلوة اخفات و دو صلوة جهریه است یا میان بیاض نهار و سواد لیل کذارده میشود و تخصیص او بجهت فضیلت او است در **بحر الحقایق** آورده که حضرت رسول فرمودند که فاضلترین نمازها نزد خدای تعالی نماز شام است که افتتاح نماز شب بدو است و اختتام نماز روز بر او **و اما** طایفه دیکر نماز خفتن را صلوة وسطی دانند که میان دو صلوة جهریه واقع شده که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدیشان است و قصر بر هیچ کدام راه نمی یابد و خصوصیت بجهت آنکه اداء او با قیام شب در مقام موازات است چنانچه در حدیث وارد شده است که هر که نماز خفتن بجماعت کذارد چنان باشد که شب را در طاعت بروز آورده باشد و تاکیدش را سبب آن کفته اند که زمان هجوم نوم است و میل طبع با سایش و آرامش و در وقت کسالت غالب باشد و آدمی راحت و استراحت را طالب **عقیقه تحقیقیه** و هم در آن تفسیر است که نماز در نزد محققان دو است نماز بدن و نماز دل و صلوة وسطی نزد ایشان صلوة دل است و آنرا وسطی بجهت آن کفت که دل فاضلتر از همه اعضا است چه سلطان عالم بدن است یا سریر سرور او در وسط مملکت تن وضع کرده اند یا واسطه است میان روح و جسد و بر هر تقدیر نماز دل عبارتست از نمازیکه مقرون بدوام شهود باشد **ابو بکر** تا تن در نماز است حفظ صورت ارکان صلوة میکند و اما چون از نماز بیرون آمد محافظ صورت آن نتواند بود و او فوت و قابلیت آنکه حفظ ارکان معانی و حقایق تواند نمود نیست بلکه این کار دل است که محافظت کند بر نماز بصفت شهود و حضور و از اینجا است که در صفت ارباب قلوب فرموده و فی صلواتهم دائمون **شعر** پنج وقت آمد نماز و رهنمون عاشقان را صلوة دائمون در پنج آرام کیرد نیز بیجا راست کویم نی بصد بل صد هزار **و دیکر** فرموده قوموا لله قانتین بپای ایستید از برای خدا در حالتی که فرمان برداران باشید یعنی نماز کذارید بفرمان برداری و پرهیزکاری نه چون امتان دیکر که هر کس بر رسم ملت خود نماز کنند و بآن نماز وانی

در تفسیر دو نماز یعنی نماز تن و نماز دل

شیطان از او صادر شود و نزد بعضی قوت خشوع و خضوع است با اخلاص با توجه تام بحق و فراغت از خلق و بحقیقت پاکیزه کردن نماز خود را از حالتی که در خارج نماز داشته باکبره لساز د حضور دل که کمال نماز جز بدان متصور نیست حاصل نکند از سر مناجات که المصلی یناجی ربه بهره مند نخواهد شد **از حضرت** امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده اند که چون بنماز برخاستی رنگ رخساره مبارکش تغییر یافتی و حال ابروی برگشتی پرسیدند که ای فرزند رسول خدا این چه حالت است جواب میداد که هیچ میدانید که در حضرت که می ایستم و با که سخن میگویم لو یعلم المصلی من یناجی ما انفتل الحجرة اگر نمازگذارنده بداند که با کی مناجات میکند التفات بغیر او نمیکند و از روی دل از رفتن و خاشاک اندیشه ما سوای او پاک سازد **بیت** تا نگردد دل الهی نور لقا نیاید در او آینه تا صاف نبود روی ننماید در او **و** در خبر است که حق جل و علا وحی کرد بموسی که چون یاد حضرت کبریای ما کنی چنان باش که در آن حال همه اعضاء تو از هیبت لرزان باشد و بیچارگی خود را مشاهده نموده یاد کردن ما را اراده کند و در وقت جباری ما زبان را در پس دل دار یعنی غفلت و پراکندگی از خود دور کن اول بزبان دل سخن گوی پس به زبان سر و چون بر بساط عبودیت بایستی چون بنده ذلیل باش ایعزیز این نوع عبادت از کسی متصور است که جمیع هموم خود را به یک هم که تدبیر آخرت باز دارد و دل را از هر اندیشه که او را از حضرت صمدیت مشغول میکرداند خالی سازد و بیقین باید دانست که تا بکلیه میل باطن بمحبت دنیا باقی است طمع آن داشتن که در نماز از لذت مناجات محظوظ کردد تصور باطل و خیال محال است **در** ذخیرة الملوک آورده که هر کرا روشنی چشم به بلاد زن و فرزند و خادم و حشم بود و شادی بجمع اسباب مال و جاه باشد هرگز ذوق شربت لطف طاعت بکام جانش نرسد و در مقام عبادت لذت فتوح مخاطبات و ذوق مناجات در نیابد **و** علاج این مرض آنست که درون باطن اهل دنیا و ارکان دمر شده و اصول آن در دل تمامی خلق رسوخ یافته جز قطع ماده دوستی زن و فرزند و قلع شجره محبت مال و جاه نیست و این علاج بغایت دشوار و دارو سخت تلخ است و از صعوبت این علاج بود که بیشتر مردمان و بزرگان امت هر چند سعی کردند که دو رکعت نماز گذارند که در آن غیر حق بر خاطر ایشان خطور نکند از آن عاجز شدند تا نسبت با امثال ما کی آن سعادت تصور کردن ممکن است **بیت** چون حال مقربان چنین است من خود چه کسم زمن که گوید اما فان لم یصبها وابل فطل اگر از دولت دست نه همه باری جهد کن تا نصفی یا ثلثی از نماز از وساوس شیطانیه و هواجس نفسانیه بسلامت ماند تا از آنجمله باشی که خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم **بیت** مبند چشم بکلی ز سوی عالم دل بدان قدر که توانی نظر دریغ مدار **تلویح** خشوع **عبرت** در تفسیر شیخ جلیل ابو الفتوح رازی در ذیل آیه مبارکه الذین هم فی صلواتهم خاشعون فرموده است که در معنی خشوع خلاف کرده اند عبدالله عباس گفت از آلاء الله خاشع از ذلیل خاضع باشند قتاده گفت از خدا ترسند مقاتل گفت از برای خدا متواضع باشند مجاهد گفت از ترس خدای چشم بر هم نهند ابن سیرین گفت خشوع آن باشد که چشم از جای سجده بر ندارند و گفتند که در بدایت شرع روا بودی که در نماز از جوانب نگریدند که چون این آمد چشم از جای سجده بر نداشتند **ربیع** گفت آن باشد که التفات بچپ و راست نکنند ابو هریره روایت کرد از رسول خدا که گفت چون بنده در نماز ایستد خدای تعالی با او نگرد چون بنده بجانبی نگرد خدای تعالی گوید بنده من من بتو مینگرم و تو بکه مینگری که او بتو از من بهتر است روی بمن آر که از من بهتر بتو کس نباشد **عطا** گفت که خشوع در نماز آن باشد که بجوارح خود بازی نکند **روایت** کرد که رسول مردی را دید که در نماز دست بمحاسن خود فرو میاورد گفت اگر دل این مرد خاشع بودی اعضاء او خاشع بودی **ابوذر** غفاری روایت کرد از رسول خدا که چون یکی از شما روی بنماز آرد رحمت روی با او آرد نباید که با سنگ ریزه مسجد بازی کند **گویند** حسن بصری مردی را دید که با سنگ ریزه مسجد بازی میکرد در عقب نماز و میگفت اللهم زوجنی من الحور العین گفت بئس الخاطب انت تخطب و انت تلعب خطبه میکنی و بدست بازی میکنی **و بعضی** دیگر گفتند خشوع در نماز آن باشد که همت جمع کند و همه نماز را باشد تا آنکه بیند در نماز باشد و بلند در بازار گفتند که **ابو العباس** جوالیقی مردی بود جوال فروش روزی جوالی بکسی داد و فراموش کرد که بکه داده حیرانکه اندیشه میکرد یادش نمی آمد روزی نماز می کرد در نماز یادش آمد که جوال بفلان داده بیکان باز آمد و شاکرد را گفت که مرا یاد آمد که جوال بکه دادم جوال بفلان کس دادم شاکرد گفت چگونه یادت آمد گفت در نماز یادم آمد گفت ای استاد تو بنماز کردن رفته بودی یا بجوال جستن خود را در یافت و دکان رها کرد و بطلب علم رفت و مدتی بسر برد تا آنکه مفسر و مفتی شد **ابو بکر** واسطی گفت که خشوع در نماز آن باشد که نماز خالص کنند خدای را و با او طمع عوض ندارد دیگری گفت که نماز کننده را چهار شرط باید الیقین التمام و اعظام المقام و اخلاص المقال و جمع الهمة **مسلم بن عبد الله** گفت که مرد بات زین العابدین حضرت علی بن الحسین ع نشسته بودم مرغی در آمد و گفت او را کم نماز داری کردن من برخاستم که او را بزنم و جفا کنم مرا رها نکرد و گفت مه لا یا ابا خادم فان العلماء الحلماء الرحماء انکه بدوی به انسایل کرد و گفت ادری نماز دائم کرد گفت پیش از نماز فریضه بر تو چه واجب است گفت هشت چیز نیت طهارت و طهارت و عورت پوشیدن و جای سجده پاک کردن و وقت شناختن و جامه پاکیزه کردن و روی بقبله آوردن گفت بچه نیت از خانه بیرون آمدی گفت به نیت زیارت گفت بچه نیت در مسجد شدی گفت به نیت عبادت گفت بچه نیت قیام کنی بر نماز گفت به نیت خدمت گفت بچه نیت کنی این خدمت را گفت به نیت عبودیت مقر و معترف خدای را به وحدانیت گفت روی بچه بقبله آری گفت بسه فریضه و یک سنت گفت آن کدام است گفت توجه بقبله و نیت و تکبیرة الاحرام فریضه اند و دست برداشتن نزد آن سنت است گفت تکبیرات چند است بر تو گفت

حکایت ابو العباس

اصل تکبیرات نود است پنج از آن فریضه است وباقی سنت گفت بحیه در نماز روی گفت تکبیر گفت برهان نماز چیست گفت قرائت گفت خشوع نماز چیست گفت نظر در جای سجده گفت تحریم نماز چیست گفت تکبیر گفت تحلیلش چیست گفت سلام گفت جوهرش چیست گفت تسبیح گفت شعارش چیست گفت دعای تعقیبش گفت تمامی نماز چیست گفت صلوات بر محمد وآل محمد گفت سبب قبولش چیست گفت ولایتنا والبرائة من اعدائنا پس گفت هیچ حجت رها نکردی بر خود و برخواست ومیگفت الله اعلم حیث یجعل رسالته **لمعه اسمیه**

در تفسیر جواهر است که باتفاق اکثر علماء مراد از ذکر واقع در آیه شریفه فاذا امنتم فاذکروا الله نماز است واو را ذکر نامید ان گفته که همه او از ذکر خالی نیست **و در تفسیر** آورده که حق سبحانه وتعالی نماز را در قرآن به یازده نام یاد کرده اول صلوة قال تعالی یقیمون الصلوة **دویم** تسبیح قال تعالی فسبحان الله حین تمسون **سیم** ایمان قال تعالی وما کان الله لیضیع ایمانکم **چهارم** قرآن قال تعالی وقرآن الفجر **پنجم** حسنات قال تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات **ششم** قنوت قال تعالی یا مریم اقنتی لربک **هفتم** رکوع قال تعالی وارکعوا مع الراکعین **هشتم** سجود قال تعالی اناء اللیل وهم یسجدون **نهم** امانت قال تعالی انا عرضنا الامانة **دهم** استغفار قال تعالی والمستغفرین بالاسحار **یازدهم** ذکر قال تعالی فاذکروا الله **مغنطیسه حکمیه حکمة ۱** بعضی در حکمت هیئات نماز که چهار است قیام ورکوع وسجود ونشستن در تشهد وسلام چنین گفته اند که چون مخلوقات همه از عرش گرفته تا فرش چهار صنف اند یک صنف آنها بهیئت قیام وایستادن میباشند مثل درختان وآسمان وکوهها ودیوارها وصنف دیگر بهیئت رکوع کننده اند مثل چهارپایان وبهایم و وحوش وسباع وصنف دیگر بهیئت سجده کننده اند مثل کرمها ومارها وحشرات الارض وصنف دیگر بهیئت نشستگان باشند مثل گیاهها ونباتات وسنگها وخاکها وچون خداوند تعالی این اصناف را خلق فرموده همه را مأمور بعبادت ساخت بنوع ضرورا شنند با خدا با هیچ چیز بود را عبادت کنیم خطاب رسید که تسبیح وذکر من انبد چنانچه در قرآن مجید فرموده وان من شیء الا یسبح بحمده پس وضع هیئت نماز بر این چهار هیئت شاید حکمتش این باشد که وقتی که نماز گذارند دو رکعت نماز بجای آورد گویا عبادت تمام این چهار صنف از مخلوقات را بجای آورده واز برای اوست ثواب این دو رکعت نماز ثواب تمامت عبادات این اصناف چهارگانه **حکمة ۲** وبعضی دیگر فرموده اند که خداوند بواسطه کثرت محبتش بنماز اختیار فرموده است ارکان واجزاء او را از افعال انبیاء وملائکه وزهاد وعباد چنانکه ایستادن را از فعل ایوب که ارکض برجلک هذا مغتسل وتکبیرش را از فعل ابراهیم ومتابعینش واز حجاج کعبه معظمه که ولتکبروا الله علی ما هداکم وقیامش را از فعل خاتم النبیین که ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل وتعوذش را از مریم که انی اعوذ بالرحمن ان کنت تقیا وبسم الله اش را از سلیمان که انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم وقرائتش را از سفرة کرام برره که والتالیات ذکرا ورکوعش را از فعل داود که فاستغفر ربه وخر راکعا واناب وتسبیحش را از ملائکه که ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک وسجودش را از فعل عباد وزهاد وعلماء وابرار که سیماهم فی وجوههم من اثر السجود **حکمة ۳** بدانکه در اکثر مواضع قرآن نماز مؤمنان را بلفظ اقامت اختصاص داده چه در امر بواحد چون اقم الصلوة وچه در امر بجمیع مثل اقیموا الصلوة وچه در خبر ماضی چون واقاموا الصلوة وچه در مستقبل چون ویقیمون الصلوة وچه در اسم فاعل چون والمقیمین الصلوة وانجا که ذکر نماز منافقان را کرده اقامه را از آن باز گرفته چون فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون **وجه** حکمت چنین گفته اند که تا این تنبیهی باشد مر مؤمنان را که کار نماز باقامت وابسته است نه بمجرد صورت وحقیقت اقامت آنست که در نماز دل خود را متوجه حق سازد وهمگی خود را بحق سپرده ادا نماید تا گونا گون بار آید تا از فیض حقیقت مناجات که المصلی یناجی ربه بهره توانند یافت وهر که در وقت نماز از گفتن راز بی نصیب است نماز او را صورت هست ومعنی نیست

بیت اگر نه روی دل اندر برابرت دارم — من این نماز حساب نماز نشمارم

حکمة ٤ بدانکه در موضعی از قرآن مجید در باره نماز گذارندگان فرموده والذین هم علی صلواتهم یحافظون ودر مورد دیگر فرموده الذین هم علی صلاتهم دائمون بعضی گفته اند که مراد به محافظت ملاحظه افعال وحدود است واتیان بشرائط آن ومراد از مداومت تکرار آنست بحسب اوقات ونزد بعضی محافظت نسبت بنمازهای واجبی است ومداومت نسبت بنمازهای مستحب است ودر روایتی باین مضمون از صادقین علیهما السلام وارد است وبعضی گفته اند مداومت همان بمعنی محافظت است واین قولی است مرجوح زیرا که ترادف وتاکید مفید فایده زائده نیست بخلاف تاسیس که مفید فایده زائده است ولهذا تأسیس از تأکید اولی است چنانچه در علم اصول مقرر شده پس حمل هر یک از محافظت ومداومت را بر معنی مغایر اولی واوفق باشد **ونیز حکمة جامعیت** بدانکه حضرت رب العزة بلطف خود جمله ارکان وعبادات موظفه در شرع مبین را در نماز قرار داده وجمع کرده پس در نماز معنی روزه است وزیاده زیرا که **روزه** امساکی است بابیت ودر نماز این امساک هست بابیت وزیاده بجهت مگر چه در روزه جائز است که بخوابی وبروی وکارهای دیگر غیر از مفطرات بجای آوری ودر نماز جائز نیست ودر نماز معنی **زکوة** هم هست چه در زکوة اگر درهمی بفقیری دهی آسوده شود وما نیاید اگر در قنوت نماز هم دعا از برای مؤمنین ومؤمنات کنی واللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات گوئی همه ما ساید در نماز معنی **حج** هم هست زیرا که در حج هم احرام است وهم احلال ودر نماز هم تحریم است وهم تحلیل تحریمها التکبیر وتحلیلها التسلیم در نماز معنی **جهاد** هم هست زیرا که وضو ساختن بمنزله زره پوشیدن است وامام مثل سپهسالار است و… سپهسالار لشکر است ومأمومین مثل لشکر باینکه صف

در بیان حکمت هیئات نماز

در بیان جامعیت نماز جمیع اجزاء عبادات را

در تفضیل جواهر زینت فرائی فروع دین

در وجوه جامعیت نماز تمام عبادات تکوینیه را

در عقب آن کشیده‌اند و محراب که اسم مکان حرب است بمنزلهٔ میدان و دشمن مقابل آنها شیطان ملعون و این است یکی از حکمتهای تشریع نماز جماعت که مؤمنین پشت بر پشت هم داده این دشمن خدا و رسول را منکوب و مخذول نمایند در جهاد چون مظفر و منصور گردند مال غنیمت کنند و در نماز چون امام فارغ شود فضل ذی الجلال را قسمت کنند و ذخیرهٔ نماز پس هر مؤمنی که بجای آورد نماز را بجماعت چنان است که بحج رفته اگرچه استطاعت ندارد و زکوة داده اگرچه مال و ذخیره ندارد و روزه داشته اگرچه قدرت ندارد و جهاد کرده اگرچه علت ندارد و اگر منفردا بجای آورد مجاهده میکند بجمیع عساکر خود از قوی و جوارح روحانی و جسمانی در تحصیل طهارت بلند و روحانی و نماز قلبی و قالبی با جنود نفوس ثلث که مظاهر شیطانند وجه دیگر از جامعیت آن آنستکه تمام عبادات تکوینیه را نیز مشتمل است چون عبادت قلبیه و نیت آن اشاره می باشد بعبادت ملائکهٔ عالم و حرکات در اوضاع ارکان از ابتدا از قیام و رکوع و سجود این اشاره است بعبادت فلک و حرکات و وجد و شوق او کما قال المعلم الثانی صلت السماء بدورانها و الارض برجحانها والماء بسیلانه و المطر بهطلانه وقد یصلی و لا یشعر و لذکر الله اکبر یعنی عبادت شعوری و تکلیفی اکبر است و صلوة جسم فلک حرکت وضعیه است و قیام اشاره بعبادت تکوینیه خود انسان است که اشرف اوضاع بازاء اشرف مخلوقات است و رکوع اشاره بعبادت حیوانات صامته است و سجود اشاره بعبادت نبات است بنا بر ظاهر ارض و بر بیشها در باطن ارض و در بعض سجدات مسنونه بر بیشانی افراش بصد و برو وجه مسجد اشاره است باکه تبت آن و جلوس در تشهد و سلام اشاره است بعبادت معادن و جمادات که حرکات اینیه و وضعیه و کمیه در اینها منقطع شده اند و گویا عش کرده اند از فوت وارد ات و تطلفات مرغیه اینها اینست شطری از جامعیت نماز و جامعیت تو که هیکل توحید مبینی ظاهرت جزو است و باطن کل کل خواتیر و اقاصر مبین در عین ذل قال الحکیم السبزواری فی الاسرار **زمردهٔ لباس مهیب** بدانکه از شرایط صحت نماز آنستکه باید لباس مصلی مباح باشد و نجس نباشد چنانچه در حدیث طویلی که حضرت امیر المؤمنین ع در ان مخاطب فرموده کمیل بن زیاد نخعی رح را و حدود و احکامی در ان بیان شده که از جمله میفرماید یا کمیل انظر فیم تصلی و علی م تصلی و چه نیکو فرموده آن بزرگ مرد در جواب آن سلطان از سؤال در این خصوص **محیی الدین** در فتوحات چنین آورده که پادشاهی با خیل و حشم براهی میگذشت خدمت یکی از بزرگان رسید و عرض کرد ایها الشیخ با این جامه و لباس ها که من پوشیده ام نماز رواست یا نه آن بزرگ تبسم نموده سلطان از سر تبسمش پرسید فرمود از کم عقلی تو و نادانیت تعجب کرده تبسم نمودم ای سلطان حال تو بحال سگی همانند که در مردار افتاده باشد و از آن سیر خورده باشد و سرتا پای او از خون آن مردار و نجاست آلوده شده باشد چون او را بول اید پای خود را از زمین بردارد که مبادا قطرات بول آن باو برسد تو شکمت از حرام مملو است و مظالم عباد الله بر ذمه ات بسیار است و اوزارها است و تو ... در چنین حالی ... از این در غم و تو خوش دلی که نماز من در این جامه ها رواست یا نه سلطان چون این کلام را شنید از آن مرد بزرگ بگریست از اسب خود پیاده شد و بگریست و بخاک مذلت افتاده و ترک سلطنت نمود و ملازم آن شیخ گردید و آن شیخ او را تا سه روز ضیافت نموده و بعد از سه روز دیگر تیمانی در نزد شیخ حاضر کرده و گفت ایام ضیافت گذشت و بر خیز و هیزم از بادیه بدوش آورده و میفروش و صرف معاش خود نما السلطان زیتیمان را گرفته و میرفت و بر سر خود هیزم ها و از میان بیابان میآورد و در بازار میفروخت و حبش را صرف معاش خود میکرد و مردم بعد از سلطنت وی چون او را باین حالت میدیدند میگریستند محیی الدین بعد از نقل این قضیه گوید که السلطان خالوی من بود و نامش یحیی بن بغان و سلطان تلمسان بود ... کسیکه در تطهیر لباس از برای نماز دقت نماید و شکمش مملو از حرام باشد مثلش بدین منوال است **درر دامغه در کراهیت** **لباس فخره** در ج در خبر آمده است که ان الله یحب المبتذل الذی لا یبالی ما لبس یعنی حق تعالی دوست میدارد آن شخصی را که هر چه یابد بپوشد و بتکلف نکوشد و باک ندارد که سطبرست یا باریک و ابتذال آنستکه در همه چیز میکند بکر نزدیک باشد و در هر چیز ذلت و فروتنی طلب کند در ج در خبر دیگر آمده که من ترک ثوب جمال و هو یقدر علیه تواضعا لله ع و ابتغاء وجهه کان حقا علی الله ان یدخره له من عبقری الجنة فی صحاف الیاقوت یعنی هر کس که جامهٔ جمال و جوانی را ترک کند و بر آن قادر باشد و از راه تواضع از برای خدای و جستن رضای او ترک کند سزاوار باشد بر خدای که ذخیره کند از برای او از جامه هاکه انما به لجنت حریر بحار یاقوت در ج منقول است که عبدالله بن عامر پیش ابوذر آمد و جامهٔ نیکو پوشیده بود و در زهد سخن میگفت ابوذر دست بدهان بر نهاد و او ذکر داد ابن عامر بخشم رفت و پیش یکی از صحابه رفت و از او شکایت نمود و گفت پیش ابوذر سخن در زهد میگفتم او دست بر دهان من نهاد ... گفت با خود کرده و نه ذکر با این جامه ها که تو پوشیده سخن در زهد نتوانی گفت در پیش ابوذر در ج روی عن النبی ص انه قال من شرار امتی الذین غذوا بالنعیم الذین یاکلون الوان الطعام و یلبسون الوان الثیاب و یتشدقون فی الکلام یعنی از بدترین امتان من آنانند که ایشان را بانواع نعمت پرورش داده باشند و الوان طعام خورند و الوان جامه ها پوشند و فراخ زبانی کنند در سخنها در ج و فی الخبر و من لبس ثوب شهرة الا اعرض الله عنه حتی ینزعه و ان کان عنده حبیبا یعنی هیچ کس نباشد که جامهٔ شهرت بپوشد الا اینکه حق تعالی او را اعراض کند تا آنگاه که از بدن بیرون کند اگرچه پیش او دوست باشد در ج سفیان ثوری گفت که جامه بپوش که ... پیش علما مشهور نکند و پیش جاهلان تو را حقیر نکند یکی از بزرگان گوید که بهترین جامه های من آنستکه مرا خدمت کند و بدترین جامه های من آنستکه ... در ج بعضی از سلف

در اینکه لباس نیکو منافی با مقام زهد نیست

گفته‌اند که از جامه‌ها آن پوش که تو را بر دیگر دوستان امتیاز دهد و آن جامه مپوش که تو را مشهور کند و مردم بتو نظر کنند و گفته اند که بدترین جامه‌ها آنست که مردم سر برآرند و بجانب او نظر کنند **در خبر** [5] یکی از درویشان گفت که جامه بر سه نوع است جامه که از بهر خدا پوشند و جامه که از بهر نفس پوشند و جامه که از بهر مردم پوشند آنکه از بهر خدای پوشند آنست که ستر عورت کند و آنکه از بهر نفس پوشند آنست که نرمی و پاکی آن طلب کنی و آنکه بهر مردم پوشند آنست که جوهر و حسن و زیب آن طلب کنند و این بدترین جامه‌ها است **در خبر** [6] سفیان ثوری گوید بزیارت رابعه رفتم جامه وی سخت کهنه بود گفتم ای رابعه چه شود اگر اصحاب خویش را امر کنی تا جامه تو نو کنند گفت جمال و حسن آدمی باسلام و تقوی است نه بجامه و دنیا و عقبی بید قدرت حق است و من شرم دارم که از وی دنیا خواهم **در خبر** منقول است که روزی حضرت امام جعفر صادق جامه کرباس پوشیده بود شخصی بر آن مطلع شد و چیزی در خاطرش بگذشت چون نیک نگاه کرد در زیر آن جامه از پلاس دید پوشیده بود پس حضرت فرمود هذا للحق و هذا للخلق **در خبر** [10] پادشاه حبشه جامه اطلس بحضرت اقدس فرستاد آن را بینداخت و گلیمی درشت بدوش گرفت و فرمود که گلیم داشتن رسم شبانان است و من این شبان نفس خود را باد گران تکلیف بنهم و مهارش بگیرم و بکشم تا کار و آنسرای آخرت برسانم **در خبر** [11] حضرت سلیمان نبی ع ممالک زمین را سلطان بود و در مطبخ وی چندین هزار گاو و گوسفند بکار رفتی با این همه پلاس را پوشید و آرد جو با خاکستر بیامیختی و نان بپختی و با درویشان خوردی **در خبر** بدانکه لباس بر دو قسم است لباس صورت و لباس معنی لباس صورت برای آدمی است کما قال تعالی قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم و آدمی برای لباس معنی است کما قال و لباس التقوی ذلک خیر **در خبر** شاعری گفته است ایکه در برکرده پشمینه را پاک ساز اول آن کینه سینه را خرقه پشمینه را بر دوش کن مشربی از نامرادی نوش کن بی تکلف باش و از ابلیس مجوی مرکب راحت کبر و اساس مکن **ایضاً** در زینت خود مکوش بیرون زیبا چون بیخردان مپوش الوان لباس تا دل را بکبر لغزش و پوشش [illegible] بگذر ز لباس نرم و خوکن بپلاس **یاقوت مکانیه**

بدانکه یکی از مکانهائیکه مستحب است نماز گذاردن در آن مسجد است و افضل از همه مساجد مسجد الحرام است که یک نماز در آن در ثواب معادل است با هزار هزار نماز و بعد از آن مسجد النبی است که مسجد مدینه است و یک نماز در آن معادل است با ده هزار نماز و دیگر مسجد کوفه و مسجد اقصی است که یک نماز در هر یک از آنها معادل با هزار نماز است و دیگر مسجد جامع هر بلد است که یک نماز در آن مقابل صد نماز است و دیگر مسجد محله و قبیله است که نماز در آن معادل است با بیست و پنج نماز و دیگر مسجد بازار است که یک نماز در آن معادل است با دوازده نماز و باید دانست که اخبار وارده در فضیلت مسجد از اهل بیت اطهار زیاده از عدد و شمار است و این ناچیز در این مختصر چیز بنقل بعضی از آنها اقتصار مینمایم در بعضی از تفاسیر در ذیل آیه شریفه ان المساجد لله الایة نقل شده است که روی عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال اذا دخل احدکم المسجد فلا یجلس حتی یصلی رکعتین حضرت رسالت فرمود که هر گاه یکی از شما داخل شود مسجدی را پس ننشیند مگر اینکه اول دو رکعت نماز بجای آورد و انس بن مالک از آنحضرت ص روایت کرده است که آن بزرگوار فرمودند که خدای تعالی در روز قیامت مسجدها را حشر کند بر مثال شتران بختی و قوائم ایشان از مشک و عنبر بود و گردنهای ایشان از زعفران و سرهای ایشان از مشک و لگام ایشان از زبرجد سبز بود و مؤذنان لگامهای ایشان را گرفته باشند و امامان میاندو بر عرصات گذرند چون برق که جمله اهل قیامت گویند که اینها پیغمبران مرسل اند یا ملائکه فرشتگان اند مقرب ندا آید که اینها امامت کنندگان و مؤذنان امت محمدند که پیوسته بانگ نماز نگاه داشتند و نگاهداری نماز جماعت کردند **در خبر** حسین بن علی علیهما السلام روایت کند که حضرت رسول فرمودند سه کس در امان خدای عز و جل باشند اول آنکه در مسجد شود تا آنگاه که بیرون آید دوم آنکه بزیارت مسلمان رود از بهر خدای عز و جل سیم آنکه حج یا عمره رود تا آنگاه که باز آید و چنین گفته اند که حصن بناء مؤمن از شیطان سه چیز است در مسجد نشستن و قرآن خواندن و ذکر خدای تعالی کردن **در خبر** است که حضرت رسول فرمودند که هر که را در مسجد بلغم بیاید و از حرمت مسجد فرو خورد خدای تعالی آنرا سبب صحت وی گرداند و در شکم وی قوت و قوت گرداند و اگر بیرون شود و بیندازد حق تعالی بفرماید تا ده حسنات وی را بنویسند و ده سیئات وی را محو کنند **یکی** از زاهدان گوید که هرگز پشت بدیوار مسجد ننهاده ام و هرگز در مسجد یکپای دراز نکشیده ام و در مسجد هرگز حدیث دنیا نگفته ام یکی از اولیاء در مسجد نشسته بود غلامش بیامد و از او چیزی پرسید برخاست و از مسجد بیرون رفت و جوابش بازداد پس گفت سی سال است که در مسجد حدیث دنیا نگفته ام امروز نیز نخواستم سخن دنیا گویم **بدانکه** حرمت مسجد چند چیز است ۱ چون در مسجد رود سلام کند ۲ دو رکعت نماز تحیت مسجد قبل از جلوس بجای آورد ۳ خرید و فروخت در مسجد نکند ۴ شمشیر در مسجد نکشد ۵ چیزی که گم شده باشد در مسجد طلب نکند ۶ نشاید که آواز بلند بر دارد الا بذکر خدای عز و جل یا قرآن یا اذان ۷ از حدیث دنیا چیزی نگوید ۸ بر سر و گردن مردم پای ننهد ۹ از بهر جایگاه جنگ نکند که مسجد همه یکی است ۱۰ بر صف جای مردم تنگ نکند ۱۱ در پیش کسی که نماز کند نگذرد ۱۲ مسجد را از کودکان و نجاستها پاک کند ۱۳ آب دهن و بینی در مسجد بینفکند و بلغم در مسجد نیندازد ۱۴ ذکر خدای عز و جل بسیار گوید و بر تفکر بنشیند و به غفلت ننشیند **حضرت** امیر المؤمنین علیه السلام گفت که زمانه بیاید که از مسلمانی نامی نماند و از قرآن رسمی و از دین اسمی و مسجدها را عمارت کنند ولکن از ذکر خدای و نماز جماعت خالی بود و بدترین اهل آن زمان علماء باشند که فتنه همه از ایشان پدید آید و هم بایشان باز گردد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمود در توریه نوشته شده است که خدای تعالی

فرمود خانه‌های من در زمین مسجدها است خوشا بحال بنده‌ای که طهارت کند در خانهٔ خود وانگه بزیارت من آید در خانهٔ من و بر هر زیارت کرده کرامی بود زائر خود را و من کرامت خویش از زائر خود باز نگیرم و نیز حضرت صادق ع فرمود که هر که او مسجدی بنا نماید بر هیچ تر و خشک نمند که در زیر قدم وی تسبیح کوید تا بزمین هفتم اصبغ بن نباته از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود چون خدای تعالی خواهد که عذاب فرو فرستد اهل زمین را بگناه ایشان انگاه بیرکت پیرانی که بقدمهای ضعیف بنماز مسجدها میروند و بر کودکان اطفالی که قرآن میخوانند و بخاطر میرند بر دیگر خلقان رحمت کند و آن عذاب را از ایشان تاخیر کند حضرت رسول ص فرمود که هر که چراغی فرا گیرد در مسجدی از مسجدها همیشه فرشتگان و حاملان عرش استغفار کنند از برای او مادامی که آن چراغ در آن مسجد روشنی دهد و امام محمد باقر ع فرموده که یکنماز در مسجد الحرام فاضل تر بود از صد هزار نماز در مسجدهای دیگر و حضرت رسول ص فرمود که یکنمازی که در مسجد من کذارند فاضل تر است نزد خداوند تعالی از ده هزار نماز بکه در مسجدهای دیگر کنند مکر مسجد حرام روایت کرده ابو بصیر از حضرت صادق ع که فرمود نیک مسجدی است مسجد کوفه که نماز کرده است در آنجا هزار پیغمبر و هزار وصی و از آنجا بیدا آمد طوفان از آن تنور که خدای تعالی فرموده وفار التنور و از آنجا بود تراشیدن کشتی نوح ع و میمنهٔ آن رضوان خدا است و میانه آن روضهٔ ایست از روضه‌های بهشت و میسرهٔ آن مکر است کفتند مکر چیست کفت منازل شیطان بود محمد بن سنان کفت که از حضرت صادق شنیدم که نماز یکه در مسجد کوفه کذارند برابر بود با هزار نماز و حضرت رسول ص فرمودند که هر که مسجدی برود در روز پنجشنبه و چندان خاک از آنجا بیرون کند که در چشمی پر کند خدای تعالی بیامرزد او را مرجانه اذا بینه در زبدة التصانیف از حضرت رسول ص روایت نموده که فرموده هر که از برای یکنماز اذان بکوید از برای خدای تعالی بیامرزد حق سبحانه و تعالی کناهان کذشته او را و نکه دارد او را از کناه اینده و جمع کند میانه او و میانهٔ شهداء در بهشت و هر که نماز کند باذان نماز کنند در عقب او دو صف از ملائکه که یکسر آن در مشرق باشد و یکی در مغرب و اکر نماز کند باقامت تنها یک صف از ملائکه با وی نماز کنند و در روایتی یک ملک با وی نماز کند و بروایتی دو ملک یکی در جانب راست و یکی در جانب چپ و اذان و اقامت سنت اند از برای نمازهای پنج کانهٔ غیر انبیا و بدانکه بعضی از فقهاء کفته اند که در نماز صبح و شام اذان و اقامه واجب است و در باقی سنت و بعضی فرموده اندکه در نماز جهریه واجب است و در اخفاتیه سنت و جمعی بر انندکه مطلقا واجب است و کروهی فرموده اند که مطلقا سنت مؤکد است و سنت است که مؤذن خوش آواز و بلند آواز بوده باشد و بر بلندی ایستاده اذان کوید و رو بقبله و با طهارت باشد و وقتهای نماز را شناسد و اذان را پیش از وقت نکوید و نیز سنت است که چون اذان کوید شنونده متابعت او کند و در میان اذان و اقامت حرفی دیکر نکوید روی ان جاء رجل الی النبی ص و قال اخبرنی بعمل اذا فعلته ادخل الجنة قال ص کن مؤذن قومک یجمعون بک بصلواتهم قال یا رسول الله ان لم اطق قال فعلیک بالصف الاول در مجموعهٔ معتبره مذکور است که روایت شده که مردی خدمت حضرت پیغمبر ص امد و عرض کرد یا رسول الله خبر ده مرا بعملی که چون بجای اورم داخل بهشت شوم حضرت فرمود اکر میخواهی داخل بهشت شوی مؤذن قوم خود باش که ایشان باذان تو در نمازهای خود مجتمع شوند عرض کرد یا رسول الله اکر بر این عمل قدرت و توانائی پیدا نکنم چه کنم حضرت فرمودند بر تو باد بحضور در صف اول یعنی در نماز جماعت ابو امامهٔ باهلی روایت کند که حضرت رسول ص فرمودند چندانکه آواز مؤذن برود حق تعالی بیامرزد و مؤذن را چندان اجر و ثواب دهد که خود داند و نیز آنحضرت فرمود که روز قیامت کردن مؤذن از همه کردنها بلندتر باشد و ایضا در خبر است که آنحضرت ع فرمود که هر انکسی که هفت سال مؤذنی کند خدای را حق تعالی آتش دوزخ را بر وی حرام کند ابو سعید خدری روایت کرده که حضرت رسول ص فرموده که هر شیئی که بانک نماز شنیده باشد در روز قیامت پیش خدای عز و جل برای مؤذن کواهی دهد معاذ بن جبل روایت کند که حضرت رسول ص فرمود که روز قیامت مؤذن بر نافهٔ از نافهای بهشت نشسته باشد و بانک نماز میکند و چون باشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله رسد مردمان بایکدیکر کویند که ما نیز چنین بکوئیم که وی میکوید چون در محشر ابد حلها از حلهای بهشت در وی پوشند و اول کسی از مؤذنان که حله پوشد بلال حبشی بود پس مؤذنان دیکر که به صلاح بوده باشند عبد الله مسعود کوید که اکر من مؤذن بودمی بعد از حج اسلام دیکر هیچ حجی نکردمی و نیز از آن کفتن مشغول شدمی و جابر بن عبد الله روایت کند که حضرت رسول ص فرمودند چون مؤذن بانک نماز کند شیطان بیست میل از آنجا بکریزد ضحاک روایت کند که چون عبد الله بن زید در خواب دید که بانک نماز بکویند حضرت رسول ص بلال را فرمود که او بانک نماز کرد چون بلال کفت الله اکبر الله اکبر طرفی عظیم شنیدند که متحیر ماندند رسول فرمود که میدانید این چه بود عرض کردند الله و رسوله اعلم کفت حق تعالی فرمود که درهای اسمان ها را بکشادند تا بعرش از بهر بانک نماز بلال کفتند یا رسول الله این درهای اسمان خاص از بهر بلال کشایند یا از بهر همه مؤذنان حضرت رسول ص فرمودند از بهر همه مؤذنان کشایند پس از آن حضرت رسول ص کفت که جایهای مؤذنان با جایهای شهیدان باشد و چون روز قیامت شود و از کورها برخیزند بر نجیبهای از مشک و کافور نشسته باشند و بانک نماز میکویند جابر روایت کند که حضرت رسول ص فرمودند که هر جائیکه مؤذن خواهد میان بانک نماز و اقامت خدای عز و جل روا کند و در دنیا بلاها از وی بکرداند و در آخرت و برا بیامرزد و در خبر است که رسول ص کفت که روز قیامت مؤذنان بر نجیبها از یاقوت سرخ نشسته باشند و هر مؤذنی را هفتاد هزار فرشته همراه باشد که از کنار کور تا بمحشر او را بعزت

در [illegible] مساجد و فضیلت آن

در [illegible] مؤذنان [illegible]

می برند پس مؤذن باید که با صلاح باشد تا فضل مؤذنان بیابد و شرائط بانگ نماز بجای آورد و باید که در مؤذن ده خصلت باشد ۱ وقت نماز را بشناسد و نگاه داری کند و با طهارت باشد ۳ بانگ نماز را تأخیر نکند ۴ ثواب بانگ گفتن از خدای تعالی خواهد و بر خلق منت ننهد امر بمعروف و نهی از منکر بکند و حق گوید و از توانگر و درویش فرق نکند ۵ هرگاه وی غایب بود و کسی بانگ نماز گوید بروی خشم نکند ۶ تعهد مسجد بکند و پاکیزه دارد و کودکان را در آنجا نگذارد ۷ باید که بانگ نماز داند کردن ۸ انتظار مردم چندان کشد که مردمان از شغل خود فارغ شوند ۹ خشم نکند بر کسی که در جای وی نشیند در مسجد ۱۰ نماز را دراز نکند میان اذان و اقامه و نیز باید که در امام ده خصلت باشد تا نماز وی و نماز مأمومین وی درست باشد ۱ قراءت نیکو داند و لحن نکند ۲ فاتحه درست بخواند ۳ رکوع و سجود را تمام بجای آورد ۴ تن خود و جامه خود از نجاست نگاه دارد ۵ قرآن را دراز نخواند الا برضاء مردم ۶ از کبر و عجب بری باشد ۷ چون بنماز رود استغفار کند از گناهان ۸ چون دعا کند بخویشتن تنها نکند بلکه بجمع دعا کند ۹ غریبی که در مسجد فرا رسد بحاجت وی باشد ۱۰ با ورع بود ابو سعید خدری روایت کند که حضرت رسول ص گفت من ضامنم پنج کس را به بهشت اول زنی که صالحه و مطیع شوهر باشد ۲ فرزندی که مطیع پدر و مادر باشد ۳ آنکه در راه مکه بمیرد ۴ آنکه خلقش نیکو و خوش باشد ۵ مردی که بانگ نماز برضای حق تعالی گوید ابن عباس گوید که سه کس را عذاب گور نباشد شهیدان را و آنکه در شب آدینه و در جمعه بمیرد و مؤذنان را و نیز حضرت رسول فرمود که هر که بانگ نماز شنود و همچنانکه مؤذن گوید او نیز گوید او را چندان ثواب بوده باشد که مؤذن را

حکایت آورده اند که زبیده خاتون زن هرون الرشید شبی نشسته بود و قوالان در پیش وی ساز میزدند چون مؤذن در میان سرای وی بانگ نماز کرد زبیده بفرمود تا جمله خاموش گشتند و همچنان که مؤذن میگفت او نیز میگفت پس چون از دنیا بیرون رفت وی را بخواب دیدند پرسیدند که حق تعالی با تو چه کرد گفت مرا بیامرزید گفتند بسبب آنکه در راه مکه چاهها کندی گفت نه آنها را بخداوندانش دادند که آن از مال بیت المال بود و ثواب آن هم بخداوندانش رسید گفتند پس بچه سبب ترا بیامرزید گفت آنکه در وقت غفلت چون مؤذن بانگ نماز کرد همچنانکه مؤذن گفت من نیز گفتم حق تعالی گفت ای بنده اگر توحید در دل وی نبودی مرا در آن حین غفلت یاد نکردی پس مرا عفو کرد و بیامرزید یکی از زنان رسول آخر الزمان گفت در خواب دیدم که قیامت برخاسته بود و زنی را بیاوردند نامش زافره و کردار وی بسنجیدند بوزن کوه احد بوده و از آن سنگین تر گفت چون وقت حج گذاردن بود منادی کردیم در میان قافله حجاج تا کن که زنی هست نامش زافره پس زنی جواب داد که منم زافره گفت بیا که زن حضرت رسول ترا میخواند چون از طواف گاه فارغ شده آمد و از او سؤالی کرد که تو نی زافره گفت بلی منم زافره بنت ربیع الانصاری گفت بگو که تو را چه کردار است که من دوش بخواب دیدم که کردار تو از کوه احد سنگین تر بود گفت بدانکه من هرگز مقنعه از سر خویش باز نکردم الا پیش محرم خویش و هرگز یاد ندارم که من بانگ نماز شنیده ام الا که همچنانکه مؤذن میگفت من نیز گفته ام و در ساعت برخاسته و نماز کرده ام و هرگز بر هیچ مائده ننشسته ام که نه یتیمی با من نان خورده است و هرگز یاد ندارم که درویشی از من سؤال کرده است الا چیزی بوی داده ام اگر خود پیله بودی که در دست داشتمی و شنیدی گفت طوبی لک یا اختی خنک تو ای خواهرم که این مرتبه یافتی خبر که دنیا و آخرت تو راست **علاوه حکایات منها ذکرها للاذان مصححه**

حکایت محمد بن الفضل گوید که مردی بود مؤذن در شهر بخارا شصت سال مؤذنی میکرد یکی از جمله دنیاداران او را گفت یا شیخ تو مرد درویشی و از مال دنیا هیچ نداری مرد این شصت ساله مؤذنی که کردی بمن بفروش بصد دینار گفت بلی بفروشم برفت و صد دینار از آن مرد بستد و مزد شصت ساله مؤذنی خود بدو بفروخت آن شب بخفت سحرگاه برخاست بر آنجای رفت که بانگ کردی هر چند که خواست بانگ نماز کند یادش نیامد که چه میباید گفت از شومی آن فروختن بانگ نماز را از یاد او برد تا آنکه از حسرت آن فراموشی بمرد

حکایت عثمان بن الزبیر گوید که سالم بن عباده از دنیا رفت ما بنزدیک پدر او رفتیم و او را تعزیت و تسلی میدادیم عباده گفت من از بهر آن غمگین نیم که فرزندم از دنیا رفت و لکن از بهر این دل تنگم که او گناه بسیار داشت که ندانم خدای تعالی با او چه کرد در این حال بودیم که مردی از در درآمد و سلام کرد و گفت یا عباده دوش فرزندت را بخواب دیدم و از او پرسیدم که خدای تعالی با تو چه کرد گفت بر من رحمت کرد گفتم تو گناه بسیار داشتی سبب آمرزش تو چه بود گفت یکروز بر معصیتی میرفتم مؤذنی بانگ نماز کرد چون آواز او بشنیدم چنانکه او میگفت من نیز میگفتم تا بانگ نماز تمام شد چون مرا در خاک نهادند و پدر و مادر و اقرباء من باز گشتند آمدند و فرشته عذاب بیامدند خواستند که مرا عقوبت کنند از ملک جل جلاله ندا آمد که یا ملائکه او را عقوبت مکنید که او چون یکروز بر روی زمین بود با مؤذن ما را با اعتقاد و تعظیم یاد کرد از کرم ما روا نباشد که کسی که او بر روی زمین ما را یاد کرده باشد ما او را در زیر زمین عذاب کنیم

حکایت شبلی وقت نماز مغرب در مسجد جامع بغداد نشسته بود که بانگ نماز برآمد و از هر جانبی مؤذنی آواز میداد باو گفتند یا شیخ در عصر حضرت رسول یک مؤذن بود و کفایت بود چرا در عهد ما چندین مؤذن میباید گفت عمت الغفلة فکثرت الدعوة

حکایت یکبار ببغداد در وقت بهار آب در دجله زیادتی کرد چنانکه نزدیک شد که شهر ویران گردد مردم خانها پرداختند و تضرع و زاری میکردند که آب ساکن شود تا آنکه آب آرام گرفت در همان شب یکی از خاصان در خواب دید که ابلیس بیامد و او را گفتی که خدای تعالی خواست که این شهر را بسیلاب دجله ویران نماید از شومی این فراشهای حرام که هر شب در این شهر میشد اما از برکات آنکه هفتاد هزار مؤذن در این شهر هر سحرگاه خدای را ثنا

کنند و بانگ نماز گویند خدای تعالی بلای این سیل را از این شهر بگرداند **حکایت** در عصر معتوکل ملک الروم رسولی را ببغداد فرستاد چون نزدیک بغداد رسید خلیفه فرمود که او را از بیرون شهر بدارید تا صبح آنگاه او را بدان دروازه معروف که آنرا درب المنابر گویند آورید پس بموجب فرموده آن رسول را در صبحگاه از آن دروازه در آوردند که هزار مؤذن در آن محله بود چون آن رسول در آمد ایشان همه آوازها ببانگ نماز بر آوردند تا او از آن محله گذر کرد همچنان بانگ نمازی شنید چون فرود آمد در حال نامه بملک الروم نوشت که من بشهر بغداد رسیدم و از بلاد محله گذر کردم که هزار مرد بر منارها رفته و بآواز بلند و لحن خوش میگویند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و گمان ندارم که این قوم را از این دین بر گردانیم ملک الروم چون نامه رسول را بر خواند فرمود تا صلح کردند و باز گشتند **حکایت** مردی منافق در مدینه بود که هر وقت بلال مؤذن پیغمبر بانگ نماز دادی و گفتی اشهد ان محمداً رسول الله آن منافق گفتی احرق الله الکاذب یعنی خدا بسوزاند دروغگوی را و بلال را دشنام دادی تا آنکه یک شب در خانه نشسته بود و چراغ پیش خود نهاده و انگشت فراز کرد که چراغ خود روشن کند آتش در انگشت او گرفت خواست خاموش کند نتوانست تا آتش در بازو و پیش گرفت همچنین در گرفت تا آنکه تمام تن او بسوخت آنگاه جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا سید بر خیز و برو ببین که آنکس را که بانگ نماز نتوانست شنیدن چگونه در دنیا بآتش عقوبت کردم و در آخرت هم چنین او را بآتش جاوید عقوبت کنم **لؤلؤه اجتماعیه** بدانکه یکی از سنن مؤکده در جمیع فرائض یومیه بجماعت گذاردن آنها است چنانکه اخبار بسیار و روایات بیشمار در این مقام و مضمار از اهل بیت اطهار علیهم السلام صادر و واصل و نافذ و ما از جمله اکتفا مینمائیم بنقل آنچه که در بعضی از تفاسیر است که از انس بن مالک روایت شده که پیغمبر فرموده هر کس چهل روز نمازهای خود را بجماعت ادا کند حق تعالی برات از آتش و برات از نفاق برای او بنویسد و هم از آن حضرت روایت است که فرمود نمازیکه بجماعت گذارند بر نماز تنها بیست و هفت درجه فضیلت دارد بر نماز تنها ابن عباس روایت کرده که رسول خدا فرمود هر آنمرد یکه پنج نماز بجماعت بکند روز قیامت با اولین کسی که او را بجانب بکذرد بر صراط همچون برقی که بجهد و رویش چون ماه شب چهارده باشد و هر روز که نماز بجماعت کند ثوابش برابر باشد با هزار شهید که در غزا کشته شوند **جابر** بن عبد الله گفت که ابن ام مکتوم خدمت حضرت رسول عرض کرد که یا رسول الله من مردی هستم نابینا و خانه ام از مسجد دور است روا باشد که نماز بخانه کنم حضرت فرمود که بانگ نماز میشنوی گفت بلی فرمود بجماعت باید آمدن و اگر خود بر پهلو یا بچهار دست و پا باید آمدن عبد الله عمر روایت کند که حضرت رسول فرمود که تکبیر اول که با امام در یابی بهتر است از هزار شتر که قربانی کنی انس بن مالک روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز بامداد کرده بود روی بقوم کرد و گفت ای مردمان بدانید که حضرت حق سبحانه و تعالی در هر شبانه روزی بهر مسجد رحمت میفرستد با آنان که در مسجدها پنج رحمت مؤذنان صالح را است و پنج امام صادق را و پنج صف اولین را است و بیشتر رحمت صفهای دیگر را است که در مسجد باشد **کعب الاحبار** گوید که چهار کس را در روز قیامت هیچ عذری نباشد اول مردی را که حج بروی فرض شود و بتواند کردن و نکند دوم مردیکه بر سر طعام نشسته بود و سائل بر در خانه او برود و او را هیچ طعامی ندهد سیم مردیکه امر بمعروف و نهی از منکر تواند کردن و نکند چهارم مردیکه بانگ نماز شنود و بجماعت نرود **یکی** از صلحاء لنگ گشته بود و بدویدن او را بمسجد بردند او را گفتند که بخانه بنشین و نماز کن که تو معذوری گفت هر آنکس که حی علی الصلوة و حی علی الفلاح بشنود بروی واجب بود بمسجد رفتن اگر خود لنگ رفتن باشد حاتم اصم گوید که یک نماز جماعت از من فوت شد ابو اسحق بخاری مرا تعزیت کرد و گفت مصیبت دین بدتر است و این بزرگ مردمان آنرا است از مصیبت دنیا **آورده اند** که یکی از بزرگان دین را فرزندی وفات یافت اصحاب بتعزیت او رفتند که او را بنا پرسند از موت فرزند گفت که دیشب مرا یک نماز بجماعت فوت شد پنداشتم که بتعزیت این نماز که از من بجماعت فوت شده آمده اید اکنون خود بتعزیت فرزند آمده اید در این باب هیچ مگوئید که مصیبت دین مصیبت است که فرزند خود امانتی است که بما سپرده بودند تا وقت معلوم مراد و پسر دیگر هست اگر این هر دو نیز برفتی برمن آسان تر بودی از یک نماز که بجماعت از من فوت شد **یکی** از علما گوید که از زندانبانی پرسیدم که مرا خبر ده از عجائب ترین چیزی که دیدی در احوال زندانیان گفت چهل سال زندانبان بودم و هیچ کس از زندانیان نیاوردند الا که از وی پرسیدم که امروز نماز بامداد بجماعت کرده یکی از آنها نگفتند آری الا آنکه همه گفتند نه گفتم که بزندان نرود که از این آفت ایمن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که نماز بامداد بجماعت گذارد تا شب در امان خدای عزوجل باشد **حکایت** ابراهیم بن شیبان الراعی در خواب دید که آتشی از آسمان آمد و در آن محله افتادی که وی در آنجا متوطن بودی از هیبت آن از خواب بیدار شد و بتفحص در آمد و عربیدان را گفت بنگرید که اندر این محله گناهکار کیست مریدان بیامدند و تفحص کردند هیچ کس را گناهکار نیافتند و باز آمدند و گفتند یا شیخ در این محله از برکات شما یک گناهکار و متمرد و عاصی نیست چون شب دوم شد باز ابراهیم همان خواب بدید دیگر باره پرسید و همچنان تفحص فرمود هیچ گناهکار نیافتند تا سه شب هم چنان خواب میدید از هول آن خواب بجست و وضو کرفت و دو رکعت نماز بجای آورد و گفت الهی این امر بر ما مشکل شده از پی برکی کیست که جمله محله را عقوبت کنی هاتفی آواز داد که یا ابراهیم اندر این محله جمله صالح و متقی اند اما یک کس بجماعت نماز حاضر نمیگذارد اگر آنکس باز آید و توبه کند و الله تعالی عز اسمه

این عقوبت دفع کند و بر جمله اهل محله رحمت کند ابراهیم طلب کرد و انکس را باز یافت وی را نصیحت کرد انمرد ازان توبه نموده پس با ابراهیم ندا امد که بدانکه یک نماز بکه میتنه بجماعت بگذارد بود درگاه ما چندان مقدار دارد که الدنیا و ما فیها

حکایت سالم بن عبد الله بن عمر امد مسجد حجاج حاضر امد چون بر نشست مردی را دید که در اوردند حجاج فرمود تا او را گردن بزنند پس اشارت بسالم کرد و گفت با سالم برخیز و گردن این مرد را بزن سالم نمی توانست فرمان او را خلاف کردن برخاست و نزدیک آن مرد امد و در پهلوی او بایستاد و او را گفت که از تو چیزی می پرسم مرا جواب ده پس آن مرد ترسان و لرزان گفت که بگوی سالم گفت امروز نماز بامداد بجماعت کردی آن مرد گفت بلی سالم گفت الآن لا تخف انگاه روی خود بحجاج کرده و گفت یا امیر این مرد در امان تو است و در امان خدا و رسول است و عادت من نیست که کسی را که در امان الله باشد بیازادم حجاج گفت هر کز ناضم این مرد را بدیده ام چه امان است مرا با او سالم گفت سمعت ابی عبد الله انه قال سمعت عمر بن الخطاب قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول من صلى صلوة الغداة بالجماعة كان في امان الله عز وجل ومن كان في امان الله كان في امان رسول الله ومن كان في امان رسول الله كان في امانات فقال صدقت وصدق عبد الله وصدق جدك وصدق رسول الله صلى الله عليه واله فخلى سبيله وخلع عليه من بركة الجماعة يعني شنیدم از پدرم عبد الله و او از پدرش عمر بن الخطاب و او از حضرت رسول که فرمود هر که نماز صبح خود را بجماعت بجای اورد او در امان خدای تعالی باشد و هر که در امان خدا بوده باشد او در امان رسول خدا است و کسی که در امان رسول خدا باشد در امان تو خواهد بود پس حجاج گفت راست گفتی تو ای سالم و راست گفته است پدرت و راست گفته جدت و راست گفته است رسول خدا ام پس انمرد را رها نموده و برا و خلعت پوشانید از برکت نماز جماعت **حکایت** اورده اند که مردی در بادیه مسجدی بنا کرده بود و انجا نشسته و هفت سنگ در محراب ان نهاده بود چون وقت نماز امدی اذان و اقامه گفتی و نماز کردی و چون از نماز فارغ شدی گفتی ای سنگها بر من گواه باشید که من میگویم لا اله الا الله و شهادت میکنم خدای را و میگویم محمد رسول الله و علی ولی الله پس چون از دنیا بیرون شد و برا بخواب دیدند و پرسیدند که خدای با تو چه کرد گفت مرا بدوزخ فرستاد چون بدر دوزخ رسیدم سنگی از ان سنگها بیامد و چندان کوهی در در دوزخ را بگرفت و مرا بدری دیگر بردند سنگی دیگر بیامد و ان در را نیز بگرفت هم چنین هر هفت سنگ بیامدند و درهای دوزخ را بگرفتند تا هر هفت در دوزخ را بگرفتند پس از ملائک تعالی ندا امد که وی را باز گردانید و به بهشت برید پس مرا به بهشت بردند یکی از صلحاء گوید که یک شب نماز خفتن را بجماعت نکردم در همان شب بخواب دیدم که مردمان با من بودند و جمله بر اسبان نشسته و من نیز سوار بودم و نیز امیر فتیم اسبان ما همه یکسان بودند اسب من بایستاد و نمیرفت گفتم ای قوم اسبان ما همه یکسان است چون است که اسبان شما میروند و اسب من نمیرود گفتند زیرا که ما نماز خفتن خود را بجماعت کرده ایم و تو نماز خفتن بجماعت نکرده بدین سبب است که اسب تو باز ماند و اگر هزار بار نماز کنی بفضل یک نماز جماعت نمیرسی **وهیهنا نعرض حکایتین تذییلا کان ذکرهما بحرمة المسجد و خلا** **حکایت** در کتاب حکایات الصالحین نقل کرده است که امیر اسمعیل سامانی رحمه الله یکروز از روی فراموشی با نعلین خود در مسجدی داخل شده و چون ملتفت شد فی الفور ان نعلین را از پای خود بینداخت و روی در خاک مالیده و گفت الهی اگر چه بنده کسی با نعلین پا بر بساط من نهد مرا کراهیت اید و کراهیت بر ذات تو روا نیست اما من بی ادبی کردم و نعلین در سرای بخانه تو امدم این دفعه را اگر از من عفو کنی و در گذری دیگر من عهد مینمایم که من بعد با نعلین در خانه تو در نیایم و چون بسیار زاری و تضرع کرد اوازی از یک گوشه مسجد بشنید که یا اسمعیل ارفع راسك فانا قد غفرنا لك یعنی ای اسمعیل سر بردار که بدرستی که ما امرزیدیم ترا و مادام الحیوة همچنان در ان تشویر و ندامت بودی تا از دنیا بیرون رفت و پس از مرگش او را در عالم خواب دیدند و از او پرسیدند که خدا وند متعال با تو چگونه رفتار فرمود گفت خطاب بمن رسید که ای اسمعیل اگر چه بسیار گناه کرده ولیکن همه را بر تو بخشیدیم از برای یک حرمت که از خانه ما بداشتی **حکایت** و ایضا در همان کتاب مذکور اورده است که یحیی بن معاذ الرازی گوید که یکروز قدم در مسجد نهادم و پیشانی من در عتبه در امد و صدمه خورده پس بنشستم و زار زار بگریستم و عرض کردم الهی ادب کسی را کنند که از وی بی ادبی بوجود امده باشد یحیی چه بی ادبی از او سر زده است پس در ان حال یادم امد که در اول دخول در مسجد پای چپ خود را نهاده بودم پس روی خود بر خاک گذاشته و عرض کردم یا الهی تبت الیك فلا اعود الی مثله فنودیت یا یحیی ادرکت سوء الادب بحسن المعذرة فادرکناك بالفضل والمغفرة یعنی بار خدایا توبه نمودم بسوی تو و دیگر بچنین بی ادبی عود نکنم هرگز پس اوازی را شنیدم که ای یحیی چون که تو سوء ادب خودت را به نیکوئی معذرت تدارك نمودی پس ما هم تدارك نمودیم کرده تو را بتفضل و مغفرت خود و از تو عفو کردیم **عقیق الوضع فی الخاتمة حقیق** یکی از بزرگان گوید که از روی من از دنیا سه چیز است یکی برادر دینی که با وی از هر خوی صحبت دارم تا اگر در من کجی ببیند مرا به نصیحت راست کرداند دوم قوت حلالی که بقوت ان حضرت حق تعالی را عبادت کنم سیم انکه همه نمازهای خود را بجماعت گذاردم تا سهو من بر امام باشد و فضیلت ان مرا بود

در فضیلت نماز صبح با جماعت

در ذکر حرمت مسجد

مغناطیسیه تعقیبیه از حضرت صادق ع مرویست که فرمود تعقیب و نشستن بعد از نماز از برای دعا و مسئلت از
درگاه حضرت احدیت نافع تر است در طلب رزق از مسافرت و گردش در شهرها و نیز از آنحضرت منقول است که فرمود کسی که بجا
آورد فریضه را و مشغول گردد بر تعقیب تا وقت فریضه دیگر پس او مهمان خدا خواهد بود و بر خدای تعالی اکرام درباره مهمان
خودش و از حضرت امام محمد باقر مرویست که دعا بعد از فریضه افضل است از نماز نافله و از حضرت صادق ع روایت شده است
که هر کس بگوید تسبیح حضرت فاطمه زهراء را بعد از فریضه پیش از آنکه بر گرداند پاهای خود را خدا و ند بیامرزد گناهان او را و در تسبیح
زهراء ابتداء بتکبیر باید کرد و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود عبادت کرده نشده است خدای تعالی بشیء از تحمید که افضل بوده باشد
از تسبیح حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها و تسبیح آن مخدره در هر روزی بعد از هر نماز دوست تر است در نزد خدای تعالی از هزار
رکعت نماز در هر روز و فرموده اند مؤمن در تعقیب است مادامیکه بر وضوء خود باقی باشد و روایت شده است از حضرت رسالت پناه
که فرموده اند هر کس بعد از فراغ از نماز خود سی مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر دفع میکند از او خانه بر سر او خراب
شدن و باتش سوختن و در آب غرق شدن و در چاه افتادن و خورده شدن درندگان و مرگ ناگهان و هر بلیه را که در آنروز وارد شود
بر بندگان و از حضرت ابی عبدالله الصادق مرویست که فرمود سجده شکر واجب است بر هر مسلمانی که سبب تمامیت نمازها و رضای
خدا و خوشنودی ملائکه است عقیقیه تطوعیه قال الله تعالی و من اللیل فتهجد به نافلة لك الخ در تفسیر کازر در ذیل این
آیه شریفه نقل نموده است که حضرت رسول ص فرموده کسیکه نماز مغرب را بجا آورد و بعد از آن چهار رکعت نماز نافله بخواند پیش از آنکه تکلم
نماید خدای تعالی او را ساکن گرداند در بهشت راوی میگوید عرض کردم هرگاه چهار رکعت بخواند چگونه خواهد بود فرمود مثل کسی است که مکرر
حج بجا آورده باشد راوی گوید عرض کردم هرگاه شش رکعت بجای آورد فرمود گناهان پنجاه ساله او آمرزیده شود و نیز از آنحضرت روایت
شده است که فرمود هر آنکسی که از پس نماز شام دو رکعت نماز بکند پیش از آنکه با همنشینی صحبت دارد و سخن گوید نماز وی را بعلیین
برند و چون چهار رکعت بکند پیش از آنکه سخن گوید خدای عز و جل از برای او در بهشت دو قصر بنا کند مکلل بیاقوت و میان هر قصری که
که نعمت این نعمت خدای عز و جل داند و اگر شش رکعت بکند پیش از آنکه سخن گوید خدای عز و جل گناهان چهل ساله او را عفو کند ثوبانیه
روایت کند که رسول فرمود هر آنکسی که نماز شام بکند و در مسجد معتکف بنشیند تا نماز خفتن بکند بجماعت و سخن نگوید از دنیا و
نماز کند با قرآن خواندن یا تسبیح کند حق تعالی در بهشت دو قصر از برای او بنا کند که درازی هر قصری یکماهه راه بود و میان هر دو قصر
درختهای میوه دار بود که اگر همه اهل دنیا را مهمان کند کفایت بود و در خبر است که رسول گفت که هر که پیش از نماز دیگر چهار
رکعت نماز کند روز قیامت او را دو پر باشد از یاقوت تا بر صراط بپرد و از آن حضرت روایت کنند که فرمود نماز تطوع بسیار کنید که شما را گنجی
خانه در بهشت بدهند که درازی وی یکساله راه بود ام حبیب روایت کند که حضرت رسول فرمود هر کس چهار رکعت نماز کند پیش
از فریضه پیشین و چهار رکعت بعد از آن حق تعالی هفت اندام او را بر آتش دوزخ حرام کرداند و هم از حضرت رسول مرویست که هر آنکسی که
عادت کند که پیش از نماز دیگر چهار رکعت نماز کند خدای عز و جل تن او را بیامرزد اگر چه گناهان او بقدر کوه احد بوده باشد ام
حبیب روایت کند که آنحضرت ص فرمود هر که شبانروزی دوازده رکعت نماز سنت بکند او را خانه در بهشت بنا کند چهار رکعت
پیش از فریضه پیشین و دو رکعت بعد او و دو رکعت از پس نماز شام و دو رکعت از پس نماز خفتن و دو رکعت از پس نماز صبح و این دوازده
رکعت روایت است و سنت مؤکده است که چون فوت شود باید قضا شود و بزرگان دین چنین گفته اند که دو رکعت نماز بنده
بهتر است از نعیم آخرت زیرا که نعیم آخرت حظ خلق است و نماز رضای خدا است و رضای خدا بهتر است از حظ خلق ابو سعید خدری
روایت کند که حضرت رسول فرمود هر کو را ایمان بخدای عز و جل است نماز را چنانکه فرموده است بجای آورد فرض را و سنت را هر که
چنین کند وی مؤمن است آورده اند که محراب را از برای این محراب میگویند که جایگاه حرب با شیطان است در خبر است که حضرت رسول
گفت که حق تعالی میفرماید نظر نکنم در آن نمازی که دل و تنش حاضر نباشد معاذ بن جبل گوید که هر که در نماز بفضول بداند و نگاه کند که
بر راست و چپ وی که ایستاده است نماز وی باطل است علاقه حکایات مهیجه ذکرها الترك الالتفات
في الصلوة مهيجة حكايت ۱ در حکایات الصالحین آورده است که خلف بن ایوب هرگز از خود مگس نراندی او را گفتند چرا این مگسان از خود دور نکنی گفت که من عادت نکنم که ایشان را در بیرون نماز از خود دور کنم چون در
نماز ایشان نماز بر من تباه کنند گفتند یا شیخ چگونه توانی بر اذیت ایشان صبر کرد گفت من شنیده ام که فساق در خدمت ملوک
دنیا بر همه رنجها صبر کنند تا گویند فلان صابر است پس من اولی ترم که در خدمت ملك الملوك بر رنج مگس صبر کنم و الرب مطلع علينا
حکایت ۲ ایضا در همان کتاب است که ربیع بن خثیم نماز میکرد دزدی بیامد و اسب او را بدزدید ربیع در وی نگاه میکرد
و نماز را نبرید تا دزد اسب او را ببرد چون ربیع از نماز فارغ شد مردمان آمدند و او را دلخوشی و تسکین میدادند ربیع گفت
من دیدم که دزد آن اسب را می برد گفتند پس چرا منع نکردی گفت من در کاری بودم که خداوند تعالی بمن نگاه میکرد و من شرم داشتم
که از بهر کار و نصیب خود روی از کار او بگردانم هنوز این روز باخر نرسیده بود که آن اسب دست بسته بود و دزدان دزد را
تا بجایگاه خود باز ایستاده ها تفی آواز داد که یا ربیع هر که در خدمت ما حرمت نگاه دارد ما اسباب دنیای او بنظام او بر هم دست ما

در فضیلت تسبیح حضرت زهراء علیها السلام و تعقیب نمازها

در ذکر حکایات معتبره در خشوع و حال نماز

آخرت بروی تمام نمایم و او را در بهشت فرود آوریم و بروی سلام کنیم من کان لنا کنا له

حکایت ۳ ذکر در آن کتاب آورده که استاد ابو علی دقاق کفت که نصر بن احمد را غلامی بود که او را از همه غلامان دوست تر داشت و منزلت او نزدیک خود از همه برتر داشت و آن غلام پیوسته در پیش او ایستاده بودی کلاه مغرق بر سر و کمر مکلل بر میان و نصر در روی نکاه میکرد شوربی بود پیش نصر بر آتش بفرمود تا آن غلام را بر کوفتند و در آن شوربا انداختند تا بسوخت و خود برخاست و اندر حجره خاص رفت و هیچ کس را زهره آن نبود که با وی بکوید چرا چنین کردی روزی چند بر آمد او را ندیمی بود که با وی کستاخ بود فرصت نکاه میداشت چون او را بطبع دید خدمت کرد و کفت یا مولای آن غلام را که همواره میسوختی چه جنایت کرد که او را در آتش خشم انداختی کفت زیرا که من در روی نکاه میکردم و او بکسی دیکر مینکریست و هر بنده که با سید و ولی نعمت خود این معاملت کند جزای او آتش بود و در این اشارت باشد بانکه بنده که ملک تعالی او را بر کزیند و تاج کرامت بر سر او نهد و خزینه معرفت در سینه او نهد و لباس محبت در او پوشد و کمر خدمت بر میان او بندد و او را در مقام مناجات خود بدارد و بدو نظا کند و آن بنده روی بغیر او کند ملک تعالی او را با آتش فرقت عقوبت نماید و دلیل بر این قول سید است که چون بنده در نماز ایستد انکه بغیر او باز نکرد ملک تعالی کوید بنده من بکه مینکری از من مهربان تر و بزرکوار تر اکر بار دیکر نکرد ملک تعالی کوید ای بنده من کیست از من بهتر تا تو در روی نکری و کدام از من بزرکوار تر است که تو بوی نکری چون بار سیم بنکرد ملک تعالی او را از رحمت خود دور کرد اللهم ان نماز او را بزبان فصیح میکوید فضحک الله فی الملاء الاعلاء کما فضحتنی علی رؤس الاشهاد قال الله تعالی والذین هم عن صلوتهم ساهون

حکایت ۵ عبد الله مبارک کوید زنی عابده بود که پیوسته خدای را عبادت کردی روزی در نماز بود که عقربی در میان جامه او شد و او را چهل جای زخم زد او هیچ متغیر نشد و نه او را زد و نه بر خود پیچید تا نماز تمام کرد چون فارغ کردید او را کفتند که چرا آن کژدم را از خود دور نکردی کفت من شرم دارم که چون با خدای خویش مناجات کنم و او با جلال و کبریائی خود بمن مینکرد من بچیزی نکرم

حکایت ۶ یعقوب المغربی مردی بود از جمله اولیاء روزی در نماز بود که قومی از طراران بروی بکذشتند یکی از ایشان کفت که بیایید تا ردای یعقوب باز کیریم و در وجه خرج امروز صرف کنیم ایشان کفتند چون توان کرد و او نماز میکند و ما را می بیند جوان کفت یعقوب چون نماز کند از دنیا بی خبر بود و اکر باور ندارید تا من بشما بنمایم پس نزدیک امد و ردا از دوش او برداشت و نزد یاران برد و خواست تا بفروشد ایشان کفتند یعقوب مردی پارسا است چون از نماز فارغ شود و ردا خود نیابد ما را نفرین بکند بیایید تا ردای او بریم و بر دوش او بنهیم چون بیامدند او هنوز در نماز بود ردا بر دوش او نهادند و بنشستند تا او از نماز فارغ شد کفتند یا شیخ ما را بحل کن کفت از چیست که شما را حلال کنم کفتند تو در نماز بودی و ما بیامدیم و ردا از کتف تو برداشتیم و اندیشیدیم که از آن رنج بلا نو رسد دیکر باز اوردیم و بجای خود نهادیم کفت بعزت آن خدای که جلالت صفت او است که نه انکه بردید خبر یافتم و نه اکنون که باز آوردید خبر شدم از هیبت مناجات حق

حکایت ۷ عثمان عفان رسولی را نزدیک قیصر روم فرستاد چون در سرای قیصر در آمد و تخت و خدم و حشم و غلامان او دید و اندران عجایبها که در پیش او بود نکاه کرد جوانی را دید که در پیش او ایستاده که نه از راست مینکرد و نه از چپ و نه از پیش و نه از پس و نه از بالا و نه از زیر چنانکه او را شک افتاد که آن مرد زنده است یا مرده یکی از کسان قیصر را از حال او پرسید و کفت این چه کس است و این چه حالت است کفت که این مردی است چنین که می بینی و از همه معانی از ادب با کمال است قیصر میخواهد که این مرد پیوسته در پیش چشم او باشد یکروز این مرد در پیش قیصر ایستاده بود و قیصر بدو نکاه میکرد و او روی از قیصر بکردانید و یک نظر بجانبی دیکر کرد قیصر بفرمود تا یک انکشت او ببریدند از آن وقت این مرد چون در خدمت قیصر باشد خود را چنین مرتاض کرده است از هیبت قیصر و چون آن رسول نزد عثمان آمد عثمان از احوال قیصر از او می پرسید و از عجایبها که دیده بود استخبار میکرد رسول قصه این مرد بکفت عثمان رضی کریه بسیار کرد و کفت مخلوقی در نزد مخلوقی بیکانه چندین ریاضت نکاه میدارد که آن پادشاه مخلوق او و نیز در رحه نشود بنده مومن اولی تر که خود را ریاضت دهد در رضای باری تعالی که چون در خدمت باستد لا یلتفت یمینا و لا شمالا

حکایت ۸ ایضا در حکایات الصالحین است که عصام کوید حاتم اصم را کفتم یا عبد الرحمن نماز چکونه کنی کفت چون وقت نماز در آید بنده وار برخیزم نخست وضوء طاهر سازم چنانکه شارع فرموده آنگاه وضوء باطن سازم عصام کفت که یا شیخ وضوء ظاهر دانستم اما وضوء باطن ندانستم کدام است کفت التوبة من الزلل و الندامة من العلل و الرجوع من الغش و الترک من الحسد و الاستغفار للشک و الاعتقاد من الکبر انکه کفت یا عصام وضوء ظاهر و وضوء باطن هیچ نبود انکه روی بمسجد آورده و کعبه را در پیش دیده دارم و مقام ابراهیم را پیش دل آرم بهشت را از راست یاد کنم و دوزخ را از چپ و حقیقت دانم که اکر نماز چنان کنم که او فرموده مرا به بهشت فرستد و اکر خلاف فرمان او کنم مرا بدوزخ فرستد و ملک الموت را پیش چشم من معاینه باشد و با خود کویم ای نفس خدای تعالی را چنان پرست که فرموده است و چنانکه ملک الموت تو را از رکعت اول برکعت دوم و از سجود اول بسجود دوم مهلت ندهد پس تکبیر کویم چنانکه عظمت حق را جل جلاله یاد کنم انکه قرائت میخوانم با تدبر و تفکر و رکوع کنم با خضوع و خشوع و سجود کنم با خشوع و تشهد کنم با سکون و وقار و در این جمله حقیقت دانم که حق جل و علا بمن نکران است [illegible] لا التفت عن یمینی و شمالی و چون فارغ شوم و سلام دهم کویم الهی فعلت ما

در حکایت ... غلام ... نصر بن احمد

در بیان ... کیفیت ... حقیقت ...

کنت اهله مع التقصیر والنقصان فافعل ما انت اهله من التجاوز والغفران **حکایت** در تذکرهٔ شیخ عطار است که شیخ
احمد حرب شبی از خانه بصومعهٔ خود رفت تا عبادت کند باران عظیمی شد خاطرش بدان افتاد که مبادا باران در خانه افتد و
کتب تر شود در حال آوازی شنید که ای احمد برخیز و بخانه رو که انچه از تو بکار مبا مد بخانه فرستادی احمد چون این شنید
از ان خاطر توبه کرد تا بان سبب التفات بغیر خدا در نماز نیست و جسم و عظیم است **فروغ نهجد** قال الله تعالی لیسوا
لیسوا سواء من اهل الکتاب امة قائمة یتلون آیات الله آناء اللیل وهم یسجدون یعنی نیستند مؤمنین اهل کتاب مساوی با کافران
ایشان از اهل کتاب گروهی اند ایستاده بر دین اسلام و قائم بحدود الهی میخوانند قرآن را در ساعتهای شب در حالتی که ایشان
سجده میکنند و مراد تلاوت قرآن است در نماز تهجد **در تفسیر** منهج الصادقین است که در این آیه دلالت است بر عظم مرتبهٔ
صلوة لیل در نزد حق تعالی و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقول است که رکعتان یرکعهما العبد فی جوف اللیل الآخر خیر له من الدنیا
وما فیها ولولا ان اشق علی امتی لفرضتهما علیهم یعنی دو رکعت نماز که بنده در نصف آخر شب گذارد او را بهتر است از دنیا
وانچه در او است و اگر نه آن بودی که دشوار است نماز بر امت من در شب هر اینه واجب میکردم بر ایشان **و در خبر** دیگر است
که آنحضرت صلی الله علیه و آله خطاب بامیر المؤمنین علیه السلام کرد و فرمود که یا علی علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل یعنی
سه بار تکرار فرمود که ای علی بر تو باد که نماز شب را بپا داری و نیز فرمود که من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار هر که بسیار گذارد
نماز را در شب روی او نیکو و با طراوت باشد در روز و گفته اند که مراد این است که نور ایشان بین ایدیهم نماز گذارند در شب و از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام مرویست که ان البیوت التی یصلی فیها باللیل بتلاوة القرآن یضیئ لاهل السماء کما یضیئ نجوم السماء لاهل الارض یعنی آن خانهها
که خانهائیکه در آن نماز شب گذارند و تلاوت قرآن کنند روشن و درخشنده باشد مر اهل آسمان را همچنانکه ستارگان روشن اند
و میدرخشند مر اهل زمین را و نیز از او مرویست که فرمود که علیکم بصلوة اللیل فانها سنة نبیکم ودأب الصالحین قبلکم ومطردة الداء من
اجسادکم بر شما باد که نماز شب گذارید چه آن سنت پیغمبر شما است و شعار صالحان است که پیش از شما بوده اند و راننده درد است از بدنهای
شما **و حضرت** صادق علیه السلام شرف مؤمن در نماز شب است و عزاو در آن بود که دست طمع خویش از مردمان باز دارد **و نیز** فرمود که بر شما باد بنماز
شب گذاردن که آن سنت پیغمبر شما و یاد رسایان پیش از شما بوده است و نیز فرمود که نماز شب روی را سفید و بوی دهن را خوش کند
و روزی را فراخ کرداند **و نیز** فرمود در قول خدای تعالی که المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک که باقیات
باقیات صالحات هشت رکعت نماز شب است که بنده در آخر شب کند و آن زینت آخرت است چنانکه مال و پسران زینت دنیا اند
و روزی مردی نزدیک آنحضرت آمد و از درویشی خود شکایت نمود و از گرسنگی شکوه کرد امام فرمود که نماز شب میکنی گفت بلی امام علیه السلام
بیاران نگریست و فرمود دروغ میگوید که من نماز شب میکنم و بروز گرسنه میباشم و خدای تعالی قوت روز در نماز شب تضمین کرده
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که نماز شب برخاستن تن درستی بود و خوشنودی خدای تعالی بود و چون بنده بنماز شب برخیزد
و خواب خوش در چشم او بود و الخواب را از اسه چپ میجنباند و نخدان و همی سینه افتاده بود خدای تعالی بفرماید تا درهای آسمان
را گشاده کنند برحمت و فرشتگان را گوید که باین بندهٔ من نگرید که میرسید او را از ان تقرب که بمن میکند بچیزی که من بروی فرض نکرده ام به
امید سه چیز که از من بدو رسد یکی آنکه گناهش را بیامرزم و دیگر آنکه آن را که بجا میکند و دیگر امید آنکه در روز اوسعت آیم گواه میگیرم شما
را ای فرشتگان میدانکه من این هر سه جمع کرده بدو دادم **عدة حکایات مبهجة ذکرها الله تهجد مبهجة حکایت**
منقول است که شبی دزدی بخانهٔ احمد خضرویه در آمد چندانکه بگشت چیزی نیافت خواست برود احمد گفت ای جوان دلو بر گیر و آب
بر کش و طهارت کرده نماز کن تا چیزی برسد و بتو دهم تا دست تهی نروی جوان همچنان کرد چون روز شد خواجه صد دینار برای شیخ آورد شیخ
گفت ای جوان این است که جزای یک شب نماز تو است دزد را حالتی پدید آمد و گریان شد و گفت من راه غلط کرده ام یکشب از برای خدا کار کردم مرا چنین
اکرام کرد پس توبه نمود و از مریدان شیخ شد هر که کند روی بدرگاه حق و زسر اخلاص عبادت کند نعمت او را بجهان کردگار از کرم خویش
زیادت کند **حکایت** ۲ در حکایات الصالحین آورده که یکی از زهاد گفت چهار ماه با عامر بن عبد قیس بودم ندیدم که در این
چهار ماه که دیده بهم نهد یا خوابگاه طلب کند چون روز بودی ما را قرآن تعلیم میکردی چون خواستم از نزد او بروم گفتم یا عامر آدمی را
از خواب چاره نبود و من تو را در این چهار ماه ندیدم که دیده برهم نهی یا در خواب شوی چون این شنید دیده پر آب کرده و بگفت **شعر**
هر کو خواهد وصال از ماه تمام تا چهرهٔ معشوق بر بیند بر کام بر دیدهٔ عاشقان بود خواب حرام بیدار بود بروز او شب علی الدوام
حکایت ۳ آورده اند که معاذ العدویه چون شب در آمدی اهی سرد بر آوردی و گفتی ای نفس شب در آمد بیکاران و غافلان
سر ابله خواب غفلت کنند و عاشقان و مشتاقان با معشوق و دوست خویش راز گویند و هر کس بخسبد از مناجات دوست خود
محروم ماند اگر در شبها سر در جامهٔ تنک پوستیک تا خواب بر وی غالب نشود و بیداری بگزینی و گفتی کیف تنام من یخشی ان امامه
رقدة طویلة علی حسرة او سرور **شعر** از کردهٔ خویش من غریق گنهم واندوه و غم زود دیده برهم نزنم میکنم از انکه
ندانم بیقین تا چون باشد بر من گل حال تنم **حکایت** ۴ مالک دینار چون نماز خفتن کردی و خلق در خواب شدی
بر خاستی وضو کرفتی و روی بقبله کردی و هر دو رکعت نماز که کردی محاسن خویش گرفتی و گفتی خدایا در نقصه ... و باز

بفضل خویش و نثار کن اگر وی در خدمت مقصر است تو از تقصیر او بر بانی بنیست و از طاعت وی سودی نیست و مالک مرتد مانده است که تو گفتی در تنزیل خویش فریق فی الجنة و فریق فی السعیر پس ما ندانم از کدام فرقه باشد اگر از گروه جنت و دست راست باشد فمنک الفضل و الغفران و اگر از گروه سعیر و دست چپ باشد فعلی الویل و الخسران میگفت و آب از دیده می بارید تا وقت صبح **حکایت** ذوالنون مصری گفت که از اسکندریه بیرون رفتم در راه کنیزکی سیاه دیدم پشمینه خلق پوشیده و پشمینه خلقی بر سر افکنده و در آن بیابان چنان میخرامید که کسی در بوستان خرامد فرا رفتم و گفتم من این با امة الله گفت من عند اللطیف الخبیر تا اکنون با وی راز میگفتم اکنون باز گشتم گفتم بگو از آنچه با تو گفت با من بگوی گفت مه یا بطال اذیع سر الحبیب الیک این بگفت و برفت و میگفت حال ز شب تیره باز پرس از خواهی کو راست وصال عاشقان آگاهی تا دوست بود تا بکجی روز مزاد عالم همه مانده در ره و بی راهی **این ما چیز** گوید هر کس که زیاده از آنچه در اینجا ذکر شده است از فضیلت نماز جماعت و نماز شب طالب باشد رجوع نماید بکتاب تبیان دفع این **احقر** که در خلال جواهر ربیع نوشته شده است و بطبع رسیده است چه در آنست ما یروی الغلیل و یشفی العلیل بیت هر گرا هست ذوق گل چیدن گو تماشای آن گلستان کن **فروغ هشتم جمعه** قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون یعنی ای آنچنان کسانیکه گرویده اید باحکام شریعت مصطفوی وقتی که مؤذن بانگ نماز گوید از برای نماز روز جمعه پس بشتابید بسوی یاد کردن خدا که نماز جمعه است یا خطبه در آن روز که متضمن حمد و موعظه است و واگذارید خرید و فروخت را که این سعی و ترک بیع بهتر است از برای شما از معامله **و روی** عن النبی صلعم انه قال ان من افضل ایامکم یوم الجمعة حضرت رسول فرمود که بهترین ایام و برترین شما روز جمعه است که در آن روز خلق شده است آدم و در آن روز از دنیا رفته است و در آن روز است قیامت و در آن روز است نفخ صور و در آن روز است صعقه و موت خلایق پس بسیار صلوات فرستید در آن روز بر من پس بدرستیکه صلوات شما را بر من عرض خواهند داشت **و از انس بن مالک** روایت شده که گفت از رسول خدا سؤال شد از روز جمعه پس آنحضرت فرمود که روز جمعه روز مواصلت و نکاح است زیرا که در این روز انبیاء و پیغمبران نکاح نموده و زن خواسته اند و در وجه تسمیه این روز بروز جمعه اختلاف است بعضی گفته اند بواسطه اجتماع آدم و حوا است در این روز و بعضی دیگر گفته اند این روز را جمعه گفته اند بجهة اجتماع جسد آدم با روح او در این روز و بعضی گویند بجهة اجتماع خلایق در این روز در مسجد جامع برای نماز و گفته اند بجهة آنستکه آفریدن جمیع اشیاء در این روز اتمام رسید پس جمیع مخلوقات در آن مجتمع شدند و خدای تعالی امر فرمود در این روز برضوان جنت که هشت بهشت را از برای این روز بیاراستند و در خبر است که جبرئیل آئینه برای حضرت رسول آورد حضرت فرمود یا جبرئیل این چیست جبرئیل عرض کرد این روز آدینه است چنانکه تو در آئینه روی نکوی خویش بینی مؤمن آن بود که در روز آدینه بنگرد و احوال قیامت در وی ببیند حضرت در آن آئینه نگریست نقطه سیاهی دید فرمود این چه باشد عرض کرد این علامت آنستکه قیامت در روز آدینه است **و اما فضایل** این روز از جمله آنکه جمع مسلمانان است چراغ واصلان است سرمایه مفلسان است نزهت موحدان است در عالمان است شادی کودکان است میدان محسنان است عز مخلصان است انس عارفان است ضد کافران است غبطه منافقان است اندوه مبتدعان است علم ملحدان است مجمع عالمان است زینت سلطانان است راحت مردگان است کفاره گناهکاران است خشنودی خصمان است پذیرفتن طاعت مطیعان است حج درویشان است رضای خداوند زمین و آسمان از عاصیان است **در خبر است** از عبد الله بن عباس که گفت شنیدم از حضرت رسول که گفت در آسمان چهارم خانه است که آنرا بیت المعمور گویند و چهار گوشه دارد یکی از زرد و یکی از سیم و یکی از زبرجد سبز و یکی از یاقوت سرخ و در آنخانه منبری است که بالای آن پانصد ساله راه است و آن منبر از در است و مناره آن از بلور است و بالای آن هزار ساله راه است چون روز آدینه شود هفتاد هزار صف فرشته حاضر آیند هر صفی چندان که از مشرق تا مغرب جبرئیل بر آن مناره شود و بانگ نماز کند میکائیل بر منبر شود و خطبه خواند و باز فرود آید و امامت کند و این صفوف فرشتگان از عقب وی نماز کنند چون فارغ شوند جبرئیل برپای خیزد و گوید که گواه باشید که هر مزدی که از مؤذنی مراست بمؤذنان امت محمد دادم میکائیل گوید گواه باشید که من ثواب خطبه خویش بخطیبان امت محمد دادم فرشتگان گویند که شما نیز بر ما گواه باشید که ما ثواب نماز خویش بنماز کنان امت محمد دادیم در ساعت ندا آید از جلیل جبار عالم که انتم تسخون علی وانا اسخی الاسخیاء و اجود الاجودین و اکرم الاکرمین اشهدوا بانی قد غفرت لهم یعنی ای ملائکه آیا شما در مقام اظهار سخاوت می کنید و حال آنکه منم سخی ترین اسخیا و صاحب جود ترین جود کنندگان و کریم ترین کریمان اینک شما ها شاهد باشید که من آمرزیدم ایشان محمد را **و از** ابوذر غفاری مروی است که حضرت رسول فرمودند که فرشتگان در روز آدینه بزمین آیند و کاغذها سیمین و قلم ها زرین در دست دارند و نام نماز کنندگان در روز آدینه را می نویسند و بر در مسجد جامع ها در روز آدینه دو فرشته ایستاده باشند و ثواب مردمان بنویسند و اگر کسی که بجامع رود چندان ثواب بنویسند که کسی اشتری قربانی کند و بلکه ویشان مکه داده باشد و آنکه از قفای او آید چندان گاو و آنکه از پس او رود چندان گوسفند و آنکه هیچ نان مرغی که بدرویشان داده باشد و آنکه دیر تر آید چند آنکه تخم مرغی و اگر بجماعت نرسد فرشتگان گویند یا رب بنده تو فلان امروز نیامده است اگر بیمار است شفایش ده و

در تفصیل جواهر زینت فرای فروع دین

اگر در سفر است بسلامت باز آید و اگر مرده است بیامرزدش بعضی از علماء گفته اند که خداوند عز و جل هفت روز را هفت کس
داده روز شنبه را بموسی داد با پنجاه پیغمبر مرسل یک شنبه را بعیسی داد با بیست پیغمبر مرسل روز دوشنبه را بداود داد با پنجاه
پیغمبر مرسل سه شنبه را بسلیمان داد با سی پیغمبر مرسل روز چهارشنبه را بیعقوب داد با پنجاه پیغمبر مرسل روز پنجشنبه را
بحضرت [illegible] داد با پنجاه پیغمبر مرسل روز آدینه بماند حضرت گفت یا رب هر یک را چیزی دادی امتم را چه دادی جواب آمد از نزد
جلیل جبار که یا محمد روز آدینه تراست و امت ترا مر که جبار عالمم روز آدینه را باعث تو دادم قال بعض المذکرین مؤمنان چون در
بهشت در آیند آنجا شب و روز نباشد لیکن بمقدار آنکه در دنیا شبه روز بود مؤمنان بزیارت یکدیگر روند روز شنبه پسران
بمهمانی پدران روند و روز یک شنبه پدران بمهمانی پسران شوند دوشنبه عالمان مهمان شاگردان باشند سه شنبه شاگردان
بمهمانی عالمان روند روز چهارشنبه امتان مهمان پیغمبران شوند پنجشنبه پیغمبران مهمان امتان باشند چون روز آدینه باشد
پیغمبران و امتان و مردان و زنان و مطیعان همه مهمان خداوند تبارک و تعالی باشند از حضرت رسول مرویست که فرمود آفتاب
در هیچ روزی نتافت بچیزی فاضلتر از روز آدینه و هیچ حیوانی نیست الا آنکه روز آدینه را میداند و فرمود هر آنکس که روز آدینه وضو
تمام بکند و جامه نیکو بپوشد و غسل کند و پس بجامع شود و گوش بخطبه کند حق تعالی بیامرزد گناه او را تا بروز آدینه
دیگر و سه روز زیاده بر در خبر است که حضرت رسول گفت که هر آنکس که یک نماز آدینه را ترک کند سه یک دلش سیاه گردد
و هر که سه آدینه ترک کند تمام دلش سیاه گردد و هر که دو آدینه ترک کند دو ثلث دلش سیاه شود و در خبر دیگر است که هر که
روز آدینه یا شب آدینه بمیرد و بر او عذاب گور نباشد و هر که روز آدینه ناخن بچیند از بلاها کلی ایمن گردد در خبر است که
حضرت رسول گفت که هر که سنتهای آدینه بجای آورد از غسل کردن و ناخن چیدن و بوی خوش بکار بردن و موی لب چیدن
و مسواک کردن و جامه پاکیزه پوشیدن او را ثواب صد شهید باشد یکی از بزرگان گوید که مردی صیاد بود و ماهی میگرفت
و او را استری بود چون روز آدینه میشد با استر خود بماهی گرفتن میرفتی و استر را با خود میبردی و نماز جمعه را ترک کردی هر چند باو
گفتند که نماز آدینه ترک مکن که عذاب خدای در رسد قبول نکرد یکروز آدینه چون وقت نماز بود حق تعالی زمین را فرمان داد که وی را با استر
فرو برد چون مردم از نماز فارغ شدند و بیرون آمدند گوشهای استر را دیدند که بیرون مانده و مرد با استر بزمین فرو رفته و در خبر است که
حق تعالی وحی کرد به بعضی از پیغمبران پیش که حکایت بازرگانان را بقوم خویش بگویید و آن **حکایت** چنین است که دو مرد بازرگان
بودند و وقت نماز آدینه در آمد و مشتری بدکانهای ایشان آمد یکی گفت که من زودتر ابتدا به بیع و تجارت کنم پس یکی بتجارت مشغول
شد و گفت اول کالا را بفروشم و آنگاه بنماز میروم آن دیگری گفت که من زودتر ابتداء بنماز کنم بعد از آن تجارت کنم پس بنماز خدا
مشغول شد خدای عز و جل آتشی از آسمان فرستاد و کالای آنرا که بتجارت مشغول بود بسوخت و آن دیگر که بنماز آمده بود بتجارت قسمت
وی شد از برکت نماز آدینه تا جو صاحب ثروت شد در تفسیر منهج الصادقین است که بباید دانست که فضیلت روز جمعه
بسیار است و ثواب عبادت آن بسیار است و مبالغه در نماز جمعه و اتیان بآن در نهایت قصوی و عقوبت تارک آن در غایت اکثار
و اخبار متعدده در این باب از سید ابرار و ائمه اطهار ماثور است از انجمله حضرت رسالت آنرا حج درویشان خوانده که الجمعة حج المساکین
یعنی جمعه حج فقرای اهل ایمان قصد مسجد جامع کنند و نماز بگذارند حق سبحانه ثواب حجی در نامه عمل ایشان ثبت کند و نیز آنحضرت فرموده که
بدانید ای بندگان خدا که خدای تعالی جمعه را بر شما فرض کرده پس هر که ترک جمعه کند در حیوة من و بعد از وفات من و حال آنکه ایشان
را امامی عادل بوده باشد بجهت استخفاف بآن یا منکر آن بودن خدای جمع نکند پراکندگی او را و برکت مکناد در امر او و بدانید که این کس را
نه نماز باشد و نه زکوة و نه حج و نه روزه و نه برکت یعنی جمیع اعمال بدنی و مالی او مقبول درگاه نشود تا آنکه توبه کند و بنماز جمعه اقدام
نماید و ابن بابویه از ائمه اطهار روایت نموده که هر که سه جمعه پیاپی ترک نماز جمعه کند بلا عذر و علت و مانند کافر و منافق است و
از جابر منقول است که هر که سه نماز جمعه را ترک کند بی ضرورتی خداوند مهر بر دل او نهد و او را خذلان کند و نیز از جابر منقول است
که روزی حضرت رسول از روزهای جمعه بر منبر رفت و گفت بدانید که خدای نماز جمعه را بر شما واجب و متحتم گردانید در این سال
و در این ماه و در این روز و در این ساعت و در این مسجد هر که او را ترک کند در حیوة من و پس از حیوة من گاهی که امام عادل باشد خدا
پریشانی او را جمع مکناد و برکت او برکت مدهاد و او را حج میسر و روزه مقبول مباد و اگر توبه کند توبه او نپذیراد و نیز از آن حضرت
مرویست که بهترین روزی که آفتاب در آن طلوع میکند روز جمعه است و در این روز بود که خدای تعالی آدم را بیافرید و در این روز بود که
او را در بهشت برد و در این روز بود که او را بزمین فرستاد و در این روز قبض روح او کرد و قیامت در این روز قایم شود و این روز نزد
خدای یوم المزید است و هیچ فرشته و جانداری نباشد از وحوش و طیور و سباع و انعام و غیر آن الا که در این روز به تسبیح مشغول
شود از حین طلوع تا غروب بجهت ترس وقوع قیامت در آن و این روز نزد خدای یوم المزید نام دارد و در او ساعتی است که هیچ مؤمن در او
دعا نکند الا که مستجاب شود و آن وقتی است که امام از خطبه خواندن فارغ شود و مؤذن قامت بگوید و بروایتی دیگر آخر روز است
بر نیم ساعت تا غروب و گفته اند در آن زمان که آفتاب یک نیمه آن فرو رفته و نیمه مانده و از حضرات ائمه اطهار طیبین مرویست که
بنده مؤمن چون در روزهای جمعه دعا کند خدای تعالی تأخیر او کند تا روز جمعه بجهت حرمت آن روز و نیز از ایشان ماثور است که روز جمعه

در بیان ایام هفته که ... مؤمنان

در تعیین ساعت ... دعا در روز جمعه

سید الایام و اعظمها عند الله و اعظم عند الله من یوم الفطر و یوم الاضحی یعنی روز جمعه سید روزها و بزرگترین روزها است در نزد خدا
و اعظم است در نزد خدا از روز عید فطر و عید اضحی و روایت شده است که هر که غسل روز جمعه کند گناه وی مکفر گردد و چون قدم
در راه مسجد نهد هر گامی که بر دارد دویست ساله عمل صالحش بنویسند و چون از نماز جمعه فارغ شود دویست ساله کردار نیکو در نامه
عملش ثبت کنند و نیز از حضرت رسول روایت شده که فرمودند شب جمعه که مرا باسمان بردند هفتاد شهر در زیر عرش دیدم سبعه
هر یک مثل دنیا مملو از فرشتگان و همه خدای را تسبیح و تهلیل کردند و میگفتند خدا وندا بیامرز امت محمد را که نماز جمعه مشغول
شوند و بیامرز امت او را که غسل جمعه می کنند و بخاری در صحیح آورده که ابو هریره از رسول نقل کرده که هر که روز جمعه غسل جمعه
کند و جامه پاک بپوشد و بوی خوش بخود کند و روغن بر خود مالد حق سبحانه و تعالی او را بیامرزد از هر چه میان این جمعه و آن جمعه کند و آنچه در
سه روز دیگر بعد از جمعه ثانی واقع شود از او و نیز از آنحضرت مرویست که خدای تعالی در هر شب جمعه ششصد هزار بنده از آتش دوزخ
آزاد میکند که همه مستوجب عقاب و عذاب بوده باشند و در روایت دیگر آمده که هر ساعتی از جمعه خدای تعالی ششصد هزار بنده
آزاد میکند که همه از اهل عقوبت باشند و نیز فرمود که جبرئیل نزد من آمد و آینه سفید در دست او بود و گفت که این نمونه ادینه است
و حق سبحانه این را بر تو عرض میکند تا این عید تو و عید امتان تو باشد در زمان تو و بعد از زمان تو و این سید ایام است و ما این را در آخرت
یوم المزید میخوانیم و کعب الاحبار از سید مختار ص روایت میکند که خدای تعالی مکه را بر سایر بلدان تفضیل داده و شهر رمضان را
بر سایر شهور و جمعه را بر سایر ایام و هر که روز جمعه بمیرد حق سبحانه اجر شهید در نامه عمل وی بنویسد و از فتنه قبر ایمن باشد و
نیز در حدیث آمده که چون روز جمعه برسد ملائکه بابواب مساجد جمعه مسارعت نمایند و در دستهای ایشان صحیفه‌ها از نقره و قلمها از
طلا باشد و ثواب سبقت گیرندگان بمسجد را مینویسند تا آنکه در آخر بمسجد در آید و از این سنت و حدیث شریف معلوم میشود که
مباکرت بمسجد سنت مؤکد است و ثمره مرتب موهوب است و انس روایت کرده که از حضرت پیغمبر شنیدم که گفت ابر و نیز در حضرت
حق تعالی بهترین روزها است و اهل بهشت این روز را روز مزید خوانند گفتم یا رسول الله مزید چه باشد فرمود وادی است در بهشت
وسیع و خاک او از مشک خوشبوتر و از برف سفیدتر چون روز جمعه رسد خدای تعالی بفرماید تا کرسی از زر بنهند و پیغمبران خدای
بر آن کرسی نشینند و صدیقان و مومنان پیرامون آن نشینند و از جانب حضرت عزت خطاب آید که ای بندگان هر حاجت که دارید بخواهید
گویند بار خدایا ما رضای تو جوییم گوید از شما راضی شدم از همه شما باز ندا آید که حاجت خود عرض کنید پس هر کس که حاجتی داشته باشد حق
او سبحانه اجابت کند و با ایشان کرامت فرماید آنچه هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در هیچ خاطری خطور نکرده و بعد از آن هر کس بمقام
خود باز روند تا جمعه دیگر در آید و در آن وادی در بهشت محوطی که هیچ پیغمبر مرسلی و هیچ فرشته مقربی آنرا ندیده باشد چون روز
جمعه رسد خدای تعالی با آن خطاب کند که بسخن در آی او گوید قد افلح المومنون من امة محمد المعتکفون علی ذکر الله المودون فرائضه
پس فرشته بفرمن فرستد و مرا ابشارت کن خدای در روز جمعه سه بار نظر با امتان تو فرماید و در هر نظری هزار گناه کار دنیا
از عبد الله بن عباس روایت است که چون روز جمعه در آید خدای تعالی بفرماید تا منبری بر در بیت المعمور بنهند و فرشتگان
گرد وی حاضر آیند جبرئیل بانگ نماز گوید و میکائیل امامت کند و فرشتگان در عقب وی نماز بگذارند چون فارغ شوند جبرئیل گوید
ثواب این اذان را بامت محمد بخشیدم الی آخر الخبر که قبلا بتفصیل مذکور شد و نیز از ابن عباس روایت است که در بهشت حوریست
نام او لعبه زینت فضل او در حسن بر دیگران چون مرتبت فضل ماه شب چهارده است بر دیگر ستارگان چون روز جمعه شود حور العین بر
کرسیها بر در و جواهر نشینند و تسبیح و تهلیل کنند تا آنکه مردم از نماز عصر فارغ شوند و در اثنای تسبیح ایشان ندائی از زیر عرش پدید آید
گوید ای رضوان این چه نور است گوید که لعبه می آید ناگاه لعبه ظاهر شود هفتاد هزار حوری بر دست راست وی حلی او بر گرفته باشند هفتاد
هزار از چپ وی حلل او بر داشته و هفتاد هزار از پیش مجمرها برداشته و هفتاد هزار از پس او آیند گیسوهای او بر گرفته با این جلال بیاید و بر
سریر بنشیند و آن سریر از نور باشد و آواز تسبیح و تهلیل بر دارد و چون از نماز عصر فارغ شوند برخیزد و جامی از ساقی بر گیرد
و حوریان گویند جام را ابستان و فرو کن که اگر اهل دنیا بر حسن تو مطلع شوند از شوق تو روح از تن ایشان مفارقت کند کسی
گویند یا لعبه خدای تعالی تو را برای که آفریده گوید از برای کسی که در جمیع جمع پیش از همه بمسجد رود و در عقب همه کس بیرون آید
و از علماء منقول است که جمعه چندین نام دارد یوم المولود بجهت تولد حضرت رسالت در آن و یوم الفضل و یوم البرکة و یوم
الرحمة و یوم الاجابة و یوم العید و یوم العتق و یوم الکرامة و یوم الجمعة و چون ذکر تمامی احادیث و اخبار در این باب موجب
اطناب میشد از اینجهت بهمین مقدار اقتصار شد **عدة حکایات مستحسنة ذکرها للصلوة الجمعة**

حکایت مهیجه از یحیی بن سفا نقل است که گوید در خواب چنان دیدم که قیامت برپا شده و خلایق را در عرصه
گاه محشر باز داشته اند در آن میان ندا آمد که او را بدوزخ برید پس دو فرشته آمدند و بازوی من بگرفتند و مرا بشتاب بحساب گاه بردند
بردند و حساب من نکردند از جانب حق سبحانه و تعالی ندا آمد که او را ببهشت برید آمدند و فرشته که بر من موکل بودند که ایشان را
کرام الکاتبین گویند پیش عرش بسجده افتاده و گفتند الهنا این مرد همواره ملازم مسجد جمعه بودی و چون روز ادینه بودی
غسل کرده و از اول روز بجامع میرفت پس ندا آمد که او را باز گردانید که ما گناهان او را در عوض گام نماز ادینه او عفو کردیم

در بیان بعضی از اخبار که در فضل و ثواب نماز جمعه وارد شده

در ذکر بعضی از حکایات نماز جمعه

حکایت ۲ در حکایات الصالحین آورده است که در شهر نهاوند مردی بود سقا که با خدای تعالی نذر کرد که هر چه او را روز آدینه
بدست آید از بهر پدر و مادر صدقه بدهد و مدتی دراز همچنان میکرد و آنچه روز آدینه بدست میآورد صدقه میداد تا آنکه یکروز
آدینه بدست او چیزی نیامد هر چند سعی و جهد کرد نتوانست دست آوردن دل تنگ شد و گفت چکنم پس برخاست و پیش علما شد
و از ایشان پرسید که نذری کرده ام و اکنون امروز که آدینه است چیزی نیافتم چه چاره سازم عالم گفت که برو آن پارههای پوست
خربزه که افتاده است بسیار جمع کن و پاکیزه بشوی و بر در دروازه بنشین هر چهارپائی که میرود و میآید از آن در دهان ایشان می نه که
خدای تعالی اجر آن تو بصدقه برداد و آن مرد برفت و همچنان کرد آن شب بخفت مادر و پدر را در خواب دید که او را گفتند که جنت
ای فرزند بر تو که ما را خربزه شیرین آوردی بود امروز تو ما را خربزه دادی خدای تعالی از تو خشنود باد حکایت ۳ داود
السجستانی گوید که روز آدینه در پیش حاتم اصم رفتم بسلام او و او را گفتم چگونه گفت چگونه بود حال کسی که اجلش قریب بود و املش بعید
بعید و گور خانه او بود و بامداد که از خواب برخیزد نه کس او را مطالبه کنند گفتم یا حاتم آن نه کس کی اند گفت اول خدای تعالی که ادای فرائض
میخواهد و دوم رسول خدا که از سنتها مطالبه میکند سیم عیال که قوت مطالبه میکند چهارم نفس که شهوت مطالبه میکند و ...
دیو که بعوض خود مطالبه میکند و کرمان و خورندگان که در گور باشند بطعمه خود مطالبه میکنند پس آدمی بیچاره با این نه مطالب
چگونه عیش خوش کذارد قلت و هل لک ذخیرة عند الله قال نعم قلت و ما ذاک قال الصلوة الجمعة یعنی گفتم آیا از برای تو ذخیره
در نزد خداوند تعالی میباشد گفت آری گفتم چه چیز است آنکه در نزد خداوند ذخیره نموده گفت ذخیره ام در نزد حضرت حق تعالی
نماز جمعه است حکایت ۴ در کتاب مذکور است که مردی بزرگ و دهقان در دهی ماوی داشت و همیشه هر جمعه
برای نماز بجماعت بشهر میآمد اتفاق چنان افتاد که یکروز جمعه را آرد در خانه او نبود و بار باسیا برده بود میبایست که برود
بیاورد و گاو علف او کم شده بود که میبایست طلب کردن و نوبت آب دادن زمین هم بدو رسیده بود که میبایستی زمین را آب دهد
آن مرد با این حال با خود گفت که کار خدای از هر کار دنیا مقدم باید داشت جمله را رها کرده و بنماز جماعت رفت چون نماز را
بجای آورده و فارغ شد از شهر بیرون آمده و روی بده خود نهاده چون بکنار زمین خود رسید دید زمین او آب داده است
و چون بده خانه خود آمد گاو خود را در آنجا ایستاده دید و چون داخل خانه گردید زنش را دید که نان می پخت گفت ای زن مرا
از این احوال آگاهی ده که زمین ما را که آب داده و گاو را که آورده و آرد را از آسیا چون آورده شد زن گفت اما زمین
باین کیفیت آب داده شده که زمین همسایه را آب میدادند چون آب زیاد بود نتوانست از او جلوگیری نماید بزمین ما افتاد
و زمین ما آب داده شده و اما گاو چون مردمان ده بطلب گاوان خود شان رفته بودند گاو ما را نیز بیاوردند و اما
بار چون همسایه باسیا رفته بود گندم ما را آرد کرده بودند همسایه او را نیز با خود آورده بود از گوشه خانه آوازی آمد که
من کان لله کان الله له تو از برای رضای ما بنماز آدینه رفتی امروز کار دنیای تو جمله ساخته شد فردا که در قیامت
آئی کار آخرت تو نیز ساخته میشود انشاء الله حکایت ۵ در کتاب خلاصة الاخبار است که شخصی در زمان خلافت عمر بن الخطاب
طشتی ببازار برد که بفروشد پس او را بشش درهم فروخته خواست قبض ثمنش نموده باشد پس صدای اذان مؤذن بگوشش رسید پس بایع گفت
بدلال که طشت را نگهدار و بگو بمشتری که من اخذ نمی کنم ثمن را مگر بعد از نماز بجهت اینکه خدای تعالی حرام کرده است در این وقت بیع نمودن
را چنانکه فرموده یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون
پس بعد از آن مشتری به بایع گفت که من هم با تو بنماز میروم وقتی که از نماز فارغ شدیم میآئیم ببازار و طی معامله مینمائیم پس وقتی که
از نماز فارغ شدند متوجه بازار شدند دیدند که طشت طلا شده بود پس مشتری به بایع گفت که من از تو طشت مس کرفته ام نه
طشت طلا پس این طشت طلا از آن تو است و مرا در آن حظی و نصیبی نیست پس رد کن بمن دراهم مرا و بگیر طشت خود را پس بایع
گفت که من طشتی از مس بتو فروخته ام شاید که از دست تو در گردیده پس آن از برای تو است و بعد از آن پیش عمر رفته مرافعه
نمودند و حال را اعلام کردند عمر گفت که این معامله شما در کدام وقت اتفاق افتاده ایشان قصه را تماما نقل نمودند عمر گفت
که خدای تعالی قلب ماهیت برای الطاعة شما نموده است که تفضل و احسان خود را درباره شما ظاهر نماید پس شما را لازم است که
آنرا بفروشید و ثمن آنرا قسمت نمائید پس آن طشت طلا را بشش هزار درهم فروختند و ثمن آنرا قسمت کردند پس هر که در روز
جمعه در این وقت بیع و معامله و تجارت خود را ترک نماید و بذکر خدای تعالی مشغول گردد حق تعالی گناهان او را مبدل بحسنات خواهد
کرد چنانچه در کلام مجید خود فرموده اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما نکته ظریفه مرویست که
سبب غسل جمعه آنست که انصار همیشه کار میکردند و آب میکشیدند و عرق ایشان بد بو بود و چون روز جمعه در مسجد حاضر میشدند
مردم از بوی ایشان متأذی بودند پس امر کرد پیغمبر ص ایشان را بغسل جمعه پس این سنت جاری شد و ثوابست که حق تعالی تمام
کرد نماز فریضه را بنماز نافله و روزه فریضه را بروزه نافله و وضوء را بغسل جمعه بلوری و فیته بدانکه یکی از سنن مؤکده
در جمیع صلوات مفروضه بجای آوردن آنها است در اول اوقات شان چنانچه در امالی الاخبار از حضرت رضا روایت شده است که
فرمود بدرستی که نماز ها در اول وقت هر یکی در فضیلت هزار رکعت نماز میباید و بحضرت روایت است که مثل فضل [illegible]

در حکایت حاتم اصم با داود سجستانی

در حکایت معامله نمودن شخص طشت طلا در وقت

و در روایت دیگر است که فضل اول وقت بر آخر وقت بهتر است از برای مصلّی از اولاد و اموال او و در روایت است که اول الوقت رضوان الله و آخر الوقت غفران الله و کجا است رضوان از عفو چه آنکه عفو نمی باشد مگر از گناه و در روایت است که هر گاه نمازها را در اول اوقات آنها بجا آورده شود بوی آنها خوشتر است از بوی شاخه درخت آس که تازه از درخت جدا شده باشد در طراوت و طیب رائحه و اخبار در این مضمار بسیار است و من باب لاختصار بهمین مقدار اقتصار شد **این ناچیز** گوید که نماز در اول وقت آن خواندن نه تنها حاوی فیوضات اخرویه و مثوبات کثیره عقبائیه است بلکه در دنیا هم موجب فوائد جلیله و باعث عوائد جمیله است چنانکه حکایات منقوله از اخبار شاهد صدق است بر این گفتار و ما از جمله نقل دو حکایت از آنها در این وجیزه اکتفاء مینمائیم **حکایت اول** در روضة المجالس ابونصر سمرقندی است که مردی بزاز در شهر بغداد بود که بنماز در اول وقت و جماعت از او فوت نشدی بکروز خادمی از الخلیفة المکتفی نزد بزاز آمد که خلیفه یک تخت جامه میخواهد و یحیی جامه بخادم داده بقر ستاد خلیفه چون باز کرد پسند یده بها ان بخادم داده بفرستاد چون پیش بزاز آورد و خواست که بکشد که موذن بانگ نماز و اقامت گفت بزاز چون بشنید برپای خاست و در با کشیده و جامه را بگذاشت خادم گفت که جامه روی خلیفه منتظر ما است اول در بستان بزاز گفت نور سول خلیفه و این بانگ نماز رسول خدا است فرمان خدا را طاعت کردن اولیتر پس اهمال مستعجل کرد خادم را خشم آمد و برفت بدکان بزازی دیگر و یک تخت جامه برگرفت و پیش خلیفه برد خلیفه بدید و بر خادم خشم گرفت و سوگند خورد که اگر آن جامه نیاری تو را عقوبت کنم خادم باز آمد مرد از نماز باز آمده بود و انجام بخرید چون برفت هاتفی از گوشه دکان آواز داد که اثرت امرنا علی امر غیرنا فاثرنا بنائک علی بنائب غیرک یعنی اختیار کردی تو امر و فرمان ما را بر امر غیر ما پس ما هم اختیار کردیم جامهای تو را بر جامه های غیر تو **حکایت دوم** در کتاب لئالی الاخبار و مجموعه معتبره که بخط یکی از علماء اخبار است نقل شده که در بنی اسرائیل زنی بود که همیشه نمازها خود را در اول وقت بجا میاورد پس روزی مشغول نان پختن بود که وقت نماز در رسید پس آن زن نان را در تنور گذاشته و رو بنماز آورده شیطان نزد وی آمد و گفت نانهای تو در تنور سوخت آن زن گفت سزاوار است که دین من نسوزد بعد از آن باز گفت این بچه ات در تنور افتاد سوخت آن زن گفت خدا او را حفظ خواهد کرد تا آنکه شوهر آن وارد شد و رفت سر تنور دید آتش در تنور مشتعل است و نانها نسوخته و بچه آن زن در میان آن تنور با آتشها بازی میکند و زنش مشغول نماز است پس آن مرد تعجب نموده و رفت خدمت حضرت عیسی ع و قصه را بآنجناب اخبار نمود پس آنحضرت فرمود در این امر سرّی است برو و نزد آن زن و سرّش را از خود او سؤال کن آمد بسوی زن خود برگشت و با او گفت این مرا از سرّ این امر عجیب خبر ده زن گفت ای مرد بدانکه من از وقتی که بحد عقل و ادراک رسیده ام تا کنون همیشه سه صفت نیکو را مواظبت داشته یکی آنکه هر گاه رو آورده است بر من امر دنیا و آخرت من امر دنیا را واگذار نموده و بامر آخرت می پرداختم دوم آنکه همیشه با وضو هستم سیم آنکه حسن ظن بخدا دارم که هیچ وقت گمان نمیکنم که خدای تعالی واگذارکند مرا بر خلاف آنچه اراده دارم پس آن مرد برگشت خدمت حضرت عیسی و آنچه از زن شنیده بود برای آنحضرت نقل کرد حضرت عیسی فرمود که اگر این زن از مردان بود هر آینه میگفتم که از طایفه پیغمبران است ولیکن این سه خصلت نیکو که این زن دارا است از خصال انبیاء است و از این جهت است که باین مقام و منزلت رسیده است **اشارة فیها بشارة** در خبر است که چون کعبه را بنا کرده ملک جبرئیل از پنج کوه سنگ برای بناء آن بیاورد کوه احد و حراء و طور سیناء و جبل لکام و کوه ابوقبیس تا آنکه بناء آن باتمام رسید از ارباب اشارات گفته اند که در این اشاره است باینکه کسی که فرایض خمسه یومیه را در حالتی که متوجه باین قبله است بجای آورد پس اگر بوده باشد بر او از گناهان سنگینی این پنج کوه هر آینه امید است که خداوند بمن و رحمت خود آنها را بیامرزد **مرجانة سواکیة** بدانکه یکی از سنن مؤکده مسواک نمودن در نزد هر نماز است چنانکه در مکارم الاخلاق از حضرت باقر و صادق ع روایت نموده که دو رکعت نماز با مسواک کردن افضل است از هفتاد رکعت نماز بدون آن و ایضا در آنکتاب است که از برای حضرت امام رضا ع خریطه بود که در آن پنج مسواک بود و بهر یک از آنها نام نمازی که در وقت اداء آن با آن مسواک میکرد نوشته بود **و در روایت** است که پنج چیز پاکی اسلام است موی لب چیدن ناخن گرفتن موی زیر بغل کندن و مسواک کردن و موی زهار ستردن **و ابن عباس** از حضرت رسول ص روایت نموده که فرمود بر شما باد بمسواک کردن که چند خصلت در آن است اول پاکیزگی دهان دوم رضای خداوند رحمن سیم شادی ملائکه چهارم روشنائی دیده پنجم پاکی و سفیدی دندانها ششم محکمی و سختی آنها هفتم بلغم را ببرد هشتم یکنماز با آن برابر هشتاد نماز بدون آن بود **و نیز** فرمود که مسواک باعث زیادی فصاحت مرد است و فرمود که نیکو مسواکی است چوب درخت زیتون که سستی و زردی دندانها را برطرف میکند و او مسواک من و مسواک پیغمبران پیش از من است و فرمود در جمله وصایای با امیر مؤمنان ع که یا علی بر تو باد بمسواک کردن در نزد هر وضوئی و ایضا فرمود از برای هر چیزی پاک کننده است و پاک کننده دهن مسواک است **و نیز** فرمود که نظیف و پاکیزه نمائید راههای قرآن را اصحاب عرض کردند کدام است راههای قرآن فرمود دهنهای شما است گفتند بچه چیز پاکیزه نمائیم فرمود بمسواک و فرمود که پاک کنید دهنهای خودتان را که راههای تسبیح و ذکر است و فرمود از سنتهای پیغمبران است حنا کردن و بوی خوش بکار بردن و زن خواستن و مسواک کردن **و دیگر** فرمود مسواک نصف وضوء است و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که سه چیز بلغم را می برد

در فضیلت نماز در اول وقت و حکایات مربوطه

فضیلت مسواک و آنکه در آن چند خصلت است

وحفظ را زیاد میکند مسواک کردن ورفو ره کوفتن وقران خواندن واز حضرت صادق مرویست که فرمود در مسواک کردن دوازده خصلت است اول آنکه سنت پیغمبران است دوم پاک کننده دهان است سیم روشنی دهنده چشم است چهارم راضی وخوشنود میکند خداوند را پنجم سفید میکرداند دندان را ششم برطرف میکند بد بوئی وزردی دندان را هفتم محکم میکرداند بن دندان وجرو بایدکوشت انرا هشتم اشتهای طعام میاورد وبلغم را برطرف میکند نهم زیاد میکند حفظ را دهم مضاعف میکرداند حسنات را یازدهم شاد میکرداند ملائکه را دوازدهم در زبدة التصانیف است که خدا رحمت میکند والدین اورا **وروایت** شده که کعبه معظمه از بوی نفسهای مشرکین بسوی خداوند تعالی شکایت کرد پس خدای تعالی باو وحی فرمود که ای کعبه قرار بگیر که من عوض میدهم بتو قومی را که نظیف وپاکیزه میکنند دهنهای خود را بچوب از شاخهای درخت وبعد از آنکه پیغمبر خاتم را مبعوث فرمود جبرئیل نازل شد ومسواک وخلال را برای آنجناب آورد وفرمودند پاکی نیست روزه دار را که مسواک کند در روزهای ماه رمضان هر وقت خواسته باشد ومرویست که مسواک کردن در بیت الخلا بوی دهن را ناخوش میکند ودر حمام دندانها را ضعیف وفاسد میکند **درة مضبوطة بالسواك مربوطة درة** بدانکه در بحار از داود رقی روایت نموده که گفت دو برادر را شنیدم واراده زیارت مدینه طیبه کردند ودر عرض راه یکی از آنها تشنه شد وآب در آن بیابان بهم نرسید وچنان تشنگی براو غالب شد که از بالای الاغ خود افتاد پس آندیگری از الاغ پیاده کردید وحمد کرد خداوند تعالی را ودو رکعت نماز کرد ومتوسل برسول خدا وامیر المؤمنین ویک یک از ائمه شد تا بامام جعفر صادق ع رسید بعد از آن مکرر نمود التماس را واو را شفیع میکرد وا سم او را مکرر می نمود که ناگاه مردی را دید بر بالای سر او ایستاده ومیگوید در چه حالی پس احوال خود را از برای او نقل کرد آن مرد پارچه چوبی باو داد وگفت این چوب را میان دندان او بگذار پس گذاشت فی الفور برخاست وچشم خود را باز نمود ونشست ومطلقا اثر تشنگی در او ظاهر نبود پس مراجعت نمودند تا بقبر مطهر رسید پس رسیدند چون مراجعت نمودند آن برادر مکرر دعا میکرد وبسیار استدعا وتضرع بامام جعفر مینمود تا مدینه ورسید وخدمت امام علیه السلام رسید وسلام کرد حضرت جواب فرمود وگفت بنشین چون است حال برادرت که چوب در میان لبهای او گذاشتی والحوب چکردی عرضکرد ای مولای من همینکه برادرم زنده شد وروح دوباره بجسدش امد از بسکه سرور وخوشحالی بمن روی داد چوب را فراموش نموده همانجا گذاردم وامام حضرت فرمود همان ساعت که بفکر وغم برادرت افتادی برادرم خضر امد نزد من ومن همراه او وبدست او فرستادم از برای تو قطعه چوب که از شجره طوبی در سدرة المنتهی میباشد بعد از آن حضرت بغلامی فرمود که آن سبد را در آرد وبیاور چون آورد انرا باز کرد آنجناب سبد را وان پارچه چوب را بعینه از سبد در آورد وبه او نشان داد ودوباره در سبد گذاشت وبغلام داد تا سبد را برد **این ناچیز گوید** بعضی از بزرگان بعد از نقل این روایت اعجاز ابداز فرموده که ظاهرا آن قطعه چوب مسواک آن حضرت بود که بان در وقت نماز دندانهای مبارک خود را مسواک میفرموده کما لا یخفی **درة** در رجال کشی از علی بن مهزیار روایت است که من وقتی در میان بیابان بسیار وسیعی بودم بار ورحال خود در وقت برگشتن از کوفه شبی از رحله ورفقای خود دور افتادم از برای طهارت ووضوء ودر آنوقت روی اسمان را ابرها متراکم گرفته وقطره قطره باران میبارید چون مسواک نمودم ومشغول وضو ساختن شدم ناگاه آتش مانندی که در تهاب بود وشبی بود از پایین مسواک من تابان شد ومثل شعله آتش ملتهب بود پس من از دیدن این کیفیت هراسی نموده وتعجب کردم از آن وانرا بدست خود مس نمودم ونیافتم در آن اثر حرارت را پس این آیه را تلاوت نمودم که الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون پس من از آن کیفیت متحیر ومتعجب بودم وآن روشنائی که بمثابه آتش بود مدت مدیدی بهمان حال باقی وتابان بود تا آنکه من باغانت روشنائی آن بسوی محل رحله خود رجوع نمودم ودر آن وقت غلامان من در طلب آتش بودند ودامن بود مردی از اهل بصره چون من برایشان نمودار شدم غلامان فریاد برآوردند که ابو الحسن آمد در حالتیکه با او آتش است وآن مرد بصری نیز همین را گفت پس چون من در نزد ایشان رسیدم آن مرد بصری دست آورده وآن آتش را که در اسفل مسواک بود مس نمود پس نیافت در او حرارتی را وهمچنین غلامان من نیز انرا مس نمودند واثر آتش وحرارت در او ندیدند پس مدتی طول کشید که خاموش شد پس از آن باز روشن شد تا سه مرتبه ودر مرتبه سیم دیگر عود نکرد پس نظر بمسواک نموده ودر آن اثر آتش واحساس حرارت نشده بود ونکرد وخاکستری در او نشد پس آن مسواک را پنهان نموده تا آنکه بخدمت حضرت هادی مشرف شدم وآن کیفیت را بحضرتش عرضه داشتم پس آن بزرگوار آن مسواک را از دست من گرفت وانرا در میان آن خریطه که در آن بود بیرون آورده ولمحه در آن نظر افکند پس فرمود این نور است عرض کردم قربانت گردم این نور است فرمود بواسطه میل تو بسوی اهل بیت پیغمبر وبسبب اطاعت تو ازمن وآباء من خداوند این نور را بتو نمایان فرمود **درة** مرحوم حاج ملا اسمعیل واعظ سبزواری در کتاب انیس الواعظین نقل قصه چوب وارده برلبهای لب دندان از سید مظلومان کفته است که همینکه جابر رسید برای زیارت حرم دوستانکویم نوشته اند که روز بامر عمرو وارد حجره فاطمه شد دید با مخدره چوبی ندارد لیکن دندان خود را مسواک میکند حضرت بلبیه فرمود عرب مخاطبا عود الاراک بثغرها وما خفت یا عود الاراک اراکا ولوکنت من اهل القتال قتلتکا وما نال منها یا سواک سواکا یعنی ایچوب درخت اراک عجب جرأتی کرده که خود را بلبهای فاطمه رسانیدی اگر تو انسان بودی ترا میکشتم تو کجا ودندان فاطمه کجا ای سمعتان صاحب کرچوب اراک را برای مسواک بلب ودندان فاطمه سوانند بپیند با این عزت کجا بود که چوب خیزران بر لبها ولب ودندان فرزندش حسین بن بالا الغ

ذکر بیان بعضی از فضایل و اسرار نماز و ثواب بعضی از نمازها

زبرجدهٔ فضیلت بدانکه از اهل البیت علیهم السلام مرویست که یک نماز فریضه بهتر و فاضلتر است از بیست حج فریضه و یک حج فریضه بهتر است از خانهٔ که پر از زر سرخ باشد و بصدقه دهند از او تا آخر شود پس یک نماز بهتر باشد از بیست خانه که پر از زر سرخ باشد و در راه خدای تعالی بصدقه دهند پس جمیع را بخاطر برسد که چون چنین است ما ایشان رسد حسب الضرورة یا بواسطهٔ شهرت در میان مردم بوم بانی خوانند بعوض نماز و سایر عبادات ایشان محسوب میشود و این حدیث که از حضرات اهل البیت نقل است که نزدیک نمیشود بنده بر صاحب حق تعالی بچیزی بعد از شناختن خدای تعالی که آن فاضلتر باشد از نماز مشعر باین معنی است پس معلوم شد که بعد از شناختن حضرت باری تعالی چیزی فاضلتر از نماز نیست **و دیگر** خبر است از ائمه علیهم السلام که در روز قیامت اول چیزیکه سؤال کرده میشود از بندگان نماز است اگر بدرجهٔ قبول رسید سایر عبادات او را قبول میکنند و اگر رد شد جمیع اعمال او را رد میکنند **و دیگر** از حضرت رسول روایت است که نماز معراج امت من است و دیگر از آن حضرت مرویست که چون برخیزد بنده برای نماز فریضه و در مقام بندگی بایستد باخلاص پاک شود و چون از نماز فارغ شود بلد مثلی که بیرون آید از گناه خود چون روزیکه از مادر متولد شده باشد **شعر** اگرچه افضل طاعات نماز است فضیلت بشر اندر نیاز است مصلی را فلاح اندر خشوع است خشوع دوستان در عین جوع است **و نیز** از حضرت پیغمبر منقول است که چون بنده رو بقبله کند از برای نماز باخلاص و نیت کند و تکبیرة الاحرام بگوید بیرون آید از گناه چون روزیکه از مادر متولد شده است و چون بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بهر تار موئی که در بدن او باشد حق تعالی ثواب عبادت یکساله در دیوان اعمال او بنویسد و چون قرائت فاتحه کند چنان بود که حج و عمره کرده باشد و چون رکوع کند و تسبیح گوید چنان بود که بوزن جوجب زر سرخ بصدقه داده باشد و چنان باشد که کتابهای خدا را تمام خوانده باشد و چون بگوید سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین حق سبحانه و تعالی بنظر رحمت در روی نگاه کند و چون سجده کند و تسبیح گوید خدای تعالی ثواب دهد او را بعدد فرشتگان و چنان بود که بنده آزاد کرده باشد و چون تشهد بخواند حق سبحانه و تعالی او را ثواب صابران دهد و چون سلام دهد و فارغ شود بگشاید خدای تعالی بروی دری از بهشت رحمت را پس در آید در بهشت بهر در که خواهد **عزیزان** تأمل کنند که باینکه تکلیف چه تشریفی میدهد **بیت** لطف او لطفی است بیرون از عدد فضل او فضلی است بیرون از شمار گر بهر موئی زبانی باشدت شکر یک نعمت نگوئی از هزار دیگر از حضرت مرویست که حق تعالی را فرشته ایست که منادی میکند در وقت هر نمازی که ای مردمان برخیزید و بجای آورید نشانده و کشته آتش را یعنی گناه که کشندهٔ آتش دوزخ است **و در روایت** است از حضرت رسول خدا که فرمود خداوند را فرشته ایست نام او سمخائیل که فرا میگیرد براتهای نماز گذارندگان را نزد هر نمازی از پروردگار عالمیان جل جلاله پس چون صباح کنند مؤمنان و برخیزند و وضوء بگیرند و نماز صبح بگذارند آن فرشته فرا گیرد از خداوند تبارک و تعالی برات برای ایشان که نوشته باشد در آن که انا الله الباقی عبادی و امائی فی حرزی جعلتکم و فی حفظی و تحت کنفی صیرتکم و فی عزتی لا اخذلنکم و مغفور لکم ذنوبکم الی الظهر یعنی منم خدای باقی بندگان و کنیزان من در حرز خود گردانیدم شما را و در حفظ خود و بتحت حمایت خود در آوردم شما را و در عزت خود خوار نمیگردانم شما را و آمرزیده شده است شما را گناهان و در حفظ خود نگاه داشتم شما را تا وقت ظهر و چون وقت نماز پیشین شود پس برخیزند و وضوء بگیرند و نماز کنند فرا گیرد آن ملک از خداوند تعالی برات دوم را که نوشته شده باشد در آن که انا الله القادر عبادی و امائی بدلت سیئاتکم حسنات و غفرت لکم السیئات و احللتکم برضائی دار الجلال یعنی منم خدای قادر توانا ای بندگان و کنیزان من بدل کردم گناهان شما را بحسنات برخیزند و وضوء گیرند و نماز عصر بگذارند پس فرا گیرد آن ملک از برای ایشان از پروردگار خود عز و جل برات سیم را که نوشته باشد در آن که انا الله الجلیل ذکری و عظم سلطانی عبادی و امائی حرمت ابدانکم علی النار و اسکنتکم مساکن الابرار و دفعت عنکم شر الاشرار یعنی منم خدای که بزرگ است ذکر من و عظیم است پادشاهی من ای بندگان و ای کنیزان من حرام کردانیدم بدنهای شما را بر آتش دوزخ و ساکن کردانیدم شما را در مسکنهای نیکوکاران و دفع کردم از شما برحمت خود شر اشرار را پس چون وقت نماز مغرب شود پس برخیزند و وضو سازند و نماز بجای آورند فرا گیرد آن فرشته از برای ایشان از خدای تعالی برات چهارم را که نوشته باشند در آن که انا الله الجبار الکبیر المتعال عبادی و امائی صعد ملائکتی من عندکم بالرضاء و حق علی ان ارضیکم و اعطیکم یوم القیمة منیتکم یعنی منم خداوند جبار بسیار بزرگ ای بندگان و کنیزان من بالا آمدند ملائکه من از نزد شما برضا و خوشنودی و حق است بر من که راضی شوم از شما و عطا کنم شما را روز قیامت آرزوی شما را و چون وقت نماز خفتن شود برخیزند و وضوء گیرند و نماز بگذارند پس فرا گیرد آن ملک از حضرت باری برات پنجم را که نوشته شود در او که انی انا الله لا اله غیری و لا رب سوائی عبادی و امائی فی بیوتکم تطهرتم و الی بیوتی مشیتم و فی ذکری خضتم و حقی عرفتم و فرائضی ادیتم اشهدک یا سمخائیل و سایر ملائکتی انی قد رضیت عنهم یعنی بدرستی که منم خدائی که نیست خدائی غیر از من و نیست پروردگاری سوای من ای بندگان و کنیزان من در خانهای خود وضوء ساختید و بخانهٔ من آمدید و در ذکر من فرو رفتید و حق مرا شناختید و فرائض مرا ادا کردید گواه باش ای سمخائیل و سایر فرشتگان من بدرستی که راضی شدم از ایشان پس منادی کند سمخائیل باواز هر شب بعد از نماز خفتن که ای ملائکهٔ خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی امر فرموده نماز کنندگان را

در بیان ثواب و حسن اوقات نماز و فضل از برای نمازکنندگان

که خدای تعالی را ملکی است که پس باقی نماند ملکی در آسمانهای هفتگانه مگر آنکه طلب آمرزش کنند از برای نماز کنندگان و دعا کنند از برای ایشان
همیشه تا روز قیامت پس آنکس که روزی شود او را نماز شب از مرد یا زن و برخیزد از برای خدا خالصاً مخلصاً لوجهه پس وضوء بسازد و
نماز بگذارد بنیت صادق و قلب سلیم و بدن خاشع و چشم گریان بگرداند حضرت حق سبحانه در عقب او نه صف از ملائکه در هر صفی
از مقدار که کسی عدد ایشان را نداند الا خدای تعالی یکسر هر صفی در مشرق و یکی در مغرب چون آن بنده از نماز فارغ شود نویسد خدا
تعالی بعدد ایشان از فرشتگان درجات پس خوشا حال نماز کنندگان که نماز ایشان براین منزه باشد و خوشا آن بنده را که روزی شود او را این
ثواب بیت ای پرده ساز گشته در این دیر پرده در تا کی چه کرم پیله نشینی به پرده در چون وقت کار تو است چه غافل نشسته
برخیز وقت کار و غم خویشتن بخود بیدار کرده این دل غافل که در جهان جز کار و خر نمانده از بهر خواب و خود بر عمر اعتماد مکن زانکه
عمر تو یک لحظه پیش نیست که آن هست ما حضر سالی هزار نوح همی بود و عاقبت شد شش هزار سال که کرد از جهان سفر
تو هم یقین بدان که مرا نامه کعبتین در ششدر فنا فکند چرخ پرخطر امکاشه سر یکه بر از باد عجب بود خاکی کند که گل کنند آن
خاک کوزه گر و نماز را این فضیلت وقتی است که در اول وقت بگذارند با خضوع و خشوع و حضور قلب بجای آورند و رکوع و
سجود و سایر ارکان و اجزاء و آداب آن را بتمام بعمل آورند لعلة تلبیهیتش باید دانست که چنانکه از برای هر یک از نمازهای تمام
الاجزاء والشرائط بر هیئت جمعیته آنها فضیلتی خاصه و مثوبتی مخصوصه است چنانچه در عنوان سابق سمت تحریر یافت هم چنین از برای هر
یک از نمازها جهت آنکه آن اجزاء و شرائط قولی باشند یا فعلی مثوبتی مخصوص و فضیلتی مخصوص است و ما از جمله به بیان فضیلت و مثوبت
دو جزء از هیئت مجموعه نماز که یکی قولی و دیگری فعلی است من باب الاختصار اقتصار مینمائیم **فصل فی فضیلة سورة الحمد**
اما جزء اول که قولی است پس آن سوره حمد و فاتحة الکتاب است که اس اساس نماز است چنانکه در باره او وارد شده که لا صلوة الا بفاتحة
الکتاب و اخبار وارده از معصومین اطهار در فضیلت و مثوبت آن بسیار و خارج از حد عد و حصر و شمار است و ما من باب الاختصار به
نقل آنچه که در تفسیر منهج در این مضمار است اقتصار مینمائیم در تفسیر مذکور است که این سوره حمد را ثواب بسیار و اجر بیشمار ابی بن
کعب روایت کرده که حضرت رسالت فرمود که هر بنده مسلمان که قرائت فاتحه نماید ثواب دو ثلث قرآن از برای او بنویسند و در روایت دیگر
واقع شده که ثواب قرائت جمیع قرآن باو دهند و ثواب کسی که بر جمیع مؤمنین و مؤمنات تصدق نموده باشد و نیز از ابی منقول است که فاتحه
را نزد رسول خدا خواندم آنحضرت فرمود که بحق آنکسی که نفس من بید قدرت او است که خدای تعالی مثل این سوره را در توریة و انجیل و زبور
و فرقان فرو نفرستاده و این سوره اصل قرآن است و جامع معانی فرقان و مقسوم است میان بنده و خدای عز و جل و بنده را است آنچه
طلب نماید از خدای تعالی از مقاصد دنیا و عقبی و محمد بن مسعود عیاشی باسناد خود نقل نموده است که رسول الله جابر بن عبد الله
انصاری را گفت که ای جابر ترا تعلیم کنم به بهترین سوره که حق تعالی در کتاب خود فرو فرستاده جابر گفت بلی یا رسول الله آنحضرت
فرمود که آن فاتحة الکتاب است که شفای جمیع دردها و دافع همه مرضها و بلاها است مگر موت و دافع فاقه خود در جنات علا
و بعضی علما از امیر المؤمنین روایت کرده که رسول خدا فرمود که حق تعالی مرا گفت که ای محمد ولقد آتیناک سبعاً من المثانی والقرآن العظیم
یعنی سوره فاتحة الکتاب و قرآن عظیم بتو عطا کردیم آنگاه فرمود که حق سبحانه بتخصیص ذکر فاتحه نموده و آن را در فضل از جمیع قرآن معادل کرده
بر من منت نهاد مجید آنکه این سوره از شریف ترین گنجهای عرش است و نیز از حضرت امیر المؤمنین روایت که حق سبحانه حضرت رسالت را از
میان بندگان مخصوص گردانید بخود و او را مشرف و مکرم ساخت بارسال فاتحة الکتاب و هیچ پیغمبری را در این تشریف او شریک نساخت
مگر سلیمان پیغمبر را که او را از جمله این سوره بسم الله الرحمن الرحیم عطا نمود و چنانچه بزبان حال بلقیس از تعظیم و تکریم این آیه شریفه
خبر میدهد که انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم پس هر بنده مؤمن که قرائت فاتحه نماید حق تعالی بهر حرفی
از آن حسنه کرامت فرماید که افضل از دنیا و ما فیها بوده باشد و از ابن عباس نقل است که روزی من نزد پیغمبر صلعم بودم ناگاه
ملکی از ملائکه مقربین نزد آنحضرت ظاهر شد و گفت ابشر بسورتین اوتیتهما لم یؤتهما نبی قبلک فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقرة لن تقرء حرفاً منهما
الا اعطیته یعنی بشارت باد ترا ای محمد که دو چیز را بتو داده که هیچ پیغمبری پیش از تو نداده اند و آن فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقره
که آمن الرسول است تا آخر و هیچ حرفی از آن نخوانی یعنی از خدای مسئلت ننمائی مگر آنکه داده شوی آنچه طلبیدۀ از او و حذیفه یمانی روایت
کرده که پیغمبر صلعم فرمود که قوم باشند که حق تعالی نزول عذاب را بر ایشان واجب کرده باشد پس طفلی از اطفال ایشان در مکتب قرائت نماید
الحمد لله رب العالمین را و حق تعالی آن را بشنود و آن عذاب را از ایشان مدت چهل سال بردارد و در خبر آمده که خدای تعالی صد و چهار
کتاب را از آسمان فرستاد از آنجمله توریة و انجیل و زبور و فرقان را برگزید و علوم جمیع آن کتابها را در آن درج فرمود و بعد از آن از این چهار
کتاب قرآن را اختیار فرمود و برکات و ثواب خواندن و دانستن او را در آن مندرج ساخته و انکار جمیع علوم و ثواب و برکات قرآن را جمع
کرده و در سوره های مفصل وضع نموده و بعد از آن فاتحه را انتخاب نموده و همه آن علوم و برکات و مثوبات تلاوت و دانستن او را در او
جمع فرموده پس هر که فاتحه بخواند چنان باشد که صد و چهار کتاب خدا را خوانده و هر که بمعنی آن … چنان بود که معانی
جمیع آن کتابها را دانسته و از ابن عباس روایت است که ابن عباس از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود یا عبد الله لو کتبت
الفاتحة لاوقرت سبعین بعیراً یعنی اگر بنویسم جمیع معانی و حقایق فاتحة الکتاب را هفتاد شتر از آن بار کنم و نیز از ابن …

در اسرار اعمال الخیر بفضیلت نماز شب

در فضیلت سوره مبارکه فاتحة الکتاب

در تفضیل جواهر زینت فزای فروع دین

کرا امیر المؤمنین ع از اول شب تا وقت نماز صبح از برای من تفسیر فاتحة الکتاب میفرمود و هنوز از تفسیر باء بسم الله در نگذشته بود و بعد از آن فرمود انا نقطة تحت الباء من نقطه ام که در زیر باست یعنی مرکز علم اولین و آخرین منم و از شرایف و فضایل این سوره آنست که از حروف هجی هفت حرف درو نیست زیرا که این حروف اشاره اند بر ثبور و خزی و جحیم و زفیر و شهیق و لظی و فراق و این هفت حرف بعدد ابواب جهنم است پس هر که این سوره بخواند حق تعالی ویرا از طرق هفتگانه ابواب نجات داده و بهشت در بهشت رساند و لهذا ابلیس در نزد نزول این سوره بناله و فریاد در آمد و مضطرب شد چنانکه در آثار وارد شده که ابلیس لعین در جمیع عمر خویش چهار نوبت مضطرب و بیتاب گشته و ناله و فغان نموده اول وقتیکه طوق لعنت بگردن او فرود آمد دوم زمانی که او را از بهشت بیرون کردند سیم ساعتی که حضرت رسالت مبعوث گشت چهارم هنگامی که فاتحة الکتاب نزول اجلال یافت مکرر کاشفی در جواهر التفسیر میگوید در نبذه از فضیلت ام القرآن و شمه از مناقب و خصایص آن در صحیح بخاری و سنن ابوداود و نسائی است که حضرت نبوت پناه ص مر ابی سعید بن معلی انصاری را فرمود که بیاموزم ترا سوره که اعظم سورهای قرآنست پس فرمود که الحمد لله رب العالمین الی آخر آنگاه گفت که این است سبع مثانی و قرآن عظیم که بمن عطا کرده اند و اعظمیت سوره که از فحوی حدیث معلوم میشود بدو وجه میتواند یکی بکثرت ثواب و فضیلت چنانچه ابو العطای ملیحی در کتاب فضایل القرآن باسناد خود از ابی بن کعب نقل میکند که حضرت سید الانام علیه الصلوة و السلام فرمود که هر بنده مسلمان که فاتحة الکتاب را بخواند او را چندان مزد عطا کنند که گویا دو ثلث قرآن خوانده است و چنان باشد که گویا صدقه داده است هر مؤمنی و مؤمنه را و دیگر در ریاض الجنان و ثواب الاعمال با طرق همین دستور نقل میفرماید دوم از جهات اعظمیت این سوره بوفور معانی و اسرار چنانکه یکی از ائمه اهل بیت ع فرموده که هر چه در جمیع کتب منزله بوده از حقایق و معانی همه آن در قرآن است و مجموع آنچه در مجموعه قرآن ودیعت نهاده است سوره فاتحه جامع آنست و در تفسیر قرطبی آورده است که بلیت و پنج کلمه فاتحه متضمن است جمیع علوم قرآن را و در او صفات و خصایص هست که در باقی سور نیست و ابو عبدالله الحاکم در صحیح خود آورده است که دلیل بر افضلیت این سوره حدیث انس بن مالک است که در وقتی حضرت مصطفی ص در اثنای اسفار بمنزلی فرود آمد و بمردی که در جوار آنحضرت نزول کرده بود یاد کرد بیت و فرمود ندا آگاه سازم ترا بفاضلترین قرآن پس برو خواند الحمد لله رب العالمین تا آخر و افضلیت بمیزه جامعیت اوست و دیگر در جامع ابو عیسی ترمذی مذکور است در حدیث ابی بن کعب که آنحضرت ص قسم یاد میکند و میگوید بآن قادر بر کمال که نفس من در تصرف اوست که فرستاده نشده است در توریه و نه در انجیل و نه در زبور و نه در فرقان مثل ام القرآن یعنی فاتحه و در شرح السنه آورده است که هذا حدیث حسن صحیح و وصف حدیث بصحت و حسن با آنکه درجه اول ارفع است از ثانی یا بواسطه تردد مجتهد باشد که جزم نتوانند کرد بیکی از آنها پس معنی سخن این بود که صحیح است نزد قومی و حسن نزد قوم دیگر یا باعتبار دو اسنادی که یکی صحیح باشد و دیگری حسن و بر این تقدیر این نوع حدیث از صحیح فقط اعلا بود چه کثرت طرق موجب قوت حدیث است و غالب آنکه آنچه در شرح السنه گفته قسم ثانی مراد است و الله اعلم و دیگر در احادیث صحاح آمده که اگر این سوره در توریة بودی قوم موسی علیه السلام گمراه نشدندی و اگر در زبور بودی قوم داود علیه السلام مسخ نگشتندی و اگر در انجیل بودی عیسویان در ضلالت نیفتادندی و در این حدیث مر این امت را که چنین سوره بدیشان داده اند بشارتی صریح است و با ستقامت بر طریق هدایت اشارتی صحیح و امام احمد در تفسیر فاتحه گفته که این امت بزرگوار ببرکت سید مختار علیه صلوات الملک الجبار از سایر امم بر بیست فضیلت اختصاص یافته اند اول تیمم ۲ طهارت ارض ۳ اذان و اقامت ۴ جماعت ۵ جمعه ۶ اوقات فواضل از ایام چون عید بن و عرفه و عاشوراء و از لیالی چون برات و لیلة القدر ۷ تیسیر توبه ۸ تسهیل شریعت ۹ تبدیل سیئات ۱۰ ستر معاصی ۱۱ تضعیف حسنات ۱۲ دفع خطا و نسیان ۱۳ تکفیر صغایر ۱۴ تاخیر عقوبت ۱۵ دفع مسخ ۱۶ دفع خسف ۱۷ دفع قذف ۱۸ رفع حدیث نفس ۱۹ ثواب غزو ۲۰ سوره فاتحه و این خصیصه فاضلترین خصایص است و فاتحه را سیزده خاصیت است که در باقی سور نیست ۱ آنکه اول سوره است که تمامی نازل شده او است و غیر او نیست ۲ این سوره هم بمکه نازل شده است و هم بمدینه ۳ قسمت یافته میان خدای تعالی و بنده ۴ مخصوص است بقرائت در نماز ۵ بکثرت اسماء از سایر سور ممتاز است ۶ اعظم سور است ۷ افضل قرآن است ۸ در جزاء قرائت معادل با دو ثلث قرآن است ۹ ثواب تلاوت هیچ سوره با ثواب تلاوت او برابر نیست و این چهار خصیصه متوالی از فحوی احادیث معلوم میشود ۱۰ مفتاح در بهشت است چنانچه غزالی در جواهر القرآن آورده و ابو سعد خلاصه سخن غزالی را در تفسیر فاتحه بر این وجه ایراد میکند که مبنای ابواب دین و مدار اقطاب عالم یقین بر هشت معرفت است بعدد ابواب جنت اول معرفت ذات مقدس الهی دوم آگاهی از صفات کمالیه نامتناهی سیم آنکه موجودات صفت وجود از ذات واجب الوجود و فیض جود او یافته اند چهارم شناختن کردار یکه بندگان را برضای او رسانند پنجم دانستن کفتاری که وسیله نیل برحمت او بوده باشد ششم آگاهی از اسرار یوم الحساب مانند حقایق بعث و نشور و دقایق ثواب و عقاب هفتم تا زبانی راه دوستان او و اقتفاء آثار ایشان توان کرد هشتم تحقیق نمودن احوال دشمنان تا از متابعت ایشان اجتناب توان کرد و مجموع این معارف هشتگانه در سوره مبارکه فاتحة الکتاب جمع است

تخمیس

در بیان آنکه فاتحه سبع مثانی است

در بیان آنکه فاتحه مفتاح بهشت است

الحمدلله

در تفضیل جواهر زینت فزای فروع دین

الحمد لله اشاره بمعرفت ذات است واثبات جمیع اثنیه ومحامد مرحق را سبحانه وتعالی رب العالمین تنبیه است بر اینکه جمله خلایق
ومکونات را کسوت هستی او داده ومربی ایشان اوست الرحمن الرحیم شناختن صفات ربانی است وافاضه رحمت بر خاص وعام بر مقتضای
علم وحکمت مالک یوم الدین تمهید است مر مقدمات حشر ونشر را وانجه بران مترتب باشد ایاک نعبد وایاک
نستعین اشاره بکرداری است که سبب فوز وفلاح باشد اهدنا الصراط المستقیم عبارت از گفتاری است که
موجب نجات ونجاح باشد صراط الذین انعمت علیهم نشان راه دوستان میدهد که نواختگان لطف ازلند غیر
المغضوب علیهم ولا الضالین بیان روش دشمنان میکند که گداختگان آتش قهر ابدند وچون این سوره مبارکه
هشت گونه معرفت را که از هر یک دری از بهشت عرفان بر دل مؤمنان میگشاید متضمن شده لاجرم این خلعت بر قد قدر وی
راست میاید که فاتحة الکتاب مفتاح ابواب الجنة وجار الله زمخشری از حذیفه بن الیمان نقل میکند که حضرت خاتم ص فرمودند
که حق سبحانه وتعالی عذاب خود را بر قومی لازم کرده باشد واسباب نزول آن را بر ایشان معد ومهیا ساخته ناگاه کودکی از آن
قوم در گلشن مکتب عندلیب وار بصدای جان فزای سوره فاتحه خواندن گیرد همین که نغمات آن کودک باسماع بلبلان ریاض ملکوت
رسد حضرت عزت بفرماید تا برکت آن تلاوت چهل سال آن عذاب را از ایشان باز دارد ودرین حدیث بشارت است مر بنگان
را که هرگاه قرائت کودکی که فاتحه را بر سبیل رسم وعادت جهة تعلم وحفظ تکرار میکند این فایده می بخشد که مستحقان عذاب برگیرد
وی ایمن میمانند پس مؤمن موقن که این سوره را از روی اخلاص تلاوت کند اگر کرم الهی او را از عقوبت قیامت مصون ومامون
بدارد موجب استغراب نخواهد بود بلکه بدین مژده امید که نوایان وارزوی مفلسان وگدایان برحمت بیکران وعنایت بی پایان
قوی تر خواهد شد مناجات ای ز نور بردامن امید ما ورکرم نعمت جاوید ما چون تو کشائی در جاوید ما کی
بود اندیشه نومیدیم مسلک فاتحة فی سمات الفاتحة مسئله ۱ ابن عباس گوید که ابلیس سه بار بنالید یکبار بنالید
که اهل آسمان وزمین را بروی رحمت آمد یکبار وقتی که خدای تعالی ورا مهجور ومرجوم کرد ابلیس ولعنت آسمانیان وزمینیان کرد ودیگر
وقتی که حضرت رسول ص بدنیا آمد وپای بر بساط زمین نهاد وسیم وقتی که سوره مبارکه فاتحة الکتاب بر پیغمبر نازل کردید اعوان
با وگفتند که با عزازیل از امدن این سوره چرا نالیدی گفت که من در لوح محفوظ دیده ام که اگر بنده همه روز خدای تعالی را آزار وعصیان
کند وهمه روز در بیحرمتی بگذارد وپیش از آنکه آفتاب غروب کند واو طهارت پاکی کند وسه بار این سوره با اخلاص بخواند از هر
گناه که در آن روز کرده از برکت آن سوره فاتحة الکتاب پاک گردد وآن بطنان عرش ندا برآید که عبدی قد غفرت لک وکتبت
اسمک فی دیوان الصالحین یعنی ای بنده من بتحقیق که تو را آمرزیدم واسم تو را در دفتر نیکوکاران ثبت نمودم مسئله ۲ وهب
بن منبه گوید که مردی کبیر کی اعجمی بحر پای اشتر النجف فرود آمد برخاست پیش خواجه آمد وگفت السلام علیک یا مولای علمنی فاتحة
الکتاب فانها ام القرآن وانک اذا علمتنی فاتحة الکتاب نجوتها وانجو به خواجه چون این از کبیر بشنید در تعجب ماند وگفت ای کبیر تو که
دوش تخفیف هیچ پارسی وتازی ندانستی این فصاحت وسخن امشب از که اموختی گفت که در خواب چنان دیدم که قیامت بودی وراهی
بود باریکتر از موی که خلایق بدان راه میرفتند موسی پیغمبر را دیدم که میامد وجهودان در قفای او بودند موسی روی بایشان کرد وگفت
من فرمودم شما را که جهودی اختیار کنید ایشان از شرم این سخن همگی خود را در آتش انداختند وموسی تنها در بهشت شد آنگاه حضرت عیسی
را دیدم که می آمد وترسایان در قفای او بودند عیسی روی با ایشان کرد وگفت من فرمودم شما را که ترسائی اختیار کنید ایشان همه خجل شدند و
خود را بدوزخ انداختند وعیسی بتنهائی بر بهشت در آمد آنگاه حضرت محمد ص آمد وامت او در قفای او بودند روی بایشان کرد وفرمود ای امتان
من شما را فرمودم ایمان آورید تحیات خدا وپیغمبر من وشما ایمان آوردید ایمن باشید لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون
امت او با او میرفتند وجملگی در بهشت داخل شدند من تنها بماندم بار دوزخ بردر بهشت رضوان را ندا رسید که امتیان را بگوی که فاتحة
الکتاب را برخوانند اگر دانند وبرست خوانند که ایشان را در بهشت در آیید واگر ندانند ایشان را باز گردان وبدوزخ فرست رضوان امتیان
را گفت که شما الحمد دانید گفتند بلی هر دو الحمد برخواندند رضوان ایشان را گفت ادخلوا الجنة هر دو به بهشت امدند من که الحمد ندانستم از جواب
بماندم شدم ای خواجه مرا الحمد بیاموز که هر کس که الحمد داند ودرست بخواند جای او بهشت باشد مسئله ۳ ابو ذر غفاری گفت که
اگر کسی توریة وانجیل وزبور وفرقان بخواند چنانکه فاتحة الکتاب را این ثواب باشد چندان مزد نیابد که یکمرتبه فاتحة الکتاب را برخواند
مسئله ۴ حضرت رسول ص لشکری بغزا فرستاده بود چون باز گشتند بقبیله فرود آمدند امیر آن قبیله را مار زخم کرده بود نزد ایشان
آمدند وگفتند در میان شما کسی هست که افسون داند یکی از صحابه برفت وسوره الحمد بر وی خواند اندر آن حال شفا یافت امیر دو گله گوسفند
باو داد صحابه این مزد را گفتند بر نام خدای مزد نباید گرفت بر وی انکار کردند چون پیش رسول الله آمدند آنکس پیش رسول آمد وحال با رسول
بگفت رسول گفت اگر دیگران را شاید که بر افسون باطل چیزی ستانند تو را اولی تر که بر افسون حق گرفتی وچون آن را گوسفند قربان کنی ما را
بی نصیب مکن که آن حلال تر در دنیا چیزی نیست مسئله ۵ حضرت امام زین العابدین فرزند خود حضرت امام باقر را بمعلم داد وچون سوره الحمد
تعلیم داد آن کودک بیامد در پیش حضرت این سوره را برخواند حضرت ده بدره دینار وده سر اسب وده تخته جامه برای معلم فرستاد
مردمان گفتند یا ابن رسول الله این بیکبار معلم مستحق چندین صله وعطیت نبود زین العابدین گفت این سوره را چندین شرف است که

ملك تعالى هيچ سوره را در فضل و ترتيب مانند او نفرستاده بر آدم و نوح و خليل و انبياء از پيش از رسول ما واگر هر چه در دنيا كسى بهد به
دهد آنكس را كه اين سوره را بكسى بياموزد هنوز يك حرف را از حروف اين سوره حق تمامى نشناخته باشد مسئله ٦ روزى جبرئيل نزد
حضرت رسول آمد شاد و خرم و گفت يا محمد امروز در لوح محفوظ نگاه كردم شاد شدم حضرت رسول فرمود چه ديدى گفت چون
سورة الحمد بر تو آوردم در لوح نگاه كردم نوشته بود كه اين سوره هفت آيه است هر كس از امت محمد بخواند ملك تعالى هر آيه
را از اين سوره پرده كرداند بر يك طبق از دوزخ تا آنكه هر هفت طبق را بپوشاند و خواننده اين سوره را از هر هفت طبقه
دوزخ ببركات اين سوره بگذراند و نجات دهد مسئله ٧ عبد الله عباس گويد كه يكروز امير المؤمنين على عليه السلام مرا گفت
يا عبد الله چون نماز خفتن بگذارى نزد من آى بعد از نماز خفتن نزد وى شدم گفت يا عبد الله معنى الف الحمد دانى گفتم
اگر چه بسيار دانم اما از تو بهتر ندانم آنگاه حضرت امير تفسير الحمد را بيان ميفرمود تا پاره از شب برفت و انچه او ميگفت هرگز بر
خاطر من گذر نكرده بود چون فارغ شد گفت تفسير الحمد دانى تا هر چه از شنيدن تفسير جا ميگفت و هم چنين حرف را تا آخر انگاه
گفت يا عبد الله ابجد كه گفتم شنيدى گفتم بلى شنيدم و حفظ كردم عبد الله گويد من علم خود در جنب علم آنجناب چنان يافتم كه گويا قطره
ايست نسبت بدريا تا آنكه گفت يا عبد الله هر كه اين سوره را درست بخواند از آتش دوزخ ايمن باشد و هر كه معنى وى بتحقيق بداند
وجبت له الجنة واكرمه الله بهشت او را واجب است و اكرام كند خدا او را مسئله ٨ ابو سليمان گويد كه در زمين عراق قحط
شد يك پديد آمد و خلق مضطرب شد جهت كه بن مأمون ابن علاء ايشانرا فرمود كه بصحرا روند و خدا را بتاجو برند و دعا [illegible] بن علايه به
صحرا بيرون آمد و بر منبر شد و بر وى بجا آورد و گفت جمله توبه كنيد همه توبه كردند آنگاه گفت كه هر يك از روى اخلاص يكمرتبه
سورة الحمد بخوانيد هر يك يكبار الحمد خواندند باد سرد بر آمد گفت يكبار ديگر بخوانيد بخواندند ابر آمد پس گفت كه يكبار ديگر
بخوانيد چون بخواندند آنگاه باران باريدن گرفت پس ايستاد و گفت اى مردم هر كس يكبار سورة الحمد بخواند از فرق سر تا با قدم
رحمت خداى او را متصل گردد و هر حاجت كه بخواهد خداى تعالى روا كند مسئله ٩ مردى نزد عبد الله بن عباس آمد
و گفت درويشم و عيال دارم و از مال دنيا چيزى ندارم و كسبى ندانم عبد الله او را گفت كه برو و هر بامداد كه فريضه ادا كنى
سه بار سورة الحمد بخوان كه هر كس چنين كند خداى تعالى هر غم كه در دل دارد از او بر دارد و اگر بيمار باشد از خدا شفا
يابد و اگر درويش باشد توانگر گردد و اگر محبوس باشد فرج يابد و اگر غريب باشد بوطن خويش باز رسد و اين خواص در
هنگامى است كه اين سوره از روى تحقيق خوانده شود مسئله ١٠ يكى از اسامى اين سوره مباركه سورة المكافات است در
جواهر التفسير در وجه تسميه اين سوره باين اسم از واحدى مفسر و امام اجل نقل نموده كه اين را سورة مكافات از آن گويند كه در مقابل
قوافل سبع است و اصل اين حكايت چنان بوده كه روزى حضرت رسالت با جمعى از صحابه نشسته بود و از درج وما ينطق عن الهوى جواهر
ان هو الا وحى يوحى بر سر ايشان مى باريد و شاد ميكرد ناگاه خروش اهل مكه و آواز دف و نى بگوش ايشان رسيد و بعد از استفسار
و تفحص اخبار چنين معلوم شد كه قوافل قريش از جانب شام ميرسيد جمعى از صحابه بموضع بلندى بر آمده ديدند كه هفت كاروان
با شترانى آراسته و مال و متاع فراوان مى آيند يكى از آن بنى مخزوم و ديگرى از آن بنى زهره و ديگرى از آن بنى اميه و هم چنين از آن
هفت قبيله معتبر و در ينابيع آورده كه با هر قافله هزار شتر بود بار ايشان گندم و عسل و غير آن از خوردنيها و بر بعضى از
درويشان صحابه هفت روز گذشته بود كه چيزى نخورده بودند لاجرم از مشاهده آن حال دلتنگ شده با يكديگر گفتند و عجبا
كه خدا پرستان بر محنت گرسنگى در مانده و رزاق على الاطلاق مشركانرا بچندين نعمت و ثروت مستظهر ساخته بيت
ما چنين خوار و دشمن و در اين باغ عزيز آنكه از بيخ دين خار نداند ز سمن اين خبر بسمع خواجه عالم رسيد از ملال خاطر درويشان
صحابه اندوهناك شد جبرئيل آمد و اين آيه آورد ولقد آتيناك سبعا من المثانى والقرآن العظيم اى بسبدلما سوره كه هفت آيه
او از هفت در كه دوزخ امان بخشد بتو عطا كردم اگر ايشانرا هفت قافله است ترا هفت آيه كامله است اگر ايشانرا هفت
قافله غذاى ابدان است ترا قوت دل و قوت جان است مال قافله بضاعت فانى و مال فاتحه كرامت باقى است و گويند كه
آيه ولا تمدن عينيك الى ما متعنا به هم در اين محل نازل شده پس اين سوره مجيد آنست كه در مكافات آن قوافل مذكوره نازل شده آنرا
او را سورة مكافات گفتند و واحدى اين صورت را در بسيطه نقل كرده است كه واقع شده و گفته است كه قافلها تعلق بيهود بنى
قريظه و بنى نضير داشته كه از بصرى و اذرعات رسيده بودند والله اعلم مناص فى فضيلة سورة الاخلاص
اين ناچيز گويد كه چون شمه از فضيلت فاتحة الكتاب كه يكى از اجزاء قولى نماز است مذكور افتاد خوش شد ادم كه شمه هم از فضايل سورة اخلاص
كه اكثر اما در نماز تلو سورة فاتحه قرائت ميشود استطرادا للكلام و استلذاذا للكرام مذكور بدارم شيخ صدوق عليه الرحمه در كتاب
ثواب الاعمال باسناد خود از حضرت صادق روايت نموده كه هر كه شبانه روزى پنج نماز بكند كه در نماز او قل هو الله احد نباشد وى
را گويند اى بنده خدا نيستى تو از اهل دوزخ و نماز تو پسنديده است و در لئالى الاخبار از حضرت صادق آورده كه هر كس قل يا ايها
الكافرون و قل هو الله احد را در فريضه از فرائض يوميه خود بخواند خداوند او را و والدين او را و اولاد او را بيامرزد و اگر از
اشقيا بوده باشد نامش را از ديوان اشقيا محو كرده و در ديوان سعداء بنويسد خداوند او را در دنيا سعيد بدارد و [illegible]

اوذا شهید و در زمرهٔ شهداء مبعوث میشود و نیز فرمود که هر که ایمان دارد بخدای تعالی و روز آخرت باید که دست باز ندارد از خواندن سورهٔ قل هو الله احد در عقب نمازهای فریضه که جمع کند خدای تعالی از برای او خیر دنیا و آخرت و بیامرزد او را و پدر و مادر و فرزندان او را وحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هر که فریضهٔ بامداد بگذارد و در جای خود نشسته و یازده مرتبه سورهٔ قل هو الله را بخواند در آن روز هیچ گناهی بروی ننویسند و دیو گرد او نگردد و هم آنحضرت ع گفت که پیغمبر ص فرمود که هر مسلمانی که نماز بامداد بگذارد و در جای نماز خود بنشیند و خدای را یاد کند تا آفتاب برآید او را ثواب حج کنندهٔ خانهٔ خدای را و بیامرزد خدای تعالی او را و نیز حضرت امیر المؤمنین ع گفت که رسول خدا ص فرمود که هر که در وقت خواب یکصد بار سورهٔ قل هو الله احد بخواند بیامرزد خدای تعالی گناه پنجاه سالهٔ او را و حضرت صادق ع فرمود که پیغمبر ص نماز کرد بر سعد معاذ پس گفت نازل شدند هفتاد هزار فرشته تا بر سعد نماز کنند و جبرئیل با ایشان بود من گفتم یا جبرئیل بچه چیز سعد یافته است این استحقاق را که شما بروی نماز کنید جبرئیل ع گفت یا رسول الله بآنکه سعد سورهٔ قل هو الله احد را بسیار خواندی در تمام اوقات نشسته و برپای و سواره و پیاده و رونده و ایستاده و نیز فرمود که هر که در آنحال که بخوابگاه آید بخواند یازده بار سورهٔ قل هو الله احد را نگاه دارد خدای تعالی سرای او را از آفتها و بلاها و نیز سراهائی را که گرداگرد سرای وی بود حفص بن غیاث گفت از حضرت امام جعفر شنیدم که با مردی فرمود که میخواهی در این دنیا باقی مانی گفت میخواهم گفت خواهی حکمی عرض کرد خواهم که قل هو الله احد بخوانم امام علیه السلام ساعتی خاموش بود آنگاه فرمود که یا حفص هر که بمیرد از اولیاء و شیعیان ما و قرآن نداند او را در قبر قرآن بیاموزند تا درجهٔ او رفیع و بلند گردد و درجات بهشت بعدد آیات قرآن است او را گویند اقرء وارق هر آیتی که بخواند درجهٔ او را بالاتر برند **شعر** گر خلاصی خواهی از نار جحیم سورهٔ اخلاص ورد خویش کن ❖ **حکایة فیما عنانذر** مردی درویش نزد معروف کرخی آمد و گفت یا شیخ من مردی هستم درویش و بینوا از خدای تعالی در خواه که مرا توانگر کند تا آنکه من طاقت درویشی ندارم معروف او را گفت که قل هو الله احد توانی خواند گفت بلی توانم گفت بخوان پس آن مرد این سوره را یکبار خواند معروف گفت این قل هو الله را بمن فروشی بهزار درهم گفت نفروشم گفت بدو هزار درم فروشی گفت نفروشم هم چنین تا بده هزار درم افزود درویش گفت نفروشم معروف گفت ای درویش عمل یکساعت بده هزار درم نفروشی و آنگاه از درویشی شکایت کنی درویش از پیش معروف خرم باز گشت و بخانهٔ خود میرفت بعد از آن معروف دست برداشت بدعا و گفت یا رب او را توانگر گردان پس در راه ابری پیدا شد و باران باریدن گرفت اندرویش از باران بگریخت و در دهلیز دفت سواری که هرگز او را ندیده بود و مانند او ندیده بود رسید و او را سلام کرد و گفت آن مرد بکه معروف کرخی ثواب قل هو الله را از تو بده هزار درم می خواست و نفروختی توئی درویش گفت بلی پس آن سوار دست در آستین کرده و بیمیان ده هزار درم جوهر بیرون آورده و گفت اگر تو در خواندن زیادت میکردی ما در ثواب زیادت میکردیم بگیر که این جزای کسی است که یکبار قل هو الله احد بخواند در دنیا پس کسی که زیاد تر بخواند خدا زیاد کند نعمت او را در دنیا و رحمت را در او در آخرت **قفوة فی فضائل السجود** بدانکه سجود غایت خضوع است از برای خدای تعالی و منتهی درجهٔ عبادت او است و بزرگترین تواضع است از برای خدا و نشان ملکه عبادت کرده نشده خدا بهیچ عبادتی که مثل سجده باشد و عملی شدید تر و سخت تر نیست بر شیطان از آنکه فرزند آدم را در حال سجده ببیند زیرا که او در سجده امر کردند مخالفت کرد و عصیان ورزید و فرزند آدم مأمور بسجده شد اطاعت و فرمان برداری نمود و نجات یافت حضرت رسول فرمود نزدیکترین حالات عبد بمولای حقیقی خود زمانی است که در سجده باشد و نیست هیچ بنده که سجده کند از برای خدای تعالی یکبار مگر آنکه می نویسد خدا از برای او حسنه و محو میکند بسبب آن سجده از او سیئه را و بلند میکند از برای او درجه و روبرو میآورد باو بذات مقدس خود و مباهات میفرماید با ملائکه اش باین بنده **و کافی** است در فضیلت سجده قول خدای تعالی که میفرماید فسبح بحمد ربک وکن من الساجدین و قول امام علیه السلام در ضمن تفسیر آیهٔ شریفه سیماهم فی وجوههم من اثر السجود که میفرماید یعنی که موضع سجدهٔ اهل ایمان در عرصات قیامت مانند ماه شب چهارده میدرخشد بطوریکه تمام اهل محشر ایشان را می شناسند باین علامت و در خبر دیگر میفرماید که خداوند خطاب میفرماید بجهنم که طمع کن و نسوزان هر عضوی را که خواسته باشی از اعضاء بنده گناهکار را ولیکن نزدیک مشو بسجده گاه او و فرمود هرگاه برسد بر کسی بلاء یا سختی یا محنت و غم و مصیبتی پس باید زانوها و ذراعین خود را مکشوف نموده و بزمین بچسباند و سینهٔ خود را بزمین گذاشته و بار ملصق نموده پس دعا کند و طلب نماید در آنحال از خدای تعالی حاجت خود را بجالت سجده و چون سجده بزرگترین عبادات و منتهی درجات آن است لهذا مختص بذات حضرت احدیت است و از برای غیر او حرام است **این ناچیز گوید** که بواسطه شرافت این عمل است که در بارهٔ آن وارد شده است که نزدیکترین حالتی را که بنده را در آن قرب بخدا حاصل است وقتی است که در سجده باشد ای بسا بیکان که بواسطهٔ یکسجده که از روی اخلاص نمودند از آشنایان گردیدند و ما از جمله در این مقام بنقل چند لؤلؤه اکتفا نمائیم **خمس لئالی منثورة النفس من التقاطها مسرورة لؤلؤة** حسن بصری گوید چرا سجده نکنم خدائی را که فرمود آمر زیدیت سجده که کردند بی طهارت و بی جامهٔ پاک و بی آنکه رو بسمت قبله نمایند با آنکه آلوده و جامه ناپاک و دیدهٔ خون باز کرده و آیات خود بدیدند و سجده نمودند جل جلاله گفت جمیل سال گناهان ایشان را ابدان ایشان بسجده بیامرزیدم و آنقوم سحرهٔ فرعون بودند که چون آیات برهان خود بدیدند و فعوا له ساجدین بغفر لهم الایة پس بنده مؤمن چون تا یاد از نجاست پاک و دل از شک و شبهه

ذکر بعضی از ثواب قرائت سورهٔ قل هو الله

در بیان بعضی از فضائل سجده کردن از برای خدا

خالص نماید و خاطر خود از مخالطت با غیر حق فارغ دارد و یک سجده کند در حال قربت یابد و لقاء رحمت **لؤلؤ لؤلؤة** نوح بن نصر پادشاه بود و در صحرائی می رفت وقت نماز در آمد و امام قامت گفت پس نوح فرود آمد و سندسی بیفکندند و سجاده بالای آن انداختند نوح خواست که در نماز بایستد آن سندسی فرو دید و آن سجاده بانعم دید گفت ای عجب که من بنده ام و او خدای من است بنده که در خدمت خدا و ملک خود با نعم و تنکانی کند مستوجب عقوبت باشد پس سندسی و سجاده دور انداخت و پیشانی بر خاک گرم نهاد و گفت الهی نوح را از خاک آفریده و سر پیش تو بر خاک می نهد و نوح خدای پاکی چه گوید و بیش بود که نوح خاکی را بیامرزی چون از دنیا بیرون رفت او را بخواب دیدند گفتند که یا نوح خدای تعالی با تو چه کرد گفت شب اول که مرا بخاک سپردند و خوابانیدند حق تعالی بخودی خود بمن خطاب کرد که یا نوح بر درگاه ما بیحرمتی بسیار کردی و مرا بسیار آزردی و پای از خط عبودیت و فرمان ما بیرون نهادی و یک سجده از روی اخلاص نکردی و خود مستوجب عقوبت کردی ولیکن در همه عمر یکبار بالش من بروی بر خاک نهادی و یک سجده با اخلاص کردی ما آن همه جرم که در تمام عمر خود کردی در کار همین یک سجده کردیم و بر همین یک عمل تو را امروز بخشیدیم **لؤلؤ لؤلؤة** ابوبکر بن الازهر الفقیه در مسجد خود نشسته بود کودکی مستا آمد و دو رکعت نماز کرد با رکوع و سجود مختصر ابوبکر گفت ای کودک این چه نماز بود گفت ای شیخ در بازار بودم دشمن چون ابلیس با من بود دامن من او بخت چاره جستم که از چنگال وی برهم بدین مسجد رسیدم گفتم اینک این خانه دوست است و از دست دشمن بجهیم و در مسجد که بجهیم تا او بداند که مرا با این دوست صحبتی است بلکه دست از من باز دارد گفت رکوع و سجود را چرا مختصر کردی کودک گفت ای شیخ اگر ابلیس کمتر از این از این سجده کردی آدم را بفرمان خدای تعالی هرگز مستوجب لعنت نشدی ابوبکر گفت خذ الحکمة من حکیم **لؤلؤ لؤلؤة** انس و جابر هر دو روایت کرده اند که با رسول الله بصحرا بیرون رفته بودیم بدرختی رسیدیم که برگ او و شاخ و برگ بسیار بود حضرت رسول قضیبی در دست داشت بران شاخ میزد و برگ از آن شاخ میریخت آنگاه گفت این مثل بنگرید شما است چون در نماز بایستد گناهان او بر بالای سر او ملازند تا آنکه او روی بسجود نهد چون پیشانی بر سجده گاه نهد گناهان وی چنانکه برگ از این درخت میریزد بریزد و چون از نماز بیرون آید همه گناهان او از او ریخته باشد و ندا آید که عبدی استأنف العمل فانا قد غفرنا لک ما قد تقدم من ذنوبک اوگر تشنه باده ندیم در بسر کریم کار دور رود خلوت است و وقت اشیا **لؤلؤ لؤلؤة** از عبدالله بن عمر پرسیدند که در نماز طول رکوع اولی تراست یا طول سجود گفت که اصل خطا آدمی که فرزند او را بدان مؤاخذه کنند منشأ از سر آدمی است چون سر بسجده گذارد خطاهای او را از او بریزانند چه آنکه مردی پیش حضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله دعا کن تا ملک تعالی روز قیامت مرا شفاعت تو روزی کند حضرت رسول فرمود من خود این دعا بکنم ولکن اعنّی بکثرة السجود **حکایت** شیخ ابا اهل ابن بزیع از دنیا رفته در حال نزع و احتضارش یکی از مریدانش در بالین او نشسته بود گفت یا شیخ عمر با خر رسید و نفس باز پسین است مرا وصیتی کن گفت یا بنی اگر صحبت مولی خواهی دل از علایق دنیا بردار والزم السجود بین یدی المعبود فان احدا من الاولیاء لم یبلغ مقام القرب من الله تعالی الا بالسجود یعنی ملازم باش سجده نمودن بدرگاه حضرت معبود را بدرستی که هیچ یک از اولیاء الله بمقام قرب بحضرت الهی تعالی نرسیدند مگر بواسطه همین سجود **المباشرة عقوبات** قال الله تعالی یتساءلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین یعنی روز قیامت سؤال کنند از گناهکاران که چه گناه کرده اید که شما را بدوزخ آوردند گویند بودیم ما از نماز گذاران و دیگر فرماید جل جلاله که اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا یعنی آنها که ضایع کردند نماز را و متابعت نفس و شهوات کردند زود باشد که ایشان را در دوزخ بوادی غی آورند از ابن عباس مرویست که غی وادی است در دوزخ بدان گرمی و هیبت که اگر خدای تعالی بفرماید دوزخ را که بجوش خود آید و در آن وادی ماری است که شصت ساله راه درازی وی است و سی ساله راه پهنای وی است و از آن روز که خدای تعالی آن را آفریده دهن او مهر است و نگشاید دهن خود را مگر بگوشت بی نمازان و شرابخواران **و در روایت** که حضرت رسول فرمودند که اول چیزی را حساب کنند آدمیان را روز قیامت نماز است اگر قبول افتاد بحضرت عز نماز باشد بر در معرض قبول آید و اگر رد کنند نمازش را هیچ عملی از عملها او در معرض قبول نیابد **بیت**

روز محشر که جان گداز بود اولین پرسش از نماز بود
پس مکن در نمازها تقصیر تا در آن روز باشدت توقیر

و روایت است از رسول خدا که فرمود روزی برادرم جبرئیل نزد من آمده و ادای وحی میکرد و هنوز تمام نکرده بود که آوازی سخت برآمد که دل جبرئیل متغیر شد از وی سؤال کردم که ای برادر این چه آواز بود گفت ای محمد خدای تعالی در دوزخ هفتم چاهی آفریده و سنگی سیاهی در وی انداخته و سیزده هزار سال است که امروز آن سنگ بقعر آن چاه رسید حضرت پیغمبر فرمود پرسیدم آن چاه جای کدام طایفه است گفت آن جا جای بی نمازان است **و دیگر** حضرت رسول فرمود که هر که نماز را ترک کند بی مانعی خدای تعالی وی را به پانزده بلا مبتلا گرداند شش در حیات و سه در نزدیک وفات و سه در قبر و سه در قیامت اما آن شش که در زندگی بود اول آنکه برکت از روزی او ببرد دوم آنکه برکت از عمر او ببرد سیم آنکه مال او زیاد نشود چهارم آنکه هیچ خیرات او را قبول نکنند پنجم دعای او مستجاب نشود ششم او را در دعای صالحان نصیبی نبود اما آن سه که در نزدیک وفات باشد اول آنکه سخت گردانند بر او سکرات مرگ را دوم آنکه گرسنه وفات کند که اگر جمیع طعام های دنیا را در حلق او کنند سیر نشود سیم آنکه تشنه وفات کند و اما آن سه که در گور بود اول آنکه دایم با درد و غم و اندوه بود دوم آنکه گور بر وی تاریک بود تا روز قیامت سیم آنکه او را عذاب نمایند تا روز قیامت و اما آن سه که در روز قیامت با در سد اول آنکه حساب بر وی دشوار بود دوم آنکه خدای تعالی دشمن وی باشد و در او نظر نکند و او را عذاب دردناک باشد سیم آنکه او را خدای تعالی از دفتر برانگیزانند مثل

حیوانات چنانکه در عرصات همه بروی نگران باشند و بعد از آن او را بدوزخ برند و دیگر رسول فرمود که هر که ترک کند نماز را عمدًا بر تحقیق
که کافر است پس زینت مکن بقصد ترک نماز ای پسر که کافر شوی از جهودان بتر و گر سهو و نسیان بود ترک کن قضا کن چه بادا بیک زود تر و دیگر
حضرت رسول فرمود که روز قیامت شود مردی دوزخ کرمی که سرا و باسمان هفتم باشد و دم او بزمین هفتم و دهان او از
مشرق تا بمغرب پس گویند او را چه میخواهی گوید پنج گروه را اول بی نمازان دوم مانع زکوة سیم خمر خواران چهارم خورندهٔ ربا پنجم کسانی
که در مسجد سخن دنیا گویند پس بر چیند ایشان را از عرصه گاه قیامت چنانکه کبوتر دانه را و باز بدوزخ رود پس باید دانست که حکایت دنیائی
و غیبت در مسجد موجب عقوبت است زینت الله بن خانه گر مسلمانی چونه رای بجز نماز مکن لا افکار تو خانهٔ حق زینت قصه برخویشتن
دراز مکن و دیگر حضرت رسول فرمود هر که بخسبد در روی بی نمازی چنان بود که خراب کرده باشد بیت المعمور را هفتاد بار و هزار
فرشته از فرشتگان مقرب و هزار پیغمبر را او پیغمبران مرسل بقتل آورده باشد و دیگر فرمود که هر که هفتاد مصحف را بسوزاند و هفتاد
پیغمبر را بقتل آورد و هفتاد بار با مادر خود زنا کند و هفتاد دیگر را بطریق زنا بکارت ببرد او برحمت و مغفرت خدای تعالی نزدیک تر
و سزاوار تر است از بی نماز و دیگر فرموده که هر که باری دهد بیک لقمه یا بپوشش بی نماز برا چنان باشد که هفتاد پیغمبر را بقتل آورده باشد
که اول ایشان آدم باشد و آخر ایشان من که محمدم پس ای غافل ببین که چه مصیبت است وای بر ما و بر افعال و اقوالی که از ما صادر میشود و دیگر
فرمود که بر بی نماز سلام نکنید و در مقبرهٔ مسلمانان دفنش نکنید پس وای بر کسی که تا اهل نماز نباشد چرا که در شریعت مقرر است که هر که نا اهل
نماز باشد مگر شیر الله تعالی بر کسبا که نماز کن یعنی حد که مقرر است در شرع بزنند اگر مرتکب نماز شد فیها و الا مرتبه دیگر تعزیرش کنند اگر
ابا کرد در مرتبه سیم و بعضی گفته اند که در مرتبه چهارم لازم میشود کشتن او برامام یا نایب امام و اگر کسی نعوذ بالله حلال داند ترک نماز
را کافر است در اول بار قتل او واجب است اگر مسلمان و مسلمان زاده باشد و اگر کافر بوده باشد و مسلمان شده باشد و دیگر مرتد شود طلب
توبه از او نباید کرد اگر توبه کرد و نماز را غب شد فیها و الا کشتن او نیز لازم می آید و بر نکشتن لازم نیست بلکه در هر وقت نماز او را حبس باید کرد
و نباید زد تا آنکه در زیر تازیانه بمیرد یا راضی شود بنماز کردن پس ای عزیز باید که با اخلاص تمام روی بخواهد و با نچه از دست تو آید در طاعت و عبادت
کوشش و سعی بلیغ بجای آوری تا در دنیا و آخرت رستکار باشی که تو را از برای عبادت و معرفت خود آفریده نه از برای خوردن و خفتن و جهالة

حکایات متعدده ذکرها لتارک الصلوة مهمرة حکایت

در انیس الجلیس سیوطی است که مردی از اکابر عزم
سفری نمود تا آنکه کذارش در راه بدریائی افتاد پس وقتی که خواست بر کشتی سوار شود ناگاه چشمش بر دریا افتاد نگاه کرد دید حیواناتی
که در میان آن دریا هستند بلند بکدیگر را میخورند پس کاتش رسید که در این دریا قحط واقع شده و بکشتیبان نموده و از سر این مطلب سؤال کرد
کشتیبان گفت مدت ده سال است که ما حیوانات این دریا را همین حال می بینیم و سر آنرا ندانسته ام که چیست پس آن شیخ بدرگاه حضرت حق
مشغول مناجات نموده و از سبب این مطلب سؤال نمود پس هاتفی او را ندا کرد که سر این قضیه این است که ده سال مردی بی نمازی از کنار
دریا عبور نمود و عطش و تشنگی بر او غالب گردیده بگمان آنکه آب دریا شیرین است مشتی از آن آب برداشت که بیاشامد چون بدهن خود
داخل نمود دید تلخ است و از تلخی آب بدهانش افتاد پس آب را از دهن خود بر کرد انیده بدریا بخت پس از نحوست و شومی آب دهن آن
تارک الصلوة چنان قحطی در آن دریا واقع شده که ماهیان و ساکنین آن یکدیگر را میخورند از شدت جوع و گرسنگی

حکایت ۲

و ایضا در همان کتاب مذکور است که وقتی حضرت عیسی عبورش بر کوهی افتاد پس در آن کوه قریه دید بسیار معموره و آبادان پر از باغ و بستان
و میوه ها و درختان همه سبز و خرم و نهرها و آبهای جاری و با نعمتها فراوان و اهل آن قریه همه مشغول بعبادت و طاعت خداوند عالمیان
و تمام اهلها منعم و صاحب اموال و مواشی و دارائی بی پایان پس از حضرتش تعظیم و احترام و تشریفات و پذیرائی نموده و اموال بسیاری بعنوان
تحف و هدایا بر آن حضرت عرضه نمودند آن بزرگوار قبول نفرموده و از آن مکان مراجعت نموده تا آنکه بعد از گذشتن مدت سه سال
دوباره گذار آنحضرت بر آن محل افتاد دید تمام بناها خراب و ویران و باغ و بستان و اشجار و درختان و آبها و نهرها همه خشکیده
و بی نشان اموال و مواشی بی اثر و معدوم مساجد ایشان همه ویران و خالی و فقط جدار و دیواری از آنها باقی مانده و از اهل آن مکان
احدی را در آنجا ندید بسیار تعجب نموده متوجه بدرگاه الهی شده دست بمناجات برداشت و عرض کرد بار خدایا پروردگارا ای سید
و مولای من اگر عیسی را در درگاه تو قرب و منزلت و قدر و قیمتی هست آشکار کن از برای که چه رسیده است این قریه و اهل
این را که چنین خراب و ویران و معدوم و بی نشان شده است آیا سحری در ایشان تأثیر نموده و یا چشمی بآنها زخم زده و اثر کرده و
یا آنکه دشمن بآنها رو آورده و آنها را هلاک نموده و یا معاصی و نافرمانی در آن واقع شده که بواسطهٔ آن بلا و عذاب بر ایشان نازل
گردیده آنگاه جبرئیل بر آنحضرت نازل شده و عرض نمود یا عیسی حضرت حق سلامت میرساند و میفرماید بعزت و جلال خودم قسم که خرابی
و ویرانی این مکان و اهل آن نه بواسطهٔ سحر و نه از چشم بد و نه بسبب ترک طاعت و معصیت است بلکه بجهت شومی تارک الصلوة دنیا دی
است که روزی از اینجا عبور نموده و دست و روی خود را با آب نهر یکه باین قریه جاری بود شست و شو داد پس از نحوست این بی
نماز تمام عمارات و آبادی این قریه مبدل بخرابه و ویرانی گردید چنین شد که می بینی یا عیسی هر گاه ترک نماز سبب خرابی دنیا باشد چگونه
باعث انهدام و خرابی دین نباشد خواهید دید در آخرت که خرابی دین بشومی تارک الصلوة است و بر نشود دوزخ مگر از بی نمازان
قوله تعالی ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین

حکایت ۳

در کتاب بدر نوادر المجالس آورده است که عقیل بن ابی طالب گوید

که چون من مسلمان شدم حضرت رسول مرا همراه خود بسفری برد و دران سفر سه چیز دیدم از ان حضرت که یقین من حاصل شد که از
نا شدات الهی است و مسلمانی در دل من ثابت تر شد اول آنکه در صحرائی بودم که رسول خدا خواست قضاء حاجت کند بمن گفت
با عقیل این دو درختانی که در فلان مقام ثابت اند بگوی تا بیایند باینجا تا من قضاء حاجت کنم در پشت درختان عقیل گوید برفتم و پیغام
حضرت را نزد این درختان گذاردم درختان در ساعت تا من روان شدند و بخدمت حضرت رسول آمدند حضرت در پشت درختان قضاء
حاجت نمود و باز درختان بجای خود روان شدند **و دیگر** صحابه را بآب احتیاج بود حضرت فرمود که یا عقیل برو نزد آنکوه و بگو
که رسول خدا میفرماید که از خود اصحاب مرا آب ده من برفتم و پیغام حضرت بآن کوه رسانیدم از آنکوه آواز آمد که رسول خدای
را بگوی که از آن روز که این آیه آمده که یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة چندان گریستم که آنچه آبی که
در من بود بالتمام خشکیده و آبی در من نمانده و این هم از کرامت آنحضرت بود که کوه بسخن در آمد از پیغام آنحضرت بود **و دیگر** آنحضرت در راهی
میرفت شتری بهرچه تمام تر در خدمت حضرت بزانو در آمده و سلام مرحبا با کمال حضرت کرد و بزبان فصیح عرض کرد که یا رسول الله
الامان الامان از این اعرابی شمشیر کشیده در رسید حضرت فرمود که ای اعرابی از این حیوان چه میخواهی اعرابی گفت یا رسول الله
این را بخریدیم که از برای من بار برد و از وی منفعت کنم اجابت و اطاعت من نمیکند حضرت فرمود ای شتر چرا الطاعت صاحب خود
نمیکنی شتر گفت یا رسول الله بجهت این اطاعت او نمیکنم که شنیده ام هرکه نماز خفتن نکند عذاب خدای تعالی بوی در رسد و این
اعرابی و هر که در قبیله وی است نماز خفتن نمیکنند من از وی همین جهت گریزانم که مبادا عذاب در رسد و من نیز بعذاب ایشان
معذب گردم از جانب خداوند حضرت فرمود که ای اعرابی چنین است که شتر میگوید اعرابی گفت یا رسول الله شتر راست گوید و دیگر
در خدمت شما عهد کردم که بعد از این نماز خفتن بگذارم و قوم خود را نیز بان امر نمایم که نماز خفتن گذارند پس شتر برخاست و روی
برخاک نهاد و در خدمت حضرت رسول با اعرابی روان شد ای عزیز با مکلفی از شومی بی نمازی میگریزد وای بر آن که مکلف باشد و
خطاب حضرت حق تعالی شنود که اقم الصلوة و از نماز اعراض کند **شعر** بحیث نسبت خانی بی نمازان بود دوزخ سرای
بی نمازان بلرزد کوه اگر در خواب بیند بهیبت خانگاه بی نمازان **یاقوتة علیة** در علل الشرایع است که محمد بن
سنان از حضرت رضا علیه السلام سؤالاتی نمود که از جمله آنها سؤال از علت جعل و قرار دادن نماز بوده حضرت در جواب مرقوم فرموده ندکه
بدرستی که نماز اقرار کردن است بر یگانگی پروردگار و بانکه در برابر حق سبحانه و تعالی بذلت و مسکنت و خضوع اعتراف بگناهان
خود نمودن و طلب آمرزش کردن از گناهان گذشته و نهادن روی بر زمین بواسطه اعظام و اکرام حق تعالی است و دیگر آنکه
فراموش نکند حق تعالی را و غفلت از پروردگار خود نکند و بوده باشد خاضع و خاشع و متزلزل و ملازمت بذکر حضرت ذی
الجلال در شب و روز بجهت آنکه فراموش ننماید بندگی را و برنگردد از او و مخالفت او سبحانه و تعالی نکند **و ایضا** از حضرت
صادق علیه السلام روایت نموده که در جواب هشام بن الحکم که از علت جعل صلوة از آنحضرت سؤال کرده بود چنین فرموده که علت وجوب
صلوة با آنکه منافی با مشغله مردم است از حوایج ایشان و بر تعب انداز نده است مر ابدان ایشان را این است که مردم اگر واگذار کرده
شوند بدون تنبیه و تذکر از وجود مقدس نبوی و اکتفاء میشد بهمان اسم و خبر یکه در زمان خود آنحضرت از او و کتابش برده
میشد آنحضرت مثل مردم پیشینیان میشدند چنانکه پیغمبران آنها که میامدند و دیانتی از جانب خدا و کتابی میاوردند مردم
را میکشتند تا آنکه مندرس تا این دین و معتقد بان کتاب میشدند از دیانت و آن کتاب باقی در میان مردم بود که خود آن پیغمبر
در قید حیات بود و چون میمرد از دین و کتاب مندرس و منطمس میشد لکن خداوند درباره حضرت خاتم الانبیاء چنین اراده
فرمود که مردم امر این بزرگوار را فراموش نکنند پس نماز را بر ایشان واجب کرد اینکه هر روزی پنج مرتبه آنحضرت را با اسم و رسم
ندا کنند و اشهد ان محمدا رسول الله گویند و متعبد نماز و ذکر خدا و رسول او گردند تا آنکه غفلت از خدا و رسول نکنند و ایشان
را فراموش ننمایند و ذکر آنها را از یاد نکنند چه آنکه اگر فراموش کنند ذکر آنها را تا مندرس گردد و بهترین ذکر از خدا و رسول خدا
نماز است که خداوند آنرا بر مردم واجب و فرض قرار داد **معنطیسة حکمیة** بعضی از بزرگان در حکمت جعل نمازها
پنجگانه را در اوقات خاصه چنین گفته اند که جعل آنها در ان اوقات بجهت تذکر انسان است نشأت عمر و زندگی خود را چه آنکه
وقت نماز صبح مثل وقت ولادت و صبح نمودار اوست در دار دنیا و وقت ظهر مثل وقت شباب و جوانی اوست که بمنزله
آفتابیست که در خط استواء رسیده باشد و وقت نماز عصر بمنزله وقت کهولت است چه آنکه در این وقت انسان بمثابه آفتاب
است که از وسط السماء میل با نحدار و غروب مینماید عمر انسان هم روی با نحدار و تمایل از حد استواء جوانی است و وقت نزدیک
بنماز مغرب مثل وقت شیخوخت عمر انسانی است و وقت غروب آفتاب بمثابه موت انسانی است که در افق مغرب دنیا غروب
مینماید و وقت انمحاق اثر آفتاب که از ان بر طرف شدن شفق و سرخی است که در جانب مغرب نمودار میشود که وقت نماز
عشا است بمثابه فناء جسم و جسد انسانی است چنانکه مهیا شدن او در حالتی که جنین و در رحم مادر است از برای خارج
شدن از انجا و داخل شدن در دار دنیا مثل طلوع فجر و بمثابه انسب نسبت ... طلوع مقدمه این طلوع ا
کما لا یخفی **خنامة مسکیة** شیخ صدوق علیه الرحمه در علل الشرایع باسناد خود از حسین بن علی علیه السلام روایت کرده است

در تنضید جواهر زینت فزای فروع دین

کرد یهودی نزد رسول خدا آمد و سؤال کرد که خبر ده مرا که پروردگار چرا پنج نماز مقرر فرموده در پنج وقت از برای امت تو پس حضرت فرمود که آفتاب را نزد زوال حلقه ایست که داخل میشود در او پس در آن وقت تسبیح میکند هر چیزی تمجید پروردگار من جل جلاله و این ساعتی است که صلوات میفرستند بر من پروردگار پس فرض کرد حق سبحانه و تعالی بر من و امت من نماز را در این ساعت و فرمود پروردگار من که اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل پس نیست مؤمنی و مؤمنه که در این ساعت بوده باشد در رکوع یا سجود یا در قیام باشد مگر آنکه حرام کرداند خدای تعالی جسد او را بر آتش دوزخ و اما نماز عصر آن ساعتی است که آدم در آن وقت از درخت گندم یاز کرده تناول فرمود پس حق تعالی او را از بهشت بیرون کرد و امر نمود ذریت او را باین نماز تا روز قیامت و اختیار کرد از برای امت من این نماز را پس معلوم است که این نماز دوست ترین نمازها است نزد حق تعالی و وصیت کرد مرا بآنکه نگاه دارم من این نماز را میانه نمازها بآنکه فرمود حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و اما نماز شام پس آن ساعتی است که آدم در آن ساعت تائب و پشیمان شده حق تعالی توبه او را قبول نمود و از روزیکه گندم خورده تا وقتی که توبه او قبول شد سیصد سال بود و از سالهای دنیا و روزهای آخرت میانه عصر بود تا شام چرا که روز قیامت هزار سال دنیا است پس در آن ساعت نماز کرد آدم سه رکعت یک رکعت از جهة خطیئه خود و یکی از جهة خطیئه حواء و یکی از جهة قبول توبه پس فرض کرد خداوند تعالی این سه رکعت نماز را بر امت من و این ساعتی است که قبول میشود در آن توبه و مستجاب میشود در آن دعاء پس بعزت من و پروردگار من که در آن ساعت مستجاب میشود هر دعائی که میکنند و اما نماز خفتن پس بدرستی که قبر تاریک است و پل صراط تاریک امر کرد پروردگار من مرا و امت مرا باین نماز تا آنکه نورانی شود قبرهای ایشان و هر آینه عطا میکند مرا و امت مرا نور در صراط و نیست آنکه که قدمی برود از برای نماز خفتن الا آنکه حرام کرداند خدای تعالی جسد او را بر آتش دوزخ اما نماز صبح پس بدرستی که آفتاب چون طالع میشود طلوع میکند از میانه دو شاخ شیطان پس امر کرد پروردگار من مرا و امت مرا بآنکه نماز کنیم و سجده نمائیم حق تعالی را پیش از طلوع آفتاب پیش از آنکه سجده کنند کفار را که کفار آفتاب پرست و شتاب کردن و زود در این نماز ایستادن دوستر است نزد خدای تعالی و این نمازی است که گواهی میدهند بآن ملائکه شب و ملائکه روز در روز قیامت **و ایضاً** از حضرت صادق روایت کرده است که چون آدم از بهشت بیرون آمد سیاهی فرا گرفت جمیع بدن او را پس زیاده شد حزن و اندوه او جبرئیل آمد و گفت ای آدم چرا اندوهناکی آدم گفت بجهة این سیاهی پس جبرئیل گفت ای آدم برخیز و نماز کن که این وقت نماز اولی است پس برخاست و نماز کرد سیاهی آمد تا گردن او پس باز جبرئیل آمد و گفت ای آدم برخیز و نماز کن که این وقت نماز دوم است آدم برخاست و نماز کرد پس سیاهی آمد تا سینه او باز جبرئیل در وقت نماز سیم آمد و گفت ای آدم برخیز و نماز کن که این وقت نماز سیم است پس آدم برخاست نماز کرد پس سیاهی پائین آمد تا ناف او پس جبرئیل آمد در وقت نماز چهارم و گفت ای آدم برخیز و نماز کن آدم نماز قیام نمود سیاهی پائین آمد تا ساقهای او پس جبرئیل آمد در وقت نماز پنجم و گفت ای آدم برخیز و نماز کن که این وقت نماز پنجم است پس چون امر حق تعالی را بجای آورد سیاهی بالتمام زایل گردید آدم حمد و ثنای پروردگار بجای آورد جبرئیل فرمود که ای آدم مثل فرزندان تو در این نمازها مثل تو است در این سیاهی هر که نماز کند از فرزندان تو در هر شبانه روزی پنج بار بیرون میاید از گناهان هم چنانکه تو بیرون آمدی از این سیاهی **و برجملهٔ عرفانیه** یکی از اکابر ارباب عرفان در بعض رسایل خود میفرماید **ای عزیز** بدانکه حقیقت نماز مناجات است با حضرت صمدیت و مناجات مخاطبه بود و مخاطبه معروف مطلق از عارف کامل محقق درست آید قیام و قرائت و رکوع و سجود و تکبیر و تسلیم صورت ارکان ظاهر نماز است و این صورت را روحی و این ظاهر را سری و معنی باید که تا آن حقیقت که مطلوب است حاصل آید **ای عزیز** حقیقت نماز فلاح و نجات عنایتی است که مشعل انوار هدایت در دل مخصوصان عنایت ازلی افروزد که الصلوة نور قلب المؤمن تا مصلی مخلص بواسطه اشعه ضیاء آن معنی انعکاس انوار جبروتی را در مرآت ملکوتی مشاهده میکند و رقوم اسرار آیات سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم از مکانات اوراق کائنات میخواند تا آنگاه که سوابق جذبات عنایت ازلی که مر استقبال حال وی کند و گوی صغیره و کبیره را با شواهد وجود لایزل در کتم عدم انداز دو خاشاک وجود تعینات وهمی را با آتش فنا بسوزد و بی زحمت اثقال وجود و کدورت براق همت در فضای ساحات عالم جبروت راند و در مطالعه سبحات انوار جمال معبود از رؤیت ظلمات رسوم عادات فانی گردد این چنین نماز کننده که تست کجا برابر بود با غافلی که با ظلمات هواجس نفسانی و کدورات وساوس شیطانی سر بر زمین میزند و بر میدارد و از ارکان نماز قیامی و رکوعی میاورد و فاتحه بغفلت میخواند از فاتحه پیداست که ایاک نعبد و ایاک نستعین یعنی تو را می پرستم و از تو یاری میخواهم پس چون تو هوای نفس پرستی و بندگی فرمان شیطان کنی و در کارها مدد و یاری از لشکر و مال و خزانه طلبی این به خواندن تو دروغ بود و دروغ در شرع حرام است خاصه دروغ بر حق فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا بیان این معنی میکنند چون این مقدمات معلوم گشت **بدانکه** عام خلق از حقیقت نماز هیچ ندارند الا ما شاء الله از کار حقیقت نماز و اسرار آن روشن تر بیان میخواهی گوش دار **ای عزیز** قیام با دله حقوق نماز از قومی درست آید که چون قصد مقام عبودیت کنند نفوس وجود کائنات را از لوح ضمیر خود محو کنند و با آب ترک ماسوی الله دستها بشویند و بشراب طهور ذکر مضمضه کنند و بروایح نفحات ربانی استنشاق نمایند دهان انانیت و بشره را بآب استنشاق طرح کنند و بآب جبوه حیاء روی بشویند و بزلال توکل غسل مرافق کنند و از انواع [illegible] مسح سر کنند و اقدام سعی را بآیه استقامت مسح کنند و در استقبال قبله روی دل بقبله حقیقی آرند و در تحریم [illegible]

در ذکر بعضی از اخبار وارده در باب اوقات صلوات

در بیان حقیقت صلوة و اشاره به بعض از اسرار و احکام

و در تکبیر هستی ذرات موجودات را در اشعهٔ آفتاب جمال کبریاء محو بیند و در رفع یدین تعلقات اوهام فاسده و تصورات باطله را پس پشت اندازند و در سبحانک و بحمدک جناح منزّهه در فضای بیداء عالم تقدیس طیران کند و در تعوذ بپناه مجمای عصمت فاطر کائنات گریزند و در بسم الله بدایت صبح دولت عاشقان از مشرق عنایت طلوع کند و در الحمد لله سریان افضال و انعام حضرت نامتناهی در مظاهر غرائب علویات و سفلیات مشاهده افتند و در الرحمن الرحیم دریای ذات در رحمت بیکران بیند که در جداول اعیان وجود روان گشته پس سفینهٔ وجود این طالب در تلاطم امواج اسرار بحار احدیت غرق گردد و بحر اولیات بحر ابدیات امیزد و حقیقت مالک یوم الدین آشکارا شود پس ساحات فضاء الغرق شدگان دریا وحدت را بکمند تقدیر بساحل تکلیف کشند پس کمر عبودیت بر میان بسته ایاک نعبد گفتنه اند پس منزّهان عالم اسباب عظم اثقال تکالیف بر نظر انسوختگان باده فراق عرضه دارند بلبل صفت بزبان حال باستمداد عنایات حضرت لایزال ایاک نستعین سرایان گیرد و چون نفحه بوی یگانگی در اکمه عمقا فضاء ساحات لاهوتی است از قرحاء طبیعت تطور بر مراتب درجات سالکان حضرت ذی الجلال افتند بمعراج ترقی عروج میکنند خوا طف لمع فضل و عنایت لمیه و پرواز بابد و بهاهدنا الصراط المستقیم ناطق و وقت شود پس از ندیمان مجلس انس که در عالم ارواح شراب الست با هم محبوده اند یاد او رند و صراط الذین انعمت علیهم بگویند پس چون مردودان بیچارگان المطرودان سرگشته بی شود را ببینند که برکنار بساط قبول محروم مانده و در ظلمات غفلت گم گشته اند زبان بغیر المغضوب علیهم و لا الضالین بگشایند و بر شکرانه نعمت قبول توحید و تنزیه باری بقرائت سورهٔ توحید لب بر اسید و بر این قیاس کن سایر افعال و اقوال نماز را البعض تمیز انعام از این سخنان چه فهم خواهی کرد اگر در همهٔ عمر یکبار این چنین نماز خوانده دست را دکوی سعادت از میدان مسابقه مبادران صفوف ولایت ربوده ولیک این صفت دهر وان جالاک است تو نماز بین چنان کجا توانی کرد نه دست و پای اهل را فرود توانی بست نه دونک و بوی جنان را رها توانی کرد اگر با آب ریاضت براوری غسلی همه کدورت دل را صفا توانی کرد زمره هوس گر برون نهی قدمی نزول در حرم کبریاء توانی کرد **لعل فیه علل** بدانکه شیخنا الصدوق علیه الرحمة در کتاب علل الشرایع علل البساری را افعال و اقوال و کیفیات نماز را از معصومین اطهار روایت نموده و مادر این مقام مضمار نقل بعضی از آنها بحذف اسناد و نسبت من باب الاختصار اقتصار مینمائیم از جمله در **علت** جمع بین ظهرین و عشائین بدون علت و سببی از مرض و سفر فرموده که توسعه بر امت است چنانکه حضرت رسول در جواب عمر فرموده در وقتی که از او پرسیدکه چرا جمع میان ظهر و عصر نمودی و در **علت** بودن نماز مغرب سه رکعت و بودن نافله اش چهار رکعت در حضر و سفر فرموده اند که هر نمازی که از جانب خدا امده از فرائض یومیه دو رکعت بوده است و پیغمبر دو رکعت زیاد فرموده در ظهر و عصر و عشاء و ان دو رکعت در سفر تقصیر میشود و چون در وقت نماز مغرب وقت ولادت فاطمه بود پس یک رکعت بر دو رکعت مغرب شکر الله زیاد فرمود و چون حسن متولد شد دو رکعت نافله مغرب زیاد فرمود و چون حسین متولد شد دو رکعت دیگر نافله زیاد فرمود پس فرمود للذکر مثل حظ الانثیین یعنی بجهت شکر از مولد فاطمه یک رکعت و از مولد حسن و حسین هر یک دو رکعت زیاد نمودم و این رکعات را در سفر و حضر بر حال خود گذاشت و تقصیر و سقطی بر آن وارد نداشت و **در علت** بودن نماز صبح دو رکعت فرموده اند بجهت تعجیل عروج ملائکه لیل و نزول ملائکه نهار بوده است که با حضرت رسول حاضر میشده اند در وقت نماز صبح چنانکه فرموده ان قرآن الفجر کان مشهودا و **در علت** نماز جماعت و تشریع آن فرموده اند که بجهت انستکه نماز گذار از تارک آن تمیز داده شود و اگر این تشریع حضور جماعت نمی بود ممکن نبود که کسی شهادت بدهد در حق دیگری بصلاح چه انکه کسی که نماز نکذارد و بنا جماعت مسلمین پس نمازی از برای او نیست چنانکه پیغمبر فرموده و **در علت** پنجاه و یک رکعت بودن نماز یومیه فریضه و نافله فرموده اند بجهت انستکه در ازاء هر ساعتی دو رکعت نماز باشد چه انکه ساعات شب دوازده است پس بیست و چهار رکعت در ازاء آن است و ساعات روز هم دوازده ساعت است و بیست و چهار رکعت هم در ازاء آن است و ما بین طلوع فجر تا طلوع شمس هم یک ساعت است پس دو رکعت بازاء آن شد و ما بین غروب شمس تا سقوط شفق غسق و ظلمت است پس در ازاء آن یک رکعت جعل شد و این مجموع پنجاه و یک رکعت بشمار اید و **در علت** بودن نافله عشاء دو رکعت نشسته فرموده اند که چون حق تعالی هفده رکعت نماز فرض فرموده در شبانه روز و حضرت رسول بر آن هفده دو هفده افزوده نمود که مجموع پنجاه و یک رکعت میشود پس دو رکعت نافله عشا را نشسته قرار داد که بمنزله یک رکعت باشد که زیادتی ضعف عادت اید و **در علت** زیادتی پوشیدن لباس در وقت نماز فرموده اند که چون اهل ان در وقت نماز خوانندی جسد را رحمتا و انچه در اطراف است تسبیح می نمایند لذا انکثر در لباس در آن وقت سنت شده تا انکه مسبح بن زیاده گردند و **در علت** اطلاق کافر بر تارک الصلوة چنین فرموده اند که تارک الصلوة کافر است بخلاف زانی و شارب الخمر زیرا که زانی و شارب الخمر اینها را در وقت غلبه شهوت مرتکب میشوند بخلاف تارک الصلوة چه انکه قصد ان از ترک نماز لذت بردن نیست چه انکه در ترک آن لذتی متصور نمیشود پس نمی باشد ترک آن مگر از باب استخفاف و چون که استخفاف واقع شد ظهر اگر کفر واقع میشود و **در علت** بلند نمودن دستها را بعد از سلام سه مرتبه و در هر مرتبه تکبیر گفتن فرموده اند که چون پیغمبر فتح مکه نمود وقت ظهر با اهل حرم در نزد حجر الاسود نماز ظهر را با اصحاب بجماعت بجای اورد چون سلام داد دستها را بلند نموده سه مرتبه تکبیر گفت و فرمود لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده الی اخره پس رو باصحاب کرده فرمود مگذارید این تکبیر و این قول را بعد از هر نماز فریضه زیرا که هر که چنین کند بعد از نماز چنانکه شکر نمودی بر تقویت اسلام و تهنیت بنده اش که مراد خود را فرموده است اللهم ارزقنا توفیق الطاعة

جواهر کلمات — در ترجمهٔ قرآنیه — للزکوة ملائمات

قال الله تعالی والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون یعنی آنانکه از روی حرص و بخل گنج می‌نهند طلا و نقره را و نفقه نمی‌کنند آنها را در راه خدا و زکوة آنها را نمی‌دهند پس بشارت ده ای پیغمبر گنج نهندگان را که زکوة آنرا نداده باشند بعذابی دردناک که داغ کردن اعضاء ایشانست بدنانیر و دراهم غیر مزکاة و این عذاب در روز حشر است که گرم کرده شود یا این وجه که بر فروزند آتش را که سخت گرم کننده باشد بر آن گنجها در آتش دوزخ پس داغ کرده شود بآن دنانیر و دراهم پیشانی‌های ایشان که در وقت دیدن فقرا گره بر آنها زده اند و پهلوهای ایشان که از اهل فقر تهی کرده اند و پشت‌های ایشان که بر در و پشتان کرده اند الله و این سه عضو را معذب کردانند در این روز بالغ کردن و گویند این است آنچه گنج نهاده بودید از برای منفعت نفسهای خودتان و امروز عین مضرت نفسهای شما و سبب تعذیب آن شد پس بچشید وبال آنچه را که ذخیره میکردید آنرا و گنج می‌نهادید از برای خود و وجه تخصیص این سه عضو بعذاب آنستکه آنها مشتمل اند بر اعضاء رئیسه که دماغ و دل و جگر است و یا وجه تخصیص آنستکه جمع مال و امساک آن از برای طلب وجاهت است بغنا و تنعم بمطاعم شهیه و ملابس بهیه و یا بجهت آنکه از شادی غنا گشاده پیشانی و مسرور و پهلو دار و قوی پشت بوده اند در تفسیر منهج نقل نموده که ثوبان روایت کرده که حضرت رسول چون این آیه نازل شد فرمود تبا للذهب والفضة و این لفظ را سه بار تکرار فرمود اصحاب از این سخن بسیار مضطرب شدند و پریشان حال گردیدند و گفتند یا رسول الله ما کدام مال را اخذ کنیم و بچه سرمایه سازیم که غنا از آن محمود باشد پس حضرت فرمود که لسانا ذاکرا و قلبا شاکرا و زوجة مؤمنة تعین احدکم علی دینه یعنی زبانی ذکر کننده و دلی شکر کننده و زنی مؤمنه که یاری کند شما را بر دین و مجاهد نیز از عبدالله عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد بر مسلمانان دشوار آمد نزد حضرت رسول آمدند و عرض کردند یا رسول الله ما فرزندان طفل داریم چگونه برای ایشان چیزی ذخیره نکنیم فرمود بدانید که حق تعالی زکوة واجب نکردانیده مگر برای آنکه مالهای شما پاکیزه شود پس هر گاه که زکوة آن بدهید باقی حلال است و پاکیزه و بعد از آن فرمود که خبر دهم شما را به بهترین گنجها که مرد مؤمن برای خود بر گزیند گفتند بلی فرمود زن صالحه که چون در او نگرد شاد شود و چون کارش فرماید طاعت دارد و چون غایب شود حفظ الغیب نماید **العزیز** اگر دیگران زینت مال کنند تو خزینهٔ اعمال کن و اگر دیگران نکوند اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی **شعر** بگذر کاندهی بلادرنیست هر از گنجهای مدخر است / و آنچه داری بمنتهی بر دار کاندر دکان دیگری دیگر است غرض آنستکه ذخیره که وبال بر آن مترتب نگردد اعمال صالحه است و کسانیکه در اعمال صالحه تقصیر ورزند زیان کارترین مردمان اند **ابوذر غفاری** روایت کرده است که روزی نزد حضرت نبوی رفتم و آنحضرت در سایه کعبه نشسته بود چون مرا دید فرمود ورب الکعبة هم الاخسرون اعمالا بخدای کعبه که ایشان زیان کارترین مردمانند در عمل من ترسیدم و آهی بر کشیدم و با خود گفتم مگر از من حادثه در وجود آمده پس ایجناب مرا گفتم یا رسول الله کیستند این جماعت فرمود الاکثرون الا من انفق ماله فی عباد الله هکذا وهکذا عن یمینه وشماله وخلفه وقبله وقلیل ما هم یعنی زیان کارترین بیشترین مردمانند مگر کسانیکه مال خود را برای رضای الهی در جنبان بندگان خدا صرف و نفقه نمایند از چپ و راست و پس و پیش و اندکند این جماعت و نیز از ابوذر مرویست که هر مالیکه صاحبش بند بر آن زند از زر و سیم گنج باشد و هر که بمیرد و زر و سیم نهاده بگذارد آنرا داغ کنند بر او و از حضرت رسالت روایتست که هر که ده هزار درهم بگذارد آن را صفائح کردانند و او را بآن عذاب کنند تا حق تعالی از حکومت بندگان فارغ شود و از تابعین مأثور است که قوم عیسی مائده خواستند چون داده شدند با کافر شدند و قوم صالح ناقه طلب کردند چون بایشان دادند کافر گشتند و شما را نهی کرده اند از آنکه زر و سیم گنج نهید باز نمی ایستید وای بر شما عاقبت شما **ابوامامه** گفت که مردی از اصحاب صفه فرمان یافت در جامه او دیناری یافتند پیغمبر فرمود کیة این داغی است مر او را و دیگری فرمان یافت در جامه او دو دینار یافتند فرمود کیتان این دو داغ است مر او را و این همه وعید کسانی است که مال جمع کنند و از حقوق خدا اخراج ننمایند کرجمع کرده باشند و حقوق آنرا داده باشند ایشان را بر آن عقاب نبود اما حساب آن باید داد اگر بر وجه حلال باشد **و از** حضرت پیغمبر مرویست که من ادی زکوة ماله فقد ادی الحق الذی علیه ومن زاد فهو خیر له هر که زکوة مال خود بدهد بحقیکه بر او واجب است ادا کرده است و اگر زیاده از آن بدهد بهتر باشد مر او را **و از** ابن عباس در معنی این آیه پرسیدند فرمود که هر که زر و سیم را گنج نهد و زکوة ندهد وای بر او و هر که زکوة بدهد بر او حرجی و عذابی نباشد و بعد از آن گفت من باک ندارم از آنکه بوزن کوه احد زر داشته باشم زکوة آنرا بدهم و باقی را صرف در راه رضای خدا کنم **و از** عبدالله مسعود کیفیت داغ کردن اعضا را بدو درهم و دنانیر پرسیدند فرمود که والله که دراهم و دنانیر را گرم کرده بر جباههای یکدیگر ننهند ولکن حق تعالی پوستهای ایشان را فراخ کرداند تا هر درهمی و دیناری را داغ کاهی باشد **احنف بن قیس** گوید که در مدینه میان جمعی از قریش نشسته بودم مردی در آمد با جامهای خشن و درشت اندام اما بسیار و گفت بشارت باد کسانی را از شما که مال جمع میکنند و درهم جمع میکنند که حق تعالی فردای قیامت از آن داغها سازد که چون بر پستان مرد نهند از کتفش بیرون آید و چون بر کتفش نهند از سینه بیرون آید القوم چون این سخن شنیدند سر در پیش افکندند و هیچ کس با و نگاه نکرد و جوابی نداد پس از آن مرد از نزد ایشان برگشت و در نزد یک

در بیان تعذیب مانعان زکوة بعضی اعضا

در اینکه جمع مال حلال موجب عقاب نیست

سنوی بنشست من نزد او رفتم وگفتم ایشیخ این سخن تو قوم را خوش نیامد گفت ایشان غافل نیستند وغافل اند من از مردمان پرسیدم
که این چه کس است گفتند ابوذر غفاری است و هم از ابوذر منقول است که از حضرت رسول صلعم شنیدم که این آیه در حق مانعین
زکوة است که حق تعالی ایشان را باین دراهم و دنانیر داغ کند در روزیکه مقدار آن پنجاه هزار سال شما باشد واگر مردی صاحب شتران
غیر مزکاة باشد بفرماید او را در صحرای محشر برو روی افکنند وآن شتران بر سر او روند و چون آخرین بر سر او روند اولین باز بر سر او گذرند
وهمین طریقه بر ایشان تردد کنند تا آنکه حق تعالی از حساب خلق فارغ شود وهم چنین صاحب گوسفندان را بیاورند و بر روی افکنند
در آن صحرا و گوسفندان او را لگد زنند تا آنکه حق تعالی حساب خلق را بپردازد و بعد از آن گفته اند که مختصر شیخ ذکر کاو کرده باشد و از
ثوبان روایت است که پیغمبر فرمود که هر که گنجی بنهد و زکوة او نداده باشد حق تعالی آن گنج ماری بیافریند که بربالای او سه نقطه
سیاه بود که هر جا آنکس رود اژدها ملازم او بوده باشد و از وی جدا نشود و او گوید تو چه کسی گوید من آن گنجم که تو ذخیره نهاده بودی
از تو جدا نشوم تا ترا نخورم و در هم شکنم و فرو برم پس هر دو دستش در دهن گیرد و بشکند و هم چنین یک یک اعضا ایشرا بشکند
و فرو برد تا همه را بلع کند و شروط وجوب زکوة در نقدین و انعام و غلات بطریق تفصیل در کتب فقهیه مبسوط مسطور است فلیراجع

درات لامعات للذکری با فعات دره ۱ بدانکه زکوة در لغت هم بمعنی فزونی آمده وهم بمعنی پاکی و هر دو معنی
در زکوة شرعی راست است چه بزکوة مالها از آفات پاکیزه گردد و دلها از وصمت بخل و امساک پاک شود و دیگر زکوة سبب افزونی فضله
کرم است یا زیاده شدن مال **لطیفه** زکوة مال بده زانکه فضله رز را چه باغبان ببرد بیشتر دهد انگور **دره ۲** بدانکه جمعی از
مفسرین در وجه تخصیص پیشانی و پهلو و پشت را بداغ کردن چنین گفته اند که ضرر و آزار کردن این سه عضو بیش از سایر اعضاء بدن است
چه آنکه مشتمل اند بر اعضاء رئیسه که دماغ و دل و جگر است و دیگر اینکه این سه عضو مجوف اند و تاثیر حرارت آتش در مجوف زیاد
تر است از عضو یکه مصمت باشد و دیگر آنکه گفته اند که داغ کردن پیشانی از اینجهت است که وقت دیدن فقراء گره بر آن زده است و
پهلو بجهت آنکه از فقراء پهلو خالی کرده اند و پشت برای آنکه پشت بآنها کرده اند **و بعضی** دیگر در علت داغ کردن این سه چنین گفته
که داغ کردن پیشانی بجهت آنستکه بواسطه جمع مال بصورتها خود از خداوند متعال اعراض کرده اند و داغ کردن پشت بجهت آنستکه بجهة
جمع مال امر خداوند را در پس پشت انداخته اند و عمل بآنها ننموده اند و داغ کردن پهلو بجهت آنستکه آنها این اموال را از پهلوی فقرا
وضعفا جمع کرده اند بواسطه منع نمودن ایشان را از حقی که خداوند در اموال مردم از برای ایشان معین فرموده **و بعضی** دیگر
در وجه اختصاص این سه عضو بداغ کردن چنین گفته اند که چون مردم در مقام عبادت و ذکر حق تعالی بر سه قسم اند قسم اول
کسانیکه صحیح الابدان و الاعضاء اند و ایشان در وقت سجده نمودن باری تعالی جبهه‌ها خود را بر زمین میگذارند پس جبهه مانع
الزکوة را داغ مینمایند بجهت آنکه او منع نموده است حق کسانیکه بر جبهه‌ها خود از برای خدای تعالی سجده مینمایند قسم دوم کسانی
هستند که مریض اند و خدای را ذکر و عبادت مینمایند قعوداً و علی جنوبهم در حالتی که نشسته و در پهلو خوابیده باشند پس پهلوهای
مانع الزکوة را داغ مینمایند بجهت اینکه او منع نموده است حق کسانی را که عبادت و ذکر حق تعالی را مینمایند در حالتی که نشسته و به
پهلو خوابیده اند قسم سوم کسانی هستند که صاحب علل و امراض صعبه مزمنه اند که به پشت خوابیده و در آنحال عبادت و ذکر خدای را می
نمایند پس پشت مانع الزکوة را داغ مینمایند بجهت اینکه او منع نموده است حق کسانی را که به پشت خوابیده و ذکر حق تعالی را مینمایند والله اعلم

دره ۳ شیخ عبد الرحمن صفوری شافعی در کتاب نزهة المجالس خود آورده که شنیدم از کسی که کمال وثوق و اطمینان باو داشتم در مسجد الحرام
نزدیک بکعبه معظمه که گفت مردی دویست دینار در نزد کسی بودیعت گذاشت پس آنکه صاحب مال بود از دنیا رفت پسر او آمد
نزد آنکس که ودیعه در نزد او بود و مطالبه ودیعه پدرش را نمود آن مرد دویست دینار را باو پس رد کرد آن پسر مدعی شد که مال پدر من
که در نزد تو ودیعه بوده زیاده از دویست دینار است پس مرافعه را نزد یکی از حکام شرع بردند حاکم پس از استحضار از قضیه چون که
خارج میدانست که پدر آن پسر زکوة مال خود را نمیداده امر نمود که قبر او را حفر نموده و بدن او را ملاحظه نمایند چون چنین کردند علامه
دویست داغ بر بدن او دیدند پس آن حاکم گفت این داغها بعدد آن دنانیر است اگر دینارها از دویست زیاد تر بود هر اینه داغ‌های
بدن او زیاد تر می بود **ابن حجر گوید** که این حدیث تأیید مینماید قول فخر رازی را که در تفسیر کبیر میگوید که مانعین زکوة را داغ مینمایند بتمام
اموالیکه زکوة بآنها تعلق گرفته نه بخصوص آنچه که بمقدار زکوة است مثلاً در دویست درهم که نصاب اول نقره است که باید پنج درهم
از آن بشرائط مقرره بزکوة بدهند اگر نداده بهمه دویست درهم داغ کرده میشود نه بآن پنج درهم که مقدار زکوة است **دره ۴** اگر چه زکوة
در شریعت مقدسه در چیز است بطور یکه در کتب فقهیه معنون است اما فی الحقیقه هر چیز را زکوتی در خور وی هست زکوة مال مواسات با درویشان
زکوة عمر تواضع و احسان زکوة جاه و منصب نصرت ضعیفان زکوة فرزند نواختن یتیمان زکوة وطن مأوی دادن غریبان زکوة علم تعلیم دیگران زکوة صحت
پرهیز از گناهان زکوة [illegible] با کافران زکوة نفس مجاهده با او و سلطان زکوة او داد و عدل زکوة [illegible] و داشتن او از عصیان
زکوة زبان نگفتن کذب و غیبت و بهتان زکوة چشم [illegible] زکوة گوش ناشنیدن سرود و الحان زکوة دست نگرفتن حرام و مال یتیمان زکوة پا نرفتن
بر در ظالمان زکوة دل تعظیم اسلام و ایمان است ع: مقارن زکوة بصلوة در قرآن آنستکه مال قرین نفس است زکوة حق مالی و صلوة حق نفسی است و حق
الله در اموال مردم حق الله است در نفس و علت همه یکی [illegible]

در تفصیل جواهر زینت فزای فروع دین

در بیان آنکه بعضی احادیث در عقوبت مانع زکوة

درر ۹ در تفسیر روح البیان از ابو حامد نقل نموده که مانع زکوة شتر در فردای قیامت شتری را بر گردن او بار کنند که صدای هولناک در دهد و سنگینی او بمثابه کوهی بسیار بزرگ باشد و مانع زکوة گاو را گاوی بر پشت او سوار کنند که صدای هولناکی در دهد و سنگینی او بمثابه کوهی بزرگ باشد و مانع زکوة گوسفند را گوسفندی بر پشت او نهند که صدای هولناکی در دهد و سنگینی او بمثابه کوهی باشد و مانع زکوة زراعت را عدلها بر پشت او نهند که همه مملو از انواعی باشد که زکوة او را نداده باشد از جو و گندم و خرما و مویز و از سنگینی آنها بر پشت خود صدا از او یل و عویل بلند کند و مانع زکوة نقدین ماری بسیار بزرگ بر پشت او باشد که منخرین او بدهان خود کرفته باشد و بر دور گردن او حلقه زده باشد و سنگینی آن مار بر او بمثابه این باشد که سنگهای آسیاها که در روی زمین است که او را بر پشت او بار کرده باشد و هر یک از این اشخاص فریاد می کنند که این چه عقوبت است که ما مبتلا شده ایم پس ملائکه بآنها گویند که این عقوبات در ازاء آن چیزی است که در دنیا رغبت بآن داشتید از جمع مال و منع زکوة درر ۱۰ و هم در آن کتاب است که روایت شده که موسی بن عمران بر مردی بگذشت دید که نمازی با حضور قلب و کمال خضوع و خشوع بجا میآورد چون بمقام مناجات با حضرت پروردگار رسید عرض کرد که فلان بنده تو چه خوب نمازی بجای میآورد خطاب رسید ای موسی اگر آن بنده در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز بخواند و هزار بنده آزاد کند و بر هزار جنازه نماز کند و هزار حج برود و هزار جهاد رود اینها نفعی باو نمی دهد زیرا که او زکوة مال خود را اداء نمی کند و تا زکوة خود ندهد هیچ یک از این اعمال از او قبول نخواهد شد

درر ۱۱ در جمله کلیه واجبات مالیه و خصوص زکوة در شریعت اسلامیه چنین گفته اند که از برای نفس ناطقه دو قوه است یکی قوه نظریه و دیگری عملیه و قوه نظریه در درجه کمالش تعظیم امر الله است چنانچه قوه عملیه در درجه کمالش شفقت بر خلق است پس هر یک از واجبات مالیه از قبیل زکوة و غیره واجب شد برای اینکه از برای روح این جوهر کمال حاصل اید از عبادت است و اتصاف بصفت احسان بر عباد خداوند رحمن و سعی در ایصال خیرات بسوی ایشان و دفع آفات فقر و فاقه از بندگان سبحان بقدر المقدور والامکان و لهذا شارع مقدس فرموده تخلقوا باخلاق الله و دیگر آنکه استغناء از شیء اجل و ارفع است از استغناء بشیء زیرا که استغناء بشیء موجب کمال احتیاج است بآن و اما استغناء از شیء موجب کمال بی نیازی و غناء تام است از آن و لهذا استغناء از شیء صفت حق است و استغناء بشیء صفت خلق پس چون حق تعالی مال کثیری به بعضی از بندگانش کرم فرماید و از آن نصیب وافری باو روزی فرموده است از ارباب استغناء بشیء و چون بنده غنی بمال مأمور باداء حقوق واجبه مالیه گردد غرض از این امر این خواهد بود که او را از درجه استغناء بشیء منتقل دهد بدرجه اعلی و ارفع و اشرف از آن که او استغناء از شیء است و فراز دهد او را افتقار الی الله که این کمال درجه و منزلت عبد است نسبت بساحت قدس حضرت ربوبیت که یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی درر ۱۲ باید دانست چنانکه زکوة دهنده را جایز نیست از مستحق تحری کند و جستجو نماید و زکوة خود را بمحل قابل از حیث فقر و صلاح و سداد و تقوی برساند همچنین او را جایز نیست از اینکه از بدترین مال از آنچه پیش اکثر در نزد او معیب باشد پس از آن زکوة بدهد چنانچه فرمان الهی است که یا ایها الذین امنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم ایکاش که ایمان آورده اید انفاق کنید از پاکیزه های آنچه را که کسب کرده اید که همچنین باشد که کوشش بغیر محل واقع میشود زیرا که اقتضای مال ناشناس ضرر است و این محل ناشناس سبب بر بضد بر این مطلب دلایل و شواهد بسیار و موارد بیشمار است و ما از جمله بنقل یکی از آنها اکتفا و برادران دینی را بیان اصدق ایشان می نمائیم شیخ عطار در کتاب تذکرة الاولیاء آورده که شیخ ابو العباس نهاوندی بکامی مجتهد بود و معتبر مشایخ و در تمکین قدمی راسخ داشت و در ورع و معرفت شانی عظیم نقل است که او کلاه دوزی میکرد و کلاهی که دوختی هر یک را بدو درم دادی و او دو درم زیادت نگرفتی و هر که بخریدی پیش وی گذاشتی بلادرم بوی دادی و یکی درم بیانی دادی و در زاویه نهادی و بشب بکار بردی فلانگاه از پی دوختن کلاه دیگر رفتی و آن شیخ را مریدی بود که از مال دنیا چیز کی داشت چنانکه زکوة دادن بروی واجب بود پیش شیخ آمد و گفت زکوة مال بکه دهم گفت بهر کس که دلت قرار گیرد آن مرید برفت و در راه نابینائی را دید برهنه و مضطر یک دینار بوی داد اتفاقا روز دیگر آن مرید از آنجا میگذشت آن نابینا را دید که با نابینای دیگر میگفت که دیروز شخصی دیناری بمن داد و دوش بخرابات شدم و خمر خوردم و با فلان مطربه بخود بردم آن مرید چون این بشنید مضطرب شد پیش شیخ آمد و پیش از آنکه سخن گوید شیخ بلا درم بدو داد و گفت برو و هر کس که اول پیش آید بدو ده و آن درم از کسب کلاه دوختن بود چون بیرون رفت علوی دید و آن درم بدو داد چون علوی برفت آن مرید از پی او رفت علوی بخرابه رفت و کبکی مرده از زیر دامن بدر آورد و بینداخت مرید علوی را گفت بخدای که حال خود با من بگوی گفت هفت روز است که من و عیال و فرزندان هیچ طعام نیافتیم و ذل سؤال بر خود روا نمیداشتیم پس در این خرابه این مرغ مرده را دیدم بحکم اضطرار برداشتم تا پیش عیال برم و طعام سازند چون این درم مرا حاصل شد این مرغ مرده بینداختم مرید در تعجب ماند و پیش شیخ آمد شیخ فرمود احتیاج بگفتن تو نیست اما یقین بدان که چون تو معامله با عوانان و ظالمان کنی آن لشامیکه با بینائی در خرابات خمر خورد و آنچه من بکسب حلال حاصل کرده ام چنان بود که علوی مستحق بدان از مرده خوردن خلاص یابد بحد اضطرار بحر مجبور بود درر ۱۳ حق تعالی فرموده اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة یعنی بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را پس هر که نماز گذارد و زکوة ندهد نماز وی مقبول نباشد او برده اند که نماز یکساله بنده را در برزخ ... زکوة ... اگر زکوة ندهد نماز و زکوة وی بجای محل قبول نرساند اگر زکوة ندهد نماز وی ... در ...

در بیان آنکه علوی محتاج را مرغ مرده موارد بنصرت

تتمه حکایات موثقه ذکرها الزکاة مشوقه بدانکه در کتاب مستطاب کافی از حضرت رسالت پناه صلعم روایت نموده است که فرمود حصنوا اموالکم بالزکوة یعنی در حصار امن و امان در آورید مالهای خودتان را بدادن زکوة چه آنکه مال بدادن زکوة از تطرق حادثات محفوظ و محروس میماند و این ناچیز در این مختصر وجیز از برای تصدیق این فرمان عزیز بذکر شش حکایت اکتفاء و برادران دینی ایمانی را بدادن زکوة اهتداء مینمایم **حکایت ۱** در ابواب الجنان است که یکی از شارحین احادیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم در طی حدیث شریف مزبور حکایتی نقل کرده حاصل مضمون آن این است که مردی از تجار پیوسته بر ابراء ذمه خود از حقوق شرعیه مالی همت گماشته و تأخیر آن از وقت جایز نداشته نقد و جنس خود را در حصن حصین ایتاء الزکوة از تاراج حادثات محفوظ داشته وقتی مالی در یکی از حجرات کاروانسرا گذاشته بود که جمعی از اهل بغی و طغیان بشهر ریختند و دست تعدی و جور به نهب و غارت اموال مسلمین برآورده غبار شور و شغب از هر گوشه و طرف برانگیختند تا آنکه نایره افساد در گرفته بمحله که کاروانسرای مزبور در آن بود رسیده جمله اموال را پایمال دست برد غارت گران کردند خبر بخواجه رسید که فلان مال تو بتاراج رفت آن مرد متغیر نگردید و از درستی اعتقاد از این سخن دل شکسته نشد و از روی اطمینان گفت که مال من بتاراج نمیرود چه آنرا در حصاری مضبوط انداخته ام که دست کسی بآن نتواند رسید از قضا قبل از آنکه این قوم بآن موضع رسند آن حجره منهدم گشته و تمام در زیر خاک بماند چون آن فرقه طاغیه بآنجا رسیدند و حجره را چنان خراب دیدند متوجه آن نگشتند و از آن مقام درگذشتند بعد از خروج آن قوم بلاد و اطفاء نایره آن فساد خواجه با جمعی بر سر آن آمده حال را چنان دید مال را از زیر خاک بیرون آوردند مردمان تعجب کردند از حقیقت آن گفتگو و از سبب اطمینان خاطر استفسار نمودند خواجه گفت در روایتی از جناب مستطاب نبوی بمن رسیده که حصنوا اموالکم بالزکوة و من زکوة این مال را داده ام و در حصار امن و امان گذاشته بودم از این جهت خاطر من جمع بود الحاصل از برکت زکوة دست تعدی چنان حادثه بر دامن تفرقه در اموال نرسید و حضرت کریم متعال عز شأنه جهت حفظ آن و برای آن بنا را حصاری محکم گردانید **حکایت ۲** و نیز در شرح حدیث مزبور حکایت نموده که یکی از مزارعان ادب دین پرور که از ادای زکوة زلال برکات در گلشن احوال آن لاینقطع جاری بود متمثل بامتثال فرمان لازم الاذعان آیه کریمه وأذن في الناس بالحج يأتوك رجالا وعلى كل ضامر يأتين من كل فج عميق از دیار خود روانه سفر زیارت بیت العتیق گردید در یکی از بلاد که در سر راه واقع بود نزول کرده داخل شهر شده سردابی دید که نهری در آن جاری بود و مردمان در آنجا تردد داشتند برای وضوء بسرداب آمد و همیانی با خود داشت که مبلغ خطیری زر در آن بود و آنرا در کناری گذاشت که چون از وضوء فارغ شود بردارد و چون وضوء با تمام رسید همیان را فراموش کرده و از آنجا بیرون آمد و بخاطرش نرسید تا کاروان کوچ کرده و یک مرحله از آن منزل دور شدند پس از همیان بخاطرش رسید و معاودت ممکن نبود پس متوجه درگاه الهی شده که قبله دلها و محل مشکلها است و گفت الها تو ما را امر کردی که زکوة را حصار اموال خودمان گردانیم و من زکوة اموال خودم را داده و فرمان ترا گردن نهاده ام و روایتی از پیغمبر تو بما رسیده است که حصنوا اموالکم بالزکوة خداوندا اگر این خبر صحیح است مال مرا محفوظ بدار تا بمن رسانی پس الله تعالی محافظت آن مال بدین گونه فرمود که بعد از آن که هر کس از اهل آن بلد اراده سرداب میکرد همیان را ماری عظیم حوالی کرده بر میگشت تا آخر الامر بسبب آن مار مخوف ترک آن محل کرده در آن سرداب را محکم و مسدود نمودند و همچنان مسدود بود تا وقتی که آن مرد از سفر بازگشته جهت تفتیش آن مال بآن موضع شتافت و هر چند جستجو نمود اثری از آن سرداب و نهر نیافت احوال پرسید گفتند که آری این جا سردابی هست و لکن ماری عظیم در آن نهر رسیده بود و دفعش مقدور نگردید و جرأت نمیکرد کسی که بآنجا رود از این جهت آنرا مسدود کرده ایم گفت آن مار از من است و من آنرا در آنجا گذاشته ام مردمان معنی این سخن را نفهمیدند و حمل بر جنون او نمودند گفت اکنون این در را بگشائید تا من ببینم در این موضع چیست القصه چون در گشاده شد آن همیان را دیدند از حقیقت آن پرسیدند مرد سرگذشت خود را برای ایشان حکایت نموده از آن تعجبها نمودند **حکایت ۳** و ایضاً در آنکتاب است که بر طبق این حکایتی است که یکی از تجار که دادن زکوة را سرمایه کسب مال و ثروت خود ساخته و مأنوس نموده و اجناس خود را بعمده این شیوه خجسته کرده بار تشویش آنرا از دوش خاطر حق شناسی انداخته بود وقتی اراده سفر دریا نموده اموال خود را بکشتی کشید چون نظر مردم با خبر در چشم خانه کشتی بر سطور امواج دریا روان گردید از قضا طوفان عظیمی شده کشتی بجهت کثرت احمال و اثقال مشرف بر غرق گردید اهل کشتی ناچار بعضی از بارهای تجار را برای سبکباری کشتی بدریا انداختند و از آنجمله باری بود که تعلق بکار خواجه مذکور داشت و خواجه اینمال را بجهت ادای حقوق شرعیه آن بموجب حدیث مزبور از تلف شدن مصون می انگاشت القصه خواجه در این امر حیران و در گرداب تعجب سرگردان میبود تا آنکه بآب رحمت بی پایان الهی ذلک محیط از جوش طوفان افتاده و کشتی از آن ورطه رهائی یافته و بر حسب [illegible] قضا بادبانهای آن سفینه [illegible] موجه دریا را در هم گسسته بساحل نجات شتافت و چون بکنار دریا رسیدند و اهل کشتی اموال خود را بیرون کشیدند و کشتی از آب برآمد دیدند که ریسمانی از بار خواجه که بآب انداخته بودند بر میخی از کشتی پیچیده بهمراهی کشتی بکنار دریا رسیده است خواجه از آن حیرت برآمده گلشن حسن عقیدش آبش

بآب وقوع آن امر عجیب بازده واوراق خواهش که بر تند باد انکث ازهم پاشیده بود بر رشته ایمان محکم شیرازه کردید **حکایت ۴**
ونیز در ابواب الجنان است که از جمله بدایع وقایع که ذکر آن در این مقام علت ضعف اعتقاد مانع زکوة را نافع میتواند بود آنستکه
شبی دزدی بخانه یکی از متمولین که زکوة دادی رفته واز امتعه واجناس نفیسه درهم بسته و بر دوش کشیده بسوی ماوای
خود روان گردید در اثنای راه بر وی آن بار گرانی نموده ودر خرابه که بر سر راه واقع بود در رفته بار را همچنان که بر دوش بود بر سر
دیواری پستی گذاشت که لحظه رفع آن ماندگی نماید دست قضا آن بار گران را از بالای دیوار به نشیب لغزانیده در ریسمان او در
حلقش افتاده بنحوی که بار از یکجانب او آویزان گشته وخود از جانب دیگر از گلو کشیده شده ودست وپا میزد چندانکه طناب
عمرش گسسته شد چون چراغ صبح روشن گردید صورت وقایع شب در مرات روز عکس فکن گشت صاحب مال واقف گشته
از خانه بیرون دوید ودر تفحص آن بهر جانب شتافت تا در آن خرابه مال او بجنسه ودزد را بقصاص خود رسیده دید از آن
واقعه غریبه تعجب نموده واثر از برکات زکوة شمرده ودزدان وبرانه بگنج کاوی تامل راه بگنج معنی حدیث حصنوا اموالکم
بالزکوة بردند **حکایت ۵** در حکایات الصالحین آورده است که خواجه بود وهر سال در وقت خود زکوة مال خود را دادی
وچیزی نزد خود نگذاشتی وقتی اورا تاجری در سفر بود خبر باو رسید که این قافله را که تاجر او همراه انها بود دزدان زده اند وبتالان
برده اند چون این خبر بخواجه رسانیدند از روی اطمینان قلب گفت که مال من را دزد نبرده گفتند از روی چه میگوئی گفت بجهت انکه
مال من مال زکوة داده است وحاشا از کرم خدای تعالی که مال زکوة داده تلف وضایع گردد مردم غایبانه میگفتند که این مرد
از غایت اعراضی که باو رسیده جنون در او بهم رسیده والا عقل کی باور کند که تمام قافله را بزنند ومال او سالم بوده باشد
تا انکه هفته بر این بگذشت خبر رسید که اینک تاجر آن خواجه با مال وبسلامت رسید جماعتی که منکر بودند این مقدمه
را بیاد آوردند واز روی تعجب سؤال میکردند تاجر خواجه گفت که یکساعت قبل از انکه دزدان بقافله برسند این مقدمه در شب بود
ودر آن وقت شتران خواجه در میان باقی شتران قافله بودند که یکبار از میان شتران بیرون رفتند وراه بادیه در پیش گرفتند و
رفتند وبعد از انکه من از رفتن شتران واقف شدم بدنبال ایشان رفتم دو سه فرسخ از قافله دور شده بودند که باین شتران
رسیدم چون شتران را در پیش انداختم وخواستم که بقافله آیم که یکبار از دور غوغای قافله را مشاهده کردم شتران را بر
گردانیدم بسلامت بمحل رفتم **حکایت ۶** ایضا از ابراهیم خواص نقل نموده که گفته است در سالی قحط که باران نمی آمد و
مردمان در بلای قحط گرفتار بودند من از راه بادیه شام قصد حج کردم بر تجرید وتوکل که طریق وقاعده من بود پس در میان باد
راه گم شده بگوشه افتادم مردی را دیدم که سجاده گسترده وعبادت میکرد ودر پیش او پاره زمین کشت کرده سبز بود بیکبار ابر
در آمد وچندان که زراعت او بود بر بالای کشت ایستاد ومی بارید چون از کشت زیاده شده حوضی بود در کنار آن کشت آن حوض پر شده
ابراهیم گوید نزد او شدم وسلام کردم گفت علیک السلام یا ابراهیم خواص گفتم یا شیخ از چه دانستی که من ابراهیم خواصم گفت
بنور وجه تو معلوم شد بر من حالات وکیفیت تو گفتم یا شیخ عجب حالتی است در بادیه حجاز وشام باران نمی بارد ومردم همه در تعب
وهیچ گیاه سبز نیست این چه سبزی وبارانی است که من در اینجا مشاهده میکنم وباقی آسمان صاف است گفت یا ابراهیم بدانکه مادر و
اینجا مادر وپدری بود وولادت من در اینجا بود وهمین زمین را همه ساله پدر من کشتی چون غله فرا رسیدی بعد از اخراج تخم و
اخراجات آنچه باندی عشر آن بر داشتی وبردی بشهر شام وبه مستحقان رسانیدی چون پدر ومادر من از دنیا بیرون شدند من
نیز همان عادت ایشان نگاه میدارم ملک تعالی ببرکت این زکوة که من میدهم این باران میدهد وهرچه از کشت زیادت آید همین
حوض پر میشود بجهت خوردن وآشامیدن وطهارت ووضو ساختن مارا عبادت او را بجای آورم هر کس حق خدا را از مال خدا خارج
میکند ملک تعالی مال او را از تلف نگاه میدارد **اربع حکایات مبیدة ذکرها لمانع الزکوة مهددة**
بدان ای جان برادر که چنانچه از حکایات سابقه معلوم گردید هر کس زکوة اموال خود را ادا نماید خداوند تعالی مال ویرا از تلف محفوظ دارد
واین دلیل روشنی است که هر کس زکوة واجبی خود را اخراج نکند وبفقراء ومساکین ندهد اموال او در دنیا تلف شود وبتاراج حادثات
وبامیراث خوار بماند چنانچه از حضرت نبوی ماثور است که فرمود بشر مال البخیل بحادث او وارث **واین نا چیز** در این مقام
از برای تنبیه انام باینکه ندادن زکوة موجب تلف مال است در دنیا وباعث وزر ووبال وعذاب ونکال است در عقبی بذکر چهار
حکایت اکتفا مینمایم **حکایت ۱** در بسیاری از کتب تفاسیر وکتاب خلاصة الاخبار مذکور است که ثعلبة بن حاطب انصاری
مشهور بود بزهادت وعبادت روزی بملازمت حضرت رسالت پناه آمده از فقر وفاقه شکایت نموده والتماس کرد از آن حضرت که
از حق تعالی در خواهد تا او را توانگر گرداند وآن حضرت او را چندانکه پند داد که از این مدعا در گذر که عاقبت غنا در معرض خطر است
وبآنچه داری قناعت کن که بر اندک شکر کردن بهتر از بسیاری که شکر آن بجای نیاوری سودمند نیفتاد روزی چند برفت وباز آمد
وهمان استدعا نمود وگفت یا رسول الله من عهد کردم با خدا که حقوق آنرا باهل استحقاق رسانم وبآن صلهٔ رحم کنم وچون مبالغه
او بحد اطناب رسید رسول خدا فرمود که بار خدایا ثعلبه را مال فراوان بده بر وجهی که دلخواه او است پس بدعای آنحضرت بهلغ جناب
رسید حق تعالی ویرا باندک گوسفندی که بآن قناعت کردی برکتی داد تا بجائیکه در حوالی مدینه گوسفندان او را جای نماند روی

بیاد ببرا و بر و مجید نعمت حال الها اذا قام بنماز پنجگانه با رسول خدا محروم ماند و جز در جمعه نتوانست که بعلت مرض در آید و بنماز بگذارد
و آخر الامر از آنوادی نیز بالا رفت از جمعه نیز باز ماند در حضرت رسول از حال او پرسید گفتند که او اصلا نمیاید از جمعه حاضر نمی شود
گفتند یا رسول الله چندان گوسفند دارد که در هیچ وادی نمیگنجد و مجموع این بیابان و وادی را گرفته و مقام کرفته حضرت فرمود یا ویح ثعلبة
سه بار این را تکرار فرمود چون آیه زکوة نازل شد آنحضرت جهنی را و یکی از بنی سلیم را در فرق او ساخته و نزد ثعلبه فرستاد تا بر او خوانند
و زکوة از او بگیرند و در این باب کتابی که متضمن شروط زکوة بود مصحوب او بجانب ثعلبه فرستاد و جهنی فرمود که چون از ثعلبه
زکوة بگیرید نزد فلان مرد سلمی بروید که شتران بسیار دارد و از او نیز زکوة بستانید پس هر دو بیامدند و آیه زکوة و نامه حضرت
رسول را بر ثعلبه خواندند و از او زکوة خواستند بحسب مال او از آن داشت که از فرمان سرکشید و گفت اینکه محمد از ما می
طلبد جزیه است پس زکوة نداد و گفت بجای دیگر روید و بعد از این در این باب با خود اندیشه کنم ایشان از آنجا نزد آن مرد سلمی رفتند
نامه را بر او خواندند او گفت سمعا و طاعة لامر الله و حکم رسوله پس میان شتران رفت و آنچه رسول خدا نوشته بود بهترین
شتران را از او جدا نموده و گفتند که این را بنزد حضرت رسول خدا برید ایشان گفتند رسول خدا از تو نفرموده که بهترین مال را بستانیم
او گفت حاشا که من بجز بهترین مال خود را بدهم ایشان از او گرفته تا نزد ثعلبه آمدند همان مقاله که اول گفته بود که این
مانند جزیه است باز گفت و زکوة را نداد و گفت بروید بجای دیگر تا من باز دیگر اندیشه کنم ایشان بخدمت حضرت رسول خدا
آمدند و صورت حال را عرض کردند رسول خدا فرمود یا ویح ثعلبه حق تعالی در بازه ثعلبه این آیه را فرستاد و منهم من عاهد الله
لئن آتانا من فضله لنصدقن و لنکونن من الصالحین فلما آتاهم من فضله بخلوا به و تولوا و هم معرضون فاعقبهم نفاقا فی
قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه و بما کانوا یکذبون الم یعلموا ان الله یعلم سرهم و نجویهم و ان الله علام الغیوب
خلاصه معنی آنکه بعضی از اهل نفاق کسی است که با خدا عهد کرده که اگر بدهد خدای تعالی ما را از فضل خویش هر آینه صدقه
میدهیم و اخراج زکوة آن میکنیم و هر آینه از صالحین میباشیم پس زمانیکه خدای تعالی بایشان مال عطا نمود بخل کردند و حق خدای تعالی را
نداده و نقض عهد و پیمان کردند پس از آن اعراض کردند پس این بخل و منع ظاهر کند نفاق را که در دل ایشان بود و در عقب این بخل
و منع باقی ماند این نفاق تا روزیکه عمل خود را می بینند یعنی تا روز قیامت بسبب آنچه که خلف وعده کردند و بسبب آنچه که دروغ گفتند
آیا نمیدانند که خدا میداند سر ایشان و راز نهان ایشان را و اینکه خدا علام الغیوب است میداند هر آنچه میگویند که زکوة را جزیه گفتند
و عهد را شکستند و مرویست که وقتی این آیه نازل شد یکی از خویشان ثعلبه آنجا بود نزد ثعلبه رفت و گفت و یحک یا ثعلبه
در خصوص تو آیه نازل شد که بر کفر و نفاق تو دلالت دارد پس برو نزد رسول خدا و تدبیر کار خود بکن پس ثعلبه نزد پیغمبر
آمد و گفت که من صدقه را نزد تو حاضر کنم تا بدهی هر کس خواهی و بهر وجهی که مصلحت بینی صرف کنی رسول خدا فرمود که چون تو صدقه
را جزیه گفته حق تعالی فرموده که صدقه تو را قبول نکنم او برخاست و خاک بر سر کرده و فریاد در گرفت رسول خدا فرمود هر چه گفتم
در فرمان بر نباشی و طلب غنا مکن قبول نکردی تا باین بلا مبتلا شدی پس مایوس بمکان خود بازگشت و رسول خدا از این دنیا بجوار رحمت
الهی پیوست در عهد ابی بکر آمد و درخواست نمود که صدقه او را قبول نماید گفت صدقه تو را رسول خدا قبول نکرد من نیز قبول نکنم
و همچنین عمر نیز قبول نکرد و در عهد عثمان از دنیا رفت **حکایت ۲** در جامع الحکایات نصر الله بن شهر الله مرقومست
و خلاصه الاخبار است که در شهری از شهرهای خراسان مردی بود عبد الطاهر نام عفیف و صالح و پارسا با مال بسیار و ثروت
بی شمار برخاست و قصد حج کرد و هر گاه که حاجیان آمدندی با ایشان موافقت کردی و از مال خویش حاجیان را بهره دادی و با ایشان
نیکوئی نمودی تا چنان معروف شد که بپارسائی و صلاح و نیکوئی او در همه شهرها شهره شد و روزگاری دراز برآمد وقتی برآمد
مردی بیامد و مالی عظیم با خود داشت بامانت بوی داد و امانت را بجای سخت نهاد و فرزندان خود را نگفت از آن سبب که
فرزندان خود اعتماد نداشت بدست خود چاهی در خانه بکند و آن را آنجا نهاد و روزگاری دراز برآمد و قضای عز و جل در رسید
فرا آمد و از دنیا رحلت کرد اقربای او اندوهناک شدند و در فراق او زاری بسیار کردند و چند روز مصیبت بود در میان اهل اسلام
بعد از مدتی خداوند امانت آمد و او را طلب کرد مردمان گفتند که او از دنیا رحلت کرد سخت غمگین شد و برخاست و بخانه وی آمد و
فرزندان وی را پرسش کرد از چیزیکه راست میدیدند و فریاد میکردند و پسران او مردمان صالح بودند و پارسا و با سیرت نیکو بهتر
بماندند از سبب این غم خبر بیک علماء آمدند و گفتند پدر ما چیزی بما ننموده و ما خبر نداریم صاحب امانت فریاد کرد که پدر شما رشید
که چندین بدره در پیش پدر شما بنها بود و او بجائی بنهاده و ایشان ندانند که کجا نهاده است و آن مرد از دنیا رحلت کرده است
و مرا این در حاجت است علماء گفتند که ما در این عمر در علم چنین یافته ایم که هر کسیکه از مؤمنان بمیرد که مثل بهشت و اهل
بهشت خدای تعالی بفرماید که روح او را هر شب جمعه با حله های بهشتی در چاه زمزم حاضر کنند چرا که اصل آن آب بهشت است
و امشب آنجا تا روز باشند برخیز امروز پنجشنبه روز است بگیر چون پاسی از شب بگذرد و مردم در خواب روند دو رکعت نماز
بگذار و بر سر چاه شو و آواز کن که یا عبد الطاهر خدای تعالی اذن فرمود چون آواز تو بشنود جواب گوید و بگوید که امانت تو
کجا است آن مرد برفت و همچنان کرد هیچ جواب نیامد بار دیگر جواب نشنید مرد نومید گشت چون روز شد پیش علماء آمد

در حکایت ثعلبه ... انصاری و منع ...

در حکایت عبد الطاهر و امانت

واینان را خبر داد ایشان گریان گشتند و گفتند انا لله و انا الیه راجعون ما چنان پنداشتیم که او مرد پارسائی بود و اهل بهشت میشود پس سیم که روح او را بدوزخ برده باشند گفتند برو روز شنبه روزی بیاد در ولایت یمن وادی است که او را برهوت خوانند و آنجا چاهی است که او را حضرموت گویند و جانهای اهل دوزخ را آنجا برند بر سر چاه رو و آواز ده که یا عبد الطاهر خود جواب دهد مرد اینچنان کرده و بر سر چاه آمد و آواز داد که یا عبد الطاهر جواب داد که لبیک اینمرد آواز دادن او بشنید و بشناخت و پرسید و پس زیاد گفت ای جوان چون افتادی بدینجا با چندان رنج که تو بردی و نیکوئی و طاعت و خدمت که کردی خدای عز و جل را جواب داد که باد شقاوت برآمد و چراغ طاعتم بکشت گفتم سبب چه بود گفت سبب آنکه در شهر خویشتن خویشی داشتم گفتند چرا در مکه مجاور نشستی از خویش خود بریدی دوم آنکه عالمی همسایه ما بود با هم بمسجد رفتیم احیانا قدمی پیش رفتم سیم آنکه یکدینار از مال خدا و زکوة را بغیر مستحق دادم خدای تعالی بر من غضب کرد و فرمود من نیز رحمت خود را از تو بریدم و از فضل خویش تو را محروم کردانیدم گفتم امانت ما را چه کردی گفت در کنج فلان خانه چاهی کندم و امانت را در آن نهادم برو و امانت خود را برگیر و از آن دانشمند التماس نمای که مرا حلال کند و پسران مرا بگو که او عوض یکدینار سه دینار بمستحق برسانند که من از این شرمساری برهم زینهار ای برادر که بر من رحم کن و در این تقصیر نکنی اینمرد گوید که برفتم در آنجا که نشان داده بود بکندم و امانت خود برداشتم و از آن عالم حلالی طلبیدم و چون بشهر خویش رفتم از او بحلی حاصل کردم و بمکه باز آمدم و پیغام او به پسران باز آوردم که فراموش کرده بودم با خود گفتم بروم بر سر چاه زمزم ببینم که آن مرد راحت یافته است یا نه برفتم و آواز کردم جواب داد که خدا بر تو رحمت کند که مرا از عذاب رهانیدی و براحت مرا رسانیدی

حکایت ۳ در زبدة التصانیف مرحوم مولانا ملا حیدر خوانساری که از اساتید استاد الکل فی الکل مرحوم آقا حسین خوانساری صاحب شرح دروس است و در جامع الحکایات نیز نقل آورده اند که در زمان پیش مردی بود خدا ترس و مال فراوان بسیاری داشت و صاحب خیر بود و در سالی دو بار زکوة دادی یکبار در اول و یکبار در آخر سال و گفتی که مبادا عمر من بآخر سال نرسد و یکبار در آخر سال دادی بشکرانه آنکه عمر من بآخر رسید و او از دنیا رحلت نمود و سه پسر بماند از او که یکی نام او جبیر و دوم دبیر و سیم نظیر مال او را قسمت کردند بهر کدام از ایشان هزار تومان در نقد رسید سوای املاک و اسباب و این پسرها بمال مغرور شدند و ترس خدا از دل ایشان بیرون رفت ترک خیرات و زکوة کردند و بفسق و فجور مشغول شدند و فنا در مال ایشان رفت و بنیاد فروختن املاک کردند هر چند علماء و ناصحان پند و نصیحت میدادند که ترک معصیت نمایند و زکوة دهند مطلقا قبول ننمودند آخر الامر کار ایشان پریشان و شوریده شد و اسباب دنیا هیچ نماند بمرتبه شد که آغاز گدائی نمودند و در این پریشانی نیز بمعصیت مشغول بودند وقتی چند در جبیر علتی پیدا شد مجروح گشت بوی بد از او می آمد او را از شهر بیرون کردند در صحرا خرابه بود دور از آبادانی در آنجا قرار گرفت و بجوادی و زاری بسر میبرد و در سر دبیر نیز علتی پیدا شد و مجروح گشت و بوی بد از او می آمد او را نیز بیرون کردند و بعد از چند روز نظیر نیز نابینا شده او را نیز بیرون کردند پس بمحنت تمام بسر میبردند و شبها گدائی میکردند و روز میخوردند و آخر بسیار توبه کردند و بسی گریه کردند و ناله و زاری ایشان بملکوت اعلا رسید غلغله در فرشتگان افتاد دست نیاز بدرگاه بی نیاز برداشتند و تضرع و زاری بسیار کردند و گفتند بارخدایا بر این شکستگان ضعیف رحمت کن و بر درد مسکنت ایشان و بخشی ایشان ببخش بسیاری دعا کردند اجابت نشد فرشته که مقدم ایشان بود گفت خدایا تو کریم و رحیمی چرا باینها رحمت نکنی فرمود اینها مستحق رحمت نیستند نافرمانی بسیار کردند و توبه کردند و باز آمدند گفت تو را حاکم ایشان کردم برو و با ایشان شرط کن که دیگر گناه ننمایند هر چه تو طلب کنی از برای ایشان بدهم آن فرشته بصورت آدمی در آن خرابه درآمد و نزد جبیر بنشست جبیر زار زار بگریست و گفت تو کیستی که نزد بندگان آمده گفت مردی حکیم و دوای همه علتها میدانم آمده ام که تو را علاج کنم جبیر چون این بشنید برد دست و پای وی بوسه داد و شفاعت بسیار نمود و گفت اگر تو را دوا کنم همان معصیت خواهی نمود جبیر قسمها خورد و شرط کرد چون درست شوم هرگز از طاعت الهی باز نمانم و اگر مرا مال پیدا شود زکوة بدهم و خیر به احسان نمایم گفت شرط کردی که مخالفت نکنی و مغرور بمال نشوی و مال خدا بدهی و دردمندان را مدد برسانی گفت بلی گفت اگر خلاف این کنی تو را باز بعلت گرفتار کنم گفت بلی دست بدعا برداشت و گفت بارخدایا این را صحیح گردان هنوز در دست نگفته بود که تندرست شد چنانکه اول بود روی بر خاک نهاده و شکر کرد و گفت ای جوان چون با من این کرم را کردی یکبار دیگر بمن ده که تا اسباب معیشتی پیدا کنم او را از خرابه بیرون آورده و یکشتر آبستنی بوی داد و پیش دبیر آمده او نیز شرط کرد که دیگر گناه نکند و ادای زکوة نماید او را نیز درست کرد و التماس گاوی کرد و گاوی بدو داد و پیش نظیر آمد او را نیز بعد از شرط بینا کرد و او گوسفندی خواست نیز بدو داد و هر سه را بخانه فرستاد و ایشان برفتند و در منزل خود قرار گرفتند و خویش و بیگانه بر سلامت حال ایشان شکر کردند و روز دیگر شتر جبیر زائید و بچه ماده آورده و گاو دبیر نیز زائید و گوساله ماده آورد و گوسفند نظیر نیز زائید و بره ماده آورد القصه از آن بسیار یافتند مالهای ایشان بسیار شد و از شهر بیرون رفتند و هر کدام کوهساری گرفتند و مال ایشان از حد حصر بیرون شد باز بنای معصیت

نهادند

حکایت عبد الطاهر

حکایت جبیر و دبیر و نظیر

نهادند خدای تعالی آن فرشته را نیز فرستاد و گفت برو و امیر داد را که جمله ایشان دعا کردی به بین که در چه عصیلت افتاده
اند آن فرشته بیامد و حجره را دید که در میان چادر بالش تکیه داده گفت ای خواجه من مردی بازرگانم بکفطا ابریشم باید تا
جوامیان برند التماس دارم که عوض اعمال من دهی که دوی خانه ندارم غلامان را گفت که این مرد دیوانه را بیرون نمایند
گفت ای حجره من دیوانه نیستم من همان حکیم هستم که تو را خوب کردم و با من شرط کردی گفت برخیز برو که من با کسی شرطی نکردم
در ساعت بادی بر او دمید و همچنان پیش شد که بود پس نزد دهم آمد هم چنان گفت او نیز بحال اول بود پیش نظر آمد و
او را دید که بر روی سجاده نشسته و با چشم گریان تسبیح در دست دارد بر او سلام کرد نظر دید که مردی برهنه در آمد پی
التماس غلامان را گفت او را خلعتی بپوشانید و او برگشت و هرچه از او طلب نمود فی الحال داد گفت ای نظیر بدانکه
من آدمی نیستم بلکه من آن فرشته ام و بامتحان شما آمده ام حجره را مثل پیش کردم و دحیر را از سلک کر ساختم و خدا مالهای
ایشان را بتو ارزانی داشت نظیر سر بر زمین نهاده و سجده شکر بکرد چون سر از سجده برداشت فرشته ناپدید شده بود
پس مال ایشان را جمع کرد و سالهای بسیار در خیر و احسان بسر برد **نظم** از زر و سیم راحتی برسان خوبتر هم
تمتعی برگیر چون پس مرگ تو بخواهد ماند خشتی از سیم و خشتی از زر گیر **حکایت** در حکایات الصالحین
آورده است که مردی بود گاو و گوسفند بسیار داشت و زکوة نمیداد او را اجل رسیده و از دنیا رفت او را فرزندی بود و
شبی در خواب دید که قیامت است صحرائی دید پر آتش و بر یک کنار گاو و گوسفند و شتران و بر یک کنار گاو و گوسفند ایستاده بودند و پدر
خود را دید در میان آتش ایستاده هر بار که از آتش بیرون جستی از شتران از یکطرف و گوسفندان از یکطرف و گاوان
از یکطرف او را شاخ زدندی و پدر او را در آن آتش انداختی و پیوسته در آن عقوبت بودی پسر از پدر پرسید که این چه
حالت است گفت ای فرزند این شتران و گاوان و گوسفندان من اند که در دار دنیا زکوة از ایشان بیرون نمیکردم و امروز
خدای تعالی ایشان را بر من مسلط گردانیده تا مرا در میان آتش اندازند و هر کس که در دنیا زکوة مال ندهد سزای او این باشد
ذیل قبر و بال در نزهة المجالس شیخ عبد الرحمن صفوری شافعی آورده است که در زمان عبد الله بن عباس مردی مال بسیار داشت و
زکوة از او نمیداد تا آنکه از دنیا رفت چون قبر او را حفر نمودند و خواستند او را در آن قبر دفن نمایند دیدند اژدهائی عظیم در میان آن قبر است پس
قبر دیگر از برای او حفر نمودند باز در آن نیز اژدهائی عظیم دیدند تا هفت قبر همین نحو اتفاق افتاد همه در تعجب ماندند پس از اهل بیت
او سؤال نمودند از حال آن مرد گفتند او مانع الزکوة بود و زکوة اموال خود را نمیداد پس ابن عباس امر نمود که او را با همان اژدها بگذ
در قبر دفن نمایند **حکمت سرّ** بدانکه سرّ در وجوب زکوة چند چیز است **اول** آنستکه معنی اسلام و ایمان اوردن
و التزام بدان و تلفظ بکلمه توحید متضمن معاهده و پیمانیست با حق تعالی که تو را اختیار کردم و فدای تو کردم جان و مال و آنچه دارم که الاسلام
التسلیم و چنانکه در عوالم غیبیه الست را بلی گفتند که وجود ندا شنیدند و وجود وجود حق و صفات حق بود چه حق بود و پس و علم
بآنها داشتند و در عین نمودند و اقرار داشتند بربوبیت و چه در علم تفصیلی حضرت واحدیت و چه در علم قلمی و لوحی او پس هم چنین
در عالم شهادت که توحید می ورزند و ایمان میاورند عمل میکنند باقامه لوازم توحید و محبت با او که محبت اغیار را نداشته باشند
زیرا که محبت و توحید قبول شرکت نمیکنند ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه **بیت** هر که را با ما سر سودا سپرد نیست لایق که
دگر جا سپرد پس معلوم نشود خلوص محبت عبد بحق مگر بهجرت از محبوبات مجازیه و اموال که محبوبات مردم بیوفا میباشند پس
امتحان شده است صدق ادعای ایشان و وفای بعهد ایمان و اسلامشان بتسلیمشان صدقات واجبه و مندوبه را قال الله تعالی
ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة **دوم** ازاله رذیله بخل که از مهلکات است کما قال النبی ص ثلاث مهلکات
شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه و قال الله تعالی و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون **سیم** شکر نعمت مالی است
چنانکه عبادات بدنیه شکر نعمت بدنست که سلامتی اندامها و صحت بدنها با آنها است و اینها و قوتهای اینها را هم زکوتی است **چهارم**
تخلق باخلاق الله از جود و قضاء حاجت و رحمت و محبت و غیر ذلک و حق تعلیم آدم باسماء الله تخلق و تحقق است و لا اقل مراتب بودن
است بقدر ظرفیت پس و فی متعلم باسم علیم و حکیم است که حقایق اشیاء را بشناسد خودشناس و خداشناس باشد **بیت** دانا همه
حقایق اشیاء کیست آنکس که شناخت حضرت اعلا را و وفی متعلم باسم قاضی الحاجات است که قضاء حوائج مسلمانان کند و وفی متعلم
باسم جواد و کریم است که اجاده و بخشش بدون عوض و غرض خلقی کند که غرض خلقی حاجتمند است و فقر بغیر حق روسیاهی کما الفقر سواد الوجه
فی الدارین بنا بر بعض معانیش **خاتمه مسکیه** در علل الشرایع است که حضرت رضا ع در ضمن جواب نامه مسایل محمد بن سنان که از جمله سؤال از علت
وجوب زکوة بوده نوشت که علت جعل زکوة بودن آنست قوت فقراء و سرمایه معاش ایشان و نگاهداری اموال اغنیاء از تلف چه آنکه خداوند تکلیف فرموده
ارباب صحت را بقیام بشأن اهل زمانه و امراض که لتبلون فی اموالکم و انفسکم امتحان در اموال باخراج زکوة و در نفوس بتوطین نفس بر شدت و امراض و بلایا
بصبر و شکیبائی و در زکوة است اداء شکر نعمتها المهبه و طمع در زیادتی مال بدادن زکوة و در او است رأفت و رحمت بر ضعفاء و عطوفت بر فقراء و مساکین
و در او است حث بر مساوات اغنیاء با فقراء و تقویت و یاری ایشان بدادن زکوة با ایشان بر امر دین و دنیای ایشان چه آنکه فقراء محل پند و موعظه اند از
برای اغنیا که او فقر بی ایشان در دنیا یاد آورند از فقر خود در آخرت و در او است حث بر شکر باری نمودن اغنیا بانچه عنایت نموده بایشان از غنی

جواهر کلمات زبرجدهٔ قرائت للصدقة ملائمات

قال الله تعالی مثل الذین ینفقون فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله
واسع علیم یعنی مثل آنانکه انفاق میکنند مالهای خود را در راه خداوند مانند دانه‌ایست که هفت خوشه آورد و در هر خوشهٔ صد دانه
باشد و خداوند زیاد میکند برای هر کس که خواهد و خداوند واسع و توانا است بر دادن هر کس در هر وقت هر چه را که خواهد و دانا است
و استادنا المحدث النوری بعد از ذکر این آیه شریفه در کتاب کلمهٔ طیبه خود فرموده است پس انفاق کننده بمنزلهٔ زارعی است که تخمی بکارد
واز تحصیل آن فائده برد پس آنچه زارع باید رعایت کند پیش از کاشتن و وقت فشاندن تخم و پس از آن تا بدست آمدن خوشه انفاق
کننده را نیز چاره از مراعات آن نیست و عمدهٔ آنها پانزده چیز است آبن فا چیز گوید که محدث مزبور آن پانزده چیز را در آن کتاب
مدللا بالاخبار والآیات بیان فرموده و چون نقل تمام عبارات ایشان موجب اطناب و باعث زیادی حجم کتاب است لذا این درعی
آنها را بطریق اختصار از برای انتفاع مؤمنین اخبار نقل میکنم و هر کس طالب تفصیل است بآن کتاب مراجعه نماید **اول** آنکه
زارع ناچار است از تحصیل بذر صالح بی عیب که قابل کاشتن و برشد و ترقی نمودن باشد چه تخم بی مغز کرم خورده را کاشتن
جز خسران مال چیزی نیست منفق نیز چاره ندارد از پیدا کردن مال پاکیزه از آنچه عیب او است در نزد خداوند چنانچه فرموده
یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم ومما اخرجنا لکم من الارض ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون **دویم** آنکه زارع
محتاج است بزمین نرم پاکیزه که سخت و شوره زار و در زیر خاک آن سنگ نباشد چه البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه
والذی خبث لا یخرج الا نکدا منفق نیز باید پیدا کند برای محل انفاقش صاحبان دلهای نرم شده بایمان را که بنور رجاء و آتش
خوف الهی ملائم و رقیق و منشرح شده باشد و آنچه باو رسد معین او در نیکی و پرهیزکاری و قوت دهد او را در علم و پرهیز
از صاحبان دلهائی که از اثر کفر و نفاق و معاصی از سنگ خارا سخت تر و از زمین شوره زار مرده تر و نیفزاید نیکی بر ایشان جز
بر فساد و شقاوت قلب و قوت بر فساد و افساد و دوری از خداوند و فرو رفتن در گرداب ظلم و عدوان و در بسیاری از آیات تشبیه شده
مخالف حق را بزمین مرده و سنگ سخت و دریای شور و نظائر اینها **سیم** آنکه زارع باید پنهان کند تخم را در زمین و مخفی کند
اثر او را از دشمنانش چون مور و طیور و امثال اینها بمقدار یکه از او برآید حفظ حقیقی از آنها و از سایر اعداء چون حشرات زیر خاک
و غیر ایشان تا با الله الملوک است که بمضمون ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون جز باو از مقدمات زراعت تمام مقدمات با جناب او
تعالی است منفق نیز باید پنهان دارد صدقه را از تمام خلق بلکه از شخص گیرنده با آنکه بر ساند باو بنحو یکه نداند از کیست بلکه در
مقام تاکید در اخبار و مبالغه در آن فرموده اند چنان بده که دست چپ تو نداند که دست راست تو چه داده **چهارم** آنکه
زارع باید در موسم زراعت تخم بیفشاند و کرمزار عملش چیزی نه بیند و از آنچه در زمین پنهان کند خیری عاید او نشود منفق نیز
در وقتی که اسباب حیات دارد و مال بکار او آید باید انفاق کند چه آنکه در زمان نا امیدی از زندگانی و دیدن آثار مرگ و رسیدن
مقدمات اجل اصل ایمان که قوام قبول تمامی اعمال و طاعات باو است بی ثمر است چنانکه آیهٔ فلما راوا باسنا قالوا آمنا بالله وحده
وکفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا سنة الله التی قد خلت فی عباده وخسر هنالک الکافرون و چون
اصل ایمان در زمان دیدن عذاب خداوندی بکار نیاید چگونه انفاق و صدقات که شعبه است از اعمال جوارح که آن بعضی از اجزاء
ایمان است پسندیده و بدرجه قبول رسد **پنجم** آنکه زارع تخمی را که بجهة کاشتن معین نموده ناچار است از پاک کردن آن از
آنچه مانع نمو و ترقی کردن او است و از کندن آنچه باو روئیده از چیزهائیکه بیخ تا ثمر او را فاسد میکند یا از مقدار منفعت مقصوده
از او را ضایع مینماید منفق نیز باید پاک کند قصد خود را از طلب خوشنودی غیر از خدا و عوض مال و جاه و خواستن از مردم بدل
اعمال یا هلش و غرور کردن آنها که در راه خدا داده و این قصد مانع شود از نمو آن بالمره چنانچه معلوم است که مثل اعمال مثل
تخمی است که بر سنگی بپاشد که بر او خاکی نشسته که چون باران بان رسد بر خیزد و از آن تخم بسنگ رسیده چیزی بدست نیاید
و اینها در اینجا همان نمایند در انظار است که این انفاق در راه خدا است که در موسم ثمر اعمال و انکشاف پوشیده قلوب
معلوم شود که غرض غیر او است پس هیچ بدست نیاید و نیز پاک کند از شک در ثمر کردن آن انفاق و نیز از جمله ملاحظه اعمال
خود بلکه از جمله اطمینان نداشتن بوعدهٔ خداوند و حال آنکه فرموده آنچه دادید پس میدهم و نیز پاک کند از بی میلی و واضح نمودن
بان بکار و تکلیف چه خداوند سبب قبول نکردن انفاق بعضی را کراهت ایشان از آن شمرده و نیز پاک کند از عجب که کمتر عملی از غیر
معصوم سر زند که عجیب در آن نباشد و ضرر آن بدرجه است که فرموده‌اند عاصی نادم به از مطیع با عجب است و نیز پاک کند از
حقیر دانستن گیرنده و نیز از شمردن آن عطا از نسبت با وجه انسان آنچه سعی کند در اداء حقوق اخوان مؤمنین چه رسد بعملها
کاملین باز از عمدهٔ آنها نتواند بر آمد پس چگونه بر آنها تواند بیفزاید با آنکه او حقیر و عطایش کبیر نماید **ششم** آنکه زارع باید
حفظ کند زرع خود را از نظر آفاتی که برای او است از وقت پنهان شدن در زیر خاک تا آنکه که او را درو کند بمقدار یکه از دست
او بر آید و تواند که دفع نماید منفق نیز ناچار است از شناختن آنچه که صدقه را بعد از دادن از اصل نابود کند یا ثمرات دنیوی را
کم کند یا او را از طراوت و نضارت بیندازد و مراقب بودن از رسیدن آنها بصدقه بتمام توانائی که دارد و نهایت اهتمام در آن

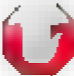
کی از شرایط ... منفعتین ... برای معین

منفق را باید قصد نیت ... رضای حق باشد

برابر و اعظم آنها کفر و شرک است و هم چنین منت گذاردن بر گیرنده چنانکه فرموده ولا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی هفتم آنکه زارع
پس از افشاندن تخم دست از او نکشد بلکه تمام اهتمام در آبیاری و غیر آن نماید تا حاصل نیکو شود و نمو کند منفق نیز بعد از انفاق قناعت
نکند و بکردار خود مغرور نباشد بلکه پیوسته خود را مقصر داند و از قبول نشدن آن ترسان باشد تا آنکه علامات قبول را
ببیند یا آنکه از دنیا بیرون رود هشتم آنکه زارع مادامیکه تخم و زمین بقدر آن دارد و از کاشتن متمکن است مسامحه نکند
و زیاده از قوت خود و عیال خود نگاه ندارد چه با تمکن از زرع و مسامحه در آن از عقل معاش عاری و در زمره سفیهها است بلا
شبهه منفق نیز بمقتضای فرمان وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل الله باید تمامی آنچه را که مالک است در راه خدا صرف کند
و آن مقدار که برای قوت و حفظ خود و اهلش نگاه دارد از روی امر او باشد در صرف نمودن آن مقدار را در اینراه مسامحه از روی بخل
و مضایقه از امتثال آن فرمان نهم زارع از تخمها آنچه نزد او است هرچه را که بهتر و نفعش بیشتر است بذر کند و بکارد
و از تخم لاغر و کرم خورده و سالها مانده و امثال آن از معایب پرهیز کند و تا قدرت دارد بر غیر آنها بر زمین نفشاند منفق
نیز بنابر خطاب مستطاب لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون که حاصل مفادش اینستکه با آنچه دوست داری نرسی تا آنچه دوست داری
ندهی باید آنچه در راه خدا خرج کند از آنچه باشد که آنرا دوست دارد و انسان عاقل دوست ندارد مگر آنچه را که خدا دوست
دارد و خدا دوست ندارد مگر طیبات را دهم زارع خردمند باعتماد فالق الحب والنوی تخم در زمین بپاشد و بصدق
مضمون ءأنتم تزرعونه ام نحن الزارعون امیدوار باشد و بندای وانزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض وانا علی ذهاب
به لقادرون فانشأنا لکم به جنات من نخیل واعناب خوشدل باشد و بانتظار آفتاب درخشان و حرارت سراج وهاج ابر منان
تکیه کند چه اگر سماء نفس یا لکشه بار باده از قدرت حاجت آب غرور و بیرد باد باح سموم یا جند ملخ بر او هجوم آورند نتواند که
نگاه داری آن کند و نماند برای او در این صورت جز حسرت و ندامت از عمر ضرر کرده در آنها و چشیدن تلخی و اصبح یقلب کفیه علی ما انفق
فیها منفق نیز باید همه اعتماد او در رسیدن بثمرات انفاق و فوائد آن بر فضل و کرم مالک الملوک باشد که از این همه نعمت
و اموال که باو داده چیزی خواسته باسم قرض و تمام اسباب این معامله را برای او فراهم نموده پس از منفق حقیقتکاری در این
زراعت با برکت نشده جز تخم امانتی در زمین امانتی بامر مالک آن فشانده که مزد این افشاندن را نیز چندان برابر کرده و کرم فرموده
و دیگر در این فلاحت او را شغلی نباشد پس اگر خواست و قبول کرد و تخم را تربیت نمود چنانچه خود فرموده از فضل و کرم او است
یازدهم زارع پس از بذر و جمع محصول مقداری نگاه دارد بجهة کاشتن بار دیگر و همان بکار نفع قناعت نکند منفق نیز
نظر بحدیث الدنیا مزرعة الآخرة از اول داخل شدن در دائره تکلیف تا وقت افتادن تمام اعضا و جوارح از کار بلکه فصل و یک
موسم از برای این زرع مبارک باید خیال کند همه زمان و مکان و جوارح داخلیه و خارجیه و مال و جاه و زبان و قلم حتی نفسی
که میکشد اسباب و آلات این زرع شمارد و دقیقه از فلاحت خود غفلت ننماید و توهم نکند کسی که انسان هر قدر که متقی باشد
او را از خوردن و آشامیدن و مضاجعت و نوم و امثال اینها گریزی نیست پس آنچه که در اینها صرف شود از دوائر زرع آخرت
بان تحصیل زرعی از برای عقبی ننموده و خبری از آنها در آنجا نخواهد دید چه انسان دانشمند تواند که تمامی کارهای مباح خود را
کند که زرع آخرت باشد و از آنها در آنجا خبر گیرد و جزا ببیند بلکه سید جلیل علی بن طاوس قده منکر شده بودن مباحی را برای
مؤمن چه مباح آنکاری باشد که در کردنش اجر و ثوابی و در نکردنش توبیخ و عقابی نباشد و هر کاری را که انسان اراده کردن آنرا
دارد البته برای آن آداب و شروط و دستور العملی از شرع انور رسیده حتی برای رفتن به بیت الخلاء قریب شصت ادب رسیده که ترتیب
کارها است چه رسد بکارهای دیگر پس اگر آن کار را با آن آداب کرد او را مزد دهند و ماجورش شمارند پس نتوان او را مباح شمرد و
نیست کاری عاری از آداب البته و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بابی ذر فرمود ای اباذر همانا باید بوده باشد برای تو در هر کاری نیتی حتی در خواب
و خوراک یعنی آنها را بجوری باید کرد که برای خداوند متعال باشد دوازدهم زارع را گرد زمینهای مختلفه باشد بحسب استعداد
و قوت و ضعف که تخم در بعضی یک حبه بده و دیگری بصد و دیگری بر هفتصد رسد البته تا تواند از زمین خوب دست نکشد
و از هفتصد بده یا کمتر قناعت نکند مگر آنوقت که از زرع در آن عاجز باشد منفق نیز چون نظر کند بکلام مجید محل افشاندن
تخم انفاق و صدقه را مختلف خواهد دید چه در یکجا میفرماید وما انفقتم من شیء فهو یخلفه که مفادش پاداش انفاق است بمثل
خودش و در جای دیگر فرموده من جاء بالحسنة فله عشر امثالها که مفادش ده برابر عوض گرفتن است و در جای دیگر فرموده است
مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة که مفادش هفتصد عوض دادن است
و بعد میفرماید والله یضاعف لمن یشاء که مفادش اینستکه خداوند زیاد میکند بر هفتصد از برای هر کس که بخواهد این منفق
با هوش باید همیشه در صدد تحصیل محلی باشد که لامحاله آنچه را که دهد هفتصد باز گیرد و در اخبار است که صدقه بر عوام
یکی بده و بر اهل بلاء و عاجزین یکی به هفتاد و بر ارحام یکی به هفتصد و بر علماء یکی به هفت هزار و بر اموات یکی به هفتاد
هزار است سیزدهم زارع در زمین قابل تخم باندازه بپاشد نه زیاده از قابلیت آن و نه کمتر از آنچه استعداد دارد چه در اولی
فساد زمین است و از نمو و ترقی انداختن آن و در ثانی اختیار کردن خسارت بزرگی است بی ضرورت منفق نیز باید نیک تأمل کند در حال

در بیان بعضی از چیزها که موجب زیاد شدن ثواب انفاق میشود

در بیان اختلاف ثواب انفاق و صدقه



دست زد از روی حیرت و حسرت و گفت هرگز چنین ندیده بودم من گفتم بلی من وقت بیرون امدن تصدق کردم و ان حیز از تو بود و هم از انحضرت ع مرویست که در زمان بنی اسرائیل چند سال قحط عظیمی شد روزی زنی لقمه نانی داشت در دهن گذاشت که بخورد سائلی سؤال کرد ان لقمه را از دهن بیرون کرده بسائل داد اتفاقاً ان زن را طفل صغیری بود در صحرا گرگ او را ربود پس طفل فریاد کرد مادرش خبر یافت در پی او دوان گشت جبرئیل امد و طفل را از دهن گرگ گرفت و باو داد و گفت این لقمه عوض ان لقمه است که بسائل دادی و هم از ایشان ع مرویست که مردی از بنی اسرائیل پسری داشت یکی از اولیاء الله باو خبر داد که پسرت در شب عروسی وفات خواهد کرد چون شب عروسی رسید پسر پیری عاجزی را دید بر او رحم کرده طعامش داده پیر گفت مرا زنده کردی خدا تو را زنده بدارد پس کسی در خواب بان مرد گفت که خدای تعالی بسبب ان تصدق مرگ را از پسرت دفع فرمود و نیز مرویست که هیچ کس صدقه را در دنیا خوب نکند مگر خدای تعالی بعد از او کفالت اولاد او را خوب کند و مرویست که هرچه مقدور شود تصدق کنید اگرچه بنصف خرمائی باشد و اندازند که شر مکنید که هیچ کم از کم است و چون بنده باینچه مقدور او باشد جود کند پیش خدای عظیم بود و اگر هیچ نباشد بکلام ملائم و زبان خوش جواب گویید و در قیامت خدای تعالی فرماید من بشما انعام و احسان نمودم مال و فرزند دادم چشم و گوش عطا نکردم گوید بلی پس گوید ببینید که برای امروز چه مهیا کرده اید پس هر چند باطراف نظر کنند چیزی نیابند که اتش را از ایشان دفع کند و بزرگتر قبا عام اتش است مگر سایه مؤمن که صدقات برای او سایه کند و اتش را منع نماید و کسی که صدقه را برای محتاجی ببرد مثل ثواب کسی را دارد که ان صدقه را داده **و مرویست** که انفاق و صدقه بدهید که کم نیست اسراف کرده اما اسراف نکرده باشد و نیز مرویست که تا توانید صدقه بدهید و از پریشانی مترسید که هرگز کسی از صدقه دادن پریشان نگردد و صدقه دادن مال زیاد کند و دین ادا نماید و کسی بحضرت امام موسی ع شکایت کرد که پریشانی من بجائی رسیده که فلانی دو جامه از بدن خود بیرون کرده و بمن داد فرمود دو رکعت بگیر و تصدق کن و گفت از انجه که مردم بمن میدهند با هم فرمود هرچه مقدور ملبوس را بده اگرچه خود بدان حاجت داشته باشی و هر احسان و مهربانی که بکسی کنند صدقه باشد حتی انکه تا کری سخنی گوئی حرف را بان بشنوانی چنانکه او را از بیچارگی **عقیقه غرضیه** بدانکه انسان خودمند با التفات و شعور بکاری اقدام نکند تا در او خیری نبیند و این خیر یا جلب نفعی است در رسیدن بمحبوب و یا بر کردانیدن ضرری است و اسودگی از شر مبغوض و متعلق این خیر و شر و نفع و ضرر که جلب ان و دفع این را خواسته یا دین است یا نفس یا جسد یا عرض یا مال و بر هر تقدیر یا انها را معجلا خواسته که الان طالب ان نفع است یا برای بعدها که خیری مترتب است ملکش پس در صدد رسیدن ان بر امده یا شری که از توجهش میرود و بیش از وصول در مقام دفع و احتراز از ان بر امده و بر هر تقدیر این مراتب را یا برای خود میخواهد یا برای عزیز محبوبی از اولاد و علماء و اخوان ایمانی و ذوی الحقوق و این خیر و شر و نفع و ضرر یا دنیوی باشد یا اخروی اگرچه تصور بعضی اقسام در اخروی مشکل در هر حال این اقسام از برای درجه نیست است از مراتبی که در نیت صادقه است اگرچه در میان انها نیز تفاوت بسیار است و بالاتر از اینها درجاتی است که در ان قصد عوض از صادقه نمیشود چه نفع دنیوی باشد یا اخروی یا دفع شری اگرچه بادا سببی و خلوص بیشتر و بهتر از دیگران باو عوض دهند و ان نیز چند قسم است و ما بجهت تسهیل ضبط و معرفت عوام اغلب انها در هشت قسم را نیز بیان و شماره ذکر کنیم تا در اینجا ملکه در غالب عبادات ملتفت باشند و در محل و موردش بکار برند **اول** انکه بقصد نکند از انفاق جز فرمان برداری فرمان خداوند را که سزاوار هرگونه اطاعت و پرستش و مستحق هر قسم تعظیم و عبادت است **دوم** انکه انفاق کند بجهت انکه محبوب خداوند است چه خداوند انفاق را دوست دارد و کذشتن از لوازم ایمان و صدق دعوی محبت است بر دشمنان دوستان هر چیز است که در حضرتش محبوب باشد و عاقل طالب محبوب خویش باشد هر چند او را امر بان نکند **سوم** انکه غرض از انفاق ادای شکر اندکی از احسانهای بی پایان خداوند جل و علا باشد که وجوب ان نظری هر ذی شعوری است و در کتاب عاصم بن حمید مرویست از ابی بصیر که گفت شنیدم که حضرت باقر ع میفرمایند که وقتی رسولخدا ص با اصحاب خود بود سواره بر مرکوب خود که ناگاه فرود امد بسجده افتاد پس کسی گفت یا رسول الله دیدیم شما را که کاری کردید که نکرده بودید پیش از امروز فرمود بنزدم امد ملکی از جانب خدای تعالی و گفت ای محمد بدرستیکه پروردگارت بتو سلام میرساند و میفرماید ای محمد بدرستیکه من خوشحال میکنم تو را در امر امتت تو پس نبود در نزد من مالی که از ان صدقه دهم و بنده بنود که ازاد کنم پس سجده کردم برای شکر خدای تعالی **چهارم** انکه مقصود پیروی و اقتداء و تأسی باشد بزمره انبیاء و اوصیاء ع که نهایت اهتمام را بان داشتند و هیچ چیز را بر ان مقدم نمی داشتند چنانچه در قصه نزول هل اتی صدیقه طاهره ع و حسنین ع و فضه خادمه محض اقتداء بامیرالمؤمنین ع در هر شب نان خود را بمسکین و یتیم و اسیر دادند **پنجم** انکه غرض مجرد داخل شدن در طایفه عاملین بقران باشد چه در کلام مجید بسیار ازان یاد فرموده در اصلاح قلب و ذکر صفات جمیله و مذمومه انفاق و اهتمامی که بانفاق شده بهیچ عمل جوارحی نشده **ششم** انکه محرک او در انفاق عروض خوفی باشد که در دل از تصور عظمت خداوند پیدا شده و این نه خوف از نزول بلاها دنیوی و عقوبات اخروی است که انرا از جرایم و معاصی در دل ظاهر میشود چنانچه در محل خود مذکور است بلکه از تفکر در بزرگی و جلالت حضرت احدیت قهراً قلب خائف و مضطرب و جوارح

تفصیل اقسام صدقه و فضیلت و انواع صدقه

در بیان بعضی از اغراض صحیحه انفاق

خاشع و از کارهای قبیحه هر چند هر خود سبب استحقاق عقوبتی نبیند ولی استحقاق هم احتمال عقوبت نداند هفتم آنکه مقصود مجرد قرب منزلت در نزد خداوند و رفعت شأن باشد بی ملاحظه نفع و ضرر و ثواب و عقابی چه این قرب در نزد اهلش محبوبتر باشد از هر چیز حتی از بهشت هشتم آنکه غرض شکر نعم موجوده باشد و لکن محرک او بر اداء این شکر واجب زیاد شدن آن نعم باشد بر حسب وعده منجز خداوند که فرموده و لئن شکرتم لازیدنکم نه بیرون آمدن از عهده این واجب نهم آنکه غرض باز شکر وجود نعمت باشد و دفع نعمت و لکن غرض اداء شکر و دوام و از دست نرفتن آنها باشد دهم آنکه نفع قلبی است از حیات و صحت و بیداری چه دل را مانند جسد حیات و موت و صحت و مرض و خواب و بیداری است بلکه این اوصاف در او شدیدتر باشد چه از مردن و مرض و خواب جسد دل را ضرری نرسد اما از مردن دل همه اعضا و جوارح بمیرند مردنی که ضرر آن هزاران هزار بیش از مردن جسد است یازدهم نفع جسدی که اگر کسی خواهد عمرش دراز و پیوسته بدن او صحیح و سالم و بامراض مبتلا نشود بصدقه متوسل شود که بهترین سببها است دوازدهم آنکه قصد کند که در نزد مردم محبوب و معظم باشد بجهت بدن قلوب ایشان و صرف کردن در آنها چنانچه حضرت مجتبی ع فرموده عجب دارم از کسانیکه میخرند بندگان را بدرهم و دینار و نمیخرند دلهای آزادگان را باحسان سیزدهم آنکه مقصود نفع مالی باشد چنانچه وارد شده که رسولخدا ص فرموده طلب کنید نزول روزی را بصدقه و از حضرت صادق ع مرویست که فرموده که صدقه در روز مال را زیاد میکند و بر عمر می افزاید چهاردهم آنکه غرض نفع مالی اخروی باشد چنانچه در خبری ذکر شده است که در بهشت درختی است که از بالای آن بیرون میاید جامه های حله و از پائین آن اسبهای ابلق با زین و لجام کرده از برای جمعی طایفه که از جمله کسی است که تصدق کند و بخل بورزد و در خبر دیگر است که برای صدقه دهنده بوزن هر درهمی مثل کوه احد خواهد بود از نعیم بهشتی پانزدهم آنکه غرض تحصیل جاه و اعتبار اخروی باشد و اجلال و محبوب بودن در نزد خداوند است شانزدهم نفع جسدی اخروی چنانچه مرویست از رسولخدا ص که فرموده زمین قیامت آتش است جز سایه مؤمن بدرستیکه صدقه او سایه می اندازد بر او هفدهم نفع قلبی اخروی که روایت شده که از جمله سه چیزیکه بنده را میرساند بخشنودی خدا کثرت صدقه است هیجدهم نفع دینی چون زیادت نماز و حج بیت الله الحرام و توفیق بحلال و حرام و دیدن آیات عظام و امثال اینها نوزدهم آنکه قصد کند مطلق ثواب و اجر حسنه را از صدقه و در سبیل خیر این کار و جزای او را و دیدن نفع را بخدا در باره او صلاح داند بدون آنکه خود تعیین کند نفع مخصوصی را بیستم آنکه قصد کند از انفاق دفع ضرر دینی را زیرا که شیطان دفع شود و بدفع او دین از ضرر و مفاسد سالم خواهد ماند بیست و یکم آنکه بصدقه قصد کند دفع ضرر قلبی و امراض باطنی که سخت تر از همه قساوت است چنانچه از حضرت رسول ص روایت شده که فرموده هر که در خود قساوتی بیند اطعام کند ایتام را بیست و دوم آنکه قصد کند از صدقه دفع ضرر جسد و رفع امراض موجوده را و مبرا شدن را که این دوائی است الهی و تریاقی است آسمانی که جز اجل محتوم هر مرضی در هر کس هر حال در هر زمان پیدا شود قلع کند و بلاهای آسمانی را بر گرداند بیست و سوم آنکه قصد کند بانفاق دفع ضرر را از عرض و ناموس چه حفظ آن چون حفظ بدن واجب است و مرویست که بهترین مال تو آنست که باو نگاه داری عرض خود را بیست و چهارم آنکه مقصود دفع ضرر باشد از مال موجود و حفظ آن از ظالم و دزد و غرق و حرق و غیر اینها از اسباب تلف بیست و پنجم آنکه قصد کند دفع ضرر قلبی اخروی را قال تعالی الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله الی قوله و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون بیست و ششم آنکه غرض دفع عقاب و ضرر جسمانی اخروی باشد چنانچه در اخبار بسیار رسیده که رسولخدا فرمود بپرهیزید از آتش جهنم هر چند بپاره یا بنصف خرمائی باشد بیست و هفتم آنکه قصد کند دفع سایر عقوبات اخروی را چون ایمنی از افتضاح حساب و شرمندگی عتاب بیست و هشتم آنکه قصد کند از انفاق سپردن مال را بخدا و بلکه در حضرتش محفوظ و بعنوان ودیعه باشد که در روز تنگی و احتیاج باو برگرداند چنانچه خداوند عالم فرموده که و ما عندکم ینفد و ما عند الله باق بیست و نهم آنکه چنین قصد کند غرضش از سپردن بودن او است در خزانه الهی که بعد از مردنش بفرزندانش برسد چه کثرت محبت با اولاد مقتضی رعایت و حفظ آنها است از شدائد فقر و پریشانی و ذلت سوال از مخلوق برسانیدن مالی با ایشان و هر چه را که جمع کند و بگذارد در معرض تلف و فساد و خیانت دیگران است در این صورت مقصود ابدا حاصل نشود چه بسیار دیده و شنیده شده که مالهائی ذخیره کردند و اولاد خود را بان سپردند از آن مال خیر و بال برای خود و حسرت برای وارث نتیجه نداد و ودیعه الهیه از تطرق حوادث محروس و از هلاکت و ضیاع مصون است سی ام آنکه قصد کند از صدقه بر بنده و مردم تازه گذشته و نزدیک دور پیدا شدن حقی را بر گردن آنها تا آنکه در روز بازپسین هنگام شفاعت مؤمنین از انواع شفاعت ایشان بهره مند شده و بجهت آنچه او در ذوی الحقوق خود شمرده بلکه در دنیا از فیض دعا و اعمال صالحه ایشان محروم نماند و در الطاف الهیه و رحمتهای خاصه که بر ایشان نازل گردد او نیز شریک شود این است خلاصه آنچه مرحوم [illegible] علیه الرحمة در کلمه طیبه خود در این باب ذکر فرموده است و هر کس طالب باشد مفصل تر از این را باید بان کتاب مستطاب رجوع [illegible] بدانکه صدقه را آدابی است که مناسب است بعضی از آنها را در این مقام تتمیما للکلام مذکور داریم

در بیان اغراض مختلفه در صدقه

در آنکه صدقه از بهترین اموری است

و این آداب مفرده که بعضی نسبت بمعطی و بعضی نسبت بقابض است اما آداب معطی اول آنکه در خفا تصدق کند که افضل صدقات آنست که پنهان باشد و صدقه پنهانی آتش غضب خداوند را بنشاند و شعله غضب الهی را ساکن کند و گناه عظیم را محو سازد و حساب در قیامت را آسان گرداند دوم آنکه در وقت تنگی و پریشانی دیگری را بر خود اختیار نماید که این نیز افضل صدقات است و اول اگر عیال و بعد از آن خویشان و بعد از آن همسایگان محتاج باشند صدقه بدیگری نشاید داد و هرچند کسی نزدیکتر و خویش بیشتر باشد صدقه بر او افضل باشد سیم آنکه در صدقه منت نباید گذاشت و سائل را ایذا نباید نمود که ثواب آن را باطل گرداند قال تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی و هرگاه بکلمه خوش جواب گوید بهتر از آنست که صدقه دهد و برنجاند و افضل آنست که آنچه صدقه دهد در نیت باشد بدهد بملایمت و عذرخواهی بآن ضم کند که این صدقه دیگر است افضل از صدقه اول و چه جای منت و رنجانیدن باشد که باندک چیزی که از مال دنیای دنی بدهد منافع بسیار و عافیت از بلاها و ثواب عظیم در بهشت برای خود کسب کند حضرت امیر ع فرموده که حق فقراء و مساکین بشناسید که اگر ایشان نبودند صدقه بکی میدادید و ثواب صدقه و فضائل آن چون می یافتید و دفع بلاها چون میکردید چهارم آنکه عطیه خود را حقیر و کوچک شمارد که هر کس فعل خود را بزرگ داند عجب نموده است بآن و گفته اند که صدقه تمام نیست مگر بسه چیز کوچک دانستن آن و شتاب کردن در آن و پنهان داشتن آن پنجم آنکه اختیار کند از مال خود برای دادن صدقه آنچه را که حلال تر و نیکوتر و دوست تر باشد در نزد او چنانچه دلالت دارد بر این مطلب آیات شریفه و احادیث صحیحه متواتره ششم آنکه چون چیزی را برای صدقه جدا کند از او دیگر داخل در مال و تصرف خود نباید کرد بلکه اگر سائل و فقیر باشد او قبول نکند بدیگری باید داد مرویست که هرگاه آنچه را برای صدقه جدا کرده باشد بمال خود برگرداند مثل کسی است که قی کند و آن را بخورد و اما آداب قابض از جمله آنکه تا محتاج نگردد از مردم سؤال نکند دیگر آنکه چون محتاج بسؤال شود الحاح و ابرام در سؤال خود ننماید سیم آنکه چون خواهد سؤال کند محل سؤال خود را مسجد قرار ندهد و در مساجد سؤال نکند و هرگاه باعث شود اختلال و تشویش حال نماز گزارندگان را در این صورت سؤال در مسجد حرام خواهد بود چهارم آنکه مسئول را بسبب سؤال خود اذیت ننماید پنجم آنکه چون او را عطائی دهند شکر آن بجای آورد و در حق دهنده دعا کند و بر او مدح و ثنا گوید هرچند عطای اندک باشد که حضرت رسول ص فرموده که هر کس شکر بر اندک نکند بر بسیار هم شکر نکند و هر که شکر مردم را بجای نیاورد شکر خدا را هم نخواهد کرد **یاقوتة فائده** بدانکه در صدقه دادن ده فائده است **اول** آنکه صدقه دادن سبب تطهیر و پاکیزگی اموال است **دوم** آنکه صاحب مال و صدقه دهنده را از گناهان پاکیزه و مطهر سازد **سیم** آنکه صدقه دفع نماید بلاها و مرضها را حضرت رسول ص فرمودند صدقه می بندد بروی صاحب خود هفتاد باب از بدیها را **چهارم** آنکه در صدقه ادخال سرور است در قلوب مساکین و فقراء و افضل اعمال ادخال سرور است بر مؤمنین **پنجم** آنکه سبب برکت و زیاد شدن اموال است قال تعالی و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه از حضرت رسول ص روایت شده است که فرمود نیست روزی که صبح نماید در آن بندگان خدا مگر آنکه دو ملک از جانب خدا نازل میشوند و گویند خدایا عطا کن هر انفاق کننده را عوض و عطا کن هر امساک کننده بخیل را تلف **ششم** آنکه صدقه نگاهدارنده است اموال را از تلف شدن **هفتم** آنکه صدقه سایه میاندازد صاحبش را از آفتاب گرم قیامت چنانچه حضرت رسول ص فرموده اند که روز قیامت هر کس در سایه صدقه خود باشد تا وقتی که در میان خلایق حکم شود و از حساب فارغ گردند **هشتم** آنکه باعث رضا و خوشنودی خدای تعالی است از صاحب آن **نهم** آنکه سبب غیظ شیطان و دوری او است حضرت رسول ص فرمود هر مردیکه صدقه دهد دهن هفتاد شیطان بر او بسته گردد **دهم** آنکه در دادن صدقه اقتداء و تأسی بحضرات انبیاء و صلحاء است که هیچ سائلی را محروم نمیکردند

ذکر الحکایتین فی الخاتمة فی الاولی در حکایات الصالحین است که سائلی نزد مالک دینار آمد و گفت مرا صدقه ده مالک در خانه خود چیزی نیافت مگر چند دانه خرما بیرون آورد و بداد سائل گفت خدا از تو خوشنود باد و از آتش دوزخ آزاد کناد مالک گفت ای درویش مرا میگوئی گفت بلی مالک پیراهنی بر سر داشت و کهنه پوشیده بود لیس هر دو را از خود جدا کرده و باو داد دیگر باره درویش همان دعا کرد مالک پلاسی داشت که بروز بر وی نشستی و بشب بر خویشتن پوشیدی همان را نیز باو داد سائل باز همان دعا کرد مالک گفت ای جوانمرد دیگر مرا چیزی نمانده بیا دست مرا بگیر و مرا ببازار ببر و بفروش و بهای آن را صرف خود کن که هر دعا که در مقابله صدقه باشد امید است خدا او را در حال اجابت کند **الثانیة** در زمان پیشین مردی نیت کرد صدقه دهد بسر آنکه کسی ملامت نکند شبی ده هزار درم برداشت و بیرون آمد که بفقیری دهد سوار پلیدی آمد درمها را باو داد روز دیگر آوازه بلند شد که دوش فلان دزد را هزار درم کسی باو بخشیده آن مرد دلتنگ شد شب دیگر باز هزار درم برداشت و بیرون شد زنی را دید باو داد روز دیگر آوازه بلند شد که فلان زانیه را دوش کسی هزار درم داده باز آن مرد دلتنگ شد هزار درم دیگر برداشت مردی را دید باو داد روز دیگر آوازه بلند شد که دوش فلان منعم را کسی هزار درم بخشید آن مرد دلتنگ شده و آن شب را خوابید در خواب کسی نزد او آمد و گفت خدای تعالی تو را سلام میکند و میفرماید دلتنگ مدار که دزد از دست تنگی و فقر دزدی میکرد چون تو درم باو دادی از آن دزدی توبه کرد و آن زن از ضرورت زنا میداد و ببرکت درم تو بصلاح آمد و منعم بخیل بود از برکت صدقه تو سخی شد و از برکات صدقه تو سه نفر بر تو بر کردند بصلاح آمدند اکنون هم بطفیل همه بر تو رحمت کردیم تا حیا نیابد آنکه از صدقه دادن کسی زبان نکند

در آداب صدقه و فضیلت آن

در ذکر دو حکایت در فضیلت صدقه

جواهر کلمات ﴿زینت حلّهٔ فرائیه﴾ للخمس ملائمات

قال الله تعالی واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل یعنی و بدانید ای مؤمنان که آنچه غنیمت گرفتید از کافران بلکه از هر چه اسم شیء بر آن اطلاق توان کرد حتی ریسمان و چوب پس بدرستی که مر خدای را پنج یک آن و مر رسول خدای را و مر خویشان رسول را و آنها بنی هاشم و بنی المطلب اند و یتیمان ایشان را و درویشان و محتاجان ایشان و مسافران ایشان را در تفسیر منهج است که باجماع امامیه خمس واجب است در هر چه فایده گرفته میشود از ارباح تجارات و زراعات و صناعات که زاید باشد بر مؤنه سنه و کنوز و معادن و غوص و مال حلال مختلط بحرام که مالک را قدر آن معلوم نباشد و زمین ذمی که از مسلمانان خریده باشد و غنیمت دار الحرب پس طایفه امامیه موضع غنیمت را تعمیم میکنند در امور مذکوره زیرا که انها فایده و نفلند که موضوع له غنیمت اند و جمهور عامه تخصیص انکرده اند بانچه که از دار الحرب ماخوذ شده باشد **حسن بیان** **من ابواب الجنان** فاضل قزوینی در ابواب الجنان فرموده که از جمله خیرات و مبرات که سرچشمه برکات و سرمایه نجات است اداء حقوق مستحقین سادات عالی درجات است از خمس اموال معینه بشروط مقرره بنحوی که در کتب فروع مفصلاً مذکور است و بیرون حضرت شارع حمید قرابت سید الانام این طایفه والامقام را از سایر خلایق بکرامات خاص ممتاز کردانید و ذلک کرفتن زکوة را که اوساخ مردمان است بر ایشان نه پسندیده از اموال مخصوصه قدری برای ایشان مقرر فرموده است که صرف نفقات خود نموده ذل صدقه کسان و رهین منت ناکسان نباشند و اکثر احشاء ابنای زمان در اداء خمس که رکن وثیق از ارکان شریعت است اهمال نموده از بی برکتی این جمع پریشان اصلا شرم و از جد بزرگوار ایشان قطعاً ازرم نکنند از برهنه پائی ذریه پیغمبر خارخار در دل فشاوت نهادشان نمی خلد و از بی دستاری اینکروه بی سر و سامان دماغ عقلشان شوریده و مختل نگردد بعضی از ایشان اگر فرضاً بوادی دین داری افتاده در ادای خمس اخراج و بضاعه در شیء و ناخوشی تسلیم سید محتاج نمایند با دهمان بخشی در دماغ افکنده پندارند که او را خریده بلکه از جمیع شغاد الزام نکرده همه ملک و مال دنیا بلکه جمله عالمیان بطفیلی وجود جد ایشان رنگ هستی پذیرفته و ارزاق کافه انام از فیض جود آباء کرام ایشان در عالم سوابر است و امطار برکات سموات بآبروی اجداد امجاد ایشان برکت احوال هم کنان متقاطر پس زمره اغنیاء در ایصال حق اولاد مصطفی میباید که منتی بر ایشان نداشته باشند بلکه در سایر امور و مهمات ایشان نیز پیوسته کمر خدمت گذاری بر میان بسته و همیشه در کمین قضاء حوائج این قوم عالی مدارج مترصد نشسته باشند تا مگر در یوم لا ینفع مال و لا بنون از کرم جد بیمین ایشان بتاج و هاج سربلندی ارجمند و بیمن اخلاص ایشان از شفاعت ایشان تا مدار ایشان بهرمند کردند و مر وقتیکه چون روز قیامت شود منادی از جانب خدای تعالی ندا کند که ای خلایق خدا خاموش باشید بدرستی که محمد صلی الله علیه و آله میخواهد تکلم نماید پس خلایق همه خاموش شوند پس آنحضرت گوید ایها الناس من له علی ید او منة فلیقم حتی اکافیه یعنی ای مردمان هر کس که او را بر ذمه من عطا و منتی باشد باید که برخیزد تا من تلافی کنم خلایق گویند چه عطا و چه منت ما بر تست یا رسول الله بلکه عطا و منت خدا و رسول او راست بر ما پس آنحضرت گوید من احسن الی ذریتی و آوی طریدهم و اشبع جائعهم او کسا عاریهم فلیقم حاصل معنی آنکه هر که با ذریه من نکوئی نموده و رانده ایشان را جا داده و گرسنه ایشان را سیر کرده و یا که برهنه ایشان را جامه داده باشد پس باید که برخیزد که تا او تلافی نمایم پس قومی که این کار کرده باشند برخیزند پس از جانب الهی بحضرت رسالت پناهی خطاب آید که پاداش و جزاء ایشان را بتو گذاشتم در هر جائی که خواهی از بهشت ساکن گردان ایشان را پس آنحضرت ایشان را ساکن میگرداند در جائی که از پیغمبر و اهل البیت او حایل نباشند یعنی با ایشان قرین و با ایشان برکوی بد کان هم نشین خواهند بود **ذکر کرامة خبر نیز** بدانکه اخبار وارده از اهل بیت اطهار در فضیلت اداء خمس بسیار و لنا در موبره در مطلق بر و احسان بر ذراری حضرت رسول مختار بیشمار است و این ناچیز نقل ببیست خبر از آنها در این مختصر و خبرا کتفاء و برادران دینی را بدین موهبت عظمی اهتداء مینمایم **خبر** [۱] در کتب معتبره مثل وسایل و بحار و لئالی الاخبار از حضرت صادق ع روایت است که فرمود هیچ چیز محبوب تر در نزد خدای تعالی از بیرون کردن دراهم بسوی امام علیه السلام نیست بدرستی که خداوند نعم در بهشت مثل کوه احد قرار میدهد هر درهمی را از وی پس این آیه را تلاوت فرمود که من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له اضعافاً کثیرة پس فرمود قسم بخدا که این مضاعف در صله نمودن از امام است **خبر** [۲] و ایضاً از انسر روایت نموده اندکه فرمود یک درهم که صله کرده شود بان امام ع اعظم است از جثه دو ازکوه احد **خبر** [۳] در کافی از آن بزرگوار روایت نموده که فرمود درهمی که با آن صله کرده شود امام افضل است از دو هزار درهم که در غیر آن از مصادف بر و دیگر صرف شود **خبر** [۴] ایضاً از آنجناب ع روایت شده که فرمود کسی که گمان نماید بر اینکه امام ع محتاج است بانچه که در دست مردم است پس او کافر است بدرستی که مردم محتاج هستند که امام از ایشان قبول نماید چنانچه خداوند تعالی فرموده است خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها **خبر** [۵] و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که قرار نداد خداوند از برای ما سهمی را در صدقه بجهت اکرام پیغمبر خود و گرامی داشت ما را از آنکه بخوراند بما چرکهای آنچه را که در دست مردمان است **خبر** [۶] از حضرت رسول ص روایت شده که فرمود هر کس صله دهد بیکی از اهل بیت من بعبراطی من مکافات میکنم او را بقیراطی و صدوق در امالی چنین نقل کرده که فرمود کسی که برساند بیکی از اهل بیت من

در بیان حقیقت خمس و فضیلت آن

ذکر احادیث وارده در فضیلت اداء خمس

در این دنیا فراموشی را پاداش وجزا میدهم او را در روز قیامت بعطای خبر[۷] شیخ برقی نقل نموده که چون قیامت شود جمع کند خدا
اولین و آخرین را پس منادی ندا کند که هر کس را نزد رسول خدا حق نعمتی است پس برخیزد پس برخیزند جماعتی از مردم پس میگوید
چه بوده حق نعمتهای شما نزد رسول الله ص پس میگویند انجماعت که ما نیکی کردیم باهل بیت او بعد از او پس با ایشان میگویند بروید
ودر میان مردم بگردید پس هر کسی را که بوده باشد از برای او نزد شما حقی پس بگیرید دست او را و داخل بهشت کنید خبر[۸]
مفید ثانی پسر شیخ طوسی در امالی روایت کرده که رسول خدا ص فرمود هر کس کار نیکوئی کرده بمردی از فرزندان من پس او را
مکافات نکرده پس منم مکافات کننده او را بران صله نیک خبر[۹] ایضاً از حضرت رسول روایت شده که فرمود هر کس صله
دهد یکی از فرزندان من و آزاد کرده که توسل جوید بسوی من و آنکه بوده او را در نزد من نعمتی که بجهت آن شفاعت کنم او را در
روز قیامت پس احسان کند باهل بیت من خبر[۱۰] در کتاب شریف صحیفة الرضا ع مرویست که رسول خدا فرمود چهار نفر اند
که من شفیع ایشانم در روز قیامت هر چند بیایند با گناهان اهل زمین اکرام کننده ذریه من و برآورنده حاجتهای ایشان
و کوشش کننده در کارهای ایشان چون ناچار شوند بانها و دوست دارنده ایشان بدل و زبان خبر[۱۱] از امیرالمؤمنین روایت کرده که
فرمود هر که کار نیکی کند بیکی از فرزندان عبد المطلب و آن شخص را مکافات نکند باینکار در دنیا پس من مکافات میکنم و
را هر گاه چنین ملاقات کند روز قیامت مرا خبر[۱۲] در تاریخ قم روایت کرده از هذیل بن حسان و او از برادر خود جعفر روایت
میکند که او گفت که در خدمت حضرت صادق ع گفتم که مرا پسر یکی از آل محمد ع حقی بود و بمن میداد و دفع و مطل می نمود پس
بدان سبب من او را سخن درشت میگفتم و من بران پشیمانم حضرت صادق ع فرمود که آل محمد ع را دوست دارید و نعمتهای
ایشان را بوی کردانید و ایشان را بحل کنید و معایب ایشان را کرامی دارید و چون با ایشان مخالطه و آمیزش کنید و معامله
خرید و فروخت نمائید با ایشان درشتی نکنید و ناسزا نگوئید خبر[۱۳] باسناد معتبره از حضرت ابی عبدالله روایت شده که آن
بزرگوار فرمود که جد ما محمد مصطفی ص فرموده است که زود باشد که من در قیامت از برای چهار طایفه و چهار صنف از مردم شفاعت
کنم اگر چه ایشان را گناه بعدد همه دنیا بوده باشد اول کسی که برای ذریه من شمشیر کشد و ایشان را نصرت و یاری کند دوم مردیکه ذریت
مرا در حال فقر و فاقه و دست تنگی بیابد و در دست او باشد از مال و منال سخاوت کند و بایشان بخشش نماید سیم مردیکه ذریت مرا بدل و زبان
دوست دارد چهارم انکه چون ذریت من عاجز و درمانده باشند حاجتی از حاجات ایشان را برآورد و در کار روا کردن حاجات ایشان سعی
نماید خبر[۱۴] از حضرت رسول ص مرویست که فرمودند هر که دیدن یکی از فرزندان مرا برنخواست برای تعظیم و حرمت او پس بتحقیق که
مرا جفا نموده و هر که مرا جفا نمود پس او منافق است خبر[۱۵] و نیز از آنسرور روایت شده که فرمود هر که بر بیند یکی از فرزندان مرا
و بر نخیزد برای او ایستادن تمام یعنی راست نایستد بجهت تعظیم او خداوند مبتلا میکند او را ببلائی که نیست برای او دوائی خبر[۱۶]
شیخ شهید اول در کتاب درة الباهرة من الاصداف الطاهرة روایت کرده از حضرت رسول خدا ص که فرمود کسیکه اکرام کند فرزندان
مرا پس بتحقیق که مرا اکرام کرده و فرمود کسی که دشمنی با ایشان کند فرزندان مرا پس بتحقیق که مرا دشمن داشته و کسیکه مرا دشمن
داشته باشد پس بتحقیق که خدا او را دشمن داشته خبر[۱۷] و نیز در انجا و در کتاب جامع الاخبار از انجناب روایت کرده که فرمود
دوست دارید فرزندان مرا نیکوکاران را برای خدا و بدکاران را برای من خبر[۱۸] شیخ صدوق در معانی الاخبار روایت
کرده که شخصی از جناب صادق علیه السلام پرسید که معنی حی علی خیر العمل چیست حضرت فرمود بهترین عملها نیکی کردن بر حضرت
فاطمه و اولاد او است خبر[۱۹] در جامع الاخبار از رسول خدا مرویست که فرمود اکرام کنید و گرامی دارید فرزندان مرا و نیکو بجا
آورید روش مرا یا محسنین کنید و نیکو شمرید آداب مرا با محسن آداب با من سلوک نمائید خبر[۲۰] و هم در انکتاب از جناب صادق ع مروی
است که فرمود آمیزش مکن با احدی از علویین زیرا که اگر با ایشان مخالطت و آمیزش کنی همه ایشان را مبغوض خواهی داشت لکن دوست
دار ایشان را از قلب و ظاهر بنمود باشد دوستی تو مر ایشان را از دور فایده فوقیت ایشان دیگر بدانکه از جمله قرابت و خویشاوندان
محمد و علی علیهما السلام مقدم داشتن انها است در صله و احسان بر قرابات و خویشاوندان نسبی خود چه انکه از برای خصوص این عمل
فضلی عظیم و ثوابی جزیل است و ورای انچه از فضل و ثواب از برای مکرم سلالة الاطیاب است چنانچه شیخنا المحدث النوری زاد الله فی انوار تربته
در کلمه طیبه از تفسیر امام روایت نموده که رسول خدا ص فرمود کسی که رعایت حق خویشان پدری و مادری خود را کند داده میشود باو در بهشت
هزار درجه که دوری مابین هر درجه بقدر دویدن اسب خوب لاغر میان مکمل است که صد سال بدود و یکدرجه ان از نقره باشد و درجه
دیگر از طلا و درجه دیگر از لؤلؤ و درجه دیگر از زمرد و درجه دیگر از زبرجد و درجه دیگر از مشک و درجه دیگر از عنبر و درجه دیگر از کافور
بهشت و این درجات از این اصناف است و فرمود کسی که رعایت حق قرابت خویشان محمد و علی ع نماید داده میشود او را از فضل و ثواب درجات
و زیادتی اجرها هر قدر زیادتی فضل محمد و علی بر ابوین نسبی او و امام حسن ع و در نسخه امام حسین ع فرمود که بر تو باد باحسان
بر خویشان ابوین دینی خود محمد و علی اگر چه ضایع نموده باشی رعایت خویشان پدر و مادر نسبی خود را و بپرهیز از ضایع نمودن خویشان
دینی خود بسبب رعایت کردن خویشان پدر و مادر نسبی خود زیرا که شکر کردن افاد انحضرت بسوی ابوین دینی تو محمد و علی ع دفع میکند بیش
تر دارد از شکر کردن افاد نسبی نزد پدر و مادر تو بجهت انکه خویشان ابوین تو هر گاه شکر کنند تو را نزد محمد و علی باندکی از قلیل

در بیان جزای احسان بذریه و شفاعت رسول

در فضیلت صله خویشان روحانی بر خویشان نسبی ابوین

نظر بوجهی که ظاهر کنندگان ابوین دینی برای تو بر طرف میکنند از تو گناهان تو را هر چند بزرگ باشد ما بین زمین تا عرش و بلاء دنیوی که از آفات
ابوین نسبی تو چون شکر تو را کنند نزد ایشان و حال آنکه تو ضایع نموده باشی حق خویشان ابوین دینی خود را نفع ندهند و دفع عذاب از تو نکنند
بقدر فتیلی که مثل است میان عرب در حقارت و آن پوست نرمی است که میان شکاف هسته خرما است و علی بن الحسین ع فرمود
که حق قرابات ابوین دین ما محمد و علی و حق محبین ایشان احق است از حق خویشان ابوین پدر و مادر نسبی ما زیرا که ابوین دینی ما راضی
میتوانند نمود از ما ابوین نسبی ما را و ابوین نسبی ما نمیتوانند ابوین دینی ما را که محمد و علی است خوشنود کنند از ما و محمد بن علی علیهما السلام
فرمود که کسی که بوده باشد ابوین دینی او که محمد و علی است ع بهتر نزد او و خویشان او اکرم باشند نزد او از ابوین نسبی او و خویشان
ایشان گفته خدای تعالی در حق ایشان که تفضیل دادی بهتر را بحق خودم قسم که میگردانم تو را افضل و اختیار نمودی تو آن جمعی را که
اولی بودند باختیار نمودن بحق خودم قسم که میگردانم تو را در دار قرار خود و هم صحبتی اولیاء من اولی است و جعفر بن محمد ع فرمود که
هر کسی که مقدورش نباشد که قضا کند حق قرابات ابوین دینی و ابوین نسبی خود هر دو و نکند بجهت آنکه حق قرابت هر یک مانع باشد از قضای
حق دیگری پس مقدم دارد حق قرابت ابوین دینی خود را خدای عز و جل میفرماید در روز قیامت چنانچه مقدم داشت حق قرابات دینی
خود را مقدم دارید او را بسوی جنات من پس زیاد میشود فوق آنچه آماده شده بود برای او از درجات هزار هزار ضعف او و حضرت
موسی بن جعفر فرمود در حالی که بآن جناب عرض نمودند که برای فلان کس هزار درهم بود پس دو مال با و عرض شد که هر دو را میخواست
و سرمایه او گنجایش خرید هر دو را نداشت پس گفت که هر کدام یک از این دو متاع انفع است برای من گفتند هر او را که این متاع زیادتی دارد
و بخش بر آن متاع بهزار چندان حضرت فرمود آیا چنین نیست که لازم است در این صورت آن مرد را که بنابر مقتضای عقل خود اختیار نماید
فضل را گفتند آری فرمود پس چنین است بر گزیدن قرابت ابوین دینی تو یعنی محمد و علی ع افضل است ثوابش باکثر از آن زیادتی بر آن
که فضل او باندازه فضل محمد و علی است بر ابوین نسبی و کسی بجناب امام رضا ع عرض کرد که آیا خبر بدهم تو را بزیان کاری که از نفع و سرمایه
دور مانده فرمود آنکس کیست عرض کردند فلان کس که فروخت دینارهای خود را بدرهم که بعوض آن گرفت پس بر گردانید مال خود را از
ده هزار دینار به هزار درهم حضرت فرمود بمن بگوئید که آیا نمیرد ده هزار اشرفی خود را میفروخت بهزار درهم آیا چنین نبود که تخلف
نمودن او از نفع و حسرت او اعظم بود گفتند آری فرمود آیا خبر بدهم شما را بر کسی که تخلف او از نفع و حسرت او اعظم از این بوده باشد
گفتند آری فرمود بمن بگوئید که اگر این مرد هزار کوه از طلا میداشت و بهزار حبه از درهم مغشوش میفروخت آیا نه چنین بودی که
تخلف نفع او عظیم تر و حسرت او اعظم از این خواهد بود گفتند آری فرمود آیا خبر بدهم شما را ابخس تر از این در تخلف و بزرگتر از این
در حسرت گفتند آری فرمود کسی که مقدم دارد در نیکی و احسان قرابت ابوین نسب خود را بر قرابت ابوین دینی خود محمد و علی ع زیرا که
محمد و علی ع که ابوین دینی او هستند بر خویشتن ابوین پدر و مادر نسبی او افضل است از فضل هزار کوه طلا بر هزار درهم مغشوش و محمد بن
علی ع فرمود آنکسی که اختیار کند قرابت ابوین دینی خود محمد و علی را بر قرابات ابوین نسبی خود خدای تعالی اختیار نماید او را در روز
قیامت در حضور خلایق و مشهور سازد او را بخلعتهای کرامات خود و شرف او را ظاهر سازد بر ملکان جز کسی که مساوی باشد
با او در فضایل یا افضل او و علی بن محمد ع فرمود بدرستی که از جمله تعظیم جلال خداوندی است بر گزیدن قرابت ابوین دینی خود که
محمد و علی علیهما السلام اند بر قرابات ابوین نسبی خود بدرستی که از جمله استخفاف بجلال خداوند است بر گزیدن قرابات ابوین
نسبی خود را بر قرابات ابوین دینی خود که محمد و علی علیهما السلام اند و حسن بن علی ع فرمود مردی عیال گرسنه بود پس
از خانه در آمد که چیزی بیابد و قوتی برای ایشان تواند خرید پس درهمی که تحصیل کرد و با نان و خورش خرید در اثنای راه گذشت
بمردی و زنی که از خویشان محمد و علی ع بودند و یافت ایشان را که گرسنه بودند پس گفت ایشان سزاوارترند باین درهم از خویشان
من پس نان و خورش را بایشان داد و ندانست که چه عذری برای اهل خود بیاورد پس آهسته راه میرفت و فکر میکرد که ناگاه نامه کسی
داد بدو که در تجسس اوست و او را میطلبید پس او را نشان دادند نزد او آمد و نامه با و داد که از مصر آورده بود با پانصد اشرفی در کیسه
و گفت این بقیه مال پسر عم تو است که در مصر متوفی شده و از او صد هزار اشرفی مانده که بر تجار مکه و مدینه است و عقار بسیار و ضیاع
این مال در مصر دارد پس آن پانصد اشرفی را از او گرفت و بر عیال خود توسعه داد و در همان شب بخواب دید رسول خدا و امیر المؤمنین
را در خواب دید که باو گفتند که چگونه توانگر ساختیم ما تو را چون برگزیدی قرابت ما را بر قرابت خود و بعد از آن نماند احدی در مکه و
مدینه از آنها که پسر عم او از آنها طلب داشت از وجه صد هزار اشرفی مگر آنکه محمد و علی ع بخواب او آمدند و با و گفتند که اگر صبح زود بی
حق فلان کس را که از میراث پسر عم او مانده باو نسپاری و الا ما در همان وقت تو را هلاک میکنیم و مستاصل میسازیم و زائل میکنیم ما
نعمتهای تو را که خدای تعالی بتو داده و تو را از حشمت و بزرگی تو میاندازیم پس آن قرض داران علی الصباح آنچه بر ذمه ایشان بود برداشته
بنزد او آوردند تا آنکه جمع شد در نزد او تمام آن صد هزار اشرفی و نماند در مصر احدی از آن جماعتی که در نزد او مالی بود از آن شخص مگر آنکه حضرت
محمد و علی ع در خواب او آمدند و بر تهدید او را امر نمودند که بهر نحو تعجیل که او را مقدور باشد مال آن مرد را اداء نماید آنگاه محمد و علی ع بخواب آن
مرد بکدا ایشان قرابت حضرت رسول که آمدند پس با او فرمودند که چگونه دیدی احسان خدا و ندانستی بخصوص که ما امر کردیم کسانی را
که در مصر بودند که بر فروشی مال تو را آیا میخواهی که بفرمائیم حاکم آن شهر را که عقار و املاک تو را بفروشد و قیمت های

در لزوم تفضیل حق ابوین دینی بر ابوین نسبی

در فضیلت ایثار بر نفس

الهادا از مال خود حواله کند که در مدینه بکیرم و بدل آن هرچه خواهی در این موضع خرید داری عمانی گفت بلی میخواهم پس محمد و علی بنجواب حاکم مصر آمدند و امر نمودند که عقار او را بفروشند و قیمت آنرا بطریق سابق باو برسانند پس آوردند برای او از آنمال سیصد هزار اشرفی و چنان شد آنمرد در قبول که متمول ترین اهل مدینه شد پس آنز رسول خدا ص در خواب او آمد و فرمود ای بنده خدا آنچه شد جزای تو بود در دنیا بر برکزیدن تو قرابت من را بر قرابت خود و هر آینه عطا میکنم بتو در آخرت بعوض هر حبّه از آنمال هزار قصر در بهشت که کوچکتر ترین آن قصرها بزرگتر است از دنیا و اما در فضل پس طی فرو رفتن بکوزن آن هز است از دنیا و آنچه در او است **علاوة حكايات مُبْهِجَة ذكرها الاكرام السادات مهيجة** بدان ایجان برادر که اکرام نمودن از سادات ذوی العزّ والاحرام و تجلیل کردن از ذراری حضرت سید الانام نه تنها موجب مثوبات دار جزاء و باعث نیل بفیوضات عقبی است چنانکه مفاد اخبار مذکوره در عنوان سابق بر آن است بلکه مکرمین بانها در این دار دنیا و منزل زوال و فناء نیز مشمول عنایات اجداد ایشان و مورد الطاف خاصه از آن بزرگواران میگردند و ما از برای سرور و ابتهاج مومنین و تشییع ارباب صلوة و تیقظ زایر اکرام و احترام این طایفه با عزت فرمیم چند واقعه از حکایات در این خصوص من باب الاختصار اکتفاء و اقتصار مینمائیم **حكايت** قطب راوندی و ابن شهر آشوب در خرایج و مناقب روایت کرده اند از هشام بن الحکم که گفت مردی بود از ملوک اهل جبل و هرسال خدمت جناب صادق ع میرسید در موسم حج پس حضرت او را در یکی از خانهای خود در مدینه فرود میاورد و مدتش بحج و منزل کردنش در خانه آنجناب طول کشید پس ده هزار درهم بانجناب داد که خانه بخرد برای او و رفت بسوی حج چون برگشت گفت فدای تو شوم خانه برای من خریدی فرمود آری و قباله آورد و نوشته بود در آن بسم الله الرحمن الرحيم این چیزیست که خریده از جعفر بن محمد برای فلان بن فلان جبلی خرید برای او خانه در فردوس حد اول رسول الله ص حد دوم امیر المومنین حد سیم حسن بن علی و حد چهارم حسین بن علی چون آن مرد خواند آنرا گفت راضی شدم خدا مرا فدای تو کند پس حضرت فرمود من گرفتم آنمال را و صرف کردم در اولاد حسن و حسین ع و امیدوارم اینکه قبول کند خدا و ندا این را و جزا دهد بتو بهشت را پس آنمرد بخانه اش برگشت و آنقباله با او بود پس مریض شد بمرض موت چون وفاتش نزدیک شد جمع کرد اهل خود را و قسم داد ایشان را که آن قباله را با او بگذارند پس چنین کردند بامداد آن قوم بر سر قبرش رفتند دیدند قباله را بر روی قبر که نوشته بود در او که وفا کرد برای من و الله جعفر بن محمد بانچه گفت و در بعضی نسخ وفا کرد ولی الله جعفر بن محمد بانچه گفت **حكايت** بعضی از اعاظم علماء با سانید معتبره روایت کرده اند از ابراهیم بن مهران که گفت در همسایگی ما در کوفه مردی بود قامی کنیه او ابو جعفر و او خوش معامله بود و در سودا هرگاه شخصی علوی نزد او میرفت و چیزی میخواست منع نمیکرد اگر قیمت آنرا داشت میکرفت و گرنه بغلامش میگفت بنویس این مبلغی است که گرفت آنرا علی بن ابی طالب علیه السلام و بر این بنویس چیزی را که علی ع گرفت و باقی ماند آنمرد بر اینحال مدتی مدید تا آنکه فقیر و معسر شد و در خانه نشست و در دفتر خود نظر میکرد پس اگر میدانست بکی از بدهکاران خود را که زنده است کسی نزد او میفرستاد که آنمال را از او بگیرد و اگر میدید که وفات کرده و چیزی ندارد خطی بر اسمش میکشید پس در این ایام روزی بر در خانه خود نشسته بود و در دفتر نظر میکرد که گذشت بر او مردی از ناصبیان پس بطریق استهزاء و طعنه باو گفت چه کرد بدهکار بزرگ تو علی بن ابی طالب ع پس آنمرد قامی بجهت سخن او غمگین شد و برخاست داخل خانه شد چون شب در آمد در خواب دید حضرت رسول ص را که با او بود حسن و حسین ع که در پیش روی آنحضرت راه میرفتند پس حضرت با ایشان فرمود کجاست پدر شما پس امیر المومنین ع جواب داد که اینک حاضرم یا رسول الله و در پشت سر آنحضرت بود پس حضرت با او فرمود چه شده تو را که نمیدهی حق این مرد را گفت یا رسول الله این حق او است در دنیا که آورده ام فرمود بده باو پس داد با مرد کیسه از صوف سفید و فرمود که این حق تو است پس فرمود رسول خدا ص که بگیر این را و در مکن هر کس که بیاید نزد تو از فرزندان او و بخواهد چیزی را که نزد تو است برو فقر بر تو نیست بعد از امروز آنمرد گفت که بیدار شدم و حال آنکه کیسه در دستم بود و بیدار کردم زوجه خود را و گفتم بیدار شو در خواب گفت بیدارم گفتم چراغ را روشن کن پس روشن کرد چون نظر کردم هزار اشرفی در آن بود پس آنزن گفت ای مرد از خدا بترس فقر تو را واداشته که فریب داده باشی بعضی از تجار را و مال آنرا گرفته باشی گفتم نه والله و لیکن قصه چنین است پس خواست دفتری را که حساب در آن بود پس دید که نیست در آن آنچه نوشته بود بر علی بن ابی طالب ع نه کمی و نه زیادی **حكايت** منقول است که در شهر بلخ مردی علوی بود و او را چند دختر و زنی بود پس آنمرد وفات کرد و عیالش از خوف شماتت دشمنان پیاده بسمت سمرقند رفتند پس از شدت گرسنگی و برهنگی سرما عاجز شده و داخل مسجد شدند دختر ها ماندند و مادرشان بجهت تحصیل قوت بیرون رفت پس گردید و بشهر بلد رسید که نشسته و جمعی در دور او گرد آمده پس پیش رفت و شرح کرد برای او بدی کار خودشان را و اینکه ایشان علویه باشند پس گفت گواه بیاور که شما از سلسله علویه باشید علویه از نزد او برگشت و گفت من در این بلد غریبم و از کجا شاهد بیاورم و کسی را ندارم پس آن شیخ ملتفت او نشده و علویه بیرون رفت و میگفت یا جداه یا رسول الله پس در عبورش بمردی رسید نشسته بر دکه و گرد او بودند جماعتی علویه بر سید این کیست گفتند داروغه بلد او مجوسی است گفت شاید برای من نزد او گشایشی باشد پس پیش رفت و خبر داد او را از حال خود و دختران و آنچه میان او و شیخ بلد گذشته و اینکه دختران در مسجدند و چیزی ندارند که قوت کنند پس خادم خود را آواز کرد و گفت بخاتون خود بگو که جامه خود را بپوشد پس بیرون آمد آن زن و با او بود کنیزانش پس با او گفت با این زن برو بفلان مسجد و بردار دختران او را و بیاور بخانه پس با او آمد و دختران را آورد و برای ایشان از بهای نفیس مهیا کرد و ایشان

در حکایت هشام بن حکم و حضرت صادق ع

در حکایت زن علویه و فضیلت مجوسی

در تنضید جواهر زینت فزای فروع دین

زا مجام فرستاد و از بهترین جامها بر ایشان پوشانید و از فاخرترین فرشها برای ایشان فرش کرد و از لذیذترین طعامهای نیکو برای ایشان حاضر کرد
پس نشستند علویات و با ایشان صحبت میکردند و بخواب نرفتند تا آنکه با مردان خود مسلمان شدند چون نصف شب شد شیخ بلخی که مسلم
بود در خواب دید که گویا قیامت برپا شده و علمی را افراشته بر سر رسول خدا و در آن هنگام قصری دید از زبرجد سبز و زمرد و لعل
و یاقوت سرخ و دُر گفت پس گفتم یا رسول الله برای کیست این قصر پس از من اعراض فرمود گفتم یا رسول الله چرا از من اعراض نمودی با آنکه من
مسلم موحد هستم از امت تو فرمود شاهد حاضر کن گفتم خدا و رسولش را تا بزند پس فرمود آیا تو فرزندم را نگفتی شاهد بیاور این
قصر مال آن مردی است که علویات دختران در خانه او بیند پس گفتم او مجوسی است فرمود او نخواهد مرد تا اینکه با اهل بیتش مسلمان شاید گفت
پس بیدار شدم ترسان و هراسان گریه میکردم و بر رخسار خود طپانچه میزدم و بیرون آمدم جستجو میکردم از خانه مرد بکه علویات در او بودند تا
اینکه رسیدم باینجا پس نامیدم ایشان را نزد او پس قصد کردم که بگیرم ایشان را از نزد او و گفت وای بر تو تو را باین راهی نیست مرا با سلام خود
ترسانی قسم بخدا که من و اهل بیتم نخواهیم مگر آنکه مسلمان شدیم بر دست ایشان پس مکرر التماس کردم و هزار اشرفی باو دادم گفت والله
نمی شود بصد هزار هزار اشرفی و نیز عمل آن از درهم بلکه اگر این اشرفی ها را قبول کنم تو ایشان را بچشم خود نخواهی دید پس بوسیدم خشوع
تذلل میکردم و دست و پایش را بوسیدم گفت چه اهمیت ایست انکس که تو او را در خواب دیدی و تو را ابوی عرض فرستاد مرا او را دیدم و خداوند
بر من منت نهاد و برکت ملعوم دختران رسول خدا امر و دیدم جد ایشان را در خواب و او میگفت ای فلان این قصر از آن تو و اهل بیت تو است
بسبب اینکه با فرزندان من کردی و شما در بهشت خواهید بود و خداوند آفریده بود شما را مؤمن از روز ازل **حکایت ع** در کتب معتبره
منقول است که عبدالله بن مبارک پیوسته حج میکرد در سالی و در سال دیگر جهاد میکرد و مدت پنجاه سال براین کار مواظبت می نمود
پس بیرون رفت در بعضی از سالها که نوبت حج بود برای خریدن متاع سفر و زاد راه حج و با او بود پانصد اشرفی و متوجه بازار شتر فروشان
کوفه شد که شتری برای سفر حج بخرد پس در راه علویه را دید که در مزبله مشغول است بکندن پرهای مرغ ابی مرده و آنرا پاک میکرد عبدالله
گفت نزد او آمدم و پرسیدم که چرا چنین میکنی گفت ای مرد آیا نخوانده قول خدا وند را که میفرماید لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم
پس نپرسید از باره چیزها که اگر ظاهر شود برای شما اندوهگین کند شما را تو را بخدا سوگند میدهم که بگذر از اینچه که نفعی نمیدهد مرا
پس از حسن استحصار او تعجب کردم و از نیکی گفتارش پس گفتم بحق خدا و بحق جدت محمد و علی علیه السلام که مرا مطلع کن و
حقیقت امر را بگو گفت حال که مرا معاف نداری از قسم خود بجهت کشف کردن سرم برای تو زیرا که مبتلا نماید اجر علام الغیوب و ستار
وکشاف الکروب و غفار الذنوب پس گفتم تو را قسم دادم و از تو نمیگذرم مگر آنکه راستی خبر خود را بمن بگوئی گفت ای عبدالله ملجأ
و لا علاج گردانید مرا که ظاهر کنم حال پنهان خود را نزد تو بدانکه من زنی سیده علویه ام و چهار دختر کوچک دارم همه سیده
یتیم و پدرشان در این نزدیکی وفات کرده و این روز چهارم است که بر ایشان میگذرد که چیزی نخورده اند چون کار باضطرار رسید خوردن
میته بر ما حلال است و من بعد از اینکه مرغ مرده چیزی دیگر نیافتم میخواهم که این را پاک کنم و بکنار ایشان ببرم که بخورند این را و رفع گرسنگی
ایشان بشود عبدالله گفت پس با خود گفتم وای بر تو ای پسر مبارک کجا است آنکه بغیر از سیده دسلش چنین فرصت و فایده که برسانند
بشفاعت جد او سیده مخلوقات هنگام سؤال نزد صراط روز که فرار کند مرد از پدر و مادرش و برادرش و رفیقش و پسرش
روزیکه نفع ندهد مال و نه اولاد مگر آنکه بیاید نزد خداوند با قلب سالم از معایب ای علویه دامن باز کن بگیر آنچه خداوند بتو داده پس چنین
کردیس سر کیسه زر گشادم و مجموع آن دینارها را در دامنش ریختم پس علویه سر در بالش افکنده بود و ملتفت من نمی شد و من رفتم
بمنزل خود و نیدیدم در خود هیچ حالت شوقی بسوی حج در این سال و مراجعت نموده آماده کار خود شدم و در شهر خود نشستم در منزل خود
تا آنکه حج کردند مردم و مراجعت نمودند پس بجهت استقبال حاجیان و همسایگان و مصاحبان خود از شهر بیرون رفتم پس هر کس از ایشان را
که ملاقات میکردم و میگفتم که خدای تعالی قبول حج تو کند و بپسندد که تمام سعی تو را او نیز بمن همچنین دعا مینمود و میگفت ای عبدالله آیا
بخاطر نداری که همراه ما بودی در فلان محل در فلان موضع و بسیار شد گفتن مردمان این را پس متفکر شدم در کار خود از سخن ایشان در حج نکردن
خودم و تمام شب در این فکر بودم پس حضرت رسالت پناه را در خواب دیدم که فرمود بمن ای عبدالله تعجب مدار که تو در سیده یتیم یاری کرده
ماندگان را و اصلاح او دادی بمنزل فرزندان مرا پس خواستم از خدای تعالی که خلق کند بصورت تو فرشته را که حج کند برای تو هر سال تا
بروز قیامت پس اگر خواهی حج کن و اگر خواهی مکن که او برای تو حج خواهد کرد **حکایت ۵** ایضا نقل است که مردی از اعیان مغاربه
از بلد خود عادم حج و زیارت شد پس مردی از اهل خیر صد اشرفی باو داد و گفت باو بگیر این مبلغ را و ملاحظه برسان انگاه بده بیکی از سادات
اشراف بنی حسین که نسبش صحیح باشد تا بوده باشد این خدمت صله از من بجدش بوده باشد و سبکبار بوده باشد در روز فزع اکبر روزیکه نفع ندهد
مالی و نه فرزندی جز آنکه بیاید با قلب سالم محضور خدای ایزد چون آن مرد وارد مدینه شد از سادات بنی حسین و از صحت نسب ایشان پرسید او را گفتند منشیه در صحت
نسب ایشان نیست جز آنکه ایشان از شیعه و رافضیان اند و دشمن دارند اهل سنت را و علما و امرا اشکال داشت میکنند قاضی و خطیب و امام آنجا
از ایشان است و امر بلد در دست ایشان برای کسی مداخله در آن نیست گفت پس خوشم نیامد که آن مال را با ایشان دهم چند روزی مکث کردم و در کار
خود فکر میکردم و در آنچه صاحب مال این وصیت کرده بود تا آنکه روزی با یکی از ایشان مجتمع شدیم پس با و گفتم ای سید من اگر تو از اهل سنت بودی
هر آینه صله ای که با من است از مال و فلان مبلغ است پس شکایت کرد بمن از شدت تنگی و کثرت اضطرار و خواست این

مجوسی که به برکت علویات اسلام آورد

[illegible]

ازان او کفتم حاشا کفت هرگز نشود که بفروشم مذهب خود را بدنیای جیفه و از برای من است پرورد کاری غنی که مرا کفایت میکند پس رفتم و در
اثنا در خواب دیدم که کویا قیامت برپا شده و مردم میکذرند بر صراط چون خواستم بکذرم امر فرمود سیده نساء فاطمه زهراء علیها السلام
که مرا نکذارند پس مرا مانع شدند پس استغاثه کردم و کفتم یا رسول الله من از امت توام و دخترت منع کرده مرا از کذشتن پس حضرت بان مکرمه
فرمود چرا منع کردی او را کفت زیرا که او منع کرد دو پسر فرزندم را پس حضرت ملتفت شد بمن و فرمود چرا مانع شدی دو پسر فرزندش را کفتم
چون شیعی مذهب بودند و اهل سنت را دشمن داشتند علانیه سب میکردند صحابه را فرمود تو را که داخل کرده میان فرزندان و اصحاب من
پس ترسان و هراسان از خواب بیدار شدم و تمام مبلغ سپرده نزد خود را کرفتم و صد اشرفی از مال خود بران افزودم و رفتم بسوی سید
مولای خودم حفیظ ابن سنان و بوسیدم دستش را پس حال و ماجرای آن شب را نقل کردم پس حمد و ثنای الهی بجای آورد با نچه شایسته بود انکاه فرمود این امری است
عجیب منکر کنند مثلهم بود ابا ایک جدم رسول الله و جده ام فاطمه زهراء عم را وا امر کردند تو را که اموال را بمن دهی بعد از انکه مانع شده
بود از کذشتن صراط کفتم ای سید مجد اجنبی بود از فرزند رسول خدا پس سید کفت اکر میدیدی ایشان را عیانا می نمودمن و اکر
نمیامد نزد من شک داشتی در صحت نسب و مذهب من مثل مذهب ماست یعنی حضرت رسول خدا و فاطمه زهراء علیهما السلام
حکایت ششم شمس الدین یوسف سبط ابو الفرج بن جوزی در کتاب تذکرة الخواص نقل کرده از کتاب جوهری بن ابی الدنیا
که مردی دید حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب که باو میفرماید برو بسوی فلان مجوسی و باو بکو که مستجاب شد دعا
مستجاب شد پس ان مرد امتناع کرد از ادای رسالت تا ان مجوسی کمان نکند که او باین وسیله خواسته خود را باو بنماید و از
او فایده ببرد با انکه او از تردمان مسلمان و غنی و اعتبار داری هست چون مرد مسلم با مال و ثروت بود پس دید حضرت رسول صلی
را در مرتبه دوم و سیم که همان سخن را باو فرمود پس علی الصباح نزد ان مجوسی امد در خلوت و باو کفت که من رسول رسول
خدایم بسوی تو و انحضرت بتو پیغام میرساند که ان دعائی که برای تو کردند مستجاب شد مجوسی کفت ایا تو مرا میشناسی کفت که
بلی میشناسم کفت پس من منکر دین اسلامم و منکر نبوت محمدم ان مرد کفت من این را میدانم و مع هذا او مرا فرستاده بسوی تو و مکرر
امر فرموده پس مجوسی کفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و اهل و اصحاب خود را طلب نمود و بایشان کفت که
من تا بحال در ضلالت و کمراهی بوده ام و حال بمذهب حق بازکشت کردم پس شما نیز اسلام اورید پس هر که از شما مسلمان شود انچه در
دست او است از اموال من از ان او است و هر که ابا میکند هرچه در نزد او است از مال من باید دست بردارد پس همه ان قوم
و اهلش مسلمان شدند و ان مجوسی را دختری بود که بر پسرش تزویج کرده بود میان انها را تفریق کرد انکاه کفت ایا میدانی
که ان دعا چه بود کفتم نه والله و حال میخواستم از تو بپرسم کفت چون دخترم را بر پسرم تزویج کردم طعامی ساختم و مردم را خواندم
پس اجابت کردند و در همسایکی من جماعتی از سادات فقراء بودند که مالی نداشتند پس من امر کردم غلام خود را که برای من
حصیری در صحن خانه فرش نماید در این اثنا شنیدم که دخترکی بمادرش میکوید ای مادر ازار میرساند این مجوسی ما را ببوی طعامش
پس من طعام و جامه و اشرفی بسیاری برای ایشان فرستادم چون ایشان ان احسان را از من دیدند ان دخترک بباقی دختران کفت قسم
بجد که نمیخوریم تا دعا برای او نکنیم پس همه دست ها برداشتند بعضی کفتند خدا وند محشور کند تو را با جد ما رسول خدا
و باقی امین کفتند پس این است ان دعوت که باجابت رسید **حکایت هفتم** ایضا در همانجا روایت کرده از جد شیخ ابی الفرج از
ابن الخضیب که کفت من منشی سیده مادر متوکل بودم پس روزی در دیوان مشغول بودم که ناکاه خادمی صغیر از جانب سیده نزد من
امد و با او بود کیسه که در ان هزار اشرفی بود پس کفت که سیده میکوید تو را که این زر را تقسیم در میان مستحقین کن که او از پاکیزه ترین
مال من است و بنویس برای من نامهای انان که بایشان میدهی تا انکه بعد از این هرچه از این قبیل بدستم امد صرف ایشان کنم ابن خصیب
پس امدم و رفقای خود را جمع کردم و مستحقین را از ایشان پرسیدم پس نام اشخاصی را برای من بردند سیصد اشرفی را بر ایشان تقسیم
کردم بقیه ان باقی ماند نزد من ماند تا نصف شب که ناکاه شخصی در خانه را میزد پرسیدم کیست کفت فلان مرد علوی ام و او همسایه من بود
پس بخود کفتم این مرد ظاهرا مستحق است همسایه من است و درب را باو بردم پس رخصت دادم داخل شد پس کفتم باو مرحبا و پرسیدم از او که
چه کار داری کفت کرسنه ام پس یک اشرفی باو دادم انکاه رفتم نزد زوجه ام کفت چه شخص بود که در این ساعت نزد تو امد رحمت الله
کفتم وارد شد بر من شخصی از اولاد رسول خدا و نبود نزد من چیزی که او را اطعام کنم پس یک اشرفی باو دادم او کرفت و شکر کرد مرا
و رفت چون بلند شد زوجه ام بیرون امد و حال انکه کریه میکرد و میکفت ایا حیا نمیکنی که مثل چنین مردی نزد تو بیاید و تو
باو یک اشرفی میدهی و حال انکه میدانی استحقاق او را بده تمام انچه مانده باو پس سخنش در دلم جا کرد و از عقب او رفتم و کیسه اشرفی
را تمام باو دادم او کرفت و رفت چون بخانه بر کشتم پشیمان شدم و کفتم حال این خبر بمتوکل میرسد و او دشمن دارد علویین را پس مرا خواهد
کشت پس زوجه ام بمن کفت که مترس و توکل کن بر خدا و جد علویین در این سخن بودیم که در خانه را زدند و مشعلها و چراغ ها بر دست
خدام ظاهر شد و میکفتند که سیده تو را میطلبد پس ترسان و اندیشه ناک برخاستم چون اندکی راه رفتم رسولان پی در پی می
رسیدند تا انکه وارد شدم در پس پرده سیده و خادم بمن کفت سیده پشت این پرده است پس شنیدم که کریه او بلند شده بود
و میکفت ای احمد یعنی ابن الخضیب خدا تو را جزای خیر دهد و زوجه ات را جزای نیکو دهد در این ساعت خوابیده بودم پیغمبر خدا را

در حکایت ششم در اسلام آوردن مجوسی

در حکایت هفتم در منشی مادر متوکل عباسی

نزد من آمد و فرمود خدای تو را جزای خیر دهد و جزای نیک دهد زوجهٔ ابن الخشنب را معنی این کلام چیست پس قصه را برای او نقل کردم و او گریه میکرد پس از سبب گریه اش سؤال کردم گفت چون در منزل خود داخل شدم زوجه ام بمن گفت این چیست که با تو است ای احمد پس آگاهش کردم پس بمن گفت برخیز تا نماز کنیم و دعا کنیم در حق سید و احمد و زنش پس نماز کردیم و دعا نمودیم آنگاه خوابیدم پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که میفرمود شکر ایشان را بجای آوردم بر آنچه نیکو کردند و در این ساعت برای تو خیری میآورند و تو قبول کن آنرا **حکایت ۸** عالم ربانی و استاد بزرگوار اخیار و ابرار فرید المولی الاجل جناب آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی ادام الله بقائه نقل نموده از یکی از ارحام خود که در نهایت تقوی و سداد و مواظب طاعات و عبادات و از اهل ورع بود که شبی در ایام گرانی در مسجدی بودم پس از اداء نماز جماعت واعظی بر منبر آمد که در ضمن مواعظ شرحی از خمس سادات و اعانت ذریهٔ کرام نقل و بیان فرمود و مردمان را تحریص و ترغیب نمود پس با خود گفتم که کند میکند در خانه اندوخته و منتظر زیاد شدن قیمتی با این تنگی و کثرت فقراء راهی بیاورد و هم چنین انتظار کشیدن آخر سال که شاید مخارج دیگر پیدا شود و پس از آن خمس گندم باقی مانده را دادن خوبی ندارد چه بحسب ظاهر مخارج تا دو ماه باید و ما محتاج خانه تا آخر سال مهیا پس با خود قرار دادم که اولا خمس گندم موجود را بدهم و باقی را بفروشم بفروشم و بقرض دادن بهر کس چند که بی اعتنا باشد تمام کنم پس بخانه آمدم خواستند طعام حاضر کنند امتناع کردم که تا خمس این گندم را ندهم چیزی نخواهم خورد گفتند بمانند فردا راضی نشدم پس فقراء سادات را که میشناختم حاضر کردم و حساب کردم که در ... چند بود میدانستم پس خمس آنها را بایشان دادم رفتند آنگاه غذا خوردم علی الصباح در مسجد حاضر شدم و فریاد کردم که هر کس گندم میخواهد بخرد یا بقرض بخانه ما بیاید مردم از شنیدن این مژده خوشنود شده بسوی خانه شتافتند آنچه بود بقیمت و قسطا و قرض که هنگام درو دهند بردند ظهر شد آمدم بمسجد پس از اداء فریضه چون بقیمت خانه برگشتم در راه دیدم جماعت اکراد انقلاب کرده گندم آوردند که دو عنی در میان مردم نماند که واز قیمت جمع زیاده از دو ثلث کاهیده پس شکر الهی بجای آوردم چون بخانه آمدم و مشغول حساب کندم فروخته و قرض داده شدم دیدم باندازه بیش از دادن خمس است که گویا از آن گندم ها که در آن کندم هر یک معلوم بود چیزی بر داشته نشده و با نجر سادات بردند نقصی در گندم بهم نرسید دانستم که این کرامت باهره از خلوص اعانت با این ذریهٔ طاهره بود **حکایت ۹** احمد بن الفضل بن کثیر در کتاب وسیلة المآل نقل کرده از کتاب خوش خوی عزیز الایمان که او روایت نموده از ابی الحسن علی بن ابراهیم بن عثمان دقاق رقی که گفت وارد شد بر من روزی نفر یک علوی از فرزندان حسین بن علی ع پس گفت صد من آرد بمن بده گفتم قیمت آنرا حاضر کن گفت بلی نیستم من چیزی بنویس بر جدم رسول ص پس آنچه خواست دادم و نوشتم قیمت آنرا بر رسول خدا پس شنیدند علویین این قصه را پس میآمدند و سؤال میکردند و من میدادم پس میگفتند بنویس بر جدم تا رسول خدا ص پس پیوسته میدادم تا آنکه نماند برای من چیزی پس روزگاری بسر بردم با سختی و تنگی آنگاه رفتم خدمت سید عمر بن یحیی العلوی و عرض داشتم آن خطوط را و پریشانی و شکایت نمودم با او از پریشانی و سختی پس جوابی نداد چون شب شد دیدم پیغمبر ص را در خواب و با او بود حضرت علی بن ابی طالب ع پس پیغمبر ص بمن فرمودند که ای ابو الحسن مرا می شناسی گفتم آری تو نبی محمد رسول الله فرمود پس چرا از من شکایت کردی و تو با من معامله نمودی گفتم یا رسول الله فقیر شدم پس حضرت فرمود اگر معامله کردی با من در دنیا بدهم بتو و اگر معامله کردی با من در آخرت پس صبر کن که من بتو بله کاری هستم پس مرد سخت جزع کرد و از خواب بیدار شد و گریه میکرد پس بیرون رفت بسوی صحراها و کوهها چند روز گریه کنان و او را مرده یافتند در غار کوهی پس او را برداشتند و دفن کردند پس در آن شب هفت نفر از صلحاء کوفه او را در خواب دیدند که بر او بود حلهها از استبرق و او در باغستان بهشت راه میرفت پس با او گفتند تو نئی ابو الحسن گفت آری گفتند چگونه رسیدی باین نعمت گفت هر که معامله کند با محمد ص میرسد بآنچه من رسیدم بدانید که من دیون رسول الله ص شده ام و این نعمت را بمن داده بجهت صبر من **حکایت ۱۰** در کتاب تحفة الازهار است که سید ابو الحسن طاهر بن الحسین مردی بود عالم و فاضل کامل با ورع و زهد و صلاح و تقوی جلیل القدر و عظیم الشأن و بلند همت میان او و مردی خراسانی رفاقت و دوستی بود و هر سال حج میکرد و بزیارت حضرت رسول خدا ص میآمد و دویست اشرفی برای او میآورد و این معین بود برای او در هر سال تا آنکه مردی بخراسانی برخورد و با او گفت تو مال خود را ضایع میکنی و صرف مینمائی در غیر محلش زیرا که طاهر صرف میکند آنرا در غیر طاعات خدا و رسولش و مکرر این سخن را با او گفت تا آنکه خراسانی را منصرف کرد از او و مال را بغیر او داد و او را ملاقات نکرد و هم چنین در سال دوم چون سال سیم شد و زمان سفر حج رسید پیغمبر ص را در خواب دید که با او میگفت ای فلان وای بر تو قبول کردی در حق فرزندم سخن دشمنان او را و قطع کردی صلهٔ خود را و آنچه با و میکردی از نیکی قطع مکن صلهٔ خود را از او و بده باو آنچه فوت شده از او تا نوزا توانائی است پس از خواب برخاست خوشحال و مسرور با خواب دیده ارادهٔ سفر حج خود را کرد و آن مبلغ را با خود برداشت بنحویکه پیغمبر ص باو امر نموده بود با هدایائی چون حج بجای آورد و بزیارت حضرت مشرف شد نزد طاهر رفت و دست او را بوسید و نشست در آن مجلس که سادات و اشراف و فضلاء و اعیان بودند پس طاهر ابتداء کرد و فرمود ای فلان شنیدی در باره من سخن دشمنانم را پس جدم پیغمبر ص را در خواب دیدی و امر کرد تو را بر ساندن ششصد اشرفی که مقطوع شده بود در طول سه سال با هدایای و اکرام میکرد تو را نمی آوردی آنرا و آنرا از مال خود جدا کردی در بار خود سوگند میدهم تو را که مرا چنین ... گفت قضیه

در تنضید جواهر زینت فزای فروع دین

چنین بود والله ای فرزند رسول خدا کسی را نابود نان جز خدای تعالی ظاهر کفت در نزد من بود جبر نبود در سال اول و دوم و سیم و دیگر
تنک شد پس دیدم جدم رسول خدا را که میکفت بمن غم مخور که من برای تو رفتم نزد فلان و امر کردم او را که بدهد بتو انچه فوت شده
و با مبتوا الله صله خود را از تو قطع نکند پس حمد کردم خدای عز و جل را و شکر نمودم بر نعمت و احسانش چون تو را دیدم دانستم مراد و
تو را مکر برای انچه در خواب دیدم پس خراسانی دیگر باره برخاست و دست و پای او را بوسید و التماس نمود که او را در کذرد و مجبت
کوش دادن بسخن دشمن در حق او و مال را تسلیم او کرد و احمد بن فضل شافعی بعد از نقل این حکایت از کتاب نوشی عری الایمان از
سبا علی سمهودی کفته است که ابن طاهر الطاهر بن یحیی بن الحسین بن جعفر الحجة بن عبید الله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن
ابی طالب علیهم السلام استجد امراء مدینه منوره **حکایت** در کلمه طیبه مرحوم حاجی نوری است که عالم جلیل و حبر نبیل
که دیده نشده در عصرش براطلاع و در تقوی و زهد نظیر و عدیل مرحوم حاجی ملا علی طهرانی مجاور نجف اشرف اعلی الله مقامه که در اخر ماه صفر
سنه ۱۲۹۷ مرحوم شد خبر داد مرا شفاها که والد مرحوم حاجی میرزا خلیل طبیب رحمه الله همیشه میکفت که وجود من و وجود اولاد من
جمیعا از برکت علویه بود که در کربلای معلی منزل داشت پرسیدم چگونه بود سببش کفت پیش از انکه عیال اختیار کنم در طهران
بودم شبی در خواب مردی را دیدم که خوش صورت و شمایل بود و عمامه سفیدی بر سر داشت پس بمن کفت که قصد از زیارت امام حسین
داری پس تعجیل کن که بعد از دو ماه دیگر راه مسدود میشود بنحوی که مرخصی برای ان نخواهد کرد و در خاطرم زیارت انجناب بود پس چون بیدار
شدم میل زیارت مولای خود شدم پس بزیارتش مشرف شدم و تاریخ خواب را ضبط کردم پس نکذشت از انچه بکه معین کرده بود که
راه مسدود شد پس دانستم که ان خواب راست و ان مرد در خبر بکه داده صادق بود و چون سید العلماء و المحققین میر سید علی صاحب
ریاض بمن معالجات نیکو دید در طبابت نفوس مردم را بسوی من ترغیب میکرد پس ملتفت ماندم و مردم بمن رجوع میکردند تا انکه روزی
در محکمه خود نشسته بودم ناکاه زنی داخل شد با خادمه چون از مردم فارغ شدم و کسی نماند نزدیک من امد و دست خود را بیرون اورده
دیدم نمانده در ان نه استخوان بجهت مرض اکله چون ان را مشاهده کردم طبعم مشمئز شد و با او کفتم که این مرضی است که نتوانم او را معالجه
کنم پس اهی حسرت انه کشید و بیرون رفت دلم سوخت خادمه او را اواز دادم و پرسیدم که این زن کیست کفت صاحب سکیم از بلاد و
علویه است و شوهرش علوی بود او را از هند اورد با مالی فراوان که از اندازه بیرون بود و همه ان را صرف کرد بر حضرت ابی عبد الله
الحسین ع و الان دستش خالی شده و مالی ندارد و باین مرض هم مبتلا شده که دیدی پس با او کفتم بگو بیاید تا معالجه اش کنم پس امد و شروع
کردم در علاج او از فصد و حجامت و مسهلات و معاجین تا شش ماه پس از دستش و سایر بدنش که باین مرض مبتلا بود شروع کرد
کوشت روئیدن و سال اخر نشد که مرض بالمره تمام شد چنانکه کویا هرکز نداشته پس علویه پیوسته نزد من میامد و چون مادر به
فرزند مهربانی میکرد تا انکه مدتی کذشت پس در خواب دیدم همان مردی را که خبر داد که راه بسته میشود و امر کرد مرا به تعجیل در زیارت
حضرت ابی عبد الله که میکفت ای فلان مهیا شو برای سفر اخرت که نمانده از عمر تو مکر ده روز دیکر پس از خواب بیدار شدم ترسان
و هراسان پس کفتم لا حول و لا قوة الا بالله انا لله و انا الیه راجعون و کفتم این اخر ایام من است از دنیا پس در این روز تب مرا عارض
شد سخت و شدید تا انکه بستری شدم و علویه مرا پرستاری میکرد و انچه حاجت داشتم انجام میداد تا انکه روز دهم شد احبا
من جمع شدند در کنار من پس در ان هنکام که ایشان نظر میکردند بمن و من بایشان نظر میکردم که ناکاه دیدم خود را که منتقل شدم از
عالمی بعالمی دیکر و انها که در دور من بودند احدی را نمیدیدم و من در ان عالم بودم که ناکاه دیدم دیوار خانه شکافته شد و دو نفر
از انجا بیرون امدند که بغایت مهیب بودند یکی از انان در بالای سر من نشست و دیکری در زیر پای من و ایشان چیزی از بدن من را
مس میکردند و لیکن خود را چنان میدیدم که از عروق من متعلق و متصل است بایشان بنحوی که از وصف کردن ان عاجزم تا انکه
جان خود را چنین دیدم که بحنجره رسیده و در این حال باز دیوار شکافته شد و مردی امد و نفر کفت که بکذارید او را ایشان کفتند که
ما مأموریم پس با ایشان کفت که بروید که حسین بن علی علیه السلام شفاعت کرد نزد خداوند که رجوع کند بدنیا پس برخاستند و
رفتند و من بعالم اول برکشتم و انجماعت را که در اطراف من بودند دیدم که بهت زده اسباب مردن من مهیا میکنند پس چشم خود را باز کردم و
ایشان مسرور شدند و بشارت دادند که ناکاه علویه داخل شد و کفت بشارت باد شما را بشفای فلان زیرا که جدم حسین علیه السلام
شفاعت کرد در نزد خداوند در شفای او و کفتند چکونه دانستی کفت من رفتم نزد قبر جدم حسین ع پس تضرع کردم بسوی خداوند در
شفای این مریض و با انجناب در شفاعت در نزد خداوند پس خواب بر من مستولی شد در خواب جدم حسین علیه السلام را دیدم پس
کفتم یا جداه از تو میخواهم شفای فلان را فرمود فلان عمرش منقضی شد کفتم ای اقای من من این را نمیفهمم و شفای فلانی را میخواهم پس
فرمود من خداوند را میخوانم پس اکر حکمت در اجابت دید مستجاب خواهد نمود انکاه دستهای مبارک خود را بجانب اسمان بلند نموده و
دعا کرد پس فرمود بشارت باد تو را بدرستی که خدای تعالی دعای مرا مستجاب فرمود در شفای فلانی جناب **حاجی** قدس سره
میفرمود عمر والد را نوقت بیست و هفت یا هشت سال بود در روز وفات قریب به نود سال داشت و بمن میکفت ای فرزند از برای
علویات شان بزرکی است و من از ایشان عجایب دیدم و پاره از ان کرامات را نقل میکرد **مؤلف کوید** خداوند بان مرحوم پنج پسر
بعد از ان مرض عطا فرمود که از علمای مبرزین و سه از اطبای ماهرین یکی از ایشان مرحوم مرحوم بود که امی بود از ایات خدا و یکه در زهد و تقوی

حکایت منقول از مرحوم حاجی میرزا خلیل طبیب

در شفای حاجی میرزا خلیل ببرکت عنایت حسین علیه السلام

وکرامت و حسن خلق و معاشرت و مؤمن بود از خلص اصحاب ائمه علیهم السلام و حکایت علماء که شنیده در سفر و حضر ملتفت با او مصاحبت
کردم اگر بخواهم صفات حمیده و عبادات در شبها و حالات او را ذکر کنم از وضع کتاب خارج خواهد بود **حکایت ۱۲** یکی از علماء دارالمرز
رشت کتابی باسم شجره طوبی تألیف فرموده و مطالب چند در آن بنحو سؤال و جواب عنوان نموده از آن جمله این سؤال و جواب است **س**
احترام سیدیکه درس نخوانده و عالم نمی‌باشد اعم از آنکه سید با عمل و تقوی باشد یا بی عمل و غیر متقی باشد زیادتر است یا شخص غیر
سید عالم و در صورت تعارض کدام مقدم می‌باشند **ج** اولاً بدانکه سادات خوب و بد ایشان را مطابق بعضی از اخبار می‌باید احترام نمود
و آقازاده هستند نسبت بتمام غیر خودشان و از آل رسول(ص) می‌باشند که محبت و مودت آنها از جانب خداوند فرض شده بدلیل آیه شریفه
قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی و ثانیاً در جواب حکایتی **نقل** میکنیم و آن این است که یکنفر از علماء عرب که سید نبوده هر سال
بجهت گرفتن ذکوة و وجوه بریه و مظالم میرفت نزد یکی از مشایخ اعراب بادیه که زیاد از شیخ نزد او بود و رئیس بود در میان طایفه اعراب از آن جمله
یکسال رفت و در مضیف خانه شیخ وارد شد و در پهلوی شیخ نشست و احترام شیخ باین عالم بحدی بود که او را پهلوی خود می‌نشانید و این کمال
احترام از آن عالم بود که آن شیخ عرب بجای می‌آورد و در این خلال که آن عالم جلیل و آن شیخ عرب با هم نشسته بودند یکنفر سید فقیر وارد شد که ابداً کمال
و سواد نداشت تا این سید وارد شد و چشم شیخ عرب بآن افتاد فوراً از جای حرکت کرده و از روی مسند خود را با استقبال سید رسانید و تا
مضیف خانه بی اختیار و با پای برهنه از او استقبال نموده و او را در جلو خود انداخته و او را بروی مسند خود نشانید و خودش در کمال
کوچکی و ادب هر چه تمامتر در نزد سید نشست و آنچه مأمول آن سید بود تماماً را انجاح داده و شخصاً فرزند خود را مهماندار او قرار داد و خلعتی
فاخر بر پیکر خود پوشانید بجمیع مباهات در چند منزلی او تا سید روان و آن سید یکشب بیشتر در آنجا توقف نکرد و با حاجات مقضیه از پی کار خود
رفت آن شخص عالم از این وضع سلوک شیخ با سید فی الجمله تغییری در حالتش نمایان شد چه تصور نمود که من با این علم و هنر و سید با این بی علمی
چگونه شد که این شیخ عرب این اندازه او را حرمت داشت و مرا بعد از او حرمت نهاد در شیخ بفراست مطلب را فهمید و هیچ نگفت تا آنکه
بعد از صرف شام شیخ عرب بآن عالم عرض کرد که من با شما حاجتی است عالم گفت حاجت را بفرما شیخ عرض کرد غلامی دارم میخواهم که او را
همراه خود بشهر برده باشید تا آنکه بدرس خواندن مشغول شود زیرا که هر چند مبنی که با او توجه میدهم از آنجا مشرفا نخواست پس چاره جز
این ندیده که او را بشما بسپارم که او را تعلیم داده مجتهد نمائید که دارای تدریس و فتوی گردد پس او را همراه خود ببرید تا قبیله من بفتوای این
غلام عمل کنند و مردمان قبیله در نزد او درس بخوانند تا اگر قبول بفرمائید این غلام را همراه برده و او را متوجه شده تا چند سال طول می
کشد که او مثل شما گردد در علم و دانش و چه قدر مصرف لازم دارد عالم فرمود لااقل تا ده سال طول میکشد و هر سالی شاید تا صد تومان
هم مصرف داشته باشد شیخ عرب امر فرمود تا هزار تومان که مصرف ده ساله آن غلام بود حاضر ساختند و آنگاه شیخ عرض کرد بنابر
بعد از آنکه غلام من ده سال درس خواند و بدرجه اجتهاد رسید و او را جناب شما با این وصف در میان قبیله ما آورده و بمن رد
فرمودید آن غلام عالم مجتهد صاحب فتوی در آن وقت با این همه فضل و کمال مملوک من خواهد بود و دست بسینه در نزد من باید
بایستد یا نه و اطاعت من بر او لازم است یا نه بلکه چون مجتهد و صاحب فتوی شده اطاعت من دیگر بر او لازم نیست عالم فرمود که
البته باید اطاعت نماید تو را و لو اینکه مجتهد شده باشد بلکه در این صورت که غلامی عالم شده و جناب شما سبب عالم شدن او شده اید
و صاحب معرفت گردیده باید زیادتر پاس حقوق شما را بدارد شیخ فرمود اگر من بمیرم و اولاد من فاسق و گناهکار باشند این غلام با
این فضل و کمال را مالک میشوند یا نه عالم گفت البته مالک آن هستند شیخ گفت میتوانند که چنین غلام با علم و اجتهاد را بفروشند
یا نه عالم گفت بلی زیرا مملوک آنها است که بفروشند یا نفروشند شیخ گفت یک حاجت دیگر بشما دارم عالم فرمود بفرما شیخ عرض نمود که مرا پسری است
بسیار با هوش و ادراک میخواهم که او را نزد سید کبیر سید نمودن او تا چند سال طول میکشد و چه قدر مصرف دارد عالم فرمود
این مطلب نخواهد شد ابداً اگر چه تمام اموال دنیا را صرف کنی چه آنکه سادات از اصلاب شامخه و ارحام مطهره آمده سلسله آنان
میرسد بائمه دین و از ایشان به پیغمبر خاتم النبیین و از آنسرور بآدم ابوالبشر پس شیخ عرب عرض کرد ای عالم ما ها چند پشت پدر چه
بوده ایم عالم فرمود چند پشت پدرش را که نمیدانم و لکن پدران از حضرت خاتم النبیین کافر و در جهالت بوده ایم و با ایمان تان بزرگوار
صاحب شرافت گردیده ایم شیخ عرض کرد ای عالم ما ها را با حضرت رسول(ص) چه نسبت است عالم فرمود نسبت رعیتی و امتی و بندگی
پس آن شیخ عرب عرض کرد الحمد لله علی وضوح الحق چون این تقریر را از آن عالم شنید گفت ای جناب عالم نسبت شما ها و ما ها نسبت باولاد
رسول و سادات اهل ایمان نسبت این غلام من است نسبت باولاد من بعد از فوت من که خود شما اقرار نمود بلکه مملوک اولاد من است هر
چند که آنها فاسق و این غلام در اعلی درجه از علم و فضل و کمال و تقوی باشد پس از این بابت احترام من از آن سید دل گرفته مباشر و عمگین مشو
تمثیل فی المقام دخیل نیز که فرموده است که مثل ذریه فاطمیه مثل قرآن مجید است و چنانچه قرآن لازم الاحترام است
ایشان نیز لازم الاحترام میباشند چه آنکه صلحاء از این سلسله جلیله مثل آیات محکمه ناسخه است که باید آنها را بوسید و بدیده گذاشت
و بر طبق آنها عمل نمود و آنهائیکه از این سلسله صالح نیستند باید آنها را احترام نمود که مثل آنها مثل آیات منسوخه است که از قرآن و
جزء قرآنند چنانچه آنها را نیز باید بوسید و بدیده نهاد نهایت آنکه نباید بر طبق آنها عمل نمود همچنین آنهائیکه از سلسله سادات
از صلحا نیستند باید ایشان را نیز تعظیم و احترام نمود نهایت آنکه چون اعمال صالحه ندارند نباید در اقوال و افعال اقتدا بآنها نمود

در احترام سادات نسبت بعلماء غیر سید

در ذکر تمثیلی از قرآن مجید با اثبات حال سادات

الماسة عشر عقابیست بدانکه در عقاب نادادن خمس سادات ذوی الاحترام و سهم امام علیه السلام اخبار بسیار و آثار بیشمار از اهل بیت الطهارة علیهم صلوات الله واصل شده است و ما از جمله بنقل ده خبر از آنها در این مقام و مضمار من باب الاختصار اقتصار مینمائیم خبر ۱ در وسائل و عروة الوثقی و دیگر از کتب معتبره از ابو بصیر روایت شده است که گفت بحضرت ابی جعفر عرض کردم که کمتر چیزی که بسبب آن داخل میشود بنده در آتش جهنم چیست فرمودند خوردن یکدرهم از مال یتیم است پس فرمودند مائیم یتیم یعنی خوردن یکدرهم از مال امام ع بغیر وجه شرعی باعث دخول در نار جهنم است خبر ۲ و نیز در همان عروه و وسائل از ابی جعفر ع روایت نموده که فرمود حلال نیست از برای احدی اینکه بخرد از مالیکه خمس بر آن تعلق گرفته چیزی را تا آنکه واصل شود بسوی ما حق ما که در آن مال تعلق گرفته خبر ۳ و هم در آن دو کتاب است که حضرت صادق ع فرمودند معذور نیست بنده که خریده باشد از خمس چیزی را اینکه بگوید یا رب من اینمال را بمال خود خریده ام تا اینکه اذن بدهد اهل خمس او را در تصرف در آنمال خبر ۴ در امالی الاخبار از حضرت رسول روایت کرده است که سخت ترین چیزها بر انسان در روز قیامت این است که برخیزند اهل خمس و بگیرند گریبان او را که خمس ما را بده و میگویند پروردگارا این شخص بحقوق خورده است خمس ما را و تصرف نموده است در آن و نپرداخته است آنرا بسوی ما پس خدای تعالی در عوض حسنات این شخص را مبادله بصاحبان خمس و هم چنین است در زکوة خبر ۵ ایضا در آن کتاب مذکور است که حضرت رسول فرمود که در نزد خدای تعالی اعظم از زنا معصیتی نیست و در روز قیامت صاحبان خمس برخاسته و شکایت از تارکین خمس نموده و عرض کنند خدایا از این جماعت سؤال فرما که زنان خود را بچه ترویج نموده اند خبر ۶ ایضا در همانکتاب از حضرت صاحب ع روایت شده که فرمود کسیکه بخورد از مال ما چیزی را شکمش پر از آتش و داخل در جهنم خواهد شد خبر ۷ و نیز آنحضرت ع در ضمن حدیثی فرمود که لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر آنکسی که بخورد از مال ما یک درهم حرام را خبر ۸ و نیز در حدیث دیگر فرمود که کسیکه حلال داند آنچه را که در دست ما است از اموال ما و تصرف کند در آنها چنانچه تصرف نماید در مال خود بدون امر و اذن از جانب ما پس آنکس ملعون است و ما خصماء و دشمنان او هستیم بدرستیکه حضرت رسول فرمودند کسیکه حلال بداند از عترت و ذریه من مالی را که خدا بر او حرام فرموده است پس چنین کسی ملعونست در زبان من و در زبان هر پیغمبری پس هر که ظلم کند بر ما لعنت خدا بر او است بقول الله عزوجل الا لعنة الله علی الظالمین خبر ۹ حضرت ابو جعفر ع در ذیل حدیثی فرمود که حلال نیست از برای احدی که بخرد از خمس چیزی را تا آنکه برساند بسوی ما نصیب ما را خبر ۱۰ ایضا در امالی الاخبار است که علی بن ابراهیم از پدرش روایت کرده که گفت بودم در نزد ابو جعفر ثانی ع که داخل شد بر آنحضرت صالح بن محمد بن سهل که از جانب آنحضرت متولی وقف بود در قم پس بآنجناب عرض کرد که ای مولای من ده هزار درهم تصرف نموده ام مرا در آن حلال فرما حضرت فرمود ترا بحل نمودم پس از آنکه صالح بیرون رفت آنحضرت باصحاب فرمود که بعضی از مردم دست می یابند بر اموال حق آل محمد ع و ایتام و مساکین و ابناء سبیل ایشان پس مصرف میکنند آنرا و بعد میایند نزد من و میگویند ما را حلال کن آیا هیچ خیال نمیکنند که میگویم چنین نخواهم کرد بخدا قسم که خداوند مؤاخذه خواهد نمود ایشان را از این در قیامت مؤاخذه شدیدی

مغنطیسة حکمیة بدانکه در حکمت و فلسفه قرار دادن شرع مقدس حقوق متعلقه باموال را مثل زکوة و خمس و صدقات و غیرها چند چیز گفته شده است اول آنکه مال دل را مشغول کند از عبادت چنانکه فقیر از فقر و لابدی در تحصیل معاش از دنیای از عبادات محروم ماند هم چنین غنی بواسطه جمع و ضبط اموال از دنیای از عبادات محروم میشود پس باید قدری از مال خود را چنانچه شرع مقدس قرار داده بفقراء برسانند که هم غنی از مشغولیتش کم شود و ببعض عبادات برسد و بتواند بجای آورد بجهة قلت اشتغال و هم فقیر از پریشانی و اغتشاش حواس بیرون آمده ببعض از عبادات متمکن گردد دوم آنکه خداوند انسانی را عمر داده که با آن کار آنجهان را که سرای آخرت است آباد کند و چون انسان عمر شریف را در تحصیل مال صرف نموده در آن مال حقوق واجبه و مستحبه قرار داده شده تا آنکه بدادن آنها تدارک کند او عمر یکه از او در جمع مال و تحصیل آن ضایع کرده است سیم آنکه درویشان و فقراء صاحب غنی و ثروت را دشمن گیرند و مخصوصا بر او حسد برند چه حسد در جبلت بشر مخمر و منغرس است پس شارع مقدس حقوق مالیه را از جهة فقراء قرار داد که غنی بواسطه دادن آنها با ایشان از عداوت و حسد ایشان ایمن گردد چه الانسان عبید الاحسان و هم فقراء از رنج حسد و عداوت با او در دنیا و از عذاب و نکال در عقبی خلاص یابند

ایقاظ فیه ایعاظ بدان ایجان برادر که مال را نباید بکسی بدهی که خدمت شیطان کند چه مجرد دادن مال پسندیده نیست و مطلق بخشیدن مال هم نکوهیده نیست مدح کسانی راست که مال را در راه رضای خدا صرف و خرج نمایند که الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله و هم چنین در همه قرآن مجید در هر جا که انفاق را مدح فرموده فی سبیل الله فرموده و با این قید ذکر نموده و هر جا مذمت عدم انفاق نموده بر عدم انفاق فی سبیل الله است که ولا ینفقونها فی سبیل الله و سر این قید آنستکه همه مالها از خدا است و همه بندگان را در ساحت قدسش حکم بندگان مکاتب جاری است و عبد مکاتب را دون چون بر خلاف رضای مولی رفتار کند خائن و در حکم دزدان و عاصیان بلکه شریک شیطان باشد پس اگر اموال عالم را در هوای نفس صرف کنی ممسکی و فرشته در باره تو از خدا خواهنده تلف است و اگر در رضای خدا یکحبه از درهم را بدهی بانفاق معروفی و فرشته در باره تو از باری تعالی بقاء مسئلت نماید و مثل آنکه مال را بهوای نفس صرف در معصیت کند یا بکسی دهد که چنین کند مثل غلام یاغی بر سلطان است که خزانه او را تاراج نموده بدشمنان او دهد و مأمون از بهلول درخواست نکته نمود با انگشت بر دیوار سرای نوشت که رفعت الطین و وضعت الدین ان کان من مال الله فقد اسرفت وان کان من غیرک فقد خنت وان الله لا یحب الخائنین

جواهر کلمات (۞) زیب حلهٔ فرائیست (۞) للصوم ملا ایمات

یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون یعنی ای انجنان کسانیکه گرویده اید نوشته شد و واجب کرده شد بر شما روزه داشتن همچنانچه نوشته شده بود بر آنانکه پیش از شما بودند شاید که شما بپرهیزید در جواهر التفسیر است که حضرت حق سبحانه و تعالی با اهل ملتها دیگر که در قرآن خطاب میکند بی واسطه در بسیاری آورد و حضرت رسالت ص را میگوید که بگوی قل یا ایها الکافرون قل یا ایها الذین هادوا قل یا اهل الکتاب تعالوا چون نوبت بخطاب این امت رسید بساط وسائط مطوی شده خود میگوید یا ایها الذین امنوا **و حق** تعالی این امت را در قرآن به پنج نام خوانده است سه عام و دو خاص **اما** آنکه عام است یکی یا ایها الناس و دیگر یا ایها الانسان سوم یا بنی ادم و این سه ندا از کرامت و نواخت خالی اند و بر عموم همه را میخواند و آن دو که خاص است اشنایان یکی یا عبادی دوم یا ایها الذین امنوا و این ندای قبول و کرامت است و گواهی دادن برای بنده با ایمان و عبادت و از این جا است که گفته اند یا ایها الذین امنوا هم ندا است و هم گواهی انجمند است نشان اشنائی است و گواهی آن باشد که ایمان بنده عطائی است از حضرت رب العزة چون خواست که بندگان بحکمی تکلیف کند نخست ایشان را بنوای کرامت بنواخت و بوجود ایمان گواهی داد تا مؤمن بقوت این اقتدا تواند که حامل آن بار گردد **و حکمی** که تالی این ندا واقع شده این است که کتب علیکم الصیام و صیام مصدر است چون قیام و اصل او در لغت امساک است از چیزی و ترک آن و از این جهت صمت را که امساک از کلام است صوم گفته اند حیث قال انی نذرت للرحمن صوما و در شرع عبادت است از امساک خاص یعنی باز ایستادن از جمیع مفطرات از وقت طلوع فجر ثانی تا غروب شمس **و در عین القضاة** در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبادت است از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت عبادت است از خوردن طعام و شراب اما الطعام ابیت عند ربی یطعمنی و اما شراب فسقیهم ربهم شرابا طهورا و این صوم را معنوی خوانند و این صوم جز عارفان را دست ندهد **نظم** مرد عارف چه یافت لذت قرب نه باکلش کشش بود نه بشرب اکل و شرب چه باشد انس بحق دائم او بر خوان است مستغرق لقمه از خوان یطعمش بیبی شرب از چشمهٔ سار یسقینی **و در فتوحات مکیه** مذکور است که صوم معنی رفعت نیز می آید چنانچه صام النهار اذا ارتفعت و روزه را بسبب آنکه درجه او از سایر عبادات ارفع است صوم گفتند یا رفعت او بواسطهٔ نفی مثلیت است از او چنانچه نسائی در صحیح خود از ابی امامه نقل میکند که بخدمت رسول خدا آمدم و گفتم یا رسول الله مرا کاری فرمای که از تو فرا گیرم فرمود که بر تو باد روزه فانه لا مثل له و بسبب این صفت است که او را از بندگان با وجود تعقل بان سلب میکند و بجود شرف اضافت می بخشد که الصوم لی و یکی دیگر از نشانهای رفعت این عبادت آنست که مجازات آن حضرت بخود اختصاص داده که انا اجزی به **و بزرگان** گفته اند مفهوم ما از روی اشارت آن از این عبادت آنست که انا اجزاؤه **مثنوی** روزه کوم نامه روزی ده است نامه که حرفش انا اجزی به است **العزیز** خلعت ثنای الصوم لی نه بر قامت هر کس راست آید مضمون انا اجزی به روزه دار آن صورت را جمال نماید **نظم** تا المنت از بهشت هوا متملی چون رسد کت لذت الصوم لی هر چه بلبل شرع بشارت ده است از همه حرف انا اجزی به است **و چون** مبلاذ فتح الارکان روزه محل جولان سمند بیان است کرشمه از فضائل و فوائد آن بر رشتهٔ اهتمام در سلک عبادت نظام یابد تا ذائقه مناسبت خارج می نماید و خلاصه برخی از اقوال اکابر در سه نکته باز نموده می آید **و فترک لا خضرا فی**

النکتة الاولی بدانکه صاحب شریعت ص صوم را بفضائل بسیار و صائم را بخصائص بیشمار اختصاص داده و از جمله مثبت منقبت ده برای صیام و ده بجهت صائم ثبت برادمیاید اما آنکه تعلق بصوم دارد یکی آنست که روزه ربع ایمان است صاحب عوارف این حدیث آورده که الصبر نصف الایمان و الصوم نصف الصبر **دوم** باب عبادت است که از این در بیارگاه عبادت کامله توان رسید یا آنکه لکل شیء باب و باب العبادة الصوم هر که از در روزه بخلوتخانهٔ عبادت خرامد از ذوق پرستش بر نصیبی وافر محظوظ گردد **سیم** شکستهٔ سورهٔ شهوت است چنانچه در حدیث آمده که ای گروه جوانان هر که از شما اهبهٔ اسباب نکاح قادر است باید که بلا یرهٔ تزویج در آید و هر کرا استطاعت این معنی نیست همان به که روزه دارد که صوم مرد را باز دارنده است از ارتکاب شهوت **مثنوی** شهوت از خوردن بود کم کن تو خورد یا نکاحی کن بجه از شر و شور **چهارم** زکوة تن است که لکل شیء زکوة و زکوة الجسد الصیام و زکوة پاکی باشد و مقرر است که بروزه تن از کناهان پاک شود و نفس از رذائل اخلاق پاکیزه گردد **و محمد حکیم** ترمذی در اثبات العلل زکوة را بمعنی برکت و افزونی داشته و فرموده که نفس سرکش بواسطهٔ از زوها میل دنیا کند و دنیا مبغوضه حق است پس بدان مقدار که نفس بدو نزدیکتر شود از مرتبهٔ قرب الهی دور تر افتد و دوری از حق برکت را زایل کرداند و کمی و کاستی در ظاهر و باطن پدید آید اما بواسطهٔ روزه که سرمایهٔ منع عادات و نفی شهوات است بحق متوجه گردد هر آینه از آرزوی دنیا منقطع شود و هر چند انقطاع بیشتر باشد قربش افزون تر بود و بجهت آن برکت و نشو و نما در صورت و معنی ظهور نماید و از این جا گفته اند **ع** منبع الصوم برکة البرکة **پنجم** سبب امان است از آتش دوزخ الصوم جنة من النار سپر دفع ضرب تیغ و تیر میکند و روزه منع شرر و شرر و سعیر **قطعه** شعلهٔ دوزخ چه شود تیغ زن تا شررش با و اختلال فکن روزه گردانیده در دفع تیر چون سپر بور کشاده بر سرت **ششم** عبادت قایم است از زمان فطرت ادم تا زمن خاتم ...

در بیان آنکه خطاب یا ایها الذین امنوا ... (حاشیه، ناخوانا)

در بیان ... صوم مرد ... (حاشیه، ناخوانا)

هیچ شریکی ازین عبادت خالی نبوده و این دلیل عموم فیض اوست که رحمت و مادی اقتضاء آن نمود که مبدء کان ازین خوان دعوت بی
نصیب نمانند **هفتم** مختص است بشرف اضافه که الصوم لی **و حافظ** ابوبکر بن العربی در شرح اذا بالمرید بن اورده
که همه عملها از آن خدای تعالی است و تخصیص صوم باضافه برای تشریف است چنانچه طهرا بیتی یا آنکه الصوم لی یعنی صمدیتی لی من
بخودم و بخورانم و هو یطعم و لا یطعم پس روزه داران از روی دوستی موافقت ما کنند که اول طلبه در محبت موافقت است یا آنکه
روزه مراست یعنی برای من چه هیچ عمل را از اعمال شریعت ممکن نیست که توان پوشید الا روزه را و در وقت اخفا کسی بران مطلع
نشود الا حق تعالی یا این عبادت خاصه من است و هیچ یک را از اصنام و طواغیت بدین عبادت پرستش نکرده اند و کفته اند
اضافه روزه با خود کرد تا دست خصمان ازان کوتاه شود آورده اند که فردای قیامت خصمان در مقام تظلم آمده بدان مظالم
که در کردن بنده دارند طاعات و عبادات او برند چون نوبت بروزه رسد حضرت عزت روزه را در خزانه لطف و دیعت نهاده
گوید این ازان من است و شما را برین دسترسی نیست پس عاقبت ثواب آن را به بنده باز دهد و گوید روزه را که بخود اضافه کردم برای
تو بود و اگر نه من بغنای ذاتی بی نیازم از طاعت مطیعان و عبادت عابدان **بیت** بی نیازی بین و استغنا نگر خواه
مطرب باش و خواهی نوحه گر **هشتم** مخصوص است بجزا از حق چنانچه مضمون انا اجزی به ازان خبر میدهد یعنی
من بخود متولی مجازات روزه دارانم و ملک و غیر او را درآن دخل نیست **نهم** بی مثل است از روی کمال چنانچه در حدیث ابی
امامه گذشت که لا مثل له و بی مثلی صفت کمال است لیس کمثله شیء **بیت** بچه نسبت کنندت جان شده است غیر تو چیزم
بتو هیچ کس نماند و تو بهیچ کس نمانی **دهم** سبب اجابت دعا است که ثلث لا ترد دعوتهم شنیده اند که سهام دعوات
ایشان به هدف اجابت و غرض استجابت میرسد یکی از جمله بنده روزه دار خصوصا در حالت افطار نفس ناشکیبا متوجه حصول
آرزوی خود باشد و او بخلاف نفس دعا دست دعا بر داشته متوجه بارگاه کبریا گردد هر آینه تیر این دعا را تا مقصود قاب قوسین
راه است **و اما آنچه** متعلق بصائم است **یکی** آنکه خواب و عبادت است بعبادت محسوب میشود که نوم الصائم عبادة
دوم هر خاموشی او در دیوان عمل بحساب تسبیح برداشته شود که صمته تسبیح **سیم** بروز قیامت از دوزخ دور میافتد چنانچه
در حدیث آمده که هر بنده که یک روز برای خدا روزه دارد حق جل و علا او را بدان یک روزه هفتاد ساله راه از دوزخ دور گرداند و در
جمع اللطایف آورده که میان وی و دوزخ هفت خندق پدید آید که مسیره عرض هر خندقی پانصد ساله راه باشد **چهارم** دری از درهای
بهشت برای دخول وی معین گردد و در این باب حدیث صحیح آمده که از جمله درهای بهشت دری باشد مسمی بریان که جز روزه داران
از آن در بهشت در نیاید **پنجم** حق سبحانه و تعالی بدو مباهات کند و با فرشتگان گوید نظر کنید به بنده من که او را بخوردن و آشامیدن
مبتلا کرده ام و انواع شهوات و لذات و ضیافات را بروی مسلط کرده ام و او بجهت رضای من ترک آرزوهای خود کرده ترک طعامه و شرابه
اجلی **ششم** بوی دهن او نزدیک خدای و انبیا آنچه مشک از خوش بوی تر باشد لخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک
نظم ساز چه نافه شکم خویش خشک / تو که دم از نفست بوی مشک / نکهت روزه ز لب روزه دار / به بود از نافهٔ
مشک تتار ایزد مراد ازین بوی بوئیست که بشامه ظاهر احساس نتوان کرد بلکه رایحه طاعت است که جز بمشام باطن ادراک
نتوان نمود **در** ذخیرة الملوک مذکور است که حق جل و علا بکمال حکمت دو نوع ادراک در وجود انسان تعبیه فرموده یکی ادراک صوری
بقوه سمع و بصر و سایر حواس و این نوع احساس ثمرهٔ لطایف عناصر است **دوم** ادراک معنوی بقوای قلبی و روحی و عقلی و سری
و این نتیجه آثار حقایق حضرت قادر است و هر قوتی را بحسب خاصیت از مشاهده مدرکات خود لذتی والمی است مثلا در صورت
لذت والم قوت باصره بحسب مشاهده کمال حسن و قبح صور و الوان است و لذت والم قوت سامعه بحسب جودت و رداءت اصوات
و لذت والم قوه شامه بحسب خوشی و ناخوشی روایح و علی هذا در قوتهای صوری و لذات و آلام قوای معنوی نیز هم چنین است بلکه
زیادت ازین و چون قلب و روح و سر که قوای معنوی اند هر یک سری از اسرار ذات متعالیه اند جلت عظمته پس هر چه از مدرکات معنی
مقبول این حضرت آمد شهود آن سبب لذت آن قوی گردد و هر چه مردود حضرت صمدیت شد سبب آلام و عذاب ایشان باشد
و مقرر است که صفات صائم در بوته مجاهده بتصفیه صوم مصفی میگردد و تنزه انقطاع از لوث لذات حسی سرها برده حق
را از خباثت شهوات مطهر میگرداند و آتش امساک از موجبات کدورات عود وجود مؤمن را بر مجمر ریاضت میسوزد و فوایح
عطر تخلقوا باخلاق الله که سرا پرده حضرت موجد را از ایجاد موجودات انس بجناب عز کبریائی واصل میشود اعزیز خلا
معنی آنست که آثار طاعات را عطریست که رایحه آن مرغوب مقربان باشد و مقبول حضرت است و آثار معاصی را نتنی است که ملائکه
از رایحه آن متنفر میشوند پس هر طاعتی که آثار صفای آن در باطن مطیع قوی تر است فوایح عطر آن بطبقه اعلا از ملأ بلکه تا حضرت
جل جلاله انفذ و بیشتر باشد و چون هیچ نوع عبادتی را در تنویر و تصفیه باطن اثر بیشتر از صوم را هست چه اثر این عبادت
اینست که دل عابد را از رذایل شهوات جلا میدهد و سر او را از روئیت وسایط و تکالیف اسباب باز میرهاند و اتصاف صائم
بصفت صمدیت حقیقت او را ببساط قرب و مقعد صدق میرساند پس بحقیقت تعلق همت استعداد صائم که عبادت او ازین بوی
بهر اوست بحضرت صمدیت هر از مسافت باشد چه آن بوی آشنائی است و در آشنائی هزار دوستائی **بیت**

بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید — از یار آشنا سخن آشنا شنید — هفتم دوزخ قیامت در اکل و شرب
بر همه کس نمایان باشد چنانچه در روضة الناصحین مذکور است آورده که روز قیامت چون روزه داران سر از قبور برآرند فرشتگان با خوان
های آراسته از مهمانخانهٔ جنان و اباریق پاکیزه پر آب پاک از حیاض ریاض جنان باستقبال ایشان آیند و گویند بخورید
از این موائد و فوائد که شما در دنیا با آتش جوع میسوختید و دیگران نفس را در مطبخ در هم با کلوا فربه ملبا ختند و بیاشامید
از جیحون و سلسبیل که شما در گرما هاجر تشنه می بودید و سایه نشینان از شربتهای خنک می آسودند کلوا واشربوا هنیئا
بما اسلفتم فی الایام الخالیة هشتم ملائکه در وقت تناول طعام بحضور صائم بر او صلوات فرستند چنانچه در حدیث
صحیح وارد است که چون نزدیک صائم چیزی خورند و او نخورد ملائکه بر وی درود میفرستند تا وقتی که مردمان از اکل فارغ شوند
نهم روزه دار در بهشت متنعم باشد چنانچه در تنبیه الغافلین آورده که بلال بمجلس پیغمبر در آمد و آنحضرت به تناول
طعام مشغول بود بلال را صلا زد که الطعام الطعام یا بلال گفت یا رسول الله من روزه دارم حضرت فرمود که ما حالی روزی
میخوریم و رزق بلال فی الجنة دهم بدو فرحه اختصاص می‌یابد یکی در وقت افطار در دنیا و دیگر در وقت لقاء الملک
جبار در عقبی **بیت** دولت شرف بقا است باقی همه هیچ — بی روزه بدان دولت باقی نرسی **فروزنده**
صافیه فی النکتة الثانیه از آنچه ارباب تذکیر در فوائد روزه بقلم همم بر صحیفهٔ تقریر رقم فرموده اند بیست
فایده مذکور میگردد و از آنجمله **اول** خفت حساب که روزه دار چون در شبانه روزی اقتصار بر یک غذا کرده در طلب دنیا
کم مشغول شد و اوقات عزیز خود بسودای بیحاصل یعنی بحصول اسباب معاش کمتر صرف شد لاجرم حسابش در آخرت سبکتر
باشد و مناقشهٔ محاسبه با وی کمتر **بیت** چون گران جانان بسختی میروند — هم سبکباری و چستی خوشتر است
دوم تکمیل ثوابی که هرچند از لذات دنیا بکاهد در نعیم عقبی بیفزاید انها که در این سراچهٔ غرور بر سریر سرور متمکن شده
داد معاشرت میدهند بمقدار استیفای لذت این جهان در نعیم جاودانی ایشان نقصان خواهد بود اذهبتم طیباتکم
فی حیوتکم الدنیا **بیت** با وجود نعم دنیا — بکسی عیش آنجهان ندهند — این مثل در زمانه مشهور است — هر
کرا این دهند آن ندهند — **سیم** پاکی نامهٔ عمل از خطایا چنانچه در بعضی کتب آسمانی آمده که حق سبحانه مکرام الکاتبین وحی
میفرماید که بعد از نماز دیگر بر بندگان روزه دار من گناه منویسید **چهارم** تذکر حال اهل دوزخ که از جوع و عطش فریاد
کنان به بهشتیان میگویند افیضوا علینا من الماء پس روزه بنده را تشنه میدارد که با گرسنگی و تشنگی دنیا که در معرض
فنا و زوال است طاقت نداری از مجاعت و عطش بعد از آنکه مخلد و مؤبد خواهد بود یاد کن و احتراز از اعمالی که موجب وصول
آن شد بدان لازم دار **پنجم** حصول ثواب بی نهایت چه روزه صبر است و اجر صابران ندهند از آن پایه باشد که مستوفیان دفترخانهٔ
افلاک و محاسبان انجمن خاک از عهدهٔ شمار آن بیرون آیند انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب **ششم** تخلیه بدن بر وعاءها
خواجهٔ عالم فرموده که هیچ آدمی پر نکند وعائی را که بدتر از شکم خود و در اخبار وارد است که خدا بنعم شکم پر را دشمن میدارد **بیت**
گر تو این انبان ز نان خالی کنی — پر ز گوهرهای اجلالی کنی — و از وصایای لقمن یکی این است که ای پسر چون شکم پر شود فکر صافی
سر بر بالین غفلت نهد و زبان حکمت ایشان بعلت خرس مبتلا گردد و سر رشته عبادت از دست بتصرف اجزا و اعضا بیرون رود **نظم**
هر نای گلو و طبل شکم — چند باشی بحیات غصه درم — نای خالی به است و طبل تهی — چند در نای و طبل لقمه نهی — تا نوای نای و انسانیت
نوبت در جهان بلند آهنگ — **هفتم** تمیز انسان از حیوان چه ایشان در چراگاه وارعوا انعامکم بوقت خوردن و آشامیدن بی اختیار
هرگاه انسان نیز در مرعی و یاکلون کما تأکل الانعام سر رشتهٔ اختیار از دست بگذارد در دایره بلکه فروتر از ایشان باشد پس روزه
زمام خواهش ایشان در خورش بقبضهٔ اقتدار و اختیار گرفته تا بدین صفت از سایر حیوانات متمیز گردند **بیت** ذین خود شما ابله
اندک باز بر کان غذای خر بود این نان خر — **هشتم** منصب امارت یعنی اعضا و جوارح که رعیت مملکت وجود ند محکوم
روزه دار شوند تا چنانچه حاکم بر رعایای خود حکم میکند او نیز ایشان را مأمور خود سازد و در غیر روزه این منصب دست ندهد
نهم تحصیل اعانت باستعانتی که بر صوم مترتب است کما استعینوا بالصبر والصلوة **دهم** اختصاص به تشریفات
سریه و الطاف خفیه فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و در کتاب احیاء العلوم و غیر آن از
کتب معتبره آورده اند که مراد از این عمل صوم است طاعت نهانی را جزاء نهانی میدهند ع در بهشت بگشاید که کسان را نه باندلیه
یازدهم ظهور رحمت و رقت در دل بسبب آنکه قدر گرسنگان را بداند و هر که سیر باشد از درد گرسنه خبر ندارد
ابجد دانی که بر کنار فرات حضرت یوسف ع در زمان قحط پیوسته گرسنه بودی و اثر جوع از صفرهٔ لون و بوست جلد
عیان از صفحهٔ حالش هویدا گفتند ای صاحب مایدهٔ کرم مصریان بویژه خوان نوال تو از محنت گرسنگی باز میرهند باوجود
خزائن پر شکم تهی چرا داری فرمود که میترسم سیر شوم و گرسنگان را فراموش کنم **نظم** مرا از بینوائی نیم رنگ زرد — غم
بینوایان دلم خسته کرد — توانگر خود آن لقمه را چون خورد — که بیند که درویش خون میخورد — در حکایات آمده است
که شخصی در نفقه اسراف میکرد و علامت آشنا و بیگانه منزجر می شد جمعی از اقربا از روی شفقت وی را در خانه [illegible]

صافیهٔ ثانیه در ذکر بیست فائدهٔ روزه

[illegible]

در اینکه سیری حجاب طغیان و گرسنگی باعث عبودیت و صفای حسن است

کرده طعام و شراب ندادند مدعا آنکه گوشمال گرسنگی خورده دیگر به بندیر و افراط میل نکند چون از حبس بیرون آمد تا از دست
اتفاق بر کشاده بیشتر از پیشتر خرج کردن گرفت گفتند ای عزیز عجب است که تر ادبی ریاضت که کشیدی تجربه حاصل نشد گفت که
عجب تر این است که من پیش از این ضرر جوع نادانسته گرسنگان را می نواختم کنون که مشقت گرسنگی شناخته ام و قدر سوختگان
آتش جوع دانسته مرا میگوید که نفقه از ایشان باز گیر و من هرگاه که از گرسنگی خود یاد آدم نتوانم که گرسنگان را فراموش کنم
بیت خاطر محنت زدگان شاد کن   در شب محنت زدگان یاد کن **دوازدهم** میان اغنیا و فقراء توانگران
را بگرسنگی می نماید تا قدر نعمتها شناخته بوظایف شکر قیام نمایند و درویشان را الجوع مبتلا میسازد تا محنت بر محنت
افزوده بمراسم صبر و شکیبائی اشتغال فرمایند **سیزدهم** ظهور تواضع و مسکنت چه سیری بطر و غفلت آرد و از گرسنگی
عاجزی روی نماید اگر سلک نفس فرعون نیز بجماعت سیر بودی هرگز کبر از او و غوغاء انا ربکم الاعلی نشنودی این و هزار چندین
از شکم سیر غریب و عجیب نیست **نظم** نفس فرعون است هان سیرش مکن   تا نیارد یاد از آن کفر کهن گرسنه چون
لاف اللهی زند   کاتشش را نیست از هیزم مدد **چهاردهم** اداء امانت یعنی روزه عبادتیست که جز حق سبحانه و تعالی کسی بر آن
اطلاع نباشد پس وقوع آن از صائم اداء امانت باشد بی اجزای خیانت **پانزدهم** وفا بعهد یعنی چون روزه دار نیت
روزه کند عهدی باشد که با خدای تعالی بسته و روزه داشتن بعهد وفا کردن بود **شانزدهم** وصول بگنج قناعت چه صوم
خورسندی باشد بیک غذا و دولت خورسندی گنجی است که پایان ندارد القناعة کنز لا یفنی و باعتبار آن بوده مشو بحرص چون بیخبران
مرد ان باش پی قناعت گذران   هر گنج کرو خرج کنی کم گردد   گنجیست قناعت که کمی نیست در آن **هفدهم** فراغت اوقات
چه روزه دار روزگار خود را بفراغت گذرانند و تواند که بعلم و عمل پردازد و آنکه طعام زیاده میخورد بسی اوقات و بسبب تهیه اسباب
آن از خریدن و ساختن و پختن و خوردن و خلا رفتن منکدر و ضایع میشود و اگر مضرت خوردن همین بجا اجای رفتن باشد
تمام است در الهی نامه فرموده **نظم** نه بی صبر و بی مطبخ ای مرد   دلت نگرفت از این دود دوزخ ای مرد   چرا ز مبرد
روی در مطبخ آئی   ز بالاوعخ بدیگر دوزخ آئی **هیجدهم** سخاوت یعنی چون کسی بر نفس مستولی شد و از حرص خوردن
و شره بر آن آمد گشت بر صدقه دادن و اعطاء کردن و کرم ورزیدن قادر گردد و دانسته که هر چه خورده شد قوت اشباح است و هر
چه در راه خدا و خود دادند غذای ارواح و از مرتضی علی علیه السلام منقول است که غذای بدن طعام است و غذای روح اطعام
بیت چه خوردی تن از او قوت پذیر است   چه دادی روح را از دستگیر است **نوزدهم** صحت و سلامت در اخبار آمده
این حدیث آورده که صوموا تصحوا و این مرویست که المعدة بیت کل داء والحمیة رأس کل دواء اطبا بر این متفق اند که سر همه دوا ها
احتماء است که از استمرار بر اکل و دوام آن فضلاتی که مستعد فساد باشد تولد میکند و اگر ترک تناول کنند هاضمه استیلاء یافته
آن فضلها هر چه تا ثلث غذا دارد بکار برد و دافعه بعضی را مندفع سازد و بدن را خفت و نقاهتی حاصل آید و هم حکیم
سمرقندی میگوید اگر فضلهٔ فاسده را از بدن استخراج نکنند غذا ها را از جنس خود ساخته فاسد کردانند و اگر استخراج کنند باید نفی
باشد و آن بدماغ و حواس مضر است و یا بادویه مسهله و آن نیز از جنس سموم باشد و خرابات فضلات فی نفس الامر خالی از خوفی نیست
بس خدای تعالی از کمال حکمت صوم را مقرر کرد تا افناء فضلات نموده سبب ترویح قلوب و شفای ابدان و نجات از امراض گردد و
در کیمیای سعادت آورده که حکیمان بر این اتفاق دارند که هیچ چیز نیست که همه آن نفع باشد و در روی ضرر متصور نبود مگر کم خوردن
نظم کم خور و بسیاری راحت نگر   بیش خوری نیش جراحت نگر   گرسنگی سوی سلامت کشد   آخر سیری بندامت کشد
بیستم اختصاص بحسن خطاب بکدام فائده از این تم و تعظیم باشد که از حضرت کبریا بجا کیا نه بشر و یا این خطاب صادر گردد
که یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام در توریه یا اینکه آن خطاب این بوده که یا ایها المساکین و در انجیل بر این وجه میفرموده که یا ابن الماء و الطین
و در این کتاب کریم با این امت چنین کرامتی کرده که یا ایها الذین امنوا خطاب با اهل ایمان است و مؤمنان که داخل این خطاب اند ایشان را به هشت
چیز بشارت است اول بولایت و محبت الله ولی الذین امنوا دوم بظفر و نصرت حقا علینا نصر المؤمنین سوم بشرف و عزت
ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین چهارم برحمت و عطوفت و کان بالمؤمنین رحیما پنجم بفضل و مغفرت و بشر المؤمنین بان لهم
من الله فضلا کبیرا ششم بدولت شفاعت و بشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق هفتم باستغفار ملائکه مقربین و یستغفرون
للذین امنوا هشتم بامرزش خواستن انبیاء و مرسلین واستغفر لذنبک وللمؤمنین **المائدة فی النکتة الثالثة**
بدانکه اهل تحقیق که دیده بصیرت ایشان ببعضی از حقایق اشیاء بینا شده بسی لطایف حکمت در باب روزه بر زبان اشارت
بیان فرموده اند و از مجموع آن بیست حکمت یاد نموده می آید **اول** تنبیه است از غفلت چه مثل البطنة تذهب بالفطنة مشهور
است و نکته الجایع للعقل طایع میان ارباب بصیرت معروف و مذکور ای عزیز چون غفلت در دنیا و آخرت بس است پس روزه مقرعه
هیبت الهی است که سرکشان بیه جهالت را از خواب بطالت بیدار ساخته و بسر منزل حصول نجات و درجات رسانند از عایشه
نقل شده که حضرت رسالت فرمود که بپوسته در بهشت بکوبید تا در آن باز کنند گفتم یا رسول الله درهای جنت بچه چیز
بکوبیم فرمود بگرسنگی و تشنگی **دوم** قمع هوا و شهوات عقل و نقل در این متفق اند که هلاکت و خسران در متابعت هوا منصوص است

در لطائف حکمت که در روزه ... یاد نموده

و دوزه هر عیب کشته جنود هوا است و تیرے سلسلهٔ شهوات نفسانی از هم بدرد هد و انوار عقل را اکر از معاصی زاجر است ضعیف کرداند ذو النون فرموده که هرگز از ابواب نان سیر نشدیم الا که مباشرت معصیتی یا عزم عیب بر آن از من صادر شد **ستم** سلاسل شیاطین چنانچه آن بزرگ دین فرموده که هر کسی را میدانی است که در آن جولانگاه شیاطین و محل تردد ایشان باشد و در وجود آدمی شهوات است و قوت شهوات شکسته نمیشود مگر بریاضت صوم پس طالب سعادت آخرت تا خالی میدان صدر را که محل خاطر ملکی و الهامات ربانی است از ظلمات وساوس شیطانی و غبار شهوات نفسانی بصیقل جوع و عطش پاکیزه و مصفی نکرداند قابل تجلی اسرار حضرت صمدیت نگردد چنانچه در حدیث آمده که اگر نه آن بودی که دیوان گمراه کنندگان مستولی گشته اند بر دلهای فرزندان آدم هر آینه اسرار ملکوت آسمانها را مشاهده کردندے پس خاصیت دوزه آنست که راه شیاطین که مانع این سعادت اند بر می بندد و مجاری سلوک بر ایشان تنگ میکرداند و در حدیث وارد است که فضیقوا مجاریه بالجوع و العطش **نظم** مصطفی گفت مر که شیطان همچه خون در مجاری انسان تا بد اندر گرسنگی ندچنگ تا شود بر وی آن مجاری تنگ چون شود معده از طعام تهی زان لعین و نصرتش برهی چهارم میل خلوت و عزلت چه دوزه دار مخالطت با خلق نخواهد و از گفت و شنود بسیار بر تنگ و عزلت صفتی است مودی بعز و رفعت که من اختار العزلة فالعزلة **نظم** عزلت آمد علاج رنج وجود عزلت آمد کلید گنج شهود اندرو عزلت که متصل است آن لب نفس و عز جان و دل است **پنجم** مخالفت عادات در اثبات العلل فرموده که نفس مجبول است بر طلب غذا و عشا هم در دنیا چنانچه مشهود است و هم در آخرت بر آن منوال که موعود است و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا پس صوم فطام او است از این عادت ایمیز بر آنم ما ضبط در صوم غذا حرام و عشا حلال بوده و این امت را هر دو حلال است الا آنکه غذا در وقت او حرام شده و نافرمان بیجا افتاده و بدین سبب طبیعت از آنچه بآن معتاد بوده باز مانده است و خلاف طبیعت منبع ثمرات و مثمر برکات است **بیت** هر چه خلاف ملعادت بود قافله سالار سعادت بود **ششم** از دیاد عبادت چه در وقت جوع ابجه بسبب سبکی روحی بطاعت میل بیشتر کند و در حال شبع گرانی در اندام پیدا بلد در عبادت تکاسل ورزد **یحیی** ع ابلیس را دید معلاقها در دست گرفته پرسید که این چه چیز است جواب داد که این شهوات است کرا دمیان را بدان صید کنم **یحیی** ع فرمود که مرا در اینها هیچ نصیبی هست ابلیس گفت نی من از تو هرگز بهره نگرفتم مگر آنکه وقتی سیر شده بودی ترا گران ساختم در اداء وظائف عبادت **یحیی** گفت شرط کردم که تا باشم سیر نخورم ابلیس گفت من نیز تا باشم هرگز سخن راست با کسی نگویم **هفتم** ذوق مناجات چه آواز پاکه در وقت مناجات و دعا و نیاز اندرون خاطر را پیدا بود نزول رحمت و رحمت سبب ادراک لذت اما از سیرے سیاهی دل خیزد و دل غافل لذت مناجات در نیابد یکی از سید الطائفه سوال کرد که چرا من در مناجات خود ذوقی نیابم جواب فرمود که کسی که میباحود و حلای نوبرهٔ پر از طعام نهاده لذت مناجات چگونه در یابد (**بیت**) اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی **هشتم** مباحث در عالم سر صافی و فهم وافی و سابحون و ابصامیون تفسیر کرده اند و **دیگر** بعضه الاخبار ورده که دوزه داران سیاکنند بهشت هر جا که خواهند و در عوارف فرموده که سیاکنند بقدم جوع و عطش در سیر الی الله **نهم** تزکیه نفس آدم من سر همه سعادتها است که نفس را زیر دست و مقهور کرداند که رستگاری ابدی بدان است قد افلح من زکیها و او جز بجوع رام نتوان ساخت و چنانچه ستور سرکش جز بگرسنگی ریاضت پذیر نشود همچنین نفس اماره نیز جز بمقرعهٔ جوع سر کوفته نگردد و هر که سگ نفس را سیر دارد از شکارگاه معنی جز حرمان نصیبی نیابد زیرا که تا سگ گرسنه نباشد شکار نتوان کرد **نظم** ای اشکار خود چو سگ مدان کمتر از سگ را استخوان زانکه سگ چون سیر شود سرکش شود کی سوی صید شکار خود رود **دهم** تصفیهٔ دل چه گرسنگی دل را صافی و روشن کرداند و سیری مردم را کور دل و کور فهم کند برای آنکه امتلاء معده موجب کثرت بخارات است و از تصاعد بخار بسیار جوهر دماغ که محل فکر و فهم است متاذی میشود **شبلی** فرموده که هیچ روز گرسنه ننشستم الا که در دل خویش حکمتی تازه یافتم و گفته اند که حکمت عروسی است که خانهٔ خالی طلبد **و** حضرت شیخ سعد الدین حموی در سکینة الصالحین آورده که هر که شکم را از شهوت اکل باز ندارد یوسف دلش بچاه بلا گرفتار کردد و طایر فهم از آشیان دماغ پرواز نماید و نور رشد و چراغ عقل نماند **نظم** چراغ دل ز سیرے تاره گردد دماغ جان ز سیرے خیره گردد بنور صوم کن دل را مزین که از صیقل شود آیینه روشن **یازدهم** ترویح اجساد در لطایف المقری میگوید بگرسنگی تن را هم مزاج جان گردانید سیرے جان را رنگ تن دهد تا جان همرنگ تن است آدمی در سجن سجین گرفتار باشد و چون تن مزاج جان گرفت مرغ همت جز بعالم علوی نپرد ادریس ع بدو و رفعناه مکانا علیا از آن جهت راه که جسمش بر نگ روح بود قارون بید که فخسفنا به الارض سبب فرو رفت که جانش مزاج تن داشت البطون اذا جاعت صارت الاجسام ارواحا چون نخورید غالب سبکی جان گیرد و چون بسیار خورید جان گرانی کالبد پذیرد **نظم** تن گران شد کل الوده گران زانکه کل خواره تن را گل شد جهان نان کل است و گوشت کمتر خور از این تا نمانی همچو گل اندر زمین **دوازدهم** حصول تقوی دور است بدانکه در کثرت اکل خطر نوع در شبهه و حرام است و دوزه دار از طلب حلال و امتناع از حرام چاره

نداند پس صوم موروث تقوی باشد سرشته تقوی ادمی را بو بنه که امن کشد از اکرمکم عند الله اتقیکم سیزدهم تهیل قاعده اخلاص چه روزه از اعمال سری است و طاعتی که از ادراشائبه ریا محفوظ توان داشت جز صوم نیست چهاردهم فتح باب ملکوت در تذکره صاحبیه اورده است که دل متوسط است میان ملک و ملکوت دری در جلوه گاه ملک دارد در حجره نجات و باخانه ملکوت و با یکی نسبه نشود دیگر بسته نگشاید الا ما شاء الله پس چون نفس بجوع مرتاض گردد قوت بدن ضعیف کردند و باذبال روح نسبت توانند کرد راجح جوارح را بالا و قوی شده دل را متوجه بلقاء مدین ملکوت تواند ساخت ع درخوردن بر بنای جان که بکشاید بر بالا پانزدهم نسبت بروحانیان که ایشان طعام و شراب نخورند و غذای ایشان بر تسبیح و تهلیل باشد و چون کسی بطایفه ملتشبه گردد او را از ایشان شمرند و من تشبه بقوم فهو منهم شانزدهم اظهار سر انی اعلم و حقیقت این سخن انسکه حق سبحانه و تعالی روزه داران بر ملائکه اسمان و زمین عرض دهد و گوید در زمان خلقت ادم گفتید و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک صحیفه تسبیح ما میخوانیم و قرعه تقدیس ما میکند اینم فرزندان ادم فساد کنند و خون ریزند و من در جواب شما گفتم انی اعلم ما لا تعلمون امروز سر این ظاهر شد بندگان من در ذکر و تسبیح با شما شریک اند و شما با خوردن غذا از ایشان ممتاز بودید اینک بصائمان نگرید اگر شما نمیخورید بسبب انکه بدان محتاج نیستید ایشان هم نمیخورند با انکه بغذا احتیاج دارند و با وجود ناخوردن منجور اند و بفساد مشغول نیستند خود بصلاح می ارند خون نمی ریزند و اشک خونین از دیده می بارند شیخ نجم الدین در مرصاد اورده نظم امروز که دوختی قبای وجود کفتند بطعنه دم بدم خلق وجود خونریزان را چه میکنی در عالم ما خون دریزیم لکن از حلق وجود هفدهم تذکره عهد ازل هم در مرصاد فرموده که روزه روح را یاد میدهد از زمانی که متصف بصفات ملکی در معتکف قدس جلوه میکرد و هنوز بحجب صفات حیوانی از حضرت قرب محجوب نبود شاید متذکر گشته مقید این دامگاه غرور نگردد و از اوج فلک ملکی یاد کرده و خود را در حضیض حیوانیت روا ندارد بیت بومرد عالم قدسی ندیم مجلس انسی دریغ باشد اگر بود در این مقام ثمانی هجدهم تخلق باخلاق الهی که و هو یطعم و لا یطعم و شمه از این معنی سبق ذکر یافت نوزدهم شهود اشعه جمال حق چنانچه در انجیل امده که یا عیسی بجوع ترانی بیت گرسنگان را بود از حق نوال گرسنه شو تا ببینی جمال حکمت بیستم انکه بنای صوم بر جوع است و نتیجه جوع رجوع سلطان العارفین را گفتند حکمت بچه یافتی فرمود که بشکم گرسنه و تن برهنه بیت گرسنگی طعمه خوان رضاست تشنه لبی شربت جام صفا است و اگر در جوع همین یک فایده باشد که ادمی را از تردد مطبخ و مبرز فارغ میسازد کفایت است و در باب نفس پروران شکم پرست گفته اند نظم شکم از خوشدلی و خوشحالی گاه پر میکنی و گه خالی فارغ از خلد و ایمن از دوزخ جای او مبرز است یا مطبخ یحیی معاذ گوید که جوع طعام حضرت خداوند تعالی است در زمین صدیقان را پرورش میدهد ابو علی سرجانی که از مشایخ صوفی را دید که میگفت انا جائع شیخ گفت دروغ میگوئی جوع سری است از اسرار الهی مکنون در خزائن غیب او را بکسی که فاش کند نمیدهد مثنوی جوع مرخاصان حق را داده اند تا شوند از جوع شیر و هر چند جوع هر جلف گدا را کی دهند چون علف کم نیست پیش او نهند کاسه بر کاسه است و خوان بر خوان مدام از برای این شکم خواران عام تو نه زان نازنینان عزیز که نوا دارند بی جوع و مویز و چون در ضمن روزه این همه فضائل و فوائد و حقائق مندرج بود حق تعالی از روی رحمت و رافت بندگان خود را بدین عبادت دعوت کرد و فرمود ای مومنان بر شما نوشته شد روزه هم چنانکه نوشته شده بود بر انانکه پیش از شما بودند و در این تشبیه دو قول است یکی انکه عائد باصل ایجاب صوم باشد یعنی این عبادت بر همه انبیاء و امم ایشان واجب بوده و فائده این کلام انکه صوم عبادتی است شاقه پس از جهت تانیس خاطر بدان میگوید شما را خاص نکردانیدم باین عبادت بلکه هیچ امت از دریافت این طاعت ازاد نبودند در مثل امده است که البلیة اذا عمت طابت قول دوم انکه این تشبیه عائد بعدد و وقت روزه است یعنی همین روزه رمضان را بر یهود و نصاری فرض کرده بود یهود ترک کردند و در سالی یک روز بفرضیت روزه گرفتند و نصاری بجهت انکه رمضان در گرمای تابستان و سرمای زمستان افتادی در فصل ربیع وضع کردند و کفاره این جرات ده روز اضافه نمودند و چون ملک از ایشان بیمار شده نذر کردند که بعد از صحت در روزه افزاید پس یکی هفته روز و دیگری سه روز افزود و پنجاه روز روزه گرفتند حق تعالی خبر میدهد که روزه رمضان بر شما فرض کرده شد چنانچه بر یهود و نصاری شاید که شما بپرهیزید از افراط نصاری و تفریط یهود که در باب روزه یا پرهیز کنید از طعام و شراب و مباشرت در حال صیام یا متقی شوید بشروع در صوم که موجب کسر شهوات است یا اجتناب کنید از معاصی چه انکه صائم را احتراز از گناه لازم است در حقائق سلمی اورده که این ندا با دل و سر و روح است و هر یک از ایشان را ایمان است یعنی ای دلیکه ایمان اورده بانوار مکاشفه ای روحی که گرویده باطوار مجاذبات ای سری که مومنی باسرار مشاهدات روزه بر شما نوشتیم روزه دل امساک است از التفات بمعقولات روزه روح انقطاع است از ملاحظه روحانیات روزه سر عدم التفات بغیر حق و امساک از شهود همه مکونات غزالی صوم را بر سه درجه قرار داده صوم عموم که نگاه داشتن بطن و فرج است از شهوات صوم خصوص که منع سمع و بصر و باقی جوارح از ارتکاب اثام و خطیئات و صوم خصوص الخصوص که روزه دل است از هموم صوریه و معنویه و اعراض از ما سوی الله بالکلیه قل الله ثم ذرهم

بیت دیده از دید ماسوی دربند ببر از جمله و بدو پیوند **یا فوتی تلد رحمیش** بدانکه چون صاحب خلاصة التفسیر در ذیل بیانات خود اشاره فرموده که غزالی صوم را بر سه درجه قرار داده **این ناچیز** خوش داشتم که عین عبارت اورا که در کتاب کیمیای سعادت از برای تلذذ اخوان بمنتصر مختصر و بیان در اورم در انکتاب گفته است که بدانکه روزه بر سه درجه بود روزه عوام و روزه خواص و روزه خواص الخواص **اما روزه عوام** انستکه حقیقت ان و اداب و شرایط و احکام انرا فقهاء رضوان الله علیهم در کتب فقهیه بتفصیل ذکر فرموده اند وغایت ان نگاه داشتن فرج و بطن است و این کمترین درجات است و اما روزه خواص الخواص بلندترین درجات است و ان انستکه دل خود را از اندیشه هرچه جز حق تعالی است نگاه دارد و همگی خود بوی دهد و از هرچه جز وی است بظاهر و باطن روزه دارد و در هرچه اندیشه کند جز جلب حق تعالی و انچه بوی تعلق دارد روزه گشاده شود و اگر در غرض دنیاوی اندیشه کند اگرچه مباح است این روزه باطل شود مگر دنیائی که یاور باشد در راه دین که ان از دنیا نبود بحقیقت تا گفته اند که اگر بروز تدبیر ان کند که روزه بچه گشاید خطای بروی نویسند که این دلیل بود بانکه بر رزقی که حق تعالی وعده داده که بوی رساند واثق و اعتماد دار نیست و این درجه انبیاء و صدیقان است و هر کسی باین درجه نرسد **و اما روزه خواص** ان بود که همه جوارح خود را از ناشایست باز دارد و بر بطن و فرج اقتصار نکند و تمامی این روزه به **شش چیز بود یکی** انکه چشم را نگاه دارد از هرچه او را از خدای تعالی مشغول کند خاصه از چیزی که از ان شهوت خیزد که رسول صلی الله علیه و اله و سلم میگوید که نظر چشم تیری است از تیرهای ابلیس بزهر اب داده هرکه از بیم حق تعالی از ان حذر کند او را خلعت ایمانی دهند که حلاوت ان در دل خود بیابد **و انس** رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله گفت پنج چیز روزه را گشاده کند دروغ و غیبت و سخن چینی و سوگند بناحق خوردن و نظر شهوت **دویم** انکه زبان را نگاه دارد از بیهوده گفتن و چیزیکه از ان مستغنی باشد یا بذکر و قران خواندن مشغول شود یا خاموش باشد و مناظره و لجاج از جمله بیهودهها زبان کار است اما غیبت و دروغ بمذهب بعضی از علماء نیز روزه عوام باطل کند **و در خبر است** که دو زن روزه داشتند و چنان شدند از تشنگی که بیم هلاکت بود دستوری خواستند از رسول صلعم که روزه بگشایند قدحی بایشان فرستاد تا در انجا قی کردند از گلوی هر یکی پاره خون بسته برامد مردم از ان عجب ماندند رسول فرمود این دو زن از انچه حق تعالی حلال کرده بود روزه داشتند و بانچه حرام کرده بگشودند که بغیبت مشغول شدند و اینکه از گلوی ایشان برامده گوشت مردمان است که خورده اند **سوم** انکه گوش نگاه دارد از هرچه شنیدن ان نشاید زیرا که هرچه گفتن نشاید شنیدن هم نشاید و شنونده شریک گوینده بود در معصیت و غیبت و دروغ گفتن و غیر ان **چهارم** انکه دست و پای و همه جوارح از ناشایست نگاه دارد و هرکه روزه دارد و چنین کارها کند مثل او چون بیماری بود که از میوه خوردن حذر کند و زهر خورد که معصیت زهر است و طعام غذا است که بسیار خوردن ان زیان دارد اما اصلا زیان کار نیست و برای این رسول صلعم گفت بسیار روزه دار است که نصیب او از روزه جز گرسنگی و تشنگی نیست **پنجم** انکه بوقت افطار حرام و شبهه نخورد و از حلال خالص نیز بسیار که هرگاه شب تدارک ان کند که بروز فوت شده است چه مقصود حاصل شود که مقصود از روزه ضعیف کردانیدن شهوات است و طعام دو بار یکبار خوردن شهوت زیاده کند خاصه که الوان طعام جمع کنند و تا معده خالی نباشد دل صافی نشود بلکه سنت ان بود که بروز بسیار نخسپد تا اثر ضعف و گرسنگی در خود بیابد و چون شب ابتدا نخورد زود در خواب شود و نماز شب نتواند کرد و از این جهت گفت حضرت رسول صلی الله علیه و اله که هیچ وعاء که پر کنند نزد حق تعالی دشمن تر از معده نیست **ششم** انکه بعد از افطار دل او میان بیم و امید معلق بود که نداند که روزه پذیرفته اند یا نه و حسن بصری بقومی گذر کرد که روز عید بود و انها میخندیدند و بازی میکردند گفت حق تعالی از ماه رمضان میدان ساخته تا بندگان وی در طاعات بیشی و پیشی جویند گروهی سبقت گرفتند و گروهی باز پس ماندند عجب از کسانیکه میخندند و حقیقت حال خود ندانند بخدای تعالی که اگر پرده از روی کار بردارند پذیرفتگان بشادی مشغول شوند و مردودان باندوه و کسی نخندد و بازی نیز از دل نبرد از این جمله بشناختی که هرکه از روزه بنا خوردن طعام و شراب اقتصار کند روزه او صورت بی روح بود و حقیقت روزه انستکه خود را بملائک مانند کنند که ایشان را اصلا شهوت نیست و بهایم را شهوت غالب و از ایشان دورند باین سبب و هر ادمی که شهوت بروی غالب بود او هم در درجه بهایم بود و چون شهوت مغلوب وی گشت و مشابهتی بملائک پیدا کرد باین سبب با ایشان نزدیک باشد بصفت نه بمکان و ملائک نزدیکند بحق تعالی پس او نیز نزدیک گشت و چون بنماز شام تدارک کند و شهوت را تمام بدهد انچه میخواهد شهوت او قوی تر شود نه ضعیف تر و روح روزه حاصل نشد **حرجانه اعتلادیه** شیخ ابو الفتوح رازی قدس سره در ذیل تفسیر ایه مبارکه یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام و قوله ایاما معدودات الایات فرموده است که حق تعالی از غایت کرم و نهایت نعم چون بنده را تکلیفی خواست کردن که در او مشقتی بود چند عذر خواست چند لطف کرد **اول** ترا ابتداء شرف و مدحت اداء کرد یا ایها الذین امنوا منصب جماعتی نقهاء انستکه کنایه از عتق باشد و از کنایات عتق انستکه سید بنده را بنام ازادان برخواند اگر گوید یا فلان و نام ازادان بود ازاد شود حق تعالی بوده

بنام خود برخواند ابتدا است که علامت از ادب باشد از آنرو در نزد عدد دو بکر است که کتب گفت بلفظ مجهول اگرچه او نوشت حواله
بخود نکرد برای آنکه در روزه مشقت و زحمت که در او راحت است حواله بخود کرد و گفت کتب ربکم علی نفسه الرحمة و آنچه در وی طاعت نوشت حواله
بخود نکرد تو شرمنده ای آنچه نقص تو است از معصیت بدو حواله کنی عدد دو بکر کما کتب علی الذین من قبلکم تا بدانی که این کار که تو را افتاد
پیش از تو دیگران را افتاده عدد دو بکر لعلکم تتقون تا بدانی که برای تو گفتم نه برای خود عدد دو بکر فرموده ایاما معدودات که بخیر
کار میکنند بر تو تا آنکه بر غیب در کار او بری عدد دو بکر فمن کان منکم مریضا او علی سفر عدد دو بکر در اخوات فرموده یرید الله
بکم الیسر ولا یرید بکم العسر ای عجب که بر بنده تکلیف کند صلاح تو است از تو هفت عدد خواست و تو هر روز هزار خطاء میکنی که فساد کار
تو است و بنده عدد نخواهی کتب علیکم الصیام رنج بخود حواله نکرد مثال حکیم این است آنچه در وی رنج سختان بود از شراب فطبعه گفت و سقوا ماء
حمیما آنچه در وی دوستان بود گفت از کاس خاص من است که وسقیهم ربهم شرابا طهورا چنان است که حق تعالی گفت بنده من کار تو بی تو
بر نیاید بی معاونت من از آن بهر بر تو نوشتم و آنچه اصل است بر خود نوشتم کتب ربکم علی نفسه الرحمة و روزه خاص مرا است که الصوم
لی وانا اجزی به و رحمت خاص تو است و رحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون آنچه خاص مرا است بر تو نوشتم و آنچه که
خاص تو است بر خود نوشتم کتب ربکم علی نفسه الرحمة آنچه من بر تو نوشتم از روزه تو را برنجاند و تنت را ضعیف کند و آنچه من بر خود
نوشتم مرا نقصان نکند تو با ضعف و حاجت بحصه خود وفا کنی من با استغناء و قدرت بحصه خود وفا نکنم نویسندگان چهار اند یکی قلم آن
که ن والقلم دوم سفره انه فی صحف مکرمة الی قوله بایدی سفرة سیم حفظه اند وان علیکم لحافظین الایة چهارم خود است جل جلاله
کتب ربکم قلم احوال تو نوشت سفره ارزاق تو نوشت حفظه اعمال تو نوشت رحمت بر تو جبار تو نوشت چنان است که ملک تعالی گفت
آنچه قلم نوشت محو کنم یمحو الله ما یشاء و آنچه سفره نوشت بدل کنم و اذا بدلنا آیة مکان آیة و آنچه حفظه نوشت مبدل کنم فاولئک
یبدل الله سیئاتهم حسنات آنچه من بر خود نوشتم کس محو نکند و بدل ننماید ما یبدل القول لدی لا مبدل لکلماته تم **لؤلؤ لؤلؤة**
تشریفیه و ایضا در تفسیر … گوید که … کرد آنانکه با این خلعه در آمدند و پای در این خطر نهادند باخبار کردن ایمان ایشان را
ممیز کرد و بخطاب شرف و ملاحت با ایشان سخن گفت که یا ایها الذین آمنوا ای ملکان درآئید تا آمده را نکوبید در ای کوبید بیا و
اول همه را گفت بیائید فاعبدوا ربکم آنگاه ملکان را گفت در ای لا جرم چنانکه اجابت کردند و قدم در حجره تکلیف نهادند
فردا ایشان را گویند از این تنگ خانه برای و بدین سرای فراخ فسیح در ای و جنة عرضها کعرض السماء و الارض باز گوی علامت بلدگی
و جزای سلامت در ای که ادخلوها بسلام آمنین از راه اسلام بسرای سلام و از حجره ایمان بجای امان خواندگان من خوانده اند
در هر دو سرای و در سرای تکلیف بدعوت رسول من در آمدند که ادع الی سبیل ربک فردا اهل این باشند که بدعوت سرای من در آیند
که والله یدعوا الی دار السلام آنکه دعوت من اجابت نکرد آنجا ایشان را بدعوت که ملعونین اینما ثقفوا اخذوا ای مطرودین و اللعن الطرد
هر کجا یابی ایشان را بگیر و چه پای بخط من در ننهادند اعنی خط قرآن و سر بخط من ننهادند اعنی خط فرمان دستگیر و بگیر ایشان هر
کجا که یابی شوند وقتلوا تقتیلا تا بدانند که هر که از این امر بگشت خود را بکشت در این سرای بدانند لعنت اند و در آن سرای تا انک قطیعت
اند که اخسؤا فیها ولا تکلمون بر این ایشان را چنانکه سگان را رانند اگرچه بنی سگ نباشد ملعون چنان را که بنی کلب این عبارت اخسؤا
سگ را گویند چرا آنانکه فرمان مرا ایمان مخالفت کنند با چه سگ تا باشند با خود سگ باشند آنجا چه سگ باشند که فمثله کمثل الکلب آنجا خود
سگ باشند که اخسؤا فیها **خاتمه مسکیه** و رئیس المحدثین باسناد خود از محمد بن سنان روایت نموده و او از حضرت رضاء که در جواب
مسائلش آن حضرت بزرگوار مرقوم فرموده بود و اما علت وجوب روزه پس بجهة چشیدن و دانستن سر جوع و عطش است تا آنکه انسان باین
ذلیل و مسکین و ماجور و صابر بوده باشد و این رنجش دلیل راه آخرت شده باشد و تا باشد آنچه در صوم است از انکسار شهوات صایم و بودن
او واعظ در دار دنیا و دلیلش در دار آخرت و بجهت دانستن شدت فقر و مقدار صوم است از اهل فقر و مسکنت در دنیا و آخرت و اخبار
باین مضمون از علت جعل صوم بحد استفاضه است **و ایضا** رئیس المحدثین در فقیه باسناد خود از حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت
نموده که طایفه از یهود خدمت حضرت رسالت مشرف شدند و اعلم ایشان از آن بزرگوار از مسائل چندی سؤال کرد از جمله سؤال نموده از
علت وجوب صوم بر مبدلکان از امت آن بزرگوار در مدت سی روز و حال آنکه بر سایر امم زیاده از سی روز روزه واجب است پس آن حضرت
در جواب فرمود چون آدم از شجره منهیه تناول نمود آنچه خورده بود باقی ماند در شکم او تا سی روز پس باری تعالی واجب کرد بر ذریه او صوم و جوع
و عطش را تا سی روز که غرامت از فعل آدم باشد و آنچه را که در شب را اکل و شرب و غیر اینها مرتکب میشوند تفضلی است از جانب باری تعالی
بر ایشان و بهمین قسم روزه واجب بود بر خود آدم و آنچه را که باری تعالی بر خود آدم واجب کرده بود بر امت من واجب کرده پس حضرت این آیه
را تلاوت فرمود که کتب علیکم الصیام کما کتب الی قوله ایاما معدودات پس آن یهودی عرض کرد صدقت یا محمد پس جزاء آنکه ماه رمضان را روزه بگیرد چه
باشد حضرت فرمود نیست هیچ مؤمنی که روزه بگیرد ماه رمضان را احتسابا و امتثالا لامر الله الا آنکه واجب میکرداند خدای تعالی از برای او هفت خصلة
اول آنکه حرام را که در جسد او باشد ذوب میکرداند دوم آنکه نزدیک میشود برحمت باری تعالی سیم آنکه این صوم او کفاره است از برای خطای پدرش آدم و باعث
خوشنودی او است از او چهارم آنکه آسان مینماید بر او سکرات موت پنجم آنکه این روزه او را امان است از گرسنگی و تشنگی روز قیامت ششم آنکه باری
تعالی عطا مینماید او را برات آزادی از آتش جهنم هفتم آنکه او را اطعام مینماید از طیبات بهشت و اعذبه لذیذه او پس آن یهودی عرض کرد صدقت یا محمد

در بیان علت [illegible]

در سؤال اهل یهود از [illegible] وجوب صوم [illegible]

لوع لوءات اعظام السرور الصوام لوع لوءة در کتب معتبره از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که چون ماه
رمضان در رسد امر میفرماید باری تعالی حملهٔ عرش خود را با آنکه تسبیح و تحمید که داشتند از آن باز ایستند و در عوض استغفار نمایند
از برای مؤمنین از امت محمد ص لوع لوءة وایضاً از انس مروی است که خداوند را در حوالی عرش موضعی است که از حظیرة
القدس نامند و آن از نور است و در آنجا چندان ملائکه هست که عدد آنها را غیر از حضرت باری تعالی احصاء نمی توان نمود و خدا
را چنان مشغول عبادت کنند که دقیقهٔ فرو گذار نمی نمایند پس هر گاه شبها ماه رمضان شود از خداوند اذن گرفته و هر شب نازل بر
زمین میشوند و با صائمان نماز گذارند پس هر کس که مس نماید ایشان را یا آنکه ایشان مس نماید او شوند بسعادتی نایل میشود که هرگز
بعد از آن شقاوت نیابد لوع لوءة از مصباح کفعمی نقل شده است که حضرت صادق ع فرمودند که روزه فقط امساک از خوردن و
آشامیدن نیست پس فرمود که مریم گفت انی نذرت للرحمن صوماً ای صمتاً پس وقتی که روزه هستید حفظ نمائید زبانهای خود را
از نا گفتنی و بپوشید چشمها خود را از نا دیدنی و نزاع ننمائید و بر یکدیگر حسد نبرید نظم روزهٔ خاصان نه چندین است و بس
بلکه پرهیز بود از هر هوس هر چه نباید که بجوئی مجوی هر چه نشاید که بگوئی مگوی چشم مکن باز بنا دیدنی گوش بپرداز
ز نشنیدنی دست میالای بشغل دغل پای مفرسا براه امل علم و عمل را ز دنیا پاک کن بلکه دل از غیر خدا پاک کن لوع لوءة
وایضاً در آنکتاب است که آن بزرگوار فرمود که حضرت رسول شنید که زنی روزه دار کنیز خود را سب مینماید پس آن حضرت طعام طلبید
و نزد آن زن گذاشت و باو فرمود بخور که آن زن عرض کرد چگونه طعام بخورم و حال آنکه من روزه دارم حضرت فرمود چگونه روزه داری و حال
آنکه کنیز خود را سب نمودی مگر نمیدانی که فقط امساک از طعام و شراب روزه نیست لوع لوءة وایضاً از آن کتاب از حضرت باقر
روایت نموده که بجابر بن یزید جعفی فرمود ای جابر جدم رسول خدا بجابر انصاری فرمود ای جابر این ماه که در آن داخل شدیم ماه رمضان
است هر کس که روزهای آنرا روزه دارد و بعضی از اجزاء شبها را بقیام بیاورد خود را از شبهه باز دارد و نگاه دارد شکم و فرج و لسان خود را
بیرون میرود از گناهان خود چنانکه از این ماه خارج میشود پس جابر عرض کرد یا رسول الله چه نیکو حدیثی است این حدیث حضرت فرمودند
ای جابر چه قدر سخت و شدید است اتیان باین شروط لوع لوءة در مجموعهٔ معتبره از حضرت رسول روایت نموده که فرمود بدرستیکه
عطا نمود باری تعالی در ماه رمضان امت مرا پنج چیز اول آنکه چون شب اول ماه رمضان شود خداوند نظر رحمت باامتان میفکند و کسی که
خداوند نظر رحمت باو افکند هیچ وقت او را باتش جهنم عذاب نکند دوم آنستکه بوی دهن صائمان نزد باری خوشبوتر از بوی مشک
است سیم آنستکه ملائکه در تمامی ایام و لیالی این ماه رمضان از برای صائمین از امتان من استغفار میکنند چهارم آنستکه خداوند خطاب بسلطان
بهشت میفرماید که خود را زینت نما و مستعد و مهیا باش از برای دوستان من و بندگان من چون ماه رمضان شود پنجم آنستکه چون شب آخر ماه رمضان شود حضرت عزت تمامی
آنها را میامرزد بدانکه مراد از خوشبوتر بودن بوی دهن صائم و روزه دار در نزد خداوند غفار با آنکه خداوند منزه از صفات جسمانی است مثل استشمام
استشمام روایح است آنستکه این تعبیر بالادم است چنانکه طیب بودن مسلم مقبول است و معنی چنین است که بوی دهن صائم مقبولتر است در
نزد باری از بوی مشک در نزد شما مردم و ممکن است که روایت را حمل بر فرض و تقدیر نمود یعنی اگر تصور میشد استشمام طیب در حضرتش هر آینه
بوی دهن صائم اطیب بود چنانکه ممکن است لفظ روایت لخلوف فم الصائم عند الله اطیب من ریح المسک را حمل نمود بر حذف مضاف که لفظ
ملائکه باشد و تقدیر چنین باشد که لخلوف فم الصائم عند ملائکة الله چنانکه توجیهات دیگر هم احتمال میرود لوع لوءة وایضاً در همان
مجموعه است که از حضرت رسول ص مروی است که اگر خداوند متعال اذن میداد که آسمان و زمین تکلم نمایند هر آینه بشارت میدادند روزه داران
ماه رمضان را به بهشت لوع لوءة در بحار و سایر کتب معتبره اخبار از ابوذر غفاری روایت شده که حضرت رسول ص فرمود داخل بهشت
شدم پس دیدم در آن قصری از یاقوت سرخ که بیرون او از درون او و درون او از بیرون ظاهر بود از تابندگی نور آن تا که داشت پس
سؤال نمودم که این قصر از آن کیست جبرئیل گفت که این قصر از آن کسی است که اطاب الکلام و ادام الصیام و اطعم الطعام و تهجد باللیل
والناس نیام ابوذر گوید چون این حدیث را از آنحضرت شنیدم عرض کردم یا رسول الله آیا در میان امت تو کسی هست که طاقت تحمل این اعمال
را نماید حضرت فرمود نزدیک بیا چون نزدیک شدم فرمود آیا میدانی که اطابه کلام چیست عرض کردم خدا و رسول اعلم اند فرمود مراد آن
گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر است پس فرمود آیا میدانی که ادامهٔ صیام چیست عرض کردم خدا و رسول اعلم اند فرمود
مراد از آن روزهٔ ماه رمضان است در حالتیکه چیزی را افطار ننماید پس فرمود آیا میدانی که اطعام طعام چیست عرض کردم خدا و رسول اعلم اند
فرمود طلب نمودن مرد است نفقهٔ عیال خود را بقدریکه آنکه آبروی عیال خود را مصون و محروس بدارد پس آیا میدانی که مراد از تهجد در حالتی
که مردم خفته باشند چیست عرض کردم خدا و رسول اعلم اند فرمود که مراد از آن آنستکه انسان مکلف نخوابد تا آنکه نماز عشا را بجا آورد چنانکه
یهود و نصاری میخوابند لوع لوءة بعضی در بیان حدیث شریف الصوم لی و انا اجزی به چنین فرموده اند که غرض از این حدیث بیان کثرت
ثواب بر روزه است زیرا که عظمت معطی دلیل بر عظمت معطی به است و از این بابست که گفته شده ان الهدایا علی مقدار مهدیها والله عالم
لوع لوءة در تفسیر ابو الفتوح در تفسیر لعلکم تتقون که در ذیل آیهٔ یا ایها الذین آمنوا کتب الخ است چنین فرموده که یعنی تا شما متقی شوید بسبب روزه
و آن شما را از معاصی باز دارد نظیر ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و بلسان اشاره چنین است که خدا میفرماید بندهٔ من تو را دو سرای در پیش است یکی از آن
بانواع نعمت و دیگر مملو از آتش و سلاسل و ... از دوم متنفر است پس اگر عرض کنی با چه کنیم تا متقی شویم فرماید روزه بگیر چندانکه ...

وهذه جواهر کلمات — در ترجمهٔ قرآنیه — لتشرافه شهر رمضان ملا ایمان

قال الله تعالی شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ بدانکه آنچه در عنوان سابق بر این عنوان ذکر شد ناظر بشرافت و فضیلت روزه بود غیر
از اینکه در ماه رمضان باشد امّا در غیر آن و در این عنوان بیان میشود آنچه که در اخبار و کلمات اخبار است در شرافت خود ماه رمضان از پس میگویم
ومن الله الاعانة وهو المستعان باید دانست که شهر رمضان یعنی این مضاف و مضاف الیه علم است از برای ماه صیام و لفظ رمضان غیر منصرف
است چه آنکه در او دو سبب از اسباب منع صرف یکی علمیة و دیگر الف و نون مزیدتان که در اصل مصدر رمض است و اگر در بعضی اخبار
بدون لفظ شهر اطلاق شده مثل قوله من صام رمضان ایمانا از قبیل حذف مضاف است بجهت امن از التباس و بعضی گویند که رمضان
اسم باری تعالی است و دلیل ایشان حدیث شریف نبوی است که سندش منتهی بانس بن مالک میشود از حضرت رسول که فرمودند لا تقولوا
رمضان ولکن انسبوه کما نسبه الله و یکی از بزرگان فرموده است که رمضان اسمی از اسماء خدا است و بمعنی الصمد است و در روایت نبوی
دیگر چنین است که لا تقولوا رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله و این روایت اگر چه در نزد علماء حدیث از درجهٔ صحت منحط است
امّا چون ما دیدیم که حق تعالی در قرآن شهر رمضان فرموده است شهر رمضان چنانکه در این آیهٔ شریفه است و بعد از این هم فمن شهد منکم الشهر
فرموده و نفرموده است فمن شهد منکم رمضان پس این معنی را حمل بر تقویت حدیث نبوی میکنیم که باید شهر رمضان گفت قرینهٔ دیگر
از برای اینکه رمضان از اسماء الهیه است آنستکه عبادت صوم چون بی مثل است و مخصوص بحضرت باری تعالی است چنانکه در عنوان
سابق بنحو تفصیل مبین شده پس هر اینه او را در ماهی فرض کرده اند که مسمی باسم او است **وکبیر** تفسیر منهج است که در کنز العرفان
آورده است که تسمیه شهر بشهر رمضان جهة اشتهار است یعنی بجهة ظهور آن برؤیت هلال و در این مقام از باب اضافهٔ عام است
بخاص مانند یوم الجمعة و گویند شهر رمضان من حیث المجموع علم است از برای ماه صیام و لهذا بعضی از اصحاب ما از ائمهٔ هدی نقل کرده اند
که لا تقولوا رمضان بل شهر رمضان فانکم ما تدرون ما رمضان یعنی رمضان نگوئید بلکه ماه رمضان بگوئید چه آنکه شما نمیدانید که
رمضان چه چیز است و در این قول نظر است زیرا که در اعلام تصرف نمی توان کرد و حال آنکه در حدیث آمده که من صام رمضان ایماناً
واحتساباً غفر الله له ما تقدم من ذنبه و بر تقدیر تسلیم ورود این حدیث نهی محمول است بر کراهت و در بعضی از تفاسیر است که جمهور
علماء بر آنند که رمضان نام این ماه است چون رجب و شعبان که هر یک نام ماهی است **زهرهٔ اشتقاقیه** و بنا بر اینکه
رمضان نام از برای ماه صیام باشد در مأخذ اشتقاق و وجه مناسبت نام این ماه اقوالی گفته و درری سفته اند و ما از جمله
بنقل سه قول از آنها در این مقام اقتصار مینمائیم **قول اول** آنستکه آن از رمضاء گرفته شده و آن ریگ تافته است از آفتاب و وجه
مناسبت این است که عرب در وقتی که اسامی شهور را از لغت قدیم بلغت جدید نقل میکردند بعضی ماهها در هر زمانی که واقع میشد
باسم آن زمان تسمیه مینمودند چون ربیعین و جمادیین پس تسمیه این ماه در وقتی واقع شد که آفتاب بسمت الرأس ایشان رسیده بود
و بادیهٔ عرب از تابش مهر جهانتاب گرم شده بود و ریگهای بیابان از شعاع خود شید درخشان تفتان گشته و یا آنکه بنا بر این تقدیر
وجه تسمیه آنستکه در این ماه از حرارت موعظه و اعظان دلها را تأثیری هست چنانکه ریگها را تأثیر هست از حرارت و تابش آفتاب
و یا آنکه چون گرسنگی بیک از تابش شمس جگر روزه دار آن از آتش عطش بوقت روزه گرم میگردد و یا آنکه گناه صائمان بواسطهٔ روزه گرفتن
سوخته میشود **و در** تفسیر ابو الفتوح است که اصمعی نقل از ابو عمرو کرده که برای آن این ماه را رمضان خوانند که شتر بچه در او دیگر ما
بر باز شکست **و در** جواهر التفسیر است که ابتدای خداوند تعالی دانستکه این امت گناه بسیار دارند و بواسطهٔ کثرت معاصی بتطهیر
محتاج گردند و تطهیر عاصیان با آتش است و ضعف این امت را که طاقت آتش و شعلهٔ آن ندارند دانسته بود پس ایشان را بروزهٔ
رمضان امر کرد تا حرارت گرسنگی گناهان ایشان را بسوزاند و از احتراق بآتش فراق و بعد از ساحت قدس باری ایمن گردند **ع**
خود سوخته را باز دیگر نتوان سوخت **قول دوم** آنستکه از رمض مأخوذ است چنانکه خلیل بن احمد گفته و رمض باران آخر
که در آخر تابستان بیارد و عالم را از گرد تابستان بشوید و غبار را از نباتات و اشجار و در و دیوار پاک کند پس این ماه را رمضان
گفتند که فیض عنایت الهی در این ماه نامههای سیاه گناهکاران را از پلیدیها و ادناس خطیئات پاک میسازد و غبار هوا و هوس
ایشان را بآب ریاضت فرو می نشاند **بزرگی** گوید که ماه رمضان سوزنده است جمعی را بنا بر مغفرت گناهان ایشان را بسوزد و برخی را
بشعلهٔ آتش معرفت رسوم و آثار ایشان را بسوزد آنرا که ذنوبش بسوزد بروضهٔ جنت در آید و آنرا که رسومش بسوزد در مرتبهٔ قرب
از همگنان برتر آید **قول سیم** آنستکه آن مشتق از ارمضته و رمضته و رمضته از احجعلته بین حجرین املسین ثم دققته است
یعنی چیزی را در میان دو سنگ گذاشته و آنرا بکوبند چنانکه این قول ابن سکیت است و وجه مناسبت بنا بر این آنستکه صائم طبیعت
خود را در میان دو سنگ جوع و عطش گذاشته بجهت تلیین خواص برای مجاهدهٔ با نفس تا آنکه نفس معارض آن نشود در مقتضای خود
یاقوتهٔ خبریه در تفسیر ابو الفتوح آورده است که در خبر وارد شده که چون شب اول ماه شود حضرت حق تعالی فرمان دهد
تا بادی از زیر عرش بجهد که آنرا مبشره خوانند بر درختان بهشت ابد اوراق و برگهای درختها را برهم زند و حلقه های درها
بهشت بجنباند طنینی و آوازی زاید در بهشت افتد که شنوندگان مانند آن نشنیده باشند حور العین خویشتن را بیارایند و بر
غرفهای بهشت آیند و ندا کنند که الا هل من خاطب الی الله کیست ما را خطبه خواند و از خدای تعالی بخواهد انکه رضوان را

در اینکه تعظیم لفظ رمضان اعلام شهر صیام

در بیان تسمیه شهر رمضان و وجه مناسبت

گویند که این چه شب است رضوان گوید که تا خبر احسان این شب اول ماه رمضان است برای امت محمد حق تعالی فرمود تا درهای
بهشت بگشایند و درهای دوزخ در بستند، و جبرئیل را فرمود تا مردۀ شیاطین را بند بر نهادند و در قعر دریاها انداختند
تا روزۀ امت محمد را بر ایشان تباه نکنند سعید بن مسیب گوید سلمان پارسی روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
در اواخر روز از ماه شعبان ما را خطبه کرد پس از حمد و ثنای خدای گفت ایها الناس قد اظلکم شهر عظیم شهر مبارک فیه لیلة
هی خیر من الف شهر ای مردمان ماهی سایه بر شما افکند عظیم ماهی مبارک ماهی که در او شبی هست بهتر از هزار ماه ماهی
که خدای روزه اش را فریضه کرد و قیام شبش را سنت کرد هر که در این ماه تقرب کند بخدای تعالی بخصلتی خیر چنان باشد
که در دیگر ماه فریضه گذارده و این ماه صبر است و صبر را ثواب بهشت بود و ماه مواسات است و ماهی است که روزی مؤمنان
در او بیفزایند و ماهی است که اولش رحمت و میانش مغفرت و آخرش آزادی از آتش دوزخ است هر کس که روزه داری را
روزه بگشاید گناهش بیامرزد خدای تعالی و گردنش از آتش دوزخ آزاد کند و هم چندان مزد که روزه دار را بود او را بود
گفتند یا رسول الله همه کس از ما این قوت ندارد که روزه دار را روزه بگشاید رسول صلی الله علیه و آله فرمود خدای تعالی کریم است و
این ثواب بدهد او را اگر قادر نباشد مگر بر شربتی از شیر یا از شربتی یا به شربتی آب هر کس که روزه داری را سیر کند خدای تعالی
او را از حوض کوثر سیراب بکند شربتی دهد او را که هرگز تشنه نشود تا در بهشت رود و چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد
و هر کس که از زیردستان خود در این ماه تخفیف کند خدای تعالی او را بیامرزد و از آتش دوزخش آزاد کند چهار خصلت
در این ماه بپای داری دو خصلت خدای را بان راضی کنی و هما شهادة ان لا اله الا الله و الاستغفار دو خصلت آنکه
شما را از آن گزیر نیست و آن آنکه از خدای تعالی بهشت خواهید و از دوزخ پناه بوی برید ابو سعید خدری روایت
کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون شب اول ماه رمضان باشد خدای تعالی بفرماید تا درهای
بهشت بگشایند نیز در نه بندند تا آخر ماه رمضان و درهای آسمان نیز هم چنین و بفرماید تا درهای دوزخ ببندند و هیچ بنده
نباشد که در شبی از شبهای رمضان نماز کند و الا خدای تعالی او را بهر سجده هزار و هفتصد حسنه بنویسد و برای او در بهشت
خانه بنا کند از یاقوت سرخ که او را هفتاد در بود از زر مرصع بیاقوت و چون بکرد روزه بدارد خدای تعالی هر گناهی که
کرده بود بیامرزد و کفارۀ گناهانش بود تا بدیگر ماه رمضان و بهر روزی که روزه بدارد او را کوشکی در بهشت بدهند
و هر کوشکی را هزار در باشد از زر و برای او هفتاد هزار فرشته از بامداد تا شبانگاه استغفار کنند و بهر سجده که بکند
اگر در شب باشد و اگر در روز درختی دهد او را در بهشت که سوار در سایۀ او صد سال برود و انس بن مالک
روایت کند حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که چون شب اول ماه رمضان باشد خدای تعالی رضوان را گوید که درهای بهشت بگشای و بهشت
را بیارای برای روزه داران امت محمد و مالک را گوید که درهای دوزخ را بر بند تا آخر این ماه و جبرئیل را گوید بزمین برو
و مردۀ شیاطین را بر بند تا روزۀ امت محمد بر ایشان تباه نکنند و خدای تعالی را در این ماه هر بامداد و شبانگاه آزاد کردگان
باشند از آتش دوزخ از جمله بنده و پرستار و در هر آسمانی فرشته از خواص فرشتگان او ندا میکند که هل من خواهنده هست که
تا او را اجابت کنند الا مظلومی هست که تا او را یاری کنند الا آمرزش خواهی هست تا او را بیامرزند الا خواهنده هست که
تا مراد دهند و حق تعالی ندا میکند در این ماه که ای بندگان و پرستاران من ابشروا و اصبروا بشارت باد شما را صبر کنید و مداومت
کنید که نبی مانده تا موتات از شما بردارم و باز رحمت و کرامت من آمد و چون شب قدر باشد جبرئیل از آسمان فرود آید با جماعتی
از فرشتگان صلوات میدهند بر هر قائمی و قاعدی که بذکر خدای مشغول باشد انس بن مالک روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله که گفت که
خدای تعالی زمین و آسمان را دستوری داد در سخن گفتن روزه داران ماه رمضان را بشارت دادند به بهشت کعب الاحبار
گوید خدای تعالی وحی کرد بموسی که من روزه ماه رمضان را بر بندگان خود فریضه کردم هر که او بمیرد من ابد و در صحیفه اش ده
ماه رمضان باشد از جملۀ حسنان بود و هر که بمیرد من ابد و در صحیفه او بیست ماه رمضان بود او از جملۀ ابرار بود و هر که آبد
و در صحیفه او سی ماه رمضان بود پاینده اورا نزد من از پاید شهیدان بود ای موسی چون ماه رمضان در آید من حملۀ عرش
خود را بفرمایم تا از عبادت خود باز ایستند و گوش بدعای روزه داران دارند تا هر که از ایشان دعا کند ایشان بر دعای او آمین گویند
که من سوگند یاد کرده ام که دعای ایشان رد نکنم موسی گفت بار خدایا من در الواح امتی را میابم که در ماه رمضان برای تو عبادت
کنند و تو گناه گذشتۀ ایشان بیامرزی ایشان را از امت من کن حق تعالی گفت ایشان امت محمد اند موسی گفت بار خدایا ایشان
را امت من کن حق تعالی گفت ایشان امت محمد است که من برای خود برگزیدم و بحفظ ایشان کوشم و ایشان راست در این ماه
فضل و خیر آنچه هیچ امت را نیست و در جواهر التفسیر از امالی ظهیر تبریزی نقل نموده که در خبر است که خضر علیه السلام را سؤال
کردند که هیچ کس از انبیاء در دنیا بقاء نخواست یوسف صدیق گفت توفنی مسلما موسی کلیم در خواست میکرد توفنا
مسلمین تو چرا بقا طلبیدی و با ندگانی در دنیا بیارمیدی فرمود از جهت آنکه تا در پنج کرامت با امت محمد شریک شوم که هیچ یک از
امتان دیگر را نبوده آنکه صلوات ۲ امید شفاعت ۳ جماعت نمازهای پنجگانه ۴ تلاوت سوره [illegible] ۵ روزه ماه

در فضیلت اعمال شهر صیام از کلام نبی و ائمه علیهم السلام

در بیان اینکه ماه رمضان افضل است از کل ماهها و وحی

در بیان بیست خصلت از خصایص ماه صیام

رمضان ابر پر خضرتم از حق سبحانه بقاء خواست تا بیامن این کرامات شعر زکرده بود اکر تا خواسته بدین کرامات مکرم و محترم ساخته الله غنیمت دار و وظیفه شکرگذاری و سپاس داری بر این نعم جلیله فرو مگذار ع فکن شاکر الله عم نواله وهم در ان تفسیر است که در خبر آمده که چون هلال رمضان بجلوه جمال دیده عالمیان را نور بخش کند عرش و کرسی و ملایکه در اهتزاز آیند و کویند طوبی لامه محمد آفتاب سعادت از برج عنایت بر امت محمد نمود اکنون خوشا ایشان را که این منزلت و کرامت را دارند پس آفتاب و ماه عذر گناه ایشان را خواهند کواکب ثوابت باستغفار از برای ایشان راغب شوند سیاحان لجه دریا و سیاحان عرصه هوا یعنی مرغ و ماهی ایشان را آمرزش طلبند مساحان ساحت بیدا از هوام و حشرات و جمله مخلوقات الا شیاطین بطلب مغفرت ایشان از حضرت ملک منان زبان حال بکشایند و فرمان حضرت کبریاء بفرزندان آسمانها رسد که ملایکه از ثواب صلوات و تسبیحات و اذکار و تهلیلات خود را که در این ماه بجا میآورند بنیاز روزه داران رمضان سازند پس بر آخر ماه جمله اوراد عباد سموات را در طومار کردار ایشان نویسند مرحبا تذکرة مبینة در تفسیر ابوالفتوح است که چه بزرگوار ماهی است ماه رمضان هو شهر القرآن و شهر الاحسان و شهر الرضوان و شهر تفتح فیه ابواب الجنان و تغلق فیه ابواب النیران و تصفد فیه مردة الشیاطین و شهر الامان والایمان شهر تقبل فیه النفقات و تکثر فیه الصدقات و تنزل فیه البرکات و تدفع فیه السیئات شهر تفتح فیه الابواب و یدفع فیه العذاب و یرفع فیه الحجاب شهر یزهر فیه القنادیل و یتلی فیه التنزیل و یذکر فیه التأویل و یعطی فیه الجزیل و یغفر فیه الکثیر والقلیل و یباح فیه المسافر والعلیل شهر رمضان فی الشهور مثل القلوب فی الصدور شهر الصیام فی الایام مثل الانبیاء فی الانام لؤلؤة خصالیة وهم در آن تفسیر است که در رمضان بیست خصلت است دو حرمت است و دو عصمت و دو نعمت و دو رخصت و دو کرامت است و دو بشارت و دو برکت و دو شب است و دو هدیه است و دو فرح است اما دو حرمت حرمت ماه رمضان و حرمت قرآن قوله تعالی شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن اما دو عصمت عصمتی از شیطان و عصمتی از نیران هر یکی از چیزی اما عصمت شیطان من قوله علیه السلام و تصفد فیه مردة الشیاطین و عصمت نیران و تغلق فیه ابواب النیران اما دو نعمت فتح الجنان و روح الجنان در بهشت بکشایند و دلها را راحت دهند اما دو رخصت رخصت افطار در حق مسافر و بیمار اما دو کرامت اضافة الصوم الیه فی قوله الصوم لی و طیب خلوفهم لدیه بلک کرامت آنکه روزه بخود اضافه کرد که روزه مراست و من جزا دهم آن و کرامت دوم آنکه رسول گفت که بوی دهن روزه دار نزدیک خدای تعالی از بوی مشک خوش بوی تر است اما دو بشارت اراده یسر و نفی عسر فی قوله یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر اما دو برکت برکة نور و برکت سحور فی قوله علیه السلام تسحروا فان فی السحور برکة اما دو شب شب قدر اما دو هدیه یکی آنکه در آن حال که خفته باشد عبادتش می نویسند دوم آنکه خاموشی او تسبیح است و خاموشی صایم را به تسبیح بر گیرند و هو قوله علیه السلام نوم الصائم عبادة و صمته تسبیح و عمله مضاعف و دعاؤه مستجاب اما دو فرح یکی نزدیک لقاء ملک جبار و دیگری نزد افطار و هو قوله علیه السلام للصائم فرحتان فرحة عند افطاره و فرحة عند لقاء ربه گفت روزه دار را دو فرح است یکی آنجا که روزه بکشاید و یکی آنجا که نزد خدای شود مجزا کرمنی در خبر آمده که بهشت را دری است که آن در جز روزه داران در او نشوند چون روزه داران در شده باشند بفرمایند تا به بندند تا غیر ایشان از آن در در نشوند فروع جنة تشریفیة بدانکه یکی از شرافتهای ماه رمضان آنست که اولین کتاب تا آخرین صحف آسمانی که قرآن مجید و فرقان حمید است در آن شرف نزول بر حضرت رسول یافته که شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و در تفسیر ابوالفتوح است که ابوذر غفاری از حضرت رسول روایت کرده که فرمود حق تعالی صحف ابراهیم را در سه روز از ماه رمضان گذشته فرستاد و توریة را در شش روز از ماه رمضان گذشته فرستاد و زبور داود را در هیجده روز از ماه رمضان گذشته فرستاد و قرآن مجید را در بیست و چهار روز از ماه رمضان گذشته فرستاد و در تفسیر منهج است که مراد با نزال قرآن در آن ابتداء انزال است و آن در لیلة قدر بوده و با همه آن به آسمان دنیا نازل شده و بعد از آن نجم به نجم بر حسب احتیاج بندگان بدنیا نازل گشته و یا آنکه معنی آنست که انزل فی شأنه القرآن و هو قوله کتب علیکم الصیام و از حضرت رسالت منقول است که صحف ابراهیم در شب اول ماه رمضان نازل شد و توریة در شب ششم آن و انجیل در شب سیزدهم آن و قرآن در شب بیست و چهارم آن و در این اشعار است بآنکه انزال در آن سبب اختصاص آنست بوجوب صوم در آن در تفسیر کبیر است که چون حق تعالی انبیاء را بروزه مخصوص کرد باید پس بدین کلمات بیان علت تخصیص را میکند یعنی انبیاء را اختصاص کردانیدیم باعظم آیات ربوبیت که آن انزال قرآن است در آن پس عجب نباشد اگر او را اختصاص دهیم بنوع عظیم از انواع عبودیت که آن روزه است یعنی در این ماه این کلمات را که غذای ارواح است بشما فرستادیم پس از غذای اشباح که مطعومات و مشروبات است امساک لازم دانید ملیحة بر بندگان از آن کامل شکر روزه دیگر هر چه خوردن بنگر هر روزه در جواهر التفسیر است که فاضل ترین پیغمبران محمد است و شریف ترین کتابها قرآن پس نزول بهترین کتابی بر بزرکترین پیغمبری در فاضل ترین ماهها باید باشد و آن ماه رمضان است و این پیغمبر افضل و این کتاب اکمل و این عبادات اشمل هر آینه برای نیکوترین امت باید باشد و آن امت محمد است که کنتم خیر امة اخرجت للناس ختم قرآن در ماه رمضان سبب ختم عمر است بر ایمان در خبر آمده است که من امت محمد را دو نور داده

در نزول قرآن و کتب دیگر در ماه رمضان

تا از دو ظلمت خلاصی یابند بنور قرآن از برای نماز شب از ظلمت قبر خلاصی یابند و بنور رمضان با ایشان عنایت کردم تا از ظلمت قیامت برهند
بلی ع اینجا که نور باشد ظلمت چه کار دارد **ختامه مسک** دیگر از شرافتهای ماه رمضان آنست که اعتکاف در دهه آخران
در ثواب مساوی با دو حج و دو عمره است چنانکه در تفسیر ابو الفتوح از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که او از
پدرش و او از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت فرموده که هر که در عشر آخر ماه رمضان اعتکاف کند هم چنان باشد که دو حج و دو
عمره بجای آورده باشد **در جواهر التفسیر** بعد از نقل این روایت گفته است ایعزیز معتکف چنان حال خود را مینما باید که من از
حیثان که بیخدام و بینداران و بلانی خلل و زلل که گذشته املاء ام و استان خدمت را ملازم گشته ام اگر این صورت فی نفس الامر مطابق
با واقع نباشد اعتکاف و انحراف است از جاده انصاف آبو بکر واسطی گوید اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت
و چون این سه شرط بجای آوردی هر جا که باشی معتکف خواهی بود **بزرگی** گوید در اثناء اسفار بدیری در آمدم چون وقت نماز در آمد
راهب صاحب دیر را گفتم که مرا بمکانی پاک راه نمای تا نماز گذارم گفت دل خود را از ماسوی پاک کن پس هر جا که میخواهی نماز
گذار گذار **ایضاً** بزرگی دیگر گوید که اعتکاف نگاهداشتن جوارح است در دائره اوامر و نواهی **و ابن ماجه** در روایت
هفتم از عنوان دوم از باب دوم کتاب **خزینة الجواهر** که بحمد الله بطبع رسیده است روایت خلعت دادن ماه مبارک
رمضان روزه داران خود در محشر نقل نموده ام که این هم یکی از شرافتهای این ماه است و در موعظه چهارم از عنوان دوم از باب سیم
مکافات از برای تعبیر فرمودن باری تعالی از روزه بسه لفظ که آنها صوم و صبر و سیاحت است ذکر نموده ام و بیانات دیگر در تجلیل
عبادت صوم و شرافت ماه مبارک رمضان در تضاعیف آن کتاب هست مراجعه شود که بسیار مناسب است مگر ختم این عنوان آن
بقیت هر کرا هست ذوق گل چیدن کو تماشای از گلستان کن **در تراث خطیرة للصوام خبرة در زهرة** درجمع
معتبره از جابر انصاری روایت نموده که فرمود پیغمبر چون روز قیامت شود و خلائق سر از خاک بردارند از برای فریقی در صحرای محشر خداوند
و جمیع نعمتها بر رضوان خازن جنان بدهی که من اخراج نمودم روزه داران را از زیر زمین برو پیش ایشان در حالتی که گرسنه و تشنه اند پس استقبال
نما ایشان را و مهیا ساز از برای ایشان از نعمتهای بهشتی آنچه را که ایشان میل و خواهش دارند پس رضوان ندا کند غلمان بهشتی و پریان
او او لاد مسلمین را که هنوز بحد تکلیف نرسیده مرده اند و فرمان دهد که همگی با طبقها از نور حاضر شوند پس در نزد او غلمان و
ولدان حاضر شوند و زیاد تر از عدد ریگهای بیابان و قطرات باران و ستارهای آسمان و برگ درختان با آنها باشد از میوهها و طعامها
و شرابها بخود آمده با ایشان و بگویند با ایشان که بخورید و بیاشامید گوارا باد شما را بواسطه آنچه در دار دنیا بعمل
آوردید ابدان گرسنه کوفتن در ماه رمضان **و از اینجا** است که بزرگان در وقت ورود ماه رمضان حالت ایشان از شوق و شعف
بمثابه بود که در مجالس عروس بوده **شاعر** گفته شد باز شب فیوعلیم علام عالم روشن زنو ماه صیام خوشوقت
عزیزی که در این ماه تمام روز شد بشب بشبها **و دیگری** گفته نموده کرده شب هلال رمضان خلقی نگران سوی هلال
رمضان سر شد که چشم عالمی روشن شد از دیدن ابروی هلال رمضان **در زهرة** و در همان مجموعه از حضرت رسول
روایت فرموده که بهشت مشتاق است بچهار کس یکی آنکه همسایگان خود را طعام دهد دوم آنکه تلاوت قرآن نماید سیم آنکه ماه رمضان را روزه
بدارد چهارم آنکه نگاه بدارد زبان خود را از لغو و لایعنی **در زهرة** و هم در آنجا از آنحضرت روایت نموده که کسی که روزه تطوع و مستحبی بدارد و حال
آنکه روزه قضاء رمضان بر ذمه اش باشد خداوند آن روزه مستحبی را از او قبول نفرماید تا آنکه قضا کند آنچه را که از روزه رمضان از او فوت شده
در زهرة در ثواب الاعمال از حضرت صادق روایت نموده که هر که مؤمنی را اطعام دهد در ماه رمضان در نزد وی روزه بگشاید بنویسد او را
بدان مزد آزاد کردن بنده مؤمن را و از برای او است دعاء مستجاب **در زهرة** در تفسیر منهج از کعب الاحبار نقل نموده که حق تعالی فرمود
موسی را که ای موسی من روزه ماه رمضان را بر بندگان خود فریضه کرده ام هر که که او بمیرد و من ایابد در صحیفه عمل او ده ماه روزه ماه رمضان
باشد او از اهل بستان باشد و اگر در صحیفه او بیست ماه رمضان بود از جمله ابرار باشد و اگر سی ماه رمضان بود نزد ما باید او را از پای بهشت و ان
با لا تر بود **ایضاً** از ابو سعید خدری و او از حضرت رسول روایت کرده که فرمود هر که شبی از شبهای ماه رمضان نماز کند حق تعالی بهر
سجده که در آن نماز هزار و پانصد حسنه برای او بنویسد و برای او در بهشت خانه بنا کند از یاقوت سرخ که آن را هفتاد در بود از زمرد و یاقوت
و چون روزه ماه رمضان روزه دارد هر گناه که کرده خدای تعالی بیامرزد و کفاره گناهش بود تا رمضان دیگر و هر روزی که روزه دارد در
بهشت و برا کوشکی بدهند که آن را هزار در باشد از زر و برای وی هفتاد هزار فرشته از صبح تا شب استغفار کنند و بهر سجده که کند
در شب یا در روز درختی در بهشت بوی دهند که سوار زیر سایه او به پانصد سال بیرون نتواند شد **در زهرة** بدانکه اختلاف است که
ماه رمضان مثل ماههای دیگر زیاد و کم میشود یا آنکه همیشه سی روز تمام است کسانیکه قائل اند که هرگز کم نمیشود استدلال نموده اند بقوله تعالی
ولتکملوا العدة چه حق تعالی فرموده که عدة شهر رمضان محصور است و واجب است صیام آن بکمال و نقصان و اختلال در آن داخل نمیشود
و جواب آنکه ... ماههای دیگر است در نظر تو نقصان میبود که در احیانا آن بسی ... و در **جواب این استدلال** ... تا ان نابیه شریفه
ولتکملوا العدة ... است یکی آنکه مراد آنست که ... و جایز است ... و این عده جایز است که سی یا بیست و نه باشد
بقیت نه روز ... آنکه مراد قضاء صوم رمضان است مر مسافر و مریض را و مؤید این جواب آنکه ولتکملوا العدة عقیب ... المکرر شده

در ثواب اعتکاف و شرائط آن و بیان شرافت ماه رمضان

حال روزه و قضای روزه ... در فضیلت ماه رمضان

جواهر کلمات — زمرجدهٔ قرآنیه — لالی ملائمات

قال الله تعالی ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین یعنی در جملهٔ ابزاست
بر مردمان حج و قصد خانهٔ کعبه برای زیارت بوجهی مخصوص و هر که نگرود بدین بدرستی که خداوند تعالی بی نیاز است از همه
عالمیان در جواهر التفسیر است که ابتدای چون حضرت عزت خلیل خود را فرمود که مردمان را بحج آواز ده واذن فی الناس بالحج
و ابراهیم علیه السلام در ندای خود بر این وجه خطاب کرد که یا ایها الناس هلموا الی بیت الله لا جرم ذکر خانه و حج در اکثر مواضع
قرآن مقرون باسم ناس است کما قال و اذ جعلنا البیت مثابة للناس و قوله والمسجد الحرام الذی جعلناه للناس و قوله ان اول بیت
وضع للناس و قوله جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس و در این آیه ولله علی الناس حج البیت بزرگی سؤال کرده
که چون حق سبحانه خانه را مضاف بمردم ساخته است که وضع للناس پس نکته در اضافت بیتی چیست جواب فرمود که اصل اضافه حا
از آن او است اما زبان اشارهٔ غیبی بیان میکند که من بخانه محتاج نیستم از برای دیگران وضع کرده ام که بنا؛ و قبله گاه ایشان باشد
و دیگر در عرف هست که چون دوستی بدر خانهٔ دوستی رسد صاحب خانه از روی محبت میگوید که بر و تم باو فر... انه خانهٔ تو است
اینجا نیز حضرت دوست عز شانه دوستان اشد حبا لله را بطریق عنایت میفرماید که این خانه برای شما است بیائید و بصلات نیت و صفا
طویت و رغبت بزیارت نمائید و چون فی نفس الامر مشقت حج از سائر تکالیف شرعیه زیاد تر است عموم مردمان را بدان تکلیف ننمود
و اهل استطاعت را از لفظ ناس بدل آورد و فرمود که حج خانه من واجب است در فرقهٔ مردمان من استطاع الیه سبیلا هر که
توانائی دارد بسوی بیت برای حج از جهت راه و در جملهٔ استطاعت که حج بدان واجب میشود باید رجوع بکتب فقهیه نمود و این عجاله
را گنجایش بیان آن نیست **زمردهٔ تاکیدیه** و هم در آن تفسیر است که ابتدا بدانکه این آیه شریفه مشتمل است بر انواع تاکید
و تشدید در باب حج و آن تاکیدات از قبیل اعجاز است بنا بر قولی که اعجاز قرآن را راجع بفصاحت مفردات و بلاغت نظم قرآن و
لطائف مبادی و ظرائف مقاطع آن دانسته و چگونه معجز نباشد اینکه هر کلمهٔ از او را حالت خاصی است در باب تاکید **اولا**
لام لله مفید تملیک است و مقتضی ایجاب و در ایراد این اسم مقدس هم تشویق و ترغیب است و هم تهدید و ترهیب تا شایقان
راه بذل و استماع این نام مشقت حج را که تکلیفی است جامع میان کسر نفس و اتعاب بدن و صرف مال و تجرد از شهوات بجان خود
استقبال نمایند و مکلفان از هیبت سطوت الوهیت ترسان شده متصدی این شغل خطیر گردند علی الناس در عرف و شرع
علی دلالت بر ایجاب دارد چنانکه گویند لزید علی عمرو حق پس ایجاب و جوب حج بدو نوع که مقتضای لام و علی باشد ثابت میشود
حج البیت حج قصد است مخصوص و در او معنی غلبه و ظفر بر مطلوب هست بقال حجه اذا غلبه بالحجة و حجت بر هان باشد
روشن پس گویی که بر قصد حج اختصاص یابد بر هان روشن بر مطالب خود غالب است من استطاع بدل است از ناس و در او نیز
دو نوع از تاکید وقوع دارد یکی آنکه ابدال تثنیهٔ مقصود و تکریر است والمکرر هو المقرر دیگر ایضاح بعد از ابهام و تفصیل بعد
از اجمال و ایراد مراد در صورتین مختلفتین مشوق و مرغب باشد و تقدیم الیه و تنکیر سبیلا اشارت است بآنکه هر نوع
راهی که باشد نزدیک یا دور بشرط لحصول استطاعت او بخانه کعبه بر نیابد **و من کفر** بجای لم یحج تاکید وجوب و تغلیظ تارک حج است
و لهذا از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در تهدید جمعی که با وجود شرایط تارک این فرمان شوند احادیث وارد شده از جمله آنکه هر کس مالک
راحله و زادی باشد که او را بخانه خداوند رساند و بر سعادت حج مشتغل نگردد خواه یهودی میرد خواه نصرانی و این غایت مبالغه
در تهویل است و انذار بعظمت شأن حج که یکی از ارکان مسلمانی است تمام نباید فقطسم دین او تا شود ارکان تمام روی از خانه بر کرده
هر که نه مایل بسوی وی شود سوی خودش راه نما کی شود **فان الله** ایراد اسم الله در این محل جهت کمال عظمت و جلال الوهیت است
و تخویف تارک حج **غنی** ذکر غنای الهی دلالت بر سخط و غضب دارد نسبت بتارک حج که من کفر اشاره باو است **عن العالمین**
فایدهٔ وضع مظهر در موضع مضمر و ایراد اسم عام آنست تا متناول آن فرد خاص باشد یعنی من کفر بر سبیل کنایت ایمائیه و نکتهٔ تخصیص
عالمیان بذکر استغنای کامل است و از آن عظم سخط مفهوم گردد بر کنایهٔ تلویحیه و در این صورت تحقیر مسخوط علیه نیز هست که گویا
از عدم اعتداد بدو و قلت التفات بسوی او قابلیت آنکه در زمرهٔ مغضوب علیهم داخل باشد ندارد **یاقوتهٔ تعلیلیه** بدانکه
این همه مبالغه و تاکید در باب حج بجهت آنست که هیچ یک از عبادات نیست که در آن مال و نفس و بدنیت و ایمان همه مدخل باشد مگر حج و مباشر
آن بجهت کربت غربت و تجرد از لباس راحت و تبدیل عشرت بعسرت و اختیار نوائب و محنت بر لوازم محنت و مهاجرت مساکن و اوطان
و مواد عت اقربا و اقران و صرف امتعه و اموال و رکوب شدائد و اهوال نصیب باد رحمت بیشمار مرشد و هر آینه نفس از مباشرت
چنین تکلیفی بر مد و نخواهد که قدم از حیز کسالت بیرون نهد پس حق سبحانه جهت تقصی از عهده این کار را تاکید و مبالغه بسیار فرموده
در تیسیر آورده که تکلیف عبادات در شریعت بر دو قسم است یکی آنکه اصل آن معقول است و اما تفاصیلش را عقل ادراک نتوان کرد
چون نماز که بنای او بر تعظیم خالق است اما کیفیت اعداد رکعات و ارکان و ابعاض و هیئات او بفهم در نیاید و اصل زکوة دفع
حاجت فقراء و محتاجان است و کیفیت و کمیت اموال زکوتی معلوم نیست اصل صوم قهر نفس است و وجه اختصاص او بماه
و شهری معین کما ینبغی مفهوم نه اما حج سفریست بموضعی معین بر هیئاتی مخصوص نه اصلش توان شناخت و نه بتفصیلش

وحقیقتش توان رسید و از مکاتب این نوع از عبادات ابو کمال عبودیت وخضوع وانقیاد وخشوع از نوع اول دلالت بیشتر است چه اینجا جز مجرد انقیاد تصور نتوان کرد و در قسم اول چون اصلش معقول است مباشر آنرا تعقل فواید ومنافع در آن ممکن هست پس هر آینه اینجا احتیاج بمبالغه در تعبد بیشتر باشد ونتیجه وفایده این عمل از اعمال دیگر اتم واکثر وچه فایده از این عظیمتر باشد که جزای حج مبرور بغیر الا الجنة نیست **هر جا نیز فایده** بدانکه صاحب مجمع البحرین در اول کتاب حج آورده که منفعت این عمل حج اجتماع مسلمانان است و آن جمعیت موجب نزول رحمت بیکران که الجماعة رحمة نماز که وظیفه یومیه است بجماعت مشروع شد تا همسایگان واهل محله در شبانروزی پنج بار بمقام خدمت ومسجد جماعت حاضر آیند وچون حصول اجتماع ساکنان بلد هر روزه بدین نوع تعذر داشت در هفته یکروز مأمور شدند که باقامت نماز جمعه در مسجد جامع جمع گردند وتعدها که ضمنا اهل سواد با ارباب امصار وبرکات حرکات بلدیان با جماعت حضار هر روزه وهر هفته متعسر بود این جمعیت را سالی دو بار یعنی در عیدین وظیفه اجتماع مقرر شد وچون جمعیتی شامل تر اجتماع اهالی ولایات وسایکنان ربع مسکون است واین صورت در هر سال از قبیل محال میتواند بود لیس برای نیل آن دولت وادراک آن سعادت در مکه مبارکه مجمعی قوی تر ساختند و آن وظیفه همه عمر لیست واهل اسلام بما من این جمعیتها بنصرت ید الله مع الجماعة منصور شوند ومبهجت قوت یشد بعضهم بعضا مبتهج ومسرور گردند نظم

لوحش الله جماعت یاران — در ره جذب عشق همکاران
زین جماعت اگر جدا افتی — در تحسنین قائم زیاد افتی

لوء لوءة تذکرة ونیز در جواهر التفسیر است که فایده دیگر در سفر حج تذکر سفر آخرت است ودر این سفر منازل ومقامات آخرت را بنظر عبرت توان مشاهده کرد **اولا** وداع اهالی واحباب نشانه سکرات است وبند محبت خویش وپیوند کسبی ومعقبات وخطرات طریق نمونه اهوال قبر وسوال نکیر ومنکر احرام را مشابهتی با حالت محشر الناس یوم القیمة حفاة عراة هست طواف حاج با توجه خلق بعرش عظیم شخوص ابصار در آن شبیه است واجتماع ایشان در عرصات مماثل وبو الی بر این قیاس باید کرد **درة تلبیبیة** بعضی از بزرگان فرموده که یکی از افراد فواید وافاده مقاصد حج یاد کردن وطن اصلی ومتنبه شدن برجوع بسوی حضرت عزت آن واز خالق مراجعه ثم الی مرجعکم یا خبر شدن است وشیخ نجم الدین دایه در مرصاد العباد این فایده را باین عبارات توضیح فرموده است که حج نشان میکند بمراجعت با حضرت عزت وبشارت میدهد بوصول سالک بمقام قرب حضرت عزت یعنی ای در شهر انسانیت فراد کرفته ومقیم سرای طبیعت حیوانی کشته واز کعبه وصال وقبله جمال بیخبر مانده چند در این منزل بهیمی مقام کنی وپای بسته صفات ذمیمه شیطنت وسبعیت ناشی ودست در کردن دشمنان ان من ازواجکم واولادکم عدوا لکم آری وبزخرفات نعیم دنیاوی در حبال غرور شیطان شوق برخیز وتمردانه این همه بند وپایند در هم گسل وزن وفرزند وخویش وپیوند وخانمان را وداع کن وآیه فانهم عدو لی الا رب العالمین را بر همه خوان ووجود ودل از همه برتافته وبصدق توجه وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض پای طلب در راه نه واز عقبه پای کلت الی ذاهب الی ربی سیهدین میاد وقدم از منازل ومراحل خوش آمد هوا وطبع بیرون نهاده بادیه نفس اماره را قطع کن وچون باحرامگاه دل رسیدی باب انابت خلی برآر واز لباس کسوت بشریت مجرد شده احرام عبودیت ولبیک عاشقانه برداشته بعرفات معرفت در آی وبرجبل الرحمة عنایت برآی وقدم در حریم حرم قرب مانده وبمشعر الحرام شعار بندگی ثنا بی بکن واز آنجا بمنای منی آمده نفس بهیمی را در منحر ریاضت قربان ساز آنکه روی بکعبه وصال ما آور که قدع نفسک وتعال و چون رسیدی طواف کن یعنی بعد از این کرد ما کرد وکرد خویش مکرد وبا حجر الاسود دل که یمین الله است تجدید بیعت تازه کن واز آنجا بمقام ابراهیم آی یعنی بمقام روحانیت خلت دو رکعت محبت مقام بکذار یعنی عبودیت از بهر بهشت ودوزخ مکن چون فرد وران بندگی ما از اضطرار عشق کن چون عاشقان تیر بلا کعبه وصال ما ای وخود را چون حلقه بر در بمان وبیخود در آی که خوف وحجاب از خودی برخیزد وامن ووصول از بیخودی آنکه آیه ومن دخله کان آمنا برخوان نظم

ای بچ دل دل ببرد از دلبر دو — در بابکه وصال او بیا سر دو
تمنا از همه خلق چه دنیی بدلش — خود را بدر بمان وانکه در دو

الماسة تقسیمیة بدانکه یکی از بزرگان فرموده است که حج بر دو قسم است یکی حج شرعی که آن محتوی بر شعائر ومشاعر است که در کتب فقهیه مشروح شده است ودیگر حج حقیقی که مشتمل بر قواعد وشرایطی است که در رسایل ارباب سلوک وسایر بن الی الله موضح گشته وما حصل آنها این است که حاجی باید بر نیت کعبه دل قدم از خانه دنیا بیرون نهد وعلایق دنیویه وخواهشهای نفسانیه متابعت هوا را وداع کرده روی در بوادی عبادت ودر ذات العرق جان کفن بی اختیاری در پوشیده بر عرفات عرفان برآید واز آنجا روی بمنای محبت آورده سنبات دو بر روی مرادات بشریت زند وخون ما ئی ومنی نفس بوقت قربانی بر زمین منای منی ریزان کند وتوجه بمکه وجود کرده قدم در حرم مصطفی نهد ودر محاذات سویدا که قائم مقام حجر الاسود است بر در کعبه دل بایستد پس طواف آن کعبه بجای آورده شرایط بتقدیم رساند تا مفتاح آن حضرت در رسد ومفتاح وعنده مفاتح الغیب از مقام عندیت که عالم جبروت است شاره بانست بیارند ودر کعبه دل کشاده او را بما من عالم جان در آرند واز مشاهده انوار جمال جانان بهره خود دارش کرداند نظم

خوش کعبه روی که لطف الله — اندر حرم خودش دهد راه
از وادی هستیش رساند — بی خود بسوی خودش رساند

فروزه اسراریه در جواهر التفسیر از بحر الحقایق نقل نموده که در مقام اسرار بعضی از اعمال حج چنین گفته است که یکی از ارکان حج احرام است و آن نزد محققان اشارت باشد ببرون آمدن از دایره رسوم وعادات

در بیان افعال وقضایا عمل حج وتلبیه القیام

در بیان تقسیم حج بعمومی وخصوصی

در تفصیل جواهر زینت فزای فروع دین

وطی نمودن بساط مألوفات و مأنوسات و تجرد از علائق دنیای دنی و تطهیر از شوائب اخلاق ردیه سعی ایمانی است بر سبر میدان صفاء صفات و مروه ذات و وقوف بعرفات عبادت است از وقفه بر عرفات معرفت فاطر کائنات عکوف بر جبل الرحمة نمودن ملازمت درگاه رحمانیت است بصدق التجاء و مجاورت بارگاه رحیمیت بحسن عمل و وفاء حقیقت خلق آنستکه آثار عبودیت را با انوار الوهیت محو نماید سر طواف چنان است که از اطوار بشریت خارج شده بر حوالی کعبه ربوبیت طوف فرمایند و برای وقوف بر اسرار حج ابرار ایراد دو سه بیتی از تحفة الاحرار بغایت مناسب مینماید **نظم** ای ز مبعاد تعبد رسان + رخت مبعاث تجرد رسان + رشته تدبیر ز سوزن بکش + خلعت سوزن زده از تن بکش + هرچه بر آن بخیه زدی ماه و سال + ای برون زان همه سوزن مثال + باز کن از بخیه زده جامه خوی + بو که برآ بخیه بنفتد بروی + لب بگشا با فلک [illegible] را نعره لبیک زن احرام را + موی بشولیده و رخ گرد ناک + سینه خراشیده و دل درد ناک + روی بحرم آر که دارن خویش حریم + هست سیه پوش بکاری مقیم + صحن حرم روضه خلد برین + او بچنان صحن مربع نشین + قبله خوبان عرب روی او + سجده شوخان عجم سوی او + باد چو در دامنش آویخته + غالیه در جیب جهان ریخته + باز شکن دامن شبرنگ او دیده جان سرمه کش از سنگ او + سنگ سیاهش که از آن گونه است + دست نگاه یمین الله است + چون نوازان سوی سنگ بوسه چین + بوسه زن دست که ناشی ببین + از لب زمزم شنو این زمزمه + کز دم ما زنده دل اند این همه + سوی قدمگاه خلیل الله ای + پا چه نیابی بر [illegible] دیده سای + پای مروت بجوی مروه نه + چهره صفوت بصفا جلوه ده + تا نشود در عرفات وقوف + کی شود از راه نجات وقوف + کبش منی را بمنا ریز خون + نفس دنی را بفنا کن زبون + سنگ بلا بستان ز بر جمار + دیو هوا را کن از آن سنگسار **مغنطیسه فوریه** بدانکه بعد از اجتماع شرایط مقرره وجوب حج که آنها در کتب فقهیه معنون شده اند وجوب آن فوری است یعنی از واجبات مضیقه است که باید در عام استطاعت اتیان بآن نمود و در تفسیر منهج است که وجوب حج با شرایطش که مجتمع شد نزد وجوب فوری است و تاخیر آن اصلا جایز نیست و احادیث صحیح متواتر که از پیغمبر رسیده که تاخیر آن کبیره موبقه دلیل مصرح است بر این مدعا و ابو حنیفه نیز قایل بفوریت است و نزد شافعی واجب موسع است و دلیل آن آنستکه چون آیه حج نازل شد پیغمبر حج نکرد مگر در حجة الوداع و جواب آن آنستکه آنحضرت تاخیر نمود بجهت عدم استطاعت چه جهاد منع فرموده بود یا اهل مکه که متوجه ایشان نشود و در مکه بود چون آیه حج نازل شد متوجه مکه شد و چون بحدیبیه رسید صد و منع او کردند حضرت همانجا سر تراشید و حل شد و دلیل دیگر بر فوریت عموم قوله تعالی است و سارعوا الی مغفرة یعنی بشتابید بچیزیکه سبب مغفرت است و حج از آن قبیل است و دیگر قول پیغمبر که من وجب علیه الحج و لم یحج فلیمت یهودیا او نصرانیا چرا آنکه اتیان بحرف فا نمود که موضوع برای تعقیب است و عبد از آن مرتب شد [illegible] و این صریح در فوریت است و در روایت به اما مراد پیغمبر که من لم یحبسه حاجة الروایه یعنی هر که حاجتی ظاهر او را منع نکند از حج چون مرض منع کننده یا سلطان جور کننده و او حج نکند پس باید بمیرد یا بر یهودی یا نصرانی و وجوب حج در همه عمر یکبار است نیز اگر لفظ مطلق حمل میشود بر اقل مراتب آن بجهت اصالت برائت از زاید و نیز امر مقتضی تکرار نیست و دیگر ابن عباس روایت نموده که چون رسول خطبه خواند برای ما و در آن امر فرمود ما را بوجوب حج اقرع بن حابس بر خاست و گفت فی کل عام آیا در هر سال حج کنیم فرمود لا و لو قلت لوجبت لو وجبت علیکم لم تعملوا بها الحج فی العمر مرة واحدة فمن زاد فتطوع یعنی حج در هر سال واجب نبود و اگر میگفتم بر شما واجب بود که هر سال حج کنید و اگر واجب میشد عمل بآن نمیکردید حج در جمیع عمر یکبار واجب است و هر بار پس هر که زیاده کند بر آن سنت خواهد بود و بعد از آن حق تعالی این آیه را فرستاد که لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم **خاتمه مسکیه** در علل الشرایع باسناد خود از محمد بن سنان روایت نموده که نوشت حضرت علی بن موسی الرضا در جواب مسایل او که از جمله علت وجوب حج بوده اینکه علت حج و رفود و وفود بسوی خدا تعالی است و طلب زیاده است و خارج شدن از جمیع آنچه از موبقات بجا آورده تا آنکه تائب گردد از آنچه که در پیش نموده و بعد از آن استیناف عمل نماید در آینده و هم چنین در حج است اخراج شدن از اموال و در آنست تعب بدنها و ممنوع شدن از شهوات و لذات و در آنست از خضوع و مسکنت و ذلت نزدیک خدا ملو شدن نمودن در سرما و گرما و خوف و امن و هم چنین در او است از برای جمیع مردم از منافع و رغبت و رهبت بسوی خدا و از آن منافع است ترک قساوت قلب و خساست نفوس و فراموش نکردن ذکر یادی تعم و در آنست انقطاع امل و رجاء از خلایق و در آنست تجدید حقوق و منع نفوس از فساد و منفعت کسانی که در مشرق و مغرب و بر و بحر هستند چه از آنها یکه حج کرده اند و چه از آنها که حج نکرده اند از تاجر و جالب متاع و بایع و مشتری و [illegible] و هم چنین در آنست قضاء حوائج اهل اطراف و مواضعی که ممکن است از برای ایشان اجتماع در مکه لیشهدوا منافع لهم و علت واجب شدن حج در عمر یکمرتبه آنستکه خدا وضع فرایض خود را مطابق حال پست ترین مردم در قوت و قدرت فرض نموده و از جمله فرایض حج است که او را در عمر یکمرتبه واجب فرموده و پس از آن ترغیب فرموده است اهل قوت و قدرت را باینکه اتیان بحج نمایند برای الله طاقت قوت خود **وایضا** در علل باسناد خود از هشام بن الحکم از حضرت صادق روایت نموده که در علت حج فرمودند علت آن اجتماع مردم است از مشرق و مغرب در مکه تا آنکه یکدیگر را شناسا شوند و بجهت هر طایفه مال التجارة را از بلادی ببلاد دیگر حمل کنند و تا آنکه از این عمل حج مکاری و جمال انتفاع ببرند و تا آنکه آثار رسول خدا را در مکه و مدینه آشنا و شناسا شوند و مطلع بر اخبار آنسرور گردند و آنها را مذاکره کنند که فراموش نشوند و اگر هر کسی اتکال یا تاخیر در بلاد خود مینمود هر آینه هلاک میشد و بلاد خراب میشد و جلب منافع و ارباح ساقط میگردید و خبرها عمیاء و غیر معلوم میماند پس این هاست علت وجوب حج خانه خدا اللهم ارزقنا

عقیقة توضیحیة بدانکه چون در لؤلؤ لؤلؤه تذکره از این عنوان از جواهر التفسیر نقل نمودیم که یکی از فواید حج تذکر سفر آخرت است و این فایده را چنانکه باید و شاید ثابت باشد توضیح نفرموده لذا خوش داشتیم که آن را مشروحاً و مفصلاً از برای تنبیه برادران از اهل ایمان در منصه توضیح و بیان در آوریم بدانکه سفر حج نمونه سفر آخرت است چه آنکه در این سفر مقصد خانه است و در آن سفر مقصد صاحب خانه است و هم چنانکه حاجی زاد سفر مکه را از همه نوع مهیا کند و تمامی احتیاط را بجای آورد که مبادا در بیابان بی ساز و برگ و بی زاد و توشه بماند هم چنین مسافر آخرت باید بداند که بادیه از قبر تا قیامت دور و دراز تر و هولناکتر است و در آن بادیه و بیابان بی پایان حاجت بزاد بیشتر است و چنانکه حاجی هر چیزی از زاد را که بودنی فاسد و تباه شود با خود همراه نبرد و آن زاد و توشه محسوب ندارد چه میداند که آن باقی نماند و توشه سفر را نشاید هم چنین مسافر آخرت هر طاعت و عبادتی که بریا مشوب باشد نباید آن زاد و توشه خود پندارد و چنانکه حاجی در وقت بیرون آمدن از منزل خود بقصد سفر اهل و عیال و دوستان و آشنایان خود را وداع میکند هم چنین مسافر آخرت در حال سکرات موت نگاه کردنش با اهل و عیال و اولاد و احباب خود بمنزله وداع است و چنانکه حاجی در وقت بیرون آمدن از وطن خود باید دل از همه علایق فارغ کند پس از آنجا بیرون آید چه اگر غیر از این باشد سفر بر او تلخ و سخت و ناگوار می شود هم چنین مسافر آخرت باید در آخر عمر دل از همه دنیا فارغ کند و اگر نه آن سفر بر وی منغص شود و چنانکه حاجی را مرکوبی است از جمازه و محمل که در آن می نشیند و یا سوار میشود هم چنین مسافر سفر آخرت را جنازه و تابوتی است که او را بر آن میگذارند و میبرند و حاجی باید در وقت سوار شدن گذاردن خود را در تابوت و در وقت فرود آمدن فرود آوردن خود را از تابوت بیاد آورد و چنانکه حاجی باید لباس احرام بپوشد که عبارت است از دو قطعه ثوب سفید هم چنین مسافر آخرت را چاره نیست از پوشیدن کفن و چنانکه حاجی خطرهای بادیه و گردنه‌های بیابان را می بیند و طی میکند هم چنین مسافر آخرت از وقت ورودش در قبر تا خارج شدنش از برای حشر خطرهای بسیار و عقبه‌ها بیشمار در راه می بیند و طی میکند مانند هول نکیر و منکر و ظلمت قبر و نعوذ بالله حیات و عقارب گور و چنانکه حاجی بدون رهبر و راهنمایی از آفت بیابانها و خطر گم شدن در آنها ایمن نیست هم چنین مسافر آخرت بدون راهنمائی طاعات و عبادات خالصه از اهوال و اخطار قبر و برزخ ایمن نیست و چنانکه حاجی در اوقات مسافرت و طی منازل و قطع مراحل احیاناً از عقب قافله تنها ماند بلکه با بودن با قافله هم تنها از اهل و عیال و اولاد و احباب است هم چنین مسافر آخرت در قبر و در عالم برزخ تنها و بی مونس است از آدمیان و چنانکه حاجی در اوقات رسیدن بمیقات احرام بندد و لبیک گوید مسافر آخرت هم در وقت حشر در جواب سؤالهای از روی لبیک گویان است و چنانکه حاجی طواف بیت و سعی میان صفا و مروه مینماید و این عملشان مانند بیچارگان بدرگاه ملوک روند و در اطراف قصر ملک بگردند تا فرصت یابند که حاجت خود عرض نمایند و در حد انتظار امیدوار و میروند و کسی میجویند که ایشان را شفاعت کند و امید میدارند که مگر ناگاه چشم سلطان بر ایشان افتد و با ایشان نظری بکند هم چنین مسافر آخرت هم در عرصه قیامت باین طرف و آن طرف دوان است که کسی پیدا کند که او را از اهوال و افزاع برهاند و امید دارد که نظر عنایت حق تعالی شامل حال او گردد و چنانکه حاجیان از اطراف و اکناف عالم با اختلاف اصناف در روز عرفه در عرفات حاضر اند و بزبانها مختلفه خدای را میخوانند هم چنین مسافران آخرت در روز محشر در آن سرزمین جمع میشوند و هر کسی بخود مشغول و مردد میان رد و قبول است و چنانکه حاجیان در یوم النحر و روز عید قربانی ها برای و منظر خود می بینند مسافران آخرت هم در یوم المحشر کشتن موت را که بصورت گوسفند خاکستری رنگ است بدست جبرئیل یا بدست حضرت یحیی ع می بینند و چنانکه حاجی رمی جمرات را می بیند که مردم سنگها بر آن عقبه‌ها اندازند هم چنین مسافر آخرت انداختن هر کفار عنید که بمثابه سنگی است در جهنم می بیند که القیا فی جهنم کل کفار عنید این بود شمه از توضیح تذکر سفر آخرت از سفر حج **تلویحة ثوابیة** مرحوم مغفرت لزوم مولانا ملا احمد خوانساری که از اساتید استاد الکل فی الکل مرحوم آقا حسین خوانساری صاحب شرح دروس است در کتاب زبدة التصانیف خود در فضیلت و ثواب حج فرموده که از ائمه هدی علیهم السلام منقول است که پاداش حج فریضه نزد خدای تعالی بهشت است و خانه که مزار و مشرح باشد و در راه خدا تصدق نمایند و در حدیث وارد شده که حاجیان مقربان درگاه الهی اند مانند جمعی بزرگ که در نزد پادشاه روند و آنهم زیان باشند اگر خدا را بخوانند اجابت فرمایند و اگر آمرزش خواهند بیامرزند و از عبدالله عباس مرویست در تفسیر آیه ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار امروز که خدای تعالی عالم را آفرید فرشته را نزد رکن یمانی نصب فرموده که هر گاه بنده این دعا کند در آن موضع آن فرشته آمین گوید و از حضرت امام حسن منقول است که رسول خدای ص فرموده که هر که در خانه خود نشسته و یک درهم در راه خدای تعالی بدهد یعنی در حج و جهاد صرف کند ثواب هفتصد درهم برای او بنویسند و اگر بحج و جهاد رود و مال خود را در راه خدا خرج کند هر درهمی را هفتصد هزار درهم بنویسند و روایت که رسول خدا فرموده که هر که سواره بحج رود هر گامی که راحله او بردارد هفتاد حسنه در نامه عمل او بنویسند و هر که پیاده حج کند بهر گامی او را هفتصد حسنه است از حسنات حرم گفتند یا رسول الله حسنات حرم چه باشد فرمود که هر حسنه او مقابل صد هزار حسنه است در غیر آن و در کشف الغمه از علی بن عیسی منقول است که حضرت ... علیه السلام

در تطبیق حالات مسافر حج با مسافر آخرت

در فضیلت و ثواب حج و توابع آن

در بیان اسرار ... مقام ابراهیم و رکن

تا از روی حج کرده بود پیاده و ملازمان او اسبان رهوار خوش رفتار با او میکشیدند تا بمکه معظمه و انس از سید عالم روایت کرده است
که آنحضرت فرمود که حق تعالی با فرشتگان مباهات میفرماید باهل عرفات و میگوید ای فرشتگان من نظر کنید به بندگان من که همه
ژولیده موی و گرد آلود توجه نموده اند بجانب من از راه دور و دراز پس گواه میگیرم شما را که بتحقیق من اجابت دعاء ایشان
کردم و آذن شفاعت ایشان دادم در حق هر که خواهند و بخشیدم بدکاران ایشان را و عطا فرمودم نیکوکاران ایشان را غیر از حقوق
که در میان ایشان باشد و چون از عرفات بمشعر آیند و وقوف کنند حق تعالی ندا نماید که ای فرشتگان بندگان من در مشعر وقوف
نموده اند و طلب بخشش کرده اند از من طلب ... میکنند پس گواه میگیرم شما را که جمیع آنچه طلب کرده اند با ایشان ارزانی داشتم
و ضامن شدم جمیع حقوقی که در دست یکدیگر دارند و آنرا در کفه کفایت خود نهادم و فردای قیامت خصمان ایشان را از ایشان
خشنود کردانم بر وجهی که هیچ کس با ایشان دعوی ننماید **ابن عزوان** نیکو بیان است خوشا حال کسیکه بعد از آن مرتکب
کناه نشود **بیت** ایکه بامروه ز نی شرمسار آخر ازان روز بیندیش دار آینه جمله را پیش دار درنگر و پاس رخ خویش دار
داد صفا در خود باش و قبول از خدای جمله ز تسلیم و رضا در بیای و در تفسیر قول خدای تعالی که اذ بوّأنا لابراهیم مکان البیت
ان لا تشرک بی شیئاً و طهّر بیتی للطائفین و القائمین و الرکّع السجود ذکر است بر فضل حج بیت الله الحرام یعنی و یاد کن ای محمد که چون
تعیین کردیم برای ابراهیم برای حضرت ابراهیم جای خانه کعبه را فرمودیم او را که شرک میاور بما هیچ چیز را که مرا از شریک منزه
بیرون است پرستش کن و پاک کن خانه مرا از بتان و از جمیع نجاستها برای طواف کنندگان آن و برای ایستادن در نماز
و رکوع کنندگان که سجده نمایند که مراد بقائمین و راکعین و ساجدین نمازگذارندگانند و اکثر مفسران بر آنند که مراد به
طائفین اهل آفاق اند که بطواف خانه توجه نموده باشند و مراد بقائمین کسانی هستند که مقیم آن بلادند و متوطن در آن و مراد
براکعین و ساجدین نمازگذارندگانند و لهذا مسافران را در آنجا طواف کردن افضل است از نماز کردن و مقیمان را نماز کردن
افضل است از طواف کردن **و در** تفسیر قول خدای تعالی که ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین
یعنی بدرستی که اول خانه که در روی زمین وضع کرده شده از برای مردمان تا از آن زیارت و طواف کنند آنخانه است که در
مکه است و آنخانه با برکت و کثیر الخیر است و خداوند تعالی هدایت کننده است عالمیان را **و در روایت** آمده است
که هر حسنه که در آن بکنند بصد هزار حسنه بنویسند بلکه یک دینار تصدق در آنخانه بصد هزار دینار برابر است **و در**
روایت دیگر آمده است که نگریستن بخانه کعبه معظمه برابری میکند با عبادت اول دنیا تا آخر دنیا **و همه گناهان**
طواف کنندگان در آن امرزیده میشود **و ابو حمزه** روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام
فرمودند که ای ابو حمزه بدانکه بهترین بقعه‌ها که در عالم است میان رکن یمانی و مقام ابراهیم علیه السلام است اگر شخصی
مردی عمر یابد بمقدار عمر نوح که نهصد و پنجاه سال است و در آن مدت همه روزه بروزه باشد و همه شب ایستاده
باشد بنماز و در آن مکان شریف عبادت کند بی محبت ما و وفات کند بی محبت ما هیچ نفعی باو نرسد پس بنابراین
کفته شده **بیت** بیحب علی سجود خالق بیچون بخدای سبحانی بیحب علی کروبیان روحانی که دشمنان علی را نماز نیست
درست اگر چه سینه اشتر کنند پیشانی و من دخله کان امنا هر که در آید در آنخانه مبارکه ایمن باشد از قتل و غارت
و بعضی گفته اند معنی آنست که هر که در آید در حرم بسبب اداء حج و عمره ایمن شود از عقوبت گناهان **و از ابو جعفر** علیه السلام
نقل است که فرمود هر که در حرم در آید در حالتی که عارف باشد بهمه آنچه حق تعالی بر او واجب کردانیده است ایمن کردد در
روز آخرت از عذاب دوزخ **لعلة عقابية** و ایضاً در همین کتاب مذکور در عقاب تارک حج فرموده است که منقول
است از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون کسی را حج واجب کردد و بی مانع شرعی خود را از حج باز دارد و حج ناکرده
بمیرد او را غسل باید داد و کفن نکنند و بر او نماز نکذارند و در مقبره مسلمانان او را دفن ننمایند که او بر ملت یهود و نصاری
مرده است **و در حدیث** دیگر آمده است که هر که حج بر او واجب شود و حج نکند با یهودی و نصرانی محشور کردد و
ترک نمودن حج از بزرگترین گناهان است و موجب شدت عقوبت ربانی و غضب سبحانی میشود **و از** حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام روایت است که زنان نکاح نکنند مردمان در عمل الهامی باشند که حج اسلام را با خبر انداختند و از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمودند مراد بقول حق تعالی که میفرماید و نحشره یوم القیمة اعمی یعنی بر انگیزانیم ما
و حشر کردانیم ایشان را در روز قیامت در حالتی که کور باشند کسانی اند که حج بر ایشان واجب شود و نکنند پس باین جهت
حق تعالی ایشان را در روز قیامت کور محشور سازد و در تفسیر منهج است که چون صدر آیه و لله علی الناس حج البیت شرف نزول
ارزانی داشت حضرت رسالت جمیع ارباب ملل را جمع کرده و خطبه خواند و فرمود که ان الله کتب علیکم الحج فحجّوا یعنی حق سبحانه و تعالی فرض کرده حج خانه
خود را بر همه شما اهل پس اهل اسلام بآن ایمان آوردند و ملل دیگر نگرویدند پس این آیه نازل شد و من کفر فان الله غنی عن العالمین و در
تفسیر ابو الفتوح از حضرت رسول روایت کرده که فرمود هر که را حاجتی ظاهر یا سلطانی قاهر یا بیماری حابس باز ندارد از حج و حج نکند بگوئید
ان شاء یهودیا او نصرانیا ایضا فرمودند هر که حج نکند با قدرت و استطاعت و بمیرد ...

در بیان اعمال تارک حج و عقوبت آن

جواهر کلمات — در برحلّهٔ قرآنیه — لبناء الکعبة ملائکة

قال الله تعالی وإذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت الآیه بدانکه آنچه از کتب تفاسیر و اخبار و در تواریخ و آثار استفاده میشود اینکه کعبهٔ معظمه زادها الله شرفاً و تعظیماً از ابتداء خلقت دنیا الی یومنا هذا سیزده دفعه دستخوش آبادی عمارت شده و مرمّت شده و این ناچیز هر کدام از این دفعات را در ذیل جوهری باسم بانی آن ذکر نموده برادران اهل ایمان بواسطهٔ تحریر و بیان منصّهٔ ظهور و عیان بیرون میآورم بعون الله تعالی **یاقوتهٔ المبیّنه** بانی اول کعبهٔ معظمه حضرت باری تعالی است بید قدرت خود چنانکه در مصباح الحرمین است که از حضرت صادق ع سؤال کردند از ابتداء طواف خانهٔ کعبه فرمود که خدا چون خواست که آدم را خلق کند بملائکه گفت که من در زمین میخواهم خلیفه قرار بدهم پس دو ملک از ملائکه گفتند که آیا کسی را خلیفه میکردانی که افساد کنند در زمین و خونها بریزند پس حجابها میان ایشان و نور عظمت الهی که پیشتر مشاهده میکردند هم رسید دانستند که حق تعالی بغضب آمده از گفتار ایشان پس با ملائکه گفتند که چه چاره کنیم و چگونه توبه نمائیم گفتند که ما از برای شما توبه نمیدانیم مگر آنکه پناه بعرش برید پس پناه بعرش بردند تا خدا توبهٔ ایشان را فرستاد و حجابها از میان ایشان و نور الهی برداشته شد پس خواست که باین روش او را عبادت کنند پس خانهٔ کعبه را در زمین خلق فرمود که هر روز هفتاد هزار ملک داخل میشوند که دیگر بر نمیگردند تا روز قیامت **و در** حدیث دیگر وارد شده است که چون ملائکه مجادله کردند خلافت آدم را دانستند که بد کرده‌اند پشیمان شدند و پناه بعرش بردند و استغفار کردند پس خدا خواست که مثل این عبادت او را بندگان بنمایند پس خلق فرمود در آسمان چهارم خانه در برابر عرش که او را ضراح نامیدند و در آسمان اول خانه برابر ضراح خلق فرمود که او را البیت المعمور نامیدند پس خانهٔ کعبه را برابر بیت المعمور ساخت و امر نمود آدم را که طواف کند دور خانهٔ کعبه پس توبهٔ او را قبول کرد و این سنت جاری شد تا روز قیامت پس از این دو روایت چنین استفاده میشود که در اول امر خداوند خود بید قدرت کعبهٔ معظمه را بنا فرموده است **زمردهٔ ملکیه** دوم بانی کعبهٔ معظمه ملائکه بودند بامر حضرت حق تعالی جلّت عظمته چنانکه در بحار و تفسیر منهج از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود با پدر خود علی بن الحسین ع طواف میکردم مردی در آمد با پدرم گفت مسئله میخواهم از تو معلوم کنم پدرم جواب نداد تا از طواف فارغ شد و به مقام ابراهیم آمد و نماز گذارد و چون بجا آمد و نشست گفت ای سائل چه کس بود مرد برپای خواست و گفت منم یا ابن رسول الله فرمود سؤال چه بود گفت خبر ده مرا از ابتدای طواف این خانه و ابتدای بناء آن و کیفیت آن و سبب آن پدرم گفت تو از کجائی گفت از شام فرمود از کدام شهری گفت از بیت المقدس فرمود تورات و انجیل دانی گفت دانم فرمود بدانکه ابتدای طواف از روزی بود که حق تعالی ملائکه را گفت انی جاعل فی الارض خلیفة ایشان گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء حق سبحانه در جواب فرمود انی اعلم ما لا تعلمون ایشان گفتند که مبادا بر حق تعالی اعتراض کرده باشیم و بر ما خشم کرده پس هفت روز تمام بگرد عرش میگردیدند و التجا و ندامت از این قول مذکور مینمودند حق تعالی بنظر رحمت بر ایشان نگریسته و بعد از آن در زیر عرش خانه بنا کرد بر چهار ستون از زبرجد سبز و غاشیهٔ از یاقوت سرخ ساخت و آنرا بیت الضراح نام نهاد و فرشتگان را امر کرد که طواف عرش را بگذارند و بطواف این خانه مشغول شوند و آنخانه را بیت المعمور میگویند و آنکه در قرآن واقع شده که والبیت المعمور مراد این خانه است و هر روز هفتاد هزار فرشته در آن میروند و زیارت میکنند تا روز قیامت و باز آن نمیرسند و بعد از آن فرشتگان را بزمین فرستاد و فرمود که در برابر این خانه در زمین خانه بنا کنید باین طول و عرض و ارتفاع و هم چنین که شما این خانه را طواف میکنید اهل زمین طواف آن خانه کنند آن مرد گفت صدقت یا ابن رسول الله همچنانست که تو میگوئی ای پسر رسول خدا **و ایضاً** در آن تفسیر است که از حضرت باقر روایت است که حق تعالی در تحت عرش چهار اسطوانه وضع فرمود و آنرا ضراح نام نهاد و آن بیت المعمور است و ملائکه را بطواف آن امر فرمود و بعد از آن بعضی ملائکه را امر کرد تا آنکه در زمین خانه بر مثال و مقدار آن بنا کردند و کسانی را که در زمین بودند بطواف آن امر فرمود **الماسهٔ آدمیه** بانی سیم کعبهٔ معظمه حضرت آدم ابو البشر است ع روایتست که چون آدم و حوّاء بجهة خوردن از شجرهٔ منهیه از بهشت بیرون آمدند بجهة مفارقت قرب حق و نعمتهای بهشت در غایت نادم و پشیمان شده و بمقام تضرع و التجا بدرگاه حضرت رب العالمین آمده مناسب حال خودشان مناجات میکردند که این مختصر محل ذکر آنها نیست آخر الامر خلاق عالم توبهٔ ایشان را قبول فرمود باز گریه میکردند خطاب رسید که من توبهٔ شما را قبول کردم دیگر چرا گریه میکنید گفتند که دیگر گریه نمیاوریم مگر از یاد کردن معاصی خود و دوری از تسبیح و تقدیس عبادت ملائکه پس خدا با ایشان رحم کرده و بجبرئیل وحی نمود که ببر سوی آنها خیمه از خیام بهشت و تسلی و صبر بده ایشان را بر مفارقت بهشت و جمع کن میان آدم و حوّا را در آن خیمه که من رحم کردم ایشان را برای گریهٔ ایشان و وحشت و تنهائی ایشان و نصب کن خیمه را بر آن بلندی که میان کوههای مکه است یعنی جای خانهٔ کعبه و پایه‌های آن که پیشتر ملائکه بلند کرده بودند پس جبرئیل آن خیمه را آورد و آن مساوی ارکان و پایهای کعبه بود و در آنجا بر پا کرد و آدم را از صفا و حوّاء را از مروه فرود آورد و هر دو را در میان خیمه جای داد و عمود خیمه از یاقوت سرخ بود پس نور و روشنی آن عمود جمیع کوهها و حوالی آنها را روشن کرد و از روشنی از هر طرف بقدر حرم ممتد شد پس باین سبب حرم محترم شد از برای حرمت خیمه و عمود چون از بهشت بودند و باین جهت خدا ثواب حسنات را در حرم مضاعف کرده‌اند و طنابهای خیمه از اطراف آن بقدر مسجد الحرام بود و میخهای آن از شاخهای درختان بهشت و بروایت دیگر از طلای خالص بهشت بود و طنابها از بافته‌های ارغوانی بهشت بود پس وحی بجبرئیل شد که بفرست بخیمه هفتاد هزار ملک که از آن حراست نمایند از شرّ مردان جن و مونس آدم و حوّا باشند

در تفصيل جواهر زينت فزاى فروع دين

وطواف كنند بدور خيمه از براى تعظيم خيمه و كعبه پس نازل شدند ملائكه و بر در خيمه بودند و حراست ميكردند از او طواف مينمودند در هر روز
و هرشب چنانكه در آسمان دور بيت المعمور طواف ميكردند و اركان كعبه در زمين برابر بيت المعمور است كه در آسمان است پس خدا وحى
نمود بعد از اين بجبرئيل كه برو بسوى آدم و حوا و ايشانرا دور كن از خانه من كه ميخواهم گروهى از ملائكه را بزمين فرستم كه بلند كنند
پايه هاى خانه مرا از براى ملائكه و ساير خلق از فرزندان آدم پس جبرئيل ايشانرا از خيمه بيرون كرده و خيمه را از آنمكان برداشت
و آدم را بصفا و حوا را بمروه گذاشت و خيمه را بآسمان برد ابن عباس گويد كه چون آدم ع از سرانديب متوجه كعبه شد هر جا كه قدم
گذاشت معموره و آباد شد و هر جا كه الى الآن معمور شهر و سواد اعظم تا داخل حرم محترم مكه شد پس جبرئيل بال خود را بر جاى كعبه زده
و اساسى را كه قبل از اين ملائكه گذاشته بودند پيدا نمود و ملائكه سنگهاى عظيم كه هر يك از آنها را سى نفر از آدم نمى توانند برداشت
از پنج كوه آوردند كوه لبنان طور سينا طور زيتا جودى حراء و آدم بناى خانه نمود تا مساوى با زمين شد پس خدا بيت المعمور را
بجهت استيناس آدم ع فرستاد و آنرا بروى كعبه گذاشت و بيت همان وضع بود پس دو چيز سبب شد كه خدا آنرا بآسمان برد يكى طغيان و فساد
قوم نوح ع چنانكه از امير ع منقول است كه اول چيزيكه خداوند از آسمان بزمين نازل نمود خانه كعبه بود از ياقوت سرخ و چون زمان نوح ع
قوم او در فسوق و فجور افراط كردند خدا آنرا بآسمان برد و بعد از آن ابراهيم و اسمعيل عليه السلام به بناى آن مأمور شدند و سبب
دوم طوفان نوح چنانچه مروى است كه چون مأمور شدند برفع قواعد كعبه گفتند خدايا در كدام بقعه بنا كنيم فرمود در بقعه
كه قبه آدم در آن بود تا بطوفان نوح و چون تمام دنيا غرق شد خدا آن قبه را بآسمان برد لؤلؤة لتسليته چنانچه آدم بانى
كعبه معظمه اولاد حضرت آدم بوده اند كه از سنگهاى اطراف مكان كعبه ديوارى كشيدند و بطريق آدم عليه السلام طواف حج ميكردند
تا زمان نوح ع چون در طوفان بيت المعمور بآسمان رفت مكان كعبه تغيير بهم رسانيد و اين قول با روايت سابقه منافات دارد والعلم عند الله

در بناء ابراهيميه بانى پنجم كعبه معظمه حضرت ابراهيم خليل الرحمن است چون آب زمزم بيرون آمد و قبيله جرهم باذن ابراهيم
مونس هاجر و اسمعيل شدند در حريم بيت ستم كه ابراهيم ع بديدن ايشان آمد كثرت مردم و آبادانى در دور ايشان ديد شاد شده تا آنكه
اسمعيل بحد بلوغ رسيد پس خدا امر فرمود بابراهيم كه خانه كعبه را بنا كند گفت خداوندا در كدام بقعه فرمود در آن بقعه كه قبه
از براى آدم نصب كردم و حرم بسبب آن روشن شد و آن در طوفان نوح بآسمان رفت پس خدا جبرئيل را فرستاد خط كشيد بجاى كعبه
و بروايتى ابرى فرستاد تا سايه افكند بر آن مقدار كه زمين خانه كعبه بود و بروايت ديگر بادى برانگيخت تا بدان اندازه زمين را برفت
پس ابراهيم با اسمعيل ع خاكها و سنگها را برداشتند تا باساس اصل رسانيدند زمين كعبه يك سنگ سرخ بود پس وحى شد كه بناء
كعبه را بر اين سنگ بگذار پس خدا پايه هاى كعبه را از براى ابراهيم از بهشت فرستاد و ملائكه چهل امر شد كه معاونت حضرت ابراهيم
نمايند و بروايتى سنگها را از ذى طوى آوردند كه جائى است قريب بدر مسجد مكه و داخل حرم و بروايتى از پنج كوه مياوردند طور
سينا و قدس و ابو قبيس و رضوى و احد پس اسمعيل سنگ ميداد و ابراهيم بنا ميگذاشت و گويا جبرئيل هم براى ايشان
سنگ ميرسانيد پس بنا ميكرد ابراهيم در هر روز يكساق يعنى يك رده تا رسيد بموضع حجر الاسود و هر سنگ كه برداشته و بموضع
حجر ميگذاشت ميافتاد و قرار نميگرفت تا گاه از كوه ابو قبيس آواز آمد كه يا ابراهيم نورا نزد من وديعه هست بستان ابراهيم
آمد نزد آن و ديد كه ابو قبيس حركت نموده شكافته شد و حجر الاسود را كه خداوند در ايام طوفان آنجا پنهان كرده بود بيرون
انداخت پس آن سنگ را گرفت و بر روى آن موضع بود بزيادتى و كم پس همان موضع گذاشته و قرار يافت همينكه بناى كعبه تمام شد
ارتفاع آن نه ذرع و يا دوازده ذرع بود و طولش سى ذرع بود و عرض بيست و دو ذرع پس بر روى كعبه چوبها انداخت و بر رويش اذخر
ريخت و دو در براى كعبه گذاشته يكى بجانب مشرق و ديگرى بجانب مغرب و در يكه در جانب مغرب است آنرا مستجار گويند كه از يك در
داخل شوند و از در ديگر بيرون روند و براى آن عتبه گذاشته هاجر عبائيكه با خود داشت بر در آويخته در ميان كعبه ميبودند و
بعضى گفته اند كه ابراهيم دو درگاه متصل بزمين گذاشت و در بر آن نشانيد و چنان بود تا زمان حميرى كه تبع اش گويند كه او
در بر آن گذاشته و قفل بر آن نهاد ولكن در احاديث ديگر وارد شده است كه ابراهيم ع درها را نشانيده و بر آنها حلقه هاى آهن
آويخته و اندرون كعبه چاهى كند كه خزانه آن باشد از براى هدايا و نذورات و چنين مينويسند كه بعد از ابراهيم عليه السلام از
اطراف و جوانب نذورات و موقوفات براى خانه خدا مياوردند از بيرون در بوادى اندرون كعبه ميانداختند و بعضى از سلاطين
طلا و نقره ميفرستادند از جمله يكى از سلاطين سلف دو تا آهوى طلا فرستادند و سالى يكمرتبه كليد دار در را گشوده طلا و نقره
و جواهر را جدا ميكردند و آن دو تا آهوى طلا و جواهر را در چاه كه خزينه بود گذاشته و طلا و نقره را خرج خدام ميكردند و هر سال
سلطان روم حمل غلام و محجبه خدمت كردن ميفرستاد و از همان نذورات خرج آنها ميدادند اين قسم بود تا زمان عمر حسودات
مكه بعرض او رسانيدند كه تو الآن با پادشاه جنگ دارى با پادشاه روم و عجم اگر اين خزينه را بيرون آورده بمصرف لشكر اسلام برسانى
گانه عبادتى بجا آورده باشى گفت تا من در انخصوص با على ع مشورت نكنم نميكنم تا امير ع وارد مكه شد خليفه احوال بعرض رسانيد حضرت
امير ع فرمود يا عمر مالهائيكه در دست مردم است آنچه محل مصرف آنها را خدا ايشان داده خمس و زكوة و رد مظالم و تصدقات است و لكن
مال كعبه را محلى قرار نداده الا از براى خود كعبه بگذار بحال خود باشد همين حال باقى بود تا زمان مستكفى بالله از بنى عباس كه در زمان

او طایفه قرامطه با لشکر مستکثر دعوی نموده غلبه کردند و داخل مسجد الحرام شده تمام خزینه را غارت کردند من جمله حجر الاسود را
بردند به بحرین چنانچه تفصیل آن در کتب تواریخ و سیر مذکور است **ملوکیه جرهمیه** بانی ششم کعبه معظمه طایفه جرهم بودند
و جرهم بفتح جیم و سکون راء و در آخرش میم نام طایفه است از یمن که اسمعیل از ایشان دختر گرفته بود در چند روایت وارد شده است که بعد
از ابراهیم علیه السلام چون کعبه منهدم شد جرهم آنرا بنا کردند ولکن اشهر آنست که بنای عمالقه قبل از جرهم بوده و عمالقه قومی اند از
اولاد عملیق یا عملاق بن لاوذ بن سام بن نوح که در بلاد متفرق شده بودند و آورده اند که بنوشته اند اسمعیل ع از زن جرهمیه دوازده
فرزند داشت از جمله نابت و قیدار و قسطور بعد از وفات اسمعیل علیه السلام نابت متولی کعبه شد و از او و قیدار اولاد بسیاری
بهم رسید چون نابت وفات یافت مضاض برادر مادری او متولی کعبه شد و بر اولاد اسمعیل و تمامی جرهم پادشاهی کرد و در قیقعان
بقاف و عین بی نقطه که موضعی است در اعالی مکه نشست **عمالقه عملیقیه** بانی هفتم کعبه معظمه عمالقه بودند که از طایفه
در اسافل مکه مسکن داشتند و شخصی سمیدع نام را بر خود امیر کردند خلاصه باز کعبه در ایام جرهم خراب شد و جرهم او را بنا نمودند
پس میان جرهم و عمالقه جنگی واقع شد و سمیدع با جمع کثیر از طرفین کشته شد بالاخره عمالقه غالب آمدند جرهم و اولاد اسمعیل ع
از مکه فرار نمودند و عمالقه آنجا پادشاهی کردند و در ایام ایشان نیز کعبه خراب شد و ایشان نیز ساختند آخر الامر عصیان ورزیدند و حرمت
کعبه را نگاه نداشتند پس خدا مورچه را بر ایشان مسلط کرد تا ایشان را بیخته و بیمن رفتند و در آنجا هلاک شدند و باز مکه متصرف
جرهم و اولاد اسمعیل در آمد **عقیقه قصیه** بانی هشتم کعبه معظمه قصی بن کلاب است قصی بضم قاف و فتح صاد مهمله و
تشدید یاء جد عبد مناف جد حضرت پیغمبر است و مجملی از احوال او این است که پدر او کلاب بن مره فاطمه بنت سعد را بعقد خود
در آورده از او زهره و قصی بهم رسیدند و چون کلاب فوت شد فاطمه بعقد ربیعه بن حرام در آمد و ربیعه او را با پسرش قصی برداشته
و بشام برد چون قصی بحد رشد رسید میان او و اهل ربیعه ناخوشی بهم رسید و او را بغربت سرزنش نمودند و گفتند چرا بقبیله خود
نمیروی و او خیال میکرد که پدرش ربیعه است پس شکایت طایفه را با مادر نمود او گفت ای فرزند تو گرامی تری از مردی و طایفه تو در مکه اند
قصی چون این را شنید روانه مکه شد چون بمکه رسید اولاد اسمعیل او را استقبال نمودند و با اعزاز تمام داخل مکه شد در آن وقت
شخصی از خزاعه امیر مکه بود پسری داشت حلیل نام چون خزاعی فوت شد امارت بحلیل رسید بعد از آن حلیل دختری داشت نام او حبی
بود او را قایم مقام خود نموده وفات کرد پس حبی از تولیت کعبه عذر خواسته کلید را بشخصی شیبه نام داد و شیبه شارب خمر
بود کلید را بیک کوزه شراب فروخت و بعد از آن قصی آنرا خرید و قوت تمام بهم رسانید تا آنکه والی مکه گردید و تمام قوم خود را جمع نمود
و باین سبب ملقب بمجمع شد پس دار الندوه ساخت یعنی مکانی نزدیک کعبه بنا نهاد که همه اهل مکه برای مهمات خود از مشورت و عقد
نکاح و غیر ذلک در آنجا جمع شوند چون کعبه در آن وقت نیز منهدم بود آنرا بنا کرده و اطراف کعبه را بر قریش قسمت نمود که بر دور آن
خانها ساختند و همین بقدر مطاف از برای کعبه گذاشت و چنان بود تا در زمان اسلام تغییر یافت و قصی اول کسی بود از
اولاد کنانه که پادشاه مکه شد مع ذلک صاحب چند فضیلت شد یکی حجابت کعبه یعنی کلید داری آن دیگر رفادت یعنی ضیافت
حجاج دیگر سقایت یعنی آب زمزم را بحجاج دادن دیگر لواء کعبه یعنی علم کعبه را برداشتن و قبل از او هر یک از این فضائل
مخصوص بیکی بود و مجتمع در یک کس نبود پس قصی این فضائل را با اولاد خود قسمت نمود بعبد الدار که ولد اکبر بود کلید و سقایت
و لواء را عنایت کرد و رفادت و دار الندوه را بعبد مناف داد و متولی شد و اولادش موجب آن عمل نمودند تا وفات یافت **فرقه**
قریشیه بانی نهم کعبه معظمه طایفه قریش بودند که بعد از قصی بنا نمودند و سبب این آن بوده که زنی کعبه را بخور بعود میکرد
و از آتش آن شراره بجامه کعبه رسید و شعله ور گشته شراره بسقف خانه سرایت نموده سقف سوخت پس سیلی عظیم نیز آمده و
داخل حرم شد و قدری از دیوارهای خانه را خراب کرد چون قریش اراده بنای خانه نمودند شنیدند که یک کشتی از باد مخالف تباهی
چون بحوالی جده رسید شکست و آن کشتی از قیصر روم بود که از چوب بود و از آهن و سنگ پر کرده بصاحبت قوم نام بجهت
کنیسه فرس که سوخته بود میفرستاد پس ولید بن مغیره مخزومی با جمعی بجده رفته از چوب آن کشتی بجهت کعبه خریدند آنگاه مار
بزرگ از چاهی که خزانه کعبه بود بر آمده بر گرد خانه حلقه زده دهن خود را گشاده هر چیزیکه قریب بدم او میرسید فرو میکشید و مردم از آن
بسیار خایف بودند و لرزان شدند تا گاه مرغی از آسمان آمده او را برداشت و بهوا برد و این مقدمات بعد از فوت عبد المطلب بود و در
آن وقت سن حضرت بیست و پنج ساله بود و بعضی سی و پنج ساله گفته اند و چون خواستند که باقی خانه را خراب نمایند که تمامی خانه را از نو
سازند ترسیدند و جرئت نکردند تا آنکه ولید بن مغیره جرئت نمود و کلنگ را برداشته قدری را خراب کرد و مردم یکشب توقف نمودند تا به
بینند که ولید سالم میماند یا نه و چون سالم ماند جرئت نموده آنرا خراب کردند تا باساس ابراهیم رسیدند و آن سنگی بود سبز و مشتمل بر چند
وصله بهم چسبیده پس شخصی سر کلنگ را میان دو وصله کرد که یکی را بیرون آورد چون آنرا حرکت داد جمیع مکه بحرکت آمد پس
دست از آن برداشتند و اسباب آنرا جمع کردند آنگاه عائذ بن عمران مخزومی گفت ای معشر قریش داخل عمارت کعبه نکنید از مال حرام
و ربا و ظلم بلکه از مال حلال صرف آن نمایید پس اطراف خانه را بر قریش قسمت نمودند مابین رکن حجر و رکن شامی را به بنی زهره و بنی عبد
مناف دادند و مابین شامی تا مغربی را به بنی عبد الدار و بنی اسد بن عبد العزی و بنی عدی بن کعب دادند و مابین مغربی تا یمانی را به بنی جمح و بنی

بانی هفتم کعبه معظمه طایفه عمالقه

بانی نهم کعبه معظمه طایفه قریش

وما بین

و ما بین یمانی تا حجر را بنی مخزوم دادند پس ابو حذیفه بن مغیره گفت بقوم در خانه را از زمین بسیار بلند کنید تا کسی داخل نتواند شد مگر به
نردبان چرا که در این صورت کسی داخل آن نشود مگر کسی که موافق خواهش شما باشد و چون کسی را در آن ببینید که مکروه خاطر شما باشد او را
بزیر اندازید تا آنکه عبرت دیگران شود پس قریش چنان کردند و چون تا حد حجر الاسود رسید در نصب حجر میان قبایل نزاع بهم رسید که
و کار نزدیک بجدال رسید اخر الامر ابو امیة بن مغیره که از صنادید قریش و بزرگان ایشان بود چنین گفت که از منازعه دست بردارند و منتظر
باشند تا اول کسی که از باب الصفا داخل حرم محترم شد میان ایشان حکم کند همگی بان راضی شدند اتفاقاً اول کسی که از در داخل شده
رسول خدا صلعم بود پس همه متفق القول گفتند که محمد امین است و ما بحکم او راضی هستیم چون آنحضرت بر نزاع ایشان واقف شد فرمودند که
حجر الاسود را در بساطی گذاشتند و بزرگان اطراف او را برداشتند حضرت با دست مبارک خود حجر را از بساط برداشته در موضعش
گذاشت علامه حلی در تذکره فرموده که در خانه مبارک بر زمین چسبیده و دو در داشت شرقی و مغربی پس سیل آنرا خراب کرد قبل
از بعثت حضرت رسول بده سال و قریش آنرا ساختند بر این شکلی که حالا هست و کوتاهی نمود مالهای حلال و هدایا و نذورات
کعبه از آنکه آنرا بر اساس حضرت ابراهیم بسازند پس از سمت حجر اسمعیل بعضی از خانه را کم کردند و در رکن شامی را از اساس حضرت
ابراهیم بعقب برده داخل خانه ساختند و تنگ کردند عرض دیوار را از رکن حجر تا رکن شامی که پهلوی او است پس باقی ماند از اساس
خانه شبیه بر کن مرتفع و این همان است که شادروان میگویند تمام شد کلام علامه در تذکره و بعد از آن در اندرون کعبه شش ستون
قرار دادند در وصف مرمت خانه عبد الله بانی دوم کعبه معظمه عبد الله زبیر است و مجملی از حکایتش آنکه چون معاویه فوت
شد و خلافت بیزید رسید نامه بولید بن عتبه که حاکم مدینه بود نوشت که بیعت او را از امام حسین علیه السلام و عبد الله
بن زبیر بگیرد ایشان بیعت نکرده بمکه رفتند امام حسین ع از مکه بکربلا رفته بشهادت فایز شد و عبد الله در مکه ماند چون
خبر شهادت حضرت باطراف عالم منتشر شد بسیاری از مردم مکه و مدینه بر این مصیبت گریه کردند و بر یزید اشکارا لعن میکردند و
با ابن زبیر بیعت نمودند بعبد الله بن زبیر چون یزید از این مقدمه مطلع گردید مسلم بن عقبه را با لشکر بسیاری بقتال اهل مکه و مدینه
فرستاد و امر بقتل تمامی ایشان نمود و بمروان سپرده بود که دیگر باره با اهل بیت متعرض نشوند چون مسلم بمدینه رسید و بر ایشان
غالب گردید اول فضل بن عباس را کشته و بسیاری از صحابه را بقتل رسانید و آنچه مقتولین ایشان را ضبط کرده بودند یک هزار
و هفتصد نفر بودند از صحابه حضرت رسول و از حافظین کلام الله هفتصد نفر و از سایر مردم ده هزار نفر بقتل رسانیدند و
اسبان در مسجد رسول خدا جولان نمودند و در ما بین قبر و منبر رسول بول و سرگین انداختند و سه روز مدینه را بعسکر حلال
کردند که آنچه خواهند بکنند و جنگ در سنگستانی واقع شد که از قبر آنحضرت یک میل راه دور بود و آنرا حره وقم میگفتند بفتح حاء
و تشدید راء مضمومه و کسر قاف سه شبانه روز قتل و غارت کردند مروی است که سعید بن مسیب گوید که چون یزید مسلم را به
مدینه فرستاد که غارت کند و اهل مدینه را بقتل رساند اعلام بن اسیما خود را بر ستون مسجد بسته و انها را دور مرقد منور آنحضرت
باز داشتند و سه روز مشغول غارت مدینه بودند سعید گوید که هر روز سجاد را برمیداشت و میامد نزد قبر رسول الله و دید
میخواند که من نمیمیدم و از اعجاز آنحضرت چنان میشد که ما الهادا میدیدیم اما الهادا ما نمیدیدند و مردی که بر اسب اشهبی سوار و جامه
سبز پوشیده بود و حربه در دست داشت هر روز عبا مله و برد در خانه آنحضرت میایستاد و هر که اراده میکرد که داخل خانه آنحضرت
شود حربه را بجانب او حرکت میداد و میافتاد و میمرد چون دست از غارت برداشتند حضرت بخانه رفته هدیه برای آنسواره برد
او رد او گفت که یابن رسول الله من ملکی از ملایکه هستم و از محبان تو و پدر تو ام چون ایشان بر مدینه غالب شدند من از خدا رخصت
طلبیدم که بزمین آمده شما را نصرت نمایم و با نچه کردم امید رحمت از خدا و امید شفاعت از رسول خدا و شما اهل بیت دارم الحاصل
مسلم از باقی ماندگان اهل مدینه بیعت بر یزید را گرفت بدین طریق که همه بندگان او باشند که اگر خواهد بفروشد و اگر خواهد آزاد کند
پس بعد از این مقدمه روانه مکه شد چون بعقبه هرشی یا قدید رسید بدرک جهنم رفت و قبل از فوت امارت عسکر را بحصین بن
نمیر تسلیم نمود و گفت یزید ترا بعد از من امیر نموده پس باید تعجیل روانه مکه شوی و منجنیق بر کعبه نصب کنی و عبد الله بن زبیر را بگیری پس
حصین روانه شد و جنگ با اهل مکه در پیوست و منجنیق بسنگ آتش بکعبه ریخت و سقف خانه را سوزانیدند و حجر الاسود از اثر
آتش سیاه شد و سه پاره گشت و سوخت دو شاخ گوسفندی که از بهشت با سماعیل فدیه امده بود و او را از کعبه آویخته بودند و
در کوه ابو قبیس سنگهای گران بمنجنیق گذاشته بخانه خدا میانداختند پس بسیاری از بیت الله خراب شد پس صاعقه با صحاب منجنیق
رسیده یازده یا هیجده نفر را سوخت و این مقدمه روز شنبه سیم ربیع الاول سنه شصت و چهار هجریه بود پس یزید در نصف
همان ماه بمرض ذبحه و ذات الجنب بجهنم واصل شد چون خبر مرگ او بحصین رسید دست از محاربه کشید پس عبد الله بن زبیر با مردم
مشورت کرد در آنکه تتمه خانه را خراب کند و بسازد جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن عمر با جمعی دیگر تجویز نمودند و عبد الله
بن عباس با بعضی دیگر راضی نشدند عبد الله عازم شد بر خراب کردن و اهل مکه از خوف نزول عذاب از مکه بیرون رفتند و تا سه روز در منی
ماندند و عبد الله بهر کس که امر نمود که متوجه آن امر شود جرئت نکردند پس بالاخره روز شنبه نیمه ماه جمادی الاخره بر بام کعبه
رفته چند سنگ با کلنگ کنده بر زمین افکند چون مردم دیدند که با و ضرری نرسید متوجه آن امر شدند و بعد از آن عبد الله

زبیر آنرا بنا کرد مگر آنکه در ارتفاعش ۱۸ ذرع اضافه نمود که بیست و هفت ذرع شد چون عبد الله از بنای کعبه فارغ شد اندرون
و بیرون آنرا با خلوق و خوشبو کردانید و آنرا بپارچه‌های قباطی پوشانید و با تمام اهل مکه پای برهنه بیرون رفتند از تنعیم عمره بجای
آوردند که تنعیم جائی است در چهار میلی مکه و معروف است بمسجد عائشه و خود عبد الله در آن روز صد شتر قربانی
کرد و این عمره در بیست و هفتم ماه رجب سال ۶۴ هجریه بود و عبد الله دو در برای کعبه قرار داد و آنرا سه ستون چوبین
نهاد چنانچه الحال هست و شاذروان را با قدری از حجر اسمعیل داخل نمود و نظر بحدیثی که شنیده بود از خاله خود عائشه
دختر ابی بکر چنانچه بخاری و مسلم روایت کرده اند از عائشه که رسول خدا صلعم فرمود که یا عائشه اگر این نبود که قوم تو قریب العهد
بجاهلیت و شرک و میترسم که دلهای ایشان انکار کند هر آینه خراب میکردم کعبه را و داخل مینمودم در آن آنچه را که بیرون شده
و میچسبانیدم در او را بزمین و دو در برای آن قرار میدادم یکی شرقی و دیگری غربی و میرسانیدم او را باساس ابراهیم و زیاد می
کردم در آن شش ذرع از حجر را زیرا که قریش آنرا کم کرده اند پس اگر قوم تو خواهند که خانه را از نو بسازند بعد از من بیا تا بنمایم
آن قدر را که کم کرده اند پس حضرت بعائشه نمود قریب بهفت ذرع را از حجر و نیز عبد الله در اندرون کعبه سمت رکن شامی پله قرار
داد که از آن بپام توان رفت و بر بام ناودانی نیز قرار داد و همچنین روزنها از برای روشنی بنا نهاد **و قاضی** مالکی گوید که اخبار
مختلف است در وضع حجر الاسود در آن بنا بعضی گفته اند که عبد الله خودش نهاد و دیگری گفته پسرش عباد بن عبد الله گذاشت به
اعانت جبیر بن شیبه و دیگری گوید که پسر دیگرش حمزة بن عبد الله گذاشته و در فاکهی نوشته که کلیدداران کعبه واضع حجر بودند
و بعضی از علمای شیعه فرموده اند که بنا بطریقه امامیه محتمل است که سجاد ع وضع حجر نموده باشد بلکه این مطلب قطعی است
مغناطیسهٔ حجاجیه بانی یازدهم کعبه معظمه حجاج بن یوسف ثقفی است و مجمل قصه اش آنکه چون عبد الله بن زبیر
بر بنی امیه خروج کرد و خلیفه اموی عبد الملک بن مروان حجاج را بدفع او تعیین کرد و ابن زبیر در مکه بود پس حجاج بجنگ او رفت
او تاب مقاومت نیاورده بحرم کعبه ملتجی شد بامر حجاج برابر کعبه منجنیق گذاشته آنقدر سنگ انداختند که کعبه بر سر عبد الله
خراب گردید پس عبد الله از خانه بیرون آمده و جنگ کرد تا کشته شد حجاج سر او را نزد عبد الملک بشام فرستاد و مدت خلافت
او هفت ماه و خلافتش نه سال و عمرش هفتاد و سه سال و قتلش در ذو الحجه سنه هفتاد و سه هجریه بود و چون کعبه خراب
شد چند روز در خرابی ماند و مردم هنوز از تعب جنگ نیاسوده بودند اهل مکه فرصت یافته بسیاری از خاک و اسباب آنرا بجهت
تبرک بخانه‌های خود بردند پس حجاج خواست که آنرا بنا کند ماری بیرون آمده مانع شد از بنا نمودن خانه تا آنکه همه فرار کردند
و حجاج را خبر دادند پس حجاج بالای منبر رفته و گفت از خدا میخواهم کسی را که از سر این بلا مرا آگاه سازد پس مرد پیری از جای خود بر
خاسته گفت که باین سر علم نخواهند داشت مگر حضرت علی بن الحسین علیه السلام حجاج کس فرستاده حضرت حاضر شد پس خبر داد
او را از منع خدا آنحضرت فرمود با حجاج بمردم امر کن هر که از بیت هرچه برده برگرداند حجاج بدین سوال امر کرد تمام آنچه مردم برده بودند
آوردند بحضرت خبر دادند فرمود بکنند پس شروع بکندن نمودند مار از ایشان غایب شد کندند تا رسیدند بموضع قواعد پس
حضرت بجماعت فرمود که دور باشید از آنها کنار ایستادند حضرت رفت نزدیک قواعد و پوشانید قواعد را با لباس خود و گریه کرد و پوشانید
قواعد را با دست مبارک خود با خاک و امر نمود که بنا گذارند پس بنا گذاشتند زمانیکه اطراف دیوار بلند شد حضرت فرمود آن خاکهای
پراکنده را که مردم آورده بودند باندرون بیت ریختند ازینکه اندرون بیت بلند شده و با پله صعود می کنند چنانکه الحال هست
و زمین خانه مقابل آستانه است پس حضرت بدست خود حجر الاسود را بر جایش گذاشت و قرار گرفت بعد از آن خانه را تمام کردند بنحوی که
حالا هست و این بنا در سنه هفتاد و چهار بود و بعد از آن تا سنه هفتصد هجریه تغییر نیافته مگر حجر الاسود را قرامطه او را کنده
و بهجر بردند و بعضی از محققین گفته اند که قول باینکه کعبه را ده مرتبه ساخته اند بنا بر مجاز است زیرا که در بعضی از مراتب تمام کعبه
خراب نشده و بعضی را که خراب شده بود ساخته اند و آنچه را که حجاج ساخت همین دیوار سمت حجر اسمعیل بود تا دریکه در پشت کعبه
است و آن در در این زمنه مسدود است و نیز در چهار ذرع و یکشبر از زیر آستانه در شرقی نزد حجر الاسود و بقیه را بر بنای عبد الله وا
گذاشت **درهٔ عثمانیه** بانی دوازدهم بعضی از سلاطین آل عثمان است چنانکه گویند در سنه نهصد و پنجاه و هشت هجریه چوبهای
سقف کعبه شکسته و باین سبب باران داخل اندرون شد قاضی مکه محمد بن محمود در این باب بسلطان سلیمان خان عرض نمود و سلطان بعد
از استفتاء از ابو السعود مفتی بتخریب سقف و بنا از بعضه قاضی مکه نهاد و قاضی روز جمعه چهارم ربیع المولود سنه نهصد و پنجاه و نه در حرم حاضر
شد و علمائیکه در مکه بودند احضار نمود از جمله شیخ شهاب الدین احمد بن حجر شافعی و شیخ محمد بن ابو الحسن بکری با جمع دیگر فتوی بجواز دادند
و جمع دیگر منع نمودند آخر الامر شریف مکه ساعی شد که خراب کردند و در غایت استحکام ساختند **لؤلؤهٔ رومیه** بانی سیزدهم خانه
کعبه ایضا بعضی از سلاطین روم است که در سنه یکهزار و سی هجریه آب باران و سیل در مسجد الحرام جمع و بلند شد تا بالای حجر الاسود و مدتی
طول کشید و باین سبب دیوارهای کعبه متزلزل شده و مشرف بر انهدام گردید پس سلطان روم که سلطان احمد یا سلطان سلیمان بود امر کرد که آنرا
خراب کرده و بر طریق حجاج ساختند بهمین طریق الحال هست و تغییر نیافته و لکن در بعضی کتب معتبره است که در این بنا جمیع خانه را خراب نکردند بلکه
از قرب در خانه تا حجر الاسود و مصلای پیغمبر ص که از وسط دیوار حجر الاسود و رکن یمانی است که هرچند سعی نمودند خراب نشد آنرا [illegible]

[illegible]

در بیان تعمیر دوازدهم و سیزدهم خانه کعبه معظمه از سلاطین آل عثمان

خاتمه

در تفصیل آنچه از وقایع زمان ظهور حضرت صاحب الزمان

خاتمه مشکیه بدانکه یکی از بانیان کعبه معظمه حضرت بقیة الله عجل الله فرجه الشریف است که در زمان ظهور کعبه معظمه را خراب نموده و نگذارد از آن مگر پایه‌هائی را که آن اول خانه بود که گذاشته شد از برای مردم که در عهد آدم چنانکه در روایت مفضل آمده که حضرت صادق علیه السلام به مفضل فرمود چون قائم در مکه ظهور کند و آن سیصد و سیزده نفر که از خواص آنحضرتند در یکشب در مکه نزد آن حضرت مجتمع شوند آنجناب پشت خود را به بیت الحرام دهد و دست مبارک خود دراز کند و شبی دیده شود که در آن ید بیضا باشد پس فرماید که این دست خدا است و از جانب خدا است و بامر خدا دراز شده پس این آیه بخواند ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه پس اول کسی که انگشت آن را ببوسد جبرئیل باشد پس با او بیعت کند و ملائکه بیعت کنند و نقبای جن بیعت کنند پس نقبا انس بیعت کنند چون صبح شود اهل مکه گویند کیست این کسیکه در جانب کعبه ایستاده و این جماعت که با او هستند کیانند و چیست این علامت بزرگ که امشب ظاهر شد و مانند آن دیده نشده پس از یکدیگر پرسیدند که این جماعت را که با او هستند کسی می شناسد گویند نمی شناسیم مگر چهار نفر را که از اهل مکه هستند و چهار نفر را که از اهل مدینه هستند و ایشان فلان و فلان اند و نامهای ایشان را ذکر کنند و این واقعه در اول طلوع آفتاب در روز باشد پس چون آفتاب طلوع کند و نور بخشد صیحه زننده که در جرم آفتاب باشد مردم را ندا کند بزبان عربی واضح که هر کس که در آسمانها و زمین ها باشد بشنود که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و او را باسم جدش رسول خدا و کنیه او نام برد و نسبت او را به پدرش حسن عسکری یازدهم امامان تا حسین بن علی پس او را متابعت نمائید تا آنکه هدایت یابید و مخالفت نکنید امر او را که گمراه شوید پس اول کسانیکه این ندا را لبیک گویند ملائکه باشند پس جن باشند پس نقباء باشند گویند که شنیدیم و اطاعت کردیم و باقی نماند از خلایق صاحب گوشی مگر اینکه این ندا را بشنود و مردم از صحرائی و شهری و بری و بحری با یکدیگر در این باب سخن گویند و از یکدیگر خبر دهند و از یکدیگر استفهام نمایند که آیا تو شنیدی مثل آنرا که من شنیدم بگوش خود گویند آری پس چون آفتاب میل بغروب کند فریاد کننده از جانب مغرب فریاد کند که ای گروه خلایق خدای شما در وادی یابس از زمین فلسطین ظهور کرده و او عثمان بن عنبسه اموی است از اولاد یزید بن معاویه پس او را پیروی کنید تا آنکه هدایت یابید و مخالفت او نمائید که گمراه شوید پس ملائکه و جن و نقباء بر او رد کنند و گویند شنیدیم و پیروی نکنیم و باقی نماند شکاک و مرتاب و منافق و کافری مگر آنکه بسبب ندای دوم گمراه شود پس حضرت صادق فرمودند که بعد از آن دابة الارض از میان رکن و مقام ظاهر شود و در روی مؤمن بنویسد که هذا مؤمن و در روی کافر بنویسد هذا کافر پس نزد قائم آید مردی که رویش به پشت او برگردیده باشد و پیش روی آنحضرت بایستد و عرض کند که ای آقای من منم بشیر و ملکی از ملائکه امر کرده که بخدمت تو برسم و ترا به هلاک لشکر سفیانی که در بیداء بودند بشارت دهم پس قائم فرماید که قصه خود و برادر خود را ذکر کن آنمرد گوید که من و برادرم در لشکر سفیانی بودیم و دنیا را از دمشق تا بغداد خراب کردیم و بغداد را ویران گذاشتیم و کوفه را خراب کردیم و بمدینه آمدیم و آنرا نیز خراب کردیم و منبر پیغمبر را شکستیم و حیوانات ما در مسجد رسول سرگین انداختند و بیرون آمدیم از آنجا و شماره ما سیصد هزار بود اراده خراب کردن مکه و کشتن اهل آنرا داشتیم و چون وارد بیداء شدیم و در آنجا فرود آمدیم صیحه کننده فریاد زد که ای بیداء هلاک کن گروه ظالمان را ناگاه زمین شکافته گردید و جمیع لشکر ما را بلعید بطوریکه در روی زمین افسار شتری باقی نماند مگر من و برادرم پس ملکی روی ما را بعقب برگردانید چنانکه دیده میشود و برادرم را گفت وای بر تو ای نذیر برو بدمشق نزد سفیانی ملعون و او را بترسان و انذار کن بظهور مهدی آل محمد و او را بهلاکت لشکر او در بیداء خبر داد کن و برو ای بشیر بمکه خدمت مهدی و او را بشارت ده بهلاکت ظالمین و بدست او توبه کن که او توبه ترا قبول نماید پس قائم دست مبارک خود را بر روی او کشیده بحال اول برگردد و بیعت کند با آن حضرت پس مفضل عرض کرد ای آقای من جن و ملائکه در آن روز برای مردم ظاهر شوند فرمود آری والله مردم با ایشان تکلم کنند چنانکه با یکدیگر عرض کرد که با آنحضرت گردش کنند فرمود آری والله تا آنکه با او در ارض هجرت نزول نمایند و ما بین کوفه و نجف اصحاب آنحضرت در آن روز چهل و شش هزار نفر از ملائکه و شش هزار نفر از جن و بروایتی چهل و شش مانند ملائکه از جن باشند که با ایشان خداوند آنحضرت را یاری کند فتح دهد مفضل عرض کرد آنحضرت با اهل مکه چه کار خواهد کرد فرمود ایشان را با حکمت و موعظه حسنه دعوت کند و اجابت نمایند و مردی را از اهل بیت خود بر ایشان خلیفه کند و بسوی مدینه بیرون رود مفضل عرض کرد ای آقای من با خانه کعبه چه کار کند فرمود آنرا خراب کند و نگذارد از آن مگر پایه‌هائی را که آن اول خانه بود که گذاشته شد از برای مردم در عهد آدم در بکه و آنرا ابراهیم و اسمعیل بلند نمودند از آن بعد از او و آنرا که غیر نبی و وصی بنا کرده خود بجا بنا نماید چنانکه خدا خواهد و آثار ظالمان را که در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم باشد بر اندازد و مسجد کوفه را خراب نماید و بطور اول بنا کند و قصر کهنه را خراب کند ملعون است ملعون است کسیکه آنرا بنا کرده مفضل عرض کرد که مهدی در مکه اقامت خواهد فرمود نه بلکه مردی را از اهل خود در آنجا خلیفه کند و بیرون رود پس مردم بر او عاصی شده او را بکشند پس آنحضرت از برای انتقام بر گردد و اهل گریان و پشیمان نزد او رفته و عذرخواه شوند آنحضرت هم بر ایشان بگرید و عفو فرماید دیگر باره خلیفه گذاشته چون بیرون رود آن خلیفه را هم بکشند چون این خبر بآنحضرت رسد انصار خود را از جن و نقباء روانه مکه کند و فرماید بروید و از ایشان کسی را باقی نگذارید مگر آنکسانی که ایمان آورند و اگر نه آن بود که رحمت خدا از همه چیز وسیع تر است و منم آن رحمت هر آینه خود با شما بر میگردیم زیرا که حجت بر ایشان تمام شده عذر منقطع گردید پس ایشان بسوی اهل مکه برگردند پس قسم بخدا که سالم نماند از صد نفر از ایشان یکنفر و الله بلکه سالم نماند از هزار نفر یکنفر و در روایت ابو بصیر میفرماید که قائم مسجد الحرام و مسجد رسول را تا بنای اول خراب میکند و بیت الله را بر میگرداند و در مکان اصلی خود از نو بنا میکند

در تخریب کردن آن حضرت خانه کعبه معظمه را

جواهر کلمات (۵۰) زبرجدهٔ قرآنیه (۵۰) لترات الکعبة مدارات

قال الله تعالی ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا وهدی للعالمین یعنی بدرستی که اول خانه که بر روی زمین ساخته شد برای مردمان تا او را زیارت کنند و معبد خود قرار دهند آن خانه است که در بکه واقع شده یعنی خانهٔ کعبه است در تفسیر جواهر است که در این اولیه دو قول است یکی آنکه اول بنائی است که بر روی زمین ساخته شده زیرا که کعبه بدو هزار سال قبل از بسط بساط زمین مطاف ملائکه بوده و بعد از هبوط آدم بیت المعمور را بر آن موضع فرود آوردند و آدم بزیارت آن تا وقت و در وقت طوفان آنخانه را باسمان بردند و در محاذات موضع کعبه بداشتند و بعد از مدتی حضرت ابراهیم را بساختن خانهٔ کعبه حکم فرمودند ابعزیز یهود بنای بیت المقدس را بداود و سلیمان نسبت داده علم مفاخرت می افراختند حق سبحانه میفرماید که بانی این خانه ابراهیم است و مرتبهٔ خلیل در کثرت مناقب و رفعت مراتب اعلی و اعظم است از درجات داود و سلیمان ع پس کعبه از جهة بانی و شرف بانی اشرف باشد و گفته اند در عالم بنائی شریفتر از کعبه نبوده زیرا که آمر ملک جلیل و مهندس حضرت جبرئیل و بانی او ابراهیم خلیل و مزدور اسمعیل نبیل بوده زهی شرافت تام و زهی علو و رفعت ما لاکلام **نظم** مقامی است که خاک بوسش کنند ملوک و ملائک معطر مشام محلی است برتر ز ذات البروج مکانی است خوشتر ز دار السلام ۱

و قول دیگر آنکه اول خانه که موضوع شده از برای حج مردمان این خانه است که در بکه ساخته شده **زبرجده ۲ اسمیه بکه** بکه اسم بلد است و مالک بر آن رفته که بکه اسم همان بقعه ایست که کعبه در او است و در اخبار آمده است که در آن زمان که قریش خانهٔ کعبه را عمارت میکردند چون اساس آن پدید آمد سنگی بزرگ و سیاه دیدند بخطی سفید بر آن نوشته که بکه بکه و جمعی بر آنند که بکه اسم زمین خانه و حوالی آن است از مسجد الحرام و ماورای این موضع را مکه گویند و از ابن عباس نقل کرده اند که مکه از فج است تا تنعیم تا منحر و بکه از بیت است تا بطحاء و بر این قول مکه تمام حرم باشد و بکه همین شهر و بعضی و مشهور آنست که مکه و بکه هر دو یکی است و تعاقب میان با و میم بجهت قرب مخرج در کلام عرب بسیار شایع چون لازم و لازب و دائم و دائب و غیرهما و در تشویق الحرمین آورده که بکه نام مکه است و مکه چند نام دارد ۱ مکه قال تعالی ببطن مکة و وجه تسمیه آنست که مک در لغت زایل کردن باشد و مکیدن شیر از پستان و کم شدن آب چون که آن شهر زایل میگرداند گناهان حجاج را یا جذب مینماید بجهة میکشد خلق را از جوانب عالم چنانچه طفل جذب شیر میکند از پستان مادر یا زمین همه آبها را کشیده است بجهة آنکه در وسط الارض واقع شده و چشمه ها از تحت او نابع میشود و قلت آب در این سبب است ۲ بکه قال تعالی للذی ببکة و بک در لغت شکستن و فرو کوفتن باشد این شهر گردن گردنکشان را میشکند و سر ایشان را فرو میکوبد هیچ جباری بد نیت و قصد این خانه زین بر توسن جفا ننماید الا آنکه عنان املش از دست رفته و چون رکاب پایمال ادبار شد **بیت** که در رخ تو کشید از حسد سنان خلاف که نه نکبت ایام را نشانه نشد یا از تباک گفته اند که ازدحام و انبوه است و انبوهی خلق و ازدحام ایشان در موسم حج واضح است ۳ البلد قال تعالی لا اقسم بهذا البلد ۴ بلد الامین قال تعالی وهذا البلد الامین امین یعنی امان دهنده یا امان یافته ۵ قریة آمنه که اهل خود را از غارت امان داده است ۶ قریه مطمئنه که ساکنان را در منزل قرار و آرام داده از انتقال و ارتحال باز داشته و این هر دو نام در این آیه مذکور است وضرب الله مثلا قریة کانت آمنة مطمئنة ۷ ام القری ولتنذر ام القری ومن حولها او را مادر دهها خوانند جهة آنکه تمام زمین گسترده شده از تحت او است ۸ بلد حرام قال تعالی رب هذه البلدة الذی حرمها و این هشت نام در قرآن است ۹ صلاح مثل قطام قال الشاعر ابا مطر هلم الی صلاح و او معدن ارض صالحه است یعنی بقعهٔ شایسته ۱۰ باسه در غریب ابو عبیده میگوید مکه را باسه باعتبار آنکه گویند که هلاک کننده است مر کسی را که در او قدم از طریق ادب بیرون نهد ۱۱ حاطمه یعنی شکنندهٔ اعناق جباران و در روضه هلاک افکنندهٔ ستمکاران ۱۲ کوثی و گفته اند کوثی نام شهر کوفه است ۱۳ کوسما این نام در تفسیر کبیر آمده و غالبا لفظی است غیر عربی و معنی او معلوم نیست ۱۴ ام رحم در معالم فرموده که مکه را ام رحم جهت آن گفته که رحمت در او نازل میشود بر طائفان و عاکفان هر محتاجی که با تحفهٔ افلاس بپای بدین مأمن اناس در جهان خزائن لطف و عنایات تمهلدار نقود رحمت که دامن امیدش را انباشته بلکه او را بی دارد کدام مفلس بدین درگاه آمد که نقد مراد بر کفش ننهادند و کدام بیچاره سر عجز بر این آستانه نهاد که در ها مقاصد برویش نگشادند **بیت** کدام پای بر این آستان نهاد سری که لطف خواجه نه بر روی او گشاد دری و بنا بر قول ثانی کما ولیت بر وضع عبادت حمل کردند واضع خداوند تعالی است **یاقوته عرفانیه** بزرگی در این محل فرموده است که عوام روی بموضع آوردند و خواص روی بمعرفت واضع کردند **بیت** حج زیارت کردن خانه بود حج رب البیت مردانه بود خواجه ناصر در کتاب مناسک از ابو عبد الله محمد بن فضل البلخی نقل میکند که عجب دارم از آنکه در دنیا خانهٔ وی میطلبد چرا در دل مشاهدهٔ وی نطلبد عجب دارم از کسی که بادیه ها و دریاها قطع کند تا بخانه رسد که در او آثار انبیاء وی است چرا بادیهٔ نفس و دریای هوا نا بدل خود رسد که در آن آثار مولای خود دیده است عجب دارم از آنکه بهوای خود بخانه رود و زیارت کند چرا قدم بر هوای خود ننهد و بدوست رسد و مشاهدهٔ لقای وی نماید و در حقایق ابو صادق مذکور است که واعجبا از کسی که بسوی کعبه گل ... کند

خانهٔ کعبه معظمه را از فضائل و مراتب ... مرقوم

مکهٔ معظمه و کعبهٔ شریفه را ... اسامی ... نفس

تا رکن و مقام بینی چرا مجاور شد کعبه دل نکند تا انوار تجلیات ملک علام ببیند **بیت** طواف کعبه دل کن اگر دلی داری
دلست کعبه معنی تو گل چه پنداری یکی از اهل تحقیق فرموده است که دلالت این شریفه بر اولیت کعبه در فضل و شرف است
چه مقصود ترجیح اوست بر بیت المقدس و این بر فضیلت ثابت شود نه بیناء غایتش انکه ثبوت اولیت بسبب فضیلت منافی
ثبوت اولیت از جهت بنا نیست و از حضرت مرتضی علی ع سؤال کردند که آیا کعبه اول خانه ایست که برای پرستش خدای تعالی
ساخته اند فرمود که نی پیش از آن نیز بیوت عبادات و مواضع طاعات بوده اما اول خانه است که حق تعالی مبارک کرده است
بر مردمان و سبب رحمت و هدایت عالمیان ساخت **مرجا انه مبارکه** بدانکه خانه کعبه برکت داده شده یعنی بسیار
نفع و کثیر الفوائد است و کثیر الخیرات است و فواید و خیرات او چنانچه در تفسیر جواهر گفته عاید است باهل حج و عمره و ارباب
طواف و اعتکاف و زائران و ناظران از الطاف الطاف العزیز برکت دو معنی دارد نمو و ثبات اگر بمعنی نمو دارند که زیاده شده
و بالیدن است کدام برکت زیادت از آنکه نمازی در حوالی خانه که مسجد الحرام برابر باشد با هزار نماز در ما سوای آن و مجرد نظر کردن در
خانه کعبه بی طواف و نماز برابر است با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود و در حدیث آمده که جزاء حج مبرور نیست مگر بهشت
و معلوم است که برکت هیچ چیز نیست که برابر باشد با انچیز یکه جالب رحمت و جاذب مغفرت و موجب جنت باشد و اگر بصورت نظر
کنند برکت آن موضع یجبی الیه ثمرات کل شیء فهم توان کرد چه هر چه در همه عالم تحفه نفیس و عجیب و متاع ثمین و غریب است در موسم حج آنجا
توان یافت و مطعومات و ثمرات که در آن موضع حاصل نمیشود بسیار بدست می آید و یکی از عظماء فرموده است که هر گاه صاحب بصیرت
از روی تفکر صافی و تامل شافی خانه کعبه را چون نقطه مرکز فرض کند و صفوفی که در نماز متوجه بدان صوب شوند دائره که محیط
باشد بمرکز توهم نماید هر اینه داند که صفوف محیط بدین مرکز در همه عالم بوقت اشتغال بنماز بسیار باشد و در هر صفی چندین بنده
روی پرستش بحضرت معبود دارند و شک نیست که از این بندگان بعضی باشند که ارواح ایشان مجاور ریاض قدس بود و قلوب
ایشان سایر منازل انس اسرار مطهره ایشان بلمعات انوار محبت ربانی منور و ضمایر صافیه ایشان از آثار صفات نفسانی مطهر
بیت به تن در پرده طاعت نوا ساز بدل آسوده در خلوت که راز پس وقتی که چنین صاحبدلان با ارواح طاهره
زاهره متوجه کعبه جلال و جمال باشند و با جساد مطهره بجانب کعبه حسیه توجه نمایند بی شک هر که مجاور یا زائر آن حرم مطهر
بوده باشد لمعه از انوار ارواح ایشان بدو خواهد پیوست و گوئیا نسیم روح او زیاده باشد استحقاق استفاضه اش از عالم
بلند قوت مضاعف خواهد شد و نشو و نمائی که روح را می باید تا از اسفل سافلین تعلقات بمشاغل کونیه ترقی نموده
اعلا علیین تجرد مضاعف گردد و در این محل روی خواهد نمود و این نمای برکت و نهایت جمعیت است ع مقصود اهل حال همین
حال است و بس و اگر برکت را بمعنی دوام و ثبات فرمودارند آن نیز ظاهر است که هر گز کعبه از طائف و عاکف و زائر و ناظر خالی
نیست و در تفسیر آورده که تا مهندس حکمت طرح العمارت انداخته و معمار عالم خلت این خانه را ساخته هرگز از طایفه از طایفان
بوده یا جمعی از طلاب کرام اجازت طواف آن مطاف کرام یا قسم الله تا گروهی از ادمیان بقدم نیاز بدان طواف کنان و ارباب اشتیاق
یا در هر ازجبیان چند زیارت عنان عزیمت بصوب آن بارگاه دعوت تافته ع والمشرب العذب کثیر الزحام العزیز یا المغرب نشان
عالم افروز از افق مکه طالع شده ذره هوا داران نیابد و تا چهره آن شمع جهان تاب در رکن حرم برافروخته پروانه جان بادکر سوز
بیت هرچند رخ شمع برافروخته تر پروانه نشو او سوخته تر در تفسیر کبیر آورده که چون زمین کرویست پس هر آنکه
از زمان فرض کنند صبح جمعی تواند بود و ظهر قومی و عصر طایفه و مغرب جماعتی و عشا گروهی پس کعبه هرگز از توجه قومی بوی از
برای نماز خالی نباشد **بیت** دل بستگی عام دادم با تو پیکدم نه علی الدوام دادم با تو **لوء لوء هدی للعالمین** بدانکه این خانه
مبارکه کعبه موجب هدایت است از برای عالمیان چه آنکه بمعرفت قبله ایشان را بمسکن میرساند و بازاء نماینده است مسلمان را به
بهشت چه ادای نمازی که در آن متوجه بوی باشند موجب دخول جنت باشد و گفته اند که هر که بهمت عالی قصد زیارت خانه کند
هادی برکت آن مقام او را بمنزل مقصود و مرام رساند و قولی دیگر آنست که این خانه دلالت میکند بر وجود صانع حکیم یا بانی که در
او واقع است از عجایب قدرت و بدایع حکمت **درة تجلیلیه** در تفسیر منهج و تفسیر ابو الفتوح است که حسن بصری روایت
از عبد الله عباس کند که او گفت بر روی زمین هیچ جای نمی شناسم که عامل را بهر حسنه صد هزار بنویسند و نماز کننده را بهر رکعتی صد
هزار رکعت بنویسند و نمیدانم بر پشت زمین شهری که در آن صدقه بدهند بصد هزار صدقه برابر الا مکه و بر روی زمین هیچ شهری را
ندانم که در آنجا شراب ابرار و نمازگاه اخیار باشد الا مکه و در روی زمین هیچ شهری ندانم که مردم دست بر هر چه نهند در آنجا کفارت
کفاره گناهش بود الا مکه و نمیدانم بر روی زمین شهری که در آنجا خانه باشد که هر که در آن خانه بنگرد چنانکه نماز یا طواف کند ثواب
عبادة الدهر و صوم الدهر بنویسند الا مکه و در روی زمین جائی ندانم که دعا کننده آنجا دعا کند و فرشتگان بر دعای او آمین گویند الا مکه
و هیچ شهر ندانم که جمله پیغمبران را در آنجا مورد و مصعد بوده است الا مکه و هیچ شهر ندانم که فردای قیامت پیغمبران و صدیقان و
شهیدان و صالحان را از او بیشتر حشر کنند مگر مکه و انان را که آنجا حشر کنند ایمن باشند و هیچ شهر ندانم بر روی زمین که در هر روز
از روح و راحت و رائحه بهشت چندان بر او فرود آید که حساب نتوانسته باشد مگر مکه معظمه زادها الله مبارک و تعالی شرفا و مجدا

جواهر کلمات — (در ترجمهٔ قرآنیه) — از باب الکعبه مکرمه

قال الله تعالی فیه آیات بینات مقام ابراهیم ومن دخله کان امنا یعنی در این خانه نشانهای روشن است در جواهر التفسیر است
که بعضی گویند آیات مناسک حج اند پس معنی چنین بود که در حج این خانه شعائر و مناسک است و بعضی گویند فیه یعنی در حرم و بعضی
گفته اند باینکه یکی از آیات آنست که میگوید مقام ابراهیم و آن در خانه ملکه در حرم است ۱ آنکه مقام ابراهیم بدل است از آیات بینات به
بعض از کل و اگر عطف بیان دارند هم راست میاید چه مقام ابراهیم نزدیک ایشان بنجگانه است ۱ اثر قدم خلیل ع در آن صخره صما که تمام
سنگ بر اشان با ادوات الماس بسیاری از زمان اندک نقشی بر آن نتوانند انگیخت ۲ عوض کردن قدم آنحضرت تا کعبین به آنکه خللی
بقدم مبارک وی در سید باشد ۳ متأثر شدن این صخره از میان صخور و آن جز بحکمتی از حکم ربانی نبوده ع باقی ماندن قدم وی
قدم بر صفحات ایام دون آثار انبیاء ۵ محفوظ بودن آن سنگ چندین هزار سال با وجود کثرت اعادی از اهل عناد و جدال و
این صخره یاقوتی است از یواقیت بهشت در جنات عدن بیرون آمده چنانچه در حدیث وارد شده که رکن و مقام دو یاقوت اند از یواقیت بهشت
ع جز در آن کان نتوان یافت چنین گوهر پاک — و این از خصائص کعبه است که چنین مقامی نزدیک او است و نماز در آن از شعائر و شرائط
زیارت او و بیت المقدس را این فضیلت نیست و یکی دیگر از فضائل خانه آنکه ومن دخله کان امنا و هر که داخل شود و در آید در این
خانه ایمن باشد از قتل و غارت **در ترجمهٔ نوع تعبیر** ایضا در این تفسیر است که اکثر جمهور علماء که مقام ابراهیم را یک آیت دانسته
وامن داخل حرم را آیتی دیگر و قول الشان آنست که مجموع آیات بینات دو آیه را ذکر کرد و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بسیار
است و ذکر آن متجاوز از حد شمار و مفسرین بعضی از آن ایمنا را ذکر کرده اند و از مجموع آنها چهل و چهار امر در این محل بجهت اثبات می باید
بلیت و هشت از آنجمله که بخصوصها تعلق بخانه دارد و شانزده آنکه برکت خانه در زمین حرم ظاهر است و آثار آن در حوالی و نواحی بیت
معظم باهر و باز قسم اول دو قسم است یکی آنکه بر خواص و عوام پوشیده نیست دوم آنکه بر ارباب وحی و اصحاب کشف و الهام ظاهر شده
یا قوت عموم هیئت نوع اول چهارده آیت است ۱ آنکه مرکب دیو زمین حرم بمثابه محترم شده که خار او را ندروند و درخت او را نبرند و نکنند
و صید او را تنفیر نکنند و حرمت آن بقعه بجائیست که هرگز سیل از حل بحرم نیاید تا خاک غیر حرم با اجزاء آن ارض محترم آمیخته نگردد
و ابن عباس مکروه داشتی که خاک و سنگ از حرم بحل برند ۲ هیچ پرنده بر بام خانه ننشیند مگر بر سبیل ندرت و گفته اند که هر طایر
را که علتی عارض شود بالهام طبیب حکمت ربانی پناه بدان دار الشفاء عنایت آرد تا بر کت مس اعضاء او با اجزاء خانه آن علت زائل و
صحت کامل گردد ۳ جنود مرغان با اختلاف انواع ایشان هرگاه که در فضای هوا صف برکشیده بالای شهر مکه پرواز کنند البته
چون بمحاذات و موازات بیت الحرام رسیده منحرف کردند و بر یمین و شمال خانه متوجه شده اصلا زبر خانه طیران ننمایند و بکرات
این صورت مشاهده شده ع هر متجبر گردن کش و منکر سرافراز قصد این مقصد اهل راز و نیاز کرد از صدمه صولت حمادی و
سطوت هیبت قهاری حضرت باری گردن تجبرش شکسته و کردن تکبر بر فرق تکبرش نشسته شد و قصه ابرهه که با فیلان کوه
پیکر رخ بر بساط انبساط آورده میخواست که پرده حرمت از پیش جمال حرم بر دارد عاقبت دغه ظافت بر افشانده در فرزین بند
عقوبت افتاد و تمام شاه و حشم از اسب مراد پیاده مانده بعرصه بازی طرح انابیل مات شدند بر صدق این مدعی گواهی مبین
بیت کج روی کو رخ بنماید از شه ما در بساط — مات یابد چون پیاده خویش را در پای فیل ۵ آنخانه را با وجود خفض جدران
و صغر ارکان رونقی و مهابتی است در دیده و دل مردمان که بناهاء رفیع و عمارتهای عالی را آن حال نیست ع هر سخت روی سنگین
دل و خیره چشم تیره روزگار که چشمش بر جمال کعبه افتد البته دلش نرم و دیده اش اشکبار گردد و بسی مردم که بقساوت قلب مشهور
بوده اند این معنی را انکار کرده اند بعد از مشاهدهٔ خانه بصدق این معنی اقرار آورده اند در کتاب مناسک از خصائص بلد الله
نقل شده که هیچ کس نبیند آنخانه را الا آنکه بخنده یا بگرید ۷ هرگز از طواف کننده خالی نبوده یکی از سلف فرموده که مدتها
انتظار آن میکشیدم که خانه را از طائفین خالی یابم تا در آن خلوت مراد دل خود مراسم نیاز بجای آورم کرمگاه روزی از آن روزها که
آفتاب با تاب بسمت الراس اهل مکه رسیده بود و خورشید عالم افروز تیغ آتش بار بر روی زمین کشیده بود بیت ذباب مهر
آهن آب کشته که از آن سیم چون سیماب کشته — با خود گفتم اگر خانه را برای طواف به مانعی از طواف خواهم یافت جز در این وقت
متصور نیست بیامدم و مطاف خالی بود بنوعی تمام متوجه شدم و چون نزدیک رفتم دیدم که ماری عظیم سر بر داشته و طواف
خانه میکرد ۸ هیچ سنگ در هر خریده که دفینه اش نیست نماند دفینت باشد بنا لای خانه بر نیاید الا که بواسطه آن اشراف آن حضیض
سنگی بر دروه ازادی متصاعد گردد و عزت علو یافته با ملک عبودیت جمع نشود ۹ اگر کسی بجدار خانه که رشک آب حیوان است
استشفاء نماید بدفع جمیع امراض و ازالهٔ تمام امراض را دوائی است نافع و کامل و علاجی است علیل و شامل ۱۰ قبلهٔ عالمیان است
که هر کسی را هر جا که باشد در وقت نماز توجه بوی باید کرد فولوا وجوهکم شطره ۱۱ حج وی رکنی از ارکان اسلام است ۱۲ مجاوران
او را اهل الله گویند و همسایگان خدای خوانند همیشه این خانه معظم و مکرم بوده در زمان جاهلیت مأمن آدمیان و در دولت
اسلام معاذ و مرجع عالمیان ۱۳ هر جا صاحب دلی است بزیارت آن مقام میلی تمام دارد و گفته اند میل قلوب بدان خانه از
جهاد و جد میتوان بود یکی اخذ میثاق ببطن نعمان بوده که یکی از مواضع عرفات است و آنجا ذرات ذریات را از اصلاب...

در ذکر آیات بینات پنجگانه در مقام ابراهیم

در ذکر آیات بینات چهارده گانه که ظاهر است بر خواص و عوام

در تفضیل جواهر زینت فزای فروع دین

فصل در بیان اعظم آیات بیت الحرام که مقام ابراهیم علیه السلام است

اورده اند که بخطاب الست بربکم مخاطب ساخته و ایشان باقرار بلی زبان گشاده و مضمون آن اقرار بر صحیفهٔ حکمت نوشته شده به
حجر الاسود سپرده اند پس وطن اول آدمیان آنجا بوده و کشش طبع بوطن اول واگر چه از انتساب امر جبلی است دوم دعا
حضرت ابراهیم که از حق تعالی درخواست که قلوب خلائق را مایل بخانه و اهل او منجذب ساز فاجعل افئدة من الناس تهوی
الیهم سوم اعجاز بیت مقناطیس ارواح است و مجذوب شوق دوجهان را بسوی خود میکشد و اجسام تابع ارواح اند چهارم
در اخبار آمده که حق سبحانه در شب نیمهٔ شعبان بخانهٔ کعبه نظر کند و چون کعبه منظور حق شد و دل مؤمنان نیز منظر نظر اوست
که و لکن ینظر الی قلوبکم پس بحسب جنسیت دلها مایل بخانه باشد و در بحر خصایص البلدان اورده که افضل آیات بیت و اعظم
علامات او انجذاب افئدهٔ عقلاست بدو که با وجود حب وطن و میل مسکن و شعف صحبت اصحاب و اخوان و غلبهٔ شوق عشرت
با اتراب و اقران دامن همت از غبار تعلق می افشانند و به تیغ تجرد رشتهٔ محبت چندین محبوب قطع نموده متحمل اعباء تعبی از مکاره شدید
و شدائد عظیمه میکردند و چون وصال حرم میسر شد از همه مکروهات از صفحهٔ خیال محو شده و بمناسک و شعائر قیام میفرمایند و بعد از
رجوع بوطن تا آخر عمر هر روز در هوای آنکه دیگر باره ادراک این دولت و احراز این سعادت دست دهد می باشد ۱۲ مراین خانه را
جمالی عجیب و بهائی غریب است و در لطائف بخاری آورده که کعبه قبلهٔ عابدان و معبد خدای پرستان است در عالم قصرها رفیع و بناها
عالی که در تزئین و تحسین آن مبالغه نموده اند بسیار است اما زینت تلک البیت ببکه مبارکا دارد و از حلیهٔ هدی للعالمین بهره است
اگر مبادا که شهری مشتمل بر انهار روان و محتوی بر اصناف باغ و بستان هر خانه را در روضه ساخته بود که بر حوالی او انواع ریاحین شکفته
و در نواحی او ازهر گونه گلهای رنگین بجلوه آمده نظم درختان زیبا در اطراف باغ رخ افروخته هر گلی چون چراغ نسیم
گل و سایهٔ سرو بید بلند زاده از باغ جنت نوید و مردم بتماشای او رفتندی و بتفرج او از اطراف جهان توجه نمودی چندان
عجب بنودی سنگی چند بر هم نهاده و در وادی غیر ذی زرع فتاده و چندین هزار دل در خون مرده زن پر سنبر برای قطع طریق
در کمینگاه غلامی و فریب نشسته از بلوچستان بر پای رفتار و از اطراف دیگر باد بیرهها خون مخوار هر روز شعلهٔ آتش عشق مشتاقان
تیز تر است و ذوق سلوک سایران سبیل اخلاص در مناهج اختصاص انگیزتر بیت جمال کعبه چنان بر دل ز کوم روان که
خار بادیه شان زیر پا گلست و حریر مرجانه حکایت نقی سکینه نام را از بزرگان حبشه از اسماع صفت کعبه و خصوصیت آن
و بحضرت الوهیت مشتاق زیارت آن محبوب دلها کرد اینکه گمان برد که مکه جای خوش است و کعبه منزلی دلکش بقیاس که از ارباب
صورت را می شاید چنان تصور کرد که خانهٔ کعبه قصری رفیع با سرائی عالی باشد که در او تختی بنهاده و درهای آن قصر در گلشنها
گشاده و خداوند خانه بر تخت نشسته و جن و انس و سائر اشراف موجودات گرد بر گرد صفت خدمت را ستاده شمادکار دار باغ
و منازل سلاطین می کرده و حسابی زخرگاه و بارگاه و خدم و حشم حکام میکرفت چون حجاج به نیت حج متوجه شدند او نیز استعداد
تمام ساخته با ایشان در مرافقت موافقت نمود چون از حدود عمارات بگذشتند آبادانی ها را قطع کرده ببادیه رسیدند از غرایب
در نگریست بیابانی دید بی کران و ریگستانی بی پایان ابر نیسانی در فضای سرابش از سورهٔ عطش جان میداد و ماه نیز بر آسمانش از
صعوبت آن در صحرای آسمان طریق کم میکرد بیت از هوای آن جبره ملند چشم وهم خرده دان در فضا بش راه گم میکرد عقل
دوربین اطراف طریقش سر تا سر خار و خس فروکرفته و تلال با اهوال آن گرد و غبار از جوانب و جهات بر خاسته از هیبت هوای
آتش بارش در هر گوشهٔ بی توشهٔ افتاده در هر منزلی بیدلی جان داده بیچاره بصد هزار مشقت خود را بمکه رسانید کوهستانی دید خالی
انبوه کوه ها و بیابان سروپای برهنه در او جمع شده گفت این چه حالتست که می بینم باغ ملک الملوک کجاست قصر پادشاه پادشاهان
کجاست و در کدام طرف است آب روان کجا باشد گلشن و گلستان در چه موضع یافت شود گفتند ای عجوزه غلط کرده این خار
عشق است اینجا آب روان سرشک عاشقان آواره است و گل سرخ خون جگر مشتاقان بیچاره بیت در بادیه عشق تو هر جا
خاری است اغشته بخون عاشقی عیار است اینجا با خار غم در بادیه ساخت و تماشای گل و چمن نباید پرداخت بیت
با خار غم عشقت آویخته دامن کوته نظری باشد رفتن بگلستانها چون بحرم در آمدند و قدم در مسجد الحرام نهادند پیر
زن خانهٔ خالی دید فریاد بر کشید که خداوند خانه کجاست میزبان کرامی از مهمانان خود پنهان چراست گفتند ای غمزده تمنای بیخود
نمای و راه از روی بعدم میپیمای هر چه شنیده همه کنایه است طراز بیتی بر خانه بسته اند و لمعهٔ استواء بر عرش نهاده اند و
حضرت عزت از این همه منزه و مبراست و ذات مقدس از تصرف زمان و تعلق مکان مستغنی و متعالی تع ناماکان افرینده مکان
چگونه عرش و فرش بر لال وصال او لبی از تو تشنه تر بند و با خون جگر و داغ دل درساخته نام شرب فرقت چرخ هم را حیف
سر زند بیت خسته تیغ عشق را کی بود راحت طمع درد منه عشق او درمان کجا دارد امید مسکینه چون این شنید
سرش برکشت و از در آستانه حرم از پای در افتاد خروش از نهاد او بر آمده میگفت واویلاه این چه سخن باشد نه در گلشن قرب
لوائح وصال می بینم و نه از شاخ آرزو گل مرادی میچینم پس این راه دراز برای چه پیمودم و این همه رنج را بچه جهت تحمل نمودم خدا
وندا بعزت احدیت و حرمت واحدیت تو که سر از این آستان بر ندارم تا بجودم راه ننمائی و اگر نقاب از چهرهٔ مراد بر نیفگند و مقصود
من از حجاب خفا نماند چندان نعرهٔ غم انگیز و ناله درد آمیز زدم و فریاد جگر سوز محنت اندوز کنم که هیچ کس را دل حلقه کوفتن بیرون

در نقل حکایات غریب متعلق بکعبه

طواف کردن نباشد **بیت** از کریه فرش را همه در موج خون کشم ورناله عرش را همه زیر و زبر کنم در اثناء این حال حجاج ازدحام
نمودند و خلایق بر یکدیگر افتادند زن بیچاره لگد کوب شده و با خادم و حشم او خود را رسانیدند هودج دو حشر چند رو المنتهی رسیده
بود و بارگاه استر حتش در گلشن دار القرار مقرر شده **ذو النون مصری** امسال بحج آمده بود در آن مجمع حاضر شده تبرکاً ندا رسید که
ای ذوالنون چندین سال است تا آشنائی از آشنایان شوق ما مبتلی است یکی از کشتگان معرکه عشق و شهیدان میدان صدق در
در آستانه خانه افتاده است برو و بر او نماز گذار که امسال حج تمام حاجیان ببرکت قدم و یمن مقدم او بپذیرفتیم کرم مهمانان را چنین
دارد و عاشقان ترک از این نشان دهد **نظم** ترک عشاق است تیغ خونفشان عاشقان را خوان چنین باید نهاد ۞
عاشقی را کو بر آید جان زغم سهل باشد شادی معشوق باد **الماسه خصوصیت** نوع دوم از قسم اول که جز بزرگ‌ترین
دل انبیاء و اولیاء و علماء و بانی جلوه نموده و دیگران بر طفیل ایشان نواله از این خوان احسان یافته اند هم چهار ده است اشرف
ترین موضع است در زمین آورده اند که چون ملکوت آسمانها و زمین ها بنظر ابراهیم ع در آوردند و آنحضرت خلق مرتبت را
بر حقائق علویات و سفلیات اطلاع دادند در وقت مطالعه ملکوت ارض چون بر عرصه زمین نظر افکند و سطح کره خاک را
مشاهده فرمود فرعند اختیارش بر موضع کعبه افتاد ملائکه گفتند یا خلیل الله حرم خدا را اختیار کردی و اشرف بقاع را در حیز
اعتبار آوردی لیس اشرف منه علی وجه الارض ۲ محل خانه سرة الارض است و نام کره وجود بکره شکل دائره صورت بندد
این خانه نسبت با جزاء زمین اصل باشد و همین جزو مکرم اولاً فرمان ائتیا طوعاً او کرهاً را بجواب اتینا طائعین تلقی فرمود
و ثانیاً این جزو بکره محاذی واست را آسمان با او اتفاق نمود ۳ این خانه موازی بیت المعمور است که اهل آسمانها از ملائکه حج
را تلقی کرد و رافتی نقل شده که برابر خانه کعبه در هر آسمانی خانه است و در هر طبقه زمین نیز در موازات او خانه ها است که اگر آن
چهارده خانه بفرض بیفتد همه بر یکدیگر افتند ع سنگهائی که بنای خانه از آن ارتفاع یافته از پنج کوه معتبر آورده اند یکی طور
سینا که مهبط انوار تجلی و محل مناجات موسی علیه السلام بوده دوم طور زیتا که کوه متبرک عیسی ع بر آن ماوی داشته سوم جودی
که کشتی نوح بر آن قرار گرفته چهارم لبنان که هرگز از اولیا و نجباء خالی نبوده و بیست پنجم حرا که خلوتگاه حضرت پیغمبر ما انجاست
۵ هفتاد هزار فرشته مامورند تا که کعبه را با جنحه خود محفوف سازند و علم استغفار جهت طائفان و عاکفان برافرازند از آن
وقتیکه لوای وا ذیرفع ابراهیم القواعد من البیت نصب کرده اند این ملائکه گرداگرد کعبه در آمده اند با مرورش و دعای مومنان
مشغولند ع انبیاء عظام و اولیای عالی مقام بزیارت آن مجمع اکرام و مطلع انوار احترام توجه نموده اند و بطواف آن مخزن نقود
الطاف و معدن جواهر اعطاف رغبت فرموده آدم صفی ع هفتاد بار از زمین هند پیاده حج گذارده و در اخبار آمده است که
موسی بر شتر سرخ موئی نشسته خانه طواف کرد و سعی میان صفا و مروه بجای آورد در محلی که لبیک میزد از آسمان آوازی شنود که
لبیک عبدک انا معک موسی همانجا بیفتاد و سر بسجده نهاد صاحب فتوحات آورده که این خانه را صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
زیارت کرده اند و اولیاء را خود شمار نیست هیچ نبی و ولی نبوده الا که همت او بدین بیت متعلق شده و هم چنین بزرگان زائر
ها خواهد بود **بیت** همت از آنجا که نظرها کند خواه ملاذش که اثرها کند ۷ خضر و الیاس ع هر سال بطواف خانه حاضر
آیند و در عرفات با یکدیگر ملاقات نمایند ۸ اولیاء هر شب آدینه در حوالی وی حاضر گردند چنانچه از عبدالله صالح مرویست ۹ در
تشویق از جمعی محققان نقل کرده که هر روز در وقت غروب آفتاب یکی از ابدال این خانه را طواف میکند و در زمان طلوع شمس یکی از اوتاد به
طواف آن اشتغال دارد ۱۰ اجنیان طواف اطراف خانه را موجب مثوبت دانسته بی نسبه بطواف آن میل نمایند ابن زبیر نقل میکند که
من و عبدالله صفوان نزدیک خانه نشسته بودیم که از باب عراق حیه در آمد و هفت بار گرد خانه طواف کرد و حجر الاسود را استلام
نمود عبدالله گفت ای حیه طواف خود بجای آوردی و ما از گردکان خود بر تو مترسیم همان جا که آمدی بازگرد حیه از همان در که آمد
بود بیرون رفت ۱۱ سایه خانه شریف بر این ظلال اشخاصی است که در این عالم هستند چنانچه در اثار آمده که جمعی با سعید بن
جبیر در ظل کعبه بودند فرمود که شما در گرامی ترین سایه آمده اید و لیس علی وجه الارض ظل اکرم من هذا ۱۲ مجرد نظر کردن بخانه
بی آنکه آداب طواف بجای آورده یا در فناء او نماز گذارد عبادت است ۱۳ در حدیث صحیح آمده که حق سبحانه هر روز صد و بیست جزو
رحمت بخانه نازل کرده اند شصت جزو از برای طواف کنندگان و چهل برای نماز گذارندگان و بیست برای آنها که نظر بر خانه افکنند
۱۴ شفاعت دهند روز قیامت و بر در حجاج و اسوده کان در جوار دولت او از اهل ایمان **لوء لوء لا خبرته**
در تفسیر ثعلبی از وهب بن منبه نقل میکند که در صحیفه تورية مذکور و در عشرات آن ذبور محرر و مزبور است که حضرت عزت روز
قیامت هفت صد هزار فرشته امین را با هفتصد هزار سلسله زرین از عالم قدس بسوی کعبه فرستد و فرمان لازم الانفاد
و الاذعان بر این وجه صادر و صورت نفاذ پذیرد که بکنیت الحرام را بدین سلسله زمام کرده و بصحرای محشر کشند ع برو بد اجر بیقیان
بکشید یا و مار را ملائکه کرام مضمون فرمان ملک علام را کار بسته سلسله ها در ارکان کعبه افکنند و ملکی ندا کند که یا کعبه
الله بسیر الحجر حجر تم و بیاید مقبلان عالم بجانب محشر روان شو و عرصه گاه نشور را بجمال دلارای خود مبارای **بیت**
پرده بر دار که دل وصل تو را میطلبد طاق ابروی تو محراب دعا میطلبد کعبه بزبان فصیح گوید لست لسنا بُرة تا دمی [illegible]

علی الاطلاق نقد مراد در دامن ادرونی من تمند وفیاض بی علت کام سؤال مرا بشربت اجابت شیرین نسازد از این مقام فرا تر نروم
و طرتی نپیرم عجی بلا دم فرشتهٔ دیکر بحکم ملک اکبر آواز دهد که سلمی متمنا و مدعای خود را بعرض رسان که مطلوب حاصل است
و سهم امل بغرض مقصود واصل ع بخواه آنچه مراد است و هیچ باک مدار کعبه کوید یارب شفاعت ده مرا در مسلمانان که بطلب
جوار من در امده اند و در حوالی من مدفون شده اند حضرت عزت این مأمول را بشرف اجابت مقرون ساخته بفرماید تا موتی مقبرهٔ
مکه را با رویهای روشن از قبرها برانکیزند و همه را کرد خانه لبیک زنان بدارند بعد مکرر باره فرمان رسد که یا کعبة الله بپرس به
همان و بزرکان سابقا که سه جواب دهد و باز بداعیه انجاح مآرب متوقف کردد و بعد از تفحص ملائکه مجموع طلعاء او را ن
کدا دیوان کرم برات شفاعت حاجیان طلبیده کوید خدایا کروهی بندکان تو با رو بها کرد آلود و دلهای درد آلود و موی ژولیده
و حال آشفته راه دور دور و دراز در پیش کرفته اند و داغ مفارقت وطن و مسکن و مهاجرت احباب و اتراب بر دل نهاده ترک اهل
و ولد کرده اند و کربت غربت و عسرت هجرت اختیار فرموده روی بطواف من آورده امروز چنان میخواهم که ایشان
فرع اکبر ایمن سازی و در زیر لوای حمایت و ظل رعایت من جمع کردانی فرشته ندا کند که ای خانهٔ خدا و مطلع انوار مهر و وفا این
زوار تو بعد از مراجعت با وطان خود مرتکب کناهان شده اند و کشتی اعمال را در غرقاب خطیئات افکنده و امروز بسبب ارتکاب
آن کبائر مستحق عذاب و لائق عقوبت و عقاب اند کعبه زبان نیاز بکشاید که الهی من اصحاب کناهان بزرک را درخواست میکنم
و برای مفلسان زبان زده از وکیل کرم سرمایهٔ عنایت میخواهم نظم بطاعت نازدان کو مایه داراست ولی مفلس
بجز امید و اراست اکر تو مایه داران را شوی یار که سازد مفلسان را چاره کار حضرت عزت تعالی شانه تمامی
مقاصد آن مفصل هر فاصل را بعز حصول موصول ساخته بفرماید تا منادی کنند که هرکه بشرف زیارت آن بیت مشرف
شده باید که از میان خلائق کناره کیرد و دست اعتصام در اذیال الجلال و استار احترام بیت الحرام زند پس زائران بیت الله
با روهای نورانی ایمن از عقوبات نیرانی و مستظهر بشفعاء جاودانی کرد خانه در آمده لبیک کویان بجانب محشر روان شوند
در آثار عمومیت اما قسم ثانی از آیات که تعلق بمتعلقات خانه دارد آن نیز بر سه نوع است قسم اول دو نوع افاده یکی بر عموم
خلائق ظاهر و واضح و دیکری بر زمرهٔ خواص انام ساطع و لائح و اول از آن هشت امر است ۱ ساکنان آن حرم از آدم الی المعظم
از زمان حضرت ابراهیم ع الی یومنا هذا با وجود کثرة اعداء از تعرض نهب و غارت مأمون و مصون بوده اند و در نواحی آن
بلده هیچ موضع دیکر از قتل و اسر محفوظ نمانده اولم یروا انا جعلنا حرما امنا و یتخطف الناس من حولهم ۲ مکه بلده ایست
بواد غیر ذی زرع واقع شده و با وجود آن مملو است از میوهای خوش و طعامهای دلکش و برکات بسیار و تحفه های هر دیار
یجبی الیه ثمرات کل شیء ۳ در زمین حرم سباع تیز چنکال با صید ضعیف حال مخالطه نمایند و بود با آهو در یک کنام و باز با
تیهو در یک آشیانه کبوتر بره با کرازان یک چشمه آب خورند و در یک پا ملک مصاحب شده و از یک مقام چون حاصل از میان
اضداد بجرمت آن حرم رسم عناد برخاسته است و سر تا سر دیار و مساکنش بصفت آرام و سکون آراسته و ما عنبر در ملک تو
شیر قصد آهو نکند با مور ضعیف مار ستیزه نکند در عهد تو باز اکرچه بی باد شود از بیم تو از روی تیهو نکند ۴ اکر کرد
زمین حل یکی از مرغان شکاری با سباع ضواری متوجه صید کشته باشند و آن صید بحرم در آید فی الحال ترک وی کرفته باز میکردند
و مطلقا منقار آزار و چنکال اضرار بدو نمی رسانند در تفسیر جلادی آورده که یکی از آیات بینات اینست که جانوران بر زمین حرم پناه
میکیرند و اکر کسی متعرض ایشان کردد متوجه حرم شده تظلم مینمایند چنانچه در وقتی از اوقات جمعی از آهوان هر روز بر سر
کوه می آمدند و روی بخانه آورده بیکبار خروش میکشیدند چند روز بر این منوال بکذشت و فریاد و فغان ایشان کم نکشت
یکی از اکابر حرم بفراست بر سر آن مرد که ایشان از کسی تظلم میکنند چند روز بر این منوال برای دفع ظلم و تعدی استغاثت می
نمایند بعد از تفحص بسیار معلوم شد که کسی بر این کاه ایشان دام ساخته بوده و بدان حیله ایشان را میکرفته اند اهل حرم
بدفع آن اشتغال نمودند و آهوان در کنام فراغت آرام یافته ترک خروش و فریاد کرفتند ۵ طیور را در آن موضع با انس
استیناسی باشد و بعضی از ایشان بوقت طواف با وجود کثرت و ازدحام خلق بخلاف طبیعت خود که نفرت و وحشت است با مردم
در آمیزند یکی از بزرکان فرموده که در بیست و هفتم ذو القعده سنه ۹۳۶ هجری یکی از مرغان دریائی را دیدم که در وقت طلوع آفتاب
بمسجد الحرام در آمد و بسیاری مردم از حجاج و غیرهم در طواف بودند چون مقابل رکن حجر رسید بر دوش یکی از اهل خراسان نشست
و مردم طواف میکردند و در آن مرغ مینکریستند و بعضی از مشاهدهٔ آن حال میکریستند و قطعا آن مرغ نمی پرید و اکر با میخواستند دست بوی
میکردند اصلا نمی رمید تا اسابیع ثلثه باتمام رسید آنکاه طیران نموده بجانب قیقعان رفت ۶ بتجربه رسیده که هرکاه فراش
سحاب از جانب رکن یمانی در آمده ساحت زمین را آب زند در آن سال اهل یمن را ابر بروی کار باز آید و از قحط و تنکی ایمن شوند
و مزروعات آن ناحیه بر موجب دلخواه مراد رعایا حاصل شده بخصب و رفاهیت کذرانند و اکر اقطار امطار بر صوب رکن شامی
در بر دنبا شیر صبح این صورت که مسبوق ذکر یافت از افق زمین شام طلوع و رکن عراقی هم بر این قیاس و اکر باران علی العموم بر همه ارکان
خانه بارد نور جمعیت جمیع بلدان و مجموع اقالیم را احاطه نماید ۷ چندین هزار سال است که در هر سال چندین هزار مردم هر یک

عقیقه توضیحیه
شیخ
ابو الفتوح ره
بعد از نقل این حدیث
را در تفسیر خود فرموده است
و آنچه در این خبر آمده از جهت
کلام و رفتار با کعبه علی احد
الوجهین باشد اما مضاف
بود با فرشتکان که موکل
کعبه اند و اما بر طریق تمثیل
باشد چنانکه اکر کعبه عاقل
و مکلف بودی و را در باب
شفاعت این منزلت بودی
و سخن و مناظره او با خدا
بر این وجه بودی چنانکه حق
تعالی فرمود لو انزلنا هذا
علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا
من خشیة الله یعنی لو انزلنا هذا
القرآن علی جبل و کان الجبل
ممن یسمع و یعقل
لرأیته کذا

هفتاد سنگ بر موضعی می افکنند واز این جمرات در سالی دیگران مقدار یافت نشود که حجاج دران سال می افکنند وان موضع
مسیل اب ومهبط ریاح عاصفه بیت ودر تفسیر کبیر است که هر که حج او مقبول است جمرات او باسمان مرفوع شود ۸
استشفاء باب زمزم که در حوالی خانهٔ معظم است در احادیث وارد شده وانکه گرسنه را سیر گرداند وتشنه را سیراب سازد
بتجربه پیوسته واز وهب بن منبه منقول است که گوید زمزم در کتب انبیاء که شنیدم بدین نوع تعریف کرده اند که طعام طعم وشفا
سقم وابن جریج گفته خیر ماء فی الارض ماء زمزم واصل ظهور ان از بال جبرئیل با اذیال تشنه اسمعیل است بلیت سرچشمهٔ
حیوة روان اب زمزم است وان چه سرچشمه است که دریاء اعظم است بلورهٔ خصوصیت نوع دوم از قسم
ثانی که مشاهدهٔ اثار اختصاص بخواص دارد هم هشت است ۱ اول مسجد الحرام که نماز در ان فاضلتر است تا هزار نماز در غیر ان
واز جابر روایت کرده اند که یک نماز در مسجد الحرام افضل است از هزار نماز ۲ حجر الاسود که جوهریست از جواهر بهشت ودر خبر امده
که حجر را برانگیزند روز قیامت واو را دو چشم باشد که بدان ببیند وزبانی که بدان سخن گوید پس گواهی دهد بر هر که بصدق
استلام او کرده باشد ۳ رکن یمانی از حسن بصری منقول است که نزدیک رکن یمانی دری است از درهای بهشت اورده اند که
بر رکن یمانی دو فرشته اند که کار ایشان امین کردن است بر دعاء مؤمنان ۴ ملتزم وقول اصح انست که از ابن عباس نقل است
که ملتزم میان حجر الاسود است وباب خانه وهر که دران موضع ملازم شده از بارگاه احدیت چیزی طلبید شاید شبهت خاطر
بر اید ونهال مرادش در گلشن ارزو بر اید ودر باب اجابت دعوات داعیان که در ملتزم زبان نیاز گشوده اند حکایات عجیبه واقع
است از جمله قصهٔ عبدالله زبیر وبرادرش مصعب وعبدالملک مروان که دران محل دعا کرده یکی حکومت حجاز طلبید ودیگری
خیال ولایت عراق بست وثالث استدعای پادشاهی شام وعراقین وخراسان نمود وعاقبت مقاصد ایشان بحصول
موصول گشت وگویند این صورت نزدیک رکن یمانی اتفاق افتاده ۵ تحت المیزاب که انرا نیز محل اجابت دعا است روایت
کرده اند که هر که تحت المیزاب ایستاده دعا کند دعوتش بعز اجابت مقرون شده از همه گناهان بیرون اید کیوم ولدته امه
عبدالله عباس گفته که در هیچ شهری ندانم که شراب ابرار ومصلی اخیار باشد جز مکه معظمه وچون از حقیقت این دو چیز
او سؤال کردند جواب داد که شراب ابرار اب زمزم است ومصلی اخیار تحت المیزاب ۶ قبور انبیاء در حوالی خانه بسیار است اورده
اند که از اکابر رسل نوح وهود وصالح وشعیب در مسجد الحرام اسوده اند وقبر ایشان میان حجر الاسود وبئر زمزم منقول است
که مابین رکن ومقام تا حجر وزمزم قبر نود ونه پیغمبر است که بحج امده اند ودر حرم ملازم شده اند وهمانجا درگذشته اند وبعضی
گفته اند قبر اسمعیل مابین میزاب است وباب غربی ۷ هر روز رایحهٔ بهجت جنت وروح ان بمکه نازل گردد واز طایفان خانه هر که
را مشام دل از زکام غش وغل پاک باشد استشمام ان نفحهٔ دلاویز ونکهت فیض امیز میتواند نمود بلیت از شمیم زلف
او عالم معطر شد ولی اشنا باید که بوی اشنائی بشنود ۸ بام کعبه که انرا مستجاد گویند محل اجابت دعوات است
وگفته اند که در مکه وحوالی ان خانهٔ معظمه شانزده موضع است که دعای سایلان شرف اجابت می یابد وسؤال داعیان
بمحل استجابت میرسد طواف گاه که دایره محیطه بدان مرکز کرم یعنی بیت معظم است ونزدیک باب وتحت المیزاب ودرون
خانه وظهر الکعبه وخلف المقام وملتزم ونزدیک رکن یمانی وبعز حجر الاسود وحوالی بئر زمزم وصفا ومروه ومنی و
مزدلفه وعرفات ومحل رمی جمار این است برخی از ایات حرم محترم که بر جریدهٔ بیان رقم تحریر پذیرفت واگر قوه عاقله ملک
الایام والشهور در شرح فضایل کعبهٔ معظم امتزاج منهاج تفکر نماید وطوطی ناطقه علی مضی السنین والدهور بوصف میامن
الحریم مکرم نغمات کشف وبیان سراید تا قیام قیامت را عشری از اعشار معاشر ان از قوت بفعل نیاید وهم سبک بود داد
سر این طریق جز اعتراف بعجز وحیرت نشاید بلیت فکر صافی را سر جلجلال از راه بیست ورکمال او بلبس پی برخرد ادکا
بیت عقیقه تاویلیه محققان در تاویل ان اول بیت فرموده اند که مختص بان خانه که در مکه هست وانسان جمه منظور است
موضوع شد خانه دل است وچنانچه کعبه را مبارک گفت از حیثیت انکه قبله جهانیان است کعبه دل را نیز مبارک میدان بسبب
انکه محل ایمان وعرفان است خانه گل زیارتگاه عام است وخانه دل منظور نظر پروردگار عالمیان است بلیت ظاهر را سطر هدی
انام است وبیت باطن رابطه راه یافتن بمعرفت ملک علام در بحر الحقایق اورده که جمیع اجزاء وجود مرکب دل بحق راه یابد
چه هرگاه اشعهٔ لوامع نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد اثار انفتاح بر وجنهٔ حال او واضح وانوار انشراح از صفحهٔ وجه او لایح
گردد وبصفت سعت ولکن یسعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر اسرار بی یسمع وبی یبصر شود وهر اینه دران وقت تمام اجزا
را از این مشعله هدایت روشنی است واگر خبیر صافی ضمیر را دراین محل صورت نکتهٔ ان فی الجسد لمضغة اذا صلحت صلح
سائر الجسد در اینهٔ فکر جلوه نماید دور نیست در لطایف مسطور است که دل خود را متعلق بمسازنجانه که اول وضع کرده
اند بلکه در ستر ظاهر خود را از ادکن برای بخانه که هم اول است وهم اخر واول بیت خانه بوضع واضع است واول بیت حق حبیب واقع
بلیت ای اول تو ورای اول حیران زتو انبیاء مرسل فیه ایات در خانه دل دلالات واضحات است که عقلا مستدل
میشوند بران بر وحدانیت خداوند جهان کما قال وفی انفسکم افلا تبصرون وصاحب بحر الحقایق سفر بابا که در [illegible]

روشن است که طالب بدانها بر مطلوب خود استدلال میکند و قاصد از آنها بسر منزل مقصود خویش میرسد و مقام ابراهیم یکی از آن
آیتها است و گفته شده است که مقام ابراهیم بذل نفس و فرزند و مال است در راه رضای خدا و نذر و اجلال پس هر که نظر بران
موضع افکند در صورت که آنرا مقام ابراهیم میگویند و در معنی بحلیه بذل محبوبات خود در طریق رضای دوست متحلی نگردد هم
سفرش باطل است و هم سعیش ضایع و عاطل شبلی گفته که مقام ابراهیم خلت است و هر که بمقام خلت در آید از همه
اشیا ایمن گردد و بعضی گفته اند که مقام ابراهیم تسلیم است و من دخله کان امنا هر که قدم در حرم تسلیم نهد و زمام اختیار بقبضه
قدرت پروردگار باز دهد از دغدغه هواجس شیطان و وسوسه علایق نفسانی ایمنی یابد و قول بعضی آنست که چون کسی به
وصف ادب و حرمت در مقام نماز و خدمت ابد از آفات صوری و عقوبات معنوی مأمون و مصون خواهد بود و حقیقت آنست
که چون سالکی قدم صدق در دار المحبة نهد از ضرر التفات بکونین و فتنه تعلق و تقید بمنزلین ایمن شود چه دخول در مرتبه دوستی
خدا جز بخروج از مقام خودی میسر نشود **بیت** بیک قدم از خودی خویش برون نه ناصر تا بدیگر قدم اندر حرم دوست روی ۞
خطوتین و قد وصلت در کشف المحجوب مذکور است که حرم را بدان حرم خوانند که در او مقام ابراهیم است و محل امن است و
ابراهیم دو مقام دارد یکی مقام تن و دیگری مقام دل هر که قصد مقام تن وی کند افعال حج بجای آورد باز چون کسی قصد مقام
دل وی کند از مألوفات و لذات و راحات اعراض باید کرد و از ذکر اغیار معرض شده التفات بکونین محظور باید داشت و به
عرفات معرفت حاضر گشته از آنجا قصد مزدلفه زلفت باید نمود و سنگ هواها و خاطرهای فاسد را بمنای امان انداخته
نفس را در منحرگاه مجاهده قربان باید ساخت و از آنجا سر را بطواف حرم تنزیه حق سبحانه باید فرستاد تا بمقام خلت باید
برسد دخول مقام صورت امان بود از شمشیر دشمن و دخول مقام خلت سبب ایمنی باشد از تیغ قطیعت دوست **بیت**
بر تیغ گر زنی باکی ندارم بر هجرانم کشی طاقت ندارم **فروغ دهه شریفه** بدانکه دهه اول از ماه ذیحجة الحرام از اوقات شریفه
و ازمنه منیفه است و در شرافت آن همین بس که در قرآن مجید و فرقان حمید مقسم به واقع شده است چنانکه فرموده و الفجر و
لیال عشر که بتصریح اغلب مفسرین مراد از آن دهه اول ذیحجة الحرام است و اخبار در فضیلت آن زیاده از عد و شمار است چنانچه در
مجموعه معتبره از ابن عباس مرویست که رسول خدا فرمود که هیچ آدمی نیست که کردار نیک کند که آن عمل فاضلتر و دوستتر باشد در
نزد خدای تعالی از دهه عید اضحی گفتند یا رسول الله غزا کردن از این فاضلتر نیست گفت الا که کسی که بنفس خویش و مال خویش بغزا
رود و کشته شود در غزا و هم آنحضرت فرموده که هیچ عبادت فاضلتر از آن نیست که در دهه عید اضحی روزه باشد که هر روز روزه
یکساله بنویسند و هر شبی برابر شب لیلة القدر ثواب نماز کردن بنویسند از حضرت شاه اولیاء مرویست که رسول گفت که ابراهیم خلیل
اول شب دهه عید اضحی متولد شد هر که آن روز بروزه باشد کفارت گناه هشتاد ساله وی باشد و از رسول مرویست که روز اول
از دهه عید اضحی بروزه بودن برابر صد ساله عبادت باشد و در روز دوم بروزه بودن برابر دویست ساله عبادت باشد و ابن عباس
روایت کند که رسول گفت که هر که اول روز از دهه عید بروزه باشد خدای عز و جل گناه وی عفو کند و روز دوم آن روزی است که یونس از
شکم ماهی نجات یافته و هر که آن روز بروزه باشد همچنان باشد که هزار سال عبادت کرده باشد حق تعالی را و روز سوم آن روزیست که حق تعالی
دعای حضرت زکریا را اجابت کرد هر که آن روز را روزه باشد دعای وی مستجاب باشد و روز چهارم آن روزی است که عیسی از مادر متولد شد هر که
آن روز بروزه باشد از تنگدستی و درویشی در امان باشد و روز قیامت با عیسی باشد روز پنجم روزی است که موسی از مادر بوجود
آمد هر که آن روز بروزه باشد از کبر و نفاق بری باشد و از عذاب خدای ایمن شود روز ششم آن روزی است که رسول در خیبر بگشود هر که
آن روز روزه دارد حق تعالی نظر رحمت بوی کند و هر که حق تعالی او را نظر رحمت کرد هرگز وی را عذاب نباشد روز هفتم آن روزی است که
درهای دوزخ را در بندند تا ماه ذی الحجة برود و هر که روزه دارد آن روز را هفت در دوزخ بروی بسته شود روز هشتم آن روزی است
که بدل اسمعیل فرستادند کبش از بهشت تا ابراهیم قربان کند هر که روزه دارد وی را چندان اجر و ثواب دهند که خدای داند و روز نهم عرفه است
هر که روزه باشد همچنان بود که دو سال بروزه بود و هفتاد سال عبادت خدای تعالی کرده باشد و هر که روز عید اضحی قربانی بکند با اول
قطره خون که بزمین رسد خدای عز و جل گناه وی عفو کند عبد الله مسعود روایت کند حضرت رسول گفت که حق تعالی از روزها چهار
روز را اختیار کرده است و از ماهها چهار ماه و از زنان چهار زن اما از روزها روز آدینه و روز عرفه و روز اضحی و روز عید فطر و اما
ماهها رجب و ذو القعده و ذو الحجه و محرم و از زنان مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم زن فرعون و خدیجه بنت خویلد زن حضرت
مصطفی و فاطمه زهراء اما فاطمه سیده زنان اهل بهشت است و تمام زنان محتاج بشفاعت وی باشند **و در تفسیر منهج**
آورده که از انس بن مالک مرویست که حق سبحانه قسم یاد کرده بده روز خود ده بجهة آنکه هیچ ایامی را دوستتر از دهه ذی الحجة ندارد و هر روزی از
آن در ثواب برابر روزه یکساله است و قیام هر شبی از آن مانند قیام شب قدر است و مرویست که حضرت رسول را اعلام کردند که فلان
جوان در این ایام روزه میباشد آنحضرت وی را طلبیده و فرمود که از فضل این ایام بتو چه رسیده عرض کرد چیزی نشنیده ام جز آنکه ایام
حج است و حاجیان بافعال حج و عبادات و طاعات مشغول اند من نیز میخواهم تا با ایشان موافقت نمایم باشد که با ایشان در اجر باشم فرمود
که ای جوان بشارت باد ترا که هر که در این دهه روزه دارد چنان باشد که هر روز صد بنده آزاد کرده و صد شتر قربان کرده و صد اسب بغازیان داده الرابع

جواهر کلمات — در ترجمهٔ قرآنیه — للجهاد مطلع آیات

قال الله تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون یستبشرون بنعمة من الله وان الله لا یضیع اجر المؤمنین یعنی مپندار ای محمد ایشان را که بتصدیق تو کشته شدند در راه خدا مردگان بلکه ایشان زندگانند نزد پروردگار خود روزی داده شوند در حالتی که شاد باشند بدان چیزیکه عطا کرده است خدا ایشان را از فضل خود و مسرور شوند بآنانکه هنوز لاحق نشده و نرسیده اند بایشان از پس ایشان و استبشار ایشان بآنست که هیچ ترسی نیست بر ایشان از آنچه در پیش ایشان خواهد بود و نباشند اندوهناک بر مفارقت احباء که در دنیا بودند و شادی کنند این شهیدان برحمتی که فائز شده اند از خدا از جنس پاداش عمل خودشان و خدا ضایع نمیکند مزد کار مؤمنان موحد مجاهد را ذکر تفسیر منهج است که در این آیه حث است بر جهاد و ترغیب در شهادت و بعث بر ازدیاد طاعت و احماد بر آنکسی که تمنای آن کند که اخوان او را باشد مثل آنچیزیکه باو رسیده از نعم جلیله و مراتب علیه و بشارت است مر مؤمنان را بفلاح و فوز خیر ذخیره خبر منیر باید دانست که احادیث در فضیلت این عمل جلیل شعار از رسول مختار و ائمه اطهار علیهم صلوات واصل شده بی نهایت و این فقیر در این مختصر چیزی بنقل بعضی از آن اکتفا مینمایم در تفسیر ابو الفتوح از کلبی باسناد خود روایت نموده از حضرت رسول خدا که مرد مجاهد چون پیش دشمن رود در صف کارزار جهاد درهای آسمان بر گشایند و دو شخص از حور العین بیایند و نظارهٔ او میکنند چون روی او بسوی دشمن آرد و کارزار کند ایشان گویند اللهم وفقه وسدده خدایا توفیق و تسدیدش ده چون پشت بر دشمن کند و برود ایشان گویند اللهم اعف عنه بارخدایا عفوش کن چون او را بکشند خدای تعالی با فرشتگان مباهات نماید و گوید به بندهٔ من نگرید که چگونه تن و جان در راه من بذل کرد برای طلب رضای من فرشتگان گویند بارخدایا ابرویم بنصرت او حق تعالی گوید دست بدارید از بندهٔ من که در آرزو که او بخود است برای من و لقای من و من دوست میدارم لقای او را آنگه حوریان فرود آیند میان او و حوریان فرشتگان را فرمایند تا او را فوق زمین بیابند بر تحیت و بشارت و مکرماتی که خدا نهاده باشد او را چون بشارت دهند او را حق تعالی گوید برگردید و او را با زنان خود رها کنید تا با ایشان بیاساید ایشان او را گویند مدتهاست تا ما ترا آرزومند است و گوید مرا نیز همچنین آنگه حق تعالی ایشان را بمحل خود رساند و ایضاً در تفسیر مذکور این روایت را باسناد نقل نموده که روزی حضرت علی ع بر منبر خطبه میکرد و قوم را تحریص بجهاد میفرمود که مردی بر پای خاست و گفت یا امیر المؤمنین مجاهد را که بجهاد رود او را چه مزد باشد امیر المؤمنین ع گفت من ردیف حضرت رسول بودم بر ناقهٔ قصواء اینکه تو از من پرسیدی من از او پرسیدم مرا گفت آنکه مرد غازی چون همت و عزم غزا کند خدای تعالی برای او برائتی بنویسد از دوزخ چون برگ و ساز کردن گیرد خدای با او با فرشتگان مباهات کند چون اهل و عشیره را وداع کند در و دیوار بر او گریند و از گناه بدر آید چنانکه مار از پوست بدر آید خدای تعالی بر هر مرکبی از غازیان چهل هزار فرشته موکل کند تا او را نگاه دارند از پیش و پس و چپ و راست و هیچ حسنه نکند الا مضاعف کنند و هر روزی او را عبادت هزار مرد بنویسند که هر مردی هزار سال عبادت کرده باشد هر سالی سیصد و شصت روز هر روزی چندانکه همه عمر دنیا و چون برابر دشمن رسد علم اهل دنیا از حصر و حد ثواب ایشان باز مانند چون کارزار کنند ایشان نیزه ها بر یکدیگر راست کنند و کمانها بزه آرند و تیر بیوبانند و سکه بکر در او برید فرشتگان برگرد ایشان در آیند و دعا کنند ایشان را بنصرت و ثبات قدم و منادی ندا کند الجنة تحت ظلال السیوف بهشت در زیر سایهٔ شمشیرهاست چون چنین باشد هر طعنه و ضربیکه بر مرد مسلمان آید او را آسانتر آید از آنکه شربت آب سرد در گرمگاهی چون از پشت اسب بر زمین آید هنوز بر زمین افتاده نباشد که جفت او حور العین بیاید او را بسلامت و او را بشارت دهد با آنچه خدای تعالی او را ذخیره کرده باشد و او را از کرامت چون بر زمین افتد زمین او را گوید مرحبا بالروح الطیبة اخرج من البدن الطیب مرحبا بجانی پاکیزه که از تنی پاکیزه بیرون میرود بشارت باد ترا که برای تو نهاده است آنچه هیچ چشم چنان دیده نیست و هیچ گوش چنان شنیده نیست و بر خاطر هیچ بشر چنان گذشته نیست و حق تعالی گوید من خلیفهٔ اوام بر اهلش هر که رضای ایشان جوید رضای من جسته و هر که ایشان را بخشم آرد مرا بخشم آورده و خدای تعالی روح او را در حوصلهٔ مرغان سبز کند که در بهشت می پرند هر کجا که خواهند و میخورند از هر طعام که خواهند و بر قندیلهای زرین شوند از عرش او بخسبند و هر مردی از ایشان را هفتاد غرفه در بهشت بدهند هر غرفه چندان باشد که از صنعاء تا بشام ... بشام نور آن غرفه چندان می تابد که از شرق تا غرب پر کند بر هر غرفه هفتاد در باشد هر دری را هفتاد مصراع باشد از زر بر هر دری پرده آویخته باشد در هر غرفه هفتاد خیمه باشد در هر خیمه هفتاد سریر باشد از زر قوایم آن از در و زبرجد مرصع بقضبان زمرد بر هر سریر چهل بستر گسترده باشد که هر بستری چهل گز بر هر بستری جفتی از حور العین که صفت ایشان این باشد که خدای تعالی گفته عربا اترابا مرد گفت یا امیر المؤمنین عرب و اتراب چه باشد گفت الغنجات الرضیات الشهیات تا دیدار بیاسایند ... و هر یکی را از ایشان هفتاد هزار کنیز و هفتاد هزار غلام باشد با روها چون ماه تابان و تاجها در سر و لؤلؤ از آن تاجها شراب برده و سر افکنده و کوزه ها و ابریقها بر دست گرفته چون روز قیامت شود و ایشان بر سر خود نهاده باشند ... که اگر پیغمبر از در راه پیش ایشان بر افتند زنهار ایشان پیاده شوند این شهیدان بایستند و در موقف شفاعت بایستند و هر یکی از

ایشان هفتاد هزار گناهکار را شفاعت کنند از اهل البیت و همسایگان تا دو همسایه تا بلکه بر خصوصیت کنند هر یکی گوید من اولی‌ام
بشفاعت او که من نزدیکترم بجوار و همسایگی او آنگه بیاید من و با ابراهیم بر مائدهٔ خلد بنشیند خدای تعالی برحمت بر ایشان نگرد
و ایشان بثواب و کرامت خدای نگرند تا مداد و شبانگاه. و راوی همین خبر روایت کند از مقدس الجدای که از حضرت رسول که فرمود
خدای تعالی شهیدان را شش خصلت بدهد ۱ آنکه اول قطرهٔ خون او بر زمین آید گناهانش را جمله بیامرزد ۲ آنکه جای خود
در بهشت ببیند ۳ جفت خود را از حور العین به بیند ۴ آنکه از فزع اکبرش ایمن سازد ۵ از عذاب گور ایمن باشد ۶ آنکه
بحلیهٔ ایمانش آراسته دارد. انس بن مالک روایت کند که با رسول خدا بودیم در بعضی غزوات مردی سیاهی بیامد و گفت
یا رسول الله من مردی‌ام چنین که می‌بینی سیاه و زشت روی و گنده بوی و درویش و بی مال اگر در پیش تو جهاد کنم تا مرا بکشند
جای من کجا باشد رسول ع فرمود بهشت چون آن مرد این بشنید نیزه برگرفت و حمله برد و کارزار میکرد تا او را بکشتند پس
حضرت رسول ع بیامد بر بالای سر او بایستاد و گفت بیض الله وجهک و طیب ریحک و اکثر مالک خدای روی تو سفید کناد
و بوی تو خوش کرد و مال تو بسیار کرد آنگاه گفت بخدای که زنان او را دیدم از حور العین که با یکدیگر منازعه میکردند در آنکه جبهٔ
پشمین که او داشت کدام یک او در آنجا شود. و ابوهریره روایت کند از رسول ع که گفت مرد مجاهد که او را شهید کنند زخم نیزه
و شمشیر هم چنان ماند که قرصهٔ کیکی او بگزد. و در خبر دیگر چنین آمده که عرض ملائکه اشد علی الشهید من مس القرصة کالذی موج
بر مؤمن شهید سخت‌تر آید از طعن نیزه و ضرب شمشیر. عبد الرحمن بن عبد الله از رسول خدا روایت کند که فرمود خدای تعالی
را بندگانی باشد که بخل کند بر ایشان بقتل یعنی نخواهد که ایشان را بکشند و ایشان را از قتل و زلازل و اسقام نگه دارد و عمر
ایشان دراز کند در حسن عمل و روزی فراخ دهد ایشان را و زندگانی دراز در عافیت و قبض روحشان کند در عافیت و ثواب
ایشان برابر در بستر میرم و ایشان را بدرجهٔ شهیدان برساند. تا فرمود ترغیب بدانکه باری تعالی از جهت ترغیب
مؤمنان بر جهاد در این آیهٔ مبارکه ولئن قتلتم فی سبیل الله او متم لمغفرة من الله ورحمة خیر مما یجمعون مبین فرمود که شهادت
در راه خدا بهتر از اموال دنیویه است و مضمون آیهٔ شریفه این است که اگر کشته شوید در راه خدا یعنی در جهاد با اهل کفر و عناد
ذخیرة للمعاد یا بمیرید در سفر جهاد یا مطلق سفر یا در حضر تا خوشنودی خدا از شما هر آینه آمرزش از خدا و بخشش از جانب او بهتر
است از آنچه جمع میکنید از مال دنیا و یا از آنچه کافران فراهم میآورند از متاع غرور دنیا بر قرائت یجمعون بالغیبة و کم
گویند چگونه حق تعالی مغفرت و رحمت خود را که در مرتبهٔ علیا است معادله فرموده با حطام دنیا که در غایت پستی و نهایت
دنائت است و هیچ کس نمیگوید الدرة خیر من البعرة جواب آنکه مردمان چونکه ایثار دنیا میکنند بر آخرت تا آنکه ترک
جهاد در راه خدا میکنند بجهت آنکه تا دنیا را ایثار کنند در این خبر بنای اعتبار جایز باشد که دنیا مفضل علیه مغفرت و رحمت
واقع شود. و در تفسیر منبع از عرفاء نقل نموده است که در تاویل این آیهٔ شریفه چنین گفته‌اند که اگر مرگ در یابد شما را آنا
مخالفت کنندگان با نفس و هوا یا شهید گردید به تیغ ریاضت در طریق طلب رضا پس شما را حشر با کسی خواهد بود که جان و
دل در راه او بذل کرده‌اید ... و از اینجا گفته‌اند که اذا کان المصیر الی الله طاب المسیر الی الله. و بزرگی فرموده این تبارک
جمال یا بنعمت دنیا رسید یا برسد و بر تقدیر وصول بآن خیر حقیری اعتبار و فانی ناپایدار است اما نصیب متوجه بجمال احدی الحسنیین
است یا فایز گردد بغنیمت حلال یا واصل شود بنعمت دار الوصال که نعمتی عظیم است و ایمن از آسیب زوال الماشیة
تفصیلیة بدانکه وجه خیریت مغفرت و رحمت خدا از مال دنیا این گفته‌اند که مال فانی و اسباب معیشت دنیا بر تعب
بسیار و کلفت بیشمار جمع آید اما رحمت و مغفرت از حضرت عزت بی تکلف کسب و ارتکاب مشقت روی دهد و ما اگر چنانچه
مال دنیا جمع شود شاید که مالکش بدام اذا جاء اجلهم لا یستأخرون گرفتار آید و از آن برخورداری نیابد اما چون در آخرت
فنا را بر بندگان راه نیست از موائد رحمت و عوائد مغفرت منتفع و بهره‌مند خواهند شد و اگر مالک را در اجل مهلتی و
در عمر فرصتی باشد شاید که مال عرضهٔ تلف و تاراج گردد و چه بسیار کسان که در بامداد در ایوان غنا و ثروت امیر بوده‌اند
و شبانگاه در زندان فقر و فاقه و نکبت اسیر شده‌اند اما خزاین رحمت الهی و مخازن مغفرت نامتناهی را زوال و انتقال نباشد
ما عندکم ینفد و ما عند الله باق و اگر بالفرض مالک و مال هر دو بماند ممکن که از انتفاع بدان مال موانع پدید آید چون
امراض و اعراض و منافع آخرت را هیچ مانعی نیست و اگر انتفاع بدان میسر شود بی مدافع و منازع این خود هست که تمام لذات دنیا
مشوب محنت است و شربت منافعش ممتزج بزهر مضرت و اما رحمت و مغفرت حضرت عزت منفعت آن مصفی از شوب مشقت
و مبرّی از ضرر و شدت است و بر تقدیر خلوص از شوایب مقرر و موضح شده که جاودانی نیست بلکه منقطع و فانی است و هر چند
که لذت و نعمت اکمل و اتم باشد تاسف بر فوات آن اشد و اعظم است و بی شبهه منافع اخروی از انقطاع و فنا محفوظ و مصون میباشد
گویند منافع دنیا حسی است و فواید عقبی عقلی و لذت حسیات در غایت خسّت و ذوق عقلیات در نهایت شرف و عزت است و چه قدر تفاوت است
میان انتفاع حیوان بلذت نظر بمحسوسات و ابتهاج ملائکه بمطالعهٔ اشراقات انوار الهیه و این تفاوت نزد اهل خرد مخفی نیست بیت اسیر لذت حسی
مباش چون حیوان که ذوق عقل ز سرحد وهم بیرونست کسی ز قید محبت نجسته کی داند که در ریاض دنیا طوف قدسیان چونست

المأسئه منوبعبيث بدانكه بعضى از محققين برآنند كه قتل فى سبيل الله منحصر در جهاد با كفار نيست بلكه جهاد منقسم است به
اكبر و اصغر و در هر جهادى قتل واقع است و جزاى فراخور آن بر آن مترتب ابن عطا گفته كه مقتول بر مشاهده باقى است تروين
شاهد و متنعم است بادراك حقيقت معنويه سلمى ميفرمايد كه آن در روزى دادن فوائد است از انوار اطلاع بر اسرار لقاء و
وصول باقصى مراتب رضا و در تفسير كبير آورده كه چون جواهر قدسيه را با انوار الهيه اشراقى حاصل آيد ذوات ايشان به
لمعات معارف سبحانى مستنير گردند پس از آن بمنبع نور متصل در حضرت و جلالت ناظر شوند و بحسب واقع ابتهاجى زيادت
از وصول بمقام وصال و مسرتى فزون تر از نظر بجمال وجه كريم نمى تواند بود **بيت** ما به خوشدلى انجاست كه دلدار
انجاست ميكنم جهد كه خود را مگر آنجا فكنم **ابعرمز هضيما** آنكه كشتگان جهاد اصغر زندگان درگاه هند مقتولان جهاد
اكبر نيز زنده راه هند سخن بر طريقى است كه كشته دوست زنده او است بلكه مرده او در دو جهان زنده بدواست **معروف**
كرخى يكى از درويشان را بعد از موت او غسل ميداد آنكس ديده باز كرد و در روى وى بخنديد معروف گفت أحيوة بعد الموت جواب
داد كه دوستان وى نميرند بل ينقلون من دار الى دار چگونه مراه راه باشد بجا عنى كه كلام الهى از حال ايشان خبر ميدهد كه بل احياء
عند ربهم يرزقون مراد خواص بارگاه عزت نوعى ديگر است نه بدستور مرگهاى ساير بشر است **نظم** از فرشته كه شنيد الله
بلطف حاش لله كه چون بشر ميرند از لب شراب زندگى خود ندند لاجرم شيوه ديگر ميرند **در بحر الحقايق** آورده است
كه جمعى شهيدان راه حق كه در طريق السير الى الله بشمشير مجاهدت كشته شدند اگر نفوس ايشان مرده باشد اما دلهاى ايشان
بنور جمال حق زنده است و روزى ميخورند يعنى از گردش تجليات صفات ساقى خود شراب شهود ميچشند و بجذبه عنايت ازلى
كه از محض فضل ايشان را بعالم وصول ميكشند جام جم امالى الامال شادمانى در ميكشند چه زيبا مثلى كه جزاى وى چنين فضلى باشد و
چه مبارك شهادتى كه مكافات او بدين سان سعادتى بود جانى ميفشانند و جانان جهانى ميستانند سر كه ميريزند و خود را بشكر نهانى
ميرسانند بر وجه اشارت بدين معنى فرموده **هشوتبر** اول خم شكسته و سر كه ميريخت بانگ كردم كه اين زيان كرد صد
خم شكر صافى از پى آن در جوم داد و شادمانم كرد **يافومنكر مبيتي** بدانكه اهل جهاد را دوازده كرامت مقرر شده
اول خلعت محبت يحب الذين يقاتلون فى سبيله **دوم** تشريف اضافت اولئك حزب الله **سوم** وعده نصرت ان تنصروا
الله ينصركم **چهارم** روضه جنت ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة **پنجم** حصول غنيمت وعدكم الله
مغانم كثيرة **ششم** مزدى موصوف بعظمت **هفتم** درجات با رفعت **هشتم** نويد مغفرت **نهم** استغراق در محيط رحمت
واين جمله منقبت در اين آيت است فضل الله المجاهدين على القاعدين اجرا عظيما درجات منه ومغفرة ورحمة **دهم** حيوة ابدى بل احياء
عند ربهم **يازدهم** رزق سرمدى يرزقون **دوازدهم** فرح بر دوام و شادى خالى از انقطاع و انصرام فرحين بما اتاهم الله من فضله
اين همه فضايل براى شهداء معركه جهاد است و مفاخر شهيدان ميدان مجاهدت خود بيرون از دائره اعداد است در حقايق صادقيه
آمده كه هر كه را هواى دنيا بكشد مرده است از نعيم عقبى و هر كه را ميل عقبى بقتل آرد مرده است از لذات دنيا و هر كه به تيغ محبت
مولى شهيد شده مرده است از دنيا و عقبى بروح و روح شهود حضرت مولى **بيت** هر كه را تيغ محبت سر برد در فضاى اوج
او ادنى رسيد **بزرگى گويد** بدانكه جهاد دو نوع است جهاد اكبر و جهاد اصغر قال رسول الله صلى حين رجع عن بعض غزواته رجعنا من الجهاد الاصغر
الى الجهاد الاكبر يعنى با نفس مجاهده كردن جهاد اكبر است كه اعدى عدوك نفسك التى بين جنبيك بعضى برآن كه در جهاد اصغر سعادت شهادت حاصل مى
گردد و بدين جهاد اكبر مشغول شويم از ثواب شهداء بى نصيب مانيم كه گفته اند **نظم** ابيهما كشتيم ما خصم برون ماند خصمى بتر در اندرون
كشتن اين كار عقل و هوش نيست شير باطن سخره خرگوش نيست **فقد رجعنا** من جهاد اصغريم اين زمان اندر جهاد اكبريم در اين جهاد
صلاح بر بايد بست و پرده زهد در بايد پوشيد و دين مكين بر پشت مركب طلب بايد نهاد و در دو براه مجاهدت بايد آورد تا كار به
پيش رود كه والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا تا سر نفس را بالاى دار اجتهاد نكنى حقيقت جهاد را باز نيابى و با دشمن اعدى عدوك تا يمان
نسازى بثواب شهداء نرسى **عزيزى** گويد نفس را هزار سر است و يك سر از نفس را نتوان بريد مگر بحسامه رياضت اگر بى رياضت
خواهى مسلمانى كنى نتوانى **بيت** اگر نيايد رياضت برآورد عسلى همه كدورت دل را صفا توانى كرد زمرلاى هوس كه برون همى
گامى نزول در حرم كبريا توانى كرد وگر ز هستى خود بگذرى يقين ميدان كه عرش و فرش و فلك زير پا توانى كرد و لبلا اين صفت در
روان حالال است تو باز بين جهانى كجا توانى كرد و ما در كتاب تبيان دفع شر و جهاد براى اكبر بر جهاد با نفس ذكر نموده اهم طالب را
با نكتاد رجوع كند **مغلطيسه حيوتن** بدانكه اختلاف در آنكه مراد از احياء بر شهداء فى سبيل الله بر سبيل مجاز است
يا بطريق حقيقت برخى قائل اند كه اين اطلاق بر حقيقت است چنانكه در تفسير منهج نقل نموده كه آيه احياء عند ربهم دليل بر اين است كه انسان غير
هيكل محسوس است بلكه جوهر است مدرك لذاته كه فانى نميشود بخراب بدن و ادراك آلام و التذاذ او موقوف ميدان نيست و مؤيد اين آيت
قوله تعالى فى آل فرعون النار يعرضون عليها غدوا وعشيا و بعضى گويند مراد احياء است نه ذكر يعنى ذكر جميل ايشان در صفحه روزگار باقى است و
يا مراد احياء با يمان است يعنى زنده اند با يمان و اصح آنست كه ايشان بعد از شهادت زندگانند و مرزوق ميشوند هم چنانكه در زمان حيوة
بودند نيز آنكه روح جسم رقيق است و هوائى ماخوذ از ريح و دال بر اين است كه از بدن بيرون ميايد و باز رجعت ميكند بمقتضاى الهام ...

حكايت معروف كرخى با يكى از درويشان بعد از مردن

در اختلاف علماء در اطلاق احياء بر شهداء

حکایات عن المجاهدین مرغبة للثبات علی الدین حکایت ۱ در حکایات الصالحین آورده
که ابو الحسن الطرسوسی مردی بود از جمله مجاهدین و عباد روزگار و مستغرق عبادت و جهاد بودی وقتی اتفاق افتاد که گروهی
از مسلمانان بطرسوس رفتند تا در موافقت او جهاد نمایند ابو الحسن با مریدان خویش ایشان را استقبال کرد و با ایشان بجهاد
رفت و پنج مرد از مریدان حاضر شیخ بودند که پیوسته با او در جهاد بودند اتفاق چنان افتاد که چهار نفر در آن غزوه بدرجه
شهادت رسیدند و شهید شدند یکی بماند چون بطرسوس باز آمدند آن مرید همه روزه نشسته بود و گریه میکرد یک روز شیخ به
او گفت که اگر بر فراق یاران گریه میکنی ایشان بدرجه شهادت رسیدند و در زمره شهدا درآمدند گفت نه چنین است مرد مرید
گفت که یا شیخ مرا از بهر خود میگریم و بر بدبختی خود گریه میکنم که آنچه من دیدم کسی ندید پیر گفت چه دیدی گفت در آن حال که گروه کفار
و مسلمانان برابر شدند و مبارزت نمودند من در هوا نگاه کردم قبه دیدم از یک دانه مروارید سفید و پنج حوری اندروی نشسته و هرگه
که یکی از این یاران من شهید شدی یکی از حوران پائین آمدی و او را برگرفتی و دیگری با وی بود و ابریقی و منزری داشتی آن شهید را گرفتی
و بشستی و بدان منزر پاکیزه میکرد و بدان قبه او را میبرد هم چنین میکرد تا هر چهار را برد چون نوبت من در آمد یکی از حوران مانده بود من در
دل گفتم که این حور نصیب من است من نیز با یاران موافقت کنم خود را بر صف کفار زدم ناگاه جوانی از میان کفار بدر آمد و مرا دید
و نزدیک من آمد و گفت شهادت بر من عرضه کن و در حال مسلمان شد و روی بکفار نهاد و محاربه میکرد او را کشتند و شهید شد و آن
حوری در آمد و او را بر گرفت و ناپدید شد یا شیخ اگر بر چنین حسرت گریم جای آن باشد در این سخن بودند که نیز از طرف کفار مر
الهی آواز شد مردم بمصاف کفار بیرون شدند شیخ ابو الحسن گوید که بر هوا نگاه کردم همان قبه دیدم آن مجاهد مرد و آن تازه مسلمان در
او بودند و آن حوری دیگر با ابریقی و منزری از مرید بنزدیک مرا آمد و گفت ای شیخ در هوا نگاه کن تا آنچه من دیدم تو نیز ببینی گفت من دیدم
و این بگفت و بمصاف رفت و شهید گردید و حوران او را بدان قبه رسانیدند و او از میان آنکه و جای تا ما آوردند یعنی یافتیم آنچه را که میخواستیم
و رسیدیم بآنچه آرزو داشتیم پس خوشا بحال شهداء حکایت ۲ ایضا در آن کتاب است که حسن بن ربیع گفت که سالی بجهاد
رفتم با لشکر اسلام چون بدیار کفار رسیدم لشکر ایشان آمدند و در پیش مسلمانان صف کشیدند یکی از ایشان بیرون آمد و مبارزت خواست
هر که از لشکر اسلام بیرون رفتی و با او حرب کردی آن کافر او را بیفکندی مسلمانان بدین جهت دل شکسته شدند مردی از لشکر
اسلام بیرون رفت و لثام بر بسته و با آن کافر محاربه نمود و او را از اسب انداخت و سرش از تن جدا کرد اهل اسلام تکبیر گفتند و شاد
شدند و کسی نمیدانست که او کیست من نزدیک او شدم و جهد کردم و او را سوگند دادم لثام بگشاد عبد الله مبارک بود گفتم
یا عبد الله در چنین جائی چرا خود را پنهان کردی و چنین کاری از دست تو برآمد گفت یا حسن من نه از بهر کسی فدا کرده ام که او
مرا بشناسد در ازل او تن و جان مرا خریده است و او خریده خود را نیکو شناسد و هر که در عقد بیع و شری او آمد از جمله خواص
باشد خاص او را با شهرت میان خلق کاری نباشد ای حسن برگرد و بر هیچ کار خود و افشای سر من مکن آنکسی که من نفس خود را
فدای او نموده ام میشناسد مرا و میداند که نیت و قصد من چه چیز است حکایت ۳ عمر بن الخطاب در زمان خلافت خود
لشکری بجنگ روم فرستاد و بمنزلی فرود آمدند و روز دیگر چون از آنجا حرکت نمودند مردی از جمله ایشان در آنجا در خواب مانده بود
و مسلمانان برفتند ناگاه صد سوار از لشکر کافران رسیدند و آن مرد را اسیر کردند و دست و پای او ببستند آن مرد بیدار شد
و گفت در ملت شما روا باشد که خفته را اسیر کنند قومی از ایشان گفتند راست میگوید دست او را و پای او را بگشادند و دست از او بر
داشتند و اسب و سلاح او باز دادند آن مرد سلاح بپوشید و بر ستور سوار شد و گفت یکی از شما با من بجنگ بیرون
آید یکی بیرون آمد مسلمان با او جنگ نموده و او را بکشت و گفت دو مرد آیند دو کس بیرون آمدند و هر دو را بکشت و گفت که سه
کس بیرون آید سه کس بیرون آمدند هر سه را بکشت هم چنین میکشت تا نود و نه را بکشت یکی بماند و بر آن یکی حمله نموده و او را
بیفکند و بر سینه او نشست کافر از او امان خواست و گفت تو اسیر ما بودی و ما بتو امان دادیم اکنون من اسیر توام تو نیز بمن امان
بده مسلمان او را رها نمود و گفت برو و خبر به قیصر ببر و او را بگوی که یک مرد مسلمان صد مرد از ما بکشت چون قیصر از این مقاله
خبر یافت بنزد عمر بن الخطاب فرستاد که یکی از مسلمانان صد مرد از ما کشته او را نزد ما فرست تا بنگرم که چگونه مردی است و عمر
خود او را نمی شناخت بفرمود تا منادی ندا کرد که آن مرد حاضر شود آن مرد خود را ننمود تا روز چهارم متفکر وار برخاست و نزد
عمر آمد و گفت آن مرد منم ولیکن نخواستم که خود را بخلق بنمایم و جرأت نکردم که منادی تو را اجابت نکنم عمر گفت مرا از آن حال خبر
ده گفت در آن حال که مرا رها کردند و من سوار شدم ندائی بقلب من رسید که آیا ما تو را در عهد و بیعت خود قرار نداده ایم و هر که
در عهد من باشد نباید از کثرت دشمن باک داشته باشد زیرا که من او را یاری میکنم و کسی که من او را یاری کنم او غالب خواهد شد
چیزی بدلم شد که سپاه ما غلبه کنند کانّه چون این ندا بمن رسید قوت گرفتم چنانکه اگر همه عالم را سپاه دشمن گرفتی بر همه غالب
شدمی اما من نخواهم که خلق مرا بشناسند مرا در میان خلق مشهور مکن آن پس او را رها نمودند حکایت ۴
حضرت رسول لشکری را بجهاد فرستاد و بعد از آن بر منبر رفت و خطبه خواند و مردم را بر جهاد و غزا تحریص و ترغیب میفرمود زنی در
مسجد بود گفت یا رسول الله ما زنان را خدای تعالی قوت آن نداده که از ما جهاد و جنگ برآید و مصاف کفار از ما ساخته نمیشود

در حکایت ... بیان ابو الحسن و ربیع ...

در شجاعت ... در زمان خلافت عمر

حضرت رسول ص فرمود اگر کسی نتواند بجهاد برود غازیان را بسلاح و اسباب یاری دهد چندان ثواب یابد که غازیان را در مصاف پیش رو
دست در زیر چادر کرد و دو گیسو بیرون آورد که در زیر هر یک دری قیمتی بود گفت یا رسول الله مرا طاقت رفتن بجهاد نیست اما مرا
ازین دو گیسو چیزی عزیزتر نبود دانه های در را نفقات غازیان کنید و دو گیسو را بر پای اسب غازیان بندید که خدای تعالی
مرا از ثواب ایشان نصیب کند رسول خدا انها را گرفت و منافقی در مجلس رسول حاضر بود و نزد شوهر آن زن رفت و گفت
زن تو را با شانستکی امروز دیدند و هر دو گیسوی او بریدند آن مرد خشم آلوده بخانه آمد و گفت یا زن که مقنعه از سر فرو گیر
تا من موی ترا ببینم زن گفت چندان مهلت ده تا دو رکعت نماز کنم مرد او را مهلت داد زن وضو گرفت و دو رکعت نماز کرده و
سر بسجده نهاد و گفت الهی دانی که انچه من دادم بقول رسول تو دادم و از برای رضای تو دادم این مرد را بر من خوشدل گردان
و مرا در پیش او شرمسار مگردان هاتفی در گوش زن آواز داد که مترس و مقنعه از سر فرو گیر زن سر از سجده برداشت و
مقنعه از سر برداشت از هر جانب پنج گیسو دیده در زیر هر گیسوی دری از انچه و بر هر یک نوشته است که انچه تو در راه خدا
انفاق کردی باضعاف آن در دنیا بتو عوض دادیم و مهیا کردیم از برای تو در عقبی نعیم بهشت همیشگی را و هر گاه زیاد کنی ما نیز
زیاده عوض دهیم **حکایت ۵** آورده اند که جماعتی از مسلمانان را اهل روم باسیری گرفتند و در میان ایشان یکی
از صحابه حضرت رسول بود نام او عبدالله بن حذافه کلب الروم او را گفت که از دین محمد برگرد یک نیمه پادشاهی تو را دهم عبدالله
گفت اگر ملک عرب و عجم را با مملکت خود بمن دهی از دین محمد ص برنگردم پادشاه روم گفت که اگر برنگردی تو را بکشم عبدالله گفت
هزار جان من فدای دین خدای باد از کشتن باکی ندارم پادشاه امر فرمود تا او را سنگسار کنند و لکن فرمان داد که بر جای مقتل او مزنید
تیر بسیار و سنگ بر او زدند و بسی جای او را مجروح کردند از دین برنگشت امر فرمود تا او را گرفتند و گفت یا عبدالله تو را ازین
سخت تر عقوبت کنم و بکشم از دین محمد ص برگرد گفت روا باشد امر کرد او را ببرند بکشند چون او را می بردند در راه گریه
کرد پادشاه روم را خبر دادند گفت او را باز گردانید او را آوردند پرسید که از برای کشتن گریه میکردی گفت نه والله
از بهر آن میگریم که یک جان دارم میترسم که یکبار مرا هلاک کنند از حسرت آن میگریم که ای کاش مرا هزار جان بودی تا همه
را از برای دوستی دین محمد میدادمی و بر هر یک ثواب بحساب می یافتمی پادشاه را تعجب آمد و گفت که اکنون برخیز و بر سر من
بوسه زن تا تو را رها کنم عبدالله گفت از بهر خویش ندهم ولیکن اگر عهد کنی که اسیرانی که با من گرفته رها کنی با من هر چه
خواهی کن من سر تو را بوسه زنم این عهد کرد عبدالله برخاست و در دل گفت که خدایا تو میدانی که من نه از بهر خویش این
کار میکنم ولیکن از بهر این مسلمانان بوسه بر فرق این بیگانه میدهم مرا روز قیامت بدان مؤاخذه مکن این بگفت و بوسه
بر سر این پادشاه داد پادشاه روم او را با آن جماعت اسیران رها کرد و با ایشان نیکوئی بسیار کرد چون بمدینه باز آمد عمر
خطاب از آن معنی آگاه گردید بر منبر برآمد و خطبه خواند و بمردم گفت که عبدالله بن حذافه چنین کاری کرده بر همه مسلمانان
واجب است که بوسه بر فرق او دهند همه صحابه برخاستند و بوسه بر سر او میدادند در آن شب همه صحابه حضرت رسول را
در خواب دیدند که میفرمود هر که بوسه بر سر عبدالله داده همچنان باشد که بر سر من بوسه داده و من روز قیامت که
شود دست او را گرفته و او را با خود به بهشت برم **حکایت ۶** ایضا در حکایات الصالحین آورده است که
علی بن بکار الغازی گوید که وقتی در معرکه کفار بودم و محاربه میان کفار و مسلمانان سخت شده بود در آن هنگام جوانی را دیدم که بر او
جراحت رسید چنانکه امعاء او از شکم او بیرون ریخت و بدست خود آن احشاء و امعاء بر جای خود نهاد و دستار از سر گرفت
و بر خود را آن محکم بربست و همچنان کارزار میکرد تا آنکه سیزده نفر مرد را با آن حال بکشت و همچنان زنده از معرکه بیرون شد
دل من در بند او بود تا چه شود و حال او بکجا رسد چون حرب ساکن شد و هر کس بجای خویش باز گشتند من طلب آن جوان کردم و او را
دیدم در سایه درختی نشسته آسوده من نزد او رفتم دیدم از آن جراحت بر تن او اثری هیچ ندیدم از آن حال تعجب داشتم پس از
وی پرسیدم که جراحت تو چه شد گفت چون مرا آن جراحت رسید من با خود گفتم ای تن دوستدارم تو را بجان عهد
ضمان کرده و شرط نموده که اگر بکشی و ما تو را بکشند این ضمان درست باشد دانستم که وعده و ضمان او خلاف نباشد چون
این اندیشه کردم دل من قوی شد و قوت یافتم چون از جنگ باز گشتم اینجا برای آسایش نشستم و در خواب شدم آینده بیامد و قدحی
شراب در دست من داد و گفت بیاشام این را من آن شراب را بخوردم از وی بوی مشک می آمد پس دست بر جراحت من مالید و
چون بیدار شدم دیگر از ماندگی خبر داشتم و نه از جراحت اثری **حکایت ۷** حضرت رسول ص بغزوه ای رفت و در آن غزوه کافری
آمد و بر سپاه اسلام زد و بکلی مسلمانان کشت و اسب و سلاح ببرد حضرت فرمود که کیست برود و کار این بیگانه بسازد خالد بن ولید رفت و
سه شبانه روز با او محاربه کرد تا بر او غالب شده و بروی سینه او نشست و غلام را امر کرد طعام آورد و بروی سینه او طعام خورد
و آنگاه سر آن کافر ببرید و نزد رسول آورد حضرت فرمود بر سینه آن کافر چگونه طعام خوردی عرض کرد وقتی که بمبارزت او رفتم نذر
کردم که تا بوعده در بهشت کشانم اگر بر دست او کشته شوم و یا بر سینه او اگر غالب شوم خدای تعالی مرا بر او ظفر داد بنذر خود عمل نمودم
در آن حال جبرئیل نازل شد که یا رسول الله خالد را بشارت ده که از برای او در بهشت قصری بنا نهاده ایم و او را در بهشت در آن قصرها دهیم

بشرط باقی ماندن او بر ایمان و اسلام تا وقت بیرون رفتنش از دنیا **حکایت ۸** یکی از مریدان از شیخ خود پرسید که در عالم کیست که درجه او از همه کس زیاده تر است شیخ گفت عبدالله المبارک مرید گفت ای شیخ عبدالله این درجه بچه یافته است گفت بتوکل و جهاد آن مرید از شیخ دستوری خواست و بزیارت عبدالله رفت چون بلد او رسید او را در سرای وی را دید بلند و برکشیده و عبدالله را ندید پرسید که عبدالله کجاست گفتند با سپاه رفته است این مرد با خود گفت که شیخ سخن گزاف نگوید آنکه من می بینم نه نشان متوکلان است اگر او را قدم در توکل بودی با سپاه چه کار داشتی و نیز در سرای بلند و کشیده نه علامت سرّ و زاویه زهاد است این مرد در این اندیشه بود که عبدالله رسید و مهار اشتری گرفته و در همسایه او پیرزنی بود اشتر او بر در سرای آن پیره زن بجوار رسید و مرد وی سلام کرد و گفت شیخ تو گزاف نگفته این بار آن پیره زن بود که چند روز با سپاه مانده بود و کسی نبود که بار او را بیاورد من شفقة علی خلق الله دامن بکمر زدم و برفتم و بار او را بیاوردم که گرسنه بود و اما این سرای از آن بلند است که ما حرفت رسول داریم و شغل ما جهاد است و وقت باشد که از دشمن بر ما ستوه رسد این سرای بلند کرده ایم تا سواره تواند نشست مرد که این شنید بر خود بلرزید و بلند گفت ا او حی الیک یا عبدالله یعنی آیا وحی شده است بسوی تو گفت وحی نیست اما مجاهدان خاصان حق باشند و هر که خاص او باشد بلکه دل او ولیا باشد تا اسرار اغیار در سینه ها ببینند پس آن مرد پرسید که ای عبدالله بچه رسیده بدین مقام و مرتبت گفت بحرفتی رسول الله الفقر والجهاد یعنی بدو حرفه پیغمبر خدا باین مقام و مرتبه رسیده ام که یکی فقر است و دیگری جهاد است

حکایت ۹ است که حضرت رسول صلعم را باسمان بردند و کائنات را بر وی عرضه کردند آنگاه بهشت نگاه کرد قصری دید برکشیده و عالی تر از قصور اولیاء و ابرار و هشت در او بود و کشاده مردی را دید اندران قصر بر تختی نشسته و شمشیری از گردن افکنده رسول را عجب آمد و گفت یا جبرئیل عجبی می بینم جبرئیل گفت چیست آن یا رسول الله فرمود که این مرد کیست بدین درجه و بهشت جای امن است و مقام تکلیف نیست این مرد چرا شمشیر دارد جبرئیل تبسم کرده و عرض کرد یا رسول الله این مردی است که نام او اصفیاء العابد است از بنی اسرائیل است شش ماه عبادت کردی و شش ماه جهاد کردی و آنانکه شش ماه که جهاد کردی ملک تعالی او را قوتی دادی که نه با سایش حاجت بودی او را و نه بطعام و نه بشراب و نه خواب در دیده او آمدی و او کسان خود را وصیت کرده که اگر مرا بکشند تا این شمشیر مرا دفن کنید و اگر بمیرم هم چنین شمشیر از من جدا مکنید خدای تعالی چنانکه مقدر فرمود که این مرد در مصاف کفار شهید گردید هر چند کافران خواستند که شمشیر از گردن وی بیرون کنند نتوانستند تا او را همچنان دفن کردند ملک تعالی او را هم چنان با همان شمشیر بفرمود تا به بهشت آوردند و هر روز در درجات او زیادت و بلندی می کنند از برکات آن جهاد که کرده بود

حکایت ۱۰ دعبل الخزاعی گفت سالی بغزوه رفته بودم چون بحرب کفار مهیا شدیم و لشکر از هر دو جانب صف کشیدند و کفار و مسلمانان رو برو یکدیگر شدند یکی از صف کفار بیرون آمد و مبارز خواست و هر که از مسلمانان پیش او میرفت میکشت مسلمانان دل شکسته شدند و بیم آن بود که منهزم شوند ناگاه جوانی از صف مسلمانان بیرون آمد که هرگز بجمال او و صورتی ندیده بودم دو گیسوی سیاه در سر افکنده چنانکه بر قربوس زین با لید و پیش آن کافر رفت و با او در آویخت و بر او غالب گردید و هر کافری که مبارز می گشت تا آنگاه که خود را بر صف ایشان زده و لشکر ایشان را هزیمت داد و مسلمانان شاد شدند و غنیمت بسیاری بر گرفتند آن جوان بگوشه رفت و بایستاد من نزدیک او رفتم و بر وی آفرین کردم و او را دیدم دل تنگ و آب در دیده می بارید گفتم ای جوان خدای تعالی فتحی چنین بر دست تو میسر کرد و تو را سبب نصرت اسلام نموده و مسلمانان بقوت تو بر کفار دست یافتند و نعمت و غنیمت بلا است آوردند و شادمان شدند تو چرا میگریی گفت یا دعبل لو علمت ما بی لبکیت علی ای دعبل اگر تو از حال من واقف بودی بر من بگریستی گفتم مرا از آن حال خبر کن گفت اسر بنجش العدو وانا فی اسر الهوی ای دعبل [illegible] بود دشمن اسیر من و لیکن من اندر دست دل دائم اسیرم این بگفت و آهی سرد از جگر پر درد بر آورد و گفت خوشا بحال آنکه ملبس وام و فرمان بردار باشد و بر نفس خود امیر باشد این را بگفت و روی براه نهاد و برفت

دفع شناعت و قطع قطاعت بدانکه مسیحیان بر تشریع جهاد در شریعت مقدسه اسلام تشنیع نموده اند و آنرا اختلال بر عالم و اجحاف بر بندگان خدا دانسته اند چه آنکه باعث قتل نفوس ایشان است و این خود ظلمی است صریح **وجه رابع** لا اعلام بدانکه از شرایع سابقه بر اسلام از روی کتب و دفاتر خود ایشان تشریع آن را ثابت نموده فرموده ایم که بگوئیم شناعتی نیست در مسئله جهاد اسلامی نقلاً و عقلاً اما نقلاً بجهت آنچه قبلاً مذکور گردید و اما عقلاً برهان صحیح ثابت و محقق گردیده است که اصلاح قوه نظریه مقدم است بر اصلاح قوه عملیه پس اصلاح عقاید مقدم است بر اصلاح اعمال و این مقدمه مسلم است نزد ارباب جمیع ملل و نحل و از این جهت است که اعمال صالحه بدون ایمان فایده ندارد در نزد جمیع ارباب ادیان و مسیحیان هم در این باب با ما موافقت دارند زیرا که اعمال صالحه را بدون ایمان مسیح موجب نجات نمیدانند و از این جهت است که گویند شخص جواد حلیم متواضع کافر بعیسی ع بد تر است در نزد ایشان از شخص بخیل پر غضب متکبر مؤمن به عیسی ع و کذلک بتجربه صحیحه ثابت شده است که انسان مطیع حق نمیشود غالباً بجهت وجاهت و ریاست و شوکت و بجهت غیر

در حکایت عبدالله [illegible] و مقامات

در دفع تشنیع مسیحیان در مسئله جهاد

وکذلک بتجربهٔ صحیحه ثابت گردیده است که انسان گاهی متنبه میشود بر خطیئات و قبایح اعمال خودش به تنبیه غیر صحیح

کوشش میکنند بلکه استیناف و استنکاف مینماید سیما در مانیکه قول مخالف صریح اصول ایشان باشد و در قبول آن لزوم مشقت در
اداء عبادت بدنیه و مالیه باشد بخلاف زمانیکه شوکت ایشان منکسر و قوت ایشان مبدل بضعف شود در این صورت حق را استماع
و مطیع خواهند کردید و ایضاً بتجربه صحیحه ثابت گردیده است زمانیکه دشمن ببیند مخالف خود را اگر مایل بمداهنه و سکوت است
طمع میکند در تسلط بر مملکت او و سبب کلی در زوال دول قدیمه همین است و بعد از تسلط دشمن مضرت عظیمه از برای دین و دنیا
حاصل میشود و لذلک مضطر شده اند جمیع مسیحیین بر مخالفت انجیل مثلاً اولاد رمیان ایشان پیر اهل ملت کاتلک کفته اند که کنیسه
رومیه تسلط حقیقی دارد بر کل مسیحیین و ملزم گردیده است بقصاص عصاة بعقوبات کنیسیه در حفظ ایمان بکاتلک و شرایع
کنایس و قول ایشان را اسحق برد کان از علماء پروتستنت در کتاب خود که مسمی بکتاب سیزده رساله است نقل کرده و علمای
پروتستنت از اهل انکلتره کفته اند که ملک حکم دارد در مملکت انکلتره و این از سعادت ملکست و در ولایات دیگر تسلط دارد
بر جمیع متعلقات مملکت خواه کنیسه باشد خواه ملیه و از برای مسیحیین جایز است که متقلد سلاح شوند بامر حکام و مباشر حرب
و جنگ نمایند چنانچه در عقیده سی و هفتم از عقاید ایشان مسطور است پس فرقتین یعنی کاتلک و پروتستنت ظاهر اقوال عیسی را
ترک کرده اند یعنی قول عیسی ع که در باب (۵) از آیه (۳۹) از انجیل متی مرقوم است (۳۹) لیکن من بشما میکویم که با شریر مقاومت
مکنید بلکه هر که بر رخسار راست تو طپانچه زند دیگری را نیز بسوی او بکردان (۴۰) و اگر کسی خواهد با تو دعوی کند و پیراهنت را بگیرد تو
قبای خود را نیز بدو واگذار (۴۱) هر کسی که مجبوراً ترا یک میل راه ببرد دو میل با او راه برو انتهی پس تمامی مسیحیین مجبور و مضطر
گردیدند بر ترک اقوال که در آیات ثلاثه منقول گردید پس این آیات مخالف است با عقاید ایشان و اگر این طور که عیسی ع فرموده عمل
نمایند در حفظ دین و دولت در ظرف مدت یکسال بلکه کمتر سلطنت و دیانت ایشان از تمامی روی زمین زایل میشود در کمال سهولت
و آسانی زیرا که اگر کسی لشکر را از ایشان بخواهد یا پس را هم بدهند که رفتن چنین مملکت مستقیمی ندارد و لذلک بعضی از ظرفا
در حالت فتح بر این اقوال الزاماً کفته تکلیف ما لا یطاق از برای انسان جایز نیست و هیچ دولتی را نمیشود الزام کرد که باین اقوال
عمل نماید مکر بعضی صیادین مفلوکین که پیراهن و قبا نداشته باشند تا کسی از ایشان بگیرد **و ایضاً** بعضی از ظرفاء کفته اند که
این اقوال در انجیل مرقس و یوحنا مذکور نیست مثل انکه مرقس و یوحنا چرا این اقوال را ترک کرده اند و حال اینکه تمامی مسیحیین از
اقوال استدلال مینمایند بر افضلیت دین و مذهب عیسوی و لیکن ارباب اناجیل اتفاق دارند بر تحریر قصه رکوب مسیح ع بر حمار ایا این
دأب مورخین است که از امور جلیله ساکت باشند و امور خسیسه را ذکر نمایند لا سیما در صورتیکه خود حواریین مخاطب باین اقوال با
و ممکن است در جواب ایشان جواب داده شود که کسی که این اقوال را ذکر نموده است تکلیف غیر را معین نموده و کسیکه ترک کرده بنفس خودش
نرسیده انتهی **و** بعضی از ملاحده کفته اند که این احکام میکویم مایه افتخار مسیحیین است خالی از این نیست یا واجب است یا مستحب
نظر بر بعضی حالات و اگر مستحب است عیبی ندارد و لیکن اختصاص بملت مسیحیه ندارد زیرا که در ملت غیر این استحباب نظر بر بعضی از
حالات پیدا میشود و اگر واجب باشد بی شبهه منبع فساد و شرور است و اسباب زوال دول و راحت و اطمینان فساق و فجار و مردود
است و هر گاه مطالب مذکوره ثابت شد هیچ شکی نیست در استحسان جهاد عقلاً و نقلاً در زمانیکه جامع شرایط مذکوره در شریعت محمدیه باشد
حکایه مناسبی بخاطرم رسید بعضی از قسیسین آمدند بمحکمه مفتی محاکمات دولت انکلیس قسیس کفت جناب مفتی سؤالی دارم از
مسلمین و مجیب را تا یکسال مهلت میدهم مفتی اشاره کرد بناظر محکمه خود که مرد ظریفی بود پس ناظر بقسیس کفت چه سؤال دارید قسیس کفت
که پیغمبر شما مدعی است که مأمور بجهاد است و حال انکه موسی و عیسی مأمور بجهاد نبودند پس ناظر کفت از برای جواب این سؤال ما را
یکسال مهلت میدهی کفت بلی ناظر کفت مهلت نمیخواهیم زیرا که ما فرصت نداریم مکر در ایام تعطیل و الا کیست ما را مهلت میدهد تا
جواب این سؤال محتاج بتامل نیست چه میکوئی در حق جج یعنی حاکم انکلیس که بمنزله قاضی است در شرع ایا جایز است از برای او بحسب قانون
دولتی که قاتل را قصاصاً بکشد هر گاه قتل بر او ثابت شود در نزد حاکم مذکور قسیس کفت نه زیرا که مأمور بقتل نیست بلکه باید قاتل را
بفرستد نزد شلیشیج که حاکم بزرگتر از او است ناظر کفت ایا از برای این حاکم بزرگ جایز است که قاتل را بحسب قوانین بکشد بعد از ثبوت
قسیس کفت نه زیرا که او هم مأمور بقتل نیست و باید امر را تا نیاً تحقیق نموده و بحاکمی بالاتر از او خبر دهد تا حکم قتل از آن حاکم مالت صادر
شود ناظر کفت ایا این حکام ثلثه مأمور از جانب دولت انکلیس نیستند چرا اقتدار ایشان مختلف است قسیس کفت بلی نوکر ملک دولت
هستند لیکن اختلاف اقتدار ایشان بجهت اختلاف مناصب ایشان است ناظر کفت الان جواب سؤال تو از کلام خود تو ظاهر کردید
باید بدانی که موسی و عیسی ع بمنزله اند و حاکم اول اند و پیغمبر ما ص بمنزله حاکم سیم است که از همه بالاتر بود چنانچه از علم قتل ان
دو حاکم اول علم اقتدار حاکم سیم لازم نمی اید هم چنین از علم اقتدار موسی و عیسی ع علم اقتدار حضرت محمد ص لازم نخواهد امد
پس قسیس ساکت و خائب و خاسر از محکمه بیرون رفت **و** اگر کسی بنظر انصاف و بجنب از عناد و اعتساف نظر کند بدلائلی که در این
مقام مذکور شد از روی یقین میداند که تشدد در مسئله جهاد و قتل مرتد و مرغب بعبادات و ثان در شریعت موسی اشد و
اکثر است از تشدد اینکه در شرع شریف حضرت محمدیه واقع شده و هم میداند که طعن مسیحیین خلاف انصاف و دیانت است و
تعجب دارم از قسیسین که نظر نمیکنند باسلاف خود که چکونه ملت خود شان را بظلم منتشر کرده اند و قوانین جور بر مخالفین خود قرار داده اند

خاتمهٔ مسکیه بدانکه چنانچه در سابق ذکر شد جهاد را دو موضوع است یکی جهاد با اعداء دین و مقاتله با ایشان از برای حفظ بیضهٔ اسلام و حراست احکام سید الانام و دیگری جهاد با نفس اماره بریسمان حق و مجاهدان حقیقیه و غزاء ان از تقبیل بهروران دنیا وارتقاء ان از مقام اماره‌گی بمقام مطمئنگی و آنچه از مجامع آیات و اخبار استفاده میشود آنستکه جهاد بمعنی الاعم منقسم میشود بده قسمت اول جهاد غیر امام با کفار و مقاتلین با معاندین دین مبین دوم جهاد امام با کفار سیم جهاد با نفس و کف آن از معاصی چهارم جهاد در ایام سنت ... جهاد متکلمین در حل شبهات معاندین و مبطلین کما قال الله تعالی وجاهدهم به جهاداً کبیراً وقال تعالی وجادلهم بالتی هی احسن ششم جهاد در عبادات و طاعات هفتم جهاد با عدو هشتم حفظ نفس و مال و عیال نهم جهاد در تحصیل علم با احکام شرعیه دهم عمل نمودن و مردم را ارشاد کردن و قسم اول بر سه قسم است جهاد با کفار بجهة اعانت ایشان و اعلاء کلمهٔ اسلام که جهاد مصطلح است در نزد فقهاء و جهاد با کفار بجهة حفظ بیضهٔ اسلام که دفاع گویند و جهاد با بغاة فتلک عشرة کاملة و تفاصیل این اقسام در کتب فقهاء اعلام مبین و مشروح است و مشهور در السنه و افواه تقسیم جهاد است بدو قسم اکبر و اصغر کما عن رسول الله رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر و در مراد از جهاد اکبر اختلاف است بعضی از محققین برآنند که مراد از آن مجاهده نمودن با متکلمین از علماء و محققین است در حل شبهات مبطلین و مغالطات اعداء دین چنانچه دور نیست که در قسم پنجم از اقسام عشره ذکر شد اشاره باین مطلب دارند و وجه اکبریت این جهاد از جهاد با اعداء دین بنحو مقاتله و جدال و قتال این است که جهاد با کفار با شمشیر و نحو آن نهایت اثریکه دارد این است که قتل اعادی و ایمان بعض کفار از خوف شمشیر ابدا راست و این خود ایمان ظاهری است که بر او مترتب نمیشود مگر آثار مسلمانی و لی جهاد با ایشان بطریق صحبت و رد شبهات واهیه و خیالات فاسده ایشان با براهین عقلیه موجب تصدیق قلبی و اذعان ایشان است با آثار دین و شریعت حضرت سید المرسلین و باعث ترتب آثار ایمان و مؤمن است بر مصدقین و البته ترتب این آثار اولی و احسن است و اکبریت هر چیز بنظر با آثار و لوازم آنچیز است و ایضا در جدال با سیف با ایشان تلف اموال و نفوس و هتک عرض و سبی ذراری است بخلاف این قسم از جهاد که بر آن هیچیک از این آثار و خیمه مترتب نمیشود و جمع کثیری از محققین نظر ببعض اخبار و آثار وارده بر اینکه جهاد اکبر مجاهده نمودن با نفس است قائل شده اند که مراد از جهاد اکبر جهاد با نفس است و او را اکبر گویند از جهات عدیده اول آنکه نفس دشمن درونی است و دشمنان دیگر بیرونی است و دفع خودی و باز داشتن او را از معاصی اصعب است از دفع غیر و منع آن کما قیل نفسی الی ما ضرنی داعی تکثر اوجاعی و اسقامی کیف احتیالی من عدو اذا کان عدوی بین اضلاعی و بالفارسیه سهل شیری دان که صفها بشکند شیر آنست آنکه خود را بشکند دوم آنکه همان قوی و حواسی که مدد کار انسانند در دفع دشمن خارج خود لشکر و جنود این دشمن میباشند پس لاجرم معارضه با او سخت تر است سیم آنکه مجاهده با نفس و منع او از مشتهیات و مزاحمت او در هوا و هوس او مستلزم الام روحانی است زیرا که ممنوع شده است از آنکه بمقتضای هوای خود رفتار نماید و کسر شوکت او شده است مجاهده با عدو دارای الام جسمانی است و ظاهر است که الام روحانی سخت تر باشد از الام جسمانی چهارم آنکه نفس دشمن دوست نما است و از عیب محبوب خود بمقتضای حب الشیء یعمی و یصم نابینا کور و کر است **ایقاظ فیه ایقاظ** بدانکه بسا هست که انسان را نفس در مقام مجاهده با او گول میزند و چنان می اندازد انسان را که او با نفس در مقام مجاهده است و حال آنکه نه چنین است یوسف صدیق گوید و ما ابرء نفسی ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی و رسول مکرم مکرر عرض کرده در مناجات قدس احدیت رب لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا فی الدنیا و الآخرة اغلب مردم مدعی تزکیه نفس هستند و نه چنین است بلکه آنها مغرور هستند چون تهیه اسباب از برای آنها نشده است چنین دعوی مینمایند و الا اگر اسباب ظاهره از برای آنها مهیا شود ادعای الوهیت مینمایند مثل شداد و نمرود و فرعون و مثل نفس در نداشتن اسباب مثل آن افعی است که در کوه در فصل زمستان بواسطهٔ برودت هوا بی حس و حرکت شده و مارگیر او را دیده بخیال آنکه او مرده است او را در جعبه نموده که بواسطهٔ آن تحصیل معاشی نماید چون او را با آبادانی آورده و حرارت هوا در او تاثیر کند در میدان معرکه از دست مارگیر بدر رفته و جمعی را هلاک نموده و رو بکوهسار آورده بلی اگر انسانی فی الواقع مجاهده با نفس نماید آثار غریبه از او صادر گردد اگرچه مجاهد کافر باشد و مجاهدهٔ او هم از طریق شرع انور نبوده باشد چنانچه روایت کافر بغدادی با حضرت کاظم شاهد بر مقال است بلی اگر مؤمن در مقام مجاهده بر آید در ریاضات او بر طبق قوانین اسلامیه و موازین شرعیه و موازین حقه باشد نور علی نور خواهد بود چنانچه قصهٔ حلاج دبکه اهن سرنج شده را بدست مکرر در اثر ترک زناء با علویه در سال قحط و قصهٔ دزد و زن کشی عرق شده و غیره شاهد بر این مقال است و ما تمام این قضایا را در کتاب خزینة الجواهر خود نقل نموده ایم **مشارق الشموس فی طریقه محاسبة النفوس** بدانکه چون تقویهٔ قوهٔ عاقله و استخلاص ارواح غالبه از حبس و غربت طبیعت که انها فی الابدان مسجونة و فی هذا العالم غریبة و استخلاء نفوس از لوثات و ساخ مادیه و ارجاس طبیعیه و استجلاء انها بانوار علوم الهیه و ارجاع انها بعالم عقول و ملائکه بسی دشوار است و ابتداء هر کسی نتواند باین درجه علیا و رتبه سمیا ارتقاء نماید لذا سالکین این طریق مقاماتی از برای تسخیر نفس و مقهور شدن او در تحت سلطنت قوهٔ عاقله معین نموده که مجموع آنها منتهی میشود بشش مقام اول مشارطه دوم محاسبه سیم مراقبه چهارم معاتبه پنجم مجاهده ششم معاقبه

ح ۱
مقام مشارطه آنستکه با نفس شرط نماید که تعدی از حکم عقل ننماید و بعد از آن مقام مراقبه است که نفس خود را مراقبت نماید و نگاهبان او باشد که در خطا نیفتد و بعد از این مقام محاسبه است که حساب نفس خود را بکشد که عمر خود را در چه صرف نموده قال الصادق حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا الحدیث و بعد از آن مقام معاتبه است که توبیخ نماید نفس را بر اعمال قبیحه که از او صادر شده و بعد از آن مقام مجاهده است که نفس را باعمال شاقه وادار و در تکالیف شهوات او رفتار نماید و بعد از آن مقام معاقبه است که نفس خود را معاقب و حواس را معاتب ساخته و آنها را صدمه زند هر چند با ایشان مخالفت نماید آنها را در امور مخالفه تا آنکه نفس منزجر گردد
منه دام ظله

جواهر کلمات — در مرحلهٔ قرائت — لفضیلة القرآن واهله

قال الله تعالی فاقرأوا ما تیسر من القرآن بدانکه چون قرآن مجید اولین کلام وبابی واخرین کتاب اسما است لذا از ارباب عصمت واهل بیت
طهارت اخبار بسیار است واحادیث بیشمار در تلاوت وقرائت واستماع ان وارد شده است **و این ناچیز** در این مختصر وجیز بنقل بعضی از انها من
باب الاختصار اقتصار مینمایم در تفسیر شیخ جلیل ابو الفتوح رازی در ثواب تلاوت وفضیلت قرآن اورده است که شهر بن حوشب از
حضرت رسول صلی الله علیه واله روایت کرده که انحضرت فرمود فضل القرآن علی سایر الکلام کفضل الله علی خلقه فضیلت وشرافت قرآن
بر دیگر کلامها چنان است که فضل خدای تعالی بر خلقانش **و انس بن مالک** نیز از حضرت رسول روایت کرده است که فرمود القرآن غنی لا
غنی دونه ولا فقر بعده گفت قرآن توانگری است که با آن توانگری نیست واز پس ان درویشی نیست **و عبد الله بن مسعود** روایت کرده
که حضرت رسول فرمود ان هذا القرآن هو مأدبة الله فتعلموا مأدبته ما استطعتم ان هذا القرآن هو حبل الله المتین وهو النور المبین و
الشفاء النافع فاقرؤه فان الله عز وجل یأجرکم علی تلاوته بکل حرف عشر حسنات اما انی لا اقول الم حرف ولکن الف ولام ومیم ثلاثون حسنة
گفت این قرآن مهمان خدا است بیاموزید مهمانی خدای چندانکه توانید این قرآن حبل خدا است ونوری روشن است وشفای سود مند است
بخوانید که خدا شما را مزد دهد بهر حرفی ده حسنه میگویم الم یک حرف است ولکن سه حرف است تا تو اینکه سی حسنه باشد **و نیز ابو الدرداء** از پیغمبر
روایت نموده است که فرمود القرآن افضل کل شیء دون الله تعالی فمن وقر القرآن فقد وقر الله ومن لم یوقر القرآن فقد استخف بحرمة الله حرمة القرآن
علی الله کحرمة الوالد علی ولده یعنی قرآن فاضلتر از همه چیز است غیر از خدای تعالی هر که قرآن را حرمت دارد خدای را حرمت داشته وهر که حرمت قرآن
ندارد استخفاف بحرمت خدای تعالی کرده حرمت قرآن بر خدای چون حرمت پدر است بر فرزند **و ابو امامه** روایت کند از حضرت رسول که او
گفت که هر که ثلثی از قرآن بر خواند چنان بود که او را ثلثی از نبوت داده باشند وهر که دو بهر از قرآن بر خواند چنان بود که او را دو بهر از نبوت
داده باشند وهر که همه قرآن بخواند چنان بود که او را جمله نبوت داده باشند انگاه گویند اقرء وارق بکل ایة درجة برخوان وبر میشو بهر
ایتی درجه وبو هر درجه در بهشت بالا می شود تا بجائی او باشد از قرآن بر سد انگاه باو گویند اقبض فیقبض یعنی بگیر وبگیرد تا دیگر
گویند بس بگیرد انگاه او را گویند دانی که در دست چه داری گوید نه فاذا فی یده الیمنی الخلد وفی الاخری النعیم چون نگاه کند در دست راست
بهشت خلد دارد ودر دست چپ بهشت نعیم **و از بعضی** از زنان حضرت پیغمبر روایت شده که فرمود حضرت رسالت که حملة القرآن هم المحفوفون
برحمة الله الملبسون نور الله المعلمون کلام الله من عاداهم فقد عادی الله ومن والاهم فقد والی الله یقول عز وجل یا حملة القرآن تحببوا الی الله
بتوقیر کتابه یزدکم حبا ویحببکم الی خلقه یدفع عن مستمع القرآن شر الدنیا ویدفع عن تالی القرآن بلوی الاخرة ولمستمع ایة من کتاب الله خیر
من ثبیر ذهبا ولتالی ایة من کتاب الله خیر مما تحت العرش الی تخوم الارض السفلی یعنی حمله قرآن را که در رحمت خدای گرفته باشد ولباس از
نور خدای امو ختگان کلام خدا باشند دشمن ایشان دشمن خدای بود ودوست ایشان دوست خدای بود خدای تعالی ایشان را گوید
ای حاملان قرآن دوستی کنید با من بحرمت داشتن کتاب من تا من در دوستی شما بیفزایم وشما را دوست داشته گردانم بخلقان خود
انگاه گفت از شنونده قرآن بگرداند شر دنیا را واز خواننده قرآن بلاء اخرت بگرداند وشنونده ایتی را از قرآن بقیامت بیشتر از کوه
ثبیر و بهتر زر بدهند وخواننده ایتی را از قرآن ثواب بیشتر از زیر عرش تا بزیر هفتم زمین بود **و ابو سعید خدری** از حضرت رسول
روایت کرده است که انجناب فرمود روز قیامت منبرها از نور بنهند نزدیک هر منبری شتری از شتران بهشت بدارند انگاه منادی
از قبل رب العزة ندا کند که کجایند حاملان کتاب خدای بر این منبرها نور نشینید که شما را ترسی واندوهی نیست تا خدای تعالی از حساب
خلقان فارغ شود انگاه ایشان را بر ان شتران نشانند وبه بهشت برند **و سلیل** نیز از انحضرت روایت کند که فرمود هر که قرآن را
از روی دفتر بخواند خدای تعالی عذاب مادر وپدرش را تخفیف فرماید اگر چه مشرک بوده باشند وهر که قرآن را از بر بخواند وگمان
برد که خدای تعالی او را نیامرزد واز جمله مستهزئان باشد بایات خدای تعالی وحامل کتاب خدای تعالی را در بیت المال هر سال دویست
دینار هست اگر بمیرد وبر او دینی باشد خدای از ان مال قضاء دین او کند **و ایضا معاذ بن جبل** روایت کند که در سفری با حضرت
رسول خدا ص بودم گفتم یا رسول الله ما را حدیثی گوی که در ان نفعی باشد فرمود ان اردتم عیش السعداء وموت الشهداء والنجاة یوم
الحشر والظل یوم الحرور والهدی یوم الضلالة فادرسوا القرآن فانه کلام الرحمن وحرز من الشیطان ورجحان فی المیزان یعنی کر
خواهید که زندگانی شما زندگانی سعیدان باشد ومرگ شما مرگ شهیدان ونجات یابید روز قیامت وروز گرما سایه یابید وهدایت
یابید روز گمراهی پس درس قرآن کنید که ان کلام خدای رحمن وحرز ونگاه دارنده از شیطان است وسنگینی در ترازو ومیزان است **و**
حارث اعور همدانی از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کند که گفت بحضرت رسول ص ذکر فتنه میکرد ما عرض کردیم یا رسول الله
خلاصی از ان بچه باشد فرمود بکتاب خدای تعالی که در او خبر انان است که پیش از شما بودند وخبر انانکه پس از شما باشند وحکم انچه
در میان شما میرود وان فصل است نه هزل هیچ جباری نباشد که او را رها کند الا انکه خدای تعالی پشت او بشکند وهر که بغیر از قرآن طلب
هدایت کند گمراه شود که او حبل المتین است وذکر حکیم وصراط مستقیم است وان است که بزبانها پوشیده نشود وهواها او را کج
نکند وان بسیار خواندن کهنه نشود وعلماء از او سیر نشوند وعجایبش او را بآخر نرسد وان است که چون جنیان بشنیدند گفتند انا سمعنا

در فضیلت قرآن و بعض از خواص آن

در فضیلت حاملان قرآن و ...

در تنضید جواهر زینت قرآنی فروع دین

قرآنًا عجبًا و هر که بآن گوید راست گوید و هر که بآن حکم کند عادل باشد و هر که دست در او زند او را هدایت براه راست کند بعد از آن فرمود
خذها یا اعور این حدیث را بگیر و حفظ کن ای اعور **و مرویست** که چون روز قیامت شود خلایق همه در آن روز صف صف ایستاده
باشند تا اینکه قرآن با بهترین صورتی بصحرای محشر در آید چون بر صف مسلمین بگذرد و او را ببینند گویند ما این مرد را بصورت و صفت
می شناسیم و میدانیم که از جمله مسلمین است اما عبادت و طاعتش بیشتر از دیگران بوده که امروز این نور و جمال با و عطا شده و ما را این
چنین نور و جمالی نصیب نگشته پس بر صف شهداء گذر کند گویند ما این را می شناسیم که از جمله شهداء است اما مصیبت او از
همه شهداء عظیم تر شده است که باین نور و جمال و بهاء کرامت یافته و همچنین بر صف انبیاء و مرسلین گذر کند و مثل این گفتگو
کنند پس از همه صفوف گذشته تا بخدمت حضرت پیغمبر خاتم آمده گویند که این کیست که ما نمیدانیم آنحضرت فرماید که این
حجت خدای تعالی بر بندگان پس سلام دهد و از آنجا گذشته بر صورت ملائکه بر صف ملکی مقرب گذر کند و با ملائکه مقربین همین
گفتگوها نماید پس از آنجا گذشته تا پیش عرش خدا برسد و بسجده در آید پس خدای تعالی فرماید ای حجت من وای کلام صادق
ناطق من سر بردار و هر چه خواهی سؤال کن و هر که را میخواهی شفاعت کن که هر چه خواهی باجابت مقرونست پس قرآن
سر بردارد و گوید خدایا بندگان تو بعضی مرا محافظت نمودند و بعد و طاقت خود حرمت مرا داشتند و حق مرا رعایت کردند
پس خدای تعالی فرماید بعزت و جلال خودم سوگند که هر کس تو از او راضی باشی جزای رضای تو با و برسانم و او را از تو راضی
کردانم و هر کس که تو از او راضی نباشی انتقام تو از او بکشم پس بصورت جوانی که اهل محشر او را بشناسند بر پیش شیعیان اهل
و گوید منم آنکه شما شغل بتلاوت من شما بجای خواب خود بیداری کشیدید و از دشمن ها مصیبتها دیدید پس ایشان
او را همه بشناسند و گوید که خداوندا ایشان در محافظت و رعایت من جفا کشیدند پس امر میشود تا ایشان را در بهشت برده و
حلّهای بهشت بر ایشان پوشند و تاجهای کرامت بر سر ایشان نهند پس ایشان را بقرآن نمایند و گویند که از این اکرام که با اولیاء خود
کردیم راضی گشتی گوید خدایا بامر با ایشان بیشتر توقع احسان است خدای تعالی فرماید بعزت و جلال خودم که احسان با ایشان بیشتر
کنم و ترا راضی کنم پس هر یک از ایشان را دست راستش را مملو از امان و رضوان و دست چپش را مملو از رحمت و خلود در جنان
کردانند و والدین را از برای تعلیم قرآن که بفرزند خود داده دو حلّه از بهشت در پوشانند و هر کس که گوش دهد بتلاوت
قرآن که دیگری میخواند ثلث ثواب خواننده را داشته باشد **مکرر که السکر** در تفسیر منهج آورده است که از طریق موافق و مخالف
مرویست که حضرت رسالت در حین وصیت فرمود که من در میان شما دو امر عظیم میگذارم یکی کتاب خدا و دیگری اهل البیت من هرگاه متمسک
باین هر دو شوید و دست اعتصام در حبل المتین این دو بزنید هرگز گمراه نشوید و این هر دو امر از هم جدا نشوند تا اینکه در کنار حوض کوثر
بمن برسند **و** در احادیث وارد شده که هر که مشغول شود بتلاوت قرآن و بواسطه مشغولی او بآن از اشتغال بسوال از خدا
کردن و دفع حاجت نمودن باز ماند من هر چه بسائلان عطا فرمایم و نام او را در زمره صابران و حاملان ثبت کنم و عبدالله
مسعود از حضرت رسالت نقل کرده که قرآن خوان احسان خدا است که بآن صلای عام داده و جمیع بندگان را بآن دعوت فرموده
پس از مائده انعام آن محظوظ شوید و هر چند توانید از مائده آن اخذ کنید چه آن حبلی است متین که هر که حبالت در آن زند و تمسک بآن جوید
هرگز از رحمت شامله و عطوفت واسعه او سبحانه منقطع و محروم نشود و نور یست روشن که متحیران بادیه ضلالت بنور هدایت
آن براه مراد میرسند و شفائی است نهایت سود که درد مندان و مستمندان جهالت از دار الشفاء معرفت آن عافیت میشوند و نجات
که هر که تابع آن میشود بمرتبه بلند و درجه ارجمند میرسد چه آن طریقی است که هر که از صواب منحرف نمیشود و بحر عمیقی است که عجایب
و غرایب آن منقطع نمیگردد و بواسطه کثرت تلاوت سمت کهنگی نمی پذیرد **و** از زهری روایت شده که من از علی بن الحسین شنیدم
شنیدم که میفرمود قرآن خزائن علم الهی است و کتمانها معرفت پادشاهی پس هر گاه که خزائن آن را در بگشایند باید که در او نظر نمائی و از
منافع آن در معرفتی حاصل کنید **و** عبدالله بن عباس نقل کرده که آنحضرت فرمود اشرف امت من حاملان قرآن اند و دیگر جماعتی که در
شب مشغول باشند بعبادت ملک منان و محمد بن یعقوب از آنحضرت روایت کرده که چون پوشیده شود بر شما کارها دنیا و آخرت
و طریق معاش و معاد بر شما ملتبس گردد و هیچ وجه راه بیرون شدن نداشته باشید پس بر شما است که متوسل بقرآن شوید چه
آن شافع قاریست که شفاعتش مسموع است نزد حضرت باری و گواهی است که گواهی او مقبول است در نزد حق تعالی که هر که امر
او را متبوع خود داند و بتبعیت او را اختیار نماید او را به بهشت رساند و هر که او را از عقب پشت اندازد یعنی نقیض طریق او را بورزد
کشاند او را بدوزخ و واضح دلیل است بطریق هر چیز که بآن تکلم کند همیشه راست گردد و درست کفتار باشد و هر که بوسیله آن حکم کند همیشه با عدل و
داد باشد و از طریق مستقیم منحرف نشود و هر که آن را وسیله طریق دنیا و آخرت خود سازد ماجور شود و بمرتبه صلحاء و اتقیاء رسد **و**
لیث بن مسلم از حضرت رسول روایت کرده است که فرمود روشن سازید بجهة الله قرآن خانهای خود را و بدانید که هر که در
خانه خود تلاوت بسیار نماید خیر و برکت در او بسیار شود چه قرآن برخوردار میگرداند اهل خود را و آسمان را روشن میسازد و همچنانکه
ستارگان آسمانها را و اهل زمین را روشن میکردانند **و** از حضرت صادق روایت شده که هر گاه مسلمانی در خانه خود تلاوت قرآن
کند اهل آسمان او را ببینند بکره چنانکه اهل زمین ستاره درخشنده را در آسمان ببینند و نیز از آنحضرت منقول است

در بیان کیفیت حشر قرآن

در بعضی از احکام و فضیلت تلاوت قرآن

از اخبار و احادیث

که باید بنده مؤمن نمیرد تا قرآن را بداند یا در دانستن آن باشد و نیز فرمود که من تعجب میکنم از آنکه در خانه قرآن باشد و خدای تعالی عذاب
را از او دور نگرداند و از حضرت امیر المؤمنین منقول که حضرت رسول خدا فرمودند که هر که قرائت قرآن کند و بدان مداومت نماید تا آنکه حفظ
کند خدای تعالی او را به بهشت رساند و او را اذن شفاعت دهد در حق ده کس از اهلش که همه مستوجب دوزخ باشند و از حضرت امام رضا
منقول است که حضرت رسول فرمودند که خانهای خود را نصیبی از تلاوت قرآن بدهید چه هر گاه در خانه خود تلاوت کنید کارها دشوار اهل
آنخانه آسان گردد و خیر و برکت در آن بسیار شود و ساکنان آن در زیادتی و افزونی باشند و هر گاه که در او تلاوت نمایند بر اهل آن کارها
تنگ شود و خیر و برکت در آن کم گردد و ساکنان آن در نقصان و بی برکتی باشند و حسن دیلمی در کتاب خود از حضرت رسول روایت کرده که
خواندن قرآن افضل است از ذکر و ذکر افضل است از صدقه و صدقه افضل است از روزه و روزه سپر آتش دوزخ است و نیز آنحضرت فرمود
که خواننده قرآن را بهر حرفی که در نماز قرائت کند اگر ایستاده است صد حسنه و اگر نشسته است پنجاه و اگر در غیر نماز است با طهارت
بیست و پنج حسنه و بی طهارت ده حسنه و از حسن بن علی روایت شده که هر که آیه از کتاب خدا تلاوت کند اگر ایستاده است بهر
حرفی از آن او را صد حسنه است و اگر در غیر نماز خواند بهر حرفی ده حسنه است و اگر استماع قرآن کند بهر حرفی یک حسنه و اگر در شب
ختم قرآن کند فرشتگان تا وقت صبح بر او صلوات فرستند و از برای او استغفار کنند و اگر در روز ختم قرآن کند فرشتگان که نگهبان
اویند تا شب برای او از حق تعالی آمرزش طلبند و دعای او مستجاب باشد و ثواب ختم قرآن او را بهتر باشد از آنچه در میان آسمان است
تا زمین بشیر بن غالب خدمت حضرت عرض کرد که اگر شخصی همه قرآن نداند در این ثواب نباشد فرمود که حق تعالی بخشنده و کریم است
و کرم او بجد هر گاه بنده از امت من آنچه دانسته باشد از قرآن تلاوت کند او را ثواب همه آن خواهد بود و از ابی عبد الله مرویست
که هر که استماع حرفی کند از کتاب خدا بدون قرائت از برای او حسنه بنویسند و سیئه محو نمایند و درجه رفع کنند و از حضرت رسول
روایت شده که هر که در شبی ده آیه از کلام الله بخواند او را از غافلان ننویسند و هر که پنجاه آیه بخواند او را از ذاکران نویسند و هر که
صد آیه تلاوت کند نام او را در جریده مطیعان و داعیان ثبت کنند و هر که دویست آیه قرائت کند او را از زمره خاشعان شمرند
و هر که سیصد آیه بخواند او را از فائزان نویسند و هر که پانصد آیه تلاوت کند از جمله مجتهدان باشد و هر که هزار آیه بخواند او
را قنطاری از خیرات و مبرات باشد و قنطاری پانزده هزار مثقال است از زر و هر مثقالی بیست و چهار قیراط که کوچکتر آن مثل
کوه احد است و بزرگترین آن آنچه میان آسمان و زمین است و از حضرت امیر المؤمنین مرویست که هر که بطوع و رغبت در دین
اسلام در آید و آشکارا تلاوت قرآن نماید او را در هر سال دویست دینار در است از بیت المال مسلمانان و اگر در دنیا او را آن منع کنند
در روز قیامت تمام آن را بوی دهند در وقتی که بسیار احتیاج داشته باشد و از حضرت رسول مرویست که هر که قرآن خوانده گویا نبوت
در میان هر دو پهلوی او مندرج شده و برتبه پیغمبری رسیده الا آنکه وحی بوی نازل نشده و ایضا پیغمبر فرمود که حاملان قرآن
مخصوص اند برحمت واسعه الهی و ملبس اند بنور او و آموخته شده اند بکلام او و مقربان درگاه اویند و نزدیکان بارگاه او
و همراهان و مهتران بهشت خواهند بود و در تفسیر امام حسن عسکری است که آن بزرگوار از آباء و اجداد خود نقل فرموده
که حاملان قرآن مخصوص اند برحمت واسعه خدا هر که دوستی نماید با ایشان دوستی نموده با خدای سبحانه و هر که دشمنی نماید با ایشان
دشمنی نموده با خدای تعالی و خدای سبحانه دفع میکند از مستمع قرآن بلاهای دنیا را و دور میکند از او شدائد و بلیات آخرت را و بحق
آنکسی که نفس محمد بید قدرت اوست که شنونده آیه از کتاب الهی وقتی که اعتقاد داشته باشد که درود آن از جانب خدای محمد است که صادق
در جمیع اقوال و حکیم است در همه افعال و مودع آنچیزیست که حق سبحانه بر سبیل ودیعت باو سپرده از جمیع علوم خود نزد حضرت امیر المؤمنین
که مطیع و منقاد آنحضرت است در همه اوامر و نواهی ثواب قرائت آنکسی که متصف باشد باین صفات بزرگتر است از کوه در کما آن صدقه
دهد کسی که معتقد این چیزها نباشد بلکه آن صدقه در آخرت وزر و وبال او است بجهت آنکه حصول ثواب مشروط بایمان است و کسی که
معتقد امور مذکوره نباشد ایمان از او مسلوب است و از ثواب آنکردار محروم است و خواننده آیه از کتاب خدا وقتی که معتقد آن
امور باشد بهتر است از آنچه زیر عرش است تا باسفل نجوم و اگر کسی اعتقاد بآن امور نداشته باشد همه آن بر متصدق و بال است و
بعد از آن فرمود که آیا میدانید که در چه وقت این ثوابهای عظیم بر قاری و مستمع قرآن مترتب میشود گفتند نه یا رسول الله فرمود
که هر گاه در قرآن خیانت نکند یعنی معنا آن را برهیچی که از پیغمبر و اهل البیت او مرویست بخلاف آن برساند و آن را صرف نسازد و خوار و بیمقدار
نکرداند بآن وجه که امر و نهی آن را استعمال نکرده و آن را سرمایه اکل خود نسازد و ریا با و نکند و نیز در آن تفسیر مذکور است که پدر و مادر
را در روز قیامت تاجی بر سر نهند که نور آن ده هزار ساله راه رود و دو حله برایشان بپوشانند که بقیمت در دنیا چه آنکه کمترین تار
آن از مقابل صد هزار دنیا باشد با آنچه در او است از جمیع اشیاء نفیسه و زخارف پر کونیه و پادشاهی خلد برین را در نامه بنوشته و
بایشان دهند و گویند این را بخوان چون نظر کنند در کتابی که در دست دارند او نوشته باشد که تو بهترین پادشاهان بهشتی و رفیق سید
ابرار و خیر اوصیاء و ذریه معصومین ائمه که بعد از ایشان اند و چون نگاه کنند در نامه که در دست چپ او باشد در انجام قوم باشد که تو ایمنی از
زوال آن پادشاهی و محفوظی از موت و جمیع بیماریها و دوری از حسد حاسدان و کید کایدان و بعد از آن باو گویند که قرائت کن و بالا
رو که منزل تو نزد آخر آیتی است که آن را ختم کنی و کرام الکاتبین پدر و مادر قاری گویند که این رتبه و منزلت شما ثواب آنکسیکه فرزند شما بود در قرآن

در بیان ثواب کسی که تلاوت قرآن کند

در بیان فضیلت مرتبه پدر و مادر قاری قرآن

داشته چپ

جواهر کلمات ــ (در ترجمه قرآنیه) ــ لفضائل السور والآیات

قال الله تعالی وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین این ناچیز گوید که چون در عنوان سابق بیان فضایل قرآن مجید بجمله و شرح سبیل اجمال بود خوش آمد اسم که در این عنوان فضایل و فواید سور قرآنیه بترتیبی که در این نسخه که تمام ذکر این خصوص اکتفاء میشود بنقل آنچه که غواص بحار اخبار اهل بیت اطهار علامه مجلسی رحمة الله علیه در عین الحیوة ذکر فرموده است **الفاتحة** بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هر که را علتی عارض شود در همان وقت هفتم بار سوره حمد را بخواند اگر علتش ... نگردد اکتفاء نماید و اگر هفتاد مرتبه بخواند من ضامنم از برای او عافیت را و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که هر که سوره حمد را بخواند بعدد هر آیه که از آسمان نازل شده است ثواب باو کرامت شود و بسند دیگر منقول است که سوره حمد را بر مرده‌ای هفتاد مرتبه بخوانند اگر آنکه آن روح ساکن میگردد و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که اگر این سوره را بر مرده هفتاد مرتبه بخوانند و روح باو برگردد عجب نخواهد بود و ایضاً بسند معتبر از آن حضرت ع منقول است که هر که سوره حمد او را عافیت ندهد هیچ چیز او را عافیت نخواهد داد و نیز منقول است که بعضی از اصحاب حضرت صادق ع بانجناب از تب شکایت نمود حضرت فرمودند که بندهای پیراهن را بگشا و سر در گریبانت کن و اذان و اقامه بگو و هفت مرتبه سوره حمد بخوان آن شخص چنان کرد بزودی شفا یافت **البقرة وآل عمران** بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هر که سوره بقره و آل عمران را بخواند این دو سوره در روز قیامت بر سر او سایه افکنند چون ابر و قطعه ابر یا عبا **النساء** از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هر که سوره نساء را در هر جمعه بخواند از ضغطه و فشار قبر ایمن گردد **المائدة** بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که سوره مائده را در هر روز پنجشنبه بخواند ایمانش بظلم و گناه آلوده نشود و هرگز بخدا مشرک نشود **الانعام** بسند معتبر منقول است که حضرت صادق ع فرمودند که سوره انعام یکدفعه نازل شد و هفتاد هزار ملک او را مشایعت کردند تا نزد حضرت رسول آوردند پس این سوره را تعظیم نمائید و بزرگ دارید که اسم اعظم الهی در هفتاد موضع از این سوره هست و اگر مردم بدانستند که در قرائت این سوره چه فضیلت و ثواب است هرگز ترک نمی‌نمودند قرائتش را و از عبدالله بن عباس ره منقول است که هر که سوره انعام را هر شب بخواند در روز قیامت از جمله ایمنان باشد و بدیده خود هرگز جهنم را نبیند و بسند معتبر از حضرت امام رضا منقول است که سوره انعام را یکدفعه نازل ساختند و هفتاد هزار ملک او را مشایعت کردند و آواز بلند کرده بودند به تسبیح و تکبیر و تهلیل تا نزد حضرت رسول ص آوردند پس هر که این سوره را بخواند هفتاد هزار ملک از برای او تسبیح بگویند تا روز قیامت و از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که فرمود اگر مطلبی داشته باشی که خوف هلاکت از آن داشته باشی سوره انعام را بخوان که مکروهی بتو نمیرسد ان شاء الله **الاعراف** بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هر که سوره اعراف را بخواند در هر ماه در روز قیامت از جمله جماعتی باشد از دوستان خدا که در شأن ایشان حق تعالی فرموده که خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نمی‌شوند و اگر این سوره را در هر جمعه بخواند او را در قیامت حساب نکنند و بدرستی که آیات محکمات در آن بسیار است پس قرائت این سوره را ترک منمائید که گواهی میدهد در قیامت برای کسی که او را خوانده باشد **الانفال والتوبة** از حضرت صادق ع منقول است که هر که سوره انفال و توبه را در هر ماه بخواند هرگز نفاق بر او راه نیابد و از شیعه حضرت امیر المؤمنین ع بوده باشد سوره **یونس** از حضرت صادق ع منقول است که هر که سوره یونس را در هر دو ماه یا سه ماه یکبار بخواند بیم آن نیست که از جمله جاهلان گردد و در روز قیامت از جمله مقربان باشد سوره **هود** از امام محمد باقر ع منقول است که هر که سوره هود را در هر جمعه بخواند حق تعالی او را در قیامت در زمره پیغمبران مبعوث گرداند و در قیامت گناهی از او ظاهر نشود **یوسف** هر که سوره یوسف را در هر روز یا در هر شب بخواند چون در قیامت مبعوث شود روی او مانند جمال یوسف باشد و در آن روز باو فزعی و خوفی نرسد و از نیکان و بندگان صالح خدا باشد **الرعد** از حضرت صادق ع منقول است که هر که بسیار سوره رعد را بخواند هرگز صاعقه باو نرسد اگر چه ناصبی باشد و اگر مؤمن باشد خدا او را بیحساب داخل بهشت گرداند و شفاعت او را قبول فرماید در حق اهل بیت و برادران مؤمنش **ابراهیم والحجر** هر که سوره ابراهیم و حجر در دو رکعت نماز در هر جمعه بخواند هرگز فقر و دیوانگی و بلیه عظیمی باو نرسد **النحل** از حضرت صادق ع منقول است که هر که سوره نحل را در هر ماه بخواند در دنیا بقرض مبتلا نشود و هفتاد نوع از بلا از او دور شود که سهلترین آنها خوره و پیسی و دیوانگی باشد و مسکن او در جنت عدن باشد که در میان بهشتها واقع شود **بنی اسرائیل** از حضرت صادق ع منقول است که هر که سوره بنی اسرائیل را در شب جمعه بخواند نمیرد تا قائم آل محمد را دریابد و از اصحاب او باشد **الکهف** از حضرت صادق ع منقول است که هر که سوره کهف را در هر شب جمعه بخواند نمیرد مگر شهید و خدا او را در زمره شهداء محشور گرداند و نیز بسند معتبر از آنحضرت منقول است که هر که سوره کهف را در هر شب جمعه بخواند کفاره گناهانی باشد که از جمعه تا جمعه دیگر کرده باشد و در روایت دیگر وارد شده است که کسی که در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر بخواند همین ثواب داشته باشد **مریم** از حضرت صادق ع منقول است که هر که مداومت نماید سوره مریم را نمیرد تا آنچه خواهد از مال و فرزند برسد و در آخرت باو دهند ملکی که حضرت سلیمان در دنیا داشت **طه** و از حضرت صادق ع منقول است که هر که بر قرائت سوره طه مداومت نماید حق تعالی در قیامت نامه عملش را بدست راستش دهد و او را در گناهانی که در اسلام کرده حساب نکشد و در آخرت آنقدر مزد باو عطا کند که او راضی شود و فرمود ترک مکنید این سوره را که خدا او را و خوانندگان او را دوست دارد

الانبیاء

الانبیاء از حضرت صادق ع منقولست که هرکه سوره انبیاء را از روی محبت و خواهش بخواند در باغستانهای بهشت با همه پیغمبران رفیق
کند و در دنیا در نظر مردم با هیبت باشد **الحج** از حضرت صادق ع مرویست که هرکه سوره حج را بخواند در هر سه روز بکمتر در آن سال توفیق
حج یابد و اگر در آن سفر بمیرد داخل بهشت شود راوی پرسید اگر سنی باشد چون است فرمود عذابش تخفیف یابد **المؤمنون**
از حضرت صادق ع منقول است که هرکه در هر جمعه سوره مؤمنون بخواند حق تعالی خاتمه او را بخیر کرداند و در فردوس اعلا منزلش با پیغمبران
بوده باشد **النور** از حضرت صادق ع منقول است که فرمود حفظ کنید اموال و فروج خود را از حرام بتلاوت کردن این سوره
و زبان خود را نیز از حرام حفظ نمائید بدرستی که هرکه این سوره را در شب یا در روز بخواند مدام و مداومت بر آن نماید هیچ یک از اهل خانه
او زنا نکنند تا بمیرد و چون بمیرد هفتاد هزار ملک تا قبر او مشایعت نمایند که همه از برای او دعا و استغفار نمایند تا در قبرش نهند
الفرقان از حضرت امام موسی ع منقول است که ترک مکن تلاوت سوره فرقان را بدرستی که هرکه در هر شب این سوره را
بخواند حق تعالی عذاب نکند او را و حساب نباشد او را و منزلش در فردوس اعلا بود **الطواسین** از حضرت صادق ع منقولست
که هرکه سه طس را در هر شب جمعه بخواند از اولیاء و دوستان خدا باشد و در حفظ و حراست الهی بوده باشد و در دنیا به
فقر و بدحالی مبتلا نگردد و در آخرت از بهشت نقل دهند باو بقدری که راضی شود و زیاده از رضای او باو عطا نمایند و حق تعالی صد زن
از حور العین باو کرامت فرماید **العنکبوت والروم** بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هرکه سوره عنکبوت
و روم را در شب بیست و سیم شهر رمضان المبارک بخواند بخدا قسم که او از اهل بهشت است و در این حکم استثناء نمیکنم احدی را
و نمیترسم که خدا در این سوگند بر من گناهی بنویسد و این دو سوره را در نزد حق تعالی منزلت عظیم است **لقمان** از حضرت امام
محمد باقر ع منقول است که هرکه سوره لقمن را در شب بخواند حق تعالی در آن شب او را ملکی چند موکل گرداند که از شیطان و لشکرهایش
او را حفظ کنند تا صبح شود و اگر در روز بخواند او را از شیطان و لشکرهایش حفظ کنند تا شب شود **السجدة** از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هرکه سوره سجده را در هر شب جمعه بخواند حق تعالی در قیامت نامه اش را بدست راستش دهد و او را حساب نفرماید هر چند
که گناهکار باشد و در بهشت از رفقاء محمد و اهل بیت او باشد **الاحزاب** از حضرت صادق ع منقول است که هرکه سوره احزاب
را بسیار تلاوت کند در قیامت در جوار حضرت رسول بوده باشد و بعد از آن فرمود که در سوره احزاب فضائح بسیاری از زنان و مردان
قریش و غیر ایشان بود و درازتر از سوره بقره بود ولیکن کم کردند و تحریف دادند **السباء والفاطر** از حضرت صادق ع منقول است
که هرکه سوره سباء و فاطر را در شب بخواند در آن شب در حفظ و حراست الهی باشد و اگر در روز بخواند در آن روز مکروهی باو نرسد و حق تعالی
از خیر دنیا و آخرت آنقدر باو کرامت فرماید که در خاطرش خطور نکرده باشد و آرزویش بآن نرسیده باشد **یس** از حضرت صادق ع
منقول است که هر چیزی را قلبی است و قلب قرآن سوره یس است هرکه این سوره مبارکه را در روز پیش از شام بخواند از روز از بلاها ایمن و
محفوظ ماند و خلاوند او را روزی فراوان عطا فرماید کسی که در شب پیش از خواب بخواند حق تعالی هزار ملک باو موکل گرداند که او را از شر
هر شیطان مردود و هر آفتی حفظ نمایند و اگر در آن روز بمیرد حق تعالی او را داخل بهشت نماید و در وقت غسل او سی هزار ملک حاضر
گردند که از برای او استغفار کنند و مشایعت او نمایند تا قبرش با استغفار و چون در لحدش گذارند ملائکه در میان قبرش ساکن شوند
و عبادت الهی کنند و ثواب عبادت ایشان از او باشد و قبرش را فراخ کنند تا چشم کار کند و او را ایمن گردانند از فشار قبر و پیوسته
از قبر او نوری ساطع باشد تا اطراف آسمان تا وقتی که از قبر بیرون آید سی هزار ملک با او باشند و مشایعت او نمایند و با او سخن گویند
و بروی او خنده کنند و هر چیزی او را بشارت دهند تا او را از صراط و میزان بگذرانند و او را در مقام قرب بجائی بگذرانند که هیچ
خلقی قربش از او بیشتر نباشد مگر ملائکه مقرب و پیغمبران مرسل و با پیغمبران باشد نزد حق تعالی در هنگامی که مردم اندوه داشته
باشند و او اندوه نداشته باشد و در حالتی که مردم جزع کنند و او جزع نکند پس پروردگار عالم باو خطاب فرماید که ای بنده من هر
کرا خواهی شفاعت کن که من شفاعت ترا قبول مینمایم و هر سؤالی که خواهی از من بکن که سؤال ترا رد نکنم پس او شفاعت کند و
خدا قبول نماید و سؤال نماید و خدا قبول فرماید و دیگران را حساب کنند و او را حساب نکنند و با دیگران در مقام حسابش باز
ندارند و مذلت و خواری در آن صحرا با و نرسد و هیچ گناهی از گناهان او را نگیرند پس نامه خود را بگیرد و بجانب بهشت روان شود
پس مردم تعجب کنند که سبحان الله این بنده را هیچ گناهی نبوده و از رفقای پیغمبر آخر الزمان باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد
باقر منقول است که هرکه در عمر خود یکبار سوره یس بخواند حق تعالی بعدد هر خلقی که در آخرت است و هر خلقی که در دنیا است و هر
خلقی که در آسمان است بعدد هر یک از ایشان دو هزار هزار حسنه از برای او بنویسد و دو هزار هزار گناه از او محو فرماید و بفقر و
قرض و خانه فرود آمدن و تعب و مشقت و دیوانگی و خوره و پیسی و وسواس و درد که ضرر رساند مبتلا نشود و حق تعالی سکرات
و اهوال مرگ را از او تخفیف دهد و خود قبض روح او نماید و ضامن شود از برای او فراخی روزی را و در قیامت او را شاد نماید
و چندان ثواب باو کرامت فرماید که او راضی شود و حق تعالی خطاب فرماید بملائکه آسمانها و زمینها که من از فلان بنده راضی شدم
از برای او استغفار نمائید و بسند دیگر منقول است که شخصی خدمت امام رضا ع از بواسیر شکایت نمود حضرت فرمود که یس را با عسل
بنویس و خل کن و بخور و در حدیث دیگر از حضرت صادق ع منقول است که از برای دفع لکهائی که سفید و برص که در بدن بهم رسد

سوره یس را بعسل بنویسد و بیاشامد **الصافات** از حضرت صادق ع منقول است که هر که سوره والصافات را در هر روز جمعه
بخواند پیوسته از جمیع فتنه‌ها و بلاها محفوظ بوده باشد و در دنیا روزیش فراخ بوده باشد و بدنش و مال و فرزندانش هیچ
مکروهی نرسد از شیطان مردود و نیز از جبار معاندی و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد حق تعالی او را شهید بمیراند و شهید مبعوث
گرداند و با شهیدان او را داخل بهشت نماید و در درجه شهیدان او را جای دهد و بسند معتبر از سلیمان جعفری منقول است که جناب
امام موسی ع بفرزند خود قاسم فرمودند که برخیز ای فرزند و بر بالای سر برادرت سوره والصافات بخوان حضرت فرمود والصافات را بخوان
در بالین او تا تمام کنی او شروع بخواندن کرد تا انهم اشد خلقا ام من خلقنا رسید قبض روح شد چون جامه بر روی میت
کشیدند و بیرون آمدند یعقوب بن جعفر بحضرت عرض کرد که ما چنین میدانستیم که برای آسانی جان کندن سوره یس میباید خواند شما فرمودید
که سوره والصافات بخوان حضرت فرمودند که والصافات را بر سر هر کس که بسختی جان کندن گرفتار باشد بخوانند حق تعالی راحتش را
نزدیک میگرداند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که هر که از گزیدن عقرب نترسد این آیه را از سوره والصافات بخواند
سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین **ص** از حضرت امام محمد باقر منقول است که هر که سوره
ص را در شب جمعه بخواند حق تعالی از خیر دنیا و آخرت آنقدر باو عطا فرماید که هیچ احدی از خلق عطا نکرده باشد مگر پیغمبر مرسلی و یا
ملک مقربی و او را داخل بهشت گرداند با هر کس را که او خواهد از اهل خانه‌اش حتی خادمی که او را خدمت کرده باشد **الزمر** از حضرت
صادق ع منقول است که هر که سوره زمر را بخواند حق تعالی شرف دنیا و آخرت باو کرامت فرماید و او را عزیز گرداند بی مال و خویشان
بحدیکه هر که او را ببیند از او مهابتی در دلش واقع شود و آتش جهنم را بر او حرام گرداند و در بهشت از برای او هزار شهر بنا کند که در هر
شهری هزار قصر باشد و در هر قصری هزار خانه و از حوران و چشمه‌ها و درختان و میوه‌ها آنچه در قرآن وصف فرموده باو کرامت فرماید
المؤمن از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که هر که سوره حم مؤمن را در هر شب جمعه بخواند حق تعالی گناهان گذشته و آینده
او را بیامرزد و ایمان را از او سلب ننماید و آخرت او را بهتر از دنیای او گرداند **السجده** از حضرت صادق منقول است که هر که سوره حم
سجده را بخواند حق تعالی در قیامت نوری باو عطا فرماید که آنقدر باشد که چشم کار کند و او را سرور و شادی در آن روز کرامت فرماید
و در دنیا بحالی باشد که دیگران آرزوی حال او کنند **الشوری** از حضرت صادق ع منقول است که هر که مداومت کند بر تلاوت سوره
حمعسق چون در قیامت مبعوث شود رویش مانند برف سفید باشد و مانند آفتاب نورانی باشد و چون نزد عرش آید حق تعالی باو فرماید
که ای بنده من مداومت نمودی بر قرائت حم عسق و نمیدانستی که چه ثواب دارد اگر میدانستی قرائت این سوره و ثوابش را هرگز از خواندن
آن ملال بهم نمیرسانیدی و اکنون جزای خود را خواهی یافت بملائکه او را داخل بهشت کنید و از برای او قصری مقرر کرده‌ام از یاقوت سرخ
و درها و کنگره‌ها و درجه‌هایش از یاقوت سرخ است و از لطافت اندرون او از بیرون او دیده میشود و از اندرون او بیرون او
دیده میشود و در آن قصر دو هزار زن بکر جوان از حور العین و هزار کنیز و غلام از پسران گوشواره در گوش مانند در حسن باو عطا کرده‌ام
الزخرف از حضرت امام محمد باقر منقول است که هر که مداومت نماید بر قرائت سوره حم زخرف خدا او را در قبر از جانوران
زمین و از فشار قبر ایمن گرداند و چون او را بمقام حساب آورند این سوره بیاید و بامر الهی او را داخل بهشت گرداند **الدخان** از حضرت
امام محمد باقر ع منقول است که هر که سوره دخان را در نمازهای واجب و سنت خود بخواند حق تعالی او را در زمره ایمنان مبعوث گرداند
و او را در سایه عرش خود جای دهد و حساب او را آسان کند و نامه‌اش را بدست راست او دهد و بسند معتبر منقول است که شخصی
بخدمت حضرت امام محمد باقر ع عرض نمود که چگونه شب قدر را بشناسم فرمود که چون ماه رمضان شود هر شب صد مرتبه سوره
دخان را بخوان چون شب بیست و سیم شود تصدیق خواهی نمود آنچه سؤال نمودی **الجاثیه** از حضرت صادق ع منقول است که هر که
سوره حم جاثیه را بخواند ثوابش آنست که جهنم را نه بیند و از خروشش نشنود و با رسول خدا بوده باشد **الاحقاف** از حضرت امام
صادق ع منقول است که هر که سوره احقاف را در شب جمعه بخواند در دنیا خوفی باو نرسد و از فزع روز قیامت در امان باشد
از حضرت امام صادق منقول است که سوره‌های حم ریاحین قرآنند چون توفیق خواندن آنها را بیابید خدا را حمد و شکر و سپاس بجا آرید
که توفیق تلاوت آنها شما را عطا فرموده است بدرستی که بنده از خواب برخیزد و در نماز حم بخواند از دهانش نسیمی خوش بوی
تر از مشک و عنبر بیرون آید و بدرستی که حق تعالی رحم میکند تلاوت کننده این سوره‌ها را و رحم میکند همسایگان و آشنایان و مصاحبان
و خویشان او را در روز قیامت و عرش و کرسی و ملائکه مقربان از برای او استغفار مینمایند **محمد** از حضرت صادق ع منقول است
که هر که سوره الذین کفروا را بخواند گناهی نکند و در دین خود هرگز شک بهم نرساند و هرگز بفقر مبتلا نشود و هرگز خوفی باو نرسد
و همیشه از شک و کفر محفوظ باشد تا بمیرد و چون بمیرد حق تعالی هزار ملک بفرستد که در قبرش نماز کنند و ثواب نماز ایشان
از او باشد و چون از قبر بیرون آید آن هزار ملک او را مشایعت نمایند تا او را بمقام ایمنان از حق در قیامت بدارند و در امان خدا و رسول
بوده باشد **الفتح** از حضرت صادق ع منقول است که حفظ نمائید اموال و زنان و غلامان خود را بخواندن سوره انا فتحنا بدرستی که
کسی که بر خواندن این سوره مداومت نماید در روز قیامت منادی او را ندا کند که همه خلایق بشنوند که
تو از بندگان مخلص منی ای ملائکه او را ملحق گردانید به بندگان شایسته من و او را داخل بهشت نمائید و از شراب سر بمهر بهشت که بکافور

مروج است باو بخوانید **الحجرات** از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ حجرات را بخواند در هر شبی یا در هر روزی در بهشت از جماعتی باشد که بزیارت حضرت رسول مشرف میشوند **ق** از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که مداومت نماید بخواندن سورهٔ ق در نمازهای واجب و سنت خدا روزی او را فراخ گرداند و نامه اش را بدست راستش دهد و حساب او را آسان بکند **الذاریات** از حضرت صادق منقول است که هر که سورهٔ والذاریات را بخواند در هر روز یا در هر شب خدا امر معیشت او را باصلاح آرد و وسعت دهد در روزی او و منور گرداند قبر او را بچراغی که نور بخشد تا روز قیامت **الطور** از حضرت صادق و امام محمد باقر منقولست که هر که سورهٔ طور را بخواند حق تعالی خیر دنیا و آخرت را برای او جمع کند **النجم** از حضرت صادق منقولست که هر که سورهٔ نجم را در هر شب یا در هر روز بخواند در میان مردم بخیر و نام نیک تعیش نماید و گناهانش آمرزیده شود و محبوب دلهای مردم گردد **سورهٔ القمر** از حضرت صادق منقول است که هر که سورهٔ اقتربت الساعة را بخواند چون از قبر بیرون آید بر ناقه از ناقهای بهشت سوار شود **سورهٔ الرحمن** از حضرت صادق منقول است که ترک مکن قرائت سورهٔ رحمن را و خواندن آن را در نماز بدرستی که این سوره در دل منافقان قرار نگیرد و حق تعالی این سوره را در روز قیامت بر بهترین صورتها و در نهایت خوشبوئی بصحرای محشر حاضر میگرداند و می ایستد در محل قرب و کرامت می ایستد حق تعالی باو خطاب میفرماید که کی در دنیا نماز میخواند و مداومت مینمود خواندن ترا میگوید خداوندا فلان و فلان پس حق تعالی روهای ایشان را سفید میگرداند و میفرماید که هر کس را خواهید شفاعت کنید پس ایشان آنقدر که میخواهند شفاعت نمایند پس بایشان میگویند که داخل بهشت شوید و در هر جا که خواهید ساکن شوید و بسند معتبر از آنحضرت منقول است که بعد از نماز صبح روز جمعه سورهٔ الرحمن بخوان و در هر مرتبه که میگوئی فبای آلاء ربکما تکذبان بگو لا بشیء من آلاء رب اکذب و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هر که سورهٔ رحمن را بخواند و در هر مرتبه که بگوید فبای آلاء ربکما تکذبان بگوید لا بشیء من آلائک رب اکذب اگر در شب بخواند و در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و اگر در روز بخواند و در آن روز بمیرد شهید مرده باشد **سورهٔ الواقعة** از حضرت صادق منقول است که هر که سورهٔ واقعه را بخواند خدا او را دوست دارد و مردم را دوست او گرداند و در دنیا بدحالی و فقر و احتیاج نه بیند و بهیچ آفتی و بلائی مبتلا نگردد و از رفقای حضرت امیر بوده باشد و این سوره مخصوص آنحضرتست و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که هر که مشتاق بهشت و صفت آن بوده باشد سورهٔ اذا وقعت بخواند و هر که خواهد وصف جهنم را ملاحظه نماید سورهٔ الم السجدة را بخواند بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که هر که سورهٔ اذا وقعت را در شب پیش از آنکه بخوابد بخواند او را در قیامت روئی مانند شب چهارده نورانی باشد **المجادلة و الحدید** از حضرت صادق ع منقول است که هر که سورهٔ حدید و مجادله در نماز فریضه بخواند و مداومت نماید خدا او را عذاب ننماید و در خود و اهلش بدحالی نه بیند **الحشر** از حضرت رسول ص منقول است که هر که سورهٔ حشر را بخواند جمیع خلق خدا از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجب و آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و هوا و باد و مرغان و همهٔ درختان و کوهها و آفتاب و ماه و ملائکه همه بر او صلوات فرستند و از برای او استغفار کنند و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده باشد **الممتحنة** از حضرت علی بن الحسین ع منقول است که هر که سورهٔ ممتحنه را در نمازهای واجب و سنت بخواند خدا دل او را با ایمان امتحان نماید و دیده اش را نورانی کند و هرگز و فرزندانش بدیوانگی و فقر مبتلا نشوند **الصف** از امام محمد باقر منقول است که هر که مداومت کند بخواندن سورهٔ صف در نمازهای واجب و سنت در صف ملائکه و انبیاء بوده باشد **سورهٔ الجمعة و المنافقین** از حضرت صادق ع منقول است که واجب لازم است بر هر که از شیعیان ما بوده باشد که در نماز شام و خفتن خود سورهٔ سبح اسم ربک الاعلی را در شب جمعه بخواند و در نماز ظهر روز جمعه سورهٔ جمعه و منافقین بخواند چون چنین کند چنان باشد که بعمل حضرت رسول ص عمل کرده باشد و ثواب او در نزد خدا بهشت باشد **التغابن** از حضرت صادق ع منقول است که هر که سورهٔ تغابن را در نماز واجبی بخواند آن سوره در روز قیامت شفیع او باشد در نزد خدا و گواه عادلی باشد که شهادت دهد برای او نزد کسی که شهادت او را قبول نماید و از او جدا نشود تا او را داخل بهشت گرداند **مسبحات** از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که هر که سورهای مسبحات را بخواند همه شب پیش از خواب نمیرد تا قائم را ادراک نماید و اگر بمیرد او را در جوار حضرت رسول ص جای دهند **الطلاق و التحریم** از حضرت رسول ص منقول است که هر که سورهٔ طلاق و تحریم را در نماز واجب بخواند خدا او را در روز قیامت پناه دهد از خوف و اندوه و از آتش جهنم عافیت یابد و او را داخل بهشت گرداند بسبب تلاوت و محافظت کردن بر این دو سوره زیرا که این دو سوره از حضرت رسول است **الملک** از حضرت صادق ع منقول است که هر که سورهٔ تبارک الذی بیده الملک را در شب در نماز واجب پیش از خواب بخواند پیوسته در امان الهی بوده باشد تا صبح شود و در قیامت در امان الهی باشد تا داخل بهشت گردد بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که سورهٔ ملک مانع است که از عذاب قبر منع میکند و نامش در تورات سورهٔ الملک و هر که در شب بخواند بسیار عبادت و تلاوت کرده و نیکو کرده است و در آن شب او را از غافلان ننویسند بدرستی که من در نماز وتیره بعد از نماز خفتن نشسته میخوانم و پدرم در شب و روز میخواند و هر که این سوره را بخواند چون نکیر و منکر بقبر در آیند چون از جانب پاها بیایند پاها بایشان بگویند که شما را از جانب من راهی نیست بدرستی که این بنده هر شب و روز بر ما می ایستاد و سورهٔ ملک را میخواند و چون از جانب شکمش بیایند شکمش بایشان خطاب کند که شما را از جانب من راهی نیست بدرستی که این بنده هر شب و هر روز سورهٔ ملک را از من حفظ میکرد

در خواص سورهٔ مبارکهٔ رحمن و واقعه و ...

در خواص سورهٔ مبارکهٔ طلاق و تحریم و ...

سوره ن از حضرت صادق ع منقول است که هر که سوره ن والقلم را در فریضه یا در نافله بخواند خدا او را ایمن گرداند از اینکه هرگز
بفقر مبتلا شود و چون بمیرد او را از فشار قبر نجات دهد الحاقة از حضرت صادق ع منقول است که بسیار بخوانید سوره حاقه را بدرستی
که خواندن آن در فرایض و نوافل از ایمان بخدا و رسول است زیرا که این سوره در واقعه حضرت امیر و معاویه واقع و نازل شده است و هر کس که
این سوره را بخواند ایمان از او برطرف نشود تا هنگام مردن المعارج از حضرت صادق ع منقول است که بسیار بخوانید سوره
سئل سائل را که هر که این سوره را بسیار بخواند حق تعالی در قیامت هیچ گناه را از او سؤال ننماید و او را در بهشت با رسول خدا ساکن
گرداند سوره نوح از حضرت صادق ع منقول است که هر که ایمان بخدا و بقرآن دارد نباید که خواندن سوره [illegible] را ترک نماید
بدرستی که هر بنده که این سوره را از برای خدا در نماز واجب و سنتی بخواند خدا او را در مساکن نیکوکاران ساکن گرداند و سه
بهشت دیگر او را کرامت فرماید و دویست حور بیر و چهار هزار زن با او تزویج فرماید الجن از حضرت صادق ع منقول است که هر کس
سوره جن را بسیار بخواند در دنیا از چشم جنیان و دمیدنها و سحر و مکر ایشان محفوظ بوده باشد و در بهشت از رفقای حضرت
رسول بوده باشد المزمل از حضرت رسول ص منقول است که هر که سوره مزمل را در نماز خفتن یا در آخر شب بخواند شب و روز و این سوره
هر سه شاهد باشند در قیامت خدا او را زندگانی نیکو دهنده گرداند و بمردن نیکو بمیراند المدثر از حضرت امام محمد باقر ع منقول است
هر که در نماز واجب سوره مدثر بخواند بر خدا لازم است که او را در جوار حضرت رسول ص جای دهد و در زندگانی دنیا هرگز او را شقاوت
در نیابد سوره القیمة از حضرت صادق ع منقول است که هر که مداومت کند بر سوره لا اقسم و بآن عمل نماید خدا او را با حضرت رسول
محشور گرداند و آن حضرت او را بشارت فرماید و بروی خندد تا از صراط و میزان بگذرد الدهر از حضرت امام محمد باقر ع منقول است
که هر که سوره هل اتی را در هر صبح پنجشنبه بخواند خدا با او هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن از حور العین کرامت فرماید و با حضرت
رسول باشد و بسند معتبر از علی بن عمر منقول است که بخدمت حضرت امام علی النقی رفتم در روز سه شنبه حضرت فرمود که دیروز
نزد ما نیامدی گفتم نخواستم که در روز دوشنبه حرکت کنم حضرت فرمود که هر که خواهد خدا او را از شر روز دوشنبه نگاه دارد باید
که در رکعت اول نماز صبح آن روز سوره هل اتی علی الانسان بخواند حق تعالی او را از شر آن روز محفوظ دارد که حق تعالی نگاه داشت ایشان را از
شر آن روز و باستقبال ایشان فرستاد نضرت و خوشحالی و سرور و شادی را و در حدیث رجاء بن ضحاک وارد شده است که حضرت
امام رضا در صبح روز دوشنبه در رکعت اول سوره هل اتی را میخواندند و در رکعت دوم سوره هل اتیک حدیث الغاشیة
سوره المرسلات از حضرت صادق ع منقول است که هر که سوره والمرسلات را بخواند حق تعالی میان او و حضرت رسول ص
آشنائی بیندازد عم هر که هر روز سوره عم یتساءلون را بخواند از سال بیرون نرود تا توفیق زیارت کعبه را بیابد و هر که سوره
نازعات را بخواند نمیرد مگر سیراب و داخل بهشت نشود مگر سیراب سوره عبس و تکویر از حضرت صادق ع منقول
است که هر که این دو سوره را بخواند در حفظ الهی باشد از خباثت و در سایه کرامت الهی بوده باشد تا وقتی که زنده است سوره
الانفطار و المطففین و الانشقاق از حضرت صادق ع منقول است که هر که سوره انفطار و انشقاق را در
هر فریضه و نافله بسیار بخواند خدا هیچ حاجت او را رد ننماید و او را هیچ مانعی از خدا در نگرداند در آخرت و پیوسته نظر
بکرامتهای الهی نماید در آخرت و خدا نظر رحمت باو بنماید تا از حساب خلایق فارغ شود و بسند دیگر از آن حضرت منقول است
که هر که در نماز واجب سوره مطففین را بخواند بسیار حق تعالی در قیامت برات ایمنی از آتش جهنم باو کرامت فرماید و او را به
بهشت برد بی‌حساب سوره البروج از حضرت صادق منقول است که هر که سوره والسماء ذات البروج را در هر فریضه بخواند
چون سوره پیغمبران است حق تعالی او را با پیغمبران و مرسلان و صالحان محشور نماید الطارق از حضرت صادق ع منقول
است که هر که سوره والسماء والطارق را در فرایض بخواند او را در نزد خدا قدر و منزلت عظیم بود و از رفقای پیغمبران بوده باشد در
بهشت الاعلی از حضرت صادق ع منقول است که هر که سوره سبح اسم ربک الاعلی را در نماز بخواند فریضه یا نافله در روز قیامت
باو گویند که از هر دری از درهای بهشت که خواهی داخل شو الغاشیة از حضرت صادق ع منقول است که هر که مداومت نماید
بخواندن سوره هل اتیک حدیث الغاشیة در نماز واجب یا سنت خدا او را فرو گیرد برحمت در دنیا و آخرت و در روز قیامت او را
از آتش ایمن گرداند الفجر از حضرت صادق ع فرمود بخوانید سوره فجر را در نمازهای فریضه و نافله که آن سوره
امام حسین است و هر که این سوره را بخواند در بهشت در جوار آن حضرت باشد البلد از حضرت صادق منقول است که هر که سوره لا اقسم
را بخواند در نماز واجب در دنیا از جمله صالحان معروف شود و در آخرت معروف گردد که او را نزد حق تعالی منزلت عظیم است و در
روز قیامت از رفقای پیغمبران و شهیدان و صالحان بوده باشد الشمس و اللیل و الضحی و الم نشرح از حضرت صادق
منقول است که هر که بسیار بخواند این سوره‌ها را در شب یا در روز هر چیز که نزد او حاضر باشد در قیامت برای شهادت بدهند حتی موی و پوست
و گوشت و خون و عروق و عصبها و استخوانها و جمیع اعضای او و حق تعالی بفرماید که من شهادت شما را قبول کردم از برای بنده خود
ای ملائکه ببرید او را به بهشت و هر جا که او اختیار نماید باو عطا کنید گوارا باد فضل و رحمت من از برای بنده من التین از حضرت
صادق منقول است که هر که سوره والتین را در فرایض و نوافل بخواند عطا فرمایند او را از بهشت هر جا که بپسندد العلق از حضرت

صادق ع منقول است که هر که در هر روز یا در هر شب سوره اقرء باسم را بخواند و در آن روز یا در آن شب بمیرد چنان باشد که شهید مرده باشد
خدا او را با شهیدان محشور نماید و چنان باشد که در راه خدا در میان دو لشکر رسول خدا جهاد کرده باشد **القدر** از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که هر که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بلند بخواند چنان باشد که در راه خدا شمشیر کشیده و جهاد کرده باشد و اگر پنهان
آهسته بخواند چنان باشد که در راه خدا شهید شده باشد و در خون خود دست و پا زده باشد و هر که ده بار بخواند خدا هزار گناه
از گناهان او را محو نماید و هر که سوره انا انزلناه را در نماز فریضه بخواند منادی از جانب حق تعالی او را ندا فرماید که گناهان گذشته تو را
آمرزیدم عمل را از سر گیر و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که هر که پیش از طلوع آفتاب قل هو الله احد بخواند و انا انزلنا
در آن روز بگناهی مبتلا نشود هر چند شیطان سعی نماید و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم منقول است که بدرستی که خدای تعالی در روز جمعه
هزار نفحه و نسیم از رحمت خود هست هر بنده را آنچه خواهد از آن عطا فرماید پس هر که سوره انا انزلنا فی لیلة القدر را بعد از عصر روز جمعه
صد مرتبه بخواند حق تعالی آن نفحه رحمت را و مثل آنرا باو عطا فرماید و از حضرت صادق ع منقول است که چون ماه رمضان در آید هر شب هزار
مرتبه انا انزلناه بخوان چون شب بیست و سیم شود دل خود را محکم بدار و گوشهای خود را بگشا از برای شنیدن عجایب از آنچه خواهی دید و
بسند معتبر از آن حضرت منقول است که اگر کسی در شب بیست و سیم ماه رمضان سوره انا انزلناه را هزار مرتبه بخواند چون صبح شود
یقین او محکم گردد و شاید باشد باعتراف نمودن بچیزی چند که مخصوص ما است از غرایب و فضایل و نیست آن مگر بسبب چیزی که در خواب
مشاهده نماید و بسند معتبر از آنحضرت منقول است که هر که جامه نوی ببرد و سوره انا انزلناه را سی و شش مرتبه بخواند و در هر مرتبه که برسد
بآیه تنزل الملائکة اندکی آب بردارد و بر جامه بپاشد پاشیدن سهلی پس دو رکعت نماز در آن جامه بکند و دعا بکند و در دعا بگوید الحمد لله
الذی رزقنی ما اتجمل به فی الناس واواری به عورتی واصلی فیه لربی و حمد الهی بکند پیوسته در فراخی نعمت باشد تا آن جامه کهنه شود و بسند
معتبر منقول است که چون حضرت امام رضا ع جامه نوی میپوشیدند قدحی از آب می طلبیدند و ده مرتبه سوره قل هو الله و ده مرتبه
سوره انا انزلناه و ده مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون بر آن ظرف میخواندند و بعد از آن آب را بر جامه میپاشیدند و میفرمودند که هر که
پیش از پوشیدن جامه چنین کند پیوسته در فراخی عیش باشد مادام که تاری از آن جامه باقی باشد **و بسند** معتبر دیگر از حضرت
امیر المؤمنین ع منقول است که چون حق تعالی جامه نوی بکسی عطا فرماید باید که وضو بسازد و دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی سوره
حمد و آیة الکرسی و قل هو الله و انا انزلناه بخواند و بعد از آن حمد کند خدای را که عورت او را بجامه پوشیده و او را در میان مردم زینت
بخشیده و کلمه لا حول و لا قوة الا بالله بسیار بگوید که کسی که چنین کند در آن جامه معصیت خدا نکند و بعدد هر تاری که در آن جامه بوده
باشد خدا ملکی موکل گرداند که تقدیس خدا کنند و از برای او استغفار کنند و براو دعا کنند و ترحم نماید و در روایت دیگر وارد شده است که
هر که قدحی بر گیرد و آبی در آن قدح بریزد و سی و پنج مرتبه سوره انا انزلناه را بر آن قدح بخواند و آب آن قدح را بر آن جامه بپاشد پیوسته
با وسعت باشد تا آن جامه کهنه شود **و بسند** معتبر از حضرت صادق ع منقول است که از برای عوذه از بلاها سبوی تازه میگیری
و از آب پر میکنی و سوره انا انزلناه را بر آن سبو میخوانی پس آن سبو را می آویزی و از آن آب میخوری و وضو می سازی و پیش از آنکه آب
او تمام شود دیگر آب بر دور پیش میریزی و بسند معتبر منقول است که شخصی بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که هشت دختر مرا
بهم رسیده و هرگز پسر را تا بحال ندیده ام دعا فرما که خدا پسری بمن کرامت نماید حضرت فرمود که چون میخواهی که مشغول جماع شوی
دست راست خود را بر طرف راست زن بگذار و هفت مرتبه سوره انا انزلناه را بخوان و بعد از آن مشغول شو چون حمل ظاهر
شود در هر شب بهر وقت که از پهلو به پهلو گردی باز دست بر جانب راست نافش بگذار و هفت مرتبه آن سوره را بخوان آن شخص
گفت که چنین کردم هفت پسر از پی یکدیگر بمن ارزانی داشت **و بسند** معتبر منقول است که از ابی عمرو گفت که بسیار حالم از فقر
و احتیاج پریشان شد بخدمت حضرت امام محمد تقی نوشتم حال خود را و عرض کردم که فقیر و پریشان حالم حضرت فرمود که مداومت
کن بر سوره انا ارسلنا نوحا الی قومه یکسال خواندم و اثری ندیدم باز دیگر بخدمت حضرت نوشتم و عرض کردم که از خواندن آن سوره
نفعی ندیدم حضرت بمن نوشتند که آنرا یکسال خواندی کافی است بحال سوره انا انزلنا بخوان من چنین کردم بعد از اندک وقتی ابن ابی
داود قرض مرا اداء کرد و وظیفه برای من و عیال مقرر کرد و مرا وکیل کرد به بصره فرستاد با پانصد درهم برای من مقرر کرد و من از بصره نوشتم
بخدمت امام علی النقی و بعلی بن مهزیار دادم و فرستادم و بان نامه نوشتم که پیشتر حال خود را عرض کردم و در جواب بمن چنین نوشتند
و عمل کردم و حال خوف شده است میخواهم که بفرمائی که آیا اکتفا کنم بخواندن سوره انا انزلناه در نمازهای واجب و مستحب یا در غیر
نماز هم بخوانم اندازه و قدرش را بفرمای که چه مقدار می باید خواند حضرت ع نوشتند که هیچ سوره را از قرآن ترک مکن نه کوچک
و نه بزرگ و در خواندن انا انزلناه در شبانه روزی صد مرتبه کافی است و بسند معتبر از امام موسی کاظم ع منقول است که هر که
بعد از نماز عصر ده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند مثل اعمال جمیع خلایق از ثواب باو کرامت فرمایند **و بسند** معتبر منقول است که امام
محمد تقی چون در ماه تازه داخل می شدند روز اول ماه دو رکعت نماز میکردند و در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد
و در رکعت دوم بعد از حمد سی مرتبه انا انزلناه فی لیلة القدر میخواندند و بعد از نماز بآنچه میسر بود تصدق میفرمودند و سلامتی ایام
را بآن عمل میخریدند و حضرت علی النقی ع در جواب ابو علی بن راشد که بآنحضرت عرض کرده بود که خواندن سوره انا انزلنا و قل هو الله در نماز صبح بر من

در خواص سوره انا انزلناه و فضایل آن

در بیان اینکه سوره انا انزلناه از برای وسعت روزی نافع است

گران است حضرت فرمود که بر تو گران نباشد والله که فضیلت در این دو سوره است **البینة** از حضرت امام محمد باقر منقول است که هر که سوره لم یکن را بخواند از شرک بیزار گردد و در دین پیغمبر برای کامل شود و در قیامت داخل مؤمنان کامل مبعوث گردد و خدا او را حساب نماید حساب آسانی **الزلزلة** بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که ملول نشوید از خواندن سوره اذا زلزلت الارض زلزالها بدرستی که هر که در نمازهای نافله این سوره را بخواند خدا هرگز او را بزلزله و صاعقه و آفتی از آفات دنیا مبتلا نگرداند و او را از این آفتها نمیراند و در وقت جان کندن ملک بزرگواری از جانب پروردگارش نزد او بیاید و بر بالای سرش بنشیند و به ملک موت از جانب حق تعالی بگوید که برفق و مدارا کن با دوست خدا که خدا را بخواندن سوره اذا زلزلت بسیار یاد میکرد و آن ملک نیز بملک موت سفارش کند پس ملک موت میگوید که حق تعالی مرا امر کرده است که سخن او را بشنوم و اطاعت او را بکنم تا مرا امر بکند قبض روحش نمایم پس ملک موت نزد او باشد تا پرده از پیش دیده آن مؤمن برگیرند و جای خود را در بهشت به بیند و بعد از دیدن او را امر نماید که قبض روحش کن پس ملک موت در نهایت ملایمت و آسانی قبض روح او بکند و هفتاد هزار ملک روح او را مشایعت کنند و بزودی به بهشت رسانند و بسند معتبر از حضرت امام رضا منقول است که حضرت رسول فرمود که هر که چهار مرتبه سوره اذا زلزلت را بخواند چنان است که تمام قرآن را خوانده است **العادیات** از حضرت صادق منقول است که هر که سوره والعادیات را مداومت بخواند با حضرت امیرالمؤمنین محشور شود و در بهشت از رفقاء آنحضرت باشد **القارعة** از حضرت امام محمد باقر مرویست که هر کس سوره قارعه را بسیار تلاوت نماید خدا او را از فتنه دجال و ایمان بدو نگاه دارد و از حرارت جهنم در آخرت در امان بدارد **التکاثر** از حضرت صادق منقول است که هر که سوره تکاثر را در نماز واجب بخواند حق تعالی ثواب صد شهید در نامه عملش بنویسد و هر که در نافله بخواند ثواب پنجاه شهید برای او بنویسد و در نماز واجبش چهل صف از ملائکه با او نماز کنند و بسند معتبر از آنحضرت منقول است که حضرت رسول فرمود که هر که سوره الهیکم التکاثر را در وقت خواب بخواند خدا او را از عذاب قبر نگاه دارد **العصر** از حضرت رسول منقول است که هر که سوره والعصر را در نمازهای نافله بخواند خدا او را در قیامت با روی نورانی و دندان خندان و چشم روشن و دل خوشحال مبعوث گرداند تا او را داخل بهشت نماید **الهمزة** از حضرت صادق منقول است که هر که سوره ویل لکل را در نمازهای فریضه بخواند خدا فقر را از او زایل کند و روزی او را فراخ کند و او را بمرگ ناگهانی نمیراند **الفیل و القریش** از حضرت صادق منقول است که هر که در نمازهای واجب خود سوره الم تر کیف را بخواند برای او شهادت دهند در قیامت هر دشت و کوهی و سنگ و کلوخی که او از جمله نمازکنندگان بوده است و حق تعالی فرماید که راست گفتید شهادت شما را قبول کردم ای ملائکه او را بی حساب داخل بهشت نمایید که من او را و عمل او را دوست می دارم ایضا از آنحضرت منقول است که هر که سوره لایلاف را بسیار تلاوت نماید چون مبعوث شود بر اسبی از اسبان بهشت سوار شود تا بر سر مائده از نور بنشیند **و بدانکه** مشهور میان علما آنست که یکی از این دو سوره را به تنهائی در نماز واجب نمی توان خواند بلکه اگر خوانند با هم می باید خواند و هم چنین است حکم والضحی و الم نشرح **الماعون** از حضرت امام محمد باقر مرویست که هر که سوره ارایت الذی یکذب بالدین را در نمازهای فریضه و نافله بخواند خدا او را در قیامت باعمال دنیا حساب نکشد و از جماعتی باشد که خدا نماز و روزه ایشان را قبول کرده باشد **الکوثر** از حضرت جعفر بن محمد منقول است که هر که سوره انا اعطیناک الکوثر را در نمازهای نافله و فریضه بخواند خداوند او را در قیامت از حوض کوثر آب دهد و او را در زیر درخت طوبی در جوار حضرت رسول جای دهد **الکافرون** از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره قل یا ایها الکافرون و سوره قل هو الله احد را بخواند در نمازهای فریضه خدا او را و پدر و مادر او را بیامرزد و اگر از اشقیا باشد نام او را از دیوان اشقیا محو نماید و در دیوان سعدا بنویسد و او را در زندگانی دنیا از سعادتمندان بدارد و او را شهید بمیراند و شهید مبعوث گرداند **و** بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که پدرم فرمودند که قل هو الله احد ثلث قرآن است و قل یا ایها الکافرون ربع قرآن است **و** بسند معتبر از آنحضرت منقول است که هر که وقتی که بر رختخواب خود رود قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را بخواند حق تعالی برات بیزاری از شرک از برای او بنویسد **و** بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در سفری نماز کردند و ما با آنحضرت اقتدا کردیم در رکعت اول سوره قل یا ایها الکافرون را خواندند و در رکعت دوم قل هو الله احد و چون از نماز فارغ شدند فرمودند که از برای شما ثلث قرآن و ربع قرآن را خواندم **و** بسند صحیح از حضرت صادق منقول است که ترک مکن خواندن قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون را در هفت نماز در نافله صبح و در رکعت اول نافله نماز پیشین و در رکعت اول نافله نماز شام و در رکعت اول نافله نماز شب و نماز احرام و نماز صبح اگر هوا بسیار روشن باشد و سوره طولانی نتواند بخواند و در دو رکعت نماز طواف **و** در روایت دیگر وارد شده است که این نمازها را همه در رکعت اول سوره قل هو الله احد میخواند مگر در نافله صبح که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون میخواند **سورة النصر** از حضرت صادق منقول است که هر که سوره اذا جاء نصر الله و الفتح و رأیت الناس یدخلون را در نماز فریضه یا نافله بخواند خدا او را بر جمیع دشمنان نصرت دهد و چون از قبر بیرون آید با او نامه باشد که در آن نامه امان از صراط و از آتش جهنم و صدای جهنم بوده باشد و بر هر چیزی که

و هر چیز که بگذرد او را بشارت دهند به نیکی داخل بهشت شوند و از برای او در دنیا اسباب خیر ابقا کند حق تعالی بگشاید که بخاطرش خطور نکرده باشد و از روزی آن نا امید نباشند باشد **اللهب** از حضرت صادق ع منقول است که چون سوره تبت یدا ابی لهب را بخوانید نفرین کنید بر ابی لهب که از جمله تکذیب کنندگان بود و تکذیب پیغمبر و آنچه او آورده است مینمود **الاخلاص** از حضرت صادق منقول است که هر که سوره قل هو الله احد را یک مرتبه بخواند حق تعالی بر او برکت فرستد و هر که دو مرتبه بخواند حق تعالی بر او و بر اهل او برکت فرستد و هر که سه مرتبه بخواند حق تعالی بر او و بر اهل او و بر همسایگانش برکت دهد و هر که دوازده مرتبه بخواند خدا در بهشت دوازده قصر از برای او بنا کند و کاتبان اعمال به یکدیگر گویند که بیایید برویم و بقصرهای برادر خود نظر کنیم و هر که صد مرتبه بخواند خداوند عالمیان گناهان بیست و پنج ساله او را بیامرزد بغیر از خون ناحق و مال مردم و کسی که چهار صد مرتبه بخواند خدا او را اجر چهارصد شهید کرامت نماید از شهیدانی که اسبان ایشان را پی کرده باشند و خون ایشان را ریخته باشند و کسی که هزار مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند در یک شبانه روز نمیرد تا جای خود را در بهشت ببیند یا دیگری برای او ببیند و بسند دیگر از آنحضرت ع منقول است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بر سعد بن معاذ نماز کردند فرمودند که هفتاد هزار ملک بر او نماز کردند که جبرئیل در میان ایشان بود از جبرئیل پرسیدم که بچه سبب این مرتبه پیدا کرده و بچه عمل مستحق این شد که شما ملائکه بر او نماز کنید گفت بسبب اینکه قل هو الله احد میخواند ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در وقت رفتن و برگشتن **و بسند** معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که صد مرتبه سوره مبارکه قل هو الله احد را در وقت خواب بخواند خداوند گناهان پنجاه ساله او را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود خود را حفظ نمایید از شر مردم بخوانید سوره قل هو الله احد و رو بجانب راست خود کن و بخوان و رو بجانب چپ کن و بخوان و بجانب روی خود رو کن و بخوان و رو بجانب پشت سر خود کن و بخوان و رو بجانب بالای سر خود کن و بخوان و رو بجانب پایین پای خود کن و بخوان و اگر خواهی نزد حاکمی بروی چون نظرت بر او افتد سه مرتبه بخوان و در هر مرتبه که بخوانی انگشت خود را عقد کن از دست چپ و انگشتان را چنین نگاه دار تا از نزد او بیرون آئی و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که یک روز بر او بگذرد و سوره قل هو الله احد را نخواند و پنج نماز بگذارد قل هو الله بخواند با او خطاب کنند که ای بنده خدا تو از نمازگذارندگان نیستی **و بسند** دیگر از آنحضرت ع منقول است که هر که یک هفته بر او بگذرد و قل هو الله احد در آن یک هفته نخواند و بمیرد بر دین ابی لهب مرده باشد و در حدیث دیگر فرمود که هر که را مرضی پیش آید یا در شدتی واقع گردد و قل هو الله احد را از برای دفع آن نخواند او از اهل النار است **و در** حدیث دیگر فرمود که هر که ایمان بخدا و بروز قیامت داشته باشد باید که بعد از نماز واجب خود خواندن سوره قل هو الله احد را ترک ننماید بدرستی که هر که بعد از نماز فریضه قل هو الله احد بخواند خدای تعالی با او خیر دنیا و آخرت کرامت فرماید و گناهان او و فرزندان او و پدر و مادر او را بیامرزد و بسند معتبر دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هر که سوره قل هو الله احد را بعد از نماز صبح خود یازده مرتبه بخواند در آن روز بر او گناهی لاحق نشود هر چند بینی شیطان بخاک مالیده شود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که خانه او و همسایگانش را حفظ نماید و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هر که در وقت خواب سوره قل هو الله احد را بخواند خدا با او موکل گرداند پنجاه هزار ملک را که او را در آن شب حراست نمایند و ایضا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که حضرت رسول ص فرموده است که هر که در وقت خواب سوره قل هو الله احد را بخواند گناه پنجاه ساله او آمرزیده شود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که یک مرتبه سوره قل هو الله احد را بخواند چنان باشد که ثلث قرآن و ثلث تورات و ثلث انجیل و ثلث زبور را خوانده باشد و از حضرت صادق منقول است که حق تعالی بعوض فدک بحضرت فاطمه ع الطاعه ترا کرامت فرمود که هر که مطیع آن حضرت بوده باشد پس هر که حضرت فاطمه و فرزندان او را دوست دارد و بتی بهم رساند و هزار مرتبه سوره قل هو الله احد را بخواند و بحق فاطمه ع سؤال نماید زوال بت را بامر الهی زایل میکند و حضرت امام رضا ع فرمود که هر که را صداعی یا غیر آن عارض شود ذراعهای خود را بگشاید و سوره فاتحة الکتاب و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق بخواند و دست بر روی خود بکشد آن آزار برطرف شود **المعوذتین** بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که سبب نزول معوذتین آن بود که حضرت رسول ص تب کرد و جبرئیل این دو سوره را آورد و تعویذ آنحضرت کرد اینها و بسند معتبر از ابی صابر منقول است که حضرت صادق ع امامت کردند در نماز شام و معوذتین خواندند و بعد از فارغ شدن فرمودند که این دو سوره از قرآن است و از حضرت امام رضا ع منقول است که هر که در عهد صبا و طفولیت تعهد نماید در هر شب خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را هر یک را سه مرتبه و قل هو الله احد را صد مرتبه و اگر نتواند پنجاه مرتبه حق تعالی از او دور گرداند دیوانگی و مرضهائی را که عارض اطفال میشود و استسقاء و فساد معده و غلبه خون را ما دامی که برسد مادام که تعهد و ملازمت بر این نماید و از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که هر که در سه رکعت وتر قل هو الله احد و معوذتین بخواند با او خطاب کنند که ای بنده خدا بشارت باد ترا که خدای تعالی نماز وتر ترا قبول فرمود اللهم وفقنا و از حضرت صادق ع منقول است که چون بادی بینی خوش آیند از آن رو برگردان و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخوان که ضرر چشم بتو نرسد

جواهر کلمات ﴿ زبرجدة قرآنیه ﴾ لتعبیر قرائة السور في النوم

قال الله تعالی حکایة عن الصدیق النبی رب قد آتیتنی من الملک وعلمتنی من تأویل الأحادیث فاطر السموات والارض الآیة بدانکه
شیخ عبد الرحمن صفوری شافعی در کتاب نزهة المجالس از علماء تعبیر منامات از برای خواب دیدن خواندن هر یک از سور قرآنیه را
تعبیری نقل نموده واین ناچیز خوش داشتم که تتمیماً للفائدة وتعمیماً للعائدة اظهار در این مقام لمناسبة المرام نقل نمایم در کتاب مذکور
مسطور است که هر کس در خواب ببیند سوره **فاتحه** میخواند خدا فتح دعایش را مستجاب نماید وشرّ یا از او رفع فرماید وهر کس
ببیند سوره **بقره** میخواند از جانب اولاد خیری باو برسد وعمرش طولانی گردد وهر کس ببیند سوره **آل عمران** میخواند پسری با
عنایت شود که بسیار سفر کند وهر کس ببیند سوره **نساء** میخواند مال بسیاری باو ارث برسد که از او بوارث منتقل گردد وزوجه اش
با او مخاصمه نماید وهر کس ببیند سوره **مائده** میخواند از او بمردم فائده برسد ومبتلی بقوم قسی القلب گردد وهر کس ببیند که سوره
انعام میخواند نیکبخت شود بر او نعمتهای خدای تعالی وهر کس ببیند سوره **اعراف** میخواند عمر بسیار شود وبعضی گفته اند که هر
علمی را نائل شود وهر کس ببیند سوره **انفال** میخواند بر دشمن ظفر یابد وهر کس ببیند سوره **توبه** میخواند دوستدار صلحاء
خواهد شد وهر کس ببیند سوره **یونس** میخواند از هم وغم نجات یابد واگر مریض باشد شفا یابد وکید ساحرین از او دفع شود
وهر کس سوره **هود** را ببیند میخواند عمرش طولانی شود ورزقش بسیار گردد وهر کس ببیند که سوره **یوسف** میخواند اهلش
با او دشمنی ورزند ودر بنای اش در میان مردم بلند گردد وهر کس ببیند سوره **رعد** میخواند اجلش نزدیک شود وهر کس ببیند
سوره **ابراهیم** میخواند از جمله صالحین خواهد بود وهر کس ببیند سوره **حجر** میخواند اگر از تجار است بر اقران خود فائق
خواهد شد واگر از اهل علم باشد در غربت بمیرد واگر پادشاه است اجلش نزدیک باشد واگر از قضاة بوده باشد دفنایش نیکو باشد
وهر کس ببیند سوره **نحل** میخواند علم وروزی باو برسد ودوستدار پیغمبر باشد وهر کس ببیند سوره **اسراء** میخواند از
جانب پادشاه عقوبت خواهد شد یا انکه شأنش در نزد خدا وخلق بلند گردد وهر کس ببیند سوره **کهف** میخواند عمرش طولانی
وعملش نیکو گردد وهر کس ببیند سوره **مریم** میخواند خدای تعالی امر اهلش را کفایت نماید واو را با انبیاء محشور گرداند وهر کس ببیند سوره
طه میخواند شخصی باشد که قیام لیل وفعل نیکو را دوست بدارد وسحر از او برطرف شود وهر کس ببیند سوره **انبیاء** میخواند
بهره وافری از مرده باو برسد وتوفیق خیر یابد وهر کس ببیند سوره **حج** میخواند بحج مشرف شود واگر مریض باشد بمیرد وهر کس
ببیند سوره **مؤمنون** میخواند عفت وپاکدامنی او زیاد شود واز بلا نجات یابد وهر کس ببیند سوره **نور** میخواند خدای
قلب او را نورانی کند وامر بمعروف ونهی از منکر نماید وبعضی تعبیر نموده اند که مریض شود وهر کس ببیند سوره **فرقان** میخواند محبت
حق وکاره باطل باشد وهر کس ببیند سوره **شعراء** میخواند بعسرت در روزی مبتلا گردد واز دروغ محفوظ ماند وهر کس
ببیند سوره **نمل** میخواند بر اهل خود بزرگی پیدا نماید در ملک وفهم وهر کس ببیند سوره **قصص** میخواند رزقش بسیار شود
واجرش عظیم گردد وهر کس سوره **عنکبوت** را ببیند میخواند در حفظ خدا باشد واز اهلش جدا ماند وهر کس ببیند سوره
روم میخواند علم ومال او را روزی شود وگفته شده است که شهری از مشرکین وکفار بردست او فتح شود وهر کس ببیند سوره مبارکه
لقمن میخواند یقین وحکمت او را روزی شود وهر کس ببیند سوره **سجده** میخواند در حال سجده بمیرد واز جانب خدا خیری
باو برسد وبعضی گفته اند که دوست میدارد قیام لیل را وهر کس ببیند سوره **احزاب** میخواند با برادران خود مکر نماید وبا اهل خود حسد
برد وبعضی گفته اند که متابعت حق کند وهر کس ببیند سوره **سبأ** میخواند شجاعی باشد که دوست دارد حمل سلاح را وبعضی گویند
که مبتلا شد زاهدی که ساکن باشد کوهسار را وهر کس ببیند سوره **فاطر** میخواند نائل میشود برضای پروردگار خود وهر کس ببیند سوره
یس میخواند خدای تعالی او را با پیغمبر محشور سازد وکردارش نیکو باشد وهر کس ببیند سوره **والصافات** میخواند فرزند نیکو
یا مال حلال او را روزی شود وهر کس ببیند سوره **ص** میخواند دوست میدارد زنان را وهر کس ببیند سوره **تنزیل** میخواند
عمرش طولانی شود وروز قیامت با پیغمبران بوده باشد وهر کس ببیند سوره **غافر** میخواند مؤمنی باشد که عمل خیرات بجا آورد وهر کس
ببیند سوره **فصلت** میخواند قوم را بهدایت دعوت کند وهر کس ببیند سوره **شوری** میخواند عمرش طولانی شود وعلمش
بسیار گردد وهر کس ببیند سوره **زخرف** میخواند بهره او در دنیا کم شود ودر آخرت بسیار بود وهر کس ببیند سوره **دخان**
میخواند ایمن گردد از عذاب جهنم ویقین او قوی شود وهر کس ببیند سوره **احقاف** میخواند ملک الموت بصورت نیکو نزد او آید
وبرفق ومدارا با او رفتار نماید وگویند که عاق والدین شود وبعد توبه نماید وهر کس سوره **قتال** را ببیند تعبیرش مثل سوره احقاف
میباشد وهر کس ببیند سوره **فتح** میخواند گشایش در کارش پیدا شود وجنّ او را نصیب گردد ودر دنیا واخرت نائل شود وهر کس ببیند
سوره **حجرات** میخواند بین مردم را اصلاح نماید وهر کس ببیند سوره **ق** میخواند علم وصلاح روزی او شود وهر کس ببیند سوره
والذاریات میخواند اصحاب او مطیع او گردند واز گیاهها زمین روزی باو برسد وهر کس ببیند سوره **طور** میخواند فرزندی که عمرش
نصیب او گردد وبعضی گویند مجاور مکه شود وهر کس ببیند سوره **نجم** میخواند فرزند صالحی روزی او شود وهر کس ببیند که
سوره **اقتربت** میخواند سالم ماند از سحر واز بلائی که باو برسد وهر کس ببیند سوره **الرحمن** میخواند مجاور شود بمکه یا بیت المقدس

۲ وبا پیغمبر محشور خواهد شد ع

برحذر دور داز برای جهاد و هرکس به بیند سورهٔ **واقعه** میخواند وسعت رزق و ایمنی یابد و هرکس به بیند سورهٔ **حدید**
میخواند قوت در دین و صحت در بدن یابد و هرکس به بیند سورهٔ **مجادله** میخواند اگر از علما باشد بر خصم غالب شود و اگر معلول
گردد و هرکس به بیند سورهٔ **حشر** میخواند در نزد مردم محبوب شود و هرکس به بیند سورهٔ **ممتحنه** میخواند در آخر عمرش توبه
کامل نصیب او گردد و بعضی گفته‌اند از هر شری نجات یابد و هرکس به بیند سورهٔ **صف** میخواند بجهاد رود و شری را از
پیغمبر دفع نماید و هرکس به بیند سورهٔ **جمعه** میخواند هر گاه و از پی از دنیا و آخرت یابد و هرکس به بیند سورهٔ **منافقین**
میخواند خدای تعالی او را از نفاق پاکیزه گرداند و هرکس به بیند سورهٔ **تغابن** میخواند مبتلی بزنی شود و اگر زن باشد بر هوو جفا
گردد و هرکس به بیند سورهٔ **طلاق** میخواند مبتلی شود بزن بدخلقی تا آنکه زنهای خود را طلاق دهد و هرکس به بیند سورهٔ **تحریم**
میخواند از محرمات اجتناب نماید و هرکس به بیند سورهٔ **تبارک** میخواند تندکانی او در خدمت پادشاه مشرف شود و از پادشاه باو
فایده رسد یا بر دشمن ظفر یابد و بمراد خود برسد و هرکس به بیند سورهٔ **حاقه** میخواند اگر مرد است بدار کشیده شود اگر مرد بینی
باشد بمیرد و اگر زن باشد شوهرش او را طلاق گوید و بعضی گویند در نزد خدا مقرب شود و هرکس به بیند سورهٔ **سئل سائل** میخواند
در کوچکی گناه کند و در بزرگی توبه نماید و بعضی گفته‌اند تعبیرش آنست که خدای تعالی دور را براو نزدیک گرداند و هرکس به بیند سورهٔ **نوح**
میخواند همنشین قوم جهال شود و بر اعدا ظفر یابد و هرکس به بیند سورهٔ **جن** میخواند از قوم متی القلبی متضرر شود و هرکس به بیند
سورهٔ **مزمل** میخواند فرج بعد الشده باو برسد و هرکس به بیند سورهٔ **مدثر** میخواند بسرب در روزی گرفتار شود و بعضی گویند
روزه بسیار گیرد و هرکس به بیند سورهٔ **قیامة** میخواند فراوانی و خیر باو برسد و هرکس به بیند سورهٔ **انسان** میخواند خیر
بسیاری را نائل شود و هرکس به بیند سورهٔ **والمرسلات** میخواند از هر خوفی ایمن شود و غم او برطرف گردد و کردارش نیکو شود
و عمرش طولانی باشد و هرکس به بیند سورهٔ **نباء** میخواند خیر بسیاری باو رسد و هرکس به بیند سورهٔ **نازعات** میخواند
خدا مکروه را از قلب او برطرف سازد و گفته شده که تعبیرش آنستکه تاخیر کند نماز را از وقت خود و هرکس به بیند سورهٔ **عبس**
میخواند توفیق و تفتیش گردد و هرکس به بیند سورهٔ **تکویر** میخواند بجانب مشرق سفر کند و خیر یابد و هرکس به بیند سورهٔ **انفطار**
میخواند در بلیه گرفتار شود و از آن برهد و هرکس به بیند سورهٔ **مطففین** میخواند تیر جان که خوانده خیانت در کیل و وزن
نماید و بعضی برعکس گفته‌اند یعنی در کیل و وزن خیانت نکند و هرکس به بیند سورهٔ **انشقاق** میخواند اگر پادشاه باشد جمعی از
رعیتش براو تمرد نمایند و اگر غیر پادشاه است تعبیرش آنستکه دختران او زیاد شوند و اگر زن باشد آبستن گردد و هرکس به بیند
سورهٔ **بروج** میخواند علم هیئت و نجوم را فرا گیرد و هرکس به بیند سورهٔ **طارق** میخواند اولاد ذکوری را واجد شود که
عمر آنها طولانی نگردد و هرکس به بیند سورهٔ **اعلی** میخواند تسبیح را دوست دارد و رو با خرت آورد و تارک دنیا شود و هرکس که
به بیند سورهٔ **غاشیه** میخواند علم و زهد را نائل شود و هرکس به بیند سورهٔ **فجر** میخواند با هیبت گردد و بعضی گفته‌اند
تعبیرش آنستکه مالش باخر رسیده بمیرد و هرکس به بیند سورهٔ **بلد** میخواند مساکین و فقراء را طعام دهد و گفته شده که در مسجدهای خود
ساکن باشد و هرکس به بیند سورهٔ **والشمس** میخواند همسایهٔ پادشاه عادلی گردد و هرکس به بیند سورهٔ **واللیل** میخواند کرمتا
سخی در روزی شود و قیام لیل و طاعت براو آسان گردد و هرکس به بیند سورهٔ **والضحی** میخواند صاحب شفقت و رحمت بر بندگان خدا
شود و هرکس به بیند سورهٔ **انشراح** میخواند از مرضها امان یابد و هرکس به بیند سورهٔ **والتین** میخواند عملش نیکو گردد و هرکس
به بیند سورهٔ **اقرء** میخواند ولد صالحی او را روزی شود و هرکس به بیند سورهٔ **قدر** میخواند عمرش طولانی و کردارش نیکو گردد
و هرکس به بیند سورهٔ **بینه** میخواند پیر او در بین خوف و رجاء خواهد بود و هرکس به بیند سورهٔ **زلزله** میخواند خوف این است
که از سلطان آسیبی باو رسد و هرکس به بیند سورهٔ **عادیات** میخواند اگر مسافر باشد خوف آنستکه طریق براو قطع گردد و گرفتار
دزدان شود و اگر مقیم است تعبیرش آنستکه راغب بر دنیا گردد و هرکس به بیند سورهٔ **قارعه** میخواند پیر او در بین خوف و رجاء
بوده باشد و هرکس به بیند سورهٔ **تکاثر** میخواند روزی او اندک و قرضش بسیار گردد و هرکس به بیند سورهٔ **والعصر** میخواند
پیر او بین خوف و رجاء بود و گفته شده که تعبیرش آنستکه نفع و زیانش بسیار بود و هرکس به بیند سورهٔ **همزه** میخواند پیر او سخن
نمام و سخن چین باشد و هرکس به بیند سورهٔ **فیل** میخواند بر دشمنان ظفر یابد و گفته شده است که تعبیرش آنستکه در آن مکانی که سوره
را در آن قرائت نموده فتنه واقع شود و هرکس به بیند سورهٔ **قریش** میخواند روزیش بآسانی برسد و هرکس به بیند سورهٔ **ماعون**
میخواند پیر او مانع الزکوة و مکذب بروز جزاء است و بعضی گویند بر دشمن خود یاری کرده شود و هرکس به بیند سورهٔ **کوثر** میخواند
دوست دارد عمل خیر و خوبی را و هرکس به بیند سورهٔ **کافرون** میخواند با صاحبان بدعت همنشین گردد و هرکس به بیند
سورهٔ **نصر** میخواند اگر سلطان است بر دشمن ظفر یابد و الا اجلش نزدیک شود و هرکس به بیند سورهٔ **تبت** میخواند اگر غنی
باشد مالش تلف شود و اگر فقیر باشد نمامی خواهد کرد و هرکس به بیند سورهٔ **اخلاص** میخواند ایمانش قوی گردد و مالش بسیار
شود و عائله‌اش کم گردد و دعایش مستجاب شود و هرکس به بیند سورهٔ **فلق** میخواند حالش نیکو شود و بر دشمن ظفر یابد و
هرکس به بیند سورهٔ **ناس** میخواند شر جن و انس از او دفع شود و ختم قرآن در خواب حاجت روا شدن و قرائت قرآن چون سورهٔ اولاد و مسلمان ... [illegible]

در خواص و بیان هر سوره و تعبیر قرائت سوره‌ها و آیات

در تعبیر قرائت سوره‌ها و قرآن و هر اعضا از اعضای خود قرآن

جواهر کلمات — (در برخی قرائت) — لمثوبة بعض الآیات مما یاب

قال الله تعالی ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم باید دانست که هریک از آیات شریفه قرآنیه را مثوبات بسیار و فضایل و خواص بیشمار است و ما در این وجیزه فضایل بسم الله الرحمن الرحیم را که یکی از آیات کریمه قرآنیه است در عنوانی علیحده مبین و مشروح نمودیم و در این عنوان هم بذکر بعضی از آیات اقتصار مینماییم از جمله در فضایل و خواص بلیغ از آیات شریفه سوره فاتحه نقل نماییم آنچه را که علامه مجلسی ره در عین الحیوة ذکر نموده از حضرت امام حسن عسکری ع منقول است که حضرت رسول ص فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که من قسمت کرده ام سوره فاتحة الکتاب را میان خود و بنده خود پس نصف السوره از من است و نصفش از بنده من و از بنده من است آنچه در آن سؤال نماید عطا مینمایم چون بنده بگوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی میفرماید که ابتدا کرد بنده من بنام من و بر من لازم است که کارهای او را باتمام رسانم و در جمیع احوال او برکت دهم پس چون بگوید الحمد لله رب العالمین حق تعالی فرماید که بنده حمد کرد مرا و دانست که نعمتها که نزد او است همه از جانب من است و بلاها که از او دور شده است همه بتطول و احسان من است ای ملائکه شما را گواه میگیرم که از برای او اضافه کردم بنعمتهای دنیا نعمتهای آخرت را و دفع کردم از او بلاهای آخرت را چنانچه من بلاهای دنیا را از او دفع کرده ام پس چون الرحمن الرحیم گوید حق تعالی میفرماید که بنده من برای من شهادت داد که من رحمن و رحیم ای ملائکه شما را گواه میگیرم که بهره او را بسیار کردم و نصیب او را از عطاهای خود عظیم گردانیدم و چون گوید مالک یوم الدین خداوند عالمیان فرماید که ای ملائکه شما را گواه میگیرم که چنانچه بنده من اعتراف کرد که من مالک یوم جزا و روز حسابم حساب او را آسان کنم و از گناهان او درگذرم چون بنده گوید ایاک نعبد حق جل و علا فرماید که راست گفت بنده من مرا عبادت کرد پس ای ملائکه گواه میگیرم شما را که او را براین عبادت ثوابی کرامت نمایم که جمیع مخالفان او از روی حسرت او نمایند و چون ایاک نستعین گوید حق تعالی فرماید که بنده من بمن استعانت جسته و التجا بمن آورده ای ملائکه گواه میگیرم شما را که من در جمیع امور او را اعانت نمایم و در جمیع شدائد بفریاد او رسم و در روز بلاها و سختیها دستش را بگیرم پس چون اهدنا الصراط المستقیم بگوید تا آخر سوره حق تعالی فرماید که آنچه بنده من از من طلبید او را کرامت کردم و آنچه را او بترسید او را از آن ایمن کردم و ایضاً در کتاب مذکور نقل نموده است که حضرت رسول ص فرمود که هر که چهار آیه از اول سوره بقره بخواند و آیة الکرسی را تا و هو العلی العظیم با دو آیه بعد از آن و سه آیه سوره بقره را بخواند هرگز بدی در خود و مالش نبیند و شیطان نزد او نیاید و قرآن را فراموش نکند و از حضرت امام رضا ع منقول است که هر که آیة الکرسی را در وقت خواب بخواند از فالج ایمن گردد و هر که بعد از نماز بخواند هیچ صاحب نیشی باو ضرر نرساند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که هر که یکمرتبه آیة الکرسی را بخواند حق تعالی برگرداند از او هزار بلا از بلاهای دنیا و هزار بلا از بلاهای آخرت را که سهلترین بلای دنیا فقر و احتیاج باشد و کمترین بلای آخرت عذاب باشد و منقول است که ابوذر از حضرت رسول ص سؤال کرد که یا رسول الله کدام آیه عظیم ترین آیاتیست که بر تو نازل گردیده است حضرت فرمودند که آیة الکرسی و بسند دیگر منقول است که شخصی بخدمت حضرت صادق ع از تب شکایت کرد حضرت فرمود که آیة الکرسی را در ظرفی بنویس و در آب حل کن و بخور و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین ع منقول است که کسی که چشمش آزاری داشته باشد آیة الکرسی بخواند و در خاطر خود قرار دهد بر طرف میشود و بتوفیق الهی عافیت می یابد مرویست که چون کسی خواهد که از خانه بیرون رود چند آیه از سوره آل عمران را بخواند یعنی آیه ان فی خلق السموات و الارض را تا آخر سوره با آیة الکرسی و سوره انا انزلناه و سوره حمد بخواند که موجب قضای حاجتهای دنیا و آخرت میگردد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که حضرت رسول فرمودند که هر که صبح و شب آیة الکرسی را بخواند چنان باشد که ملک مقرب خود را عبادت کرده و از حضرت رسول منقول است که حق تعالی فرمود که بشنوید و مشتاق شوید گنجهای عرش خود را که عطا کرده ام فاتحة الکتاب و خاتمه سوره بقره یعنی آیه آمن الرسول تا آخر سوره و از حضرت امیرالمؤمنین ع مرویست که فرمود گمان ندارم که کسی در اسلام عقلش کامل شده باشد و شبی بگذرد آیة الکرسی خواندن بخوابد و بعد از آن فرمود که اگر بدانید چه فضیلت دارد آیة الکرسی در هیچ حال آنرا ترک نمائید بدرستی که حضرت رسول مرا خبر داد که آیة الکرسی را از گنج زیر عرش بمن داده اند و به پیغمبری پیش از من نداده بودند بعد از آن حضرت امیر ع فرمود که از آن روز که این را از حضرت رسول ص شنیده ام تا بحال یک شب آنرا ترک نکرده ام و سه مرتبه میخوانم در هر شبی یکمرتبه بعد از نماز خفتن پیش از نافله و بسند معتبر از حضرت رسول منقول است که هر که بعد از نماز واجب آیة الکرسی بخواند تا وقت نماز دیگر در امان خدا بوده باشد و در حدیث دیگر منقول است که فرمود یا علی بر تو باد بتلاوت آیة الکرسی بعد از نماز فریضه بدرستی که محافظت و مداومت نمینماید بر خواندن آن مگر پیغمبری یا صدیقی یا شهیدی و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که حق تعالی امر فرمود که سوره فاتحه و آیة الکرسی و آیه قل اللهم مالک الملک را بزمین آیند ایشان در عرش الهی در آویختند و گفتند پروردگارا ما را بکجا میفرستی بنزد اهل خطایا و گناهان میفرستی حق تعالی وحی فرمود بایشان که بروید بسوی زمین بعزت و جلال خودم سوگند میخورم که هر که از آل محمد و شیعیان ایشان شما را تلاوت نماید بعد از نمازهای واجب البته بسوی او نظر نمایم بنظر مخفی خود یعنی الطاف خاصه خود را شامل حال او گردانم و در هر روز هفتاد نظر و در هر نظر کردنی هفتاد حاجت او را بر آورم و توبه او را قبول کنم هرچند معصیت بسیار کرده باشد و مرحوم ملا احمد نراقی در زینة الثناء ایضاً ذکر کرده است که جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که

آیة الکرسی را در عقب هر فریضه بخواند حق تعالی بنظر رحمت در او نگرد و گناهان او را بیامرزد و دو فرشته باو فرستاده تا عملهای نیکوی او را مینویسند و عملهای بد او را محو کنند تا روز دیگر آنوقت و نیز فرموده که هر که آیة الکرسی را در عقب هر فریضه بخواند حق تعالی بذات خودش متصدی قبض روح او شود و چنان باشد که با پیغمبران جهاد کرده باشد در راه خدا و شهید شده باشد و روایت است از حضرت امیر المؤمنین ع که فرمود سید عالم ص که چون آیة الکرسی فرود آمد از کنج عرش الهی هر بتی که در مشرق و مغرب بود بروی در افتاد و ابلیس بترسید و قوم خود را گفت که امشب چه حادثه عظیم واقع شده و کدام امر عظیم نازل گشته گفتند که حضرت رسالت خبر داد بامت خود که آیه عظیم الشأن که از کنج العرش خدا است نزول یافته و از هیبت او همه بتهای عالم بروی در افتادند ابلیس نزد قوم خود آمد و خبر داد و همه غمگین شدند و نیز حضرت رسول فرمودند که آیة الکرسی پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه برکت است و از امام محمد باقر ع مروی است که هر که یکبار آیة الکرسی را بخواند حق تعالی هزار مکروه از مکروههای دنیا و هزار مکروه از مکاره آخرت از او دور گرداند که کمترین مکروههای دنیا درویشی باشد و کمترین مکاره آخرت عذاب قبر باشد و نیز از امام محمد باقر ع منقول است که هر که مداومت بقرائت آیة الکرسی نماید بعد از هر فریضه از فقر و درویشی در امان بوده باشد و بخدا محتاج نشود عبد الله بن عوف گوید شبی در خواب دیدم که قیامت ظاهر شده و هول و هیبت در دلم پدید آمد و خلایق را در صف سیاست بداشتند و مرا بیاوردند و در موقف حاضر گردانیدند و امر به بهشت نمودند چون در بهشت در آمدم قصری بلند و کوشکهای مزین بر من عرض کردند که از جمال آن و نیکوئی آن حیران بماندم و مرا گفتند که درهای قصر را بشمار از آن شمردم پنجاه در بود پس گفتند که خانهای آن را بشمار شمردم صد و پنجاه خانه بود و مرا گفتند که این همه از تو است من از خواب بیدار شدم و خدای را شکر کردم و بعد از صبح نزد محمد بن سیرین رفتم که در تعبیر خواب کامل بود و این خواب را با او گفتم پس گفت که چنان مینماید که تو آیة الکرسی بسیار میخوانی گفتم بلی تو از کجا دانستی گفت از آنجا که آیة الکرسی پنجاه کلمه و صد و پنجاه حرف است و ثواب و خواص آیة الکرسی زیاده از این است که در این مختصر گنجد حذراً من الاطالة به همین اکتفا شد و حضرت رسول ص فرموده که دو آیه از آخر سوره بقره را هر که بخواند حق تعالی جمیع مهمات دنیا و آخرت او را بسازد و شیطان گرد او نگردد و در خبر آمده که با آنحضرت عرض کردند که از خانه ثابت بن قیس هر شب نوری مانند چراغ تابان بر میآید حضرت فرمود که آخر سورة البقرة را میخواند و آن آیه آمن الرسول است تا آخر سوره و این دو آیه در شب معراج بر پیغمبر ص نازل شد چنانچه از ابن مسعود روایت شده که آنحضرت ص چون در شب معراج بسدرة المنتهی رسید سه چیز او را عطا کردند اول نمازهای پنجگانه دوم دو آیه از آخر سوره بقره سیم آمرزش ذنوب کبائر را بعد از توبه و از عبد الله عباس مرویست که پیغمبر ص فرمود که بنده چون این دو آیه بخواند و بلفظ غفرانک ربنا حق تعالی فرماید که غفرت لک یعنی آمرزیدیم ترا و چون گوید لا تؤاخذنا گوید مؤاخذه نمیکنم ترا و چون گوید و لا تحمل علینا گوید بر شما تکلیف نکنم آنچه را که طاقت آن نداشته باشید و چون گوید واعف عنا گوید عفو کردم و چون گوید واغفر لنا گوید آمرزیدم ترا و چون گوید وارحمنا گوید رحم کردم بر تو و چون گوید فانصرنا علی القوم الکافرین گوید نصرت و یاری کردم شما را بر جمیع کافران و دیگر آنکه آیه شهادت را نیز فضل بسیار و ثواب بیشمار است انس بن مالک از پیغمبر ص روایت کرده است که هر که این آیه را بخواند و در آخر آن بگوید و انا علی ذلک من الشاهدین حق تعالی بعدد هر حرفی از آن فرشته بیافریند تا از برای او استغفار کنند و آمرزش خواهند تا روز قیامت و هر که این آیه را بخواند حق تعالی هشت در بهشت برای او بگشاید و هفت در دوزخ را بر او در بندد و نیز فرموده که هر که در وقت خواب این آیه را بخواند حق تعالی هفتاد هزار فرشته خلق کند که تا روز قیامت برای او استغفار نمایند و ابو الغالب گفته که در وقتی بتجارت بکوفه رفتم و در همسایگی اعمش فرود آمدم مردی در آخر شب مکرر این آیه میخواند و هر بار در آخر آن میگفت که و انا اشهد بما شهد الله به استودع الله هذه الشهادة و هی عند الله ودیعة حتی یؤدیها الی یوم القیمة چون روز شد نزد او رفتم و گفتم دیشب آیه شهادت میخواندی و در آخر کلماتی میگفتی آیا در آن از پیغمبر خبری شنیده گفت بلی گفتم مرا از آن واقف کن گفت تا یکسال خدمت نکنی از این نگویم من بر در سرای او بارها بگشودم و یکسال خدمت او کردم چون مدت بسر آمد گفتم یا شیخ سال تمام شد گفت بدانکه اهل حدیث روایت کرده اند از ابن مسعود که پیغمبر ص فرموده که هر که این آیه را بخواند بطریقی که مذکور شد خدای تعالی او را در روز قیامت حاضر سازد و گوید ای بنده من عهد من وفا کردی که توحید است من سزاوارترم از آنکه بعهد وفا کنم ای فرشتگان من درهای بهشت را برای او بگشائید تا از هر دری که خواهد داخل شود و نیز از حضرت رسول روایت شده است که زمانی دو فرشته در هوا بیکدیگر رسیدند یکی بدیگری گفت از کجا میآئی گفت از نزد بنده عاصی که امروز معصیت میکرد و خدای را میآزرد و اینک عمل سیاه او است که باسمان میبرم آن فرشته دیگر گفت عجب حالتی است که من نام او و برات آزادی او از آتش دوزخ بر زمین میبرم فرشته اول از این متعجب شد دیگری گفت که چون تو از او جدا شدی آن بنده عاصی آیه شهادت بخواند حق تعالی فرمود که من گناه و معصیت او را با ایمان و معرفتش بخشیدم و از سعید بن جبیر روایت شده که سیصد و شصت بت در حوالی کعبه بودند چون این آیه نازل شد همه بروی در افتادند و از حضرت رسول ص منقول است که هر که آیه قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی تا آخر سوره کهف بخواند در وقت خواب از خوابگاه او تا کعبه نوری ساطع گردد که میان او پر باشد از ملائکه و استغفار از برای او کنند تا صبح و در حدیث معتبر از حضرت امام موسی ع منقول است که هر که در وقت خواب این آیه را از سوره فاطر بخواند ان الله یمسک السموات و الارض ان تزولا و لئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا در آن شب آنخانه بر سرش خراب نشود و از اهل مرو شخصی [illegible]

در فضیلت آیة الکرسی و دعای [illegible]

ومن بروم و بمیلیم خیت [illegible] عالم [illegible] در این شب چه حادثه عظیم واقع شده است

در فضیلت آخر سوره بقره و [illegible] و آیه شهادت

جواهر کلمات — در زمره جلالة قرائته — لیتدبروا القرآن هلالیمات

قال الله تعالی افلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا در جواهر التفسیر است که منافقان را به پیغمبر و قرآن اعتقاد صافی نبود بلکه قرآن را کلامی مفترا و پیغمبر را متکلمی مفتری تصور میکردند لاجرم از فیض فضل الهی و افاضت حضرت سبوت پناهی بحرمان موسوم بودند و اگر بدیدهٔ تفکر در قرآن نگریستندی و از روی تامل و تدبر در الفاظ و معانی قرآن خوض نمودندی هر اینه برای ایشان روشن میشد که این قرآن کلام حق است و از مضمون آیات کلام میدانستند که حضرت رسالت پیغمبر بر حق است و از این سبب حق سبحانه ایشان را بتدبر در قرآن و تفکر در صورت و معنی آن ترغیب فرموده و میگوید آیا چرا تامل نمی نمایند این منافقان در قرآن و تفکر نمیکنند در آن تا بر ایشان ظاهر گردد که کلام حق است و هر اینه این معنی داعی شود ایشان را با یمان که تدبر تصرف قلب است بنظر در ادبار امور یعنی عواقب آن و تفکر تصرف دل است بنظر در دلایل و دقایق آن و نزد محققان تدبر استخراج جواهر حقایق آیات بغواصی افکار از بحار اسرار کلام جبار و مینفرماید بخداوند و اگر بودی این قرآن از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است هر اینه اهل فهم و عقل یافتندی در او اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از خلل نمی تواند بود خواه بحسب لفظ یا بحسب معنی **در زمرهٔ تنویعیه** و میباید دانست که اختلاف بر انواع است اختلاف قراءت در مد و قصر و ادغام و اظهار و غیبت و خطاب و جمع و واحد و امثال آن و اختلاف در مقادیر آیات که بقول یکی از اهل عدد فلان سوره چندین آیه است و بقول دیگر کمتر یا بیشتر و اختلاف احکام ناسخ و منسوخ و اختلاف مختلس بامر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و اختلاف تلون و در تفسیر حدادی اختلاف بلا زم کفته و آنچنان است که یک قصه بچند نوع مذکور شود که چون باصل رجوع نمایند هیچ تفاوت پدید نباید چنانچه میفرماید فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و جای دیگر میفرماید فانبجست و هر دو یکی است چه انفجار بمعنی روان شدن آبست و انبجاس بمعنی انبجاس صورت نه بندد و در قصه سلیمان ع واقع است که فسخرنا له الریح عاصفة تجری بامره رخاء و در لغت عرب عاصف باد تند است و رخاء باد نرم آنجا تلون است چه اولی آنکه باد سخت باشد تا تخت را بردارد و چون برداشت نرم باید تا ضرری بساکنان بساط نرسد پس هیچ یک از این اختلافات که مذکور شد مفضی فساد و مودی بافساد نیست اما اختلاف تناقض که فلان چیز هست و همان چیز نیست یا اختلاف تفاوت که فلان کس بغایت سالدار است و من سن سال او کم می بینم و برا این دو اختلاف در قرآن نیست و کفته اند اختلاف عبارت است از تناقض و تفاوت و کذب و قرآن از این هر سه صفت مبری است و آنها در کلام مخلوق یافت شود اما تناقض بجهت آنکه علم انسان کامل نیست و بجزئی و کلی احاطه ندارد پس کلام متناقض از ایشان صدور می یابد و چون حق سبحانه عالم است بجزئیات و کلیات از انتقاض مقدس و مبرا است و دیگر در کلام بشر تفاوت هست از روی بلاغت و قرآن بتمامه مستوفی کمال بلاغت است که اگر نبودی معارضه با بعضی از آن در حیز امکان آمدی و دیگر کذب را در کلام مخلوق راه هست زیرا که بر غیب مطلع نیست شاید که خبر دهد از چیزی و بخلاف آن باشد که او خبر میدهد اما حق سبحانه و تعالی عالم الغیب است هر چیزی که خبر دهد مطابق خواهد بود و از انواع این سخنان پرتو شعور بر اینها در ادراک افتاده بجبطه فهم در میباید که قرآن کلامی است منزه از کذب و بهتان و مبری از تفاوت و تناقض و نقصان بلکه مطلع انوار صدق و صفا و منبع اسرار مهر و وفا است کلام و صفه از کل و اطهر عظیم شانه الله اکبر **یا فوقیتر استنباطیه** در تفسیر منهج در ذیل این آیه فرموده با آنکه در این آیه دلالت است بر معنا کثیره یکی بطلان تقلید و صحت استدلال در اصول دین زیرا که حق تعالی امر فرمان را ببدبر و تفکر خوانده و حث فرموده ایشان را بر آن **دوم** فساد قول حشویه و غیرهم که میگویند قرآن مفهوم المعنی نیست مگر به تفسیر رسول الله زیرا که او سبحانه حث بندگان فرموده بر تدبر در آن تا از آن بند و صحت آن را اثبات کنند **سیم** آنکه اگر قرآن از مخلوق می بود نه از جانب خدا بر فرض به کلام عباد بودی و اختلاف در آن بودی چه نادم آنکه کلام متناقض از فعل حق تعالی نیست **در زمرهٔ ادبیه** در تفسیر جواهر است که بدانکه تدبر از جملهٔ آداب معنوی تلاوت قرآن است و ادبهائی که تعلق بتلاوت قرآن میدارد دو نوع است صوری و معنوی ظاهریه و باطنیه و تا کسی نسبت بقرآن رعایت مجموع آداب نماید از فهم او خبر محلی نشود و لیث از خدا خواهیم توفیق ادب بی ادب محروم گشت از لطف رب **لوء لوءٔ ظاهریه** بدانکه ادبهای ظاهریه تلاوت قرآن که قاری را رعایت آن باید نمود ده است **اول** طهارت اگر قاری از مصحف خواند بر وجهی که مس آن کند محدث را مس قرآن جایز نیست مگر باطلاقی فی مجانبی و اگر از ظهر القلب خواند بی وضو جایز است و افضل آنکه با وضو باشد **دوم** جلوس بهیئت ادب و سکون روی به قبله کرده و سر در پیش افکنده بخضوع و خشوع تمام متوجه گشته و هر چند بحکم و یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم ایستاده و تکیه زده نیز جایز است و لکن بر وجهی که ذکر شد افضل است **سیم** رعایت ترتیل یعنی حروف را از مخارج آن ادا نماید و محافظت وقوف لازم شمرد و اگر کسی مراسم ترتیل نگاه ندارد فرمان الهی را که و رتل القرآن ترتیلا نا شده مخالف نموده **در** لطایف اشعر است که چون قرآن بر وجهی خوانی که دهان گشوده زده شور را شامل و کلمه مزیران چنان را نی که دست مفلوج فراضه در شمرد و آیات و سور از صورت معنی بغیر اداء و فصل و وصل از قراءت بی اصل را دخواهی آغاز نموده حروف از دایرهٔ رعایت مخارج خارج کشت و وقوف از مقام معرفت و منزله وقوف بر

بر طرف مانده لاجرم نه در تلاوت طراوت است و نه در قرائت حلاوت **بلیت** دراز داشت زبان مکن کج مج حرفها را شیر ادا کن
از مخرج دور باش از لکنت و تعجیل کام گیر از تامل و ترتیل **چهارم** افتتاح با استعاذه و تسمیه و استعاذه قبل از قرائت
باید مطلقا در آغاز سوره و غیر آن باشد اما تسمیه نزد بعض افتتاح سوره باید و در غیر آن مخیر است و بعضی در همه وقت تسمیه را حسن
دانسته اند **پنجم** مراعات سجدات و آن دو نوع است فعلی و قولی فعلی آنکه بوقت تلاوت آیه سجده سجده تلاوت کند و سجده
در چهارده موضع است بتفصیلی که در محل خود مذکور شده **اما قولی** جواب بعضی آیات است بر وجهی که از شارع نقل کرده اند چنانچه در عقب
آیه فبای حدیث الخ گوید امنت بالله و بعد از قرائت الیس الله باحکم الحاکمین جواب دهد که بلی و انا علی ذلک من الشاهدین ۞
ششم جهر یعنی بلند خواندن بر وجهی که اسماع نفس خود کند و در اسماع غیر دو وجه است جمعی بجهت اجتناب از ریا و تضع
افضل آهسته خواندن را دانسته اند و بعضی بجهت تنبیه سامع و تهییج شوق بقرآن بلند خواندن را انسب شمارند و اصل در این
هر دو باب نیت است جزای کرده هر کس بقدر نیت او است و در مواضع مکروهه چون بازار و حلق بیاغان و مانند آن و در
مساجد بوقت نماز گذاردن مردمان بلند خواندن نشاید **هفتم** از مصحف خواندن چه تلاوت عبادتی است و نظر در مصحف
نیز از جمله عبادات است و چون دو عبادت مقترن شود هر اینه اجر قاری زیاده گردد و در اخبار آمده که ختمی از روی مصحف با
هفت ختم از ظهر القلب در فضیلت برابر است و اکثر صحابه قرائت از مصحف کرده اند و در بعض از رساله ها خواجه رح مذکور است
که در حدیث وارد شده است که افضل عبادة امتی قراءة القرآن نظرا و یک نکته در این آنست که چون در خط نظر کنند توجه به
تلاوت تمامتر باشد و دیگر آنکه همچنانکه زبان و گوش بهره خود از خواندن و شنیدن می یابند دیده نیز حظ خود از مشاهده
خط و نقش و حروف و صورت و کلمات بردارد و در روایت آمده که هر که پیوسته نظر در خط مصحف کند تا زنده بود نور دیده او
نقصان نپذیرد امروز نقشی که دلالت بر کلام دارد نظر میکن تا فردا متکلم را بینی در مضمون تنهای دوری کلام او میخوان تا در ساحت بهشت
ورق سلام او شنوی که سلام قولا من رب الرحیم **بلیت** دو روز بکه دو شو سلام تا شد مارا امروز فلک غلام تا شد مارا **هشتم**
بکاء و آثار رقت تلاوت شمرده اند یعنی آنکه در وقت تلاوت گریه کردن مستحب است **در احیاء العلوم** آورده که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرموده اند که قرآن بخوانید و گریه کنید و خود را بر تکلف بگریه در آرید طریق تکلف بکاء برای آنکه سوره هل الله
ابلکه منشاء آب چشم و آتش دل است **شیخ صالح** مری حضرت رسالت پناه را در واقعه دید و قرآن بر ایشان خواند حضرت
فرمودند که یا صالح هذه القراءة فاین البکاء آب خود کا در زبان بود سوز سینه و آب دیده کو **بلیت** زاهد گویان تاغ سبز و نیز
شود زانکه شمع از گریه روشن تر شود تا نگرید ابر کی خندد چمن تا نگرید طفل کی نوشد لبن مایه در بازار ما بی دینار را
مایه انجا سوز دل چشم تر است **نهم** تحسین قرائت و تزیین آن چنانکه در حدیث آمده که زینوا القرآن باصواتکم و مقرر است که
تزیین آن موجب نشاط خاطر میگردد و مواد شوق و ذوق او روی بازیادی نهد و مقصود از تلاوت و سماع آن حصول ذوق
است کیفما کان و از سخنان مولوی است **بلیت** ذوق باید تا دهد طاعات بر هر شخص را قوت دهد کر ذوق نبود یار جان
جان را کتابا تمکین کند **در روضه خواجه قدس** مذکور است که حرمت قرآن در آن باشد که بتحسین به تلحین نیانجامد یعنی
بالحان غنا نخوانند و از ترجیعات رسانان و نوحه های رهبانان که در تلاوت انجیل دارند احتراز نمایند و تلحین بر وجهی که مقصود
ممدود و مظهر مدغم شود و یا بر عکس هیچ وجه جایز نیست **دهم** سخن ناگفتن در اثنای قرآن و اشاره ناکردن و متوجه غیر
ناشدن و مستمع را بجهت فاستمعوا له و انصتوا خاموش باید بود و کلام حق سبحانه و تعالی شنیع قبول و گوش هوش باید که
استماع نمود که شنید تحقیق بجان و دل است نه تا بیده گل مر بعضی میگوید **بلیت** گوش دار اسرار جانان زاهوش دار گوی
دیده بکش از راه گوش گر شنودی گوش ها عنب گیر وحی ناوردی ذکر معبود بات بشر **هر جا نبر باطنیه** اما آداب باطنیه تلاوت
قرآن سیزده است **اول** رعایت امر و نهی چه تا قاری قرائت قرآن را مامور نشود و از نواهی آن بکلی دور نگردد نور فیض کلام از روزنه
سینه بخانه دل او در نیاید **و در لطایف المغرب** آورده که وعده فاذکرونی اذکرکم از قرآن میخوانی و مرکب غفلت در میدان هوا و هوس
میرانی نکته واشکروا لی میخوانی تمام از امتثال آن و بقدم عصیان بادیه کفر می پیمائی لا تاکلوا الربوا تلاوت میکنی و در انحال حساب سود در سرا
میکنی لا تقربوا الزناء میگوئی و در ان محل با خیال نامحرم عشق میبازی الا لعنة الله علی الظالمین بر زبان میرانی و بدل آزار درون
مسلمان میکنی لاجرم از بارگاه رسالت توقیع خذلان و ضلالت تو چنین صادر میشود رب تال القرآن و القرآن یلعنه **دوم**
تامل فرمودن در عظمت و علو شان کلام الهی و ملاحظه نمودن الطاف بی پایان خداوند سبحانه تا بسکان در نزول قرآن از عرش عظمت
و جلال بحر حباء فهام جمعی پریشان عنایت ربانی نگر که معنی چنین کلامی که صفت رب قدیم است و قائم بذات رب العرش العظیم
در طی حروف و اصوات که از صفات بشریه است بر مدارک خلق منجلی ساخته و اگر نه کنه جمال با کمال قرآن بکسوت حروف منتسب کی
عرش و کرسی در وقت ظهور کلام از مرتبه ثبات و دوام ساقط شده مضمحل و متلاشی گشتندی و لهذا بعضی از عارفان گفته اند
که هر حرفی از کلام الله در لوح محفوظ از کوه قاف بزرگتر است و همه ملائکه اگر مجتمع شوند ایشان را طاقت برداشتن حرفی
نباشد مگر اسرافیل را که ملک اللوح است و او را بعون عنایت ایزدی بر میدارد نه بطاقت و قوت خود و در [illegible]

در حکم جهر و اخفات در تلاوت قرآن

در بیان آداب باطنیه تلاوت کلام مجید

که هر حرفی از قرآن بمثابه کوهی است که بر وجود بشریت واقع میشود و او را فانی میگرداند و انانیت او را دفع میکند و نور قرآن با نور دل
مؤمن جمع میشود و نورانیت از دیاد پذیرفته بیشتر ظلمت بشریت منطفی میگردد **بیت** نور چون همنشین نور شود ظلمت
ابلد میانه دور شود **سیم** عظمت متکلم را در دل خود حاضر گردانیدن و دانستن که این کلام بشر نیست سخن خالق بشر است
یکی از صحابه هر گاه که مصحف گشادی بیهوش شدی و در اثنای بیهوشی از وی این صدا برآمدی که هو کلام ربی هو کلام ربی تعظیم
کلام نشانه تعظیم متکلم است **چهارم** حضور قلب و ترک حدیث نفس و نفی خاطر و چون صاحب همت دل از وساوس
نفسانی و هواجس شیطانی بر تافتن و از توجه بشهود جمال قرآنی صفای تمام و ضیاء بر دوام یافتن بعضی از سلف چون آیتی یا سورتی
خواندندی و دل حاضر نبودی اعاده کردندی چه قرائت زبانی بی حضور دل قالبی باشد بیجان **بیت** ما زبان را ننگریم و قال را
ما درون را بنگریم و حال را **پنجم** تدبر و تفکر فرمودن در معانی قرآن چه نزد محققان قرائت بی تدبر اعتباری ندارد و تدبر در لغت نظر
کردن در ادبار امور است یعنی در عواقب امور و اندیشه فرمودن در آنکه مآل و خواتیم کارها چه خواهد بود **و در** کشاف آورده که
معنی تدبر قرآن تفکر و تأمل است در آن تا وقتی که فکر متأمل بشناسد آنچه مقتضای الفاظ قرآن است از تأویلات صحیحه و معانی حسنه
چه هر که بظاهر متلو قانع گردد منفعت او چندانی نباشد **اما بعضی** دیگر گفته اند که تدبر تفکر در مواعظ قرآن است تا بدان عبرت
گیرند و دیگر گفته اند که تدبر غواصی کردن است بمدد فکر در بحر قرآنی و بیرون آوردن جواهر حقایق و معارف غواص ... بلی
در بحر الحقایق آورده که سری سقطی فرموده که تا فهم ترین مردم آنست که اسرار قرآن را فهم کند و تدبر نماید تا وقتی که متیقن گردد تا بنگاه
کلام او از ملک علام است و حقیقت تدبر آنست که تا فکر از هر آیه یا سورتی فرا خور استعداد خود بهره بر ندارد با آیتی یا سورتی دیگر نقل
نکند و از بعضی اکابر مرویست که در قرائت سورهٔ هود شش ماه مانده بود از تدبر معانی آن سوره بسورهٔ دیگر نمی پرداخت و اگر کسی
بدین مرتبه نرسد از فهم معانی قرآن محروم باشد باید که بدل اندیشه کند که این کلام حق است و در وقت قرائت سخن بغیر حق مشغول نگردد
یکی از علماء دین فرموده که اگر کسی معنی قرآن نداند باید که در وقت خواندن دل را حاضر دارد و بداند و دکر حدیث النفس بالهمة الشیطان او را
هر جای کشاده و در ابواب تعظیم و توقیر او بسته دارد و عظمت قرآن بر آن وجه در دل وی حاضر بود که این سخن خداوند است عز و جل و صفت قدیم
وی و اگر حقیقت معانی این حروف آشکار شود هفت آسمان و هفت زمین طاقت تجلی آن ندارند **نه** چه آسمان و زمین بلکه عرش و کرسی هم و
بزرگی فرموده است که اگر کسی دارویی بجهت معالجه خورد و نداند که این چه چیز است مجهود البته در بدن او اثر خواهد کرد و خاصیت وی
ظاهر خواهد شد **هشتم** چنین قرآن نیز شربت شفاء دلهای بیمار است اگر کسی از او جرعه چشد و نداند که چیست همین بس که داند که از شربت
خانه کبریا است هر آینه آن مقدار معرفت دل او را بچاشنی ذوق مؤثر خواهد ساخت **بیت** گر فهم نداری که این میوه چیست خود این
می شناسی که از باغ کیست **ششم** تخلیه یعنی حال خود را بمفهوم هدایت از آیتی مناسب دادن مثلا اگر آن آیه مشتمل بر اسماء
و صفات بود لایق آنست که در معانی اسماء و صفات تأملی بسزا واجب داند تا اسرار دیگر در ضمن هر یک از آن مندرج است بروی منکشف شود و اگر
اشتمال آن آیت بر افعال الهی ظاهر باشد لازم است که بر مناظر افعال جمال عظمت فاعل جلوه گر بیند و در قصص انبیاء و رسل ملاحظه
عواقب امور و خواتیم احوال متابعان و منکران نماید تا سعادت حال موافقان ملحوظ وی گشته کمر متابعت خاتم النبیین علیه افضل صلوات
المصلین از روی اخلاص و یقین بر میان جان بندد و از سوء خاتمت مخالفان ملاحظه بر اندیشد غبار شئامت از دیدهٔ بصیرت به
کحل الجواهر شریعت مندفع گرداند **و در** وصف درجات جنان و شرح درکات نیران اشارت خوف و بشارت رجاء نصب العین خاطر
و سمیر ضمیر دارد و علی هذا القیاس **هفتم** تخلیه یعنی خالی کردن راه فکر از خس و خاشاک خیالات فاسده و موانع فهم را از
ساختن و اکثر که از فهم قرآنی بی بهره اند بواسطه چهار حجاب است **اول** بازماندن بعلوم قشریه و در مقام رعایت تجوید و ضبط قرائت
و معرفت ابنیه و اعراب و مانند آن متوقف گشتن و همین مقدمات را مقصد کلی و مقصود اصلی دانستن چنین کس از فهم دقایق قرآن
هزار مرحله دور است **مصرع** کی بمعنی راه برد هر کو بصورت بازماند **دوم** تقلید طریقی کردن و در آن تعصب ورزیدن و هر گاه
نظر کسی موقوف بر مسموع وی باشد اگر معنی ورای آنچه معتقد او است شود شیطان تقلید بوسوسهٔ عصبیت او را از تأمل در آن
باز خواهد داشت چون جمعی مثلا که از استواء بر عرش مکین معنی تمکن و استقرار فهم کرده اند اگر کسی با ایشان گوید یا بعرض بر خاطر ایشان
خطور کند که حق تعالی از مکان و تمکن مقدس است البته تقلید شان نخواهد گذاشت که بدان ملتفت شوند و از عقیدهٔ ردیه خود دست بر
دارند و هر آینه چنین کسان از ادراک حقایق بی نصیب مانده و دیدهٔ بصیرت بسبب رمد تقلید از مشاهدهٔ جمال تحقیق بی بهره مانده **بیت**
خلق را تقلید شان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد **حجاب سیم** ابتلاء بصفات ذمیمه چون کبر و حسد و حرص و طمع
و عجب و نخوت و ریاء و اتباع هواء و سائر اخلاق ناستوده و این حجاب بغایت کثیف است چه بواسطهٔ این صفت ما زنگ غفلت
بر آئینهٔ دل نشیند و معنی کلام در او منجلی نشود **و بزرگی** فرموده که فهم قرآن نور است و دل از آن لذتی و حلاوتی یا داد و چون
دنس معاصی بر دل وارد شد نور از انجا رخت بر بندد و ادعیه در فهم قرآن متحیر مانده و شرط فهم انابت است قال تعالی و ذکری لکل
عبد منیب انابت باز گشتن است از گناهان و تا آب توبه از جنابت خیانات پاک شدن هر گاه که در حکم شریعت ظاهر مصحف از
لمس ظاهر بشرهٔ کسی که غیر متطهر باشد محروم میماند پس از روی حقیقت حقایق و معانی قرآن که باطن و سند از باطن ناپاک نیز محجوب

در بیان تدبر و تفکر در معانی قرآن

در ذکر حجابهایی که مانع فهم معانی قرآن است

خواهد بود

خواهند بود ع پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز چهارم حصر کردن معنی قرآن است یعنی کسی تفسیر ظاهر قرآن مطالعه نماید و اعتقاد
کند که جز ظاهر تفسیر مر کتاب خدا را هیچ معنی دیگر نیست و به همان نقلی که از نقل بدو رسیده قناعت کرده بوئی از باده عشق عشاق جانش
نرسد رباعی تو ذوق شراب عشق نشناخته هستی معذور که مقبل در ساخته گر سوی قمارخانه آئی روزی دانی که
همه عمر دغل باخته هفتم تأثر است یعنی دل قاری از آثار مختلفه که بحسب اختلاف معانی آیات ظاهر میشود متأثر
گردد بحسب هر یک از احوال چون توکل و رضا و صبر و عزیمت و مانند آن او را وجدی و حالی پدید آید و مراعات این از آن حال کسی
که درجات سیر و مقامات سلوک را دانسته باشد و بر اصطلاحات ارباب عرفان وقوفی حاصل کرده چنین کسی اگر چنانچه خود
را در هر محل بحسب حالی که مفهوم آیت مقتضی است متأثر نبیند و با خلاق قرآنی متخلق نیابد بهره او از تلاوت جز حرکت
زبان نیست چون طوطی که کلمات بر زبان راند و معنی و حقیقت آن را نداند بیت حرف آموز دولی بیت قدیم می ندانند طوطی
اوستا ندیم و هر که در راه سلوک قدم او بیشتر باشد تأثرش از تلاوت و سماع قرآن بیشتر بود هشتم توجه تمام و آن تجرد
باطن باشد در وقت قرائت از ما سوی حق و در این حال وجود ما دون حق از غلبه نور قرآن در نظر شهود قاری ناچیز نماید
بر مثال معلومیت اشعه کواکب در زمان ظهور پرتو آفتاب بیت چو خورشید از افق بنمود رخسار کجا نور سها کرد
پدیدار نهم ترقی و آن عبارت است از آنکه قاری بر مصاعد همت مترقی گردد و بعون عنایت رفیع الدرجات بمدارج
رفعت بر آید و درجات ترقی سه است اول آنکه بنده با خود چنان تقریر کند که قرآن بر خدای تعالی میخواند و حق سبحانه ناظر و
متکلم و کلام او را سامع است و مقتضای حال او در این درجه تضرع و سؤال و تواضع و ابتهال خواهد بود دوم آنکه بدیده دل
در نگرد و چنان بیند که خداوند تعالی با او خطاب کند و باحسان و الطاف بی پایان کلام خود بر بنده میخواند و اقتضای این درجه
غلبه حیا و دهشت بلکه ظهور مخایل فکر و حیرت است و از امام محقق جعفر بن محمد الصادق علیه صلوات الله الملک الحق
منقول است که والله لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه ولکنهم لا یبصرون سوگند یاد میکنم بخدای تعالی که مهر تجلی از مطلع کلام مولی
بر خلق تافته ولیکن دیده بصیرت ایشان خفاش وار از مشاهده تاب این آفتاب محروم است ع او بنور کجا ره برد دیده اعمی
و منقول است که وقتی حضرت امام را در نماز حالتی دست داد که بیهوش گردید بعد از آنکه از آن حال سؤال کردند فرمودند
که این آیت از قرآن تکرار میکردم تا وقتی که از متکلم حقیقی شنودم جسم ما بنیت طاقت معاینه آن عظمت نداشت از پای در افتادم
و یکی از کبرای دین گفته است که قرآن میخواندم و از تلاوت آن حلاوتی نمی یافتم تا آنکه بواسطه تبرای از هواهای نفس کار بجائی
رسید که در وقت قرائت و سماع چنان پنداشتم که گوئیا از حضرت رسالت می شنوم که بر صحابه میخواند و از این مقام که
سماع و قرائت بجائی ترقی کرد که گوئیا جبرئیل بر پیغمبر القا میکند و حالا بمرتبه رسیده که از حق میشنوم و لذت این حال
بمرتبه است نباید ع دو نوا این می نشناسی بخدا تا بچشی و در این محل که تا کلام حق را بواسطه شهود انوار متکلم دولت
جمعیت دست داده هر آینه باید که بملاحظه تفاصیل قرآن مشغول نشود تا از دولت مشاهده باز نماند بلکه بملاحظه
اجمالی اکتفا کند بیت در تلاوت اگر بچشم شهود متکلم شود ترا مشهود مدد از نفس ضال و در پو مصل بتفاصیل
لفظ و معنی دل بلکه چشم شهود بر خود منه و ز فروغش چراغ جان افروز خوش نباشد که یار پیش نظر تو نظر
افکنی بجای دگر درجه سیم ارفع و اعلی درجات است و در این مرتبه انوار متکلم در آئینه کلام ظاهر میگردد و حقائق
صفات از مناظر کلمات رخ نماید و از قرائت و قاری نشان نماند بیت عجب است با وجودت که وجود من نماند
تو بگفتن اندرآئی و مرا سخن نماند و بحقیقت متکلم و سامع مر کلام حق را جز حق نیست و در تفسیر خواجه قدس سره آورده
که متکلم در اداء قرآن بشهادت نقل و وجدان حضرت حق را باید دانست اولاً بصورت جبرئیل با حضرت محمد صلی الله علیه و آله
و ثانیاً بواسطه بشریت رسول با امت و ثالثاً بواسطه بشریت بعضی مردم با بعضی چنانچه بواسطه شجره خطاب قدیم خود
را بسمع حضرت موسی کلیم علیه السلام رسانید متکلم از وراء حجاب خود بود و بزبان شجره همو گفت و بگوش موسی همو
شنود و در مناهج آورده که قاری باید که خود را در تلاوت مثال شجره موسی پندارد که از او انا الله و دیگر خطابها شنید
و حلق و مخارج حروف را آلت سماع خود شمرد مر آن کلام معبود بیت خویش را چون درخت موسی دان کامد از
وی کلام حق عیان بر زبان درخت سمع کلیم میکند عرض خود کلام قدیم درخت خود از میانه بیرون بر پی بوصل سر آی
بیچون بر باد خود دور کن که جز بادی در میان نیست سامع و قاری فی وجوه حمله در تفسیر جواهر از تفسیر حقائق
القرآن نقل نموده از ابن عباس و او از حضرت رسول که فرموده القرآن ذو وجوه فاحملوه علی احسن وجوهه یعنی کلام خدا بر وجوه بسیار مشتمل
و معانی و معارف بیشمار را محتمل است پس حمل کنید آن را به نیکوترین وجهی و بر بنابر محلی و حضرت خواجه در تفسیر فاتحه فرموده که هر آیتی را ظهری
و بطنی و هر بطنی را بطن دیگر و تا کسی بر مقتضای فهم ظاهر عمل بجای نیاورد از فهم بطن اول نصیب نیابد و تا بر مقتضای فهم بطن اول عمل
نکند از فهم بطن ثانی بهره نگیرد و علیها فهمی دلیل عملی است و عمل سبیل فهمی تا منتهای بطون و امکان رسیدن بمنتهای بطون کلام وقتی باشد
که امکان رسیدن بمقام متکلم و در جنب او در علم باشد و از اینجا فهم توان کرد که وصول بمنتهای کلام النبی و احادیث نبوی مقدور کسی نیست

فهم کسی بکنه کمالش نمیرسد کانجا که جای واست رسیدن مجال نیست واز جمله مراتب بطون کلام سه مرتبه در دایره مقال زبان زده ارباب کمال است بطن وحد ومطلع وباظهر چهار مرتبه باشد وحدیثی درین باب موقوف بر حضرت مرتضی علی ع وابن مسعود در کتب مذکور وبعضی مرفوع بحضرت رسول داشته اند وآن این است که ان للقرآن ظهرا وبطنا وحدا ومطلعا ودر روایتی دیگر بجای لفظ للقرآن لفظ لکل آیة واقع شده است وگفته اند که ظهر تفسیر است که اهل عربیت را فایده رساند وبطن تاویل است که ارباب یقین را بحسب احوال ایشان در مراتب سلوک بهره مند کرداند وحد منتهاء اقدام افهام است از معنی کلام ومطلع پایه بلند است که بر تجلی آن اطلاع یابند بر انوار شهود متکلم علام ودر بحر الحقایق آمده که ظاهر قرآن برای تلاوت وقرائت است وباطنش برای فهم ودرایت وحدش احکام حلال وحرام است ومطلع مراد حق تعالی از آن کلام نظم ظهر وبطنی است جمله قرآن را از پی یکدگر بجوی ابزا ظهر وبطن است وبطن بطن بطن هم چنین تا بسبع یا سبعین لفظ را چون کنی بظهر لباس قشر ومغز بلند خود ده شناس ظهر را هم بطن چون نگری هم چنین قشر ومغز شان شمری هست مانند قشر آب دواب مغز مغز چون اولو الالباب مثنوی حرف قرآن را بدانکه ظاهریست زیر ظاهر باطنی بس قاهریست ظاهرش دیگ دمعنی غافلی باطنش را لیک نکو کاملی ظاهر قرآن چو شخص آدمی است که نقوشش ظاهر وجانش خفی است واز صادق آل محمد روایت کرده اند که اساس کتاب خدای تعالی بر چهار چیز است عبارت واشارت ولطایف وحقایق عبارت از آن عوام است که بتفسیر آیات قانع شده واز ذوق لطایف محرومند واشارت از آن خواص است که قدم از حیز صورت بیرون نهاده اند وسبیل معنی را بجد تمام می سپرند ولطایف حصه اولیاء است که مظهر الطاف ربانی اند وحقایق بهره انبیاء که مطلع انوار اسرار سبحانی اند **عقیقه شفائیه** قوله تعالی وننزل من القرآن ما هو شفاء الآیة هر که در این آیه بتفکر شایسته نماید داند که فحوای او بروشن ترین عبارتی اشارت میکند بآنکه از قرآن عظیم دو فایده کلی که هر یکی بکمال صورت وجود نکرد وبجز دیگری صورت کمال تحقق نپذیرد باهل ایمان میرسد اول شفاء ابدان که لفظ شفاء مشعر است بدان دوم شفاء ارواح که کلمه رحمت عبارت است از آن در یکی از آن الله مرض جسمانی ودیعت نهاده اند ودر دیگری افاده حفظ صحت روحانی داده وحفظ قرآن همچنانچه امر جسمانی را که از صوب صحت منحرف اند بنهج اعتدال باز میآورد وقوای روحانی انسان را از طریان ضعف وعجز براورده در طریق معرفت الهی تکامل میدارد پس قرآن علاج امراض ظاهره وباطنه را متکفل است وشفاء آلام واسقام صوریه ومعنویه را از او حاصل ومضمون کلام نعم انزل القرآن علی سبعة احرف کلها شاف کاف که از احادیث صحیحه شمرده اند دلالت بر آن دارد که کفایت وشفاء در حروف وکلمات قرآن مندرج است وهمچنانچه شفا را علی العموم یاد کردیم کفایت نیز عام است یعنی هر مهمی باشد دنیوی ویا اخروی بیمن قرآن مکفی میگردد **بلیت** مراد خویش ز قرآن طلب چنانکه توانی که زو حصول پذیرد مقاصد دو جهانی **ایضا** فاد وغیر حق مطلب مرد خوانندت نعاد مرد خوانند قرآن از او طلب قرآن دوای درد دل عاشقان بود رو کن بسوی مصحف ودرمان از او طلب **لعله تنزیلیه** بدانکه در جواهر التفسیر است که انزال فرو فرستادن چیزی باشد ناگاه وتنزیل بر سبیل بیکبار وفرو فرستادن چیزی بر سبیل تدریج بعضی از پس بعضی تنزیل بود وهر دو نوع در باب نزول قرآن واقع است قوله تعالی انا انزلناه فی لیلة مبارکة وقوله عز وعلا ونزلنا علیک الکتاب وجمع میان هر دو معنی چنان توانند بود که باخبار صحیحه ثابت شده که مجموع قرآن بماه رمضان در سال اول از بعثت از لوح محفوظ باسمان دنیی فرود آمده بمحلی که آنرا بیت العزة خوانند وانزال عبارت از آنست وبعد از آن بمکی معین آیه آیه وسوره سوره بحسب مصالح عباد با وقت ظهور سببی از اسباب نازل شده وتنزیل اشارت بدان است **معنطبیسه حکمتیه** بدانکه حکمت در نزول قرآن بر سبیل تدریج آرامش دلها بوده بدانچه اگر بیکبار نازل شدی هیچ دلرا تحمل آن نبودی وحق تعالی در جواب کافران که از روی اعتراض میگفتند چرا قرآن بیکبار فرود نیامد چنین میفرماید کذلک لنثبت به فوادک پس فرستادن قرآن سوره بعد از سوره وآیه از پس آیه جهت آرام دل پیغمبر ومتابعان آنحضرت بوده ودر تیسیر آورده است که حق تعالی خبر میدهد از فرستادن سه چیز از آسمان بطریق تدریج یکی آب باران ونزلنا من السماء ماء مبارکا واگر آب باران بیکبار فرود آمدی نمودار طوفان در عالم ظاهر میگشت دوم روزی میکان وما ننزله الا بقدر معلوم واگر روزی بیکبار رسیدی مبلغ آن از محافظت آن عاجز گشتی سوم سور وآیات قرآن انا نحن نزلنا علیک چه اگر قرآن جملة واحدة نازل شدی هیچکس طاقت سماع وحفظ آن نداشتی توریة موسی علیه السلام بیکبار فرود آمد حوصله بنی اسرائیل طاقت کشش آن نداشت لاجرم قبول نا داشته بیمانا آنرا فرو خستند السر وایه غنا ودر اثنا آمده که از همه بنی اسرائیل جز هرون وعزیر را حفظ تمام توریة میسر نشد اما چون قرآن مفصل فرود آمد دلهای مومنان بقبول آن اشتغال هر سوره وآیه را مکرر میکردند تا در دل جای میدادند تا وقتی که قرآن تمام نازل شد چندی از صحابه شرف حفظ آن دریافته بودند وبعد از آن بتوفیق جناب صاحب دولت دیگر سعادت حفظ قرآن مستسعد گشته در ممالک اشراف امتی حملة القرآن انتظام یافته وخواهند یافت **نکته** دیگر آنست که حضرت رسالت در زندان عنای دنیا بانواع بلا از جانب اعداء مبتلا می بود چنانچه فحوی ما اوذی نبی مثل ما اوذیت از این معنی خبر میدهد پس هر باد که دل مبارک آنحضرت باسبب زخم جفای دشمن مجروح میشد از نزدیک دوست آیتی یا سورتی که محکم وشفاء لما فی الصدور مرهم راحت بودی فرود آمدی وزنگار از آینه صیقل زدوده اوراق کتاب را فرید کار داد آینه سینه مبارک خاطر دفع گشتی والم نشرح لک غرایس اسرار بر لذت نوش این شربت خوشگوار در دل یافتی **بیت** گرم هزار غم از دور زکار پیش آید کنون که روی تو بینم دل ازینها باز آید

که دل مبارک آنحضرت بواسطه توجه بمرتبهٔ لی مع الله احیاناً از گفتگوی خلق مستوحش میشد پس بجهت تجدید انس و سلوت حضرت رسالت ساعة بساعة از ساحت صحرای وصلت نسیمی باو که موجب انبساطی بی اندازه بودی نازل میگشت و ظلمت کثرت را از نظر شهود آن محبوب عاقبت محمود محو ملیساخت **شعر** در این ره باربدان تفته لبم گه گاهی نسیم باد صبا زان دیار می آید و گفته اند که فایدهٔ تفریق آیات و تدریج نزول آن کثرت ملاقات جبرئیل با حضرت ختمی مآب بود و با جبرئیل انسی عظیم بودی بسبب آنکه پیغام دوست از زبان او شنودی **شعر** حال از زبان دوست شنیدن چه خوش بود یا از زبان آنکه شنید از زبان دوست وهمچنین جبرئیل برای نزول هر آیتی یا سورهٔ لشکر شکر اشتباه رسالت پناه نزد بمودی و بدان واسطه قواعد مؤانست و مؤالفت تمهید تمام یافتی و مشام تیزان حضرت بمدد فتوح غیبی نفحات روح قدسی از روائح ریاحین ریاض الهی معطر شدی **شعر** من بوی تو هوا خواه نسیم سحرم **زمرهٔ تمثیلیه** علامهٔ مجلسی ره در عین الحیوة از حضرت رسول ص روایت نموده که فرمود القرآن مائدة الله یعنی قرآن خوان احسان معنوی الهی است و چنانچه خوان کریمان جامع میباشد از انحاء و اقسام اغذیه و اطعمه و در خور هر کس نعمت در آن میباشد از سبزی و تره و الوان حلوا و نفائس اطعمه و فواکه هم چنین هیچ کس نیست که از قرآن بهره نداشته باشد جمعی کثیر از راه کتابت لفظش بهره های دنیوی و اخروی میبرند حتی آنکه کسی که مرکبش را بعمل میآورد و آن کسی که کاغذش را میسازد و آن کاتبی که می نویسد و آن کار فرمائیکه مزد میدهد و غیر ایشان از جماعتی که در کتابت قرآن دخیل اند اگر از برای خدا کنند بهرهٔ دنیا و اخرت میبرند و اگر از برای دنیا کنند بهرهٔ دنیوی میبرند و جمعی از تعلیم لفظش بهرهای دنیوی و اخروی میبرند و صاحبان هر علم از علوم نامتناهی را بهرهٔ از قرآن هست چنانچه صرفی از وجوه تصاریف و اشتقاقاتش استنباط مینماید و نحوی از انحاء تراکیبش استشهاد میکند **و** معانی بیانی از نکات غریبه اش فایده ها میبرد و اصحاب بلاها از برکات آیات کریمه اش بلاها را دفع و نوشتن نفع مییابند **و** ارباب مطالب دنیوی و اخروی بآیات و سورش پناه می برند و مطلب خود را می یابند و بلکه راه عجائب قرآن تاثیرات غریبه آیات و سور است **و** ارباب تکسیر و اصحاب تاثیر علوم و غیر ایشان همه بقرآن پناه میبرند و از راه معانی غریبهٔ مائده منتفع میشوند و اصحاب جمیع علوم مختلفه از آن منتفع میگردند از متکلم و فقیه و حکیم و ریاضی و صاحبان علوم اخلاق و طبیبان و اصحاب اکسیر و منشیان و شعراء و ادباء و غیر ایشان از جماعتی که از ظاهر قرآن بهره دارند و از هر بطنی از بطون قرآن جمعی که قابل آن هستند از اصحاب عرفان و ارباب ایمان فوائد و حکم و معارف نامتناهی مییابند پس حامل کامل قرآن مجید جمعی هستند که جمیع بهرهای قرآن را بر وجه کمال داشته باشند و ایشان حضرت رسول و اهل بیت کرام او صلوات الله علیهم اجمعین اند **تلمیع للتنبیه** بدانکه نظر باین روایت شریفه که القرآن مائدة الله که در الجمله شرحی از آن بعبارات و بیانات علامه مجلسی ذکر شد جمعی از علماء اعلام تمثیلاتی از برای قرآن مجید ذکر نموده اند و تشبیهاتی از برای قاری آن بیان فرموده اند و این احقر از جمله بنقل سه تشبیه از آنها در این مختصر اکتفا مینماید **تشبیه اول** بعضی گفته اند که مثل قرآن مثل آب و آن است در آب حیوة تن بود و در قرآن حیوة دل آب از آسمان آید که وانزلنا من السماء ماء طهورا قرآن نیز از آسمان آمد نزل به الروح الامین آب از آسمان قطره قطره آید که اگر یکبار آمدی در دنیا جای آن نبودی و ما ننزله الا بقدر معلوم قرآن نیز آیه آیه آمد که اگر یکبار آمدی دلها را احتمال آن نبودی فلا اقسم بمواقع النجوم صفت آب طهارت است و هر که تن ناپاک باشد آب پاک گرداند و چون تن بگناه و دلت بالابیل آلوده شود پاک گرداند فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات چون نظر در آب نه کسی چشم را روشنی دهد چون نظر در قرآن کنی هم دل را و هم چشم را روشنائی بخشد و چون است که هر نعمتی را قیمتی هست و آب را قیمت نیست زیرا که در آب حیوة و زندگانی است و همه مالهای دنیا یک ساعت زندگانی نیرزد و هم چنین همه کتابها را قیمت بود مگر قرآن که قیمتی از برای آن نیست یعنی چیزی نیست که قابلیت قیمت آن را داشته باشد زیرا که در قرآن نجات و رستگاری است و همه ملک دنیا بیک ساعت نجات و رستگاری مقابل آن نباشد و نیز آب را سه صفت است طهارت و لطافت و حیوة قرآن را نیز سه صفت است فصاحت و لطافت و ظرافت تا درخت خان بود هر گیاه از آب سبز میباشد و تا روح در پیکر بود هر که از قرائت قرآن و استماع آن سبز میباشد و حیات بسیار بود و لکن آب بهترین نعمتها است در جهان کتاب بسیار بود ولی قرآن بهترین کتابها است که الله نزل احسن الحدیث کتابا **و** **تشبیه دوم** در تفسیر سورهٔ یوسف ابوبکر طوسی است که بدانکه مثل قرآن مثل بهشت است و در بهشت هزار کوشک نعمت است در قرآن هزار گونه پند و حکمت است در بهشت قصور و درجات است و در قرآن سور و طبقات است در بهشت انهار و اشجار است در قرآن اخبار و اعتبار است در بهشت عیش و عشرت است و در قرآن وعده و وعید است در بهشت غلمان و حور است در قرآن نور و سرور و آن قرآن نسخه است از بهشت جاوید آن با خود بهشت در لحن قرآن نهاده شده است چنانچه مؤمن از لذات جنان سیر نگردد عاشق هم هرگز از استماع آیات قرآن سیر نگردد و بهشت در نهاد خود بیک عالم است هر در و هر اورا هزار راحت از روی افروخت تر کلام خدا و ندرخور نهاد خود هر دو بر لذات دیگر گون زبان تازی زبان اهل بهشت است قرآن نیز بزبان تازی است که انا انزلناه قرآنا عربیا اما درخت قرآن بهشت تمام بود و زینت بهشت بجمال القرآن تمام نباشد زیرا که بهشت را بوستان است و آب روان و ریاحین الوان و مرغان در خنان فراشته و صورت بگماشته و گلشن آراسته و سرگرم سبز همه درختان را میوه پر آب است و نغمات حور ان و غلمان

کتابت قرآن و قرائت قرآن خوان احسان الهی است

تشبیه قرآن بآب و بهشت

وولدان را چشم درخواب دید که چون بهشت را ملك تعالی از برای عرض کرد النبی مرا از هر جهة از برای خطاب آمد لنکون مسکنا لاهل القرآن والایمان در خبر می‌آید که فردای قیامت در عرصات امیر المؤمنین وامام المتقین ولحدب الغالبین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام در پیش مهتر کاینات و خلاصه موجودات و مفخر عالمیان و بهتر آدمیان محمد مصطفی صلی الله علیه وآله ایستاده باشد او را گویند تا در بهشت را بگشاید بهشت را به بیند بر مثال شتری بی کاروان و یا مثال ابی ایستاده سید ما قدم در ایستان بهشت نهد و گوید الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین پرتو نور جمال ایمان با نور جمال قرآن از ناصیه مهتر عالم بر فراز فردوس بتابد در ساعت بهشت آراسته گردد و مرغان در سراییدن آیند و حوران در کفتن و گلها در شکفتن و کوشکها بکاشته شود پس از اینجا ظاهر شد که بهشت اگر چه بزینت خود در کمال است ولیکن تا آفتاب فر جمال محمدی در او نبود جاودانه زینت نپذیرد این نه عجب است که بهشت آراسته قرآن و این عجب تر که سرایندگان مرغان و نغمات ایشان بکلمات قرآن **آفکنه** است آنچنان ابو علی گوید که جمله قرآن شش هزار و ششصد و شصت و شش آیه است و حروفش سیصد و هشت هزار و بیست و پنج است [illegible] عالم فردا هر آیتی از آیات قرآن و هر کلمه از کلمات و هر حرفی از حروف قرآن را در زبان اجناس مرغان بهشت نهد تا با آواز خوش [illegible] سرایند بالحان خوش ایشان مؤمنان را لذت می‌افزایند اگر کسی گوید که ممکن نبود که مرغان قرآن خوانند **جوابش** از کتاب پادشاه عالم باز ده که وان من شیء الا یسبح بحمده چون روا نبود که بواسطه الطاف رحمن از برای لذت مؤمنان مرغان قرآن خوانند [illegible] ابن سخن آنست که سید عالم فرموده که اکرموا الخطاف فانها تعمر بیوتکم وتقرء آخر سورة الحشر پس چون در دنیا مرغان قرآن می‌خوانند چنانکه مؤمنان بلا شک محقق کرا استماع کرده بهشت هم قرآن بخوانند چه عجب باشد **لشبیر سوم** رضا دهمان کتاب است که مثل حال اهل قرآن مثل غازی بود اندر مصاف و کار غازی از دو بیرون نیست اگر کشته شود شهید باشد و اگر زنده ماند غنیمت یابد حال اهل قرآن هم از دو بیرون نیست یا خواننده است یا شنونده اگر خواننده باشد ثواب او جنت بود و اگر شنونده باشد با جر و ثواب با خواننده برابر بود چنانچه مهتر عالم فرموده که القاری والمستمع فی الاجر سواء اگر خواننده قرآن نیستی از خوانندگان شنو تا اجر قرآن ضایع نمانی الخبر حضرت رسالت پناه فرموده که من قرء القرآن عشرا غرس الله له شجرة فی الجنة هر که عشری از قرآن بخواند پادشاه عالم در بهشت درختی از برای او بنشاند که ساق آن درخت از یاقوت سرخ باشد و شاخ های آن از زمرد سبز و برگهای آن از حله خضرا و میوهای هر برگی چنان بود که مرغی کو از همه عمر برواز نماید از سایه آن برگ بیرون نتواند پرید و این هم آنکس را باشد که عشری از قرآن را بخواند یا بشنود **یا قوم شافعیت** در جواهر التفسیر آورده که در احادیث صحاح آمده که القرآن شافع مشفع وما حل مصدق من جعله امامه قاده الی الجنة ومن جعله خلفه ساقه الی النار یعنی قرآن قاری خود را شفاعت کننده است که دعوی شفاعتش جایز و قبول باشد و از کسی که تارک تلاوت باشد شکایت نماینده است مضمون شکایتش بمحل تصدیق رسیده هر که احکام یا نظام شرا در منهاج شریعت پیشرو دارد و آیات رحمت با فرح و حمید ش را زمام احترام کوفت در اعلین و روضه خلد برین فرو دارد و هر که با سنطیهاد متابعت سلطان پشت بر اوامر و نواهی قرآن کند سایس هیبت توسن نفس سرکش او را بتازیانه غیرت در چینفض سجین قعر که اسفل سافلین افکند پس معلوم شد که قرآن هم دوست نواز و هم دشمن گداز طوطی صاحب دولتی را که قرآن بجناب شفیع و قبا شد [illegible] گه قرآن شکایت جوی کند و بدان شفاعت خصمانه **شعر** از خصم توان رست با سپید شفیع آنجا که شفیع خصم شد چون برهی **العرب** دلیل العشر [illegible] ابنیس دلهای ارباب ایمان افتاب هدایت است نور فشان [illegible] اطهر است گردنشان نور کمالش پرتو [illegible] چراغ بصر [illegible] شما طلبش را از مایه باغ سر [illegible] مؤنس خلوت نشینان باسوز و گداز نوید وصالش هدم مسکونت محرمان سرا پرده ناز و ناز [illegible] بعرب معانیش بغایت دلربا و غریب [illegible] تکلف [illegible] علم و حکمت جمال [illegible] و کلامش شور انگیز حلاوت فصول و غایات [illegible] اخبار شر [illegible] مخلصان را نوید [illegible] اکسیر اعظم اسرار [illegible] مفلسان را کیمیای اشتیاق منتظران را نوید جاودانی از او [illegible] کان را امید مجالست و جمال بلد و مشتاقان را خوش ترین مطالعه کمال آنند لاله او عارفان را دیباج طیبی شاهد معانی آیات حلال افرادی [illegible] بزان درادای صفاتش بعجز موسوم شده ناطقه خوش سرای در تعریف کمالش بقصیر مشهور و موصوف گشته **شعر** [illegible] نقل بسرحد کمال تو رسد [illegible] بجلال تو رسد **قرائت لا معانت ذکره** در بعضی از کتب معتبره از حضرت رسول روایت نموده که فرموده هر گاه مؤمن قرائت قرآن نماید خداوند بروی او ابواب رحمت خود را بگشاید و خلق فرماید بهر حرفیکه از دهان او بیرون می‌آید ملکی را که از برای او تسبیح نماید تا روز قیامت چه انکه نیست تعداد زیاد کردن علم چیزی محبوب تر در نزد خدا از قرائت قرآن و بدرستیکه گرامی ترین بندگان در نزد خدای تعالی بعد از انبیاء علماء می‌باشند و پس از ایشان حمله قرآن هستند و خارج میشوند از دنیا چنانکه از دنیا خارج میشوند انبیاء و محشور میشوند از قبرهای خود با انبیاء و داخل میشوند بهشت را با انبیاء و اخذ مینمایند جوایز را از باری تعالی که مثل جوایز انبیاء باشد پس خوشا حال طالب علم و حامل قرآن از انچه از برای ایشان است در نزد خدا از کرامت و شرف **تمت** و ایضا از حضرت رسول روایت شده که هر آنکس که قرائت نماید قرآن مجید و قرآن را

را خداوند در میان دو انگشت قرار دهد که میان خندق تا خندق دیگر مسافت چهار صد ساله راه باشد درّه وایضاً از
ائمه اطهار مأثور است که هر کس کلام الهی را خواند و کار بود که خداوند او را تمیز فرزند همانا امت آنکسانی است که بقرآن سخریه نموده باشند درّه
و انا المرء من غالیت روایت شده که حضرت رسول فرموده در قیامت که میشود خداوند تعالی امر فرماید بملائکه همسایگان من پس ملائکه عرض
کنند کیانند این اشخاص که برازندهٔ همسایگی تو را دارند پس خطاب میرسد که اینها قاریان قرآن و عمارت کنندگان مسجدها درّه
وایضاً از ائمه اطهار مأثور است که فرمود افضل عبادت امت من قرائت قرآن است و فاضل تر عبادت امت من بعد از تلاوت قرآن دعا
است درّه در بعضی از کتب سماویه است که باری تعالی فرموده بدرستی که من اهتمام مینمایم بعذاب اهل زمین پس هرگاه نظر میکنم بسوی جلسای
مجلس قرائت قرآن و عمارت کنندگان مسجدها و اولادهائیکه در اسلام متولد شده اند همانا غضب من ساکن میگردد درّه وایضاً
در کتب معتبره از حضرت رسالت پناه مروی است که هرگاه حامل قرآن بمیرد خداوند بزمین وحی فرماید که گوشت بدن او را مخور پس
زمین عرض میکند بار خدایا من چگونه گوشت بدن او را بخورم و حال آنکه کلام ترا احترام بود در جوف او قرار و استقرار یافته درّه وایضاً
از حضرت رسول مأثور است که فرمود هر کس که خداوند او را هدایت فرموده بدین اسلام و توفیق براو ارزانی داشته باینکه قرآن را یاد گرفته
پس شکوه نماید از فقر و فاقه می نویسد فقر را در میان دو چشم او تا روز قیامت درّه وایضاً از آن بزرگوار روایت است که فرمود فرزند بنده
مؤمن هرگاه قرائت قرآن کند خداوند حرام فرماید آتش جهنم را بر پدر و مادر او و هرگاه که رغبت در امر خیر کند خداوند رفع فرماید از
پدر و مادرش شدائد روز رستاخیز را درّه و در کتب معتبره از حضرت امیر مروی است که فرمود رسول خدا فرموده اند که
هر کس که قرائت نماید قرآن را و آنرا حفظ کند خداوند او را داخل بهشت فرماید و شفاعت او را قبول کند در باره ده نفر از اهل بیت
او که همه آنها مستوجب دخول آتش جهنم باشند درّه وایضاً از حضرت رسول روایت شده که فرموده اند بدرستی که آسمان و
زمین مفاخره با یکدیگر نمودند پس آسمان بزمین گفت من از تو بهترم چه آنکه در ما آسمان ها است و در ما بندگان و در ما آسمانها
ساکنند ملائکهٔ مقربون و در میان ما است بیت المعمور پس زمین با آسمانها گفت من بهتر از شما ام چه آنکه آنهائیکه پیغمبرانند بر پشت
من راه میروند و آنهائیکه علماء اند بر پشت من راه میروند و آنهائیکه حمله قرآن و قاریان اند بر پشت من راه میروند و چون از طوایف
از دنیا میروند در جوف من دفن میشوند پس ندائی از آسمان بلند شد که ای زمین تو در مفاخرت خود صادق می باشی درّه
وایضاً در بعضی از کتب معتبره از عبد الرحمن بن سمره روایت نموده که مردی نزد حضرت رسول آمد و از حضرت پیغمبر سؤال نمود که
چه چیز است اجر و مزد کسی که فرزند خود را قرآن تعلیم کند حضرت در جواب فرمودند که قرآن کلام خدا است و نهایتی از برای فضل و کرم
آن نیست پس جبرئیل شرفیاب حضور انور شد آن بزرگوار این سؤال را از جبرئیل نمود و او هم همان جوابی را که حضرت بآن مرد سائل
فرموده بودند مذکور کرد تا آنکه جبرئیل بآسمان عروج نموده و از اسرافیل همین سؤال را نمود و همان جواب را شنید تا آنکه بعد از چندی جبرئیل
بحضرت رسول نازل شده و عرض کرد یا رسول الله خداوند متعال شما را ابلاغ سلام میرساند و میفرماید هر آنکس که فرزندش را قرآن
تعلیم کند پس چنان است در اجر و ثواب که گویا هزار مرتبه کعبه را زیارت کرده و هزار مرتبه طواف نموده و ده هزار عمره کرده و گویا ده هزار مرتبه بجهاد رفته
باشد و ده هزار گرسنه را سیر کرده باشد و ده هزار برهنه را پوشانیده و از برای او بهر حرفی از قرآن ده حسنه نوشته و ده سیئه
محو گشته و ده درجه مرتفع سازند پس جبرئیل عرض کرد یا محمد من نمیگویم الم یک حرف است بلکه میگویم الف یک حرف است و لام یک حرف و
میم یک حرف و در کفهٔ میزان قرآن سنگین باشد از کوه های دنیا و قرآن مونس او باشد در قبر تا روز مبعوث شدن و اجر را که از خدا
بخواهند با و عطا کند لئالی منثورة فی التقاط جواهر ضرورة لؤلؤة بدانکه یکی از اصول که ایمان مبتنی بر آنها است گرویدن
بکتب منزله الهی است که در صحف چهار از آن اتفاقی است و در چند دیگر اختلافی است اکثر بر آن متفق اند پنجاه صحیفه شیث است و سی
صحیفه ادریس و بیست صحیفه ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و فرقان محمدی و ده صحیفه که مختلف فیها است بعضی بخلیل الرحمن
نسبت داده اند و گویند صحیفه ابراهیم سی بوده و گفته اند قبل از نزول تورات و غرق شدن فرعون و قوم او ده صحیفه بر موسی نازل گشته
و قول اولی آنست که صحف عشره از کلیمون بوده و آن بر آدم صفی نازل شده و در ایمان آوردن بکتب تعیین عدد شرط نیست بلکه ایمان بجمیع کتب
می باید و از جمله کتب هیچ کتابی را این شرف نبوده که قرآن را لؤلؤة بدان بدرستی که خدای تعالی چند چیز را عزیز نامیده ذات مقدس
خود و رسول خود و کتاب و عباد خود را چنانکه فرموده ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین و هم فرموده وانه لکتاب عزیز پس استفاده میشود از این
آنکه گویا خداوند متعال میفرماید که قرآن کتاب عزیزی است از جانب پروردگار عزیز بر پیغمبر عزیزی نازل شده از برای بندگان عزیز
پس هر کس که او را تلاوت کند و عمل بآن نماید عزیز دارین گردد لؤلؤة بدانکه بعضی که خدای تعالی نازل فرموده افضل کتاب های
آسمانی است و بر افضل پیغمبران در افضل ماهها اما افضل کتابها قرآن است و افضل پیغمبران حضرت محمد است و افضل ماهها ماه رمضان است
و اشاره در این آنست که قرآن شفیع قاریین است و رمضان شفیع صائمین است و پیغمبر شفیع عاصین است لؤلؤة قال الله
وانه لکتاب عزیز لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید بدرستی که قرآن کتابی است بزرگوار و فرستاده شد و تمهید که
از فاتحه تا خاتمه سخنان باطل بدو راه نیابد و از نهایت رفعت و حکمت اختلاف نباشد کلام حکیم است که غبار عیب و شک
بر دامن کمال او افعال نشیند سخن حمید است که اتصاف بصفات کمال جز ذات بی زوال او را نشاید بوده خوش نامه که دیباچه اش

صحیفهٔ مجد و افضال است همایون منشوری که طغرای جلالش توقیع قبول و اقبال است کلمات تامّاتش خزانهٔ اصناف الطاف الهی آیات تبیانش نشانهٔ انواع اصطناع پادشاهی محکمهٔ دین را سلطانی است سرافراز دار الملک یقین شهریاری است چاکر نواز شعر این چه شاهی است بر سریر هدا خلّد الله ظلّه ابدا تاج افرهٔ و قیل الاکرم زده بر فرق او ز نور علم درع نوح البلد در بر او هژیر ام الکتاب لشکر او علم افراشته ز عالم غیب بهر تسخیر عرصهٔ لا ریب از ازل تا ابد و لایت او هاو منم ابن حمایت او لوامع لوامع و ایضاً در این تفسیر است که در احادیث قدسیه وارد شده است که من شغله قرائة القرآن عن مسئلته اعطیته افضل ما اعطی السائلین یعنی هر کرا تلاوت کلام ربانی و شوق ذوق مشاهده انخطاب سبحانی از عرضه کردن حاجات جسمانی و درخواست نمودن مرادات نفسانی مشغول کرداند او را تشریف بهیم فاضل تر از آنکه لباس ارزد بر کاه رحمت و نیاز مندان بارگاه عزت جبر شد از آنکه عطا خواهند فراخور سؤال او بود و نوال ما خوانندهٔ قرآن را مناسب عز و جلال ما باشد اکر دفعهٔ حاجت خود عرض کند کدای کوی ما است و انکه با مذعظمت ما تکرار کند بنده با ابروی کدام دولت در مقابلهٔ تلاوت کلام ما باشد و چه سعادت در موازنهٔ قرائت نامه و نام ما بود در تاج ضیاء قرآن ما شاکر ادب باب الباب است و خوانندهٔ قرآن را بعدد هر حرفی ده ثواب و در اخبار آمده که هر که قرآن خواند و مظنه اوان باشد که خلعت معفرت در او پوشانیده اند و جز عمر خاصه از جام انعام خاص تر نوشانیده اند هر آینه او را اذ جمع باید شمرد که با قرآن اسمعیا او ملکه الله الوالکلام و سخن صلیش نیز آشنا لوامع لوامع در تفسیر احقاق از حضرت امیر المؤمنین نقل شده که ما من شیئ الا و علمه فی القرآن و لکن رای الرجال یعجز عنه هیچ چیز در دایرهٔ وجود داخل نشده که علم با او از دایرهٔ حروف و کلمات قرآن خارج باشد غایتش انکه عقول خلائق را بدان راه نیست و افهام مردان میدان دانش از کماهی آن آگاهی نی و اگر مفلسان لوامع فضایل انسانی بعرض کمال معرفت و نهایت تشخیص دانی از ظهر و بطن و حد و مطلع آیات قرآنی اسالیب معارف و اعاجیب لطایف استخراج نمایند تا ابام هیاهت حشر از معشار اسرار آن بظهور برسد عجب نیست که پایان و کناری ندارد شعر حقایقی که بر او مشتمل بود قرآن زهرچه وهم تصور کند فزون باشد از عبد الله بن مسعود نقل کرده اند که هر که گوهر علم جوید گو در بحر قرآن مباحث کن و با محیط فرقان آشنائی جوی که علم اولین و آخرین در او مودع است حکیم سنائی فرموده کر تو خواهی جواهر عرفان رو بدریای علم القرآن نادر او گوهر یقین یابی نادر او کیمیای دین یابی زو شد از بهر باطن و ظاهر منشعب علم اول و آخر لوامع لوامع در احیاء العلوم مذکور است که قرآن هفتاد و هفت هزار و دویست علم و کسری بعدد کلمات وی و هر کلمه را بحسب دارد ظهر و بطن و حد و مطلع و باز هر یکی را علمی استخراج ... مجموع علوم منطقه مکلمات قرآن مشتمل بر سیصد و هشت هزار علم باشد در یافتن این اعظم شاید این چه بحریست عظیم هر قطره از او هزار دریای عظیم در هر دریا بسی صدف گشته مقیم در هر صدفی هزار ... در یتیم و در امالی شمس الائمه وارد است که قرآن دریائی است مالامال از لئالی معارف و معانی محتوی بر جواهر حقایق و لطایف تا کسی غواصی نکند در شاهوار نیابد و تا کان نکند بجواهر ابدار نرسد شعر در این بحر جوهر که جوئی تو هر قیم جانبی هر که چه بوقت گشاده سنگ بجلال الدین گوهرها خوشتر بکان زد در یا بر گوهرها شب و روز ... که است از کوه و دریا در او صد کان و صد دریا هویدا نه سنگ است این که معنا طبیعت ... دریا بلکه دو هر قطره دریا است از این سنگ او بدانی گوهر خویش ز دریا در بدست آری نه حد بیش لوامع لوامع در تفسیر جواهر است که بدانکه مجموع کلمات قرآنی هفتاد و هفت هزار و چهار صد است و کسری و این کسر بیش بعضی بیست و نزد کوفی و شامی ... و بقول اهل حرمین ۸۹ و اقصر کلمه هاء دو حرف باشد چون من و عن و اطول کلمه ده حرف است چون لیستخلفنّهم و کلمه فاسقیناکموه و مجموع حروف قرآنی سیصد و بیست و یک هزار و کسری است و آن کسر نزد مکی و مدنی دویست و پنجاه است و پیش بصریه دویست و بقول کوفی صد و هشتاد و هر اینه این تفاوت بحسب اختلاف قرائت خواهد بود و در حدیث آمده که تالی قرآن را بعدد هر حرفی ده حسنه در نامه عمل ثبت میکرده در پس خواننده کلام الهی را در هر ختمی بقول اهل حرمین سه هزار هزار و دویست و دوازده هزار و پانصد حسنه ثابت باشد لوامع لوامع در جواهر التفسیر از لطایف التفسیر آورده که در قرآن مجید در هر آیه از این اشارات الهی است و در هر ب بشارت ذاتی و در هر ت تمام نهجتی و در هر ث ثبوت حجتی و در هر ج جذب کفایتی و در هر ح حسن عنایتی و در هر خ خبر قربتی و در هر د دفع کربتی و در هر ذ ذکر رحمتی و در هر ر رمز رحمتی و در هر ز زینت همتی و در هر س سرور سعادتی و در هر ش شهود شهادتی و در هر ص صفای مودتی و در هر ض ضیاء محبتی و در هر ط طلب قربتی و در هر ظ ظهور مسرتی و در هر ع علو مرتبتی و در هر غ غلو منقبتی و در هر ف فایده حکمتی و در هر ق قاعده خدمتی و در هر ک کمال ابالتی و در هر ل لوای جلالتی و در هر م مقام کرامتی و در هر ن نشان سلامتی و در هر و ولای ولایتی و در هر ه هوای هدایتی و در هر لا لئالی معرفتی و در هر ی یواقیت مکرمتی و چه زیبا گفته شعر هر حرفی از او شکفته باغی از وحشت تو شب چراغی خرم چه طراوت جوانی جان بخش چه آب زندگانی از طرهٔ حور دلگشاتر در سنبل تازه جان فزاتر لوامع لوامع و نیز در همان تفسیر است که از مجموع حروف قرآن صد و ده هزار و سیصد و پنجاه و هفت حرف منقوط است و باقی مجرده و از منقوطات شصت و سه هزار و هشتصد و نود حرف یک نقطه دارد چهارده هزار و چهار صد و هفتاد و سه تحتانی و چهل و دو هزار و هفتصد و سی و یک حرف دو نقطه دارد هفده هزار و دوازده فوقانی و سه هزار و باقی تحتانی و پانصد و بیست و نه حرف سه نقطه دارد فوقانی و

در تنضید جواهر زینت فزای فروع دین

علد عامی نقاط صد و شصت هزار و سیصد و چهل و شش است و در هر نقطه نکته‌ایست از توحید مندرج و محصلش آنکه مبدء همه
حروف نقطه است چه آنکه بی نقطه خط وجود نگیرد **شعر** بك نقطه الف گشت والف جمله حروف در هر حرفی الف باسمه
موصوف **لوع لوعه** وایضا در همان تفسیر است که در قرآن از حرکات ثلاث در هر دو نوع از معرب و مبنی صد و سی و هفت هزار و شش صد
و سی و سه علد است و در هر حرکت و سکونی از حرکات و سکنات حروف قرآنی اسرار بی شمار ند که جز اهل آن ندانند و در لطایف اورده
که عاشقان از هر سکونی تسکین دل و در هر حرکتی برکتی شامل در یافته اند و در هر فتحه فتح ابواب امانی است و در هر کسره کسر ارکان جانی
و در هر نصبی نصب اعلام دولتی است و در هر جری جر اذیال حشمتی و در هر رفعی رفع درجه حرمتی است و در هر ضمه ضم نعمتی بنعمتی **شعر**
فتح او فاتح خزاین دین نصب او ناصب لوای یقین محض دولت بضمه اش منضم رفعت از رفع او کشاده علم چون سخن شد
بحر او منجر این ذکر ماند تا محشر **لوع لوعه** وایضا در همان تفسیر است که بقول ابو نصر حدادی در قرآن چهار ده هزار حد است
و هر حدی را حدیست که عقل هر کاملی بسر حد آن نتواند رسید و بقول وی در قرآن بیست هزار و سیصد تشدید است و در هر تشدید
تشدید بنا معرفتی است که خلل باحکام آن راه ندارد و تا معماری استاد عشق دل طالبی را صفت معموری پیدا نشود از اساس ممهد خبر دار
نگردد ارباب شارت گفته اند که شکل تشدید مشابه دندانهای شانه از آنست تا مشاطه فکر ناظر طره سخن را بدان بطراز در مثال
که از خط عذار دلربای این شاهد دلربای بر سر هر موئی موقوف تواند یافت **شعر** شکل تشدید او که شانه وش است عظم
الله شانه چه خوش است **نکتة فی النقطة** بدانکه نقطه را از نقطه گرفته اند و آن در لغت بمعنی نقطه زدن باشد
و جمع نقطه نقط است چون غرفه و غرف و نقاط نیز آید چون نکته و نکات و عجم نیز بمعنی نقطه آمد و بدین سبب حروف منقوطه را
معجمه نیز گویند **حکایات منجحة وللتلاوة مهیجة حکایت** در فراید السلوك اورده است که
یکی از سالکان طریقت و حافظان اوضاع شریعت که اکثر اوقات خود را بتلاوت قرآن و معرفت تفسیر و تأویل آن صرف کردی در غرقاب منیع
افتاد و مقاضی اجل باستر داد امانت روح شریفش سلسله ارجعی الی ربك را تحریك داد و در تحت تصرف و قید تملك او مصحفی بوده
تا نجی و نزدی آن نیك مرد در نیخود را کفن کرده و رفیق موافق و انیار مساعد از ملتی شماری مرا بر مصاحبت عیان ما اسیر او بانقر
و قواعد محبت و مصادقت استحکام پذیرفته و محب صادق و انیس یکجهت است که در سراء و ضراء و شدت و رخاء طریق موافقت
فرو نگذارد چنانچه و فور نعمت و راحت عوی باری صیکنه استحکام ظهور شفقت و رحمت نیز مراسم حق گذاری بجای آورد و همان مشابه که
در اوان وقوع عیش و عشرت لاف هواداری میزند در زمان هجوم محنت و شدت طریقه ملد گاری را مرعی دارد **بیت** یاران باشد
که گیرد دست یار در پریشان حالی و در ماندگی اکنون روی بسفر آخرت دارم و در این حریف منزل تو بوده‌ای این زمان رفیق محمل
هم تو باش در مسرت حضر شریك بودی از مضرت سفر پهلو تهی مکن زبن جواب داد که حالا در سلوك سبیل آخرت مرافقت من با تو
امکان ندارد و در سپردن این راه خطرناك مصاحبت و مخالطت میسر نگردد غایت وفاداری همین تواند بود که من ملازمت کرده
شریف مقرر است در وفای تو بنشینم و یاد بگریه سر نیالین عشرت نهم اما چون آن عدت سپری و آن عدت منقضی گردد ناچار صحبت
دیگری اختیار کنم و با او سر از گریبان عیش بر آورده گویم **شعر** یکی چون رود دیگری آید بجای جهان را نمانند بی کدخدای پس
زاهد از آن نومید شده روی توجه بسوی باغ نهاد و گفت ایجد المیر شور سیختا بودی گلستانات کردم و از انواع ترتیب و عمارت
بوستان ارمث ساختم و پیوسته امید واری ثمره تو داشتم و هوادار محبت تو در دل کاشتم امیدم عزیمت سفر عقبی دارم همراهی
من موافقت خواهی نمود یا طریق مخالفت خواهی پیمود چون مردان وفا پیشه دست حق گذاری خواهی و ریدیا چون زنان سست قدم
بی همگی بر صفحات احوال خود خواهی کشید باغ بزبان گفت ای سلیم القلب تو گیئه دیگران خوردی طمع داری که کاشته تو دیگران
نخورند و از زراعت دیگران بر برداشتی میپنداری که از زروعات تو بری برند **بیت** بکاشتند و بخوردیم و کاشتیم خورند
چه بنگری همه بر و دیگران بکند بگریم برو هر کجا که میروی که من چون تو هزار مالك یاد دارم و صد هزار دیگر هم خواهم دید **شعر**
مشو مغرور بمال و ملك دنیا که دنیا یاد دارد چون تو بسیار آن عزیز بعد از استماع این سخنان زاری و فغان در گرفت و قطرات اندوه
بر صفحه رخسار روان کرده و از سر درد و حسرت میگفت نخم وفا کاشتم بر سر راه امید هیچ بری چون نداد کاش نمی کاشتم
یا بخت کسانی که بر خادف دنیا مغرور و مشعوف کرده و علایق با باهی او شیفته و فریفته شوند تا بوقت در ماندگی چون من در بلیه
مبکر دند اهل و عیال و فرزند مرسند و نه ملك و مال بکار میاید تا بدانی بوقت بیچارگی هیچ کس مر تو را نباشد هیچ پس مصحف
مجید بر دست گرفت و گفت ای مونس دل در ویشان دوای مرهم جراحت دلریشان سالها است تا روشنی باصره بصیرت من از قرآت
تست و مونس دل و قوت جان و راحت روح من از برکت تلاوت تو دور بها بتفکر سور و آیات تو گذرانیده ام و شبها در تأمل حروف و
کلمات تو بپایان رسانیده حالا پای از سفر آخرت در پوشم و شربت فنا از ساغر قل یتوفیکم ملك الموت می نوشم و امیدوارم که دست
یاری در ظلمت آن راه روشنائی تو باشد و پای مزد من در مرتب حضرت اله حمایت عنایت تو گردد و اکنون باغ داغ حسرت بر
دل من نهاد نه لطف عمیم و فیض عظیم تو چاره من آواره کند **بیت** چاره کن ای چاره بیچارگان یار شو ای مونس آوارگان
و زبان بیان قرآن باین بشارت فرمود که ایدون خوشدل باش و چهره خاطر با خراشید مخراش که من حبل متینم الهی که جنانت در مرفقند

ضایع نگذارم کتاب حبیبم که هر که پناه بمن آورد دیگر مکان رحمت و مستقر عرش فرود آدم غم مخور که در ظلمت قبر شمع حضورت
برافروزم و اندوه هلاکت مشو که در بادیهٔ قیامت راه سلامت بتو نمایم کرد قرآن کرد زیرا هر که در قرآن کریم است انجمادرست از عقوبت
و بر جبار دست از فتن نتیجهٔ این حکایت آنست که هر که نقد زندگانی و سرمایهٔ عمر عزیز بسودای حفظ و تلاوت و فهم و درایت کلام رب
العزة صرف نماید هر آینه روز بازار الیوم تجزی کل نفس بما کسبت بدین معامله سود اولئک هم المفلحون ملاحظه کند بیت هنر از این ماید سرمایه
ملبیت سود کن آخر که زیان بیت بیت حکایت ۲ در جواهر التفسیر است که آورده اند که فضیل بن عیاض در بدایت حال
با جمعی از دزدان راه زدی روزی کاروانی را بزدند و مال و متاع ایشان ببردند و در وقت قسمت لبته قماشی بگشادند در ضمن آن رقعه
بود آیة الکرسی بر آن نوشته فضیل آن را بازبست و برداشته نزد خداوند متاع آورد و بسلامت بدو تسلیم کرد یاران گفتند ای
فضیل مالی بس فراوان بود که از دست دادی و ما را محروم ساختی و بر صاحبش رد کردی جواب داد که مظنهٔ من آنست که صاحب این قماش از علماء
شیعه باشد که آیة الکرسی نوشته در میان قماش نهاده رد برد و این کس از روی اعتقاد نوشته و در درون بضاعت خود تعبیه کرده است
اگر ما مال او ببریم اعتقاد او بعلم و علماء خلل پذیرد و در دین وی فتور پدید آید و ما امروز که راه دنیا بزنیم در راه دین و شک نیست که
این اندیشه که فضیل را دست داد هم از خاصیت آن آیت بود و برکت این احترام که نسبت بقرآن رعایت کرد او را از آن عمل توفیق توبه یافته
و بدرجهٔ ولایت رسید و هر که حرمت قرآن بدارد و شرایط تعظیم آن فرو نگذارد سرانجام کارش بحصول مراد و مرام کشد و حرمت و تعظیم
این کلام بر طبق اوامر و نواهی مخصصین بفضائل و فوائد آن تواند بود وللمصدق فضل الانقياد له بیت نصایح کلام حق بتحقیق
باشد صفت ولی و صدیق حکایت ۳ در یکی از مجامیع معتبره آورده است که عبد الله بن غالب در اوقات زندگانی خود همیشه
قرآن را انیس خود قرار داده و دائماً مشغول بتلاوت آن بود بنحوی که هیچ شغلی او را از قرائت قرآن باز نمیداشت بعد از آنکه از دنیا
رحلت کرد و او را دفن نمودند همیشه از قبر او بوی مشک میوزید و مردم از این امر در تعجب بودند تا آنکه یکی از دوستانش او را در عالم
خواب دید و از او پرسید که این بوی مشک که از قبر تو میوزد چه سبب است جواب داد که این بوی خوش تلاوت قرآن است که در
ایام حیوة خود در دنیا همیشه بآن اشتغال داشتم حکایت ۴ در حکایات الصالحین آورده است که محمد بن جنید گوید
که وقتی چشم من درد میکرد نزد ابراهیم النخعی از درد چشم بنالیدم و گفتم مرا چاره بنما گفت یا اخی پیوسته در قرآن نگاه میکن که مرا چشم
درد میکرد بعبد الله بن مسعود گفتم مرا گفت که پیوسته در قرآن نظر کن که مرا چشم درد میکرد نزد حضرت رسول گفتم و از درد چشم
بنالیدم حضرت بمن فرمود که در مصحف نگاه میکن که مرا چشم درد میکرد بجبرئیل گفتم یا اخی مرا داروئی بنما گفت یا رسول الله ادم
النظر فی المصحف فان القرآن دواء لکل داء یعنی دائماً نظر کن در قرآن بدرستی که قرآن دواء هر دردیست و شفاء هر مرضی
بدرستی که خدای تعالی فرموده وننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین حکایت ۵ عبد الله بن سلیمان الرقی میگوید
که قرآن بر یزید بن ادهم المغربی خواندم چون بآخر سورهٔ الحشر رسیدم آنجا که خدای تعالی میفرماید لو انزلنا هذا القرآن علی
جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً الآیه مرا گفت یا ابا سلیمان دست بر سر نه چنان کردم که او گفت چون از قرآن خواندن فارغ شدم
او را گفتم یا شیخ غرض از این چه بود گفت من قرآن بر یزید خولی خواندم مرا چنین فرمود پرسیدم گفت که من قرآن بر جامع خواندم مرا چنین
فرمود جامع گفت من قرآن بر اعمش خواندم اعمش گفت من بر صالح خواندم صالح گفت من بر حضرت امیر المؤمنین علی ع خواندم چون
بآخر سورهٔ الحشر رسیدم مرا گفت که دست بر سر نه گفتم چرا یا امیر المؤمنین فرمود هرگاه سر تو درد کند دست بر سر گذار و بخوان آیهٔ
آخر سورهٔ حشر را پس بدرستی که آن دواء درد سر است حکایت ۶ مسلم بن صفار در کشتی بود ناگاه باد مخالف وزیدن گرفت و موج
بر آمد و کشتی در غرقاب افتاد مردم همه توسل کردند و قماشی که در کشتی بود در آب انداختند و استغاثت میکردند مسلم میگوید که اعرابی با ما
در آن کشتی بود و مصحفی حمایل کرده بود از میان ما برخواست و آن مصحف از گردن برآورد و بر سر دست نهاد و گفت الهی اگر کسی نامهٔ
از یکی از سلاطین دنیا در دست داشته باشد از همهٔ بلاها ایمن باشد و هیچ کس وی را تعرضی نباید کرد مصحف برنا(?) الهی دست گرفت و گفت
خدایا این نامهٔ تو است که بما داده از کرم خویش روا مدار که ملکان(?) ما را با نامهٔ خویش غرقه گردانی پس در حال باد مخالف بنشست و موج ساکن شد
حکایت ۷ در همسایگی ابوبکر بن مجاهد مردی بود بغداد اما قرآن نداشت ابن مجاهد او را گفت که عدل را کم از آن نباشد
که قرآن را از بر داند پس آن مرد هر روز بامداد آیتی بیاموختی و شبانگاه آیتی بیاموختی آنچه بامداد آموختی شبانگاه فراموش کردی
و آنچه شبانگاه آموختی بامداد فراموش کردی تا آنکه عاجز شد و بگذاشت تا شبی در آمد هر شب بنیمه شب برخاستی و دو رکعت
نماز بگذاردی و الحمد و قل هو الله خواندی و دو چشم پر آب کردی و روی بر زمین نهادی و گفتی که اللهم اشرح صدری فی معرفة کتابک
تا آنکه شبی چنین کرد و این دعا نمود و سر بسجده نهاد چشمش در خواب شد حضرت رسول را دید که آمد و با او گفت یا شیخ اهل قرآن
بروی زمین معدودند و نام تو از حفظهٔ قرآن در لوح محفوظ نیست اما تو را بشارت باد که از بهر آنکه تو را اراده آن بوده که قرآن
از بر کنی تا از جملهٔ قرآن خوانان باشی ملک تعالی بر تو رحمت کرد و نام تو بر صحیفهٔ قرآن خوانان ثبت کرد حکایت ۸ کسائی را
بعد از مردن در خواب دیدند با او گفتند خدا با تو چه کرد گفت چون مرا در خاک نهادند دری از بهشت بر گور من گشادند و حوران بهشتی
آمدند و مرا موانست میکردند و هر ساعت اکرامی از نور حق بر من زیادت مینمودند و ندا میکردند که هذا جزاء من حفظ القرآن

لاجلی ویقرء لاجلی ویعمل به لاجلی یعنی این است مرد کسی که حفظ کند قرآن را برای خدا و قرائت کند او را برای خدا و عمل کند باحکام قرآن از برای خدا **حکایت** حسین بن واقد گوید که چون ابو مسلم بن ابراهیم بن الصائغ را بکشتند با دل گفتم کاشکی او را در خواب دیدمی که خدای تعالی با وی چه کرد تا آنکه یک شب او را در خواب دیدم بر مرکبی از مراکب جنت سوار بود و میآمد و مجلدها آراسته و جامه‌ها نورانی پوشیده با وی گفتم که خدای تعالی با تو چه کرد گفت آنکه می‌بینی و هر ساعت کرامت من زیادت می‌شود گفتم کار یزید النحوی در این عالم چون است گفت درجهٔ وی از درجهٔ من بسیار زیادتر است گفتم چرا شما که هر دو در یک علم برابر بودید گفت او را قرآن بود **حکایت** ابراهیم الشیبانی گوید وقتی در کشتی بودم با گروهی از بازرگانان که ناگاه باد مخالف وزیدن گرفت و موج برآمد و اهل کشتی جمله بترسیدند و دل از جان و مال برداشتند هر کس دعا و زاری میکرد و وصیت می نمود مردی با ما در کشتی بود و پیوسته مصحف برکنار نهاده بود و میخواند هم چنان بر حال خود نشسته بود قوم کشتی وی را گفتند تو نیز دعا کن آن مرد مصحف بر کف دست نهاد و رو بسوی آسمان کرد و گفت الهی بحق این کلام تو که به بندگان فرستادی که این بلا بگردان هنوز دعای او تمام نشده بود که باد ساکن شد و موج بنشست و دریا بیارمید هاتفی از روی دریا آواز داد که فضل کلامنا فی الدنیا ینقذکم من الغرق وفی الآخرة ینجیکم من الحرق یعنی کلام ما در این دنیا شما را نجات میدهد از غرق شدن و در آخرت خلاص میکند از سوختن **حکایت** حسن بصری را در خواب نمودند که در فلان محله بندهٔ از ما از دنیا رفته است فردا برو و بروی نماز کن حسن بامداد برخاست و بدان محله رفت در هیچ جا آثار تعزیه ندید و آوازی نشنید پرسید که در این محله کسی مرده است گفتند که در این جا کسی نمرده مردی گفت فلان فاسق مرده است و ما از فسق او اندر رنج بودیم این بگفتند و جمله پراکنده شدند و هیچ کس بدان جنازه رغبت نکرد چون قوم برفتند حسن بدان در سرای رفت مادر آن مرد را بیرون خواند و گفت ای پیره زن تو را کسی مرده است گفت بلی فرزندی داشتم فاسق از دنیا رفت و از فسق او هیچ کس رغبت نمیکند حسن گفت ای زن جهد کن و جنازهٔ او بیار تا من نماز بر وی دهم و او را دفن کنم پیره زن جنازه را بساخت و آب بر او بشست و در کفن بپیچید و بر جنازه نهاد هیچ کس رغبت نکرد که وی را برگیرد حسن گفت ای مادر تو یک گوشه جنازه را بگیر تا من گوشه دیگر را بگیرم شاید کسی دیگر بیاید که گوشهٔ دیگر برگیرد چنان کردند و برداشتند و آنگه گوشه‌ها بر هوا معلق میرفت حسن از دیدن آن در تعجب ماند او را بلب گور آورد بوی عطر از گور او برمیآمد پس او را دفن کرده و بدان اندیشه بصومعهٔ خود آمد و گفت همه کس بفسق این جوان گواهی دادند و ملک تعالی در حق وی چندین کرامت کرد گوئی چه معاملت داشته روز دیگر برخاست و بخانهٔ آن پیره زن آمد و گفت ای مادر این فرزند تو را چه طاعت بود گفت هیچ طاعت ندانم مگر آنکه قرآن از برداشت اگر مست بودی و اگر هشیار تا صد آیه قرآن بخواندی طاعت او این دانم حسن آن شب بکرامت آن شب بیآمد و گفت یا حسن اگر چه فاسق بودی و سبیلی داشت چون کلام ما در سینه داشت ما گوشهٔ جنازهٔ او بر کتف مقربان نهادم و گور وی خوش بوی و معطر ساختم و گناه او در کار قرآن خواندن نهادم و فردا نور وی گردانم تا در پیش او برود تا او را به بهشت عدن رساند **حکایت** در تفسیر روح البیان است که سبب آنکه شدن عثمان جد سلاطین آل عثمان بمقام منیع خلافت و سلطنت این بود که وقتی در سفری وارد شد و شب را در خانهٔ یکی از اهل آن قریه منزل نمود قضا را در آن حجره که او منزل داشت مصحفی بود بر دیوار آویزان شده او را برداشت و بر طاق گذاشت پس از آن با خود گفت من چگونه در حجره که مصحف و کلام الله مجید در آن است بخوابم و پاهای خود دراز کنم پس آن شب را تا صبح با وجود کثرت تعب و خستگی مسافرت که داشت احتراما للقرآن نخوابید و بلوازم ادب در آن حجره نشست و از فردای آن شب ابواب فتح و فیروزی بروی او مفتوح گردید و ببرکت تعظیم قرآن رسید بآنمقامی که رسید **المائس فی اعراس الاول** در تفسیر منهج است که عامه از حضرت پیغمبر روایت کرده اند که نزل القرآن علی سبعة احرف کلها شاف کاف بدانکه علماء امامیه در تأویل این حدیث اختلاف کرده اند بعضی لفظ احرف را بر ظاهر خود کرده اند و آن را بر دو وجه حمل نموده اند یکی آنکه مراد سبع لغات است که متغیر حکمی نباشد در تحلیل و تحریم مثل هلم و اقبل و تعال و اصحاب در مبدء اسلام مخیر بودند در آنکه قرآن را بیکی از این کلمات مرادفه قرائت کنند و بعد از آن اجماع واقع شد بر یکی از آن و اجماع امر حجت است پس ما اجمعوا علیه مانع ما اعرضوا عنه باشد و وجه دوم آنست که مراد سبعه اوجه است از قرائت و بعد از آن گفته اند که اختلاف قرائت بر هفت عدد است یکی اختلاف قرائت در اعراب کلمه بر وجهی که مزیل آن نباشد از صورت کتابت و نه متغیر معنی مانند قوله فیضاعفه و فیضاعفه برفع و نصب دوم اختلاف در اعراب بر طریقی که متغیر معنی آن باشد و اما مزیل آن نباشد از صورت آن مانند اذ تلقونه و اذ تلقونه سیم اختلاف در حروف کلمه دون اعراب که متغیر معنی آن باشد و غیر مزیل از صورت چون ننشزها و ننشرها چهارم اختلاف در کلمه که متغیر صورت آن باشد مانند ان کانت الا صیحة و الا زقیة پنجم اختلاف در کلمه که مزیل صورت و معنی آن باشد همچو طلح منضود و طلع منضود ششم اختلاف بتقدیم و تأخیر مانند و جاءت سکرة الموت و سکرة الحق بالموت هفتم اختلاف بزیاده و نقصان چون ما عملت ایدیهم و ما عملته و شیخ طوسی فرموده که این وجه املح است بجهة آنکه از ائمه هدی منقول است که جایز است قرائت بآنچه قراء در آن اختلاف کرده اند و جمعی دیگر از علماء احرف را تنزیل کرده اند بر معانی و احکامی که قرآن بآن منتظم است نه بر الفاظ و ابن عباس نیز در این معنی اختلاف کرده اند بعضی برآنند که مراد وعد است و وعید و امر و نهی و جدل و قصص و مثل و از ابن مسعود مروی است که رسول

الاعراس جمع العرس بالضم وهو طعام الزفاف کذا فی مجمع البحرین منه عفی عنه

در تنضید جواهر زینت فزای فروع دین

فرموده که نزل القرآن علی سبعة احرف زجر وامر وحلال وحرام ومحکم ومتشابه وامثال و ابو قلابه نیز از انحضرت نقل کرده که فرموده نزل
القرآن علی سبعة احرف امر وزجر وترغیب وترهیب وجدل ومثل وبعضی دیگر از ایشان گفته اند که مراد ناسخ است ومنسوخ ومحکم
ومتشابه ومجمل ومفصل وتاویل **الثانی** ایضاً در همان تفسیر مذکور در بیان حدیث من فسر القرآن برایه واصاب الحق فقد اخطأ
که عامه از حضرت رسالت نقل کرده اند ومعنی مقصود از ان وحدیثی که بخبر صحیح از سید المرسلین وائمه معصومین ثابت شده است که
تفسیر القرآن لا یجوز الا بالاثر الصحیح والنص الصریح ومعنی مراد از ان چنین فرموده که اما حدیث اول ترجمه اش اینکه هر که برای وفکر
خود تفسیر کند قرآن را واتفاقاً موافق حق بود او مخطی واثم است وترجمه حدیث دوم اینکه تفسیر قرآن جایز نیست مگر بحدیث صحیح که
مأثور باشد از پیغمبر یا ائمه وبنص صریح از ایشان بعضی از اصحاب نظر بظاهر این هر دو حدیث کرده اند وتفسیر جمیع ایات وسور قرآنی
را مقصور ساخته اند بروایات مأثوره در معنی ان واز جمله ایشان سعید بن مسیب است وعبیده سلمانی ونافع وسالم بن عبد الله
وصواب اینکه حدیثین مذکورین مخصوص اند بایات مجمل ومتشابه نه مطلق **و** دلیل بر این مدعی اینکه حق تعالی مدح جمعی کرده
که استنباط معنی از قرآن کنند کما قال الله تعالی الذین یستنبطونه منهم وذم جماعتی کرده که ترک تدبر واضراب از تفکر قرآن نموده اند
کقوله تعم افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها وهم او یاد کرده که قرآن منزل است بلغت عربی فصیح تا معنی ان بطریق تدبر وتفکر
از ان حاصل کنند حیث قال انا جعلناه قرآنا عربیا لیدبروا ایاته ولیتذکر اولوا الالباب وحضرت رسالت فرمود اذا جاءکم حدیث
فاعرضوه علی کتاب الله فما وافقه فاقبلوه وما خالفه فاعرضوا عنه وترجمه این حدیث چنین است که هرگاه از من بشما برسد
حدیثی پس ان را عرض کنید بر کتاب خدا که قرآن است پس انچه موافق باشد ان را قبول کنید وتوجه بان ننمایید وانچه مخالف بود ان را پس ان را
اعراض نمایید واز اینجا معلوم میشود که قرآن حجت است ومعروض علیه واین معنی مستلزم اینکه قرآن مفهوم المعنی باشد واحتیاج
بمبین ومفسری ندارد پس حدیثین مذکورین علی الاطلاق صحیح نباشد وحاصل وجه توفیق میان این حدیث ومیان ایات وحدیث مذکوره
اینکه ان دو حدیث در مجمل ومتشابه است وایات وحدیث مذکور در غیر ان ونیز حدیثی دیگر وارد شده است از انحضرت که القرآن
ذلول ذو وجوه فاحملوه علی احسن الوجوه یعنی قرآن سهل المأخذ است ومحتمل وجوه متعدده پس ان را بر نیکوترین وجهی فرود ارید ومحمول
بر غیر متشابه ومجمل جهت توفیق میان ان ومیان حدیثین مذکورین واز ابن عباس مرویست که وجوه تفسیر بر چهار قسم است یکی انکه هیچ کس او را
ندانستن ان معذور نیست وان ایات احکام شریعت است وایات توحید دوم انکه عرب ان را میدانند بلغت خود وان حقایق لغت موضوعه در کلام
ایشان است سیم انکه تفسیر او علماء کسی نمیدانند وان تاویل متشابه ومجمل است چهارم انکه تفسیر او سبحانه کسی راه بان نمیبرد وان علم است بامور غیبیه
چون قیام ساعت وغیر ان پس معلوم شد که معانی ایات قرآن بر انحاء مختلفه است وچنان نیست که همه مخفی باشد ومحتاج ببیان پیغمبر ویا
احد ائمه بوده باشد **الثالث** در نامه دانشوران اورده که در خبر است که رسول خدا فرمود لیس منا من لم یتغن بالقرآن یعنی از ما نیست کسی که به
قرآن تغنی ننماید این حدیث شریف در میان سابقین ولاحقین علماء میدان افکار وعنوان گفتار است ابو عبید ادیب در تفسیر این خبر بتوجیهی وجیه
اختصاص جسته که خداوندان خبرت بر امثال ان تحسین وتصدیق اورده اند چنانکه از مطاوی تفصیل این دلیل ظهور رسد یکی از متقدمین محدثین
چنین گفته که مراد بتغنی در این خبر تحسین صوت وترجیع اواز است فرماید هر کس قرآن مجید را باهنگ خوش واواز دلکش نخواند از ما نباشد
مؤید این معنی انکه عبد الرحمن بن سائب گفت بر سعد صحابی در زمانی که چشمش از بینائی باز مانده بود وارد شدم وسلام کردم گفت کیستی گفتم
عبد الرحمن سائب گفت مرحبا یا ابن اخی مرا چنین خبر داده اند که تو قرآن مجید را بصوت خوش تلاوت کنی خود از رسول خدا شنیدم که فرمود ان هذا
القرآن نزل بحزن فاذا قرأتموه فابکوا فان لم تبکوا فتباکوا وتغنوا به فمن لم یتغن بالقرآن فلیس منا ودر انا دیگر وارد است که رسول خدا فرمود
لا یاذن الله لشیء من اهل الارض الا لاصوات المؤذنین والصوت الحسن بالقرآن یعنی خدای تعالی هیچ صوتی از اهل زمین گوش فرا ندهد
مگر اصوات کسانی که بانگ اذان در کشند یا اهل قرآن بر دارند ابو عبید این معنی را استوار نشناسد وگوید اگر مراد بتغنی ترجیع صوت
باشد کار بسی مشکل شود ومحنت زیاده عظیم گردد چه لازم اید که هر کس قرآن را بسرود نتواند تلاوت نمود از حضرت رسالت مطرود باشد
پس سخن صحیح اینکه گوییم کلمه تغنی در این خبر مبارک از غنای مقصور است اشتقاق یافته نه از غنای ممدود و از لفظ تغنی دفع نیاز اراده شده دفع
اواز وحاصل معنی حدیث چنین میشود که هر که خود را بکلام سبحانه از حطام فانی مستغنی ندارد واین گنج بی رنج از زخارف سرای سپنج بدل
نشناسد از جرگه ما معدود نخواهد بود در لسان عرب تغنی وتغانی بمعنی استغناء بسی استعمال شده شاهد اطلاق تغنی بر استغنا
قول اعشی است که در مقام افتخار گفته وکنت امرءا زمنا بالعراق عفیف المناخ طویل التغن یعنی من مردی عراقی مردی خداوند بسر و
یاد ساوی بیاری بودم وقول شاعر دیگر است که گفته کلانا غنی عن اخیه حیاته ونحن اذا متنا اشد تغانیا یعنی ما دو برادر مادام
الحیوة بیکدیگر محتاج نباشیم وچون بمیریم از همدیگر بیشتر بی نیاز گردیم وشاهد این حمل دوم وتعبیر اینی بنوی دیگر است که فرمود
لا ینبغی لحامل القرآن ان یظن ان احداً اعطی افضل مما اعطی لانه لو ملک الدنیا باسرها لکان القرآن افضل مما ملکه ومؤید معنی مذکور
کلامی است که از ابن مسعود مأثور وافتاده گوید من قرأ سورة ال عمران فهو غنی یعنی هر که بقرائت سورة ال عمران توفیق یابد پس او از
هر چیز بی نیاز باشد وخبر دیگر که گفته کنز الصعلوک سورة ال عمران یقوم بها اخر اللیل یعنی سورة ال عمران گنج نیازمندان است که در
ثلث اخر شب بقرائت ان قیام نمایند ومؤید دیگر که از مؤیدات دیگر بیشتر تشیید کند انکه از عبد الله نهیک نقل است که گفت بر سعد

در بیان معنی مقصود در حدیث من فسر القرآن برایه

در بیان بعضی از اخبار در حدیث من لم یتغن بالقرآن

صحیحا در اعلام و جمله اثاث بیت و خواسته سرای وی مندرس و کهنه یافتم سعد گفت رسول صلعم فرمود لیس منا من لم یتغن بالقرآن
هر که نه سبح دهیم باب شد اند که روایت این حدیث مقارن الحال در مقام استدلال خود شاهد است بالاستقلال که با وجود
آن هیچ احتیاج احتجاج نیفتد کلام ابو عبید در این مقام بانجام رسید ابو بکر محمد بن قاسم انباری را در توجیه این حدیث کلامی دیگر است
گوید همانا از کلمه تغنی بر آیین استعارت التذاذ ارادت نموده و فرموده هر که بتلاوت قرآن متلذذ نگردد و قرائت آن شیرین نشمارد
از ما نباشد تصحیح و توضیح این معنی آنکه عرب هر چیز را که از شیئی دیگر بخشد اثر را بنام آن شیئی خوانند چنانکه دستار سر را افسر
خوانند و گویند که العمایم تیجان العرب و نام آفتاب را نام حمام نهند و گویند الشمس حمامات العرب انکونه معنا مجازی در لغت
نادی فراوان است در این خبر نیز چون تلاوت قرآن در مذاق اهل ایمان از حلاوت و عذوبت بجایی که سماع اغانی در مذاق
ارباب طرب از این روی قرآن را غنا خوانده و تلاوت آن را تغنی نامیده **تعقیب** علم الهدی فرماید تفسیر ابی عبید ظاهر تر بنظر میرسد و جواب
ابن انباری نیز جوابات است زیرا که شیرین شمردن و گوارا گرفتن چیزی بیدوقات جوابیه و مشتهیات نفسانیه گفتن نشاید و قرائت
قرآن و فهم معانی آن اگر چه خود از افعال صعبه و اعمال شاقه است چگونه موافق طبع و ملایم نفس توان گفت اگر گویی بسا باشد که از
اهل تالی قرآن طبع را لذتی است و نفس را از آن حلاوتی پدید آید در **جواب** گوییم این همان جواب مختصین است که از آن اعراض جستی و بتوجیه
دیگر منفرد شدی خواستی آنگاه نقیب گوید در این حدیث توجیه رابعی است که بخاطر ما گذشته و بیان آن چنان باشد که گوییم تغنی مأخوذ
است از غنی بالمکان عرب این کلام را در مقامی گویند که اقامت کسی در مکانی بطول انجامیده باشد و آن مکان را مغنی و جمع آن مغانی
نامیده خدای تعالی فرموده کأن لم تغنوا فیها یعنی لم یقیموا بها اسود بن یعفر ایادی گفته ولقد غنوا فیها بانعم عیشة فی ظل ملک
ثابت الاوتاد یعنی تحقیق اقامت کرده در آنجا اقامتی بلذات که نزدیک نداشتند و بر کاری در سایه دولتی جاوید گذرانیدند و در همان بیت که
اعشی نیز گفته وکنت امرءً زمنا بالعراق عفیف المناخ طویل التغن کلمه تغنی با همین معنی شبیه تر است تا معنی استغنا که ابو
عبید فهمیده بر این تقدیر حاصل تفسیر این است که هر که ملازمت قرآن نجوید و دوام اقامت بر آن نپوید و از کتاب الله تجاوز کند
و از فرمان حمید تعدی نماید از ما نباشد **اگر گفته شود** از این معنی لازم آید که اگر کسی در احکام الهیه و فروع اسلامیه بسنت رسول و اجماع
مسلمین احتجاج و استدلال نماید از جرگه امت مرحومه بیرون باشد در **جواب** گوییم بسنت و اجماع تمسک نمودن عین اقامت قرآن است
زیرا که وجوب متابعت ادله شرعیه بنص کتاب ثابت شده و حجیت مدارک معتبره بلسان قرآن مجید و فرمان حمید تقرر یافته پس مسئله
بچنان دلیل دلچسب از قرآن تعدی نمودن و تجاوز کردن توان شمرد انتهی **و این ناچیز گوید** که در این حدیث توجیه خامسی است
که بخاطر این حقیر گذشته و بیان آن چنان است که گوییم تغنی مأخوذ است از غنی الرجل ای تزوج و تغنت المرأة ای تزوجت چنانچه در محیط
المحیط و المنجد و غیرهما است و بنا بر این تقدیر حاصل تفسیر این باشد که کسی که تزویج نماید موافق قرآن و کتاب الله بلکه بر وفق مناکحات جاهلیه
تزویج کند پس آن از ما معدود نشود و مؤید این تفسیر است اخبار یکه در منع از نکاح شغار وارد شده که یکی از اقسام نکاح جاهلیه است
و ما آنها را در عنوان صد و بیست و هفتم از جزء سیم از کتاب الجنة الغالیة ذکر نموده ایم و با الجمله توان گفت که این حدیث بنا بر این تقدیر در صدد ردع از آداب
جاهلیه است در خصوص تزویج و تزوج و در این هنگام کلمه لیس منا الصق بر این توجیه است از سایر توجیهاتی که ذکر شد **وایضا** در این حدیث
توجیه سادسی است که هم بخاطر این حقیر گذشته و بیان آن چنان باشد که گوییم تغنی مأخوذ است از غنی که بمعنی صرف و بر کنار ماندن است چنانچه
ابن اثیر در لغت غنی از نهایه گوید فی حدیث عثمان ان علیا بعث الیه بصحیفة فقال للرسول اغنها عنا ای اصرفها وکفها ومنه قوله تعالی
و لن یغنوا عنک من الله شیئاً و یقال اغن عنی شرک ای اصرفه وکفه و بنا بر این تقدیر حاصل تفسیر این باشد که کسی که یاد نکرد و بوسیله
قرآن از ملاهی و مناهی و قرآن را از خود براند از ما نیست **الرابع** بدانکه محقق سبزواری ره در رساله غنائیه خود بعد از آنکه نقل نموده
است از شیخ و از علامه و ابن ادریس و غیر ایشان اتفاق اصحاب امامیه را بر حرمت غناء و نقل کرده است آیات داله بر حرمت آن را و نیز اخبار
مستفیضه بلکه متواتره را بر حرمت آن شرح کرده نموده اخباری را که بظاهر دلالت بر جواز بلکه بر استحباب دارد ذکر و از جمله این روایت
مرویه در کافی است که رجع بالقرآن صوتک فان الله عز و جل یحب الصوت الحسن یرجع فیه ترجیعا و جواب داده است از اخبار مذکوره
که من جمله از این روایت جواب داده است تاره بانکه محمول بر تقیه است و دیگر آنکه ضعیف السند است و همین دو جواب در مقام رد این خبر اکتفا
فرموده و لکن از برای بعضی از شراح احادیث در این مقام توجیهاتی است زائد که خوشتر است انعمتا للغافلة و نعمتا للعابدة در اینجا نقل نموده
فرموده است که این روایت ابی بصیر است که در کتاب شریف کافی نقل شده و سند آن مشتمل است بر ابی حمزه بطائنی معروف که قابل معارضه
با احادیث صحیحة الاسناد داله بر حرمت غناء نیست زیرا که سند آن ضعیف است در نزد اصولیین مطلقاً و در نزد اخباریین در مقام تعادل
چنانچه در جامع نیز است و عدالت راوی از جمله مرجحات است در احادیث متعارضه پس اگر دو طرف محفوف بقرائن بوده باشد چنانچه وارد شده
است بعض از ائمه ما پس عدول از احادیث متعارضه بسوی چنین حدیثی که روایت کند از امثال علی بن حمزه بطائنی مذموم که علماء رجال از اصحاب ما
آن را ضعیف دانسته غیر مستقیم بلکه ممتنع است چه احادیث مختفی نیست و علی بن حمزه مشهور است بذم غایت اشتهار را حتی آنکه گفته اند عمده کتاب
واقفه و رئیس آنها است و کذاب و ملعون است و غیر اینها از سایر قدوح و معایبی که در حق او وارد شده است و نیز این روایت مخالف
اجماع شیعه بلکه ائمه است و موافق مذهب عامه است پس باید حمل شود بر تقیه و دیگر آنکه مخالف اصل است که مقتضی استصحاب

در ذکر وجوه تعریف حسن اعتبار مذکور

در تضعیف بعض روایات نقل از علما

تقییدرا ودر اینجا متحقق نشده بواسطه کثرت احتمالات وتاویلات ضرورت چنانکه بر کما لا یخفی ودیگر آنکه مخالف است مر قانون مذهبی را اوم مورد
راکه عبارت است از وجوب حمل بر نقیض که آن مستلزم است انصراف از ظاهر را واستعمال لفظ عام را در معنی مخصوص بس لازم میاید اراده
مجاز از جمیع احادیث وارده در باب غناء بنا بر قول باینکه لفظ عام حقیقت در عموم ومجاز در خصوص باشد وحال آنکه مجاز ملزوم قرینه صارفه است
ودر اینجا قرینه منتفی است کما لا یخفی وبالجمله این روایت با ضعفش چنانکه دانستی قابل تاویل است بلکه واجب است تاویل آن قطعا از
جهة فوت معارض وعدم قبول او تاویل را اصلا **وتاویل** در آن برده وجه میباشد **اول** حمل آن بر نقیض بواسطه موافقتش با
مذهب کثیری از عامه **دوم** آنکه مراد بترجیع مد صوت ودم او را است بجهة که متحقق نگردد غناء معلوم الحرمة واستعمال ترجیع در مد
صوت وارد شده است کما لا یخفی علی المتتبع **وحمل** است که امر بترجیع بواسطه تکرار وحفظ نمودن باشد چنانچه در مقام تعلیم
وتعلم قرآن امر را تکرار میکنند تا حفظ کردد **سیم** آنکه مراد تحریص است بر کثرت قرائت قرآن واشتغال بآن در تمام اوقات چنانچه در
این خصوص نص وارد شده است ولازم ابدا ذکر مر قرائت ترجیع وتکریر صوت بس میباشد از باب استعمال لازم واراده ملزوم وآن
بسیار است جدا کما لا یخفی **چهارم** آنکه استعاره باشد از مجرد تحسین صوت که کویا کفته است وحسن بالقرآن صوتک تحسینا اشبه
الغناء **پنجم** آنکه مراد تکرار آیات وترديد کلمات است از جهة تبیین وتحریص بر آن چنانچه وارد شده است امر بآن ولو در آیات رحمة وعذاب
واین معنی هر چند خلاف ظاهر از ترجیع است ولیکن ضرور است حمل بر آن بجهة تعذر حمل بر ظاهر ووجوب تاویل آن ووقوف معارض
غیر محتمل از برای تاویل **ششم** آنکه مراد قرائت بر وجه حزن است چنانچه مکرر امر بآن وارد شده است که ان القرآن نزل بالحزن فاقروه با
لحزن وچون ترجیع مقتضی است زیادتی حزن را لذا استعمال شده است در اینجا در مطلق صوت حزین استعارة **هفتم** آنکه مراد
اشکار نمودن حروف است در نطق واداء اظهار از مخارج کما ینبغی وتردید صوت از مخرج حرفی بمخرج حرف دیگر وبر این معنی نیز ترجیع
اطلاق میشود کما لا یخفی **هشتم** آنکه مراد رد صوت است بسوی اشتغال بقرآن از غیر آن از شعر وغنا وغیرها وبازکشت از غیر قرآن
بسوی آن **نهم** آنکه مراد صوت موثر در قلوب است بر وجه شرعی زیرا که ترجیع مستلزم است تاثیر را غالبا پس استعمال شده در تحریک
تاثیر از باب اطلاق لازم واراده ملزوم **دهم** آنکه مراد صوتی است که مخصوص باشد باینکه تا بحد غنا نرسد یعنی طرب انگیز نباشد و
این امر بسیار ممکن ومیسر است ومکلف در بعضی از این وجوه ظاهر آنکه حمل بر نقیض وضعف سند اولی است **الخامس** در کشف حجب
محجوبی است که اولی بر مسموع عام ردی را بفوائد وبسیار زوائد وکوش را بلذات کلام ایزد عز اسمه است وما مورند همه مومنان ومکلفند همه کافران
از آدم وپری بشنیدن کلام باری تعالی واز معجزات قرآن یکی آنستکه طبع از شنیدن وخواندن آن نفور نکردد از آنجمله آنکه در نفی عظیم است تا
حدیکه کفار قریش شبها بیامدندی که اهل نهار وبیغمبر ایشان نماز بودی ایشان می شنیدندی ایشان وی میخواندی وتعجب مینمودند چون نضر بن الحارث
که افصح ایشان بود وعتبة بن ربیع که در بلاغت سحر مینمود وبوجهل هشام که بخطب وبراهین نظم داد وامثال ایشان تا حدیکه پیغمبر سی
سوره میخواند عتبه از هوش بشد وبوجهل کفت مرا معلوم کشت که این سخن نه سخن مخلوقات است وخداوند بر ایشان را بفرستاد تا فوج فوج
بیامدند وسخن خدای تعالی را از پیغمبر می شنیدند لقوله سبحانه فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا الآیة ما را خبر داد از قول پریان که این قرآن راه
نمای است مردم بیمار را بطریق صواب بقوله عز من قائل یهدی الی الرشد فآمنا به ولن نشرک بربنا احدا پس هیدا وسکوتر است از همه مبدا
ولفظش موجز تر از همه لفظها ولطیف تر از همه امرها ونهیش زاجر تر از همه نهیها ووعدش دلرباتر از همه وعدها ووعیدش جان
کدازتر از همه وعیدها وقصه هایش وامثالش فصیح تر از همه مثلها هزار دل را استماع آن صید کرده وهزار جان را لطائف آن بغارت
داده عزیزان دنیا را ذلیل کند وذلیلان دنیا را عزیز کند عمر بن الخطاب بشنید که خواهر ودامادش مسلمان شدند قصد ایشان کرده با
شمشیر آخته وقصد قتل ایشان را ساخته ودل از مهر ایشان بیرداخته تا حق تعالی لشکری را از قرآن از لطف ایزد روانه ای سورة طه بکمین
نشانده تا بدو سر که آمد خواهرش میخواند طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی الا تذکرة لمن یخشی جانش صید شد قابوی آن شد ودلش بستة
لطف آن کشت طریق صلح جست وجامه جنگ برکشید واز مخالفت بموافقت آمد **ومعروف** است که چون پیش رسول برخواندند ان لدینا
انکالا وجحیما وطعاما ذا غصة وعذابا الیما رسول بیهوش افتاد وگویند مردی پیش عمر برخواند ان عذاب ربک لواقع وی نعره بزد و
بیهوش کردید وبر ابرداشته بخانه بردند وتا یکماه بیمار بود از وجل وترس خداوند **این ناچیز کوید** اگر براستی ترس ووجل از خدا وند
میداشت غضب حق ووصی بلا فصل پیغمبر خود را امی نمود **وکویند** مردی نزد عبد الله بن حنظله برخواند لهم من جهنم مهاد ومن فوقهم غواش
کوییش بروی بیفتاد تا جائیکه حالی کویید من کمان کردم که جان از وی جدا شد آنکاه برخاست کفتند بنشین ای استاد کفت هیبت این
آیه مرا از نشستن باز میدارد **وکویند** پیش جنید برخواندند لم تقولون ما لا تفعلون وی کفت بار خدایا ان قلنا قلنا بک وان فعلنا
فعلنا بتوفیقک فاین القول والفعل **وکویند** نزد شبلی برخواندند واذکر ربک اذا نسیت پس نعره بزد وهوش از وی برفت چون بخود آمد
کفت عجب از آن دلیکه کلام وی بشنود وبرجا بماند وعجب از آن جانیکه کلام وی بشنود وبرنیاید **مکی** از مشایخ کوید که وقتی کلام حق تعالی
را که فرموده واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله میخواندم هاتفی آواز داد که یک آیه برخوان که چندین از پریان از هیبت این آیه بمرده اند **و**
نقیری کفت مرا ده سال است که قرآن بجز اندوه نماز نخوانده ام ونشنیده کفتند چرا کفت ترسم از آنکه بر من حجت شود **اقول** هذا من وساوس
الشیطان القاه علی قلب هذا المنحوس الوجدانی **کویند** ابو العباس قصاب قاری را کفت برخوان لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین

وباز گفت برخوان یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر وجئنا ببضاعة مزجاة و باز گفت برخوان قالوا ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل
آنگاه گفت یاد ندارم که هیچ حدیثی از برادران یوسف بشنوم و یوسف کریم بیش از یوسف نامزد آن گشت که او با برادران خائنی کرد و زرارة بن ابی
اوفی از کبار صحابه بود در زمان ما امامت میکرد روزی آیه از قرآن برخواند و نعره برزد و جان سپرد و ابو جهیر از بزرگان
تابعین بود صالح مری آیتی برخواند شهقه زد و جان بداد شد و اندر بیابان رفت و ابراهیم النخعی روایت آید که اندر وهی از دهای
کوفه میرفتم پیرزنی را دیدم که اندر نماز ایستاده بود آثار خیر بروی ظاهر بود تا از نماز فارغ شد من بحکم تبرک پیش وی رفتم و سلام
کفتم مرا گفت قرآن دانی گفتم دانم گفت آیتی برخوان برخواندم بانگی بکرد و جان با ستقبال دوست تسلیم فرستاد و احمد بن ابی الحواری
روایت آید که در بادیه جوانی را دیدم که اندر مرقعه خشن بر سر چاهی ایستاده مرا گفت یا احمد بوقت آمدی که مرا سماعی باید تا جان
بدهم آیتی برخوان حق تعالی بر زبان من داد که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا گفت یا احمد بخدای کعبه که همین آیه را که بر خواندی
اکنون ساعتی فرشته بر من میخواند پس جان داده و از دنیا درگذشت تمام شد عبارات کشف المحجوب با اختصار از احقر وحید
بعضی کلمات آن و این ناچیز در گلشن جمله از کتاب گلزار اکبری که بطبع وسیده با نوزده قصه از منقلبین از استماع آیات
قرآن نقل نموده ام هر کس که طالب دانستن آنها باشد بکتاب مذکور رجوع نماید

خمس حکایات حسان فی قتلی المستمعین للقرآن

حکایت ۱ در تذکره عطار مذکور است که ابوبکر وراق فرزندی داشت او را بدبیرستان فرستاد روزی او را دید با که میکریست و
رنگش پریده بود گفت ترا چه افتاده است گفت استاد مرا آیتی آموخت و از آن چنین شدم گفت آن آیه کدام است گفت قوله تعالی یوما یجعل
الولدان شیبا اندر نوروز که گویند کار را پیر گردانند پس کودک از بیم آن آیه بیمار شد و بمرد پدرش بر سر گورش آمد میگریست و میگفت ای ابوبکر فرزند تو از
این آیه شنید چنین شد که جان بداد و تو چندین سالست که قرآن ختم میکنی و در تو هیچ اثری نکرد

حکایت ۲ در کتاب مصابیح
القلوب که از تالیفات حسن بن حسین الشیعی السبزواریست و سید سند در روضات الجنات مؤلف و مؤلف را بوثاقت و متانت ستوده
چنین آورده که منصور بن عمار گوید سالی بحج میشدم بکوفه فرود آمدم شبی در کوچهای کوفه میگشتم بدر خانه رسیدم آوازی شنیدم که میگفت
خداوندا اگناه که کردم مخالفت تو نخواستم و بعذاب تو جاهل نبودم اما شقاوتی در وی من نمود و بدبختی حاصل شد خداوندا
اگر مرا بنا مرادی و مرا رحمت نکنی که مرا بیامرزد منصور گفت من دهن را شکاف در نهادم و این آیه بخواندم که واتقوا النار التی اعدت
للکافرین آن شخص چون این آیه را بشنید نعره بزد و ساعتی اضطراب کرد و ساکت شد در آن سرا نشان کردم و برفتم دیگر روز بیا
بامداد بدان خانه آمدم پیره زنی را دیدم نشسته و جنازه در پیش دارد گفتم ای عجوزه این کیست که وفات کرده گفت جوانی بود خدای
ترس از فرزندان رسول خدا دوش در مناجات بود یکی برابر در بگذشت و آیتی از قرآن مجید بخواند چون آن آیه بشنید ساعتی
اضطراب نمود و جان بحق تسلیم کرد گفتم طوبی له چنین باشند اولیاء خدا

حکایت ۳ ایضا در آن کتابست که منصور مذکور
گوید که روزی بمسجد در شام جوانی را دیدم که با خضوع و خشوع و گریه و نماز میگذارد با خود گفتم که از این جوان بوی آشنائی میاید توقف کردم
تا سلام نماز باز داد گفتم ای جوان میدانی که خدا را وادی هست در دوزخ که آنرا لظی خوانند کلا انها لظی نزاعة للشوی نعره بزد و بیهوش شد
زمانی برآمد بهوش آمد و گفت کلام زیادکردان گفتم یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة علیها ملائکة
غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون آن جوان نعره بزد و جان بحق تسلیم کرد بکار وی قیام نمودم چون جامه از تن او باز
کردم بر سینه وی مخلی سبز نوشته دیدم که فهو فی عیشة راضیة فی جنة عالیة قطوفها دانیة چون وی را دفن و کفن کردم شبانه او را
در خواب دیدم که میامد تاجی مکلل بدر و جواهر بر سر نهاده گفتم ما فعل الله بک گفت مرا اجر چه شهداء بدر داد بیا دو گفتم زیاد
چرا گفت لانهم قتلوا بسیف الکفار وانا قتلت بسیف الملک الجبار یعنی شهداء دیگر بشمشیر کفار کشته شده اند و من بشمشیر ملک جبار
کشته شده ام

حکایت ۴ در نفحات الانس جامی است که شیخ الاسلام یعنی خواجه عبدالله انصاری گفت که فضیل بن عیاض
را پسری بود علی نام از پدر خود تیزتر بود در عبادت و ترس روزی در مسجد الحرام نزدیک زمزم خواننده برخواند و یوم القیمة تری
المجرمین الآیة وی بشنید و نعره بزد و جان بداد

حکایت ۵ ایضا در آن کتاب از ابو عبدالله جلاء روایت نموده که در
مصر زمانی دو پیر بودند که ایشان را دیدم یکی جبله نام و دیگری زریق و هر یکی از ایشان را شاگردان بودند و مریدان روزی جبله
بزیارت زریق شد با یاران یکی از اصحاب زریق قرآن خواند یکی از یاران جبله را وقت خوش شد بانگی بزد و جان بداد وی را دفن
کردند چون روز دیگر شد جبله بزیارت زریق آمد و گفت کجا شد آن یار تو که مارا قرآن خواند وی را بخواند تا قرآن خواند جبله بانگی
بزد و فریادی کرد که خواننده برجای بمرد جبله گفت واحد بواحد والبادی اظلم یکی بیکی و آنکه ابتداء کرده ظالم تر است از دیگری

این ناچیز گوید که چون این پنج حکایت از گلشن مزبور در کتاب مذکور موافق و مطابق بود با جمله از حکایات مربوطه
در آخر عنوان سابق الذکر بر این عنوان که مشتمل و شاکی بودند احوالات کسانی را از مردمان که واقع شد مردن ایشان در هنگام استماع
آیه از آیات قرآن لهذا اما این حکایات خمسه را در ختم بآن مقام کالمسک فی الختام مناسباً للمرام متمماً للفائدة و تعمیماً للعائدة محض
هدایاء اخوان کرام نگاشتیم و بوصف هذه بابی ادرکی نظار از خواص و عوام موصوف داشتیم اللهم اجعل حظنا فی اله از عبادة و
قرآنه و فقنا ... ذکراً و فکراً اعتباراً و اجعلنا ممن یتعظ فیه ببیان مواعظک و تجنب معاصیک ولا تضیع عندنا قراءة کتابک فیما علمنا ... ما

[اسماع آیات قرآن — ذکر حکایات ... منقلبین باستماع]

[حکایات خمس ... در ... استماع قرآن]

گوهر ۸

اسامی القرآن مع معانیها	(زبرجد قرآنیة)	جواهر کلمات

قال الله تعالی ان هذا القرآن یهدی الآیة در جواهر التفسیر آورده است که چنانکه حق سبحانه وتعالی قرآن مجید را در مصحف عزیز به شصت
وشش نام یاد کرده و دوازده نام دیگر از احادیث نبویه مستفاد شده و کثرت اسماء دلیل است بر شرف مسمی چه هر که کسی را دوست دارد
و از غایت محبت خواهد که رتبه عزت و درجه حرمت او بر خلق ظاهر شود هر جا نامی شریف و لقبی منیف است و برا بدان میخواند یا اگر
صفات کمالیه او بسیار بود باعتبار هر صفتی اسمی لایق و لقبی موافق جسته وی تعیین نماید **شعر** دوست کریم مه تمام من خوانم
قند لبیم و شکر خو شجر امت خوانم نام تو کسی چون بنامت خوانم از مهر بدانم که کدامت خوانم **اما** از کلام الهی **اول** همه نامها قرآن
است قال الله تعالی ان هذا القرآن یهدی قرآن و قراءت در لغت خواندن باشد و اینجا بمعنی مقرو است و در کلام عرب مصدر بمعنی
مفعول آمده چون طعام بمعنی مطعوم و جمعی گفته اند اسمی است مشتق که همزه خوانند اشتقاق او از قرء باشد بضم قاف که مهموز
که مهموز جمع است و مراد کلمات مجمعه بود یا از قراء بفتح قاف که بمعنی وقت است یعنی کتابی است بوقت حاجت و بمقدار حاجت فرود
آمده و اگر بی همزه خوانند مأخوذ از قران باشد که بمعنی پیوستن است و مقصود سور و آیات مقرونه بود بیکدیگر یا انکه هر آیه و سوره
قرینه سوره و آیتی دیگر است یا از قری که مهمانی باشد و در خبر آمده که القرآن مأدبة الله و عرب طعام مهمانی را مأدبه خوانند و مراد در اینجا
مهمانی خیر الامم است بانواع کرامت و کرم و نزد بعضی این اسم مشتق نیست بلکه علم کلام الله است چون توریة و انجیل که هر یک علم کتابی است
و در بصائر الکلمات آورده که قرآن اکمل و اجل اسامی این کتاب است و بدین اسم در ملکوت اسمان میان ملائکه کرام و در ممالک زمین در نزد
خواص و عوام اشتهار یافته و در این کتاب شصت و شش موضع که محصل عدد لفظ الله است مذکور شده ۲ فرقان قال الله تعالی تبارک
الذی نزل الفرقان و او نیز مصدر است بمعنی فارق یعنی جدا کننده میان حق و باطل و در قوانین عرب مصدر بمعنی اسم فاعل آید چون زید
عدل ای عادل و گفته اند فرقان بمعنی نجات است یا فرج چنانچه حق تعالی فرموده ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا اینجا مراد آن باشد که قرآن
سبب نجات و خلاص و واسطه فرج و مخرج شما است از جمیع آفات دینی و دنیوی و عاهات صوری و معنوی و گفته اند این اسمی است مشتق
از فرقه که بمعنی پراکندگی است یعنی کتابی است متفرق نازل شده در مدت معین ۳ کتاب قال الله تعالی کتاب انزلناه الیک کتاب و کتابت
در لغت نوشتن باشد اینجا بمعنی مکتوب است چون حساب بمعنی محسوب و بعضی او را از کتب گرفته اند که در لغت جمع است و مجموع حروف و
کلمات مقصود تواند بود ۴ آیات بینات یعنی نشانهای روشن قال الله تعالی ینزل علی عبده آیات بینات هر آیتی از آیتهای قرآن نشانه
است از سر وحدانیت و علامتی است بر صحت نبوت ۵ بصائر قال الله تعالی قد جاءکم بصائر و آن جمع بصیرت است که معنی او بینائی دل
باشد و در تفسیر کبیر آورده که مراد از بصائر دلیلها است که بدان دلهای مومنان بینا گردد و راه حق و روش حقیقت بر ایشان روشن
شود ۶ برهان قال الله تعالی قد جاءکم برهان من ربکم و معنی او حجت است که فصحای عرب را از معارضه عاجز گردانید و چراغ دعوی ایشان
را بمثل یاد فأتوا بسورة من مثله فرو نشانید ۷ بیان قال الله تعالی هذا بیان للناس بیان دلیلی را گویند که چیزی دیگر بدو روشن گردد
معنی این است که احکام الهی بدین کتاب ظاهر و هویدا و واضح و پیدا شده ۸ بشری للمؤمنین قال الله تعالی و بشری للمؤمنین یعنی بشارت مومنان
است بنجات دنیی و درجات عقبی ۹ بشیرا ۱۰ نذیرا ۱۱ بلاغ قال الله تعالی هذا بلاغ و آن بمعنی اعلام و تبلیغ است یعنی قرآن کافی است در
تنبیه احکام و اعلام نمودن هر کس بمقصد و مرام ۱۲ تبیان قال الله تعالی و تبیانا لکل شیء معنی او پیدا شدن و پیدا کردن باشد اینجا
مصدر است بمعنی فاعل یعنی قرآن مجید پیدا و بصفات کمال هویدا است یا بیان کننده احکام و اخبار و ظاهر سازنده خفیات معانی
و اسرار است ۱۳ تنزیل قال الله تعالی و انه لتنزیل رب العالمین مصدر است بمعنی مفعول یعنی فرو فرستاده شده از نزد پروردگار عالمیان
بسید و سرور همه انبیا ۱۴ تذکرة قال الله تعالی و انه لتذکرة للمتقین و معنی او یاد کردن باشد یعنی قرآن متقیان را در راه صلاح
و سداد سببی است بیاد کردن حالات مبدء و معاد ۱۵ تفصیل قال الله تعالی و تفصیلا لکل شیء تفصیل جدا کردن باشد اینجا مصدر
بمعنی فاعل است یعنی مفصل حقایق اشیاء است و مجموع اینها بر سبیل تفصیل در او روشن و هویدا ۱۶ تبصرة قال الله تعالی تبصرة و ذکری
تبصره بینائی دل را گویند و قرآن دل را بواسطه بینائی است و رابطه حضور و شهود و برکت انوار و حلاوت در آیینه کثرت مشاهده
توان نمود ۱۷ احسن الحدیث قال الله تعالی نزل احسن الحدیث نیکوترین همه سخنان قرآن است و حدیثی که او را قدیم توان گفت سخن
حضرت یزدان است ع که دیده است حرفی در جهان حدیث قدیم ۱۸ امر بقول جمعی قال الله تعالی امرا من عندنا فرمان قرآن بر همه
کس روان است و امتثال آن عین اسلام و محض ایمان ۱۹ حکمت قال الله تعالی حکمة بالغة حکمت دانستن چیزها است چنانچه بود
و در عمل آوردن چنانکه شاید و بحقیقت جواهر این علم و عمل جز از معادن پاکیزه قرآن بیرون نیاید ۲۰ حکم قال الله تعالی ذلکم حکم
الله قرآن منطوی بر حکم و فرمان حق است و دولت هر دو جهان وابسته امتثال آن است ۲۱ حبل قال الله تعالی واعتصموا بحبل الله
معنی حبل رسن است و آن سبب خلاصی باشد از چاه یعنی هر که دست اعتصام در حبل کلام ملک علام زند از چاه تیره غوایت خلاص
یافته بعرصه دلگشای هدایت رسد سخن حضرت مولوی است قدس سره از چاه شور اینجا در حبل قرآن زن تو دست ای یوسف
آخر هر شب این حبل در چاه آمده و در این مقام فایده معنی بمجبر شوق را یاد چند بیت از سلسلة الذهب مناسبت محل تحریر
می یابد **شعر** حق از آن حبل خواند قرآن را تا بگیری بیان حبل آن را بلکه تا خیزی از چاه نفس و هوا کنی اهل عالم بالا

۸ آنرا کتاب العضی نامند ۲ اسامی شریف قرآن

کیست آنکه قرآن حبل است سبب نجات است

دشمن آمد که بر خصم نیست بلادانی بدان دشمن زد و دست بود از آن دست و پای خود بستی و بلد بن تنگ جای بنشستی
۲۲ حکیم قال تعالی والقرآن الحکیم این کلام منبع حکمت است و حکمای الهی را منشاء دلیل و حجت ۲۳ حق قال تعالی بل جائکم الحق
و معنی آن راست است و سزاوار مجمع همه راستی ها کلام خداست که سزاوار مجموع صفات عز و علا است ۲۴ ذکری قال تعالی
و ذکری لکل عبد منیب ذکری در لغت پند است و قرآن همه پندگان را سبک سود خداست ۲۵ ذکر قال تعالی هذا ذکر و بهترین
همه ذکرها قرآن است و در ینابیع ذکر را بمعنی شرف داشته کما قال تعالی و انه لذکر لک و لقومک ای شرف ۲۶ رحمة قال تعالی
و رحمة للمحسنین قرآن را رحمت گفته و حضرت رسالت را نیز همین صفت خوانده و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و چون هر دو رحمت
نصیب این امت شد امید هست که سرانجام کار دنیا امید نکشد ع امیدوار چنانم که نا امید نکردم ۲۷ روح قال تعالی و
اوحینا الیک روحا قرآن را روح گفته که سبب حیات دلها است شعر چنانکه زندگی تن بصحبت جان است بدانکه
زندگی جان بنور قرآن است ۲۸ شفاء قال تعالی و ننزل من القرآن ما هو شفاء هر مرضی که باشد جلی و خفی قرآن مر او را شفا
عاجل است و هر دردی که دوا نیابد صوری و معنوی دوای آنهم از قرآن حاصل شعر رنج اگر بسیار شد لکن غم خود مخور چون
شفای جان بیمارم توئی ۲۹ و ۳۰ صدق و عدل یعنی صادق و عادل قال تعالی و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا یعنی قرآن
راستگوینده است در اخبار امم و عدل کننده در احکام مشتمل بر حکم ۳۱ صراط مستقیم قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم
بقول بعضی ای دائمه دین یعنی راهی که موصل باشد بفردوس برین ۳۲ طیب بقول جمعی از علماء یعنی پاکیزه قال تعالی و هدوا
الی الطیب و بی شبهه قرآن از همه چیزها برتر است و از نقصها پاک است بفیض رحمت پاک کننده معیوبان نیز باشد ۳۳ عزیز
یعنی غالب و توانا قال تعالی و انه لکتاب عزیز کتابی است عزیز از نزد خداوند عزیز منزل بر پیغمبر عزیز لاجرم ببرکت این همه عزتها
منشور عزت بر نام این امت نوشته آمد که و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین و رجاء واثق است که عزیز کرده خود را خوار نکرده اند
شعر عزیزی و خواری تو بخشی و بس عزیز تو خواری نه بیند ز کس الهی بعزت که خوارم مکن بذل گنه شرمسارم مکن
۳۴ علی قال تعالی لدینا لعلی و علو مرتبه قرآن ظاهر است ۳۵ عظیم قال تعالی لو تعلمون عظیم و عظمت قرآن از شرح و
بیان مستغنی است ۳۶ عجب قال تعالی قرآنا عجبا یعنی عجب شگفت است و این چیزی باشد نادر و عزیز و باقیمت ع ندیدم هیچ عجب
چون تو عجب ندیدم ۳۷ عربی قال تعالی قرآنا عربیا کتابی است منزل به بهترین لغتی و فصیح ترین لهجه که آن لغت عرب و لسان اهل
است و گفته اند کلام بهشتیان بدین لغت خواهد بود ۳۸ عروة الوثقی بقول انس بن مالک یعنی قرآن متمسک اهل ایمان است
قال تعالی فقد استمسک بالعروة الوثقی ۳۹ فصل قال تعالی انه لقول فصل و بمعنی فاصل است یعنی جدا کننده حق از باطل
و در مفاتیح الغیب آورده است که فصل بمعنی قضا است مراد اینجا حکم کننده باشد براستی و منع فرماینده از کجی و کاستی ۴۰ قصص
الحق قال تعالی ان هذا لهو القصص الحق قصه های درست در او است و حکایتهای راست در او است ۴۱ قسم قال الله تعالی و انه
لقسم خدای تعالی او را سوگند خوانده و مراد مقسم به است ۴۲ قیم قال تعالی قیما لینذر و معنی او درست و راست کار باشد
۴۳ کلام قال تعالی حتی یسمع کلام الله ۴۴ کوثر بقول بعضی قال تعالی انا اعطیناک الکوثر قرآن را جهت بسیاری احکام
و اخبار و قصص و آثار که در او مندرج است کوثر فوعل است مأخوذ از کثرت ۴۵ کریم قال تعالی انه لقرآن کریم کرم قرآن نسبت
بقاری و سامع نهایت پذیر نیست ع ای دو جهان از کرمت کار ساز ۴۶ مثانی قال تعالی مثانی تقشعر منه و معنی آن دو
تا دو تا باشد و بجهت تکرار قصص آنرا مثانی گفته و در عین المعانی مذکور است که قرآن را بواسطه آن مثانی نام نهاده که اکثر آن بر زوج
مشتمل است چون امر و نهی و وعد و وعید و بیم و امید و ثواب و عذاب و فضل و عدل و فرض و نفل و وجوب و جواز و تکلیف و تشریف
و علم و عمل و تفصیل و اجمال و صفت مؤمن و کافر و سمت مخلص و منافق و بیان بهشت و دوزخ و علی هذا ۴۷ موعظه قال
تعالی قد جائتکم موعظة والحق موعظه است نافعه و نصیحتی جمیع منافع را جامع گوینده رب العالمین و رساننده جبرئیل امین
و ادا کننده سید المرسلین خیر حفظه علماء دین و ارباب کشف و یقین سخنی دل کسی که بدین وعظ متعظ نگردد و بدبخت آن کسی که از
این پند بهره ور نشود ع همان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن ۴۸ مفصل قال تعالی انزل الیک الکتاب مفصلا یعنی مفصل تفصیل
یافته شده یعنی امر و نهی و حلال و حرام او از یکدیگر ممتاز است و هر یک از احکام مشرح جداگانه در مرتبه استقلال و امتیاز ۴۹ مکنون
یعنی پوشیده و اثبات این نام بقرائتی است که فی کتاب مکنون برفع نون خوانده اند و عطف بر لقرآن کریم و معنی چنان باشد که خدای تعالی
او را مستور داشته و محفوظ ساخته از آنکه باطل بروی تطرق تواند شد و گفته اند حقیقت وی مخفی است از نظر اغبیا چون در
شاهوار که در جوف صدف پوشیده باشد از لوث و غبار ۵۰ منادی بقول جمعی قال تعالی اننا سمعنا منادیا ینادی
بطریق جوهر قرآن است طوبی مر هوشمندی را که بگوش جان ندای او بشنود و بسمع قبول و طاعت دعوت او را اصغا نماید شعر
مطرب عشق مینوازد ساز عاشقی کو که بشنود آواز همه عالم صدای نغمه اوست که شنید این چنین صدای دراز
۵۱ مهیمن یعنی گواه راست قال تعالی و مهیمنا علیه قرآن گواه کتابهای گذشته است ۵۲ مصدق
قال تعالی مصدقا لما بین یدیه کتب متقدم را تصدیق کند و براستی آنها حکم فرماید ۵۳ مجید قال تعالی بل هو قرآن مجید

قرآن شفای امراض قلوب

قرآن مکنون است از اغبیا

او بر کوار بود ۵۴ مبین قال تعالی و قرآن مبین معنی مبین آشکار و آشکارا کننده است یعنی قرآن روشن و هویدا بخود است و روشن کننده
اسرار ازل است و ابد ۵۵ مبارک قال تعالی کتاب انزلناه الیک مبارک برکت در آغاز و میمنت در انجام ثابت است ۵۶ متشابه قال تعالی کتابا
متشابها مثانی متشابه مانند یکدیگر را گویند یعنی آیات قرآن در حسن عبارت و محض بلاغت یا در وجوه اعجاز و طرق حکمت متشابه یکدیگرند ۵۷ نجوم قال تعالی
فلا اقسم بمواقع النجوم نجوم جمع نجم است و او مقداری باشد از چیزی چون نجم الکتابة و مانند آن مراد اینجا بعضی از قرآن است که بهر وقت
نازل میشده ۵۸ نعمت بقول مجاهد و اما بنعمة ربک فحدث کتاب کریم او است که اعظم نعمتها و اعم است ۵۹ نور قال تعالی واتبعوا النور
الذی انزل معه روشنی جان و دل به لمعات انوار اسرار او است و روشنائی آب و گل نیز بتوافقات اخبار و آثار او ۶۰ نباء یعنی خبر قال تعالی
قل هو نبأ عظیم قرآن خبری بزرگ است هر مخبری بی سر حد معرفت او نرسد بلکه هیچ با خبری نیز از کنه حقیقت وی خبر نیابد شعر
راز تو بر مخبران بسته در با خبران نیز ز تو بیخبر ۶۱ وحی قال تعالی انما انذرکم بالوحی مراد موحی به است معنی وحی در محل خود مذکور شد
۶۲ هدی قال تعالی هدی للمتقین مصدر است یعنی هادی بمعنی راه نماینده سالکان بسر منزل مراد و رهاننده سرگشتگان از بیابان
ضلال و عناد شعر گم شدگانیم در این تنگنای ره تو نمائی که توئی ره نمای ۶۳ تصدیق قال تعالی و لکن تصدیق الذی بین یدیه
بمعنی مصدق است ۶۴ صحف مطهره قال تعالی یتلو صحفا مطهرة صحیفهای پاک از نقوش باطل و صورتهای بی حاصل ۶۵ حجت بالغه
بقولی قال الله تعالی قل فلله الحجة البالغة قرآن در بیان حلال و حرام حجت است و بر صحت و حقانیت احمد و رسالت محمد صلعم برهان وافی است
۶۶ قول قال تعالی فبشر عبادی الذین یستمعون القول بمعنی مقول است یعنی گفته شده کفار قریش برو شعر مقدس از شبه کاستی
قولی است ز نقش هر خللی پاک [illegible] و قرائن اسماء اسمائی اقتضای [illegible] است و در بعضی زیاده از اینجا ذکر میکند
و چون وحی الهی بصورت لفظ آن ناطق نیست متعرض ایراد آن ناشدن اولی است و اما ایجاد از متون احادیث و اخبار بنقل صحیح معلوم شده
اول افضل است القرآن افضل کل شیء دون الله قرآن فاضل تر از همه چیزها است غیر از خدای تعالی ۲ جوامع الکلم بقول بعضی و ثبت جوامع الکلم
قرآن را جوامع گفتند بجهت آنکه جامع است جمیع انها را که خلق بدان محتاج است کما قال و تبیانا لکل شیء ۳ شافع یعنی درخواست کننده قاری ۴ مشفع
یعنی شفاعت داده شده درباره هر کس که خواهد ۵ ماحل یعنی سعی نماینده در خصومت مخالف خود ۶ مصدق یعنی باور داشته شده در هر
چه که گوید و این چهار نام متوالی در حدیث شریف بمقام فضائل مذکور است متکفل است ۷ متین القرآن حبل الله المتین دستاویزی استوار که انفصال
و انقطاع بدو راه نیابد ۸ مادبة فانه مادبة الله و تفصیل این گذشت ۹ عصمت وعصمة لمن تمسک به بمعنی عاصم است یعنی نگاه دارنده از
بلاها ۱۰ منجاة و منجاة لمن تبعه جای نجات باشد یعنی هر که پیروی قرآن نماید از همه بلاها نجات یابد و بجای منجاة لفظ نجات نیز وارد شده
و مآل هر دو یکی است ۱۱ ثقل انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله الخ ثقل آنرا گویند که او را قدری باشد و گران بود بقیمت ۱۲ سبب و
آن رسن باشد ان هذا القرآن سبب طرفه بید الله عزوجل و طرفه بایدیکم و معنی این راجع است بهمان چیزی که در حبل گفته شد شعر قرآن
سبب خلاصی ما است زیبا سببی است که ضمن را است معنی ظاهری هر اسمی را هم ذکر یافت و اما در هر یکی اشارتها مندرج است که خرد اهل
از بیان نرسند انها که قدم همت از منزل صورت بیرون ننهاده اند نظر ایشان جز بر نام نباشد و جمعی که ببال اقبال در فضای هوای معنی پرواز
نموده اند از اینها اسم جمال مسمی بر ایشان ظاهر گردد شعر اسم دیگر و مسمی را بجوی که مبالادان نه بی نام جوی هرگز دار صورت
و از نام خبر و در لفظ و نام در معنی گریز کز نام و حرف خواهی بگذری تا از خود را خود هیچ مکن تذییل فی المقام جمیل
این نا چیز گوید که چون اسامی قرآن مجید با معانی انها مذکور افتاد مناسب چنین دانسته شد تعمیما للعائده و تتمیما للفائده معنی سوره و آیه و کلمه نیز در سه
عنوان بیان سازیم عنوان اول در معنی سوره و متعلقات آن بدانکه سوره و سورة در عرف اهل لغت حصار شهر و مانند آن گویند که
باشد بر مثل محلها و خانها و مرتبه بلند را نیز گویند ماخوذ از سار اذا ارتفع و علا الم تر ان الله اعطاک سورة ای رفعة یا از سورت است که بمعنی
قوت باشد و این هر سه معنی بر تقدیری است که واو سوره اصلی باشد اما اگر منقلب از همزه باشد از سور ماخوذ بود که معنی او بقیه طعام در اناء
باشد و در اصطلاح مفسران سوره نام مقداری است از قرآن که مشتمل باشد بر چند آیه معلوم الاول و الاخر که از قبیل شایع باسمی خاص اختصاص
یافته باشد چون البقرة و آل عمران و وجه مناسبت میان معنی لغوی و اصطلاحی ظاهر است که سوره مشتمل است بر آیات و کلمات یا محتوی بر فنون
علوم و اجناس فوائد چون اشتمال بارو شهر بر آنچه در او است از سراها و خانها یا هر سوره مرتبه است بلند که قاری بسبب وی مرتقی شود بر مدارج و
یا خود هر سوره منزله است عالی که تالی نقل میکند از یکی بدیگری تا وقتیکه باستکمال قرائت استیعاب منازل و بقیه کند کما ورد فی الحدیث یقال
لقاری القرآن اقرء وارق یا هر سوره قوتیست از آنچه یا موجب قوت حال قاری است یا هر سوره قطعه ایست از قرآن همچو بقیه طعام که باقی باشد از
و حکمت در تقطیع قرآن بسوره ها افراد نوع است چه هر سوره مخصوص بنوعی حقیقی خواهد بود از حقایق کونی و الهی غیر آنچه در سوره دیگر واقع
است یا تلاحق اشکال و توافق امثال یعنی هر آیتی با آنکه مثل او یا اقرب بدو است و وجه ارتباط ایشان با یکدیگر واضح بلکه مجتمع شود و اسهولت
حفظ چه یاد گرفتن قطعه قطعه آسان تر است از حفظ مجموع متصل الاجزاء یا نشاط خاطر قریب تر بحفظ یعنی تالی سوره تمام چون حفظ کند
دیر اید لشد که پاره از کتاب خدای که بنفس خود مستقل است و فاتحه و خاتمه معین دارد محفوظ وی شد بدان مسرور و مبتهج گردد و در تعظیم
و تبجیل و محافظت و مراقبت آن باقصی الغایة جد نموده و مایل حفظ سوره دیگر شود و حکمت دیگر کثرت رغبت است بخواندن قرآن چه
قاری بعد از تلاوت سورتی شبیه باشد بدان مسافری که از مسافتی که در پیش دارد وقوف یابد که منزلی قطع کرده و مقداری بمقصد نزدیک شده

هر آینه این معنی باعث آن شود که رغبت مترجم دیگر قطع کند تا بهر منزلی قریب مفصل بیشتر گردد و انجامیدن سور قرآن بمنزله منازل است و مفصل بمنزله رضوان الهی
چون یک سوره خوانده شود رغبت تلاوت سورهٔ دیگر بیفزاید و در عدد سورها اختلاف است اشهر و اصح صد و چهارده است چنانچه در مصاحف
مسطور است و ابی بن کعب صد و شانزده گوید چه قنوت را دو سوره میداند از قرآن و نزد عبد الله بن مسعود صد و دوازده است چه معوذتین از سور قرآن
نداند و دعا دانسته و جمعی صد و سیزده گفته اند چه انفال و توبه را یک سوره گرفته اند که بسمله فاصله ندارد و بعضی از ائمه و الضحی و
الم نشرح را یکسوره شمرده اند و همچنین الم ترکیف و لایلاف را و انفال و توبه را لیکن بقول اثبات قرآن صد و یازده سوره است و مجموع سور چهار قسم است
اول طوال و آن هفت سوره است از بقره تا یونس و در این قسم انفال و توبه یک سوره محسوبست دوم مئین و آن سورهها است که آیات آن در حدود صد
واقع شده باندکی زیاد و کم و گفته اند مئین از سوره بنی اسرائیل است تا فرقان سیم مثانی و آن سوریست که آیات آن از مئین کمتر است و گویند مثانی از
طواسین است تا حجرات چهارم مفصل و آن از حجرات است تا آخر قرآن و مفصل بر سه قسم است یکی طوال مفصل از حجرات تا بروج دوم اوساط مفصل
از بروج تا لم یکن سیم قصار مفصل از لم یکن تا آخر قرآن حضرت رسول ص فرموده که مرا بجای تورات سبع طوال عطا کردند و در برابر زبور مئین دادند
و عوض انجیل مثانی و زیاده بر آنها مفصل بمن ارزانی داشتند و بدان نزد بر سبیل صاحب کتاب بتفضیل خوانند و از اینجا بود که چون رقم این صحف
لاریب کتابیست از غیب بر صفحه لوح ظهور منقش گشت خط نسخ در تمام کتب انبیا و صحف رسل کشیدند شعر ای خط تو بر صفحه چهره دلداده رقم را
خط در زده خوبان عرب را و عجم را عنوان دوم در معنی آیه و آنچه بدین منسوب است بدانکه آیه در لغت علامت و نشانه بود و بمعنی جماعت نیز
آمده چون خرج القوم بآیتهم ای بجمعهم و در اصطلاح کلام است یا بیشتر که مبدء و مقطع آن بحکم شارع متعین شده باشد و مناسبت میان معنی
اصطلاحی و لغوی ظاهر است چه هر آیتی از کلام الهی علامتی است که بمعرفت حقایق از مضمون آن نشان یابند یا خود جماعتی است از حروف
کلمات بایکدیگر انضمام یافته و بعضی گویند آیه بمعنی عجیب است چنانچه گوئی فلان آیتی است در علم و فضل و کمال یا در حسن و جمال یعنی اعجوبه است
که او را مانند نیست اینجا هر آیتی در نظم و فصاحت و لطف و سلاست و اندراج معانی بسیار در اندک لفظی موجب تعجب است شعر کیست
در جهان که نسبت عجب نماند ای در کمال حسن عجب تر ز هر عجب و آیات قرآنی باتفاق علماء شش هزار و دویست آیه و کسری است و در آن
ائمه عدد را اختلاف است مکیان گویند شانزده است و مدنیان یازده و بصریان سه و شامیان بیست و کوفیان سی و پنج گرفته اند و
اقصر آیات دو حرف باشد چون حم و یس و اطول آیات آیه مداینه است در سوره بقره که صد و سی و هفت کلمه است و در امالی شمس الائمه آورده
که هر آیه از قرآن حکم و فرمان است که امتثال باید نمود و هر آیه نهی است که ارتکاب نباید نمود و هر آیه وعد است که اگر فرمان برید بر شما
مکافات چون کنم و هر آیه وعید است که اگر نافرمانی کنید شما را مجازات کنم و هر آیه عبرتها و پندها و مثلها و هر آیه حکمتها و قصه ها
و خبرها است و صد آیه در عدد خطبات و صد آیه در عدد اذکار و دعوات است و سی و شش آیه متفرقات است که در هر یک از آن صد هزار
نکات است و هر آیتی ولایتی است مر اسرار ربوبیت را و هدایتی است مر ارباب عبودیت را هر آیتی غایتی است در برهان فصاحت و در آیتی در
میدان لطافت و ملاحت و در این الحصص فی تفسیر احسن القصص آورده که آیه نشان است و فرستاده برای دوستان و هر آینه میان
احباب نشانها باشد که بیگانگان بدان راه نبرند و بحقیقت هر آیتی نشانه بود میان حضرت عزت و جناب رسالت در اسرار قریب و حبیب که
دیگری بر آن مطلع نشده یا آنکه هر آیتی نشانه است میان بنده و خداوند در مقامات خوف و رجاء و وعد و وعید و رغبت و رهبت که اهل شرک
و نفاق از آن بیخبرند ای عجب این همه نشانیها در میان و خلقی هم چنان طالب نشان شعر قومی نشان دوست طلب میکنند باز از دوست غافل
اند بچندین نشان که هست هر ذره از ذرایر موجودات که از علم بعین آمده و از گوشه انزوای غیب در فضای صحرای شهادت روی نموده
بر وحدانیت او شاهدی است راست گفته اند ففی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد و هر رقمی از ارقام مکونات که بر صحائف ابداع مرتسم و
در صفایح اختراع منقش گشته بر ربوبیت و الوهیت او آیتی است واضح الانوار شعر هین نشانه تبر است از حروف مصحف مجید که هر حرف
بروز و کائنات آیتی توانست عنوان سیم در معنی کلمه و ما یتعلق بها کلمه بفتح کاف و کسر لام اسمی است بر وزن فعله و کلمه بکسر کاف و
سکون لام لغتی است در او و جمع او کلمات و کلم است و کلمه در لغت بمعنی سخن است و باصطلاح علماء نفس و نحو لفظی مفرد که او را معنی باشد
اشتقاق او از کلم است بمعنی جراحت و وجه مناسبت آنکه سمع و قلب متأثر شوند بکلمه چنانکه بدن متأثر گردد از جرح و گویند کلمه از کلام بضم کاف مشتق
باشد و آن بمعنی زمینی ناکوهیده باشد و منه قیل شغلنا الکلام عن الکلام و چنانچه بقوت قوت جسمانی از آن بدل میگیرند از کلام و کلمه روح و راحت یابند
و مجموع کلمات قرآنی هفتاد و هفت هزار و چهار صد و کسری است و آن کسر پیش بصریان شصت و چهار است و نزد کوفی و شامی سی و نزد اهل
حرمین هشتاد و نه و اقصر کلمات دو حرف باشد چون من و عن و ما و لا اگر چه از حروف معانی یک حرف تواند بود چون همزه استفهام و واو عطف اما چون
مفرد است در نطق نیایند ایشان را اعتبار نکرده اند و اطول کلم ده حرفست چون لیستخلفنهم و فاسقیناکموه هر کلمه از قرآن کنجی است از نقود
اسرار و مشحون بجواهر اخبار در امالی آورده که هر کلمه از کلمات قرآن کوکبی است از درجات آیات درخشان هر آیتی صدفی است و کلمه در وی جوهر فرید است در
ضمن هر کلمه بر نیست و حقیقت آن منطوی بر سر نکته سالکان مسالک بحر بر سر قطره حضرت چو از آن نرسیدگی و سالکان ممالک بحر بر تو از ابجد ذباحین
یافت آن نشنیده معنی فانفدت کلمات الله دعوی دار انزار لا ادراک کوتاه ساحل و موج لنفد البحر الایه خانه افسانه خوانان سر رشته خیال را از بیخ و بن بر انداخته
اینجا که خرد را عقل لال است چه جای تصرف خیال است اگر هوشمندی جمال یک کلمه کن که حلوتی نیست باجهره علم را از سر پرده عدم بر منظره عین جلوه شهود دار و در
مثال باید کن که اجمالا بر این معنی که اسرار بی نهایت در مطاوی کلمات قرآنی واقع است اطلاع یابد و داند که این بحر بی کرانه ساحلی است

کو واقع است چون بر آید موج این بحر محیط غرق گردد همه جا صاحب دل است صح

جواهر کلمات — در ترجمهٔ قرآنیه — لاعجاز القرآن ملاء

قال الله تعالی قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً کاشفی در جواهر التفسیر در بیان اعجاز قرآن وکشف حجاب اعراز از وجوه آن فرموده که بیاید دانست که از جمله معجزات باهرات حضرت خاتم الانبیاء علیه وآله جلائل التحیات انچه چندین هزار بوده بعضی سرکشتگان بوادی حیرانی در این منزل فانی باقی مانده همین معجزهٔ قرآن است ولیس شعر دامت لانبیا ففاقت کل معجزة من النبیین اذ جاءت ولم تدم هزار خوب بچشم در آمد و بگذشت تو نور چشم منی در دو دیده بی ورد شواهد النبوة مذکور است که قوی ترین معجزات محمدی وظاهرترین وباقی ترین آن جز قرآن نیست والا نه یک معجزه بلکه هزاران زیرا که از هر موضع از قرآن که مقدار اقصر سوره که سورهٔ کوثر است میگیرند که معجزه است علیحده که قوت بشر از ایراد مثل آن عاجز هیچ کتاب را از کتب الهی وهیچ صحیفه را از صحف پادشاهی این کمال وجمال نیست واین عزت وجلال که او را بوده هیچ کدام را نبوده غایت ذوق بی غایت وحلاوت نظمش بی نهایت جزالت لفظش ظاهر وبلاغت معنی زاهر وباهر لاجرم فصحای حجاز وبلغای سخن پرداز در برابر این صحیفهٔ واضحة الاعجاز سر بر خط انقیاد می نهادند واز معنی بی معنوی خود تبرا کرده وبصدق خبر لئن اجتمعت الانس والجن الایة اعتراف می نمودند اگر کسی از روی جهل وعناد قدم جرأت وجسارت پیش می نهاد انوار خورشید قرآن از افق افتاد طلوع فرموده چراغ شعلهای را بر شعشعهٔ فأتوا بحدیث مثله منطفی میساخت ع چون دوی کشادی لب کفتار بر بستی تا همکنان را معلوم میگردد ودوست ودشمن را مفهوم شود که القرآن معجز والخلق عنه عاجز وعلماء اسلام کثرهم الله تعالی بین الانام در اعجاز قرآن متفق ودر وجوه آن مختلف اند دو وجه اعجاز را راجع بلفظ میدانند یا بمعنی یا بهر دو یا بصرف همم معارضان از مقابلهٔ آن یا بمخالفت اسلوبش با اسالیب خطب فصحاء وافانین رسائل بلغاء یا بخلوش از شوائب اختلاف در قصص وحکایات وتنزهش از معایب تناقض وتفاوت در اخبار وروایات یا باشتمال او بر اخبار غیبی وانطواء بر اسرار دینی وارباب عقل سلیم واصحاب طبع مستقیم تمام این وجوه را در دایرهٔ اعجاز داخل دانند چه کثرت اوصاف کمال هر موصوفی بر علو رتبت وافزونی قدر او ادل واتم است وطایفهٔ بر آنند که اعجاز را بهر آیاتی که در قرآن ظاهر است از لطائف مبادی وغایات وغیر آن از روائع کلمات وبدائع آیات نسبت دادن انسب مینماید چه در زمان هر یک از صاحبان اوضاع شریعت معجزه از در همان صورت وصفت که بر طبایع اول اغلب ابنای زمان غالب بوده وانرا پیرایهٔ افتخار وسرمایهٔ استظهار میدانسته اند جلوه می نمود واعجاز عبارت از مرتبهٔ علیه فعل آن پیغمبر بوده بر افعال غیر او چون ظهور سحر در زمان کلیم الله ع وانقلاب عصا به ثعبان در برابر شعبدها وساحران ونشر علم طب در وقت عیسی ع واحیای موتی در مقابلهٔ معالجات کلیة الاطباء هم چنین در روزگار خجسته آثار حضرت سید مختار علیه صلوات الله الملک الجبار مایهٔ مباهات وتفاخر فاضلان آیام در میزبینی فاضل جز عرض فصاحت وبلاغت نبود ولهذا قصائد نامدار در معرض دعوی وافتخار از پیش ستهٔ وسبعهٔ کعبه معظم زادها الله شرفاً تعلیق کرده بودند پس معجزات حضرت که عبارت از قرآن است در همان صورت ظهور فرموده بازار دعاوی ایشان را بمحک فأتوا بسورة برهم زد شعر غنچه شکفت وبازار کل خندان شکست خوبرو بی آمد وهنکامهٔ خوبان شکست هیهات که این سخن را بسخنی که از طبع بشر زاید مقابله نتوان کرد واین کلام را بکلامی که دهر آدمی بر هم بندد در مقام موازنه نتوان آورد سخن انسان نعت عدم دارد وکلام رحمن صفت قدم واین لوائح القدم من فضائح العدم ع بنگر که تفاوت تا بکجا است اگرچه در وجوه سخن بسیار کفته اند ودر شاهراه با ناس تکرث واختیار سفته اند اما بر مثبت مضمون وجوه سبعه که جواد قلم هما یون رقم حضرت حقایق رتبت در ساحت میدان شواهد النبوه بایراد آن جولان نموده صحیفهٔ این عنوان را آرایش دادن لایق مینماید وهو الموفق ومن الله الاعانة فی اثبات الدقائق **وجه اول** فصاحت مفردات وبلاغت نظم است که مجموع فصحای عرب وبلغای محافل ادب از اتیان بمثل آن عاجز آمدند وباوجود کمال حرص وشعف ایشان بر معارضه ومجادله با آنحضرت در وقت نزول فأتوا بعشر سور مثله بر زبان نهادند واگر کسی را بر خاطر گذرد که شاید معارضه کرده باشند وما را خبر نباشد العیاذ بالله او محض غلط وغلط محض است چه اگر این صورت واقع بودی چنانچه قرآن بتواتر بما رسیده آن نیز رسیدی وبا وجود توفر دواعی وهمم که بر نقل امور عجیبه ونشر شئون غریبه مجبول اند چنین صورتی پنهان نماندی مزخرفاتی مسیلمهٔ کذاب چون انا اعطیناک الجماهر والزراعات زرعاً ازروی مسخره روزگار محو نمی شود کلا بلغاء عرب که در مقابل سور قرآنی ایراد کرده ندی کجا مخفی توانستی داشت واگر جمعی دوستان در اخفای آن مبالغه نمودندی جمعی دشمنان طالب معارضه جهت تنکیت وتعجیز ایشان بوده بهر حیله وصلهٔ بهر وسیله در اظهار آن کوشیدندی واز مقاوله لسان بمقاتله سنان وازمهٔ تیر ونبال وقتال عسکر که حرب وقتال راغب شدندی **وجه دوم** نظم عجیب واسلوب غریب است که هیچ گونه باسالیب عرب نمی ماند وبا صنوف ترکیبات وفنون ترصیفات انطباق ندارد که فصاحت در المراتب عالم امکانیه بود وصبت بلاغت بنا فوق حسبان رسیده است نمامثلث ومشابهی ندارد ومثل آن سخنی در کلام عرب نه پیش از نزول قرآن ونه بعد از آن مشاهده کرده شعر جانا بجمال وو دلبری چشم زمن مثل تو ندیده ونه خواهد دیدن واز اینجهت بود که هم از حاسدان ومعاندان ندای ما یشبه هذا الکلام البشر بمسامع اهل زمان میرسید ع والفضل ما شهدت به الاعداء ودر تفسیر نهایه از ابوعبیده روایت نقل میکند که اعرابی این آیه شنید که فاصدع بما تؤمر واعرض عن المشرکین فی الحال بسجده افتاد یکی پرسید که چرا سجده کردی وایمان آوردی اعرابی گفت که لاجرم بسجدت لفصاحة هذا الکلام من متکلم را نمی شناسم سجده من برای فصاحت این کلام بود **وجه سوم** اخبار است از امور

وجه چهارم از وجوه اعجاز قرآن است

وجه پنجم و ششم و هفتم از وجوه اعجاز

دز فرقه‌ها که گذشته واقع بوده از بیان شرایع رسل علیهم السلام و احوال امم ایشان و بعجز انکار اخبار اهل کتاب همه عمر در گفتگوی و جستجوی
اخبار سابقه که واسده بودند و بلد هو کتب و تلاوت صحف جمیع محقق و وقایع ماضیه اشتغال تمام نموده و با این همه از دقایق آن
اخبار چندان وقوفی نداشتند و از هر جا اندک چیزی دانسته در طلب بواقی می‌شتافتند و حضرت امی امین علیه افضل صلوات
المصلین خواننده و نویسنده نبود و سنگ‌ادستی و مطالعه دفتر میل ننموده نه با اهل کتاب مجالست نموده و نه در راه مکتب قدم
طلب پیموده و پیوسته علمای یهود و نصاری خبرکه مشکل آن از آنحضرت استفسار کردندی و در این باب بسی چند نازل شده جواب
سؤال ایشان بوضوح پیوستی و همه تصدیق نموده مجال انکار و اعتراض نداشتندی و در باب اعجاز این وجه بغایت روشن
است شعر لم یقترن برهان و هی مخبرنا عن القرون و عن عاد و عن ارم **وجه چهارم** اخبار است از مغیبات یعنی
زبان قرآن هم بسیار امور مستقبله خبر داده بر خی از آن چون غلبه روم و دخول مسجد الحرام و کشف اسرار منافقان و ارتیاب اهل شبهه و رفع آیه
از مانی الضمیر اهل کتاب و اظهار دین متین و وقوع نصر و تایید فتح مبین واقع شده و هر آینه بعضی دیگر چون ردم سد یاجوج و ماجوج و
خروج دابة الارض و مانند آن واقع خواهد شد و از این جمله است آنچه خداوند تعالی فرموده انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون
یعنی ما قرآن را فرو فرستادیم و نگاه دارنده آنیم از آنکه گرد تغییر و غبار تبدیل بر اذیال جلال وی نشیند و از زمان نزول اجلال الی یومنا
هذا هر چند عناد فرقه ناپاک و ملاحده خاکسار بتخصیص قرامطه مصر خواستند که دست تغییر بر صفحه جمال وی کشند نتوانستند و مجال
و یارای تصرف در او بیک کلمه و یکحرف نداشتند والحمد لله الذی صدقنا وعده بر ضمیر پاکیزه روشن دلان پوشیده نماند که محفوظ
ماندن قرآن بدین وجه نیز وجهی از وجوه اعجاز میتواند بود زیرا که محافظت کلامی بدین بسیاری در مدتی بدین درازی با وجود کثرت معاندان
و عصبیت معاندان از قوت بشر افزون و از طاقت آدمیان بیرون است **وجه پنجم** غلبه ترس و هیبتی است که در وقت تلاوت
واستماع آن بر قاری و سامع واقع میشود و تاثیر کلی که بر اکثر خلق از آن و بدان متاثر و متغیر میگردد و صرف همم معارضان نتیجه همین
معنی است چه بسیاری از بلغاء که بمقام معارضه قرآن در آمده بودند چون بشار بن برد و حماد بن عجرد و ابن ابی العوجاء و ابان لاحقی و
ابن الراوندی و غیر ایشان این سخن منقول است که ایشان را خوفی عارض شده و رعبی بر ایشان مستولی گشته که عنان عزیمت از جهت
از بیت مجانب توبه و انابت منعطف ساختند و ابوالحسن عبدالله بن علی المقفع که ابلغ فصحای عرب زمان خود بوده در روزگار مهدی
از عباسیان بصدد آن در آمده که در معارضه قرآن کلامی ترتیب کند و در اثنای آنکه بدان کار شروع کرده بود بمکتبی بگذشت و از کودکی
آیه و قیل یا ارض ابلعی ماءک الایه را استماع نمود دهشت و حیرت بر او غلبه نموده باز گشت و آنچه ترتیب داده بود محو فرمود و گفت که
گواهی میدهم که این کلام بشر نیست و در تاریخ عقد الجواهر آورده که بعد از شنودن این آیت از غایت ملال و ضجرت خنجری بر سینه
زد و بدان زخم کشته شد و هم چنین یحیی بن الغزال که از بلغاء اندلس بوده و خواست که مثل سوره اخلاص سوره آورد ناگاه هیبتی عظیم
بروی مستولی شد فسخ آن عزیمت نمود و بتوبه و استغفار مشغول گشت شعر در مصافی که ادراک تو کم عقل در هم شکست تیر
بشکستگان انداختن **وجه ششم** آنکه قاری و سامع را از تلاوت و استماع آن ملالت نگیرد و از تکرار آن کسالت نخیزد و چندانکه
که بیشتر خوانند و شنوند موجب سامت و ملالت نگردد بلکه حلاوت آن در کام جان زیاده و محبت اندر صمیم دل بیشتر است ع هو
المسک ما کررته یتضوع بخلاف کلام انام که هر چند بکمال فصاحت و جمال بلاغت آراسته باشد چون مکرر خوانند و شنوند موجب سامت
و ملالت گردد و تکرار قرآن و تلاوت سور و آیات آن مطلقا غبار ملال و کلال بر چهره جلال اصحاب کمال ننشیند شعر و خیر جلیس لا یمل
حدیثه و ترداده یزداد فیه تجملا کفتم اوصاف لبت تکرار خواهم کرد گفت لعل من قند است تکرار و مکرر خوشتر است **وجه هفتم**
از وجوه اعجاز اشتمال قرآن است بر علوم و معارفی که از شأن عرب نبوده که آنرا دانند بلکه از شأن رسول نیز نبود که پیش از بعثت
و نزول قرآن آنرا دانند و از جمله آن علوم غریبه است که حق سبحانه در حروف و کلمات و دعوت نهاده و بعضی از خواص یادگار عترت نبوی
را بر آن اطلاع داده و ائمه اهل بیت علیهم السلام بقول ابن جعفر که مفاتیح خزائن اسرار قرآن و حدیث است بر شطری از آن وقوف داشته‌اند و از
اولیاء امت جمعی چون شیخ محیی الدین بن العربی و شیخ سعد الدین الحموی و غیر ایشان بحسب کشف بر حقایق آن دانا بوده‌اند و شمه از صفت
جامعیت قرآن و اشتمال آن بر علوم بی پایان سبق ذکر پذیرفته شعر لها معان کموج البحر فی مدد و فوق جوهره فی الحسن و القیم
در هر صدفی درون این بحر بس گوهر قیمتی نهان است در مخزن سر او توان یافت نقدی که خلاصه جان است و در کتاب بحر
الحقایق آمده است که میگوید و کافی‌ترین وجهی از وجوه اعجاز قرآن و وافی‌ترین آن از روی حقیقت و عیان نظم بدیع آن و ترتیب عجیب القوانین
او است که هیچ اسلوبی از اسالیب کلام عرب چون شعر و رجز و نثر و خطب و غیر آن نمی‌ماند و اگر فصیحی که فی نفس الامر از روی فضل و فصاحت
سرآمد زمان و بوفور بلاغت و براعت فایق بر جمله اقران باشد خواهد که یک قصه را دو نوبت بلغات ادا نماید بر وجهی که با
وجازت لفظ و غزارت معنی جمال بلاغت و کمال فصاحت در او مرعی بود غالب آنست که در نوبت ثانی و ثالث هیچ کلام از اسلوب فصحا و
بلغاء بصوب تفاوت بل بجانب تنزل مایل خواهد شد و در این کلام شریف قصه بعضی انبیاء چون آدم و نوح و هود و صالح و ابراهیم
و لوط و شعیب و موسی و عیسی م در چندین موضع تکرار یافته و هر نوبت از نوبتی دیگر لطیف‌تر مینماید و ظریف‌تر در نظر میآید شعر
من بنده آن روی که هر بار که بینم در چشم من از بار دگر خوبتر آید و ضابطه افضلیت بعضی آیات از بعضی منصوص آیات شد

افصحیت برخی از آن نیز از برخی دیگر بشواهد صریحه ظاهر است چه بعضی آیات هست که با وجود الفاظ وجیزه بر معانی جلیله اشتمال دارد چون آیهٔ طوفان نیز در سورهٔ هود و آیهٔ عذاب در سورهٔ عنکبوت و آیهٔ حج در سورهٔ آل عمران و آیهٔ قصاص در سورهٔ بقره و امثال آن و در ذیل تفسیر این آیات در محل خود بیان وجوه اعجاز آنها شده است **مکرر گالسکر** باید دانست که این ناچیز در جوهرهٔ شصت و سیم از جنّهٔ ثانیه از کتاب جنّتان ملهاء امتان که بحمد الله والمنّة بطبع رسیده است دوازده وجه از برای اعجاز قرآن نقل نموده ام و چون فهم آنها در این مقام موجب تتمیم مرام بود لهذا آنها را در این مضمار تکرار مینمایم **بدانکه** طریق ثبوت اعجاز قرآن مجید و فرقان حمید که آخرین کتاب منزل از ساحت قدس حضرت ربّ العالمین و اولین معجزهٔ جناب خاتم النبیین است از چند وجه است **اول** آنکه قرآن با وجود آنکه مرکب از حروف هجائیهٔ مفرده است که هر احدی از آحاد ناس قادر است بتألیف آنها مع ذلک عاجزند از آوردن ترکیبی مثل آن با این ترکیب عجیب و نمط غریب چنانکه در تفسیر امام ع در الم فرموده است که معنی آن این است که این کتاب که نازل کرده ام از این همان حروف مقطعه است که از جملهٔ آنها الف و لام و میم است که بلغت شما حروف هجاء شما است پس بیاورید مثل این را اگر راستگو باشید و تحدی از حیث امتیاز آن از غیر خود با وجود اتحاد لغت آنها چنانکه هر کلامی اگر چه در نهایت فصاحت بوده باشد چون در مقابل آن از کلمات و آیات قرآنیه نمود از مشهود الکلام بی فروغ گردد چنانکه در السنه مشهور و در کتب مسطور است که در آن ایام هر صاحب کلامی که کلامی انشاء میکرد با شعری میسرود در غایت فصاحت و بلاغت از جهت افتخار آنرا نوشته بکعبهٔ معظمه میآویخت بجهت فضیلت مصحح از آنها که بکعبه آویخته بودند سبعهٔ معلقهٔ مشهوره بود و چون آیهٔ مبارکه یا ارض ابلعی ماءک الآیة نازل شد معلقات خود را از کعبه برداشته پنهان نمودند و بعد از آن ترک این کار گفتند **سیم** از جهت غرابت اسلوب و اعجوبت نظم او است چنانکه هر کس که تتبع کتب علماء و جستجوی خطب بلغاء و کنجکاوی اشعار فصحاء و غور رسی بکلمات حکماء نماید هرگز نمی یابد از آنها چیزی را که شبیه باشد باین نظم عجیب و اسلوب غریب و ملاحت و فصاحت آن و شاهد این مدّعی نسبت دادن کفار است آنرا بسحر چرا که اخذ میکرد کلمات قرآنیه مجامع قلوب ایشان را و از شنیدن آیات آن مثل دیدن سحر و جادو متعجب میماندند **چهارم** از جهت عدم اختلاف است در آن پس یافت نمیشود در آن اختلافی بهیچ وجه و حال آنکه اگر ابلغ بلغاء و افصح فصحاء بقدر یکجزو از قرآن را بگوید یا بنویسد ممکن نیست که خالی از اختلاف باشد یا لفظا و معنی یا مفادا و شاهد بر این مدّعی آیهٔ شریفهٔ ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا است و آیاتیکه ظاهراً در نظر کوتاه بینان موهم اختلاف است دلیلی آن ائمهٔ اطهار در احادیث و اخبار رفع اختلاف آنها شده است چنانکه روایت طولانی که از امیر المؤمنین ع در رفع اختلاف قرآن است در آخر کتاب ... بحار الانوار مذکور است **پنجم** از جهت اشتمال او است بر کمال معرفة الله و اسماء و صفات که نمیرسد عقل حکماء در آن متحیر و فکر تمام متکلمین از آن در تعجب و اشراق و اره شرق و مشاقی کیفیت مبتنی و الکم مینماید **ششم** از جهت اشتمال او است بر کمال آداب کریمه و شرایع قویمه و طریقهٔ مستقیمه و نظام بلاد و ترفیهٔ عباد و خلاصی از عقاب یوم معاد و دفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود و احکام از حلال و حرام و غیر اینها بنحویکه اول منتقلین عالم قانون تمدن خود را از آن اخذ نموده و مینمایند کما هو الظاهر کالنور علی الطور **هفتم** از جهت اشتمال است بر اخبار خفیه و قصص ماضیه و قرون خالیه از آن چیزهائیکه خواص از ایشان نیز عالم بآنها نبودند مگر بعضی از احبار و رهبانان که هرگز حضرت رسول که قرآن بر جنابش نازل شده با ایشان معاشرت و ملاقات نمی نمود مثل قصهٔ حضرت یوسف و برادران و حکایت اصحاب کهف و رقیم و رجوع موسی بخضر و قصهٔ ذی القرنین و سدّ آن و بیان حالات سایر انبیاء گذشته و اخبار امم سابقه از آدم تا زمان خود **هشتم** از جهت اشتمال است بر اخبار از امور از ضمایر و اطلاع اسرار و غیوب از چیزهائیکه مطلع نبود بر آنها مگر علام الغیوب مثل خبر دادن از حال کفار و منافقین با آنچه در قلوب آنها مضمر بود که آنحضرت بواسطهٔ نزول قرآن در خصوص آنچه که ایشان در ضمیر داشتند خبر بآنها میداد و ایشان زبان باعتذار میگشادند **وجه نهم** از جهت اشتمال است بر اخبار از امور مستقبله و حالات آینده بنحویکه بعد واقع خواهد شد مثل قوله تعالی ضربت علیهم الذلة والمسکنة که در بارهٔ طایفهٔ یهود نازل شده که تا کنون که سنین هجریه بیکهزار و سیصد و چهل و هفت رسیده هیچ سلطان مستقلی از این طایفه نواب بخت ایشان نمیباشد و در این مدت متمادیه تماما در تحت سلطنت دیگران بوده و هستند و مثل خبر دادن از ایمان نیاوردن ابی لهب و مثل خبر دادن از غلبهٔ روم بعد از مغلوبیت ایشان و غیر اینها **دهم** از جهت اشتمال است بر حکم قویمه و شرایع مستقیمه از امر بصلوة و زکوة و صوم و حج و سایر عبادات و نهی از ربا و قتل نفس و نزدیکی کردن بمال یتیم و غیر اینها چه هر کس فی الجمله تدبری در حکم و قوانین الهیه و نوامیس شرعیه نماید فلسفهٔ جعل آنها بر او روشن و آشکار خواهد شد **و این ناچیز** در گلشن هفتم و هشتم از کتاب **گلزار اکبری** حکمت و علت جلی از عبادات و معاملات را ذکر نموده ام هر کس که طالب باشد بآنکتاب رجوع نماید **وجه یازدهم** از جهت اشتمال است بر خواص و فوائدیکه بر آیات و سوره آن مترتب است از شفاء قلوب مرده و ارواح خسته و دواء است مر مرضهای نفسانی و وساوس شیطانی را و دافع است مر دشمنان را و علاج است مر اسقام ظاهریه را خواه بتلاوت و خواه بحمل و تعلیق چنانکه در کتبی که در خواص سور و آیات قرآنی نوشته شده است **وجه دوازدهم** از حیث آنکه کهنه نمیباشد و نمیشود با طول زمان و ملول نمیگرداند انسانرا خواندن آن بلکه هر قدر که آنرا بخوانند و نظر در آن نمایند باید آنرا کلمات تر و تازه و لذت میبرد از خواندن و دیدن و شنیدن آن بیش از پیش بی اندازه و باین عدد منحصر نیست وجوه اعجاز قرآن را جمیع نمیتوان برشمرد لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه ... سنائیم و ...

جواهر کلمات — زمرد قرائیه — للاستعاذة

قال الله تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم بدانکه یکی از آداب ظاهریه تلاوت قرآن کفتن استعاذه است در وقت
شروع بقرائت چنانچه کاشفی در تفسیر جواهر این را ادب چهارم از آداب ظاهریهٔ تلاوت قرار داده بنابر آنچه در سابق نقل نمودیم و علامه
مجلسی علیه الرحمه در کتاب عین الحیوة فرموده که خلافی نیست در اینکه هر وقت شروع بقرائت کنند استعاذه مستحب است و در کیفیت
آن میان قراء خلافی است مشهور میان علماء شیعه یکی از دو صورت است اول اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و این در میان شیعه و سنی
مشهور است دوم اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و در بعضی از روایات شیعه بعد از این و اعوذ بالله ان یحضرون
وارد شده است و در بعضی از روایات استعیذ بالله من الشیطان الرجیم نیز وارد شده و در بعضی دیگر ان الله هو السمیع العلیم
وارد شده و در بعضی بجای استعیذ اعوذ وارد شده است و در بعضی از روایات اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو الفتاح
العلیم وارد شده و دو وجه اول اشهر و اولی است **زمردهٔ اثریه** در جواهر التفسیر است که از ابن عباس مرویست که اجلال القرآن
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و مفتاح القرآن بسم الله الرحمن الرحیم یعنی اجلال داشتن قرآن استعاذه کردن است و کلید خزائن آن بقرائت
بسمله اشتغال نمودن است یکی از بزرگان فرموده است که وظیفهٔ ادب و طریقهٔ حرمت اقتضا آن میکند که اول بجاروب استعاذه
ساحت قلب و شارع لسان را از خاشاک وساوس نفس و هواجس شیطان پاک سازند تا جمال سلطان بسم الله بر منظرهٔ دل
چهره نمای شود و چنانکه این صورت نفی و اثباتی که کلمهٔ لا اله الا الله بر آن اشتمال دارد در اهل عیان روشن است چه انجا تا
بصیقل لا زنگ ما سوا از آینهٔ سینه زدوده نگردد انوار جمال الا الله در او منعکس نشود اینجا نیز تا مرآت دل از غبار وسوسهٔ
شیطان بصیقل استعاذه تجلیه نیابد صورت زیبای بسمله از او روشن نتابد **شعر** صیقلی وار صیقلی میزن تا باشد
آینه ات شود روشن هر چه فانی است از او زدوده شود وانچه باقی در او نموده شود **یاقوتهٔ اخلاقیه** بدان ایدک الله
تعالی که فتح ابواب تلاوت کتاب کریم بمفتاح استعاذه از وساوس شیطان رجیم خواه در وقت ادای نماز و خواه در زمان عرض نیاز از جمله
آداب است و امر باستعاذه قبل از قرائت بر قول جمهور امر استحبابی و باخبار جمعی از کبرای دین بر سبیل ایجاب است و در تفسیر قرطبی آورده است که
استعاذه بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرض بود تنها و امت بدو اقتداء کردند در آن بر سبیل سنت و بهر حال در نماز اکثر بر آنند که باید
خواند اخفاء استعاذه شرط است و در بیرون نماز سه وجه گفته اند بعضی نظر بر امتیاز آیات قرآن از غیر آن با اخفاء حکم میکنند و جمعی
بجهر نظر بر آنکه استعاذه شعار قرآن است و اظهار آن سبب ظهور شعار قرآن خواهد بود حکم بجهر میفرمایند و طایفه [illegible]
و فارقی اگر تنها خواند اخفاء را اولی داشته اند اگر بحضور مستمع باشد جهر بتنبیه او تا استماع قرآن مهیا گردد جهر را انسب شمرده اند و بر
تقدیر جهر آخر استعاذه وقف مطلق مقرر شده و مطمح نظر همان که آیات قرآن متمیز گردد از غیر آن و همین سبب اجماع علماء بر ترک
اثبات استعاذه در مصاحف واقع است و از جمله چنانکه روایت مشهور که از صحابهٔ کرام و ائمهٔ انام در الفاظ استعاذه وارد
شده اختیار اکثر قدماء این است که اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و در احیاء العلوم همین نوع مذکور است و
مستدل ایشان حدیث مبلغ نزول وحی است که در آن لفظ السمیع العلیم است و نزد بعضی مختار این است که اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم و گویا از مدلول آیهٔ استعاذه با مضمون کریمهٔ فاستعذ بالله چنین فهم کرده اند که مجموع
این مجمع باید نزد محققان اختصاص اسمین سمیع علیم بذکر در میان استعاذه با مقارن بدان تنبیه است بر آنکه خدای تعالی
شنواست بدعوت و وسوسهٔ امر شیطان و دانا بغرض و مقصود او و آن باشنونده بنا و مبلغ است در وقت استعاذه و دانا است
نیت مستعیذ و خلوص او و هیچکس دیگر بنده را از ظلمات فریب شیطان بعین الحیوة امن و امان نتواند رسانید و اغلب عمل باین کلمات نماید
که اعوذ بالله العظیم من الشیطان الرجیم و این روایه از صحابه بسند ثقلین هم بثبوت رسیده و لفظ عظیم در اثنای استعاذه ایمائی است بمعنا
بدانکه بندهٔ ضعیف را عاجز بجانب عظمت الهی دفع چنین دشمنی قوی میسر نشود و مؤید این نکته است آنکه در تفسیر ینابیع از حضرت امیر
معنی استعاذه را برابر وجه نقل میفرماید که پناه میگیرم از شر دیوی که از انسان قوی تر است بخداوندی که از او قوی است و بعضا از ائمه
قراءات این است که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بی دخل کلمه در او با انضمام چیزی بدو الحق طبع سلیم و ذهن مستقیم بر آنکه نظم این کلمات
با فحوای آیهٔ استعاذه فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم موافق افتاده شمامات صحت باذا میرساند و از این است که از ارباب
تفسیر متعرض خصوص همین کلمات شده اند و مرویات دیگر را تعرض نموده اند **الماسهٔ وقوعیه** علماء تفسیر را چنانچه در جواهر
التفسیر است در باب وقوع امر باستعاذه دو قول است اول آنکه حکم باستعاذه مقارن نزول وحی بوده مرویست که جبرئیل امین در مبدء
وحی الهی حضرت رسالت پناهی را باستعاذه فرمود و بعد از آن تلقین قرائت کرد و الفاظ وارده بر این وجه است یا محمد استعذ بالله السمیع
العلیم من الشیطان الرجیم ثم قل بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم ربک الذی خلق و اکثر در اسباب نزول گفته اند که اول سخنی که جبرئیل با حضرت
رسول گفت این بود که یا محمد استعذ بالله ثم قل بسم الله الرحمن الرحیم پس ثابت شد که امر بتعوذ در مبدء نزول قرآن بوده و قول دوم
آنست که فرمان ربانی باستعاذه از وسوسهٔ شیطانی در اثنای نزول آیات قرآنی بوده چنانچه در تفسیر تیسیر مذکور است که آیهٔ بسمله
بر امر باستعاذه بعد از آن نازل شد که القاء شیطانی در تلاوت نبوی وقوع یافته بود و این واقعه در محل خود مذکور است

ذکر اینکه اجلال اول قرآن باستعاذه و مفتاح آن بسمله است

آنه سمیع علیم صح

ذکر تفسیر وقوع امر باستعاذه و بیان حکم و وجوب آن

در بیان اعوذ و معنی آن و بیان اشتقاق شیطان

بدان اعزّک الله که ثانی را تا کلمه اوّل دانند ممکن است **لوع لوعة اشتقاقیه** در تفسیر فاتحه ملا معین الدین هروی است که بدانکه گفته شده است که کلمه اعوذ مشتق است از عوذ که بمعنی کراهة است چنانچه گفته میشود ما ترک فلاناً الّا عوذاً ای کراهة و بعضی گفته اند که مشتق است از عوّذ بضم عین و تشدید واو و آن بمعنی گیاهی است که در بیخ درخت میروید و بدرخت پوشیده میباشد پس بنا بر این عوذ ستر است بستر خداوند رحمن رحیم از کید و مکر شیطان رجیم و بعضی گفته اند که مشتق است از عوّذ بصیغه مذکوره امّا بمعنی گوشتی است که ملصق با استخوان است چنانچه وارد شده که خیر این گوشت عوّذ است یعنی گوشتی که چسپیده باستخوان خوب تر و لذیذ تر از باقی مواضع است و بنا بر این توجیه عوذ در استعاذه بمعنی انقطاع است از غیر خدا و اتصال باو است عزّ اسمه چنانچه عوذ بمعنی التجاء و پناه بردن نیز میباشد و از همین باب است عوذه که بمعنی چیزیست که باو پناه برده میشود از شر و گفته شده است زیرا که تعویذ که بگردن صبیان او بزان میکنند عوذه بضم عین و فتح آن و بالجمله معنی اعوذ را بعضی گفته التجی و بعضی گفته اند اعتصم و بعضی گفته اند استجیر و بعضی استعین و بعضی استغیث گفته اند یعنی پناه میخواهم و چنگ در میزنم و امان میخواهم و یاری میطلبم و فریادرس میخواهم و عوذ و عیاذ دو مصدر اند بمعنی چون لوذ و لیاذ و صوم و صیام و لفظ اعوذ در این مقام در ظاهر خبر است و در معنی انشاء است و سؤال است از فضل خدا یعنی اعذنی یا رب یعنی پناه بده مرا ای پروردگار من مثل قول مستغفر که گوید استغفر الله یعنی اغفر لی یا رب و لفظ باء در کلمه بالله خلاف است بصریون گفته اند از برای الصاق است و قاعده این باء آنست که داخل میشود در جائیکه ممکن نباشد الصاق فعلی بمن یقع علیه مگر بواسطه دخول باء چنانچه در مررت بزید گفته شده و کوفیون گفته اند که این باء آله است و آن باء است که داخل میشود بر آلت شیء که بعضی از آنها بتضمین گویند چون ضربته بالسوط و الله اسم است از برای ذات واجب الوجود و در علمیت و اشتقاق آن اختلاف شده است چنانچه در محل خود ذکر شده است و شیطان ابلیس است و در اشتقاق آن ده قول است **اوّل** آنکه مشتق از شطون است و آن بمعنی بعد است یعنی دور شده از رحمت خدا **دویم** مشتق است از شاط یشیط اذا هلک یعنی هلاک در دنیا و عقبی **سیّم** از شیط الشیء ای احترق و استشاط غضباً ای احترق یعنی سوخته شده در دنیا باتش فراق و در عقبی باتش عقوبت **چهارم** از قول ایشان فرس شطون ای جموح و موج یعنی چموش سرکش متمرد از امر حق **پنجم** از شطن بفتح شین و طاء بمعنی ریسمان طویل ممدود یعنی ممتادی در طغیان و ممتد بسوی عصیان **ششم** از قول ایشان فرس شیطن ای مرح نشیط یعنی با کبر و ترفع **هفتم** آنکه شیطان بمعنی غالی و متمرد است از هر جنسی باشد و از این باب است که نامیده شده است حیه بشیطان چنانچه حق تعالی فرموده طلعها کانه رؤس الشیاطین ای الحیات یعنی مارها **هشتم** آنکه مشتق باشد از قول ایشان شیط اللحم ای دخنه و لم ینضجه یعنی شیطان فاسد کننده است هر چیزی را **نهم** آنکه مشتق باشد از قول ایشان فرس ملشاط ای ممتلی سمناً یعنی آن ملعون پر است از خبث و شر و مکر **دهم** از قول ایشان شاط ای بطل یعنی باطل است عمل آن شقی و خائب است امل او و لفظ شیطان هر گاه مشتق از شطون شطن باشد پس بر وزن فیعال است و منصرف خواهد بود و هر گاه مشتق از شیط و مشاط بود بر وزن فعلان است و غیر منصرف و اولی اصح است و رجیم را بعضی گفته اند بمعنی مشتوم است قال الله تعالی لولا رهطک لرجمناک ای شتمناک و بعضی گفته اند ماخوذ از رجم بحجاره است و آن کشتن است بر بدترین کشتنها یعنی آن ملعون هلاک کشته است ببدترین وجهی و بعضی گفته اند ماخوذ از رجم بمعنی رمی است قال الله تعالی رجماً بالغیب ای رمیاً و بعضی گویند در اصل رمی بر خام و سنگهای ضخیم است و استعاره کاو برده شده است از برای رمی بالظن و التوهم پس رجیم در اینجا یا فعیل بمعنی فاعل است یعنی ابلیس رامی فرزندان آدم را بیلاها و وبا بمعنی مفعول است یعنی انداخته شده است از آسمانها بالقاء ملائکه با انکه لعن کرده شود و یا بشهابها آسمان هر گاه قصد کند آسمانها را قال الله تعالی و جعلناها رجوماً للشیاطین و این بود صفات ذمیمه شیطان و از برای او در قرآن سوای این نام رجیم اسماء مشومه و صفات مذمومه که منتهی میشود به نوزده علامت ۱ ابلیس فسجد الملائکة الّا ابلیس ۲ شیطان الّا تعبدوا الشیطان ۳ الغرور و لا یغرنکم بالله الغرور ۴ الوسواس ۵ خنّاس من شر الوسواس الخنّاس ۶ کافر و کان من الکافرین ۷ الصاغر فاخرج انک من الصاغرین ۸ مارد من کل شیطان مارد ۹ مرید الّا شیطاناً مریداً ۱۰ ملعون و ان علیک لعنتی ۱۱ مذؤم ۱۲ مدحور قال اخرج منها مذؤماً مدحوراً ۱۳ المقذوف و یقذفون من کل جانب دحوراً ۱۴ کفور و کان الشیطان لربه کفوراً ۱۵ خذول و کان الشیطان للانسان خذولاً ۱۶ عصی ان الشیطان کان للرحمن عصیاً ۱۷ عدو ان الشیطان کان لکم عدو ۱۸ مضل انه عدو مضل مبین ۱۹ طائف من الشیطان و صفات ذمیمه و افعال قبیحه او در قرآن بسیار است و لیکن جامع جمیع صفات مذمومه و اسماء مشومه او رجیم است زیرا که اگر بمعنی راجم باشد خواهد بود جامع جمیع آنچه واقع میشود از او و از جنایات و اگر بمعنی مرجوم باشد خواهد بود شامل جمیع آنچه واقع میشود بر او از عقوبات و از این جهت است که اختصاص داده است همین لفظ باستعاذه بخلاف باقی اسماء و صفات مذمومه او **و در** تفسیر جواهر التفسیر است که اعوذ یعنی پناه میگیرم و زنهار میخواهم و میگویزم و التجا می نمایم بالله بمعبود بحق و خداوند مطلق که پناه دهنده بیپناهان است و ملجاء بیکسان و ضعیفان است من الشیطان از شر وسوسه دیو فریب دهنده سرکش یا دور و نا امید از رحمت الرجیم اندور که رانده شده است از روضه های جنان بلعن و راندن بعد و حرمان یا رمیده کشته از طبقات آسمان بواسطه شهاب درخشان یا دور مانده از سا حت

در ذکر اسماء و اوصاف ملعون شیطان لعین

قرب الهی و بعید لعنت نامتناهی مراد از این لفظ چنانکه گذشت دعاء است یعنی بار خدایا تو مرا در پناه خود آورده از شر این دیو غدار و ذریات
حمایت و حصار رعایت خود نگاه دار ذکر وصفت در جواهر التفسیر آورده است که بزرگان در وصف استعاذه چنین
گفته اند که استعاذه مصباح ظهور مرادات است مفتاح حصول برکات و سعادات است زاد روندگان راه است بدرقهٔ قافلهٔ تیقظ
و انتباه است تباشیر صبح هدایت است از افق تلقین الهی ظاهر شده تا ظلمت فریب نفس و هوا که کارگران شیطانند منتفی گردد
لمعهٔ شهاب ثاقب محبت است که از آسمان ایمان درخشان گشته تا دیو دنی را بشعلهٔ اشراقه در کورهٔ احتراق بسوزاند نقاب اسرار غیرت
است تا جمال حال قاری قرآن بدان محجب شده از چشم زخم وسوسهٔ شیطان محفوظ ماند صیقل انوار مکاشفت است تا آینهٔ سینه
را از زنگ غفلت مصفی ساخته قابل انعکاس انوار کلام الهی گرداند بدرقهٔ راه سلامت است تا سالک منهاج قرآن را از کمین گاه
نزغات نفسانی و همزات شیطانی بدار الامان فوز و فلاح رساند حصار پاسبان مراقبت است تا دزد وساوس از حوالی خزانهٔ جوهر
معرفت که عبارت از دل است بواسطهٔ استماع این کلمه شود دور باش چاوشان ایوان عظمت است تا آن بیگانهٔ ابی و استکبر
بسبب صولت حملهٔ ایشان پیرامن حریم دل آشنایان طوف ننماید لشکر هوا و هوس که حزب شیطان اند جز بصدمت فارسان میدان
استعاذه منهزم نشود اساس وساوس که مبانی تلبیس ابلیس است جز بتیر تیغ از متابعت … منهدم نگردد هر
گاه علم استعاذه در ساحت میدان توجه بر افراخته شد رایت غوایت آن ملعون ابلیس مطعون سرنگون سار گردد و تا تاب
آفتاب النجاح برب الارباب کواکب مکائدش که چون ثوابت نجوم اعتبادی و مانند ستارهٔ سیاره ثبات و قراری ندارد بمغرب
فنا متواری شود شعر چون ز رحمن در رسد شیطان چه سان تاب آورد خورشید چون گردد عیان شب را نهان
تا بد شدن ذکر حقایق القرآن آورده است که اعوذ بالله کلمه ایست که دوستان بدو تقرب جویند و بیگانگان ببرکت
او عصمت خواهند گناه کاران در سایهٔ دولت او پناه یابند گنهکاران بیمن شفاعت او بدرگاه الوهیت باز گردند محبان
بواسطهٔ او بر بساط انبساط نشینند مقربان بوسیلهٔ او از گلشن قرب و اختصاص گل مراد چینند و در منهاج العابدین
مذکور است که شیطان نسبت با آنها که دوستان وی اند از ارباب بدعت و ضلال در مقام قصد و بدخواهی بر بنیاد است که ایشان
را بسجین سجین و مضیق اسفل سافلین میرساند پس نسبت بزهاد و عباد و جمعی که با ایشان در مرتبهٔ عداوت و عناد است تصور توان کرد
که چه حال است و پیوسته این دشمن در کمین برنشسته اسباب افساد و مداخل قصد مهیا میسازد و آدمی از این حال غافل است و ذاهل
از او باشد بدفع وی نمی پردازد یحیی بن معاذ رازی فرموده که ای پسر آدم همواره شیطان بقصد تو مشغول است و تو از او فارغ
نشسته و دایم تو را یاد میکند و تو از او فراموش کرده شعر از این دشمن مشو غافل که ناگاه کمین بگشوده آید بر سر راه بلا امش
افتی و بدنام گردی چه بدنامی که دشمن کام گردی ملو شرح کشف بعد از آنکه عداوت و دشمنی شیطان و دائما در کمین و
مترصد بودن او را در بارهٔ فریب و اضلال انسان دانستی پس بدانکه آدمی را روی بدفع او آوردن و چارهٔ ایمنی از مکر او حاصل کردن نیز لازم
است و اکابر دین بدو طریق تدبیر دفع او را اندیشیده اول طریق مجاهده و همواره با مخالفت و مدافعت او متوجه بودن و این راهی بغایت
دراز است و سلوک در آن بی صعوبتی میسر نشود چه اگر سالک یک چشم زدن غافل گردد شیطان مقصود خود از او حاصل میتواند کرد
طریق دوم که اسهل است و خاطر بکلی از مکاید او ایمن میشود استعاذه بالله است چه مجادله و محاربه با شیطان مانع است از خدمت رحمن
پس چون بنده باستعاذه اشتغال نماید و از شر شیطان پناه بحضرت الله برد ایزد تعالی بمحض عنایت و صرف حمایت شرور شیطان را
از او دور رساند و از اینجا گفته اند که حقیقت استعاذه تسلیم شدن است و کار خود را بحق واگذاشتن است چنانچه خلیل الرحمن ع م
فرمود اسلمت لرب العالمین و بتحقیق شیطان سگی است بر درگاه عزت در کمین نشسته و هر که متوجه آستانهٔ کبریا شود بدو مشغول
او مشغول است پس اگر کسی بمجادله با او منازعت و اشتغال نماید با وجود رنج بسیار فرصت عمر بدان وفا نکند و اغلب آنست که
ظفر یابد بچنگال فریب و اضلال و انیاب وسوسه و خیال او را مجروح و مغلوب سازد در این حال رجوع بخداوند سگ نمودن و از
ضرر او بصاحبش که بر دفع او قادر است پناه بردن مناسب تر می نماید شعر استعاذه از آن کردم آموز که سگ بر ره
چون شود کین توز بنده از سگ گریز گیرد پیش رو نهد سوی خواجه بنده اندیش خواجه را افکند بحرکاتش کند از زجر خویش
آگاهش که خدایا بترس بفریادم ورنه سگ میکند ز بنیادم تو چون ضعف حال او بیند زاری و بی ملال او بیند در جوار خودش پناه
دهد وایمن از سگ سرکش براه دهد پس طریق استعاذه و استعانت جستن از روش مجاهده و محاربه با شیطان انسب است
و نیاز بر درگاه خداوند بنده نواز با ایمنی از ضرر آن فریبنده دغا باز ادنی و اقرب اللهم یا حفیظ یا قوی یا غفور … حسنا با
مجانبات عن هذا الکلب العقور شعر خدایا در کف شیطان زبونم ز حیرتهای … زچنگال این سگم آزاد گردان
بآزادی علم را شاد گردان لطیفه فایده بدانکه در جواهر التفسیر است که فایدهٔ استعاذه از حد حساب بیرون و از حیز شمار
بیرون است و از جمله پنج فایده اینجا مذکور میگردد اول آنکه استعاذه امتثال فرمان حق تعالی است که بندگان را بدان مامور ساخته
و بر هر امری اجری عظیم مترتب خواهد بود و آن مقدار مبالغه کرده … کلمات قرآنی … تسبیح واقع شده در بابا … امان
دستور و ضابطه گشته مثلا کلمات تسمیه … سبحان ربک … چون سبح لله …

چون تسبیح لله و امر چون سبح اسم ربك هم چنین کلمات منطوی بر استعاذه بوجوه ادبعه مذکور است مصدر چون معاذ الله ماضی چون
انی عذت بربی مضارع چون اعوذ بالله امر فاستعذ بالله و هر اینه در ضمن این شرح کلی خواهد بود **دوم** آنکه استعاذه سبب
معرفت آفریدگار است و توضیح این نکته آنکه این استعاذه اقرار است از بنده بعجز نفس انسانی و اعتراف بقدرت کامله ربانی و منقبت
سلطان که بخود هیچ کار نمی توان ساخت و از خود سبحانه در هیچ حال مستغنی نمی توان بود پس نفس خود را بعجز و انکسار موسوم داشتن
و پروردگار خود را باقتدار و اختیار موصوف شناختن نوعی از معرفت است اینجا بعضی از اسرار من عرف نفسه فقد عرف ربه
ظهور یابد و جمال استغنا واجب و احتیاج ممکن از و رای تتق یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی جلوه نماید **شعر** نوا است نازله
سلطان حسن و مکینی ما را هر ادنیاز و شرار مسکینی **سوم** آنکه اتباع است باجابت جمعی انکه دوستان حق سبحانه از کاملین انبیاء
چون نوح و یوسف و موسی و حضرت مصطفی صلعم استعاذه فرموده اند چنانچه کتاب کریم از آن خبر میدهد پس نصکی این عمل انبیاء
و متابعت ایشان خواهد بود و بی شبهه تشبه نمودن بدین زمره بزرگوار رابطه انتظام است در سلک احرار و ابرار که من تشبه بقوم
فهو منهم و داعیه تشبه بی مجانست معنوی که سبب جذب می باشد ممکن نیست **شعر** هرچه با خود میکشی از جنس تو است
نور اهم میکشد خود درست جز و هارا روبها سوی کل است بلبلان را عشق بازی با گل است واستعاذه انبیاء و اولیاء
بآنکه بحکم الا عبادك شیطان را بر ایشان دست نیست جهت کسر نفس و اعلای کلمة الله و تعظیم الهی و تعلیم دیگران خواهد بود والله اعلم
چهارم آنکه استعاذه دعائی است باجابت مقرون در احقاق آورده که استعاذه از دعوات مستجابه است و این دعا هرگاه که از
روی ضراعت و مسکنت اتفاق افتد کرم الهی اقتضا قبول آن کند چنانچه استعاذه مادر مریم که گفت انی اعوذها بك بقبول
مقرون افتاد که فتقبلها ربها و چه فایده بهتر از این که بنده بدعائی که بی شبهه محل اجابت دارد اشتغال نماید و بمفتاح تضرع و ابتهال
ابواب مفاصل بر روی دل محزون بگشاید **پنجم** استعاذه سبب امن شدن است از آنچه بواسطه آنکه معنی او پناه گرفتن است
بخدای و صدور این عمل از غایت خضوع و نهایت خشوع می باشد و بحسب واضح اگر مخلوقی را ملتجا سازد و پناه بیکی از اهل مال
و جاه برد آنکس از روی رحمت او را بجانب کوفته و ضایع نخواهد گذاشت و حسب المقدور در غایت جانبش نموده و طرد
مکاره از او و ایصال منافع بدو فرعی خواهد داشت و در حراست و حفاظت او از دشمن بتقصیر راضی نخواهد بود پس چون
بنده از روی نیاز التجا با آستانه کریم مبدع نواز آورده دفعه بیچارگی و در ماندگی بموقف عرض رساند و بزبان افتقار و انکسار از
روی صدق عقیدت صورت حال بر این منوال باز نماید **شعر** خراسان تو ام در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در حواله
گاهی نیست **غالب** آنست که حضرت اکرم الاکرمین او را بظل ظلیل عنایت در آورده در امان اباد عاطفت جای دهد و از تعدی
اعداء محفوظ و بکرامات اولیاء محظوظ خواهد ساخت **شعر** محال است اگر سر برین در نهی که باز آید ت دست حاجت
تهی **عقیقه خصوصیه** ایضا در جواهر التفسیر است که در امر باستعاذه از خصوص شیطان بر و کان شش سبب
تعبیر کرده اند **اول** آنکه حضرت عزت جل وعلا دوستان را از دشمنی شیطان تنبیهی ارزانی داشته که ان الشیطان لکم عدو بدشمن
داشتن او حکم فرموده که فاتخذوه عدوا لاجرم اهم امور آن تواند بود که از دام هواجس و مکاید وساوس او که مجرای سلسله هوا
و مفترن عرصه هوس است احتراز نموده معادات و مخالفت او را مقدمه نتایج دین داری بل طلیعه طلوع انوار پرهیزگاری شناسد و
مخفی نماند که اظهار عداوت شیطان بطریق استعاذه امریست در غایت وضوح و عیان و با آنکه علامت دشمنی شیطان از آن
مفهوم میشود نشانه دوستی رحمن نیز هست چه محققان استعاذه را علامت وحشت گفته اند و دلیل توحش و تبعد دانسته اند
و استعمال آن بحسب عادت در شر و ضرر از امورنا ملایم شایع است چه هر کس را که بفعلی ناشایسته یا قولی ناپسندیده منسوب سازند
جهت برائت ذمه از آن بمعاذ الله و نعوذ بالله و ما شاء الله تمسك میجویند پس اینجا نیز مستعید کوئی شیطان را بکلمه استعاذه از
خود دور میسازد و بدین عمل که دلالت بر اخلاق او میکند بیکی از اخلاق الهی اتصاف میکند و بواسطه تنفر از دشمن دست تقرب بدوست
می یابد **سبب دوم** آنکه سینه آستانه دل است و دل منظر نظر رحمت بلکه دار الملك حضرت ربوبیت که قلوب الحبائب دار الکی
و شیطان بحکم یوسوس فی صدور الناس این آستانه را بخس و خاشاك وساوس ملکوت میسازد و هر اینه چون بنده خواهد که سلطان
معرفت در نخجگاه دل نزول اجلال فرماید آستانه خانه را پاك ساختن از لوازم خواهد بود چه جلوه جمال سلطانی را منظره روحانی
بایستی زباله شیطانی **شعر** دل یکی منظر شیب رحمانی خانه دیو را چه دل خانی و جز بیچاره با استعاذه از شیطان حوالی حرم دل
از لوث وسوسه پاکیزه نگردد و تمیله لغات بر دلی فادوران ممکن شیطانی از حاشیه بساط فؤاد که محل مشاهده است منتفی نشود
شعر خصم از این نوع شرار بکند بر افروخته است جز باب کرم دوست نباید تسکین **سبب سوم** آنکه شیطان راه زنیست
در کمین سالکان طریق عبادت نشسته تا بوقت فرصت با جنود خیالات هجوم نموده آنچه از متاع طاعت یابد در رباید و رها نکند
که بار امانت و حملها الانسان بسلامت بسر منزل قیامت رساند و به پیرایه الرفیق ثم الطریق بی مرافقت قاید حمایت حقانی
این راه مخطرناك بپایان نتوان برد پس استعاذه طلب بدرقه است از ولی التوفیق تا بمعاونت این رفیق از کمین خطرات شیطان
بدار الامان نجات تواند رسید **شعر** کو نشود حفظ تو فریاد رس بار بمنزل نبرد هیچ کس وچه زیبا گفته است

شعر واهی است پر از خطر ره عشق / الحذر اهل ره ز دام چالاک / بی بدرقه عنایت تو / نتوان شد ازین ره خطرناک سبب چهارم
انکه شیطان دله داری است که بال لعنای فانک من المنظرین از روندکان این راه تاج لاغوینهم اجمعین هستاند و تاکسی منشور حمایت ان
عبادی لیس لک علیهم سلطان بدست ندارد از افت این طریق پر مخافت سالم نمی توان گذشت پس استعاذه از توقیع نجات است
که سد تلبیس ابلیس را از راه بر دارد تا سالک ایمن و مطمئن گردد و بحصن عنایت ایزدی محصن تواند شد شعر من بیدل و راه
بیم ناک است / چون راهبرم توئی چه باک است / در عصمت این چنین حصاری / شیطان رجیم کیست باری سبب پنجم انستکه
سائران منهاج ایمان را حضرت رب العالمین دوستی است مهربان که الله ولی الذین امنوا و ابلیس لعین مر ایشان را دشمنی است
از دیده نهان انه یریکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم دشمن مخفی را منع نباید ساخت تا بمخالفت دوست توان پرداخت و بتحقیق
باید دانست که دفع دشمن نهانی جز بمضرت و عون یزدانی تیسر نپذیرد بیت شعر دشمن ار ظاهر بود تو میتوان کردن حذر
لیک ایمن بودن از خصم نهانی مشکل است پس استعاذه پناه جستن است بدوست غالب از شر دشمن غایب سبب ششم انکه
ذکر شیطان رجیم تا او بذکر استعر فرزندان ادم را از قصه ابو البشر و حاصلش انکه او با ادم و حوا بدنیک خواهی و هوا
داری قسم یاد کرده بود که وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین و بر کراه ساختن ایشان را و از راه انداختن انان سوگند خورده است
که فبعزتک لاغوینهم اجمعین پس ادمی باید که در این محل این صورت را مدنظر کرده که انجا بیاری و دوستداری سوگند یاد کرده
بود تو در اخراج ایشان چه مقدار سعی بجا اورد اینجا که اغوا و اضلال را بقسم موکد گردانید پیداست که چه خواهد کرد شعر
ان عدوی کز پدر کین کشید / سوی فرزندانش ره علیمن کشید / چند جایمندش کرفت انداز بیرون / تا بکشتش چه کند ش روی زرد
این چنین کرده است با ان پهلوان / تا چه خواهد کرد با این دیگران / و هر ابیر خردمند موفق بعد از تذکر این حال برکت تعوذ در
پناه حضرت حق متعال و حمایت خداوند ذی الجلال که پر و از کشاکش کمند حیله و عشوه التجا بعروه وثقی استعاذه نماید بامر از مان
اباد عافیت اقامت تواند کرد شعر از غم دهر سوی پیر مغان کردم روی / چه غم اکنون که چنین پشت و پناهی دارم [illegible]
اختصاصیه ۲ بدانکه در سبب اختصاص استعاذه بوقت قرائت قرآن چهار وجه گفته اند وجه اول پوشیده نماند که قرآن مجید
منشاء حسنات و مبدء خیرات و عبادات است بجهة انکه چون صاحب سعادتی را بمساعدت توفیق دولت تلاوت دست دهد و در وعد
و وعید و ثواب و عقاب و بیم و امید ان تفکر نماید هر اینه انرغبتش بطاعات زیاده شده و رهبت از محرمات پدید اید لاجمال
اوامر و نواهی قرآنی انوار اسرار غیب بر دیده بصیرتش چهره کشاید و او را برسوخ بر متابعت دین قویم که صراط مستقیم عبارت از
انست دلالت نماید و همواره داعیه شیطان انستکه سایران راه دین را از شارع هدایت ببادیه ضلالت و غوایت کشد که لاقعدن لهم صراطک
المستقیم و چون قاری برکت تلاوت کلام باری بر جاده استقامت راسخ می ماند بی شک مساعی شیطان در انکه وی را از خواندن قران
منع کند بیشتر است و خداع و فریبش در وقت توجه و عزیمت بصوب قرائت زیاده از اوقات دیگر بالضروره قادم تلاوت در انحال
باستعاذه محتاج است تا شرارۀ شر و را او بر نجه تعوذ که از منبع فیض ربانی مترشح است منطفی گردد وجه ثانی انکه شیطان لعین
پیش از انکه جبین حالش بداغ لعنت التیام یابد در جبه قرب در رتبه مکالمت با حضرت عزت داشته و حالا از ان دولت محروم و به
صفت دوری و مهجوری موسوم است و قاری را بیمن تلاوت قرآن مرتبه تقرب بحق و منقبت تکلم با حضرت دست دهد و بشرف
منقبت اهل القرآن هم اهل الله و خاصته فایز و مستسعد میگردد هر اینه سعی شیطان که منبع حسد و طغیان است بافساد حال
متوجه بقرائت بیشتر خواهد بود و دفع ان غایله جز بمدد استعاذه میسر نخواهد گشت وجه ثالث در تفسیر بصایر اورده
که ابتداء بدین کلمه در وقت قرائت بجهة انستکه تا بنده از خود و حول و قوت خود تبرا کند و بحق سبحانه التجاء نموده بداند که
در خواندن قرآن که عنوان نامه ملکوتیها است از دیو کید او ایمن نمی توان بود جز بفضل و رحمت او و از دفع نمیتوان کرد پس
بدین اعتبار گرفته و دیگر کارها را برین قیاس کند و بهیچ وقت در هیچ کار و بدین دشمن نابکار اعتماد ننماید و از خصم قدیم دوستی
جدید چشم ندارد وجه رابع در مفاتیح الغیب اورده است که قاری را بسبب قرائت اجری جزیل و جزائی جمیل است که
او را حاصل شود و امکان دارد که بسبب حصول این نعمت عظمی و وصول بدین موهبت کبری خار عجبی بدامن روزگار او
اویخته شود و گلشن ثوابش بسموم خزان بطلان ناچیز و پژمرده گردد و شیطان حیله گر بفریب اعجاب المرء بنفسه که
یکی از مهلکات ثلثه است او را در دام بلا افکند پس حکم شد که پیش از خواندن قران مجید استعاذه نماید تا شیطان لعین
مندفع کشته نتواند که قاری را بقید عجب مبتلا سازد و مزد عملش را از روی حسد هباء منثورا گرداند و شیطان را هیچ
شعبده در فریفتن مکر دان زیاده از عجب نیست چنانچه مرحوم تا مرحوم بتجربه معلوم کرده که نیم شرارۀ از اتش عجب و خود
بینی هزار خرمن طاعات را بیک لحظه می سوزد و نابود میسازد چنانچه چندین هزار ساله عبادت شیطان ملعون بدرستی
یک ساعت عجب و تکبر از میان رفت و بی اثر گردید و از اینجا است که گفته اند که معصیتی که ترا بعذر اورد به هزار از ان طاعتی
است که ترا بعجب اورد شعر علمی بدین ز مبدا دکان / تا بیت الله جان نوای ذو دلال / از دل او [illegible]
دیده اش پر خون رود / تا ز تو این معجبی بیرون رود / قال النبی صلعم لو لم تذنبوا لخشیت علیکم ما هو اکبر من ذلک العجب

در بیان انکه [illegible] دشمن پنهان

در بیان انکه عجب یکی از مهلکات ثلث است

دُرِّ لامعه لسمع شد از دو واقعه دُرّه در تفسیر فنادی آورده که حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را امر فرمود باستعاذه و بنده بلفظ اعوذ اخبار میکند بر پناه گرفتن و این حال از دایرهٔ امر و امثال آن خارج است و بایستی گوید که اعذنی یعنی مرا پناه ده تا بامر الهی کار کرده باشد و در جواب از این میگویند که اگرچه لفظ این کلمه خبر است اما معنی او دعاست چنانچه استغفر الله ای اغفر لی و دعا بلفظ خبر واقع میشود از برای فایده چند که در علم معانی بیان کرده اند و یکی از آنها تفأل بوقوع است میشاید که مراد این جا تفأل باشد یعنی گویا که من استعاذه کرده ام و حق تعالی اجابت فرموده و مرا در پناه آورده و خبر میدهم که حالا در پناه او میباشم و بلوا النجا می نمایم و این نیز میشاید که چون دعا بنده را امتثال نموده باشد از صورت امر بخبر چنانچه مملوکی شاه در وقت عرض احوال با مالک خود میگوید که خواجه در من نگاه کند ساعتی تا سخن خود بموقف عرض رسانم و نگوید نگاه کن اگرچه قصد او از این کلام دعا و شفاعت است این خبر بنده بمقتضای حرمت خبر را در موقع انشاء ایراد مینماید ملاحظه روی ادب کن مکن خود را در توقف میدارد شعر مرکه بوم کز دل شوریده رای کن مکن خویش برم بر خدای دُرّه حق سبحانه بنکته استعاذه کسبه ملائکه را با آنکه فروتر یکی از ملائکه کافی است در دفع شیطان و از ایشان جمعی برای محافظت احوال وظایف جمیع کاتبات اعمال پیوسته با بنده می باشند پس بایستی که استعاذه بدیشان فرمودی و ذکر خود را در برابر ذکر شیطان ایراد نکردی و در جواب گفته اند که حق تعالی مهربان تر است از ملائکه بر بندگان خود نخواست که کار ایشان را به دیگری واله نماید و گویا این ندا بگوش هوش هر یک از منتظران سر راه عنایت میرساند که ای بنده تو دوست منی و شیطان دشمن من است و من نخواهم که کسی در میان دوست و دشمن دخل کند و بعد از آنکه من قادرم که شر دشمن خود را از دوست خود کفایت کنم پس استعاذه بمن کنید که اگر دشمن شیطان رجیم است دوست رحمن رحیم است شعر چه غم ز طعنه دشمن چه دوست جانب ماست دُرّه حکمت در تخصیص استعاذه باسم الله از جمله اسامی چراست بلکه اسم قادر و قوی و مستعان و مغیث و امثال آن در ظاهر موافقتر مینماید جواب آنکه این اسم ابلغ است در زجر شیطان از سایر اسماء و صفات چه ذکر الله ازرا گویند که مستحق عبادت باشد و استحقاق عبادت ثابت نمیگردد الا کسی را که قادر و علیم و حکیم بود و این سه صفت بهم مجتمع تا ناکمال زجر حاصل شود و توضیح این سخن آنکه قدرت مجرد کافی نیست در زجر برای آنکه مثلا شخصی پلیدی قصد مال سلطان میکند با آنکه قدرت وی بر قتل و قطع میداند و تجویز آنکه آن قدرت با علم نیست یعنی سلطان نمیداند که آن سرقت از که واقع شده این جرأت مینماید و اگر داند میکند میداند و انتقام کشیدن میتواند مباشر این عمل نشکر و با آنکه علم و قدرت هر دو جمع شد بی حکمت باز هم زاجر نیست چه شاید که صاحب قدرت با آنکه شاد و دانا است بغرض نرساند و نهی از منکر نکند اما حکمت که مانع است از قبایح چون با آن دو صفت دیگر انضمام یابد زجری کامل وجود گیرد پس استعاذه باسم الله که متضمن قدرت و علم و حکمت است در زجر شیطان انسب باشد وجه دیگر بزرگان گفته اند که میان خلق و اسماء الهی مناسبات عجیبه است و هر یک از خلق را در ظل اسمی و صفتی دیگر تربیت می یابد چه هر یکی را مشربی و مذهبی و مقصدی و مطلبی خاص است و بواسطه غلبه حالی از احوال بر او با آن اسم که مقتضی آن حال است مناسبتی تمام دارد پس هر مستعیذ را استعاذه باسمی دیگر می بایست کرد تا بفیض مخصوص خود برسد و این صورت خالی از تعذری نمی نمود و چون اسم الله جامع است مر جمیع معانی اسماء و صفات را چنانچه در محل خود مذکور است لاجرم استعاذه بدین اسم مقرر شد تا مستعیذ طالب را هر مطلبی که باشد از این اسم که هر اینه مقصود و مقصد او مشتمل است مقصودش تحصیل کرده و هیچ کس از فیضان این بحر بی پایان محروم و بی نصیب نگردد ع هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود دُرّه ایزد سبحانه و تعالی ابلیس را در قرآن بهفتاد اسم و صفت قبیح یاد کرده چون غرور و غوی و وسواس و غیر آن سبب اختیار کردن لفظ شیطان چیست جواب گویند که این اسم اقبح اسامی است جهت آنکه او را از شطون گرفته اند و آن بمعنی بعد است پس معنی شیطان آن بود که دور از رحمت الهی و بعید از درگاه عزت مجمع همه مذمتها است شعر که فهم که دور مرز خاک درت همه رنجها جمع اکنند شد و بقول بعضی که از شیط گرفته اند و معنی آن تمرد و طغیان و خبث است ترجمه شیطان ناپاک و بی باک بود و عربی اسم سرکش را شیطان گویند پس این وزن مبالغه است در صفت شیطنت و آن بدترین صفتها است و از اینجا معلوم میشود که حکمت در ایراد این اسم تنبیه عباد است که از آنچه موجب بعد و حرمان باشد احتراز نمایند و از گردنکشی و طغیان مجتنب باشند تا مطلقا از صفت شیطنت پاک شده ایشان استحقاق قرب درگاه حاصل آید و انکار اقتصار بر یک اسم نکرده و ذکر حیثیت را در بیان ساختن برای آنست تا هم موجب تنبیه شود که ای بنده ابلیس هزار هزار سال خدمت کرد به یک نافرمانی رانده درگاه ما شد بر حذر باش و بفرمان او کار مکن که اگر بخطره با او در سازی تو را نیز مثل خود سازد ع که خرمن سوخته مردم کران را مثل خود خواهد دُرّه نکته در آنکه حق سبحانه از حبایل و غوایل شیطان که پنجاه و شش نوع از آن در قرآن مذکور است چون تسویل و اغواء و تمنیه و وسوسه و نصیحت کاذب و مس و نزغ و امثال آنها هیچ کدام را ذکر نکرده چه تواند بود در تفسیر فنادی جواب چنین گفته است که حکمت آن است که تا استعاذه شامل همه باشد چنانچه اسم مستعاذ به جامع وجوه قدرت و اجابت است مستعاذ منه نیز جامع از قبایح و مضار مفسده باشد و مستعیذ

بر اینکه جمع الکل لابد بندگان بغیر ...

کرسی الا انکه بی رد حمد فهم اسامی شیطان ابیشتر

از مجموع شرور و مکاید دی ایمنی یابد دتره استعاذه از شیطان اظهار خوف است از غیر خدا و آنکه در روش عبودیت حالی
از خلل عیب جه مبادا تا بلکه جز از خدا نترسد وجواب گفته اند که استعاذه موافقت است با دوست نه خوف از دشمن
چنانکه دور کرده خود را از خود دور میکند و رانده او را میرانند و از دشمن تبرا نمودن نشانه وفا است از غیر دوست به
دوست و پناه بردن از غیر حق بحق در طریق بندگی موجب کمال است نه سبب نقصان دتره در اخبار آمده است
که شیطان از قاری قرآن میگریزد پس در وقت قرائت استعاذه چرا باید کرد جواب آنکه محققان این حدیث
را تأویل کرده اند و گفته اند که فرار شیطان از قاری بود که بعلم خود عمل کند و قرآن نیز از روی غفلت نخواند و هر قاری
را این مرتبه نیست پس از استعاذه چاره نباشد و گفته اند که اگر شیطان میگریزد اما اثر خبث وی باقی است چه
بواسطه اغوای او زبانهای اکثر آدمیان بشوائب کذب و غیبت و نمیمه و امثال آنها آلوده شده و در سینهای
ایشان تخم هوا و هوس و حرص و طمع و ریا و غرض کاشته گشته پس اگر به تعوذ جمله طهارت زبان و سینه ها
از آنها که مذکور شد تا بزبان پاک کلام پاک خوانده شود و معنی سخن پاکیزه در سینه صافی جای دهد شعر
تا نشود پاک دل عیب ناک بهره نیابد ز سخنهای پاک تمثیلات للعوذة و تخیلات للوذة بدانکه
ملا معین الدین فراهی در کتاب اسرار الفاتحه که تفسیر غریب بر آن سوره مبارکه در مبحث استعاذه ده تمثیل از برای ترغیب باستعاذه
و لیثوبوا بالاذیه بیاحت قدس حضرت رب العزة از کید شیطان و لاسیما عند تلاوة القرآن نقل نموده و این ناچیز خوش
خوش داشتم که آنها را در این مختصر وجیز بمرای و منظر ناظران عزیز در آورم تمثیل اول آنکه مثل شیطان با مؤمن مثل دزد
است با شخص مسافر در بیابان پس هر گاه این با وحله نماید اگر مسافر ساکت باشد او را ببلعد و اگر با اسلحه کار زار کند بر او غالب شده
واو را بکشد و اگر بصاحب آن ملک استغاثه نماید صاحبش او را جلوگیری کند و دور نماید و نگذارد زخمی بمسافر رسد هم چنین است
در مثل دنیا بمنزله آن بیابان است و مؤمن در دنیا بمنزله مسافر است در آن بیابان و شیطان بمثابه آن سلک دزد است پس هر گاه
مؤمن را وسوسه نماید باید مؤمن از شر او پناه برد بخالق عالم تا آنکه شر شیطان را از او دفع فرماید تمثیل ثانی
آنکه مثل شیطان مثل پروانه است که بدور چراغ میگردد که چراغ را خاموش کند پس خودش را میسوزاند هم چنین شیطان
تو را وسوسه میکند و میخواهد که چراغ و نور معرفت تو را خاموش کند پس خدای سبحانه و تعالی نور را بنور قلب خود مدد کند تا آنکه
بسوزاند شیطان را بشعاع انوار معرفت تو پس مطرود و ممنوع میشود از قلب تو چنانچه ممنوع میشوند شیاطین از آسمانها به شهب
آسمانی تمثیل سیم آنکه گفته شده است که اسکندر ذوالقرنین وقتی که شهر اسکندریه را بنا کرد نصب نمود بر بلند برج
بروج حصار آن شهر آئینه که روی آن بطرف شهرهای کفار بود که هر گاه کفار بقصد خرابی و قتل و غارت روی بآن
شهر اسکندریه مینمودند همین که آفتاب طلوع میکرد و نور آن در آن آینه تابش میکرد از تابش آفتاب در آن آینه شعاعی از
آینه مشتعل میگردید که میسوزانید تمام کفار را هم چنین خداوند عالم چون شهر وجود تو را بکمال قدرت خودش
بنا نموده آینه قلب تو را در اعلی درجات سینه تو قرار داده و تابش فرموده است او را در هر روزی بر سیصد و شصت نظر از
نظرات الطاف و عنایات خودش تا آنکه شیطان هر گاه قصد نماید قلعه سینه تو را همانا از شعاع انوار تجلی جمال و جلال پروردگار
محترق و سوخته شود تمثیل چهارم شیخ ابو علی رودباری گفته است که مثل شیطان با بنی آدم مثل عنکبوت است با مگس در
که قصد عنکبوت گرفتن و هلاک نمودن مگس است چون که قدرت ندارد بر اخذ او مادامی که مگس در هوا طیران مینماید بجهت آنکه مگس
پرنده است و عنکبوت رونده و صیاد ممکن نیست بر صیاد برسد پس در گرفتن او حیله بکار می برد و دامی تهیه می نماید خود در
کنج گاه مکان مخفی میشود و مگس از این طرف و آن طرف طیران مینماید در حالی که غافل و بیخبر از کید و دام عنکبوت است پس در خانه عنکبوت
چیز سیاهی بنظرش میآید بگمان آنکه خوردنی است بجانب سیاهی میرود تا گاه در دام عنکبوت افتاده و دست و بال شکسته بود
پس عنکبوت او را مکیده و مجروح هم چنین است حال شیطان با بنی آدم بر سر راه مؤمن کمین می نماید و دامها خود را اکثر عبادت است از
شهوات نفسانیه و لذات جسمانیه تهیه نموده و تخم جرائم و معاصی در آن شهوات پاشیده و آنها را در نظر مؤمن زینت میدهد
پس مؤمن میل بانها میکند و مرتکب معاصی میشود پس در دام شیطان باقی میماند هر چند اضطراب نماید فایده بحالش ندارد و
هلاک میشود او را بجانب و مبتلا شود بهلاک و استعاذه از این حال واجب است بر هر مؤمن و مؤمنه تمثیل پنجم مثلا
مؤمنی را در بیابانی بی پایانی از شدت عطش کار بجان رسیده بود که از حیات خود مأیوس گشته و دل بر ممات نهاده از دور ناگاه نی چشمی
نمایان شده و جان از آن بکلی من علیها فان برخوانده و فی الجمله در سایه خار بنی سر بنهاد و چشم بر راه ملک الموت نهاد در این بود که بلت اژدها
روی بوی آورده و قصد هلاک او کرده بیچاره گفت اگر چه بر دین اسلام جان دادن دولتی است عظیم اما حذر نمودن از بلا رسمی
است قدیم القصه برخصة الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین روی بگریز آورد و بلکه آن اژدها در عقب وی بسرعت تمام
اقدام مینمود اتفاقاً در پیش قدم وی سنگی بود از روی اضطراب بر داشته بجانب مار انداخته اژدها از او روی گردان شده
در وی ش در ... نظر می افکند از زیر آن سنگ چشمه آبی ظاهر گشته از زلال آن ... از این گاه میکند ... مار و ...

بگریز نهاده را دانسته که اژدها صورت قهری بوده است که او را بعالم لطف میل نبوده و ظلمانی بوده که او را باب حیات میرساند
کذلک در عالم معنی بندهٔ مؤمن تشنهٔ زلال رحمت و مشتاق وصال حضرت عزت است سبحانه و تعالی تا مادام در سایهٔ خار بن
غفلت خوابیده و خفته و نزدیک آمده است که جان ایمان و عرفان را بباد خذلان برد همان اژدر شیطان را چه اژدها روی
باهلاک او داده و بکبر وقت او فرستاده اند و مؤمن بقضیهٔ سنّهٔ ففرّوا الی الله از شیطان تنفر نموده روی بگریز آورده
تا در راه تمسک بافرهنگ اعوذ بالله تشبث نموده و آن تمسک موجب فرار شیطان و قرار دل و جان و وصول بزلال قبول
حضرت ذی الجلال گشته عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم **شعر** هر چیز که نه خوب نباشد از مصلحتش بد نباشد
تمثیل ششم مثلاً مسافری بدانی در بیابان ناپیدائی در مانده و عرصه که او را به مقصد رساند نمی داند تا کاروانی که
انبوه فوج فوج و گروه گروه چون این بیچاره را در آن بیابان سرگردان دیدند این تشنه را برکشیدند **مثنوی** اشتر قطار ما
در آور خود را از چه عناد او بر خیز که ما نود را نشانیم تا زود بجای ذات رسانیم و از این چه بوصله ها از فرجه مد ذنب
باد بر جان بلد و نبرد ند پرسید که شما را غرض کجاست گفتند بزیارت بیت الله میرویم گفت مرا از دی همراه ببرید پس تجه تلبیه کنم
اگر بود را ساز راه و اعتقاد بزیارت بیت الله بیشتر است که ما بیشتر کنیم در این ثنا پیری هندوئی بدخوئی بازوی سیاه و
قلتبه دو تا بیامد و گفت ای مسافر گوش کن که این کاروان مکن بیا با من تا من ترا بزندگانی رسانم و در این ظلمات جواهر بنمود و بشما
بدست آورده و احرام بیت الله با استعداد تمام نمایم بیچاره حدیث الخبیث لنسیله موافقت آن پلید را بر متابعت این قوم رشید
برگزید و در این بیابان خونخواره سر در پی آن قافله سالار اشرار نهاده چندانکه در بیرون طلب شد و راه باریک گشت بی چراغ او را
فروکشت و مسافر در راه در چاه فرو شده چنانکه خار این شیر بن هراد ملحی بدار دین آمیغوریه هیچ میدانی که چه میگویم **تمثیل** مرد معنی
را نشان دیگر است این جرس از کاروان دیگر است در عالم معنی نوا در سیار بعضی وا زمان تنها بعالم بقا و حرم لقا مسافری
و در بیابان حیات راه ثبات گم کرده و ضلّوا عن سواء السبیل کاروان انبوه و گروه باشکوه ولقد ارسلنا رسلنا بالبینات
نورا پیش آمده دلالت فرموده اند که شتر نفس را کر بعقلت مطیعش در قطار اتباع مسافر او را از راه الفقر فخری نور امر بحبّ المحارم
والله یدعوا الی دار السلام برسانیم تو گوش هوش و ابحر برهندوی بدخوی شیطان که داعی راه حرص و مال و شوکت و مال و فخر است
و اهمیت پیش گرفتی دم بدم اسکندر دوری حیات تاریک میشود و شب ممات نزدیک میرسد و نفس تاریک تر چراغ عرفان بصرصر خذلان
منطفی و ثبات ایمان بوسواس شیطان متزلزل میشود و قدم گاه خود را عیاذا بالله در چاه و ان جهنم لموعدهم اجمعین می یابد
هر چند فریاد میدارد و افسوس میخورد سود ندارد **شعر** فابکی ثم ابکی ثم ابکی ولکن البکی لیس ینفعنی بکائی **رباعی**
تو تا عمر خود بخوانی چکنم هنگام رحیل خود ندانی چکنم تا چند بجاه خویشتن غره شوی در چاه جحیم تو بمانی چکنم هان
و هان امروز از متابعت شیطان قدم باز کش و خود را از مهالک طاعت و باز کن و متابعت انبیا و متابعت اصفیا دل نشان
کردان و بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم **تمثیل هفتم** کاروانی بود با شکوه شبی در دامن کوهی فرود آمدند و پاسبانی را که مشتد
و با استراحت ساعتی بر آسودند پاسبانان پاسی از شب بیدار بود تا گاه کوه فکنی راه در روی اثر کرد و او نیز بخواب در شد دزدان که در
کمین گاه نشسته بودند فرصت غنیمت شمرده متاع کاروان را بتاراج آورده ایشان بیرون بودند چنانکه هیچکس از ایشان واقف
نگشت علی الصباح که مشاطه فلک چهرهٔ عجلگیان چهره نوا سیرابیا آب تاب چشمه آب بشست کاروانیان از خواب بیدار شدند و از
مستی غفلت هشیار گشتند رخت و متاع و قماش های مرجوه الانتفاع خود را بغیمه تاراج رفته دیدند با پاسبان زبان ملامت
برکشیدند پاسبان از خجالت شرم داشت که گوید در خواب شدم تا متاع تلف شد گفت دزدان که آمدند من بیدار بودم ولیکن ایشان
بسیار بودند و من تنها بودم و تنها با ایشان مقاومت نتوان نمود ایشان همه سلاح و ساز حرب مکمل و من ناتوان و بیدار معطل کردند
و گفتند ای پاسبان اگر بجنگ با ایشان در مقابله با مقاتله نتوانستی چرا ناری و فریاد می بایست کردن تا ما بیدار شدیم به منع و دفع ایشان
مبادرت نمودمی گفت چندان بترس تیغ و ضرب تیغ بیم نموده و مرا تخویف کردند که از بیم جان مجال فریاد و فغان نداشتم اما اکنون که شما
بیدار شده اید مرا بیم و هراسی نیست فریاد میکنم واه واه آغاز کرد مثل این امر بر که عقل پاسبان کاروان نهاد است تا کاروانیان اعضاء و
جوارح را با ضاعت اعمال صالحه از دزدان شیاطین محفوظ نگاه میدارند تا انگاه که قافلهٔ اعضاء و جوارح در دامن کوه امل بخواب غفلت
و عطل معطل و مغفل خفتند و عقل مسکین را بپاسبانی تعیین کرده خاطر جمع کردند عقل بیچاره نیز بواسطه کوه فکنی شهوت و حرص و
طمع در خواب غفلت رفت دزدان شیاطین بر متاع اعمال دست یافتند خزینهٔ معامله را با تمام برده تمامی کاروانیان را از پادشاهی
بگدائی انداختند چون روز نمایان شود و آفتاب عدل از مشرق غیب طالع شود و عالم وجود بنور شهود منور گردد که و اشرقت الارض
بنور ربّها همه از خواب غفلت بیدار شوند نقود معاملات را به نهب و غارت رفته ببینند فریاد و او یلاه برآورند اما هیچ سودی
ندارد **مثنوی** چونکه عمرت برد دیو فاضحه بی نمک باشد اعوذ و فاتحه گر چه باشد بی نمک اکنون چنین هست غفلت
غلت بزدان یقین هم چنین نوحیه غلت بقال نیز کین ذلیلان را نظر کن ای عزیز قادری بیگاه باشد یا بگاه از تو چیزی
فوت کی شد ای اله گفت لا تأسوا علی ما فاتکم کی شود از تلک تش مطلوبکم **تمثیل هشتم** حکایت نموده اند که

از زبان تمثیل ششم تمثیل کاروانی

تمثیل هفتم از تمثیل

پیره زنی در همسایگی پادشاهی خانه داشت آراسته و پر از اثاث و روزی خانه این پیره زن آتش در افتاده و مشتعل گردید پیره زن با خود فکر کرد اگر بخواهم خودم این آتش را خاموش نمایم قدرت بر آن ندارم و نفسم را به تعب و مشقت خواهم انداخت پس بهتر آنکه بنا هند پادشاه شوم بعد از آن بر بام خانه بالا رفت و فریاد و ناله بر کشید که ای پادشاه بفریادم برس که خانه ام سوخت پادشاه صدای ناله و فغان او را شنید به خدام خود امر نمود که بروند آتش را از خانه پیره زن خاموش نمایند پس بعوض مثل آتش مثل شیطان است و وسوسه او و مثل خانه آراسته و زینت شده این پیره زن مثل قلب زینت شده با ایمان است و مثل پادشاه مثل خداوند عزت است جل شأنه پس پناه بر بخدا از شر شیطان تا کفایت کند تو را و این است قول خدای تعالی که ان عبادی لیس لک علیهم سلطان پس واجب بر بنده در هر وقتی که بخداوند رحمن پناه ببرد تا در دام شیطان واقع نشود و بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم **تمثیل نهم** مثل خواجه را سریه بود ترکیه بصورت آراسته و بمعنی پیراسته سرو قدی ماه خدی کبک رفتاری شکر گفتاری گلگون رخساری شیرین کلامی که خواجه را با و نظری تمام و محبتی مالاکلام بود و بدان اهتمامی که در شأن او داشت تحفه نطفه را در رحم او ودیعت نهاده بود و چشم انتظار بر ره نهاده تا آنکه کی باشد تا فرزندش چون آفتاب از زیر جمال نقاب جمال نماید و عالم دل و جان را در روح روان را بفروغ نور و شعاع بهجت و سرور خود منور گرداند اتفاقاً کنیزک پیر کیاد بدی شوخ چشمی تیز خشمی از این معنی خبر یافته بحیله این نطفه جلیله را از آن جمیله اسقاط نموده خواجه پندارد که فرزند لبلبی سعادتمند در راه دارد که نه ماه دیگر راحت جان و آسایش روح و روان خواهد بود چون مدت انتظار منقضی گشت خواجه را معلوم شد که کنیزک پیر جادو پیشه مکر اندیشه اسقاط آن کرده **در عالم معنی** که روح تو چون قلب کنیزک خود شود و ترکیه است بعبادت جمیله و از اینجاست که دیدن اتراک در خواب معبر با رواح است و تو هر دم تحفه طاعتی و نطفه بضاعتی از ذکر و فکر و نماز و نیاز برحم روح ودیعت می نهی بر امید آنکه چون مدت حمل امانت و حملها الانسان منقضی شود و هنگام وضع حمل و تضع کل ذات حمل حملها باشد ایشان که عبادت از قیامت است یکی قرة العین نورانی و محرم راز انجمن حاصل آید اما شیطان لعین آن کنیزک پیر مکاره بیچاره است که آن فرزندان نیستی تو را به تیغ وسوسه اسقاط کرده است آن هنگام که معلوم کنی حسرت و افسوس سود ندارد **و عاقل** آنست که چون تخم طاعتی در زمین استطاعت بکارد از آفات جدید صبح و شام و دعا و نادبت بر دوام و استغاثه بحضرت ملک علام تربیت نموده نگاهدارد تا شیطان لعین او را ضایع نکرده الله در روز قیامت در آن وقت کرامت بقرة العین فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین چشم او روشن و باغ جان او گلشن گردد **مثنوی** قطره اشک که از مردم چشمت بچکد قرة العین تو در روضه رضوان گردد دانه اشک بر افشان که تو را در فردوس آن بود لؤلؤ منثور که ولدان گردد **تمثیل دهم** مثلا بوستان سرائی است بصد هزار نقش و نگار آراسته و باشجار و اثمار پیراسته تا انجمن کامل و معتبر خاطر جلاء است در این سرابستان مرغی داشته این سرابستان خار زاری است که بی اقدام را خسته و خار از ار در پاها بلکه در جگرها شکسته و بر کنار این خارزار عاملی عاقلی فاضلی ایستاده میگوید از این خارزار اندیشه مکنید و در این باغ بفراغ در آئید تا عشرت ابدی و دولت سرمدی ببینید و هر که سخن این داعی مشفق را اجابت کرد از پر غیلان بر سر آمد و بمقصود و مطلوب خویش واصل گشت باز در جوار این گلزار ملک زندانی است که در او را بنقوش و رقوم دلفریب زیب داده و صورتهای دلربا و اشکال خوش نما بر در و ایوان نگاشته و در بر هر کنگره ان گلستان نگاشته و یک حبشی سیاه روی ژولیده موی بلبلوی زشت خوی مهیب پیکری که به منظری اینجا ایستاده و میگوید که بیائید و قدم در این گلستان نهید تا مقصود حاصل کنید و بمراد واصل گردید هر که سخن این حبشی بخوش منش قدم در این گلستان صوری نهاده به زندان معنوی گرفتار شده این کیادی او دو دست و پای او بقیود و اغلال منقبا بسلاسل و غل الجبار بر گردنش نهاده در چاه سیاه بدبختی و شقاوت انداخت **در عالم معنی** آن گلشن سرائی که بلبلان خوش نوای نغمه سرای ناطقه از وصف کمال و نعت جمال و جلال او عاجز است بهشت است که بصنوف لطایف و الوف طرایف آراسته و پیراسته است و اما بر در او خارستان فقر و نامرادی و محرومی و بیدادی است حفت الجنة بالمکاره و آن بزرگ کننده عاقل و کامل حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله که امت خود را به پیغام حق تعالی به بهشت میخواند که والله یدعوا الی دار السلام هر که دعوت حضرت را اجابت کرد دولت بیغایت و سعادت بی نهایت او را حاصل آمد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و آن زندانی که بر در او گلستانی است عبارت از دوزخ است و آن گلستان نکنایت از غنا و ثروت و ناز و نعمت دنیا و آن حبشی سیاه روی بدخوی شیطان است هر که سخن او بشنود و قدم در گلستان شهوات و حرامات دنیوی نهد در سعادت بر روی روح در بندد و او را بقیود خزی و نکال سلاسل و اغلال شقاوت و ضلال مقید سازد و در چاه سیاه هاویه اندازد که حفت النار بالشهوات و ذلک هو الخسران المبین **و چون** حقیقت این معنی بر عاقل ظاهر و مبرهن گردید امروز بر متابعت سید انس و جان صلوات الله و سلامه علیه مر بندد و دامن از اطاعت فرمان شیطان علیه اللعنة در کشد و بجهت تشیید معاقد موافقت و تحفه آن حضرت صلوات فرستد که اللهم صل علی محمد و آل محمد و از برای تمهید قواعد مخالفت شیاد غدار شیطان لعین نفرین و لعنت کند اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و الحمد لله رب العالمین **حکایات من الشیطان و هی ایات للاخوان** حکایت یکی از بزرگان گفت که مدتی بود میخواستم تا شیطان را به بینم و از او چیزی چند سؤال کنم شبی نماز خفتن بگذاردم و ...

در بیان تمثیل نهم از تمثیلات عشره

در بیان تمثیل دهم از تمثیلات عشره

مسجد ایستاده بودم مردی دیدم بلند بالا با هیئتی تمام بر در مسجد حاضر شد که هیبتی از وی در دل من پدید آمد همانجا توقف کردم آن شخص گفت که من کسی ام که سالها در آرزوی من بودی آن بزرگ گوید که پیش وی رفتم و بمن گفت که تو در آن ساعت که مرا یاد کردی خالی از دو چیز بیرون نبود یا آنکه تا یاد حق تعالی مرا یاد کردی یا حق را فراموش کردی اگر با یاد حق تعالی مرا یاد کردی در طریق تقصیر شرک بوده و اگر در آن حال وی را فراموش کرده بودی در شریعت عاصی بودی میگوید که از این سخن شیطان حالتی در من پدید آمد که نتوانستم بگریستم **حکایت ۲** ایضاً یکی از بزرگان گوید که سحری از مسجد برای تجدید طهارت بیرون آمدم چون طهارت ساختم باز گشتم در اثنای راه پای من بسنگی در آمد و خون آلود گشت باز گشتم و تجدید طهارت نموده بمسجد آمدم و نماز گذاردم و بجای نماز با آمدم یا شستم تا آن نماز منکر نمودم چون بیرون آمدم پیری دیدم سائل وار ایستاده در من خواستم که وی را بدهم گفتم بسم الله الرحمن الرحیم از نیرا پدید شد و در برابر دستم افتاد خواستم آن درم بر گیرم آوازی شنیدم که دست باز بر نگر چشم هیچ که تا آن پیر ظاهر شد گفتم تو کیستی گفت من ابلیسم گفتم بر این راه چه میکنی گفت تو را انگشت پای در سنگی در آمد هیچ دانی که سبب چه بود گفتم نی گفت تا مرا خبر کن گفتم بگوی گفت چنین بود که خواستم تو را وسوسه کنم بر تو دست نمی یافتم تا دوش بوقت سحر بر خاستی در خاطر گذر کرد که امشب پیش از همه من برخاستم بر این مقدار مرا بر تو دست شد انگشت پای تو را در سنگی در دادم تا خون آلود گشت و چون درم خواستی که بمن دهی و نام خدای تعالی بر زبان راندی فرشته پر و بال زد من بگریختم تو خواستی که آن درم را بر داری آن فرشته بود که تو را گفت که در آن درم نام الله نوشته بود مکنت آن درم را بر زمین که بر روی نام الله نوشته است روا نمی دارد که بدست شیطان افتد لکه بر روی نام خود بقلم قدرت نوشته که اولئک کتب فی قلوبهم الایمان اگر در آخر بدست وسوسه شیطان باز نگذارد از کرم خدا و ندی چه عجب است **حکایت ۳** ایضاً ترکی دیگر گوید که ببادیه در آمدم ابی دیدم بتابید روشن از غاری بیرون می آید عجب داشتم که چرا که نکرات انجا رسیده بودم و آن آب ندیده بودم گفتم مگر در این غار چشمه گشاده شده بغار در آمدم ابلیس لعین را دیدم بر صخره نشسته میگریست و زاری میکرد و آن آب دیده وی بود جاری گشته گفتم ای لعین این چه گریه و زاری است تو را فرمودند که آدم را سجده کن تکبر کردی بعد از آن گفتند خاک آدم را سجده کن ابا نمودی اکنون نیز اگر در صدد اصلاح کار خودی استغفار کن بر سر قبر آدم برو و برا سجده کن و از این محنت خود را باز رها ابلیس گفت من اکنون از سر خاک آدم میایم و بدان رفته بودم تا سجده کنم هر چند خواستم میسر نشد دانستم که می خواهد کار را داده ازلی دارد تا عنایت الهی متوجه احوال کس نشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء **حکایت ۴** ایضاً بزرگی گفت که در بیابانی بودم آوازی از دور شنیدم نظر کردم شخصی کریه المنظر بد هیئتی را دیدم که بحال خود گریه میکند و میگوید واحسرتا و اسفا و احزناه فبکیت من بنا حسر وقلت من انت میگوید پیر من هم از گریه او بگریه در آمدم و با او گفتم تو کیستی گفت من ملک و فرشته بودم از ملاء اعلی بلکه من معلم ملائکه بودم و نام من عزازیل بود و محل عبادت من در زیر عرش خدا وند رحمن بود مبلت ترک امر صورت برا بدل کرد و نام مرا ابلیس کرده از درگاه دور کردند توانگر ترین خلق عالم بودم اکنون مفلس ترین خلق عالم شده ام آن بزرگ گوید چون این شنیدم بر زبان من رفت اعوذ بالله من قضاء السوء دیدم خاک بر سر کرد و در نوحه زیادت نمود و گفت از بهشت دور ماندم و از طاعت مفلس شدم و از رحمت نا امید گشتم بر من هم چنان سخت نیامد که اکنون بنده بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم آن بزرگ گوید با و گفتم که قسم یاد کردم که همیشه زبان خود را با استعاذت از تو دارم ابلیس گفت قسم یاد کردم که من نیز هرگز را از خود پیش کسی نگشایم **حکایت ۵** در منهاج العارفین است که ابو سعید خراز ابلیس لعین را در واقعه دید که با روی سیاه و حالی تباه سر نگون براهی میرفت دهشتی از قباحت هیئتی و زشتی صورت او در دل ابو سعید افتاد و آزد بدار تا مبارک او در رفتاری هیجاد شد و حشتی و خوفی بر او غلبه کرد عصا بر داشته و بقصد آنکه وی را دور کند او متوجه شد ابلیس گفت ای ابو سعید این فلان بدان که من از عصا نترسم و از هیچ یک سلاحی باک ندارم پرسید که ای ملعون تو پس از چه چیز میترسی شیطان جواب داد از دل عارف و پرتو عرفان او ترسانم هر گاه که شهاب ثاقب معرفت از آسمان دل کامل در گردد با شعشعه آن تاب نیاورم و رعبی و هیبتی بر من استیلاء یابد که گریزان گردم و مولوی از این معنی خبر میدهد **مثنوی**

شهر را ابقر بید الاشیاء هرا ... ره ندانند شه آگاه را ... چون بنزد یک ولی الله شود ... از زبان صد کرش کوته شود

عیدة لئالی منثورة النفس من التقاطها مسرورة لوع لوعة ۱ ای عزیز بدانکه استعاذه پناه گرفتن است و پناه گرفتن عمل دل باشد و زبان در ادای این سخن ترجمان دل باید چه قول زبان بی حضور دل صدائی باشد و بی و شیطان بمجرد قول زبان دور نشود بلکه نور باطن و صفای دل و شعاع معرفت منهزم گردد **لوع لوعة ۲** حقیقت استعاذه بی ترک شهوات و لذات و ارتکاب انواع مجاهدات بکس روی نماید و تا استعاذه قولی با فعلی جمع نگردد و دل با تمامی جوارح و ارکان برو فوق بان استعاذه نکند هیچ نتیجه بر آن متفرع نگردد **شعر**

تا زهر بد عنان نکونه نیست ... بل اعوذت اعوذ بالله نیست ... ملک مانه پیش صاحب عرفان ... نیست لا اعوذ بالشیطان ... گاه گوئی اعوذ و گه لا حول ... لیک فعلت بود مکذب قول ... سوی خوانیت دو اسبه جبرا ید ... بر زبانت اعوذ میخواند ... طرفه حالی که دزد بیگانه ... گشته همراه صاحب خانه ... سکنه هیچه او فغان و نفیر ... در بدر گو بگو که دزد بگیر

لوع لوعة ۳ تا نفس و سوسه نفس که نتیجه و سواس شیطان است بحکم اعدی عدوک نفسک قوی تر و صعب تر از آن

از لوح سینه بآب خشیت محو نگردد پس مستعید را از خطرات شیطانی امانی کامل حاصل نگردد چه آنکه هم چنانکه از شر شیطان استعاذه لازم میدانند بجهت دفع شر نفس نیز پناه بحق بردن از لوازم میشمارند و حضرت رسالت صلوات الله علیه در اکثر خطبه ها فرموده که نعوذ بالله من شرور انفسنا و از فحوای کلام کمال انام چنان مفهوم میشود که نفس و شیطان را با یکدیگر اتحادی هست و بعد هم علم غوایت برافراخته اند و بمعاونت یکدیگر فرزندان آدم را در بادیه جفا و هاویه هوا سرگردان ساخته

شعر نفس و شیطان هر دو یک تن بوده اند ... در دو صورت خویش را بنموده اند

یکی فرمان فرمای اقلیم صورت را میان بوستنه و دیگری در مملکت درون بر سریر حکومت نشسته نفس از درون کارکن شیطان است و هوا دار او و شیطان از برون کارفرمای نفس است و مددکار او و بواسطه اتفاق این دو عدو نافرمان معاملات آدمی در معرض خسران است و خود در مهلکه و نقصان **شعر** گر نه نفس اندر درون راهش زدی ... ره زنان را بر تو دستی کی بدی ... دشمن اندر خانه و تو نازنین ... برد کرکس دست می خائی ببین ... بیچاره فرزند آدمی بلعبت مکر و کید این دزد خانگی هلاک و بازاری در مانده **شعر** نفس از درون و دیو ز بیرون زند رهم ... از مکر این دو راهزن پر حیله چون رهم ... مگر آنکه ظاهر را بآداب شریعت آراسته گرداند و باطن را از شعبهای تعلقات پیراسته شود تا از غائله این دو غول راهزن **شعر** کان پرده صد هزار عابد بدرید ... وین توبه صد هزار زاهد بشکست ... این توان بود **لؤلؤه ۶** مستعید یا عامی باشد یا عارف استعاذه عوام آنست که از وسوسه شیطان پناه بحضرت رحمن برند و استعاذه عرفا آنکه از خیال شیطان بحق پناه جویند یعنی از صفت عجب که موجب طعن و لعن ابلیس شد و ویرا از اوج قرب و عزت بحضیض بعد و ملامت افکند تعوذ نمایند و التجا کنند بحضرت ذو الجلال از خیال پندار کمال و تصور حسن حال که نتیجه انانیت است و انانیت سبب اتصاف بصفات شیطنت **شعر** حق تعالی گفت با موسی براز ... کای خوار ابلیس در مرجوی باز ... چون بدید ابلیس موسی را براه ... گفت از ابلیس موسی در مخواه ... گفت دایم یاد دار این یک سخن ... من مگو تا تو نگردی همچو من **لؤلؤه ۶** در سراج وهاج که تفسیر است بلغت یاد رواج میگوید که تا آدمی زنده است بدو شر مبتلا است یکی شر نفس و دیگری شر شیطان و اگر خلایق عالم جمع شوند تا شر شیطان را بکمال وصف کنند نتوانند تا این همه شر شیطان در مقابل شر نفس اندک است و شر نفس هزار بار از شر شیطان بیشتر است دلیل آنکه حق تعالی شر نفس را در امر سیک بصیغه مبالغه در قرآن یاد فرموده که ان النفس لامارة بالسوء و شر شیطان را بمجرد ذکر امر اکتفا فرموده که انما یأمرکم بالسوء والفحشاء و حضرت مصطفی صم با جاه و رسالت از شر هر دو به خدای خود پناه می برد و چون سر از جامه خواب سر برکردی گفتی اللهم لا تکلنی الی نفسی اعوذ بک من شر نفسی و مجاهده با نفس را جهاد اکبر خوانده قال رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر و باغ بهشت را بمخالفت هوای نفس منوط گردانیده و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی و اما استعاذه از شر شیطان آنکه دلیل آنکه هیچ کس از حضرت مصطفی صم فاضلتر نیست و هیچ مکانی از مسجد حرام با حرمت تر نی و هیچ طاعتی از طاعات بر نماز مقدم تر نی و از ذکر هیچ ذکری بزرگوارتر از کتاب حق تعالی فاضلتر نیست فاضلترین بندگان را در فاضلترین طاعتها بخواندن فاضلترین ذکرها فرمان چنین داده که فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم یا تو بدانی که دو دشمن هم چنین در کمین داری از شر ایشان ایمن نباشی و بخدای تعالی پیوسته از ایشان استعاذت نمائی **لؤلؤه ۶** ایضا در تفسیر سراج وهاج میگوید که ای مسکین از شر این لعین بخدای تعالی اندخس که الهائی که هزار هزار چون تو کرده قدم ایشان نرسد از شر این ملعون قوی اند خسته اند و کسی که با مادر این براو بود ضعیفان را هیچ برندارد **دلیل** بر این آنکه اول عابد و پدر و بحث کما قال الله تعالی فازلهما الشیطان عنها تا ایشان را از سرای سرور و در انداخت و از دار راحت بخانه محنت و غم فرستاد تا از یکدیگر جدا افتادند و مدت سیصد و پنجاه سال از دوری فریاد خواستند کما قال الله تعالی ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین تا بعد از آن خرده عفو آمد فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه بعد از آنکه از حال پدر خبر داد بحق فرزندان چنین نصیحت فرمود یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما پدر را از لباس ظاهر بیرون آورد و شما را مگر شما را از لباس معرفت و ایمان بیرون آورد انه یریکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم اند دشمنی که شما را می بیند و شما او را نمی بینید هشیار باشید و هشیار از او انشکر نید بذکر خدای تعالی مشغول باشی و یاد و محافظتی میکونی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم **لؤلؤه ۷** حکایت شده است که وقتی مریدی از اهل خراسان نزد شبلی رفت شبلی از آن مرید سؤال نمود که آیا در خراسان هم شیطان هم میرسد گفت بلی شبلی فرمود پس شما با شیطان چه میکنید گفت هر گاه ما را وسوسه میکند ما او را رد نموده و از خود دور مینمائیم و چون بر کردد باز ما هم او را از خود رد می نمائیم شبلی گفت پس سجاده ها اهل خراسان همیشه مشغول مجادله با شیطانند دیگر کجا بعبادت رحمن میرسند خراسانی گفت پس چاره چیست فرمود مشغول شوید بجلال از ما سوی تا اعانت کنند شما را در تجرد از غیر او است **لؤلؤه ۸** بدانکه شیطان دشمن انسان است چنانچه حق تعالی میفرماید ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا و خداوند رحمن مولی و دوست انسان است که الله ولی الذین امنوا ... سبنه ... در ... مرغ

در بیان اینکه نفس و شیطان را با یکدیگر اتحادی بوده

در تحذیر نمودن از وساوس و اغوای شیطان رجیم

در طاعات و عبادات از دشمن میترسد پس باید جد و جهد نماید در تحصیل رضا و خوشنودی مالک خود تا او را از رحمت این دشمن برهاند پس وقتی که بحضرت مولی وسیله و انواع بهجت و کرامت را مشاهده نمود و ترسد از دشمن فراموش نموده و بکلی اقبال بر خلوت دوست می نماید پس در مقام آن دشمن مکار میگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در مقام استقرار در حضرت ملک جبار میگوید بسم الله الرحمن الرحیم **لوع لوعه ۹** قال الله تعالی لا یمسّه الّا المطهّرون بدانکه قلب چون بغیر خدا توجه نماید نجس شود و زبان چون جاری شود بذکر غیر خدا ملوث آلوده گردد پس بنده را ناچار است از استعمال طهور بکند تا بوسیله آن قابلیت پیدا کند از برای تحیات قدس حضرت باری سبحانه و تعالی پس هرگاه بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و بقلب هم پناه برد بسوی حق سبحانه و نیز مشتغل شود از برای نماز حقیقی که آن ذکر خدای تعالی است پس بگوید بسم الله الرحمن الرحیم

لوع لوعه ۱۰ بدانکه خداوند تبارک و تعالی کوتاه فرموده است ای بنده من ابلیس شیطان رجیم است و خداوند رحمن و رحیم پس دور شو از شیطان رجیم و بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم تا آنکه برسی بمقام قرب رحمن و رحیم بگفتن بسم الله الرحمن الرحیم

لوع لوعه ۱۱ بدانکه شیطان دشمن تو است و تو از او غافلی قال الله تعالی انه یریکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم و خداوند رحمن و دوست تو است و تو در نزد او حاضری قال تعالی انا جلیس من ذکرنی پس شیطان دشمنی است غائب و خدای رحمن دوستی است حاضر و توانا و غالب والله غالب علی امره پس هرگاه قصد کند ترا دشمن غائب پناه ببر بدوست غالب و بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

لوع لوعه ۱۲ بدان ای بنده مؤمن که از برای تو دو دشمن است یکی دشمن ظاهر و دیگری دشمن باطن و تو مأموری بمجاهده با هر دو دشمن خود فرموده است خداوند تعالی در باب دشمن ظاهر تو قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و در حق دشمن باطن تو فرموده است ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا و فرموده است هرگاه مجاهده کنی با دشمن ظاهر خود را ملک کار تو ملک است که یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسوّمین و هرگاه با دشمن باطن خود مجاهده کنی مددکار تو ملک است که ان عبادی لیس لک علیهم سلطان و گفته اند که مجاهده با عدوی باطن اولی است از مجاهده با عدوی ظاهر زیرا که عدو ظاهر اگر فرصت یابد و غالب شود پس غلبه در دنیا است و اما عدو باطن اگر غالب گردد در دین است و نیز اگر دشمن ظاهر بر ما غالب شود ما اجر خواهیم بود و اگر دشمن باطن غلبه کند مغبون خواهیم بود و نیز هر که را دشمن ظاهر بقتل رساند شهید کشته شده و هر که را دشمن باطن هلاک کند مطرود و ملعون است پس دوری جستن از دشمن باطن اولی است از دشمن ظاهر و نیز از دشمن باطن نمیشود مگر بآنکه بگوید بنده مؤمن بقلب و لسان خود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

خاتمه مسکیه ای بنده مؤمن که از مکر و حیله و دام شیطان دوری میجوئی بر تو باد بر استعاذه و پناه بردن بحضرت خداوند رحمن زیرا که هر کس پناه برد بحضرت عزت میرسد بسعادت دنیا و آخرت چنانچه هر یک از سلسله انبیا و اولیا علیهم السلام استعاذه نمودند بدرگاه حضرت باری سبحانه و تعالی سعادت دارین را نایل شدند **اما** نوح نبی علی نبینا و علیه السلام استعاذه نمود بخدای سبحانه و تعالی و گفت انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم پس خداوند عالم از او قبول نمود و عطا فرمود باین سبب او را دو خلعت یکی خلعت برکت و دیگری خلعت سلامت که یا نوح اهبط بسلام منا و برکات **و اما** حضرت ابراهیم خلیل صلوات الله و سلامه علیه وقتی که او را در آتش نمرود انداختند پناه برد بخداوند رحمن عز اسمه و گفت اعوذ بالذی خلقنی فهو یهدینی من شر من عصاه فاوانی پس خداوند عالم بر او دو خلعت پوشانید یکی خلعت خلت اتخذ الله ابراهیم خلیلا و دیگری خلعت سلامت یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم **و اما** یوسف علی نبینا و علیه السلام پس پناه برد بخداوند عالم و گفت معاذ الله انه ربی پس پناه داد خدا او را و عطا فرمود با و دو خلعت یکی عصمت کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء و دیگری ملک و پادشاهی و کذلک مکنا لیوسف **و اما** موسی ع پس پناه بخدا برد و گفت انی عذت بربی و ربکم ان ترجمون پس خدا او را پناه داد و دو خلعت با و ارزانی داشت خلعت مکالمه و کلم الله موسی تکلیما و دیگری خلعت قربه که و قربناه نجیا **و هم چنین** زوجه عمران پناه برد بخدای تعالی و گفت انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم پس پناه داد خدای تعالی او را و دو خلعت بر او پوشانید یکی آنکه دختر صالحه با و عطا فرمود که نامش مریم است که و انی سمیتها مریم و دیگر آنکه قبول کرد او را بلطف خود و تربیت فرمود و او را بکمال تربیت خود فتقبلها ربها بقبول حسن و انبتها نباتا حسنا **و هم چنین** مریم ع پناه برد بخدای سبحانه و تعالی و گفت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا پس پناه داد خدا او را و دو خلعت با و عطا فرمود فرزندی مثل حضرت عیسی ع که دور نماید از او تهمت را و قال انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا **و اما** پیغمبر ما صلی الله علیه و آله پناه برد بپروردگار خود و گفت رب اعوذ بک من همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یحضرون پس پناه داد خدای تعالی او را و از فضل خود دو خلعت با و عطا نمود یکی محبت در دنیا که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و دیگری خلعت شفاعت در عقبی ان یبعثک ربک مقاما محمودا **پس هم چنین** تو نیز ای مؤمن پناه ببر و استعاذه نما بخدای تعالی در هر روزی پنج مرتبه و بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم تا آنکه خدای تعالی بتو نیز دو خلعت ارزانی دارد یکی خلعت رضا که رضی الله عنهم و رضوا عنه و دیگر نظر نمودن بوجه خدا وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة اللهم

در بیان آنکه استعاذه سبب طهارت قلب و لسان است

در بیان آنکه استعاذه سبب سعادت دنیا و عقبی است

قال الله تعالی حکایة عن بلقیس قالت یا ایها الملؤ انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم باید دانست که در قرائت
وکفتن بسمله ثواب بسیار و در تعلیم و تعلم ان فواید بیشمار است چنانکه در تفسیر منهج از ابن عباس روایت میکند که حضرت رسول ص
فرموده که هرگاه معلمی بگوید بکودکی که بگو بسم الله الرحمن الرحیم خدای تعالی برات آزادی از دوزخ برای آن کودک که بسم الله الرحمن الرحیم
گفته و از برای پدر و مادر و معلم او بنویسد و آورده اند که حضرت رسول ص روزی بقبرستان بقیع گذر کرد و نزدیک قبری رسید و
اصحاب خود را فرمود که باید بتعجیل بگذرید ایشان بتعجیل از آنجا گذشتند و در وقت مراجعت چون بآنجا رسیدند خواستند
که بتعجیل بگذرند حضرت فرمود که تعجیل نکنید گفتند یا رسول الله در وقت رفتن بتعجیل امر فرمودی گفت بلی شخصی را عذاب می
کردند من طاقت ناله و فریاد او نداشتم اکنون خدای تعالی بروی رحمت فرموده اصحاب گفتند یا رسول الله سبب عقوبت و رحمت
او چه بود فرمود که مردی فاسق بود بسبب فسق تا این ساعت اینجا معذب بود کودکی از وی مانده بود در این روز مادر وی او را بمکتب داده بود
معلم وی را تعلیم بسم الله نمود و کودک آن را بر زبان راند خطاب عزت در رسید با آن فرشتگان که مأمور بودند به تعذیب او که دست
از این کس بدارید که روا نباشد که پدر او را عذاب کنیم و پسر در یاد ما باشد **و از ابن مسعود** مرویست که پیغمبر ص فرموده که هر که
خواهد که حق تعالی او را از زبانیه دوزخ که نوزده اند نجات دهد باید که بقرائت بسم الله الرحمن الرحیم اشتغال نماید زیرا که آن
نوزده حرف است تا حضرت حق تعالی هر حرفی از آن از برای اثر کرداند و خاصیت فراید دهد تا جمیع دفع هریک از ایشان چه آنکه آن
نوزده زبانیه نشانه غضب الهی اند و این نوزده حرف علامت رحمت نامتناهی بموجب سبقت رحمتی غضبی رحمت الهی بر غضب او
غالب است **و نیز** از ابن مسعود منقول است که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که هر که این آیه بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی از آن چهار
هزار حسنه بنویسد و چهار هزار سیئه محو نماید و چهار هزار درجه رفع نماید **و در** نقل صحیح آمده که هر که در وقت طعام خوردن
بسم الله الرحمن الرحیم بگوید شیطان از آن تناول نتواند و اگر نگوید با او بطعام خوردن مشغول شود **و در** خبر است که هر که
در وقت کشف عورت و دخول خلا و بیرون آمدن مبانیان عیون جنیان بر عورت او واد غدر ایشان ایمن شود **و در** اثار وارد شد
که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله که در روز قیامت بنده را امر کنند که بدوزخ رود چون آن بنده بکنار دوزخ رسد بگوید
بسم الله الرحمن الرحیم و قلم در دوزخ نفس این اثر دوزخ هفتاد هزار ساله راه بگریزد **و در** روایت خبر آمده که در روز قیامت بنده
را بحسابگاه آرند و نامه اعمال وی که مملو باشد از قبایح اعمال و فضایح افعال بدست وی دهند بنده در حین گرفتن آن نامه بر سبیل
عادتی که در دنیا داشته بسم الله الرحمن الرحیم گوید و این کلمه بر زبان راند و نامه عمل خود را بستاند چون بگشاید همه را سفید بیند
و هیچ نوشته بنظر وی در نیاید گوید یا فرشتگان که در این جا چیزی مرقوم نیست تا بخوانم فرشتگان گویند که در همه این نامه سیئات
و خطیئات تو نوشته بود اما از برکت و میمنت بسم الله الرحمن الرحیم نابود گشت **و منقول است** که عارفی وصیت کرد که بسم الله
الرحمن الرحیم را بر کفن او بنویسند که تا چون قیامت قایم شود و همه مردمان از قبر برخیزند گویم بار خدایا برای ما کتابی فرستادی که
در عنوان آن بسم الله الرحمن الرحیم ثبت کردی امروز بعنوان کتاب خود با ما معامله فرما **و در** اثار صحیحه متواتره وارد گشته
که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرموده است که هر کار و بزرگی که در ابتدا بنام خدا مصدر نمایند ناتمام و ضایع و ابتر شود
و از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه و علی ابائه الصلوة والسلام منقول است که بسم الله الرحمن الرحیم اقرب است
باسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدی او و آورده اند که قیصر روم را درد سر پدید آمد و هر حیله کرد اطبا بمعالجه او کوشیدند فایده
نداد آخر الامر نامه نوشت بمکه نزد امیر المؤمنین علیه السلام و صورت حال را بعرض آنحضرت رسانید حضرت طاقیه را نزد وی فرستاد
و فرمود که آن را بر سر نهد تا شفا یابد قیصر روم چون آن را بر سر نهاد فی الحال شفا یافت و چون از این مطلب متعجب گردید بفرمود تا
آن طاقیه را بشکافتند در آنجا کاغذی دیدند که در آنجا نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم دانست که سبب شفای او آن کلمه بوده و او
فی الحال مسلمان شد **و در** خبر آمده است که فرعون قبل از آنکه دعوی الوهیت کند امر کرده بود تا بر در کوشک وی این کلمه
جلیله را نوشته بودند و در بعضی از تفاسیر وارد شده است که جبرئیل آن را نوشته بود و چون دعوی ربوبیت کرد موسی
بعد از دعوت او از ایمان او مأیوس گردید با حق تعالی مناجات فرمود و شکایت او را بعرض رسانید خطاب آمد که ای موسی
تو نظر بر کفر او داری و هلاک او را میطلبی نظر من بر این کلمه جلیله است که بر در کوشک او مرقوم شده است سوگند بعزت
و جلال من که تا این نام مرقوم باشد او را عذاب نکنم و چونکه اراده الهی تعلق گرفت بهلاک وی اول آنکه فرمود تا آن را از کوشک محو
فرمود و بعد از آن او را عذاب نمود **و از حضرت** رسول صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که فرمودند امت مرا
در روز قیامت بموقف حساب بدارند و اعمال ایشان را در میزان در آرند و حسنات ایشان بر سیئات راجح آید امم سالفه گویند
که امت محمد ص را با وجود قلت عمل چرا کفه حسنات ایشان راجح آمد پیغمبران ایشان گویند بجهة اینکه ابتدای کلام ایشان سه نام
بوده است از نامهای الهی که اگر همان سه نام در کفه نهند و سایر حسنات و سیئات بنی آدم را در کفه دیگر نهند آن سه نام
راجح آید و آنست نام مبارک بسم الله الرحمن الرحیم است **و در** کتاب غرر و درر مسید علم الهدی ... مرحوم

در بعضی از فضایل و منافع کلمه مبارکه بسم الله

[illegible] علم [illegible] بعضی [illegible]

ابو الفتوح است که در وقتی که خالد بن ولید بعزم تسخیر بلده حیره در اطراف آن با لشکر اسلام فرود آمده بود و از در تسلیم کوفه
شهری بود قدیم که نعمان بن منذر در انجا می نشست و اهل آنهم در انحال محصور گردیده بودند پس خالد با ایشان پیغام داده مردی
را از دانشمندان و بزرگان خود نزد من بفرستند تا با او سخن گویم پس ایشان عبد المسیح بن بقیله را فرستادند و سبب عمر دراز او آن بود که نزد خالد رسید
تحیت او را بآن عبارت گفت که انعم صباحا ایها الملک یعنی ای پادشاه در وقت صبح با نعمت و لذت باشی خالد گفت خدای تعالی مرا
از این تحیت بی نیاز فرموده لکن ای شیخ بمن بگو که ابتدای مدت تو از کجاست گفت از صلب پدرم گفت از کجا بیرون آمدی گفت از شکم مادرم
گفت بر چه چیزی تو گفت بر زمین گفت در چه چیزی تو گفت در لباسهای خود گفت آیا تعقل میکنی گفت بلی سوگند یاد میکنم هر آینه
سلم گفت آیا پسر چندی تو گفت پسر یک مرد آنگاه خالد گفت من تا بحال ماننداین مرد ندیده بودم چه آنکه هر چیزی را که از این مرد میپرسم
کلام مرا برخلاف مرادم حمل میکند و جواب میدهد مطلوب من است بمن بگو عبد المسیح گفت خبر بده تو مرا از آن چیزیکه میپرسی و هر چه
را که میخواهی بپرس پس خالد گفت آیا عرب هستید شما یا نبط گفت عربیم در صورت نبط آمده ایم و نبطیم که در صورت عرب بظاهر شده ایم
پس خالد گفت که با من جنگ خواهید کرد یا مصالحه عبد المسیح گفت مصالحه خالد گفت پس این حصارها برای چیست گفت اینها
را برای این ساخته ایم که اگر سفیهی و بی عقلی بر ما هجوم آورد در آنها خود را نگاه داریم تا وقتی که مرد عاقلی بیاید و او را از این
عمل باز دارد پس خالد پرسید که چند سال از عمر تو گذشته گفت سیصد و پنجاه سال گفت در این مدت چه چیزها دیده گفت
دیده ام که کشتی ها در این سلکاه بسوی ما می آمد و از اهل حیره زنی را می دیدم که زنبیلی بر سر گذاشته و زیاده از یک گرده نان توشه
برنداشته و از انجا تا بشهر شام با آن توشه میرفت یعنی این بلده بمثابه معموره بود که به نزدیکی شام متصل بود و الحال از خراب شده
و اب و عادت پروردگار در باره بلاد و عباد بر این نهج است راوی گوید با ابن بقیله سمی بود که در کف دستش میگردانید
خالد گفت این چیست که در کف دست تو است گفت سم است گفت از او چه کنی گفت اگر با اهل بلد من موافقت و سلوک خوش
کردی آنگاه بخدا حمد میکنم و اگر غیر این را با ایشان نمودی من بلاء خواری و بلای ایشان راضی نمی شوم پس این سم را میخورم و از
مشقت زندگی راحت میشوم و حال آنکه از عمر من باقی نمانده مگر اندک زمانی آنگاه خالد گفت که آن سم را بمن بده پس از او گرفت و گفت
بسم الله و بالله رب الارض و السماء الذی لا یضر مع اسمه شیء بعد از آن آن سم را خورده غشی او را گرفت و چانه خود را از مدان طویلی
بسینه خود گذاشت بعد از آن عرق بسیاری نموده و بهوش آمد گویا که از قیدها آزاد شد پس ابن بقیله بسوی قوم خود برگشت و با ایشان
گفت که از پیش شیطانی نزد شما آمده ام چه آنکه او سم خورد و با و ضرری نرسانید با این جماعت کاری بکنید تا آنکه شر ایشان را از خود
دور نمائید پس قوم او از گفته اش اطاعت نموده و با خالد و اتباعش بصد هزار درهم مصالحه نمودند **تذییل فی الحلاوة**
کالنقیلة فی تکمیل احوال ابن بقیله نقل است که بعد از مصالحه او و قومش با خالد ابن بقیله این اشعار را انشاء
نموده و گفت **بیت** ابعد المنذرین اری سواما تروح بالخورنق و السدیر تحاماه فوارس کل قوم مخافة ضیغم عالی الزئیر
وصرنا بعد هلک ابی قبیس کمثل الشاء فی یوم المطیر تقسمنا القبائل من معد علانیة کایسار الجزور نؤدی الخرج بعد خراج
کسری و خرج من قریظة و النضیر کذاک الدهر دولته سجال فیوم من مساءة او سرور یعنی آیا بعد از وفات منذر بن محرق و نعمان
بن منذر چهارپایان را می بینم که بسمت خورنق و سدیر برای چریدن بروند و خورنق قصری است که نعمان بن منذر اکبر از آن نزدیکی
کوفه بنا نموده و سدیر نام قصر دیگری است یعنی بعد از وفات ایشان چهارپایان را از بیم تاراج دشمنان میگذارند که بسمت خورنق و سدیر
بروند و این احتمال ضعیف است و اظهر آنست که معنی بیت این باشد که بعد از وفات ایشان خورنق و سدیر بمثابه خراب شدند که ماوا
شیر و سایر درندگان که دربیلند و از بیم آنها راهی بانها ندارند چهارپایان بسمت خورنق و سدیر چنانکه ظاهر معنی بیت ثانی بر این شاهد
و آن این است که سوارهای هر قوم از بیم شیر بلند صدا از سمت خورنق و سدیر می پرهیزند بعد از هلاک شدن ابو قبیس گردیدیم
در عاجزی و بیکسی و پا بودن مانند گوسفندان در روز باران و قبیله هائی که از اولاد معد بن عدنان آنکه پدر همه عربها است
ما را در میان خود شان مانند آشتر قماری که در ایام جاهلیت در میان عرب مشهور بوده قرار دادند و بعد از آنکه انوشیروان کسری
و طایفه قریظه و نضیره و یهودان خیبر از ما خراج گرفتند و قسمت کردند خراج دیگر هم میدهیم چنین است عادت روزگار دولتها
و منفعتهای آن است و وقت دیگر بضرر آن و روزی از آن روزها شادی است و روز دیگر روز بدحالی **زمرّدة خبر:**
بدانکه در فضائل و فوائد آیه مبارکه بسم الله علاوه بر اخبار کثیره و احادیث معتبره که علماء خاصه در کتب معتبره خود نقل نموده اند
و خارج از حد استقصاء و عدو فزون از حد احصاء است چنانچه بعضی از آنها را قبلا مذکور داشتیم علماء عامه نیز اخبار بسیار و حکایات
بیشماری در این باب در کتب خود ذکر نموده اند از جمله ملا معین الدین هروی در تفسیر سوره مبارکه فاتحه قریب شصت حدیث ذکر کرده
که این مختصر گنجایش نقل همه آنها را ندارد در این مختصر و جیز تیمنا للفائده و تتمیما للعائده از برای آنکه خاطر برادران عزیز
خوشنود گردد بذکر چند خبر از آنها اکتفا نمودیم **خبر** از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمودند اول چیزیکه در لوح محفوظ
قلم با نجا نگاشت بسم الله الرحمن الرحیم بود و اول چیزیست که بر حضرت آدم نازل شده و این کلمه مبارکه امان است از برای
اهل آسمانها و زمینها **خبر** و نیز حضرت رسول فرمود هر کس بردارد از روی زمین کاغذی را که در آن بسم الله الرحمن الرحیم

در حکایت ابن بقیله با خالد بن ولید

در حکایت قصر و اشعار ابن بقیله است

نوشته باشد از راه تعظیم و اجلال نوشته شود در نزد خدا از جمله صدیقین و مخفف کرد عذاب از پدر و مادر او هر چند بوده باشند از جمله مشرکین خبر ۳ روایت شده که بکر بن عبد الله مزنی خدمت حضرت رسالت عرض داشت که یا رسول الله من مردی هستم که اموالم از دستم گرفته شده و چیزی برای من نمانده و فقیر شده ام و دیگر مالی برای من زیاد نمی شود حضرت فرمودند که در صبح و شام این ذکر را بخوان بسم الله علی اهلی ومالی اللهم ارضنی بما قضیت وعافنی فیما قضیت وعافنی فیما بقیت لا احب تعجیل ما اخرت ولا تاخیر ما عجلت میگوید چندی بود که این کلمات را میگفتم پس خدای تعالی اموالم را بمن بر گردانید و دینم را ادا فرمود و خودم و عیالم را بی نیاز فرمود خبر ۴ سلمان فارسی ره از حضرت رسول روایت کرده است که آنحضرت فرمود که داخل بهشت نمیشود هیچ کس مگر بجواز عرض کردند چه چیز است جواز یا رسول الله فرمود میل هذا بهر مؤمنی نوشته که در او است بسم الله الرحمن الرحیم من الله العزیز الرحیم الی رضوان خازن الجنان اما بعد فادخلوه فی جنة عالیة قطوفها دانیة کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة و داده میشود هر شقی نوشته که در او است من الله العزیز الحکیم الی مالک خازن النیران اما بعد فخذوه وغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه پس داخل میشود کافر آتش را و میگوید انا لله و داخل میشود مؤمن بهشت را و میگوید بسم الله الرحمن الرحیم خبر ۵ مروی است که حضرت رسول ص فرمودند هر کس قرائت کند بسم الله الرحمن الرحیم را خدای تعالی گناهان گذشته او را میآمرزد بدرستیکه حق تعالی زینت داده است آسمانها را بستارگان و زینت داده است ملائکه را بجبرئیل و زینت فرموده است بهشت را بحور و قصور و زینت داده انبیاء و پیغمبران خود را بمحمد ص و زینت داده قرآن مجید را به بسم الله الرحمن الرحیم خبر ۶ انس بن مالک از حضرت رسول روایت نموده که آنحضرت فرمود هر گاه بخواهی که طعامی یا شرابی را بخوری و بیاشامی پس بگو بسم الله و بالله لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء و یا حی یا قیوم پس ضرر نمیرساند بتو از خوردن آن ضرری هر چند در او سمی بوده باشد خبر ۷ در زهرة الریاض از ابن بزکوار روایت شده است که فرمود نیست احدی از شما اگر اراده نماید دخول خانه خود را مگر آنکه شیطان او را همراه میشود پس هر گاه در وقت دخول خانه بسم الله الرحمن الرحیم بگوید شیطان بر گردد و گوید دیگر جای دخول من در این خانه نیست و هر گاه طعامی در نزد کسی حاضر نمایند و در وقت شروع بخوردن بسم الله بگوید شیطان دور شود و گوید از برای من در اینجا طعامی نیست و هم چنین در نزد آشامیدن چیزی هر گاه بسم الله گوید شیطان گوید دیگر از برای من در آن نصیبی نیست و هم چنین در وقت خوابیدن هر گاه کسی بسم الله بگوید شیطان گوید جای من در این خوابگاه نیست و اما هر گاه ترک نماید تسمیه را در نزد طعام خوردن شیطان در خوردن با او شریک شود و در وقت آشامیدن هر گاه ترک نماید اول شیطان دهن خود را بر کوزه گذارد و آب خورد و هم چنین در نزد اراده مجامعت هر گاه ترک نماید بسم الله را شیطان با او شریک در جماع نماید بدلیل وشارکهم فی الاموال والاولاد پس هر فرزند که کم عقل و یا مجنون باشد و یا عضوی از آن ناقص باشد از اثر نطفه شیطان است و هر که در نزد امور مذکوره ترک نماید تسمیه را شیطان گوید یافتم از برای خود خانه و طعام و شراب و زوجه دیگر از چنین جائی نخواهم رفت و هر کس در وقت خروج از منزل نیز بسم الله الرحمن الرحیم بگوید شیطان از او فرار نماید خبر ۸ حضرت رسالت فرموده که هر گاه بنده بگوید بسم الله الرحمن الرحیم خدای تعالی بنویسد از برای او عبادت هفتصد سال را بدرستیکه حق تعالی وقتی که قلم را خلق نمود پس نظر هیبت در او نکریست قلم منشق گردید پس با و امر فرمود که بنویس امر الهی را که تا روز قیامت بوجود خواهد آمد پس قلم عرض کرد پروردگارا در نوشتن بچه ابتدا کنم خطاب رسید بنویس بسم الله الرحمن الرحیم پس قلم نوشت بسم الله را در مدت هفتصد سال از سالهای دنیا بعد از آن فرمود خدای تعالی بعزت و جلال خودم سوگند که هر کس از عباد و اماء من از امتان محمد ص که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم را بکرم من بنویسم در دیوان عمل او ثواب هفتصد سال عبادت را خبر ۹ روایت شده که چون روز قیامت شود و مردم را در صحرای محشر حاضر نمایند و از برای حساب آنها را در آن عرصه گاه بپا دارند در حالتی که تشنگی شدت برآنها غلبه نموده و از کثرت گرمی عرق از آنها جاری و همه در خوف و وحشت و دهشت و حیرت باشند پس خدای تعالی جبرئیل را نزد حبیب خود محمد ص فرستد که با محمد امر کن امت خود را که بخوانند مرا بنامی که در دنیا در نزد شدائد میخواندند پس امتان محمد ص همه بلسان واحد گویند بسم الله الرحمن الرحیم پس خدای تعالی ببرکت بسم الله فضل و رحمت خود را بر خلق نازل فرماید و بر امتها بفرماید که اگر نبود یاد نمودن امتان محمد مرا باین نام هر آینه هزار سال را در این موقف بر شما تمام میکردم خبر ۱۰ در خبر است که روز قیامت بنده را بموقف حساب میآورند در حالتی که ملائکه غضب اطراف او را گرفته و زنجیرهای آتشین در گردن و غلها از آتش در پاهای او نهاده و بهمین هیئت او را بجانب آتش می کشند پس از جانب حضرت احدیت خطاب رسد که بر گردانید بنده مرا بسوی خودم شما از او چه میخواهید دست از او باز دارید شما که خالق او نیستم او را بخودم واگذارید پس با و گوید ای بنده من حسنات برای تو نوشته شده زبان خود را بمن بنما پس چون آن بنده زبان خود را بیرون آورد بخط سفید بر آن نوشته باشد بسم الله الرحمن الرحیم خداوند فرماید این است که در دنیا در شبی از پهلوئی به پهلوی دیگر برگشتی و گفتی بسم الله الرحمن الرحیم ببرکت همین نام تو را آمرزیدم پس آن بنده که بی حساب داخل بهشت شود خبر ۱۱ اعرابی خدمت حضرت رسول الله عرض کرد یا رسول الله گناهان مرا آمرزش

ذکر اسمای رحمن و رحیم در بهشت، جواب ۸ و ۹ …

برکت بسم الله الرحمن الرحیم در قیامت …

طلب امر و شربتها از برای من حضرت فرمودند بگو بسم الله الرحمن الرحیم تا خدا آتش جهنم را بر تو حرام فرماید اعرابی گفت یا نبی الله
گفتن بسم الله خدا آتش را بر من حرام میکند فرمود نیست مؤمن و مؤمنه که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم مگر اینکه خدا آتش را بر او
حرام گرداند خبر ۱۲ مرویست که حضرت رسالت فرمود وقتی که جبرئیل کلمه بسم الله الرحمن الرحیم را نزد من آورد گفت یا
رسول الله من همیشه بر امت تو خائف بودم تا اینکه نازل نمودم بر تو از جانب خدای تعالی این کلمه طیبه مبارکه بسم الله را پس دیگر از آنها
ایمن شدم و خوف من بر طرف گردید بدلیل اینکه دانستم اینکه عقوبت خدای تعالی جمع نمیشود با اسم مبارک او جل شانه خبر ۱۳
در ریاض المذکورین روایت نموده است که حضرت رسالت فرمودند که رد نمی شود دعائی که اول آن بسم الله الرحمن الرحیم بوده باشد
بدرستی که روز قیامت امت من میایند در حالتی که میگویند بسم الله الرحمن الرحیم پس ببرکت این کلمه مبارکه سنگین میشود حسنات
ایشان در کفه میزان پس سایر امتان گویند که چه چیز سنگین و زیاد نمود میزان اعمال حسنه امتان محمد ص را پس انبیاء گویند که بجهة
این حسنات امتان محمد ص را چه امت که ابتداء کلام ایشان سه اسم بود از نامهای خدای تعالی که هرگاه گذاشته شود این سه نام
مبارک در یک کفه میزان و سیئات تمام خلایق در کفه دیگر هر آینه سنگین تر خواهد بود کفه حسنات امتان محمد ص ببرکت این سه نام
خبر ۱۴ در تبصیر و زهرة الریاض و غیرهما روایت نموده از حضرت رسول ص که فرمود در شب معراج که مرا باسمانها بردند تمام
بهشت را بمن نمودند پس دیدم در آن از عجایب آنچه دیدم از جمله عجایبی که در آنجا دیدم چهار نهر بود یکی از آب صافی و دیگری از شیر
خالص و سیم از شراب طهور و چهارم از عسل مصفی کما قال تعالی فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار
من خمر لذة للشاربین و انهار من عسل مصفی پس نظر کردم بسوی آنها و گفتم هرگاه تمام دنیا مقابل گذارده شود با یکی از اینها هر آینه دنیا
در جنب یکی از اینها مانند سوزنی است در مقابل دریا پس گفتم بجبرئیل که این نهرها از کجا جاری میشود و بکجا میرود جبرئیل عرض
کرد که تمام این نهرها بحوض کوثر میرود اما نمیدانم از کجا جاری میشود و خدا دانا است و در نزد خدای تعالی بود اگر امان بسیار است
از خدا سؤال نما تا ترا بر آن مطلع گرداند پیغمبر صلعم فرمود من متفکر بودم که ناگاه فرشته نزد من حاضر شد که نمیداند عظمت و بزرگی
او را جز خدای تعالی و از برای او بالهای بسیاری بود پس آن فرشته بر من سلام نمود و مرا بر بال خود سوار نمود و گفت یا محمد چشم خود را
بهم بنه پس من چشم خود را پوشیدم پس آن فرشته طیران نمود بنحوی که فهم احدی بکیفیت آن نرسد پس از آن گفت یا محمد چشم خود
بگشای چشم گشودم خود را در پای درختی دیدم که در زیر آن درخت قبه بود از دره بیضاء که نمیشود آن را وصف کنم عظمت آن قبه بنحوی
که هرگاه گذاشته شود تمام دنیا بر سر آن قبه مانند مرغی است که بروی دیوارهای یکی از شهرها نشسته باشد و در روایت دیگر فرمود که هرگاه
جمیع آنچه در دنیا است از جن و انس گذاشته شوند بر سر این قبه هر آینه خواهند بود مانند مرغی که بر روی کوهی باشد یا مانند کوزه آبی که
در دریائی ریخته شود و از برای آن قبه دری بود از زبرجد سبز و قفلی بود از طلای احمر پس دیدم آن چهار نهر را که از زیر آن قبه جاری است
پس چون خواستم برگردم آن فرشته بمن گفت آیا داخل نمیشوی این قبه را گفتم چگونه داخل آن شوم که در آن مقفل است و چگونه
بگشایم آن را فرشته بمن گفت که اینک کلید آن قفل در دست تو میباشد گفتم چه چیز است کلید آن گفت کلید آن کلمه مبارکه بسم الله الرحمن
الرحیم است پس من نزدیک رفتم و بسم الله الرحمن الرحیم گفتم ناگاه آن قفل گشوده گردید پس من در آن قبه داخل شدم و دیدم آن چهار نهر را
چهار طرف آن قبه جاری است پس خواستم بیرون شوم آن فرشته بمن گفت دیدی یا محمد گفتم دیدم عرض کرد دوم مرتبه نظر نمای تا آنکه ببینی
قدرت خدای تعالی را پس چون نظر کردم دیدم نامهای خدای تعالی بر اطراف و جوانب آن قبه نوشته شده است بر طرفی بسم نوشته و بر
جانب دیگر الله و بر جانب سیم الرحمن و بر چهارم الرحیم نوشته است پس دیدم بیرون میشود نهر آب از دائره میم بسم و نهر
شیر خارج میشود از هاء الله و نهر خمر از میم الرحمن و نهر عسل از میم الرحیم خارج میشد پس دانستم که ... منبع این چهار نهر و سرچشمه
آنها از کلمه مبارکه بسم الله الرحمن الرحیم است پس خطاب از مصدر جلال الهی بمن رسید که ای حبیب من محمد هر کس از امتان تو مرا باین
چهار اسم یاد کنید و با قلب خالص بگوید بسم الله الرحمن الرحیم سیراب میکنم او را از این چهار نهر خبر ۱۵ در زهرة الریاض است که خدای
تعالی بحضرت موسی علیه السلام وحی فرمود که یا موسی من گرامی داشتم سه نام از نامهای خود را که باقی نامها را ایشان گرامی بدار یا اسم
پس هرگاه مرا باین نامها بخوانی اجابت میکنم موسی ع عرض کرد پروردگارا کدام است این سه نام خدای تعالی فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
و در آن هنگام در نزد موسی مرد کوری بود و این خطاب را شنید پس عرض کرد پروردگارا بحق این اسماء مبارکه که دیده مرا بمن برگردان
در همان ساعت خداوند تبارک و تعالی چشمهای او را باو رد فرمود فکشفنا ... دلیل این خبر این است که در اینجا که میفرماید
امت موسی این اسماء را بشنود و آنها را شفیع خود قرار دهد و دعا کند خداوند برکت این اسماء دیدهای او را روشن گرداند چشم بصر او را
باو رد فرماید تا خلق خدا او را ببینند پس چه گمان میبری بر کسی که از امتان محمد ص باشد و بگوید این اسماء مقدسه را بزبان و اعتقاد کند
بآنها در قلب خود چگونه خدای تعالی ببرکت این اسماء دیده بصیرت و چشم دل او را روشن و نورانی نماید که نظر کند و مشاهده نماید
انوار رحمت الهیه جل ذکره را خبر ۱۶ مرویست که ملک الموت علیه السلام بر مردی داخل شد آن مرد او را شناخت و پرسید که
تو کیستی گفت من عزرائیلم و برای قبض روح تو آمده‌ام پس اعضای آن مرد بلرزه درآمد ملک الموت سبب پرسید آن مرد گفت بجهت اینکه از آتش
جهنم میترسم عزرائیل گفت آیا میخواهی بتو بیاموزم از برای کلامی را که ترا از آتش نجات بدهد گفت بلی پس کاغذی طلب نمود و در آن نوشت

بسم الله الرحمن الرحیم و گفت این است برات آزادی او از آتش **خبر ۱۷** من قال بسم الله الرحمن الرحیم مرة لم یبق من ذنوبه ذرة یعنی کسی که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم یکمرتبه باقی نماند از گناهان او بقدر ذرهٔ **خبر ۱۸** مرویست که خدای تعالی وحی فرمود بسوی جناب موسی بن عمران علیه السلام که یا موسی بدانکه که هر نفسی که از دنیا خارج شود در هنگام نزع تشنه است مگر آنکسی که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم **خبر ۱۹** نقل است که در آسمانها تسبیح کنندگانند که هرگاه خواهند نام الله بر زبان رانند چهار هزار سال ایشان را باید که در مرتبهٔ سجود کذرانند تا اجازت گفتن این کلمه یابند و چون خواهند که الرحمن گویند چهار هزار سال دیگر سجده باید کردن و چون خواهند که الرحیم گویند چهار هزار سال دیگر سجده شان فرمایند ای محمد ای عاصی جانی شکر گذاری این نعمت چگونه توانی که فرشتگان و ملائکهٔ مقربین را دو ثلثی که بعد از دوازده هزار سال خدمت میسر گردد تو را اندرین و توفیق داده ام که اگر خواهی بدون سابقهٔ خدمتی روزی دوازده هزار بار باین دولت اقدام توانی نمود و بکلمهٔ بسم الله الرحمن الرحیم تکلم توانی فرمود آری فرشتگان بعبادت خود ناز کنند و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک بنده عاصی برحمت ناز کند که نوحی رحمتک لا جرم ملائکه را دوازده هزار سال باید که تا یکبار گویند بسم الله الرحمن الرحیم خاکیان را با عاجزی و مفلسی و بی باکی بعد عنایت من هر شبانه روزی اگر خواهند دوازده هزار بار از این کلمه برخورداری یابند **فکته** در این باب است که ای بنده دوازده هزار سال عمل ملائکهٔ مقرب در دنیا در کمتر از یکساعت بر زبان تو میرانم از این از قدرت من عجب که در فردای قیامت که بر پل صراط قدم نهی و گوئی بسم الله الرحمن الرحیم اگر سه هزار ساله راه باریک را بیک طرفة العین بر تو بگذرانم از رحمت من عجیب و غریب نباشد **خبر ۲۰** در تفسیر ینابیع المودة آورده است که مر خدای سبحانه و تعالی چهار هزار نام است از جمله این چهار هزار نام هزار را خدای تعالی میداند و بس و هزار دیگر بر لوح المحفوظ است و اسرافیل علیه السلام بحفظ آن مخصوص است و هزار نام دیگر است که ملائکه دانند و ادمیان نیز ندانند و هزار نام دیگر در میان خلق است سیصد در توریة و سیصد در انجیل و سیصد در زبور است و صد در قرآن مجید و نود و نه نام ظاهر است و یک پوشیده و چون بنده بسم الله الرحمن الرحیم گوید چنانست که همه چهار هزار نام خدای سبحانه و تعالی را بر زبان رانده است **و در این باب** اشارتی است آمیز بر اینکه حدیث چنان معلوم شد که حق سبحانه و تعالی را صد جزء رحمت است یکی بخلق نثار کرده و نود و نه در خزانهٔ غیب متواری است و موقوف بان روز که حجاب کون و مکان و آفرینش از روی عالم امکان برخیزد این جزو رحمت را با آن نود و نه دیگر منضم ساخته و نثار فرق عاصیان اهل ایمان کند چنانچه رحمت صد است نامهای وی نیز صد آمد اما اینجا یکی ظاهر شد و نود و نه مخفی اینجا نود و نه ظاهر شد و یکی مخفی تا از این نامها که خاص حضرت او است امروز تو را از نود و نه آن محروم نکرد باید از آن صد رحمت که از آن تو است ترا کی محروم گرداند **یا قوت اختلافیه** بدانکه در کلمهٔ مبارکهٔ بسم الله اختلاف شده است که آیا جزء آیات قرآنیه است یا خارج از آنست و بنابر آنکه از قرآن باشد خلاف است که آیا جزء از هر آیهٔ از سور قرآنیه است یا جزء بعضی از سور است و نیز در خصوص سورهٔ فاتحه اختلاف است که اول آن بسم الله است یا الحمد لله و صحیح آنست که این آیه شریفه از قرآن بلکه اعظم آیات قرآنیه است و در هر سوره که نوشته شده است جزو آن است و دلیل بر آن از عقل و نقل و اجماع و اعتبار بسیار است و از جملهٔ ادلهٔ اعتباریه آن است که شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر خود متعرض آن گردیده است این آیه از چهار وجه بیرون نیست یا برای اول سوره نوشته اند یا برای آخر سوره یا برای فصل بین سورتین یا اینجا که فرود آمد بنوشتند و اینجا که فرود نیامد ننوشتند اگر برای اول سوره است بایستی که در اول سورهٔ التوبه بودی و اگر برای آخر سوره است بایستی که در آخر سورهٔ انفال و آخر سورهٔ الناس بودی و اگر برای فصل میان دو سوره است بایستی که میان سورهٔ الانفال و التوبه بودی و در سورهٔ نمل نبودی و چون این سه قسمت باطل شد نماند الا آنکه اینجا که فرود آمد بنوشتند و اینجا که فرود نیامد ننوشتند و نیز در آن تفسیر است که طریقی دیگر اعتباری آنست که ما یافتیم در مصحف چیزها که نه از قرآن است چون ذکر اختلاف قراء و عدد آیات و اخماس و اعشار و لکن روا نداشتند که بخط مصحف و سواد او نویسند جز بحمره و خضره و صفره و جز آن از رنگها تا فرق باشد و اشتباه نیفتد و بر این اجماع کرده اند اگر حکم این آیه این بودی هم این معامله کردندی و چون نکردند دانستیم که از قرآن است و از هر سوره آیتی است این ادله بر عموم است **اما در فاتحه خاصه** و بطلان قول آنان که انعمت علیهم را آیتی شمردند دلیل بر این آنست که چون ما نظر کردیم مقاطع قرآن را یا متشاکل یافتیم یا متقارب مانند اواخر سجع و قوافی شعر اما متشاکل بسیار است و بیشتر قرآن چنان است چون یعلمون و یفقهون و یؤمنون و یوقنون چون سورهٔ القمر و سورهٔ الشمس و اما متقارب چون آیاتی که در سورهٔ ق است از مجید و عجیب و مریج و انعمت علیهم با عالمین و با دین و نستعین و ضالین و مستقیم و رحیم نه متشاکل است و نه متقارب پس باید حکم کنند که نه از سر آیه است **وجهی** دیگر آنست که اگر انعمت علیهم را آیتی شمرند و ابتداء غیر المغضوب نباشد در علم نحو برای آنکه در او دو قرائت است جر بنا بر صفتیت و نصب بنا بر استثناء و بر هر دو قرائت نیکو نباشد فصل کردن بین الصفة و الموصوف و لا بین المستثنی و المستثنی منه و اما اخبار و ادلهٔ نقلیه در این باب بحدی است که شرح نتوان داد بعضی از آنها ذکر میشود ابن بریده روایت کند از پدرش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود الا اخبرکم بایة لم تنزل بعد سلیمان علیه السلام غیری یعنی آیا شما را خبر دهم بآیتی که از پس سلیمان پیغمبر بر کسی فرود نیامد مگر بر من گفتم بلی یا رسول الله فرمود افتتح قرآن مجید

در ثواب کتابت بسم الله

در ذکر اختلاف در جزء آیات و سور بودن بسمله

در تفسیر جواهر و نبیت فرائد فروع دین

بچه چیز کتبی کفتم بر بسم الله الرحمن الرحیم قال سعد هی یعنی ابن همان است و این خبر دلیل بر آنست که بسم الله از الحمد و از هر سوره
اینجا است ابراهیم بن یزید کفت عمرو بن دینار را کفتم که فضل رقاش میکوید بسم الله الرحمن الرحیم از قرآن نیست کفت که
چه دلیر است بر خدای سبحانه الله من از سعید جبیر شنیدم که او کفت از عبد الله عباس شنیدم که او کفت از حضرت رسول
شنیدم که کفت علامت انکه من بدانستم که سوره تمام شد ان بودی که جبرئیل امدی و در اول سوره دیکر بسم الله الرحمن الرحیم
بمن اوردی و جابر بن عبد الله انصاری روایت کند از حضرت رسول ص که مرا کفت یا جابر چکونه کوئی چون نماز را افتتاح
کنی کفت کویم الحمد لله رب العالمین کفت نه اول بکوی بسم الله الرحمن الرحیم انکاه الحمد بخوان و ام سلمه کفت حضرت
رسول ص چون نماز کردی قرائت چنین خواندی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین (۵)
یعنی ایه ایه مقطع میکردی و بسر هر ایه وقف میکردی تا انکه هفت ایه برشمرد بعدد اعراب و روایت کرده اند که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در نماز در اول فاتحه و اول سوره بسم الله الرحمن الرحیم بخواندی و کفتی که هر که نخواند نماز او ناقص
باشد چه او تمام سبع المثانی است سعید جبیر کفت که عبد الله عباس را کفتند که سبع مثانی چیست کفت که سوره فاتحه آیت
او را کفتند که این سوره شش ایه است هفتم کجاست کفت بسم الله الرحمن الرحیم و ابو هریره روایت کند که یکروز در مسجد
نشسته بودیم با رسول ص مردی در امد و نماز اغاز نمود و کفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم الحمد لله رب العالمین حضرت رسول ص
بشنید و کفت ای مرد نماز بر خویشتن تباه کردی ندانی که بسم الله الرحمن الرحیم از الحمد است و هر که رها کند اینی از ان رها کرده است
و هر که اینی از ان رها کند نمازش تباه شود و نماز روا نیست الا بفاتحة الکتاب و هر که فاتحة الکتاب تمام نخواند نمازش باطل باشد و
طلحة بن عبد الله روایت کند که حضرت رسول ص کفت که هر که بسم الله الرحمن الرحیم رها کند چنان است که اینی از قرآن را رها کرده
که این ایه را در ام الکتاب بر من شمرده اند و نیز در این تفسیر است که طریقی دیکر بر صحت این قول اجماع اهل البیت علیهم السلام است
و صحابه اما اجماع اهل البیت ع معلوم است و اجماع صحابه انست که اسمعیل بن عبید بن رفاعه روایت کند که معویه در ایام
خویش بمدینه امد و در مسجد پیغمبر ص پیش نمازی کرد و قرائت بجهر خواند و در اول فاتحه بسم الله الرحمن الرحیم بخواند چون نماز
تمام کرد مهاجر و انصار از جوانب و اطراف اواز دادند که یا معاویه اسرقت الصلوة ام نسیت یا نماز بدزدیدی یا فراموش کردی
کفت چکونه کفتند فاتحة الکتاب را بسم الله نکفتی بر خیز و نماز را از سر کیر معویه بر خاست و نماز را از سر کرفت و در الحمد بسم الله
خواند و در سوره نخواند چون نماز را تمام کرد هم چنان اواز دادند که اسرقت الصلوة ام نسیت در سوره که پس از فاتحه خواندی
بسم الله نخواندی بر خیز و نماز را از سر کیر معویه بر خاست و نماز را از سر کرفت و اخبار در این مضمار بسیار است مختصر اختصار
بهمین مقدار اقتصار کردید **لؤلؤة توصیفیة** در جواهر التفسیر از امالی شمس الائمه نقل نموده که هر حرفی از بسمله طرفی
است از رحیق تحقیق را و هر کلمه ازان صدفی است مر جوهر یقین را و هر نقطه کوکبی است از اسمان هدایت تابان شده و هر حرکتی
برکی است بر مستفیدان معانی و معانی و بعض بمجرد ترکیب چهار کلمه اش ارکان اربعه مطرح اشعه تاثیر کشته و بیمن نوزده حرفش عمال تسعه
عشر عالم افلاک که بروج و سیارات اند بامر خالق قدیر مظهر انوار تاثیر شده پیش شکل دو جوهر طبقه زمین و دایره اسمان چون
دو حلقه صفر نموده دندانه کلید سه کشته بدرش ابواب جنت بر ارواح ثلثه کشوده فتحات سبعش در تقویت قوای سبعه نفسانی
علم اعانت بر افراشته کسرات مثلث نظر فیضان نجات سه عالم حدثان کماشته کشش حرف باش از بدایت ظهور و بدو تباشیر
نور خبر داده درجات سینش نقد مراتب مرتبان سر صلی را بر طبق اظهار نهاده از سر چشمه میمش و شحات برکات معانی شرب
و مواهب طریقت و معارف حقیقت بر اراضی قبول قلوب عرفاء مترشح کشته و از چهار طرف لامش علم شاهد وجود بلوائح
اولیت و لوازم اخرویت و لوامع ظاهریت و لطائف باطنیت مزین شده سر الفش از روی راسی اسرار وحدت و انوار احدیت و
اطوار واحدیت را اشکار ساخته و دایره هایش مرکز دل عشاق را بمشاهده احاطه هویت از هوای خیال ما سوا پرداخته
حرف راء او کر روی رحمت از او روشن است و بار تکرار کرده برای مسترزقان فوائد کرم موائد رزق صوری و معنوی کسترده و حاء که
نامزد روح بدنست و در تکرار سبیل ها بتوجود سپرده بمجید مستحفظان و ذائع زندکانی مخفر حیات روحانی و جسمانی اورده و
حاجب نونش بکرشمه ابروی عنایت هلال نوال جاودانی را از افق اقبال انسانی بمرتبه طلوع رسانیده و نادی یائش بندای جان افزا
و خطاب دلربا مستمعان اهل ادب را نکتهای عجیب شنوانیده و اکر مفسدان عرصه افلاک و متوطنان سراچه خاک هزار سال
بقدم عقل و علم بادیه طلب بپیمایند بسر منزل معرفت جزوی از صد هزار جزء از معانی مبانی او نرسند **نقد عقل**
عنقای عقل کامل اکر در هوای او پر طیران کند ببال فکر هزار سال انجا که پایه شرف و اوج عز او است دیدن در ان
دور دور خیالی بود محال **مرجانه تعبلیة** بسم الله کلمه ایست البر للقلوب دافعة للکروب ساترة للعیوب مطهرة
للغیوب کلمه است جنب سجالش و بابلة دلهای مجذوبان و فیض کمالش زداینده غمهای مکروبان است از جنب بکرانش پرده
پوشش عیبها اسرار حکمت بیابانش چهره کشای غیبها و شاهباز وی است بلند پرواز در فضای هوای افضال بال اقبالش
مرصع بجواهر کلام مرتبی بال سر و پر اسرار و بنور صله راه ابرار مبرکت این کلام است و سنام نام همت عارفان را سر بلند بدولت

این سه نام شعر ای نام خوشت راحت جانهای همه یاد تو بود ورد زبانهای همه در تیسیر آورده است که اول رقمی
که قلم اعلی بر صفحه لوح محفوظ نگاشت نقش این کلمات لطائف سمات بود و مبدء کار قلم چون اظهار نام ملک علام بود
حکم نبوی نیز بر این گونه شرف نفاذ یافته که هر نبشته که خامه وار سر بر خط فرمان پروردگار دارد باید که منشور مبادی اعمال خود
را بطغرای این نام خجسته فرجام موشح سازد تا مثال کمال اهتمامش از منقصت فهو ابتر خالی مانده بتوقیع قبول موشح گردد
بوسعید احمد در تفسیر خود آورده است که بسم الله الرحمن الرحیم عنوان نامه قرآن است و هر کرا از ابجد فطانت بهره و طرزی
رسیده از عنوان هر کتابی بر مضمون آن اطلاع تواند یافت ع رنگ رخساره خبر میدهد از سر ضمیر پس از فحوای این کتاب
کریم که عنوانش آراسته بنام رحمن و رحیم است بر سعت رحمت الهی و احاطه فیض نامتناهی واقف توان گشت و اگر در عنوان
اندکی جبار و قهار بودی پیداست که حال سراسیمه حالان بوادی خطا و نسیان بکجا کشیدی و در تنگنای مجلس عدل مقید ماندی
بوی گلزار فضل و کرم که شنیدی اما چون انوار اطوار صفت رحمانیت و رحیمیت که ظاهر و باطن موجودات فرا رسیده
از مطلع کتاب مستطاب عز طلوع ارزانی داشته است روشن میشود که تیره روزگاران سیاه نامه پرتو این سراج وهاج از ظلمت
جرم و عصیان رهائی یافته بسر فوز و نجات خواهند رسید و از تاریکی بیگانگی خلاص شده بروشنائی آشنائی خواهند پیوست
شعر اگر خواهی که رسم ظلمت از عالم براندازی برافکن پرده و بنمای این رخسار جهان آرا در منابع آورده که حضرت رسالت
فرمود که حق سبحانه کلمات بسمله را بقلم کرم بر جبین عرش نوشت و انهار اربعه آب و شیر و خمر و عسل که زبان تنزیل از آن خبر
میدهد یکی از چشمه میم بسم بیرون می آید و دیگری از دایره هاء الله و سیم از میانه میم الرحمن و چهارم از حلقه میم الرحیم و
بر قوایم عرش جریان کرده از نسایم ریاض جبروت و روایح گلزار لاهوت فیض می پذیرد و بر تمام جنب سرادقات عرش گذشته
بساحت راحت بهشت در می آید و عزیزی فرموده است آب سبب حیوة و بقاء است منبع آن میم بسم الله واقع شده است
چه بقاء موجودات و ظهور و حیوة ایشان جز ببرکت اسماء و صفات نیست و شیر که مادهٔ تربیت و نشو و نماست از هاء الله روان
شده بجهت آنکه تربیت اطفال بشری در مهد عهد عبودیت جز بشیر لطف الوهیت وجود نگیرد و خمر که جامع است مر نشوتین
جمال و جلال را از میم الرحمن جاری گشته چه بعموم رحمت مظهر آثار جمال و باسناد صفات ربوبیت بلد مطلع انوار جلال است
و عسل صافی که موجب شفاست از میم الرحیم ظهور نموده چه رحمت رحیمیت مخصوص بمؤمنانست اهل ایمان را از امراض ذنوب و
عصیان خلاصی داده و بسلامت بدار السلام میرسانند و در این عالم نیز رشحات این منابع بر اهل بصیرت ظاهر است و مناصب
هر یک از این انهار اربعه بر ارباب معنی لایح و زاهر شعر آبش بصفا رابطه عیش و بقاء شیر شیر کرم دو کون را داده غذا
و ز باده او روح شده مست لقا و ز عسلش مایه قانون شفا بسم الله آرام جان و دلهاست و در رونق بازار آب و گل است و
سطوت اجلالش محو کننده هر باطل است عنوان فضل و افضالش حل سازنده هر مشکل است کلمه جواز است بر صراط قیامت
نامه دوست نواز است مشتمل بر عزت و کرامت مصباح ارواح و الباب است مفتاح کلام رب الارباب است بر بسم الله
یفتتح الکتاب و به یرتفع الستائر و الحجاب چون لوای اعلای این نام خجسته اعلام در ساحت عز و اکرام برافراخته گردد
جنود اوهام و خیالات فاسده که لشکر شیاطین اند از ساحت سینها چون خیل ظلام پیش روز از تقدم موکب خورشید عالم افروز
بمغرب فنا متواری شوند اگر جمال حقیقتش از پرده حروف و کلمات جلوه کنان بیرون آید عقول حیران عرصات علوی و فهم مقیدان
طبقات سفلی بگرداب حیرت و غرقاب دهشت در افتند شعر اگر ز پیش برافکند نقاب بسم الله حجاب جوز دار انوار
تاب بسم الله تمام ظلمت هستی ز پیش برخیزد اگر طلوع کند آفتاب بسم الله فروع حروف ترکیبیه و نیز در تفسیر جواهر
که موشح بشان قواعد طریقت در سه حرف بسم نکتها فرموده اند و بعضی از آن رقم زده کلک بیان میشود شعر
بسم سه حرفست که گوید بسم حرز تو در ره طلب آمد و بسم یکی از مشایخ آورده است که ای سالک حرف باء را اشارت به
بدایت سلوک شناس و از او تا سین که عبارت است از سر معرفت بیابانی بیکران و بادیه بی پایان تصور کن و محو شدن میم
را در آن میان انتهائی شمر یعنی آنکه نامرد این راه از باء بدایت این کار الف انانیت محو نسازد بسین سر شناخت نرسد و تا بسین
سعادت معرفت این مسعد نگردد در دایره میم مراد راه نیابد تا محو نگردی بخدا راه نیابی و شیخ ابو محمد روزبهان در
تفسیر عرایس آورده که باء اشارت ببر اوست علی العموم و آن تعلق بعوام دارد که اهل نفوس اند و سین عبارت از سر او است
بخصوصه و آن حصه خواص است که ارباب قلوب اند و میم نشانه محبت اوست مر سر خصوص الخصوص و آن بهره اخص
الخواص است که اصحاب اسرار اند ع دیگران را در حریم غم ایشان راه نیست و در کشف الاسرار است که باء بر اوست بر بندگان
و سین سر اوست با دوستان و میم منت اوست بر مشتاقان کلام خواجه عبد الله انصاری است که در این مقام فرموده است که
اگر نه بر او بودی دل من چه جای تعبیه سر او بودی و اگر نه منت فضل او بودی بنده را کجا زهره تمنای وصل او بودی
و اگر آفتاب مهر ازلی بر این ذره نتافتی پرتو نور محبت ابدی از کجا یافتی شعر که مژده بخشم از حق نیامدی هرگز
که یافتی ز محبوبی لطف نشان و گفته اند که هر حرفی اشارت باسمی است از اسماء حسنی با بصیر است سین سمیع است میم مجید

در اینکه بسم الله عنوان هر کتاب است و از عنوان اطلاع بر مضمون میتوان یافت

در اینکه هر حرف بسم الله اشاره بمعنائیست

در تنضید جواهر بلیغ فرائد فروع دین

کوئیا قاری را تنبیه میکند که بصیر مرمی بینم کردار تو و از قرائت اخلاص ورد یا خوانی سیزدهم سمیع میشنوم گفتار تو را از غرض
سمعه وریا دور شو یا خلعت بصیر وصفا دهم میم محصی ام میشمارم انفاس وانات روزگار تو را باید لحظه غافل مشو تا عوض
از حضور لقا دهم و در روضة الانوار آورده که چون بحر رحمت موج آید از خاشاک سهو ساهیان و خطای عاصیان اثری
بجا نماند و در حقایق القرآن در معنی این سه حرف آورده است که با باری آفریدگان از عرش تا فرش سین سمیع اصوات ایشان
از علا تا ثری میم مالک عالمیان از صغیر تا کبیر و در کشف البیان گوید که با مفتاح اسم باری و باسط و بدیع و باقی و بر و بصیر
و باعث و باطن است و سین مبدء اسم سمیع و سلام و سریع الحساب و مانند آن و میم آغاز اسم ملک و مالک و مجید و
مجیب و معید و ممیت و مصور و مهیمن و اشباه آن و از ابن عباس نقل شده است که این حروف اشاره بصفات است بجه
با بهاء او است و سین سناء او و میم ملک او و بر هر تقدیر کانه قسم یاد میکند باسماء و صفات خود و نعوت خاصه خود
که هر که بصدق تمام این کلمات را بر زبان راند او را باتش فراق نسوزم بلکه در زاویه کاشانه مجلس او شمع محبت برافروزم
و در هر یک از این حروف چندان معانی مندرج است که عشر عشیر آن هزار قرن در صد هزار دفتر نگنجد و از آن معنی کسی بهره
گیرد که بر با بلاء دوست صبر کند و سین سر خود را بسلوک طریق فناء مشغول گرداند تا وقتی که بمیم مشاهده رسد و جمال
وجه باقی بر منظر نظرش جلوه گر آید **شعر** نور جمال اگر شودت منظر نظر زان پس شکی نماند که صاحب نظر شوی از پای تا
سر همه نور و صفا شوی در راه مهر دوست چه بی پا و سر شوی **عقیقة اجماعیة** بدانکه در جمع این سه
نام بزرگوار و این سه گوهر شاهوار در کلمه مبارکه بسم الله محققان را حقایق بسیار و مدققان را دقایق بیشمار است و در این ذره
بذکر پانزده دقیقه اقتصار میرود **دقیقه ۱** آنکه اسماء الهی بر تقسیم اولی بر دو قسم اند ذاتیه و صفاتیه و باز اسماء صفات
بدو قسم انقسام می یابد خاص و عام پس چون اسم ذات در تسمیه مذکور شد اسمی دیگر از صفات خاص ردیف او ساخت و
دیگری از آنجه بر صفت عام دلالت میکرد و در اشتقاق با صفت خاص مشابهتی داشت ایراد نمود تا بسمله جامع اقسام اسماء
بوده باشد **دقیقه ۲** آنکه از سخنان علماء دین است که چون حضرت رب العالمین جناب رسالتمآب صلعم را مبعوث
گردانید در زمان عالی شان او سه گروه بودند بت پرستان و جهودان و ترسایان اما مشرکان از نامها پروردگار الله
را میدانستند و این نام میان ایشان شهرت داشت چنانچه فرموده لیقولن الله از آن خبر میدهد و جهود رحمن را که بنا
بقول بعضی در لغت ایشان رخمن بخاء معجمه بوده می شناختند و این نام در توریه در بسیار جای آن قدر کرده است و نصاری
بر ذکر رحیم که بلغت انجیل رهما یا رهیما بودی مولع بودند و بر السنه ایشان جریان داشت پس چون ایزد سبحانه و تعالی
این سه گروه را بصراط مستقیم دعوت میکرد و این سه نام در میان ایشان معروف بود لاجرم بر وفق دانش و فهم آن سه
طایفه همین سه نام را در ابتداء کلام خود آورد تا هر قوم بحکم کل حزب بما لدیهم فرحون از استماع نامی که مطلوب ایشان است
بهره مند شوند و قبل استماع قرآن تمام شاید که میل ایشان را بجانب اسلام و ایمان کند **دقیقه ۳** گفته اند خدای تعالی
را سه هزار نام است هزار خاصه ملائکه مقربین و هزار مخصوص انبیاء و مرسلین و هفتصد و نود و نه از آن آدم را و یکی را
حق تعالی آنرا از برای خود برگزیده و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را بر آن اطلاع نداده و آنرا اسم مخزون و سر مکنون گویند و
از آن جمله که حصه امتان افتاده سیصد اسم در توریه مذکور است و سیصد در زبور و سیصد در انجیل و نود و نه در
قرآن و حدیث و چون امت حضرت رسالت پناه بهترین امتان اند و عنایت الهی و حمایت نبوت پناهی شامل حال ایشان مجموع معانی
این سه هزار اسم در سه اسم که بسمله بر آن مشتمل است ودیعت نهاده و هر یک از آن را بر معنی هزار اسم اشتمال داده تا بی
ادراک آن داشتن تا هر بنده که این سه اسم خواند و معانی و حقایق آن را داند چنان باشد که تمامی اسماء را خوانده و دانسته و باز
آن نود و نه اسم که مخصوص این سه امت است بسه قسم منقسم شده سی و سه قسم تعلق بمعنی الوهیت دارد و در اسم الله
داخل است و سی و سه دلیل است بر رحمت ذاتیه و معنی رحمن همه را شامل است و سی و سه دیگر دلالت بر رحمت وجوبیه
میکند و اسم الرحیم جامع آن است و عرصه تفاصیل آنرا اوسع از این مجالی باید حاصل آنکه فائده انضمام این سه اسم آنست
که قاری را جمیع اسماء و صفات حضرت باری بهره مند گردد **شعر** دهندش زهر خرمنی خوشه بیابد زهر گوشه توشه
دقیقه ۴ گفته اند بنده را سه حالت است اول آنکه معدوم بود بهستی احتیاج داشت دوم آنکه هست شد و باینا
بقاء احتیاج دارد سیم آنکه بعرصه گاه قیامت حاضر شود و بمغفرت احتیاج دارد و ذکر این سه احوال در این سه اسم
مندرج است ای بنده الله او است تفکر کن که چگونه ترا از کتم عدم بعرصه وجود و حیز هستی آورد رحمن او است بنگر تا چگونه
اسباب زندگانی تو مهیا کرد رحیم او است باش تا فردا ببینی که ترا در پناه عنایت آرد و پرده مغفرت بر روی گناهان تو فرو
گذارد ای فرزند آدم بسه چیز محتاجی بآفرینش و پرورش و آمرزش معنی الله اشارت است بآفرینش در ابتداء که ذلکم الله ربکم
خالق کل شیء مفهوم رحمن دلیل است بر پرورش باداء نعمت و [illegible] الرحمن [illegible] رحیم خبر دهنده است از آمرزش در انتها
رحمت نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم ای اله بخود باینده است و عالی نعمتها نعم الله است بیان ده خود در شان رحمت

بتمتّعه اسباب حیوة در حال رحیم است بموهبت حسن عاقبت و اشارت بدین معنی گفته‌اند **شعر** بر آن هستی
ما هم ز اول بتوفیق کرم کردی متجلّی ز گنج بخششم هرچیز دادی کلید گنج ایمان نیز دادی چراغم را چه خود بخشیده بودی
مکن بخشیده خود را ز من دور **دقیقه ۵** در کشف الاسرار آورده است که نامهای الهی بسیار و صفتهای ربّانی بیشمار
بود و فیض آن همه بندگان را در کار بود پس حق تعالی بکمال رحمت خواست که کار بر ایشان آسان کرداند بی آنکه از ثواب ایشان
چیزی بکاهاند و بعلم قدیم دانسته بود که ایشان طاقت ذکر و قوّت حفظ آن همه ندارند و اگر بعضی ندانند در حیرت باقی مانند
پس معانی همه را در این سه اسم تعبیه کرد و معانی اسماء ربّانی سه قسم است قسمی متناول جلال و هیبت و قسمی مشتمل بر نعمت
و تربیت و قسمی جامع رحمت و مغفرت هرچه تعلّق به هیبت داشت در اسم الله درج فرمود و آنچه متعلّق بر نعمت بود در
اسم الرحمن ودیعت نهاد و هرچه اقتضاء رحمت میکرد در نام رحیم مندرج ساخت تا چون بدین سه اسم خدا را یاد نمایند
همچنان باشد که بهمه نامها یاد کرده باشند **دقیقه ۶** آنکه گفته‌اند که جمع این سه اسم بر نوع احوال بندگان
است و ایشان سه طایفه‌اند فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات هر یک از این سه گروه را از نامی
بهره‌مند میگرداند گاننه میگوید الله منم ظالمان را از توجه بدرگاه من امید مغفرت رحمن منم مقتصدان را از نمائم لطف
من نوید معرفت است رحیم منم سابقان را از مدد فضل من وعده قرب و کرامت است اسم الله ظالم را کریبان امید گرفته بر راه
استغفار آورد و رحمت رحیمیت سابق را از خمول ایاد غرلت بر سر بازار اظهار آورد ظالم از هیبت الوهیت لرزان و مقتصد از رجوع رحمت
امّانی بحصول نجات و درجات نازان و سابق به تجلّی رحمت فریب از هرچه هست بغیر دوست بریده بنا و اثق و بر تاجر متعلّق
شعر گردنی و اخرت بیارند کین هر دو بگیر و دوست بگذار ما یوسف خود نمیفروشیم تو سیم سیاه خود نگهدار
دقیقه ۷ گفته‌اند که آدمی را قلبی است و نفسی و روحی نفس را هوا در ربقه احسان است و دل را تمنای معرفت و ایمان و
روح را لعبد رحمت و رضوان و هر یک از اینها باسمی از این اسماء حظ خود می‌یابد دل از نام الله ذوق معرفت و ایمان یابد
و نفس از اسم رحمن بر برّ و احسان رسد و روح از اثر رحیم غرق روح و ریحان گردد **دقیقه ۸** در تیسیر آورده که نفس ستّار
است و قلب دوار و سرّ طیّار و هر سه از فیضان این سه اسم بر خوردار نفس بمحراب رونده است و دل در ملکوت گردنده و
روح باشیان عرش پرنده و الله و رحمن و رحیم هر سه را نوازنده **دقیقه ۹** در طوالع فرموده است که بسمله مشتمل است
بر معنی الوهیت و رحمت و چون حق تعالی وصف کرد ذات خود را بالوهیت در آسمان و زمین گفت که وهو الذی فی السماء اله و فی الارض اله
خواست که باز دیگر وصف فرماید برحمت در آسمان و زمین گفت الرحمن الرحیم یعنی رحمن است بعلویات و رحیم است بسفلیات تا چنانچه
فیض الوهیت بیّن است رحمت نیز بیّن باشد **دقیقه ۱۰** در مفاتیح الغیب آورده است که مداخل وساوس شیطانی در نفوس انسانی سه است
شهوت و غضب و هوا از شهوت حرص و بخل زاید و از غضب عجب و کبر ابد و نتیجه هوا کفر و بدعت باشد پس حق سبحانه و تعالی این سه
اسم فرستاد تا سدّ مداخل ثلثه نموده آدمی را از سلوک بادیه غوایت باز دارد و هر که بشناسد که الله او است از فرمان هوا که معبود
گمراهان است من اتخذ الهه هواه سر ارادت بر پیچد و هر که داند که رحمن او است و ملک در قبضه اقتدار و اختیار او است از غضب که
منشاء کبر و عجب است احتراز کند و هر که عارف گردد بآنکه رحیم او است تخلّق بدین صفت را لازم داند و بواسطه تشبه بهائم که مرکز دا
نان بیابان شهوتند بر نفس خود ظلم نکند و بدفع این صفت از خود بر خود مهربانی ورزد **دقیقه ۱۱** گفته‌اند که شرف این مرتبت
به سه چیز است بمانی که گرویدن است بما جاء من عند الله و فرمان که کردن کوفتن احکام شرع است بی اکراه و قرآن که عمده نامه
ازل و طغرای عنایت لم یزل است از نزدیک اله و اسماء ثلثه بدین معانی دلالت دارند الله او است که بنده را سعادت ایمان
داد و رحمن است که بمتابعت شرع فرمان داد و رحیم است که امان نامه قرآن بخداد **دقیقه ۱۲** در کنز الذکرین آورده است
که بندگان حاجتمند یا مظلوم اند یا محروم یا مجرم و اصول حاجات همین سه است استغاثه مظلومان و استرزاق محرومان و استغفار
مجرمان و کرم الهی بدین سه اسم زمره حاجتمندان را امیدوار میگرداند گوئیا میگوید الله منم ای دادخواهان اجابت دعای شما
بر من است امن یجیب المضطر اذا دعاه رحمن منم ای روزی طلبان روزی شما بر من است هو الرزاق ذو القوة المتین رحیم منم ای
گنه کاران آمرزش شما بر من است کتب ربکم علی نفسه الرحمة اگر فیض الوهیت من شما دعای بیچارگان لهف اجابت نرساند در
مضیق اضطرار فرو مانند و اگر صفت رحمانیت من اسباب معیشت در هاندگان مهیا نساند بگرداب اضطراب در افتند و اگر صفت رحیمیت
من کشت امید گنه کاران را سبز نکرداند بسموم خزان احزان پژمرده خال گشتند **شعر** گر ندهد نیل تو باران فراخ کشته کس
بر ندهد نیم شاخ گوشم از آن ابر بر اولاده کن گلشن اقبال مرا تازه کن باغ مرادم ز خزان دور دار شاخ امیدم بوفا دار کن
از **دقیقه ۱۳** گفته‌اند که اسماء الهی با لطفیه اند چون رحیم و یا قهریه اند چون الله یا متوسط بینهما چون رحمن
که دائر است میان لطف و قهر و جلال و جمال که گاهی از قهر میدهد ذات معدله با قهر مقتضی افناء باشد که الملک یومئذ الحق للرحمن
و گاه از تجلیات لطف خبر کرفته اقتضاء اثبات کند که الرحمن علم القرآن و همین معنی را در بحر الحقائق بسر برنج آورده
که رحمن متوسط شده میان قهر صرف و لطف محض پس چون دلالت الله بر بطش و هیبت ظاهر است و دلالت رحیم

تعلیق ثلث ستّ کی اسماء مختص است در اینکه یکی از آنها را از معوّقات است

ترتیب آنکه چون اسم رحمن در میان ۲ از آنکه قسمی از ۲ اسم مذکور است

برانی وسلوک واضح وباهر وقهر ولطف فضل الله لآدم املاً واسطهٔ میان این دوان اسم رحمن است اینجا از سرّ مرج البحرین یلتقیان
کرد دو دریای لطف وقهر است شمه در توان یافت وسکینهٔ بینهما برزخ لا یبغیان که توسط برزخ جامع است پی توان برد
و در یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان که در رحمانیت ومرجان جلالیت است معلوم توان کرد واز حقیقت فایدهٔ جمع اسماء
باخبر توان شد **دقیقه** ۱۴ خواجه در نفحات آورده که در اسم الله هیبت است ودر وصف رحمن ورحیم سرور وبهجت
سالک را دو حالت است بسط وقبض وانس وهیبت چون صفت قبض غالب گردد در النفات بغیر فرو بسته شود قل الله
ثم ذرهم **شعر** ندادم سر خلق وکرد است خواهی سر زحمت خویشتن هم ندادم ودر حال بسط دو کون در گوشهٔ دل عارف
ناپدید شود **شعر** در فراخی عرصهٔ دل جگان تنگ آمد عرصهٔ هفت آسمان ودل را بجهت آن قلب گویند که متقلب است در
بیدای قبض وبسط ومتردد در میدان انس وهیبت چنانچه مؤدای قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبهما کیف یشاء
از اینحال خبر میدهد پس چون حق سبحانه وتعالی در بسمله ذکر اسم الله کرد که موجب قبض وهیبت است ارداف فرمود از آن که
رحمن ورحیم که سبب بسط وانس وراحت است تا دل بنده از تقلب خود بین الحالتین باز نماند وچون سعهٔ میدان بسط
زیادت از ساحت خلوتخانهٔ قبض است برای ثانی یک اسم وبجهت اول دو نام کرد دلالت ایشان بر رحمت بتصریح ووقوع یافته
متعین شد تا انسان که مشتاق آن است بجولان بسط مستأنس گشته بیکبار از سطوت قبض گوشه نگیرد **شعر** خداوندا
طاقت قهرت ندارم بلطف بیکرانت امیدوارم که رحمهای تو ما را کرد گستاخ بدین امیدهای شاخ بر شاخ وگرنه ما الذی
خاک باشیم که از دیوار تو رنگی تراشیم **دقیقه** ۱۵ جمعی بر آنند که این سه نام از برای سه طایفه مذکور شده است
غواصان بحر شریعت وسیاحان راه طریقت ومتمکنان مسند حقیقت اولا اهل حقیقت را باسم الله نوازش هیبت میدهد
که الله ولی الذین آمنوا وارباب طریقت را از اسم رحمن بمحبت تربیت میکند که سیجعل لهم الرحمن ودّا واصحاب شریعت را به
اسم رحیم از رحمت شامل نصیبی کامل بخشد که وکان بالمؤمنین رحیما **و در** روح الارواح آورده است که لفظ الله
دلالت بر قدرت سرمدی دارد ورحمن بر رحمت ازلی ورحیم دلالت بر رحمت ابدی دارد هر سه را با هم منضم ساخت تا بدانی
که در دریای قدرت ظاهر ومحیط رحمت اول وآخر چون با یکدیگر جمع گردد کدورت مشتی خاک در میان پدید نباید واز اینجا است
که فرموده اند اذا فاض بحر الرحمة تلاشی کل زلة وجرمه وچون دریای رحمت موج مغفرت برآرد خاشاک زلل ومعاصی نابود
گردد زیرا که زلت نبود وپیدا شد ورحمت همیشه بود وباشد آنچه صفت لم یکن دارد با آنچه سمت لم یزل لا یزال است
مقاومت نتواند کرد **شعر** اندم که بحر رحمت موج کرم برآرد آدینه معاصی گرد عدم برآرد وختم کلمات مبارکه
بسمله باسم رحیم دلیلی روشن است بر اختتام احوال اهل ایمان برحمت ومغفرت ورضوان **شعر** حامی الکریم
نه بر رحمت است بهر چه شد خاتمه ان رحیم **عائدة فیما فائدة** بباید دانست که کمال بنده وسعادت او در آنست که به
اخلاق الهی متخلق گردد وبمعانی اسماء وصفات حضرت سبحانی متحلی شود واز هر صفتی از صفات او بهره بردارد واز هر اسمی از اسماء الهی
بنصیبی خاص از مسمی محظوظ گردد وبدان عمل نماید تا مظهر آن نواقع شود وبمجرد خواندن اسم قناعت نکند وبصرف شنیدن لفظ او
وفهم لغت وثبوت آن معنی مر حق سبحانه وتعالی را اکتفا ننماید چه آنکه بهره شنیدن ایشان را نیز هست وفهم وضع لغت ومعرفت
آن برادرانی لغوی بل اعتبار بلوی پوشیده نیست واعتقاد ثبوت آن معنی مر حق را بی کشف صحیح همان مستدعی فهم معانی الفاظ
است وتصدیق بدان بر سبیل تقلید واغلب عوام در این معنی مشارکت دارند پس باید در طلب حظی دیگر بود واز حظوظ خواص باید
محظوظ شد وحظ خواص ومقربان از معانی اسماء وصفات ربانی سه نوع است **اول** معرفت این معانی بر سبیل مکاشفه
ومشاهده تا حقایق آن بر ایشان روشن گردد بر وجهی که از نظر فتخطا مأمون ومصون باشد واتصاف حق سبحانه وتعالی بدان
ایشان را منکشف گردد انکشافی که در وضوح جاری مجرای یقینی بود که ایشان را بصفات خود هست یعنی صفاتی که بشهود
کشف باطنی ادراک میکنند نه باحساس ظاهر **دوم** بزرگ داشتن آنچه بر ایشان منکشف شده باشد از صفات الهی
بر وجهی که از آن استعظام شوقی ایشان را منبعث گردد وداعیه قوی شود باتصاف بدانچه ممکن باشد از آن صفات **سیم**
سعی در اکتساب آنچه تواند مقدور باشد از آن صفات وتخلق بدان وتحلی بمحاسن آن کما قال النبی صلی الله علیه وآله تخلقوا باخلاق
الله وشک نیست که باستیفاء این حظوظ بنده را صفت علماء ربانی حاصل گردد ودر حصول سعادت قرب حق شبیه ملائکه
مقربین شود واز ثمره این بیان ظاهر میشود که حظ بنده مؤمن از رحمن ورحیم در هنگام تلاوت کلمه مبارکه بسم الله الرحمن الرحیم
مثلا آن باشد که کثیر الرحمة باشد وهر که با وی نزدیکتر بود رحمت او بدو پیوسته تر باشد واقرب اشیاء به بنده نفس او است پس باید
که رحمت او اولا بنفس خود برسد در امور روحانی وعلمی وجسمانی اما در روحانیات باینکه نفس را پاک کرداند از لوث جهل وبحلیه معرفت الله
او را بیاراید واما در عملیات نفس را باید پاک کرداند از طرفین افراط وتفریط در اخلاق واز ذمایم صیانت کند وبر امر مواظبت او امر ونواهی که در کار
اعتدال است ثابت بدارد واما در جسمانیات او را بر وسط اعتدالی الزام کند که خیر الامور اوسطها خواه در امور مطلوبه از مطعوم و
مشروب ومنکوح وچه در امور مطلوبه بالعرض از قوام بال وجاه دنیاوی وبعد از رحمت بر نفس نسبت با ابناء جنس نیز در این مقام بر ایشان شفقت ورحمت نماید

عدة حکایات از تکملة مرتبة عباسی فی فضل البسملة حکایت ۱ شیطان فربهی با شیطان لاغری ملاقات نمودند شیطان فربه بشیطان لاغر گفت که چه چیز ترا باین حال نموده است و برای چه این چنین لاغر و نحیف گشته گفت بجهة آنکه من در نزد مردی هستم که همیشه در ابتداء هر کاری بسم الله میگوید داخل منزل میشود بسم الله میگوید وقت خوردن بسم الله میگوید وقت آشامیدن بسم الله میگوید و همچنین در هر شغلی پس باین سبب من نمی توانم با او شریک شوم از این جهة است که این گونه لاغر و ضعیف شده ام پس شیطان فربه باو گفت که من در نزد مردی هستم که هیچ چیز نمیداند پس من در اکل و شرب و لباس و نکاح با او شریک هستم و او را مانند چاروا پا کرده ام سوار شده ام از این جهة است که چنین فربه شده ام حکایت ۲ ابو مسلم خولانی خادمه داشت که همیشه او را زهر میخورانید و در او اثر نمیکرد پس وقتی از ابی مسلم جهة این عدم تاثیر زهر را سؤال کرد ابو مسلم گفت چه ترا وادار کرده است ترا براین کار که میخواهی مرا مسموم نمائی گفت بجهة آنکه تو مرد پیری شده و من خوش ندارم مصاحبت و ملاقات ترا پس ابو مسلم آن کنیز را آزاد نموده و باو گفت که جهة عدم تاثیر سم در من این است که من در نزد هر خوردن و آشامیدنی بسم الله الرحمن الرحیم میگویم پس هیچ چیز بمن ضرر نمیرساند حکایت ۳ لقمان ع وقتی کاغذی یافت که در آن نوشته شده بود بسم الله الرحمن الرحیم پس از راه احترام و تجلیل او را برداشته و بجود بواسطه این عمل خداوند ببرکت نام شریف خود لقمان را حکمت عطا فرمود حکایت ۴ زن مؤمنه شوهرش مرد منافقی بود و این زن مؤمنه در نزد شروع هر کاری بسم الله الرحمن الرحیم میگفت پس شوهرش براو غضب نموده و با خودش قرار داد که وقتی او را در این عمل خجالت زده نماید پس روزی همیان زری بدست آن زن داد و گفت این را بامانت سپردم باید محافظت نمائی پس آن زن همیان را گرفته و گفت بسم الله الرحمن الرحیم پس بپیچید آورده و آن همیان را در آنجا نهاده و او را دوخته و گفت بسم الله الرحمن الرحیم پس بعد از چند روزی شوهرش در خفا آن همیان را دزدیده و برده در دریا انداخته و رفت در دکان خود نشسته بکسب خود اشتغال ورزید صیادی از آنجا گذشت و با مرد دو عدد ماهی را و خرید و بخانه برد و بزوجه اش فرستاد که برای شام او طبخ نماید پس آن زن مؤمنه گرفته و مشغول اصلاح و تهیه طبخ آنها گردید پس چون آنها را در نزد خود گذاشت گفت بسم الله الرحمن الرحیم و چون شکم یکی از آنها را بشکافت بقدرت خدا همیان زر را در شکم آن ماهی بیرون آمد پس آن زن برداشت و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و برد همیان را در جای خود نهاد همانجا که در اول گذاشته بود شب که شد شوهرش آمد پس از فراغ از شام خود آن صره زر را از زن مطالبه نمود پس زن از جا برخاسته و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و رفت صره زر را آورد و در نزد شوهر گذاشت همین که چشم آن مرد بر آن صره زر افتاد فی الفور بسجده در افتاده و سر از سجده برداشت و گفت ایمان آوردم بخداوندی که پرورش دهنده عالمیان است حکایت ۵ مرد زاهدی بود مرد که همیشه روزه دار بود و هیچ کس او را ندید که غذائی بخورد یا بیاشامد مگر آنکه در اوقات افطار خود کاغذی را از بغل خود بیرون آورده و بآن نظر میکرد و باز در جیب خود میگذاشت پس وقتی که از دنیا رحلت نمود غاسل آن نوشته را از جیب او بیرون آورد و خواند دید که در آن نوشته بسم الله الرحمن الرحیم پس حاضرین تعجب نمودند پس از گوشه خانه ندائی شنیدند که تعجب نکنید که ما ببرکت بسمله باو عطا نمودیم و برحمت خاصه خود توفیق دادیم او را و برحمت خود بیامرزیدیم او را حکایت ۶ آورده اند که بشر حافی رقعه یافت که در آن بسم الله الرحمن الرحیم نوشته بود پس سه درهم در نزد او بود تمام آنها را داده و بوی خوش خرید و آن را معطر و خوشبو نمود هاتفی او را ندا در داد که چنانچه نام ما را گرامی داشتی و معطر ساختی نام ترا مکرم و معطر نمودیم رحمة الله

حکایت ۷ آورده اند که نمرود دختر صغیره داشت وقتی که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را در آتش انداختند این دختر از پدرش گفت بگذار بروم ابراهیم را در آتش ببینم چه میکند پس رفت و نظر کرد دید ابراهیم در میان آتش صحیح و سالم است پس گفت ای ابراهیم چگونه است که آتش ترا نمی سوزاند ابراهیم فرمود کسی که جاری باشد بر زبان او بسم الله الرحمن الرحیم و قلب او پر باشد از معرفت حضرت حق متعال سبحانه و تعالی آتش او را نمی سوزاند پس آن دختر گفت اراده دارم نزد تو آیم ابراهیم فرمود آن دختر بگو لا اله الا الله ابراهیم رسول الله آن دختر این کلمه را گفته و داخل آتش شد و آتش براو نیز سرد و سالم گردید وقتی که برگشت نزد پدر خود او را از قضیه خبر دار نمود پس او را امر نمود برجوع و باز گشتن از دین ابراهیم دختر قبول نکرد او را بعذاب شدید معذب ساخت خداوند تعالی جبرئیل را امر فرمود آن دختر را گرفت و در نزد ابراهیم برد تا آنکه حضرت ابراهیم او را به پسر خود تزویج نمود و بیست پیغمبر از بطن او بوجود آمد حکایت ۸ آورده اند که مرد یهودی عاشق و شیفته زن یهودیه بود بحدیکه از شدت عشق با آن زن از خوردن و آشامیدن باز مانده بود پس شکایت حال خود را نزد یکی از بزرگان و شیوخ آن عصر برد آن شیخ برای معالجه بسم الله الرحمن الرحیم را نوشت بیهودی داد او را امر بدستور شیخ بالعجله فی الفور گفت ای شیخ برکت این کلمه نوری در قلب من تاثیر نمود که بکلی از محبت او خود فراموش نمودم و در عوض آن محبت اسلام در قلب من قرار گرفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله شهادتین میگفتم بوحدانیت خدا و رسالت محمد مصطفی ص پس آن زن یهودیه هم این خبر را شنید خدمت شیخ آمد و گفت ای پیشوای مسلمانان من آن زنی که معشوقه این مرد هستم در خواب دیدم که بمن گفتند اگر طالب بهشتی نزد شیخ برو پس شیخ با آن زن گفت بگو بسم الله الرحمن الرحیم چون این کلمه را بر زبان جاری ساخت فریاد زد ای شیخ مسلمان شدم [illegible] بطوریکه ... داشاهد

در حکایات باب بسمله و فضایل آن

در حکایت اسلام آوردن یهودی و زن

نمودم پس عرضه بدار بر من اسلام را پس اسلام اختیار نمود همان شب در عالم خواب بهشت وقصور بهشت را دید که بر انها نوشته
بود بسم الله الرحمن الرحیم پس منادی او را ندا کرد که ای گوینده بسم الله الرحمن الرحیم خدا عطا بتو فرمود انچه را که دیدی پس از
خواب بیدار شده وعرض کرد پروردگارا داخل بهشت نمودی مرا و باز بیرون اوردی مرا از ان سؤال میکنم تو را بحق بسم الله
الرحمن الرحیم که دوباره مرا به بهشت برگردانی این را گفت و افتاد و جان بحق تسلیم نمود **حکایت ۱۹** حضرت عیسی
بر صیادی گذشت که مار بزرگی را میخواست صید کند پس ان مار چون چشمش بر حضرت عیسی ع افتاد عرض کرد یا نبی الله بگو باین مرد
که من سمی دارم کشنده است مرا رها نماید حضرت عیسی ع ان صیاد را نهی فرمود از گرفتن مار ان مرد قبول نکرد پس وقتی دیگر حضرت
بر ان صیاد عبور فرمود عرض کرد یا روح الله ان مار را گرفتم حضرت نظر کرد دید مار از شرم سر را بجای دم گذاشته و دام خوابیده است
پس بحضرت عیسی ع عرض کرد یا روح الله این مرد بقوت و شجاعت خود مرا مغلوب و مقهور ننمود بلکه برکت بسم الله الرحمن الرحیم
بر من غالب شد پس زهر مرا باطل نمود **حکایت ۲۰** اورده اند که چون حضرت سلیمان ع هدهد را بسوی بلقیس فرستاد
سائر طیور با او گفتند که چگونه تو نجات میکشی بروی هدهد در جواب گفت که کسی که بسم الله الرحمن الرحیم با او باشد
هیچ وقت مغلوب و مظلوم واقع نشود پس خدای تعالی کرامت را بر سر هدهد قرار داد تا روز قیامت که از سائر طیور ممتاز گردید
پس وقتی که بجانب بلقیس میرفت بر جبا هزار صیاد گذشت که بر او تیر افکندند و همه خطا شد با انکه چنان تیراندازی داشتند
که هیچ وقت خطا نمیکردند و چون حضرت سلیمان بسم الله را بسوی بلقیس نوشت خداوند برکت ان ملک و پادشاهی بلقیس را نیز
باو عطا فرمود و پادشاهی و اقتدارش بحدی بود که دوازده هزار سرکرده لشکر داشت که در زیر دست هر یک از انها صد هزار شجاع مبارز
بود واز برای او بود عرش عظیم که ان تختی بود که طولش هشتاد ذراع بود و همچنین عرض ان نیز هشتاد ذراع بود و همچنین بلندی
وارتفاعش از زمین بهوا هشتاد ذراع بود واین تفصیل را مقاتل نقل نموده **حکایت ۲۱** کافری بقصری گذشت که بر در
ان قصر جاریه و مرد پیری ایستاده بودند ان کافر گفت پیر را بکشتم و جاریه را تصرف میکنم پس نزد پیر مرد در او بجست و هر دو با هم
در اویختند پیر مرد چند مرتبه او را بر زمین انداخت و در هر مرتبه دو لب خود را حرکت میداد پس کافر با پیر گفت لبهای خود را
بچه حرکت میدهی پیر مرد گفت بگفتن بسم الله الرحمن الرحیم پس کافر اسلام اورد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم در ساعت پیر مرد
بمرد وان کافر کنیز و قصر او را تصرف نمود **حکایت ۲۲** یکی از صلحاء گفته وقتی برادرم بر من وارد شد در حالتی که سکران
ومست بود پس من او را زدم واو از نزد من فرار نموده و بیرون رفت اتفاقا با ان حال مستی در ابی افتاده وغرق گردید پس خبر
شدم واو را از اب بیرون اورده و دفنش نمودم همان شب او را در خواب دیدم که در بهشت است پس باو گفتم که تو در حال سکر
ومستی از دنیا رفتی و با ان حال تو را در بهشت می بینم گفت بلی همان حینی که از نزد تو بیرون شدم در بین راه ورقه یافتم که در ان کلمه
مبارکه بسم الله الرحمن الرحیم نوشته بود پس برداشتم واو را بلعیدم و چون از دنیا رفتم و مرا دفن نمودی نکیر و منکر بر من داخل
شدند واز پروردگارم مرا سؤال نمودند در جواب گفتم چگونه از من سؤال مینمائید و حال انکه اسم او در جوف من است پس منادی
ندا کرد که راست میگوید بنده من بدرستیکه من او را امرزیدم **حکایت ۲۳** در محاضرة الابرار ومسامرة الاخیار
محیی الدین است که وقتی خلیفه ثانی با جمعی از اصحاب رسول خدا ص در مسجد پیغمبر نشسته بودند و در فضائل قران مجید تکلم مینمودند
بعضی میگفتند که خاتمه سوره بقره از تمامت ایات قران افضل است و بعضی میگفتند خاتمه سوره بنی اسرائیل افضل است و
بعضی کهیعص و بعضی طه و بعضی ایات دیگر را افضل میگفتند و در ان جمع عمرو بن معدیکرب زبیدی حاضر بود چون
از تکلمات قوم در خصوص افضل ایات فراغت واقف شد بخلیفه گفت کجائید شما از عجیبه بسم الله الرحمن الرحیم قسم بخدا
که در بسم الله هر اینه امر لیست که اعجب عجایب است خلیفه بلو را نو نشست واز این کلام عمرو تعجب نموده و گفت یا ابا ثور
خبر ده ما را بعجیبه بسم الله الرحمن الرحیم عمرو گفت بدانکه در زمان جاهلیت مجاعه شدیده در طایفه بنی زبید حادث
شد بنحوی که چیزی از خوردنی در میان طایفه یافت نمیشد پس من اسب خود را سوار شده در بیابان بطلب ادوقه بیرون امدم و انقدر
اسب دوانیدم که دستها و پاهای اسب من از کثرت سیر و عدو در میان هم میپیچید بجز چیزی از تخم مرغ شتر مرغ چیزی دیگر
نیافتم تا انکه از دور خیمه دیدم که مواشی بسیار در اطراف ان جمع شده چون نزدیک بان خیمه رسیدم جاریه را دیدم که
مثل ان در زیبائی ندیده بودم و در سایه خیمه مرد پیری بود که از کثرت سن قادر بر نشستن نبود واز برای او متکائی
ترتیب داده بودند و بدان تکیه کرده بود پس من از هول انجا دیدن واز الم جوع که بر من مستولی شده بودند چون نظرم بر ان
مرد پیر افتاد گفتم مادرت بعزایت بنشیند ماده اسیری باش ای مرد پیر چون این کلام از من شنید گفت ای جوان اگر تو
گرسنه شده پیاده شو تا طعام برای تو حاضر نمایم و اگر فقیری و میخواهی اعانت کنم مضایقه ندارم من در جوابش همان
حرف اول را تکرار نمودم او نیز در جواب من همان سخن را گفت تا سه مرتبه پس دفعه سیم مثل مرد پیری که قادر بر قیام نباشد
بصعوبت از جای خود برخاست و نزدیک من امد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم پس دست دراز نموده و مرا بجانب خود میکشید
چون نیک نظر کردم انگاه خود را بر بالای زمین افتاده واو را بروی سینه خودم نشسته دیدم پس بمن گفت که تو را

در بیان انکه هدهد [illegible]

در بیان حکایت عمرو بن معدیکرب [illegible] در فضیلت کلمه مبارکه

بقتل رسانم با او تو دست برداریم من کفتم از من دست بردار پس از بالای سینه من برخاست من با خود کفتم ای عمرو تو فارس عرب هستی
مردن از برای تو آسان تر است از کریختن از چنگ چنین پیر مردی ضعیف که قادر بر حرکت نیست پس دو باره قصد او را نموده
و کفتم مادر ت بعزایت بنشیند آماده اسیری باش پس آن مرد پیر نزدیک من آمده و بسم الله الرحمن الرحیم کفت و مرا به سمت خود پیش
کشید چون نیک نظر کردم او را در بالای سینه خود دیدم باز بمن کفت که تو را بکشم یا رها سازم کفتم رها ساز پس از بالای سینه
من برخاست و اشعاری خواند که مضمون بعضی از آنها این است که به بسم الله الرحمن الرحیم فایز شدیم از قدیم الایام و بر الرحیم
ظاهر شدیم بر علو چون این کیفیت را دیدیم باز در خیال دستگیری او بر آمدم و کفتم مادرت بعزایت به نشیند آماده اسیری باش
چون این کلام را از من شنید نزدیک من آمده و در حالتی که غضبناک بود بسم الله الرحمن الرحیم کویان مثل اول دفعه دیگر باز
مرا به سمت خود کشیده و بروی سینه ام نشست و مادران اوقات جز نام لات و عزی چیز دیگر نمیدانستیم پس باو کفتم مرا رها نمای
کفت هیهات که بعد از سه مرتبه که من تو را دستگیر کرده ام و تو قصد من نمودی دیگر تو را رها نمایم پس جاریه را کفت که کارد مرا بیاورد
چون کارد را آورد موی ناصیه مرا برید و از بالای سینه من برخاست و کفت عمرو بن معدی کرب منتنا علی عمرو فعاد بحینه
وشی فتنبا فساء وما فعل وجه اسم ذی الآلاء عز و رفعه وحجز لو کان سامعة عقل پس عمرو بخلیفه کفت که در جاهلیة
و در جاهلیت قبیله زبید عادت چنین بود که اکر در خارج از طایفه موی ناصیه ما برید ه میشد خجالت میکشیدیم که تا آن موی بیرون نیاید ما
و از دل آن قبیله شویم ناچار راضی شدم که تا یکسال در نزد آن مرد پیر بمانم و او را خدمت نمایم تا موی پیشانی من روئیده شود چون
سال با خر رسید روزی آن مرد پیر بمن کفت ای عمرو بیا همراه من در این وادی اکرچه من خوفی ندارم بواسطه وثوق و اطمینانم بر بسم الله
الرحمن الرحیم ولی محض انکه تنها نباشم همراه من بیا پس من بهمراه او رفتم تا انکه بوادی رسیدیم چون در آن وادی داخل شدیم آن
پیر مرد صدای خود را بر کشیده بسم الله الرحمن الرحیم بلند نموده پس نماند در آن وادی طایری مکر انکه از آشیانه خود بیرون آمده
و پرواز کرد و دوم مرتبه صدای خود را به بسم الله الرحمن الرحیم بلند کرده پس نماند در آن وادی در اینمرتبه هیچ سبع و درنده مکر
انکه همه از آن وادی فرار نمودند پس مرتبه سیم صدای خود را به بسم الله بلند نمود ناکاه دیدم انسانی سیاه که قد او بقدر نخله
خرمائی بود نمودار شد و لباس پشمینه در بر داشت و یا از کثرت زیادتی بدنش کویا لباس پشمین پوشیده بود پس خوف بر من
غلبه نمود آن پیر مرد کفت خوف بخود راه مده و چون من و او دست در کریبان یکدیکر انداختیم تو بسم الله الرحمن الرحیم را تلاوت
نما چون آن سیاه نزدیک رسید و در هم او بخند من کفتم باللات و العزی پس دست از آن سیاه بر داشته و نزد من آمد و چنان
سیلی بصورت من زد که نزدیک بود سرم کنده شود من کفتم دیکر این کلام را نکویم پس دو باره با آن سیاه در آویخت من کفتم بسم الله
الرحمن الرحیم دیدم آن مرد پیر را که بر سیاه غالب آمد و او را در زیر دست و پای خود می مالید چنانچه اسب کسی را لکد کوب نماید پس
شکم آن سیاه را شق نموده و چیزی شبیه بر قندیل و سیاه رنک از میان آن بیرون آورده و کفت ای عمرو این غش و کفر او است
که در جوفش بود پس باو کفتم پدر و مادرم فدای تو بکو بدانم تو را با این قوم چه خصومت است کفت ای عمرو انجا میبری که در خیمه دیدی نام
او فارعه دختر مستور است که مردی از جنیان و نام من فقیه نبود و ملتزم بودند بدین مسیح و چون مستور دختر خود را بمن داده است این قوم
او را نا خوش آمده و هر سال یکی از آنها بمجادله من آمده و خدا وند مرا بیرکت بسم الله الرحمن الرحیم بر او نصرت میدهد پس از آن مکان بهم
خرامیدیم تا انکه در کنار وادی رسیدیم پس بمن کفت ای عمرو مجادله مرا با آن سیاه دیدی کفتم بلی کفت من کرسنه شده ام تو در این
اطراف جستجو نمای بلکه چیزی از خوردنی بیابی تا من بخوریم من کردش نمودم چند دانه تخم شتر مرغ یافتم و جز آن چیز دیکر نیافتم پس آنها را
برداشته و بجانب او روان شدم چون نزد یکش آمدم دیدم که او بدست خود را در زیر سر کذاشته و شمشیرش را در کنار خود
نهاده و خوابیده است و شمشیر او هفت وجب طول آن بود و دو وجب عرض آن و آن همین صمصامه است که در غزوات و
جنگها در دست من است پس آن شمشیر را برداشته و چنان بر او ضربتی زدم که دو ساق پای او قطع شد چون آن کار را نمودم بمن کفت
ای غدار چه علت در باره من کردی پس او را با شمشیر آنقدر زدم که ریز ریز و قطعه قطعه کردید بعد از آن ثانی خلیفه ثانی چون این کیفیت را از
عمرو شنید کفت من هم میکویم انچه را که آن بنده خدا کفت یعنی تو را غدار میکویم مرکز از مسلمانان تو نظیر نیافت و ناسزا مرثیه
بر تو انعام نموده و تو را بر قتل نرسانیده و تو او را خوابیده یافتی و او را مقتول ساختی قسم بخدا اکر از اعمال صادره در زمان جاهلیت
مؤاخذه کردن نیکو بود بعد از استعداد بدولت اسلام هر اینه الان تو را مقتول میساختم پس از این خلیفه چند شعری انشاء نمود
که مضمون آنها توبیخ عمرو و نکوهش او بود از این فعل شنیع و مؤاخذه نکردن از انچه در جاهلیت وقوع یافت آنکاه خلیفه بعمرو
کفت که حکایت آن مرد را تمام نمای که بدانم آخر کار بکجا انجامید عمرو کفت که بعد از انکه آن مرد پیر را کشتم رو بان خیمه آ
شدم و چون نزدیک خیمه رسیدم آن جاریه باستقبال من شتافته و چون مرا تنها دید بمن کفت شیخ را چه کردی کفتم او را حبشی
سیاهی کشت دختر کفت دروغ میکوئی تو او را کشته آنقدر دیر داخل خیمه شده و آغاز کریه نهاد و اشعار در مرثیه آن پیر مرد
میسرائید پس من داخل خیمه شدم که تا او را بقتل رسانم ناکاه دیدم که خیمه خالی است و اصلا در آن نیست و کویا که زمین او را به
خود فرو برده بود پس آن خیمه را کندم و اسباب آنرا بر داشته و مواشی او را که در آن وادی بود ند جمع نموده ... آنرا

میرانیدم تا انکه در میان قوم خود که بنی زبید میباشد بسا نیلم **حکایت ۱۲** در حکایات الصالحین اورده است که انس بن مالک روایت کرده که در نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم که مردی از بنی غفار در آمد و دو رکعت نماز کرد و فرایض و سنن و ارکان و ابعاض و هیئات ان جمله را بجای اورد و خواست که از مسجد بیرون رود حضرت رسول صلعم او را فرمود که چکردی یا اعرابی ان مرد گفت نماز کردم رسول خدا فرمود نماز نکردی اعرابی دل تنگ شده و بنزدیک عمر خطاب رفت و گفت که یا عمر بفریادم رس که هلاک شدم عمر گفت چکردی اعرابی گفت نماز کردم چنانکه از حضرت رسول صلعم اموخته ام و رسول صلعم مرا گفت که نماز نکردی عمر گفت برو بنزدیک ابی بکر و ابن خالد او را معلوم کن اعرابی بیامد بنزد ابی بکر و ابن خالد را با ابی بکر بیان نمود ابو بکر گفت برو بنزد علی و با او بگو اعرابی نزدیک حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام امد و گفت یا علی ع دریابم که ضایع شده و عمر من بیهوده تلف کردید مرا دریاب که هلاک شدم علی ع فرمود ای اعرابی چه اتفاق افتاده است اعرابی گفت چنانکه از پیغمبر اموخته ام نماز کردم با تمام اجزاء و شرایط و حضرت رسول صلعم بمن فرمود نماز نکردی حضرت امیر فرمود خبر ده مرا که در ان وقت که کوزه اب بر گرفتی و وضو ساختی ایا چون اب بر دست خود ریختی نام خدای یاد کردی یا نه اعرابی گفت نه حضرت علی فرمود برو و وضوی خود را تازه کن و چون خواهی اب بر دست بریزی خدای را یاد کن و بسم الله الرحمن الرحیم بگو و وضو را تمام کن و بمسجد امده و باز در پیش حضرت رسول نماز کن اعرابی چنانچه حضرت امیر فرموده بود تجدید وضو نمود و بمسجد رسول امد و باز در نزد حضرت رسول صلعم نماز کرد و حضرت در روی نگریست و تبسم کرد و فرمود الان صلیت ای اعرابی الحال نماز کردی که در اول وضو نام خدای یاد کردی و بسم الله الرحمن الرحیم گفتی که هیچ کار تمام نگردد الا بنام او و نعم ما قیل **شعر**

بی نام تو ای نگار نیک خرم نزدم | کز دل بکند نام تو هیچ حزنم | هر گاه که بر زبان برانم نامت | جان تازه شود شاد امند بدنم

خاتمه مسکیه در جواهر التفسیر اورده است که قران مجید و فرقان حمید علاج جمیع امراض ظاهره و باطنه و شفاء کلیه الام و اسقام صوریه و معنویه از او حاصل است و کیفیت انتفاع بکلمات فرقانی یا بتلاوت باشد یا بکتابت و تلاوت یا حصری بود که بعددی معین خوانند یا اطلاقی که تعیین عدد نمایند و کتابت یا رسمی باشد بر وفق و انجا بر رسمی شاید و بر رسم امام انفع بود و بعد از کتابت یا بمحل ان فایده که بر ملد بهر جهه که باشد از شسته و تعلیق چون تعاویذ یا بلبس چون خواتیم یا بغسل صور کاغذ با آب و کلاب و مانند ان و اشامیدن یا در عضو مالیدن و لیث بن مجاهد نقل میکند که شستن الفاظ قران و مریض را اشامیدن حمید شفا جایز است و این روایت در تفسیر قرطبی اورده و از ائمه اهل بیت نیز مثل این روایت والله اعلم و احکم

غرض انکه چون زبان قلم با براد بعضی از خواص و منافع ایات فرقانی و کلمات قرانی در هر محل و عده داده جمیع انجاز ان بر سبیل ایجاز چند کلمه در خواص کلمات تسمیه نفعنا الله و جمیع المسلمین بها نوشته میشود در کتاب غنیة العباد از انس بن مالک روایت میکند که حضرت رسالت صلعم فرموده است که هر که در هر روزی ده بار بگوید بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم از گناهان پاک گردد و ایزد تعالی او را از هفتاد نوع بلا نگهدارد که از انجمله جذام و برص و فالج است **و در کتاب** ریاض الجنان از ابن عباس رضی الله عنهما بر این وجه نقل میکند که حضرت امیر علیه الصلوة و السلام فرمود که از قایل این کلمات هفتاد باب از بلا منصرف سازند که اسان ترین همه اندوه و ملال بوده باشد و ابو عبد الله الیافعی در کتاب درر النظم اورده است که هر که بسیار گوید بسم الله الرحمن الرحیم او را هیبتی روزی کرد انند نزد اهل عالم از علویات و سفلیات تا همه بنظر احترام در او نگرند و هم ایشان نقل کرده اند که بزرگی گفته است که از برای قضاء حاجات و بر امدن مرادات دوازده هزار بار بباید خواند بر این وجه که چون هزار بار تمام شود دو رکعت نماز گذارد بر وجه مذکور و بار بعد از دعوت نماید تا دوازده هزار نوبت با تمام برسد بجهت مهمه حاجت وی مقضی گردد **و شیخ** ابو العباس در شمس المعارف کبیر اورده است که هر که بسم الله الرحمن الرحیم را ششصد و چهل بار بنویسد و با خود دارد در هر جا معزز و مکرم و مبجل و محترم گردد و قلوب همه مردمان بمحبت او مایل گردد و در باب خواص هر یک از اسماء ثلثه در این کلمه مبارکه بسم الله نیز سخنانی منقول است خواجه پارسا در شرح اسماء الله فرموده که هر که هر روز هزار بار بگوید یا الله صاحب یقین گردد و گفته اند یا رحمن بعد از هر نمازی صد نوبت غفلت و فراموشی و سختی از دل ببرد و چون هر روز صد بار یا رحیم بگوید مشفق و مهربان گردد **و از** ابراهیم تیمی منقول است که گفت حضرت الیاس مرا جمله کلمات مهمات تعلیم داده و فرمود که هر کرا مهمی باشد و از تدبیر ان عاجز گردد باید که روز جمعه بعد از نماز عصر که اداء نماید هیچ ورد مشغول نکردد و با حضور تمام این دو اسم را که خاصه حق است یعنی الله و رحمن را بطریق ندا تکرار نماید تا غروب افتاب و بعد از ان سر بسجده نهد و حاجتی که دارد بخواهد **و در** کتاب تصاریف یونی مذکور است که اسم رحیم را در ایمن شدن از افات زمان خصوصا از غضب سلطان و تعرض او و باب عداوت خاصیتی عجیب است و شخصی را دیدم در شهر بورسه که از دیار مغرب است از سلطان زمان خوفی عظیم داشت او را ابد کر یا رحیم دلالت کردم هفت روز بر این ملازمت نمود روز هشتم بیرون امد و خدم سلطان او را گرفته نزد پادشاه بردند چون نظر سلطان بر او افتاد به تلطف و ملایمت با او سخن گفت و صله و خلعت یافته در سایه امان الهی از نزد سلطان بیرون امد **و در** بعضی رسایل است که کلمات بسمله را اسپه خاصیه مجرب هست و چون بعد ابیات ابن سینا در عمل این وجه که چند فسخه باد در بهم تقدیر اخصا

جواهر کلمات ـــ (زبدهٔ قرآنیه) ـــ لفضیلة الذکر مطلقا

قال الله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة الآیه یعنی و یاد کن ای محمد و گویند خطاب راجع بهر یک از بندگان است یعنی ای بنده
من یاد کن پروردگار خود را یعنی بتسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و قیام نما در حال خود از روی زاری و پرستکاری جهت تضرع و خشیت قریب
است باجابت و قبول بدان ای جوان برادر که سعادت ابدی و دولت سرمدی نتیجه ذکر خداوند است تعالی و تقدس و جلاء ابصار و صفاء
اسرار جز بدان میسر نیست و چون خلقت انسان مجبول بر نسیان واقع شده لذا قدرت ربانی از نهایت لطف و کرم ایجاد بواعث و دواعی
بر ذکر فرموده تا هرگاه که بنده غافل شود آنها مذکر وی باشند و از بواعث ایجاد از همه واضح تر است شعائر زمانی است و آن یا یومیه
است چون اوقات نمازها و صباح و مساء و ضحی و یا اسبوعیه است چون خمیس و جمعه و اثنین و یا شهریه است چون غره و ایام البیض
و یا سنویه است چون رجب و شعبان و رمضان و عرفه و عاشوراء و ایام معلومات و ایام معدودات و امثال اینها و اما مذکر مکانی
چون مساجد و مشاهد مشرفه و معابد متبرکه و مسجد الحرام و بیت المقدس و مسجد مدینه و مشعر حلال و مشعر حرام که مشعر حلال عرفات
و مشعر حرام مزدلفه است و از این همه افضل تر خانه کعبه است چه اینها همه مذکر آیند مر حق تعالی را جلت آلاؤه و تقدست اسمائه
و مرحوم ابن فهد در عدة الداعی آورده که ذکر محثوث الیه و مرغب فیه است بدلیل عقلی و نقلی اما اول بجهت وجوب شکر منعم
و شکر منبی است از اقسام ذکر چنانچه در آیه فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون جمع میانه ذکر و شکر نموده و این از
قبیل عطف خاص است بر عام مانند قوله تعالی تنزل الملائکة والروح و بجهت آنکه ذکر دافع ضرر مظنون است و هر ضرر که
مظنون الحصول است دفع آن واجب است تا قدرت بر آن اما آنکه ذکر دافع ضرر است جهت آنکه ابو عبدالله ع از پیغمبر ص روایت
کرده است که در هر مجلسی که مردمان در آن مجتمع شوند و در آنجا ذکر خدا نکنند و صلوات بر پیغمبر او نفرستند آن مجلس حسرت و وبال باشد
ایشان و حضرت صادق ع فرمودند که در هیچ مجلسی ابرار و فجار جمع نشوند که بدون ذکر خدا از آن متفرق شوند مگر که آن در روز قیامت حسرت
ایشان باشد بر ایشان و نیز فرموده که مؤمن بهر نوعی فوت شود مگر بصاعقه که چون در ذکر خدا باشد باو نرسد و اما آنکه هر ضرری
مظنون الحصول دفع آن واجب است امری ضروری است و احتیاج بدلیل ندارد و دلیل نقلی کتاب است و سنت اما کتاب کقوله تعالی واذکر ربک
فی نفسک تضرعا وخیفة و قوله اذکرونی اذکرکم و قوله واذکروا الله ذکرا کثیرا وسبحوه بکرة واصیلا و قوله لبیته ثم قل الله ثم ذرهم
و اما سنت پس بسیار است و ذکر آن مقتضی باطناب و ایجاز بترجمه بعضی از روایات اختصار میرود از ابی عبدالله روایت است که حق تعالی
فرموده که هر که بجهت مشغولی او بذکر من از رفع مسئلت خود بمن غافل شود افضل از آنچه من توقع داشته باشد باو عطا نمایم و حضرت
صادق ع فرموده که در حدیث قدسی آمده که هر که یاد من کند در مجمع مردمان من یاد او کنم در مجمع فرشتگان و نیز فرموده هر چیز
را حدی و نهایتی هست مگر ذکر من که او را حدی نیست که باو منتهی شود و بعد از آن فرموده که پدرم کثیر الذکر بود بترجیحی که در رفتن و نشستن
و طعام خوردن و مکالمه کردن با مردمان در یاد خدا بودی و من میدیدم که لسان او بحنک ملصوق شده بود و میگفت لا اله
الا الله و ما را جمع میکرد و بذکر و قرائت امر میفرمود تا که آفتاب طلوع میکرد و میگفت که در خانه که ذکر و قرائت در او بسیار باشد حق تعالی
برکت در آن زیاد کند و ملائکه در آن حاضر شوند و شیاطین از آن فرار نمایند و آنخانه روشن و درخشان باشد از برای اهل آسمانها مانند
درخشیدن ستارگان از برای اهل زمین و هر خانه که ذکر خدا در آن نکنند و قرائت قرآن ننمایند برکت آن کم شود و ملائکه از آن
هجرت کنند و شیاطین در آن حاضر شوند و بعد از آن فرمود که مردی نزد پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله بهترین اهل مسجد کدام است
فرمود اکثرهم ذکرا هر که ذکر او بیشتر باشد و ابو بصیر از ابی عبدالله روایت کرده که شیعه ما کسانند که در خلوت ذکر خدا بسیار
کنند و نیز فرمود که حضرت حق تعالی بموسی خطاب کرد که ذکر مرا بسیار کن در شب و در روز و در حالت ذکر خاضع و خاشع باش و از
حضرت رسالت ص روایت که چهار چیز است که غیر مؤمن بآن نائل نمی شود یکی صمت و این اول عبادت است دوم تواضع از برای خدا سیم
ذکر او سبحانه در همه احوال چهارم قلت مال و حضرت صادق ع فرموده که مؤمن بهر میته فوت شود از غرق و سبع و صاعقه و غیر آن و اما ذاکر
خدا باشد باین نوع میته هلاک نشود و در بعضی از احادیث قدسیه وارد شده است که هر بنده که من مطلع شوم بر قلب او و غالب
او تمسک باو باشد بذکر من او را سیاست کنم و همنشین و انیس و هم کلام او باشم و از حضرت رسالت ص مأثور است که حق تعالی
خطاب فرمود که اگر بنده من بذکر من مشغول باشد و نفس او اراده معصیتی نماید من حایل شوم میان نفس او و خطیئه او و نگذارم که
هیچ معصیتی از او صادر شود و اگر جماعتی در زمین مستوجب عذاب شده باشند که عقوبت من بر ایشان نازل شود و در میان ایشان یکی
ذاکر من باشد من بجهت او آن عقوبت را از ایشان بر کنار کنم و نیز از حضرت صادق منقول است که موسی از حق تعالی سؤال کرد که یا رب خدایا تو نزدیکی
بمن تا با تو راز گویم یا دوری که با آواز بلند ترا بخوانم حق تعالی وحی فرستاد به او که یا موسی انا جلیس من ذکرنی و در قرآن مجید یاد کرده است
که اذکرونی اذکرکم یعنی شما یاد من کنید بطاعت و عبادت من یاد میکنم شما را بنعم و احسان و رحمت و رضوان و از وهب بن منبه
روایت است که حق تعالی بداود علی نبینا و علیه السلام وحی کرد که ای داود اهل طاعت من در ضیافت من اند و اهل شکر من در زیادتی من
و اهل ذکر من در نعمت من و اهل معصیت را از خود مایوس نگردانم اگر توبه کنند اجابت کنم و اگر بخوانند جواب ایشان بگویم و اگر بیمار
طبیب ایشان باشم بمحن و مصائب تا ایشان را پاک گردانم از جمیع ذنوب و معائب و پیغمبر فرموده که در ... جاهی

در بیان فضیلت ذکر و بعضی از بواعث و دواعی آن

در بعضی از فضائل ذکر در احادیث قدسیه

ذکر خدا نکنند مگر که حق تعالی از آسمان با ایشان ندا کند که برخیزید که سیئات شما را بحسنات مبدل کردم و همه شما را آمرزیدم و در هیچ مجلسی
ذکر خدا نکنند مگر آنکه جمعی از ملائکه با ایشان در آن ذکر شریک باشند و ثواب ذکر خود را با ایشان دهند و نیز از آنحضرت منقولست که در باغهای
بهشت بچرید گفتند یا رسول الله و باغهای بهشت چه چیز است فرمود مجالس ذکر که در صبح و شام بذکر خدا مشغول شوید و بدانید که هر که خواهد
بداند منزلت و قدر خود را در نزد حق تعالی باید که نظر کند که منزلت حق تعالی در نزد او چگونه است چه حق تعالی بقدر مکانت و مرتبه خود
در دل مؤمن او را مرتبه و مکانت خواهد داد و بهترین اعمال شما نزد پروردگار شما پاکیزه ترین و بهتر و بلندتر از همه آفتاب بر آن می تابد ذکر
حق تعالی است چه او فرموده انا جلیس من ذکرنی و نیز از ائمه هدی علیهم السلام روایت است که در بهشت بیابانی وسیع است که هر گاه
بندگان بذکر خدا مشغول شوند فرشتگان در آن بیابان بدرخت نشاندن مشغول شوند برای او و چون بعضی از ایشان توقف کنند
در درخت نشاندن ایشان را گویند چرا توقف کردید گویند ان صاحبی قد فتر عن الذکر صاحب من در ذکر خدا سست شده اسباب و
ادوات درخت نشاندن را ذکر او است یا قوم تعمیم‌ه بدانکه استحباب ذکر خدا موقت بوقتی دون وقتی و مخصوص بحالی دون
حالی نیست بلکه ایشان را در همه اوقات و جمیع حالات مستحب است و هیچ حالی از احوال مکروه نیست حتی در وقت قضای حاجت
و بودن در بیت الخلا چنانچه حلبی از ابی عبدالله روایت کرده که با کی نیست ذکر خدا در وقت قضاء حاجت زیرا که ذکر او سبحانه
نیکو است بر هر حالی که بوده باشد و نیز از آنحضرت روایت است که حق تعالی بموسی وحی کرد که ای موسی شاد مشو بکثرت مال
و ذکر مرا در هیچ حالی فرو مگذار چه کثرت مال گناهان را پرورش میدهد و ترک ذکر من دلها را سخت و غلیظ میگرداند و ابوحمزه از امام
جعفر روایت کرده است که در تورات نوشته شده که موسی از حق تعالی سؤال کرد که خداوندا گاه هست که در بعضی مجالس واقع میشوم
که ترا اعز و ارفع میدانم که ذکر تو کنم در آنجا حق تعالی فرمود که یا موسی ان ذکری حسن علی کل حال یعنی ذکر من نیکو است در همه احوال و
حسن بن ابی الحسن دیلمی روایت کرده از پیغمبر خدا که ملائکه بر حلقهای ذکر میگذرند و بر سر ایشان می ایستند و بگریه ایشان میگریند و بر دعای
ایشان آمین میگویند پس چون باسمان صعود میکنند حق تعالی با ایشان گوید که ای فرشتگان من کجا بودید و حال آنکه او سبحانه از ایشان
اعلم باشد گویند ای پروردگار ما حاضر شدیم در مجلسی از مجالس ذکر تو دیدیم جمعی را که تسبیح و تمجید و تقدیس تو میکنند و میترسند
از آتش دوزخ تو میگریند حق تعالی با ایشان گوید که ای ملائکه من شما را گواه میگیرم بر آنکه همه ایشان را آمرزیدم و از آنچه میترسند ایشان
را ایمن کردانیدم گویند یا رب خداوندا در میان ایشان فلان بنده بود و ذکر تو نمیکرد گوید او را نیز آمرزیدم بجهت مجالست او با ایشان زیرا که جلیس ذاکرین
هرگز شقی و مایوس نباشد از رحمت من مرحبا فتاکید چیزی و باید دانست که متأکد است استحباب ذکر خدا هر گاه ذاکر در میان اهل غفلت واقع
شود چه در مجلس و محفل و چه در سوق و بازار زیرا که ذکر ذاکر در این هنگام موجب تنبیه اهل غفلت است و ایشان را از حال غفلت بحال
تنبه میکشاند و این باعث نجات ایشان میگردد و لهذا حضرت صادق ع فرمود که ذاکر خدا در میان غافلان مانند مقاتل است در میان
هاربان و نیز حضرت رسالت فرموده که ذاکر خدا در میان غافلان مانند مقاتل است در میان فرار نمایندگان و مقاتل در میان اهل فرار در بهشت
است و نیز فرمود که هر که باخلاص ذکر خدا کند در بازار که وقت غفلت مردمان و شغل ایشان است با مور دنیا حق تعالی برای او هزار
حسنه بنویسد و او را بیامرزد و مرتبه با او دهد در قیامت که در خاطر هیچ بشری نگذشته باشد و افضل اوقات ذکر وقت صباح و
مسا است و بعد از نماز صبح و عصر چنانکه رسول فرموده که حق تعالی فرموده ای فرزند آدم یاد من کن بعد از صبح ساعتی و بعد از عصر
ساعتی تا همه مهم ترا کفایت کنم و باقر ع فرموده که ابلیس از وقت غروب آفتاب و طلوع آن لشکر خود را در زمین پراکنده میسازد پس
بسیار کردانید در آن وقت ذکر خدای را و پناه بجد او گیرید از شر ابلیس و جنود او و تعویذ اولاد صغار خود کنید در این دو ساعت چه این هر دو
ساعت از ساعات غفلت است و صادق ع در آیه کریمه ظلالهم فیها بالغدو والاصال فرموده که مراد بان دعا است قبل از طلوع شمس و قبل
از غروب آن و این ساعت اجابت دعا است لومة لومة تتریه و مستحب است اسرار ذکر زیرا که اقرب است باخلاص و ابعد است
از ریاء و حضرت رسالت ص با ابوذر گفت که حق سبحانه را ذکر خامل کن گفت ذکر خامل کدام است فرمود که ذکر خفی و امیر المؤمنین ع فرموده
که هر که در خفیه ذکر خدا کند بسیار بخفیه و یقین که بسیار ذکر خدا کرده و بعد از آن فرموده که منافقان آشکارا ذکر خدا میکردند و در خفیه
ذکر خدا نمیکردند حق سبحانه فرمود که ایشان مرائی اند و ذکر خدا نمی کنند مگر اندکی و حضرت صادق ع فرمود که حق سبحانه فرموده که هر که
در پنهان ذکر من کند من آشکارا ذکر او کنم و زراره از احدهما ع روایت کرده است که فرشته نمی نویسد مگر آنکه شنیده
از بنده و حق تعالی فرموده که اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خفیه پس ثواب ذکر پنهان را نمیداند مگر خدای تعالی بجهت عظمت و کثرت و
رتبه آن و مرویست که رسول خدا با جمعی از اصحاب بوادی رسیدند و اصحاب بآواز بلند تکبیر و تهلیل گفتند آنحضرت فرمود
ای مردمان بار ایستید از رفع صوت چه شما اصم را نمیخوانید و نه غایب را بلکه سمیع و قریب را میخوانید این فاجر گوید که ذکر
و رفع صوت بنا بر آنچه فاضل کفعمی در جنة الامان نقل نموده در بعضی اخبار وارد شده است چنانچه در دعای استغاثه طلب باران
از خدا و باران و حکایت نزول عذاب بر قوم یونس وارد شده است که در وقتی که عذاب میخواستند بر ایشان نازل شود و ایشان را فرا گیرد
چنان ناله و گریه و زاری و تضرع و مناجات با حضرت قاضی الحاجات میمودند که آواز ایشان بسمع شریف یونس رسید و همچنین در مواضع
دیگر امر برفع صوت در دعا و تضرع مطلوب خدا و ندمان است و همچنین در تلبیه و قرائت قرآن و شاید سر آن در امثال این مقامها

نیکو است در همه حال ذکر خدا و در بیت الخلا

در بیان استحباب ذکر خفی و استحباب ذکر در بعضی مواضع

این باشد که چون در نزد شدت و تنگی چه در ورود بلایا و چه در طلب عطایا ضجیج و ناله و اجتماع مردمان بدعا و تضرع و ناله و افغان بعمل آید معلوم میشود که از همه همه ناله و گریه و دعاء جمیع آنها متاثر میشوند و کسی از آن جمع باقی نمی ماند مگر انکه الهم اگرچه قسی القلب باشد باشان در گریه و زاری و تضرع همعنان میشود لهذا در این وقت محل ترحم و فیض میشوند چنانچه در اخبار گریستن بر مصائب حضرت سید الشهداء علیه السلام تباکی و آواز بگریه بلند نمودن وارد شده و هم چنین در گریه از خوف خدا و گریه در نماز و تباکی وارد شده بجهت اینکه در خود و خراطف باعث آن میشود که اشخاصی که در اطراف و حاضرند متاثر شوند و خود او نیز از تباکی خود شاید متاثر شود و در فیض التشاهر باعث تاثیر او شود و او را بمقام بکاء رسانند و این سبب افاضه فیض خدا و بکاء شود بلکه ضجیج و گریه و رفع صوت بدعا و مناجات در این مقام تاثیری است که دفع شاید و نحن الیسر میشاید چنانچه حقیر مولف در ایامی که در عتبه مقدس رضوی علی مشرفها الاف التحیة راجعی از اشرار و فجار در آن دیار بهم رسیده بودند و اهل شهر مقدس را بانواع ستمها مبتلا نمودند و با پادشاه اسلام بنای طغیان و سرکشی را گذاشتند و دروازه ها را بروی عساکر او مسدود نمودند و چون ظلم و طغیان و فساد آن اشرار فجار بر ساکنین و مجاورین آن بلاد بسیار گردید در صبح روز عید نوروز این بنده روسیاه عاصی بعتبه بوسی آن در ابار مشرف شدم و ملاحظه اجتماع مجاورین نمودم که در بقعه عرش درجه اجتماع نموده بودند بجهت از ظلم آن فجار و شدت طغیان آن اشرار ناله و تضرع و ضجیج و گریه مینمودند که گویا در و دیوار آن روضه بهشت مثال با ایشان موافقت مینمود و رقت عظیمی باین بنده روسیاه عاصی از گریه و ناله اهل آن بلاد در آن روضه منور دست داد در همان مکان قطع نمودم که این ناله و گریه را تاثیری خواهد بود سه روز بعد از آن مرحله محاصره برطرف شد و عساکر پادشاه اسلام داخل شهر شد و اشرار و فجار را بسزای خود رسانیدند بنا بر این پس در حال اجتماع مومنان و شدت و ابتلای مردمان هرگاه صدا بدعا و گریه و افغان بلند نمایند تاثیری در دفع شاید و ابتلای ایشان دارد چنانچه از حکایات امم سابقه و دعای طلب باران و غیر هم ظاهر گردید **در ذکر تحمید** بدانکه ذکر لسانی بر چند صنف است تحمید و تهلیل و تمجید و تکبیر و تسبیح و استغفار و در هر یک از اینها احادیث بسیار در ثواب و پاداش آن وارد شده و ما در این مقام بنقل چند خبر در فضیلت هر یک از اینها من باب الاختصار اقتصار مینمائیم صنف اول الحمد است از حضرت رسول مروی است که هر که بگوید الحمد لله کما هو اهله ملائکه آسمان و زمین از نوشتن ثواب آن عاجز بوده باشند گویند بار خدایا ما نمیدانیم که ثواب این کلمه چیست تا بنویسیم خطاب ایشان که اکتبوها کما قال عبدی و علی ثوابها بنویسید آنچه بنده من گفته و بر من است ثواب آن که با و برسانم بر وجهی که هیچ چشمی آن را ندیده باشد **و در** جمال الصالحین مرحوم میرزا حسن نجل مرحوم مولانا عبد الرزاق لاهیجی صاحب شوارق و گوهر مراد از حضرت پیغمبر روایت نموده که کسی که صد مرتبه الحمد لله بگوید افضل است از آنکه صد اسب با زین و لجام در راه خدا بر آنها سوار نماید و بجهاد روند **و در** مجموعه معتبره از حضرت صادق روایت شده که از آباء خود از جدش رسول الله روایت فرموده که آن بزرگوار فرموده که نورانی بگردانید خانهای خود را اصحاب عرض کردند بچه چیز آنها را نورانی گردانیم فرمود به بسیاری صلوات فرستادن بر من پس فرمود گناهان خود را محو سازید عرض داشتند بچه چیز آنها را محو سازیم فرمود به بسیاری استغفار نمودن پس فرمود که راضی سازید از خود خالق آنان را عرض کردند بچه خالق خود را راضی نمائیم فرمود به بسیاری گفتن شما لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم را پس فرمود که خود را محبوب سازید در نزد پروردگار خود عرض کردند بچه چیز خود را در نزد پروردگار محبوب سازیم فرمود به بسیار گفتن شما الحمد لله رب العالمین را **و در** جواهر التفسیر از تفسیر موضح نقل فرموده که حضرت امام جعفر صادق فرمود که بغله پدرم گم شد بغایت او را دوست داشتی گم شد ایشان فرمودند که اگر کرم حضرت حق سبحانه و تعالی آن گم شده را بمن برساند او را بستایش کنم بمحامدی که بشنوید عتبه جلال او افتد پس در اندک وقتی آن بغله را باز یافتند با همان زین و لجام که با او بود پس از اخبات حضرتش او را دیدند امام بر وی سوار شد حاضرین منتظر بودند که از محامد بدیعه و اثنیه غریبه بر زبان حقایق بیان آن باقر علوم و جامع فهوم چه گذرد فرمودند الحمد لله و بران زیاده نکردند یکی از گستاخان عرض امامت پرسیدند که یا ابن رسول الله شما شرح کرده بودید که بعد از وجدان ضاله حضرت خداوند را بمحامدی ستایش نمائید که موجب رضای او باشد و جز کلمه الحمد بمسامع حاضران نرسید فرمودند که هیچ ترک نکردم و باقی نگذاشتم و فرو گذار ننمودم از حمد الهی چه آنکه همه محامد را نثار بارگاه عزت قدیم کردم و این فرمایش آنحضرت اشاره است باینکه الف و لام الحمد از برای استغراق جنس است کما لا یخفی **در آیات لامعات للمحامد نافعات** **در ترک** در لطائف القرآن آورده که ایزد تعالی از حمد پنج پیغمبر حمد نقل فرموده اول نوح نجی چون کشتی او را امان دادند گفت الحمد لله الذی نجانا من القوم الظالمین دوم ابراهیم خلیل چون نهال عمرش بعد از پژمردگی بلطف میوه عزیز بر آورد گفت الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل و اسحق سوم داود و چهارم حضرت سلیمان بعد حصول مملکت و وصول بلند مرتبه نبوت دست بکاس محامد ثنا نوشیدند الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر پنجم حضرت رسالت را برای اصطفا و کرامت خلعت اداء ثنا بر قامت پوشانیدند قل الحمد لله و سلام علی عباده نوح بسبب حمد سلامت یافت یا نوح اهبط بسلام منا ابراهیم بمرحله ولی خلت یافت و اتخذ الله ابراهیم خلیلا داود ببرکت حمد نعمت مغفرت یافت فغفرنا له ذلک سلیمان بواسطه حمد حشمت بی نهایت یافت و هب لی ملکا حضرت رسالت پناه بوسیله حمد نصرت و عزت یافت و ینصرک الله نصرا عزیزا پس حق تعالی مقرر داشت فرموده ما بحمد ابتدا نمودیم زبان لطف الهی باینگونه خطاب میکند که ای بنده اگر نوح را امان دادم من از طوفان بلا نجات داد تو نیز بحمد ...

در بیان تحمید و تعظیم الله

در بیان آیات وارده در مدح حمد

در تفصیل جواهر رُبیت قرائت فروع دین

قامت بر پشتی کشتی رحمت من بساحل نجات رسی که لا خوف علیکم الیوم اگر ابراهیم بسبب حمد خلعت خلّت پوشید تو نیز همین ستره محبت یابی محتوم و اگر داود را ابر ایشان نغمات مغفرت مغفرت بر فرق کرامت نهادم تراهم بر اثر حمد اثر غفران ادرنی دادم یغفر لکم ذنوبکم اگر سلیمان را بانتقاش مهر مهر ثنای من بر نگین دل خاتم مملکت یافت تو نیز بانتظام درر محامد من در سلک اداء ملک جنت یابی ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا اگر حبیب لبیب من علم نصرت و ظفر بر اعداء بقوت حمد و ثنا برافراشت تراهم دولت ستایش من سعادت من سعادت فتح و نصرت بر دشمن قدیمی ابلیس ارزانی داشت ان عبادی لیس لک علیهم سلطان درّه ۲ ابتدای آفرینش موجودات از آسمان و زمین و ما بینهما بحمد بود که الحمد لله الذی خلق السموات والارض و اختتام احوال بندگان در عرصه گاه حشر بحمد خواهد بود و قضی بینهم بالحق و قیل الحمد لله و در حدیث آمده که اول کلمه که آدم گفت الحمد لله بود و در قرآن مذکور است که آخر کلمه که ادمیان گویند همین باشد و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین پس این کلمه را آغاز و انجام خبر مبدء و معاد بر تو یاد که چون این کلمه بر زبان رانی از مبدء یاد کنی و معاد بیاد آوری تا بحکم وله الحمد فی الاولی والآخرة شرایط حامدیت بجای آورده باشی ستایش خدا و تکرار آن اخر او است بر وجهی باید که تو او را از اول و آخر با خبر گردانند و ثنای بی مانندی که ظاهر و باطن هو است بنوعی شاید که ظاهر و باطن از آن متأثر گردد شعر حمدی که سزای ذات الله بود حمدی است که آن از دل آگاه بود حمدی که زبان گوید و دل غافل آید در حضرت عزتش کجا راه بود درّه ۳ در تفسیر کبیر آورده که چون بنده بازاء نعمتی از نعمتها ثنا بی کلمه الحمد بر زبان راند ایزد فرماید که نظر کنید بر بنده من که او را چیزی دادم که هیچ قدر ندارد و او بحضرت من فرستاد چیزی که کس قیمت او نداند مصراع این انستکه نعمت های دنیا نهایت پذیرد و حمدی که در این کلمه مندرج است نهایت ندارد و آنچه منتهی شود در برابر آنچه از حیز انتها بیرون است هیچ قدری ندارد و حطام فانی با کلام باقی قدر و قیمت ندارد ع چه باقی دخ نباید جلیستانی درّه ۴ در تفسیر قاضی مذکور است که حقیقت همه حمدها مر حق را است زیرا که هیچ چیز نیست الا که حق تعالی دهنده آنست بی‌سبب گاهی بواسطه و گاهی بی واسطه و ما بکم من نعمة فمن الله و حضرت خواجه در تفسیر فاتحه آورده است که همه ستایشها مر خدا را است که خدا مرجع همه ثناها حضرت باری تعالی است اگر یکی را بحسن صورت ستایند آن حسن بدیع قدرت اوست و اگر بر احسان ثنا گویند آن محسن بسبب نعمت او و علی هذا در همه اوصاف حمیده محمود اوست و بر همه نعوت پسندیده ممدوح او هر که خط خوب را مدح بر زبان راند کاتب را مداح میکند و نمیداند پس اصحاب حجاب خطبه حمد رب الارباب در حجب غفلت میخوانند و محققان پرده شبهه بر انداخته مشهوده و ستاینده جز او نمیدانند در نقد النصوص مسطور است که بر زبان هر ستاینده نغمات حمد و ثنای خود سراید و در قیاس هر ستوده لمعات جمال و کمال خود نماید شعر هر چه در چشم جهان بین نکو است عکس حسن و پرتو احسان او است گر برای احسان و حسن ای حق شناس از تو بوزی در وجود آید سپاس در حقیقت آن سپاس او بود نام این و آن لباس او بود درّه ۵ منتها دانستنکه خود را عاجز دانستن از ستایش بهترین ستایشی است در کنز المذکورین آورده است که خدای تعالی سه چیز از بنده در عوض سه چیز قبول میفرماید اول اعتراف کردن بگناه را عوض توبه برمیدارد و آخرون اعترفوا بذنوبهم دوم عجز از شناخت خود را عین شناخت خود حساب میکند سبحان من جعل العجز عن معرفته معرفته سوم فرو ماندن از اداء شکر و سپاس را بثنا و ستایش محسوب میدارد چنانچه در قصه داود مذکور است که الآن شکرتنی و نقد مضمون این حکایت در خزانه کنز الرموز باز توان یافت آنجا که میگوید مثنوی حق حمد حق نداند هیچکس حیرت آمد حاصل این حال و بس با خدا داود گفت ای ذو المنن کای پدید آرنده هر دو جهان ای منزه از زن و فرزند و جفت کی توانم شکر نعمتهات گفت چون بیابی میرسد الاهنو عاجزم از شکر نعمتهای تو بیک حضرت داد سر از ایزد پیام کین سخن باشد زتو شکری تمام چونکه تو در راه این قدر بشناختی شکر نعمتهای ما پرداختی درّه ۶ چون بر حق سبحانه عجز بندگان از اداء حمد و سپاس ظاهر بود لاجرم بخود خطبه محامد خود اداء نمود در تفسیر قرطبی آمده که حق تعالی در ازل الآزال دانسته بود که نعمت او بر بندگان چه مقدار تواند بود و عجز ایشان از مواجب شکر بچه مثابه باشد پس از غایت عنایت بخود حمد خود گفت و این بار گران از گردن طاقت ایشان برداشت و لطف و نظر رأفت بر فراغ حال و سکون بال ایشان گماشت چه بذل نعمت بی شغل منت گوارنده تر و عز تشریف بی ثقل تکلیف فراغت افزاینده تر در حقایق سلمی آورده که گفت پروردگار عالمیان از قبل عالمیان قبل از وجود عالمیان بواسطه عجز عالمیان از اداء حمد رب عالمیان درّه ۷ حق تعالی حمد را از سایر عبادات بخود اضافت کرد تا آنکه همه از آن او نبود جز آنکه از مجموع طاعتها در دار آخرت جز گفتن این کلمه باقی نماند و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین و از اینجا گفته اند که الحمد لله کلمه شکر اهل بهشت است درّه ۸ در حقایق سلمی از حضرت امام جعفر صادق رضی نقل کرده که حمد سه حرف است ح و م و د حا از وحدانیت است و میم از ملک و دال از دیمومیت است پس هر که گوید الحمد لله وصف کرده باشد خداوند خود را بانکه وحدانیت و ملک و دیمومیت از آن اوست درّه ۹ در فتوحات آورده که حمد عاقبت همه ثناها است یعنی ختم اثنیه و کمال ستایشها بدو است از این جهت منسوب بعواقب امور است و آخر دعویهم الخ و آنچه حضرت رسالت فرموده که الحمد لله تملأ المیزان ازین وادی است یعنی آخر چیزی که میزان عمل را از وی پر کند تحمید باشد و بدان میزان پر گردد درّه ۱۰ در لطایف القرآن آورده که خداوند متعال پنج چیز از میان پنج چیز اختیار فرموده و بندگان خود را بدان الزام کرده اول از میان ذکرها شهادت توحید را بر گزید و گفت شهد الله انه لا اله الا هو و بندگان

خود را اشهاد فرموده که فقولوا اشهدوا و دیگر از خصلتها عدل را ذکر کرده که قائما بالقسط و بندگان را بدان فرموده که امر و تکم بالقسط سوم از
فضیلتها حکمت را ذکر کرده که ان الله حکیم و در باره بندگان فرموده که یؤتی الحکمة من یشاء چهارم از اداب اسلام را ذکر داده رضا و گفته که ان الدین
عند الله الاسلام و بندگان را بقبول آن فرموده فله اسلموا پنجم از ثناها حمد را بخود اضافت کرده که الحمد لله و بندگان را بگفتن آن امر فرموده
که وقل الحمد لله در رقه در تفسیر کبیر آورده که الحمد لله هشت حرفست و ابواب بهشت نیز هشت عدد اعداد هر که از صفاء دل این هشت حرف را بر زبان
راند برکت این کلمات او را بهشت روضه بهشت رساند در رقه قشیری در لطایف فرموده که طبقات حامدین متفاوت است جمعی او را حمد
کنند بر اکرام وانعام الهی از ایصال منافع و فواید بایشان و ازالۀ مکاره و شدائد از ایشان و گروهی زبان حمد بکشایند بر لوایح عجایب لطف ربانی
که بر قلوب ایشان لایح گردد و مکنونات برحیم و مخزونات سر قدیم که بر سرایر ایشان واضح شود و طایفه حمد گویند بر مکاشفات صفات
قدم و ملاحظات مناقب عز و کرم و این گروه بتأمل خصایص قدم از تصفح اقسام و انواع نعم فارغ اند اما بعضی دیگر که سرگردانان بوادی
عشق اند اگر بصورت لوازم حمد بجای آرند اما بمعنی مستهلک باشند در انچه بر زبان ایشان جاری گردد از عبارات تحمید و آن بواسطه صلاء
اسرار ایشان باشد از حقایق توحید ایشانند که بحق از حق تعبیر کنند بحق گویند و با حق گویند و بحق شنوند و از حق شنوند عجب
مرغانی که بر و لترکیان اند در قومان شکسته بالی و نور ریشه کانند در مرتبه کهن سالی هو شیار در وقت مستی و فانی محض در عین هستی دانا به
هنگام بیهوشی و گویا در حال خاموشی شعر فاش از سر هر موئی صد گونه سخن گفتند اما همه از گنگی بی کام و زبان ماندم چون
دائره سرگردان چون نقطه قدم محکم صد دائره اثر اما در نقطه همان مانده در رقه بدانکه سالکان طریق سپاسداری و ثناخوانان منعم شکر
گذاری چهار طایفه باشند اول عاصیان و حمد ایشان بزبان باشد که گویند الحمد لله دوم مطیعان و سپاس ایشان وسایر ارکان باکار
بود اعملوا آل داود شکرا سوم ذاکران و ثناء ایشان بتعدید انعام و احسان است فاذکروا آلاء الله چهارم عارفان و سپاس
ایشان رؤیت منان است واشکروا لی ایشان بنعمت از منعم باز نمانند و هیچ نعمت جز از مشاهده منعم ندانند شعر نعمت هر که
وا ماند ز منعم انچنان باشد که بلبل از تماشای گل و در خار او پرد حمد اگر برای نعمت باشد پس محمود نعمت باشد نه منعم و اصل
نعمت را مگر استحقاق ذاتی منعم دانند یا بدان بر عنایت او بر نسبت بخود استدلال کنند و دل ایشان چنان مستغرق معرفت او گردد که
غبار دید نعمت بر آیینه توجه نه نشیند و شیخ عطار از زبان ان بزرگوار بدین معنی اشارتی مینماید انجا که میفرماید که بحکم من کنید
هر دو جهان من نکردم غایب از وی بکرمان من چه خواهم کرد مملکت کار او ملک من بس بود دیدار او گر بسوی هر دو عالم
بنگرم یا بجز دیدار خواهم کافرم هر که بوئی یافت از خاک درش کی برشود باز گردد از درش در رقه در عرایس آورده
که زبان حمد سه است انسانی و روحانی و ربانی حمد بکلمه زبان انسانی بود در مرتبه نفس و طبع است که عوام از ان در نگذرند و ان گفتن حمد
و شکر است یا ذکر انعام و اکرام که آن نیز از قبیل ثنا و سپاس است و اما نسبه رتبت محدثت وبا این همه تصدیق قلب نیز باید که قول زبانی
بحضانه جان بکار نباید اما حمد که لسان روحانی گوید از منزل دل و جان است و جز خواص بدان راه نیابند و آن یاد کردن لطایف
اصطناع ایزدی باشد هم در تزکیت افعال و هم در تصفیت اقوال و هم در تربیت احوال و قول وفعل خود را ببلاد هنوت قائم و بدان
داد زبان لطف بی پایان نکند حمد کی لی و حلکم بی شنیلد و حمد بکلیسان ربانی بود در مقام سر و غیبست و اخص خواص بر ان مطلع باشند
و این و حقیقتش آنست که سر انسانی را ملاحظه عجایب عوارف و مشاهده غرایب کواشف دست دهد و درین جز نفس بر طرف و طبع در
عرصه تلف باشد و دل با جتناء ثمره اثر انقال حد بهمه قلب بتوجه کند و سباح روح در دریای فیض و فتوح غواصی نماید و ذوق
اسرار در ملاحظه و مطالعه انوار زیادت شود و چندانچه در اداء این حمد می افزاید نتایج و خصایص آن ذوق در مزاید می نهد تا بجائی
که تمامی صفات حامد در نعوت و اوصاف محمود مضمحل و متلاشی گردد و اثار حمد و حامد نابود شده جز محمود را در نظر شهود وجود نماند
ع ولست بحامد ما دمت محمد جذبات سطوت و جلالت سبحانیه او را از مصنوع خودی و بر هاند و برکات الفت قربت او را بساحت
سعادت لقای مستوده برساند خورشید کبریا پرتوی از انوار جمال خود بر عرصه حال وی افکند و چشمه نمود سایه مثال او را از زمین هستی
برکند سلطان بارگاه قدم سراپرده شهود در فضای حقیقت وی برافرازد و او را از مرحله وجود بیرون تاخته دار الملک دل را مستقر عزت
خود سازد شعر بیدلی را که عشق بنوازد جان او جلوه گاه خود سازد چون کند خانه خالی از اغیار انگهی عشق با خود اغازد و
انجا ظلمت انیت بلمعۀ نور هویت مرتفع گشته تلاطم امواج دریای وجوب نور فی تمامی امکان را در گرداب عدم کان لم یکن ...
و حکم سلطان غالب در اقلیم وجود ... سرکشان مملکت کثرت را مغلوب و مقهور سازد هنالک الولایة لله الحق کلام انعام
از این حال العلام مینماید شعر جانا بدلم بردی ... من بر کنار رفتم تو در میان نشستی گر دل ز من ربودی الحمد لله
چون تو بجای جانی بر جای جان نشستی در رقه در تفسیر منبع در ذیل آیه ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس و
بعد از تفسیر نمودن ثمرات را به محصولات گفته است و با مراد مراد فرزندان است که میوه باغ دل اند واز حضرت رسالت نقل است
که چون فرزند بندۀ مومن بمیرد حق تعالی با ملائکه گوید اقبضتم ولد عبدی ای قبض کردید فرزند بنده مرا گویند بلی باز میفرماید اقبضتم
ثمرة قلبه قبض میوۀ دل وی کردید بگویند نعم فرماید ماذا قال عبدی بنده من چه گفت در ان حال گویند ترا حمد گفت و استرجاع نمود و گفت
انا لله وانا الیه راجعون را گفت پس فرماید ابنوا لعبدی بیتا فی الجنة و سموه بیت الحمد یعنی از برای بنده من خانه بنا کنید ...

در بیان حقایق لطیف حمد

در بیان اقسام حمد

در تفصیل جواهر زینت فرای فروع دین

اورا ابتدا الحمد بکذار دیو خاتمه مسکینه در جواهر التفسیر از کتاب تحفة المذکرین بروایت عکرمه از وهب بن منبه چنین اورده است
که در بنی اسرائیل عابدی بود دامن انقطاع از صحبت خلق درچیده و سر عزلت در کریبان خلوت درکشیده شعر زاویه کردند بنیه خانه
طعمه کرفته زکیا باده دل زکریبان کشی غم ستوده دامن خود بسته بدامان کوه چلان زمام طاعت بر صحایف اوقات خویش مثبت کرده
که ملایکه اسمانها اورا دوست کرفتند و جبرئیل که محرم سراپرده وحی بود بدیدار وی مشتاق شد و از حضرت عزت التماس نمود که بنزول از دایره
افلاک بمرکز خاک نماید فرمان رسید که ای جبرئیل یکی در لوح محفوظ نگاه کن تا نام وی کجاست چون جبرئیل در نکریست نام عابد در جریده اشقیا
مرقوم دید از نفس بند بی قضا متحیر ماند عنان عزیمت از زیارت وی باز کشید و کفت الهی کسی را تا حکم تو لطافت طینت و مشاهده
این بو العجبها از قوت ند شعر یکی را پای بشکستی و خواندی یکی را بال و پر دادی و راندی سیر وی در جهان بی نیازی از ادب
زاعنان کار سازی مرا از حکم تو شاید سر کشیدن ندر دشتن بی تو ونی ادمیدن خطاب امد که ای جبرئیل چون از وی دیدن وقت
داشتی وقت بود تا تخم این هوس در مزرع دل میکاشتی اکنون برو تا او را ببینی و از انچه دیدی وی را اخبار کن جبرئیل بصومعه عابد
فرود امده او را دید با تنی ضعیف و بدنی نحیف دل از شعله شوق سوخته و سینه از اتش محبت چون شمع افروخته کاهی
قندیل وار در پیش محراب عبادت و طاعت سوز ناک ایستاده و زمانی سجاده صفت از روی تواضع بر خاک تضرع افتاده شعر کشته
زبس سجده پیشانیش خاک ز بس صندل پیشانیش جبرئیل بروی سلام کرد و کفت ای عابد خود را مرنجان که نام تو در لوح محفوظ داخل
صحیفه بد بختان است عابد بعد از استماع این خبر چون کلبرک طری که از هبوب نسیم سحری شکفته کرده لب طرب بخندان کرد و چون بلبل
خوش نوا که در هنگام کل دعا نغمه شادی سراید زبان بکفتار الحمد لله در حرکت اورد جبرئیل کفت ای پیر فقیر با چنین خبری دل سوز
و پیغام غم اندوز ترا ناله انا لله می باید کرد و نعره الحمد لله میزنی و تعزیت روزکار خود می باید داشت نشانه تهنیت و مسرت اظهار میکنی
شعر ترا باید چنین بر دل چو اچون سوسن ازادی تو را خاری چنین در پا چرا چون غنچه خندانی پیر کفت از این سخن در کذر
که من بنده ام و او خداوند من بنده را با خواهش خداوند خواهشی نباشد هر پیش ارادت او ارادتی نماند هر چه خواهد کند زمام اختیار
در قبضه قدرت او است و هر کجا خواهد عنان افتاد در دست او است شعر چه خواهد کز کسی ظلمت کند دور ز نور قبش رسید
مشعل نور و کر خواهد شب کس را دراز ی کشد شمعش ز باد بی نیازی الحمد لله که اکر هست او را نمی شایم بادی برای هیمه دوزخ
او بکار ایم و اکر نشایسته دو ضرر و ضالم بادی لایق درکاه ذار نوار و بکالم در ربیع و بم هر جا که کند جبرئیل از حالت وی
کریستن امد و همچنان کریان بمقام خود باز رفت فرمان رسید که ای جبرئیل در لوح نکر تا به بینی که دبیر یمحو الله ما یشاء و یثبت
چه نقش انکیخته و مصور یفعل الله ما یشاء بر روی لوح فطرت چه رنگ امیخته جبرئیل نگاه کرد نام عابد را دید از جریده شقاوت
بصحیفه سعادت منتقل شده و بجیب ظلمانی رفع نموده بر متن نورانی ملتبس کشته جبرئیل را حیرت بیفزود و کفت الهی در این قضیه که
مشاهده نمودم چه حکمت است متحیر و حیره بوده و این تحیر از کجا دوی نمود فرمان امد که ای امین اسرار وحی و مهبط انوار امر و نهی چون
زاهد را از ان حال که نام در او بود خبر کردی نالید و چنین جزع بر خاک ناشکیبائی نمالید بلکه قدم در کوی صبر و وفا نهاد و بحکم و فرمان
قضا من رضا داد و کلمه الحمد لله بر زبان راند و مرا بجمیع محامد و اثنیه بخواند کرم من اقتضای ان کرد که ببرکت کفتار الحمد لله نامش را از
فرقه اشقیاء ببردم و در زمره سعداء ثبت کردم اتعجب من حصه تو از این حکایت انست و بهره تو از این روایت چنان که بقلم
صدق بر صفحه یقین این معنی را رقم زنی که علیشه بحمید بره دلان مضمون شقاوت را مرده سعادت می بخشد هرابینه دوستان مرتبه
ایمان را بشارت امان کامل خواهد رسانید و صیقل الحمد لله زنکار غم از ایینه سینه بیکانکان میزداید بی شبهه مرات صفات
ستوده سیمات اشنایان را صفائی شامل خواهد داد شعر این چنین کر لطف خود بیکانه را میدهی اشنایانرا کجا داغ عنا بر کی
عقیقه هلیلیه بدانکه صفه دوم از اصناف ذکر لسانی تهلیل و کفتن کلمه لا اله الا الله است و اخبار در فضیلت این ذکر
لا تعد و لا تحصی و خارج از حد عد و استقصاء است و ما از جمله بنقل ده خبر از انها در این مضمار اقتصار مینمایم خبر
در صحیفة الرضا منقول است که پیغمبر ص فرموده است که حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید لا اله الا الله حصنی فمن دخل فی حصنی امن
من عذابی یعنی لا اله الا الله حصار منست هر کس داخل شد در حصار من ایمن کردید از عذاب من و فرمود حق سبحانه و تعالی خلق کرده است
ستونی از یاقوت سرخ که سر او در زیر عرش است و پایان او در پشت ماهی در زیر زمین هفتم پس چون بنده بکوید لا اله الا الله عرش
حق سبحانه بلرزه در اید و ان ستون بحرکت شود و ماهی بجنبش در اید پس حق تعالی فرماید که ساکن شو بلای عرش کوید چکونه ساکن شوم
که تو کوینده لا اله الا الله نیامرزیدی پس کریم ذو الجلال و قدیم لا یزال فرماید که کواه باشید ای ساکنان اسمانها که بخشیدم او را و بیامرزیدم
کوینده لا اله الا الله را خبر ۲ در زبدة التصانیف است که حضرت رسول ص فرموده است که پنج خصلت است که هر که را این خصال جمع کنند
و بان صفات موصوف و مخصوص شود پادشاه عالم او را در بهشت ساکن کرداند اول از ان پنج خصلت انکه عصمت کار وی و ورد زبان
وی کلمه لا اله الا الله بوده باشد پس چون کلمه لا اله الا الله با شرایطش بر زبان راند از کناه پاک کردد و از دوزخ خلاصی یابد و به بهشت
برسد مجلد هزار صنف را اصناف کاینات بکسر فرو شود بدم اژدها لا توحید لا یزال بود کنج بی زوال با لای او
کشاده دهان لا چه اژدها خبر ۳ و هم در انجاست که حضرت رسالت ص فرمود که تلقین کنید بر وقت وفات مردگان در زمان

بقول لا اله الا الله پس باید سعی کرد که هر که آخر کلام او لا اله الا الله باشد واجب میشود او را بهشت **خبر** وایضا در انجاست که حضرت
خواجه عالم فرمود که چون بنده مؤمن میگوید لا اله الا الله حق تعالی مرغی بیافریند که در آن دو بال سفید بود آن مرغ بانگ کند و خاموش
نگردد حق سبحانه فرماید ای مرغ ساکت شو گوید خدایا صاحب مرا بیامرز تا من ساکت شوم حق تعالی فرماید امرزیدم و آن مرغ را هفتاد
هفتاد زبان بدهد تا استغفار کند از برای صاحب خود تا روز قیامت و در روز قیامت دلیل و راهبر او باشد تا به بهشت برساند
خبر در مجموعه معتبره است که انس بن مالک روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که هر آنکس که ویرا عجب آید و در آن تعجب
لا اله الا الله بگوید حق تعالی از این کلمه وی درختی در بهشت بنشاند که برگهای آن بعدد ایام دنیا باشد و هر برگی تا روز قیامت از برای وی
تسبیح و تهلیل و استغفار کند بعد از آن از صحابه یکی بر پای خاست و گفت مادر و پدرم فدای تو باد اگر کسی باخلاص بی تعجب این کلمه بگوید
چه ثواب یابد حضرت فرمودند که هر که این کلمه را باخلاص بگوید حق تعالی از کلمه وی در بهشت مرغی بیافریند سبز که در بهشت میگردد
و میوه های بهشت را میخورد و چون آن بنده از دنیا بیرون رود آن مرغ گوید الهی مرا از کلمه وی آفریدی جان وی هم صحبت من کن حق تعالی
بفرماید تا جان آن بنده در حوصله آن مرغ شود و آن مرغ در روضه های بهشت میباشد تا روز قیامت پس حق تعالی بفرماید تا جان
وی با قالب شود **خبر** ایضا در آن مجموعه است که در خبر آمده که چون فرعون غرق شد و موسی نجات یافت گفت الهی مرا دلالت کن بعملی
که چون آن را بکنم شکر نعمت تو کرده باشم حق تعالی گفت بگو لا اله الا الله موسی گفت الهی این را همه کس از اهل ایمان میگویند زیاده از این
عملی میطلبم ندا آمد که یا موسی بعزت من که خدایم که اگر هفت آسمان و زمین را در کفه ترازو نهند و کلمه لا اله را در کفه دیگر نهند لا اله الا
الله را بر آنها زیادتی بود **خبر** و نیز در آن مجموعه است که حضرت رسول ص فرمود تلقین کنید اموات خود را بقول لا اله
الا الله بدرستی که این کلمه برطرف میکند گناهان را و فرمود کسی که این کلمه لا اله الا الله را از خلوص قلب بگوید و مد دهد او را از برای
تعظیم خداوند چهار هزار از گناهان کبیره او را از او بر دارد سؤال شد از آن سرور که یا رسول الله هر گاه گوینده این ذکر نبوده باشد او را
چهار هزار گناه حضرت فرمود خداوند میامرزد گناهان اهل او و همسایگان او را **خبر** در بعضی از تفاسیر است که داود پیغمبر ع
مناجات کرد که الهی میخواهم که بفضل و کرمت در این عالم دنیا ترازوی حساب و صراط را بمن بنمائی تا معاینه ببینم جبرئیل آمد و گفت که
یا داود فلان بیابان برو تا ببینی داود بدان بیابان رفت ملک تعالی حجاب از پیش چشم او برداشت و ترازو و صراط بوی نمود حضرت
داود ع چون صراط بدید متحیر شد و گفت خدایا صراطی بدین باریکی که تواند بر آن گذرد و ترازوئی بدین بزرگی از طاعت چگونه پر و مملو
توان شد ندا آمد که یا داود هر که یکبار از سر نیاز بگوید لا اله الا الله و دل او متابعت زبان او کند در آن گفتن بصدق و اخلاص من
او را بر صراط روان گردانم و باسانی بگذرد و هر که یک خرمائی بدنیا در راه من بصدقه دهد من ترازوی طاعت را از آن خرما پر گردانم و بروی
رحمت کنم و او را بیامرزم تا که عالمیان بدانند که هیچ چیز نزدیک من ضایع نیست **خبر** در وسائل و سائر کتب معتبره از اخبار از حضرت
سید ابرار روایت است که هر کس لا اله الا الله بگوید درختی در بهشت برای وی بنشانند در زمینی سفید تر از برف و شیرین تر از شهد و
خوشبوتر از مشک که بار و ثمر آن مثل پستان دختران بکر باشد و چون گشوده شود و معلق گردد در هر یک از آن هفتاد حله از حلهای بهشت
بوده باشد **خبر** ابن عباس و مجاهد و اکثر از قراء و مفسرین گفته اند که مراد از قول باری تعالی که فرموده والزمهم کلمة التقوی و
کانوا احق بها قول لا اله الا الله است و روایت نموده اند که در امم سابقه چنانچه بر سبیل نذر برای احدی آنکه در شبانه روزی زیاده از یکبار
لا اله الا الله بگوید و لذا در حین گفتن صوت خود را کشیده و تا نفس ایشان وافی و رسا بود آن را مد میدادند بجهة التماس برکت و فضیلت
این کلمه پس باری تعالی مراد داد در باره این امت مرحومه آنکه این کلمه مبارکه را هر وقت که بخواهند و هر قدر که بخواهند بگویند و این است
مراد از والزمهم کلمة التقوی و مراد از کانوا احق بها این است که این امت سزاوار ترند بگفتن این کلمه مبارکه از امم پیشینیان طوبی لهم و حسن مآب

علة لئالی منثورة ذکرها الله للمهلل ضرورة لوء لوء ۸ بدانکه بعضی از شراح احادیث نبویه در شرح این حدیث
شریف نبوی که مروی از جابر انصاری است که افضل الذکر لا اله الا الله یعنی بهترین ذکرها کلمه طیبه لا اله الا الله است گفته است که
وجه افضلیت آنستکه این کلمه هم ذکر است و هم توحید و هر ذکری توحید نمیباشد و هر گاه که کلمه طیبه لا اله الا الله را بر زبان جاری کنی از کفر
و معصیت پاک گردی و از دوزخ خلاص یابی و بر نعیم مقیم برسی و از عقبات بگذری و آن چهار است اول عقبه نزع دوم قبر و سؤال منکر
و نکیر و هول آن و خوف حساب و عبور بر صراط و دیگر لا اله الا الله دوازده حرف است و محمد رسول الله دوازده حرف است و هر شبانه
روزی بیست و چهار ساعت حق تعالی میفرماید ای بنده من این چهار حرف کلمه شهادت را بر زبان بگو تا بیست و چهار ساعت شبانه روز تو
در حمایت این حروف بگذرد بغیر خون و مال و فرزند تو در حصن و امان در آید و دیگر آنکه هر ذکر دیگر بغیر از این کلمه است اثبات صفات است
و این کلمه اثبات ذات است و دیگر آنکه این کلمه نفی ما سوای حق میکند و اثبات حق و کلمات دیگر از اذکار این خاصیت ندارد و دیگر کلمه خلاص
است در هر دو جهان چون در این جهان گوید تیغ از وی بر خیزد و اگر بصدق گوید سعادت دو جهانی یابد که من قال لا اله الا الله مخلصا دخل الجنة
و دیگر کلمه مصقل است که لکل شیء صقالة و صقالة القلب لا اله الا الله و دیگر این کلمه ذنب محلیها است که لقنوا موتاکم بقول لا اله
الا الله و دیگر این کلمه کلید بهشت است که مفتاح الجنة لا اله الا الله و دیگر این کلمه حصن امان است که لا اله الا الله حصنی و من دخل
حصنی امن من عذابی **شعر** از تو سهم عذاب دفع کند سپر لا اله الا الله عاد فتح سوی کرباس تیغ لا اله الا الله

کنند از

کند از ماسوای خود و رب آنرا لا اله الا الله تاج الطاف تا ابد بر بند کر لا اله الا الله راه خواهی بقصر قرب در آی تا در لا اله الا الله لوع لوعهٔ ۲ در کتاب نزهة المناظرین و بعضی از مجامیع معتبره آورده اند که وقتی مسلمانان بغزای کافران رفتند و پادشاه ایشان بدست مسلمانان اسیر شده ایشان ویرا در افتابه کردند و بر سر آتش نهادند و سر افتابه را محکم کردند چون حرارت آتش بوی رسید نام صنمها بر هیچ منفعتی ندید مسلمانان گفتند تا لا اله الا الله نگوئی نجات نیابی پس او بگفتن کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله مشغول گردید در ساعت بادی بر امد و آن افتابه را در ربود و بمیان کافران برد و بنهاد کفار ویرا از میان افتابه بیرون آوردند وی قصه را با ایشان بگفت کافران جمله زبان بر کشایند و گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله و همه ایشان ایمان آوردند لوع لوعهٔ ۳ از ابو اللیث سمرقندی و جمعی از علماء دیگر نقل است که هر آن کسی که این کلمه را یاد کیرد حق تعالی گناه وی را عفو کند اگر چه قلعه کف دریاها باشد و در طاعت ملک محتمند باشد ۱ ابتدای هر کاری که کند بگوید بسم الله الرحمن الرحیم ۲ در آخر هر کار بگوید الحمد لله ۳ هر وقت که بر زبان وی لغوی یا خطائی رود استغفر الله بگوید ۴ هر کاری که خواهد بکند انشاء الله بگوید ۵ چون مکروهی بوی رسد بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ۶ چون مصیبتی بوی رسد یعنی یا تمال بگوید انا لله و انا الیه راجعون ۷ زبان خود ترا در شب و روز بگفتن کلمهٔ لا اله الا الله لوع لوعهٔ ۴ در فتوحات مکیه و بعضی از مجامیع معتبره است که یکی از مشایخ در اثنای وضو با خود بیکی از تنها کرد آتش گفته است که را بچه تو را وصیت میکنم به محافظت این است که بخرید نفس خود را از خداوند متعال باز آزاد کردن رقبه خود را از آتش جهنم باینکه بگوئی کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله را هفتاد هزار مرتبه پس خلاص نجات میدهد تو را و هر که را که بگوید این ذکر را از آتش جهنم آورده اند که شیخ ابو الربیع مالقی در مجلسی بر مائده مشغول طعام خوردن بود و این ذکر را میگفت و دیگری بر آن مطلع نبوده و یکبی با حرمت بوده و در میان اهل آن مجلس جوان صغیری بود از صلحاء و اهل کشف پس چون دست دراز نمود که طعام بخورد ناگاه بنا کرد بگریه نمودن حاضرین از او از سبب گریه اش سؤال نمودند گفت جهنم را اکنون مشاهده کردم و مادر خود را در آن دیدم پس از غذا خوردن امتناع نموده و شروع کرد بگریه کردن شیخ ابو الربیع میگوید من در نفس خود بخدا گفتم خدایا تو میدانی که من این هفتاد هزار تهلیل را گفته ام این برای آزادی مادر این صبی از آتش جهنم و این مطلب در قلب من گذشت و احدی بر آن دانا نبود که ناگاه آن صغیر گفت الحمد لله که دیدم مادر خود را که از آتش بیرون شده و سبب خروج او را از آتش ندانم این را گفت و از روی سرور و خوشحالی مشغول بطعام خوردن شد و با آن جماعت غذا تناول میکرد شیخ ابو الربیع گوید صحت خبر یکه در این باب از حضرت رسول رسیده بمکاشفه این صبی بر من معلوم شد و صحت کشف این صغیر باین خبر نبوی ظاهر گردید و بلدی سنی که بر طبق این حدیث عمل نمودم و دیدم در این برکتی در حق تو جه خودم پس از گردش لوع لوعهٔ ۵ گفته شده است که در کلمهٔ شریفه لا اله الا الله چند سر است یکی از آنها آنکه تمامت حروف آن جوفیه است و از حروف فانیه است که مخرج آنها جوف و فضای دهن است و در این اشاره است بسوی آنکه ایمان باید از خالص جوف یعنی از قلب بوده باشد و از روی اعتقاد و حقیقت گفته شود دیگر آنکه در این کلمه مبارکه حرف معجم نقطه داری نیست و تمام حروف آن مجرد از نقطه اند و در این اشاره است بسوی تجرید از هر معبودی سوای حضرت احدیت که معبود بر حق است سیم آنکه در این کلمهٔ شریفه دوازده حرف است بعدد شهور سنه که دوازده است و از جمله آنها چهار ماه اشهر حرم است که ثلثه سرد و واحد فرد است سه ماه متوالی ذو القعده و ذو الحجة و محرم و یکماه فرد رجب است و افضل شهور سنه همین چهار ماه است همچنین در این کلمه شریفه که دوازده حرف است حروف چهار کانه لفظ جلاله نظیر اشهر حرم است در شهور سنه که در او نیز حرف فرد و ثلثه سرد و این لفظ افضل کلمات تهلیل است و در این سر اشاره است باینکه کسی که بگوید این دوازده حرف را از روی اخلاص کفاره گناهان تمام سال او خواهد بود چهارم آنکه شبانروز مجموع آن بیست و چهار ساعت است و این کلمهٔ شریفه تو جمله با محمد رسول الله نیز بیست و چهار حرف است و در این اشاره است باینکه هر حرفی از آن کفاره میکند گناهان هر ساعتی را که از برای گوینده آن بوده باشد پنجم آنکه کلمات این ذکر با محمد رسول الله هفت عدد است و ابواب جهنم نیز هفت است و در این اشاره است بسوی آنکه هر کلمه از آن سد میکند دری را از جهنم بر روی گوینده اش لوع لوعهٔ ۶ در حدیث نبوی است که کلید بهشت کلمهٔ لا اله الا الله است ابو اللیث سمرقندی در شرح این حدیث گفته است که چنانچه کلید از برای او دندانها است که اگر دندانها نداشته باشد نتواند که باز کند باز نماید هم چنین از برای کلید هم باید دندانها باشد که در بهشت بآن کشوده گردد دوازده دندانهای او زبان ذاکر طاهر از کذب و غیبت است و قلب خاشع طاهر از حسد و خیانت است و شکم طاهر از حرام و شبهه است و جوارح طاهره از معاصی و مشغوله بخدمت است لوع لوعهٔ ۷ قال الله تعالی الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها مفسرین گفته اند که مراد از کلمهٔ طیبه لا اله الا الله است و مراد از شجرهٔ طیبه نخله است بر آنکه آن طیبة الثمر است و صاحب اصل و ریشهٔ آن ثابت در زمین است و فرع و اعلای آن کشیده شده است با سمان هم چنین اصل کلمهٔ توحید راسخ در قلب مؤمن است بمعرفت و تصدیق پس هر گاه بآن تکلم نماید عروج با سمان کند و از احتجاب نباشد تا آنکه برسد بساحت عز پروردگار کما قال الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه و چنانچه درخت خرما یکسال آنکه ثمر بار دهد و بعضی گویند که در شش ماه ثمرش میرسد از وقت طلوع بودن تا وقت انصرام آن و بعضی گفته اند که هر چهار ماه که از وقت ظهور تا وقت رسیدن آنست و کل حین در این شریفه هر کسی بر

در بیان آنکه کلمه هفت کلمه سبب عفو گناهان است

در بیان آنکه کلمه کلید درهای بهشت است

یکی از این سه طایفه تفسیر نموده و ربیع بن انس گفته است که مراد از کل حین ناهار و شام است زیرا که ثمره درخت خرما همیشه
خورده میشود لیلاً و نهاراً و در تابستان و زمستان چه از تازه و در اوان بسریه میخورند و پس از آن در اوان رطب بودن و پس
از آن در اوان خشک شدن و تمر گردیدن هم چنین عمل مؤمنین از فضل و برکت قول لا اله الا الله اول روز و آخر آن تا الامروز
و برکت ایمان و کلمه اخلاص آن انقطاعی ندارد و چنانچه درخت درخت نشود مگر به سه چیز ریشه هائی که در گل فرو
رفته باشد و تنه که قائم و استوار باشد و شاخها که سر در آسمان کشیده باشد هم چنین ایمان ایمان نشود مگر به سه چیز که
تصدیق بقلب است و دیگری قول بلسان و سیمی عمل نمودن بابدان است **لوع لوع ۸** بدانکه بعضی در تشبیه کلمه
طیبه لا اله الا الله را بنخله چنین گفته اند که آن اشبه بانسان است از سایر درختها و لذا حضرت رسول فرموده اکرموا عمتکم
النخله و از اعمه انسانی فرموده چرا که از فاضل طینت و از فاضل مو و ناخن و چرک بدن آدم خلق شده است چنانکه در نزهة
المجالس شیخ عبد الرحمن صفوری شافعی است که چون آدم بزمین هبوط نمود موهای بدن و ناخن هایش دراز شد و بدنش
چرکین گردید پس جبرئیل مقراضی از بهشت آورده و زیادی موی و ناخن آدم را با آن چید و چرک بدنش را ازاله نمود و آنها را در پهلوی
آدم دفن کرد پس آدم خوابید چون از خواب بیدار شد دید که بقدرت الهیه درخت خرمائی در پهلوی خوابگاه او روئیده شده
پس بدانکه آن درخت که جذع آن باشد از فاضل طینت آدم و چرک بدن او خلق شده ولیف آن از موی او و جریده آن از ناخنهایش
او خلق شده است **و دیگر** در خریدة العجائب ابن وردی است که درخت خرما اول درختی است که بر روی زمین استقرار یافته است
و پیغمبر فرموده است که گرامی دارید نخله را که عمه شما است و از اعمه انسانی فرموده بجهت آنکه از فاضل طینت آدم خلق شده است و
هم چنین بجهت آنکه از چند جهت شبیه بانسان است **اول** از حیث استقامت قامت **دویم** از حیث طول قامت **سیم** از حیث
امتیاز نخله ذکر از میان نخلهای ماده **چهارم** از حیث اختصاص آن بلقاح و آبستن شدن **پنجم** آنکه بوی طلع آن مثل بوی منی
انسان است **ششم** آنکه از برای ثمره آن غلافی است مثل مشیمه انسان و بچه دان آن **هفتم** آنکه چون سر آن را قطع کنند مثل
انسان بمیرد **هشتم** آنکه پیه آن درخت اگر آفتی رسد بمیرد و نابود شود چه پیه آن مانند مخ انسان است **نهم** هر گاه نخله
ذکر با انثی نزدیک باشد نخله انثی زیاد بارور شود **دهم** هر گاه نخله انثی را قطع الفت شود از ذکر یا بالعکس انثی بارور نشود
از الم فراق **یازدهم** اگر زیاد آب بخورد فاسد شود **دوازدهم** هر گاه آب از سرش بگذرد تا بلد هلاک مثل انسان غریق
باشد **و** او را امراضی باشد مثل امراض انسانی **از جمله** آنکه مثل انسان مغموم شود و علاجش آنست که بیاید دو ذراع از اسفل
او را قطع نموده و در خلال آن آهن گذارند **از جمله** آنکه عاشق گردد و علامت آن آنست که بطرف درخت دیگر میل کند و بارش کم شود
و علاجش آنست که میان آن نخله و معشوقه او که بار و متمایل شده ریسمانی بربندند یا آنکه از آن معشوقه بر این عاشق سعفه معلق
کنند و یا از طلع آن معشوق برا او بزنند **و از جمله** منع ثمره است و علاجش آنست که صاحب نخله ضربه بر دست گرفته و با یک نفر دیگر نزد آن
نخله رفته و با آن همراه خود بگوید که میخواهم با این تبر این نخله را قطع کنم چرا که بار نمیدهد پس آن مرد همراه بگوید که او را قطع مکن
چرا امسال بار میدهد و صاحب نخله اصرار بر قطع آن کند و آن همراه شفاعت کرده مانع شود پس صاحب نخله ضربه که در دست
دارد سه ضربت از پشت بر تنه او بزند که امسال بارور شود و ثمره کثیره دهد **و از جمله** آنکه ثمره اش را با انتهاء نرساند و مثل زنی
باشد که بچه سقط کند بارش را قبل از تکمیل بریزد و علاجش آنکه کمربندی از سرب بر تنه او بسته یا ده بر میانش ببندند که دیگر ثمره اش را
سقط نکند و بعضی از فوائد آن از این حکایت بعضی از ملوک روم بخلیفه ثانی معلوم میشود که نوشت بخلیفه که شنیدم در بلاد تو درختی
است که ثمره چیدنها شبیه بگوش حمار وحشی است و پس از آن منشق میشود از چیزی که مثال لؤلؤ منظوم است پس سبز میشود
مانند زمرد پس سرخ و زرد میشود مثل ریزهای طلا و قطعهای یاقوت پس میرسد و باندازه بهترین فالوذجها میشود پس خشک میشود و
از جمله قوت قرار داده میشود و ذخیره کرده میشود از برای مؤمنین فلله درها شجرة اگر گوینده بمن راست گفته باشد پس چنین
درختی از جمله درختان بهشت است چون این نامه بعمر رسید در جواب او نوشت که گوینده بتو راست گفته است و این همان درخت است
که مسیح در زیر آن تولد یافته است و گفته است ابی عبد الله الثانی الکتاب **لوع لوع ۹** در نزهة المجالس است که بدانکه خداوند
تشبیه فرموده کلمه توحید را به آب زیرا که آب مطهر نجاسات است و این کلمه مطهر کفر و سیئات است و تشبیه فرموده است این کلمه را
بخاک زیرا که خاک دانه و تخمی را که در آن کاشته شود مضاعف میکند و این کلمه ثوابها را مضاعف میکند و تشبیه فرموده است این
کلمه را باتش زیرا که آتش میسوزاند اشیاء را و این کلمه میسوزاند گناهان را و تشبیه فرموده است این کلمه را بآفتاب زیرا که آفتاب ضوء
و روشنائی میدهد عالم را و این کلمه نیز قبرها را روشن مینماید و تشبیه نموده است این کلمه را بماه زیرا که ماه بنور خود تاریکی شب را
برطرف میکند و این کلمه نیز تاریکی قلوب را برطرف مینماید و تشبیه فرموده است این کلمه را بستارگان زیرا که ستارگان دلیل
راه مسافرین است بسوی منازل مقصوده و این کلمه نیز دلیل گمراهان است بسوی راه هدایت و تشبیه فرموده است این کلمه را بنخله
خرما چنانچه فرموده کشجرة طیبة زیرا که نخله در هر زمینی نمو ندارد و این کلمه نیز در هر قلبی نمو ندارد و نخله بلند ترین درختها است و این
کلمه ریشه اش در قلب مؤمن است و شاخهایش در زیر عرش بر و برگ دارد و چنانکه قیمت میوه نخله کم نمی شود بواسطه [illegible]

هو مفی که این کلمه را بگوید که علیشود بواسطه معاصی که بلیه و بتوالله واقع شده است از او و چنانکه نخله را بیخ او خار است و بالای آن وجود میوه شیرین است هم چنین این کلمه اگر چه اول آن تکالیف است اما هر که ایمان نماید باینها خواهد رسید بر میوه و ثمره آن که وصول و فوز مکرامتهای خداوند متعال است **لوء لوءة** و ایضا در این کتاب مذکور است که یکی از اوصیاء حضرت عیسی ع عبور نمود جماعتی که از اطفال و مشغول بازی بودند و در میان ایشان پسر وزیر سلطان آن زمان نیز بود که با اطفال بازی میکرد پس پسر وزیر او که فقر پنهان بود بجهة آنکه در نزد پدرش او را اکرام بدارد پس برای او طعام حاضر نمود شیاطین حاضر شدند پس گفت بسم الله الرحمن الرحیم تمام آنها فرار نمودند پس وزیر او را امر او سؤال نمود گفت من یکی از اصحاب حضرت عیسی ع هستم که مرا بسوی شما فرستاده است که شما ایمان آورید و ترک بت پرستی نمائید پس اسلام آوردند تا آنکه خبر دادند که روزی باو که اسبی از خلق مرده است پس گفت بپادشاه بگو اگر اطاعت کنی از من خدا اسب را زنده نماید پس وزیر این پیغام را بسلطان رسانید سلطان قبول نمود پس وزیر او را در نزد پادشاه حاضر نمود پس بسلطان گفت بگیر تو عضوی از این اسب را و بلدت عضوی را و پسر تو عضوی را و فادر عضوی را و همه بگوئید لا اله الا الله پس چنین کردند و گفتند این کلمه شریفه را پس هر عضوی در دست هر یک زنا پس این کلمه اما که بحرکت امده و باذن خدا آن اسب زنده شده و برخاست **لوء لوءة** در مصابیح القلوب و زبدة النصایح نقل اند که حضرت رسول انگشتری خود را بسلمان داد که لا اله الا الله بر آن نقش کنند سلمان فرمود تا محمد رسول الله بر آن رقم کنند چون بحضرت رسالت آوردند دیدند که خط بر انجا نوشته است پرسید که این سر خط چیست سلمان گفت یا رسول الله تو لا اله الا الله فرمودی که بر انجا نقش شود من هم خواستم که محمد رسول الله بآن ضم باشد حضرت فرمود پس خط بسم چیست جبرئیل امد و گفت یا رسول الله لا اله الا الله خواست تو بود و محمد رسول الله خواست سلمان بود ما هم خواستیم که علی ولی الله بان ضم شود که نبی و ولایت علی کلمه شهادت قبول نیست و درست نباشد یعنی ایمان تو لا اله الا الله است و دین تو محمد رسول الله است میدان بر نهج که دین و ایمان نور او عزو شرف ز علی ولی الله است **لوء لوءة** ملا معین هروی در کتاب معارج النبوة نقل نموده که در سراندیب بر سر روضه آدم ع درختی است که هر سال دو بار گل و بار اورد و بر هر گلی از ان هفت برگ است و بر هر برگی نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله ملک الملوک انجا را موکلان قرار داده که آن برگ ها را مضبوط ساخته و بجز بیمار را ملبسا دهند و مداوای مرضی بآن مینمایند گویند که چون برگی از آن درخت گل بگویند و در دیده موی کشند بفرمان الهی و برکت نام خدا و رسول رفع افت از چشم نماید و عجب تر آنکه اگر برگی از ان درخت فرو افتد و کسی نباشد که او اضبط کند در ساعت زمین او را فرو خورد یا فرشته امده و آن برگ را بردارد و بجز من نام خدای عزوجل و نام محمد مصطفی ص هیچ سنود بر او که و باد را باید نباشد که آن برگ را غذای خود کند و هیچ اثر ملا باران نباشد که او را بسوزاند **لوء لوءة** در مصابیح القلوب و زبدة النصایح اورده اند که جوانی که بود که در مجلس حضرت رسول خدا امد بعد روزی چند نیامد خواجه عالم از حال او پرسید بان سرور خبر دادند که ان جوان بیمار است از انجا که خلق عظیم انحضرت بود بعیادت او رفت جوان را در حالت نزع یافت گفت ای جوان بگو لا اله الا الله محمد رسول الله تا بر بهشت روی خواست بگوید پدرش خاضر بود پدرش نگریست پدر گفت تو دانی اگر خواهی قول محمد را اجابت کن جوان کلمه شهادت را بر زبان راند و جان بحق تسلیم کرد و چون کارش تباه شد خواجه عالم بر تشییع جنازه او بیرون رفت و بسر انگشتان پای بر که میرفت و میفرمود که از بسیاری فرشتگان که حاضر امده اند از زمین آن مقدار خالی نمانده که پای بر زمین نهم پرسیدند که یا رسول الله این جوان این مرتبه از چه یافت فرمود از انکه اخر گفتار او لا اله الا الله بود **لوء لوءة** صاحب عجایب البلدان اورده است که در سراندیب هند کوهی است بلهبون نام دارد و در انکوه درختی است که هر شب وقت صبح برگی از او فرو افتد بر برگ نوشته این کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله و بر روی دیگر آن آیه از آیات قرآنی نقش است و هر روز آیه است غیر از آیه روز دیگر **خاتمه مسکیة** در کتاب کشف الغمه از صاحب کتاب تاریخ نیشابور مذکور داشته که چون حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة والثناء داخل نیشابور شد در آن سفری که مخصوص بفضیلت شهادت گردید بر مهد کجاوه با عماری که بر روی فاطر اشهبی بسته بودند و از نقره خالص بود ... تشریف او کشیده گو دیده او کلا میشوند در وسط بازار دو امام حافظ اخبار ابو زرعه و محمد بن اسلم طوسی رسیدند و جلو استر انسرور را گرفتند و گفتند ایها السید بن السادة ایها الامام بن الائمه ایها السلالة الطاهرة الرضیه ایها الخلاصة الزاکیة النبویه تو را قسم میدهیم بحق ابا الطاهرین و اسلاف مکرم که دیدار پر انوار و صورت مبارک میمون خود را بما نمائی و حدیثی از لفظ گوهر بار خود نقل کنی که از پدران و اجداد بزرگوار تو رسیده که باعث یادگار و تذکار ما گردد پس امر فرمود تا استر را نگاهداشتند و سایبان که بر روی عماری بود برداشتند و چشم مردم روشن شد از دیدن طلعت همایون و وجود مبارک میمون ان جناب ع و دو گیسو داشت انحضرت چون دو گیسوی رسول خدا آ و مردم همه علی قدر مراتبهم بر پای ایستاده و برخی میگریستند و پاره فریاد میزدند و بعضی جامه ها خود را دریده بودند و در خاک می غلطیدند و بعضی دهنه استر انحضرت ایستاده و گردنها خود را کشیده بودند بعماری انجناب تا انکه روز نصف شد و اشک از دیده مردم مثل جوی ها جاری شد و صدای ناله و فریاد مردم ساکت شد و پیشوایان و قضاة فریاد زدند که ای گروه مردم آرام گیرید و گوش دهید و رسول خدا را از اولاد طاهرین او و عترت او و ساکت شوید پس حضرت املاء کرد یعنی فرمود و شمرده شد از مردم که کاغذ و قلم و دوات

در دست داشتند غیر ابلد و نفر امام یعنی ابوزرعه و محمد بن اسلم بیست و چهار هزار کس بودند پس فرمود که نقل کرد از برای من پدرم موسی بن جعفر کاظم از پدرش جعفر بن محمد الصادق ع از پدرش محمد بن علی الباقر از پدرش علی بن الحسین زین العابدین از پدرش حسین بن علی شهید کربلاء از پدرش علی بن ابی طالب شهید بزمین کوفه که فرمود حدیث کرد از برای من برادر و پسر عمم رسول خدا که فرمود نقل کرد از برای من جبرئیل که گفت شنیدم رب العزة سبحانه و تعالی میفرمود کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی صدق الله و صدق جبرئیل و صدق رسول الله و الائمة علیهم السلام و در حدیث دیگر فرمود بشرطها و شروطها و انا من شروطها یعنی هر که کلمه توحید بر زبان خود براند در حصن یعنی در قلعه من داخل شده و هر که داخل حصن کبیر شد از عذاب او ایمن شد و رستگار در بهشت گردید اما با شرایط آن و از جمله شرایطان اقرار بولایت و امامت من است **تحقیق و تشیق بالذکر ملیق** بدانکه در وصف هر یک از ائمه ع خصوصا امام ثامن علیه السلام هر جا که ثالث شروط لا اله الا الله ذکر شده از همین کلام معجز نظام این امام همام ماخوذ است که فرمود و انا من شروطها و ظاهر این است که مراد از شروط در این جا ارکان توحید است باین معنی که آن کلمه توحید که حصن و امان از عذاب و سبب حصول نجات و استحقاق ثواب است منحل نشود رکن مقید یعنی حقیقت توحید محقق نمیشود مگر باین سه چیز یکی نفی الوهیت از هر چیزی غیر از واجب الوجود نمودن دویم نفی پیغمبری از غیر پیغمبر آخر الزمان از روزیکه مبعوث شده تا روز قیامت سیم نفی امامت و ولایت و ریاست عامه از غیر اوصیاء اثنی عشر از خلفای جور و غاصبین حقوق هر یک از ایشان و غیر اینها از کسانیکه مردم بامامت ایشان قائل شدند و حصر امامت و وصایت در همانند و از ده نفر و چون در این عصر امام و حجت خدا آن بزرگوار و مصداق وصایت و خلافت در او ظهور نموده بود لهذا خود را فرمود که انا من شروطها و نکته لطیفی در تخصیص دادن بخود و تعبیر بلفظ انا آنکه نفی امامت یکنفر از این دوازده نفر مستلزم عدم تحقق شرط توحید است که امامت کلیه را منحل کند و اثبات امامت آن هفت نفر مستلزم تحقق شرط نیست چه واقفیه بسیاری از شیعه معتقد بامامت جمعی از ائمه الطاهر هستند و مع ذلک رکن توحید و سبب نجات در ایشان محقق نیست بعلت انکار باقی ائمه را و اما اثبات امامت امام رضا و اقرار باو لازم دارد اقرار بامامت دوازده نفر را که شرط و رکن توحید چه در مذاهب شیعه و غیر ایشان کسی نیست که قائل بامامت آنجناب باشد و یکی از ائمه سابق یا لاحق را انکار نماید پس هر گاه شرط صحت توحید یا رکن آن اقرار بهمه ائمه اثنی عشر جزء اخیر علت تامه باشد و اقرار بعلی بن موسی الرضا مستلزم آن باشد لیکن اقرار بباقی یعنی آن هفت نفر سابق مستلزم اقرار بباقی نباشد پس راست باشد که اقرار بامامت آنجناب شرط و رکن است از برای توحید یعنی علت تامه است که از وجود آن وجود و از عدم آن عدم لازم آید و اعتراف بسایر آن هفت امام دیگر شرط و رکن بآن معنی نیست بلکه علت ناقصه خواهد بود **و استاد** ابو القاسم قشیری گفته که این حدیث شریف ببعضی امراء سامانیه رسید امر نمود که آنرا بآب طلا نوشتند و وصیت کرد که با او دفن کنند و بعد از مردن او او را در خواب دیدند و پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت خدا مرا آمرزید ببرکت گفتن کلمه لا اله الا الله و تصدیق برسالت محمد ص و ولایت اهل بیت او ع با اخلاصی که از من ظاهر کردید که در احترام این حدیث و نوشتن آن بآب طلا و بهمراه خود دفن نمودن آنرا **شنو شرف شرذی کو نظیر** فی امالی الصدوق رحمه الله حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا عبد الرحمن بن محمد الحسنی قال حدثنی محمد بن ابراهیم بن محمد الفزاری قال حدثنی عبد الله بن یحیی الاهوازی قال حدثنی ابو الحسن علی بن عمرو قال حدثنا الحسن بن محمد بن جمهور قال حدثنی علی بن بلال عن علی بن موسی الرضا علیه السلام عن موسی بن جعفر عن جعفر بن محمد عن محمد بن علی عن علی بن الحسین عن الحسین بن علی عن علی بن ابی طالب ع عن رسول الله عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن اللوح عن القلم قال یقول الله عز و جل ولایة علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من ناری **شیخ** صدوق علیه الرحمة در کتاب امالی خود فرموده است که روایت کرد ما را احمد بن حسن القطان گفت حدیث کرد ما را عبد الرحمن بن محمد حسنی گفت روایت کرد مرا محمد بن ابراهیم بن محمد فزاری گفت خبر داد مرا عبد الله بن یحیی اهوازی گفت روایت کرد مرا ابو الحسن علی بن عمرو گفت روایت کرد ما را حسن بن محمد بن جمهور گفت روایت کرد مرا علی بن بلال از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و آنجناب روایت فرمود از پدر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر ع و آنجناب از پدر بزرگوارش جعفر بن محمد و آنجناب ع از پدر بزرگوارش محمد بن علی ع و آنجناب ع از پدر بزرگوارش علی بن الحسین و آنجناب از پدر عالیمقدارش حسین بن علی ع و آنجناب از پدر بزرگوارش حضرت علی بن ابی طالب ع و آنجناب ع روایت فرموده از حضرت رسول و آنجناب از جبرئیل و او از میکائیل و او از اسرافیل و او از لوح و لوح از قلم که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ولایت علی بن ابی طالب ع حصن حصین و قلعه محکم من است پس هر که داخل شود حصن مرا ایمن میباشد از آتش جهنم و عذاب من **و از بعضی** از علماء نقل شده که هر که این حدیث شریف را باین سند مذکور بر مصروعی بخواند هر آینه شفا داده خواهد شد و در مدح این سلسله مثلا شاعری انشاء نموده است **شعر** لئن شئت ان ترضی لنفسک مذهبا ینجیک یوم الحشر من لهب النار فلع عنک قول الشافعی و مالک و احمد و المروی عن کعب احبار و وال اناسا دینهم و حدیثهم روی جدنا عن جبرئیل عن الباری یعنی هر گاه بخواهی اختیار نمائی و بپسندی از برای خودت دین و مذهبی را که نجات دهنده تو باشد در روز حشر از شراره آتش جهنم پس واگذار و ترک کن عمل بقول شافعی و مالک و احمد حنبل و روایت کعب احبار را و دوست بدار مر آن کسانی را که دین ایشان و روایت ایشان این است که روایت نموده جد بزرگوار ما از جبرئیل و جبرئیل وحی آورد از جانب حضرت احدیت جل شانه و تعالی

سلسلة الذهب و لب الحجج بحار بسلسلة الذهب

فی روایة حصن من عذاب و نعتنا

فرق و فرجند تمجید صنف سیم از اصناف ذکر لسانی تمجید است در تفسیر منهج است که علی بن حسان از بعضی از اصحاب روایت نموده
که حضرت ابو عبدالله ع فرمود که هر دعائی که در او تمجید نباشد ابتر باشد و بحیز قبول نرسد چه اول تمجید است و بعد از آن دعا است
گفتم تمجید و ادنی مرتبه آن کدام است فرمود آنکه بگوئید الحمد لله الذی علا فقهر و الحمد لله الذی ملک فقدر و الحمد لله الذی بطن فخبر
و الحمد لله الذی یحیی الموتی و یمیت الاحیاء و هو علی کل شیء قدیر و بروایتی دیگر آنکه بگوئید اللهم انت الاول فلیس قبلک شیء
و انت الآخر فلیس بعدک شیء و انت الظاهر فلیس فوقک شیء و انت الباطن فلیس دونک شیء و انت العزیز الحکیم و این اصح روایتین است
لعلّه تسبیحه صنف چهارم از اصناف ذکر لسانی تسبیح است و نیز در تفسیر منهج است که روایت شده از حضرت ابی عبدالله
که لشکرگاه حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام صد فرسخ در صد فرسخ بود بیست و پنج فرسخ از برای انس و بیست و پنج فرسخ برای جن
و بیست و پنج فرسخ از برای طیر و بیست و پنج فرسخ برای وحش و او را هزار خانه بود از آبگینه و در آن سیصد منکوحه بود و هفتصد سریه
و جن از برای آنحضرت بساطی از ذهب و ابریشم بافته بودند و فرسخ در دو فرسخ منبر او را در میان بساط مینهادند و او بر بالای آن می
نشست و سیصد هزار کرسی از طلا بود و از نقره که در حوالی آن منبر مینهادند انبیاء بر کرسی های طلا و علماء بر کرسی های نقره می نشستند
و گرداگرد آن کرسی ها مردمان می نشستند و حوالی مردمان جنیان و دیوان و مرغان ببالهای خود پرها بهم متصل ساخته [illegible] آفتاب
او نتابد و باد صبا بساط او را بر میداشت و سیر یکماهه در یک روز میبرد و حق تعالی باد را امر کرده بود که هیچکس سخنی نگوید مگر آنکه او را
بگوش سلیمان برساند روزی باین کوکبه در هوا میرفت و بر دهقانی بگذشت آن دهقان چون نظر بر آن کوکبه بلند کرد گفت سبحان
الله حق تعالی چه پادشاهی عظیم بپسر داود داده باد این سخن را بگوش سلیمان رسانید سلیمان پائین آمد و نزد دهقان رفت
و گفت تسبیحة واحدة یقبلها الله خیر مما اوتی آل داود ثواب یک سبحان الله گفتن که حق تعالی آنرا قبول کند بهتر است از هر چه
بآل داود داده اند و از صادق ع مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که تسبیح نصف میزان است و تحمید پر میسازد همه
میزان را و تکبیر پر میکند جمیع سموات و ارض را و از حضرت رسالت ص منقول است که فرمود ای اصحاب من پنج کلمه را تعلیم شما میکنم که
بر زبان خفیف باشد و در میزان ثقیل و خدای را خشنود گرداند و شیطان را براند و از کنوز جنت و تحت عرش باشد و صالحات باقیات باشد
که حق تعالی در قرآن فرموده و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا گفتند بلی یا رسول الله فرمود این است سبحان الله و
الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بعد از آن فرمود که بخ بخ لهن ما اثقلهن فی المیزان چه خوش
کلمات اند و چه گران میگردانند ترازوی عمل را از ثواب و از حضرت ابی جعفر ع روایت است که پیغمبر فرمود که هر که بگوید سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر حق سبحانه و تعالی بهر تسبیحه از آن ده درخت از برای او در بهشت بنشاند که در هر یک از آن انواع فاکهه باشد و این
از باقیات الصالحات است اصل آن در زمین و فرع آن در آسمان و دفع کند از صاحب خود هدم و غرق و حرق و تردی و اکل سبع و میتة سوء و هر بلیه
که از آسمان نازل شود در آن روز بر آن بنده و نیز ابو جعفر از آباء کرام خود روایت کرده است که حضرت رسالت فرمودند که شبی که مرا بمعراج
میبردند جمعی از فرشتگان را دیدم که در عرصه از زمین بهشت عمارتی می ساختند خشتی از طلا و خشتی از نقره و در اثنای بنا کردن توقفی میکردند
و باز بآن مشغول می شدند سبب این را از ایشان پرسیدم گفتند تا نفقه بما میرسد باین عمل مشغولیم و چون نفقه بما نمیرسد ما این عمل مشغول
نمی نمائیم گفتم نفقه شما چه چیز است گفتند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر که مؤمن بگوید و هرگاه مؤمن قائل باین تسبیحات
شد ما به بنا مشغول شویم و چون از آن امساک کند ما نیز از عمارت امساک کنیم و علامه مجلسی ره در عین الحیوة ذکر کرده که بسند معتبر از
حضرت امام حسن ع منقول است که جمعی از یهود بخدمت حضرت رسول ص آمدند و اعلم ایشان از مسئله چند سؤال نمود چون جواب شنیدند
مسلمان شدند از جمله آن مسائل این بود که پرسید یا محمد خبر ده از کلماتی که خدای تعالی آنها را برای حضرت ابراهیم اختیار نمود در هنگامی
که خانه کعبه را بنا کرد حضرت فرمود یکی این کلمات بود سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر یهودی گفت چه ثواب دارد کسی که این کلمات
را بگوید حضرت فرمود که چون بنده این کلمات را میگوید با او تسبیح میگویند آنچه که در زیر عرش است پس بگوینده تسبیح ده برابر ثواب تسبیح آنها
عطا میکنند الخبر و بسند معتبر دیگر از حضرت رسول ص منقول است که هر که سبحان الله میگوید حق تعالی در بهشت برای او درختی غرس نماید
و کسی که الحمد لله گوید درختی برای او میکارد و کسی که الله اکبر میگوید درختی از برای او غرس نماید شخصی از قریش با آنحضرت عرض کرد پس
ما در بهشت درخت بسیار داریم حضرت فرمودند بلی و لیکن بپرهیزید از اینکه آتشی بفرستید که آنها را بسوزاند زیرا که حق تعالی میفرماید
ای گروه مؤمنان اطاعت کنید خدا و رسول را و باطل مکنید عملهای خود را و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که فقراء به
خدمت حضرت رسول آمدند و گفتند یا رسول الله اغنیا را مالی هست که بآن بنده آزاد میکنند و ما نداریم حضرت فرمود که هر که صد مرتبه
الله اکبر بگوید بهتر است از صد بنده آزاد کردن و هر که صد مرتبه سبحان الله بگوید بهتر است از صد شتر بردن بحج با خود که بکشد آنها
را برای خدا و هر که صد مرتبه الحمد لله بگوید بهتر است از صد اسب که لجام و زین کرده و مردم را سوار کنند و بجهاد فرستند و هر که صد مرتبه
لا اله الا الله بگوید هیچ یک از افراد مردم از آن در آن روز عملش بهتر نباشد مگر کسی که زیاده از صد مرتبه بگوید چون این خبر باغنیا رسید ایشان
نیز این عمل را بجای آوردند پس فقراء نیز بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند اغنیاء نیز این کار را کردند حضرت فرمود که این فضل خدا است بهر که
میخواهد عطا میکند و نیز از آن حضرت منقول است که بسیار بگوئید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بدرستی که

میباید این کلمات در روز قیامت با خیرات و ثوابهای عظیم که از پیش رو و عقب خود دارند و اینها اند باقیات صالحات یعنی امور شایسته که از برای آدمی باقی میماند نفع آنها و حق تعالی فرموده که باقیات صالحات بهتر و پاینده تر است از متاع های زندگانی دنیا و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که حضرت رسول ص روزی باصحاب خود التفات نموده و فرمودند برای خود تا سپرها اخذ کنید و مهیا سازید صحابه گفتند که مگر دشمنی روی بما آورده است که سپری برای دفع ایشان مهیا می باید کرد فرمود که نه ولیکن از برای دفع آتش جهنم از خود بگوئید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقول است که هرکه بگوید سبحان الله نه از روی تعجب حق تعالی از آن تسبیح مرغی خلق فرماید که آن مرغ را زبانی بوده باشد در میان ملائکه مسبحان تسبیح الهی کند تا روز قیامت هم چنین است الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر **مغنطیسیه استغفاریه** صنف پنجم از اصناف ذکر لسانی استغفار است در تفسیر منهج است که از حضرت رسول روایت شده که قول لا اله الا الله و استغفر الله بهترین عبادات است قال الله العزیز الحکیم فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک و نیز فرموده که هرکه استغفار بسیار کند حق تعالی او را از همه هم و غم فرج دهد و از هر مضیقی او را بیرون آورد و روزی او را باو رساند از جائی که هرگز گمان نداشته باشد و صحیفه عمل او را باسمان برند و آن مانند آفتاب درخشنده و نور دهنده باشد و بهترین اوقات استغفار سحر است و بعد از صبح و عصر چه حق تعالی در قرآن مجید مدح کسانی کرده که در وقت سحر باستغفار مشغول شوند چنانچه فرموده است والمستغفرین بالاسحار و از حضرت صادق ع روایت شده است که پیغمبر ص فرموده هرکه هر روز هفتاد بار بعد از نماز عصر بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال والاکرام واسئله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستکین مستجیر لا یملک لنفسه نفعا و لا ضرا و لا حیوة و لا موتا و لا نشورا حق تعالی امر کند بهر دو فرشته که حافظ عمل او بند تا صحیفه عمل او را پاره پاره کنند و هرچه در آن نوشته باشد محو نمایند و علامه مجلسی علیه الرحمه در عین الحیوة ذکر فرموده است که بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که خود را خوشبوئی و معطر گردانید باستغفار تا رسوا نکند شما را بوهای بد گناهان و در احادیث دیگر است که استغفار روزی را زیاد میکند و از حضرت رسول ص بسند معتبر منقول است که بهترین دعاها استغفار است و از حضرت علی بن الحسین ع منقول است که هرکه بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه او متکبر و جبار نیست و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که حضرت رسول ص در مجلسی که می نشستند بر نمی خاستند تا بیست و پنج مرتبه را استغفار نمی کردند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت ع منقول است که حضرت رسول ص هفتاد مرتبه میفرمودند استغفر الله و هفتاد مرتبه میفرمود اتوب الی الله و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هرکه گناهی میکند تا هفت ساعت او را مهلت میدهند اگر این استغفار را سه مرتبه خواند آنگناه را بر او نمی نویسند استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و بسند معتبر از آن حضرت ع منقول است که هرکه روزی صد مرتبه بگوید استغفر الله حق تعالی هفتصد گناه او را بیامرزد و خیری نیست در بنده که روزی هفتصد گناه او را بیامرزند و بسند صحیح از امام جعفر صادق ع منقول است که هر مؤمنی که شب و روز چهل گناه کبیره بکند و با ندامت و پشیمانی بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام واسئله ان یصلی علی محمد و آل محمد و ان یتوب علی حق تعالی گناهان او را بیامرزد و خیری نیست در بنده که شب و روزی چهل گناه کبیره بکند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت ع منقول است که حضرت رسول ص هر روزی و شبی صد نوبت استغفار میکردند با آنکه از آن حضرت هیچ گناهی صادر نمیشد **لعلیه تکبیریه** صنف ششم از اصناف ذکر لسانی تکبیر است قال الله تعالی و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا یعنی بگوی همه ستایش مر خدای راست آنخدائی که نگرفته است فرزند و نیست مر او را انبازی در پادشاهی و الوهیت و نیست مر او را دوستی از جهة مذلتی که داشته باشد تا بسبب حمایت دوست با مر او عزت و اعتبار پیدا کند و دوست نگیرد تا بمدد او از ذل بعزت رسد بلکه دوست گیرد که بلطف وی اهل دوست از حضیض مذلت باوج عزت برسند و تعظیم کن خدای تعظیم کردنی یعنی خدا را بزرگ دان از وصف واصفان و معرفت عارفان مفسرین گفته اند که مراد از تکبیره آنستکه بگو الله اکبر و در روایت آمده چنانچه سابقا هم بیان نمودیم که بنده را گفتن الله اکبر بهتر است از تمام دنیا و هرچه در او است و در این تنبیه است بر آنکه بنده اگرچه مبالغه کند در تنزیه و تمجید و اجتهاد نماید در عبادت باید که معترف شود بقصور او از حق او در ادای آن و این آیه را آیة العزة میگویند معاذ جبل روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که علیکم بآیة العزة یعنی بر شما باد بآیة العزة اصحاب گفتند یا رسول الله آیة العزة کدام است فرمود این آیه است و قل الحمد لله الذی لم یتخذ الآیة و روایت که هر کودکی از بنی عبد المطلب که سخن در آمد حضرت نبوی ص این آیه را بدو تعلیم دادی و در کنز آورده که این آیه دلیل است بر وجوب شیء از تکبیر و خلافی در عدم وجوب آن نیست در غیر صلوة پس وجوب آن در صلوة باشد و این مطلوب است **و اینجا** چند مسئله است یکی آنکه واجب است صیغه الله اکبر زیرا که آن متبادر بفهم است از اطلاق لفظ تکبیر دوم آنکه واجب است مراعات لفظ مذکور بدون تغییر در ترتیب آن و بدون تعریف اکبر و بدون مد لفظ جلاله و بدون مد باء اکبر سیم جایز نیست ترجمه بغیر عربی زیرا که آن نه کلام خدا و نه رسول است و قول خواجه بدلیل و ذکر اسم ربه فصلی که اسم اعم است از غیر و غیر آن باطل است زیرا که مراد بآن اذان نماز است نه تکبیرة الاحرام و ذکر [illegible]

گوهر پنجم از صنف پنجم از اذکار لسانی استغفار است

گوهر ششم از صنف ششم از اذکار لسانی تکبیر است

و جایز نیست تبدیل بمرادفات و غیره

زبرجدهٔ صلوات بشر بدانکه یکی از اقسام ذکر خدا و یاد حق نمودن یاد آل محمد ص و ذکر فضایل و مناقب ایشان نمودن است
همچنانکه یکی از اصناف ذکر لسانی صلوات فرستادن بر آن بزرگواران است صاحب جمال الصالحین در فصل ششم از باب چهارم از
آن کتاب میفرماید این فصل در ذکر فضایل اهل بیت و صلوات بر ایشان و بعضی امور مناسب است صلوات الله علیهم اجمعین مرویست
از ایشان ع که هیچ مجلسی نیست که جمعی بنشینند و ذکر خدای تعالی و ذکر ما نکرده و صلوات بر پیغمبر ص نفرستاده از انجا برخیزند
مگر آنکه آن مجلس روز قیامت بر ایشان حسرت باشد و نیز فرموده اند که ذکر ما ذکر خدا است و ذکر اعداء ما ذکر شیطان است
که دشمن خدا است و چون دو مؤمن با هم ملاقات نمایند و ذکر خدا و ذکر فضایل ما کنند هر گوشتی که در روی ایشان است
تا آنکه روحش از شدت الم مبالاته ابد و ملائکه آسمان و خزان جنان از آن مطلع گشته و همه ملائکه مغفرتی بر او لعنت نمایند و
حضرت امام رضا ع فرمود که هر کس در مجلسی بنشیند که فضایل و اخبار ما مذکور شود و ولایت و حق ما در آن مجلس زنده باشد
دلش نمیرد در روزی که دلها همه مرده باشد و حضرت پیغمبر ص فرموده که هر کس ذکر فضیلتی از فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام
کند و اقرار بآن داشته باشد گناهان گذشته و آینده اش آمرزیده شود اگر چه مثل گناه جن و انس بوده باشد و هر کس
فضیلتی از فضایل آنحضرت را بنویسد تا اثری از آن باقی باشد ملائکه برای او استغفار نمایند و هر کس فضیلتی از فضایل
او را بشنود گناهانی که بگوش کرده آمرزیده شود و هر کس نظر بر نوشته فضیلتی از فضایل او کند گناهانی که با چشم کرده
آمرزیده شود و بعد از آن فرمود نظر بر علی بن ابی طالب ع عبادت است و ذکر او عبادت است و ایمان هیچ بنده مقبول
نگردد مگر بولایت او و برائت از اعداء او و حضرت امام حسن ع فرموده که هر کس در دل بما محبت داشته باشد و بدست
و زبان نصرت ما کند با ما در غرفه ما باشد و هر کس در دل با ما محبت داشته و بزبان نصرت ما نکند بیکدرجه از آن پست تر
باشد و هر کس در دل محبت داشته و بدست و زبان نصرت نکند در بهشت است و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که هر کس بزبان
اعانت ما کند خدای تعالی روز قیامت زبانش را بحجتش گویا گرداند و هم از ایشان ع مرویست که هر کس یکمرتبه صلوات بر حضرت
پیغمبر ص فرستد خدای تعالی با هزار صف ملائکه هر یک هزار صلوات بر او فرستند و بعد از آن هیچ مخلوقی نماند مگر که بر او صلوات
فرستند پس هر کس باین نعمت رغبت نکند جاهل و مغرور باشد و خدا و رسول و اهل بیتش ع از او بیزار باشند و هیچ چیز در میزان
قیامت سنگین تر از صلوات بر آنحضرت نبود و چون اعمال مؤمنان را در میزان گذارند اگر حسنات سبک و سیئات سنگین
باشد آنحضرت ع هر صلواتی که بر او فرستاده باشد بر حسنات گذارد تا بر سیئات زیادتی کند پس او را به بهشت برد و صلوات بر
آنحضرت ص گناهان را بیشتر محو کند که آب آتش را و نیز مرویست که هر کس قادر بر کفاره گناهان نباشد صلوات بر آنحضرت
و آلش فرستد که صلوات بر ایشان گناه را میبرد و صلوات بر ایشان برابر است با تهلیل و تسبیح و تکبیر و هر کس آنحضرت در پیش او
مذکور شود و صلوات نفرستد راه بهشت بر او خطا شود و هر کس دعا کند دعایش محجوب ماند و بالا نرود تا صلوات فرستد
و آنحضرت ص فرمود که در وقت دعا مرا مثل کوزهٔ مسافر مگردانید که چون همه اسباب را بار کنند بعد از همه کوزه را در عقب بار
او بندند که هرگاه تشنه شود بردارد بلکه مرا در اول و میان و آخر دعا یاد کنید و نیز فرموده که هر کس بر من بیشتر فرستد صلوات
را روز قیامت از همه بمن نزدیکتر باشد و هر کس را از خدای تعالی حاجتی بطلبد اگر بعوض آن صلوات فرستد حاجتش اجابت شود و
ثواب آن صلوات را نیز داشته باشد کسی بحضرت امام جعفر صادق ع گفت که چون از خانه کعبه بیرون آمدم دعائی بخاطرم نیامد بغیر از
صلوات بر پیغمبر ص فرمود هیچ کس بخوبی تو بیرون نیامده و هر کس در صلوات بر آنحضرت آلش را شریک او گرداند درهای آسمان
گشوده شود و گناهانش مثل برگ از درخت بریزد و ملائکه هفتاد صلوات بر او فرستند و خدای تعالی فرماید اگر شما هفتاد
صلوات بر بنده من فرستادید من هفتصد صلوات بر او فرستم و اگر بر آلش صلوات نفرستد بوی بهشت را نشنود و حال آنکه بوی بهشت
از پانصد سال راه شنیده شود و میان او و آسمان هفتاد حجاب نصب شود و خدای تعالی فرماید ای ملائکه دعای این بنده را بالا نبرید
تا بر عترت پیغمبر من صلوات نفرستد و مرویست که هر که بگوید صلی الله علی محمد و اهل بیته هزار حسنه برای او نوشته شود
زمردهٔ ترجیحیه بدانکه مرحوم مغفرت لزوم حاج ملا نوروز علی الشهیر بفاضل بسطامی در کتاب ذخیرة المعاد خود که در
شرح ادعیه مختصرهٔ هر روزهٔ ماه رمضان است در شرح دعاء روز چهارم بعد از اینکه شرحی در فضیلت ذکر نوشته فرموده است
بدان ای عزیز بکام از ذکر ملک علّام اگرچه اعتقاد این کمترین قبل از این بود که کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله از جمیع اذکار افضل است
همه اذکار و اول آنها است که این کلمهٔ مبارکه دلالت دارد بر توحید ذات اقدس متعال دوم آن این است که حروفات کلمهٔ طیبه دوازده حرف
است بعدد ائمهٔ طاهرین چنانچه در زیارت جوادیه مأثور است که السلام علی شهور الحول و عدد الساعات و حروف لا اله الا
الله فی الرقوم المسطرات سیم این است که در تفسیر آیه شریفه الیه یصعد الکلم الطیب در اخبار و احادیث ائمه اطهار تفسیر کلمه
طیبه لا اله الا الله شده چنانچه مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار بابی در این خصوص عنوان فرموده چنانچه امر است که حضرت
امام رضا ع چون بر نیشابور وارد شدند و اصحاب حدیث از آنحضرت التماس نمودند که بجهت ایشان حدیثی بیان فرماید آن حضرت
بطریق اسناد بیان فرمودند چنانچه در عیون مسطور است فرموده که خدا فرموده لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی

وهم چنین در نزد یکی سرخس در روضه که یکی از شیعیان انسرور التماس این مطلب نمود باز همین حدیث شریف را بیان فرمود و سرکار
غیر از این کلمه چیز دیگر در نزد ان سرور بهتر نبود از انبیا ان میفرمودند و محتمل این است که این کلمه شریفه قابل و بایستی نیز اگر محتاج بحرکت
لب نیست مشعر دو لب با یکدیگر حرف توحید بوحدانیتش شاهد همین لب‌ها ششم این است که حضرت امام رضا فرمود
که من کان اخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة وهم چنین در بعضی اخبار وارد شده که هر کاه یکی از اطفال شما خواهد که سخن گوید
اول دفعه باو کلمه لا اله الا الله بیاموزید و هر کاه خواسته باشد که از دنیا رحلت نماید باو کلمه لا اله الا الله تلقین نمائید
که اول کلامش لا اله الا الله و اخر کلامش لا اله الا الله باشد وهم چنین ان شخص کنکی که در بالای منبر مطهر انسرور از انحضرت
طلب شفای زبان خود را می نمود چنانچه در اخر عیون ماثور است باو فرمودند که بگو لا اله الا الله و زبان او باین کلمه طیبه گویا
شد هفتم این است که بنیان بدن انسان و قوام و حیوة او بحرکت نبض است و نبض معتدل غیر بدیع حرکت مینماید بعدد
کفتن لا اله الا الله و حدیث مشهور که کل مولود یولد علی الفطرة الا ان ابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه است شاید مراد
از ان این باشد که چون حرکت نبض که بنای فطرة بر ان است بعدد کفتن لا اله الا الله میباشد پس عموم نبض خداوند چنان
اقتضاء مینماید که ان حرکت توحید مادام الحیوة با هر کسی بوده باشد و نشانه فطرت اسلام از او استعلام شود بنا بر این هر
ساعتی میتوان شهر او و تشخیص مرتبه تکلم بلا اله الا الله نمود و از این جهت است که حضرت پیغمبر ص فرمودند که نکفتم من و کوینده
کان قبل الزمن کلمه را که افضل باشد از کلمه لا اله الا الله هشتم این است که از جناب پیغمبر ص فرمودند که در میزان عمل هیچ کلمه
ثقیلتر از کلمه لا اله الا الله نیست زیرا که هر کاه جمیع اسمانها و زمینها و انچه در انها میباشد همه را در یک طرف میزان کذارند
و لا اله الا الله را در سمت دیگر هر اینه لا اله الا الله ارجح خواهد بود از جمیع انها و این کلمه محبوبترین کلمات است در نزد
خداوند متعال بلکه در بعضی احادیث وارد شده است که عماد توحید لا اله الا هو میباشد و اسم اعظم در ان است و حکایت
را از حضرت امیر المؤمنین ع نقل نموده اند که در مجمع البیان مروی است انسرور یکشب قبل از واقعه بدر جناب خضر ع را در خواب
دیدند و باو فرمودند که چیزی تعلیم نما مرا که یاری نماید مرا و غالب شوم بر اعداء کفت بکو یا من هو یا من لا اله الا هو انسرور
فرمودند چون از خواب بیدار شدم حکایت خواب خود را بحضرت پیغمبر ص عرض نمودم فرمودند علمت الاسم الاعظم و این کلمه در روز
بدر پیوسته بر زبان من جاری بود نهم این است که در فضیلت این کلمه شریفه از جناب پیغمبر خدا ص روایت شده که هر مؤمنی که این
کلمه طیبه را بکوید جمیع کناهانش امرزیده شود و مثل همان کناهان ثواب در نامه عملش ثبت میشود و هر بنده که یکبار او از خود
را بکفتن این کلمه طیبه کناهان او میریزد در زیر قدمش چنانچه برک از درخت میریزد و بعد از ان از برای این کلمه شریفه چند
اسم یاد نموده اند و فرمودند که لا اله الا الله کلمه توحید است و کلمه اخلاص است و کلمة التقوی است و کلمه طیبه است و دعوة
الحق است و عروة الوثقی است و ثمن الجنة است و هر کاه اضافه نماید بر لا اله الا الله لفظ الحی القیوم را امید است که اسم
اعظم الهی باشد چنانچه اخباری چند بر ان دلالت دارد و از این جهت است که کفته شده است که افضل اذکار کفتن لا اله الا
الله الحی القیوم است و در کتاب عیون اخبار الرضا روایت نموده است که رسول خدا فرمودند که از برای خداوند عالم عمودی
از یاقوت سرخ که سر ان عمود در زیر عرش است و اسفل ان عمود در پشت ماهی است در تحت زمین هفتم پس هر کاه بنده بکوید
لا اله الا الله بحرکت در اید عرش الهی و ان عمود بحرکت اید و از حرکت ان ماهی بحرکت اید پس خداوند عالم فرماید ساکن شو
ای عرش من پس عرش عرض نماید چکونه ساکن شوم و تو هنوز نیامرزیده کوینده لا اله الا الله را پس خداوند
فرماید که کواه باشید ای سکنه اسمانها بدرستی که من امرزیدم کوینده لا اله الا الله را و غیر از این حکایات از وجوه دیگر که
دلالت دارد بر افضلیت این کلمه طیبه ولیکن در زمان شروع بتحریر این نسخه شریفه برخوردم بمؤلفات یکی از علماء دار المؤمنین
یزد که در قریب باین عصر تالیف نموده بود و در ان کتاب چهل و نه فائده بجهت صلوات نقل نموده بود نظر باین فوائد و اخبار وارده
باخبار داله بر وجوب صلوات بعد از شنیدن اسم مبارک انسرور چه در نماز و چه در غیر ان و قول بوجوب کلمه لا اله الا الله در خبر
و کلمات علمای اخبار نیست ذکر صلوات بر اذکار دیگر راجح امد ان فوائد را بتمامه و عبارته نقل نمودیم که طالبان ذکر درست وقت نموده
بفوائد ان شیرین کام کردند و فوائد دنیا و اخرت از ان تحصیل نمایند این فاخبر کوید مراد از ان مؤلفی که اسم جوم بران برخوردم
رساله شرح صلوات است که از مرحوم السید الجلیل و الحبر النبیل الا قاسید احمد الیزدی نور الله مرقده از برای شاهزاده ازاده
ولی عهد میرزا محمد علی الخاقان المغفور فتحعلی شاه قاجار نوشته تالیف منصه موصوف حرا ورده و در ان رساله است که بدانکه بر
ضمائر ارباب بصائر واضح و لائح خواهد بود که انواع فوائد و کرامات و اصناف مواهب و عطیات که بر فرستادن صلوات بر سید
کائنات و اشرف مکانات مترتب میشود در وفور و کثرت از ان بیشتر است که طایر بلند پرواز خرد در هوای احصای ان پرواز تواند نمود
و یا صفیر فکر دور اندیش مرحله حصر او را تواند پیمود اما بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله انچه در روایات و اخبار و اثار و حکایات
بنظر رسیده در این اوراق ثبت میشود و ان چهل و نه فائده است فایده اول از فوائد تخلق باخلاق الهی است بتوجیه حضرت
حق سبحانه و تعالی در ایه صلوات خبر داده که خود صلوات بر ان حضرت میفرستد پس صلوات بر انحضرت تخلق باشد باخلاق

نقل بعضی از فضایل کلمه طیبه توحید

در بیان افضلیت صلوات بر کلمه توحید

ومشتمل است بر امتثال امر بحلقوا ما خلق الله و این موجب حصول فیض ربانی و وصول بمنازل جاودانی است **فایدهٔ ثانیه** امتثال
امر الهی است که در آیهٔ یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما وارد شده و معلوم است که امتثال امر خدا و رسول موجب فیروزی
و رستگاری است کما قال عز من قائل ومن یطع الله ورسوله فقد فاز فوزا عظیما **فایدهٔ ثالثه** مشرف شدن بصلوات و
سلام الهی است چنانچه در جامع الاخبار روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل مرا ملاقات نمود و بشارت داد مرا
بانکه حق تعالی میفرماید که هر کس بر تو صلوات فرستد من بر او صلوات فرستم و هر که بر تو سلام کند من بر او سلام میکنم و من
برای این بشارت سجدهٔ شکر بجا آوردم کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که
هر که بر من صلوات فرستد حق تعالی و ملائکه بر او صلوات میفرستند پس هر که خواهد بر من کم صلوات فرستد و هر که خواهد
بسیار صلوات فرستد **و ایضا** از آنجناب ع روایت کرده که چون اسم پیغمبر ص مذکور شود بسیار صلوات فرستید بر آن حضرت
زیرا که هر که بر آن حضرت یک مرتبه صلوات فرستد حق تعالی بر او هزار صلوات میفرستد با هزار صف از ملائکه و چیزی باقی نماند
از مخلوقات مگر آنکه بر آن بنده صلوات میفرستند برای صلوات خدا و ملائکه بر او و صلوات میفرستند پس هر که رغبت در این ننماید جاهل
و مغرور است و خدا و رسول و اهل بیت ع از او بیزارند **و در** کتاب ثواب الاعمال و جمال الاسبوع و مکارم الاخلاق همین حدیث
مذکور است بجزئی تفاوتی و ایضا از کلینی روایت کرده است که جناب امام همام سیدنا جعفر بن محمد ع روحی فداهما و صلوات
الله علیهما به اسحق بن فروخ فرمود که هر که ده صلوات فرستد بر محمد و آل محمد ع خدا و ملائکه صد مرتبه صلوات بر او میفرستند
و هر که صد مرتبه صلوات فرستد خدا و ملائکه هزار بار صلوات میفرستند بر آن بنده آیا نشنیدهٔ قول خدای تعالی را که
میفرماید هو الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور وکان بالمؤمنین رحیما **و در** کتاب جامع الاخبار
از حضرت رسول مختار روایت کرده است که هر که بر من یکبار صلوات فرستد حق تعالی بر او هزار بار صلوات فرستد و هر که
نخواهد که او را آتش عذاب کند **و در** کتاب ارشاد القلوب از حضرت امام موسی کاظم ع روایت کرده است که امیر المؤمنین ع فرمودند
که هر که یکبار بر رسول مختار صلوات فرستد خداوند عالم ده بار بر او صلوات فرستد و ده حسنه باو عطا نماید و در مقابل هر
صلواتی که بر آنحضرت فرستاده ده حسنه باو عطا شود **و آنچه** در کتب عامه مذکور است یکی آنکه احمد حنبل در مسند خود از عبد الله
بن عوف روایت کرده است که روزی حضرت ختمی مرتبت از مدینه بیرون رفت و به نخلستانی در آمد و بسجده در افتاد و این قدر طول داد
که من ترسیدم که مبادا آنجناب را وفات رسیده باشد آمدم و در آن نگریستم سر مبارک را از سجده برداشت و فرمود که تو را چه
میشود من صورت ترا بر این عرض کردم و سایندم فرمود که جبرئیل ع بر من نازل شد و گفت میخواهی که تو را بشارت دهم بدرستیکه
حق تعالی فرمود که هر که بر تو صلوات فرستد من بر او صلوات میفرستم و هر که بر تو سلام کند من بر او سلام میکنم **و در** صحیح
مسلم مذکور است که حضرت رسول خدا فرمود که هر که یکبار صلوات بر من فرستد حق تعالی ده بار بر او صلوات فرستد و ده گناه
او را محو کند و ده درجه برای او بلند کند **و در** کتاب جواهر الاحادیث که از کتب عامه است و مؤلف او محمد بن احمد اقلیدی شافعی
است مذکور است که ابو طلحه انصاری گفت روزی حضرت رسول را دیدم که آثار فرح از جبین نورانی مبارک او ظاهر بود عرض
کردم یا رسول الله امروز اثری از بشارت در بشرهٔ مبارک شما می بینم که هرگز ندیده ام سبب آن چیست فرمود که ملکی نزد من آمد
و گفت یا محمد پروردگار تو میفرماید که آیا راضی هستی باینکه هر که یکبار بر تو صلوات فرستد من ده صلوات بر او فرستم و هر
که بر تو یکبار سلام کند من بر او ده سلام فرستم **و در** کتاب اسباب المغفرة که آن نیز از کتب عامه است و مؤلف او محمد بن منصور
است از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که هر مرد مسلم و زن مسلمه که ده بار بر من صلوات فرستد حق
تعالی صد بار بر او صلوات فرستد و خداوند عالم فرموده است که هر که یکبار بر تو صلوات فرستد من بر او ده صلوات فرستم
و هر که بر تو یک سلام کند من بر او ده سلام کنم **و در** کتاب اظهار الاحادیث که آن نیز از کتب عامه است در آخر این حدیث مذکور است
که هر که حق تعالی بر او صد صلوات فرستد آتش دوزخ باو نمیرسد **فایدهٔ چهارم** موافقت است با ملائکه کرام زیرا که ملائکه
بحکم یصلون که در آیهٔ شریفه است پیوسته بصلوات فرستادن بر آن حضرت مشغول اند و چون صلوات فرستند صلوات فرستنده
بایشان شبیه میشود و شاید بحکم من تشبه بقوم فهو منهم که از جملهٔ ملائکه فرو میرود مصلی را نیز فرو میگیرد **فایدهٔ پنجم**
آنست که ملائکه بر او صلوات میفرستند و بر او استغفار میکنند و اخبار دالّه بر آن در ضمن اخبار فایدهٔ ششم ذکر شد **و در**
جامع الاخبار از عبد الله بن عوف روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که جبرئیل نزد من آمد و مرا بشارت داد باینکه
حق تعالی فرمود که هر بنده که بر تو صلوات فرستد هفتاد هزار ملک بر او صلوات فرستند و هر که هفتاد هزار ملک
بر او صلوات فرستند از اهل بهشت خواهد بود **و در** کتاب در منثور از حضرت امام حسن ع روایت کرده است که از حضرت
رسول خدا ص سؤال نمودند از آیهٔ مبارکهٔ ان الله وملائکته یصلون علی النبی آنحضرت فرمود که این از علم مکنون است اگر از من
سؤال نمیکردید خبر نمیدادم شما را بدرستیکه حق تعالی دو ملک موکل کرده است که هر بنده که چون من نزد او مذکور شوم و او بر من
صلوات فرستد آن دو ملک گویند خدا ترا بیامرزد و حق تعالی جل شانه و سایر ملائکه بر دعای او آمین گویند و همچنین

حق تعالی ده بار بر او صلوات میفرستد هرکه ده بار صلوات فرستد حق تعالی بر او صد بار صلوات فرستد و هر که صد بار صلوات فرستد صح

در کتاب عوالی اللئالی مذکور است تا این زمان که هرکه من نزد او مذکور شوم و بر من صلوات نفرستد او در آتش میگویم خدا او را
بنام رحمت دور کند و حق تعالی و سایر ملائکه میگویند آمین و در بعضی از کتب عامه از عامر بن ربیعه روایت کرده است که از رسول خدا
شنیدم که هرکه بر من صلوات فرستد ملائکه بر او صلوات فرستند مادامی که مشغول بصلوات فرستادن بر من بوده باشد
پس هرکه خواهد بسیار صلوات فرستد و هرکه خواهد کم صلوات فرستد یعنی هرکه بسیاری صلوات ملائکه را خواهد
بر من بسیار صلوات فرستد و هرکه نخواهد کم فرستد و در زهرة الریاض که از کتب عامه است مذکور است که رسول خدا
فرمود که حق تعالی ملکی را آفریده است که دو بال دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب و پای او در زمین هفتم و سر او در زیر عرش
و برای آن ملک پرها است بعدد همه خلایق از انس و جن و حیوانات صحرائی و دریائی و بعدد انفاس همه انسان و قطرهای
قطرات باران و برگ درختان و سنگ ریزه های آسمان و ریگ بیابان و چون یکی از امتان من بر من صلوات فرستد حق تعالی با آن
فرشته امر فرماید که تا روز قیامت برای آن بنده استغفار نماید و با آن فرشته امر فرماید که در نهر نور که در زیر عرش است
غوطه خورد و بیرون آید و خود را بیفشاند و از هر پری قطره فرو ریزد حق تعالی از هر قطره ملکی بیافریند و جمیع ایشان
را امر فرماید که تا روز قیامت از برای آن بنده استغفار نمایند و در بعضی از کتب مذکور است که آن ملک از گفتن صلوات خلق
میشود و میگوید خداوندا صلوات فرستم بر این بنده مادامی که بر حبیب تو صلوات فرستد و در کتاب عیون المجالس که
از نیز از یکی از عامه است روایت کرده است که چون یکی از بندگان بر رسول خدا صلوات فرستد منادی ندا کند که حق تعالی ده بار بر این بنده صلوات فرستاد و چون این ندا باسمان اول رسد هزار بار بر او صلوات فرستند و چون
این ندا باسمان دویم و ساکنان آن برسد هزار بار صلوات بر آن افزایند و هم چنین تا آنکه بنزدیک سدرة المنتهی برسد به
هفت هزار بار خواهد رسید پس حق تعالی بملائکه خطاب فرماید که شما از عهدهٔ صلوات بنده من بیرون نتوانید آمد از این
واگذارید تا آنکه جزای او را بدهم و جزای او این است که گناهان او را بیامرزم **مؤلف گوید** از راعظی شنیدم که گفت در اخبار
وارد شده است که چون بنده بر رسول خدا صلوات فرستد حق تعالی از آن صلوات عمودی از نور بیافریند که یک طرفش در زمین است و
طرف دیگر بر آسمان و بر آن عمود هفتاد هزار فرشته نشسته و هر کدام هفتاد هزار سر دارد و در هر سری هفتاد هزار دهان و در هر
دهنها هفتاد هزار زبان و هر زبانی بهفتاد هزار لغت تکلم میکنند و جمیع آن ملائکه با همه آن زبانها و لغتها برای صلوات فرستنده
استغفار میکنند تا بروز قیامت **فائدهٔ ششم** آنست که سبب حصول قرب بحق تعالی است چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه
در علل الشرایع بسند خود از امام حسن عسکری روایت کرده است که خدا ابراهیم را خلیل خود کرد بجهت برای آنکه بر محمد و اهل
بیت او صلوات بسیار میفرستاد و در مجمع اللطایف و روضة العلماء مذکور است که حق تعالی بموسی وحی نمود که من بتو
نزدیکترم از کلام تو بزبان تو و از دل تو بچشم تو و از شنیدن تو بگوش تو و از روح تو ببدن تو و از نگاه تو بدیدن تو عرض کرد
که میخواهم چنین قربی را و کیست که چنین قربی را خواهان نباشد خطاب رسید که چون جویای این سعادت و طلبکار این کرامتی پس
بر حبیب من محمد صلوات بسیار فرست زیرا که صلوات بر وی رحمت و نور بود و هدایت باشد و در کتاب شفاء السقام
که از کتب عامه است مذکور است که حق تعالی بموسی وحی نمود که من در وقت سخن گفتن با تو در مقام مناجات ده هزار گوش در تو
آفریدم تا تو کلام مرا توانی شنید و ده هزار زبان بتو ارزانی داشتم تا جواب مرا توانی داد و با این همه وقتی بمن دوست تر و نزدیکتر
هستی که صلوات فرستی بر حبیب من محمد **فائدهٔ هفتم** آنکه موجب حصول رضای حق تعالی است چنانچه سید بن
طاوس ره در جمال الاسبوع بسند متصل از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که صلوات
فرستادن شما بر من باعث روا شدن حاجتهای شما است و خدا را راضی کرداند و اعمال شما را پاکیزه میگرداند و همین حدیث در
جامع الاخبار بحذف اسناد از حضرت رسول مروی است و یکی از علماء گفته است که معلوم است که مدح و ثنا گفتن بکسی موجب
خوشنودی و رضای دوست او میگردد پس بالبدیهه بر رسول خدا صلوات فرستادن موجب رضا و خوشنودی خدا خواهد بود
فائدهٔ هشتم آنکه موجب حصول قرب بحضرت رسالت است چنانچه در جامع الاخبار و مکارم الاخلاق از رسول خدا
روایت کرده است که سزاوارترین مردم بمن در روز قیامت کسی است که در دار دنیا بیشتر صلوات فرستد و همین حدیث را
ترمذی در صحیح خود از ابن مسعود و ابن مسعود از رسول خدا ص روایت کرده است و در جامع الاخبار از آن حضرت منقول است که نزدیکترین مردم بمن در روز قیامت در هر موطن آنکسی است که بر من بیشتر صلوات فرستد در دار دنیا و در بعضی از کتب عامه
مذکور است که رسول خدا فرمود در روز قیامت اول کسی که حلهٔ بهشت در پوشد پدر من ابراهیم است و کرسی بر طرف
راست عرش نهند و او را بر آن قرار دهند و بعد از آن حلهٔ در پوشانند و کرسی بر طرف چپ عرش نهند و مرا بر آن نشانند
و امیر المؤمنین ع در پیش روی من بایستد و تمام امت من در عقب سر من بایستند با تفاوت درجات و هر بنده که در عقب هر
نماز فریضه ده مرتبه بر من صلوات فرستد بر آن من او را نزدیک من جای دهند و من او را ببینم و او مرا ببیند و چهرهٔ او مانند
ماه شب چهاردهم تابان باشد **فائدهٔ نهم** آنکه موجب حصول شفاعت آنحضرت است چنانچه در جامع الاخبار است

که رسول خدا صلعم با امیر المؤمنین علیه السلام وصیت فرمود که یا علی هر که در هر روز یا در هر شب بر من صلوات فرستد شفاعت من او را واجب میشود هر چند از اهل گناهان کبیره باشد و در اخبار عامه آمده است که رسول خدا در حجة الوداع فرمود که ای امت حق تعالی گناهان شما را ببرکت استغفار میآمرزد و هر که از شما کلمه لا اله الا الله بگوید کفه حسنات سنگین میشود و هر که بر من صلوات فرستد من شفیع او خواهم شد در روز قیامت و یکی از علماء گفته است که اگر برای صلوات هیچ ثواب نباشد بغیر از امید شفاعت همان کافی است پس چه خواهد بود که ثوابهای دیگر هم بران متفرع است **فائده دهم** موجب قابل گشتن از جانب آنسرور است بتحفه خاص چنانچه مرویست که کسی از آن حضرت پرسید که صلوات فرستادن امت بر شما ارسال تحفه است بنزد شما یا از جانب شما برای ایشان تحفه برای ایشان خواهد بود آنسرور فرمود که امروز صلوات امت بر من تحفه ایشانست از ایشان برای من و فردای تحفه من برای ایشان در بهشت خواهد بود و یکی از علماء گفته است که از اینکه آنسرور تصریح نفرمود که تحفه من برای او چه خواهد بود مفهوم میگردد که آن چیزی است که بگفتن درست نمی آید و بتعریف درست نمی توان شناخت و فردا که مشاهده شود معلوم میگردد که چیست **فائده یازدهم و دوازدهم** اینکه موجب است که صلوات فرستنده نزد آنحضرت مذکور شود و بصلوات و سلام آنحضرت روحی فداه معزز و سرافراز گردد چنانچه در کتاب ارشاد القلوب از حضرت امام موسی مرویست در ضمن حدیث طولانی که یهودی از حضرت امیر المؤمنین ع سؤال نمود از شرفیت خاتم النبیین از سایر ایشان آنحضرت بان یهودی فرمود که هر که در حال حیوة و یا بعد از وفات آنحضرت بران حضرت صلوات فرستد حق تعالی بهر صلواتی ده صلوات بر آنکس میفرستد و ده حسنه باو عطا فرماید و هر که بعد از وفات آنحضرت صلوات فرستد بر آن حضرت آنسرور بران مطلع میگردد و صلوات و سلام او را جواب میدهد و در جمال الاسبوع از جناب امام جعفر صادق روایت کرده است که حق تعالی ملکی را بقبر رسول خدا موکل کرده است که او را قطمطیل گویند چون یکی از شما بر آن حضرت صلوات یا سلام بفرستد آن ملک بعرض میرساند که فلان کس صلوات و سلام میفرستد و آن سلام را بقبر آنسرور میرسانند و ایضا در جمال الاسبوع از عمار یاسر روایت کرده است که رسول خدا فرمودند که حق تعالی عطا فرمود ملکی از ملائکه را دانش اسمای همه خلایق و پدر ایشان را و آن ملک بر قبر من ایستاده است تا روز قیامت پس هر که بر من صلوات فرستد آن ملک گوید یا محمد فلان کس فلان ولد صلوات بر تو فرستاد و حق تعالی ضامن شده است که هر صلواتی ده صلوات بران بنده بفرستد و همین حدیث را نیز عامه از عمار روایت کرده اند و در جامع الاخبار مذکور است که رسول خدا فرمود حق تعالی ملکی را فرمود که بر قبر من داخل میشود مثل آنکه یکی از شما هدیه برای کسی میبرد میگوید که فلان کس بر من صلوات فرستاد و اسم آنکس را با اسم قبیله اش مذکور میسازد و آنرا در صفحه سفیدی که نزد من ثبت میکرداند و در عدة الداعی از جابر روایت کرده است که امام جعفر صادق ع فرمود که ملکی از ملائکه از حق تعالی سؤال نمود که باو عطا فرماید شنیدن آواز جمیع بندگان را و حق تعالی باو عطا فرمود و آن ملک تا قیامت بر پا خواهد بود و هر یک از مؤمنان که بگوید صلی الله علی محمد و آله آن ملک گوید و علیک السلام و در جامع الاخبار و بعضی از کتب عامه مذکور است که هیچ کس بر من صلوات نمیفرستد مگر آنکه عرض کرده میشود بر من و در سنن ابی داود مذکور است که رسول خدا فرمود که بر من صلوات فرستید که صلوات شما بمن میرسد در هر جا که باشید و خاصه و عامه در بسیاری از کتب خود روایت کرده اند که آنحضرت فرمودند که هر که در پیش قبر من صلوات فرستد من میشنوم و هر که دور باشد و صلوات فرستد بمن میرسد و یکی از علماء گفته است که بنابر این که از آن مشهد مقدس و مرقد منور دور و مهجور اند به امید این حدیث تحفه صلوات را بروضه مقدس میفرستند و امید دارند که بسمع قبول آنحضرت برسد و در کتاب روضة العلماء که از کتب عامه است مذکور است که هر بنده که یکبار بر رسول خدا صلوات فرستد حق تعالی فرشته را فرستد که زود تر از چشم بهم زدن صلوات او را بروضه مطهره آنسرور رساند در پیش روضه بایستد و بگوید یا رسول الله فلان بن فلان با فلان بن فلان صلواتی فرستاده است آنسرور فرماید که ده درود از من باو برسان و بگو که اگر بجای این ده درود من یکی بود ترا به بهشت میرسانید با من میبود که ما ستاره باشیم و سطوع شفاعت من بتو میرسید اکنون که ده درود میباشد ببین که مرتبه تو چه خواهد بود پس آن ملک بسوی آسمان بالا میرود و در نزدیک عرش میایستد و میگوید خداوندا فلان با فلان بر حبیب تو یکبار صلوات فرستاد خطاب شد که ده درود از من باو برسان و بگو که اگر این ده یکی بودی آتش جهنم هرگز بتو نمیرسید اکنون که ده است ببین کرامت تو چه خواهد بود پس حق تعالی بان ملک فرماید که ذخیره کن این صلوات را برای بنده من در علیین **فائده سیزدهم** آنکه باعث نوشته شدن آن صلوات است در صحیفه نورانیت چنانکه در ضمن حدیث جامع الانبیا گذشت و در کتاب خصال از امام جعفر صادق ع روایت کرده است که در آخر روز پنجشنبه و شب جمعه و روز جمعه تا وقت غروب بشغل چیزی بجز صلوات بر پیغمبر و آل اطهار آنسرور را نمی نویسند و در بعضی از کتب عامه مذکور است که حق تعالی گروهی از ملائکه را آفریده است و ایشانرا در هوا باز داشته است و قلمهای از نور و صحیفها از نور در دست ایشان است و بان قلمها بر آنها نمی نویسند مگر صلوات که بر حضرت رسالت و اهل بیت آنسرور فرستاده میشود و ایضا در همان کتاب مذکور است که ملکی که صلوات مؤمنانرا

هر یک از ملائکه ثواب بسیار داد یکی در مشرق و دیگری در مغرب و یکی در زیر عرش و دیگری در زمین هفتم و ملکی در روضهٔ مطهر آن حضرت است
و چون بنده صلوات فرستد آن ملک آنرا معرض رساند آنسرور میفرماید که این امانتی است تو دمی در روز قیامت بآن بنده خواهم
داد و ایضاً در همانکتاب مذکور است که چون ملائکه نام بنده بصحیفهٔ صلوات نویسند حق تعالی فرماید که آنرا در خزانهٔ غیب بسپارند و
تولی آنسکه آنرا نزد رسول خدا میباشد تا روز قیامت و چون در آنروز آن بنده در مضایق هلاکت افتد آنسرور آن صحیفه را بیرون
بیاورد و آنرا آنسرور منزل نجات میرساند چنانچه در کتب اخبار مذکور است که در روز قیامت بنده از این امت را نزد میزان میبرند
و اعمال او را می سنجند و کفهٔ حسنات او سبک باشد و امر شود که او را بدوزخ برند آن بنده از ملائکه می پرسد که درباره من چه حکم
صادر شده ملائکه میگویند که امر شده که تو را بجهنم بریم آن بنده گریان شود و گوید مرا واگذارید که زمانی بر حال خود گریه کنم ملائکه
گویند آنکه گریه در دنیا خوب بود تا امروز فایده آن بتو رسد لکن امروز هیچ فایده ندارد آن بنده گوید من از فرزندان آدم و تاب
تحمل آتش ندارم و هرگز بخدای خود این گمان نداشتم که مرا از امت محمد با یهود و نصاری در یکجا جمع کند ملائکه گویند که بنای
محمد در سایهٔ عرش یا کرسی از امت نشسته است او را بخوان شاید که بفریاد تو رسد آن بنده از روی عجز فریاد کند السلام
علیک یا رسول الله اغثنی آن بزرگوار که آواز او را شنود تا کنار دوزخ بیاید چون ببیند که بیچاره در چنگ زبانیه گرفتار است
و ملائکه آنحضرت را تعظیم نمایند و آن بنده آنسرور را نشناسد و گمان کند که فرشته از فرشتگان است آنسرور بزبانیه فرماید
کنید که این بنده را بمن واگذارید که دیگر گفتگو نمایم که عمل او را وزن نمایید از جانب حضرت رب العزة بزبانیه خطاب رسد که این بنده
را بحبیب من بسپارید تا بار دیگر اعمال او را وزن نماید پس آنسرور بدوضا فلاه دست آن بیچاره را گرفته بنزد میزان آورده و بفرماید
که بار دیگر اعمال او را وزن نمایند چون وزن نمایند کفهٔ حسناتش کم باید آنسرور دست مبارک در جیب کرده و صحیفهٔ بیرون
آورد که در آن بنور چیزی نوشته باشد و آنرا در کفهٔ حسناتش او بزند فی الحال بر کفهٔ سیئات او بیفزاید و زبانیه را بجهت ایشان خطاب آید
که بنده مرا به بهشت ببرید چون آنحضرت را با آن بنده در دربهشت ملاقات افتد آن بنده عرض نماید که شما چه کس بود که مرا
بمیزان آوردید آن چه رقعه بود که در ترازوی خیر من گذاشتید آنجناب فرماید که منم پیغمبر تو محمد رسول خدا که بمن استغاثه نمودی و آن
رقعه صلوات بود که تو در دار دنیا بمن فرستادی **فایدهٔ چهاردهم** آنکه موجب خوشنودی رسول خدا است و اگرچه در خصوص
حصول این فایده حدیثی بنظر نرسیده مگر آنکه در ضمن یکی از احادیث عامه اشاره بآن شده است اما بحسب عقل باید که چنین باشد
معلوم است که موجب خوشنودی رسول خدا موجب خوشنودی خدا است که هر سعادتی همان است و یکی از علماء این فایده را به بعضی اخبار
ثابت کرده مثل اینکه گفته است که شخصی بود بسیار عابد و زاهد که هرگز با کسی امیزش نمیکرد و به محافل حاضر نمیشد وقتی ترک عزلت
کرده و به مجلس وعظی حاضر شده و ملازمت مجلس واعظی را اختیار نموده بود آنان تعجب نمودند و پرسیدند که موجب ترک عزلت تو
ملازمت براین صحبت چیست گفت که رسول خدا را در خواب دیدم بمن فرمود که برو به مجلس وعظ فلان واعظ که بر من صلوات بسیار می
فرستد و مرا از او خوشنود دیدم **و ایضاً** حکایت کرده اند که مردی از اهل مرو گفت که من در صلوات فرستادن بر سید کائنات و
خلاصهٔ موجودات تکاهل میورزیدم و در این باب تغافل می نمودم تا آنکه شبی آنسرور را در خواب دیدم که بمن هیچ التفاتی نمیفرمود
بلکه از هر جانب میرفتم اعراض میفرمود چنانچه گویا از من ناخوشنود بود من عرض کردم یا رسول الله چرا بنظر التفات در من نمیکری
و روی مبارک از من میگردانی آنسرور فرمود که من تو را نمی شناسم بتو چه التفات کنم عرض کردم که من یکی از امتان شمایم و از علماء
شنیدم که پیغمبران امت خود را بهتر می شناسند از پدر فرزند خود را فرمود که معرفت من با امت بقدر صلوات فرستادن است و چون
تو بر من صلوات نمیفرستی چگونه من تو را بشناسم و بچه وجه از تو خوشنود باشم من از خواب خود بیدار شدم و بر خود لازم کردانیدم که هر
روزی صد بار صلوات بر آنسرور فرستم و حق تعالی مرا توفیق تمام بآن عطا فرموده است و بعد از مدتی باز آنسرور را در خواب دیدم
که بمن التفات بسیار فرمود و فرمود که اکنون تو را می شناسم و از تو خوشنودم و در روز قیامت شفیع تو خواهم بود **و ایضاً** از یکی از
اخبار حکایت کرده اند که گفت من بر خود لازم کرده بودم که هر شب پیش از آنکه بخواب روم بعدد معینی بر آن حضرت صلوات فرستم شبی
با جمعی از اهالی خود در غرفه بودم و بعد از ادای فریضهٔ صلوات بخواب رفتم در خواب چنین دیدم که آنحضرت داخل آن غرفه شد و از نور جمال
آنسرور تمام در و دیوار آن غرفه روشن گردید و بمن التفات فرمود و فرمود کجاست آن دهان که بر من صلوات میفرستد تا آنرا ببوسم من شرم
کردم که دهان خود را پیش برم آنسرور رخسارهٔ مرا بوسید من از شدت فرح و شادی از خواب بیدار شدم و هر که با من در آن غرفه بود
بیدار شده و غرفه از بوی روح پرور آنسرور بمثابه معطر شده بود که گویا از مشک اذفر مملو گشته بود و آن رایحه تا هشت روز از رخسار
من میامد چنانکه همه کس آنرا می شنیدند و همان عالم از این حکایت فایدهٔ دیگر استنباط نموده که آن درید تعجیل آنحضرت است در جواب
و بنابراین از فواید پانزدهم میتوان شمرد **فایدهٔ شانزدهم** آنکه موجب اجر مثل اجر ذکر است چنانکه ابن بابویه در کتاب امالی
و عیون از حضرت امام رضا روایت کرده است که صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد معادل است در نزد خدا با تسبیح و تکبیر و تهلیل
و در جمال الاسبوع روایت کرده است که مردی با امام جعفر صادق عرض کرد فدای تو شوم مرا خبر ده از قول خدا و ند عالم که در صفت
ملائکه فرموده یسبحون اللیل والنهار لا یفترون یعنی ملائکه در شب و روز تسبیح میگویند هرگز سست نمیشوند و در جای دیگر میفرماید ان الله

ملائکته یصلون علی النبی که چگونه در تسبیح کردن سست میشوند و حال آنکه بر پیغمبر صلوات میفرستند آن حضرت فرمود که چون خدا
پیغمبر را آفرید ملائکه را امر فرمود که از ذکر من دور گردید بقدر آنکه بر حبیب من صلوات میفرستید پس اگر در نماز بر آن حضرت صلوات فرستد
مثل این است که بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در علل الشرایع از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است
که هر که خدا را یاد کند ده حسنه برای او نوشته میشود و هر که رسول خدا را یاد کند ده حسنه برای او نوشته میشود زیرا که حق
تعالی آنحضرت را قرین خود گردانیده است **فائده هفدهم** آنکه عبادت خدا است چنانکه در کتاب اختصاص از انس روایت کرده
است که فرمود یاد من عبادت است چنانکه یاد کردن علی عبادت است **فائده هیجدهم** آنکه کفاره گناهان است چنانکه
ابن بابویه در اکثر کتب خود از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که هر که قادر نباشد که کفاره گناهان خود را بعمل آورد باید که بر
محمد و آل محمد صلوات فرستد بسیار زیرا که صلوات بر آن حضرت و آل او گناهان را از هم میریزاند و در کتاب جامع الاخبار مذکور است
از رسول خدا ص منقول است که فرمود هر که یکبار بر من صلوات فرستد از گناهان او ذره باقی نماند وایضا در همان کتاب است که از همان
جناب مروی است که هر که بر من صلوات فرستد و او را دو ملکی که موکل او میباشند بشنوند آن دو ملک تا سه روز بر آن بنده هیچ گناهی نمی
نویسند و در ثواب الاعمال از جناب امیر المؤمنین ع روایت کرده است که صلوات فرستادن بر پیغمبر ص محو کننده گناهان شدیدتر است
از فرو نشاندن آب آتش را و سلام کردن بر آن حضرت افضل است از بنده آزاد کردن و دوستی آن حضرت بهتر است از شهید شدن در
راه خدا و شمشیر زدن در راه خدا و همین حدیث در جامع الاخبار است بتفاوت آنکه بجای بنده آزاد کردن بندگان آزاد کردن است
و در دعوات راوندی از آن حضرت منقول است که هر که از روی شوق و محبت سه مرتبه بر من صلوات بفرستد بر خدا لازم میگردد
که گناهان او را بیامرزد و در آن شب و در آن روز گناهانش آمرزیده شود و همین حدیث در کتب عامه نیز مذکور است و در کتاب
جامع الاخبار از انس روایت منقول است که هر که در جمعه صد مرتبه بر من صلوات فرستد حق تعالی گناهان هشتاد ساله او را
بیامرزد و در همان کتاب از آن جناب ع روایت کرده است که هر که بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد حق تعالی باو عطا فرماید ثواب
هفتاد و دو شهید را و از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده است و در بعضی از کتب عامه مذکور است که جناب
رسالت پناهی ص فرمود که هر که مرا یاد کند و بر من صلوات فرستد حق تعالی جمیع گناهان او را بیامرزد اگرچه بعدد ریگ بیابان عالج بوده باشد و عالج
بیابانی است که ریگ آنجا از سایر مواضع بیشتر است و در ریاض الانس که از کتب عامه است مذکور است که حضرت رسول ص فرموده
که هر که یکبار بر من صلوات فرستد حق تعالی بدو ملک حافظ او امر فرماید که تا سه روز بر او هیچ گناهی ننویسند **مؤلف** گوید که
الحمد لله که این مطلب در کتب فریقین بسر حد استفاضه است بلکه متواتر است **فائده نوزدهم** آنکه امتثال امر بدعا کردن
است که در آیه ادعونی بندگان مأمور شده اند و در جای دیگر میفرماید قل ما یعبؤ بکم ربی لولا دعاؤکم یعنی بگو ای پیغمبر هیچ مبالات نمیکرد
بشما پروردگار شما اگر نبود دعای شما و در اخبار وارد شده است که هر که از خدا چیزی سؤال نکند حق تعالی بر او خشم میکند که
الدعاء مخ العباده **فائده بیستم** آنکه موجب حصول ثواب سؤال کنندگان است و در اخبار وارد شده است که هر که از خدا
چیزی سؤال نکند حق تعالی بر او خشم میکند چنانکه در مکارم الاخلاق از سلیمان جعفری روایت کرده است که از جناب امام پرسید
که کدام عبادت افضل است فرمود که هیچ چیز نزد خدا از این محبوب تر نیست که از او سؤال نمایند و چیزی را طلب کنند و هیچ کس نزد خداوند
مبغوض تر از آن نیست که کسی از عبادت خدا استکبار نماید و از خدا چیزی سؤال ننماید و در بعضی اخبار وارد شده است که از خداوند
سؤال کنید از زیادتی فضل آنحضرت را زیرا که خدا دوست میدارد که از او طلب نمایند **فائده بیست و یکم** آنکه موجب کفایت شدن
حاجات و مؤونات دنیا و آخرت است چنانچه کلینی ره از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که مردی بخدمت رسول خدا ص آمد
و عرض کرد که من نصف دعا کردن خود را برای جناب شما قرار میدهم فرمود که نیکی میکنی آن مرد عرض کرد که کل آن را از برای شما قرار
میدهم فرمود بهتر و چون آن مرد رفت شخصی دیگر بخدمت جناب رسول خدا آمد و عرض کرد که من نصف دعا کردن خود را برای جناب
شما قرار میدهم فرمود که امر دنیا و آخرت این مرد کفایت شد **وایضا** کلینی و ابن بابویه از آن سرور روایت کرده اند که مردی به
نزد رسول خدا ص آمد و عرض کرد که من ثلث دعای خود را برای شما قرار میدهم آنحضرت فرمود که خوب کردی عرض کرد که نصف آن را
از برای شما قرار میدهم فرمود که این بهتر از آن است عرض کرد که کل آن را از برای شما قرار میدهم فرمود که حق تعالی امور دنیا و آخرت
تو را کفایت خواهد کرد راوی میگوید که من بحضرت امام عرض کردم که چگونه دعای آن را برای آنحضرت قرار میدهد فرمود که از خدا چیزی
سؤال نمیکند مگر بصلوات فرستادن بر محمد و آل محمد در ابتدا آن و در حدیث دیگر که کلینی روایت میکند باین عبارت است که آن مرد گفت
که من ثلث دعای خود را برای تو قرار میدهم بلکه نصف آن را بلکه کل آن را قرار میدهم فرمود که امر دنیا و آخرت تو کفایت کرده خواهد شد و
در حدیث دیگر که از کتب عامه است از ابی بن کعب روایت کرده است که برسول خدا عرض کردم که چه مقدار از اوقات دعای خود را در
صلوات فرستادن صرف نمایم فرمود آن مقدار که خواهی عرض کردم ربع او را قرار میدهم فرمود که هر چه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر خواهد
بود عرض کردم که نصف آن را قرار میدهم همان جواب را فرمود و در دو ثلث نیز همان جواب فرمود عرض کردم که تمام عمر خود را صرف نمایم فرمود
که آنگاه یکفی همک و یغفر ذنبک یعنی چون چنین کنی کفایت کرده میشود آنچه در اندیشه تو باشد و گناهان تو آمرزیده گردد **فائده**

در بیان اینکه صلوات موجب غفران ذنوب است

در بیان اینکه صلوات موجب کفایت مهمات است

حسن زینت

بلیست و دوم آنکه موجب استجابت دعا است و اخبار در این باب بسیار است از انجمله در کتاب کافی از هشام بن سالم روایت کرده است
که جناب امام جعفر صادق ع فرمود که دعا محجوب است تا آنکه بر پیغمبر و آل او صلوات الله علیهم اجمعین فرستاده شود و در کتاب کفایة الاثر
از ابی ذر روایت کرده است که جناب ختمی مآب همین مضمون را فرمود و در ثواب الاعمال از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که
هر دعائی محجوب است از بالا رفتن باسمان تا آنکه صلوات فرستاده شود بر محمد و آل محمد و در کافی همین مضمون را با اندک تفاوتی از امام
جعفر صادق ع روایت کرده است و ایضاً در جامع الاخبار از رسول مختار روایت کرده است که هر دعائی که هست در میان زمین و آسمان
حجابی مانع او میگردد تا آنکه بر پیغمبر و آل او صلوات فرستاده شود و آن حجاب را سوراخ میکند و داخل میگردد و اگر صلوات فرستاده نشود
بالا نمیرود و قریب به همین مضمون را در کافی از امام جعفر صادق روایت کرده است و ایضاً در کافی از امام جعفر صادق ع روایت کرده است که
هر که را بسوی خدا حاجتی بوده باشد باید که اول بصلوات فرستادن ابتدا نماید و بعد از آن حاجت خود را طلب کند و در آخر بصلوات فرستادن
ختم کند زیرا که خدا از آن کریم تر است که دو طرف را قبول کند و یک طرف وسط را بگذارد و صلوات بر محمد و آل محمد محجوب نمی ماند و ایضاً
این مضمون را شیخ طوسی ره در امالی بعبارت دیگر روایت کرده است و هم چنین سید بن طاوس در کتاب جمال الاسبوع از آن حضرت
روایت کرده است که چون یکی از شما دعا کند و پیغمبر را یاد نکند آن دعا بالای سر او پر میزند و چون آن حضرت را یاد کند آن دعا بالا میرود و
شیخ طوسی در کتاب امالی ذکر کرده که از حضرت رسول روایت شده که فرمود صلوات فرستادن شما بر من موجب استجابت دعای شما است
و اعمال شما را پاکیزه میگرداند و در عدة الداعی روایت شده است از امام جعفر صادق روایت شده است که هر که یک مرتبه از روی اخلاص
نیت قلبی بر رسول خدا صلوات فرستد حق تعالی صد حاجت او را بر آورد در دنیا و هفتاد در آخرت و در کتاب نوادر راوندی
از آن حضرت منقول است که رسول خدا فرمود که هر که صد مرتبه بر من صلوات فرستد حق تعالی صد حاجت او را بر آورد و امثال این اخبار
در کتب فریقین بسیار است که مضامین آنها بیکدیگر نزدیک است و در آنچه ذکر شد کفایت است از غیر او فایده بلیست و سیم
آنکه موجب وفا کردن است بعهدیکه در روز الست از خلق گرفته شده است چنانکه از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که هر که
بر پیغمبر و آل آن بزرگوار صلوات فرستد معنی او این است که من بر آن میثاق باقیم در وقتی که حق تعالی فرمود الست بربکم و خدا بلی قبول کرده
و بآن وفا نمودم فایده بلیست و چهارم آنکه موجب دفع نفاق است چنانکه ابن بابویه از امام جعفر صادق ع روایت کرده است
که حضرت رسول ص فرمودند بلند کردن آوازهای خود تان را در صلوات فرستادن زیرا که آن نفاق را برطرف میکند و همین حدیث نیز
در کافی مذکور است و ایضاً در کافی نیز از آن حضرت روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود صلوات فرستادن بر من و اهل بیت من
نفاق را برطرف میکند فایده بلیست و پنجم آنکه موجب صلوات فرستادن جمیع خلایق است بر صلوات فرستنده بر آن حضرت
چنانکه در حدیثی که در فایده ششم از کافی و جمال الاسبوع و ثواب الاعمال و مکارم الاخلاق نقل شد مفهوم میشود فایده
بلیست و ششم آنکه بهترین اعمال است در آخرت چنانچه در عدة الداعی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود
وقتی حمزه و جعفر را دیدم چنانکه کسی خواب می بیند و در پیش روی ایشان طبقی از انار که از شمر بود و ساعتی از آن خوردند پس آن انار
انگور شد و ساعتی از آن خوردند پس انگور رطب شد و ساعتی از آن خوردند پس من نزد ایشان رفتم و گفتم پدر و مادرم فدای شما باد
کدام یک از اعمال را بهتر یافتید گفتند پدر و مادر ما فدای شما باد بهترین اعمال را صلوات فرستادن بر شما یافتیم و تشنه دادن آب
و دوستی علی بن ابی طالب ع فایده بلیست و هفتم آنکه موجب پاکیزه شدن اعمال است چنانکه در کتب فریقین بطرق بسیار از حضرت
رسول ص مرویست که صلوات فرستادن بر من موجب پاکیزه شدن عملهای شما میشود فایده بلیست و هشتم آنکه موجب حصول
عافیت است چنانکه در جامع الاخبار روایت کرده اند از رسول خدا که فرمود هر که یکمرتبه بر من صلوات فرستد دری از عافیت حق تعالی
بروی او گشاید و در ریاض الذاکرین که از کتب عامه است مذکور است که رسول خدا فرمود که هر که در روزی صد مرتبه بر من صلوات فرستد
حق تعالی در آن روز در عافیت بروی او بگشاید و از فزع اکبر ش ایمن گرداند و در مجمع اللطائف که آن نیز از کتب عامه است مذکور است که زنی
بخدمت حضرت رسول خدا ص عرض کرد پسری دارم که چشم و گوش و پا ندارد و الحال بالتماس شفای عنایت شما رجوع کرده ام آنسرور فرمود
برو و بر من صلوات بفرست که بزودی بمراد خواهی رسید آن زن در همانجا شروع بصلوات نمود و بهر قدمی که بر میداشت صلوات
میفرستاد چون بخانه در آمد فرزند خود را دید که بصحت و سلامت نشسته است و تمام اعضا و جوارح او سالم گردیده است از فرح
شادمانی با فرزند سخن نگفته بمجلس آنسرور مشرف شد و صورت واقعه را بعرض رسانید آنسرور با حاضرین شادمان گردیدند پس
جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید چنانچه امروز بهر یک صلوات بر تو اعضای این شکسته
را باصلاح آورده فردای قیامت بشفاعت تو شکستهای امت ترا درست خواهم کرد و در کتاب مفاتیح الاقبال که آن نیز از کتب
عامه است مذکور است که زنی حامله بود و تمنا از مکه مهاجرت نموده و باین سبب او را مهاجره میگفتند تا آنکه از او پسری بوجود آمد که
نابینا و گنگ و بی گوش بود که دست و پا نداشت مهاجره غمناک شده بقابله گفت که من بحکم خدا راضیم و اما بجهة شماتت دشمنان نمی گفتم
مکه که نگویند فلان کس از شهر خود بیرون رفت و دین اسلام را قبول کرد و بیان ما دست و پای فرزند او را گرفت قابله در خاطر صبر رسید قابله
گفت باید در این قضیه رجوع بحکمه عالیه جناب نبوت نمود مهاجره بخدمت آنسرور رسید و صورت حال را بعرض رسانید آنحضرت

در اینکه ملائکه حجب از دعا بر میدارند تا باید بصلوات نماز شد

در اینکه صلوات باعث شفای امراض است

فرمود که بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت و بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم ع مهاجره این کلمات را بر زبان رانده و بخانهٔ
خود برگشت فرزند خود را با دست و پا دید در حال سجده افتاده خبر شبیه ابرار و برسید انحضرت فرمود که این از برکت صلوات فرستادن
من بود فایدهٔ بیست و نهم آنکه موجب نزول رحمت است چنانکه ابن بابویه در کتاب امالی گفته است که حضرت امیر المؤمنین ع
بعد از وفات حضرت رسول ص خطبه خواندند در اثنای خطبه فرمود که با فراد بشما دهید داخل بهشت خواهید شد و بصلوات
فرستادن بر جناب رسالتمآب رحمت خواهید یافت پس بسیار صلوات فرستید بر پیغمبر خود بدرستیکه خدا و عالم جل جلاله
و ملائکه برا نسرور صلوات میفرستند و فرموده است یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما فایدهٔ سی ام آنکه موجب
قبول طاعت است چنانکه در کتب فریقین مذکور است بطرق متعدده که اگر بنده در روز قیامت بیاید با حسنات جمیع اهل دنیا و
با انها صلوات نباشد ان حسنات را برو رد میکنند فایدهٔ سی و یکم آنکه سبب طیب مجالس است چنانکه در کتاب از خاص
الاحادیث که از کتب عامه است مذکور است که جناب رسول خدا فرمود که هر مجلسی که جمعی بنشینند و متفرق شوند و بر من صلوات
نفرستند بوئی از ان مجلس برخیزد که از هر بوئی ناخوش تر باشد و در کافی و مکارم الاخلاق و غیر انها از امام جعفر صادق ع روایت
کرده اند که هر قوم که در مجلسی جمع شوند و خدا را یاد نکنند و بر من صلوات نفرستند ان مجلس بر ایشان حسرت و وبال است و از
یکی از مشایخ حکایت کرده اند که گفت شبی در اصفهان در زاویه یکی از فقراء ماندم چون نصف شب شد از خواب بیدار شدم بوی
خوشی بمشام من رسید که هرگز بوئی خوشتر از این نشنیده بودم برخاستم و در تجسس آن برآمدم که از کجاست و هر طرف میدویدم آخر
دیدم که آن بوی داخل زاویه است چون نگاه کردم فقیر را در کنج زاویه دیدم که زمزمه میکرد چون گوش دادم شنیدم که صلوات می
فرستاد و آن بوی خوش از دهان او میشنید فایدهٔ سی و دوم آنکه سبب خلاصی از غیبت است چنانکه در آثار
است که در دوری یکی از اولیاء گوید بر الیاس و خضر ع شکایت کردم که مردم بسیار غیبت میکنند و آن از گناهان کبیره است و چندانکه
که ایشان را نصیحت میکنم و از ان منع مینمایم سخن مرا نمی شنوند و ان عمل قبیح را ترک نمیکنند حضرت فرمود که چارهٔ این کار اینست که
چون کسی به مجلسی در آید باو بگو که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم صلی الله علی محمد و آل محمد حق تعالی ملکی را میفرستد و بر اهل
ان مجلس موکل گرداند که هرگاه شروع در غیبت کنند کسی از ملک که بر ان مجلس موکل است ایرا از زبان ایشان دور گرداند و از حق تعالی
سؤال نمایند تا ان قوم را از غیبت کردن نگاه دارد پس حضرت خضر علی نبینا و علیه السلام فرمود که چون کسی در وقت بیرون رفتن از مجلس
بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و آل محمد حق تعالی ملکی را بفرستد تا آنکه اهل ان مجلس را نگذارد که غیبت او نمایند
فایدهٔ سی و سیم آنکه سبب غنی و توانگری است چنانکه حضرت رسول فرموده که بسیار یاد خدا کردن و بر من صلوات فرستادن موجب
برطرف شدن فقر میشود یعنی صلوات فرستنده را توانگر میسازد و از احتیاج بخلایق خلاصی میبخشد و عامه از سهل بن سعد روایت کرده اند
که مردی بنزد رسول خدا آمد و از فقر شکایت نمود ان حضرت فرمود که چون داخل خانه شوی سلام کن خواه کسی باشد و خواه کسی نباشد و
بر من سلام فرست و بعد از ان سوره اخلاص بخوان ان مرد چنان نمود در اندک زمانی توانگر شد چنانکه بر همسایگان خود و خویشان
خود نیز افاضه مینمود و در حکایات الصالحین آورده که فقیری محتاج و صاحب عیال بود بطلب کفاف از خانه بیرون آمد و نمی
دانست که بکجا رود تا گاه گذارش بمجلس واعظی افتاد که حاضرین را بصلوات فرستادن ترغیب مینمود ان فقیر در انجا ایستاد
دید که واعظ میگوید که در فرستادن صلوات تقصیر مکنید که اگر توانگر بر انحضرت صلوات فرستد برکت در مالش هم میرسد
و اگر فقیر صلوات فرستد حق تعالی از آسمان روزی براو میرساند ان فقیر از ان مجلس بیرون رفت و بفرستادن صلوات مشغول
گردید و بعد از ساعتی در ویرانه میگذشت تا پایش بسنگی آمد که ان سنگ کنده شد و سبوئی پر از زر در زیر ان سنگ ظاهر شد و
ان مرد گفت که وعده روزی از آسمان است روزی زمین را نمیخواهم و همان سنگ را بجای خودش گذاشت و برگشت بخانه و صورت حال
را با زن خود گفت و ان مرد همسایهٔ داشت یهودی قضا را در ان وقت ان یهودی بر بام خانه بود و حکایت ان زن و شوهر را بالکلیه گوش
شنید فی الحال از بام فرود آمده و بان ویرانه روانه شده و سبو را برداشته و بخانه آورده چون سر او را گشود دید سبو پر از مار و
عقرب است با کسان خود گفت که این همسایه مسلمان دشمن ما است وقتی که من بر بام بودم شنیدم ان سخن را بزن خود گفت که من
در طمع افتم و ان سبو را بخانه آورم و از ان ضرری بر من برسد پس بهتر آنستکه ان سبو را ببام او برده و از روزنهٔ در خانه او اندازم
تا آنکه ضرری که برای من خواسته بخودش برگردد پس ببام برآمده در وقتی که زن ان فقیر با شوهر خود جنگ داشت که روا بود
که سبوئی پر از زر بیابی و در انجا گذاری و ما در فقر و تنگدستی باشیم ان مرد گفت که من امیدوارم که ان روزی از آسمان از برای ما
فرود آید آنگاه یهودی سر سبو را باز کرده سرازیر ساخت ان یهودی او را می شنید چون نظر کرد دید که از روزنهٔ خانه زر میریزد ان
مرد فقیر فریاد کرد که امانت درست که از آسمان فرو میریزد و ان زرها را بر میچید و صلوات میفرستاد چون یهودی دید که از سبو زر
میریزد او را باز گرفته و در ان نظر افکنده دید که همان مار و عقرب است پس باقی را در خانه درویش فرو ریخت همه انها زر سرخ
شد ان یهودی دانست که این سریست از اسرار غیبی که بظهور میرسد و بخاطرش گذشت که این نظیر آب نیل است که در نظر قبطی
خون بود و در نظر سبطی آب بود پس فی الحال فرود آمده و ان درویش را طلبیده و بر دست او مسلمان شد و از برکت صلوات

برآنحضرت امر د مسلمان را غنا و دولت و یهود را سعادت اسلام روزی شد **فایده سی و چهارم** آنکه سبب یاد آمدن فراموش شده
است چنانکه ابن بابویه در علل الشرایع و کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام روایت کرده اند که از جمله سؤالاتی که خضر علیه السلام از حضرت امام حسن علیه السلام نمود یکی
این بود که سبب چیست که شخصی چیزی را که در خاطرش بود گاهی آنرا فراموش میکند و گاهی باز بخاطرش میآید فرمود که دل مرد در حقه است
و بر روی آن حقه طبقی است و چون مرد در آن وقت صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام فرستد آن طبق بتمام از روی آن حقه برداشته
میشود و قلب او روشن میگردد آنچیز بخاطرش میآید و اگر صلوات نفرستد یا آنکه ناقص فرستد آن طبق بر آن حقه محکم شود و دل او تاریک
شود از مرد آنرا فراموش کند و در یکی از کتب عامه از رسول خدا روایت شده است که فرمود چون فراموش کنید چیزی را بر من صلوات
فرستید که موجب یاد آمدن آنچیز خواهد بود **فایده سی و پنجم** هر که بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد برای او خواهد بود ثواب
هفتاد و دو شهید و جمیع گناهان از بدن او ریخته شود و هیچ گناهی بر او نمی ماند مانند روزی که از مادر متولد شده و این حدیث را صاحب
کتاب جامع الاخبار از حضرت رسول مختار روایت نموده **فایده سی و ششم** آنکه سبب حصول نور است بسیار در روز قیامت
از برای آنکه صلوات فرستد چنانکه در جامع الاخبار از حضرت رسول مختار روایت کرده است که آنحضرت فرمود هر که یکمرتبه
صلوات بر من فرستد حق تعالی خلق میکند در روز قیامت نوری بر سر او و نوری بر طرف چپ او و نوری بر طرف راست او و نوری
در بالای سر او و نوری در زیر پای او و نوری در جمیع اعضای او و یکی از علماء گفته اند که محققان بر آنند که صلوات در تنویر ظاهر و باطن
تاثیر عظیم دارد و بتجربه معلوم کرده اند و در بعضی از کتب مذکور است که صلوات بر سید کائنات علیه السلام صیقل آینه دلها است و
هر که دلش بزنگار انکار مبتلا باشد توفیق فرستادن صلوات بر سید کائنات نیابد زیرا که خداوند عالم جل و علا اورا نور
خوانده است و ذکر آنحضرت سمت نور علی نور دارد پس تیره دل از آنحضرت بی نصیب خواهد بود زیرا که نور و ظلمت با یکدیگر
جمع نمیشود و یکی از مشایخ گفته است که شبی با پدرم مقابله کتاب حدیث میکردیم در هر جا که باسم شریف آنحضرت میرسیدیم
صلوات میفرستادیم جمع کثیری از همسایگان از دور و نزدیک دیده بودند که از موضع مقابله ما عمودی از نور مرتفع گردیده
و باسمان پیوسته است و باطراف و جوانب محله تابیده است و روشن شده **فایده سی و هفتم** آنکه موجب ثقل
و سنگینی میزان حسنات است چنانکه در قرب الاسناد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که سنگین ترین چیزها در روز
قیامت که در میزان میگذارند صلوات بر پیغمبر خدا و اهل کرام او است و همین حدیث در کافی مذکور است با این زیادتی و آن
که مردی هست که در روز قیامت اعمال او را در میزان میگذارند طرف گناهان زیادتی میکند پس حضرت رسول خدا بیرون تشریف می
آورد و صلواتی که این مرد بر آنحضرت فرستاده است بر کفه حسنات او میگذارند آن کفه بر کفه گناهان او زیادتی میکند و
این حدیث با همین زیادتی در عدة الداعی نیز مذکور است و در ثواب الاعمال و امالی از شیخ صدوق مرویست که رسول خدا در خطبه
که برای ماه مبارک رمضان خواندند فرمود که هر که بر من در این ماه مبارک رمضان صلوات بسیار فرستد حق تعالی سنگین میگرداند ترازوی عمل
او را در روزی که ترازوی اعمال سبک باشد و در ثواب الاعمال از امام همام جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا فرمود
که در روز قیامت نزد میزان خواهم بود هر که کفه سیئاتش سنگین باشد از کفه حسناتش صلواتی که بر من فرستاده است میاورم و در
کفه حسناتش میگذارم تا آنکه حسناتش بآن سنگین تر گردد و این حدیث در جامع الاخبار و مکارم الاخلاق نیز مذکور است و در یکی
از کتب عامه مذکور است که بر هر مؤمنی پنج ملک موکلند یکی در پیش روی او که شیطان را از او دور میکند و دیگری در عقب سر او که آفات
را از او باز میدارد که از آسمان میرسد سیم در طرف راست او که حسنات را مینویسد چهارم در طرف چپ او که سیئات را مینویسد
و پنجم در ناصیه او که او را حافظه میگویند و هر صلواتی که از او در شب صادر میشود آن ملک آنرا نگاه میدارد تا بوقت طلوع
آفتاب و در آن وقت میرود تا بمجمع حفظه روز میآید و رفیق آن ملک برای آنست که میرود نزد قبر مطهر منور سید کائنات و در برابر
قبر مطهر می ایستد و میگوید السلام علیک یا رسول الله فلان بن فلان در این شب یا در این روز بر تو چندین صلوات فرستاده
است و پیغمبر ما میگوید که صلوات و سلام از من بر او باد پس آن ملک بر میگردد و میگوید خداوندا فلان بن فلان بنده تو چندین
صلوات بر حبیب تو فرستاده است و بروضه مقدسه او بعرض رسانیدم و آنحضرت بر او صلوات و سلام فرستاد حق تعالی
میفرماید که بر آن بنده باد صلوات و سلام من و میفرماید که صلوات او را در قبای سفید نورانی بگذارید و در یکی از ارکان
عرش بسپارید و آن صلوات در حجاب عزت محجوب می ماند تا روز قیامت پس در وقتی که عمل بنده سنجیده شود حضرت حق تعالی
میفرماید که آن صلوات را بیاورید و در کفه میزان آن بنده گذارید تا سنگین شود پس بحکم فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة
راضیه او را بروضه رضوان برند و در درجه رفیعه و منزله منیع فرود آورند **فایده سی و هشتم** آنکه سبب نور است بر
صراط چنانکه در جامع الاخبار از جناب رسول مختار روایت شده است که صلوات بر من نور است بر صراط و هر که بر صراط از برای
او نوری باشد او از اهل نار نخواهد بود و در ریاض الذاکرین که از کتب عامه است این حدیث را از رسول خدا روایت کرده است همچنین
فایده سی و نهم آنکه قدم صلوات فرستنده را بر صراط ثابت میدارد و از لغزیدن مانع میشود چنانکه از رسول خدا مرویست
و در کتاب نوادر الاصول که از کتب عامه است از عبدالله بن سمره روایت کرده است که روزی حضرت رسول خدا از حجره طاهره

سنگینی میزان حسنات بسبب صلوات

تا بیرون تشریف

بروز تشریف آوردند و فرمودند که در شب گذشته عجب خوابی دیدم مردی را از امت خود در صراط دیدم که از صراط می‌لغزید
و در هر لحظه می‌لرزید و در هر قدم می‌لغزید پس دیدم صلواتی را که بر من فرستاده بود آمد و او را گرفت و از صراط گذرانید

فائدهٔ چهلم آنکه سبب خلاصی از آتش جهنم است چنانکه در جامع الاخبار از رسول مختار مرویست که فرمودند هر که در جهنم نخواهد شد کسی که بر من صلوات فرستد و ایضاً در همان کتاب است که از همان جناب منقول است که هر که یکمرتبه بر من صلوات فرستد حق تعالی ده مرتبه بر او صلوات فرستد و هر که ده مرتبه بر من صلوات فرستد حق تعالی صد مرتبه بر او صلوات میفرستد و هر که صد مرتبه بر من صلوات فرستد حق تعالی هزار مرتبه بر او صلوات فرستد و هر که را خدا و ند عالم هزار مرتبه بر او صلوات فرستد هرگز داخل آتش جهنم نخواهد شد و در فایده بیست و هشتم نیز حدیثی در این خصوص گذشت بر همین

تفصیل فائدهٔ چهل و یکم آنکه سبب هدایت یافتن بسوی بهشت است و احادیث متعلقه با آن در فصول و فوائد سابقه گذشت مثل حدیثی که در جامع الاخبار از عبد الله بن عوف روایت کرده اند که رسول خدا صلعم فرمود که جبرئیل بر من نازل شد و گفت هر که بر تو صلوات فرستد هفتاد هزار ملک بر او صلوات میفرستند و هر که هفتاد هزار ملک بر او صلوات فرستند او از اهل بهشت خواهد بود فائدهٔ چهل و دوم آنکه نور است در قبر چنانکه در دعوات راوندی مذکور است که جناب رسول خدا صلعم فرمودند که بسیار بر من صلوات فرستید زیرا که صلوات فرستادن بر من نور است در قبر و نور است بر صراط و نور است در بهشت فائدهٔ چهل و سیم آنکه موجب دفع عطش است در روز قیامت چنانکه در اخبار آمده است که حق تعالی وحی کرد بحضرت موسی که ای موسی آیا دوست داری که عطش قیامت ترا در نیابد و در مواقف آن روز تشنه نباشی آنحضرت عرض کرد که بلی ای پروردگار من خطاب رسید که امروز در دنیا بر حبیب من محمد صلوات فرست تا فردای روز قیامت از تشنگی آن روز ایمن باشی فائدهٔ چهل و چهارم آنکه موجب آشامیدن شراب سلسبیل است چنانکه در اخبار آمده است که رسول خدا صلعم فرمودند که هر که بر من صد مرتبه صلوات بفرستد حق تعالی بر وی هزار بار صلوات میفرستد و اگر هزار مرتبه صلوات فرستد حق تعالی او را از فضل خود ثواب ده هزار رکعت نماز عطا فرماید و بیاشامانند او را در حظیرهٔ قدس از شراب سلسبیل فائدهٔ چهل و پنجم آنکه سبب نجات از اهوال قیامت است آنکس را که بر آن سرور صلوات فرستد چنانکه در اخبار آمده است که حضرت رسول خدا صلعم فرمودند که رستگارترین شما از هول قیامت آنکس است که بر من بیشتر صلوات فرستد فائدهٔ چهل و ششم آنکه در بعضی اخبار وارد شده است که حضرت رسول خدا صلعم فرمودند که هر کس در روزی بر من هزار مرتبه صلوات فرستد نمیرد تا آنکه جای خود را در بهشت ببیند و ایضاً در بعضی اخبار وارد شده است که آنحضرت فرمود بشارت دهید صلوات فرستنده بر من را به بهشت پیش از آنکه مرگ او را دریابد فائدهٔ چهل و هفتم آنکه سبب ایمنی است از تلخی مرگ چنانکه در اخبار آمده است که رسول خدا فرمودند که هر که بر من صلوات بسیار فرستد از تلخی مرگ نجات یابد و در بعضی از کتب مذکور است که یکی از صالحین پدر بیماری داشت و او را در سکرات مرگ دید پرسید که تلخی جان کندن را چگونه می‌یابی جواب داد که کام خود را شیرین می‌یابم و هیچ تلخی در آن احساس نمیکنم آن صالح در تعجب شد که موجب این چه چیز است که شیرینی که در مذاق خاص و عام تلخ است در مذاق این بیمار شیرین میباید از آن گفت که از این در شگفت مباش زیرا که من رسیده است که رسول خدا صلعم فرموده است که هر که صلوات بسیار فرستد از تلخی جان کندن ایمن خواهد بود و من مدتی بود که شربت صلوات می‌نوشیدم لهذا تا اثر تلخی جان کندن در خود نمی‌بینم و از این جهت شیرین کام و نیکو سرانجام میروم فائدهٔ چهل و هشتم آنکه موجب الم و ملالت و خواری ابلیس لعین است چنانکه در فصل هفتم از تفسیر امام حسن عسکری ع نقل شده است فائدهٔ چهل و نهم در بعضی از کتب مذکور است که در شب معراج چون رسول خدا صلعم باسمان چهارم رسید فرشته را دید که لوحی در پیش خود نهاده و در آن نظر میکند و مانند دواب اندیشه‌ها بر او میریزد و برای آنحضرت تعظیم نکرد پس جبرئیل بال خود را بر او زد فان ملک آمد و رکاب آنحضرت را بوسید و عرض کرد که مرا معذور دار که چندان نور از این لوح بالا میرفت که نور ابدیع الجنابه فرمود که در این لوح چه نوشته است گفت نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله پس آن ملک گفت که من دو رکعت نماز کردم در بیست هزار سال بجای آوردم بار حق جل و علا پنج هزار سال در قیام و پنج هزار سال در رکوع و پنج هزار سال در سجود و پنج هزار سال در تشهد و ثواب آنرا بتو میدهم که تقصیر مرا عفو فرمائی فرمود که من بثواب طاعت تو احتیاج ندارم عرض کرد با امت تو بخشیدم آنحضرت فرمود که گمان تو این است که امت من محتاج اند بان بعزت خداوند عالمیان که هر یک از کنا هکاران ایشان که یکمرتبه بر من صلوات فرستد ثواب آن از این بیست هزار سال طاعت تو بیشتر می‌باشد فائدهٔ پنجاهم که این ناچیز از آن بر خورده ام آنست که صلوات باعث دفع الم جوع و گرسنگی است چنانچه نفرین بر اعداء آل محمد صلعم موجب دفع الم عطش و تشنگی است قطب راوندی در کتاب خرائج از حضرت حسن بن علی ع روایت کرده که روزی امیر المؤمنین در بیابان قفری عبور فرمود در آنجا دید فرمود چند ملک است که در این بیابان عرض کرد صد سال فرمود طعام و شراب تو از کجا است عرض کرد هر گاه گرسنه شوم بر شما صلوات میفرستم سیر میشوم و چون تشنه شوم بر ظالمین شما لعن کنم سیراب شوم

فایدة لا تخلو من عائدة بدانکه صاحب رساله مذکوره بعد از ذکر این چهل و نه فایده مزبوره فرموده است که وانچه اکثر
عامه نقل شده نیز از برهمکذا است که بر آنکه گروه اعتمادی باکتب ایشان نزد ما اعتباری هست بلکه داعی بر نقل آنها اخباری است
که شیخ کلینی و دیگران از ائمه طاهرین علیهم السلام روایت کرده اند که هرگاه ثواب عملی بشما برسد که بما نسبت دهند و شما آن عمل را
بامید آنکه بآن ثواب برسید بجا آورید آن ثواب بشما خواهد رسید هر چند آن خبر که بشما رسیده است از ما نباشد و از این رهگذر ما
که فوائد دیگر را که ایشان در کتب خود ذکر نموده و بعلماء مفسرین خود نسبت داده اند مانند حسن بصری و سفیان ثوری و قتاده و
عطا و امثال ایشان ما در این رساله ذکر نکردیم **و هر ثمره استنباطیه** بدانکه فاضل کاشفی از برای صلوات یازده ثمره
در بعضی از رسایل خود ذکر نموده که بعضی از آنها را بدلیل عقل و اعتبار استنباط کرده و بعضی را بنقل از علماء و مشایخ ثابت نموده
و این ناچیز خوش داشتم که آنها را تعمیماً للعائده و تتمیماً للفائده در این وجیزه نقل نمایم **ثمره اول** آنکه صلوات فرستادن
بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله موجب حصول رضای حق تعالی است زیرا که مدح و ثنا گفتن کسی و او را بزرگی و شرف یاد کردن
موجب رضا و خوشنودی دوست او است و حبیب خدا را بصلوات یاد کردن که نشانه تعظیم و تبجیل است سبب خوشنودی خدا
خواهد بود و رضوان خدا و بکا اعز مطالب و اجل مآرب است **ثمره دوم** آنکه موجب اثبات محبت بنده است با حضرت
عزت و سبب اختصاص بنده است بشرف محبت الهی با او زیرا که علامت دوستی کسی دوستی با دوست او است و چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم باتفاق امت حبیب حضرت رب العالمین است پس دوستی آنحضرت نشانه دوستی با حضرت حق تعالی
خواهد بود و دوستی حبیب به بسیار یاد کردن او ثابت میشود چنانکه از مورد ها من احب شیئاً اکثر ذکره مفهوم میگردد و همین
و نیز حق جل و علا دوست حبیب خود را دوست میدارد پس بواسطه صلوات هم دوستی بنده بحق ثابت میشود و هم دوستی حق
ببنده **ثمره سیم** آنکه موجب اظهار محبت است با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله زیرا که چنانکه صلوات نشانه
اثبات محبت مصلی است با مصلی علیه سبب محبت مصلی علیه نیز میباشد با مصلی **ثمره چهارم** آنکه موجب اداء بعضی
از حقوق آنحضرت است زیرا که سید عالم را بواسطه دعوت بطریق ایمان و خلاص کردن از ظلمات کفر و طغیان حقوق بسیار
بر ذمه امت ثابت شده است پس اداء صلوات نشانه شکرگذاری و علامت سپاس داری است و شکر منعم عقلاً و شرعاً
لازم است **ثمره پنجم** آنکه موجب دریافت رحمت است زیرا که رحمت بمعنی صلوات است چنانکه طایفه گفته اند و
یا از لوازم آنست پس رسیدن بر مصلی را از رحمت حق سبحانه و تعالی نصیبی هست و محققی گفته است که ابلیس را کافری فرمود
و بکرد مستحق لعنت شد و مؤمن را بفرستادن صلوات امر نمودند و بجای آورد و مستحق رحمت خواهد بود **ثمره ششم**
آنکه موجب هدایت دل است زیرا که مؤمن چون صلوات فرستادن بر آنحضرت را عادت کند بشرطیکه توجه بروحانیت آنحضرت
همراه باشد آثار محبت نبوی بر مملکت دل او مستولی شده بطریق نسبت راه آشنائی باروحانیت آنحضرت بهم میرساند و از
باطن او بنور معارف و علوم مصطفوی روشن میگردد **ثمره هفتم** آنکه رابطه حیوة دل است زیرا که در وقت
اداء صلوات کمال قلب و علوم منیر آنحضرت در دل میگذرد و در ذهن تحقق می پذیرد که بهترین و فاضل ترین همه موجودات
آنکس میتواند بود که حق سبحانه و تعالی خود صلوات بر او فرستاد و ملائکه و مؤمنان را نیز امر بآن نمود پس بخاطر میرسد که امتثال
فرمان حق سبحانه و تعالی لازم و اطاعت احکام حق جل و علا متحتم است و در این محل بصیقل صلوات زنگار تردد از آئینه دل
زدوده نقش فرمان برداری منتقش میگردد و حیوة دل همین است که در طریق ایمان مطیع فرمان باشد **ثمره هشتم** آنست
که سبب دوام محبت است با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله زیرا که محب هر چند محبوب را بیشتر یاد کند محاسن و مناقب
او در خاطر وی بیشتر خطور میکند و ظهور معنا که جالب محبت و جاذب مودت است روی بافزونی می نهد تا بحدی میرسد که محبت
او تمام دل را فرو میگیرد و از محبت و بمحبت دیگری نمی پردازد و چنین محبتی دائم و قائم است و بر دوام محبت آنحضرت نتایج کلی
مترتب است کما لا یخفی علی الفطن **ثمره نهم** آنکه سبب خشنودی اموال و ظهور برکت در آنها است و موجب آنکه بادکمال
صلوات فرستنده و واسطه طهارت نفس مصلی است و این سه فضیلت را از حدیثی که عمار از رسول خدا صلی الله علیه
و آله روایت کرده اند که فرمود صلوات شما بر من زکات است برای شما استنباط نموده است **ثمره دهم** آنستکه
موجب بقای ذکر جمیل و ثنای حسن است چنانکه یکی از علماء گفته است که مصلی از حضرت عزت سؤال میکند که بر حبیب خود ثنا
گوید از روی تعظیم و تکریم و چون جزا از جنس عمل است حق تعالی مصلی را نیز ثنا میگوید و اهل زمین و آسمان را بثنای او امر
میفرماید **ثمره یازدهم** آنکه قائم مقام صدقه است برای درویشان چنانکه یکی از علماء گفته است که درویش تنگ
دست بگفتن صلوات ثواب صدقه دهندگان را در میابد و از مفهوم این حدیث مذکور که صلوات بر من زکوة است برای شما
این معنی را اخذ میتوان کرد **ثمره دوازدهم** آنکه موجب خلاصی از رغم انف است زیرا که در مشکوة از ترمذی
بروایت ابو هریره نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خاک آلوده باد بینی کسی که من نزد او مذکور
شوم و بر من صلوات نفرستد رغم انف خاک آلوده کی بینی کنایه است از نامرادی و خاکساری و بی اعتباری و در شرح مشکوة گفته

فاضل کاشفی از برای صلوات یازده ثمره ذکر نموده

[illegible]

کرد نعم انفع عبادات است آدمی را بیکاری نمیگذارد که کدام حرمان و زیان از این زیاد تر تصور توان نمود که کسی تواند که بچهار کلمه برای خود شجره
کلمه صلوات پروردگار حاصل نماید و از نعمت درجه و محموده شجره برای او وجود گیرد و از آن تقصیر نماید تا این فضایل از او فوت
شود نیز گفتن صلوات موجب خلاصی باشد از زبان و خشکی و بی قدری و ملالت **ثمره سیزدهم** آنکه سبب تلقین
است در قبر بوقت سؤال منکر و نکیر و دلیل بر آن را حکایتی از شبلی نقل نموده است که گفت من همسایه داشتم وفات نمود
بعد از آن او را در خواب دیدم و از او پرسیدم که حق تعالی با تو چکرد گفت ای شیخ هولهای بزرگ دیدم و رنجهای عظیم کشیدم
از آنجمله بوقت سؤال منکر و نکیر زبان من از کار باز ماند و با خود میگفتم که واویلاه این عقوبت از کجا بمن رسید آخر من
مسلمان بودم و بر دین اسلام مردم و ایشان فرشته از من بعنف و غلظت جواب طلبیدند ناگاه شخصی نیکو روی و خوشبوئی
آمد و مابین من و ایشان حائل شد و مرا تلقین کرد تا جواب ایشان را بر وجه صواب دادم و از آن شخص پرسیدم که تو کیستی که
خدا ترا رحمت کند مرا از این غصه نجات دادی و خلاص کردی گفت من شخصی ام که مخلوق شده ام از صلواتی که تو بر پیغمبر
فرستادی و مأمورم تا آنکه در هر وقت و در هر جائی که در مانده شوی بفریاد تو برسم **ثمره چهاردهم** آنکه سبب ایمنی است
از عذاب قبر زیرا که زنی بود و از آن زن دختری داشت و آن دختر وفات نمود و مادرش او را در خواب دید که بعذاب الیم و عقاب عظیم
گرفتار است و بالاوه ابیار از خواب بیدار شد و ناله و زاری و گریه و بیقراری آغاز کرد و چند روزی بر حال فرزند خود
اشک میبارید و میزارید و می نالید تا آنکه بار دیگر آن دختر را در خواب دید خوشحال و شادمان و در روضهٔ فردوس خرامان است
باو گفت ای دختر اینچه حال بود که دیدم و این چه صورت است که مشاهده میکنم جواب داد که اینبار بسبب گناهان خود در عذاب
بودم چنانکه دیدی و در این روزها عزیزی بر کنار مقبرهٔ ما گذشت و چند نوبت صلوات فرستاد و ثواب آنرا با اهل این
گورستان بخشید پس حق تعالی به برکت آن صلوات عذاب از اهل این قبرستان برداشت و هرگاه به برکت آن صلوات که دیگری
بفرستد عذاب قبر مرتفع گردد یقین خاص خواهد شد که صلوات فرستنده از آن ایمن میباشد **ثمره پانزدهم**
آنکه واسطهٔ ایمنی است از حسرت روز قیامت چنانکه از سفیان ثوری کسی پرسید که یوم الحسرة کدام است و آن چه روز است
که حق تعالی میفرماید و انذرهم یوم الحسرة یعنی بترسان ایشانرا از روز حسرت سفیان جواب داد که آن روز قیامت است و حسرت
همهٔ خلق را فرو خواهد گرفت زیرا که نیکان حسرت میخورند که چرا از این بیشتر نیکی نکردیم و بدان حسرت میخورند که چرا اسباب
راه حسنات مشغول نگشتیم آن شخص گفت ای شیخ کسی خواهد بود که برای او در آن روز حسرت نباشد گفت آری آنکس که بر رسول
خدا صلی الله علیه و آله صلوات بسیار فرستاده است در آن روز برای او هیچ حسرتی نخواهد بود زیرا که مکافات بر
وجهی خواهد بود که مزیدی بر آن متصور نیست پس برای چنین کسی حسرت از کجا خواهد بود **یاقوت تأکید**
بدانکه مواضع و اوقاتی که فرستادن صلوات در آن مواضع تأکیدش بیشتر است بیست موضع است **اول** در هر جا
که اسم مبارک آنسرور مذکور شود خواه خود مذکور نماید و خواه از دیگری بشنود که در آن مقام صلوات فرستادن واجب است
دویم در ابتدای هر کلامی که از امور مهمه و مرتبه باشد و علماء هر خطبه را که مشتمل بر حمد و ثنای الهی باشد و صلوات بر حضرت
رسول خدا در آن نباشد ابتر میخوانند یعنی مقطوع از خیر و فایده **سیم** در ابتدای وضوء **چهارم** عامه از رسول
خدا روایت نموده اند که چون از وضوء فارغ شوید بگوئید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً
عبده و رسوله و بعد از آن صلوات فرستید و چون چنین کنید گشاده میشود بر شما درهای رحمت **پنجم** در وقت مرور
بمسجد **ششم** در تعقیب همه نمازها عموماً و در تعقیب نماز مغرب و صبح خصوصاً **هفتم** پیش از شروع در دعا کردن
هشتم بعد از فراغ از دعاء **نهم** در خطبهٔ جمعه و عیدین و استسقاء **دهم** در هر روز **یازدهم** در هر
شب **دوازدهم** عصر روز پنجشنبه **سیزدهم** شب جمعه **چهاردهم** روز جمعه **پانزدهم** در ماه مبارک رجب
خصوصاً در روز مبعث **شانزدهم** در ماه مبارک شعبان **هفدهم** در ماه مبارک رمضان **هیجدهم** در وقت
بوئیدن گلها و ریحانها **نوزدهم** بعد از عطسه زدن خود یا دیگری **بیستم** در نزد ذکر پروردگار چنانچه از عبد الله
بن هفان در کافی روایت نموده که بخدمت حضرت امام رضا عم رفتم آنسرور از من پرسید که مراد از این آیه چیست که و ذکر
اسم ربه فصلی من عرض کردم فدای تو گردم هرگاه یاد می نماید اسم پروردگار خود را بر میخیزد و نماز میخواند حضرت فرمودند که
این تکلیفی خواهد بود بسیار مشکل عرض کردم فدای تو شوم پس مراد چیست آنسرور فرمودند که مراد این است که چون اسم
پروردگار را یاد نماید بر محمد و آل محمد صلوات میفرستد انتهی و جمعی از علمای عامه مواضع بسیاری ذکر نموده
که در آن مواضع فرستادن صلوات تأکیدش بیشتر است و از طرق خاصه سوای آنچه حال مذکور شد حدیث خاصی بنظر در نیامده مگر
آنکه در ثواب الاعمال از عبد السلام بن نعیم روایت شده است که بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم
که من داخل خانه کعبه شدم و هیچ دعائی دیگر بخاطرم نرسید مگر صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
پس حضرت فرمودند که هیچکس از کعبه بیرون نیامده که عملش از عمل تو بهتر باشد و همین حدیث در کافی و عدة الداعی نیز نقل

مرحبا فره نعمتیست بدانکه علماء ما رضوان الله علیهم اجمعین صلوات فرستادن بر انبیاء و مؤمنین را جایز میدانند خواه بالانفراد و خواه بر طفیل نام پیغمبر آخر الزمان ص و ابن شهر آشوب از سلیمان بن خالد اقطع روایت نموده که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که آیا جایز است صلوات فرستادن بر مؤمنان فرمودند بلی بخدا قسم بر ایشان صلوات بفرست زیرا که حق تعالی بر ایشان صلوات فرستاده است آیا نشنیده قول خدای تعالی را که میفرماید هو الذی یصلی علیکم الی آخره و در میان علمای عامه در این مسئله خلاف است **المائه و خمسین** بدانکه آنچه از برای تارک صلوات در وقت ذکر نام آنسرور عالمیان مقرر است هشت چیز است **اول** آنکه داغ شقاوت بر جبین حالش میکشند و رقم بد بختی بر صفحه احوالش کشند چنانکه شیخ احمد بن فهد حلی در کتاب عدة الداعی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که شقی ترین مردم کسی است که من نزد او مذکور شوم و بر من صلوات نفرستد **دوم** آنکه خوار و بی اعتبار و نکونسار شود چنانچه موسی بن اسمعیل از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت نموده است که رسول خدا ص فرمودند که بر خاک مالیده باد بینی آنکسی که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد **سیم** آنکه علامت ظهور بخل کامل است چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که بخیل کامل راستین آنکسی است که من در نزد او مذکور شوم و بر من صلوات نفرستد **و یکی** از عرفاء در بیان این حدیث چنین فرموده که ثبوت رسیده است که حق تعالی بعوض یک صلوات ده صلوات بر مصلی میفرستد و تارک صلوات نفس خود را از چنین عطیه محروم کرده است پس بخیل ترین بخلاء آنکس است که بر نفس خود بخل ورزد و چنین کسی را لئیم گویند و او از سفله و خسیسان بدتر است **چهارم** آنکه نام جفا کاری او را دادند چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که هر که من نزد او مذکور شوم و بر من صلوات نفرستد بر من جفا کرده است **پنجم** آنکه مجلس ایشان بر ایشان حسرت و وبال خواهد بود **ششم** آنکه راه بهشت را گم کند چنانکه برقی در کتاب محاسن روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که من نزد او مذکور شوم و بر من صلوات نفرستد حق تعالی راه بهشت را از آنکس مخفی دارد **هفتم** آنکه ترک نمودن صلوات باعث دخول در نار جهنم است **هشتم** موجب است ترک صلوات حسرت در روز قیامت را چنانچه ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که هر مجلسی که اهل آن صلوات بر من نفرستند آن مجلس در قیامت از برای ایشان حسرت خواهد بود اگرچه داخل بهشت شوند **نهم** آنکه موجب دوری از خداست و در بسیاری از کتب عامه مذکور است که روزی پیغمبر خدا ص پای مبارک را بر پایه اول منبر نهادند و فرمودند آمین پس بر پایه دیگر بالا رفت و فرمودند آمین و در حال بالا رفتن بر پایه سیم منبر فرمودند آمین اصحاب از سبب آمین بی دعا و بی دعا کننده سئوال نمودند آنسرور فرمودند که دعا کننده جبرئیل بود و چون بر پایه اول منبر را ملام دعا کرد که هر که پدر و مادر یا یکی از ایشانرا دریابد و آمرزیده نشود یعنی با ایشان نیکوئی ننماید که سبب آمرزش او شود خداوند عالم او را از رحمت خود دور نماید و مرا گفت که بگو آمین من گفتم آمین و چون پایه دوم منبر را بالا رفتم جبرئیل دعا کرد و گفت که هر که تو در نزد او ذکر شوی و بر تو درود نفرستد بمیرد و بدوزخ درآید و حق تعالی او را از رحمت خود دور نماید و مرا گفت بگو آمین پس من آمین گفتم و چون بپایه سیم منبر بالا رفتم گفت که هر که شب قدر را در ماه مبارک رمضان دریابد و آمرزیده نشود او را از رحمت حق تعالی دور نماید گفت بگو آمین من آمین گفتم **مغتبطه بشیر آلبه** بدانکه مراد از آل که در ذکر صلوات بر محمد ص باید ایشانرا یاد نمود بمذهب فرقه ناجیه اثنا عشریه حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها و ائمه اثنا عشر علیهم السلام میباشند و از حدیثی که عمار از حضرت صادق ع روایت کرده مفهوم میشود که شیعیان ائمه اثنا عشر علیهم السلام داخل در آن میباشند و از حدیثی که حضرت صادق علیه السلام میفرماید که شیعتنا منا و خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بماء ولایتنا الی آخر مؤید این روایت است **خاتمه مشکیه** بدانکه بعضی از علماء رضوان الله علیهم فرموده اند که چنانچه ترک صلوات بر حضرت خاتم الانبیاء در حین گفتن و یا شنیدن نام آنحضرت ص موجب عقوبت است همچنین ترک کتابت صلوات بر آنجناب در وقت نوشتن اسم مبارک آنسرور باعث بلا خواهد بود چنانچه نقل نموده اند که مردی در بصره کتابت حدیث مینمود و چون بنام مبارک آنسرور ص میرسید از روی بخل ترک نوشتن صلوات مینمود تا آنکه در ابتدای زمانی آکله در انگشتان او افتاد و بکلی دستش جدا شد و نیز نقل شده است که مرد دیگری بود بسیار زاهد و متورع قائم اللیل و صائم الدهر بود و کتابت حدیث مینمود و خودش میگفت که چون بنوشتن نام مبارک آنسرور ص میرسیدم صلوات را نمی نوشتم تا آنکه شبی آنسرور را در واقعه دیدم که از روی غضب بمن فرمود که چرا در وقت نوشتن نام من ترک نوشتن صلوات مینمائی من ترسیدم و در همان حال بخود گفتم که دیگر هرگز این بی ادبی ننمایم چون بیدار شدم دیگر ترک نوشتن صلوات ننمودم بعد از مدتی باز دیگر آنحضرت را در خواب دیدم که بنظر لطف و مرحمت در من نگریست و فرمود که صلوات تو را بمن رسانیدند و هر گاه مرا یاد نمائی و یا در نزد تو مذکور شوم [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم و از این قبیل حکایات و روایات بسیار است [illegible] هر که زیاده بر این در خصوص [illegible] مسئله رجوع نماید [illegible]

کسی که صلوات نفرستد هشت [illegible]

صلوات در حق کاتب [illegible]

یاقوت تسبیح مستتر در جواهر التفسیر در ذیل آیه فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله کذکرکم آباءکم او اشد ذکرا که معنی آنست که
چون بجای آورید اعمال حج را پس خدا را یاد کنید مثل یاد کردن شما پدران خود را بلکه فراوان تر و بزرگتر از آن فرموده است که رسم
جاهلیت آن بود که اشراف قبائل عرب بعد از فراغ از مناسک در بیت حرم یا ما بین مسجد منا و جبل الرحمة بایستادندی و برفعت نسب
و شهرت حسب پدران مفاخرت کردندی و بمکارم اخلاق و محاسن اوصاف ایشان مباهات نمودندی این آیه آمد که همچنانکه
پدران خود را ذکر میکنید خدای را ذکر کنید بلکه فراوان تر و بزرگتر از آن معنی یاد منعم خویش را فرا پیش دارید و ذکر عظمت و کرم
آفریننده خویش بیش نمائید که پدران شما را بدین مناقب و مراتب اختصاص داده پس بذل جهد در ثناء بر او اولی باشد از
ستایش آباء چرا که اگر آن دروغ است سبب خجالت و انفعال گردد و اگر راست است موجب عجب و کبر و دلال بود و این از مهلکات است ع از عجب چند کنی که هلاکت سازد القصه غرض از ایراد ذکر پدران مبالغه است در ذکر یعنی اگر فرزند
ملول نشود از ذکر پدر و در غالب احوال ورا یاد میکند پس حق تعالی میفرماید از یاد من ملول مشوید و پیوسته بیاد من بوده باشید
یا آنکه آباء را بجلب و غلبت یاد میکنید در وقت غلبت بافتخار و در هنگام خطاب بافتقار مرا نیز بر این وجه یاد کنید که افتخار
بر بندگی من سبب دولت شما است و افتقار بر درگاه بی نیازی من موجب حصول سعادت یا بر این وجه که آباء را بصفات
نسبی و مالی و جاهی یاد میکنید مرا بمآثر عظمت و کبریاء و قدرت و عزت وصف کنید یا چنانکه پدر را بیگانگی می ستائید و بآنکه
یکی از شما را بدو پدر اسناد کنند راضی نمیشوید مرا بیگانگی ستایش نمائید و باسناد شریک از برای من رضا مدهید یا بر آن وجه
که اقرار دارید بوجود آباء و سبب بودن ایشان در ظهور و فرزندان اقرار کنید بهستی من که واجب الوجودم و بوحدانیت من از آباء
و انباز یا آنکه اگر کسی پدر شما را سخن بی ادبانه گوید بر او خشم میگیرید پس بر کسانیکه زبان جرات گشوده و اسناد کفو و ولد بمن
میکنند غضب کنید و یا چنانکه پدر را فرمان می برید مرا فرمان برداری کنید یا آنکه احسان پدر را اسناد احسان میکنید او را مربی
خود میدانید و حال آنکه او واسطه و آلتی بیش نبوده محسن حقیقی مرا دانید و مربی خود مرا شناسید پدر را نه الذکر پس
چه می باید و چند می باید که می باید و من این همه را مبدا نیم و ایجاد تو را باید پروردگاری که شاید بتو میرسانم پدر گاهی بخشش تو فرمان
می نموده و گاهی نیز از تو غافل و ذاهل میشده و من همیشه نگاهبان و حفیظ تو بوده ام پدر در روا کردن حاجات تو [illegible] عاجز ماند
و من بکمال کرم روا میکردم پدر در دفع غموم و هموم از تو عاجز بوده و من کشف کروب تو می نموده ام پدر در وقت نافرمانی بر تو
خشم میکرد و من با وجود عصیان روزی تو را رسانیده ام پس احسان و تربیت مرا یاد کردن اولی است بانسبت باوی است که
چنانچه از پدر گستاخ وار چیز مطلبید بر کرم من نیز اعتماد نموده در وقت سؤال انبساط نمائید که من خواهندگان را دوست می
دارم و در اخبار آمده است که موسی هر چه در بایست بودی که در دنیا افکند از حق تعالی در میخواست یا چنانکه اطفال رجوع
بپدر خود میکنند و جز او ملجاء خود نمی دانند و صلاح کار خود را از او میجویند شما نیز بازگشت بحضرت من نموده و کار دین و
دنیای خود بمن تفویض کنید و صلاح و فلاح حال و مآل از من طلبید یا چنانچه اول بار که طفل زبان میگشاید یا اب
یا اب میگوید شما نیز چون زبان بگشائید یا رب یا رب گوئید بهر بار که طفل یا اب گوید از پدر نواختی یابد بنده نیز هر بار که زبان
بیا رب بگشاید از حق سبحانه نوازش کرم او را در فرمایند مرآة عبرت از کس نفسی بیاد حق بر نیاید الا که در پی زحق بر او بگشاید
ذکر ذکران ممکن که یاد خدا یاد دگری کی نکو نماید و فرهمه تخصیص ذکر اب چون آن است که ذکر آباء از روی تعظیم و احترام
و اهتمام باشد و ذکر الهی نیز بر این وجه شاید پس خدای را بتعظیم تمام یاد کنید و از خود رضای او طلبید ذکر آیت
لامعات للذاکر یا شأت درره بزرگی گوید آنکه حقیقت ذکر نفی غفلت است هرگاه غفلت از خود دور کردی ذاکر
شدی از حضرت رسول ص روایت شده است که فرمود حضرت موسی ع بدرگاه حضرت احدیت عرضه کرد پروردگارا خبر بده مرا از عباد
و بندگان اینچنان بندگانی که ایشان را دوست داری تا آنکه من هم ایشان را بواسطه محبت تو دوست بدارم و خبر بده مرا از بندگانی که تو
ایشان را دشمن داری تا من نیز ایشان را بواسطه دشمنی تو دشمن بدارم خطاب از مصدر جلال الهی رسید که ای پسر عمران هرگاه دیدی بنده
از بندگان مرا که یاد میکند مرا و بسیار میکند ذکر مرا پس او است بنده که من او را دوست میدارم و اذن داده ام او را در ذکر خود و هرگاه
به بینی بنده مرا که ذکر و یاد من نمیکند پس او را دشمن دارم و ذکر خود را از او محجوب دارم درره بعضی از محققین گفته است که حقیقت
ذکر حضور معنی است در نفس و آن بر دو وجه است یکی بقلب است و دیگری بلسان و اصل معنی ذکر بقلب مبنی است و فرق میان ذکر و خطور
این است که خطور مرور معنی است بقلب و ذکر ثبوت آن است در قلب و مراد بذکر بنده مر خدای تعالی را بلسان و قول این است که
حمد کند خدا را و تسبیح گوید و تمجید نماید او را و تلاوت کند کتاب خدا را و مراد از ذکر بقلب این است که قلب او حاضر باشد اوامر
و نواهی خدا و وعد و وعید او و خفی آنکه هرگاه همت کار در بر اتیان بمعصیتی بوده باشد ذکر خدای سبحانه حافظ و نگهبان و باز دارنده
بوده او را از مخالفت و عصیان و اما ذکر خدا مر بندگان را این است که مدح فرماید ایشان را در کتاب خود و بر زبان انبیاء و فرشتگان خود
و واجب کند ثواب را از برای ایشان درره در مجموعه معتبره آورده است که یکی از بزرگان ابراهیم ادهم را در خواب دید و با او گفت که
یا معلم الخیر تسمی فقال الخیر کله فی ذکر مولاک والشر کله فی حب دنیاک یعنی ای تعلیم دهنده راه خیر مرا بعمل خیری راهنمائی فرما ابراهیم

در بیان وجوه آنکه در آیه ذکر آباء واقع شده

در بیان حقیقت معنی ذکر و انواع و اقسام آن

نفس جمیع خیرات در ذکر نمودن و یاد کردن تو است مولای خود را و تمام شرور در دوست داشتن تو است دنیای خود را و حضرت رسول صلعم فرمود هر که ذکر خدا کند دانا شود باو و هر که دانا شود بشناسد او را و هر که شناخت خدا را دوست دارد او را و هر که دوست بدارد خدا را طلب کند او را و هر که طلب کند خدا را بیابد او را **ملیک** دو صد فریاد از این مشتی خداخوانان با تقلید همه کبر ان خداخوانند کو مردی خدادان شو و نیز حضرت رسول فرماید که خدای تعالی فرموده من ذکر کننده ام کسی را که مرا ذکر کند و دوستم بکسی که مرا ذکر کند و اجابت کننده ام کسی را که مرا ذکر نماید و رحم کننده ام کسی را که مرا ذکر کند **درّه** محققان در معنی آیه و اذکر ربک اذا نسیت گفته اند یعنی اذا نسیت الکون و انت من الکون چون همه را و خود را فراموش کنی مرا یاد کنی **درّه** اهل اشارات گفته اند که آیه کریمه الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم اشاره بدانست که ای بنده وقتی که ایستاده باشی مرا یاد کن تا در قیامت که همه خلق ایستاده باشند که فاذا هم قیام ینظرون من ترا یاد کنم و چون نشسته باشی مرا یاد کن تا در آن ساعت که اهل دوزخ را بعرصات حاضر کنند همه بزانو درآیند که و تری کل امة جاثیة من ترا برحمت یاد کنم و چون بر پهلو خفته باشی مرا یاد کن تا در آن ساعت که ترا در خاک نمناک لحد بخوابانند و دوستان یاد کردن من ترا برحمت یاد کنم **درّه** در بعضی از مجامیع معتبره است که وقتی حضرت موسی ع بر طور سینا برآمده بود و زبان بذکر و ثنای حق گشاده و نفس خوش گشت خدای تعالی را بچندین صد نام بخواند در خاطر شریف آمد که آیا هیچ بنده را چنین دولتی میسر شده باشد فرمان آمد که ای موسی قدمی چند بالاتر آی چون پیش تر رفت مرغی را دید از شاخ درختی آویخته است خود را و دوست را بچندین هزار نام میخواند موسی متحیر شد فرمان آمد که ای موسی عصا بر کوه زن چون بر دامن کوه زد و بشکافت دریائی پدید آمد و سنگی بران لب دریا بود و مرغی بر آن سنگ نشسته زبان برگشاده و میگفت الله الله خطاب آمد که ای موسی این مرغ را بخوان هر چند خواند جواب نداد فرمان آمد که ای موسی بذکر ما مشغول است و بجواب تو نمی پردازد ای موسی بگو که فرمان او را بتو کرده ام تا جواب دهد پس موسی گفت این مرغ چه در روز داری گفت قطره آب در روز دارم تا دل کرم او رسیده شود گفت چند سال است که بر این سنگ نشسته گفت هزار سال است که در این موضع بذکر دوست مشغولم موسی گفت که در این مدت آب نخورده گفت نه فرمود چرا گفت ترسیدم که با آب خوردن مشغول شوم و از یاد دوست محروم مانم **مثنوی** هر کجا باشی بیاد دوست باش غافل از ذکر خدا یکدم مباش ذکر او گویند مرغان هوا ذکر حق گوی و ز مرغی کم مباش **درّه** و نیز در این مجموعه است که فضل بن عباس گفت که آنخانه که در او ذکر خدا کنند پس آنخانه و شنائیش نزدیک اسمانها و اهل آن چنان بود که ضوء چراغ نزدیک شما در اندرون خانه تابیدن و از رسول خدا مرویست که هر چیز را صیقلی است و صیقل دل ذکر خدای عزوجل است **درّه** و نیز در انجا است که شیخ ابوعلی دقاق گفته است که ذکر حق تعالی منشور ولایت است هر کرا توفیق کرداده اند منشور بدست وی داده اند و هر کرا ذکر از وی باز ستدند و برا عزل کردند و بحقیقت ذکر آن بود که چون وی را یاد کنی دنیا را فراموش نمائی **درّه** ارباب طریقت گفته اند که یاد ایزد جل جلاله شحنه را سالکان است چون سپاه لشکر از مشاغل نفس و هوا تاختن آرد و خواهد که ایشان را بدست غوغاء نفس دهد ایشان شحنه ذکر در گریزند تا او ایشان را حمایت کند **درّه** آورده اند که مردی نزد یکی از اولیاء رفت و گفت مرا پندی ده گفت آدمی را که طعام و شراب از وی باز گیرند نه انست که بمیرد آن مرد گفت بلی گفت هم چنین که دل چون از ذکر خدای تعالی باز ماند بمیرد

عشر حکایات مبتهجة ذکر بها الذکر الله مبهجة

حکایت ۱ در حکایات الصالحین آورده است که ابوبکر کتانی گفت در بعضی از اسفار بساحل دریائی رسیدم مردی را دیدم صیاد و دام ماهی در دست داشت دام در دریا می افکند و ماهی اندر دام بیرون میاورد و دخترکی با او بود آن ماهیان را از دست پدر میگرفت و باز در دریا می افکند من از دور تعجب کردم نزدیک رفتم و گفتم ای دختر این ماهیان این مرد از دریا برمیاورد و تو دیگر باره در دریا می اندازی در این چه حکمت است دختر گفت که این مرد پدر من است و قوت ما از دریا است و من شنیدم که هیچ ماهی بدام صیاد گرفتار نشود الا که از ذکر حق غافل گردد و ماهی که از ذکر حق غافل شود قوت ما را نشاید که شوم بسیار غفلت او در ما رسد و ما را نیز از یاد حق مشغول گرداند **حکایت ۲** و ایضا در انجا آمده که حامد بن الاسود که یکی از مشایخ بود گفت با ابراهیم خواص در سفر بودم بوادی رسیدیم و نماز شام بود و هیچ آبادانی در ان حوالی نبود گفت در ان وادی نگه کردم ماران دیدم که هر کدام از ان عظیم تر دیده بودم گفت شیخ ساعتی در میان ماران برفت و انگه سجاده بیفکند و گفت امشب اینجا بباشیم و مرا از ان ماران هراسی بود اما زهره ان نداشتم که شیخ را در ان تعرض کنم من نیز سجاده بیفکندم ماری عظیم از گوشه بیامد و قصد من کرد من بترسیدم و بنزد شیخ گریختم و گفتم ای شیخ از این ماران می ترسم شیخ گفت ذکر حق سلاح خود ساز و وی را بذکر حق از خویش دفع کن من بذکر حق مشغول بودم آن مار از من باز گشت و هم چنان بر سر ذکر بودم تا صبح چون صبح بدمید شیخ برخاست و ورد خویش بگذاردیم و میرفتیم شیخ سجاده خویش بیفشاند ماری عظیم از وی بیفتاد گفتم ای شیخ این مار در زیر پهلوی تو خواب چون ترا آمد گفت بعزت خدای که هیچ شب از امشب خوش تر نخوابیدم آنگاه گفت یک ساعت از ذکر زبان غافل گشتی هراس ثعبان بر تو مسلط کرد اگر یک لحظه از ذکر دل غافل شوی وسوسه شیطان بر تو مسلط گردد **حکایت ۳** ایضا در انجا است که زنی مغنیه بود و بسیار خدای تعالی را آزرده و پیوسته بناکاری و بی سامانی مشغول بودی روزی در مجلسی که مجلس بزم بود نشسته بود و از

در بیان بعضی از اسرار و لطائف ذکر

در بیان حکایت حامد بن اسود

شراب مست شده و آلت غناء در کنار نهاده و میزد ناگاه مؤذنی گفت الله اکبر چون آواز حق بگوش وی آمد آن آلت از کنار بنهاد و با مؤذن موافقت میکرد در آواز حق چون از دنیا رفت ورا در خواب دیدند در بهشت عدن میرفت از وی پرسیدند در دنیا این همه گناه نکردی که سزای این مقام باشی این درجه از چه یافتی گفت یکروز در مجلس شراب نشسته بودم و آواز رود و سرود برکشیده ناگاه آواز مؤذنی بگوش من آمد که خدای را یاد میکرد من نیز با او موافقت کردم و در آن غرامت مستی او را یاد کردم ملک تعالی جل جلاله شب نخستین که مرا در خاک نهادند فرشتگان رحمت فرستاد و گفت اگر هیچ خدمت من در دل تو راسخ نبودی در حین مستی مرا یاد نکردی اکنون اگرچه مرا بسیار آزردی اما چون یکبار مرا از سر نیاز یاد کردی ما گناهان ترا قلم عفو در کشیدیم و بر تو رحمت کردیم و ترا آمرزیدیم

حکایت ۴ ایضاً در انجاست که چون ثابت بنانی را فرمان حق در رسید ورا بشستند و در کفن بپیچیدند و بخاک تسلیم نمودند چون در گورش نهادند همین که خواستند خاک بروی او ریزند نگاه کردند او را در لحد ندیدند عجب داشتند چون مریدان بخانه وی آمدند و در بزدند دختری بود آواز داد که مگر پدر مرا در گور نمی یابید ایشان را از آن عجب آمد گفتند این خبر ما را از این حال خبر کن گفت او پیوسته ذاکر بود و ذکر و دعای او این بود که رب لا تذرنی فرداً و انت خیر الوارثین ملک تعالی کسی را که در دنیا ذکر او را مونس خود کرده باشد و انفاس خویش را با یاد او برآورده در خاک وحید و بی مونس نگذارد و او را بدست لطف از آن منزل وحشت بر دارد و با مقربان خود بحظیرهٔ قدس فرود آورد **شعر** یاد تو وحید و خوار نگذاشت مرا افتاده بدم به لطف برداشت مرا

حکایت ۵ و نیز در انکتابست که ابو علی دقاق گفت که مردی بود از جملهٔ عمال سلطان مرید ما بود با من حکایت کرد و گفت در ولایتی از کهستان نیشابور عمل داشتم هر وقت که بدان ولایت میرفتم مردی صیاد بود و مرا در خانه داشت چون بدو رسیدمی مرا مهمانی میکرد بگوشت شکار یکبار بر او وارد شدم وی بجا و منم را مهمانی کرد اما گوشت شکار نیاورد بدو گفتم که این بار گوشت نخچیر برای ما نیاوردی عذر چیست گفت مرا از صیادی دست باز داشته ام گفتم چرا گفت که یکبار بر سر چشمهٔ آبی که دامگاه من بود دام پهن نمودم آنگاه در جایی پنهان شده و نگاه میکردم دیدم آهوئی بیامد و سه بچه همراه با وی بود خواست که در آب چشمه رود و آب بخورد تیر از دام بدید و بترسید باز کشید از دور در آب نگاه میکرد و پا از آن نگذاشت که در آب رود تا یکساعت ایستاد و روی سوی آسمان کرد و تضرع و ناله کرد بزبان وحوش در حال ابری پیدا شده و باران باریدن گرفت چندانکه بارید که همه صحرا را آب فرا گرفت آن آهو با بچگان خود سیراب خود شدند و برفتند چون آن بدیدم مرا گریه گرفت و بی هوش شدم پس هاتفی آواز داد و گفت این بیچاره مرا بزبان بی زبانان یاد کرد من او را از دام تو نجات دادم و از آسمان چشمهای آب برای او بگشادم هر که ما را یاد کند ما او را فراموش نخواهیم کرد نمره صیادی در آخرت

حکایت ۶ ایضاً در انجاست که عبدالله مبارک میگوید سالی در مکه قحط بود و اهل مکه بارها باستسقاء رفتند و باران نیامد من با خود گفتم که برخیزم و از خلق غایب گردم و در میان کوهها روم و بخلوت دو رکعت نماز کنم و دعا گویم شاید که خدای عز و جل اجابت کند گفت برخاستم و در میان کوهها غاری یافتم اندر رفتم و در آن غار شدم و بذکر خدای تعالی مشغول شدم سیاهی را دیدم مغلوب عشق حق گشته و مبهوت شده یکساعت با حق مناجات کرد و در آخر مناجات خویش گفت الهی میدانی که بندگان تو از تو چه میخواهند گفت هنوز این کلمات از او تمام نشده بود که ابری برآمد و باران عظیم باریدن گرفت و این غلام از غار بیرون آمد و روی بشهر نهاد و من بر اثر وی برفتم و در مکه رفت و بکوچه در شد و در آن سرایی بود در آن سرای شد پرسیدم که این سرای کیست گفتند سرای نخاس است بر او وارد شدم و گفتم مرا غلامی می باید هر غلامی که داشت بر من عرضه کرد او را در میان ندیدم گفتم دیگر نداری گفت غلامی دارم و لیکن کاهل است و مادام بگوشه افتاده و چون عفوشان را خوف چیزی نمیگوید اگر خواهی تا او را بیاورم و هر بهاء که خواهی بتو فروشم گفتم روا باشد برفت و آن غلام را آورد چون او را بدیدم دلم بیارامید بها نخاس خواست بها بدادم غلام با من گفت یا ابن المبارک مرا چه کنی که من ضعیفم و خدمت نتوانم کرد گفتم ای غلام مرا او هم از آن خرم که من خدمت تو کنم و او را گفتم که تو را من چه دانستی گفت الحبیب یعرف الحبیب چه او را بخانه بردم و کمر خدمت او بر بستم ساعتی که گذشت برخاست و وضوء کرد و دو رکعت نماز گذارد و لب می جنبانید برخاستم او رفتم و گوش دادم که چه میگوید گفت یا صاحب السر ان السر قد ظهرا ولا ارید حیوة بعد ما اشتهرا این بگفت و جان تسلیم خویش کرد چون او را چنین دیدم دیدم جان آفرین تسلیم نموده او را تجهیز ساخته و دفن کردم چون شب شد او را بخواب دیدم که مرا ملطفه بر دست چپ او و حبیب بر دست راست او و هر دو مرا گفتند جزاک الله عنا خیراً بما احسنت الی حبیبنا

حکایت ۷ ایضاً در انجاست که حضرت آدم را نطفهٔ سفیدک بر ابهام دست پدید آمد آدم در آن نگاه کرد بخلاف رنگ تن او بود از آن دلتنگ شد گفت مبادا که این عقوبتی باشد جبرئیل را گفت ای برادر چه گناه کردم که خدای تعالی این علامت بر من پدید آورد مرا دوای این بیاموز تا از من زایل شود که عیش من با این خوش نیست جبرئیل گفت یا آدم ملک تعالی میفرماید که پنج کلمه بر زبان بران که در آن شفای تو است آدم گفت که آن پنج کلمه کدام است گفت بگو سبحان الله آدم بگفت آن سفیدک از انگشت بزیر بغل شد پس گفت الحمد لله بگفت بکمرگاه او رسید گفت بگو لا اله الا الله بگفت بسر زانو رسید گفت بگو الله اکبر گفت بانگشت پای آمد گفت بگو لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم گفت آن سفیدک بیکباره از او زایل شد جبرئیل گفت یا آدم این پنج کلمه را یاد دار هر گاه که

بشود و رنجی برسد این کلمات را بگو و از تو بفرزندان تو میراث رسانم تا هر کس از فرزندان تو را چون رنجی رسد این کلمات بر زبان راند رنج از او زایل شود **حکایت** مالک دینار گوید در مکه رفتم شوری در دل من پدید آمد و عشق ملاقات و زیارت یکی از دوستان و خاصان حق در دلم افتاد یکی از مجاوران گفتم که یکی از دوستان و خاصان این حرم را نشانی ده گفت برو در میان این کوه فلان جائی غاری است و در آن غار کنیزکی سیاه هست او از جمله خواص درگاه است مالک گوید رفتم آنجا که او نشان داد در آن غار رفتم کنیزکی را دیدم یاد وحی چون ماه گرد آن غار میگردید و نعره میزد و میگفت ذکرک روحی وانت ریحانی ناجیتنی فی الهوی ونبانی للناس شأن وغایة وشأنی وانت یا غایة المنی شأنی صفای آن کنیزک در من اثر کرد و بوی عشق او بمن رسید بی خویش گشتم چون بخود باز آمدم در غار نگاه کردم کنیزکی سیاه دیدم پیش رفتم و گفتم سلام علیک گفت وعلیک السلام یا مالک گفتم چه دانستی که من مالکم گفت الهی حبیبی گفتم آن حال چه بود و این حال چیست گفت چون در مجلس موانست از دست ساقی محبت شراب ذکر و موانست خوردم مست و مغلوب میگشتم عکس از قدح بر چهره من زد برنگ حوران بهشت شدم و چون از مستی ذکر بحال صحو باز آیم همان سیاه زن شوم که بودم **بیت** چه باز آرم ز روی تو برنگ حور بان کردم چه بفشانم سر زلفت بمشک ابلیه نهان کردم رخ از من چون بپوشانی من از خود در نهان باشم چه بنمائی جمال خود همه عین عیان کردم **حکایت** منصور عمار خواست که بانک نماز کند گفت اشهد ان لا اله الا الله عشق کلمة الله بر دلش تاختن آورد خواست گوید اشهد ان محمدا رسول الله از عشق این کلمه مغلوب شد روی سوی آسمان کرد و گفت اگر نه آن بود که تو امر کرده مرا که ذکر کنم با تو غیر تو را هرگز ذکر نمیکردم با تو غیر تو را وانگاه اشهد ان محمدا رسول الله بگفت چون از دنیا برفت مریدان او را در خواب دیدند که در حظیرة القدس مجرا میدید گفتند یا شیخ بچه عمل باین مرتبه رسیدی گفت بصفاء درود و خلوص محبت یاد کردم او را در یک ساعت اللهم ارزقنا

حکایت ایضا در کتاب حکایات الصالحین است که داود علیه السلام با حق سبحانه مناجات کرد و گفت خدایا ترا کجا جویم ندا آمد که نزد دلهای شکسته که چون برخیزند با یاد من برخیزند و چون بنشینند با یاد من بنشینند و چون سخن گویند از من گویند اگر شادی جویند جز از یاد من نجویند و اگر غمگین باشند بجز یاد من انس نگیرند داود گفت الهی آسمان و زمین ملک تو است و هیچ جای از علم تو خالی نیست چرا این قوم را مخصوص کردی ندا آمد یا داود انا جلیس من ذکرنی ای داود من انیس و جلیس آن بنده ام که مرا ذکر کند **خاتمه مسکیه** بدانکه چون در باب ذکر خدا طایفه ضاله مضله صوفیه خذلهم الله و اخزاهم بدعتهای نهاده و اباطیل را انتشار داده اند و علامه مجلسی اعلی الله مقامه الشریف فی اعلا علیین در کتاب مستطاب عین الحیوة بدعتهای ایشان را رد و طریق اباطیل ایشان را سد فرموده لذا خوش داشتم که تیمما للفایدة وتیمنا للعابدة عین عبارات آن مرحوم را اهداء للاخوان بعینه تحریر و بیان در آورم در عین الحیوة فرموده بدانکه ذکر در لغت یاد کردن است و یاد کردن خدا انواع دارد **اول** یاد خدا است در هنگام معصیتی که خواهد مرتکب آن شود و خدا را بیاد آورد و برای خدا ترک آن نماید **دوم** یاد خدا است در وقت طاعات که خدا را بیاد آورد و بسبب آن مشقت طاعت بر او آسان شود و آن را بجای آورد **سیم** یاد خدا است در هنگام رفاهیت و نعمت که وفور نعمت او را از یاد خدا فراموش و غافل نکند و شکر آن بجای آورد **چهارم** یاد خدا است در هنگام بلا و محنت که در آن حالت بخدا تضرع نماید و بر آن بلا صبر کند **پنجم** ذکر الهی است بدل که تفکر نماید در صفات کمالیه الهیه و تفکر در آلاء و نعماء او است و تفکر در دین حق و معارف آن و احادیث رسول و اهل بیت و تفکر در امور آخرت و مکارم اخلاق و عیوب نفس و سایر اموری که خدا فرموده است اینها همه ذکر الهی است **ششم** ذکر بزبان است و آن انواع دارد مثل مذاکره علوم و آیات و اخبار و درس گفتن و فضایل اهل بیت را بیان کردن و قرآن و دعا خواندن و اسماء الهی که از شارع منقول شده است مداومت نمودن اما باید که باذکری باشد که از شارع رسیده و پسندیده او است و بعنوان بدعت نباشد و دل آگاه باشد از آنچه بر زبان جاری میگردد و بر این مضامین احادیث متواتره وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول منقول است که هر که اطاعت خدا میکند یاد خدا بسیار کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوتش کم بوده باشد و هر که معصیت خدا کند خدا را فراموش کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوتش بسیار باشد و بسندهای معتبره از حضرت صادق منقول است که فرمود دشوارترین اعمال سه چیز است انصاف دادن برای مردم از نفس خود که راضی نشوی برای مردم از نفس خود مگر بپسندی مگر چیزی را که از برای نفس خود از مردم می پسندی و با برادران مؤمن مواسات نمودن در مال و برادران را در میان خود و اموال خود قسمت نمودن و ذکر خدا بر همه حال کردن نه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر گفتن و بس بلکه چون چیزی بر تو وارد شود که خدا فرموده بجای آوری و اگر چیزی بر تو وارد شود که خدا نهی فرموده ترک نمائی **و در** حدیث دیگر فرمود که در تورات نوشته است که ای فرزند آدم مرا در هنگام غضب خود یاد کن تا تو را یاد کنم در هنگام غضب خود حضرت امام موسی ع فرمود که هیچ چیز شیطان و لشکر او را مجروح نمیکند مثل زیارت برادران مؤمن یکدیگر را از برای خدا بدرستی که دو مؤمن هر گاه با یکدیگر ملاقات نمایند و خدا را یاد کنند و بعد از آن فضایل اهل بیت را یاد کنند گوشتهای روی شیطان میریزد و از الم بسیار باو میرسد که بدترین میادیه که ملائکه آسمانها و خازنان بهشت حال او را میدانند بر او لعنت میکنند و هیچ ملک مقربی نمی ماند مگر آنکه او را لعنت میکنند پس

بر زمین میافتند و مانده و درمانده شده و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقول است که صبر دو صبر است یکی صبر در هنگام مصیبت
و آن نیکو و جمیل است و بهتر از آن صبر بر ترک چیزهائی است که خدا حرام کرده است و ذکر خدا دو ذکر است یکی ذکر در هنگام مصیبت
و بهتر از آن یاد خدا است در وقتی که حرامی روی دهد که مانع از آن گردد و حضرت صادق ع فرماید که هر قومی که در مجلسی مجتمع
شوند و یاد خدا نکنند و ما را یاد نکنند آن مجلس در قیامت باعث حسرت ایشان خواهد بود پس فرمود که یاد ما از جمله یاد
خدا است و یاد دشمنان ما از جمله یاد شیطان است و در حدیث دیگر فرمود که صاعقه نمیرسد بکسی که ذکر خدا کند پرسیدند
که ذاکر کیست فرمود که کسی که صد آیه از قرآن بخواند و چون حقیقت ذکر معلوم شد بدانکه دو نوع ذکر در میان صوفیه شایع
گردیده که هر دو بدعت است و بهترین عبادات میدانند و خلاصه اوقات عمر خود را در انها ضایع میکنند و مردم را اکراه مینمایند
اول ذکر جلی و آن مشتمل بر چند چیز است **اول** آنکه این نحو عبادت از شارع متلقی نشده است و در آیات و اخبار کیفیت ذکر
جلی برخلاف این وارد شده است زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است ادعوا ربکم تضرعا و خفیة انه لا یحب المعتدین یعنی
بخوانید پروردگار خود را از روی زاری و پنهانی بدرستیکه حق تعالی دوست نمیدارد آنانکه از حد اعتدال بیرون میروند و در
جای دیگر میفرماید که واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة و دون الجهر من القول بالغدو و الاصال و لا تکن من الغافلین
که ترجمه اش این است که یاد کن پروردگار خود را در خاطر خود از روی زاری و ترس و پست تر از بلند گفتن در اول روز و آخر
روز و مباش از جمله غافلان **و** نقل کرده اند که حضرت پیغمبر شنید که جمعی فریاد بر آورده اند به تکبیر و تهلیل ایشان را منع بلیغ نمود
و فرمود بدرستیکه ندا نمیکنید کسی را که دور یا شنوا یا کر باشد و باسانید صحیحه منقول است که حضرت صادق ع فرمود که
که حضرت موسی از خداوند خود سؤال نمود که ای پروردگار من تو بمن نزدیکی که بروش نزدیکان با تو راز گویم یا دوری که چون ترا
خوانم بلند بخوانم خطاب رسید که من هم نشین کسی هستم که مرا یاد کند یعنی فریاد در کار نیست بسند معتبر منقول است که حضرت
صادق ع فرمود که شیعه ما جماعتی اند که در خلوت و پنهانی خدا را بسیار یاد میکنند **و** بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که
حق سبحانه و تعالی میفرماید هر که مرا آهسته و پنهان یاد نماید من او را علانیه یاد کنم و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقول است که
هر که خدا را در پنهانی یاد کند پس خدا را بسیار یاد کرده است بدرستیکه منافقان خدا را آشکارا ذکر میکنند و در پنهانی ذکر نمیکنند خدا در وصف
ایشان فرموده که ریا میکنند مردم را و یاد خدا نمی کنند مگر اندکی و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که ذکری که آدمی در خاطر خود میکند ثواب
آنرا بغیر از خدا کسی نمیداند از بزرگواری آن ذکر پس از این آیات و احادیث چنین معلوم میشود که باین نحو فریاد کردن و خدا را ذکر کردن
در شرع پسندیده نیست و در تعریف بدعت دانستی که این قسم از اموری که از شارع وارد نشده است خوب دانستن بعنوان عبادت
کردن بدعت است **دوم** آنکه بحریرها و غنا میکنند و ذکر را بر تصنیفها بر میگردانند و در میان آن اشعار عاشقانه و ملحدانه را
بنغمه و ترانه میخوانند و این باجماع علمای ما حرام است قطع نظر از اعمال شنیعه که در ضمن آن میکنند از دست بر دست زدن بنغمه و
اصول خدا کفار را در قرآن بآن مذمت فرموده است و رقص کردن که شرعا مذموم است و عقل همه کس حکم بقباحت آن میکند
سیم آنکه این اعمال را در مساجد میکنند و شعر خواندن در مسجد مذموم است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول منقول است که
فرمود اگر کسی در مسجد شعر میخواند بگوئید خدا دهنت را بشکند مسجد برای قرآن خواندن ساخته اند و ایضا نهی کرده از آواز بلند
در مسجد و در اکثر ایشان این اعمال در شب و روز جمعه واقع میشود و شعر خواندن در شب جمعه مطلقا مکروه است و در روز جمعه
نیز مکروه است چنانچه حدیث صحیح از حضرت صادق ع منقول است که هر که در روز جمعه یک بیت شعر بخواند نصیب و بهره او
از ثواب امروز همان بیت خواهد بود و چون با ایشان میگوئی که این اعمال بدعت و تشریع است جواب میگویند که ما را از این قرب
دیگر حاصل میشود و فریادها میکنند و مانند حیوانات کف میکنند و این را در نظر عوام کالانعام از کمالات خود مینمایند و
معلوم است که این گونه عملیات طریق قرب نمیشود و راه قرب منحصر است در متابعت شرع و حرکاتیکه از ایشان صادر میشود و
ناشر را حال میگذارند بر چند قسم است یک قسم آنست که خیالات باطله در نفس ایشان از عشق مجازی هست این صداهای
خوش را که میشنوند آن معنی طغیان میکند و باعث اضطراب میشود و آن خصوصیتی با ایشان ندارد و در مجلس ساز و شراب و تنبور
هم آن شور و رقص میباشد **چنانچه** بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقول است که از آباء طاهرین خود روایت فرموده
که شیطان بنزد انبیاء میآمد از زمان آدم تا هنگامیکه حضرت عیسی ع مبعوث شد و با ایشان سخن میگفت و سؤالها از ایشان
میکرد و بحضرت یحیی زیاده از پیغمبران دیگر انس داشت روزی یحیی ع با او فرمود که ای ابو مره مرا بر تو حاجتی است گفت که قدر
تو اعظم است که حاجت ترا رد توان نمود آنچه خواهی سؤال نما که آنچه فرمائی مخالفت نخواهم کرد حضرت فرمود که میخواهم دامها و
تلهها خود را که بنی آدم را بآن صید مینمائی بمن بنمائی آن ملعون قبول کرد و بروز دیگر وعده کرد چون صبح روز دیگر شد حضرت یحیی ع
در خانه نشست و انتظار او بود دید که صورتی در برابرش ظاهر شد رویش مانند روی میمون و بدنش مثل بدن خوک و طول
چشمهایش در طول رویش و همچنین دهانش در طول رویش ذقن ندارد و ریش ندارد و چهار دست دارد دو دست در
سینه و دو دست در دوشش و در ستهٔ پایش در پیش و انگشتان پایش در عقب و قبائی پوشیده و کمربندی بر میان بسته

در بیان مذمت ذکر جلی و غنا و رقص صوفیه (؟)

در بیان صورت شیطان که بحضرت یحیی نمود (؟)

ودیران کر بیند رشته‌ها با الوان مختلفه او بخیه بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی سبز و بهر رنگی رشته در ان میان هست و زنگی بزرگ
در دست دارد و خودی بر سر دارد و بران خود قلابی بسته چون آن حضرت او را باین هیئت مشاهده فرمود پرسید که این کمر
بند چیست که در میان داری گفت که این کبری و مجوسیت است که من پیدا کرده ام و زینت داده ام فرمود که این رشته‌های الوان
چیست گفت این اصناف زنان است که مردم را با الوان مختلفه و زینت‌ها مرغهای خود میربایند فرمود که این زنگ چیست که در دست داری
گفت این مجموعه است که همه الحانها در این است از طنبور و بربط و طبل و نای و سرنا و ضرب اینها چون جمعی بشراب خوردن مشغول شوند
و از آن لذتی نیابند من این جرس را بحرکت در میآورم مشغول خوانندگی و ساز میشوند چون صدای این را شنیدند از طرب و شوق
از جای در میآیند یکی رقص میکند و دیگری با انگشتان صدا میزند و دیگری جامه بر تن میدرد پس حضرت فرمود که چه چیز بیشتر موجب
سرور و روشنی چشم تو میگردد گفت زنان که ایشان تلدها و دامهای من اند چون نفرین‌ها و لعنت‌های صالحان بر من جمع میشود
بنزد زنان میروم و از ایشان دلخوش میگردم حضرت فرمود که این خود چیست که بر سر تست گفت که باین خود را از نفرینهای صالحان
حفظ میکنم فرمود که این قلاب چیست که بران آویخته است گفت که باین دلهای صالحان را بر میگردانم و بسوی خود میکشم فرمود
که هرگز بمن یکساعت ظفر یافته گفت نه ولیکن در تو یک خصلت میبینم که مرا خوش میآید فرمود کدام است گفت اندکی بیشترک
چیزی میخوری در هنگام افطار کردن و این موجب سنگینی تو میشود و در بعضی عبادات بر میخیزی حضرت یحیی ع فرمود که با خدای
خود عهد کردم که هرگز از طعام سیر نخورم تا خدا را ملاقات کنم شیطان گفت که من هم عهد کردم که هیچ مسلمانی را دیگر هرگز
نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات کنم پس بیرون رفت و دیگر بخدمت حضرت یحیی ع نیامد **و یک قسم** دیگر آنستکه ارباب مکر
مکر و فریب و ساختگی است چنانچه بسیار دیده ایم که اگر در آنحالت بر کنار بامی باشند در هنگام اضطراب و شور خود را بطرف
دیگر میاندازند و آثار اختیار در افعال ایشان ظاهر است **و یک قسم** دیگر مرضی است که باعتبار ترک حیوانی و ضبط نفس در ذکر خفی
و سایر بدعتهای ایشان که موجب ضعف قلب و دماغ و مولد مواد سودا و بلغم است حاصل میشود که باندک صدای خوشی یا صدای موحشی
یا از یاد حرفی مدهوش میشوند یعنی تا بانه حرکات از ایشان صادر میشود و آن باعتبار مرضی است که در بدن ایشان حاصل میشود
و این بخوردن جلاب و نیلوفر و ترک آن بدعتها و خوردن دواهای مقوی علاج میتوان کرد و در جمعی از زنان که باعتبار بیماریها
مزاج ایشان ضعیف میشود این حالات می باشد اما فرقی که هست آنستکه اینها کمال نمیدانند معالجه میکنند و اینها کمال میدانند
و سعی در زیادتیش میکنند **و یک قسم** دیگر آنستکه مبداش اختیاری ایشان است و آخر بی اختیار میشوند بسبب آنکه گریه را که خدا در
آدمی برای این مقرر کرده اند که اگر شوقی یا حزنی در آدمی زیادتی کند با آن دفع کند چنانچه عباد در مقام ذکر گفتن و مناجات با قاضی
الحاجات این طریقه دارند و گاه هستکه شور و شوقی دارند که از اول شب تا صباح زاری میکنند و هیچ این حالات ایشان را روی
نمیدهد زیرا که براه بندگی درست رفته اند و شیطان بر ایشان دست ندارد و این طریقه را از ائمه ما صلوات الله علیهم اجمعین نقل
کرده اند و اما این جماعت میگویند که گریه کار پیر زنان است و کمال نیست خود را از گریه منع میکنند و خود را بدست شور و جنون
میدهند تا بیهوش میشوند و حرکات از ایشان صادر میشود و از علاج بیش و اگر به میکنند و اگر اول خود را بگریه دهند باینجا منتهی نمیشود
چنانچه کلینی و ابن بابویه **بسند** معتبر از جابر روایت کرده اند که بخدمت حضرت امام محمد باقر ع عرض نمودم که جمعی هستند که هرگاه
چیزی از قرآن را یاد کنند یا کسی بر ایشان خواند بیهوش شوند و چنین مینماید که اگر کسی دست و پای ایشان را ببرد خبر نمیشوند حضرت
فرمودند که سبحان الله این از شیطان است خدا ایشان را امر نفرموده که اینچنین باشند مامور شده اند و گاه ایشان میباید نرمی و رقت و گریه
و ترس است **و بعضی** بهتر از این شاهد برای بدعت بودن این اطوار نیست که یک کس از شیعه و سنی و صوفی و غیر صوفی نقل نکرده است که
حضرت رسالت پناه ص و ائمه معصومین یا اصحاب کرام ایشان و راویان اخبار ایشان و علمای ملت ایشان هرگز مطربی داشته و برای ایشان
میکرده است یا حلقه ذکری داشته است یا اصحاب خود را بآن امر کرده است و اگر این عبادت چنین اهتمامی در ان بود چرا ایشان به
اصحاب خود امر نفرمایند بلکه بدعتها شیرین و عبادتها بر نفس گران نمی‌بینی که اگر پنجاه فاضل عادل بگویند که متواتر است که حضرت امام
جعفر صادق ع فرموده است که هر که در شبهای جمعه نماز جعفر طیار بکند گناهانش آمرزیده شود و فضایل نامتناهی دارد از ده
هزار کس یک کس از روی رغبت نمیکنند و اگر به بقعه بگذرند که چند حلقه فریاد کنند تا دیر من بادیت من داخل در حلقه ایشان شوند برغبت
تمام و تا صباح بر میجهند تو خود با نفس خود اندیشه بکن که کدام روز نفس تو چنین راغب بخیرات بوده و چرا در یک امر خیر دیگر چنین
اهتمام نمیدارد از انصاف در مگذر هرگاه از اهل بیت رسالت قریب بهزار حدیث در دعا و اعمال شب جمعه و روز جمعه وارد شده باشد
چنانکه ابن طاوس کتابی در این خصوص نوشته است و در ان دعاها و اعمال چند بهزار راه فرموده بندگی تعلیم کرده و تو هیچ یک از
آنها نظر نکنی و تمام آن شب و روز را در چیزی صرف غنائی که تمام علما عصر گویند که حرام است خود اعتراف داشته باشی که خدا نفرموده
در روز قیامت چه عذر خواهی گفت و بچه حجت امید ثواب خواهی داشت و در هنگامی که تعقیب نماز بخواهی چون اصل تعقیب سنت است
چند بدعت با آن ضم میکنی که مبادا سنت خالص بعمل بیاید نعوذ بالله مستحق ثواب شوی زیرا که با آنکه بیرکت اهل بیت رسالت ص
ترتیب بسیار بهزار بیت از مناجات و دعا و اذکار و اوراد منقول است همه را ترک میکنی و اوراد منتخبه که چند سنی جمع کرده اند مینمائی

در بیان بعضی از وقایع و تشبیه احوال

در بطلان اوراد بعضی صوفیه

بحسب معنی ربطی ندارد و بحسب عربیت و اعراب اکثرش غلط است اخر این چند جا اهل شب مناجات و ذکر خدا را به از پیشوایان دین و برگزیدگان رب العالمین و افصح فصحای روی زمین میدانند بغیر این ازو میکردند که تابع ایشان باشند و داخل شیعه ایشان باشند بنوانند میباید که پیروی ایشان کنی و بانان اوراد را بنغمه و اهنگ میخوانی که شاید غنا بعمل اید و از گناه خالی نباشد منقول است که شخصی بخدمت حضرت صادق آمد و گفت دعا اختراع کرده ام حضرت فرمود که اختراع خود را بگذار آنچه میگویم بخوان **دوم** ذکر خفی است و ذکر خفی با معانی که ذکر شد خوبست و بهترین عبادات است که دل دایم پیوسته بیاد خدا باشد اما ان نحو خاصی که ایشان اختراع کرده اند هیئتی مخصوصی است و چنین هیئت ناپسندیده شرع و تا بسند معتبر از شارع مقدس چیزی نرسیده باشد بعنوان عبادت کردن بدعت است چنانچه در تعریف بدعت معلوم شد و در هیچ حدیثی از احادیث شیعه ان هیات وارد نشده است و در کتب حدیث سنیان نیز ندیده ایم و ایشان نقل میکنند که این را معروف کرخی از حضرت امام رضا ع روایت کرده است و این بچند وجه باطل است **اول** انکه معلوم نیست که معروف کرخی بخدمت امام رضا علیه السلام رسیده باشد و انچه میگویند که دربان حضرت بوده است البته غلط است زیرا که جمیع خدمتکاران و غلامان آنحضرت را شیعه و سنی در کتاب رجال ضبط کرده اند و سنیان متعصبی که بخدمت آنحضرت تردد داشته اند و روایت حدیث کرده اند نام ان را ذکر نکرده اند و اگر این مرد دربان حضرت بود البته نقل میکردند **دوم** انکه پیر طریقت و راه رو نکرها داود طائی نقل کرده اند و احوال او معلوم است که از متعصبین اهل سنت بوده است و هرگز توسلی بخدمت ائمه نداشت **سیم** انکه سندیکه باعتقاد ایشان باو منتهی میشود در این باب جمعی در ان سند هستند که اگر قبایح اعتقادات و اعمال انها ذکر شود مناسب نیست مانند سید محمد نوربخش که معلوم است از کتب صوفیه که دعوی کرد که من مهدی صاحب الزمانم و گفت اتفاق اهل دل بر این شده است و غیر او از جماعتی که همیشه بر تعصب و بدعتها معروف اند **چهارم** انکه از مشایخ ایشان شنیده ایم ذکر خفی انواع مختلفه دارد که طایفه بیک نحو از پیران خود اخذ کرده اند اگر منقول باشد یکی از انها منقول خواهد بود **پنجم** انکه چنین عبادتی که بهترین عبادات میدانند و میگویند بهتر از نماز از ان فرح حاصل میشود ائمه ما چرا اخفا کردند و بهمین معروف کرخی میگفتند و بیک کس دیگر از اصحاب نمیگفتند با انها میگوئیم که اگر میگوئید دیگران قابل نبودند در میان صد هزار کس از اصحاب امام رضا همین یک معروف قابل بود و بزرگان اصحاب قابل نبودند پس شما چرا بهر لری تعلیم مینمائید **ششم** هرگاه چنین سری را معروف قابل بود سلمان و ابوذر قابل نبودند لیس از ایشان بهتر باشد بلکه میبایست بازاء یک حدیث بلکه هزار حدیث که در شان سلمان وارد شده است یک حدیثی هم در شان معروف وارد میشد و یک کس او را از خواص حضرت میشمرد **هفتم** انکه بر تقدیر یکه این وارد شده باشد یک حدیث مجهولی خواهد بود و شرط دین داری نیست که عملی چند که از ائمه متواتر باشد ترک کنند و مرتکب شوند چیزی را که مجهولی چند روایت کرده اند **و ما** در این باب بهمین اکتفا میکنیم که تطویل سخن موجب ملال است و اگر کسی خود را از غرضهای نفسانی و وسوسه های شیطانی و محبت جاه و اعتبار این دنیای فانی مصفی کرده اند و بدیده انصاف نظر نماید انچه در این مقام ذکر شد برای هدایت او کافیست و اگر تا بی تعصب و عناد و لجاجت بنیان ابد باده از این هم فایده نمیدهد چه ظاهر است که این مطلب را واضح تر از حقیت مذهب تشیع نمیتوان کرد و اگر مسلمانان بسبب عناد و تعصب از دین حقیقت انکار نمایند و از راه تعصب بستن بجهنم میروند چنین بر ابر مسلمانان از ارباب مذاهب باطله هستند که بجهنم میروند بکفر و عناد اگر شیطان ترا فریب بدهد که اکثر عالم باین راه می روند و رفته اند این دلیل بطلان است نه حقیت چنانچه حضرت **امیرالمؤمنین** ع میفرماید که وحشت مکنید از راه هدایت بسبب کمی اهلش اهل باطل بسیار بوده اند و اهل حق کم بوده اند و حق تعالی در اکثر قرآن قلیل را مدح فرموده است و کثیر را مذمت فرموده و حق تعالی شاهد است و کفی بالله شهیدا که این ذره حقیر را با هیچ یک از سالکان طریق عداوت دنیوی نبوده و نیست و از راه اعتبارات دنیای فانی شادکی در میان ما و ایشان نبوده و نیست و در نوشتن و گفتن این امور و بیان نمودن این معانی بغیر از رضای جناب سبحانی غرضی نیست چون غرض دنیوی منظور شود در مخالفت اکثر خواص و عوام از فضل کریم لایزال چنین امیدوارم که باین مواعظ شافیه و نصایح وافیه بسیاری از سالکان مسالک جهالت را هدایت فرماید و ایشان و جمیع مؤمنین را بدرجات سعادات و کمالات فایز گرداند انه علی کل شیء قدیر **عنوان بکر و نوادر للذاکر نادره** بدانکه انچه مشهور در نزد اهل ذکر است انست که مداومت بر لفظ جلاله الله بهترین اذکار است و لیکن جماعتی بر انند که لفظ مبارک رب را مداوم نمودن افضل اذکار است چه انکه این لفظ مبارک و این اسم سامی اسم اعظم است چنانکه در جواهر التفسیر از تیسیر از ابن عباس و ابو الدرداء نقل میکند که این کلمه رب اسم اعظم است از برای انکه هر اسمی از اسماء الهی را که مقلوب گردانند اطلاق بر حق تعالی جایز نباشد و اسم رب را چون مقلوب سازند بر شود و ان نیز از اسماء حسنی است انه هو البر الرحیم و هم در این تفسیر اورده که خضر علیه السلام در حرم محترم مسجد الحرام در اثناء حکایتی اشارت فرموده است بانکه رب اسم اعظم است و در تفسیر قرطبی اورده که کثرت دعوت و اعتبار این اسم دلیل عظمت او است چه انبیاء و اولیاء و غیر ایشان در وقت دعا حضرت کبریا را باین نام خوانده اند **اول** ادم و حوا را میبینی که در وقت توبه حق را باین نام یاد کرده اند ربنا ظلمنا انفسنا نوح برای هلاک دشمنان ندای رب لا تذر برداشت و چون امروز دوستان علم دولت بر

در تنضید جواهر زینت فزای فروع دین

این اسم بر افراشت رب اغفرلی ولوالدی ولمن دخل بیتی خلیل جلیل درخواست احیاء موتی بدین نام نمود رب ارنی کیف تحیی الموتی یوسف صدیق در
اختتام احوال استغاثه بدین نام فرمود رب قد اتیتنی من الملک شعیب بعیب مبتلا من فتح و نصرت از مدد کاری این نام طلبید ربنا افتح بیننا و بین
قومنا بالحق کلیم صاحب تسلیم در وقت ملتجا و رفع حاجات خود با این پناه این نام کشید رب اشرح لی صدری سلیمان با آن همه مکان در حد رفیع بود من این نام خواست
رب اغفرلی وهب لی ملکا زکریا نبی در طلب فرزند از جمله صحیفه دعاء خود را بهم این اسم بنا داشت رب انی وهن العظم منی عیسی روح الله را نامه
اسم تحفه از ضیافت خانه لطف ربانی بمقتضای این نام رسید ربنا انزل علینا مائده من السماء محمد رسول الله است بلند همت خود را خلعت غفران به
اقتضای این نام پوشانید غفرانک ربنا والیک المصیر اصحاب کهف بقوت این نام بجانب غار اسرار رشد افتند ربنا آتنا من لدنک رحمة خواهان مسیح با خاص
این نام رشد خواص انام یافتند ربنا آمنا بما انزلت صحابه سوی ذات صفا اسیر دل بصیقل این اسم بود ربنا لا تزغ قلوبنا بر روی ما بعین ابواب فتح و فتوح به
مفتاح این نام گشود ربنا اغفر لنا ولاخواننا اکر حجاب حرم محترم اند بدعا ایشان این نام است ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و اکر ساکنان مکان
علوم و حکم اند روشنی چراغ بصیرت و فکرت ایشان از همین نام است ربنا ما خلقت هذا باطلا و فرزندان صالح صلاح حال خود در دعاء
والدین بکر این نام دیانند رب ارحمهما با این پسندیده از حضرت عزت فرزندان کریده بوسیله همین نام طلبیدند ربنا هب لنا من ازواجنا
و ذریاتنا قرة اعین از صالحات ام مادر پاکیزه سیر مریم صورت نذر خود را بدین نام متعلق ساخت رب انی نذرت لک اسیه ذاکره بنای
خانه جنت بمدد این نام بر افراخت رب ابن لی عندک بیتا بلقیس بی تلبیس مقلقل اعتذار بدین نام بر زکوار نمهید داد رب انی ظلمت نفسی و اسلمت
مریم صفی آدم زبان استغراب بدین نام و ادی بعضا کشاد رب انی یکون لی ولد حمله عرش برین که زبور صوامع ملکوت اند مرفا به دعوات و اذکار ایشان
این نام است ربنا وسعت کل شیء رحمة وعلما مومنان صاحب یقین که زینت مجامع انس اند پر اثر کار و بار ایشان همین نام است که هم حامی
بهشتیان از غرفات جنان در طلب مزید نور ابیت این نام را کوشند ربنا اتمم لنا نورنا و دوزخیان در درکات نیران دولت خلاصی هم از برکات این نام
جویند ربنا اخرجنا منها و هم چنانچه مومنان کوهر لوء لوء ایمان خود را در سلک میمنت این نام انتظام دهند که ربنا اننا سمعنا کافران نیز بنای
اداء سختی و بدبختی خود را بر استعانه از این نام نهند ربنا وابنا ماو عدتنا عاصیان هم در روز اکبر دست توسل در حبل المتین این نام زنند
ربنا ابصرنا و سمعنا حمیت و آتش زیاده چون باشد که چنانچه مظهر انوار اسم الهادی که آدم است خود را بدین نام یاد کرده که ربنا ظلمنا
اثار اسم المضل نیز که ابلیس است ملک علام را هم بدین نام یاد نموده که رب انظرنی و همچنانچه **سلیمان** که منبع رشحات نعمت بود در
ذکر خود همین نام را درج نمود که رب اوزعنی از اشکر **ایوب** نیز که مجمع نکبات محنت بود توسل بهمین نام مینمود و ایوب
از نادی ربه **پس** چون نبی و ولی و دوست و دشمن و مرد و زن و پیر و فرزند و کافر و مومن و مطیع و عاصی و بهشتی و دوزخی آشنا
و بیگانه سلیم و سقیم حق سبحانه و تعالی را بدین نام میخوانند و مرجع خود را در هر مرتبه که هستند جزاو را اجل جلاله نمیدانند چه عجب که اسم
اعظم باشد **فائده** در حدیث آمده که نصف میزان به تسبیح پر شود و نصفی بتحمید **و** محققان در سر این حدیث آورده اند که معنی تسبیح
نفی ناسزا است از ذات حق تعالی و مضمون تحمید اثبات صفات سزا است مر او را و مجموع اهل باطل صفات ناسزا را بحق سبحانه اسناد می کنند
و تمام اهل حق اثبات صفات کمال ذات وی میمایند پس بکلمه سبحان الله که نفی صفات سلبیه است مخالفت دشمنان ثابت می شود و سمت
تنزیه از ایشان محقق میگردد و بکلمه الحمد لله که اثبات صفات ثبوتیه است موافقت دوستان محقق می پذیرد و صفت تولا بدیشان
توضیح می یابد و بحکم الدین هو التولی والتبری مدار فصل دین بر این دو رکن مکین است لاجرم بر تسبیح که علامت تبری است نصف میزان پر شود
و بر تحمید که نشانه تولی است نصفی دیگر مملو شود جمعی علماء بر آنند که در قرآن و حدیث هر جا تسبیح و تحمید جمع شده تسبیح مقدم است چنانچه در
فسبح بحمد ربک وان من شیء الا یسبح بحمده فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد و در حدیث نیز سبحان الله وبحمده وارد شده
و در کلمات باقیات سبحان الله بر الحمد لله تقدیم یافته و اینها دلالت بر آن میکنند که سبحان الله فاضل تر از الحمد لله باشد پس نیابی که افتتاح
کلام بکلمه سبحان الله بودی **و در** کشف الحقائق جواب میگوید که مقتضای مقام ایراد کلمه حمد است بر نعمت بعثت محمدی صلوات الله
علی المبعوث بالدین الحق که نزول قرآن مقارن آن واقع شده **و دیگر** آنکه تحمید متضمن معنی تسبیح است چه آنکه تسبیح دلالت میکند بر
آنکه حق سبحانه و تعالی منزه از همه نقایص و آفات است و تحمید استدلال بر آن توان نمود که وی تعالی جامع جمیع صفات کمال است و هر آینه در
وی بجمیع صفات کمالیه از آن است باشد که از همه نقایص پاک بود مثلا چون از بخل و امساک مقدس باشد او را جواد و کریم و محسن توان گفت
و محسن وقتی بود که عالم باشد بجمیع معلومات و دانکه هر کس را در هر وقت چه چیز ابوی است و مستحقان چه مقدار دارد داد عطا ها و وقتی
که این صفت او را ثابت بود باید که قادر باشد بر همه مقدورات و الا که داند و نتواند که محسن باشد و باوجود علم و قدرت باید که غنی و بی نیاز
باشد و به هیچ چیز محتاج نبود که اگر بود از او بدیگری نرسد و باقی صفات را بر این قیاس باید کرد و چون **الحمد لله** دلالت دارد بر آنچه که
سبحان الله دلیل است بآن زیادتی توصیف و تعریف پس افتتاح کلام بحمد اولی بود والله اعلم **فائده** این جوزی از بعضی از بزرگان حکایت کرده که
دمی بیازار وکیزی چشیدم با غیر بود ببیشتر او را گم کردم که در آنجا ...ندم و امر گرم که مرغیجر تا من گوید ... چون بر گشتم ... آنجا ... بجامه ... در حالتی که غضب بر من
مستولی بود چون مرا با آن حال دید گفت عجله مکن در غضب بر من مرا معاف داری کدامی که از ذکر خدا غافل بودند نرسیدند که خسف کردند و من یوم بعموت
ایشان رسانیدم شوم پس گفتم که خدا را بواسطه اکرام پیغمبر ما از این امت مرحومه مسخ و خسف برداشت پس گفت ای سید من هر چند خسف و مکان
را از او بر کشیده بود حضرت خاتم انبیاء از این امت بر طرف و رفع فرموده است لیکن خسف بلو بیدا بمان را از ایشان نموده ...

در بیان اینکه اسم اعظم ربنا است

در بیان اینکه تسبیح مقدم است بر تحمید

جواهر کلمات — در ترجمهٔ قرآنیه — للدعاء ملائمات

قال الله تعالی و اذا سألک عبادی عنّی فانّی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلّهم یرشدون یعنی و چون پرسند ترا
یا محمد بندگان من از صفت یا از مقام قرب من با ایشان در وقت دعا پس من نزدیکم بعلم و اجابت در جواهر التفسیر است که از حضرت رسالت
چهارده سؤال کرده‌اند که جواب آنها در قرآن نازل گشته هشت از آن در سورهٔ بقره است اوّل و اذا سألک عبادی ۲ و یسئلونک عن الاهلّة
۳ یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم ۴ یسئلونک عن الشهر الحرام ۵ یسئلونک عن الخمر و المیسر ۶ یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو
۷ و یسئلونک عن الیتامی ۸ و یسئلونک عن المحیض و یکی در سورهٔ مائده یسئلونک ماذا احلّ لهم یکی در سورهٔ اعراف یسئلونک عن
الساعة و همین سؤال بعینه در سورهٔ نازعات است و یکی در سورهٔ انفال یسئلونک عن الانفال یکی در سورهٔ بنی اسرائیل یسئلونک عن
الروح یکی در سورهٔ کهف و یسئلونک عن ذی القرنین یکی در سورهٔ طه و یسئلونک عن الجبال سؤال هر کس فراخور حال و همت او بوده قومی از
صفت حضرت عزت سؤال کنند ایشان را چه نسبت با جمعی که استفسار جبال یا تفتیش حال هلال کنند و از این سؤالها بعضی اصولی
است چون سؤال روح و ساعت و بعضی فروعی چون سؤال یتامی و نفقه و اجوبهٔ این اسئله بر سه نوع آمده اوّل بی واسطه و بی حرف
فاء و آن در دوازده موضع است چون قل هی مواقیت للناس و قل الروح من امر ربّی و غیر آن دوم بواسطه و با حرف فاء و آن در یک
محلّ است فقل ینسفها چه این مسئله اصولیّه است از قدم و حدوث کوهها می‌پرسند فاء تعقیب بر او در آمده یعنی ای محمد متعاقب
سؤال ایشان بی تأخیر بگو ینسفها تا بواسطهٔ تأمّل تو کسی را اخذ شبهه که موجب ریب باشد در خاطر خطور نکند که شکّ در این صورت کفر
است سوم با رفع واسطه و وجود حرف فاء و آن در این سؤال است که و اذا سألک عبادی عنّی فانّی قریب ای محمد چون بندگان خاص
و محرمان بارگاه اختصاص من که نایب درگاه عزت و حاجب صفّهٔ بارگاه من از صفت و معرفت من پرسند اگر چه هم ترا جواب
باید داد که میان من و بندگان سفیری امّا این جواب بزبان تو نیست و تو نتوانی گفت انّی قریب پس من رفع واسطه نموده خود می
گویم عبادی شما از من می‌پرسید من بشما نزدیکم چه شد که شما دور رفته‌اید مصرع همین دور مشو که یار بس نزدیک است و گویند رفع
واسطه اشاره بآن است که ای بنده تو محتاج بوسائط هستی در غیر وقت دعا و مناجات امّا هنگام خواهش و عرض حاجات
هیچ واسطه میان من و تو حاجت نیست خوش بی‌تکلّف بیا و بگو آنچه میخواهی و بخواه آنچه میجوئی بیت هر که خواهد گو بیا و هر چه
خواهد گو بگوی ناز و کبر و حاجب و دربان در این درگاه نیست مارفع واسطه کرد تا دل داعی بغیر وی مشغول نگردد و حقیقت
آنست که بی رفع وسائط قرب کلّی حاصل نیاید و کسی بی ترک علایق و تجرید از عوایق بخلوتخانهٔ وصال راه نیابد بیت تعلّق حجاب
است و بیحاصلی چو پیوندها بگسلی واصلی ۲ اهل اشارت گفته‌اند که کاف خطاب که در و اذا سألک واقع است اشارت با
بجوهر شریف و عنصر لطیف سیّد ولد آدم ص و یای اضافه عبادی عبادت شناس از ذات مقدّس از اضافت و عباد میان هر دو
مضطر و محتاج بشفاعت از یکطرف می‌نگرند شفاعت بعطیّات ربّک فترضی جلوهٔ جمال مینماید و دیگر جانب نگاه میکنند رحمت
نبّئ عبادی انّی انا الغفور الرحیم نقاب از چهره میگشاید لاجرم با فضل و افضال ملک متعال بین کرم عاصیان را چگونه بر جا مستظهر
ملبسا زد و از خوان رحمت بی نیاز و نا امید نمیگرداند مصرع رحمت ترکم است از چه نومید شوم ۳ ابوعمرو در اضافت عبادی نکته است
و نسبت عبودیّت با او کمال تفضیل است ترا بندهٔ خود خواند تا دانی که مصالح دو جهان تو وابستهٔ عنایت او است از خواهی هر چه خواهی که
رسم نباشد بنده را از غیر خواجهٔ خود چیزی خواستن دیگر معلوم کنی که تو در ضمان حمایت او بی‌ضیر و پناه نبری که در و بود بنده را
بغیر مولای خود التجا کردن و چون دانستی که بندهٔ کیستی ترا بر همه خواجگان فخر و تجربه باشد که بندهٔ سلطان محترمی است که از ارکان
دولت کسی در آن شرکت ندارد و دیگر آنکه چون بندهٔ اوئی از کار دیگران روی گردانی که بندهٔ کسی کار دیگری نتواند کرد و حق سبحانه خانهٔ
کعبه را بخود اضافه کرد طهّرا بیتی و امن انام و قتل و غارت در او حرام شد بنده را نیز بخود مضاف ساخت تا از غارت وسوسهٔ شیطان
بحصار امن و امان در آید که انّ عبادی لیس لک علیهم سلطان لفظ عبادی در میان آورد تا معلوم شود که بنده از آن او است از
کار غافل نگردد و قدم از دایرهٔ خوف بیرون ننهد کلمهٔ فانّی قریب منزل گرداند تا روشن گردد که او از آن بنده است تا امید نشود و
روی از طریق رجا نگرداند بیت غافل مشو ای بنده که تو آن منی نومید مباش هم که من آن توام فرمود که من به بنده نزدیکم
و نگفت که بنده بمن نزدیک است زیرا که بنده از جهت مکانیّت که لازم او است در مرتبهٔ عدم و حضیض فنا است و او چه گونه با وج
بارگاه قرب تصاعد ممکن باشد امّا حق سبحانه قادر است که بفضل و رحمت به بنده نزدیک شود و در کشف الاسرار است
که معنی آیه بلسان اشاره این است که من به بندگان نزدیکم نزدیکان را دوست دارم کار داعیان باجابت برآرم طالبان را بخود راه
نمایم در قرب بروی مقرّبان برگشایم بنده بمن نزدیک شو تا بتو نزدیک شوم من تقرّب الیّ شبرا تقرّبت الیه ذراعا قرب از بنده
بمجاهدت است و از حق تعالی برحمت از بنده بتوبه و ندم و از خداوند بلطف و کرم از بنده آنکه خود را در بازد و از حق آنکه خود او را
بنوازد این سرّ نفیس نگر که از قریب تعلّق نشان داد یعنی اگر مطیع اند و اگر عاصی اگر دانی اند و اگر قاصی اگر قائم اند و اگر قاعد اگر نائم اند و اگر
متهجّد بهر حال که ایشان هستند من با ایشان قریبم بی نشان و حقیقت آنست که با هر یک از اصناف بندگان قرب خاص دارد با
زاهدان قربیست بعنایت با دوستان بولایت با عارفان بهدایت با طالبان بحمایت با مطیعان برأفت با عاصیان برحمت و مغفرت با داعیان باجابت

در بیان [illegible]

۲ زمردهٔ خطابیه

۳ مقناطیس اضافیه

در معنی آیه بلسان عرفا و اشارات

فإني قريب بدانكه چون آيات رحمة الله قريب من المحسنين نازل شد عاصيان باتش حرمان ميسوختند كه چون رحمت حق نزديك به نيكوكاران است پس ما سياه نامكان تباه كار را چه رسد اين آيه آمد كه واذا سألك عبادي عني فاني قريب الخ يعني كه اگر رحمت من به نيكوكاران نزديك است من به بندگان اميدوار نزديكم ابعر نزا اينجا نكته ايست مضمون اين نكته آنكه اگر علت بيماري اندك است او را شربتی كه طبيب بدو فرستد كافی است واگر مرض شدت آن بيشتر باشد حضور طبيب شرط است تا بجود تشخيص مرض نموده در دفع آن غايت جهد مبذول دارد اينجا كه مطيع را شربتی از رحمت كفايت است ميگويد ان رحمة الله قريب اما چون علت عاصی بسيار است وجز ظهور طبيب عنايت علت او زايل نگردد لاجرم ميفرمايد كه فاني قريب **ونزد علماء** فاني قريب تمثيل است كمال علم حق واطلاع او بر اقوال وافعال واحوال ايشان بحال كسی كه نزديك باشد بكسی وبر هر چه او صدور يابد مطلع بود يا تمثيل سرعت اجابت دعا است بصفت كسی كه قريب المكان بود بكسی بدان حيثيت كه چون بخواند ش في الحال جواب دهد ومراد نه قرب ظاهر است بلكه قرب معنوی است وقرب حقيقی كه هيچ قرب را بران قياس نتوان كرد چه هر نوع قربی كه بر صفحه خيال صورت پذير شود حق سبحانه از آن اقربست وآدمی بواسطه اشتغال بعلايق كونی كه سرمايه بعد وحرمانند از مشاهده آن قرب محروم مانده چنانچه عارفی ميگويد **بيت** زتو مشغول ميشود بر سينها ضيرها خبرش نی ز قرب تو كه تو از اقرب اقربي **ودر** مفاتيح الغيب آورده كه اين قرب بحيز ومكان نيست بل بعلم وحفظ است چه هر چه متحيز بود منقسم بعين باشد ومنقسم بغير ممكن لذاته باشد وحق سبحانه وتعالی واجب الوجود لذاته است وهمين لفظ قريب دليل عدم مكان وجهت است زيرا كه خود را اقرب گفت علی الاطلاق واگر در مكان باشد نزديك همه نباشد بلكه بحمله عرش نزديك باشد واز غير ايشان دور هر كه بمشرق قريب بود هر آينه از مغرب بعيد باشد وچون اين دال است بر آنكه وی قريب است بهمه معلوم شد كه قرب بعلم است نه بحيثيت **بيت** بامكان آفرين مكان چه كند آسمان گر بر آسمان چه كند وعقل چون بسته مكان است عقل قرب خالق را از مكان نمی تواند كرد **و** شيخ نظامی فرموده **نظم** جان كه او جوهر است در تن ما است كس نداند كه جای او كجاست تو كه جوهر نه نداری جای چون رسد در تو عقل شيفته رای حضرت موسی عليه السلام در مناجات كرد كه الهی دوری كه ندا كنم نزديكی تا راز گويم جواب آمد كه يا موسی انا جليس من ذكرني دوری را حكم مقرر نكرد زيرا كه هر گز كس بدان نرسد نزديكی را محل نساخت زيرا كه كس طاقت آن ندارد حضرت امير فرموده كه الهی از نزديك نشان ميدهند و برتر از آنی واز دور می پندارند و نزديكی از جانی در عين نهانی پيدا واز غايت پيدائی نهانی **بيت** ای در درون جانم و جان من نهانی اندر نهان جانی چون در ميان جانی **المسئلة اعتراضية** بدانكه حق تعالی خبر ميدهد كه دعاء داعيان را اجابت ميكنم وحال آنكه بظاهر مشاهده ميشود كه بعضی از دعوات در حجاب تعويق وتوقف مانده واز اقتران بعز اجابت محروم اند وخبر مخبر صادق حق است پس توجيه اين چگونه تواند بود **و** علماء شريعت در اين باب چند سخن گفته اند يكی آنكه اجابت اينجا بمعنی سمع است وعرب سماع را كه اجابت مترتب بر اوست بمجاز اجابت گويد كما قيل ادعيتها ان سئلت لم تجب **و** ديگر آنكه اجابت بوقت دعا حاصل است وبحصول دعوت كائن اما اعطاء مراد وقضاء حاجت شايد كه در حال باشد وشايد كه در مستقبل روی نمايد يا تقدير بحذف ميكنند بر اين وجه كه اجابت ميكنم اگر خواهم يا سؤال او مخالف قضا نبود يا خير او در آن باشد وامثال اين يا دعا بمعنی توحيد وثنا باشد واجابت بمعنی قبول يا مراد از دعا توبه بود چه تائب حذر اين ميخواند بوقت رجوع با او واجابت قبول آن توبه باشد يا دعا عبادت بود چنانچه حديث آمده كه الدعاء هو العبادة واجابت ثواب دادن بر آن كما قال ويستجيب الذين آمنوا وعملوا الصالحات يا شرط اجابت بنده باشد در دعوت الهی چنانچه فرموده است فليستجيبوا لي واخلال بدان اجابت موجب فوت اين اجابت است يا آنكه در احاديث صحيحه وارد است كه هر بنده كه دعا كند ودعوت او مشتمل بر قطع رحم وگناهی نباشد خدای تعالی با او يكی از سه كار بكند يا دعوت او مستجاب كرداند در دنيا يا در آخرت برای او ذخيره نهد ويا مثل آن بدی از وی دفع كند **و** در كشف الاسرار بروايت جابر انصاری حديثی آورده كه حق تعالی روز قيامت بنده را بموقف طلبيده گويد بنده من ترا فرموده كه مرا بخوانی ودعا تو را بوعده اجابت مستظهر ساختم تو در دنيا دعا ميكردی گويد نعم يا رب خدا مجيب فرموده دعا ميكردم وتو ابواب بازی تمام ميخواندم خطاب آيد كه ديگر آنرا كه بر صفحات بعضی از دعوات تو رقم اجابت ظاهر ميشد وبعضی در حيز تعويق ميافتاد گويد آری خدا وندا حال بر اين منوال بود يا رب تو ندائی دلنواز برسد كه بعزت وجلال خودم قسم كه هر دعا كه از كمان نياز بجانب عز ما انداختی تير اميد آن بهدف اجابت رسانيده ام اما بعضی در دنيا بر سبيل تعجيل بتو رسيده و برخی برای ذخيره آخرت تو سمت تاخير يافت ياد داری كه فلان روز فلان حاجت از من طلبيدی روا كردم در فلان وقت فلان دعا كردی موقوف ساختم وعوض آن در بهشت چندين لذتی ونعيمی برای تو آماده كرده ام هم چنين يك يك دعا بنده ميشمارد وتعجيل اجابت يا تاخير متوجه است بنظر وی در دنيا ودر عقبی كه بنده در آن موقف تمنا كند كه كاشكی هيچ دعای من در دنيا با اجابت نرسيدی وهيچ حاجت من در دنيا روا نشدی تا امروز نعمت وكرامت ولذت وبهجت من بيشتر بودی **نظم** آخر دنيا همه نوميدی است نعمت عقبی است كان جاويدی است بيش فانی كه نيارد در جهان نيست باقی بخشش در عالم جان **و** علماء طريقت فرموده كه بحكم خبر هر آينه دعا با اجابت مقرونست اما موقوف باستكمال آداب ولوازم ودعا شرايط مراسم است وهر دعا كه

در تفضیل جواهر زینت فزای فروع دین

شروط بود به توقف مستجاب گردد در بحر الحقایق آورده که از ابراهیم ادهم سؤال کردند که سبب چیست که ما دعا میکنیم و باجابت نمیرسد فرمود بجهت آنکه شما حق را میشناسید و طاعت او نمیکنید و رسول را میدانید و متابعت سنت او نمیکنید قرآن میخوانید و باوامر و نواهی او عمل نمیکنید نعمت خدا میخورید و شکر و وظایف آن بجای نمیآورید درجات بهشت را شناختید و قدم در راه طلب او نمی نهید درکات دوزخ را دانستهاید و از شر و شرر او نمیگریزید و از فریب شیطان آگاهید و با او محاربه نمی نمائید از هجوم مرگ خبر دارید و باستعداد او نمی پردازید مردگان را دفن میکنید و هیچ اعتبار نمیکنید عیوب خود را فراموش کرده بعیب جوئی دیگران مشغولید با وجود این حال دعای شما از فوت برج بمصعد قبول دولت و تصاعد بمرقی اجابت چگونه باشد دعا از زبان پاک و دل غمناک و همت عالی و سری از دنایا صفا خالی می باید تا حق سبحانه و تعالی در اجابت بر داعی بگشاید **نظم** باجابت قرین نخواهد شد هر دعا کز سر زبان آید لیک بی شبهه مستجاب شود آن دعا کز میان جان آید هر جا نه شرطیست بدانکه شرائط دعا بر وجهی که اکابر دین ایراد فرموده اند و از نص قرآن و حدیث استنباط نموده اند پانزده است ۱ تقدیم ثنا در دعوات از حضرت رسالت نقل است که روزی مردی برا دید که از نماز فارغ شده ابتدا بدعا کرد بی ادای شکر و تحمید سید عالم فرمودند که عجل هذا این کس تعجیل کرد و شتاب زدگی نمود ای یاران چون کسی از شما خواهد که دعا کند گو افتتاح به تحمید الهی و ثنای پادشاهی کن پس آنچه که میخواهد گو بخواه ۲ صلوات فرستادن بر حضرت رسالت ص الدعاء موقوف ما لم تصل علی نبیک دعائی هست که میان وی و آسمان حجابی هست و تا بر رسول خدای صلوات نفرستد آن حجاب مرتفع نخواهد شد و دعا بمقام اجابت نرسد ۳ برداشتن دست در مقام دعا که حضرت مصطفی ص در مقام دعا و عرض حاجت بارگاه خدا هر دو دست برداشتی وگاه بودی که ابط مبارکش ظاهر گشتی و بطن کف را باسمان بازداشت نه ظهر آن که عادت بوده است و در خبر آمده که چون دعا تمام شود روی را بدان مسح کنند ۴ الحاح و ابرام کردن و بران مواظبت و مداومت فرمودن و اگر زود اجابت نشود دست باز نداشتن ان الله یحب الملحین فی الدعاء یکی از ائمه فرمود که دعا کردن شبیه است بتیر انداختن باید پیوسته انداخت تا یکی بنشانه رسد **بیت** از هر کرانه تیر دعا کردهام روان باشد کزان میانه یکی کارگر شود ۵ دل را با زبان یکی داشتن و بضمیر صافی و دل غیر غافل دعا کردن در بعضی از کتب منزله است که مرا میخوانید و بسر زبان دعا میکنید و دلهای شما باندیشه های دیگر مشغول است پس چگونه امید اجابت دارید ۶ از سر نیاز و تضرع و خشوع و تواضع دعا کردن که عمده کار نیاز است و هرچه گشاید از اینجا گشاید امن یجیب المضطر اذا دعاه ۷ سؤال کردن بجد و عزم نه از روی تردد حضرت رسالت فرموده که نباید دعا کننده از شما نگوید اللهم ارحمنی ان شئت بلکه بر طریق عزم خواهد ۸ تعمیم در سؤال یعنی برادران مؤمن را با خود شریک بسازد ۹ تقدیم عمل صالح بران چه بردارنده دعا اوست والعمل الصالح یرفعه گفته اند که هرکه دعا کند بی عمل صالح همچون کسی است که میخواهد تیر اندازد از کمان بی زه یکی از امراء زاندیم بود که در مجلس او پایه تقرب داشتی مدتی از خدمت اعراض کرد و بمهم خود اشتغال نمود عاقبة الامر احتیاج و نیاز او را بران داشت که رقعه بامیر نوشته و التماس انجاح حاجتی کرد امیر بر پشت رقعه او نوشت که پای از خدمت کوتاه کردی زبان از حاجت کوتاه کن ۱۰ در قوت خویش احتیاط فرمودن و آن اصل کلی است در دعا در احادیث صحیحه آمده است که حضرت رسالت یاد کرد مردی را که سفر دراز در پیش گرفته یعنی از این شهر بدان شهر میرود و بقاع خیر را زیارت میکند و ژولیده موی و گرد آلوده روی دست نیاز بدرگاه بی نیاز برداشته دعا کند و یا رب یا رب گوید و طعام و شراب و لباس او حرام است و بدن او بحرام پرورش یافته فانی یستجاب لذلک دعای هم چنین خواهند که دعا را اجابت کنند ۱۱ اخفاء دعا و در ستر حاجت خود را عرضه داشتن نه باواز بلند ادعوا ربکم تضرعا و خفیه حضرت رسالت ص از سفری می آمد چون صحابه نزدیک مدینه رسیدند صداها بتکبیر باواز بلند برداشتند آنحضرت فرمودند ای مردمان شما کسی را نمیخوانید که اصم باشد تا بلند باید گفت یا غایب بود تا ندا باید کرد آنرا که میخوانید شنوائی است نزدیک انه سمیع قریب ۱۲ تقدیم صدقه بر دعا در اخبار آمده که یکی به مجلس پیغمبر آمد و درخواست که یا رسول الله مرا دعائی گوی حضرت مصطفی ص فرمود هل انبت بجناح الدعاء ریشی پر و بال مرغ دعا آورده یعنی صدقه صدقه جناح نجاح طایر دعا است که او را بمقصد اجابت و آشیانه استجابت میرساند ۱۳ اخلاص و اساس دعا بر اخلاص است فادعوا الله مخلصین له الدین بزرگی فرمود چون داعی را اخلاص یا افلاس جمع شود گویا اجابت دعا را وثوق باش و افلاس عبارت از بیچارگی و اضطرار است اگر خواهی بدانی که دعا را هیچ فایده چون اخلاص نیست یکی باعتبار این حال در دنیا دیده بصیرت کشای که مثلا کسی بدر دکان بقالی رود اگر دست بکیسه برد بقال نیز دست بترازو می برد چه کیسه در برابر ترازو است و اگر دست حاجت پیش دارد بقال ترازو در میان نیارد و چیزی برکه اندر روی او نهاده خشنودش از انجا روان کند بر درگاه بی نیازی حضرت حق سبحانه بعینه هم چنین دان که چون بنده دست بکیسه طاعت برد ترازوی عدل در میان ارند و اگر مفلس وار دست امید بسؤال گشاید هرچه خواهد

بلکه وادار فی دارند ملیت زاهدان را که بنقل طاعت است ذخیرهٔ ابد مفلسان را خرج عنایت ما باید امید بلیت ۱۴ع
امکنهٔ شریفه و افضل آن مساجد جماعات است به تخصیص مساجد قدیمه و آن اماکن مرجوه مجالس علم است و مزارات اکابر نیکی
از بزرگان که بد احمد حرب را بعد از وفات بخواب دیدم گفتم خدای با تو چه کرد فرمود که مرا بیامرزید و زیادت از امروز هدیه
داد گفتم آن هدیه کدام است در جواب فرمود که حق تعالی از من ضمان کرد که هر مسلمانی که بر سر تربت من دعا کند دعوت
او بعز اجابت بپیوندد ۱۵ ازمنهٔ فاضله چون شهور عبادات یعنی رجب و شعبان و رمضان و ایام بزرگوار چون عید ین و
عرفه و عاشوراء و ادینه و استفتاح و لیالی معتبره چون برات و قدر و امثال آنها و از جمله وقتها سحر را با دعا خصوصیتی هست
والمستغفرین بالاسحار او در ده اند که در وقت سحر باد عطف محبت عزت بر ساکنان درگاه عظمت وزد و دعا و نیاز و ذکر و طاعت
ایشان را بحضرت احدیت برد تا هر کسی را فراخور حال و خواهش او هدیه فرستد ملیت مراد از این ظلمات انگیزه نمائی کرد
نیاز نیم شبی بود و ناله سحری وذکر ثلث آخر شب منادی لطف دوست ندا میکند که ای اشنا بر خیز که بیگانگان هریک به
چیزی مشغول اند میدان خالی است و در گشاده و مائدهٔ دعوت کشیده نقل و فابر طبق صفا نهاده شراب انس در ساغر قدس
آماده بجوی هرچه میجوئی و بخواه هرچه میخواهی که در این وقت راه دعا مفتوح و سینهٔ داعیان بنور عنایت مشروح نظم برآه کرد
مناد این درگه کاه دعا از کمان سینهٔ ما طیار باشد صبحدم صبحدم باید شدن در باغ او کز شاخ وصل هر گلی کان بشکفد بی خار
باشد صبحدم در وقت تلاوت قرآن و گفتن اذان و آمدن باران و التقاء صفین به هنگام جهاد و بعد از ادای فرائض اجابت دعا
مرجو است ع والله یجیب دعوة المضطرین صاحب بحر الحقائق فرموده که شرط کلی در اجابت دعا ترکیهٔ داعی است اولا
بدن را از دنس ذنوب و اوزار و اکل حرام پاک باید ساخت تا بزبان پاک دعا کند شود آنکه نفس را از اوصاف ذمیمه و اخلاق
ردیه که قاطعان طریق دعا اند پاکیزه باید کرد تا از باطن صفت پاکی سر بزند پس دل را از زنگ تعلقات نفسانی و زنگ هموم
جسمانی و روحانی مصفا و بیادگار ربانی و انوار اخلاق سبحانی محلی باید کرد تا قبول فیض را قابل گردد و مشرب روح را از شوب تعلق
بما سوی و التفات بغیر الله محافظت باید نمود تا متعرض نفحات الطاف حق شود و ساحت دل را از وصمت شرک خفی صیانت باید
کرد تا در توحید با حق از او غیر او نجوید ع که حیف باشد از او غیر او طلب کردن درّهٔ خبر قدسی ابن عربی خدا وند اجابت را مقید
بدعوت مطیعان و زاهدان و متورعان نساخت بلکه فرمود که اجابت میکنم دعای بنده خواهنده را هر کس باشد ما از آنکریم که که
میخواهد از ما نبینیم که کیست میخواهد اگر او اهل دعا نیست ما اهل اجابت هستیم بر درگاه ما ناله و زاری با مفلسان نیست و لطف ما علت
ما را با زاری کنندگان باز ادی در خبر است که مردی در مسجد رسول دعا میکرد و آنحضرت در او مینگریست و تبسم میفرمود و چون
سبب تبسم پرسیدند جواب داد که عجب آمد مرا از دعای این مرد که یکبار گفت یا رب حق سبحانه یکبار فرمود لبیک پس دو
بار گفت یا رب دو بار جواب آمد که لبیک سه بار یا رب گفت حق تعالی سه بار لبیک گفت از این که مرا خوش آمد تبسم کردم نظم
ای خنک آنکو نکو کاری گرفت زور را بگذاشت او زاری گرفت چون بنالد او پی شکر و گله افتد اندر هر دو عالم غلغله
هر دمش صد ناله صد لبیک از خدا یا ربی از او است لبیک از خدا فلورهٔ فضلیهٔ ابن عربی اول اجابت دعوت از خدا
تعالی وقوع یافت بی سابقه از تو تا معلوم گردد که اجابت دعا فضل است از حق سبحانه ابتداء و هیچ معلل بطاعت و عبادت او
نیست پس آنکه دعا اجابت میکند بی سابقه طاعت و عبادت قادر است که گناهان بیامرزد بی وسیلهٔ عبادت و طاعت بلکه به
مقتضای لطف و رحمت ان الله بالناس لرؤف رحیم و این نیز نکتهٔ دیگر است که فرموده فلیستجیبوا لی یا باید که ایشان مرا اجابت کنند
چون ایشان را کاری فرمایم انقیاد نمایند ای بنده تو ما را میخوانی اجابت میکنیم ما نیز ترا میخوانیم اجابت کن ما با کمال غنای ذاتی بر
دعای تو راضی نمیشویم تو با غایت فقر و نامرادی باید که بر دعوت ما رضا ندهی محققان گفته اند اجیب در اینجا شریعه تخفیف
و تسهیل فلیستجیبوا تشدید و تکلیف و تقدیم تخفیف بر تکلیف نشانهٔ تکریم است و تشریع عنایت و ثانی خبر که تکلیفی بی تشریف
بمنزلهٔ نابنده با مید خلعت تشریف محنت تکلیف تواند کشید در فتوحات است که اجابت دو نوع است امتثالی و آن اجابت
خلق است مرخالق را در دعوت او و دیگرامتنانی و آن اجابت حق است مرخلق را در دعای ایشان و نکته در نسبت استجابت که از
اجابت ابلغ است بر بنده آن تواند بود که حق را از اجابت هیچ مانعی نیست اما ایشان را موانع است از هوا و نفس و شیطان و دنیا و
لهذا بصیغهٔ استجابت بلسان اشارت از اجابت دلالت بر طلب عون بنده میکند در ارتکاب اجابت از حضرت عزت و حق سبحانه
بهمه حال مستعان است اعانت از او ثابت و استعانت از او منوط است لوءٔ لوءٔ حکمیه بدانکه طلب دعا و سؤال الحاح
از جهد اول و اظهار قضاء و قدر حضرت پروردگار و منافات با ما جری به القضاء الازلی ندارد پس اگر کوئی چه حاجت است در تکلف
طلب و مشقت دعا زیرا که اگر مدعوله از امورات مقدره منضبط در لوح و از چیزهائی باشد که جاری شده قلم قضاء ازلی بتقدیر و
شدن او و مرتسم بوده وجودش در لوح محفوظ پس احتیاج بدعا نیست و اگر نه چنین بوده فائدهٔ دعا و الحاح چه چیز است جواب الحکم
بعض الاشیاء لحصول الشئ المدعوله دعاء الداعی و تضرعه زیرا که امور حادثه اعم از سفلیه چون دعا و تضرع و فعل طبیب مر افسرت مریض با علویه چون
صور و قدر و تدبیر عقلیه عالم علل و اسباب و شروط و تعقل مانند از برای حصول مطالب مقتضی فعل پس دعا نیز مما یجری به القضاء الازلی در بند فی اللوح

در بیان اماکن و اوقات شریفه که مظان استجابت دعاست

در بیان فلسفهٔ دعا و اینکه منافی با قضاء و قدر نیست

در تفصیل جواهر زینت فزای فروع دین

عقیقه حل بالبشر بدانکه دعا عرض نیاز است بدرگاه خالق بی‌نیاز و طلب حاجات از دربار قدس الهی و درخواست فراوانی از فیض و فضل نامتناهی است و هر صاحب دولتی را که طلب دعا بدست آید هر آینه بوعده ادعونی استجب لکم در اجابت بروی او گشاده شعر آنکه ناخواسته عطا بخشد گر تو خواهش کنی چه‌ها بخشد پادشاهی است او که خواهد هر دو عالم به یک گدا بخشد و از اینجا است که احادیث وارده در شرافت و فضیلت این عبادت سراسر سعادت از حضرت رسول مختار و اهل بیت اطهار آن بزرگوار خارج از حیز عد و شمار است **و این ناچیز** در این مختصر چیزی روما للثواب و تنبیها للاحباب بنقل چند از آن از آنها که در کتاب مکارم الاخلاق و سایر کتب معتبره از اهل وفاق است به جهت تیمن می‌نمایم (ا) حنان بن سدیر از پدرش روایت کرده که گفت خدمت حضرت امام باقر عرضه داشتم که کدام عبادت افضل است فرمود چیزی در نزد خداوند متعال عز اسمه محبوب‌تر از این نیست که از او سؤال نمایند آنچه را که از فضل و عطا در نزد او است و نیست مبغوض‌تر در نزد خداوند از کسیکه استکبار از دعا نموده و چیزی از او نطلبد (ب) از حضرت صادق مرویست که هر کس که از خدا سؤال نماید از فضل و انعام او فقیر خواهد شد (ج) و از حضرت رسول مرویست که رد نمی‌نماید قضاء را مگر دعاء (د) و از حضرت صادق مرویست که دعاء سلاح مؤمن و عمود دین و نور آسمان و زمین است (ه) و ایضا فرمود که عاجزترین مردم کسی است که از دعا نمودن عاجز باشد و بخیل‌ترین مردم کسی است که بخل بسلام نماید (و) و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که دعاء هیچ کس را حقیر مشمارید چه آنکه بسا میشود که یهودی در بارهٔ شما دعا کند دعایش مستجاب گردد اگر چه از برای خودش مستجاب نشود (ز) و ایضا از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هیچ بنده دست خود را بسوی خداوند عز و جل بلند نماید مگر آنکه در دست او بگذارد از فضل و رحمت خود آنچه را که میخواهد پس هر گاه کسی از شما دعا کند بعد از فراغ دستهای خود را بر سر و صورت خود مسح کند (ح) و از حضرت رسول مرویست که بلاء در میان آسمان و زمین مثل قندیل معلق است پس هر گاه بنده از خداوند طلب عافیت کند خداوند آن بلا را از او دور میگرداند (ط) و از حضرت امام رضا مرویست که یک دعا در پنهان نمودن معادل است با هفتاد دعا که علانیه و آشکار باشد (ی) از حضرت صادق مرویست که خداوند مکروه میدارد الحاح در سؤال مخلوق را از مخلوق و لیکن آن را از برای کسیکه دعا بساحت قدسش مینماید محبوب دارد (یا) از حضرت رضا مرویست که فرمود بر شما باد بسلاح انبیاء پس بحضرتش عرض شد که سلاح انبیاء چیست فرمود دعاء است (یب) از حضرت امیر المؤمنین مرویست که خداوند وحی فرمود بآدم ابو البشر که ای آدم جمع مینمایم از برای تو تمام خیر را در چهار کلمه که یکی از آنها از برای من است و دیگری از برای تو است و سیم آنها در میان من و تو است و چهارم از آنها در میان تو و مردم است پس آن کلمه که از برای من است این است که مرا عبادت کنی و با من شریک و انباز قرار ندهی و آن کلمه که مخصوص بتو است آنستکه تو را جزا میدهم بعملی که تو میکنی در وقت حاجت بسوی آن و آن کلمه که میان من و تو است آنستکه از تو دعا نمودن و از من اجابت کردن و آن کلمه که میان تو و مردم است آنستکه بخواهی از برای مردم آنچه را که از برای خود میخواهی (یج) در کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که مردی از بنی اسرائیل سه سال دعا نمود که خداوند او را پسری کرامت فرماید و دعایش مستجاب نشد پس عرض کرد خدایا من از تو دورم پس دعاء مرا نمی‌شنوی یا تو نزدیک بمن هستی و اجابت نمیکنی دعاء مرا پس در خواب او را به گفتند که سه سال است که تو بزبان بذی و قلب عاصی غیر تقی و نیتی غیر صادق و راستی خدا را میخوانی و از این جهت است که دعاء تو مستجاب نمی‌شود پس بذائت زبان از خود دور کن و قلب خود را مقرون به تقوی نما و نیت خود را نیکو کن تا دعایت مستجاب شود چون آن مرد چنین کرد خداوند عالمیان دعاء او را مستجاب نموده پسری باو کرامت فرمود (ید) در ثواب الاعمال است که حضرت صادق فرمودند که هر که هر روزی بیست و پنج بار بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات والمسلمین والمسلمات بنویسند از برای او بعدد هر مؤمنی که گذشته و هر مؤمنی که مانده بوده تا بقیامت حسنه و محو شود بعدد آن هر یک گناهی و بدی و بلند نمایند بعدد هر یک درجه **و از حضرت** رضا علیه السلام روایت نموده است که فرمود هیچ مؤمن نبود که او دعا نماید مؤمنین و مؤمنات را الا آنکه خدای تعالی باو کرداند بعدد هر مؤمنی نیکوئی و حسنه از آنگاه که خداوند آدم را بیافریده است تا دور قیامت و از حضرت ابو الحسن روایت نمود که فرمود هر که دعا کند برادر مؤمن خود را خدای عز و جل موکل گرداند براو بعدد هر مؤمنی فرشته را تا دعا کند او را **فرع چهارم وقت** نابایست دانست که دعا را اگر چه وقتی معین و زمانی مشخص نیست چه آن در وقت التجاء داعی است بساحت قدس ملک هر وقت که باشد چنانکه روایت است که حضرت موسی بن عمران سؤال نمود پروردگار خود را که در کدام ساعت بخوانم تو را تا آنکه مرا اجابت نمائی خطاب مستطاب در رسید که ای موسی تو بنده منی و من پروردگار توام پس هر وقت که تو مرا بخوانی من تو را اجابت نمایم و لیکن در لسان اخبار صادره از ائمه اطهار چندین وقت معین شده که تیر دعا در آنها به هدف اجابت مقرون است از جمله وقت سحر است چنانکه در خبر نبوی است که فرمود خیر وقت دعوتم الله فیه الاسحار **العز من** عادت خلائق آنستکه مرغی بگیر همچون طوطی و بلبل و آن را در قفس کنند و آب و دانه دهند تا وقت سحر بانگ کند و بامداد و شبانگاه صاحب

خود را خوانده هم چنین حضرت خالق منان مؤمنان و عارفان را که مرغان چمن ایمان و عرفانند فرمود تا از فیض ایشان ساخت
و مصالح و منافع ایشان را مهیا کرد تا در سحرها بناله و استغفار در آیند که و بالاسحار هم یستغفرون و هر بامداد و شبانگاه
بخوانند و مشغول شوند که یدعون ربهم بالغداة والعشی **بیت** ملبنی کمتر نه ای ای بی خبر کو همی نالد بوین در هر سحر
زینهار از خواندنش غافل مباش بکرمان از یاد او دل خالی مباش هر که میخواند خدا را صبح و شام یابد او عز اجابت والسلام
و از جمله وقت عیادت مریض است چنانکه در نبوی است که اذا دخلت علی مریض فلیدع لک فان دعائه کدعاء الملائکة
یعنی هر گاه بعیادت مریضی بروی او را بگو که از برای تو دعا کند چه آنکه دعای مریض مثل دعای ملائکه است که مقرون است
باجابت **و از جمله** در وزیدن بادها و زایل شدن سایه که وقت غروب آفتاب است و در وقت آمدن باران و در
وقت ریختن اول قطره خون که از شهید بر زمین ریزد چنانچه در روایت صادقی است که در مکارم الاخلاق
نقل شده **و از جمله** در وقت تلاوت قرآن و در وقت شنیدن اذان و در نزد نزول غیث و در نزد التقاء صفین کافر و
مؤمن از برای شهادت در راه خدا چنانچه در علوی مروی در مکارم است **و از جمله** در وقت زوال شمس چنانچه در مکارم
از معاویة بن عمار روایت نموده که دأب جعفر بن صادق علیه السلام این بود که هر وقت حاجتی از خدا میخواست آنرا در وقت زوال
شمس طلب میکرد **و از جمله** در وقت غایب بودن مدعو له است از داعی چنانچه در تفسیر جواهر است که در احادیث آمده
که زودترین دعاها و نزدیکترین آنها باجابت دعای غایب است برای غایب **و در** حدیث صحیح وارد شده که دعای مرد مسلمان
برای برادر مسلمان او در ظهر الغیب مستجاب است و هر دعا کوننده ملکی موکل است که هر گاه دعا کند برادر مؤمن را بخیر
ملک موکل بر او گوید آمین دعای تو در حق او مستجاب باد و حق تعالی ترا نیز مثل آنکه برای او خواستی بدهد **و در**
تفسیر کبیر آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که خدای را بزبانی خوانید که بدان نافرمانی نکرده باشید و بزبانی دعا
نمائید که بآن معصیت خدا ننموده باشید عرض کردند یا رسول الله این زبان کدام باشد فرمود که بخوانید بعضی از شما برای
بعضی یعنی در حق یکدیگر دعا کنید بدعای خیر یاد دعاء همه بزبان بی گناه باشد زیرا که هیچ کس از شما بزبان دیگری گناه نکرده ایا
و عصیان نورزیده اید پس برای او دعا کردن چنان باشد که بزبان او است و آن زبانی است که نافرمانی از آن داعی صادر نشده **و از**
جمله دعاء میان اذان و اقامه است و هم چنین دعاء بعد از فراغ از نماز واجبی است چنانچه در روایت نبوی است صلی الله علیه و آله
فلینبر النبیم و چنانچه بعضی از اوقات از برای دعا بلسان اخبار وارد شده هم چنین بعضی از هیئات هم از برای
داعی ورود یافته چنانچه در ثواب الاعمال از حضرت نبوی مرویست که چون دعا کنید بر پای خیزید که باجابت مقرون است نزد
خدای تعالی و چنانکه در دعاء رغبت باطن کفهای خود دست را بجانب آسمان کند و در دعاء رهبت پشت دستها
خود را مقابل صورت خود بدارد مثل کسیکه استغاثه میکند و در دعاء تضرع خنصر و بنصر از انگشتان را بهم گذارد و انگشت
ابهام و میانه را باز گذارد و بانگشت سبابه اشاره کند و دعاء خفیه دعائی است که انسان در قلب خود میکند و خدا را میخواند
عشر لئالی منثوره النفس من التقاطها مسروره **لؤلؤ لؤلؤه** در نگارستان است که بدانکه دعا را شرایطی است
یکی از آن اضطرار است امن یجیب المضطر دیگر استغاثت اذ تستغیثون ربکم دیگر تضرع ادعوا ربکم تضرعا و خفیة دیگر هیبت
و یدعوننا رغبا و رهبا دیگر اکل حلال چه در حدیث است که اجابت نکند خدای تعالی دعای حرام خوار را چنانچه منقول است که
یکی از ظلمه از دعای مظلومی خوف داشت حیله کرد تا قدری طعام حرام او را خورانید تا آنکه خدای تعالی اجابت نکند دعای او را بر وی
پس مظلوم واقف شده از خوردن حرام امتناع نمود پس دعا کرد بر او و خدای تعالی آن ظالم را بدعای آن مظلوم بزمین فرو برد **و دیگر**
یقین و اعتمادی بیا بداعی را چنانچه در خبر آمده ادعوا الله و انتم موقنون بالاجابة **منقول** است که وقتی از بنی اسرائیل حبشی
داشت در جوار ملکی روزی آن عجوزه بیرون رفت چون بازآمد آن پادشاه خانه او را خراب کرده و در کوشک خود داخل ساخته بود پس
از روی از سر عجز و اضطرار گفت الهی اگر من حاضر نبودم تو کجا بودی فاهلک الله الملک و داره **لؤلؤ لؤلؤه** در کیمیاء سعادت است که
در خبر آمده است که اذا دعوتم فکونوا موقنین بالاجابة فان الله تعالی لا یقبل الا من مؤمن و من داع دعا بنیه من قلبه یعنی چون
دعا کنید میباید که شما را یقین اجابت باشد که خدای تعالی قبول نکند الا از مؤمنی و از دعا کننده که دعا کند به نیتی از دل خود و در
خبر آمده که الدعاء نصف العبادة و لا یقبل الله تعالی من الدعاء الا الناخله یعنی دعا نیمه عبادت است و حق تعالی قبول نکند
از دعا الا آنچه را که خالص باشد **لؤلؤ لؤلؤه** و ایضا در آنکتاب است که از حضرت رسول مرویست که اذا سألتم الله فاعظموا الرغبة
و اسئلوه الفردوس الاعلی فان الله تعالی لا یتعاظمه شیء یعنی چون چیزی از حق تعالی خواهید رغبت را بزرگ کنید و فردوس اعلی از
او بخواهید که هیچ چیز بر خدای بزرگ نیست **و در** خبر دیگر آمده که فاکثروا و اسئلوا الدرجات العلی فانما تسألون جوادا کریما یعنی که
بسیار خواهید و درجات بلند خواهید که بدرستی که از خدای جواد کریم میخواهید **الحکایه** در آثار آمده که دو عابد بودند که در عبادت
متساوی بودند چون ایشان را به بهشت بردند یکی را درجات بلند دهند برتر از منزل آن شخص گوید که خدایا این شخص که در دنیا که
بود عبادت زیاد تر از من نبود و او را برمن رفع کردی بر علیین حق تعالی فرماید که او در دنیا درجات علیا از من میخواست و تو جنات

در بیان بعضی از اوقات و مقامات که مظنه اجابت دعا است

در اینکه باید با یقین به اجابت دعا کرد

از آتش مخواه منی هر یک از شما را مراد و حاجت خود دادم لؤلؤة در بعضی از مجامیع معتبره است که این نوشته در تورات است که ای فرزند آدم چون دنیا خود را بر تو عرضه کند مرگ را یاد کن و چون بطعام تشنه شوی گرسنه را یاد کن و چون در بلائی مبتلا شوی دعا کن و چون بیمار شوی بصدقه خود را علاج کن و چون غمناک باشی بگو لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم لؤلؤة در قصص الانبیاء و بحار مذکور است که چون حضرت موسی ع از درگاه الهی درخواست که قارون را هلاک کرداند فرمان آمد که زمین را در حکم و فرمان تو کردم اگر خواهی بگو تا قارون را با هر چه اندوخته است فرو برد موسی ع بزمین خطاب کرد که ای زمین بگیر قارون را پس سر پای قارون تا کعب بزمین فرو نشست قارون بدان التفات ننمود باز موسی خطاب کرد قارون تا زانو بزمین فرو رفت فریاد بر کشید موسی مردی مشهود بود اجابت نکرد خطاب میکرد بزمین و قارون طلب عفو میکرد تا آنکه هفتاد بار از حضرت موسی ع تجاوز خواست و موسی بدان ملتفت نشد تا آنکه قارون با تمامی اموالش بزمین فرو رفت خطاب از حضرت رب الارباب بموسی رسید که اگر قارون در این هفتاد بار که بتو التجا کرد و بتضرع او التفات ننمودی یکبار مرا میخواند و پناه بمن میاورد هر آینه او را می بخشیدم و توبه او را قبول میکردم بیت هست دست حاجت بنزد خلق مبر که ز خلقان دلت نیاساید هر چه خواهی ز کردگار طلب که دهد آنچنانکه میباید لؤلؤة در نگارستان است که آورده اند که چون حضرت یوسف ع برادر خود را در مصر نگاه داشت و مادهٔ انس و سلوت یعقوب یکبارگی منقطع گشت و متاع صبر در ساحت ثبات بر آتش نیاز محترق شد روزی حکایت بیچارگی خود با جبرئیل میکرد و از امتداد مدت مفارقت و استیلاء مادهٔ شوق شکایت مینمود جبرئیل گفت دل در حضرت خدای بند دست بدعا بردار و چون شب در آید روی بر خاک نیاز نه و سر خود را بحضرت بی نیاز فرست و بگو یا من لا نعلم کیف هو الا هو یا من لا یبلغ قدرته فرج عنی و در بعضی روایات چنین است یا کثیر الخیر یا دائم المعروف فرج عنی یعقوب وصیت جبرئیل بجای آورد و صباح مژده بوی که مرا باسمی خواندی که اگر هر دو پسر تو مرده بودندی ببرکت این دعا و این نام زنده کردمی هنوز یعقوب از دعا فارغ نشده بود که بشیر یوسف رسید شعر گرد مقصود خویشتن حاصل مبتلائی که کرد روی دعا لبیک در حضرت خدا زکند یا زنگذاشتی تو جای دعا لؤلؤة ایضا در همان کتاب است که در روایات آمده که چون برادران حضرت یوسف ع او را در چاه انداختند یوسف ساعتی بگریست و زمانی بنالید چون دریافت که برادران باز گشتند و بر بیچارگی او رحمت نکردند بکلی توجه بحضرت عزت کرد جبرئیل نازل شد و گفت ای یوسف ع دست بدعا بردار و بگو یا شاهدا غیر غائب و یا قریبا غیر بعید و یا غالبا غیر مغلوب اجعل لی فرجا مما انا فیه تا فراغت یافتن حضرت یوسف ع از این دعا وارد شد او وسیله بود شعر برکشید آنکه یافت حبل دعا آب مقصود خود ز چاه امید آنکه بوجه خویش داشت وثوق شد برو بسته روی و راه امید هم چنین جمیع انبیاء دست دعا بدرگاه حضرت اله برداشته اند در وقت اضطرار علم مسئلت برافراشته اند حضرت آدم ع در وقت اضطرار گفت ربنا ظلمنا انفسنا ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و ایوب ع در ایام عجز گفت انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین و زکریا ع در زمان خواستن فرزند هنگام پیری باین دعا توسل جست رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین و یونس ع در شکم ماهی گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین شعر از هر که هست جز در جناب جلال حق حاجت مخواه و آبروی خویشتن مریز گر بایدت طاعتی که وسیلت کنی بدو هم زاری بکن که نه منع بود مستیز گر بایدت که کار تو گردد بکام تو ای از خدا گریخته هم در خدا گریز لؤلؤة در مجموعهٔ معتبره از وهب بن منبه نقل است که هرون بموسی ع گفت که خداوند چگونه با تو سخن گفت موسی فرمود که او با من سخن میگفت و من با او و در اثنا کلام حضرت ملک علام میفرمود لبیک و سعدیک قد غفرت لک ذنوبا امرزیدم و قد قضیت و قد اعطیت حاجت روا کردم و مسئولت را عطا نمودم پس من عرض کردم بار خدایا با من تکلم میفرمائی یا با غیر من فرمود با تو تکلم میکنم پس عرض کردم این کلمات چیست که در اثناء تکلم با من میفرمائی فرمود ای موسی این کلمات جواب دوستان من است که در محرابهای عبادت ایستاده و دست ما بدرگاه ما برداشته و دعا مینمایند و از من سؤال میکنند پس من در جواب لبیک میگویم و مسئول شما را عطا مینمایم لؤلؤة و ایضا در آن مجموعه است که روایت شده است که حضرت یوسف ع در آن مدت که در حبس زندان بود چهار هزار مرتبه نماز حاجت و خلاصی خود را از خداوند طلب میکرد چون از زندان نجات یافت عرض کرد بار خدایا چه حکمت بود که در اول مرتبه که نماز حاجت خواندم و خلاصی خود را از زندان مسئلت حاجتم را روا نفرمودی پس جبرئیل نازل شد و گفت ای یوسف خدای تعالی سلامت میرساند و میفرماید که ما قادر بودیم که در اول مرتبه حاجت تو را برآوریم ولکن چون دوست داشتیم نماز و دعا و رجوع تو را بساحت قدس خود لذا تاخیر در اجابت نمودیم لؤلؤة و ایضا در آنجا است که روایت شده است که وقتی حضرت عیسی ع بر قبری گذشت دید که دود و آتش از آن قبر بیرون میاید پس از آن قبر گذشت و اندک وقتی نگذشت که برگشت دید از آن قبر نوری ساطع و لامع است از صاحب آن قبر از سرش سؤال نمود عرض کرد از آن وقت که مرده ام تا الان قبر من پر از آتش بود و الان ببرکت تکبیری که یکی از غازیان فی سبیل الله گفت عذاب از من برداشته شد و ایضا بر قبری گذشت دید که آن او نوری درخشان تا الامر … پس از خداوند مسئلت نمود در تکلم نمودن صاحب قبر با حضرتش پس عرض کرد که یا روح الله این بود که مرا یتیمی بود از جنبهٔ عمل صالح من … دنیا بلکه از اثر دعائی است که یکی از بندگان صالح خدا و ند متعال عز اسمه در حق من فرموده است

حکایت هلاک قارون ما بین حضرت موسی

عشر حکایات مستجبة ذکرها للدعاء مهیجة **حکایت ۱** در حکایات الصالحین است که مرد صالحی در یکی از شبها از منزل خود بیرون امده و رو بمسجد میرفت که در انجا عبادت خدای نماید چون بدر مسجد رسید مردی را در انجا افتاده دید خم شده که نگاه کند که او مضجع است یا انکه کشته شده است دید که ان مرد را کشته اند در این اثنا امیر عسس با اعوان خود در رسیدند وان مرد صالح را گرفته و نسبت قتل ان مقتول را باو داده و اورا لب بار زده و امر به قید و حبس او نموده تا انکه فردا امر او را بسلطان اظهار داشته تا در باره او چه حکم کند چون صبح شد و قصه را بسلطان اظهار داشتند امر نمود که او را بدار کشند پس ان مرد را اورده در پای دار حاضر کردند چون چشم ان مرد بدار افتاد گفت در باره من چه خیال دارید گفتند تو را بامر سلطان بایدبدار کشیم چه انکه بر سلطان معلوم شده است که قاتل این مرد که بر در مسجد کشته شده تو هستی گفت مرا چند دقیقه مهلت دهید تا انکه شاهد اقامه کنم بر برائت خود از این نسبت پس اب طلبیده و وضو گرفت و دو رکعت نماز خوانده و با چشم گریان دعا نمود و گفت یا الهی ارحم ضعفی وان لم ترحمنی فارحم اولادی الصغار فلیس لی شاهد سواک وکفی بک شهیدا انک کنت المطلع علی امری پس باواز بلند ندا کرد که اینجه بر من بوده امر ابجای اورده ام واینک شاهد من میاید پس جوانی نزدیک شد که او را میا الای دار برند یکی از میان تماشائیان نزدیک امده و اقرار کرد که قاتل این مرد مقتول من هستم واین مرد صالح بیگناه است پس ازان مرد صالح دست برداشتند وان مرد را باقرار و به موجب اعتراف او بدارش کشیدند **فلیت** گر بی گنهی و گر گنه کار بر حضرت دوست دست بردار وز روی نیاز و بیقراری بنما دو دیده اشکباری رو جانب درگه خدا کن در روی نیاز این دعا کن کای مونس جان دل فگاران فریاد رس گناهکاران افتاده ام عجز و بیم از فلوت خود بگرد ستم گر جانب او رسد جوابی البته مراد خود بیابی **حکایت ۲** ایضا در حکایات الصالحین است که اورده اند که در حبس یکی از سلاطین مظلومی بود سالها در ان زندان مانده بود تا انکه شبی از شبها سلطان از خواب جست و ترسان و گریان بود و بفرمود تا او را از حبس بیرون اورده و حاضر کردند پس گفت که من حضرت رسالت صلی الله علیه واله را در خواب دیدم که مرا گفت فلان کس را که در حبس تو است مظلوم است او را در باب الحال تا من بگوی که در این شب چه کردی و چه گفتی ان مرد گفت مدتی صبر کردم در حبس تو تا صبرم نماند از اضطرابم تا ملک جبار گفتم الهی انک حلیم ولا صبر لی مع حلمک یا رب خداوندا حلم تو را نهایت نیست و مرا بیش از این صبر نی ببرکت این دعا حضرت کبریا مرا نجات کرامت فرمود **شعر** اگر درد و گنه داری دعا کن که فضل و رحمت حق بی حساب ست بدرگاه خداوند خطا پوش دعای دردمندان مستجاب است **حکایت ۳** از ذوالنون مصری نقل شده است که گفت سالی بحج رفته بودم و با جماعتی از تجار در کشتی نشسته بودیم و در دریای قلزم سیر مینمودیم چون شب شد درج نفیسی را بیرون اورده و در میان خود دست بدست میدادند و از ان تماشا میکردند اندکی نگذشت که صدا از ایشان بلند گردید که ان درج مفقود شده و هیچ یک از خود را متهم نمیداشتن اند تهمت میرداشتند و در اخر کشتی بنده سیاهی بود که قطعه از بافته کتان خشن در بر کردن داشت پس تهمت بردن اندر را براو واقع ساخته ذوالنون گوید من برخاستم و نزد ان سیاه رفتم واو را سر پائی زده و گفتم در این جماعت را با ایشان رد کن اشتباه چون این حرکت را از من دید و این کلام را از من شنید لبهای خود را بجنبانید و دعائی نمود تا گاه دیدم ماهیان دریا سر از اب بیرون کرده و هر یک درج نفیس در دهان دارند پس از انها یک درج از هر ماهی که خواهید در خود را بگیرید انگاه ان مرکب فرود امده و بر روی اب روان شد گفتم ابرو و هیتم تا بان کسی که تو را باین مقام و مرتبه رسانیده که خود را بمن بشناسان گفت ای ذوالنون متهم بدزدی مکن کسی را که او را بمی شناسی این را گفت و از نظر من غایب شد **حکایت ۴** ایضا ذوالنون مصری گوید در قافله میرفتم تا گاه سایه شخصی پیدا شد وان شخص را نمیدیدم گفتم ای خداوند سایه بحق انخدائیکه تو را این کرامت داده که خود را بمن بنمای در حال سر برو شیده و در پیش چشم من پیدا شد و گفت ای فضول تو را با دیدن من چکار گفتم من یاد ساپان را دوست میدارم گفت اگر حق را دوست میداشتی بدیگران مشغول نمیگشتی مفارق الحال اواز دزد در قافله افتاد مردم بگریه در امدند سر پوشیده بخندید گفتم ای عجب که قافله گریان اند و تو خندان گفت مرا عجب میاید که مخلوقی از مخلوقی میترسد گفتم تو انی که بوسیله دعا این بلا از ایشان دفع کنی دست بدعا برداشت و علم مسئلت برافراشت و گفت بحقی علیک یا ذا الایادی ان تکفعنهم شر الاعادی ذوالنون گوید چون نگاه کردم اسبان ایشان را دیدم که تا بزانو برزمین فرو رفته اند و دستهای ایشان با بیره در مانده فریاد بر اوردند که این کیست در میان شما که بر ما دعا کرده بحق خدائیکه ما و اسبان ما از کار دهماندیم کو مارا خلاص ده که از کرده خود پشیمانیم بعد از ان گفت که ای ذوالنون چون دست از هوا بداشته ام علم بجانب هوا افراشته ام و چون پای از مدعا کشیده ام باجابت دعا دست یافته ام **شعر** تا بر هوا نفس چه بزرگان راه حق کز انکه بکذر فی همکی از هوای خویش خواهی دعای تو باجابت قرین شود دست امید باز کشی از مدعای خویش **حکایت ۵** در کتب معتبره منقول است که یعقوب لیث بیمار شد و مرضش بمرتبه رسید که اطباء از علاج او عاجز ماندند و گفتند ما او را هیچ دوائی نمیدانیم مگر دعای درویشی دوای او کند پس یعقوب کس فرستاد و سهل بن عبدالله تستری را بخواند چون حاضر شد التماس دعا از او کرد دست بر داشت و گفت اللهم اریته ذل معصیته فاره عز طاعتی بار خدایا ذل معصیت وی بوی نمودی عز طاعت من بوی بنما

فی الحال اثر صحت ظاهر شد پس بفرمود تا مالی وافر بیاوردند و پیش او نهادند گفت من این دعا نه از بهر بها کردم اگر مرا میل بدنیا بودی دعای مرا اثر کجا بودی من دست از ملک عالم برداشتم پس بدعا برداشتم **شعر** کی دعایش اثر کند آن کو مایل دنیی خراب شود بلکه از ملک عالم خویش ابد تا دعای تو مستجاب شود **حکایت ۶** در تذکره علما و به و نامه دانشوران و دیگر از کتب است که روزی زنی بنزد حبیب عجمی آمده و بسیار گریست و گفت که پسری غایب دارم و مرا از فراق او طاقت نمانده از برای رضای خدا دعائی کن تا برکت دعا شاید باز آید حبیب گفت هیچ سیم داری گفت دو درهم دارم آمد و درهم را از زن بستد و به مستحقان داد و دعا کرد از برای باز گشت فرزند آن زن و گفت برو که پسرت آمد آن زن هنوز بخانه نرسیده بود که پسر خود را دید فریاد بر آورد که این است پسر من پس گفت ای پسر حال چگونه بود گفت بکرمان بودم استادم مرا بطلب گوشت بیازار فرستاد گوشت خریدم و بخانه می رفتم بادی در آمد و مرا در ربود و آوازی شنیدم که ای باد او را بمادرش باز رسان ببرکت دعا و آن دو درهم صدقه که مادرش داده در تذکره بعد از نقل این حکایت گفته است که اگر کسی گوید که باد چگونه آن پسر را آورد بگو چنانکه تخت سلیمان را از کجا هر راه بیکروزه میبرد یا چنانکه تخت بلقیس را از شهر سبا بطرفة العین بحضرت سلیمان ع رسانید **حکایت ۷** در بعضی از کتب معتبره است که روزی یکی از بزرگان روزه مندب داشت که ناگاه سقائی را شنید که میگفت خدا رحمت کند کسی را که از این آب که در جام من است بیاشامد پس آن بزرگ جام آب را از سقا گرفته و بیاشامید بعضی از همراهان با او گفتند که مگر نه تو روزه بودی گفت بلی ولکن بواسطه رغبت در دعا این سقاء افطار بر آب نمودم **نقل است** که بعد از مردن آن بزرگوار در خواب دیده و چون از او سؤال کرده بودند که خدا با تو چه معامله کرد در جواب گفته بود که خداوند مرا بواسطه دعاء آن سقا آمرزید **حکایت ۸** در تذکره عطار آورده است که جوانی بفساد مشغول بود چهار درهم بغلام داد که نقل مجلس بخرد غلام در راه بمجلس منصور عمار برگذشت گفت ساعتی توقف کنم تا چه میگوید منصور از برای درویشی چیزی میخواست گفت که کیست چهار درهم بدهد و چهار دعا کنم او را پس غلام گفت هیچ بهتر از این نیست که دراهم را بدهم پس آن چهار درهم بداد منصور گفت اکنون چه دعا میخواهی گفت آنکه آزاد کردم و حق تعالی خواجه مرا توبه دهد و عوض چهار درهم را بدهد و بر من و بر خواجه و بر تو و بر مجلسیان رحمت کند منصور دعا کرد غلام بخانه رفت خواجه گفت کجا بودی و چه آوردی گفت در مجلس منصور بودم و چهار دعا خریدم بدان چهار درهم خواجه گفت کدام دعا است غلام حال باز گفت خواجه گفت ترا آزاد کردم و توبه کردم و در عوض چهار درهم چهار صد درهم بخشیدم فرمان چهارم بمن تعلق ندارد آنچه بدست من بود کردم شبانه بخواب دید هاتفی گفت آنچه بدست تو بود کردی آنچه حواله ما است ما نیز کردیم بر تو و بر غلام تو و بر مجلسیان و بر منصور رحمت کردیم که هیچ کس بعالم ما زیان نکند **شعر** آنکه نا خواسته عطا بخشد گر تو خواهش کنی چها بخشد پادشاهی است او اگر خواهد هر دو عالم بیک گدا بخشد **حکایت ۹** در مجموعه معتبره از لیث حکایت کرده که عقبة بن نافع را دیدم که از دو چشم نابینا شده بود بعد از مدتی دیدم که دیده های او بینا گردیده پس با و گفتم که سبب بینائی تو چه بود گفت که شبی در خواب کسی را دیدم که بمن گفت این دعا را بخوان تا خداوند دیدهای تو را بینا گرداند چون بیدار شدم ملازمت بخواندن آن دعا نمودم و از برکت آن دیدهای من بینا گردید و آن دعا این است یا قریب یا مجیب یا سمیع الدعاء یا لطیفا لما تشاء **حکایت ۱۰** ایضا در همان مجموعه است که در زمان حضرت عیسی ع زنی را فرزندی در گذشت و آن زن را طاقت فراق او نبود سجاده بیفکند و نعش آن فرزند را در پیش خود نهاد و سر بسجده گذاشت و گفت الهی سر از سجده برندارم تا عیسی علیه السلام را نزد من نفرستی تا دعا کند که فرزند من زنده گردد پس وحی بعیسی ع رسید که بفلان محل برو و فرزند آن زن را که در آن محل است دعا نما پس عیسی علیه السلام بدستور عمل نموده و نزدیک آن زن آمده و گفت سر از سجده بردار که اینک من عیسی هستم پس دعاء نموده و فرزند آن زن زنده گردید و بعیسی ع وحی شد که باین زن بگوی که این دعا که تو بدرگاه ما کردی از خواستن حضرت عیسی ع اگر در عوض آن گفته بودی که فرزندم را زنده کن هر آینه او را بی دعای عیسی ع زنده کردمی چه آنکه من خداوندم و دوست میدارم که بنده کان بدرگاه من الحاح کنند در دعا کردن **و این ناچیز** در گلشن سی و هفتم از کتاب گلزار اکبری دوازده حکایت در ادعیه مستجابه از اخبار و مکان ذکر نموده ام هر کس که طالب است با نکتاب که بحمد الله بطبع رسیده است مراجعه نماید **بیت** هر کرا هست ذوق گل چیدن گو تماشای آن گلستان کن

دُرّ ثامن لامعات للدعاة نافعات دُرّ ۱

در مکارم الاخلاق از حضرت صادق ع روایت نموده که فرمودند بدرستیکه خدای تعالی میداند آنچه را که بنده در هنگام دعا اراده و استدعاء مینماید و لکن خداوند دوست دارد که بنده حاجتهای خود را بزبان آورد **دُرّ ۲** از کلام بعضی از بزرگان است که چهار نفر زیند که اهل سعادت نیست اول کسیکه اختلاف السلام نماید و در صلوات فرستادن بر پیغمبر و آل اطهر و تکاهل ورزد دوم کسی که صدای مؤذن را بشنود و با او در اذان موافقت ننماید سیم کسیکه شخصی که امر خیری از او استعانت جوید و انکسار او را اغاثت ننماید

در تحصیل جواهر زینت فزای فروع دین

چهارم کسیکه عاجز باشد از اینکه از برای خود و از برای مؤمنین در عقب نمازها دعا نماید در بعضی از تفاسیر از حضرت رسول صلعم روایت شده است که خدا را ملکی است که موکل بکلمهٔ شریفهٔ یا ارحم الراحمین است پس هر کس این کلمهٔ مبارکه را سه مرتبه بگوید آن ملک باو میگوید که ارحم الراحمین رو بتو آورده پس هر چه را میخواهی سؤال کن در مکارم از حضرت صادق ع روایت نموده که فرمود هیچ چهل نفری جمع نشدند از برای دعا مگر آنکه خداوند دعای ایشان را مستجاب فرمود و اگر چهل نفر نباشند پس چهار نفر که ده مرتبه دعا کنند ده مرتبه که خدا دعای ایشان را مستجاب میکند و اگر چهار نفر نباشد یکنفر چهل مرتبه دعا کند خداوند او را اجابت میفرماید در مجموعهٔ معتبره از حضرت رسول صلعم روایت نموده که فرمود هیچ دعا کننده نیست که دعا کند در حالتیکه یقین باجابت آن داشته باشد مگر آنکه خداوند یکی از سه چیز را باو عطا میفرماید یا آنکه مسئول او را که دعا از برای آن نموده اجابت کند و یا آنکه از بلیه مثل آنرا از او دفع کند و یا آنکه از برای آخرت او ذخیره فرماید بچیزی که بهتر از استجابت دعای او در دنیا باشد در همان مجموعه است که جماعت بنی اسرائیل موسی ع را گفتند ادع لنا ربک چون بمعجزه خود یاد داری دعا ایشان مستند و چون نوبت باین امت رسید حضرت رب الارباب فرمود ادعونی استجب لکم پس نهی مرتبه و شرف این امت را در بعضی از مجامیع معتبره است که خداوند تبارک و تعالی فرموده اذا احدث عبدی و لم یتوضأ فقد جفانی و اذا توضأ و لم یصل فقد جفانی و اذا صلی و لم یدعنی فقد جفانی یعنی هرگاه حدثی از بنده من صادر شود و موجب وضو باشد پس از آن وضوء نسازد بتحقیق که مرا جفا نموده و هرگاه وضوء ساخت و بآن وضوء نماز نخواند پس بتحقیق مرا جفا نموده و هرگاه نماز خواند و در عقب نماز خود مرا نخواند پس بتحقیق که مرا جفا نموده و اذا دعانی و لم اجبه فقد جفوته و اگر در عقب نماز خود مرا خواند و من او را اجابت نکردم پس بتحقیق که من او را جفا نموده ام و لست برب جاف و لست برب جاف و لست برب جاف و نیستم من خدائی که جفا کنم و هم در آن مجموعه است که روایت شده که خداوند به بعضی از پیغمبران خود فرمود که عبدی هب لی من قلبک الخشوع و من بدنک الخضوع و من عینیک الدموع و ادعنی فانی قریب مجیب یعنی بنده من ببخش از برای من از قلب خود خشوع و از بدن خود خضوع را و از چشم خود گریه ها و اشکها را و مرا بخوان پس بدرستیکه من نزدیک بتو و اجابت کننده تو میباشم در حدیث نبوی ص است که هر کس مسرور دارد او را که خداوند دعای او را مستجاب کند در نزد شدائد و فراخ پس بسیار دعا نماید در وقت رخاء و رفاهیت خود و ایضاً فرموده که بدرستیکه پروردگار تو بسیار کریم و با حیا است و حیا میکند که بنده هرگاه دست خود را بدعا بلند کند او از آن بنده شرم میکند که دست او را خالی برگرداند و ایضاً فرموده است که سه نفر هستند که دعای ایشان مستجاب است یکی والدین درباره ولد خود دعا نماید و دیگر مسافر دعا کند و دیگر مظلومی که ظلم بر او شده باشد و درباره ظالم خود دعا کند در ثواب الاعمال از حضرت صادق ع نقل فرموده که هیچ چهار تن برکاری گردانیده و آنکه دعا کند که نه باجابت باز گردد شاعر درباره دعا گفته

اگر در گنه داری دعا کن ... که فضل و رحمت حق بیحساب است
بدرگاه خداوند خطا پوش ... دعای دردمندان مستجاب است

در خبر آمده است که اذا دعوتم فکونوا موقنین بالاجابة فان الله تعالی لا یقبل من مؤمن و من داع دعاء بظهر من قلبه یعنی چون دعا کنید باید که شما را یقین باجابت باشد که خدای تعالی قبول نکند الا از مؤمنی و از دعا کننده که دعا کند بنیتی از دل او و از بهر آنکه هر که حق تعالی استعمال کند بدعا درهای از عبادت بروی او گشوده میشود ظهیر فاریابی گوید

اندر دعای تو است خلل ورنه بر در رشت ... دست اجابت است که گریبان کش دعا است

گویا ورد ندای مصداق این سخن انکه اجیب دعوة الداع اذا دعان است

مناجات

یا رب بر حق نیازمندان بحضرت کریم ... کز جرم بنده در گذر و محو کن خطا
ما مفلسان طاعت و تو منعم غنی ... از مفلسان دعا بود از منعمان عطا

ایضاً

یا رب ز فضل خویش گناهان ما ببخش ... ما را بعفو و رحمت بی منتها ببخش
هر چند روسیاه و گنهکار در گهیم ... از راه لطف جملهٔ عصیان ما ببخش

خاتمهٔ مسئله بدانکه اختلاف است در اینکه دعا افضل است در وقت حاجت یا سکوت نمودن و راضی بقضاء حق بودن بعضی گفته اند که دعا افضل است اعم از اینکه باجابت مقرون گردد یا نگردد زیرا که دعاء خود فی حد نفسه عبادت است چنانچه در حدیث نبوی است که الدعاء مخ العبادة پس اشتغال باین عبادت اولی است زیرا که آن و دیگر آنکه دعا از حقوق باری تعالی است بر بندگان چنانکه فرموده قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم پس اگر دعاء عبد مستجاب نشود اگر چه بحظ نفس خود نرسید ولکن اداء حق خالق خود را کرده زیرا که دعا اظهار فاقه عبودیت است و جمعی گفته اند که سکوت و خمود در تحت جریان حکم الهی تام و رضا دادن بآنچه سبقت گرفته است از اختیار حق درباره عبد اولی است و از این جماعت کسان بزرگ فرموده است اختیار ما جری لک فی الاول خیر لک من معارضة الوقت و قد قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم خبراً عن الله تعالی من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین یعنی هر کس که ذکر من او را از سؤال از من باز دارد عطا میکنم او را برتر و بهتر از آنچه سؤال کنندگان را عطا میکنم **و طایفهٔ** گفته اند که واجب است که بنده سائل و داعی باشد بزبان و صاحب رضا و تسلیم بوده باشد بقلب و جنان تا آنکه جمع کرده باشد میانه دعا و سکوت **و حق** آنستکه اوقات مختلف است پس در بعضی از اوقات دعا افضل از سکوت است و در بعضی از اوقات سکوت افضل است از دعاء پس هرگاه در قلب خود یافت اشاره بدعا کردن را بزبان دعا کند و هرگاه در قلب خود یافت اشاره بسکوت را سکوت ورزد پس سکوت در این هنگام از برای او تمام و اولی خواهد بود از دعا کردن والعلم عند الله تعالی و هو العالم بحقایق الامور

در ذکر بعضی آداب دعا و [illegible] از احادیث و اخبار

در بیان افضلیت سکوت و دعا و اختلاف علما

عقدهٔ الحادی عشر بدانکه یکی از شرایط دعاء الحاح و ابرام در آن است چنانکه در شرط رابع از شروط دعاء که در سابق ذکر
شد از حضرت رسالت روایت شده که فرمودند ان الله یحب الملحین فی الدعاء و یکی از بزرگان فرموده که دعا کردن شبیه است به تیر
انداختن باید پیوسته تیر انداخت تا یکی تیر از آنها به نشانه برسد بیت از هر کرانه تیر دعا کرده ام روان باشد که زان میانه یکی
کارگر شود و این ناچیز از برای تهییج داعیان را بر الحاح و رسیدن ایشان بدین واسطه بفوز و فلاح تنضید این عقده را در این مقام
مناسب دیده و در آن چندی از لؤلؤ و مرجان برشتهٔ تحریر کشیده لؤلؤة در بصره قحطی شد مردم باستسقاء بیرون
شدند و حسن بصری دعا کرد باران نیامد خلایق نومید باز گشتند حسن نگاه کرد خلق همه رفته بودند غلامکی سیاه دید بر گوشه
ایستاده نماز و دعا میکرد حسن نزدیک وی آمد و گفت ای غلام چه دعا میکنی گفت باران میخواهم حسن گفت خلق دعا کردند و باز رفتند
و باران نیامد گفت ای حسن از این درگاه باز گشتند بکدام درگاه رفتند تا اجابت شود با انکه هر شب منادی خدا ندا میکند هل من داع فاجیب
ای حسن بعزت و جلال او که بر نگردم تا دعا خلق اجابت شود انگاه روی بر خاک نهاده و تضرع میکرد در حال ابر بر آمد و باران بارید
مرجانة ابراهیم خواص گوید که یکشب بحرم زمزم و شبی تاریک بود و ابر و باران بود و طوافگاه خالی مردی عجمی را دیدم دست در استان
کعبه زده و میگفت یا رب بگفته که و من دخله کان امنا بر نگردم تا مرا خط امن ندهی و همچنین الحاح میکرد آوازی شنیدم از بالای
کعبه که یا عبدالله کم کن الحاح را که ما ترا از عذاب ایمن کرده ایم و کسانی را که تو را امرزیده ایم و تو را از هول روز قیامت نجات داده ایم لؤلؤة
ابراهیم خواص گوید که در بادیه میرفتم اعرابی را دیدم در سایهٔ مغیلانی نشسته و روی بقبله بوده و هر ساعت سر باسمان کرده و میگوید چیزی را
و تبسم میکند من سلام کردم جواب داد گفتم ای اعرابی در این بادیه بهر چه بی توشه نشستی گفت ای ابراهیم توکل بر خدا دادم چگونه مرا ضایع
گذارد و حال انکه ضامن روزی من اوست انگاه باز روی سوی اسمان کرد و گفت خدایا دانی که ابن خواص را تا انکه او را مهمانی کنیم با پنجه من
من بفرستی در حال دو کلاغ امدند و هر یکی قرصی نان در منقار گرفتند و پیش او نهادند پس گفت یا ابراهیم هر روز قوت من میفرستاد و امروز
که دید مهمان دادم دو قرص فرستاد گفتم یا اعرابی اگر نفرستد چگونه کنی گفت بدرگاه او عربده کنم و بر نگردم تا بفرستد اگر از او نخواهم از که توان
خواست مرجانة ابو حفص حداد گوید سالی در حج چون طواف وداع کردم و حاجیان باز گشتند جوانی را دیدم دست در حلقهٔ کعبه زده و میگوید
الهی بر زبان رسول خود گفتی ادعوکم لیغفر لکم و این کلام را شرطی است مرا شرط مغفرت خواندی امدم بر نگردم تا با شرط خویش وفا نکنی در حال دیدم
خطی سبز نوشته از هوا فرود امد که در او نوشته بود دعوتک و شرطت الغفران و غفرت لک و انا المنان لؤلؤة شبلی گوید سالی
در مکه مجاور بودم قحطی پدید امد و کار سخت شد مردی خراسانی با ما بود یکشب بی طاقت شده و ضعیف گردید برخاست و حلقهٔ کعبه
گرفت و گفت بار خدایا مرا از خانه خود بخانه خویش مهمان خواندی و انگاه مهمانان را از گرسنگی هلاک نمائی عادت کریمان نه این باشد هیچ
کریم از کرم خود روا میدارد که مهمان او گرسنه باشد این سخن تمام نکرده که کسان امیر مکه در رسیدند با طبقها طعام و گفتند فرزند امیر
بیمار شده و این طعام برای مجاوران فرستاده که دعا کویند مرجانة نوح منصور را شکم درد گرفت و کار بروی سخت شد اطبا از علاج او
عاجز امدند و او را اطراف برسیدند و گفتند که در همسایگی دیوانهٔ است که بر او نشان عارفان است او را بیاور تا بر تو دعا کند شاید که اجابت شود
امدند و ان دیوانه را گفتند که امیر خراسان ترا میخواند گفت امیر را با دیوانگان چه کار گفتند او را درد شکم گرفته تو را خواند تا دعا کنی خدا او را شفا
دهد دیوانه نظر در زیر قدم خویش کرده و قدری خاک برداشت و گفت این خاک بر شکم او مالید بر فتند و خاک را مالیدند سود نداشت امدند
نزد او که انخاک سودمند نشد دیوانه بر اشفت و سر باسمان کرد و گفت شرط با من چنین کرده و گفته چون تو ان کنی که من خواهم من نیز ان کنم که
تو خواهی بدان شبه کیا انا لا نخلف المیعاد ما خلف وعده نکنیم و نوح را شفا دادیم لؤلؤة احمد خضرویه گفت شبی در مسجد بیت
المقدس بودم چون نیم شب جوانی در امد و چوبی در دست و گفت بجلال و قدرت تو که اگر مرا امرزی این قندیلها را بشکنم و این محراب خراب
کنم و این مسجد اتش زنم احمد گوید از گفتار او خندیدم و گفتم مگر دیوانه است این گستاخی و دلیری کند که عاقلان نکنند اینرا چنان میکرد که ندائی
شنیدم که بگیر اینک ما تو را امرزیدیم جوان دست در هوا کرده و چیزی بگرفت و چیزی اندر دست انداخت و از مسجد بیرون شد من از قفا
او دویدم و گفتم بدان خدای که تو را این انبساط داد که مرا معلوم کنی که ان چیست بتو دادند دست دراز کرده کاغذی دیدم در ان نوشته بود
که شددت فی الدعاء فاسرعنا الاجابة مرجانة بدانکه یکی از نکت فرضیت نمازها در لیلهٔ معراج به پنجاه وقت و تنزل آن بوصیت حضرت
موسی و مراجعه او نزد خاتم الانبیاء قرار گرفتنش بر پنج وقت بنا بر نقل بعضی از مفسرین آنستکه تا بندگان را ارشاد نماید که الحاح در
دفع حاجات و دفع مرادات و ارتفاع درجات در نزد حضرت قاضی الحاجات از جمله محبوبات است که ان الله یحب الملحین فی الدعاء و چون خبر از معروف
لذا بر اشاره اجمالیه بمضمون ان اکتفاء نمودم لؤلؤة حضرت موسی بمناجات میرفت مردی را دید سر باسمان کرده و یا رب یا رب میگوید موسی
بعد از چهل شبانروز باز امد ان مرد را همان حال در یا رب یا رب دید گفت یا عبدالله چهل شبانروز است که در همین مقام حال را میخوانی از
او چه میخواهی گفت خواهم که خاتمه کار دم معلوم کند تا ایمن گردم جبرئیل امد که یا بن عمران [illegible] بالسعادة و جعلناک من الامنین
الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون مرجانة شبلی گوید شبی طوافگاه خالی بود بر خاستم تا سعی و طواف کنم اعرابی را دیدم بر کنج نماز ایستاده و میگوید
خدایا از این جا نروم تا انکه بنمائی مرا که دوستداری مرا یا نه که دوستدارم من تو را دیر گشته و میگفت تا دانم بر نگردم تا
مرا معلوم کنی دستی از رکن بر امد که عاهدنا ربا بالمحبة فی الازل و اکرمنا بالعهد اعرابی جستجو کرد فقد در ان نهاد و خاموش شد و جان بحق تسلیم کرد

هو الله تعالى شأنه العزيز وهو الموفق

هذا هو الصندوق الثاني من خزانة الثامنة من كتاب المستطاب المسمى بجواهر الكلمات لبصائر النسمات والملقب بكحل الجواهر لجلاء البصائر وهو في تنضيد جواهر المرتبة الفروع الدين بمعنى الاعم

كتاب مقدمه در فضيلت ... از خزانه ششم ...

و به نستعين بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على محمد واله الطيبين الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم
وغاصبيهم اجمعين من الان الى قيام يوم الدين اما بعد چنین گوید منتظر عفو حضرت خداوند على اكبر بن حسين
نهاوندى وفقه الله تعالى لاتيان مراضيه وجعل مستقبل حاله خيراً من ماضيه كه اين صندوق دوم از خزانه دوم از كتاب
موسوم بجواهر الكلمات لبصائر النسمات وملقب بكحل الجواهر لجلاء البصائر است كه در آن تنضيد ميشود جواهري كه
باظهار آنها زينت داده ميشوند عادات باصطلاح اخلاقيين وفروع دين بمعنى الاعم باصطلاح اين اذل الاعلام
وآنها ده اصل اند (۱) آداب اكل وشرب (۲) آداب لباس وسكنى (۳) آداب نكاح (۴) آداب كسب ومحا[ج]
(۵) تميز الاموال (۶) حسن معاشرت (۷) آداب عزلت (۸) آداب سفر (۹) آداب امر بمعروف
ونهى از منكر (۱۰) آداب ولايت وحكم اني اسئل الله التوفيق لهذا التنضيد والاظهار فانه بازمته كابيات الاشياء
وهذا الشروع لتنضيد الجواهر المرتبة للاصل الاول بعون من هو لكل خير مرجو ولكل فضيل مؤمل

جواهر كلمات	زمرده قرآنية	الآداب الاكل ملائمات

قال الله تبارك وتعالى يا ايها الرسل كلوا من الطيبات واعملوا صالحاً يعنى اى رسولان آنچه خوريد از حلال وپاك خوريد
وآنچه كنيد از طاعت شايسته كنيد ذكر كيمياى سعادت است كه بدانكه راه عبادت هم از جمله عبادات است وزاد راه
هم از جمله راه است پس هر چه راه دين را بآن حاجت است هم از جمله دين بود وراه دين را بطعام خوردن حاجت است چه نكته
مقصود سالكان ديدار وملاقات انوار رحمت حضرت حق است وتخم آن علم وعمل است ومواظبت بر علم وعمل بى سلامت
تن ممكن نيست وسلامت تن بى طعام وشراب ممكن نبود بلكه طعام خوردن ضرورت راه دين است پس اين از جمله دين باشد
وبراى اين است كه حق تعالى ميان خوردن وعمل صالح در اين آيه شريفه جمع فرموده كه كلوا من الطيبات واعملوا صالحاً پس
هر كه طعام براى آن خورد كه او را قوت علم وعمل بود وقدرت رفتن راه آخرت باشد طعام خوردن چنين كس عبادت خواهد
بود از اين جهت است كه حضرت رسول صلعم فرمود مؤمن را بر همه چيز ثواب بود حتى بر لقمه كه در دهان خود نهد يا در دهان
اهل خود واين براى آن گفت كه مقصود مؤمن از اين همه راه آخرت بود ونشان آنكه طعام خوردن از راه دين بود آنكه
بشره نخورد واز حلال خورد وبقدر حاجت خورد وآداب خوردن نگاه دارد زمرده خبريه بدانكه اخبار
در باب طلب رزق [حلال] وفضيلت وثواب آن فوق حد احصاء وخارج از عد واستقصاء است از جمله در كتاب ... است
كه از حضرت رسول صلعم منقول است كه فرمودند طلب حلال بر همه مسلمانان فريضه است ونيز فرمود كه هر كه حلال خورد در ...

در فضيلت ... بعض اخبار ...

چهل روز که هیچ حرام نیامیزد حق تعالی دل او پر نور کند و چشمها حکمت از دل او بگشاید و در روایت آمده که دوستی دنیا از دل او ببرد و سعد که از بزرگان صحابه بود گفت یا رسول الله دعا کن تا دعاء مرا هر چه دعا کنم اجابت بود حضرت رسول صلعم فرمود طعام حلال خورید تا دعای شما مستجاب شود و حضرت رسول صلعم فرمود که بسیار کسانند که طعام و جامه ایشان حرام است و آنگاه دست بر داشته دعا میکنند چنین دعا کی اجابت شود و گفت حق تعالی را فرشته ایست در بیت المقدس که هر شب منادی میکند که هر که حرام خورد حق تعالی از وی نه فریضه پذیرد و نه سنت و گفت که هر که جامه خرد بده درم که یک درم از آن حرام بود تا آن جامه بر تن او باشد نماز او نپذیرند و گفت هر گوشت که از حرام رسته باشد آتش بوی اولی تر و گفت که هر که باک ندارد که مال از کجا بدست آرد حق تعالی باک ندارد که او را از کجا بدوزخ اندازد و گفت عبادت ده جزء است نه جزء از آن طلب حلال است و گفت صلعم هر که شب بخانه رود مانده از طلب حلال آمرزیده بخواب رود و بامداد که برخیزد حق تعالی از وی خوشنود بود و گفت صلعم حق تعالی میگوید که کسانیکه از حرام پرهیز کنند شرم دارم که با ایشان حساب کنم و گفت صلعم یک درم از ربا صعب تر از سی بار زنا است که در مسلمانی بکنند و گفت صلعم که هر که مالی از حرام کسب کند اگر بصدقه دهد نپذیرند و اگر بنهد زاد وی بود تا بدوزخ **عبدالله بن عمر** رضی الله عنه میگوید که اگر چندان نماز کنی که پشت تو کوز شود و چندان روزه داری که چون موی باریک شوی سود ندارد و نپذیرند تا از حرام پرهیز نکنی **و سفیان ثوری** گوید که هر که از حرام صدقه دهد و خیر کند چون کسی باشد که جامه پلید را ببول شوید تا پلید تر شود **یحیی بن معاذ** گوید طاعت خزانه خدا است و کلید وی دعا است و دندانهای آن لقمه حلال است **و سهل تستری** گوید هیچ کس بحقیقت ایمان نرسد الا بچهار چیز یکی همه فرائض بگذارد بشرط سنت و حلال خورد بشرط ورع و از همه ناشایسته ها دست بدارد بظاهر و باطن و هم بر این صبر کند تا مرگ **و گفته اند** هر که چهل روز شبهه خورد دل او تاریک شود و زنگار گیرد **و ابن مبارک** گوید که یک درم از شبهه که با خداوندش باز دهم دوست تر دارم از آنکه صد هزار درم بصدقه دهم **سهل تستری** گوید هر که حرام خورد هفت اندام وی در معصیت افتد ناچار اگر خواهد و اگر نه و هر که حلال خورد اندامها او بطاعت بود و توفیق خیر با وی پیوسته بود و اخبار و آثار در این مضمار بسیار است و سبب این بوده است که اهل ورع احتیاط عظیم کرده اند و یکی از ایشان **وهب بن الورد** بوده که هیچ چیز نخوردی تا ندانستی که از کجاست یک روز مادرش قدحی شیر باو داد پرسید که از کجاست و بها از کجا داده و از که خریده چون همه بدانست گفت این گوسفند چرا آنجا کرده است و جائی که چرا کرده مسلمانان را در آن حقی بوده نخورد مادرش گفت بخور که خدای بر تو از چربیدن رحمت کند گفت نخواهم اگر چه رحمت کند که آنگاه برحمت وی رسیده باشم به معصیت وی و این نخواهم **و بشر حافی** نیز احتیاط عظیم میکرد او را پرسیدند که از کجا میخوری گفت از آنجا که دیگران ولیکن فرق بود میان آنکه میخورد و میگرید و آنکه میخورد و میخندد و گفت لقمه از آن بود که دست کوتاه تر باشد و لقمه کمتر **و در** زبدة النصائح ملا احمد خوارزمی است که نقل است از عبدالله بن عباس که او روایت کند از حضرت رسول صلعم که فرمودند چون روز قیامت باشد بنده را بیاورند که مال از حرام جمع کرده باشد بحرام و اسراف صرف کرده با خطاب حضرت عزت در رسد که او را بدوزخ برید بحساب و بنده دیگر را بیاورند که مال از حلال جمع کرده باشد و در معصیت و غفلت نفقه کرده از حق تعالی فرمان آید که وی را نیز بدوزخ برید بحساب و دیگر را بیاورند که مال خود را از وجه حلال بهم رسانیده و از راه حلال صرف اهل و عیال و مساکین پریشان احوال کرده باشد حضرت ذوالجلال و الاکرام ابرار فرماید که از بنده من سوال کنید که هر درمی و حبه از کجا فراهم آورده و بچه وجه نفقه کرده پس او را در موقف حساب بدارند تا از عهده حساب آن بیرون آید آورده اند که حضرت رسول فرمود حلال را حساب و حرام را عذاب **و در** حدیث دیگر فرمود که اگر بنده چندان نماز کند که از ضعف ضعیف و نحیف گردد و چهره گلناری او برنگ دیناری سازد و قامتش چون سرو را به کثرت رکوع و سجود چون کمان گرداند بجلال ذوالجلال که تا حلال خوردن پیشه نکند طاعت او بمحل قبول نرسد و نیز دعا او بر هدف اجابت نیاید و نیز حضرت رسالت صلعم فرموده که هر که دوست دارد که دعا او مستجاب شود باید که طعام او کسب و پاکیزه و حلال بوده باشد **و مرویست** که شخصی آنحضرت را گفت میخواهم هر دعائی که کنم مستجاب شود فرمود که خوردن خود را پاکیزه گردان و حرام در شکم خود راه مده و نیز در حدیث قدسی آمده که ای بنده از تو دعا کردن و از من اجابت پس هیچ دعائی را رد نمیکردم مگر دعاء خورنده طعام حرام را و نیز از سید عالم روایت است که ترک لقمه حرام نزد خدا بهتر است و دوست تر است از هزار رکعت نماز سنتی و رد یک دانگ حرام از خود برابر است با هفتاد حج و لقمه حلال دل را جلا و صفا دهد و زنگ معصیت را میزداید چون صیقل که زنگ از آهن ببرد و لقمه حرام دل را سیاه و تیره میگرداند و تصدیق این مقال **نقل است** که شیخ کبیر شیرازی در شیراز روزی با یاران و مریدان خود صحبت میداشت چشمها خود را بدو دست گرفت مریدی از او پرسید تا از این حال سوال نمود شیخ گفت در کنار دجله بغداد عورتی در آب شد چشم خود را پوشیدم که او را نه بینم روزی دیگر در میان صحبت آن نیز گفت ای شیخ ملاحظه میکنی که آن اهو طیره خود چه ملاطفه دارد شیخ چون نظر بدان جانب انداخت هیچ چیز ندید آن شخص گفت سبحان الله دیروز در بغداد [illegible] روز در مسافت یک [illegible] سخن نمی بینی شیخ متفکر شده خادم را طلب کرده

وگفتم

وگفت حلوای دیروز را از کجا آورده گفت از فلان زن بود و از فلان حلوائی گرفته بودم به بیع شرعی شیخ گفت در راه بخاطر می
نهادی گفت بلی در دکان آرده فروش و چون برداشتم سه دانه گندم بر او چسبیده بود دو تا ابر کندم و یکی را فراموش کردم
شیخ گفت که این صورت تشویش از آن گندم واقع شد پس ای عزیز جهد کن که حلال را از حرام تمیز کنی تا به صیقل ذلک ضلال را از
دل سیاه خود بزدائی که شاید رستگار گردی نقل است که سلطان ابراهیم ادهم چون پادشاهی بلخ را بگذاشت و
درویشی که موجب پادشاهی جهان است اختیار کرد با خود گفت که در خراسان قوت حلال بدست نتوانم آورد چاره آنکه
بعراق روم برخاست و بعراق رفت آنجا نیز او را آنچه می بایست میسر نشد از عراق نیز آهنگ طوس کرد چون به طوس رسید
مزدوری اختیار کرد به نگهبانی باغی مشغول و مأمور شد روزی صاحب باغ با غلامی چند بباغ آمد و گفت ای باغبان از برای
ما انار شیرین بیاور ابراهیم برفت و اناری بیاورد در پیش ایشان نهاد دست دراز کردند و انار خوردند همه ترش بود گفتند
ای مرد چرا انار شیرین نمیاوری گفت معذورم دارید که نمیدانم شیرین کدام است و ترش کدام هر کدام سرخ تر و نیکوتر است من
میاورم صاحب باغ گفت که ای جوان چون چند وقت است که تو در این باغی از این انار نخورده و ندانستی که شیرین کدام است و
ترش کدام است ابراهیم گفت لا والله مرا از جهت محافظت و نگاهداشتن باغ آورده نه از برای خوردن و از ما پس کردن و
تلف نمودن ایشان تعجب کردند و گفتند ای جوان مرد این چنین با بایستی مگر تو ابراهیم ادهمی در پرهیزکاری ابراهیم چون این سخن
بشنید کلید باغ بدست ایشان بداد و گفت من پیش از این کار نمیکنم هر چند الحاح نمودند ابراهیم قبول نکرد گفتند این نوع ترا
امانت و دیانت هست مزد ترا زیاد کنیم گفت والله که این کار نکنم زیرا که تا امروز مرا مزد کار میدادید و بعد از این مزد دینم
میدهید من دین خود را بدنیا نمی فروشم این بگفت و روی در بیابان نهاد و بجانب شام رفت شیخ بلخی گفت ابراهیم ادهم
را دیدم گفتم ای برادر حال تو چون است گفت چنانکه می بینی از این کوه بآن کوه و از این شهر بآن شهر در طلب حلال میدوم چرا
که این در کار ایمان و روزه نگشاید تا حلال خورده نباشد **مثنوی** مرد تا نشمد بعرق نفس پای ده کجا یابد بدرگاه
خدای مرد ده در بند قصر و باغ نیست مرد آن غیر درد و داغ نیست نقل است که ابراهیم ادهم علیه الرحمه گفت که ملکی بود از
ملکان روم و او را پسری بود پارسا و پنهان از پدر مسلمان شده بود چون مدتی برین بگذشت ملک خبردار شده قصد کشتن وی
نموده خواست که از دم سر خویش اطفاء حرارت آن جوان کند پسر دریافته و از او بگریخت و ببلاد الاسلام شتافت و کمر خدمت
مشایخ و بزرگان دین بر میان بست تا کارش به مرتبه رسید که اشراف اولیاء به صحبت او راغب گردیدند بعد از مدتی آن جوان بیمار
شد بعیادت او رفتم دیدم بر خاک مذلت و خواری خفته و خشتی زیر سر نهاده و خونابه حسرت از دیده می ریخت گریان شدم
و گفتم سبحان الله ملکزاده چنین تنها و بکس افتاده **مثنوی** نرگسی که بهر در گردش بود و طبیب جوید نرگسی که چون بمیرد
کفن غریب دوزد گفتم ای جوان دلت چه جوید گفت انار شیرین میخواهم و از همسایه طبری درستی خواستم و بصحرا شتافتم و پشته
هیزمی جمع کرده و بشهر آورده و فروختم و بهای آن انار شیرین گرفته و خریدم و نزد او آوردم گفت از کجا آوردی من حال را باز گفتم
گفت برخیز و تفحص کن که صاحب طبر و رسن بیگانه اند یا آشنا صالح اند یا طالح برفتم و احوال باز پرسیدم از دین بیگانه بودند
چون آن جوان را آگاه کردم آهی کشیده و انار را از دست خود انداخت زمانی بر بالین وی نشستم حال آن جوان تغییر کرد من دانستم که
کارش بآخر رسیده گفتم ای جوان سخنی بگوی و هر چه از من داری بخواه گفت آرزوی من آنست که پیر ممشاد دینوری را ببینم که اگر پیر
حسرت بدلم نماند و پیر ممشاد مردی بود بزرگ و متورع و پارسا و متشرع گفتم ای جوان از این جا تا آنجا که وی است هفت روز راه
است چون توانی او را دید گفت خدای من قادر است که او را بمن نماید چشم در هوا میکرد و قطره قطره اشک حسرت از ابر
دیده می بارید و من در بحر ندامت متحیر وقت نماز شام این سخن میگذشت هنوز وقت نماز خفتن نشده بود که پیر ممشاد از در درآمد
من متعجب شدم و گفتم ای شیخ از کجا میآئی گفت از منزل خود نماز شام گذاردم بدلم گذشت که فلان جوان بیمار است بعیادت او بیایم
چون جوان سخن پیر ممشاد را شنید برخاست و خود را در پای شیخ انداخت و آهی کشید و جان شیرین نثار قدمش کرد و بجان
آفرین تسلیم نمود روح او را با اعلی علیین رسانیدند ای عزیز آن پادشاه زاده چون در حالت جوانی ترک هوا و هوس و لذات
نفسانی و شهوات و حرام خوردن کرد و صحبت بزرگان دین را و عزلت را اختیار نمود بدرجه قصوی و مرتبه اعلی رسید تو نیز
ترک حرام خوردن کن و دست اعتصام در دامن همت اهتمام ائمه انام زن تا بدولت ابدی و سعادت سرمدی برسی **مثنوی**
گر تو را عقل است با دولت قرین باش درویش و بدرویشان نشین هم نشینی جز بدرویشان مکن تا توانی غیبت ایشان مکن حب
درویشان کلید جنت است دشمن ایشان سزای لعنت است پوشش درویش غیر از تکلف نیست در پی کام و هوا و زر نیست نقل است
که مردی شیخ عبد الله نام از خراسان بود پارسا و متدین و پرهیزگار و مؤمن و همیشه در طلب قوت حلال سعی میکرد و از خراسان
بجانب شام شد بزرگان شام گفتند که ای نیکنام اگر قوت حلال خواهی بجانب بصره نزد شیخ محمد حسن بصری رو چون بآنجا رسید نزد
شیخ حسن رفت گفت ای شیخ نزد تو حاجتی دارم گفت چیست عبد الله گفت قوت حلال میخواهم شیخ حسن گفت ای جوان قوت
حلال نزد ما موجود نیست لکن اگر خواهی به فلان ده برو پیش از من جوانی زراعت میکند برو قوت حلال را از او بخواه

در بیان احوال ابراهیم ادهم

حکایت شیخ عبد الله

کن

کن شیخ عبدالله گفت تا آنجا که نشانداده بودند رفتم دیدم که جفتی گاو در پیش داده و زراعت میکند از یکجانب ابی افتاده بود و از جانب دیگر علف چون تاب رسید گاو را آب نمود و چون بعلف رسید آبادی و نمدی بطرفی چوب در دست گرفت شیخ عبدالله گفت نزدیک رفتم و سلام کردم و گفتم ایجوان مرد خدا بکشم قوت حلال میخواهم که در وی شبهه نباشد ایجوان چون این سخن بشنید آهی سرد از دل پر درد بر آورد و گفت ایجوان اگر پیش از این آمده بودی قوت حلال نزد ما حاصل میشد اما اکنون بر من شبهه گشته بسبب آنکه روزی این گاوان بجنگ افتاده و زمین همسایه را آب داده بودند با بنجا رفتند و پای ایشان گل آلوده گشته بزمین من آمدند از آن روز که این واقع شده مرد دارد که قوت ما شبهه ناک شده است **نقل است** که شیخ کمین بن حسین روزی نشسته بود با یاران خویش دیناری در خاست که از وجه حلال بدست آورده بود گم شد شیخ بسیار ماتم کرد بیشاگردان گفتند یا شیخ شما را چه حالت است گفت دیناری را از وجه حلال داشتم گم شده است یکی از مریدان شیخ را زر یافته بود گفت ای شیخ بگیر شیخ در آن زر نگاه کرد گفت باشد که از کسی دیگر باشد مریدان گفتند ما اینجا بودیم دیگر کسی نبود گفت ممکن است که پیش از شما از کسی افتاده باشد هر چند گفتند شیخ قبول نکرد که البته شبهه است **ابعض** بزرگان از حلال احتیاط کرده اند که مبادا در شبهه افتند تو نباید از شبهه اجتناب کنی که مبادا در حرام افتی زیرا که منقولست که هر که یک لقمه از حرام خورد تا چهل روز نماز او صحیح نباشد و یکسال از سالهای آخرت او را با تش عذاب کنند **نقل است** از شیخ اسمعیل خضر که گفت شنیدم از سلطان ابراهیم ادهم که وقتی در بیت المقدس بودم چون شب در آمد و مردم پراکنده شدند من تنها در مسجد بماندم چون پاره از شب در گذشت دو فرشته را دیدم که از آسمان فرود آمدند یکی مر دیگر را گفت کو یا در این مسجد آدمی آمده دیگر گفت بلی ابراهیم ادهم است بیچاره چندان رنج کشیده و جهد کرده تا بدرجه مردان رسیده ناگاه خطائی کرد و سهو از او بظهور رسید و از درجه مردان بیفتاد آن دیگری گفت چه کرده است گفت روزی در بصره خرما خریده است دانه خرما دید که بر زمین افتاده است پنداشت که از او است و حال آنکه از خرما فروش بوده در دهان نهاد خدای تعالی او را از درجه مردان بینداخت چون این سخن شنیدم بیخود شدم و بر سر و روی خود همی زدم و زار زار میگریستم و تا الان زار و گریان به بصره شدم و بدر دکان خرما فروش شدم و خرمای چند بخریدم و گفتم ایجوان فرد بسال گذشته از تو خرما خریدم یکدانه خرما بر زمین بود پنداشتم که از من است او را برداشته بخوردم اکنون این سه دانه خرما بعوض آن بر گیر و مرا بحل کن خرما فروش این سخن بشنید و گریان شد و گفت تو نیز مرا بحل کن باز به بیت المقدس آمدم و در آن مسجد رفتم چون مسجد از مردمان خالی شد همان دو فرشته فرود آمدند یکی مر دیگری را گفت که تو بوی آدمی میشنوم آید بگر گفت که بلی ابراهیم ادهم است که از درجه مردان افتاده بود بسبب یکدانه خرما و چون تلافی آنکرد حق تعالی باز او را بدرجه که اول بود رسانید **ابعض** از بزرگواری چنان بحث بکدانه خرما که بسهو خورده بود از درجه مردان افتاده بود پس وای بر ما که شترها بار فرو میبریم و اصلاً اندیشه در خاطر نمیکنیم **نقل** شیخ صفی الدین سؤال کردند از این حدیث که در احیاء العلوم مرقوم است که قال رسول الله صلعم العبادة عشرة اجزاء تسعة منها فی طلب الحلال یعنی عبادت ده جزء است نه جزء او در طلب روزی حلال است شیخ فرمودند که از برای آنکه طاعتی که از بنده صادر میشود از دل و بدن و جوارح صادر میشود چون لقمه حلال بحوصله میرسد دل را قوت طاعت میدهد و جوارح را میل بطاعت میشود و اگر لقمه حرام بحوصله میرسد دل را ضعیف میگرداند و هوای شهوات زیاده میشود و جوارح میل به معصیت میکند و نفس را میل به معصیت می انگیزاند و هر چه را جسم میکند از طاعت و معصیت بواسطه دل و نفس میکند پس همه در بند لقمه است که اگر شخصی حلال میخورد همه تن میل بطاعت میکند و اگر حرام میخورد همه تن میل بمعصیت میکند و از انجا است که حق تعالی میفرماید یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحاً یعنی ایگروه پیغمبران بخورید از حلال و پاکیزه و بکنید عمل نیکو پس ناچار اول حلال خوردن باید انگاه طاعت مثلاً اگر زمین شوره را زراعت کنند بار نمیاورد و اگر مستمر آب شیرین بدانجا رسد بمرور ایام شوری زمین بر طرف شود انگاه اگر زراعت کنند بار میاورد و اگر زمین خاک خوش را آب شور بدان مستمر گردد آن زمین را ملیسوز اند و خاصیت آنرا باطل میکند و آن مزروع باطل گردد بلکه بجای آن خار و خس بر میاید هم چنین لقمه حرام چون بحوصله میرسد آن خاصیت کند که آب شور در باد و خاک خوش میکند و لقمه حلال چون بحوصله میرسد آن خاصیت کند که آب شیرین در زمین شوره کند والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکداً یعنی زمینی که پاک و پاکیزه است و شایسته زراعت است بیرون میاید از او نبات او باذن پروردگار او و زمینی که ناپاک است و شوره ناک بیرون نمیاید گیاه او مگر در حالتی که اندک است و بی نفع **بیت** زمین شوره سنبل بر نیارد ٭ در او تخم عمل ضایع مگردان ٭ نکوئی با بدان کردن چنان است ٭ که بد کردن بجای نیکمردان ٭ و یقین است که لقمه حلال هر گاه واصل بمؤمن میشود نتیجه آن طاعتی است که موجب غفران است و اگر به کافر جاحد و منافق معاند دشمن علی بن ابیطالب علیه السلام را لقمه حلال چه فایده دهد اگر چه ایشان را لقمه حلال محال است **ع** که هیچ چیز مباشد حلال جز خون ایشان و این آیه مذکوره مثلی است در شان مؤمن و کافر که تشبیه فرموده دل مؤمن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره و از پس هر گاه باران موعظه و نصیحت کلام ملک علام بر دل مؤمن بارد انواع طاعات و عبادات در عضای او ظاهر گردد اما کافر زمین دلش تخم نصیحت نبوئید

یاقوتة طیبة قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم ای کسانیکه ایمان آورده اید بخورید از حلالها
آنچه روزی داده ام شمارا محققان کویند که چون سابقا ابتداء عام با عوام خلق بر قلدر و شر و همت ایشان خطاب فرمود بر کل
حلال و همه مباحات را تقدیم نمود و حرام محض را نهی کرد ثانیا اهل خصوص را مخاطب میسازد تا در تناول مباحات توسع نکنند
بلکه از آنها حلال محض را بر کزینند و از حلال محض هم طیبات و نیکو را اختیار فرمایند و در امر بخوردن دو فائده است یکی انکه
تا ان فعل با مر باشد نه بطبع و بدین صفت از حیوانات ممتاز کردیده از مضیق ظلمات طبع بفضاء دلکشای انوار شرع آیند دوم
انکه ثواب دهد ایشان را با مثال این امر چنانچه مثاب میشوند با رتکاب امر صلوة و زکوة و در احادیث وارد است که مؤمن
را مزد میدهند در هر چیزی حتی لقمه که در دهن خود نهد و بروایتی در دهن زن نهد و امر با کل طیب برای انستکه از لقمه پاک
عمل پاک زاید که ان الله طیب لا یقبل الا الطیب و حضرت رسالت در جواب سعد وقاص که کفت یا رسول الله از خدای تعالی
درخواه که دعای مرا اجابت کند فرمود ای سعد اطب طعمتک تستجب دعوتک خورش خود پاکیزه ساز تا نیز دعای تو بهدف
اجابت رسد **الجوهر** لقمه بمثابه قطره باران استکه بصدف بدن رود و جواهر اعمال بظهور اید هر چند که
ان قطره را صفا بیشتر باشد کوهری که از او منعقد میکردد درخشنده تر بود **بیت** قطره باران تو چون صاف شد
کوهر دریای تو شفاف شد لقمه که در اصل نباشد حلال خوردن او موجب غی و ضلال **لعلة ادبیة**
در حال الصالحین در بیان اوقات طعام خوردن و اداب ان چنین فرموده که مرویست از اهل بیت طاهرین علیهم السلام که
بهترین اوقات برای اکل دو وقت است یکی صبح مرویست که هر کس عمر دراز خواهد چاشت را زود بخورد دوم وقت خفتن
که وقت عشای انبیاء است و مرویست که خفتن البته چیزی تناول باید نمود خصوصا پیران را و ترک نباید کرد که اصل
خراب بدن و فساد صحت و موجب ضعف مزاج و قوی است و رکی در بدن است که از اعزو عشا کویند اکر شبی چیزی نخورد
از هر وقت تا صباح نفرین کند و کوید خدا تو را سیر و سیراب نکند چنانچه مرا کرسنه و تشنه کذاشتی و در هنکام دیکر چیز خوردن
نشاید که موجب امتلاء و امراض و فساد بدن باشد و در روایات بسیار در مذمت تنها خوردن امده که شیطان شریک و طعام بی برکت
شود و علامت کبر و بخل باشد و کاه باشد که ملامت بر این مورث بخل و کبر شود و دست بسیار بر طعام مورث زیادتی برکت بود
جمعی بحضرت پیغمبر شکایت کردند که طعام میخوریم و سیر نمی شویم فرمود تنها طعام میخورید با هم جمع شوید و بسم الله بکوئید تا برکت
زیاد شود و در اوانی طلا و نقره اکل و شرب حرام استکه هر کس چنین کند اتش جهنم در شکمش جوش زند و دست شستن پیش از طعام
و بعد از طعام پریشانی را دفع کند و روزی را بیفزاید و عمر را دراز کند و چشم را جلا دهد و اهل مجلس همه در یک لکن دست بشویند
و اب نریزند و با هم فارغ نشوند لکن را نریزند که خلقشان نیکو شود و جمعیت ایشان مستدام کردد و در دست شستن پیش از طعام
ابتداء بصاحب مجلس کنند و بعد از او از جانب راستش بشویند بترتیب و بعد از طعام ابتداء بجانب چپ او کرده با و ختم نمایند
یا ابتداء بجانب راست در خانه کنند هر کس باشد و چون پیش از طعام دست بشویند خشک نکنند که تا رطوبت بر دست باشد برکت
بیفزاید و چون خوان حاضر شود بکوید بسم الله اللهم اجعلها نعمة مشکورة تصل بها نعم الجنة و چهار هزار ملک در وقت طعام حاضر
شوند پس اکر در وقت شروع بسم الله بکویند ملائکه کویند خدای تعالی برکت بر شما زیاد کند و شیطان جنود خود را کوید که بیرون
روید که دیکر شما را در این نصیبی نیست و اکر بسم الله نکویند کوید بیائید که شما را نیز نصیبی داد پس بیایند و شریک شوند و اکر بعد
از ان بسم الله بکوید پس شیطان انچه خورده باشد قی کند یعنی اثر مشارکتش زائل شود و هر کس طعام حلال خورد و در اول غذا
بسم الله و در اخر الحمد لله کوید روز قیامت از ان طعام سؤال نکنند و هر کس بکوید بسم الله و بالله و الحمد لله رب العالمین هنوز
لقمه با هوا و نرسیده باشد کناهانش امرزیده شود و اکر چند نوع طعام باشد در هر یک بسم الله کوید و اکر فراموش کند که در هر یک
بکوید در اول بکوید بسم الله علی اوله و اخره و حضرت امیر المؤمنین فرمود بسم الله بکوئید و هر چه خواهید بخورید من ضامنم که ضرر
نکند ملعونی کفت من بسم الله کفتم طعام خوردم و متضرر شدم فرمود چند نوع طعام خوردی و در بعضی بسم الله نکفتی کفت بلی
انضرر کرد و دیکری نیز کفت من بسم الله کفتم و ضرر یافتم فرمود در اثناء طعام حرف زدی و بعد از ان بسم الله نکفتی کفت بلی فرمود که
از ان ضرر کرد **مرویست** که هر کس عیال خود را جمع کند و در اول بسم الله و در اخر الحمد لله بکویند کناهانش امرزیده شود
و اکر با مجذوم و صاحب بلیه طعام خورد بکوید بسم الله ثقة بالله و توکلا علیه و مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بحضرت
امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمودند که هیچ لقمه کرم یا سرد و هیچ شربت ابی نخوری مکر که پیش از ان بکوئی اللهم انی
اسئلک فی اکلی و شربی السلامة من وعکه و القوة به علی طاعتک و ذکرک و شکرک فیما بقیته فی بدنی و ان تشجعنی بقوته علی
عبادتک و ان تلهمنی حسن التحرز عن معصیتک که چون این بکوئی از ضرر ان ایمن کردی و مرویست که در طعام دوازده
خصلت است که بر هر مسلمی لازم است دانستن انها چهار خصلت فرض است دانستن انکه از نعمت خدای تعالی است و راضی
بودن بان و بسم الله کفتن و شکر کردن و چهار خصلت سنت است دست شستن پیش از طعام و بر جانب چپ نشستن و با سه
انکشت خوردن و انکشتان لیسیدن و چهار خصلت ادب است از پیش خود خوردن و لقمه را کوچک برداشتن [illegible]

در آداب اکل و شرب

ونگاه بروی مردم نکردن و مروی است که بر طعام از روی ادب باید نشست و با تواضع باید نشست چنانکه بندگان نشینند و مربع و یکپای بر بالای پای دیگر و تکیه کرده چنانکه متکبران نشینند نباید نشست اما دست بر زمین گذاشتن بر وجهی که تکیه و تکبر نباشد قصوری ندارد و از بعضی از ائمه دین علیهم السلام مرویست که چنین میکرده اند و باد و انگشت نباید خورد که شیوهٔ متکبران است و اما با همهٔ انگشتان قصوری ندارد و مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنان میکرده اند و با دست چپ نباید خورد مگر آنکه ضرورتی باشد و از بالای طعام نباید خورد که برکت از بالا اید بلکه از اطراف باید خورد و مستحب است افتتاح و اختتام بنمک که هفتاد نوع از بلاها دفع شود که از آن جمله جنون و جذام و برص باشد واگر بر لقمهٔ اول نمک بپاشد نقطه‌ها سیاه و سفید که بر رو باشد زایل شود و مرویست که اگر مردم بدانند که در نمک چه فائده منفعت هست محتاج بتریاک یعنی تریاک فاروق نشوند و در روایت دیگر آمده است که افتتاح و اختتام بسرکه مانند نمک است و در روایت دیگر آمده است که ما اهل بیت افتتاح بنمک و اختتام بسرکه می نمائیم و مرویست که سرکه عقل را زیاد کند و دل را زنده گرداند و گوشت دندان را محکم کند و صفرا را بشکند و نان با سرکه خوردن کرم معده را بکشد و شهوت زنا قطع نماید و مروی است که سرکه در خانه مثل مردی صالح است که دعای برکت و وسعت برای اهل آنخانه نماید و مستحب است که سبزی در سفره باشد که زینت سفره است و مروی است که روزی در سفرهٔ حضرت امام موسی علیه السلام سبزی نبود میل بطعام نفرمودند تا آنکه سبزی آوردند و فرمودند که در سفره که سبزی نباشد من طعام نخورم و در اثناء طعام یاد خدا و ذکر خدای تعالی بسیار کنند و بازی و لغو و بی ادبی نکنند که هر چه کنند طعام در روز قیامت شماتت دهد و طعام باید بسیار گرم نباشد و طعام بسیار گرم بی برکت بود و شیطان شریک شود و بر طعام پف نکنند که برکتش برود و نیز از جهت ادب بر طعام و آب و بر روی مصحف و بر موضع سجده پف نباید کرد و استخوان را از گوشت بسیار خالی نباید کرد که نصیب اجنه است و مروی است که هر کس چنین کند بهتر از آن چیزی از خانه اش کم شود و چون جمعی در سفره باشند اگر کسی زودتر سیر شود دست نکشد که مبادا رفقا خجل شوند و گرسنه مانند و هر کس ثواب را طلبد چنان است که مثل آنرا تصدق کند و هر کس که انگشتان بلیسد خدای تعالی فرماید که بارک الله فیک و خوردن ریزه های نان و طعام که از خوان بیفتد باشد امان است از جنون و جذام و برص و صفراء و حمق و دوای هر علت و مهر حور العین است و اولاد را بسیار کند و فقر را زایل کند از او و از ولد و ولد ولدش تا هفت پشت اما اگر در صحرا و بیرون خانه باشد ریزهای خوان را نباید برداشت هر چند بسیار باشد که نصیب طیور و حیوانات است و هر کس پارهٔ نانی را از سر راه بردارد و بخورد او را هفتصد حسنه باشد و اگر از میان نجاست بردارد و بشوید و بخورد بهشت او را واجب شود و اگر کناری گذارد هفتاد حسنه دارد و هر کس پارهٔ نانی با خرمائی یا کمتر از آن از نعمتها هر چه باشد افتاده ببیند بردارد و بخورد هنوز از شکمش بیرون نرفته باشد که گناهانش آمرزیده شود و بهشت بر او واجب گردد و چون از طعام فارغ شود بگوید الحمد لله الذی اطعمنا فی جائعین و سقانا فی ظمائین و کسانا فی عارین و هدانا فی ضالین و حملنا فی راجلین و آوانا فی ضاحین و اخدمنا فی عانین و فضلنا علی کثیر من العالمین و هر کس بعد از طعام بگوید الحمد لله الذی اطعمنی هذا و رزقنیه من غیر حول منی و لا قوة کفارهٔ شصت سال گناه باشد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هر گاه که شیر تناول فرمودی گفتی اللهم بارک لنا فیه و ابدلنا خیراً منه و چون خوان را بر داشتند بگوید الحمد لله رب العالمین اللهم اجعلها نعمة مشکورة و اوصلها بنعماء الجنة و صاحب طعام را دعا کنند و بگویند اللهم بارک لهم فیما رزقتهم واغفر لهم وارحمهم اللهم اطعم من اطعمنی واسق من سقانی و بعد از طعام دست را از چربی پاک بشوید که اگر چربی در دست بماند و بخوابد از مکروه اجنه ایمن نبود و چون بعد از طعام دست شوید دست بر ابرو بمالد و سه مرتبه بگوید الحمد لله المحسن المجمل المنعم المفضل از رمد چشم ایمن گردد و اگر دست بر رو بمالد بگوید الحمد لله الذی هدانا و اطعمنا و سقانا و کل بلاء صالح اولانا و اگر میوه نو ببیند ببوسد و بر چشم گذارد و بگوید اللهم کما ارتینا اولها فی عافیة فارنا آخرها فی عافیة و مرویست بگوید اللهم بارک لنا فی عمرنا و بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مدنا و چون تناول کند بگوید اللهم فکما اطعمتنی اولها فاطعمنی آخرها و بارک لی فیهما و مستحب است که آنرا اول بکوچکتر اطفال دهد و مرویست که میوه را بشوید که هر میوه زهری بر روی دارد و بعد از طعام خلال کردن سنت است دهن را خوشبو و دندانرا محکم کند و سبب زیادتی رزق باشد و خلال را از هیچ چیز انتخاب نباید که از طعام که در بن دندان مانده و بدبوی شده باشد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که خدای تعالی رحمت کند بر هر کس که او در وضو و ... کند از امت من و ملکی از آسمان دعا کند که اللهم بارک فی المتخللین و المتخللات و خلال بن انانیت که سر که در خانه های خود نگاه دارند و ... کسانی هستند که خلال کنند و هر چه با خلال از بن دندان بیرون آورند باید که دور اندازند و اما آنچه از دندانها با سر زبان بیرون آورند و جدا شود باید آنرا فرو برند و باید که با چوب ریحان و چوب انار و خلال نکنند که رگ جذام را بحرکت آورد و مروی است که هر کسی که تا نیز دندانهای خود را خلال کند تا هفتاد روز دعایش مستجاب نخواهد شد

در بعضی از آداب و در خلال کردن

مرجان نهم حیا معیشت بدانکه مجامع آداب کل بنابر آنچه خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه در اخلاق خود فرموده است
این است که اول دست و دماغ و دهن خود را شسته و آنها را تنظیف و پاکیزه نماید بعد از آن بر یکطرف خوان طعام حاضر شود
و بر نشستن بخوردن مبادرت ننماید مگر آنکه میزبان و صاحب خانه باشد و دیگر آنکه باید خامه های خود را آلوده بطعام نکند
و زیاده از سه انگشت غذا تناول ننماید و در حین تناول دهن خود را زیاد نگشاید و لقمه ها را بزرگ بر ندارد و زود فرو ندهد
و در حین خوردن انگشتان خود را نلیسد و بطعامها نظر نیندازد و طعام را نبوید و حریص بر خوردن نیکوترین طعامها نباشد و
هرگاه آن نوع طعام در خوان کمتر از سایر اطعمه بود در این صورت غیر را در خوردن بهترین طعامها اختیار نماید و چربی بر انگشتان خود
نگذارد و نان و نمک را آلوده بچربی دست ننماید که طباع از آن تنفر کنند و در حین خوردن غذا نظر نکند بکسی که مشغول طعام خوردن
میباشد و نیز نظر بلقمه کسی ننماید و از پیش خود غذا تناول کند و اگر استخوان یا امثال آن در حین اکل بدهن آید باید روی نان و سفره نیندازد
و هرگاه در لقمه که در دهن نهاده استخوانی یا موئی بوده باشد بنحوی آن لقمه را از دهن بیرون آورد و بیندازد که احدی بر آن مطلع
نگردد و در حین اکل هیچ کاری نکند که باعث تنفر غیر گردد و باقی مانده غذای او بطوری باشد که هرگاه دیگران بخواهند بخورند
نفرت از خوردن آن نکنند و پیش از رفقا از اهل مجلس از سر خوان برنخیزد و دست از طعام باز ندارد بلکه اگر سیر هم شده توقف
نماید و بطوری خود را مشغول کند تا آنکه دیگران از طعام خوردن فارغ گردند و هرگاه سایرین از خوردن فارغ شوند او نیز دست
باز دارد اگر چه هنوز سیر نشده باشد مگر آنکه در خانه خود باشد یا در محفل خاص یاران و دوستان مخصوص خود بوده باشد و هرگاه
در اثناء طعام محتاج بآب گردد شتاب در آشامیدن آب ننماید و در حین خوردن و جاییدن و فرو دادن غذا طوری نباشد که از
دهن و حلق او صوتی خارج شود که دیگران بشنوند و هرگاه بخواهد خلال نماید از مردم دور شود اگر ممکن شود و الا صبر کند تا حین
انصراف اهل مجلس و آنچه از بن دندان بازبان در آورد فرو برد و آنچه را بخلال بیرون آورد دور اندازد بنحوی که باعث تنفر دیگران نگردد و
در وقت شستن دست در تنظیف انگشتان و بیخ ناخنها سعی و کوشش نماید و همچنین در تنظیف دهن و لب و دندان و در حین شستن
دهن غرغره ننماید و آب را از دهن در میان طشت نریزد و فرو نبرد و اگر بخواهد آب را از دهن بریزد دست خود را پرده قرار دهد
که دیگران ملتفت نگردند و قبل از خوردن و بعد از آن پیش از دیگران دست نشوید مگر آنکه صاحب خانه باشد که در اول طعام مبادرت
نماید در شستن دست **لؤلؤ دهم اجتماعیت** بدانکه این آداب که مذکور شد اکثر آنها در صورتی است که انسان بحال انفراد
و تنها غذا تناول نماید و اما اگر با دیگری باشد علاوه بر آداب مذکوره ادبهای چند دیگر نیز باید مراعات کند اول آنکه دست بطعام
دراز نکند تا آنگاه که کسی که بروی مقدم است در سال یا در علم یا در ورع یا بسببی دیگر دست دراز کند و اگر مقدم بر همه خود وی
باشد دیگران را در انتظار نگذارد دوم آنکه خاموش نباشد که این سیرت عجم بود ولیکن سخنان خوش گوید از حکایات پادشاهان
و سخن حکمت و کلام بیهوده نگوید سوم آنکه جانب همکاسه نگاه دارد تا بهیچ حال بیش از وی نخورد که آن حرام باشد چون طعام
مشترک باشد بلکه با ایثار کند و بهترین پیش او نهد و اگر رفیق او هم سن خورد از او تقاضا کند تا بر نشاط خورد و سه بار بیش نگوید که
بخور که زیادت از این الحاح و افراط بود و سوگند ندهد که طعام حقیر تر از آن بود که سوگند دهند چهارم آنکه محتاج ننماید دیگری
را که او را بگوید بخور لیکن موافقت با وی کند چنانکه او میخورد و نباید که آن عادت خود کند که بخورد که آن ریا باشد اما در میان خود را
بادب دارد چنانکه در پیش مردمان تا چون با مردم باشد با دب تواند خورد و اگر بمقصد ایثار کمتر خورد نیکو بود و اگر زیاده از عادت
خورد تا دیگران را نشاط بود هم نیکو است **ابن مبارک** درویشان را دعوت بخرما کردی و گفتی که هر که بیش خورد هر دانه خرما
که زیادت آید درهمی بوی دهم آنگاه دانه ها بشمردی تا که بیش دارد هر دانه درهمی بوی دادی پنجم آنکه چشم در
خورنده نماند و در لقمه دیگران ننگرد و پیش از دیگران دست باز ندارد هرگاه دیگران از وی حشمت داشته باشند و او را
بزرگ و مقدم بر خود شمارند و اگر کم خواره باشد در ابتداء دست کشیده دارد تا آخر بنشاط خورد و اگر نتواند چنین کند
باید عذر خود را بدیگران بگوید تا ایشان در خوردن خجالت نکشند ششم آنکه کاری نکند که دیگران را از آن کراهت و نفرت
طبع بود و دست در کاسه نیفشاند و دهن نزدیک کاسه و روی آن نبرد چنانکه اگر چیزی از دهان باز گردد در کاسه افتد
و اگر بخواهد چیزی از دهان بیرون آورد روی خود از مردم بگرداند و لقمه روغن آلوده در سرکه نزند و لقمه که بدندان پاره کرده
در کاسه فرو نبرد که طبع مردم را از اینها نفرت بود و سخن از چیزهای مکروه و مستقذره نگوید هفتم آنکه چون دست
در طشت شوید آب دهان در پیش مردمان در طشت نیفکند و کسی را که [illegible] بود مقدم دارد و اگر وی را اکرام کند قبول نماید
و طشت از جانب راست بگرداند و آب جمله دستها جمع کند و هر یکی را جدا : [illegible] این از عادات عجم بوده و اگر مجمع هم
بیکبار دست بشویند اولی تر و بتواضع نزدیک تر و اگر آب از دهن [illegible] بر رفق برود تا ترشح بکسی نکند و رشاش
بفرش نرسد و کسی که آب بر دست میریزد بر پای ایستاده باشد اولی [illegible] آنکه نشسته باشد و جمله این آداب مذکوره
در اخبار و آثار آمده و فرق و امتیاز آدمی و بهیمه باین آداب است [illegible] زیرا که بهیمه بمقتضای طبع خورند و نیکو را
از زشت ندانند که دنیا از غیر [illegible] اند و چون آدمی [illegible] زاده آداب و کمالات را [illegible] کرده با

در آداب طعام خوردن بقول خواجه نصیر الدین طوسی

در آداب طعام خوردن با دیگران در حال اجتماع

در تفصیل جواهر زینت فرائد فروع دین

عقد هفتم در شربتها بدانکه اخبار در فضیلت آب و کیفیت شرب آن و آداب آن از ائمه اطیاب بحد کثرت و اشتهار است و ما
از جمله منقول بعضی از آنها و ما للاختصار اقتصار مینمائیم در رجال الصالحین است که مروی است از ائمه طاهرین ع
که سید اشربه جنت آب است و هر کس از آب ملتذ شود خدای تعالی او را از اشربه بهشت ملتذ گرداند و گویا معنی ملتذ
شدن از آب این است که قدر این نعمت و تفضل الهی را در اعطای آن بداند یکی از اطباء حضرت امام موسی ع را از آب
خوردن منع کرد آنحضرت فرمودند چرا منع میکنی آب طعام را هضم میکند و صفرا را بشکند و اطفاء حرارت کند و غضب
بنشاند و عقل بیفزاید و اما افراط نباید کرد و ناشتا نباید آشامید مگر در تابستان و در حلیة المتقین در آداب آب خوردن
فرموده که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر گاه که آب بخورد و حضرت امام حسین ع و اهل بیت او را
یاد کند و لعنت نماید کشندگان آنحضرت را حق تعالی صد هزار حسنه برای او بنویسد و صد هزار گناه از او محو نماید و صد هزار
درجه از برای او بلند کند و چنان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده باشد و حق تعالی در قیامت او را خوشحال و مطمئن
خاطر محشور گرداند و اگر باین نحو بگوید خوب است صلوات الله علی الحسین و اهل بیته و اصحابه و لعنة الله علی قتلة الحسین
و اعدائه و در حدیث صحیح از آنحضرت منقول است که گاه باشد که شخص یک شربه آب بخورد و خدا او را بهمان آب خوردن
بهشت ببرد باینکه آب بخورد و هنوز خواهش آب داشته باشد که از لب بردارد و حمد خدا بگوید پس باز بخورد و هنوز
سیر نشده باشد که از لب بردارد و حمد خدا بگوید پس باز بخورد خدا بسبب این بهشت را برای او واجب گرداند و در حدیث معتبر
دیگر از آنحضرت منقول است که حضرت رسول ص چون آب میخوردند این دعا را میخواندند الحمد لله الذی سقانا عذبا زلالا و
لم یسقنا ملحا اجاجا و لم یؤاخذنا بذنوبنا و در حدیث دیگر فرمود که هر گاه در شب آب بخوری ظرف آب را حرکت بده
و بگو یا ماء ماء زمزم و ماء فرات یقرئانک السلام و در روایت دیگر فرمود که هر که در شب آب بخورد و سه مرتبه بگوید
علیک السلام من ماء زمزم و ماء الفرات آب خوردن در شب باو ضرر نرساند و در روایت دیگر منقول است که حضرت در
وقت آب خوردن این دعا بخواندند الحمد لله الذی سقانی فارونی و اعطانی فارضانی و عافانی فکفانی اللهم اجعلنی ممن
تسقیه فی المعاد من حوض محمد صلی الله علیه و آله و تسعده بمرافقته برحمتک یا ارحم الراحمین حضرت امام رضا ع فرمودند
که بر بالای طعام آب بسیار خوردن ضرر ندارد و اما در غیر اینحال آب بسیار مخور و فرمود که اگر کسی بعد از دو کف طعام خورد
و آب بعد از آن نخورد تعجب دارم که چرا معده اش منشق نشود و مشهور میان علماء آنست که آب ایستاده خوردن مکروه است در شب و
سنت است که بسه نفس خورده شود و احادیث بسیار وارد شده است که آب ایستاده خوردن خوب است و آب بیک نفس خوردن
خوب است و بهتر آنست که بسه نفس خورده شود و در روز آب ایستاده بخورد و در شب نشسته چنانچه از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام منقول است که آب ایستاده خوردن در روز طعام را گوارا میکند و در شب ایستاده آب خوردن باعث
غلبه زرداب و صفرا میشود و در حدیث دیگر فرمود که آب ایستاده خوردن باعث زیادتی قوت و صحت بدن است
و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که آب ایستاده مخورید که باعث دردی میشود که دوا نداشته باشد مگر آنکه خدای تعالی
عافیت دهد و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که ایستاده آب مخور و بر دور هیچ قبری مگرد
و در آب ایستاده بول مکن پس هر که چنین کند و بلائی باو برسد ملامت نکند مگر خود را ابن بابویه گفته است که مراد از
این احادیث آب خوردن در شب است و بدو سند حسن از حضرت صادق ع منقول است که آب را بسه نفس خوردن
بهتر است از خوردن بیک نفس و در حدیث دیگر منقول است که شخصی بمجلس آنحضرت عرض کرد که اگر کسی دم از آب بردارد
چون است فرمود که مگر لذتی هست غیر آن گفت که مردم میگویند که این شرب هیم است یعنی شتر تشنه حضرت فرمود که شرب
هیم آنست که در وقت آشامیدن نام خدا نبرد و در روایت دیگر منقول است که اگر کسی که آب بنوشد میدهد بنده تو باشد که
بسه نفس آب بخورد و اگر آزاد باشد بیک نفس آب بخورد و در روایت معتبر منقول است که حضرت رسول ص گذشتند بر
جماعتی که دهان بر آب گذاشته بودند و میخوردند حضرت فرمودند که بدست خود بخورید که بهترین ظرفهای شما است و
در احادیث معتبره از امام محمد باقر ع منقول است که از آداب آب خوردن آنست که اول بسم الله بگوئی و چون فارغ شوی الحمد
لله بگوئی و از پیش دسته کوزه و از جائی که شکسته باشد یا رخنه داشته باشد نخوری که آن دو موضع جای شیطان است
و حضرت رسول نهی فرموده از دمیدن در آب بدهان و از حضرت صادق ع منقول است که دمیدن در آب وقتی مکروه است
که دیگری خواهد از آن آب بخورد و حاضر باشد که مبادا او را خوش نیاید و از آنحضرت نهی وارد شده از آب خوردن بدست
چپ و فرمود که آب را بمکید و کم کم بخورید و دهان را پر مکنید که باعث درد جگر شود و در کیمیای سعادت میگوید که از آداب
آب خوردن آنستکه کوزه بدست راست گیرد و بگوید بسم الله و باریک کشد و بر پا ایستاده و خفته نخورد و در ابتداء بکوزه بنگرد
تا خاشاکی و حیوانی در آن نباشد و اگر جشائی در گلو برآید دهان از کوزه بگرداند و اگر دیگر باره بیش خواهد خورد سه بار خورد
و هر بار بسم الله و در آخر الحمد لله گوید و در زیر کوزه نگاه دارد که آب نچکد بعد از آن بگوید الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته و لم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا

درّهٔ نوزدهم بدانکه اخبار بسیار و احادیث بیشمار در خواص و آثار انواع اطعمه و ماکولات و حبوبات از حضرات
ائمهٔ اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار عز صدور و اصدار یافته و ما از جمله آنها در این مضمار بنقل شرذمهٔ اکتفا و اقتصار
مینمائیم در کتاب جمال الصالحین است که مرویست از اهل بیت طاهرین علیهم السلام که ما و شیعیان ما از حلاوت مخلوق
کشته‌ایم از این است که حلاوت را دوست داریم و نیز مرویست که مؤمن لذیذ و شیرین است و لذیذ و شیرین را دوست دارد
و مرویست که شکر تمامی دواست و هیچ مضرت در او نیست و عسل دوای هر علت است و هیچ چیز ضرر نکند اما قلت
استعمال آن در احادیث یک انگشت و سه انگشت و ماهی یکمرتبه و مثل آن وارد شده مگر هر وقت و در هر حال که
خواهند و توقع شفا داشته باشند و نیز مرویست که عسلی که سبز باشد بویش عطسه آورد با طعمش در دهان تند و گزنده
بوده باشد سمّ قاتل است و غیر آن نافع است و دواست و مرویست که ما اهل بیت خرما را دوست داریم و شیعیان ما که از
طینت ما مخلوق اند نیز خرما را دوست دارند و اعدای ما از طینت آتش مخلوق‌اند مسکرا را دوست دارند و نیز مرویست
که اکرام کنید عمّهٔ خود نخله را که از بقیهٔ طینت آدم مخلوق شده و هر کس هر روز هفت دانه خرمای عجوه که نوعی است از
خرما بناشتا بخورد در آن روز از سحر و زهر و شیطان ایمن کردد و اگر وقت خوابیدن بخورد کرم معده را بکشد و مرویست که
اکرام کنید نان را که خدای تعالی برای او برکات سموات را انزال فرموده و برکات ارض را بیرون آورده و از عرش تا ارض
در آن عمل نموده اند و از جملهٔ اکرامش آنستکه با کارد نبرند و زیر پای نگذارند و چون بر سفره حاضر شود انتظار چیز
دیگر نکشند و نیز صحن نگذارند مرویست که دانیال علیه السلام بکشتی بانی نانی داد که او را در کشتی نشاند کشتی بان نان را
دور انداخت و گفت این را چکنم این خورده پیش ما در زیر پای افتاده است دانیال دست بدعا برداشت و گفت خدایا دیدی
که با نان چکرد و گفت نان را اکرام فرمای پس خدای تعالی فرمود که باران از آسمان نبارید و گیاه از زمین نرست و قحط شایع
کشت تا بحدی که زنی بزن دیگر گفت بیا امروز فرزند آن ما را ما هم بخوریم امروز فرزند مرا بخوریم و فردا فرزند ترا
بخوریم و در آن روز آن طفل را با هم خوردند و روز دیگر مادر آن طفل راضی بخوردن فرزند خود نکردید بمحاکمه را نزد حضرت
دانیال آوردند گفت کار شما باینجا رسیده که فرزندان خود را میخورید پس دعا کرد که خدایا کودکان و بیکناهان را بگناه
کشتی بان مواخذه مکن و بر ایشان رحم فرما پس باران آمد و قحط زائل کردید و از ایشان علیهم السلام مرویست که فضل
نان جو بر سایر نانها مثل فضل ما است بر سایر ناس و دوای هر علت است و صاحب سل را هیچ چیز نافع تر از نان برنج
نیست و روایات بسیار از ائمهٔ اطهار وارد شده است که ما اهل بیت گوشت بسیار تناول کنیم و بسیار دوست داریم کسی را
که گوشت را دوست دارد و سید طعامها گوشت است در دنیا و آخرت و هر کس چهل روز گوشت نخورد بد خلق شود پس
در گوشش اذان باید گفت و مستحب است هر سه روز گوشت خوردن و یکروز در میان نباید گوشت خورد و بهترین گوشتها
گوشت گوسفند است و مرویست که اگر بهتر از آن بودی خدای تعالی از فدای اسمعیل نمودی و گوشت کبک تب را دفع
میکند و بهترین اعضای حیوان اعالی بدن است و مذموم ترین اعضا آنستکه بموضع بول نزدیک تر است و سید طعامها
گوشت و برنج است و برنج بواسیر را قطع کند و مریض را نافع است و هریسه مائده است که بر حضرت پیغمبر ص نازل کشت
و چهل روز قوت عبادت را فزاید و عدس دل را رقیق کند و اشک را روان کند و باقلا دماغ و ساقها را قوت دهد و خون
صالح از آن تولد کند و پنیر و کردکان هر یک بتنهائی ضرر کنند و باهم نافع باشند و در روایت دیگر آمده است که پنیر در
روز ضرر کند و شب نافع باشد و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود چه خوب لقمه‌ایست پنیر دهن را
خوشبوی کند و خوش طعم نماید و طعام را هضم کند و اشتها آورد و هر کس اول ماه را پنیر خورد امید هست که در آن
ماه دعایش مستجاب کردد و رد نشود و خربزه آبش رحمت است و شیرینیش راحت و بیک لقمه از آن هفتاد هزار حسنه ثبت
کردد و هفتاد هزار سیئه محو شود و ناشتا نباید خورد که مورث فالج است و انکور را از میوه‌های بهشت است و
انکور سیاه غم را زائل کند و هر کس هر روز بناشتا بیست و یکدانه مویز سرخ بخورد از جمیع امراض ایمن کردد مگر مرض موت
و مرویست که خدای تعالی صد و بیست نوع میوه بشما داده و سید همه انار است و فرزند را نیکو کند و اگر انار را
کرسنه بخورد سیر شود و اگر بر سر طعام بخورد هضم کند و در هر اناری دانه از بهشت است از این جهت است که انار را
بتمام باید خورد تا دانه بهشت فوت نشود و هر کس که یک انار به تنهائی بخورد خدای تعالی چهل روز شیطان را از او دور
کرداند و اگر دو انار بخورد صد روز و اگر سه انار بخورد یکسال و هر کس که یکسال شیطان از او دور شود گناه نکند
و هر کس گناه نکند بهشت رود و در روایت دیگر آمده است که هر کس یکدانه انار بخورد دل را نورانی کند و چهل روز وسوسهٔ
شیطان را برطرف کند و هیچ دانهٔ انار داخل شکم مؤمن نشود مگر آنکه دوای چهل کوفت باشد و سبب
سحر و زهر و سایر عوارض و بلغم و وبا و رعاف و تب را دفع کند و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند که ما اهل بیت
بیماران خود را بر سبب ذات سرد مداوا میکنیم شما نیز بیماران خود را سیب بدهید که هیچ چیز نافع تر از آن نیست دا[illegible]

در بیان بعضی از خواص و فواید ماکولات

در بیان بعضی از فواید انار و منافع

گویند که اهل بیت من بیمار بودند ایشان را سیب دادم همه صحت یافتند و خوردن سیب ناشتا معده را قوت دهد و زهر
جانوران را هیچ چیزی نافع تر از آرد سیب نیست که بیاشامند و آشامیدن آرد سیب در رعاف نیز وارد شده در به آبی
و به معده را و دل را قوت دهد و رنگ رو را صاف کند و بچه را دلیر نماید و فرزند را جمیل کند خصوصاً اگر ناشتا بخورد
و غم را ببرد هم چنانکه انگشت عرق پیشانی را پاک کند و دل و چشم را جلا دهد و عقل بیفزاید و محبت را در دل زیاد کند
و هر که یک به بخورد خدای تعالی چهل روز زبانش را بحکمت جاری گرداند و اگر سه روز ناشتا بخورد ذهن را صفا دهد
و دل از علم و عقل مملو گردد و از کید ابلیس و جنودش محفوظ گردد و امرود دل را قوت دهد و معده را دباغت کند
و دردهای اندرون را تسکین دهد و بر سر طعام نافع تر است و دلگیری ببرد و انجیر شبیه ترین چیزها است بمیوه های
بهشت و بواسیر و نقرس را دفع کند و بوی دهن ببرد و استخوان محکم گرداند و هر علتی را نافع بود و محتاج بهیچ دوا نباشد
و کدو دماغ را قوت دهد و عقل را زیاد کند و حضرت پیغمبر چون در خانه اش طعام پختندی فرمودی تا کدو در آن
بسیار کنند و چغندر بر کناره فردوس روید و برگ آن عرق جذام را قطع کند و مرض برسام را هیچ چیز نافع تر از آن نبود
و بیمار را نافع بود و موجب خواب و استراحت او باشد و هیچ الم در آن نبود و از بیخ آن احتراز باید کرد که تهییج سودا کند
که تهییج سودا کند و کراث امان است از قولنج و بواسیر و در مباشرت معین باشد و بادنجان امان است از برص و آلام را نافع
است و المی در آن نباشد و در سرما و گرما و پیر و جوان را موافق باشد و پیاز بلغم را ببرد و خون را صاف کند و دهن را خوشبوی
کند و عقل را بیفزاید و اعصاب را محکم سازد و مجامعت را اعانت کند و گوشت دندان را محکم کند و مروی است که چون داخل
بلادی شوید از پیاز آن بخورید که تغییر آب و هوا را نافع است و گندنا سید سبزیها است و هر روز هفت قطره از آب بهشت
بر آن ریزد و بواسیر را قطع کند و دهن را خوشبوی کند و بادها را بشکند و امان است از جذام کسی را که بآن مداومت نماید
و چون سه روز بخورند سپرز را نافع است و کاسنی سید سبزیها است هر روز قطره از بهشت بر آن ریزد پس نباید آن را
افشانند [illegible] و سبزی حضرت پیغمبر است و اولاد ذکور را بسیار کند و مروی است که فضل آن بر سایر سبزیها مثل فضل
ما است بر سایر ناس و دوای هر علتی است و هر کس وقت خوابیدن هفت برگ از آن بخورد از قولنج ایمن گردد و اگر کسی
روز جمعه پیش از نماز هفت برگ بخورد از اهل بهشت شود و مسموع گشته که اگر تخم کاسنی را بکارند و بعد از آن دو مرتبه
دست نشان کنند لطیف و شیرین شود و بادروج که بفارسی بادرنجبویه گویند سبزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
و اهل بهشت خوان خود را زینت بآن نمایند و امان است از جذام و از هر علتی و حضرت امام موسی علیه السلام فرموده دوست دارم
که پیش از طعام از آن بخورم و بعد از آن هر چه بخورم پروا ندارم و اگر بعد از طعام بخورد هضم طعام کند و دفع ثقل نماید و
بوی دهن را خوش کند و برگ ترب طعام را هضم کند و بادها را دفع نماید و بول براند و بیخ آن بلغم را قطع نماید و
کسی که در شب چهار شنبه بخورد که آن را بفارسی تره تیزک گویند از جذام و برص ایمن باشد و قاووت بوحی الهی ساخته
شده است گوشت برویاند و استخوان محکم کند و برص را ببرد و بلغم و صفرا را قطع کند و هفتاد نوع از بلاها را دفع
کند و اگر بعد از طعام بخورند معین هضم باشد و غذای انبیا است که مردان قاووت و شکر بخورند که ایشان را مضر
باشد و اگر هفت مرتبه با آب بشویند و بعد از آن بملح دیگر بریزند تب را ببرد و تقویت ساق و قدم کند و کسی بمرض
برسام مبتلا گشت حضرت امام جعفر صادق ع فرمود قاووت جو بیاشامد دو مرتبه بیش تر نیاشامید که شفا یافت
و قاووت عدس تشنگی را بنشاند و معده را قوت دهد و هیجان خون را ساکن گرداند حرارت اندرون بنشاند و دوای
هفتاد علت بود و مرویست که زنی را حیض غلبه کرده بود تا آنکه مشرف بر موت شده بود حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود که قاووت عدس را بیاشامید صحت یافت و کسی که بمخ مرغ مداومت نماید اولادش بسیار شود و ماهی بسیار خوردن
بدن را لاغر کند و اگر کسی شب ماهی بخورد و بر سر آن چند دانه خرما یا عسل نخورد بیم فالج بود و چربی گوشت هر لقمه
که داخل بدن شود باندازه آن درد بیرون کند و روغن دوا است و مرویست که چون کسی به پنجاه سال برسد شب نخوابد
و روغن خورده باشد که موافق مزاج ایشان نیست و در حلیة المتقین فرموده که در مدح روغن خصوصاً روغن گاو
احادیث بسیار وارد شده است و از برای پیران که پنجاه سال و زیاده داشته باشند منع از خوردن روغن وارد شده است
و مضمون است که روغن گاو شفاء است و از حضرت صادق ع مرویست که شیر گاو دوا است و روغن گاو شفاء است و گوشت
گاو درد است و از حضرت رسول منقول است که بر شما باد بخوردن شیر گاو که آن از همه درختی میخورد و خاصیت
هر گیاهی در شیرش هست و در روایت دیگر است که شیر گاو برای فساد معده نافع است و منقول است که شیر خوراک پیغمبران
است و در حدیث معتبر منقول است که حضرت رسول هر چه میخوردند و میآشامیدند میگفتند اللهم بارک لنا فیه و ابدلنا
خیراً منه و چون شیر تناول میفرمودند میگفتند اللهم بارک لنا فیه و زدنا منه و از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که
فرمودند شیر بز کوسفند سیاه بهتر است از شیر زرد و کوسفند سرخ و شیر بز گاو سرخ بهتر است از شیر زرد گاو و سیاه ...

جواهر کلمات (زبرجدة قرآنية) لتقليل الاكل والاشربة

قال الله تعالی کلوا واشربوا ولا تسرفوا ان الله لا یحب المسرفین بدانکه آیات و اخبار و روایات در فضیلت جوع و گرسنگی و تقلیل در اکل و کم خوردن فوق حد احصاء و خارج از عد و استقصاء است و ما از جمله آنها در این مضمار بذکر یک آیه و پنج روایت و نقل سه حکایت رعاية للاختصار اقتصار مینمائیم اما آیه همین آیه مذکوره است که خداوند منان در این فرمان لازم الاذعان امر نموده است بندگان خود را بخوردن و آشامیدن و نهی فرموده است ایشان را از اسراف ورزیدن و افراط در خوردن نمودن بر تفسیر صحیح است که مراد بمسرفین که باری تعالی آنها را دوست نمیدارد کسانی هستند که زیاده از سیری خورند چنانچه در ضمن خبر نبوی که در احیاء العلوم و معراج السعادة آنرا نقل نموده اند این است که آن بزرگوار فرمود کافی است از برای آدمی زاد که لقمه چند خورد که او را زنده بدارد و اگر باین اکتفاء نکند و بیشتر بخورد پس ثلث شکم را از برای غذا قرار دهد و ثلث از برای آب و ثلث از برای نفس کشیدن و در همان تفسیر از علی بن ابراهیم و اقدی نقل نموده اند که گفته جمع الله الطب فی هذه الآیة کلوا واشربوا ولا تسرفوا یعنی بتحقیق که باری تعالی جمع نموده است تمام قواعد و قوانین علم طبیه را در یک آیه از قرآن که آیه کلوا واشربوا ولا تسرفوا است و بصحت پیوسته است که هرون الرشید طبیبی حاذق و دانشمند ترسا و نام او بختیشوع بود علی بن واقد را گفت که در کتاب شما چیزی از علم طب هست واقد گفت بلی حق تعالی جمله طب را در نیم آیه از قرآن بیان فرموده و هو قوله تعالی کلوا واشربوا ولا تسرفوا پس گفت از پیغمبر شما چیزی در این باب واقع شده است گفت بلی جمله طب را در کلمه چند جمع فرموده است و گفته است المعدة بیت الداء والحمیة رأس کل دواء واعط کل نفس ما عودته معده خانه بیماریها است و پرهیز کردن سر همه دواها است و هر نفس را انقدر باید داد که عادت کرده باشد بختیشوع گفت که ما ترک کتابکم ولا نبیکم لجالینوس طبا کتاب شما و پیغمبر شما هیچ چیز از طب را از برای جالینوس فرو گذار نکرده اند اما روایات **روایت اول** در احیاء العلوم بترجمه معراج السعادة است که حضرت پیغمبر ص فرمود که جهاد کنید با نفسهای خود بگرسنگی و تشنگی پس بدرستی که اجر و ثواب در آن مثل اجر و ثواب کسی است که در راه خدا جهاد کند و هیچ عملی در نزد خدا محبوب تر از گرسنگی و تشنگی نیست **روایت دوم** ایضا در معراج از حضرت صادق ع روایت نموده است که فرمود فرزند آدم را چاره نیست از خوراکی که او را بپای دارد پس هر وقت که یکی از شما چیزی بخورد ثلث شکم را از برای طعام قرار دهد و ثلث از برای آب و ثلث از برای نفس و خود را فربه نسازید مانند خوکها که آنها را از برای ذبح کردن فربه میسازند بل تن را فربه میسازی و روح را لاغر میکنی **نظم** همی مرد عیسی از لاغری ۔ تو در بند آنی که خر پروری **روایت سیم** در همان دو کتاب است که پیغمبر ص فرمود که کم خوردن عبادت است و خدا مباهات و فخر میکند بر ملائکه بکسی که خوراک او در دنیا کم باشد و میفرماید نگاه کنید به بنده من که او را در دنیا مبتلا کردم بغذا و آب و آنها را بجهة من ترک کرده است شاهد باشید که از هیچ خوردنی بنده من بجهة من نمیگذرد مگر آنکه در جای آن در بهشت باو عوض میدهم **روایت چهارم** ایضا در همان دو کتاب است که از آن بزرگوار منقول است که فرمود نزدیکترین مردم بخدا در روز قیامت کسی است که بسیار در دنیا گرسنگی و تشنگی خورد و اندوه او بسیار باشد **روایت پنجم** ایضا در آن دو کتاب از انس روایت نموده اند که فرمود بهترین مردم کسی است که کم باشد خوراک او و خشنود او راضی باشد از لباس با آنچه عورت او را بپوشاند و از عیسی بن مریم ع نقل نموده اند که فرمود گرسنگی دهید جگرهای خود را و برهنه و عریان دارید بدنهای خود را که شاید باین جهت دلهای شما خدا را ببیند **موقظة فیها موعظة** ای جان برادر ملاحظه نما حال سروران دین را از خاتم انبیاء گرفته تا اوصیاء معصومین او که چگونه در این دار دنیا با کمال توانائی و قدرت که اگر اراده میکردند تمام کوههای دنیا از برای ایشان طلا [illegible] ملبس بودند گرسنگی ها کشیدند و آن جوع که بفرمایش صادق آل محمد ادام مؤمن است چه لذتها که چشیدند در احیاء العلوم که ترجمه معراج السعادة است که بعضی از زوجات خاتم انبیاء گفته که حضرت رسول ص هرگز سیر نشد و بسا بود که از کثرت گرسنگی آن حضرت ص را گرسنه میدیدم دل من برای او میسوخت و گریه میکردم و دست بر شکم مبارکش میکشیدم و بآن سید عرض میکردم که جانم فدای تو باد از دنیا این قدر اکتفاء نما که قوت تو باشد و ترا از گرسنگی باز دارد آن حضرت ص فرمود که برادران من از پیغمبران اولو العزم صبر نمودند بر حالتی که از این بدتر بود پس بر این حال گذشتند و از دنیا رفتند و بر پروردگار خود وارد شدند پس خدا اکرام نمود ایشان را و بزرگ کرد ثواب ایشان را پس من خود را می بینم که شرم دارم اگر برفاهیت بگذرانم که مرتبه من از ایشان پست تر باشد پس اینکه صبر کنم چند روزی در نزد من محبوب تر است که نصیب و بهره من فردا در آخرت کم بوده باشد و هیچ چیز در نزد من محبوب تر از آن نیست که به برادران و دوستان خود ملحق شوم و با ایشان برسم **ورود** لئالی الاخبار مذکور است که روزی حضرت فاطمه قرص نانی پخته و خدمت حضرت خاتم النبیین ص آورد حضرت ص فرمودند چیست این ای فاطمه عرض کرد قرص نانی است که خود از آن پخته ام و برای تو آوردم و لکن حضرت فرمودند که بخدا قسم که این اول طعامی است که از سه روز تا بحال بدهن پدرت میرسد چه در این سه روز چیزی بدهن پدرت

نرسیده است و تسلیت قناعت نسبت آن بزرگوار بشکم نان جو مشهور و در کتب معتبرهٔ اخبار و احادیث مذکور است و این
ناچیز گوید که در رسالهٔ انوار المواهب خود علتی از برای این فعل آن صاحب مفاخر و مناقب ذکر نموده ام هر کس که طالب است بآنکتاب
رجوع نماید و ایضاً در آن کتاب از عبدالله بن عمر نقل نموده که گفت روزی در خدمت حضرت رسالت پناه از مدینه بیرون آمده و در راه
میرفتیم تا به بعضی از نخلستانهای طایفهٔ انصار رسیدیم پس دیدم آن بزرگوار را که از خرماهای که بر روی زمین ریخته بود از نخل جمع
نموده و تناول میفرمود پس بمن فرمود که ای پسر عمر تو چرا از این خرماها نمیخوری عرض کردم اشتها و میلی ندارم آن بزرگوار فرمود
که من اشتهای با آنها دارم زیرا که این صبح روز چهارم است که طعم طعامی نچشیده ام و اگر بخواهم خدای خود را میخوانم که بمن عطا نماید
ملک روم و کسری و قیصر را و ایضاً در آن کتاب از عمران بن حصین روایت نموده که گفت مرا در نزد رسول خدا قرب و منزلتی بود و
روزی در خدمت آن بزرگوار بعیادت فاطمهٔ زهراء رفتیم پس آن بزرگوار چون به حجرهٔ فاطمه رسید در را کوبید و فرمود السلام علیکم فاطمه
ادخل حجره گفت داخل شو یا رسول الله حضرت فرمود خودم و کسی که با من است فاطمه گفت کیست که با شما است حضرت فرمود عمران است
فاطمه گفت قسم بآنکسیکه شما را بحق و راستی برسالت فرستاده است که نیست بر تن من جز عبائی یعنی بجز عبائی از برای پوشیدن سر
خود از نامحرم چیزی دیگر ندارم و آن هم مکفی از برای ستر نیست پس حضرت فرمود که عبا را چنین و چنان کن و باو تعلیم داد که
عبا را چگونه بپوشد که ساتر باشد پس فاطمه بعد از آنکه بدستور آنحضرت عمل نمود عرض کرد که بعبا بدن خود را بآن نحوی که
جناب شما دستور دادید پوشانیدم ولکن سرم برهنه مانده است پس آنحضرت ملاءهٔ خود را که کهنه بود فان عبارت است
از ثوب نرم و نازکی که گاهی در عوض عبا از رای میپوشید بداخل حجره انداخت و بفاطمه فرمود که سر خود را باین بپوشان
چون فاطمه خود را مستوره نمود عرض کرد داخل شو یا رسول الله پس آنجناب داخل حجره شدند و من هم از عقب ایشان
داخل شدم آنگاه حضرت بفاطمه فرمود که کیف اصبحت چگونه صبح نموده ای فاطمه و چه طور است حال تو عرض کرد اصبحت
والله وجعة و زادنی وجعا علی ما بی وجع الجوع انی لست اقدر علی طعام آکله فقد اضرّ بی الجوع یعنی صبح نمودم قسم بخدا
در حالتی که دردناکم و علاوه بر الم و درد مرض بلائی که در من است درد گرسنگی هم دامنگیر من شده است بدرستی که قادر نیستم
بر طعام و غذائی که از او در این حالت مرض تناول نمایم پس بتحقیق که ضرر رسانیده بمن گرسنگی و بنابر نسخهٔ دیگر هلاک نموده
مرا گرسنگی پس پیغمبر گریه نمود و فرمود ابشری من جزع و ناله منما از گرسنگی قسم بخدا که سه روز است من طعام نخورده ام
و حال آنکه من گرامی ترم در نزد خداوند تبارک و تعالی از تو و اگر از خدا طلب میکردم مرا طعام خواهد داد ولکن من مقدم
میدارم آخرت را بر دنیا **و در روایت** دیگر که در کافی است روزی پیغمبر با جابر بر فاطمه وارد شدند ناگاه دیدند که رنگ
صورت فاطمه زرد است مثل زردی شکم ملخ پس آنحضرت فرمود چه شده است ترا که رنگ صورت ترا زرد می بینم فاطمه
عرض کرد که گرسنگی چنین بروز من آورده است و در خاتمهٔ باب هفتم کتاب بنیان رفیع در ضمن بیان زهد امیر المؤمنین نیز بعضی
از ریاضات ائمهٔ اطهار در کیفیت غذا و قلت تناول و کم خوردن آن مذکور داشته ام هر کس طالب است بآنجا مراجعه نماید پس
ای جان برادر تو هم تأسی باین بزرگواران نما و رویهٔ ایشان را شعار خود ساخته و تقلیل در طعام را شیوهٔ خود قرار بده تا آنکه
بفوائد و نتایجی که از برای این صفت است برخوردار و در روز شمار در صفوف اخیار و ابرار محشور شده و داخل دار القرار
گردی **و اگر بگوئی** که این بزرگواران صاحب مقام عصمت الله و یا دریافتگان حضرت ربوبیت بوده اند بواسطهٔ قوهٔ الهیه تحمل
جوع و الم گرسنگی و سایر آلام می نمودند و صدمات را در این دنیای دنی میکشیدند و صبر مینمودند ما را نمیرسد که بمثل آنها در
این دنیای دنیه رفتار کنیم و خود را بمهلکه انداخته و گرفتار نمائیم **جواب** این است که ملاحظهٔ امثال خود را نمودن از ترک عتبت
در ریاضات نفسانیه مخصوص در خوردن غذا بوصف قلت و ترک طعامی را نمودن با کمال اشتها و شهوت کافی است ما را
از جانب خدا و ملائکه در مقام اتمام حجت **و** ما حال سه نفر از مرتاضین با نفس را نظر بوعده که دادیم در ضمن سه حکایت ذکر
میداریم **حکایت اول** در تذکرهٔ شیخ عطار در ضمن ترجمهٔ شیخ ابو عبدالله خفیف چنین آورده اند که او را از ضعف
از آن چه گویند که هر شب غذای او بوقت افطار هفت دانه مویز بیش نبود و سبب آن بود و سبب آن حساب شبی
خادمش هشت دانه مویز بداد شیخ ندانست و بخورد حلاوت طاعت نیافت خادم را بخواند و از آنحال از
او سؤال نمود خادم گفت امشب من هشت دانه مویز دادم شیخ گفت پس تو یار من نیستی بلکه خصم من بوده اگر تو یار من بودی
شش دانه میدادی پس شیخ او را از خدمت خود مهجور نمود و خادم دیگر نصب نمود و گفته اند که چهل سال است که مرا قبولی
است در میان خاص و عام و چندان نعمت بر ما ریختند که از احد نبود و چنان زیستم که در مدت چهل سال زکوة فطره دادن
بر من واجب نشد **حکایت دوم** ترمک در جامع الحکایات خود چنین آورده است که از شیخ مسعود نقل شده است
که گفت خواجه حاتم اصم روزی دانگی زر بمن داد و گفت برو و چیزی بیاور من رفتم پسری را دیدم که در کوچه جزری بر پشت گرفته
و میفروخت گفتم ای پسر این دانگی زر جزر بده پس سیم بستد و گفت بیا تا جائی فرود آئیم در کوچه ای رفت تا بر در خانهٔ خویش
بیرون آمد و گفت ای جزو مرخصت ده تا این جوال را بر در منزل و سرای تو نهم و دانگی زر جزر باین مرد دهم مرد گفت خوب باشد

در ذکر بعضی از حالات حضرت فاطمه

در بیان بعضی از احوال بعضی از مرتاضین و مجاهدین

پسر حوال بلد سرا بمنزل و سیم بر کشید دانکی و جوی وزن و بود پس جزو بوی داد بقیمت یکدانک و مقابل ان جو زاید نداد پس کفت ای پسر این جو نیز جزو بده پسر کفت از صاحب خانه رخصت یکدانک را خواسته بودم اکر خواهی بجای دیکر رو و بروح خصت بستان و بتو جو دیکر دهد لا جرم بدهم پسر میرفت و من از اثر او میرفتم تا از شخصی دیکر رخصت خواست و نان جو در زد نزد من بر داشتم و نزد یک خواجه حاتم بردم و قصه پسر در نزد فروش را تا او کفتم حاتم را عجب امد از کار او و کفت ان مردی بزرک خواهد بود که تو میکوئی روز دیکر مرا دانکی داد و کفت با شد که همان پسر را در بانی جزو بستانی من بیامدم و برا دیدم در کوشه نشسته و جزو فروختن و میفروخت من پیش رفتم و سلام کردم و ان در بان دادم پس سر بر اورد و جواب سلام باز کفت و مرا بشناخت و کفت هر روز نزد یک ستانی مردم کیستی و تعلق بکد داری کفتم من شاکرد حاتم اصم هستم و از برای او نزد یک میخرم کفت ای جوان حاتم هر چه از رو کند میخورد میخواهم که سه سال است نفسم جزو میطلبد و باو نمیدهم و از روی اورا بر عنا و هر پس جزو را بر داشتم و نزد حاتم بردم و حکایت پسر را باوی کفتم حاتم هم برا ملوان دیر نزد یک را نخورد و تا الان و کریان شد و بعد از کریه بسیار و ناله بیشمار شرط بود که تا زنده است از روی نفس خود ندهد ای عزیز سالکان دین دار چنین رفتار نموده اند تو نیز چنین رفتار نمای تا بر سیران ابراد بر سی **نظم** اهل دنیا را چه این نابدش لقمهٔ چرب و شیرین نابدش هر کرا او در بند سیم و زر شود در عقوبت غائبت مضطر شود انکه همراخرت کارش بود از خدا تشریف بسیار بود مال دنیا خاکسار ان را دهند اخرت پرهیز کاران را دهند هست شیطان ای برادر دشمنت غل اتش خواهد اندر کردنت **تنویر فی تنظیر** در غلائد اللئالی بعد از ذکر این حکایت کفته که شبیه این حکایت را از مقدس اردبیلی نقل کرده اند که در وقتی که ان جناب چاد پائی کرایه کرده بود که میخواست برود در این اثنا شخصی مکتوبی باو داد که با انجا که میروی این مکتوب را بفلان شخص برسان اخوند قبول نمود و کفت من از صاحب چاد پا اذن نداده ام که این مکتوب را ابر دادم یعنی باران سنگین ملیشود و من اذن بیش از بر داشتن خود نداده ام **ای عزیز** تو هم چنین رفتار کن نه انکه چار پائی را کرایه کنی که خود سوار شوی انرا بار کنی و بر پر کی او تو ام شوی یا انکه کسی دیکر را ردیف خود نمائی و بکوئی سواری خودم بی اجرت است و ربح من است و کرایه را از ان شخص ردیف بکیری و یا از حمل و بار بیرون اوری کرایه را چه این نوع عمل حرام است نظر با نکه بی اذن صاحب چاد پا است و در این دین این عمل نا رواست **این ناچیز کوید** که سید سند در روضات الجنات کیفیت مقدس اردبیلی را در حمل مکتوب از کتاب حدائق المقربین بعبارات نقل فرموده که ترجمه اش اینست که ان جناب بسیاری از اوقات از نجف اشرف برای زیارت بکاظمین مشرف میشد با چار پائی که کرایه مینمود و اتفاقا در یکی از سفرها مکاری چار پا همراه بنود پس در هنکام خروج از کاظمین یکنفر از اهل بغداد کاغذی بان جناب داد که به شخصی از اهل نجف برساند پس مکتوب را کرفت و در بغل خود کذاشت و از انجا تا نجف اشرف دیکر بران چار پا سوار نشد و او را در جلو خود قرار داده و پیاده میرفت تا وقتی که وارد نجف کردید میفرمود از طرف مکاری اذن ندارم که این مکتوب را بر چار پای او بار نمایم انتهی **حکایت ششم** ایضا در همان کتابست که خواجه موفق در ریاضت دادن نفس با کم خوردن و از شهوات او بعد از همه کلیه باز داشتنش بدرجه رسیده بود که سالها بر او کذشته و شیرینی و میوه و نان خورش و میوه نخوردی و هر شب که وقت روزه کشودن میشد بدکان خبازی میرفت و پارهٔ نان جو میکرفت و بدان روزه را میکشاد و کاه کاه چنان اتفاق میافتاد که چون دو قرص جوین میکرفت هنوز کرم بود نفسش و شادی میکردی و انرا خوشتر میخوردی و غالب عمر خود نان خورش نخورده بود تا انکه وقتی بیمار شد و از ان بیماری لاغر شده از روی کوشت در دلوی پیدا شد چنانکه عادت بیماران باشد یکروز و دو روز و ده روز صبر کرد تا کار او از حد کذشت و طاقتش نماند بدکان کله پزی رفت و اندک نان بداد و کفت از ان پاچه بخشی بمن بده پسر استاد در نشسته و قدری پاچه باو داد او را کرفته و در استین کذاشت و برفت از پس کله پز شاکردی را در عقب او فرستاد و باو کفت ببین که شیخ کجا میرود و ان پاچه را خواهد خورد یا نه شاکرد که بر قرار کنان تا نا امد و کفت ای استاد چون از انجا برفت بر سر کوچه رسید که خاکستر بسیار بود پس بر انجا بر کشت و ان پاچه را از استین بیرون اورد و دو سه نوبت بو کرد پس کفت ای نفس از این اذر و تر کن که بیش از این بتو امر نرسد و بعد از ان ان نان و پاچه را بدرویشی داده و برفت انکاه کفت ای نفس ضعیف من این بجا اکه بر تو می دهم و این دروغها که از تو باید میبادم اکر تو می پنداری که من از دشمنی با تو میکنم بدانکه در دنیا هیچ چیز و هیچ کس در نزد من از تو عزیز تر نیست اما از برای تو می کنم تا مکر تو را از عذاب جهنم برهانم پس تو نیز باین صبر کن و روزی چند مرا یاری کن که روزی باشد که از این محنت ها و شفقتها کردی و در نعیم جاودانی قسمت که از اهر کز زوالی نباشد **این ناچیز کوید** که این کلام اخیر این شیخ مفاد همان فرمایش حضرت امیر علیه السلام است که در نهج البلاغه از انجناب نقل نموده است که در شهادهٔ زاهدین در دنیا فرموده است صبروا ایاما قلیلة و اعقبوها راحة طویلة یعنی روزهائی اندک در دنیا صبر نمودند و از عقب انها براحت طولانی و نعیم جاودانی نایل کردیدند **توضیح و تنبیه** در کتاب غلائد اللئالی بعد از ذکر این حکایت ششم چنین نکاشته است که باین نحو برخود فشار دادن و بتبان و مطعومات را ترک نمودن و نفس را باین رتبه زبر کردن در شرع ممنوع است و از این منع وارد شده است

در حکایت ششم و هفتم
در ریاضت ...

در حکایت ششم ...
در ریاضت ...

در تفصیل جواهر زینت فزای فروع دین

قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق یعنی بگو ای پیغمبر کیست که حرام کرده است زینتهائی را که خدا بیرون
آورده است آنرا از زمین برای بندگان خود وطیبات از رزق را یعنی من حرام نکرده‌ام آنها را واز برای ایشان حلال کرده‌ام وچون
بخدا نمیرسید از خوردن اینها واز برای حیوانات دیگر خلق نکرده بلکه اینها را از برای بندگان خود خلق فرموده که بمصرف رسانند
وازانها تمتع برند وعبادت او کنند وخدا جمیل است که اینها را از برای خود نگاه داشته باشد یا آنکه بتو رسید که دیگری
بمصرف برساند ضرری باو برسد وجمعی که ملابس ناعمه وملبوسات طیبه را بر خود حرام کرده بودند در عصر پیغمبر ص جناب
ایشان را منع فرمود از این عمل واین آیه را هم خداوند از این جهت نازل ساخت بلکه بنا هست که نخوردن اینها مرجوح است
بجهت آنکه دل این شخص مشغول میشود ودنبال نماز وطاعت وکار دیگر نمیرود وبی خضوع وخشوع قلب میماند وباین
در شریعت مطهره وسیله است که هرگاه نفس شخص صائم منازعه کند وگرسنه وتشنه باشد اول باید چیزی بخورد وافطار
کند وبعد از آن نماز بجای آورد باوجود آنکه اول اوقات اگر گرسنه باشد وبی حضور قلب باشد در نماز اول باید نفس را قانع نماید که از
برای او حالت منتظره نباشد وبعد از آن مشغول عبادت شود که با آداب وسنن وبا شرائط بتواند آنرا بجای بیاورد و
بخواهی که طریقه صحیحه بدست تو آید نظر کن باحوال الانبیاء خصوصاً حضرت محمد بن عبدالله ص وائمه هدی ع وطریقه ایشان را ببین
که چه وضع رفتار نموده‌اند تو نیز باین وضع رفتار کن ایشان فواکه ومطبوخات ومطعومات میخوردند ودیگران را با آنها ترغیب
مینمودند حتی آنکه گفته‌اند که هرکه چهل روز گوشت نخورد باید اذان در گوشش گویند وفرموده‌اند که سید طعامها گوشت است
ومدح فواکه ومأکولات ومشروبات در کلام ایشان از حد احصاء بیرون است مانند آنکه هرکه یک لقمه خربزه بخورد هفتاد هزار
حسنه در نامه عمل او می‌نویسند وهفتاد هزار سیئه از او محو مینمایند وهفتاد هزار درجه از برای او در بهشت بلند میکنند
ودر کتاب عیون اخبار الرضا مذکور است اشعاری چند از آنحضرت که شعرا است بر آنکه فوائد عشره از برای بطیخ وخوردن آن
هرکه خواهد بانجا رجوع نماید وشعری ... که مضمون اخبار ائمه اطهار است علیهم السلام ...
حکایت نقل شده از قبیل عوام فریبی ... وکشتن نفس ... از طاعات ... واشتهاء ...
گردد ممدوح نیست بلکه مذموم وغرض از اینها غیر خدا است بلی دائم آدمی نباید بفکر خواهش نفس باشد که مقید باشد
اگر طعام معروف در این زمان وفلان وضع از برای او اتفاق نیفتد صابر نباشد وسخنان چند بر زبان راند که خدا را بخشم
وغضب آورد که این هم مذموم است وچنین شخصی نفس پرست است نه خدا پرست پس باید شخص در طریقه ورفتار مانند
ائمه اطهار باشد که هرگاه بجهت ایشان مهیا میشد میخوردند واگر کم بود بهمان صبر میکردند وحضرت پیغمبر ص میفرمودند که
هرگاه خدا با ما توسعه دهد ما هم بر خود توسعه میدهیم وهرگاه تنگ میگیرد ما هم تنگ میگیریم وبهر حال در همه
وقت آدمی باید کاری بکند که منظور نظرش رضای جناب اقدس الهی باشد میخواهد چیز بخورد وخواه کار دیگر بکند خواه
نماز بخواند وبسا هست که نماز وروزه صورت آنها است واینها بیجان اند وبر روزه دار بغیر از حرمان از خوردن وآشامیدن
چیزی نیست وبر نماز گذار بغیر از زحمت ایستادن ونشستن چیز دیگر نیست وباقی اعمال وطاعات هم چنین وانما الاعمال بالنیات
عملها مرده اند بسبب نیت آنست نه بشکل وصورت بسا باشد که کسی بذل مال کند در حالتی که مرائی باشد پس مال از دست
او رفته واجری هم نداشته باشد بالجمله ائمه ما گوشت میخوردند خرما میخوردند شیر میخوردند وسبزی وسرکه میخوردند وعسل
میخوردند وگاهی هم که گیر ایشان نمیآمد نمیخوردند وصبر میکردند بلکه گاهی از گرسنگی خشت بر شکم میبستند مانند پیغمبر ما که جابر
بن عبدالله میگوید روز خندق که دیدم آنحضرت را که دو خشت بر شکم مبارک بسته بود واین علامت آن بود که چهار روز را
روزه بود وچیزی نخورده بود پس تو نیز باید بر طریقه آن بزرگواران رفتار نمائی بلی وقتی میشود که نفس بسیار عنان اختیار از دست
آدمی بیرون میبرد ودر آنوقت مانند حیوان چموش میشود در این صورت اگر بعضی از لذات را از آن باز داری تا براه آید بد نیست
یا آنکه بگیر تو بیاید ونفس تو را ترغیب کند پس باید نفس را زجر کنی وجواب وراندهی مانند آنکه از مرحوم آقا سید هاشم نجفی نقل
میکنند که وقتی نفس او خواهش شیره نموده وبگیر او نیامده ونفس وی او را ترغیب مینمود تا عاجز شد راوی گفت رفتم بدرخانه
او ودیدم که شخصی کسی را میزند ومیگوید بگو خواهش شیره میکنی وچنانچه از مرحوم مقدس اردبیلی نقل میکنند که آنجناب
در صحن مقدس غروی در حجره ساکن بود وهوا بسیار گرم بوده هوای سردسیر عجم بر سر او افتاده وچیزی از مسئله حالی او نمیشد و
نفس باو در نزاع بود پس بالاخره با نفس گفت که متوجه شو ومسئله را بفهم که من تو را بسردسیر میبرم بعد از آنکه نفس چون مسئله
را یافت ببام رفت ورخت خود را بیرون نموده وخود را بر زمین گرم بام غلطانید وپشت وپهلوی خود را از زمین گرم کباب کرده
ورخت خود را پوشید وآمد داخل حجره شد وگفت ای نفس این سردسیر است شکر خدای کن واز روی بیجا مکن بلی ... خدا
بچیزی نفس ایشان رغبت میکرد وگیر ایشان نمیآمد جواب نفس را میدادند نه آنکه هرگاه بیابند هم نخورند بلی از اولیاء هستند که گاه
بجهت ضرورت دیگران را بر خود اختیار کرده‌اند مانند حضرت امیر ص ...
چنین گشته ...

جواهر كلمات — در موعظه خبريه — لفوائد الجوع ملاء

بدانكه احاديث واخبار مرويه از ائمه اطهار عليهم صلوات الله الملك الغفار در فضيلت صفت جوع وگرسنگى وقلت اكل وكم خوردن
بسيار وفوائد ونتايج آن بسيار است وما از جمله در اين مقام بنقل ده نتيجه از آنها برادران ايمانى را بشير ميكنيم فالنتيجة
اول صفاء قلب وايقاد قريحه وانفاذ بصيرت است بجهة آنكه سيرى وشكم پرى بلادت وحماقت آورد وبواسطه كثرت ابخره كه
بسبب آن در دماغ هم ميرسد انسان مثل سكران ميگردد پس ثقيل ميشود باين جهت قلب از جولان در ميدان افكار واز سرعت
ادراك مطالب چنانچه در احياء العلوم از حضرت رسول صلعم روايت نموده كه فرمودند زنده بداريد قلبهاى خودتانرا بكم خنديدن
وكم خوردن وتطهير نمائيد آنها را بجوع وگرسنگى تا با صفا ورقيق گردند ومثل گرسنگى مثل رعد است ومثل قناعت مثل ابر است
ومثل حكمت مثل مطر است يعنى هم چنانكه رعد مقدمه ابر است وابر مقدمه باران هم چنين جوع وگرسنگى مقدمه قناعت است
وقناعت مقدمه ريزش حكمت است واز بديهيات است كه ثمره طاعات وعبادات فكرى است كه انسانى را موصل باشد بسوى
معرفت خدا وسيرى مانع از آن است بخلاف گرسنگى كه مفتاح باب فكر است كه انسان بسبب آن عارف به پروردگار خود ميگردد و
معرفت درى از درهاى بهشت است پس هر كس ملازمت بر گرسنگى نمود گويا در بهشت را كوبيده است واز اين جهت است كه حضرت
لقمان به پسر خود گفت كه اى فرزند هرگاه معده پر از طعام شد فكر انسانى ميخوابد وحكمت او گنگ شود واعضاء وجوارح او
از عبادت وطاعت باز مى ايستد وايضاً در احياء العلوم است كه حضرت رسول صلعم فرمودند كه نور حكمت گرسنگى است و
دور كننده از خداوند عز وجل سيرى است وتقرب بسوى خدا دوستى فقراء است ونزديك بودن با ايشان است سير مخوريد از
طعام پس خاموش نمائيد باين جهت نور حكمت را از قلبهاى خودتان وكسى كه شب بخوابد در حالتى كه غذا كم خورده باشد حور العين
تا بصبح در اطراف او دور ميزنند فالنتيجة دوم از نتايج كم خوردن رقت قلب وصفاء او است كه انسانى باين واسطه مهيا
ميشود از براى ادراك لذت مناجات با حضرت قاضى الحاجات ومتأثر شدن از اذكار واوراد واز اينها اثر ميبرد وادعيه مأثوره
است كه جارى ميشود بر زبان در حالتى كه گوينده آنها دارای حضور قلب است لكن قلب از آنها متأثر نميشود و با آنها ملتذ نميگردد
وگويا ميان او وقلب حجابى زده شده است از قساوت وگاهى قلب رقيق ميشود واز همان اذكار واوراد لذت مى يابد وتأثر
پيدا ميكند وسبب واضح اين دو حال نيست مگر خلو معده وامتلاء آن واز اين جهت است كه بعضى از زاهدين گفته اند كه حلاوت
را در عبادات در نزد من وقتى است كه عبادت كنم خدا را در وقتى كه شكم من از گرسنگى بر پشت من چسبيده باشد وبعضى ديگر گفته اند
كه قرار دهيد يكى از شماها ميان خود وسينه اش توبره از طعام پس آنگاه ميخواهد كه حلاوت مناجات با خداى را بيابد و
ديگرى گفته است كه هرگاه قلب گرسنه وتشنه باشد صافى ورقيق ميشود وهرگاه سير شود از طعام وشراب كور وغليظ ميگردد
فالنتيجة سيم از نتايج جوع وكم خوردن آنست كه قلب جايع وگرسنه منكسر وذليل است وبواسطه گرسنگى اشر وبطر وفرح
كه مبداء طغيان وغفلت از ذكر خدا است از او زائل ميشود پس هيچ چيز مثل گرسنگى نفس را زبون وذليل نمى نمايد ودر وقت گرسنگى
خاضع وخاشع ميشود از براى پروردگار خود وواقف ميگردد بر عجز وذلت ومسكنت خود زيرا كه ضعيف ميگردد از روى حيله او ومسدود
ميشود راه حيله بر او بلقمه از طعام كه از آن باب فنا است وتاريك ميشود در نظر او دنيا از براى شربت آبى كه دير باو برسد ومادامى
كه انسان ذلت نفس وعجز خود را مشاهده ننمايد عزت وجلالت وهيمنت مولاى خود را ادراك نميكند وسعادت انسان در اين است كه
هميشه نفس خود را بچشم ذلت ومسكنت وعجز مشاهده كند ومولاى خود را كه خداوند است عز اسمه بچشم عزت وقدرت ملاحظه نمايد
واين از براى او ميسر نميگردد مگر بدوام جوع وگرسنگى واز اين جهت بود كه چون دنيا وخزاين از او بر حضرت پيغمبر عرضه داشتند فرمودند من
آنها را قبول نمى نمايم بلكه ميخواهم يكروز گرسنه ويكروز سير روزى كه گرسنه باشم صبر نمايم وروزى كه سير باشم شكر خداى كنم فالنتيجة
چهارم از نتايج جوع وكم خوردن وگرسنگى كشيدن اين است كه انسان گرسنه فراموش نميكند بلاء وعذاب خداوند را بر اهل بلا
زيرا كه مثل معروف است كه سير از گرسنه خبر ندارد پس آدم سير از طعام گرسنه وگرسنگى را فراموش دارد وانسان فطن وزيرك در طريق دين و
آخرت بلائى بر غير نمى بيند مگر آنكه متذكر ميشود از آن بلاء آخرت وروز قيامت را پس بياد مى افتد از عطش خود در دنيا از عطش مردم
در عرصات قيامت واز گرسنگى خودش بفكر مى افتد از گرسنگى اهل جهنم كه جوع وعطش آنها بدرجه ميرسد كه راضى بخوردن ضريع
وزقوم واشاميدن غساق وحميم ميشوند وسزاوار نيست كه از بنده خدا فراموش شود عذاب وعقاب والام دار آخرت چه يادآوردن آنها است
كه باعث بر هيجان خوف بنده از خدا ميگردد وكسى كه نبوده باشد در ذلت واسير علت ومقيد ببلاء وعلت فراموش مينمايد عذاب آخرت
را وآنها در نزد او مجسم نميشود وخوف از عقاب را در قلب خود غالب نمى بيند پس شأن بنده اين است كه هميشه بلاكش باشد ولى
اين بلاى دوست تطهير شما است حكم او ما فوق تدبير شما است پوست از دل بلاكش ميشود پس آدم طابع خوش ميشود
واگر نه مشاهده بلاكشان را نمايد تا متذكر بلاهاى آخرت گردد وبهترين بلاها از براى اين امر چشيدن الم گرسنگى است چه آنكه او
علاوه بر اينكه متذكر بلاء آخرت است از براى او فوائد ديگر هم هست واين است يكى از اسباب مقتضيه توجه بلاء بانبياء واولياء
والامثل فالامثل واز اينجا است كه يوسف صديق عرض كرد بجوع وچه بلك خزائن الارض مردم ميانند از شبع طعام

گرسنگى وكم خوردن از فوائد جوع

پس حضور قلب از اذكار و اوراد است كه صح

نتايج جوع وگرسنگى كشيدن

وبرای عیال خود میبرند وبا انکه کلید خزینها در دست تو است و مفتاح انبارهای گندم بکف کفایت شما است چرا در غالب اوقات
خود را گرسنه نگاه میدارید در جواب فرمود اخاف ان اشبع و انسی الجائعین میترسم از طعام سیر بخورم انگاه گرسنگان را فراموش
نمایم و جناب امیر المؤمنین ع میفرمود اشبع وارب بطوننا جائعاً آیا سیر بخورم از طعام و شکمها گرسنه را مشاهده نمایم و قنع
استمی امیر المؤمنین وبا این وصف مردم مرا امیر المؤمنین بنامند یعنی چنین امری نخواهد شد و مکرر این شعر را بر زبان معجز بیان
قرائت میفرمود شعر بیت وحسبك داء ان تبیت ببطنة وحولك اکباد تحن الی القد نتیجه پنجم از نتایج
کم خوردن و دوام بر جوع و گرسنگی که بزرگترین نتایج است این است که از صفت جوع و گرسنگی شهوات معاصی و مناهی
تماما شکسته میشود و انسانی بر نفس اماره بالسوء تسلط و استیلاء پیدا مینماید چه انکه منشاء جمیع معاصی
وماده تمام شهوات اطعمه و سیری است قطعه بیان سازند مردم رام هر سک را ولی بر تو اگر خواهی که گردد رام نفس
سک ملعنه نانش والدابة الجموح لا تملك الا بالجوع حیوان سرکش و سبع درنده را نمی توان رام نمود مگر انکه ضعف
وگرسنگی بر انها غالب شود انوقت رام میشوند چنانچه فیل را که میگیرند به گرسنگی رامش میکنند و هکذا سایر سباع
را و شیر را باین جهت همیشه شیربان گرسنه نگاه میدارد قال بعض من المرتاضین ما شبعت قط الا عصیت او هممت
بمعصیة یعنی هیچ وقت از طعام سیر نشدم جز انکه معصیتی نمودم و یا قصد معصیتی کردم و بعضی دیگر گفته اند که
سی سال است دفتر هنر انستکه تعمد و مواظبت نمایند بدن خود را در جواب گفت که نفس من بسیار سرکش است میترسم که
مواظبت نمایم او را پس مرا بورطه بیندازد و همانا وادار نمودن من او را در شدائد و محن بهتر است از انکه او مرا وادار
نماید بفواحش و سیئات و مرتبه رام نمودن نفس را نهایت فائده است بلکه او خزینه های فواید است و از این جهت است
که گفته اند الجوع خزانة من خزائن الله زیرا که بواسطه ان مندفع میشود شهوت کلام و شهوت فرج اما شهوت کلام پس
جهتش این است که انسان گرسنه شهوت سخن رانی از او قطع میشود و حال نطق و حرف زدن ندارد و باین واسطه از تمام
افات زبان از غیبت و فحش گفتن بمردم دادن و دروغ گفتن و سخن چینی نمودن و مانند اینها خلاصی می یابد و اما شهوت فرج
چه انکه کسی که سیر باشد شکمش از طعام بخیال میافتد که دفع فضول شهوت کند و دور نیست که بزنا بیفتد و اگر تقوی مانع او
باشد چشم خود را نمی تواند از نامحرم نگاه دارد و اگر بمقتضای فلیغضوا ابصارهم چشم را حفظ کند فکر و خیال احوال او را
مشوش دارد گاه باشد که در اثناء نماز بان خیالات میافتد و اگر در حال شبع بخوابد غالبا محتلم میشود و ذکر افت بطن و فرج از برای
مثال بود و الا تمام معاصی و گناهان اعضای هفتگانه انسان منوط بپرخوری و مربوط بشکم پرستی است و اس اساس همه
از افت انها جوع و گرسنگی است نتیجه ششم از نتایج کم خوردن و گرسنگی دفع نوم و دوام سهر است و بعبارة اخری کم خوابی
است چه انکه کسی که شکم خود را از غذا سیر نمود ناچار اب زیاد خواهد اشامید و هر کس که اب زیاد خورد ناچار خواب او زیاد میشود
از این جهت است که بعضی از اساتید بشاگردان خود در وقت غذا خوردن میفرمود لا تاکلوا کثیرا فتشربوا کثیرا فترقدوا کثیرا
فتخسروا کثیرا و بعضی گفته اند که اتفاق هفتاد صدیق بر این است که زیادتی خواب از زیاد خوردن طعام است و چه قدر از خسارتها
که مترتب است بر خواب زیاد از ضایع شدن عمر عزیز و فوت شدن تهجد و نماز شب و بلادت طبع و قساوت قلب و حال انکه
عمر نفیس ترین جواهر است و ان سرمایه ایست که در ان تجارت مینماید و خواب موت و مردن است پس تکثیر نمودن ان در
نقصان عمر عزیز است و اگر احیانا انسان پرخور در وقت تهجد هم بیدار شود و تهجد بجای اورد حلاوت عبادت را انچنان
که باید و شاید نمی یابد اگر انسان پرخورد و عزب باشد و با شکم سیر بخوابد کثیرا ما محتلم میشود و باین واسطه از تهجد باز میماند
چه انکه باید غسل جنابت کند پس باید باب سرد غسل میکند و بسا هست که باعث اذیتش میشود خصوصا در هوای سرد و فصل
زمستان و یا انکه بحمام میرود و بسا که در شب قادر بحمام رفتن نباشد بجهت در بستن او و یا مؤنه حمام رفتن را نداشتن و بسا انکه بر
فرض قادر بودن بر رفتن حمام و باز بودن ان در شب در رفتن بحمام تهمت محذورات دیگر است و تمام این مفاسد ناشی از کثرت اکل
و پرخوردن است نتیجه هفتم از نتایج جوع و کم خوردن اسانی مواظبت بر عبادات و طاعات است چه انکه بسیار
خوردن مانع از بسیاری عبادات است زیرا که ان محتاج است بوقتی که در ان اکل واقع شود و بسا هست که مقدمه محتاج باشد
بوقتی که در ان خرید طعام و طبخ ان واقع شود و پس از خوردن هم محتاج بشستن دست و خلال نمودن است و پس از ان محتاج
است بکثرت تردد از برای خوردن اب که حاضر نباشد و این اوقات و ازمان که در این کارها صرف میشود اگر انسان انها را در ذکر
خدا و مناجات با او و باقی عبادات دیگر مصروف دارد هر اینه زیاد میشود منفعت او و ربح او از بعضی از مرتاضین نقل شده
است که سویق با خود همراه داشته و هر وقت که گرسنه میشد قدری از ان را با اب میریخت و گفتند که چرا چنین میکنی گفت من
حساب کرده ام میان خاویدن لقمه و سفوف این سویق هفتاد تسبیح فرق است یعنی خاویدن وقت هفتاد تسبیح را فرا میگیرد ملاحظه
نما که این شخص چگونه وقت عمر خود را غنیمت دانسته و بچه اندازه صنت باو ورزیده و انصاف این است که هر نفسی از عمر گوهر
نفیسی است که قیمت ندارد و سزاوار انستکه انسانی برگشت از این جواهر نفیسه خزانه با قیمت دار سزاء و سزای اخرت را بتصرف نمودن

در تنضید جواهر زینت فزای فروع دین

اوقات خود را در ذکر خدا و طاعت خدا جل و علا و از جمله چیزهائی که متعسر میشود بلکه احیانا متعذر میشود بر انسان کثیر الاکل دوام بر طهارت و ملازمت مساجد است و توقف در امکنه شریفه از حرمهای محترمه ائمه اطهار و مجالس ذکر مصیبت حضرت سید الشهداء و محافل بیان مواعظ و نصایح و غیر اینها چه انکه چنین شخصی بالوجدان در اطراف کنائف و مزابل در گردش است از برای خالی کردن ثقل انچیزیکه در شکم خود جای داده است از کثرت ابدان ان و از جمله فوائدیکه از انسان کثیر الاکل فوت میشود روزه گرفتن است چه انسان پرخور و شکم پرست از برای این عمل شریف فراهم و مهیا نمیشود مگر در وقت وجوب ان بخلاف کم خور و قنوع که بواسطه اعتیاد بر گرسنگی این عمل در نزد او سهل و اسان است پس حضور در مساجد و امکنه شریفه و محافل مقدسه و دوام طهارت و صرف نمودن اوقات را در تهیه طعام و شراب و صرف انها بجای فراوانی است که از انسان شکم پرست کم او فوت میشوند این اریاح در نزد غافلینی که قدر دین را نمیدانند بی قدر و مهمل اند ولی در نزدیک ملتفتین از اوضاع دین و قدر شناسان از عمر خود هر یک گوهری عزیز اند نتیجه هشتم از نتایج جوع و کم خوری صحت بدن و دفع امراض است زیرا که پر خوردن باعث حصول فضلات فاسده در معده و عروق و امثال اسباب میشوند از برای تولید امراض و امراض مانع از بجای اوردن کثیری از عبادات و موجب تشویش قلب و قلق خاطر و باعث بر هم شکستن عیش و زندگانی است و علاوه بر اینها امراض نفسانی انسان را محتاج مینماید بسوی فصد و حجامت و اشامیدن ادویه مره و مراجعت نمودن باطباء و تمام اینها محتاج اند بمونه های بسیار و نفقات بیشمار و تعب کشیدنها در شوارع و از این جهت است که حضرت پیغمبر فرمودند المعدة بیت الداء و الحمیة راس الدواء و عودوا کل جسم ما اعتاد و طبیبی از اطباء اهل کتاب چون فرمایش حضرت رسول را شنید که فرموده ثلث للطعام و ثلث للشراب و ثلث للنفس تعجب نموده و گفت کلامی در خوبی و فصل قلت طعام محکم تر از این کلام نشنیده ام و در احیاء العلوم اورده است که هرون الرشید چهار طبیب را احضار نموده که یکی هندی و دیگری رومی و سیمی عراقی و چهارمی سوادی بود و بانها گفت که هر یک از شماها توصیف نمائید از برای من دوائی را که در ان دوائیت محض باشد و مشوب بدردی نباشد پس طبیب هندی گفت که دوائی که در ان هیچ دردی نباشد هلیله سیاه است و طبیب عراقی گفت این حب رشاد است که اطباء او را ابلعاض نامند و طبیب رومی گفت که ان اب گرم است پس طبیب سوادی که اعلم از ان سه نفر بود در فن طب گفت هلیله معده را میگیرد و غش مینماید و این خود دردی است و حب رشاد معده را زلق و لیز مینماید و این خود دردی است و ماء حار معده را سست مینماید و این خود دردی است پس رشید گفت که دوائیکه مشوب بدرد نباشد در نزد تو چیست طبیب سوادی گفت که این است که نخوری طعام را مگر وقتی که اشتها بخوردن او پیدا کنی و دست بکشی بعد از خوردن او در وقتی که هنوز سیر نشده باشی و میل بخوردن داشته باشی پس رشید او را تصدیق نمود و از اینجا است که بسیار دیده شده است که مرتاضین بیمار نشده اند مگر بمرض موت و چون غالب مردم طبیعت حیوانات را دارند و لذت را در پر خوردن فهمیده اند و بمنافع گرسنگی پی نبرده اند لذا خداوند حکیم علی الاطلاق عباد خود را امر فرموده بروزه گرفتن که از این فوائد بی بهره نمانند و از لسان وحی ترجمان حضرت پیغمبر نقل شده است که فرموده صوموا تصحوا یعنی روزه بدارید تا صحیح البدن شوید زیرا که در صوم جوع است و تقلیل طعام و در ان صحت اجسام است از اسقام و صحت قلوب است از امراض طغیان و اثام نتیجه نهم از نتایج جوع و کم خوردن خفت مونه و سهل بودن امر معیشت است چه انکه کسیکه بکم خوردن عادت نمود کفایت میکند او را قدر قلیلی از مال دنیا و کسی که به پر خوردن و شکم پروردن عادت نموده است شکمش بمنزله طلبکاری است که سخت گیر باشد در مطالبه هر شب و هر روز گلوی او را گرفته که این ساعت چه باید خورد و ساعت دیگر چه پس لابد میشود که از برای انجام مشتهیات شکمش داخل در مکاسب بعیده گردد و در این صورت یا مشتهیات او را از وجه حرام تحصیل مینماید پس گناهکار میشود و یا از وجه حلال تحصیل مینماید از کثرت طمع از خلق کشیدن از مردم است و بسا هست که باید دست طمع بسوی ایشان دراز کند که ذلتی بالاتر از این نیست و از این جهت است که بعضی از عامه حوائج خود را بمنزله انها انجام میدادند و میگفتند که این راحت تر است از برای خاطر و بعضی دیگر میگفت هرگاه بخواهم از برای چیزی که مایل به ان هستم از اطعمه و یا از برای غیر ان از کسی قرض نمایم از نفس خود قرض میکنم و از نفس خود خواهش میکنم که ترک ان خواهش را کرده و نفس را بهترین طلبکارها از برای خود میپندارم و بالجمله سبب هلاک مردم حرص ایشان است بر دنیا و زخارف ان و سبب حرص ایشان شکم و فرج است و سبب شهوت فرج هم شهوت بطن است و در تقلیل غذا و کم خوردن ایمن بودن از تمام این مفاسد است و در اینمعنی از انها گویند که ابواب جنت است چنانچه از حضرت رسالت پناه روایت کرده اند که فرموده ادیموا قرع باب الجنة بالجوع یعنی مداومت نمائید کوبیدن در بهشت را بگرسنگی پس کسی که قناعت نمود در هر روز بگرده نانی در سایر مشتهیات هم قنوع میشود و از مردم بی نیاز و مستغنی میگردد و ازاد و سعادتمند و فارغ البال شده و در عبادت خداوند متعال و تکثیر ذخیره از برای روز پر اهوال خود اشتغال میورزد نتیجه دهم از نتایج و فواید صفت جوع و گرسنگی این است که انسانی ممکن میشود از [illegible] که خدا و تلک الفضل فرموده است یا از طعام پر بیانی و مساکین زیرا که بواسطه عادت بر کم خوردن بر این عمل [illegible] قیامت بر ثمره ان واقف شده [illegible]

در بیان اینکه پرخوری و شکم پرستی باعث فوت و ضعف است

در بیان اینکه سبب هلاک مردم حرص است

کرده که آن سابان بودن صدقه است از برای او چنانچه مضمون بعضی از اخبار است پس آنچه را که آدمی میخورد خزینه او کنیف و بیت الخلا است و آنچه را که بصدقه میدهد در خزینه کرم و فضل باری تعالی از برای او ذخیره میشود و از این جا است که بعضی از عرفا گفته است معاشر الصدیقین جوعوا انفسکم لولیمة الفردوس فان شهوة الطعام علی قدر تجویع النفس یعنی گرسنگی بدهید نفوس خود را برای ولیمه بهشت بلکه درستیکه لذت طعام بقدر گرسنگی است چنانچه فرموده اند که خیر الادام الجوع بهترین خورشها گرسنگی است و سیری کسی از طعام لذت نمی برد بمعنی عادات و کار کنان را که چگونه نان خشک بی خورش را بلذت میخورند که هرگز اغنیاء و توانگران طعام چرب و شیرین را بآن لذت نمی توانند بخورند لذة اللئام فی الطعام ولذة الکرام فی الاطعام لئیم آن لذت میبرد که خودش بخورد و کریم لذتش در این است که دیگران بخورند و خودش گرسنه باشد چنانچه شیوه مرضیه امیر المؤمنین ع و اولاد معصومین آن سرور دین همین بود در اغانی ابی الفرج است که جمعی بودند در مدینه زندگانی میکردند و امر معاش ایشان میگذشت و خود نمیدانستند که معاش ایشان از کجا میرسد تا زمانیکه حضرت علی بن الحسین ع از دنیا رحلت فرمود آنوقت دانستند که امر معاش ایشان را آن بزرگوار متکفل بوده و در روایت دیگر از احمد بن حنبل است که ... اهل بیتان بزرگوار صد خانواده را کفالت میفرمود در مدینه طیبه که در هر خانه جماعتی از مردم بودند و رسم جنابش این بود که در شب تاریک انبانیکه در آن شکر و لوز بود بر دوش مبارک گرفته و میامد در هر خانه از آنخانه ها و در را میکوبید پس هر کس که از آنخانه میامد حصه اهل آنخانه را باو میداد و صورت مبارکش را می پوشانید که او را نشناسند و بسیار از اوقات صاحب خانه ها بدر خانها خود ایستاده بودند و منتظر آنجناب بودند و چون چشم ایشان بر آن بزرگوار میافتاد او را بواسطه انبانی که بر دوش مبارکش بود میشناختند و خوشحالی میکردند و با یکدیگر میگفتند جاء صاحب الجراب یعنی صاحب انبان آمد و مع ذلک خود آن بزرگوار روزها روزه میگرفت چنانچه غلامش میگفت والله ما اتیت له بطعام قط و ما افرشت له بلیل قط یعنی روزها همیشه صائم و شبها را قائم بوده و قضیه روزه گرفتن امیر المؤمنین و صدیقه طاهره و حسنین و فضه خادمه و افطار خود را تا سه روز بمسکین و یتیم و اسیر دادن و آیه ویطعمون علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا در شأن ایشان نازل شدن معروف و مشهور و در نزد عامه و خاصه در تحقق و وقوع کالنور علی الطور است اللهم وفقنا

تذنیب فیه ترهیب بعد از اینکه فضیلت و شرافت صفت اکل جوع و کم خوری و فوائد و نتایج شکم پروری نکردن فهمیده شد باید دانست که ضد این صفت پر خوری و کثرت اکل است و این از صفات بهائم و حیوانات است و صاحب آن مذموم است در نزد هر جاهل و عالم و لذا از معصومین اطهار احادیث بسیار در مذمت این صفت شنیعه شعار علاوه بر آنچه که ذکر شد در ضمن بیان ضد آن از اخبار در غرر صلوه رسانید و زینت بخش صحائف و اسفار علماء عالیمقدار است و ما از جمله بنقل سه حدیث و یک حکایت در این مقام قناعت مینمائیم **حدیث اول** در بسیاری از کتب معتبره از اخبار از قبیل لئالی الاخبار و زهر الربیع و بحار الانوار و غیر اینها روایت نموده اند که شیطان ملعون بخدمت حضرت یحیی ع میامد روزی حضرت باو فرمود یا ابا الحارث چه حالی را از من دوست تر میداری شیطان عرض کرد چیزی را از احوال تو دوست ندارم مگر اینکه در بعضی اوقات شکم خود را سیر میکنی از طعام و باین جهت نماز تو از اول وقت فوت میشود یحیی فرمود با خداوند خود عهد کردم که هرگز من شکم خود را سیر نکنم مادامیکه زنده باشم شیطان گفت که من هم عهد کردم که هرگز نصیحت مسلمانی نکنم مادامیکه زنده باشم **حدیث دوم** در احیاء العلوم و زهر الربیع از حضرت رسول روایت نموده اند که فرمود المؤمن یاکل فی معاء واحد والکافر یاکل فی سبعة امعاء و در احیاء بعد از ذکر این حدیث گفته ای یاکل یعنی الکافر سبعة اضعاف ما یاکل المؤمن او تکون شهوته سبعة اضعاف شهوته و ذکر المعاء کنایة عن الشهوة لان الشهوة هی التی تقبل الطعام و تأخذه کما یأخذه المعاء ولیس المعنی زیادة امعاء المنافق علی امعاء المؤمن و در ترجمه زهر الربیع معنی حدیث چنین است که مؤمن در یک شکم و منافق در هفت شکم میخورد و بعد از آن گفته است که علماء اسلام چند معنی برای آن ذکر نموده اند **اول** آنکه این حدیث اشاره است باینکه مؤمن نمیخورد مگر حلال را و کافر میخورد حلال و حرام را و حلال و شبهه را و حرام و شبهه را و از ترکیب این سه با هم هفت صورت حاصل میشود زیرا که حلال و حرام و شبهه سه صورت و مرکب از حلال و شبهه و حرام و شبهه و حلال و حرام این هم سه و مرکب از حرام و حلال و شبهه یک صورت پس این هفت صورت است که اشاره کرده است باین جوهری در صحاح **دوم** این حدیث از مقوله مثل است و معنی آن این است که مؤمن گویا نمیخورد مگر در یک شکم و کافر بسبب بسیار خوردن گویا نمیخورد مگر در هفت شکم **سیم** آنکه این حدیث مخصوص مردیست که کافر بود و بسیار میخورد و بعد از آنکه مسلمان شد کم بخورد **چهارم** اهل طب گفته اند که هر انسانی هفت معاء دارد یکی معده و سه معاء نازک متصل بآن و سه معاء غلیظ دیگر و مؤمن بسبب کم خوردن و گفتن بسم الله در ابتداء خوردن اکتفاء میکند به پر کردن یکی از آنها بخلاف کافر **حدیث سیم** در بحار الانوار و اغلب کتب معتبره از اخبار است که حضرت رسول ص فرمود روزی برادرم عیسی ع در سیاحت خود عبورش بشهری افتاد دید زن و مردی بروی همدیگر نزاع دارند مرد عرض کرد یا نبی الله این زن عیال من است و زنی است صالحه و هیچ عیبی در او نیست لکن من دوست دارم که او را از خود جدا کنم و از او مفارقت نمایم حضرت فرمود مرا خبر ده از هر حالتی که موجب کراهت تو از او شده است عرض کرد این زن صورتش چین افتاده و شکسته شده است و بسیار اخر[illegible]

دو نکی وطرا ونی ندارد و حال انکه هنوز هم مجد کبیر و کثرت سن نرسیده پس علیه پا زدن فرمود این آبادو شد داری که اب رونق صورت تو بحال اول برگردد و روییت نو و تازه شود پس عرض کرد بلی فرمود هرگاه که طعام بخوری بر تو باد که از سیر خوردن اجتناب نمائی زیرا که طعام وقتی که زیادتی بر سینه پیدا کرد بعضی از دل معده زیاده اخلاط رطوبت و آب و رنگ صورت ایشان پس از آن بغرمودهٔ آنجناب عمل نموده صورتش بطراوت و تر و تازگی برگردید **حکایت** موهوده در جامع الحکایات نرمک است که نقل شده از شیخ مجاهد نخشبی که از مردمان سالک راه بفضل زاد و بسیار بوده و نظر یافته و کرامت پیدا کرده و نام ایشان احمد محمد بود و پدر ایشان خود سیاده بود و خیلی مرتاض ابتدا میرفتند و قلم ایشان تربیت شد اتفاقا ایشان را سفر حجاز پیش آمد با هم رسیدند هر دو با هم بخواهی برای ایشان خاکینه ساخت و پیش ایشان نهاد یکی بر نفس خود قهر کرد و از آن طعام نخورد و آن دیگری چندانکه توانست شکمش جای داشت بخورد و در بچه انشستند تعداد از آن انجا برخاستند و رفتند در راه بآبی عظیم رسیدند ان برادر که از خاکینه نخورده بود بر سر آب عبور کرد و آنکه خورده بود چون پای در آب نهاد فرو رفت هر چند جهد کرد بر سر آب قرار نتوانست گرفت ان برادر که خاکینه نخورده و بر نفس خود قهر کرده بود روی به برادر کرده و گفت چرا نمیآئی گفت نمیتوانم آمد برادر گفت بلی که خاکینه پای تو را باب فرو میبرد پس ان برادر بر لب آب عاجز آمد و مضطرب ماند که ناگاه شب شد و از آن کرهم در خواب شد پدر را در خواب دید که با و گفت ای پسر شکم پرور خدا پرست نباشد هر که تابع هوای نفس شود لاجرم چنین بیچاره بماند پس از خواب بیدار شد و زار زار بگریست و هر دو دست بر سینهٔ خود میزد و میگریست و ناله میکرد و بر کردهٔ خود تأسف میخورد الغصه ان برادر با ملامت او دوش گرفت و از آب عظیم گذرانید **فقطسر** اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی تهی از حکمتی بعلت آن که پری از طعام تا بینی **و در** زلالی اللئالی بعد از نقل این حکایت گفته است که ملاحظه پرخوردن از اخبار واضح است **و در** بعضی از آنها هست که هرگاه معده پر شود از طعام فکرت میخوابد و حکمت گنگ میشود و اعضاء از عبادت باز میماند و در کلمات حکمت هست که هر که خواهد از اطباء مستغنی شود شکم را از طعام پر نکند و بطلب آن اغذا قناعت نماید **و در** بعضی از اشعار چنین هست که مر انس تفاخر نموده اند که عمرهای ما طویل است و عمرهای شما قلیل و چنین است که شما طعام میخورید و از عقب آن اسقام عارض شما میشود و ما نمی خوریم و بان بلاها مبتلا نمی شویم **خاتمة للباب فیه تنبیه الطلاب** بر برادران دینی از طلاب علوم مستور و مکتوم نماند که یکی از فوائد جوع و کم خوردن ایقاد قریحه و انفاذ بصیرت است که قبلا مذکور شد شیم و در ضمن بیان نتیجه اول از نتائج ده گانه مشروحا سمت تحریر یافت و ملاحظه این نتیجه مخصوصا با اهلیه نصب العین و خاطر نشان ایشان بوده باشد زیرا که در فهم مطالب غامضه و در ک مسائل مشکله و سرعت انتقال بمطلب علمی بسیار دخیل بلکه درد سببیت از برای این امر دخیل است **و** مؤید عرض این احقر خدمت انصاحبان مقام منیع قضیه است که نقل نموده است از ترجم سید جزائری **در** زهر الربیع چه در آن کتاب بعد از آنکه شیخ محقق عماد الدین یزدی را بتوصیفات فرموده است و اوصاف کثیره و فضایل جمه و مصنفات کثیره از او نقل فرموده گفته است که من ملازم او بودم در مدتی مدیده و از حالات ایشان در غذا خوردن این بود که در ایام هفته نان خالی خشک میخورد و فکر نمود و در جمعه چه در آن روز مطبوخ و پختنی صرف میکرد و میل میفرمود و این رسم و حال ان عالم بمقدار بود تا وقتی که ما از او مفارقت نمودیم و گمان ندارم سببی را از برای فکر دقیق و صافی از شوائب اوهام ایشان را مگر کم خوردن زیرا که وقتی که معده پر شد از غذا دور میشود صاحب خود را از فکر نمودن در علوم الهیه و متینات احکام شرعیه و غور کردن در مسائل عقلیه **نقل ختم و للخاتمة ختم** در تفسیر ابو الفتوح در ذیل آیه شریفه الذی هو یطعمنی و یسقین آورده است **حکایت** حجاج بن عبد الکریم گفت که از بلخ بیامدم بطلب ابراهیم بن ادهم او را بحمص نشان دادند رفتم و او را طلب کردم او را در بیرون کوه دیدم که آتش میکرد ساعتی نشستم مرا پرسید و خویشان خود را که در بلخ بودند از من با او بودم و هیچ طعامی با او ندیدم گفتم بروم از اینجا و سؤالی کنم مرا گفت دانم که گرسنه شدی گفتم بلی گفت بر ما طعامی نیست گفتم بروم از اینجا و چیزی بخواهم تا من و تو بیکجا خوریم دست دراز کرد و پاره خاک برگرفت و با خاک در آمیخت و در دهن خود افکند و روی بمن کرد و این بیتها برخواند **شعر** واخلط التراب بالرماد وکله وازجر النفس عن مقام السؤال ولذا شئت ان تقنع بالذل فرم ما حوته ایدی الرجال **و آورده** اند که در عهد حجاج زاهدی بود او را عبد الرحمن بن نعیم می گفتند و در ماهی یکبار طعام میخورد حجاج را خبر دادند او را بگرفت و در خانه کرد و درا بگماه و شک نکرد که او مرده است پس چون در بگشادند او نماز میکرد با او گفتند چه خوردی گفت انکس محتاج و ضعو باشد که طعام و شراب خورد من مهمان وضیفم که اینجا در آمدم **ایضا** در ایام سیف الدوله علی بن حمدان رومیان بغزوا اسیری گرفتند از ایشان بگریخت و از روم به بغداد امد طعام و شراب سیف الدوله او را گفت چگونه آمدی گفت هر گه گرسنه شدم سه باد فلهو الله احد خواندم سیر شدم و چون در رفتن بلبان اونه ... گفت از ندیم بطعمنی و یسقین بطعمنی طعام المعرفه و یسقینی شراب المحبة اندکه این ابیر توجه اند الله هو یطعمنی و یسقین **شعر** شراب المحبة خیر الشراب وکل شراب سواه سراب ...

حکایت شیخ مجاهد نخشبی و برادرش

حکایت عبد الرحمن بن نعیم و حجاج

حکایات متبجحة لقلة الاکل مهیجة **حکایت ۱** از انس بن مالک نقل است که گفت روزی حضرت
فاطمه زهراء پاره نانی خدمت پدر خود حضرت رسول خدا آورد حضرت فرمود چیست این ای دختر من عرض کرد این قرص نانی است
که پخته ام و گوارا نبود بر من خوردن آن بی جناب شما پس او را بردم برای شما پس حضرت رسول فرمود اما بدان ای دختر من بدانکه این اول
طعامی است که داخل دهان پدر تو میشود از سه روز قبل براین **حکایت ۲** در حکایات الصالحین است که حضرت عیسی
مدت شصت شبانه روز با حق تعالی در مناجات بماند که هیچ طعام بر دل او گذر نکرد آنگاه نفس او از او مطالبه
طعام کرد مناجات بروی منقطع گشت نگاه کرد گرده نانی در پیش خویش نهاده دید از آن لذت مناجات یاد کرد و آن گرده نزد خود
بنهاد و میگریست یکی از اولیای خدا بدو رسید عیسی گفت یا ولی الله با حق تعالی در مناجات بودم اندیشه نان بر دلم گذر کرد از
مناجات محروم ماندم آن مرد گفت الهی تو مرا شناختی ام حدیث خوردنی بر دلم گذر نکرده خدایا مرا بیامرز **حکایت ۳** ابلیس
علیه اللعنه یحیی بن زکریا را دوست داشتی روزی بنزد او آمد یحیی ع از وی پرسید که ای ملعون مرا معلوم کن که فرزندان آدم را
چگونه بفریبی و راه حق بر ایشان چگونه منقطع کنی ابلیس گفت یا یحیی تو را بکار نیاید گفت این یحیی گفت ناچار مرا بگوی ابلیس گفت
اول شهوات و لذات دنیا را بر ایشان عرض کنیم اگر مرد ورع را اصلاح خود سازد زنان را در راه او دام سازم اگر مرد عفت را اسیر
خود سازد حرص دنیا را از عدل او کادم و او را بفریبم اگر اعراض کند و در زهد گریزد عجب را بروی مستولی کنم و خانه او را بعجب خراب کنم
یحیی گفت بر من هرگز بعجب دست یافتی گفت نه گفت چرا ابلیس گفت هرگز بر تو دست نیافته ام مگر وقتی که تو طعام سیر خورده باشی آنگاه
قوتی در تو آمدی تا از طاعت باز ماندی یحیی گفت بعزت خدا که تا زنده باشم هرگز سیر نخورم ابلیس گفت بعزت خدا که هرگز دیگر آدمی
را نصیحت نکنم **حکایت ۴** ابوبکر کتانی گفت یکی از درویشان بنزدیک من آمد و گریان بود گفتم تو را چیست که گریه میکنی
گفت ای شیخ گرسنگی بر من غالب شده و با یکی از برادران گفتم که من گرسنه ام در حال چون او از من در گذشت در راه درهمی
یافتم بر آنجا نوشته بود اما کان الله عالما بجوعك حتى قلت اني جائع یعنی یا خدا دانا نبود بگرسنگی تو که گفتی من گرسنه ام
حکایت ۵ مالک دینار گفت که روزی دختر خود را دیدم که طعامی میخورد گفتم ای دختر من این اندازه طعام میخوری در روزه
را افطار میکنی گفت ای پدر لاغر گشتم و ضعیف شدم و در طاعت خدای تعالی خللی باشد این طعام میخوردم که قوتی یابم و
استخوان مرا مغزی پدید آید مالک گفت که جانی و فرجی بر تو ضرر دارد چون اندختر از دنیا بیرون شد مالک او را در خواب
دید که زیانه دوزخ در او تاختن آورده و او در پدر خود میگریخت و میگفت یا ابتاه ادرکنی من النار ای پدر فریاد من برس و
مرا از آتش نجات بده ای پدر گوشت و پوست مرا بنار دوزخ عذاب برکشیدند و بمن خطاب کردند که چرا در دنیا آن طعام لذیذ
خوردی که فربه شوی یا ابتاه آیا که والشبع وعلیک بالجوع ای پدر بر تو باد بگرسنگی و بپرهیز از سیری **حکایت ۶**
ابو عبید البسری میگوید اول روز ماه رمضان در خانه رفتم و در را محکم کردم پس عیال او هر روز یک قرص نان و یک کوزه
آب از روزن باو میداد چون رمضان تمام شد در خانه بگشود آن سی قرص را دید که در زاویه خانه نهاده بود گفتند که یا ابا
عبید یکماه طاقت نخوردن چگونه داشتی گفت اندوست که من با وی در نخوردن موافقت کردم یکماه مرا قوت داد و مرا
مائده الغیب سیر گردانید **تنویر فی تنظیر** یکی از صلحاء معاصرین در کتاب روح و ریحان که مجموعه است مانند کشکول
از یکی از ائمه جماعت دار السلطنه تبریز که در نزد ایشان مسلم العداله بوده نقل فرموده است که گفت روزی مذاکره
تفسیر صافی و شرح بیضاوی که شیخ بهاء علیه الرحمه نوشته است در میان آمد من تفسیر صافی را ترجیح دادم بر شرح بهائی گفتم مرحوم
شیخ در این شرح عبادت پردازی و عافیت سازی را لباس اعمال فرموده همان شب در عالم رؤیا دیدم که بمن گفتند شیخ بهائی
در میان این حجره است با خود گفتم خوب است بروم و ایشان را زیارت نمایم چون وارد حجره شدم دیدم شخصی است ضعیف
اندام و باریک قامت و عمامه کوچکی بر سر دارد رفتم سلام کردم و جواب سلام مرا باز گفته سر خود را پائین انداخته پس من
فهمیدم که از آن تقریر روز گذشته من درباره شرحش بر بیضاوی از من دلگیر و ملول است خواستم بنحوی کنم که بمجلس
در او در آید بلکه رفع کدورتش بشود عرض کردم شیخنا عرضی دارم همان طوری که سرش را پائین انداخته بود فرمود چه حرفیست
عرض کردم یک مطلبی است که نسبت بشما داده اند آیا صحیح است یا اکثر صوفیه از شما است فرمود چه مطلبی است عرض
کردم گویا شما فرموده اید که یکماه مبارک رمضان غذای من منحصر بود بکلام الله مجید همان نحو که سرش پائین بود فرمود بلی صحیح است
من گفته ام عرض کردم شیخنا البهاء گفته اند که اگر آدمی سه شبانه روز غذائی و چیزی نخورد می میرد همین که این را گفتم سر خود
را بلند کرده و فرمود آدم نمی میرد رحمة الله علیه و رفع درجته **حکایت ۷** حجاج بن فرافصه گفت طواف میکردم گرد
کعبه قومی را دیدم که در آمدند و بلاس سیاه پوشیده گرد کعبه طواف میکردند از سیماء ایشان مرا خوش آمد پرسیدم که این قوم کیانند
گفتند عباد یعبدون الله لوجهه یعنی بندگانی هستند که خدای تعالی از روی خلوص عبادت میکنند نزد ایشان رفتم و گفتم با شما
که مرا تادیب نمائید و پندی دهید که بآن خدای تعالی مرا نفع بخشد گفتند بر تو باد بگرسنگی که هر که در دنیا گرسنه باشد در آخرت سیر
خواهد بود و هر که در دنیا تشنه باشد در آخرت سیراب باشد گفتم نفس را از چه چیز گرسنه دارم گفتند نمی بینی که هر که اعداء الله

بر صاحب خود سرکش شود و متدی نماید او را گرسنه دارند تا منقاد و رام گردد و هر وقت که آدمی نفس سرکش خویش گرسنه دارد ملک تعالی با ملایکه بدو مباهات نماید و هر بنده که خدا بدو مباهات کند انزله منزلة الابرار و توجه بتاج الاخیار و اکرمه بروضه فی دار القرار او را بمنزلت ابرار در آورد و تاج اخیار بر سر او نهد و اکرام نماید بملاقات در دار قرار **حکایت** [۸] ابو سلیمان دارانی گوید که از شام خویش لقمهٔ کم دوست تر دارم از آنکه تمام شب را تا روز برپای قلم خدای را عبادت کنم گفتند یا سلیمان حکمت در این چیست گفت لان فی الجوع خفة الحشا و مذلة النفس و استنارة القلب یعنی بجهة اینکه در گرسنگی سبکی حساب و خواری نفس و روشنائی قلب است **حکایت** [۹] طاوس العابد با اصحاب خویش در عبادت بیماری رفتند اصحاب او آن بیمار را گفتند که چیزی بخور تا قوی باشد که قوت آدمی در قوت است طاوس گفت یا عبد الله بخور تا قوی کردی که ملک تعالی هیچ چیز نیافریده که آدمی را نافع تر از کم خوردن و نفس خود را گرسنه داشتن باشد **حکایت** [۱۰] ابو هریره گفت روزی سید عالم در عین گرمی هوا از خانه بیرون آمد ابو بکر و عمر را دید گفت در این گرما شما را چه از خانه بیرون آورد گفتند یا رسول الله گرسنگی حضرت فرمود بدان خدائی که مرا برسالت بخلق فرستاده که مرا نیز بیرون نیاورد مگر گرسنگی برخیزید تا بخانه فلان انصاری برسیم بخانه آن مرد رفتند آن مرد در خانه نبود زنش نزد پیغمبر آمد و گفت مرحبا یا رسول الله گفتند شوهرت در کجاست زن گفت شما در اینجا شوهرم بطلب آب شیرین رفته حضرت داخل خانه شد و بر نشست مرد آمد و قربهٔ آب بر پشت چون حضرت رسول را دید گفت الله اکبر کیست امروز مثل من و حال رسول خدا و اصحاب او در خانهٔ من است آنگاه بیرون رفت و شاخ هائی از طبق خرما در پیش او برد و حضرت از آن خرما و رطب بخوردند و از آن آب سرد بیاشامیدند پس گفت قسم بآنخدائی که جان محمد بید قدرت او است که هر آینه سؤال کرده میشوید در روز قیامت از این نعمت بیرون کرد شما را گرسنگی از خانه ها تا آنکه برگشتید تا آنکه رسیدید باین نعیم قال الله تعالی ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم **حکایت** [۱۱] آخوند ملا احمد خوانساری در زبدة التصانیف آورده است که مالک دینار گفت شبی در خواب دیدم که کسی گفت برخیز و بفلان جا برو که مادر اینجا دوستی است که تو را با او زیارت میطلبید چون از خواب بیدار شدم بموجب فرموده عزیمت رفتن کردم بدانجا که نشان داده بود ملا پیری را دیدم بر در مسجدی تا نماز میگفت بعد از فراغ نزد یک او رفتم و سلام کردم گفت علیک السلام یا مالک دینار گفتم ای شیخ مرا هرگز ندیده چون دانستی که مالک دینارم گفت آنکس که او تعالی را از جمیع سرها خبر داده است و ترا نزد من فرستاده مرا از نام تو خبر داده بعد از پرسش بسیار و تلطف بیشمار گفت بیا تا بتعجیل رویم و نماز بگذاریم چون به مسجد رفتیم و نماز کذاردیم دست من بگرفت و بخانه برد خرابه دیدم بیابانی کوچک و بوریا کهنه بر او و دو کوزهٔ شکسته و بی آب بجا نهاده بنشستیم و از هر دری سخن در پیوستیم بعد از زمانی شیخ برخاست و پیرهن دوخت و کوزه پر آب کرده پیش من نهاد برداشتم و سر کوزه کشودم بعد از آن برخاستند از زنبیلی دو قرص جوین بیرون آورده و بر خوانی نهاده و پیش من آورد دست دراز کردم و گفتم اید بیا اگر اندک نمکی بودی تا نان خوشتر کردم و پیره زنی بود آن مرد را دختری گفت برخیز و آن کوزه را بدکان بقالی ببر و گرو کن و پاره نمک بستان دختر رفت و نمک بیاورد ما نان را با نمک خوردیم چون فارغ شدیم گفتم الحمد لله که خدای تعالی ما را قناعت داده پیره زن گفت ای شیخ اگر تو را قناعت بودی کوزهٔ ما در دکان بقالی گرو نبودی بحرمت و جلال خدای تعالی که هفده سال است که در خانهٔ ما نان و خوردنی نبوده است مالک دینار گفت چون این سخن شنیدم بخروشیدم و خجلت تر خود بدیدم و از اینجا که نان کرمان میرفت آمدم و عهد کردم که دیگر تا زنده باشم بغیر از نان هیچ چیز دیگر نخورم **حکایت** [۱۲] نقل است که شیخ حبیب عجمی را هفت سال گوشت بریان آرزو بود و هر سال آن سال دیگر می افکند چون هفت سال بر آمد با خود گفت شرمنده گشتم از نفس خویش برخاست و دانکی زر برداشت و بدکان بریان فروش رفت و گفت بریم ده نان بده و نیم دیگر بریان چون ببستد در راه میآمد کودکی دید که برهنه و مویی سرش تر شد ولیکن خشک و ناخنش دراز گشته و گرد بیخ بر بری از تشنه گفت سعد و رم دار که چیزی ندارم بنودم پس دست در استین کرد و آن نان و بریان را باو داد و به نفس خود گفت هان ای نفس صابر باش و بر گرسنگی بساز که تا در عقبی جزای خیر یابی **مثنوی** نفس را آن به که در زندان کنی هم فرمایند خلاف آن کنی نیست درمانش بجز جوع و عطش تا کند سازی رام آید طاعتش **آخر الکلام و نظر الملقه** [۱۳]

نقل است که شیخ ابو تراب عکی قدس سره را وقتی بخاطر رسید که آمد بیغاچه بودی که مرا یک نان سفید با یک تخم مرغ بودی که بان افطار کردمی زمانی بر آمد برخاست و برای قضاء حاجت بصحرا بیرون شد ناگاه کودکی را دید هر دو او بحث و با او برآورد که دزد است مرد طلبکار آمدند و گفتند چه حال است پس گفت این مرد دیروز کوسفندی از من دزدیده و امروز آمده است قادر بکرد بلذدد ایشان شیخ را بگرفتند و هر چند شیخ می شمرد تا شصت شست بر او زدند و بعد از آن مردی آمد و شیخ را بشناخت و گفت ایها فلان این مرد شیخ ابو تراب عکی است مردم چون نام او بشنیدند در پای او افتادند و از وی حلالی طلبیدند آن مرد دست وی بگرفت و بخانه خود برد و نان چند سفید با چند عدد تخم مرغ بیاورد که شیخ افطار کند شیخ گفت ای نفس ارزوی نان سفید با تخم مرغ میکردی بیا و چند خوردی دیگر باید از این شیوه که داری که تو نخواهی تا مبتلا نکردی پس افطار نکرده برخاست **مثنوی** بر مثابه تا نوانی کام نفس ... خود شناخت ...

جواهر کلمات — در تزیین حدائق آخرت — لقلة الشرب ملائمة

باید دانست که قلت شراب و آب آشامیدن کم در اجر و ثواب با تقلیل در طعام همدوش و توأم است چنانچه مصرح به در اخبار
و روایات است از جمله در احیاء العلوم بترجمه صاحب معراج السعادة است که حضرت پیغمبر فرمود که جهاد کنید با نفسهای
خود بگرسنگی و تشنگی پس بدرستی که اجر و ثواب او مثل اجر کسی است که در راه خدا جهاد کند و عملی در نزد خدا محبوب تر از گرسنگی
و تشنگی نیست و ایضاً در همان کتاب است که آنحضرت فرمود که چیز خوردن عبادت است و خدا مباهات و فخر میکند
ملائکه را بکسی که خوراک او در دنیا کم باشد و میفرماید نگاه کنید به بنده من که او را در دنیا مبتلا کردم بغذا و آب و او صبر
من نمود گواه باشید ای ملائکه من که از هیچ خوردنی نمی‌خورد مگر آنکه در جای آن در بهشت با او عوض [illegible] هم
و نیز در همان کتاب است که امیر المؤمنین فرمودند که نزدیک ترین مردم بخدا در روز قیامت کسی است که بسیار گرسنگی و تشنگی خود
و اندوه او در دنیا بسیار باشد پس از این روایات و امثال آن فهمیده میشود که قلت شرب و آب آشامیدن و تشنگی خوردن
در فضیلت مانند جوع و گرسنگی کشیدن است و ممد بر انجام وظائف عبودیت و قیام بلوازم بندگی و اطاعت حضرت احدیت
چنانچه کثرت شرب و بسیاری آب آشامیدن باعث تهاون و کسالت در اقدام بر طاعت و عبادت است ای بسا مرتاضین که بواسطه
بکثرت آب چشیدن ثقل طاعت بر خود مشاهده نمودند پس در صدد مجاهده برآمده و تا مدتهای مدید بکرات بچشیدند
بعضی از مجامیع معتبره است که یکی از مرتاضین را گفتند که از نیکوئی‌ها که خدای تعالی با تو کرده است یکی را با ما بگو گفت یکی‌ها نی
که او با من کرده است بر فهم و وهم هیچ آدم در نمیاید و لکن از عملها که من با خود کرده ام یکی را با شما بگویم شبی از خواب بیدار
و با خود گفتم که برخیز که وقت عبادت است نفس با من بواسطه تهاون کرد برخاستم و گفتم ای نفس بی باک و بی ادب تو بدان [illegible]
که تو را بدرگاه خدای تعالی خوانم و کاهلی کنی تو را بر قهر و سیم محرومت میباید آورد پس با خویشتن اندیشیدم که آیا این کاهلی
از چه باشد پس بیادم آمد که بکثرت آب زیاده خورده ام و این گرانی نفس من از آن است پس با خود قرار دادم که تا مدت یکسال
شیمیا آب نخورم و در حکایات الصالحین و جامع الحکایات ترجمه که از یکی از شاگردان شیخ عبد العظیم نام که از مرتاضین
بود و از مجاهدین با نفس بوده حکایت کرده اند که گفت روزی نزد استاد خود شیخ عبد العظیم رفتم و او را دیدم که غمناک
نشسته گفتم که چرا اندوهناک می‌باشید خیر است بگو نوبت از او سؤال کردم پس گفت ای جوان مرا دوش عجب کاری افتاده است
بدانکه مدتی بود که مرا آرزوی کوزه نوی بود که آب در وی کنم تا سرد شود و آب خنک بیاشام روزی بر زبان من رفت که کسی در
خانه ما جاه باشد که ببازار رود و کوزه نوی بخرد و پاک بشوید و پر آب کند و بیاورد هنوز این سخن تمام نگفته بودم که یکی از
شاگردان در آمد و کوزه نوی پر آب کرده پیش من بر زمین گذاشت من بغایت شاد شدم و وی را دعای خیر کردم و آن کوزه را بر
رواق گذاردم چون در خواب شدم دیدم که حوری از بهشت بخانه من در آمد و حله از نور پوشیده و تاجی مرصع بر سر نهاده
بود در روی و اقتاب را غلبه میکرد پس من متحیر بماندم و گفتم ای حوریه تو با این حسن و لطافت از آن کیستی گفت با دی از آن کسی
نیستم که در روی کوزه نو کند و آب سرد آن بخواهد بخورد این بگفت و دست دراز کرده و کوزه را برداشت و بر زمین زد
و بشکست پس من از خواب بیدار شدم دیدم کوزه شکسته و آبش ریخته و حوریه ناپدید شده این سخن را بگفت و زار زار گریست
حل عقال و دفع اشکال در بدایة الثانی بعد از نقل این حکایت گفته که در این اوضاع مذکوره در این حکایت استبعاد نیست در وقوع آن
و لکن باید چیز را محل تأمل است و آن این است که تکلیف و طریقه سلوک را مبتنی بر اضطراری و اختیاری نیست حوریه را با شکستن کوزه و اهل چه کار دارد
و آیا هر کس که خواهد باید بشود نتواند این حال طریقه خدا است باید گمان مکرد ناپیدا مع در حیره و ایصال بدامن حوریه باشد تا انجا که میگوید چه
کلام آنکه این نحو سلوک خدا با اهل از باب بند و باد از لطف باشد نسبت به بعضی از سالکان از خواص اولیا نظر با نکه لطف نبی را من
است و از رسول و ابصور حوریه فرستاده تا پر غمگین نشود و خداوند هم کار خود را کرده باشد غرض آنکه اگر حوریه میگوید من
از آن توام تبرطیکه این نوع لذت را هم نبری و الا از وصول بذیل عطوفت من محروم مانی و من چنین کردم تا از من محروم نگردی و باین
توجیه در این وضع هم برای استبعادی نیست ملکت مال خدا است هر چه خواهد من باب اللطف و الرأفة میکند بهر کسی و از اینجا لازم نباید
که طریقه سلوک در همه اوقات اجبار و اکراهی شود چنانچه واضح است **قطع الکلام و ختم للمقام** چون بعضی از حکایات
مرتاضین در خصوص طعام و شراب مذکور افتاد خوشدل دم که با لمناسبه حکایتی از بعضی از مرتاضین در فواکه و میوه جات را هم ذکر
نموده و با ختم کلام در این مقام نمایم **جامی** در نفحات خود از شیخ احمد نامی چنین آورده که گفت روزی نفس من از من زرد آلوئی
خواست با او گفتم که یکسال صبر نمای تا تمام روزی تو را زرد آلو قرار دهم قبول کرد چون سال تمام شد نفس گفت من وعده خود را بجای
آوردم تو هم بوعده خود وفا میکنی پس آمدم بباغی که از پدر بمن میراث رسیده بود دیدم شغالی زیر زرد آلوئی را خورده و تحلیل
برفته هم چنان در سنگ او را افکنده او را برداشتم و پاک کردم نفس فریاد کرد احمد حالت چیست چه خواهی کرد گفتم میخواهم این را بتو دهم
بخوری من با تو زرد آلو قرار داده ام این هم زرد آلو است بیش از این نیست که برده جانوری گذر کرده نفس گفت ای احمد با تو عهد کردم
که بعد از این از تو هیچ نخواهم و از تو نگیرم این را بمن ده گفتم حال که راست آمد پس دست برده و زرد آلوی چند از درخت چیدم و خوردم

در فضیلت قلت شرب آب و کم خوردن

در ذکر حکایات بعضی از مرتاضین

جواهر کلمات ــ در ترجمهٔ فرائد ــ للضیافة ملائمة

قال الله تعالی هل اتیک حدیث ضیف ابراهیم المکرمین از عبدالله بن عباس مرویست که مهمانان حضرت ابراهیم دوازده فرشته بودند و محمد بن کعب گوید هفت نفر بودند و سدی میگوید یازده با جبرئیل حق تعالی این فرشتگان را مکرمین گفت گرامی کرده شدگان ابن عباس گوید که گرامی خواند ایشان را که ناخوانده آمده بودند و مهمان ناخوانده گرامی باشد قولی دیگر آنکه میزبان کریم بود و مهمانان کریم باشند مجاهد گوید گرامی خواند ایشان را که فرشتگان بودند و مکرم بحضرت خدا و ندکریم کقوله عباد مکرمون قول دیگر مکرمین خواند ایشان را زیرا که حضرت ابراهیم خدمت ایشان را خود کرد المکرمین بالخدمة بنفسه وطلاقة الوجه وتعجیل الطعام والضیف بمعنی الجمع لبناء المصدر وقیل الضیف اسم للواحد والجماعة **القصه** ارباب تواریخ چنین نقل کرده اند که حضرت ابراهیم ع مهمان دوست بود و مهمان خانه ساخته بود و از برای آن دو در ساخته بود از یکی مهمانان در آمدندی و از در دیگر بر فتندی و همیشه مائدهٔ حضرت خلیل گسترده بودی و انواع اطعمه و الوان اغذیه نهاده تا مهمانان منتظر آوردن طعام نبودندی و جامه‌های زمستانی و تابستانی آماده کرده تا اگر مهمانان را بجامه حاجت بودی بخواستی برداشتی و برفتی تا این تکلف خداوند عالم باو وحی کرد ای ابراهیم اکرم ضیفک بعد از آن بجهت هر مهمانی گوسفندی کشتی باز فرمان آمد که اکرم ضیفک بعد از آن بجهت هر مهمانی گاوی ذبح نمودی باز همان وحی آمد پس بجهت هر یک شتری کشتی باز همان وحی آمد خلیل متحیر شد و گفت یا رب بچه وجه گرامی دارم مهمانان را خطاب آمد که ای خلیل گرامی داشتن مهمان در سیاری الطعام نیست اخدمهم بنفسک بنفس نفیس خود خدمت مهمان کن بعد از آن خدمت مهمانان بنفس خود کردی باز فرمان آمد که مهمانان خود را نیکو دار و مهمانان مرا نیکو دار گفت یا رب مهمانان من کدام اند و مهمانان تو کدام فرمان آمد که ای خلیل آنرا که خوانده و آمده است مهمان تواست و آنرا که تو نخوانده و آمده است مهمان من است و من آنرا فرستاده ام او را گرامی بدار **و هر که اکرام کند** تا بداند که مهمان هدیه باشد از نزد خدای تعالی **در** زبدة التصانیف و خلاصة الاخبار از حضرت رسول روایت کرده اند که هر که گرامی دارد مهمان خود را او با من و ابراهیم خلیل در بهشت باشد و نیز از آن حضرت مروی است که مهمان هرگاه داخل خانه میشود رزق او با او همراه است و هرگاه بیرون میرود با خود میبرد گناهان اهل آنخانه را **و نیز** آنحضرت فرمود که خوشخوی و خندان بودن در روی مهمان بهتر است نزد خدای تعالی از عبادت صد پیغمبر **و نیز** فرموده که هر که عزیز و گرامی بدارد مهمان خود را از امت من بهشت **و دیگر** فرمود که گرامی دارید مهمان را اگرچه کافر باشد و نیز از آنحضرت منقول است که چون مهمان بخانه یکی از برادران مؤمن رود با وی هزار رحمت و هزار برکت در آنخانه داخل شود و حق تعالی گناهان اهل آنخانه را بیامرزد اگرچه گناه ایشان زیاده از کف دریاها و برگ درختها باشد و ثواب هزار شهید در دیوان اعمال میزبان بنویسند و بهر لقمه که مهمان از طعام ایشان تناول کند ثواب حج و عمرهٔ مقبول در نامهٔ عمل ایشان ثبت کنند و در بهشت شهرستانی بنا کنند بنام ایشان و هر که مهمان را گرامی دارد چنان باشد که هفتاد پیغمبر را گرامی داشته **و نیز** از آنحضرت منقول است که فرمود غریبان را عزیز و گرامی دارید که من در بزرگی غریب افتادم **و دیگر روایت** آمده که هر که ایمان بخدای تعالی و بروز قیامت دارد باید که مهمان را گرامی و عزیز دارد ای عزیز مهمان که بر تو وارد شود روزی خود میخورد و گناه تو را میبرد که فرموده الضیف اذا نزل نزل برزقه واذا ارتحل ارتحل بذنوب مضیفه لیمان عزیز را مهمان دادند و کریمان مهمان را عزیز دارند **فذلکه** روح تو امروز مهمان تواست امروز نظاعتش مهمان دار تا فردا بثواب میزبان باشد منقول است که هر که مهمان را هفت قدم استقبال کند و تعظیم نماید خدای تعالی جمیع گناهانش را بیامرزد و هر که مهمان را بکنار گیرد جمله گناهان از وی فرو ریزد و هر که بنا ده روئی بمهمان نگرد حق تعالی دو چشم او را بر آتش دوزخ حرام کند **خواجه عالم** ع فرمود که اکرم مردم بدانند که نان خوردن با مهمان چه فضیلت دارد تنها نان نخورند گفتند یا رسول الله اگر مهمان نیابیم فرمود با همسایه گفتند اگر همسایه نیابیم فرمود هر مؤمن را که بیابید دست او را گرفته بیاورید و با وی طعام بخورید گفتند یا رسول الله چون چنین کنید پاداش چه باشد فرمود ثواب پنج گروه مردم باو بدهند اول نماز کنندگان دوم ثواب روزه داران سوم ثواب حاجیان چهارم ثواب غازیان پنجم ثواب صدقه دهندگان **حسن بصری** گوید شرط مهمان داری چند چیز است یکی آنکه ما حضر آری دیگر از مهمان طمع نداری دیگر تکلف بسیار نکنی دیگر آنکه دیگران را با مهمان جمع نکنی و خود را بر مهمان فضل ننهی و چون برود متابعت او کنی **و در** کتاب نور التفکر آورده است که در هر سرائی که مهمان خواهد آمد پیشتر از آمدن او بچهل روز فرشته بصورت مرغی بر در آن سرای آید و آواز دهد که یا اهل الدار دسترا بخواهد کسی جوابش ندهد چون آدمی و پری آواز فرشته نشنوند جبرئیل گوید ای مقرب چه مطلبی گوید بعد از چهل روز دیگر در این سرای مهمان آید و من برات نجات آورده ام که خدای تعالی اهل این خانه را از زن و مرد و آزاد و بنده و خرد و بزرگ از آتش دوزخ آزاد کرد ببرکت آمدن مهمان **شعر** ای برادر جهد کن تا مؤمنی بشکند بلکه گوشهٔ نان تو را زانکه از یمن قدوم میهمان حق بیامرزد گناهان تو را حضرت رسول ص فرمود یا علی مهمان را عزیز دار که اینجا که فرود آید روزی با خود بیاورد و چون بیرون رود گناهان آنخانه را ببرد و حق تعالی بفرماید تا ان[illegible]

در دریا انداختند یا علی حق تعالی چون بر بنده مؤمن خشم گیرد نعوذ بالله قدم مهمان از خانه او باز گیرد یا علی در چهار خانه فرشته نرود اول خانه که از آن بوی خمر آید دوم خانه که سگ در آن باشد سوم خانه که مهمان نرود چهارم خانه که صور مجسمه در آن باشد یا علی هر که نورا به مهمانی خوانند برو و اگر چه پای کوسفند بود یا علی هر که مهمان را گرامی دارد خدای را عزیز و گرامی داشته باشد یا فوق حیوة دیگر بدانکه یکی از خواص و آثار مهمان نوازی آنستکه گاه میشود که موجب حیوة و زنده شدن مرده میگردد چنانچه در هرج و کتاب سابق الذکر آورده اند که شیخ ابو الاشرف با هلی زنی داشت بسیار پارسا و خدا ترس نام او شریفه بود و صائم الدهر و قائم اللیل و هر سه روز یکبار طعام خوردی و مدت شانزده سال بود که او را فرزندی نشده بود روزی شیخ نشسته بود شخصی آواز داد که مهمان دوست میدارید شیخ گفت بلی پیش برای پیران مرد در آمد و سلام کرد شیخ او را در کنار گرفت و تعظیم نمود و جای نیکو بنشانید و پرسید که از کدام فرقه گفت از اهل علم در این بودیم غریبم شریفه که حبیبه او خاطر و ترتیب داد و گفت محل خوردن من نیست دانسته که روزه است چون وقت نماز شام شد و نماز گذاردند شریفه طعام پیش آورد و تناول نمود و محلی او حیبه اما بستر او تعیین نمودند چون مهمان بنماز مسجد بنماز ایستاد چون پاسی از شب گذشت شریفه گفت بیکرم که مهمان در خواب است یا بیدار چون بنگریست دید در بالای سر او قندیلی از نور آویخته که روشنی آن تمام خانه را روشن ساخته شریفه دانسته که او از بزرگان است گفت خداوندا اگر این مرد را در نزد تو قدری هست مرا از برکت او پسری بده و مرا فرزندی کرامت نمای بعد از آن روزی کن بعد از آنکه روزی اثر حمل بر او ظاهر شد شریفه بلند کرد که باشد کسی دوستی کند از اهل علم و اهل قرآن و غریبان چون مدت حمل گذشت پسری آورد و بعد از آن دیگر با مهمان افطار نمی نمود روزی وعده روزه گشودن او بود و مهمان نمی آمد مرد بر در ایستاده گفت ای مرد چه کسی گفت اهل علم هستم و از بادیه می آیم شب شیخ گفت اگر امشب مهمان ما باشی از کرم دور نیست مرد قبول کرد و گفت وقتی باش تا مقام ترتیب دهم و بخانه آمد و شریفه تنور افروخته که بنان پختن مشغول شود مؤذن بانگ نماز داده با خود اندیشید که نماز بگذارم و دل فارغ کنم بعد از آن بطعام پردازم چون در نماز ایستاد پسر بغلطید و در تنور افتاد شریفه چون این قصه را دریافت از صلاح خاطر را مترصد نساخته و مضمون این بخاطرش آمد فرزند بنده است خدا را غمش مخور تو کیستی که هم چه خدا بنده پروری گفت بر من طاعت و اتمام فریضه واجب است و از فرمان الهی گردانیدن و بفرزند مشغول شدن طریق بندگی نیست چون از نماز فارغ شد بر سر تنور رفت پسرش سوخته بود آه از نهاد شریفه بر آمد و او را برداشته و بکنج خانه خوابانید گفت نوحه و زاری فایده ندارد حالیا باید طعام مهمان را مهیا ساخته پس کوزه و نان از آن به پختن طعام و نان مشغول شد چون شیخ و مهمان در آمدند شریفه مهمان را پرستش بسیار نمود و تلطف کرد و طعام پیش آورد و خود بر سر آن سوخته رفته و گریان بر نشست شیخ را از حال آن تعجب آمد شریفه بنیاد مناجات کرد و گفت خدایا توئی عالم السر و الخفیات پرسیدن احوال این پسر را از دل شیخ فراموش گردان که چون واقف گردد او مهمان هر دو پریشان شوند و من از ایشان شرمسار میگردم خدایا قادری بر آن که این فرزند مرا زنده گردانی و مرا از انفعال ایشان بیرون آوری در مناجات بود و زار زار میگریست که ناگاه پسر بر خود بجنبید و آغاز گریه کرد چون پسر را برداشت بکموی از بدن او نسوخته بود در کنارش گرفت و شکر کرد شیخ پرسید که ای شریفه امشب چه حالت است قصه را باز گفت شیخ و مهمان هر دو شاد و خرم شدند شیخ گفت ای شریفه این از برکت آنست که حرمت مهمان میداری و رعایت ایشان مینمائی پس ای عزیزان مهمان را عزیز دارید بر اهل علم بنظر حقارت ننگرید و غریبان را دوست دارید تا دل مرده شما را بنور ایمان زنده گردانند و صحبت علما را غنیمت دارید که سعادت دنیا و عقبی در آن است و محبت ایشان را سبب دخول در بهشت دانید فرجا فرة الجنة بشر دیگر بدانکه حق مهمان را رعایت کردن و محبت او را واجب شمردن لازم مهمان داری است اگر چه مهمان دشمن مهمان دار بوده باشد بلکه سبب دفع بلیات دنیوی و اخروی و موجب دفع عداوت و دشمنی است چنانکه بزرگان و اکابر زمان این را شعار و دثار خود ساخته اند هم چنانکه در کتب تواریخ مسطور است که در کرمان ملکی بغایت سخی و مهمان دار و مهمان دوست بود و همیشه خوان نعمت او گشاده و سفره مهمان داری بر خاص و عام گسترانیده بود و هر که بشهر او آمدی بر سر سفره کرم او نان خوردی و بزرگ الشهر بودی و قتی عضد الدوله لشکر کشیده و قصد تسخیر ولایت او کرد ملک کرمان طاقت حرب او نداشت بحصار در آمد و هر روز بلد حصار با لشکر خود آمدندی و جنگ سختی کردندی و با این حال هر شب ملک کرمان از مقدار طعام که لشکر عضد الدوله را کفایت کند بیرون فرستادی روزی عضد الدوله پیغام فرستاد که در روز حرب کردن و شب جنگ نکردن و نان دادن چه معنی دارد او جواب فرستاد که جنگ کردن اظهار مردی است و نان دادن نشانه جوانمردی لشکر اگر چه دشمن من اند اما غریب این شهر و مهمان این ولایت اند از مروت دور است که ایشان در شهر من نزول کنند و نان خود خورند عضد الدوله بگریست و گفت کسی را که چنین مروت باشد با وی حرب کردن غایت بی مروتی است و نهایت ناجوانمردی است **فلیت** بنده کو خدمت مهمان نکند خویش را شاه ببستر دجمن کند هر که مهمان را گرامی میکند کوششی در نیکنامی میکند **الماس شانزدهم** دیگر بدانکه از جمله حق مهمان آنستکه اگر از او جریمه و گناهی صادر باشد از سر گناه او در گذرند در مقابل جریمه او عفو کنا هم

چنانکه ملوک و پادشاهان کرام رفتار نموده اند و همیشه متصف باین صفت بوده اند چنانچه مسطور است که سیصد
نفر اسیر از دشمنان بدرگاه ملکی آوردند خواست که سیاست ایشان حکم کند کودکی که در میان ایشان بود برخاست و گفت
ای ملک ما را آب بده که ما تشنه ایم و ما را تشنه مکش ملک فرمود تا آب آوردند و بدست او دادند گفت ای امیر این قوم
همه تشنه اند از مروت نیست که قوم من همه تشنه باشند و من آب خورم البته سیاست خواهی کرد همه را آب بده ملک
فرمود تا همه آن قوم را آب دادند کودک برخاست و گفت ای امیر ما همه مهمان تو شدیم و اکرام ضیف واجب است و مهمان
کشتن رسم کریمان نیست ملک را از فصاحت او تعجب آمد و همه را آزاد نمود **فرق دوازدهم** دیگر بدانکه
از حق مهمان و آداب مهمانداری و شرایط آن آنستکه میزبان باید چون آفتاب باشد که بر همه کس بتابد چه دنی و چه وضیع
و چه شریف و مانند باران بر همه جا بیکطریق ببارد چه اگر مهمان مرد بزرگ باشد حق بزرگی بجای آورده باشی و اگر فرو
مایه باشد احسان و اکرام خود ظاهر کرده باشی و خدا را از خود راضی نموده باشی بلکه عاقل باید رضای خدا را بر رضای خلق
مقدم دارد و بزرگی خدا را از بزرگی بنده بیشتر داند و اکرام وضیع را از شریف بزرگتر شمارد و حکماء گفته اند که بر مهمان
منگر که کیست بر کرم خویش نگر که مقتضی چیست **آورده اند** که یکی از ملوک را واقعه افتاد که ناگاه بقبیله قیس نزول کرده
سید قبیله او را نشناخت و در مهمانداری او تقصیر واقع شد ملک انجام زهر ملالت نوش کرد و چون از آن قبیله رحلت نمود
معلوم شد که مهمان چه کس بوده بغایت شرمناک شد و از روی اعتذار رقعه نوشت و از عقب او فرستاد مضمون آنکه
من شما را نشناختم و شرط خدمتکاری بر وجهی که لایق خدام شما باشد بجای نیاوردم ملک در جواب نوشت که آنچه تو نوشته
بودی از قبول عذر و عذر مکن که مروت اقتضای آن نمیکند که در گذرم و اما آنچه گفتی که تو را نشناختم سخنی نامستقیم است
چرا که در مهمانداری رسوم اعزاز و احترام بجای باید آورد و شرط مهمانداری آنستکه چون آفتاب بر همه کس بتابد و مانند باران
بر همه جا بیکطریق بارد چه اگر مهمان مرد بزرگی باشد حق بزرگی او بجای آورده باشی و اگر فرومایه بود احسان و اکرام
خود ظاهر کرده باشی **بیت** مهمان را عزیز باید داشت از ره مردی و جوانمردی ور بود سفله کس نخواهد گفت
که چرا با وی این کرم کردی **حکایات منتجه للضیافة مهیجة حکایت ۱**
در کتب معتبره آورده اند که روزی جمعی از کفار مهمان خلیل شدند حضرت چون در ایشان نظر کرد آثار بیگانگی در آنها دید فرمود
ایمان بیاورید تا شما را طعام دهم کافران در خشم شده و برفتند فرمان آمد از حضرت عزت که ای خلیل چندین سال است که
مرا نا سزا میگویند و شریک و انباز برای من قرار میدهند من روزی ایشان باز نگرفتم تو چرا از مائده خود ایشان را نومید باز
گردانیدی خلیل در عقب ایشان برفت و آن کافران را باز آورد و طعام داد و تکلف کرد گفتند یا ابراهیم اول رد کردی
و اخر این قبول چیست گفت چون شما رفتید دوست با من عتاب کرد کافران گفتند کریمی که با دوست بجهة دشمن عتاب
کند ز شت است بدو بر او ایمان آوردند فی الحال جمله آنها مسلمان شدند **حکایت ۲** غزالی در نصیحة الملوک آورده است
که روزی ده نفر از علماء بعنوان مهمانی بر عبد الله بن المبارک وارد شدند و عبد الله در انحال چیزی نداشت که از آنها پذیرائی
و مهمانداری نماید و بجز یک اسب متاع غالب چیزی نبود و آن اسبی بود که یکسال با او بسفر حج رفت و یکسال بجهاد میرفت
پس همین اسب را ذبح نموده و از جهة مهمانان طبخی ترتیب داده و در نزد آنها حاضر کرد زن او با او بخصومت در آمد
و گفت ای عبد الله تو از دنیا سوای این اسب هیچ چیز را دارا نبودی برای چه این اسب را از جهة مهمانان ذبح نمودی پس
عبد الله از این حرف در خشم شده و بخانه رفت و از متاع و اثاث البیت خود بقدر مهر آن زن جدا نمود و با آن زن واگذار کرد و
و در همان ساعت او را طلاق داد و گفت زنی که مهمانان را دشمن دارد بودن چنین زنی در خانه من صلاح نیست و چون چند
روزی از این مقدمه گذشت مردی بنزد عبد الله آمد و گفت ای پیشوای مسلمانان مرا در خانه دختری است که مادر او از
دنیا رفته است و این دختر در اثر فوت مادر از شدت هم و غم همه روزه جامه ها خود را بر تن پاره مینماید و فریاد و اوامیلا در
و امروز را قصد حضور در مجلس تو را نموده هرگاه در نزد تو حاضر شود او را در این باب موعظه ای بفرمائی و تسلیت ده
شاید قلب او آرام گرفته و بی صبری نکند پس چون عبد الله بر منبر نشست دختر در مجلس او حاضر گردید عبد الله در باب
تسلیت دختر در فراق مادر بیانات کافیه و مواعظ شافیه نمود و سخنانی بر زبان راند که باعث تسلی قلب دختر گردید و
آرام شد پس وقتی از آنجا بمنزل خودشان برگشت با پدر خود گفت که ای پدر من از کرده خود توبه نمودم و باز گشت بسخط
غضب خدای تعالی نخواهم کرد و لکن مرا بگو تو حاجتی است پدرش گفت حاجت تو کدام است دختر گفت تا بحال همیشه
تو بمن میگفتی که بسیاری از ابناء دنیا مرا خواستگاری مینمایند و صاحبان مال مرا از تو طلب میکنند تو را بخدا قسم میدهم
که مرا بغیر ابن عبد الله مبارک بدیگری تزویج ننمائی پس اگر ما طالب دیانت هستیم دین در نزد او است پدر دختر او را به
عبد الله تزویج کرد و او را با جهاز بسیار و مال بیشمار بخانه عبد الله فرستاد و ده رأس اسب برای عبد الله هدیه
داد که بر آنها در راه خدا بجهاد رود پس عبد الله شبی در عالم خواب دید که باو گفتند که ای عبد الله چون تو از برای

در آنکه میزبان باید با همه مهمانان یکسان رفتار نماید

حکایت عبد الله بن مبارک با مهمانان

زن عجوزهٔ خود را طلاق دادی مادر عوض دختر بکری بتو عطا نمودیم و تو در راه ما برای خاطر مهمانان یک اسب را ذبح نمودی پس
مادر عوض ده اسب بتو عطا کردیم از جهت اینکه بدانی که حسنه در نزد ما ده مقابل عوض داده میشود و اجر و مزد نیکوکارا
در پیش ما ضایع نخواهد شد و هیچ کس با ما معامله نکند که زیان ببیند **حکایت ۳** آورده اند که ابن عباس گفته
از حاتم طائی پرسیدند که در عرب از خود سخی ترکسی را دیدهٔ گفت همه عرب از من سخی ترند اما شبی ناگاه بقبیلهٔ کودکی
یتیم رسیدم که او را صد گوسفند بود و از آن یکی را بکشت و بریان کرده نزد من آورد من استخوان گوسفند بشکستم و مغز او
بیرون کردم گفتم این خوش است مرا مغز استخوان کودک مرا رها کرده و برفت و چندان رفته بود که گفتم مگر راه را فراموش
نموده در رفته انگاه دیدم که میاید و آن صد گوسفند را کشته و جمله را مغز بیرون کرده چنانکه هیچ نمانده گفتند تو در عوض
بجای او چه کردی و در ازاء ان چه احسان نمودی گفت او را صد شتر دادم و لکن هرگز بشکر او نرسیم گفتند عطای تو
زیاده بوده و تو سخی تری گفت نه من از او سخی تر نباشم بلکه سخاء او بیش از من است زیرا که او هر چه داشت بداد و هر که
جمله بخشیده چنان بود که بهر **حکایت ۴** اصمعی گوید شبی در بادیه میرفتم شبی بس سرد و تاریک بود ناگاه
بخیمهٔ رسیدم جوانی دیدم نشسته و غلامی در نزد او ایستاده جوان بان غلام میگفت آنچه را که مضمون آن این است **بیت**
شبی ببینم همی تاریک و بادی سرد و عز بنده برافروز ای غلام آتش که دادی هیزم افکنده چه آتش را برافروزی یکی مهمان
فراز آید زمال من نوا زادی که مهمان بهتر از بنده بلد خیمه رفتم و سلام کردم گفت درآی ای مبارک بر ما و بر بندگ ما
وارد شدم جوانی دیدم خوب روی و کامل عقل و خوش خوی سه شبانه روز مرا مهمان داشت و از من هیچ نپرسید و
هر روز کرامت زیاده میکرد بعد از سه روز مرا گفت چه حاجت داری من خواستم سخاوت او را بیازمایم گفتم دینی بر من
واجب شده است و از ان گریخته ام که مفلسم و قادر بر اداء ان نبودم در حال آنجوان برخاسته و مال و چهارپای خویش را
جمله جمع آورده و پیش من آورد و مرا گفت خدا انکه مقدار دین تو است بردار چنان کردم و باقی را گذاشتم او شاد شد و عذر
خواست تا من بودم از او کریم تر ندیدم **حکایت ۵** یوسف بن الحسین گوید در نواحی مصر گذر کردم مردی را دیدم نام
ابو فروه مردی بود زاهد و پادشاه در همه ولایت نام او فاش و مهمانداری مشهور شده او را زاویه بود بلد در پیوسته اندرها
گشاده بودی مهمان میامد اگر چیزی بودی پیش او نهادی و اگر نبودی برنشسته و بر در گاه او این بیتها نوشته بود **بیت**
خانهٔ ما هست در باز از برای میهمان ورنه مهمان بخدمت بسته در خانه میان هر که آید نزد ما باشیم پیش او رهی
جان کنیمش پیش اگر بر ما کند حکم او بجان هیچ ننداشتیم ندر و تشی و ممنا کنیم ذو نزد مهمان ما بدهد خدای اسمان
حکایت ۶ یکی از ملوک عرب بصید رفته بود و از لشکر خویش جدا افتاده شب در آمد بخانه خیمه رسید یکی را دید در آنجا
نشسته و شراب میخورد و یکدو کس پیش او نشسته و میگفت **شعر** الضیف أملك منا فی منازلنا بالمال والنفس ثم المن
للضیف ما قلد السیف منا واحدا ابدا الا وهمته أمضى من السیف **ترجمه** مهمان را بر من و بر مال ما فرمان بود
پس بدان بر ما هر آن منت از مهمان بود کس نهاد ما نکند مقابل تیغ تا از همتش در همه کاری چه تیغ تیز او بران بود مستجد حیم د
این موسم میان قوم خویش کافر او از رحمت دو او دلجو تر بود آن مرد میگوید چون این بیتها از آن اعرابی شنیدم شب بود
ناچار بر او نزول کرده نزدیک رفتم و سلام کردم برخاست و مرا ترحیب نمود و مرحبا و خوش آمد گفت پس در بهترین جایگاه منزل داد
و هیچ چیز در خاطر من گذر نکرد الا آنکه بیدا شی که دل او برا آن خبر بود و پیش من حاضر کرد چون سه روز برآمد هر چه در ملک
وی بود نزد من آورد و قسم خورد که رجوع در ان نماید پس من کریم تر از او ندیدم **حکایت** عبدالله بن جعفر
بشام میرفت در راه باران درآمد از دور خانهٔ چنگ دید از باران بگریخت و اهلت ان خانه نمود در پیش آنخانه ها فتیه بود مردی
بر در ان فتیه نشسته چون در آمد گفت الی الی عبدالله یعنی بیرد ما ای مبدهٔ خدا عبدالله گفت نزدیک رفتم ما را فرود آورد
و در حال شتری را قربان نموده و گوشت او بریان کرده و پیش ما نهاد و خود خدمت ما میکرد تا پارهٔ از شب گذشت پس برفت و
بامداد بر بام فتیه آمد و سلام کرد و از خوابگاه و آسایش ما پرسید و انگاه شتری دیگر بیاورد و قربان کرد گفتم انچه دیروز قربان
کردی کفایت است گفت شرط ما نیست طعام دوروزه پیش مهمان نهادن عبدالله گفت جامهٔ خواستم و بعطر مطیب کردانیدم و بر هم
چهار گوشه او بر هر گوشهٔ صد دینار بربستم و بکنیزک او دادم فرستادم گفتند ما بی دستور و اذن شوهر نتوانیم گرفت او را بخواندم و گفتم
این هدیه از من قبول کن نگرفت و گفت ما تلافی مهمان داری قبول نکنیم عبدالله گفت نشستم و کنیزکان خویش را گفتم تا ان جامه در میان
خانهٔ او افکنند و ما برفتیم در حال آواز او شنیدم که از قفاء ما میاید و آن دنانیر جامه را بدست و دیده ها سرخ کرده از شدت
خشم و میگفت چیزی را که مفاد آن این است **بیت** بر عطاء خود چه بستانی خراج در کرم آن از تو باشد نا سزا **حکایت**
عبدالله بن عامر مردی بود در سخاء و مهمان داری مثل نداشت و پیوسته مایدهٔ او افکنده بودی و هر گروه مهمانی که خواست
او بنشستی طباخ او بیامدی و گفتی چندین لون طعام دادیم اگر از این الوان که دادیم نخواهید هر کس را چیز آرزو و خوش آید
بخواهد تا بسازیم و چون مهمان نان نیک نخوردی او از خود الحاد کرسنگی نمودی و با مهمان موافقت کردی و هر که از خانه او

برفتی سه روز که خوردنی او و چهارپایان او بدادی **حکایت** ایضاً عبدالله عامر بسیار مهمان دار بود هر که بر او وارد
شدی سه روز مهمان او بودی روز چهارم که میرفت بار بر چهارپا می بست غلامان عبدالله عامر او را در بار نهادن یاری و کمک
نمی نمودند آن مهمان چون عبدالله را وداع کردی گفتی تو بسیار مرد کریمی اگر غلامانت بی ادب نبودند عبدالله گفت غلامان من
چه بی ادبی کردند گفت هنگام رفتن ما را یاری ندادند در بار نهادن عبدالله بخندید و گفت عادت ما اینست که مهمان را در هنگام
رفتن کمک و یاری ندهیم **شعر** ولا اقول لضیفی حین یطرقنی من این ام کم تطیل المکث یا رجل اهلاً بمالی و روحی ما
اقام لنا والدمع یجری اذا قامت به الرحل الرزق یبلغه والجود لی شرف والمال یفنی وشر المرء البخل **فرد** هم
نپرسم میهمان را من ز نامش نگویم چند خواهی بودن اینجا چه ابدال و من خادم فدایش بیادم چون رود آرد بیاد کو هر
خورد او روزیه و من بکنم نام نماند نعال و نیست از بخیل بدتر **حکایت** عاصم بن حمزه در نزد حضرت امیر
المؤمنین علی علیه السلام رفته دید آن بزرگوار گریه میکند گفت یا علی بچه گریه میکنی آنجناب فرمود امروز هفت روز است
که از برای ما مهمان نیامده است و من با مهمان خو کرده ام میترسم که خدای تعالی بر من خشم گرفته باشد در این سخن بود که جماعتی
از راه دور در رسیدند امیرالمؤمنین ع برخاست و پیش خدای تعالی سر بسجده نهاد و خدای را شکر نمود و گفت از روی
شادی که الحمد لله الذی اکرمنی بقدوم اضیافی حمد خداوندی را که مرا گرامی داشت بقدوم مهمانان من **حکایت**
ابومحمد الحریری گوید که شیخ ابوالعباس بن مسروق یکشب مرا بمهمانی خواست در راه که میرفتیم دوستی ما را پیش آمد او را گفتیم که
ما به مهمانی شیخ میرویم تو نیز با ما بیا آن مرد گفت شیخ مرا نخوانده است ناخوانده چگونه آیم گفتیم ما از او دستوری خواهیم چون
بسرای شیخ رسیدیم شیخ باستقبال ما آمد او را گفتیم ما این دوست را الحاح کردیم او گفت ناخوانده نیایم شیخ سوگند
خورد که همه بر زمین روند تا گام او که بر زمین رخساره من رود آنگه روی بر زمین نهاد ما را بکشیدیم تا آن مرد پای بران نهاد و قسم
شیخ راست شد **شعر** اعز الخلق عندی کل ضیف اتانی بغتة من غیر علم **بیت** گرامی تر بنزد من ز هر کس
بود ناخوانده مهمان کاید شاد شوم خرم بدیدارش که بینم بیادم کو خرا روزی کند یاد **حکایت** یکی از
اصحاب و یاران حضرت رسول ص بود که هرگز کسی را مهمان نکردی یکروز حضرت ص با او فرمود که چرا مهمانی نمیکنی که انداد و برکات
باشد عرض کرد یا رسول الله عیالی ناسازگار دارم چون مهمان کنم با من نزاع و خصومت نماید حضرت فرمود برخیز و چیزی بیاب
تا ما امشب را مهمان تو باشیم مرد بخانه آمد مقدم رسول را با زن بگفت زن گفت حضرت رسول را مختصر مهمانی نتوان کرد تا باشد
تا وقتی دیگر آن مرد در آن شب آنچه داشت حاضر کرد حضرت رسول با یاران آمدند و از طعام آن مرد بخوردند و او را دعا کرد
و برفت چون حضرت رسول ص از خانه آن اعرابی بیرون آمد زن با شوهر خود لجاج کرد و گفت تو کلام من با رسول خدا کرده از
بهر آنکه طعام ما را المختصر نخورد مرد گفت من نگفته ام و رسول طعام ما خورد زن گفت نخورد و بر وقتی که از خانه ما میرفت
مار و کژدم از گوشه ردای او دیدم و آنچه بود پس نزد حضرت رسول رفتند و حال بگفتند حضرت رسول ص فرمود راست گفتید
از طعام شما خوردم و آنچه زن دید که بر جای مانده بود از معجزه من بود که من چند آنکه میخوردم هم چنان بر جا بود و آنکه از زن
دیده بود مار و کژدم نبود بلکه گناه اهل آنخانه بود تو بدیدی و او ندید که بخیل بود آنگاه فرمود اذا جاء الضیف جاء
برزقه و اذا ارتحل ارتحل بذنوب اهل البیت یعنی وقتی که مهمان بیاید رزق او همراه هر گاه بیرون رود گناهان اهل آنخانه
با او بیرون میرود **درایات لامعات و طرائف نافعات تذکرة** بدانکه در بعضی از مجامیع معتبره حدیث
منقول از کتاب لؤلؤة المتفکر مفصل تر از آنچه منقول افتاد ذکر فرموده و آن این است که سید عالم ص فرمود که چون مهمانی
بخانه خواهد رسید پیش از رسیدن او جبرئیل از حق تعالی فرشته را بفرستد که بصورت مرغی باشد سفید و بر در آنخانه بایستد اهل
آنخانه را ندا کند چنانچه اهل آسمان بشنوند هیچکس جواب ندهد باز دیگر ندا کند چنانچه اهل آسمانها و زمینها بشنوند هیچکس جواب
ندهد الا جبرئیل امین که از سدرة المنتهی جواب گوید که لبیک ای فرستاده خدا چه میخواهی از اهل این خانه گوید حق تعالی مرا
به بشارت ایشان فرستاده که مهمانی باین خانه خواهد آمد تعدا از جمیل روزی او آورده ام و برکات از روزی در این خانه
بماند تا جمیل سال جبرئیل گوید روزی و برکات بمن ده تا بدیشان رسانم پس بوی دهد جبرئیل بستاند و گوید که این خط چیست که
در صفا و نوا است گوید این برائت است که حق سبحانه و تعالی برای اهل این خانه فرستاده است و ایشان را از دوزخ آزاد کرده است باز
جبرئیل گوید بمن ده تا بایشان رسانم بوی دهد آنگاه گوید مرا فرستاده اند که نگاه دارم کرام الکاتبین برای اهل این خانه نویسند
تا که مهمان در خانه ایشان باشد و چون مهمان بیرون رود گناهان ایشان را با خود ببرد که الضیف اذا نزل نزل برزقه و اذا خرج
خرج بذنوب اهل البیت یعنی مهمان هرگاه وارد شود با رزق خود وارد شود و هرگاه برود با گناهان اهل آنخانه بیرون رود
تذکره در کتاب کیمیای سعادت آورده است که ابراهیم خلیل ع از برای طلب مهمان یکدو میل راه برفتی و نان نخوردی تا مهمان
نیافتی و از صدق او در شهر و محل قبرش هنوز آن ضیافت مانده است که تا این وقت هیچ شبی از مهمان خالی نبوده است و
تا ایشان که صد و دویست مهمان در آنجا باشند و فرسخها از برای این ضیافت وقف کرده اند **تذکره** در امثال آمده

در تفضیل جواهر زینت فزای فروع دین

نقل کرده است از حضرت ابو عبدالله از ابو جعفر علیه السلام که فرمود بدرستی که در مملکتی یکی از سلاطین جبار مؤمنی بود و آن پادشاه جبار بر گرفتن و دستگیر نمودن آن مؤمن حریص بود پس آن مؤمن از خوف آن جبار فرار نمود و به یکی از بلاد کفر و ولایات مشرکین پناه برد و در آنجا بر مردی از اهل شرک وارد شد پس آن مرد مشرک او را پناه داد و در حق آن مؤمن احسان و نیکوئی کرد و او را ضیافت و مهمانداری نمود و همی که این مشرک را وفات رسید و از دنیا رفت خداوند تعالی بسوی او وحی فرمود که بعزت و جلال خودم قسم اگر در بهشت مسکنی از برای تو بود هر اینه ترا در بهشت سکنی میدادم ولکن بهشت حرام است بر آنکسی که بمیرد در حالتی که مشرک بمن بوده باشد ولیکن خدای تعالی با آتش خطاب فرمود که ای آتش بگیر او را و حرکت ده او را اما او را نسوزان و از نبت وصدمه باو نرسان و صبح و شام رزق و روزی برای او حاضر میکنند راوی از حضرت پرسید که از کجا رزق او را از بهشت میاورند حضرت فرمود از هر جا که خدا بخواهد تنویر فی تنظیم در ثواب الاعمال روایت کرده است از علی بن یقطین که گفت حضرت ابو الحسن موسی ع بمن فرمود که در بنی اسرائیل مردی بود مؤمن و او را همسایه کافری بود که همیشه در حق این مؤمن از رفاقت و احسان مینمود و در دنیا بخوبی و نیکوئی با او سلوک میکرد و در باره او رعایت و همراهی مینمود پس چون از دنیا رفت خداوند امر فرمود که در میان آتش خانه از گل از برای او بنا کنند که او را از گرمی و سوختن آتش نگاه دارد و روزی او را از غیر آتش بدهند و باو گفتند که این جزای تو است بسبب آن احسان و نیکوئی ها که در حق همسایه مؤمن خود میکردی در دنیا و اگر نه این بود هر اینه مستوجب عذاب آتش جهنم بودی تذکره ایضاً در لئالی الاخبار است که روایت کرده است عبد الرحمن از حفص بن عمر که گفت شکایت حال خود را بسوی حضرت ابو عبدالله ع نمودم که پریشان حال و قرض دارم چاره در باره ام بفرمائید حضرت فرمود هر گاه وارد کوفه شدی پس متکای خود را که در خانه داری بده درهم بفروش و برادران و دوستان خود را دعوت بکن و دعوت نما آنها را بخانه خود و مهیا کن از برای ایشان طعامی و با آنها بخور آن طعام را و سؤال و خواهش نما از ایشان که از برای تو دعا کنند و اصلاح حال ترا از خدا بخواهند ابو حفص میگوید بموجب فرموده آنحضرت عمل نموده و وسادهٔ خود را فروختم و طعامی تهیه نمودم و چنانچه امر کرده بود مرا مؤمنین را مهمانی کرده و از آنها التماس دعا نمودم پس بخدا قسم که نگذشت بر من مگر مدت قلیله که طلبکار دیگر مال بسیاری را و مدیون بودم که قریب به ده هزار درهم بود در خانه ام آمد و دق الباب کرد و مرا خواست و تمام حق خود را بمن صلح نمود و ذمه مرا بری کرد و بعد از آن مالهای بسیاری بمن روی آورد و غنی شدم تذکره در امالی صدوق علیه الرحمه است که مردی خدمت حضرت رسول ص آمد و از گرسنگی بسوی آنجناب شکایت نمود پس آنحضرت ص او را بخانه زنهای خود فرستاد که طعامی باو بدهند زوجات آنسرور گفتند که بغیر از آب در نزد ما چیزی نیست پس آن بزرگوار فرمود که کیست که امشب این مرد را مهمانی نماید حضرت علی ع عرض کرد یا رسول الله من امشب از این مرد مهمانی میکنم پس بخانه آمده و بحضرت فاطمه فرمود که از طعام چه در نزد تو هست ای دختر رسول خدا فاطمه عرض کرد بغیر از غذای دخترک ما در نزد من چیزی نیست و لیکن مهمان را بر نفس خودمان اختیار و ایثار مینمائیم فرمود ای دختر محمد ص بخوابان صبیه را و چراغ را خاموش نمای پس چون صبح شد حضرت امیر ع خدمت پیغمبر ص آمد و قضایای شب گذشته را بآنحضرت خبر داد پس هنوز در خدمت پیغمبر ص بود که این آیه را خداوند نازل فرمود که ویؤثرون علی انفسهم الخ تذکره در لئالی الاخبار است که ماویه زوجه حاتم طائی حکایت کرده که سالی در بادیه قحط شدیدی واقع شد بنوعی که در شبی چنان اتفاق افتاد که در نزد ما و در نزد اهل قبیله ما هیچ چیزی موجود و میسر نبود و تمام گرسنه بودیم پس حاتم در آن شب اطفال و اولاد را مشغول و سرگرمشان میکرد تا وقتی که بخواب رفتند و خود حاتم از همه بیشتر گرسنه بود پس خوابید و سکوت نمود و حال آنکه حقیقةً در خواب نبود و از گرسنگی ضعف بر او غالب شده بود پس نظر نمود دید زنی از جلو خیمه آمد و وارد گردید و گفت ای حاتم آمدم بسوی تو از نزد اطفال و بچه های خودم در حالتی که همه آنها از شدت گرسنگی مانند سگان عوعو میکردند پس حاتم گفت ای زن برو بچه های خود را حاضر کن که بخدا قسم آنها را سیر خواهم نمود زوجه حاتم میگوید باو گفتم ای حاتم بچه چیز میخواهی اطفال این زن را سیر کنی با آنکه تو خودت و اولادت از تمام مردم گرسنه تر میباشید پس وقتی که آن زن بچه های خود را حاضر نموده بدیدم حاتم را که از جا برخاست و کارد را برداشت و بجانب اسب خود رفت و آن حیوان را گرفت و او را ذبح نمود و بعد از آن آتش برافروخت و کارد را بآن زن داد و گفت از گوشت این اسب هرچه خواهی قطع نمای و بریان کن و خودت بخور و بچه های خود را طعام بده تا سیر گردند ماویه میگوید بعد از آنکه آن زن خودش با اطفالش سیر شدند پس من نیز بچه های خود را بیدار نموده و آنها هم از آن گوشت خوردند پس حاتم رفت و اهل قبیله را خانه بخانه خبر داد و گفت بیائید بسوی آتش پس تمام قبیله آمدند و در اطراف آن اسب جمع شدند و خود حاتم عبا بسر خود کشیده و در گوشه نشست پس اهل قبیله گوشت آن اسب را بالتمام خوردند و حاتم خودش بخدا قسم که مزهٔ آنرا نچشید تا آنکه او از همه گرسنه تر بود تذکره ایضاً در کتاب مذکور نقل نموده که حکایت شده است که وقتی پیرزنی بنزد حاتم آمد و حال آنکه در نزد حاتم در آن هنگام سوای یک راس اسب بسیار نجیب چیز دیگر نبود پس اسب خود را ذبح نموده و نیزه را در هم شکست و خورد نمود و غلام خود را امر کرد که بشکسته های نیزه آتش برافروزد و گوشت اسب را بآن بریان نماید و آن پخته را با سایر مهمان ها که وارد شوند طعام دهد

واتفاقا آن شب زمستان و هوا سرد بود پس غلام حاتم اندک اندک آتش می افروخت از ترس آنکه مبادا کسی او را ببیند در حالتی که در نزد او هیزم نبود پس حاتم این شعر را انشاد نمود شعر اوقد فان اللیل لیل قر والریح یا واقد ریح صر عسی یری نارک من یمر ان جلبت ضیفا فانت حر **دُرَّة** یکی از بزرگان گفته است که هر گاه کسی دیگری را دعوت کند بسوی خوردن از طعام خود پس اگر اندکی اجابت نماید دعوت او را پس آنکس یک خطیئه نوشته شود و اگر اجابت کند در این صورت دو خطیئه بر آنکس نوشته شود زیرا که در صورت اولی گناه او این است که فقط اظهار نموده است بلسان خود خلاف آنچه را که در قلب او است پس تصنع و تدلیس در کلام نموده و از قبیل ریاء و سمعه است و داخل است در زمره کسانی که یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا و اما در صورت ثانیه مجید آنکه علاوه بر این چیزی دیگر را هم وارد نموده است بر چیزی که حقیقة امر او را خبر نباشد سلوک او در معرض چیزی واقع ساخته است که مکروه میباشد و ظاهر نموده بر او آنچه را که از نفس خود برای او اظهار داشته است زیرا که اگر برادر مؤمن او اگر میدانست که آنکس دوست ندارد اجابت او را هرگز نمیخورد طعام او را و گویا او را نیز داخل در سمعه نموده است از این جهة گناه دیگر برای او است **دُرَّة** از شافعی منقول است که گفت وارد شدم بر مالک بعنوان مهمانی پس هنگامی که غلام او طشت و ابریق از برای دست شستن حاضر نمود خواست که اول دست مرا بشوید مالک صیحه زد بر او و گفت دست شستن در اول طعام از برای صاحب خانه و میزبان است و در آخر طعام از مهمان است شافعی گوید من این کلام را از مالک مستحسن دانستم و از شرح این مطلب از او سؤال نمودم پس گفت بجهة آنکه میزبان دعوت میکند مردم را بسوی کرم و انعام خود پس حکم او این که خود ابتداء نماید بشستن دست و اما در آخر طعام منتظر است دخول مهمان را که با او طعام خورد از این شتاب نکند در شستن دست خود و لا یخفی متانة هذا الکلام لدی اولی الالباب والافهام **دُرَّة** در روضات القلوب آورده که وقتی یکی از سلاطین ذوالنون مصری را بجهة کلامی که در مسئله مشکلی گفته بود و علماء عامه بر او انکار کرده بودند امر بحبس در زندان نمود و در آن مدت که در حبس بود از جانب سلطان مائده طعام در صبح و شام برای او میاوردند و ذوالنون از آن طعام هیچ چیز نمیخورد تا آنکه مدت بسیاری که در آن زندان بود هیچ طعامی نخورده پس خبر یکی از زنان صالحه که با ذوالنون عهد اخوت و خواهری در دین و راه خدا بسته بود از وجه اجرت ریسندگی خود طعامی ترتیب داده و بزندانبان داد که برای ذوالنون ببرد و بگوید که این طعام از قبیل مجوزه صالحه است پس ذوالنون آن طعام را نیز قبول نموده و رد کرد بعد از آنکه از محبس خارج شد این عجوزه ذوالنون را ملاقات نمود و بر او عتاب نمود در رد طعامی که برای او فرستاده بود و گفت تو که میدانستی که این طعام از وجه پسندیده دستی من بود و هیچ شبهه در آن نیست برای چه قبول نکردی ذوالنون گفت بلی طعام تو بی شبهه بود ولیکن چون بر طبق ظالم برای من آورده بجهة ظرفش او را رد کردم یعنی بواسطه آنکه در دست زندانبان بود و از دست او بمن رسید از آن اجتناب کردم و او را رد نمودم **خاتمة مسکیة** بدانکه آنچه مذکور افتاد در این مقام از آداب ضیافت بنحو عموم و اطلاق بود و علماء بطور خصوص از برای هر یک از ضیف و مضیف آدابی مخصوص ذکر نموده اند که این ناچیز نیز خوش داشتم که هر کدام را علیحده در ضمن این خاتمه تتمیما للفائدة وتتمیما للعائدة نقل نمایم اما آداب ضیف چنانکه در کیمیاء سعادت مذکور داشته است اینکه فرق نکند میان توانگران و درویشان یعنی از اجابت دعوت درویش ترفع نکند که حضرت رسول صلعم مساکین را اجابت میفرمود و حسن بن علی ع بقومی از درویشان گذشت که نان پاره در پیش داشتند و میخوردند پس حسن را تعارف کردند پس از استر فرود آمد و با ایشان موافقت کرد و فرمود که حق تعالی متکبران را دوست ندارد و چون بخورد گفت اکنون شما مرا اجابت کنید بعد پیکر و برا بطعام مهمانی کرد و با هم نشستند و خوردند دوم آنکه اگر داند که میزبان منت بر وی خواهد نهاد و میزبانی و سمی خواهد داشت نزد وی تحمل کند و اجابت ننماید بلکه میزبان باید که اجابت کردن مهمان فضلی و منتی بر خود شناسد و هم چنین اگر داند که شبهه هست در طعام وی یا در آن موضع منکری هست چون فرش دیبا و مجمر سیمین یا بر دیوار صورت جانوران است یا بر سفره آن و یا سماع رود و مزامیر هست یا کسی آنجا مسخرگی میکند و یا فحش میگوید و یا زنان جوان نظاره مردان میباشند که اینهمه مذموم است و نشاید در چنین جائی حاضر شد و هم چنین اگر میزبان مبتدع بود یا فاسق یا ظالم و یا مقصود او لاف و تکبر بوده باشد باید که اجابت نکند و اگر اجابت کند و چیزی از این منکرات ببیند و منع نتواند کرد واجب بود که از آنجا بیرون رود سیم آنکه بسبب دوری راه منع نکند بلکه هر چه احتمال آن بتوان کرد عادة احتمال کند و در تورات است که یک میل برو بعیادت بیمار و دو میل برو به تشییع جنازه و سه میل برو به مهمانی و چهار میل برو بزیارت برادران دینی چهارم آنکه بسبب روزه منع نکند بلکه حاضر شود و اگر میزبان بخوش باشد بسوی خوش و حلاوت خوش قناعت کند که این میزبانی روزه دار است و اگر بخوردن شود روزه را بگشاید بلکه شاد نمودن دل مسلمان فاضل تر بود از روزه داشتن و حضرت رسول صلعم انکار فرموده است بر کسی که چنین کند و گفته است که برادر تو از برای تو تکلف کند و تو گوئی من روزه دارم پنجم آنکه اجابت نه برای راندن شهوت و شکم پرستی باشد که این عمل بهایم باشد لیکن نیت کند اقتداء بسنت سید رسل و حذر کردن از آنچه را که آنحضرت فرموده که هر که دعوت را اجابت نکند عاصی بود بخدا و رسول و گروهی بدین سبب گفته اند که اجابت واجب است و نیت کند اکرام برادر مؤمن را که در خبر است هر که مؤمنی را اکرام کند خدای را اکرام کرده و نیت کند که شادی بدل او رساند

وحال آنکه دوست نداشته باشد یا آنکه اندکی او را در این دعوت اجابت نماید ع

در حکایت شافعی مهمان مالک

خصوص آداب ضیف

که در خبر است که هر که مؤمنی را شاد کند حق تعالی را شاد نموده و زینت دیگر آداب میزبان کند که زیارت کردن برادران مؤمن از جمله قربات
عظیم است و زینت صیانت خود کند از غیبت که نگویند از بد خوئی و تکبر نیامد و این شش زینت است که هر یکی را اینجا حاصل باید و جمله مباحات
بچنین زینات از جمله قربات و عبادات شود و بزرگان دین جهد کرده اند تا هر حرکتی و سکونی ایشان را نیتی بوده است که آداب
مناسبت داشته تا از انفاس ایشان هیچ ضایع نشود ششم آنکه در حاضر شدن بدعوت تعجیل کند و دیگران در انتظار نگذارد و در
هنگام ورود بر جای صدر ننشیند و آنجا نشیند که میزبان باو اشاره کند و اگر دیگر مهمانان صدر بوی تسلیم نمایند او را تواضع پیش گیرد
و در برابر حجره که زنان در آنجا باشند ننشیند و بر جائی که طعام از آنجا بیرون آورند نیز بسیار ننگرد و چون بر نشیند کسی را که بوی نزدیک تر
بود تحیت کند و پرسش کند و اگر منکری ببیند انکار کند و اگر تغییر نتواند داد از آنجا بیرون آید حتی آنکه گفته اند که اگر سرمه دانی سیمین ببیند
نشاید که در آنجا باشد هفتم آنکه در بیرون شدن بدون دستوری خارج نشود هشتم آنکه در حق میزبان دعا کند نهم آنکه مواظبت
نماید میزبان را در خوردن و متعذر تبع و سیری نشود بلکه هر قدر ممکن است بخورد دهم آنکه نپرسد از میزبان از امور خانه او مگر از قبله و
از موضع قضاء حاجت یازدهم آنکه مخالفت نماید میزبان را هرگاه او را تکلیف نماید به نشستن در موضعی که اکرام نماید در حق او دوازدهم
آنکه امتناع نماید از شستن میزبان دست او را خلاصه آنکه میزبان را از هیچ امری منع نکند و در بعضی از مجامیع معتبره نقل شده است
حکایتی که ذکر آن در این مقام مناسب است و آن **حکایت** این است که یکی از کریمان و بزرگان مشهور شده بود بسوء خلق و بد سلوکی
در حق مهمانان خود تا آنکه این خبر بیکی از بزرگان و صاحبان ذکاوت رسید پس گفت آنچه بنظر من میرسد این است که این مرد از صاحبان
اخلاق کریمه است و گمان ندارم بد اخلاق و سرا مگر بواسطه سوء آداب مهمانان پس برای استکشاف از حقیقت امر او وقتی بنزد او رفت
و بر او سلام کرد پس گفت آیا میخواهی که مهمان ما بوده باشی این مرد ذکی میگوید باو گفتم بلی پس جلو افتاد و مرا برد تا بدر خانه اش پس
اذن دخول بمن داد و وارد منزلش گشتم و مرا نشانید در صدر مجلس خود و من در موضعی که معین نمود جلوس کردم و مسند برای نهاد و من بر آن
مسند تکیه نمودم پس طعام حاضر نمود و آنچه خوش داشت در نزد من نهاد و مشغول خوردن شدم چون از طعام خوردن فارغ شدیم پس
طشت و ابریقی حاضر کرد و در نزد من گذاشت و خواست آب بدست من بریزد پس من مانع نشدم او را پس هنگامیکه خواستم از نزد او
بیرون شوم از جا برخاست و کفش مرا در پیش پایم جفت نمود و من او را منع نکردم پس چون خواست از متابعت من برگردد باو گفتم
ای مولای من تو را بحق خدا قسم که غمی را از دل من بردار گفت چه چیز است گفتم تو با این حسن سلوک و کرامتی که داری و این همه انعام
که در باره مهمانان خود میکنی چیست آنکه بسوء رفتار و بدخلقی معروف شده چه باشد گفت بخدا قسم که وادار نمیکند مرا بر سوء خلق
با مهمانان مگر سوء آداب و عالم نبودن ایشان بآداب ضیف بخانه من وارد میشود و او را در صدر مجلس میخواهم بنشانم امتناع میکند
طعام خوب و بهترین تحفها برای او حاضر نموده و در نزدش میگذارم رد احسان میکند در موقع دست شستن آب میخواهم بر
دست او بریزم اباء میکند و مرا قسم های غلاظ و شداد میدهد که این چنین نکن پس وقت حرکت و بیرون شدنش میخواهم او را
متابعت و همراهی کنم منع میکند و نمیگذارد در متابعتش کنم پس با خود میگویم انسان حاکم بر نفس خود نیست حتی در منزل خودش پس از
این جهت که من در خشم شده و برایشان لعن و شتم میکنم بلکه گاهی اینان را کتک میزنم و نعم ما قیل فی هذا المعنی **شعر عربیة**
بیت
لا ینبغی للضیف ان یعترض * ان کان ذا حزم و طبع لطیف * فالامر للانسان فی بیته * ان شاء ان ینصف او ان یحیف
و اما آداب مضیف پس آن نیز بسیار است از جمله آنکه دعوت نماید بر مهمانی خود صاحبان تقوی و فقراء را چنانچه حضرت رسول
فرموده نباید بخوری مگر طعام صاحب تقوی را و نخورد طعام تو را مگر صاحب تقوی و فرموده است بدترین طعامها طعام ولیمه است
که دعوت کرده باشند بسوی اغنیا را دون فقراء و دیگر از آداب آنکه فرو گذار نماید در دعوت بمحارم خود از اقارب و خویشان خود را زیرا
که باعث توحش و دوری ایشان خواهد شد و دیگر آنکه از برای مهمان تکلف نکند بلکه آنچه حاضر و مهیا است بنزد او بیاورد زیرا
که حضرت رسول فرموده است که تکلف ننمائید از برای مهمان که دشمن خواهید داشت مهمان را بسبب تکلف و هر که مهمان را دشمن
بدارد خدا را دشمن داشته و هر که خدا را دشمن دارد خدا نیز او را دشمن خواهد داشت **آورده اند** که وقتی حکیمی را بسوی طعامی
دعوت نمودند گفت دعوت تو را اجابت میکنم به سه شرط اول آنکه تکلف نکنی دوم آنکه خیانت نکنی سیم آنکه جور و ستم ننمائی گفت
اما تکلف آنست که حاضر کنی آنچه را که در نزد تو مهیا باشد و اما خیانت آنست که بخل کنی با آنچه در نزد تو حاضر باشد پس برای مهمان
نیاوری و اما جور آنست که عیال خود را محروم نمائی و طعام را از برای مهمان حاضر نمائی و دیگر آنکه از مهمان اذن نگیرد و طلب نکند دستوری را
در حاضر نمودن مأکولات و اطعمه از برای آنها بلکه آنچه ممکن است پس مسئله نزد ایشان بیاورد و دیگر آنکه مهمان را مرحبا و خوش آمد گوید
و خدای تعالی را شکر و حمد نماید بر رسیدن مهمان از برای او و دیگر از جمله آداب آنکه در حاضر نمودن طعام از برای مهمان شتاب و تعجیل کند
حاتم اصم میگوید عجله و شتاب از شیطان است مگر در پنج چیز که در آنها تعجیل مطلوب است زیرا که از سنتهای حضرت پیغمبر است ۱
حاضر نمودن طعام از برای مهمان ۲ تجهیز میت ۳ تزویج دختران بکر ۴ قضاء دین ۵ توبه از گناهان و هرگاه مهمانان حاضر شدند و
یکی دو نفر از آنها که از وقت موعود تاخیر نموده باشند پس تعجیل در طعام از برای حاضرین اولی است [illegible]
[illegible] و در تعجیل الطعام [illegible]

ودیگر از جملهٔ آداب ضیف آنکه بنفس خود خدمت مهمانان کند و اظهار غنی و بشاشت وجه نماید چنانچه گفته شده است که بشاشت وجه بر مهمان بهتر از پذیرائی و مهمانداری است شعر اذا المرء وافی منزلا منک قاصدا ❋ قراک وارمته لدیک المسالک ❋ فکن باسما فی وجهه متهللا ❋ وقل مرحبا اهلا ویوم مبارک ❋ وقدم له ما تستطیع من القری ❋ عجولا ولا تبخل بما هو هالک ❋ فقد قیل بیت سالف متقدم ❋ تداوله زید وعمرو ومالک ❋ بشاشة وجه المرء خیر من القری ❋ فکیف بمن یاتی به وهو ضاحک ❋ ودیگر از جملهٔ آداب ضیف آنکه تفقد و توجه نماید مرکوب مهمان را و پذیرائی کند از آن بیشتر از پذیرائی خود مهمان قال الشاعر مطیة الضیف عندی تلو صاحبها ❋ لن یامن الضیف حتی تکرم الفرسا ❋ ودیگر از آداب ضیف چنانچه از حضرت علی بن الحسین ع روایت شده است آنکه خود میزبان و اهل بیت او خدمت مهمان کنند زیرا که آنحضرت ع فرموده از تمام مروت است خدمت مرد و اهل او است مهمان را چنانکه خدمت کردند پدر ما ابراهیم ع و اهل او مهمانان خود را آیا نشنیدهٔ قول خدای عزوجل را که میفرماید وامرأته قائمة ودیگر از آداب ضیف آنکه حدیث گوید از برای مهمانان بچیزها که طبع ایشان بآن مایل و راغب باشد و پیش از مهمان نخوابد و از روزگار خود شکوه در نزد مهمان ننماید در وقت ورود مهمان اظهار شادی و خوشی نماید و در هنگام رفتن اظهار اندوه و الم کند و خبر ندهد مهمان را بچیزیکه باعث فزع و اندوه مهمان گردد چنانچه بعضی حکایت نموده اند که گفت وقتی اسحق بن ابراهیم مرا بخوردن غذائی دعوت نمود برای موقع نهار پس بمنزل او رفتیم و از برای ما طعام حاضر نمود در هنگامی که مشغول خوردن آن غذا بودیم پس ناگاه بر لقمهٔ از آن طعام موئی چسبیده بود که طباخ از آن غفلت نموده بود که توجه نماید پس خادم خود را طلب کرد و او را امر نمود بچیزیکه ما نفهمیدیم پس خادم او رفت و مراجعت نمود و با او بود سینی که روی آن پوشیده بود پس روی آنرا کشوده پس دیدیم دست بریدهٔ طباخ است در میان آن سینی پس او دید آن عیش ما مکدر گردید پس همه موقوف کردیم و از نزد او حرکت کردیم در حالتیکه از غصه و اندوه آن امر گویا عقل از سر ما رفته بود پس واجب است بر میزبان آنکه ملاحظهٔ خاطر مهمان را نموده و در حضور مهمان بر هیچکس غضب ننماید و عیش مهمانان را برهم نشکند و خاطر ایشان را پژمرده نکند و در حضور مهمانان کسی را منع ننماید فحش ندهد و بهر نحو که ممکن شود اسباب عیش و خوشی و سرور قلب مهمان را فراهم نماید و آنها را مکدر ننماید چنانکه حکایت شده است از بعضی از کرمای روزگار که وقتی جماعتی را از اصحاب و رفقاء خود بباغ و بستان خود دعوت مهمانی نمود و جای عالی و قصر رفیعی بجهت ایشان ترتیب داده و اسباب آسایش و خوشی نهار را فراهم ساخته از برای او پسر نیکو منظر ماه طلعتی بود که او آن روز را مشغول خدمت بر مهمانان بود و آنها با او مانوس شده بودند پس آن پسر در آخر روز بر بام قصر بالا رفته اتفاقا برپائی بالای قصر فضا را از آن بام افتاد و در ساعت مرد پس پدر و مادرش اهل او را قسم داد که گریه و ناله بر مردن پسر نکنند که اسباب حزن مهمانان فراهم نگردد پس چون شب شد و مهمانان آن پسر را ندیدند سؤال کردند از حال او در جواب گفت پسر خسته بوده خوابیده است چون صبح شد و مهمانان قصد بیرون شدن نمودند میزبان گفت اگر میل دارید بیائید بر پسر من نماز بخوانید که دیروز از بام افتاده و مرده گفتند پس چرا ما را خبر ندادی گفت شخص عاقل و اسزاوار نیست که عیش مهمان خود را مکدر نموده و الم را بر ایشان وارد کند پس جماعت از مقام صبر و تحمل آن شخص و مکارم اخلاق او تعجب نمودند بعد از آن بر آن پسر نماز خواندند و او را دفن کردند و بر او گریه نمودند و بیرون آمدند و بکار خود رفتند ودیگر از آداب ضیف آنکه غلامان خود را امر نماید بحفظ و توجه کفشهای مهمانان و تفقد از حال غلامان مهمان بقدر کفایت احوال ایشان ودیگر از آداب ضیف آنکه نشان دهد بمهمانان خود محل تخلیهٔ ضرر خود را حکایت شده از یکی از ملوک هند که گفت هرگاه مهمانی بر شما برسد موضع تخلیه را باو نشان دهید که وقتی من مبتلا شدم در جائی که مهمان بودم و کشف آنرا نمی توانستم ناچار شده و در میان کلاه خود تخلیه نمودم ودیگر از آداب ضیف آنکه از برای مهمان تکلف ننماید چنانچه سابقا هم ذکر شد و معنی تکلف آنکه چیزیکه حاضر ندارد که بنزد مهمان آورد و وجهی هم ندارد که برای مهمان طعامی حاضر سازد پس وام کرفته و برای مهمان طعام و خوردنی تهیه کند و یا آنکه چیزیکه دارد بآن حاجت عیال او است بنزد مهمان آورد که چنین عملی تکلف باشد و روا نبود بلکه باید آنچه مهیا باشد و محل حاجت عیال نباشد بنزد مهمان حاضر دارد چنانچه صحابه نان پاره و خرمای خشک بنزد یکدیگر میاوردند و میگفتند نمیدانیم که گناهکارتر است کسیکه حقیر شمارد آنچه را که حاضر است و بنزد مهمان بیاورد یا آنکسی است که بنزد او آورده و حقیر شمارد آنرا حضرت یونس ع نان پاره و سبزه که خود کشته بود پیش دوستان خود می نهاد و میگفت که اگر نه آن بود که حق تعالی متکلفان را لعنت کرده هر آینه برای شما تکلف میکردم ودر زمان حضرت زکریا ع دو نفر با یکدیگر نزاع داشتند بنزد آنحضرت رفتند که مابین آنها حکم و اصلاح نماید چون بخانه او رسیدند او را نیافتند پس زنی نیکو روئی دیدند تعجب کردند که او پیغمبر است و با چنین زن تنعم میکند بطلب او رفتند در جائی مزدور بود و طعام میخورد ایشان با وی سخن میگفتند و با ایشان نگفت که با من طعام خورید چون برخاست پای برهنه از زمین بیرون آمد تعجب ایشان زیاد شد آنگاه از سبب آن پرسیدند فرمود که آمادن صاحب جمال برای آن دادم که دین خود نگاه دارم و چشم و دل من بجای دیگر نباشد و اینکه شما را نگفتم از آن طعام خورید بجهت این بود که آن مزد من بود که کار کنم اگر کمتر خوردم در کار ایشان تقصیر میکردم و پای برهنه رفتم که میان صاحبان آن زمین عداوت بود نخواستم که گرد کفش من خاک آن زمین بچسبد و بزمین دیگر برده شود و از این معلوم شود که صدق و پرهیز در کارها از تکلف اولی است فضیل گوید که مردم که از یکدیگر بریده شده اند از تکلف بریده شده اند هرگاه تکلف از میان برخیزد مردمان گستاخ وار بیکدیگر را نو نشینند

در آداب میزبانی ضیف

در منع تکلف نمودن از برای مهمان

جواهر کلمات ❊ در رعایة فرایض ❊ از آداب اللبس ملابسات

قال الله تعالی یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم وریشا ولباس التقوی ذلک خیر یعنی ای فرزندان آدم از مردان
و زنان بدرستیکه فرستادیم ما بر شما پوششی و لباسی را که می پوشاند عورتهای شما را که شیطان قصد ابداء و اظهار آن کرده
بود و زینت شما است که بآن متجمل میشوید ولباس تقوی ولباس تواضع چون جامهای پشمینه و درشت این بهتر است از لباس
نرم که متجبران پوشند و در تفسیر اهل ذکر مذکور است که لباس آنستکه از پنبه باشد و ریش آنستکه از ابریشم و پشم باشد و
گویند که لباس تقوی مراد از آن خشیت بنده است از خدا که محیط و شامل باو باشد همچنانکه جامه احاطه ببدن میکند و یا
مراد بآن ایمان است که محیط بقلب است و یا مراد الزام طریقه خیر است و یا مراد جامهای حرب است چون زره و خفتان که نگاه می
دارد محارب را از آثار تیغ و نیزه و از ابن عباس نقل است که لباس التقوی هو العمل الصالح یعنی لباس تقوی بجا آوردن اعمال صالحه
است و نیز محققان گفته اند که لباس تقوی طاعت است که عیب آدمی بآن پوشیده میشود چنانچه عورت بجامه پوشیده میشود و
مستور میگردد و گفته اند که لباس تقوی عفت است و حیاء و در بحر الحقایق آورده که لباس بر دو گونه است لباس قوی
و آن مفوض بامر شریعت است و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت است از لباس قوی همین بدن بهره مند است که ستر عورت
و سوآت او میشود و از لباس تقوی هر یک از دل و روح و سر و خفی بهره مند میشوند و هر یک بچیزی پوشیده میگردند بهره دل
از لباس تقوی صدق است در طلب مولی و بدان پوشیده شود شهوات طمع دنیا و مافیها و حظ روح از لباس تقوی محبت
است بحق تعالی و بدان مستور گردد سوءه تعلق بغیر مولی و نصیب سر از این لباس آنست که شهود انوار الهی است و بدان
پوشیده میشود رویت ما سوی و بهره خفی از لباس تقوی بقای او است بهویت حق و بدو پوشیده گردد هویت خلق و انانیت
ایشان **زمرد اخبر** از اهل بیت طاهرین علیهم السلام مرویست که خدای تعالی جمیل است و دوست دارد جمال
را یعنی چون بکسی نعمتی عطا فرماید دوست دارد که آثار آن نعمت در او ظاهر باشد پس اگر اظهار آثار آن نعمت کرد شکر آنرا کرده
و اگر نه کفران آن کرده باشد. و بهترین لباسها پنبه است که لباس حضرت پیغمبر و اهل بیت او است و نیز بهترین لباسها هم
لباسی است که موجب تواضع و افتادگی و خضوع بوده باشد و بدترین لباسها آنستکه موجب عجب و کبر بوده باشد و
مرویست که حضرت امام زین العابدین علیه السلام روزی جامهای فاخری پوشیده و از خانه بیرون رفت لحظه نگذشت
که برگشت و بسرعت مراجعت فرمود و آنها را از بدن بیرون کرده و جامه دیگر پوشیده و فرمود گویا من در این جامها علی بن الحسین
نبودم و نیز آنحضرت ع فرموده چون بدن جامه نازک پوشد سرکش شود و از حضرت امام موسی علیه السلام مرویست
که جامه نو را تاب میکشیدند تا طراوت و نوی او زایل شود و بعد از آن می پوشیدند و هر کس جامه نوی از روی تکبر و شهرت
بپوشد روز قیامت خدای تعالی جامه از آتش در او پوشاند و در جهنم قرین قارون بوده باشد و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام پرسیدند که حد تکبر در لباس کدام است فرمود آنکه جامه خوب پوشی و خواهی که مردم او را بر تو ببینند و لباس
طلا و حریر بر مردان حرام است و هر کس در دنیا حریر بپوشد در آخرت از آن محروم باشد و حضرت پیغمبر بحضرت امیر المؤمنین
صلی الله علیهما و آلهما الطاهرین فرمود که حریر مپوش که خدای تعالی روز قیامت بدنت را با آتش بسوزاند و بهترین رنگها
در لباس سفید است و سیاه لباس بنی العباس است و سیاهی در همه لباس مذموم است مگر در عبا و موزه و در روایت
دیگر عمامه نیز وارد شده است و زعفرانی لباس بنی امیه است و قرمز لباس شیطان است و معصفر لباس اهل بیت آنست
و کفش زرد لباس انبیاء است و چشم را نور دهد و ذکر را ببرد و بعیش و خوشی کمتر شود و قوت مباشرت دهد و
کفش سفید هنوز کهنه نشده باشد که خدای تعالی بی گمان مالی باو عطا فرماید و کفش سیاه لباس جباران است و چشم را
ضعیف نماید و مورث غم باشد و بمباشرت ضرر کند و اهل لباس اهل نار است نشاید که مومنان بپوشند و با یاران تمام
کنند **یاقوت مجلسه** کلینی بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده استکه فرمود خداوند عالمیان
جمیل و نیکو است و جمال و زینت را دوست دارد و دوست میدارد که اثر نعمت او بر بنده اش ظاهر باشد و از حضرت صادق
منقول است که هر گاه خدا نعمتی کرامت فرماید به بنده پس آن نعمت را ظاهر کرداند خود را نیز آراید ملائکه میگویند که دوست
خدا است و بیان نعمت خدا کرده است و اگر بر خود ظاهر نکند میگویند دشمن خدا است و تکذیب نعمت خدا کرده است و حضرت
امام رضا علیه السلام فرمود که حضرت علی بن الحسین ع دو جامه پوشیدند در تابستان که پانصد درهم قیمت آنها بود و بسند
معتبر از یوسف بن ابراهیم روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم و جبه خزی پوشیده بودم و کلاه
خزی بر سر داشتم پس گفتم فدای تو شوم جبه و کلاه من از خز است چه میفرمائید فرمود قصوری ندارد گفتم اگر تار آن ابریشم
باشد چون است فرمود که چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد جبه خزی پوشیده بود آنگاه فرمود که عبد الله عباس
را چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نزد خوارج فرستاد که بر ایشان حجت تمام کند عبد الله بهترین جامهای خود را پوشید
و بهترین بوهای خوش خود را خوشبو کرد و بر بهترین اسبان سوار شد و رفت در برابر ایشان ایستاد ایشان گفتند که یا ابن عباس

در بیان رنگ لباس و ذکر بعضی رنگها و دو قسم لباس

در زینت کردن و پوشیدن جامهای فاخر بجواب السؤال

تو بهتر بپوشانی ما را بوده و حال آنکه رخت جامهای پوشیده و بر اسب ایشان سوار شده عبد الله بر ایشان این آیه را خواند قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق یعنی بگو ای محمد که کی حرام کرده است زینت خدا را که برای بندگان بیرون آورده است و چیزهای حلال و پاکیزه از روزی را پس حضرت فرمود که بپوش و زینت کن که خدا جمیل و نیکو است و جمال و زینت را دوست میدارد اما باید که از حلال باشد و به سند معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری در مسجد الحرام میگذشت و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را دید که جامهای نفیس با قیمت پوشیده بود گفت والله که میروم و او را بر پوشیدن این جامها سرزنش میکنم نزدیک حضرت آمد و گفت یا ابن رسول الله والله که پیغمبر از مثل این جامها نپوشید و علی بن ابی طالب ع و هیچ یک از پدرانت چنین لباس نپوشیدند حضرت فرمود که حضرت رسول ص در زمانی بود که در میان مسلمانان تنگی بود لهذا آن حضرت بر خود تنگ میگرفت و بعد از آن وسعت بهم رسید پس سزاوارترین اهل دنیا به صرف کردن نعمتهای خدا نیکوکارانند پس این آیه را خواند که قل من حرم زینة الله پس ما سزاوارتریم بر آنچه خدا داده بدیگران بعد از آن فرمود که ای سفیان این جامها که می بینی از برای لذت نفس نپوشیده ام بلکه از برای مردم پوشیده ام بعد از آن دست سفیان را گرفت و بنزد خود کشید جامه که در بالای جامها پوشیده بود دور کرد و با او نمود جامه را که ملاصق بدنش بود جامهٔ بسیار کنده بود فرمود که این جامهٔ کنده را از برای خود پوشیده ام و این جامهٔ نفیس را برای زینت نزد مردم پس دست انداخت و جامهٔ کنده که سفیان در بالای جامههای خود پوشیده بود دور کرد و جامهٔ ملاصق بدنش جامهٔ بسیار نرمی بود فرمود که این جامهٔ بالا را تو برای ریاء مردم پوشیده و جامهٔ نفیس را برای لذت نفس خود در زیر پوشیده و به سند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که روزی من در طواف بودم ناگاه دیدم که کسی جامهٔ مرا می کشد چون نظر کردم عباد بن کثیر بصری بود گفت ای جعفر تو مثل این جامهها می پوشی در چنین مکانی با این قرابت که بعلی بن ابی طالب داری گفتم این جامهٔ کتانی است که از مصر می آورند و به یک دینار خریده ام و حضرت امیر المؤمنین در زمانی بودند که جبه چند در آن زمان موافقت کرده که در این زمان نمی توان کرد اگر در این زمان من مثل آن جامهها بپوشم میگویند که تو ریا میکنی مثل عباد و در حدیث معتبر منقول است از عبد الله بن القداح که حضرت صادق صلوات الله علیه تکیه کرده بود بر من ناگاه برخاستیم و در اثنای آن عباد بن کثیر رسید و حضرت دو جامهٔ نیکو از جامهای مروی پوشیده بود عباد گفت تو از اهل بیت نبوتی و پدران تو سلوکی داشتند این جامهها با زینت چیست که پوشیده اگر از این پست تر جامها بپوشی بهتر است حضرت فرمود که وای بر تو ای عباد کی حرام کرده است زینتهائی را که خدا برای بندگان خلق فرموده است و روزیهای نیکو و پاکیزه را خدا چون نعمتی به بنده کرامت فرماید دوست میدارد که آن نعمت را بر آن شخص به بیند و این زینت هیچ قصوری ندارد وای بر تو ای عباد من پارهٔ تن پیغمبرم مرا آزار و ایذاء مکن و عباد دو عبای کنده پوشیده بود و نیز منقول است از حماد بن عثمان که نزد حضرت صادق ع بودم شخصی با آنحضرت عرض کرد که شما فرمودید که علی بن ابی طالب جامهای درشت میپوشیدند و پیراهنی به چهار درهم میخریدند و ما می بینیم که شما جامهای نیکو میپوشید حضرت فرمود که علی بن ابی طالب ع در زمانی بودند که آن جامه بد نمی نمود اگر در چنین زمانی میپوشیدند بان جامه مشهور می شدند پس بهترین هر لباسی در هر زمان لباس اهل آن زمان است اما چون حضرت صاحب الامر علیه السلام ظهور نماید جامه را بر نهج پوشش حضرت امیر المؤمنین خواهد پوشید و به سیرت آنحضرت عمل خواهد نمود و حمیری در کتاب قرب الاسناد به سند صحیح روایت کرده است که حضرت امام رضا ع پرسیدند که چه میگوئی در پوشیدن لباس خشن و درشت گفتم که چنین شنیده ام که بیشتر می پوشیده اند و حضرت امام همام جعفر صادق علیه السلام جامهٔ نو را در آب فرو می بردند و می پوشیدند فرمود که بپوش و زینت کن که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام جبهٔ خزی به پانصد درهم میخریدند و می پوشیدند و ردای خزی به پنجاه دینار میخریدند و زمستان را در این جامها میگذرانیدند و چون زمستان میگذشت میفروختند و قیمت آنها را تصدق میفرمودند و بعد از آن این آیه را خواندند قل من حرم الآیة و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که سه چیز است که خدا مؤمن را بر آنها حساب نمیکند طعامی که میخورد و جامه که می پوشد و زن صالحه که او را اعانت مینماید و فرج او را از حرام نگاه میدارد و در حدیث دیگر فرمود که خدا زینت را دوست میدارد و از بدحالی و اظهار فقر کراهت دارد و دوست دارد که اثر نعمت خود را بر بندهٔ خود ببیند کسی پرسید که چگونه نعمت را ظاهر گرداند فرمود که جامهٔ خود را پاکیزه دارد و بوی خوش بر خود بمالد و خانهٔ خود را نیکو نماید و پیش خانهٔ خود را جاروب کند حتی آنکه چراغ را پیش از غروب آفتاب روشن کردن بر طرف میکند فقر را و روزی را زیاد میکند و کلینی و غیر آن به سندهای مختلف روایت کرده اند که در بصره ربیع بن زیاد شکایت نمود بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حال برادرش عاصم بن زیاد را که عبا پوشیده و جامهٔ نرم و ملایم را ترک کرده و دنیا را ترک کرده و اهل و فرزندش بسبب او بسیار محزون و مغموم اند حضرت او را طلبیدند چون آمد رو ترش کردند و فرمودند که ای دشمن نفس خود شیطان خبیث ترا حیران کرده است آیا از اهل خود حیا نکردی آیا رحم بر فرزندان خود نکردی و چنین گمان میکنی که خدا چیزهای پاکیزه را بر تو حلال کرده است و کراهت دارد که تو از آنها بهره برداری تو نزد خدا از این پست تری که چنین معامله با تو کند

مکر خدا نفرموده است والارض وضعها للانام فیها فاکهة والنخل ذات الاکمام که ترجمه اش این است که زمین را خدا خلق فرموده
است و مقرر کردانیده از برای انتفاع مردمان و در زمین انواع میوه‌ها هست و خرماها که شکوفه‌ها در میان غلافها حاصل
میشود آیا نفرموده است که مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان و فرموده است که یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان پس
اول میوه‌ها و خلقت آنها بر خلایق منت نهاده و در ثانی بلدها و مروارید و جواهر که از دریا بیرون می‌آید منت نهاده پس
حضرت فرمود که بخدا سوگند که نعمت خدا را بفعل اظهار کردن و صرف نمودن نزد خدا محبوب تر است از بیان کردن بقول
و حال آنکه امر فرموده است و اما بنعمة ربک فحدث حدیث کن نعمتهای پروردگارت و بیان کن آنها را پس عاصم گفت که
یا امیر المؤمنین تو چرا در خوردن بهمان اکتفاء کرده بر طعامهای ناگوار و در پوششها بر جامه‌های کنده حضرت فرمود که من مثل تو نیستم
خدا واجب گردانیده است بر امامان حق که خود را بضعیفان و فقیران مردم بسنجند و بروش ایشان سلوک نمایند تا بر فقرا
فقر دور نیاورد چون امام خود را بمثل حال خود ببینند بحال خود راضی شوند پس عاصم عبا را انداخت و جامه نرم پوشید و
کلینی بسند معتبر روایتی قریب باین مضامین نقل نموده **الماسة اعتدال البصر** بدانکه احادیث در این باب بسیار
و احادیث بسیار نیز در فضل سواری اسبان نفیس و نکاهداشتن غلامان و زینت ایشان واقع شده است و احادیث نیز در مدح فقر و
فقراء و جامه‌های کهنه پوشیدن و بر روی فرشهای سهل نشستن وارد شده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر الاغ سوار میشد
و جامه‌های دون میپوشید و اگر بصیرتی داری از این اخباری که نقل شد و از معارضات و گفتگوها که در میان ائمه علیهم السلام
و صوفیه [illegible] شده است جمع [illegible] که اصل این را کمال دانستن و مقید باینها بودن خوب نیست و همچنین مقید
بر نعمتها و رفاهیتها بودن خوب نیست بلکه اگر خدا توسعه دهد توسعه بر خود و مؤمنان خوب است و اگر فقیر باشد باید بفقر
بسازد و بر آنها نخواهد و از کهنه پوشی پروا نداشته باشد و هر لباسی که میسر شود بپوشد و آنچه حاضر باشد بخورد و همه را از
جانب خدای خود داند و اگر خواهد تکبر را علاج کند و گاهی برای آن جامه‌های دون بپوشد خوب است و اما در صورتیکه آن
دون باعث تکبر و برپای کبر او نشود مثلاً در زمانی که اعتبار شال پوشی باشد علاج تکبر بترک شال پوشی است و در صدر اسلام که
نخوت و عصبیت باب بود این چیزها را اعتبار میکردند تواضع و فروتنی در شال پوشی باشد و در کهنه پوشی چنانچه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با بعضی در آخر وصیت اشعار فرموده است که ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی بهم خواهند رسید که در زمستان و تابستان
پشم بپوشند و باین نسبت خود را افضل از دیگران دانند پس ایشان را لعنت میکنند ملائکه آسمانها و زمینها و عقل نیز حکم
میکند که بنده می‌باید فرمان بردار باشد اگر خز و پرنیان از برای او بفرستند بپوشد و اگر شال فرستند بپوشد و در هر دو
حال از آقای خود راضی بوده باشد و بیان خوبی و بدی لباس پشم پوشیدن در ضمن بیان الفقرة شریفی که در آخر حدیث بیاید خواهد شد
این را چیز گوید که آنچه در این مقام ذکر نمودیم کلام مرحوم مجلسی رحمة الله علیه بود در کتاب عین الحیوة و در موضع دیگر از آن
کتاب شریف میفرماید بدانکه احادیث در باب پشم پوشیدن اختلاف دارد و در احادیث سنیان مدح پشم پوشی بسیار واقع شده
و اکثر احادیث شیعه دلالت بر مذمت میکند و بعضی که دلالت بر مدح میکند محمول بر تقیه است و این حدیث شریف نبوی هم که
من لبس الصوف و رکب الحمار و حلب العنز فیخرج من الکبر یعنی کسیکه جامه پشم بپوشد و بر الاغ سوار شود و بز را بدست خود بدوشد از کبر
نجات می‌یابد و بعضی اخبار دیگر دلالت بر وجه جمعی میکند که اگر از برای تواضع و شکستگی گاهی در هنگام عبادت یا غیر آن بپوشد
یا از برای دفع سرما یا از برای اینکه از آن زینت یابد قصوری ندارد اما مداومت بر این نمودن و این را لباس مخصوص خود کردانیدن و
باین سبب خود را بر دیگران ترجیح دادن و این را جهت امتیاز خود ساختن بد است و مذموم است چنانچه از فقره بعد از این ظاهر میشود
و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمود بپوشید جامه‌های پنبه را بدرستیکه آن لباس حضرت رسول خدا
و لباس ما اهل بیت است و حضرت رسول جامه پشم و مو نمی‌پوشیدند مگر بسبب علتی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که پنج چیز است که تا هنگام مردن آنها را ترک نمیکنم بر روی زمین با بندگان چیزی خوردن و بر خر جل و پالان دار سوار شدن و بز را بدست
خود دوشیدن و پشم پوشیدن و بر اطفال سلام کردن تا سنتی گردد بعد از من **و** از محمد بن حسین بن کثیر منقول است که گفت
دیدم حضرت صادق علیه السلام جبه خزی با دو پیراهن کنده پوشیده اند از سبب آن سؤال کردم فرمودند که دیدم مکروه پوشیدن و ما چون
میخواهیم نماز کنیم کنده ترین جامه‌های خود را می‌پوشیم و از اکثر احادیث معتبره که در باب زی و لباس حضرت رسول و ائمه صلوات الله
علیهم اجمعین بنظر رسیده ظاهر میشود که لباس معمول و متعارف ایشان غیر پشم و مو بوده است حضرت رسول میفرماید ای ابوذر
در آخر الزمان جماعتی خواهند بود که پشم پوشند در زمستان و تابستان و گمان کنند که ایشان را بسبب این پشم پوشیدن فضل و زیادتی
بر دیگران هست بر اینگروه لعنت میکنند ملائکه آسمان و زمین فرمود ای ابا ذر خبر دهم ترا باهل بهشت ابوذر گفت بلی یا رسول الله فرمود
هر ژولیده موی گردآلوده که دو جامه کهنه پوشیده باشد و مردم او را حقیر شمارند و اعتنا بشأن او نکنند اگر بر خدا قسم دهد در امری
البته قسم او را البته قبول فرماید و حاجتش را روا نماید **و این را چیز** [illegible] در خصوص
[illegible] پوشیدن لباس [illegible] در این مقام [illegible]

در بیان [illegible]
ماکول و مشروب و ملبوس

در بیان حکم پوشیدن
لباس ابریشم و غیر آن

جواهر کلمات — در بیان حدیث اخبار — للبس الخاتم ملابسات

در حلیة المتقین آورده که سنت است که انگشتر از جنس نقره بوده باشد و مردان را انگشتر طلا در دست نمودن حرام است و انگشتر آهن و برنج و فولاد مردان و زنان را مکروه است چنانچه منقول است از حضرت صادق علیه السلام بسند صحیح و حسن که انگشتر رسول خدا از نقره بود و در چندین حدیث معتبر منقول است که حضرت رسول بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که یا علی انگشتر طلا در دست مکن که آن زینت تست در آخرت و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمودند انگشتر غیر نقره در دست مکنید بدرستیکه حضرت رسول فرمود پاک نیست دستی را که در آن انگشتر آهن بوده باشد و در حدیث دیگر فرمودند که پاک نکند خدا دستی را که در آن انگشتر آهن بوده باشد و در حدیث معتبر دیگر از حضرت رسول منقول است که فرمود نماز نکند مرد در انگشتر آهن و نهی فرمودند از انگشتر برنج در دست کردن و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که انگشتر حضرت رسول از نقره بود و نگین نداشت و بر او نقش کرده بود محمد رسول الله **یاقوت عقیق حدید صینی** بدانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چهار انگشتر در دست میکردند انگشتر یاقوت برای شرافت و زینتش و فیروزه برای نصرت و یاریش و حدید صینی برای قوتش و عقیق برای حرز و دفع دشمنان و بلاها و در حدیث صحیح از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مروی است که عقیق فقر و هم و پریشانی را برطرف میکند و در دست کردن عقیق نفاق را زایل میکند و در حدیث صحیح دیگر از آن حضرت علیه السلام منقول است که هر که قرعه با انگشتر عقیق بزند بهره او تمام تر بیرون میآید و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که انگشتر عقیق در انگشت کنید که مبارک است و هر که انگشتر عقیق در دست داشته باشد امید هست که عاقبتش مقرون بخیر و نیکی باشد و از ربیع الابرار منقول است که در دست حضرت امام زین العابدین علیه السلام انگشتر عقیق دید پرسید که این چه نگین است فرمود که این عقیق رومی است و حضرت رسول فرموده که هر که انگشتر عقیق در دست داشته باشد حاجتش بر آورده است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که انگشتر عقیق موجب ایمنی است در سفر و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که هر که انگشتری بگیرد که نگین آن عقیق بوده باشد پریشان نشود و عاقبت کار او نیکو شود و در حدیث دیگر وارد شده است که حاکمی بشخصی فرستاده بود بسبب جرمی حضرت صادق علیه السلام فرمود انگشتر عقیق باو برسانید چون کردند مکروهی باو نرسید و در حدیث دیگر منقول است که شخصی نزد حضرت رسول آمد و شکایت کرد که دزد در راه بمن رسید و اموال مرا برد حضرت فرمود که چرا انگشتر عقیق در دست نداشتی که آن از هر بدی نگاه میدارد آدمی را و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که انگشتر عقیق در دست کنید مادامی که انگشتر را با خود دارد اندوهی باو نمیرسد و در حدیث معتبر دیگر فرمودند که انگشتر عقیق با خود دارید که اول کوهی است که اقرار کرده است از برای خدا بیگانگی و از برای من به پیغمبری و از برای تو یا علی بامامت و در حدیث معتبر دیگر از بشیر دهقان منقول است که عرض کردم کدام از نگینها را بر انگشتر خود بنشانم فرمود که چرا غافلی از عقیق سرخ و عقیق زرد و عقیق سفید پس بدرستیکه اینها سه کوه اند در بهشت اما کوه عقیق سرخ پس مشرف است بر خانه حضرت رسول خدا و اما کوه عقیق زرد مشرف است بر خانه حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و اما کوه عقیق سفید پس مشرف است بر خانه حضرت امیرالمؤمنین و همه یکخانه است و از زیر هر کوهی نهری جاری است از برف سفیدتر و سردتر و از عسل شیرین تر و از شیر سفیدتر و بیرون نمیآید از آن نهرها مگر آل محمد و شیعیان ایشان و هر سه از کوثر میآید و این سه کوه تسبیح و تقدیس و تمجید الهی میکنند و از برای محبان محمد و آل محمد طلب آمرزش میکنند پس هر که از شیعیان آل محمد یکی از این عقیقها را در دست داشته باشد نه بیند مگر خیر و نیکی و فراخی روزی و سلامتی از جمیع بلاها و امان یابد از شر دشمنان و از هر جابر آدمی از آن بترسد و حذر نماید و در حدیث دیگر منقول است که شخصی را نزد حضرت امام محمد باقر آوردند که تازیانه بسیاری بر او زده بودند حضرت فرمود که انگشتر عقیقش کجا است اگر با او بود تازیانه نمی خورد و در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که دستی که بدعا بسوی آسمان بلند شود که خدا دوست تر دارد از دستی که در آن انگشتر عقیق بوده باشد و در حدیث معتبر صحیح از حضرت امام حسین علیه السلام منقول است که چون حضرت موسی بر کوه طور با حق تعالی مناجات کرد و بر زمین نظر کرد حق تعالی از نور روی او عقیق را آفرید پس فرمود که قسم خوردم بذات مقدس خود که عذاب نکنم باتش جهنم دستی را که انگشتر عقیق در او باشد اگر ولایت علی بن ابی طالب داشته باشد و در حدیث دیگر منقول است که جبرئیل نازل شد بر حضرت رسول و گفت یا محمد پروردگارت سلام بتو میرساند و میگوید انگشتر را بدست راست بکن و نگینش را از عقیق بکن و بگو بپسر عمت علی بن ابی طالب که انگشتر در دست راست کند و نگینش را عقیق کند حضرت امیرالمؤمنین عرض کرد یا رسول الله عقیق کدام است فرمود که کوهی است در یمن که برای خدا اقرار کرده است بیگانگی و برای من به پیغمبری و از برای تو و اولاد تو بامامت و برای شیعیان تو به بهشت و برای دشمنان تو بجهنم و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که نماز کسی که انگشتر عقیق در دست داشته باشد و نماز جماعتی که غیر عقیق در دست داشته باشد بهفتاد درجه زیادتی دارد و سلیمان اعمش روایت کند که در خدمت حضرت امام جعفر صادق بودم در زمان منصور عباسی پس شخصی را بیرون آوردند که تازیانه خورده بود حضرت فرمود ای سلیمان ببین انگشترش چه نگین دارد گفتم یابن رسول الله عقیق است فرمود که ای سلیمان اگر عقیق بود تازیانه نمی خورد گفتم یابن رسول الله دیگر چه فرمود ای سلیمان انگشتر عقیق امان می بخشد

از دست بر بلند گفتم دیگر بفرما فرمود که ای سلیمان انگشتر عقیق امان می بخشد از خون گفتم دیگر بفرما فرمود ای سلیمان خدای عز و جل دوست میدارد که بلند کنند بدعا بسوی او دستی را که در او نگین عقیق باشد گفتم دیگر بفرما فرمود عجب دارم از دستی که در آن نگین عقیق باشد چگونه خالی می ماند از دینار و درهم گفتم یا ابن رسول الله دیگر بفرما فرمود که نگاه دارنده ایمن است از هر بلائی گفتم دیگر بفرما یا ابن رسول الله فرمود که ایمن میگرداند از فقر گفتم یا ابن رسول الله آیا روایت کنم این حدیث را از جد حسین بن علی از پدرش امیر المؤمنین ع فرمود بلی و در روایت دیگر منقول است که دو رکعت نماز با انگشتر عقیق بهتر است از هزار نماز که با آن نباشد **مغناطیس زمرد** و نیز در آن کتاب آورده است که در سه حدیث معتبر از حضرت علی بن موسی الرضا ع منقول است که انگشتر یاقوت در دست کنید که پریشانی را زایل میکند و از حضرت امام جعفر صادق ع مروی است که سنت است که انگشتر یاقوت در دست کنند و از حضرت امام موسی ع منقول است که انگشتر زمرد در دست کردن موجب آسانی است که در آن هیچ دشواری نباشد و در حدیث دیگر از حضرت رضا بهمین مضمون وارد شده است اما بلفظ دیگر چنانچه فرمود که انگشتر زبرجد در دست داشتن فقر را بتوانگری بدل میکند و فرمود که هر که انگشتر یاقوت در دست کند فقیر نشود **مرجان فیروزه** از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که هر که انگشتر فیروزه در دست کند فقیر نشود و از حسن بن علی بن مهران منقول است که بخدمت حضرت امام موسی کاظم رفتم در انگشت آنحضرت انگشتری دیدم که نگین آن فیروزه بود و نقش نگینش الملک لله بود من بسیار نظر کردم در آن انگشتر فرمود چه نظر میکنی گفتم حضرت امیر انگشتری داشت که نقش نگین آن الملک لله بود فرمود که آنرا می شناسی گفتم نه فرمود این همان انگشتر است و این نگین است که جبرئیل از برای رسول خدا بهدیه آورد از بهشت و آنحضرت بحضرت امیر المؤمنین ع بخشید و از حضرت امیر ع منقول است که انگشتر جزع یمانی در دست کنید که رد میکند مکر متمردان شیاطین را و از حضرت امام رضا ع منقول است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که رسول خدا روزی بیرون آمد و انگشتر جزع یمانی در دست کرده بود و با ما نماز کرد و چون از نماز فارغ شدند انگشتر را بمن داد و فرمودند که این انگشتر را در دست راست خود کن و با آن نماز کن که نماز در جزع یمانی برابر هفتاد نماز است و تسبیح و استغفار میکند و ثوابش برای صاحبش نوشته میشود **و** علی بن محمد صیمری گفت دختر جعفر بن محمود را خواستم و بسیار او را دوست میداشتم و فرزندی از او بوجود نمی آمد بخدمت حضرت امام علی نقی ع رفتم و این مطلب را عرض کردم پس تبسم نمود و فرمود که بگیر انگشتری که نگین آن فیروزه باشد و بر آن نقش کن این آیه را رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین چنان کردم بیکسال نگذشت که از آن پسری بوجود آمد و از حضرت رسول ص منقول است که خداوند عالمیان میفرماید که من شرم میکنم از دستی که بسوی من بلند شد بدعا و در آن دست انگشتر فیروزه بوده باشد پس آنرا نا امید برگردانم **دُرّه نجفیه** و هم در آنکتاب در فضیلت در نجف و بلور و حدید صینی و سایر نگین ها آورده است که بسند معتبر از مفضل بن عمر منقول است که گفت روزی بخدمت حضرت صادق رفتم و انگشتر فیروزه در دست داشتم فرمود که ای مفضل فیروزه سبزگاه دیدهای مردان مؤمن و زنان مؤمنه است یاد و رکردانند در دردها است از دیدهای ایشان و من دوست میدارم برای هر مؤمنی که پنج انگشتر در دست داشته باشد یاقوت و آن فاخرترین همه است و عقیق و آن خالصترین است برای خدا و برای ما اهل بیت و فیروزه و آن چشم را قوت میدهد و سینه را گشایش میدهد و قوت دل را زیاد میکند و چون پی کاری رود آنرا در دست کند پس چون برگردد حاجتش برآورده شده باشد و حدید صینی و آنرا دوست نمیدارم که همیشه در دست باشد ولکن بد نمیدانم در دست کردن آنرا در روزی که بدیدن کسی رود که از او ترسد از اهل شر برای آنکه شر زایل میشود و حدید صینی شیاطین را دور میکند و باین سبب دوست میدارم که داشته باشد پنجم آن در نجف است که خداوند در نجف اشرف ظاهر می سازد بلدرستی که هر که آنرا در دست کند هر نظر کردن بآن خداوند عالمیان زیارتی یا حج یا عمره در نامه عملش بنویسد که ثوابش ثواب پیغمبران و صالحان باشد و اگر خدا رحم نمیکرد بر شیعیان ما هر آینه هر نگین از آن بر قیمت بسیار میرسید و لکن خدا ارزان کرده است برای ایشان که توانگران و فقیران ایشان بتوانند در دست کنند و از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که فرمود نیکو نگینی است بلور و از حسین بن عبد الله منقول است که سؤال کردم از حضرت امام علی النقی ع که آیا خوب است که انگشتر بنمائیم سنگ ریزه که از چاه زمزم بیرون میآورند فرمود بلی اما چون خواهد استنجا کند از دست بیرون آورد یعنی اگر در دست چپ بوده باشد **الماس اشقا شبثر** و ایضا در آنکتاب در بیان آنچه سزاوار است که در نگین نقش کنند چنین آورده است که حسین بن خالد بخدمت حضرت امام رضا ع عرض کرد که آیا جایز است که شخصی استنجا کند و در دستش انگشتری باشد که نقش نگینش لا اله الا الله باشد حضرت فرمود خوب نمیدانم آنرا از برای او گفت مگر رسول خدا و پدران شما با انگشتر استنجاء نمیکردند فرمود که بلی و لکن ایشان انگشتر را در دست راست میکردند پس از خدا بترسید و افترا بر ایشان مبندید پس فرمود که نقش نگین آدم ع لا اله الا الله محمد رسول الله بود و با خود از بهشت آورده بود و حضرت نوح ع چون بکشتی سوار شد حق تعالی باو وحی فرمود که ای نوح چون از غرق شدن بترسی هزار مرتبه لا اله الا الله بگو پس دعا کن تا من تو را و مؤمنان را از غرق شدن نجات دهم پس چون کشتی براه افتاد بادتندی وزید حضرت نوح از غرق شدن ترسید و او را مجال آن نشد که لا اله الا الله را هزار مرتبه بگوید پس بزبان سریانی

گفت هما ولیا الغا الغا یا ربنا الغن پس طوفان برطرف شد و کشتی نجات افتاد پس حضرت نوح فرمود که سخنی که خدا مرا بان نجات بخشید سزاوار است که همیشه با من باشد پس در انگشتر خود ترجمه آنرا بعربی نقش کرده لا اله الا الله الف مرة یا رب اصلحنی و حضرت ابراهیم ع را چون در کفه منجنیق گذاشتند که در آتش اندازند جبرئیل بخشم آمد حق تعالی باو وحی فرمود که چه چیز باعث غضب تو گردیده است گفت پروردگارا خلیل تو است و هیچ کس نیست در این وقت که تو را به یگانگی بپرستد بغیر از او و دشمن خود را برا و مسلط نموده پس خداوند عالم باو وحی فرمود که ساکت باش کسی تعجیل در امور میکند که مثل تو بنده عاجزی باشد که بترسد از دست رفتن بدو رود اما من پس آن بنده من است هرگاه که خواهم او را میگیرم پس جبرئیل خاطرش مطمئن شد و بجانب ابراهیم ع ملتفت شد گفت ایا تو را حاجتی در کاری هست فرمود اما بسوی تو پس نه پس حق تعالی برای او انگشتری فرستاد که در آن شش کلمه نقش شده بود لا اله الا الله محمد رسول الله لا حول و لا قوة الا بالله فوضت امری الی الله اسندت ظهری الی الله حسبی الله پس خدا وحی نمود که این انگشتر را در دست کن که آتش را بر تو سرد و سلامت گردانم و نقش نگین حضرت موسی ع دو حرف بود که از توریة بیرون آورده بود اصبر توجر اصدق تنج یعنی صبر کن تا مزد یابی و راست بگو تا نجات یابی و نقش نگین حضرت سلیمان این بود سبحان من الجم الجن بکلماته و نقش نگین حضرت عیسی دو حرف بود که از انجیل بیرون آورده بود طوبی لعبد ذکر الله من اجله و ویل لعبد نسی الله من اجله یعنی خوشا حال بنده که بیاد کرده شود خدا بسبب او و وای بر بنده که فراموش شود از خاطرها خدا بسبب او و نقش نگین حضرت رسول این بود لا اله الا الله محمد رسول الله و نقش نگین حضرت امام حسن العزة لله بود و نقش نگین حضرت امام حسین ان الله بالغ امره بود و حضرت علی بن الحسین و حضرت امام محمد باقر ع هر دو آن دو بزرگوار انگشتر امام حسین را در دست میکردند و نقش انگشتر امام جعفر صادق ع الله ولیی و عصمتی من خلقه و نقش انگشتر امام موسی حسبی الله بود پس جناب امام رضا ع دست دراز کردند و نمودند انگشتر پدر خود را که در دست داشتند و در حدیث صحیح منقول است که نقش نگین حضرت امام رضا ع ما شاء الله لا قوة الا بالله بود و در حدیث معتبر منقول است که حضرت رسول نهی فرمودند از آنکه صورت چیزی از حیوانات بر انگشتر نقش کنند و از حضرت صادق ع منقول است که فرمودند عقل مردان را بنقش چیزی میتوان امتحان کرد اندر آزوه دستش و نقش انگشترش و کنیتش و در حدیث دیگر فرمودند که هر که نقش کند بر انگشترش ما شاء الله لا قوة الا بالله استغفر الله ایمن شود از فقر شدید و از حضرت امام محمد باقر منقول است که هر که در انگشتر خود آیه از قرآن نقش کند آمرزیده شود ابن طاوس علیه الرحمه بروایت قاسم بن العلاء نقل کرده است از صافی خادم حضرت امام علی نقی ع که رخصت طلبیدم از آن حضرت که بزیارت جدش حضرت امام رضا ع بروم فرمود که با خود انگشتری داشته باشی که نقش نگین آن که عقیق زرد باشد ما شاء الله لا قوة الا بالله استغفر الله بوده باشد و بر روی دیگر آن نگین محمد و علی نقش کرده باشند چون این انگشتر را با خود داری امان یابی از شر دزدان و راه زنان و برای سلامتی تو تمام تر است و دین تو را حفظ کننده تر است خادم گفت بیرون آمدم و انگشتری که آن حضرت فرموده بود ساختم و برگشتم که وداع کنم چون وداع کردم و دور شدم فرمود که مرا برگردانند چون برگشتم فرمود که ای صافی گفتم لبیک ای آقای من فرمود که باید انگشتر فیروزه هم با خود داشته باشی بدرستی که در میان طوس و نیشابور شیری بتو بر خواهد خورد و قافله را منع خواهد کرد از رفتن تو پیش برو و این انگشتر را بشیر بنما و بگو مولای من میگوید که دور شو و باید که بر یک طرف آن فیروزه الله الملک نقش کنی و بر طرف دیگر الملک لله الواحد القهار زیرا که نقش نگین انگشتر جناب امیر المؤمنین الله الملک بود و چون خلافت با بجناب رسید الملک لله الواحد القهار نقش کرد و نگینش فیروزه بود و چنین نگینی امان میبخشد از درندگان و باعث ظفر و غلبه میشود بر خصمها خادم گفت در سفر بخدا سوگند که در همان موضعی که حضرت فرموده بود شیر بیرون آمد [illegible] برگشتم چون از زیارت برگشتم بخدمت آنجناب [illegible] فرمود که یک چیز باقی مانده که نقل نکردی اگر خواهی من نقل کنم گفتم ای آقای من شاید فراموش کرده باشم فرمود که شبی در طوس نزد قبه امام رضا ع خوابیده بودی گروهی از جنیان بزیارت آمدند و آن نگین را در دست تو دیدند و نقش آنرا خواندند پس آنرا از دست تو بیرون آوردند و بردند نزد بیماری که داشتند و آن انگشتر را در آب شستند و آن آب را به بیمار خود دادند بیمارشان خوب شد و صحت یافت پس انگشتر را بر گردانیدند و تو در دست راست کرده بودی و ایشان در دست چپ تو کردند چون بیدار شدی بسیار تعجب کردی و سببش را ندانستی و در بالین خود یاقوتی یافتی آنرا برداشتی و الحال همراه تو است ببازار ببر و آنرا بهشتاد اشرفی خواهی فروخت و این یاقوت هدیه ایشان است که برای تو آورده بودند خادم گفت یاقوت را ببازار بردم و بهشتاد اشرفی فروختم و از حضرت باقر ع روایت است که هر که صبح کند در حالتی که انگشتر عقیق باشد که در انگشت دست راست باشد پیش از آنکه نظرش بر کسی بیفتد نگین آنرا بجانب کف دست بگرداند و بخواند سوره انا انزلناه بعد از آن پس بگوید امنت بالله وحده لا شریک له و کفرت بالجبت و الطاغوت و امنت بسر آل محمد و علانیتهم ظاهرهم و باطنهم و اولهم و آخرهم پس چنین کند خدا او را نگاه دارد در آن روز از شر آنچه از آسمان نازل میشود و آنچه بالا میرود و آنچه در زمین فرو میرود و آنچه از زمین بیرون میآید و در حرز و حمایت خدای تعالی و دوستان خدا بوده باشد تا شام و باید فیروزه را

در نقش نگین حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام

در روایت منقول از امام علی نقی علیه السلام

بلورک تعصبیه بدانکه مستحب است مؤکداً که انگشتر را در دست راست بکنند چنانچه در حلیة المتقین بسند معتبر
از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که حضرت رسول ص انگشتر را بدست راست میکردند و از حضرت امام محمد باقر ع منقول است
که حضرت رسول انگشتر را بدست راست میکردند و از سلمان فارسی مرویست که حضرت رسول ص بحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که یا
علی انگشتر را در دست راست کن تا از مقربان باشی فرمود که یا رسول الله کیانند مقربان فرمود که جبرئیل و میکائیل پرسید که
چه انگشتر در دست کنم فرمود که عقیق سرخ بدرستیکه آن اقرار کرده است برای خدا بیگانگی و برای من به پیغمبری و برای تو یا علی
بانکه تو وصی منی و برای فرزندان تو بامامت و برای دوستان تو به بهشت و برای شیعیان تو بجنة الفردوس و از حضرت امیر
المؤمنین ع منقول است که جبرئیل بحضرت رسول ص گفت که هر که انگشتر در دست راست کند و غرضش متابعت سنت تو باشد
و به بینم او را در قیامت متحیر مانده است دستش را بگیرم و بتو و حضرت امیر المؤمنین برسانم و از حضرت صادق منقول است که
از سنت پیغمبران است انگشتر در دست راست کردن و در حدیث معتبر منقول است که از حضرت امام موسی سؤال کردند که
بچه علت حضرت امیر المؤمنین ع انگشتر در دست راست میکردند فرمود زیرا که آنحضرت پیشوای اصحاب یمین است که در قیامت
نامهای ایشان را بدست راست میدهند انگشتر را و این علامتی است برای شیعیان ما که باین علامت ایشان را می شناسند و به
محافظت کردن در وقت فضیلت نمازهای پنجگانه و بدادن زکوة و به قسمت کردن مال خود را با برادران مؤمن خود و امر بنیکیها
و نهی از بدیها کردن و عامه تعصباً و عناداً انگشتر را بدست چپ می نمایند و میگویند که انگشتر بدست راست نمودن شعار طائفه
روافض است و واجب است از آن اجتناب کردن چنانکه محمد بن یحیی شامی که از فضلاء این طایفه است در تاریخ خلاصة الاثر
تصریح باین عناد و تعصب نموده است و پرده از روی کار برداشته است در ذیل شعری که از عبد الرحیم بن تاج الدین دمشقی
در ترجمه او نقل میکند و هو هذا ان الغنی العالم مع علمه تراه محروماً من العالم مثل الید الیمنی لفضلها قد منعت
من زینة الخاتم میگوید تختم به یسار در واقعه تحکیم حادث شد که هی که عمرو بن عاص خطبه خواند و گفت من خلافت را از
علی خلع کردم چنانچه خاتم خود را از دست راستم خلع کردم و قرار خلافت را در معاویه دادم چنانچه که این خاتم را در
دست چپ خودم پس سنت عمرو در عموم مردم باقی ماند ولی پیغمبر و خلفاء راشدین او تختم بیمین میکردند و خلفای ما از
الجمله سیوطی در کتاب کشف گفته تختم به یسار باید کرد و گفته شده که بیمین باید کرد و لکن آن شعار روافض است و واجب است
از آن احتراز کردن و علاء حصکفی در شرح ملتقی الابحر گفته لا شعور لنا بهذا الشعار فی هذه الاعصار فتتبع اثر المختار جد در
حدیث امده که واجعلها فی یمینک یعنی انگشتر را در دست راست کن بعد از این باستطراد شعری از ابو عامر جرجانی نقل میکند که
تختم فی الیسار فلیس یلفی طراز الکم الا فی الیسار وما نقصوا الیمین به و لکن لباس الزین اولی بالصغار لذاک تری الاباهم
غالطات وهن علی الاکف من الکبار انتهی میگوید و قد عرفت الحدیث فکل هذا غفلة و در تتمه ثعالبی کلامی طریف است
که در این مقام حکایت آن واجب است میگوید ابو حفص فقیه از ابو احمد کاتب پرسید چرا خاتم را در یمین کردی ابو خاتم گفت در این
چهار فائده است یکی آنکه سنت ماثوره از نبی صلی الله علیه و اله از طرق متعدده و وجوه مختلفه این است که او تختم بیمین
میکرد و همچنین خلفاء راشدین بعد از او تا آنکه واقعه صفین و حکمین پیش آمد و عمرو عاص خطبه کرد که الا انی خلعت الخلافة
من علی کخلع خاتمی هذا من یمینی و جعلتها فی معاویة کما جعلت هذا فی یساری فبقیت سنة عمرو بن العاص الی یومنا هذا و
فائده دیگر در کتاب خدا است که میفرماید لا یکلف الله نفسا الا وسعها و معلوم است که یمین اقوی از یسار است و واجب است که
کلفت حمل اشیاء را در عمل اقوی قرار دهند نه اضعف سوم آنکه از قیاس است چه نهی از استنجاء بیمین صحیح است و ادب
در استنجاء به یسار است و نقش خاتمی از اسم خدای تعالی خالی نیست پس واجب افتاد که وبرا تنزیه از جای پلیدی کند چهارم
آنکه خاتم زینت است و اسم او بفارسی انگشتارای است و یمین اولی است به تشریف از یسار و راغب اصفهانی در کتاب محاضرات
میگوید کان خاتمه صلی الله علیه و اله و سلم حلقة فضة و علیه فص عقیق و کان تختم به فی یمینه و سبب اتخاذه انه کتب الی ملک الروم
فقیل انه لا یقبل کتابا الا مختوما فاتخذ و اول من تختم فی یساره معاویة و قیل شعر قالوا تختم فی الیمین و انما مارست ذاک تشبها
بالصادق ❊ و تقربا منی لآل محمد ❊ و تباعدا منی لکل منافق ❊ الماسحین فروجهم بخواتم ❊ اسم النبی بهن و اسم الخالق ❊
و در کتاب مستطرف از عایشه روایت کرده که پیغمبر ص بدست راست انگشتر میکرد و از دنیا رحلت فرمود در حالیکه در یمین
او بود خاتم او و ق از تاریخ سلامی نقل میکند که رسول خدا و خلفای او بدست راست تختم میکردند و معویه اول بر یسار
نقل کرد و بنی امیه به سنت او عمل کردند و سفاح نقل کرد بیمین و تا ایام رشید باقی بود انگاه او متابعت معویه کرد
و نقل بر یسار نمود و مردم متابعت او کردند اکنون اندکی تامل نگاه کن و طریقه ردیه را ببین که مجتهد عداوت با اهل
بیت عصمت و مخالفت با اتباع ایشان از اخبار صحیحه خود دست بر میدارند و از متابعت خلفاء خود چشم می پوشند و
ترک سنت نبویه کرده و پیروی سنت اموی میکنند و تصریح مینمایند که چون تختم بیمین شعار روافض است ترک آن باید
کرد و این شعار بودن بجهت این است که روافض متابعت عمرو عاص نکرده اند و بر اتباع سنت پیغمبر باقی مانده اند فیا للعجب لصنعه

دین سید العرب گردد و نظیر این بدانکه نظیر این تعصب که عامه در باره انگشتر بدست نمودن اعمال نموده اند تعصبی است
که در باب ضم آل رسول را با نام بزرگوار در وقت صلوات فرستادن بر آن حضرت اعمال نموده اند چه انکه ضم آل در صلوات بر محمد
موافق اخبار کثیره متواتره مرویه از طرق فریقین است از آنجمله در اکثر اصول معتمده اهل سنت نقل شده که از حضرت رسول
پرسیدند که چگونه بر تو صلوات فرستیم فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک
حمید مجید و خصوص این تشهد نماز بنا بر قول شافعی واجب است و بر قول دیگر او مستحب است چنانچه در تقریب ابی شجاع و شرح
ابی قاسم و حواشی او مذکور است که هر دو از علماء شافعیه اند و عمل شافعیه غالباً بر آن نهج است با اضافه سیدنا در محمد و ابراهیم
در مواضع از تشهد و این شعر معروف شافعی که در کثیری از کتب جماعت مذکور است و در السنه ایشان مشهور میگوید یا آل بیت رسول
الله حبکم ؛ فرض من الله فی القرآن انزله ؛ یکفیکم من عظیم الفخر انکم ؛ من لم یصل علیکم لا صلوة له ؛ شاهد وجوب است ولی
حمل بر نفی کمال کرده اند نه نفی حقیقت و در ینابیع الموده از صواعق و جواهر العقدین روایت کرده که پیغمبر فرمود لا
تصلوا علی الصلوة البتراء قالوا و ما الصلوة البتراء یا رسول الله قال تقولون اللهم صل علی محمد و تمسکون بل قولوا اللهم
صل علی محمد و علی آل محمد با وجود این اهل سنت ملتزم اند در ذکر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم می نویسند و اسم مبارک آل را
از صلوات حذف میکنند تا عناد فطری و انحراف جبلی را بیما با ثبات و اعراض از رکوب سفینة نجات و دخول سلامت خانه نوح را از خود
معلوم کنند و هم چنین در موارد ذکر اسامی اهل بیت ملتزم اند بترک ذکر صلوات و سلام با اینکه خدای تعالی در این شرف
شریک نبوت کرده و از طرق معتمده ایشان جواز تصلیه و تسلیم بر عترت اطهار معلوم میشود علاوه بر اینکه صریح آیه هو الذی
یصلی علیکم و کریمه فصل علیهم ان صلوتک سکن لهم و بشارت اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة دال اند بر جواز صلوات
بر عموم اهل ایمان و از عمل صحابه هم نقل شده که صلوات بر آل میفرستادند و در ینابیع الموده از ابو نعیم حافظ و جماعت
مفسرین روایت کرده که سند بر مجاهد و ابی صالح رسانند و ابن حجر از ابن عباس روایت میکند که آل یاسین در کریمه سلام علی
آل یاسین آل محمدند و یس اسمی از اسماء آن حضرت است با این همه انکه من سلام الله علیه یا صلی الله علیه مضایقه دارند و
علت او ظاهر در کشاف اشاره مینماید بعد از اینکه مسکوت بقیاس جواز صلوات بر غیر نبی است بدلیل آیه مذکوره و هو الذی الخ و قول رسول
خدا که اللهم صل علی آل ابی اوفی تفصیل میدهد بین ذکر نبی و ذکر بالاستقلال که گفته ذکر تبعی جایز و ذکر بالاستقلال مکروه است
بجهة اینکه شعار ذکر نبی شده و موجب اتهام برافضی بودن است و حضرت پیغمبر فرموده من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر
فلا یقفن مواقف التهم و از ابن القیم در فتح الباری نقل شده که المختار ان یصلی علی الانبیاء و الملائکة و ازواج النبی و آله و
ذریته و اهل الطاعة علی سبیل الاجمال و یکره فی غیر الانبیاء لشخص مفرد بحیث یصیر شعاراً لا سیما اذا ترک فی حق مثله
او افضل منه کما یفعله الروافض الی آخر کلام عجیب از اینکه در اصول صحیحه اللهم صل علی آل ابی اوفی و اللهم صل علی
آل سعد بن عبادة از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و در فتح الباری است که صلوات بر غیر انبیاء بر مذهب حسن
بصری و مجاهد و اسحق و ابو ثور و داود طبری جایز است و از منهاج السنة ابن تیمیه خذله الله نقل شده ابو حنیفه و طایفه
انه یجوز الصلوة علی غیر النبی کابی بکر و عمر و عثمان و علی و هو اختیار اکثر اصحابه کالقاضی ابی یعلی و ابن عقیل و ابی محمد
عبد القادر الجیلی پس با اتفاق این جماعت منع زمخشری و ابن قیم چه وجه دارد حاصل سخن بی پرده و سر باز این است که چون شیعه
چنین میکنند با اینکه کتاب و سنت و عقل و اجماع شاهد جواز و رجحان است باید ترک کرد اگر چنین است که التزام طایفه با حسان
با اهل بیت و تجلیل ایشان موجب التزام ترک او شود پس خوب است جمیع فرایض و سنن را هم بجهت اجتناب از شباهت ترک کنند
در مدینة المعاجز از داود بن کثیر رقی مسطور است که در عهد ابی جعفر ع بود و چنان بود که عبد الله بن الحسن ع مدعی امر امامت بود که ناگاه هفتاد
و دو نفر از اهل خراسان که مال و جواهر با خود داشتند وارد شدند و گفتند باید معلوم نمود که امر امامت با کیست که رسول عبد الله بن الحسن وارد شد
و گفت صاحب خبر شما را اجابت کند و آن جماعت نزد او رفتند و گفتند دلیل امامت تو چیست گفت زره و انگشتر و عصا و عمامه رسول خدا نزد من است
بغلام گفت صندوق را بیاور دو تن غلام صندوقی را آوردند در حضور گذاشتند عبد الله زرهی بیرون آورد و بر تن پوشید و عمامه را آورد و
بر سر کرد و عصا را برداشته و بر آن تکیه کرد آن جماعت در هم نگران شدند و گفتند فردا نزد تو آئیم داود گوید ابی جعفر ع فرمود بلند شو ای عبد الله بود
جماعت خراسان را چون بیرون شوند هر یک را بنام خود و پدر و بلد بخوان داود چنان کرد آن جماعت در شگفت شده پس ایشان گفت صاحب خود را
نمائید ایشان بر حضرت ابی جعفر در آمدند حضرت با ایشان فرمود ای برادران خراسانی بهوش که ما مردیم اوصیا حجة الله در نزد خدا گرامی از ملائکه بر حال
و اندازه آگاه نباشند پس روی بحضرت ابی عبد الله آورد و فرمود انگشتری مراکه اعظم از دیگران است بیاور پس خاتمی را که نگین عقیق داشت
آورد آنحضرت خاتم را در حضور نهاد و لبهای مبارک را حرکت داد پس انگشتر را برداشت و جنبش داد و از آن زره و عمامه و عصا رسول خدا افتاد
زره را پوشید عمامه بر سر و عصا بدست گرفت پس انگشتر را حرکت داد و زره بجای باز گشت آنگاه روی باهل خراسان نمود و فرمود اگر زره رسول
و عمامه و عصا در صندوق نزد عبد الله باشد و نزد ما نیز در صندوق باشد پس فضل و فرقی در بین ما بر دیگری چیست ای اهل خراسان
هیچ امامی نیست مگر آنکه گنجهای قارون در دست او است و اینکه این مال که از شما میگیریم محض دوستی شما پاک کنند نفوس شما [illegible]

در تنضید جواهر زینت قرآنی فروع دین

قال الله تعالی ان الذین توفّیهم الملائکة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنّا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن
ارض الله واسعة فتهاجروا فیها فاولئک مأویهم جهنّم وساءت مصیرا یعنی بدرستی که آنانکه بستانند جان
ایشان فرشتگان که اعوان ملک الموت اند که ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت گفتند ملائکه از روی توبیخ
مر ایشان را که در چه چیز بودید شما از کار دین خود و یا کدام طائفه بودید از مشرکان و موحّدان و ایشان بر سبیل
اعتذار در این موقع گفتند که بودیم ما ضعیفان و عاجزان در زمین مکّه و کفار بر ما غالب بودند و نمی توانستیم هجرت
کنیم بمدینه و یا از اعلای کلمهٔ اسلام عاجز بودیم گفتند فرشتگان بر سبیل تکذیب و تبکیت ایشان که آیا نبود زمین
خدا گشاده و بسیار که هجرت کنید در طرفی دیگر از آن پس آنگروه تارکین هجرت بدون عذر مسموع جای ایشان بودند
و بد جایگیست دوزخ از برای ایشان **و مرده خبر و قیل** بدانکه مجامع آداب سکنی را در کتاب جمال الصالحین
و منهاج المتقین بدین نحو مذکور داشته اند که مروی است از اهل بیت طاهرین علیهم السلام که در شهر و مکانی که
عبادت خدای چنانکه باید مقدور نباشد توطن و اقامت نباید کرد و از چنین محلی باید هجرت نمود و بلکه مسافرت بچنین
موضعی نیز نباید کرد چنانچه از حضرت رسالت مروی است که من فرّ بدینه من ارض الی ارض وان کان شبرا من الارض
استوجبت له الجنّة وکان رفیق ابیه ابراهیم ونبیّه محمّد یعنی هرگاه کسی فرار کند بسبب دین خود از زمینی بزمین دیگر و
اگر چه مقدار یک وجب باشد بهشت او را واجب شود و رفیق پدر خود ابراهیم و پیغمبر خود محمّد بوده باشد و خدا
تعالی در قرآن مجید خود فرماید که چون روز قیامت بگویند با آنانکه ترک هجرت کردند که چرا در عبادت تقصیر کردید بگویند در مکانی بودیم
که مقدور نبود ما را پس بر سبیل عتاب و توبیخ فرماید که مگر زمین خدا تنگ بود که نتوانستید نقل نمود پس مأوای ایشان جهنم باشد
مگر جمعی که ضعیفه عاجز باشند و قادر بر نقل و تحویل نباشند که ایشان معذورند و باین سبب است که مردم کوهستان و قری
و صحرانشینان و هم چنین مردمی که در بلاد مخالفین توطن کنند اولاد ایشان و هم چنین جمعی که در گوشه نشینند و با علماء و اهل
دین تردد نکنند اولاد و مراسم دین و آداب و معالم ایمان بیخبر باشند و جهل و حبّ دنیا و اخلاق و صفات سباع و حیوانات در
ایشان غالب باشد و باین جهت است که این همه تأکید و امر در زیارت و الفت و مخالطت مؤمنان وارد شده **و نیز** از بعضی
ائمه روایت شده که بعضی مردم خلوت اختیار کنند و ترک تردد در میان نگیرد فرمود پس دین خود را چون بدست می آرند و نیز اخبار
بسیار آمده که چون کسی تنها باشد شیطان بر او دست یابد و شیطان با تنهایان باشد و هم از اهل بیت مروی است که از جمله
سعادت مرد وسعت فضای خانه و خوبی همسایه است و شآمت خانه تنگی فضا است و بدی همسایه و فرموده اند
که اول همسایه اختیار کنید و بعد از آن خانه و بنائی که زیاده بر قدر کفاف بوده باشد روز قیامت بر صاحبش و بال خواهد
بود و هر کس زیاده بر قدر کفاف بنائی کند برای مباهات و تفاخر بر همسایگان و مؤمنان روز قیامت آنخانه را تا به
زمین هفتم آتشی کنند شعله ور و طوق گردنش گردانند پس در قعر دوزخ افکنند مگر آنکه توبه کند و هر کس زکوة مال
خود ندهد و یا مالی از حرام کسب نماید خدای تعالی آب و گل را بر او مسلّط گرداند تا بناهای زیاده گذارد پس بمیرد و بر او
وبال شود **و فرشته** موکّل است که هر کس ارتفاع سقف خانه را زیاده از هشت ذراع کند با و گوید ای فاسق بکجا میروی
و هر بنائی که زیاده از هشت ذراع بوده باشد شیاطین و جن در آن مسکن نمایند و اگر خانه زیاده ساخته شده باشد تا
در آن زیادی آیة الکرسی بنویسند تا دفع جن و شیاطین از آن کنند و در هر خانهٔ که صورت انسان یا حیوانی و یا ظرفی
که در آن بول کنند و یا سگی در آنخانه بوده باشد پس ملائکه داخل در آنخانه نشوند و امّا اگر صورت انسان یا حیوان
در فرش و چیزها باشد که پای بر آن گذارند باکی نبود و دستمال چرب و خانهٔ عنکبوت را در خانه نگذارند که این
هر دو مأوای شیاطین بوده باشد **و مروی** است که خانه را جاروب کنید تا شبیه بخانهٔ یهود نشود و جاروب
کردن خانه دفع فقر و درویشی کند و خاکروبه را در خانه و در نزدیک خانه نباید گذاشت که شیاطین در آنجا
جمعیت کنند **و حضرت** امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که خروس سفید دوست من و دوست هر مؤمن
است و خروس سفید افرق یعنی آنکه تاجش دو پاره باشد خانهٔ صاحب خود و هفت خانه در حوالی آنرا محافظت
کند و بلیّات بال افشاندن کبوتر خانگی بهتر است از هفت خروس سفید افرق و هر خانه که کبوتر در آن بوده باشد
از فرموده ... ایمن گردد و جن از آنخانه دفع شوند و اهل آنخانه را از ایشان آفت نرسد **و مروی** است که کبوتران
[illegible] در خانه نگاه دارید که داءالآن حسین را لعن میکنند و در شان ذکر و تسبیح خدا از همه چیز بیشتر نماید و دوست دارد اهل
بیت را صاحب کنز اللغه گوید در شان کبوتر صحرائی است و صاحب اختیارات گوید بفارسی مرغ الهی گویند و فاخته در خانه نباید
داشت که بر صاحب خانه نفرین کند **و چون** کسی خواهد خانهٔ نو بنا کند مستحب است گوسفندی ذبح نماید و طعامی ساخته صرف مساکین کند
و بگوید اللهم ادحر عنّی و عن اهلی و ولدی مردة الجن والشیاطین و بارک لی فیه تا ولی که انچه سؤال کرده خدای تعالی با و عطا فرماید

جواهر کلمات ـ در ترجمهٔ قرآنیه ـ للنکاح ملاءآت

قال الله تعالی وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله یعنی ای اولیاء
عقد نکاح در آورید زنان بیشوهر و مردان بیزن را و مرد بیزن اکه زن ندارد که خدا ساز نیوز زن اکه شوهر ندارد بعقد کسی در آورید
و بنکاح در آورید نیکان و شایستگان از بندگان و کنیزان خود را اگر باشند ایشان درویشان و تنگدستان غنی گرداند
ایشان را خدای تعالی بعد از تزوج از فضل و کرم خود بتوسعه رزق برایشان و خدای بسیار بخشایش و دانا است با استحقاق
فقراء در کنز العرفان آورده است که در این مقام چند فائده است اول آنکه در نزد بعضی امر در اینجا از برای وجوب است
و از داود نقل است که نکاح واجب است بر کسی که قادر باشد بر طول حره و اگر قادر نباشد امر را بنکاح خود در آورد و هم
چنین بر زن واجب است که متزوج شود مخیر با عبد و نزد جمعی دیگر امر از برای وجوب کفائی است و این هر دو ضعیف است
بجهت اصالت برائت و اتفاق اکثر فقها بر خلاف آن و دیگر آنکه اگر نکاح واجب بود حق تعالی حکم به تخییر نمیفرمود میان نکاح
و ملک یمین در آیهٔ کریمه فواحدة او ما ملکت ایمانکم و لازم باطل است پس ملزوم نیز مثل آن باشد و بیان ملازمه آنست که تخییر
میان واجب و مباح نیست و شبهه نیست در اباحهٔ ملک یمین و عدم وجوب آن و بنا بر قائم شدن آن مقام نکاح را نیز داد
و لیکن نکاح گاه هست که واجب میشود در وقت خوف وقوع در زنا دوم نکاح مستحب است مر کسی را که نفس او اشتیاق
از داشته باشد نزد علماء باجماع فقهاء و اگر اشتیاق از او منتفی باشد اکثر فقهاء نیز باستحباب آن قائل اند بجهت عموم
آیه و قول حضرت رسالت که تناکحوا تکثروا و شیخ طوسی ره فرموده که ترک آن مستحب است لقوله تعالی و سیدا و حصورا
که مدح یحیی ع فرموده بر ترک نکاح پس ترک آن راجح بوده باشد و در این قول نظر است بجهت احتمال اختصاص آن بشریعت
غیر ما و نزد بعضی از فقهاء ما آنست که اگر قدرت بر نکاح و شهوت با هم جمع شوند مرد و زن را سنت است نکاح و اگر هر دو
مفقود باشد مکروه است و اگر یکی موجود و دیگری معدوم باشد پس اگر قادر غیر تائق باشد یا عکس نه مکروه است و نه
مستحب و در این نظر است بجهت عموم امر در آیهٔ مذکوره و حدیث نبوی که من احب فطرتی فلیستن بسنتی و من سنتی النکاح
سوم آنکه استحباب انکاح و نکاح شامل مرد و زن است و غنی و فقیر و تائق و غیر تائق و آنکه بعضی گفته اند که مراد بفقر
در کریمه ان یکونوا فقراء احتیاج است بنکاح ظاهر آیه دافع آنست چهارم در آیه دلالت است بر آنکه قدرت بر مهر و
نفقه شرط نیست در نکاح و این ظاهر است و لهذا جایز نیست زن را فسخ نکاح با عجز زوج و لیکن قدرت مذکوره شرط است در
وجوب اجابت زن مر کسی را که کفو وی باشد پنجم آنکه در آیه دلالت است بر آنکه عبد و امه مستبد نیستند بنکاح خود
چنانکه در موضع خود مذکور است و اگر نه مولی مأمور نمی شد بانکاح ایشان چه آنکه مولی را اجبار میرساند بر عبد و امهٔ خودش
ششم آنکه در آیه اشعار است بآنکه فقر مانع رغبت نیست در نکاح بجهت خوف عیله چه خزائن فضل او سبحانه ناقص نشود
و لذا قال فی عقبه والله واسع علیم که مقتضی تعلیل اغناء است بسعهٔ قدرت او سبحانه و علم او بانچه صلاح عباد است انتهی کلامه
زهره تحریر آنکه احادیث در باب ترغیب نکاح بسیار و اخبار بیشمار در این خصوص از پیغمبر اکرم مأثور است از آن جمله
قال النبی ع النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی فرمود نکاح سنت و طریقهٔ من است هر که از سنت من رغبت کند و رو بگرداند
او از من نیست و من احب فطرتی فلیستن بسنتی الا و هی النکاح هر که دوست دارد ملت مرا باید که سنت مرا نگاه دارد و آن نکاح است
و ابو هریره از آن حضرت روایت کرده که شرار کم عزابکم بدترین شما عزبان اند و فی روایة اخری شرار موتاکم العزاب یعنی بدترین مردگان
شما عزبانند و قال ایضا من تزوج فقد احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف الآخر هر که زن کرد بتحقیق نیمهٔ دین خود را در حرز
او کرد از وساوس شیطانی پس بر او است که حفظ نصف دیگر کند و نیز فرمود که اذا تزوج احدکم عج شیطانه و
یقول یا ویله عصم ابن آدم ثلثی دینه چون یکی از شما زن کند شیطان او بفریاد آید و گوید ای وای بر من فرزند آدم
ثلث دین خود را از من حمایت کرد و ابو امامه گوید که از رسول خدا شنیدم که حق تعالی چهار کس را لعنت فرموده بالای عرش و
ملائکه آمین کردند اول آنکه حصر نفس خود و زن بکند و کنیز مجرد باشد و او را فرزند حاصل شود دوم مردی که خود را مانند زنان کند
و حال آنکه خدا وند او را مرد آفریده باشد سیم زنی که خود را بمردان مانند سازد و حال آنکه خدا او را زن خلق کرده باشد چهارم
آنکه تضلیل مردمان کند یعنی بر وجه استهزاء و سخریه نادر و پیش گوید بیا تا چیزی بتو دهم چون نزد وی آید گوید پیش من چیزی
نیست و بکور گوید که از این دابه بترس و حال آنکه دابه نزد وی نبوده باشد مراد آنست که درویشان را فریب دهد و حق ایشان را ادا
نکند و مع ذلک با ایشان استهزاء کند عکاشه روایت کند که نزد رسول رفتم مرا گفت که زن داری گفتم نه فرمود کنیز داری
گفتم نه فرمود تندرستی و توانگری گفتم آری بحمد الله فرمود فانت اذا من اخوان الشیاطین پس تو در این هنگام از برادران دیو
یا رهبان ترسا باش و یا آن کن که مسلمانان کنند چه سنت ما نکاح است و بدترین شما عزبانند و بدترین مردگان شما
آنانکه عزب میرند و بعد از آن فرمود که شیطان را هیچ سلاحی نیست بلیغ تر از زنان الا آنانکه زن دارند تا کاملند از نا شایستگی
یا عکاشه زنان صواحب داود و صواحب ایوب و صواحب یوسف و صواحب یوسف گفتم کرسف کیست گفت مردی بود که

خدای را پرستید بر کنار دریا سی سال که روز روزه داشتی و در شب عبادت کردی استادش پس بسبب زن نامحرم که او را دوست داشت
دست از عبادت باز داشت حق تعالی برکت عبادت روزگار گذشته او را در یافت و از شر آن زن او را نگاه داشت و بسبب آن عکاف را
زن کن که تو از جملهٔ گناهکارانی گفتم یا رسول الله من از این مجلس بر نخیزم تا زنی از برای من بشوی فرمود حضرت رسول کریمه بنت کلثوم
الحمیری را بتزویج وی در آورد و نیز از حضرت رسول روایت است که یا معشر الشباب من استطاع منکم الباءة فلیتزوج فانه اغض
للبصر واحصن للفرج ومن لم یستطع فعلیه بالصوم فانه له وجاء یعنی ای گروه جوانان هر که از شما ارادهٔ جماع داشته باشد باید که
متزوج شود که تزوج بهترین چیزیست که چشم از نامحرم بپوشد و فرج را از آن احصان نماید و هر که توانائی نکاح نداشته باشد
پس بر او است روزه داشتن که آن کسر باه میکند و عطاء بن ثابت از سعید بن جبیر روایت کرده که ابن عباس در ایام حج بمن
گفت که تزوجت گفتند زن گرفته گفتم نه گفت فتزوج پس زن کن سال دیگر بمن ملاقات کرد و گفت تزوجت گفتم نه گفت اذهب
فتزوج فان خیر الامة کان اکثرها نساء برو زن کن که بهترین این امت یعنی امت حضرت رسالت زنان او بیشتر از زنان امت
دیگر بودند و از ابو هریره روایت است که اگر همین یک روز مانده باشد از حیوة من و من عزب باشم البته در آن روز متزوج شوم
تا متزوج بخدا خود ملاقات کنم چه من از رسول شنیدم که فرمود شرارکم عزابکم بدترین شما عزبانند و نیز از آنحضرت مروی است
که هر که ولدی داشته باشد و نزد وی چیزی باشد که بآن تزویج وی نماید و تزویج وی نکند و خلفی از وی سر زند و واقع شود
گناه آن میان ایشان مشترک باشد و نیز فرموده است که تناکحوا تکثروا فانی اباهی یوم القیمة ولو بالسقط نکاح کنید تا بسیار شوید
که من روز قیامت به بسیاری شما مباهات میکنم اگرچه سقط باشد یعنی بچه از شکم افتاده باشد و قال ایضا ما یمنع امرءً
ان یتخذ اهلاً لعل الله یرزقه نسمة یثقل الارض بلا اله الا الله چه منع میکند مرد را که فرا گیرد زنی را تا شاید حق تعالی
فرزندی روزی او کند که روی زمین را بکلمهٔ لا اله الا الله گران کند و ایضا قال ما بنی بناء فی الاسلام احب الی الله تعالی
من التزویج هیچ بنا در اسلام نزد حق تعالی دوست تر از تزویج نیست و من کان له ما یتزوج به فلم یتزوج فلیس منا هر که او را چیزی
بوده باشد که بآن متزوج شود و وی تزوج نکند از ما نباشد و از حضرت صادق روایت است که رکعتان یصلیهما متزوج
افضل من سبعین رکعة یصلیهما عزب دو رکعت نماز یکه متزوج بگذارد بهتر است از هفتاد رکعت که عزب بکند و نیز فرموده
که من ترک التزویج مخافة العیلة فقد اساء الظن بربه لقوله سبحانه ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله یعنی هر که بجهة
درویشی زن نکند بتحقیق که بد گمان شده بخدا زیرا که فرموده که اگر باشید فقیر غنی میکند خدا شما را از فضل خود و نیز حضرت
رسالت فرموده که رکعتان یصلیهما متزوج افضل من رجل عزب یقوم لیله و یصوم نهاره دو رکعت نماز متزوج بهتر است
از آنکه مرد عزب در روز روزه باشد و در شب ایستاده نماز کند یاقوتهٔ نفیسه در کیمیای سعادت است که بدانکه
نکاح کردن از جملهٔ راه دین است همچون طعام خوردن که چنانکه راه دین را بحیات و بقاء شخص آدمی حاجت است و حیات بی
طعام و شراب ممکن نیست همچنین بقاء جنس آدمی و نسل و حاجت است و این بی نکاح ممکن نیست پس نکاح سبب اصل وجود است
و طعام سبب بقاء وجود است و مباح کردن نکاح برای این است نه برای شهوت بلکه شهوت که آفریده است هم برای این آفریده
است تا موکل و متقاضی باشد تا خلق را بنکاح آرد تا سالکان راه دین در وجود آیند و در راه دین میروند که همه خلق را
برای دین آفریده اند و برای این گفت و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و هر چند که آدمی بیش میشود بندگان حضرت ربوبیت
بیش میشوند و امت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم بیش شود و برای این گفت رسول نکاح کنید تا بسیار شوید که من در
قیامت مباهات کنم بشما تا امت دیگر پیغمبران و بکودکی که از شکم مادر بیفتد نیز مباهات کنم پس ثواب کسی که سعی کند تا بندهٔ در افزاید
تا در راه دین و بندگان ایزد بود و برای این است که حق پدر بزرگ است و حق استاد بزرگتر که پدر سبب وجود است و استاد سبب
شناخت راه دین و از این سبب گروهی گفته اند که نکاح کردن فاضل تر از آنکه بنوافل عبادات مشغول شدن و چون معلوم شد که
نکاح از جملهٔ راه دین است بباید دانست که فضل نکاح بسبب فواید آن است و فواید آن پنج است فایدهٔ اول فرزند است و سبب
فرزند چهار گونه ثواب است ثواب اول آنکه سعی کرده باشد در آنچه محبوب حق تعالی است از وجود آدمی و بقای نسل او و هر که حکمت آفرینش
بشناسد او را هیچ شک نماند که این محبوب حق تعالی است که هرگاه که خداوند زمینی که زراعت را بشاید به بندهٔ خود دهد و تخم
تا و بر بدهد و جفت گاو و آلت زراعت بوی تسلیم کند و موکلی را بوی فرستد که او را بر زراعت میدارد بنده اگر خود دارد بداند
که مقصود خداوند از این چیست اگر چه خداوند بزبان با وی نگوید ایزد تعالی رحم بیافرید و آلت مباشرت بیافرید و تخم فرزند در پشت مردان
و سینهٔ زنان بیافرید و شهوت را بر مرد و زن موکل کرد بر هیچ عاقل پوشیده نماند که مقصود از این چیست چون کسی تخم ضایع کند
و موکل را بحیلتی از خود دفع کند از راه مقصود فطرت گردیده باشد و برای این بود که صحابه و سلف کراهیت داشتند آنکه عزب
میرند تا معاذ را دو زن بود در طاعون فرمان یافت و او نیز در طاعون بود گفت مرا زن دهید پیش از آنکه بمیرم که نخواهم که عزب میرم و
ثواب دوم آنکه سعی کرده باشد در موافقت رسول تا امت او بیشتر شود که بآن مباهات خواهد کرد و برای این نهی کرده است
از نکاح زن عقیم که او را فرزند نباید و گفته است حصیری در خانه انداخته بهتر است از زن عقیم و گفته است زنی زشت فرزند آور

فصل در نیت

بهتر از نیکوی عقیم و باین معلوم کرده که نکاح برای شهوت نیست که زن نیکو شهوت را شایسته تر است از زن زشت ثواب سوم آنکه از فرزند دعا حاصل اید که در خبر است که از جملهٔ خیراتی که ثواب ان منقطع نشود یکی فرزند است که دعای او پس از پدر پیوسته میباشد و پیوسته میرسد و در خبر است که دعاها بر طبقهای نور نهند و بر مردگان عرضه کنند و باین سبب اسایش می یابند ثواب چهارم ان بود که فرزند باشد که پیش از پدر فرمان یابد تا رنج ان مصیبت بکشد و فرزند شفیع وی باشد که رسول میکوید که طفل کویند در بهشت شو خود را بر خشم و اندوه بیفکند و کوید بی مادر و پدر البته در نشوم و رسول جامهٔ کسی را بکرفت و میکشید و کفت چنین که من ترا میکشم طفل مادر و پدر خود را به بهشت میکشد و در خبر است که اطفال بر در بهشت جمع شوند و یکبار فریاد برآورند و مادر و پدر را طلب کنند تا انکاه که ایشان را دستوری شود که در میان جمع روند و هر کسی مادر و پدر خود را بکیرد و در بهشت برد و یکی از بزرگان از نکاح حذر میکرد تا شبی در خواب دید که قیامت بود و خلق همه در رنج تشنگی مانده و کروهی از اطفال قدحهای اب که ان قدحها از زر و سیم بود در دست داشتند و مردم را اب میدادند به کروهی معین وی اب خواست و باو اب ندادند و کفتند ترا در میان ما فرزندی هیچ نیست چون از خواب بیدار کرد در وقت نکاح کرد. فایدهٔ دوم در نکاح انست که دین خود را در حصار کند و شهوت را که الت شیطان است از خود باز کند و برای این کفت حضرت رسول هر که نکاح کرد نیمه دین خود را در حصار کرد و هر که نکاح نکند غالب ان بود که چشم از نظر و دل از وسوسه نکاح نتواند داشت اکر چه فرج را نکاه دارد ولیکن باید که نکاح باین نیت باشد نه برای شهوت که محبوب خداوند بجای اوردن برای فرمان و چنان باشد که برای دفع موکل که شهوت را برای ان افریده اند تا مستحث و متقاضی بود هر چند که در ان حکمتی هست دیکر و ان انست که در ان لذتی عظیم نهاده اند تا نموداری لذت اخرت باشد چنانچه اتش افریده اند تا رنج ان نمودار رنج اخرت باشد هر چند لذت مباشرت و رنج اتش مختصر باشد در جنب لذت و رنج اخرت و ایزد تعالی را در هر چه افریده است حکمتها است و باشد که در یک چیز حکمت بسیار بود و ان پوشیده باشد مکر بر بزرکان و علما و رسول میکوید هر زنی که می اید شیطان با وی میاید چون کسی را زنی نیکو اید بچشم باید که بخانه رود و با اهل خود صحبت کند که زنان همه برابر باشند در این معنی فایدهٔ سوم انکه انس باشد مبتدا از زنان و راحتی که دل را حاصل اید بسبب مجالست و مزاح با ایشان که ان اسایش سبب ان باشد که رغبت عبادت تازه کردد که مواظبت بر عبادت ملالت اورد و دل در ان کرفته شود و این اسایش ان قوت را باز اورد و علی میکوید که راحت و اسایش یکبار از دلها باز مکیرید که دل از ان نابینا کردد و رسول را وقت بودی که در ان مکاشفات کاری عظیم بر وی در امدی که قالب او طاقت ان نداشتی دست بر عایشه زدی و کفتی کلمینی یا عایشه یا من سخن کوی خواستی که قوتی دهد خود را تا طاقت تحمل بار وحی یابد و چون او را با این عالم دادندی و ان قوت تمام شدی تشنگی انکار بر وی غالب شدی و کفتی ارحنا یا بلال تا روی بنماز اوردی وکاه بودی که دماغ را ببوی خوش قوت دادی و برای این کفت حبب الی من دنیاکم ثلاث الطیب والنساء وقرة عینی فی الصلوة کفت از دنیای شما سه چیز را دوست من ساخته اند بوی خوش و زنان و روشنائی چشم من در نماز است و تخصیص نماز فرا نمود که مقصود انست که کفت روشنائی چشم من نماز است و بوی خوش و زنان برای اسایش تن است تا قوت ان یابد که بنماز رسد و قرة عین که در نماز است حاصل کند و برای این بود که رسول از جمع مال و دنیا منع میکرد عمر علیه ما علیه کفت پس از دنیا چه چیز کیریم کفت لیتخذ احدکم لسانا ذاکرا وقلبا شاکرا وزوجة مؤمنة زبانی ذاکر و دلی شاکر و زنی پارسا را فرمود ذکر و شکر کرد فایدهٔ چهارم ان بود که زن تیمار خانه بدارد و کار پختن و شستن و رفتن کفایت کند که اکر مرد باین مشغول شود از علم و عمل و عبادت باز ماند و باین سبب زن یار مرد بود در امر دین ابو سلیمان دارانی از این سبب کفت که زن نیک از دنیا نیست از اخرت است یعنی که ترا فارغ دارد تا بکار اخرت پردازی و عمر علیه ما علیه میکوید بعد از ایمان هیچ چیز و هیچ نعمت بزرکتر از زن شایسته نیست فایدهٔ پنجم انکه صبر کردن بر اخلاق زنان و کفایت کردن مهمات ایشان و نکاه داشتن ایشان بر راه شرع جز بمجاهدهٔ تمام نتوان کرد و این مجاهده از فاضلترین عبادتها است و در خبر است که نفقهٔ بر عیال از صدقه فاضلتر است و بزرکان کفته اند که کسب حلال برای فرزند و عیال را ابدال نیست و ابن المبارک در غزو بود با طبقهٔ از بزرکان کسی پرسید که هیچ عمل هست که فاضلتر باشد از انکه ما بدان مشغولیم پس کفتند که هیچ فاضلتر از این ندانیم ابن المبارک کفت من دانم کسی که او را عیال و فرزندان باشد و ایشان را در صلاح بدارد و چون شب از خواب بیدار شود و کودکان را برهنه بیند جامه بر ایشان پوشاند ان عمل او از این فاضلتر است بشر حافی کفت که احمد حنبل را سه فضیلت است که مرا نیست یکی انکه او برای خود و برای عیال خود طلب حلال میکند و من برای خود طلب کنم و لیکن و در خبر است که از جمله کناهان کناهی است که کفارت ان جز رنج عیال کشیدن نیست و یکی از بزرکان را زن فرمان یافت هر چند که نکاح بر وی عرضه کردند رغبت نکرد و کفت تنهائی دل حاضرتر است و همت جمعتر است تا انکه شبی در خواب دید که درهای اسمان کشاده بود و کروهی مردان از پس یکدیکر فرود میایند و در هوا میروند چون بوی رسیدند اول مرد کفت این مرد شوم است دوم کفت اری سوم کفت این مرد شوم است چهارم کفت اری و او هیچ ایشان ترسید که پرسید تا باز پس ایشان پسری بود و برا کفت که این شوم کرا

از فواید نکاح

در فضیلت صبر کردن بر اخلاق زنان

میگویند که گفت بودا که بیش از این اعمال بود از جمله اعمال با سمان میبرند و اعمال بود در جمله اعمال مجاهدان بود اکنون بجهت نقصانی
نابود از جمله مجاهدان بیرون کرده اند نام جهد کرده چون از خواب بیدار شد در حال نکاح کرد تا از جمله مجاهدان باشد این است
جمله فواید نکاح که باین سبب رغبت باید کرد در آن فصل در آفات نکاح و آن مضرات نکاح سه چیز است **اول** آنکه باشد که
از طلب حلال عاجز بود خاصه در چنین روزگار و باشد که بسبب عیال در طلب شبهه و حرام افتد و آن سبب هلاک دین وی و
عیال وی باشد و هیچ فضیلت این را جبران نکند در خبر است که بنده را نزدیک ترازو بدارند و او را اعمال نیکو بود همچون کوهی
کوهی پس از وی بپرسند که عیال را از کجا نفقه دادی و او را بدین بگیرند تا همه حسنات او برود باین سبب آنگاه منادی کنند که این
آن مرد است که عیال او جمله حسنات او بخوردند و او گرفتار شد و در خبر است که اول کسی که در بنده آویزد در قیامت عیال
او باشد گویند بار خدایا انصاف ما از این مرد بستان که ما را طعام حرام داد و ما ندانستیم و ما را آنچه آموختنی بود نیاموخت تا
جاهل بماندیم پس هرکه میراثی حلال ندارد یا کسب حلال او را نباشد نشاید که نکاح کند الا وقتی که بیقین داند که اگر نکاح نکند بزنا افتد
دوم آنکه قیام کردن بحق عیال نتوان الا بخلق نیکو و صبر کردن در محالات ایشان و احتمال کردن و تدبیر کارهای ایشان قیام نمودن
و این هر کسی نتواند و باشد که ایشان را برنجاند و تباه کار شود یا ضایع فرو گذارد و در خبر است که کسی که از عیال بگریزد همچون
بندهٔ گریخته باشد که نماز و روزهٔ او مقبول نبود تا باز نزدیک ایشان نرود و در جمله هر آدمی نفسی هست و کسی که با نفس خود بر نیاید
اولی آن بود که در عهدهٔ نفس دیگری نشود و **بشر حافی** را گفتند که چرا نکاح نکنی گفت از این آیه میترسم که و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف
و ابراهیم ادهم گفت که نکاح چگونه کنم که مرا بدان حاجت نیست و زنی را بخود غره چون کنم **سیوم** آنکه دل و اندیشه بتدبیر کار عیال
مستغرق شود و از ذکر آخرت و ساختن زاد قیامت و ذکر حق تعالی باز ماند و هرچه ترا از ذکر حق تعالی مشغول کند آن سبب هلاک
تو است و برای این گفت حق تعالی یا ایها الذین امنوا لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله ای مسلمانان مشغول نگرداند شما را اموال
شما و نه فرزندان شما از یاد کردن خدا پس هرکه را توفیق آن باشد که شغل عیال او را از حق تعالی مشغول نگرداند چنانکه رسول صلعم بود و
داند که اگر نکاح نکند بر سر عبادت و ذکر همیشه خواهد بود و از حرام ایمن خواهد بود نکاح ناکردن او را فاضل تر خواهد بود و هر
که از زنا ترسد نکاح او را فاضل تر و هر که نترسد نکاح ناکردن وی را فاضل تر مگر کسی که بر کسب حلال قادر بود و بر خلق و شفقت
خود ایمن باشد و داند که نکاح او را از یاد حق تعالی باز نخواهد داشت تا اگر نکاح بکند بر دوام [illegible] نکاح او را
اولی تر است والله اعلم **نوع دویم** نفقه را صفاتیکه نگاه داشتن آن سنت است هر زنی که نکاح کنند هشت صفت است
صفت اول پارسائی یعنی پاکدامنی و مجتنب بودن از تلف نمودن مال شوهر و امین بودن در غیبت شوهر خود و اصل این آن است
که اگر زن ناپارسا بود و در مال خیانت کند شوهر مشوش شود و اگر در تن خود خیانت کند و مرد خاموش باشد نقصان حمیت و
نقصان دین بود و میان خلق سیاه روی و نکوهیده باشد و اگر خاموش نباشد عیش بروی همیشه منغص شود و اگر طلاق دهد
باشد که بدل او بجسته بود و اگر ناپارسائی نیکو روی بود این بلای عظیم تر باشد و هر گاه که چنین بود این بهتر که طلاق دهد مگر آنکه
بدل او بجسته بود یکی پیش حضرت رسول صلعم شکایت کرد از ناپارسائی زن خود گفت طلاق ده گفت او را دوست دارم گفت نگاه دار
که اگر طلاق دهی تو نیز در فساد افتی در پی وی و در خبر است که هر که زنی را از برای جمال یا از برای مال خواهد از هر دو محروم ماند
و چون برای دین خواهد مقصود جمال و مال هر دو حاصل آید **صفت دوم** خلق نیکو که زن بدخوی ناسپاس و سلیطه بتحکم محال
بر شوهر کند و عیش با وی منغص باشد و سبب فساد دین بود **صفت سیوم** جمال است که سبب الفت با آن باشد و برای
این است که دیدن پیش از نکاح سنت است حضرت رسول صلعم گفت در چشم زنان انصار چیزیست که دلها از آن نفرت گیرد هر که
با ایشان نکاح خواهد کرد اول بباید دید و گفته اند که هر نکاحی که پیش از دیدن بود آخر آن پشیمانی و اندوه بود و آنکه حضرت رسول
گفته که زن بدین باید خواست نه بجمال معنی آن آنستکه برای مجرد جمال نباید خواست نه آنکه جمال نگاه نباید داشت و اما
اگر کسی را مقصود از نکاح فرزند بود و مجرد سنت جمال نگاه ندارد این باب بود از زهد احمد حنبل زنی یک چشم را بر
خواهر او اختیار کرد که با جمال بود برای آنکه گفتند این یک چشم عاقل تر است **صفت چهارم** آنکه کابین او سبک باشد
رسول صلعم فرموده بهترین زنان آنانند که کابین سبک تر باشد و بروی نیکوتر و کابین گران کردن مکروه است و رسول صلعم
بعضی از نکاح ها بده درهم کرده و دختران خود را بزیاده از چهارصد درهم نداده **صفت پنجم** آنکه عقیم نباشد که رسول صلعم
فرموده حصیری کهنه در گوشهٔ خانه افتاده بهتر است از زنی که نزاید **صفت ششم** آنکه دوشیزه بود که با الفت تر دیگر باشد تا آنکه
شوهری دیده باشد بیشتر آن باشد که دل وی بآن نگران بود جابر رضی الله عنه زنی ثیبه خواسته بود حضرت رسول صلعم با وی فرمود
که چرا بکر نخواستی که تو با وی بازی کردی و او با تو بازی **صفت هفتم** آنکه از نسبی محترم بوده باشد در سبب دین و صلاح که
بی اصل ادب نیافته بود و اخلاق ناپسندیده دارد و باشد که آن خلق بفرزند سرایت کند **صفت هشتم** آنکه از خویشاوندان
نزدیک نبود که در خبر است که فرزند از آن ضعیف آید مگر سبب آن بود که شهوت در حق خویشاوندان ضعیف تر بود این است صفاتی
که زنان را باید و از برای چنین صفات بوده باشند **[illegible] صفت** بدانکه غزالی در کتاب نصیحة الملوک چنین آورده

قسم دویم در تفصیل فوائد و آفات نکاح است

قسم دویم در تفصیل صفات مطلوب زن

که جمله زنان بر ده صنف اند و صفت هر صنفی از ایشان شبیه است بصفت بعضی از حیوانات صنف اول زنانی هستند که عادت ایشان مانند عادت خنزیر است که بغیر از خوردن و شکم پر کردن و شکستن و ریختن کاری دیگر ندارند و هر جائی برود باکی ندارد و هیچ اهتمامی در امور دین و نماز و روزه ندارد و ابدا بفکر مردن و ثواب و عقاب و وعد و وعید و امر و نهی نمی باشد و بکلی از رضا و خوشنودی و غضب و سخط خدای متعال غافل است و در صدد حفظ و توجه اولاد و تربیت ایشان و یاد دادن علم و قرآن بانها نیست و جامه کثیف چرکین می پوشد و بوی بد و عفونت و کند از او پیدا است صنف ۲ زنانی هستند که عادت و طبیعت انها مانند عادات میمون است و ایشان زنانی هستند که همت انها تمام بر پوشیدن جامهای رنگارنگ و زیور نمودن بلؤلؤ و جواهرات گران بها و زینت نمودن بطلا و نقره و فخریه و مباهات بر امثال و اقران است و بزرگ میدانند دنیا و شرافت خود را در نزد شوهر خود و حال انکه چنین نیست و هیچ منزلتی ندارد صنف ۳ زنانی هستند که عادت ایشان مانند سگان است که هر زمان شوهر با او سخنی گوید چون سگ به شوهر خود می پرد و بروی او فریاد میزند و هر گاه کیسه شوهر را پر از پول و طلا و نقره می بیند و خانه اش مملو از نعمتها و ماکولات از نان و کند و میوجات باشد شوهر را در انحال عزت و احترام میکند و قربان و صدقه اش میرود و در باره او دعا میکند و اگر خدای نخواسته وقتی بر خلاف این باشد و شوهر شیء چیزی دست تنگ شود در انحال همیشه مانند سگ درنده بروی شوهر بیچاره می جهد و بر او حمله مینماید و او را فحش و ناسزا میگوید و در حسب و نسب او کسر و کم میدهد و بینوا را بر فقر و درویشی تقریع و سرزنش میکند و از خانه اش بیرون مینماید صنف ۴ زنانی هستند که عادت ایشان مانند مار است که در ظاهر با شوهر بنرمی سلوک میکند و بچرب زبانی و چاپلوسی سخن میگوید اما در باطن نیت بدی در باره او دارد و قصد خیر در حق شوهر نمیکند مثل مار خوش خط و خال است که ظاهرش خوش نما و باطنش زهر کشنده است صنف ۵ زنانی هستند که عادت ایشان عادت اشتران است که در سر پا می ایستند و هر چند انها را بر سر کام از کام بر ندارند و این طایفه زنانی باشند که لجوج و خود رای و معجب بنفس و از خود رضا هستند صنف ۶ زنانی هستند که مانند عقرب می باشند همیشه در خانها میگردند و همسایگان عیب جوئی میکنند و گوش کشی و سخن چینی مینمایند و در میان همسایگان تفتین و بهم اندازی و القاء عداوت و دشمنی میکنند و همچون عقرب بهر چه رسند نیش خود فرو برده و زهر خود بریزند و باک ندارند که از جمله سخن چینانی باشند که حضرت رسول فرموده داخل بهشت نمیشوند صنف ۷ زنانی هستند که عادت ایشان مانند عادت موشان است که کیسه شوهران را بر خود مباح دانسته و دزدی میکنند از پولی که در کیسه شوهر است و در خانهای همسایگان پنهان مینمایند و از غله و گندم خانه شوهر میدزدند و بقوم و قبیله خود شان میدهند صنف ۸ زنانی هستند که عادت ایشان عادت مرغان است که در تمام ساعات گردش مینمایند و قرار و آرام ندارند و از شوهر می پرسند کجا میروی و چرا رفتی و با او میگویند که تو مرا نمیخواهی و غیر مرا دوست میداری و تو با من راستی نیستی و مهربانی با من نداری صنف ۹ زنانی هستند که خوی دو پا داوند پر حیله و مکرند وقتی که شوهر از خانه بیرون میشود میخورند و میخوابند و خود را بنا خوشی میزنند چون شوهر بخانه اید با او نزاع و خصومت میکنند و از او اعراض مینمایند و میگویند مرا در خانه تنها و مریض گذاشتی و رفتی صنف ۱۰ زنانی هستند که در خوبی مانند گوسفندان میباشند که صاحب برکت و رحمت اند و منفعت دارند و هیچ ضرری ندارند چون گوسفند که تمام او منفعت است و هیچ چیز از آن مضر نیست و اینها زنان صالحه اند که منافع وجود انها بسیار است بر شوهران و خویشان و همسایگان و فرزندان مشفق و مهربان و همیشه مطیع احکام و اوامر و نواهی خداوند منان می باشند

الباب اختیار و تمیز بدانکه واجب است بر ولی که بخواهد دختر خود را تزویج کند و شوهر دهد انکه مصلحت او را نگاه دارد و کسی را اختیار کند که شایسته او بود و از مرد بدخوی و زشت و غلیظ و از نفقه حذر کند و چون کفو وی نباشد نکاح روا نباشد و دختر بفاسق دادن روا نبود که حضرت رسول گفت که هر که دختر خود را بفاسق دهد رحم او قطع کرده و فرموده که این نکاح بندگی است گوش دار تا فرزند خود را ببنده که میکنی و هر که بکر باشد انکه سنت است از برای کسی که اراده زن گرفتن دارد اینکه اختیار کند دختر بکر را و پارسا و عفیفه و صالحه را و پدر و مادر او مؤمن باشند و می باید که تزویج بواسطه مال و جمال نباشد بلکه بقصد ثواب باشد زیرا که مال و جمال بدون دین فانی میشود و نیز سنت است که در حال نکاح کردن دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ اِنّی اُریدُ اَن اَتَزَوَّجَ فَقَدِّر لی مِنَ النِّساءِ اَعَفَّهُنَّ فَرجاً وَ اَحفَظَهُنَّ لی فی نَفسِها وَ مالی وَ اَوسَعَهُنَّ رِزقاً وَ اَعظَمَهُنَّ بَرَکَةً و نیز سنت است که در شب عقد کنند چون اراده وطی کند در مرتبه اول پیش از دخول دو رکعت نماز بگذارند هم زوج و هم زوجه و بعد از نماز مردان این دعا را بخوانند که اَللّٰهُمَّ ارزُقنی اُلفَتَها وَ وُدَّها وَ رِضاها بی وَ اَرضِنی بِها وَ اجمَع بَینَنا بِاَحسَنِ اجتِماعٍ وَ اَنفَسِ ائتِلافٍ فَاِنَّکَ تُحِبُّ الحَلالَ وَ تَکرَهُ الحَرامَ و بعد از آن دست بر پیشانی زن نهد و بگوید اَللّٰهُمَّ عَلی کِتابِکَ تَزَوَّجتُها وَ فی اَمانَتِکَ اَخَذتُها وَ بِکَلِماتِکَ استَحلَلتُ فَرجَها فَاِن قَضَیتَ لی فی رَحِمِها شَیئاً فَاجعَلهُ مُسلِماً سَوِیّاً وَ لا تَجعَلهُ شِرکَ شَیطانٍ و چون خواهد که مقاربت کند بگوید اَللّٰهُمَّ ارزُقنی وَلَداً وَ اجعَلهُ تَقِیّاً زَکِیّاً لَیسَ فی خَلقِهِ زِیادَةٌ وَ لا نُقصانٌ وَ اجعَل عاقِبَتَهُ اِلی خَیرٍ اَللّٰهُمَّ لا تَجعَل لِلشَّیطانِ فیهِ شِرکاً وَ لا نَصیباً و سنت است که در شب دخول کند و در هر وقت بسم الله بگوید که از حضرت رسول منقول است که مَن لَم یُسَمِّ عِندَ الجِماعِ شَرِکَهُ الشَّیطانُ فی وَلَدِهِ یعنی هر که بسم الله نگوید در وقت جماع کردن شریک میشود او را شیطان در ولد

در بیان اصناف زنان و عادات مختلفه ایشان

در آداب و سنن تزویج و زفاف

و نیز سنت است ولیمه و عروسی کردن و ولیمه طعام عروسی است مکروه باد و در مؤمنان را طلب کنند جمعی خوردن این طعام
و مؤمنان را نیز سنت است که اجابت کنند اگرچه بروزه سنتی باشند و نباید آنکه جماع کردن در چند وقت مکروه است
شبی که ماه کرفته باشد و روزی که آفتاب بکیرد زیرا که اگر ولدی بهم رسد ناقص خواهد بود و نزدیک بزوال آفتاب بجهت آنکه
ولد که پیدا شود احول خواهد بود و نزدیک بغروب سبب شرافت آنکه ولد فقیر و بیچیز شود و تحت الشعاع که آن سه شب آخر
روز آخر ماه است و وجه کراهت آن بیشتر آنکه ولد از شکم می افتد و بعد از طلوع صبح تا طلوع آفتاب از جهت آنکه ولدی
که بهم رسد ذلیل و خوار و بیمقدار خواهد شد و در شب اول هر ماه الا ماه رمضان که در آن شب سنت است دخول کردن
و نیز مکروه است در شب نیمه از هر ماهی و در سفر هرگاه که آب نباشد غسل کند و وقتی که بادهای سیاه و زرد و سخت
مخوف بوزد و وقت زلزله و برهنه جماع کردن در این اوقات اگر فرزندی بهم رسد بیحیا و بی شرم خواهد بود و بعد از احتلام
و جائی که کسی بوده باشد که با و نکاه کند بجهت آنکه ولد زانی یا زانیه خواهد شد و در حالت جماع نظر کردن بفرج زن موجب
کوری ولد خواهد بود و برابر قبله و پشت به قبله جماع کردن و مکروه است در حالت جماع حرف زدن مگر بذکر خدای تعالی
و در حال حیض و نفاس دخول حرام است و بعد از آنکه پاک شده باشد و هنوز غسل نکرده باشد جماع کردن مکروه است
عقیقه ادبیه و ایضا در کیمیا است که بدانکه چون معلوم شد که نکاح اصلی است از اصول دین پس باید که آداب دین
در آن نکاه دارد و اگر نه فرق نباشد میان نکاح آدمیان و میان گشنی کردن ستوران پس دوازده ادب در آن نکاه باید داشت
اول ولیمه و این سنتی است مؤکده حضرت رسول صلعم عبد الرحمن عوف را گفت چون نکاح کرده بود اولم ولو بشاة ولیمه کن اگرچه
همه یک گوسفند بود و هر که گوسفند ندارد آن مقدار طعام که پیش دوستان نهد ولیمه بود رسول صلعم چون صفیه را نکاح کرد از
جو و خرما ولیمه کرد پس آن مقدار که ممکن بود بباید کرد تعظیم نکاح را و نباید که در سه روز اول نکند و اگر تاخیر بود از هفته نیز
نشود **دوم** خوی نیکو پیش گرفتن با زنان و معنی خوی نیکو نه آن باشد که ایشان را نرنجاند بلکه آنست که رنج ایشان تحمل کند و بر
محال گفتن و ناسپاسی کردن ایشان صبر کند که در خبر است که زنان را از ضعف و عورت آفریده اند و دار وی ضعف ایشان خاموشی
و دار وی عورت ایشان خانه بر ایشان زندان کردن است رسول صلعم میفرماید هر که بر خوی بد اهل خود صبر کند و برا چندان ثواب
دهند که ایوب پیغمبر را دادند بر بلاهای وی و هر زن که بر خوی بد شوهر خود صبر کند ثواب او چون ثواب آسیه زن فرعون بوده باشد
و آخر چیزی که بوقت وفات از رسول صلعم شنیدند که در زیر زبان میگفت سه چیز بود میگفت نماز بپای دارید و بندگان را نیکو نگه
دارید و الله الله در حق زنان که ایشان اسیرانند در دست شما با ایشان زندگانی نیکو کنید **سوم** آنکه با ایشان مزاح و
بازی کند و گرفته نباشد و بدرجه عقل ایشان باشد و هیچ کس با اهل خود چندان طیبت نکردی که رسول صلعم با زنان خود مینمود و
عمر با آن جلد و درشتی گفته است که مرد باید با اهل خویش چون کودکی باشد و چون از وی کدخدائی خواهند آنگاه چون مردان بود
و گفته اند که مرد باید خندان بود چون در آید و خاموش بود چون بیرون رود و هر چه بیابد بخورد و هر چه نیابد نپرسد **چهارم**
آنکه مزاح و شوخی بجائی نرساند که هیبت او بکلی برود و با ایشان در هوای باطل مساعدت نکند بلکه چون کاری بیند که بر خلاف
مروت و شریعت است سیاست کند که اگر فرو گذارد مسخر ایشان گردد الرجال قوامون علی النساء و همیشه مرد باید مستولی باشد
و رسول صلعم گفت که تعس عبد الزوجه یعنی نگونسار است بنده زن چه زن باید که بنده مرد بوده باشد و گفته اند که با زنان مشورت باید کرد
و خلاف آنچه ایشان گویند باید کرد و بحقیقت زن نفس او همچون نفس تو است اگر اندکی فرا گذاری از دست برود و از حد در گذرد
و بدار آن دشوار بود و بالجمله در زنان ضعفی است که علاج آن احتمال بود و کجی که علاج آن سیاست بود و مرد باید که چون طبیب
استاد بود که هر علاجی را بوقت بکار برد و بالجمله باید که صبر و احتمال غالب بود که در خبر است که مثل زن مثل استخوان پهلو است
که اگر خواهی راست کنی شکسته شود **پنجم** آنکه در حدیث غیرت اعتدال نکاه دارد و از هرچه ممکن بود که از آن آفت خیزد
باز دارد و تا تواند بیرون نگذارد که برود و بر بام نگذارد که برود و نگذارد که هیچ نامحرم او را ببیند و نگذارد که بروزن و بام بلند بنظاره
مردان رود که همه آفتها از چشم خیزد و آن از درون خانه نخیزد بلکه از روزن و در و بام خیزد و نشاید که این معنی آسان فرا گیرد
و نباید که بی سببی گمان بد برد و تعنت کند و غیرت از حد برد و در تجسس حالها مبالغه نکند **ششم** که نزدیک شب بود حضرت
رسول صلعم از سفر باز آمد و فرمود که امشب هیچ کس از شما بخانه نرود تا بامداد و صبر کنید تا فردا و دو کس خلاف کردند هر یکی در خانه خود منکری
دیدند و علی ع میگوید که غیرت بر زنان از حد مبرید که آنگاه مردمان بد اندیشند و بدان سبب زبان بر ایشان دراز کنند و اصل غیرت
آنست که راه چشم ایشان از نامحرمان بسته دارد و حضرت رسول صلعم فاطمه علیها السلام را گفت که زنان را چه بهتر گفت آنکه هیچ
مرد ایشان را نه بینند و ایشان هیچ مرد را نه بینند رسول صلعم را خوش آمد و او را در کنار گرفت و گفت بضعة منی و معاذ و عمر
زن خود را دیدند که از روزنی بیرون را می نگریست وی را بزد و دید که از سیبی پاره بخورد و پاره بغلام داد او را بزد و عمر علیه ما علیه
گفت که زنان خود را جامه نیکو مکنید که چون جامه نیکو دارند آرزوی بیرون شدن پدید آید و در روزگار حضرت رسول صلعم
زنان را دستوری بود که تا پوشیده بجماعت شدندی به مسجد در صف باز پسین و در روزگار صحابه منع کردند عایشه گفت

که اگر رسول صلی الله علیه و آله اکنون زنان بر چه صفت آند بمسجد نگذاشتی و امروز منع از مسجد و مجلس و نظاره فریضه تراست مگر پیره زنی که چادر کهنه و درو پوشیده که از ان خللی نباشد و افتنا بیشتر زنان از مجلس و نظاره خیزد و هر جا که بیم فتنه باشد روا نبود زن را که چشم نگاه دارد نابینائی را اخراج خانه رسول صلی الله علیه و آله شده عایشه و دیگر زنان دیگر نشسته بودند و برنخاستند و گفتند که نابینا است حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت اگر او نابینا است شما نیز نابینا اید ششم آنکه نفقه نیکو کند و تنگ نگیرد و اسراف هم نکند و بداند که ثواب نفقه کردن بر عیال بیشتر از ثواب صدقه است رسول صلی الله علیه و آله میگوید دیناری که مردی در غزا نفقه کند و دیناری که بان بنده را ازاد کند و دیناری که بمسکینی دهد و دیناری که بر عیال خود نفقه کند فاضل تر و مزد مند تر است از این دینارها که نفقه کرد قال الله تعالی و ما انفقتم من شیء فان الله به علیم ثوبان روایت کند از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود افضل الدینار دینار ینفقه علی عیاله و دینار ینفقه علی دابته فی سبیل الله و دینار ینفقه علی اصحابه فی سبیل الله یعنی فاضل ترین نفقه که مرد کند از دینارها آنست که بر عیال خود نفقه کند و ان دیناری است که بر چهار پای خویش نفقه کند در غزا و ان دیناری که نفقه کند بر انکس که غزا کند در راه خدا و هم از ان حضرت مروی است که گفت بهترین شما انکسی است که بهتر است با اهل و عیال خویش جابر بن عبد الله روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر انکسی که ویرا سه دختر باشد و ایشان را نیکو دارد و بر ایشان رحمت کند و جامه و نفقه ایشان را برساند بهشت او را است مردی گفت یا رسول الله اگر دو دختر باشد گفت بهشت او را است انس بن مالک روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت که از خدای عز و جل ضامنم کسی را که از بهر چهار چیز وام کرده باشد و طاقت ان ندارد که باز دهد و بمیرد روز قیامت حق تعالی خصمان او را راضی کند اول وامی که از بهر غزا کرده باشد دوم وامی که از بهر کفن مرده کرده باشد سیم وامی که از بهر زن خویش کرده باشد چهارم وامی که از بهر عیالان کرده باشد و حیله کند که بدهد و نتواند داد حق تعالی روز قیامت خصمان ویرا راضی کند و هم از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هر انکسی که در دنیا کسب حلال کند که تا سوال محتاج نگردد و سعی از بهر عیالان کند و با همسایگان نیکوئی کند چون روز قیامت بعرصات اید رویش چون ماه شب چهارده بود در خبر است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر ان وقتی که بنده دست بر سر عیال خود فرو کند و برایشان رحمت کند ... انس بن مالک روایت کند که گفتم یا رسول الله انچه دوست تر است نزد حضرت که نانی صدقه بدهد و ایشان را دهم یا انکه صد رکعت نماز کنم گفت یاانس نان صدقه دادن بدیشان نزد من فاضل تر است از دویست رکعت نماز تطوع گفتم یا رسول الله حاجت برادر مسلمان بر اوردن را دوست تر داری یا دویست رکعت نماز تطوع را گفت حاجت برادر مسلمان بر اوردن نزد من فاضل تر است از هزار رکعت نماز نافله و بعد از ان میگفت لقمه از حرام بجای بگذاشتن فاضل تر است از دو هزار رکعت نماز تطوع گفتم یا رسول الله انرا دوست تر داری که غیبت برادر مسلمان بجای بگذارم یا دو هزار رکعت نماز تطوع گفت غیبت بجای بگذاشتن نزد من فاضل تر است که ده هزار رکعت نماز تطوع گفتم یا رسول الله با عیالان خویش نشستن فاضل تر یا در مسجد نشستن گفت در نزد من با عیالان نشستن دوست تر است از انکه در مسجد معتکف شوم گفتم یا رسول الله نیکوئی با مادر و پدر کردن بهتر است یا هزار سال عبادت گفت یاانس جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا نیکوئی با پدر و مادر کردن فاضل تر است نزد الله تعالی و نزد من از دو هزار سال عبادت و باید که هیچ طعام خوش تنها نخورد و اگر خواهد خورد پنهان خورد و طعامی که نخواهد ساخت صفت ان در پیش ایشان نگوید و ابن سیرین گوید که در هفته یکبار حلوا یا شیرینی بسازد که از حلوا دست داشتن بیکبار مروت نبود و نان با اهل با هم خورند چون مهمان ندارد که در اثر چنین است که خدای تعالی و فرشتگان صلوات میدهند اهل بیتی را که طعام با هم خورند و اصل انست که انچه نفقه کند از حلال بدست اورد که هیچ خیانت و جفا بیش از ان نبود که ایشان را بحرام پرورد هفتم انکه زنان را از علم دین هر چه در کار نماز و طهارت و حیض و غیران بکار اید با ایشان بیاموزد که اگر بیاموزد بر زن واجب بود که از خانه بیرون رود و بپرسد و اگر مرد را موختن تقصیر کند مرد عاصی بود و چون مرد او را اموخت زن را روا نباشد که بی دستوری شوهر از خانه بیرون رود و بپرسد و اگر مرد در اموختن تقصیر کند عاصی خواهد که خدای تعالی میفرماید قوا انفسکم و اهلیکم نارا یعنی خود را و اهل خود را از دوزخ نگاه دارید و از مسئلها که باید بیاموزد که چون افتاب فرو نشده و پیش از فرو شدن افتاب هر گاه حیض منقطع شود نماز پیشین را قضا باید کرد و بیشتر زنان این را ندانند هشتم انکه اگر دو زن دارد میان ایشان برابر دارد که در خبر است که هر که بیک زن میل بیش دارد روز قیامت بیاید یک نیمه او کج شده باشد و برابری در عطا دادن و در شب با ایشان بودن نگاه دارد و اما در دوستی و مباشرت کردن واجب نیست که این در اختیار نباشد حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر شبی نزد یک زنی بود و عایشه را دوست تر میداشت و میگفت بار خدایا انچه بدست من است جهد میکنم اما دل بدست من نیست و اگر کسی از یک زن سیر شده باشد و نخواهد که پیش وی رود باید که او را طلاق دهد و در بند ندارد که رسول صلی الله علیه و آله سوده را خواست طلاق دهد که بزرگ شده بود گفت من نوبت خود بعایشه دادم مرا طلاق مده تا روز قیامت از جمله زنان تو باشم او را طلاق نداد و دو شب نزد عایشه بودی و نزد دیگران یک شب ...

در فضیلت نفقه بر عیال و ...

تا در معصیت نیفتند

در تعلیم زنان ... حقوق ... عیال

نافرمانی کند و طاعت شوهر ندارد او را بتلطف و رفق بطاعت خواند اگر طاعت ندارد خشم گیرد و در جامهٔ خواب پشت بسوی او کند اگر طاعت ندارد سه شب جامهٔ خواب جدا کند پس اگر سود ندارد او را بزند و بر روی نزند و سخت نزند چنانکه جائی بشکند و اگر در نماز یا کار دین تقصیر کند روا بود که بروی خشم گیرد ماهی و چندانکه باشد که حضرت رسول علیه السلام یکماه بر جملهٔ زنان خود خشم گرفت **دهم** آنکه در صحبت کردن باید که روی از قبله بگرداند و در ابتدا حدیث و بازی و معانقه دل او خوش کند حضرت رسول فرمود که مرد نباید که چون ستور بر زن افتد بلکه باید پیش از صحبت رسولی فرستد گفتند یا رسول الله اندر رسول چیست گفت بوسه **یازدهم** در آمدن فرزند باید که چون بیاید در گوش راست او بانگ نماز بگوید و در گوش چپ او اقامت بگوید که در خبر است که هر که چنین کند کودک از بیماری کودکان ایمن گردد و او را نام نیکو نهد و در خبر است که نزد حق تعالی دوست ترین نامها عبد الله و عبد الرحمن و امثال اینها است و کودک اگر چه از شکم بیفتد سنت است که او را نام نهد و عقیقه سنتی است مؤکد به دختر را یک گوسفند و پسر را دو گوسفند و اگر یکی بود هم رخصت است و استخوان عقیقه را نباید شکست **و** سنت است که چون فرزند بزاید باید شیرینی در کام او کنند و روز هفتم موی او بسترند و هم سنگ موی او سیم یا زر بصدقه دهند و باید که بسبب دختر اظهار کراهیت ننماید و بسبب پسر شادی بسیار ننماید که نداند خیر او در کدام است و دختر مبارکتر بود و ثواب در آن بیشتر باشد رسول علیه السلام گفت که هر که را سه دختر بود یا سه خواهر و رنج ایشان بکشد و شغل ایشان بسازد حق تعالی بسبب رحمت وی بر ایشان بروی رحمت کند یکی گفت یا رسول الله اگر دو بود گفت اگر دو بود نیز دیگری گفت اگر یکی دارد گفت اگر یکی نیز بود و گفت حضرت رسول علیه السلام که هر که یک دختر دارد بخود است و هر که دو دختر دارد گرانبار است و هر که سه دختر دارد ای مسلمانان او را یاری دهید که او با من در بهشت است همچون دو انگشت یعنی نزدیک و گفته علیه السلام هر که از بازار نوباوه خرد و بخانه برد همچون صدقه باشد و باید که ابتدا بدختر کند انگاه به پسر که هر که دختری را شاد کند چنان بود که از بیم حق تعالی گریسته باشد و آتش دوزخ بروی حرام گردد **دوازدهم** آنکه تا تواند زن طلاق ندهد که حق تعالی از جملهٔ مباحات طلاق را دشمن دارد و با جمله رنجانیدن یکی مباح نشود الا بضرورت و چون حاجت افتد بطلاق که باید طلاق دهد یک طلاق بیش ندهد که سه طلاق بیکبار مکروه است و طلاق در حال حیض حرام باشد و در حال پاکی که صحبت کرده باشد نیز حرام بود و باید که عذری آورد در طلاق بر سبیل تلطف و بخشم و استخفاف طلاق ندهد و انگاه هدیه دهد او را که دل او بان خوش شود و سر زن با هیچ کس نگوید و پیدا نکند که بچه عیب طلاق میدهد یکی را پرسیدند که زن خود را چرا طلاق میدهی گفت سر زن خود آشکارا نتوان کرد و چون طلاق داد گفتند چرا طلاق دادی گفت مرا با حدیث زن دیگران چه کار که حدیث او کنم **فصل** اکنون آنچه گفته شد حق زن بود بر مرد و اما حق مرد بر زن عظیم تر است که وی بحقیقت بندهٔ مرد است در خبر است که اگر سجدهٔ غیر حق روا بودی زنان را سجدهٔ مردان فرمودی **و** از جملهٔ حق مرد بر زن آنستکه در خانه بنشیند و بی فرمان وی بیرون نرود و بر در ننشیند و بام نرود و با همسایگان مخالطت و حدیث بسیار نکند و بی ضرورتی نزدیک ایشان نرود و از شوهر خود جز نیکوئی نگوید و گستاخی که میان ایشان بود در صحبت و معاشرت حکایت نکند و در همه کارها بمراد و شادی او حریص بود و در مال وی خیانت نکند و شفقت نگاه دارد و چون دوست شوهر در خانه بزند چنان جواب دهد که او را نشناسد و از جملهٔ آشنایان شوهر خود را پوشیده دارد تا او را باز ندانند و با شوهر بانچه بود قناعت نماید و زیادت طلب نکند و حق وی از خویشاوندان فرا پیش دارد و همیشه خود را پاکیزه دارد و چنانکه صحبت و معاشرت را شاید رفتار کند و هر خدمت که بدست خود تواند بکند و با شوهر بجمال خود فخر نکند و بر نیکوئی که از وی دیده باشد ناسپاسی نکند و نگوید که من از تو چه خیر دیده ام و هر دم طلب خرید و فروخت و طلاق نکند بی سببی که رسول گفت در دوزخ نگریستم بیشتر زنان را دیدم گفتم چرا چنین است گفت لعنت بسیار کنند و با شوهران ناسپاسی کنند **تکملهٔ حقوقهن** قال الله تعالی ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف یعنی زنان را بر مردان از حقوق مانند آن حقی است که مردان را بر ایشان است از نیکوئی و خوبی معیشت و حسن معاشرت و حضرت خواجه عالم علیه السلام فرموده است خیرکم خیرکم لاهله یعنی بهترین شما آنستکه با اهل و عیال خود نیکوتر معاش کند و مراد بمماثلت بین الحقین مماثلت در عمل نیکو است بعمل نیکو نه جنس فعل زیرا که هر یک از زن و شوهر را فعلی خاص است باید تا حق گذاری دیگری کرده باشد اما حق مرد بر زن آنستکه در خانه بنشیند و بی دستوری شوهر از خانه بیرون نرود و با همسایگان مخالطه و محادثه نکند و از شوهر خود جز نیکوئی نگوید و بانچه شوهر دهد قناعت کند و ناسپاسی نکند و خدمتی که بدست خود تواند فرو نگذارد و اصل آنستکه ناموس شوهر نگاه داشته و از دایرهٔ عفت قدم بیرون ننهد و دل بغیر شوهر خود ندهد **شعر**

عصمتیان را بمقام خیال — جلوه حرام است مگر با حلال
هر که بجز جفت حلالت بود — رخ منما ور همه خالت بود

و حقوق زنان بر مردان آن باشد که با ایشان زندگانی بر وجه احسن کنند و ایشان را نرنجانند بلکه رنج ایشان احتمال نموده بر محال گوئی و ناسپاسی که لازم اکثر زنان است صبر و شکیبائی پیشه سازند و احیانا ابواب مزاح و طیبت بگشایند نه بدان مرتبه که هیبت و سیاست را از میان بردارد و ایشان را باید بر طریقهٔ تقوی و طهارت تحریص کنند

در ذکر ادای حقوق فرزندان و حقوق مادر و پدر

در ذکر بعضی از جمله حقوق مردان و زنان

و آنچه از علم دین بکار آید با ایشان بیاموزد و اصل آنست که نفقهٔ ایشان از حلال مهیا سازد که هیچ جفا صعب تر از آن نباشد
که کسی عیال خود را بحرام پرورش دهد ع که از حرام نزاید بغیر فسق و فجور کذا فی جواهر التفسیر و در مجموعهٔ ورّام
ادب مرد را با زن چنین ذکر نموده است حسن معاشرت و زبان خوش و اظهار دوستی و تغافل و چشم پوشی از لغزش و گذشتن از
تقصیرات او و خوش خلقی و حفظ آبرو و تجلد و قلت مجادله با او و انفاق نمودن بر او با آنچه حلال است و احترام اهالی او و دادن وعده
های نیکو با او و غیرت ورزیدن بر او بدون تهمت و ادب زن با شوهرش دوام حیاء از او و کمی مجادله با او و اطاعت
فرمان او و سکوت در نزد کلام او و برخاستن در نزد قیام او و تفقد حال او در هنگام خواب او و حفظ مال و ناموس او در
غیبت او و ترک خیانت در مال او و استعمال بوی خوش از برای او و پاکیزه نمودن دهن خود را برای او و تنظیف نمودن جامها
برای او و اظهار قناعت در نزد او و اظهار شفقت در حق او و دوام زینت از برای او و احترام از قوم و قبیلهٔ او و مشاهدهٔ
احوال او را بخوبی و شکر گذاری بر افعال او و اظهار محبت با او در حال نزدیکی او و اظهار سرور در وقت ملاقات او و اظهار بشاشت و
خرّمی در وجه او در هر حال **مغنطیسیه [illegible]** در کتاب نزهة الناظرین که از کتب عامه است از حضرت رسول
روایت کرده که فرمود بهترین مردمان بعد از گذشتن دویست سال از هجرت کسی است که مخفف و تنها و بی اهل و عیال و
اولاد بوده باشد و همچنین از آنحضرت منقول است که فرمود خدا اهلاک نماید بر مردمان زمانی که هلاکت مرد بدست زن و پدر و
مادر و فرزندان او بوده باشد که او را بر فقر و بی چیزی سرزنش نمایند و او را وادار نمایند بر چیزهایی که فوق قوت و طاقت
او باشد پس داخل شود در محلهایی که دین او از دستش بیرون رود پس سبب هلاکت و خسران دنیا و آخرت او گردد و نیز
در خبر است که یک قسم از یسار و توانگری قلت اهل و عیال است چنانچه یک قسم از فقر و ناداری کثرت اهل و عیال است و
نیز در کتاب مذکور وارد است که از ابوسلیمان دارانی سؤال شد از نکاح در جواب گفت که صبر نمودن از زنان بهتر است از
صبر نمودن بر ایشان و صبر نمودن بر ایشان بهتر است از صبر نمودن بر آتش و ایضاً گفته است که شخص تنها و مجرد می یابد حلاوت
و شیرینی عمل و فراغت قلب را باندازه که نمی یابد آنرا شخص متاهل عیالمند و نیز گفته است که ندیدم من احدی از اصحاب خودمان را که زن
اختیار کند و پس از زن اهل بر حال و مرتبهٔ اول خود باقی بماند و ایضاً گفته شده است که هرگاه اراده نماید خداوند تعالی در حق بنده
از بندگان خود خیر و خوبی را او را مشغول نگرداند باهل و مال ابن ابی الحواری گوید که جماعتی در این حدیث مناظره نمودند
پس رأی ایشان مستقر شد بر اینکه معنای این کلام این نیست که نمی باشد از برای این بنده اهل و مال بلکه مراد این است که باشد از برای او
اهل و مال از خدا غافل نمی شود و اهل و مال او او را از خدا مشغول نمیکنند و در این اشاره است بقول ابی سلیمان دارانی که گفته
آنچه مشغول سازد تو را از یاد خدا از اهل و مال و فرزند پس بر تو شوم است و میمون نخواهد بود **عدّهٔ حکایات**
مضبوطه در ذکر باب النکاح مربوطه حکایت در کتاب مذکور است که ابوحامد از ابی وداعه
نقل میکند که گفت بودم من که با سعید بن مسیب همیشه مجالست و همنشینی داشتم پس چند روزی مرا از دیدن او اتفاق
افتاد چون باز بنزد او رفتم از من پرسید که در این چند روز کجا بودی گفتم عیالم فوت شده بود و بامر تجهیز و دفن و کفن و تعزیه
داری او مشغول بودم پس گفت چرا مرا خبر ندادی که بر تشییع و تعزیت او حاضر شوم و گویا چون اراده کردم از نزدش برخیزم
پس سعید بمن گفت آیا نمیخواهی زن دیگر اختیار کنی من گفتم خدا تو را رحمت کند کیست که دیگر زن بمن دهد و حال آنکه من
بجز دو درهم یا سه درهم مالک چیزی نمی باشم گفت من تو را زن میدهم پس گفتم تو همچنین این کار را کنی گفت بلی میکنم پس بعد از آن خطبه
مشتمل بر حمد خدا و درود بر محمد مصطفی ادا نمود و دختر خود را بدو درهم بمن تزویج نمود یا بسه درهم پس من برخاستم از نزد
او بیرون شدم و از فرح و خوشحالی نمیدانستم چکنم پس رفتم بمنزل خود و در فکر بودم که برای مخارج عروسی وجه از کی بگیرم و از
کجا قرض و دین کنم پس بمسجد رفتم و نماز مغرب خود را بجای آوردم و بمنزل برگشتم و بتنهایی چراغ را روشن نمودم و چون روزه
دار بودم شام خود را که نان و روغن زیتون بود حاضر نموده و مشغول افطار شدم در این اثنا ناگاه درب خانه ام کوبیده شد
صدا زدم کیست گوینده در گفت منم سعید پس من چنان غافل بودم که هر سعید نامی بنظرم آمد سوای سعید بن مسیب که او
ابداً بگمان من نرسید زیرا که او چهل سال بود جز در خانه و در مسجد دیده نشده بود پس برخاستم و رفتم در را گشودم پس ناگاه دیدم
سعید بن مسیب است پس گمان کردم بدا از برای او حاصل شده و پشیمان گشته پس یا ابا محمد چرا نفرستادی که من بنزد تو آیم گفت تو
سزاوارتری باینکه من بنزد تو آیم گفتم اکنون چه فرمایش داری گفت تو مرد بی زن بودی پس تزویج کردی و من خوش نداشتم
که امشب تو در خانه تنها باشی و هذه امرأتک این است زوجهٔ تو و اینک او را بنزد تو آوردم پس دیدم او را که در پشت سر
پدر خود ایستاده پس سعید آن دختر را داخل منزل من نموده و در را کشید و مراجعت کرد پس آن دختر از شدت حیا و خجالت بر زمین
نشست و من درب منزل را محکم بستم و رفتم بسوی ظرف طعام خود که در آن زیت و نان بود و آنرا برداشتم و در کنار چراغ بیک کنار گذاشتم
که آن دختر آنرا نبیند پس بالای بام رفتم و همسایگان را فریاد زدم پس آنها آمدند و گفتند چه کار داری گفتم وای بر شما امروز سعید بن
مسیب دختر خود را بمن تزویج نمود و امشب ناگهان او را بمنزل من آورد گفتند سعید دختر خود را بتو داد گفتم بلی گفتند آیا او در خانه

نبوده باشد گفتم بلی پس همسایگان داخل منزل من شدند و خبر بمادر مرد رسید او نیز بنزد من آمد و مرا قسم داد که تا مدت سه روز دست
بآن دختر نزنم تا اورا اصلاح و آرایش نمایند پس من قبول نمودم و سه روز صبر کردم بعد از آن اورا بنزد من آوردند چون باو نظر
کردم اورا خوش صورت ترین زنان دیدم و کتاب خدا را از همه مردمان بهتر حفظ داشت و دانا ترین مردم بود بسنت رسول خدا
و عارف ترین زنان بود بحق شوهر خود پس تا مدت یکماه با او بودم که نه پدرش سعید بنزد من آمد و نه من بنزد او رفتم پس
بعد از گذشتن یکماه من بنزد او رفتم و حال آنکه او در مجلس خود نشسته بود پس داخل حوزه او شدم و بر او سلام کردم جواب سلام
مرا باز داد و با من سخنی نگفت تا آنکه اهل مجلس متفرق شدند پس از حال دختر و رفتار او از من سؤال کرد گفتم بسیار خوب است
رفتار و کردارش بنحویست که صدیق را خوش آید و دشمن را مکروه باشد گفت هرگاه چیزی از او ترا ناخوش آید پس با عصا
اورا تأدیب نما پس از نزد او مراجعت نموده بمنزل خود رفتم آنگاه سعید مبلغ بیست هزار درهم برای من فرستاد [illegible] الله
بن سلیمان نگوید که این دختر سعید را عبدالملک بن مروان از برای پسر خود خواستگاری نموده بود در هنگامیکه او [illegible]
قرار داده بود پس سعید امتناع کرد از اینکه دختر را باو تزویج نماید با این جهت بود که عبدالملک همیشه در صدد این بود که
مکری درباره او نموده و اورا بقتل رساند تا آنکه بهانه جوئی کرده و در بعضی از ایام که روز بسیار سردی بود امر نمود صد تازیانه
بر او زدند و خم آبی هم بر بدنش ریختند و لباس خشنی از پشم بر تن او پوشانیدند و با این نحو او را معذب ساخت و کینه دیرینه
خود را در حق او اظهار نمود لعنة الله علیه **حکایت** ابوحامد غزالی در کتاب نصیحة الملوک آورده است که در
شهر مرو مردی بود که نامش نوح بن مریم بود و این شخص رئیس و قاضی و حاکم آن شهر بود و بسیار صاحب نعمت و دولت و دارائی بود
و دختری نهایت صاحب حسن و جمال و بهاء و کمال داشت که جمعی از بزرگان رؤسا و صاحبان دولت آن دختر را خواستگار بودند
و همیشه تمنای آن دختر را از او مینمودند و آن قاضی بتزویج آن دختر راضی نبود و هیچ کدام از آنها را منکر دید و همواره در امر آن دختر متحیر
بود که او را بکدام یک تزویج نماید و با خود میگفت مر این دختر را بهر یک بدهم دیگران برنجند و ملکدر خواهند شد و آن مرد را غلامی
بود مبارک نام و در نهایت تقوی و دیانت و در رستکاری و او را در جمله املاک باغی بود پر از انواع و اقسام درختان مملو از هرگونه
فواکه و میوجات از انگور و انار و سایر اثمار پس بغلام خود گفت میخواهم بروی و این بستان را از آسیب سارقین و اغیار حراست
و محافظت نمائی و در آنجا باقی و پاسبانی کنی و آن غلام امر مولای خود را طاعت نموده و برای پاسبانی باغ رفت و مدت دو ماه
در آنجا اقامت داشت و مشغول حراست آن بستان بود بعد از این مدت روزی آن مرد برای سرکشی از آن بستان گذرش بآنجا افتاد
وارد باغ شده و بغلام فرمان داد که قدری انگور شیرین برای من حاضر کن غلام خوشه انگوری برای او آورد که ترش بود بغلام فرمود
این انگور ترش است از انگور شیرین بیاور تا بخورم غلام خوشه انگوری دیگر آورد که او نیز ترش بود پس آن مرد بغلام گفت جهت
اینکه تو از این باغ با این بزرگی غیر انگور ترش برای من نمیاوری چه چیز است غلام گفت من نمیدانم که انگور شیرین این باغ کدام
است و ترش آن کدام آن مرد گفت سبحان الله خیلی عجیب است که تو مدت دو ماه است در این باغ پاسبانی میکنی و هنوز انگور
ترش و شیرین این باغ را ندانسته گفت بحق تو سوگند ای مولای من که تا بحال از میوه این باغ نچشیده ام که بدانم ترش از کدام
و شیرینش کدام است آن مرد گفت چرا نخورده باشی در این مدت متمادی از ثمار این باغ گفت زیرا که تو مرا امر نمودی بنگهبانی و
پاسبانی این باغ نه بخوردن از اثمار و فواکه آن و من در آن هرگز خیانت نمیکنم پس آن مرد تعجب نموده و در حق غلام دعا کرد و دانست
تربیت عقل و دیانت غلام را پس گفت ای غلام محبت تو در قلب من جا گرفت و بسیار دوستدار و راغب و مایل شدم دوست است که آنچه تورا آگاه
کنم بجای آوری غلام گفت البته من مطیع هستم امر خدا و بنده امر تو را که مالک من هستی پس آن مرد گفت بغلام بدانکه مرا دختر جمیله
است که بسیاری از بزرگان او را از من خواستگاری کرده اند و من نمیدانم که او را بکدام تزویج نمایم مرا از تو مشورت مینمایم در این باب
آنچه را که رأی صواب است بمن بگوی غلام گفت ای مولای من بدانکه کفار در زمان جاهلیت طالب اصالت و نجابت و حسب و نسب بودند
و یهود و نصاری طالب حسن و جمال و نیکوئی رخسار بودند و در زمان رسول خدا مردم طالب دیانت و تقوی بودند و در این عصر ما
مردم طالب مال و ثروت میباشند پس تو هر یک از این اشیاء را میخواهی اختیار کن قاضی گفت بغلام من اختیار کردم دیانت
و تقوی را و دخترم را بتو تزویج میکنم زیرا که تا کنون در تو دین و صلاح را و تجربه و آزمایش نمودم تقوی و امانت تو را غلام
گفت ای مولای من منهم بنده زر خرید تو هستم چگونه تو دختر خود را بمن تزویج میکنی و راضی میشوی که مرا برای دختر خود اختیار نمائی
قاضی گفت برخیز تا بخانه رویم و در این امر تدبیری کنیم چون بخانه رفتند قاضی بنزد زوجه خود رفته باو گفت بدانکه من بواسطه
تقوی و صلاح و امانتی که در این غلام هستک مشاهده نموده ام راغب هستم که دختر خود را باو تزویج کنم تو در این باب چه میگوئی
زن گفت اختیار با تو است ولکن من میروم بخود دختر این مطلب را اظهار مینمایم و بر میگردم و بتو خبر میدهم جواب او را پس بنزد دختر
آمد و پیغام پدرش را باو ابلاغ داشت دختر گفت مرا امر شما را اطاعت میکنم بهر چه مرا امر نمائید بجا میآورم و از حکم خدا و فرمان شما که
پدر و مادر من میباشید خارج نمی شوم و مخالفت امر شما خود را عاق نمیکنم پس مادرش بنزد پدر او برگشت سخنان دختر را برای او بیان
کرد پس قاضی دختر را بمبارک غلام خود تزویج نمود و اموال بسیاری نیز با آنها عطا کرد و دختر از مبارک پسری زائید او را عبدالله مبارک

حکایت تزویج سعید دختر خود را

حکایت تزویج مادر عبدالله مبارک

نام لطافت پدر او این است عبد الله بن المبارک که معروف است در تمام عالم بعلم و زهد و روایت حدیث با دنیا مانعی است حدیث از او روایت شده
حکایت و نیز در همین کتاب مسطور است که رابعه بنت اسمعیل زوجه احمد بن ابی الحواری تمنا نمود که او را تزویج کند احمد قبول ننمود و از
این امر اظهار کراهت کرد زیرا که از جمله عباد بود و اهل را مانع از شغل عبادت خود میدانست و در جواب رابعه گفت که بخدا
قسم من مایل و راغب بزنان نیستم و بحال خود مشغولم رابعه گفت که من از تو بحال خود مشغول ترم و شهوتی چون من نیست و لکن
چون اموال بسیاری از شوهر من بارث رسیده است میخواهم که تو آن اموال را انفاق نمائی و غرض این است که تا باسم تو به صلحاء
و زهاد و اهل تقوی برسد و وسیله راهی بخدا پیدا کنم احمد گفت باشد تا از این امر از استاد خود اذن حاصل کنم پس بنزد استاد خود ابو سلیمان
دارانی رفت و او همیشه احمد را از تزویج نهی می‌نمود و میگفت هیچ یک از اصحاب ما تزویج نکرد مگر آنکه تغییری در حالش پیدا شد و با
این حال چون احمد در باب تزویج رابعه با او استیذان نمود گفت تزویج کن رابعه را که او از دوستان خاص خدا است پس احمد رابعه
را تزویج نمود و در منزل او مقدار کوزه‌ای از گچ بود که تمام آن صرف شستن دستهای اشخاصی شد که بعد از خوردن طعام عروسی شتابان بیرون
آمدند از آن بزم کردند علاوه بر کسانیکه دستهای خود را با اشنان شستند احمد میگوید سه زن دیگر بعد از رابعه تزویج نمودم پس
بود رابعه که هر طعام خوبی را بمن میخورانید و مرا مطیب و خوشبو میکرد و میگفت برو با نشاط و خرمی بنزد زنهای خود و این رابعه
در شام حالاتش شبیه بود برابعه عدویه که در بصره بود **حکایت** و ایضا در همان کتاب است که عمر بن الخطاب در زمان
خلافت خود شبی را در مدینه گردش و پاسبانی میکرد پس شنید صدای زنی را که بدختر صغیره خود میگفت ممزوج کن شیر را با آب دختر
گفت ای مادر چگونه چنین کنم و حال آنکه منادی خلیفه جار زده است که کسی شیر را مخلوط با آب نکند مادرش گفت تو حالا در
جائی هستی که نه عمر تو را می بیند و نه جارچی او آن دختر گفت بخدا قسم که من نمیتوانم که در آشکار اطاعت خلیفه کنم و در خلوت او را
نافرمانی کنم عمر از شنیدن این کلام خوشش آمد تا آنکه او را بیکی از فرزندان خود تزویج نمود و از ذریه این دختر است عمر بن عبد العزیز
که اوصاف حمیده او مشهور آفاق است **حکایت دیگر** در کتاب مستطرف شیخ شمس الدین احمد الابشیهی که از علماء اهل
سنت است مذکور است که نقل است از هیثم بن عدی الطائی که او از شعبی حکایت نموده است که گفت شریح قاضی را ملاقات نمودم
گفت ای شعبی بر تو باد بتزویج دختران بنی تمیم که ایشان عاقل ترین زنان سایر قبایل اند گفتم از عقل ایشان چه دیده گفت وقتی در موقع ظهر
از تشییع جنازه برمیگشتم گذارم بخانه‌های ایشان افتاد دیدم عجوزه در درب خانه نشسته و در یکجانب او دختری دیدم که در وجاهت بهتر از
زنان است که مانند آن هرگز ندیده بودم پس نزدیک رفتم و از او طلب آب نمودم با آنکه تشنه نبودم پس گفت کدام شربت نزد تو
دوست تر است گفتم هرچه فراهم آید پس عجوزه فریاد زد که ای جاریه گویا عربی است برای او شیر بیاور پس من با آن دختر نظر کردم گفتم که این
دختر چه نسبت با تو دارد گفت این زینب بنت جریر است و یکی از زنان بنی حنظله است گفتم آیا شوهر دارد یا بی مانع است گفت
بی شوهر است گفتم آیا او را بمن تزویج میکنی گفت اگر کفو او باشی پس از او در گذشتم و بمنزل خود رفتم که خواب قیلوله کنم هرچند که
خواستم بخوابم خوابم نبرد چون نماز ظهر خود را خواندم دست چند نفر از اشراف عرب را که از دوستان و رفقای من بودند گرفتم و بجا
را که علقمه و اسود و مسیب بودند نزد عم آن دختر بردم و او ما را استقبال کرد و بمن گفت چه حاجت داری گفتم زینب دختر برادرت
را میخواهم بمن تزویج نمائی قبول کرد و آن دختر را بمن تزویج کرد پس چون در حباله نکاح من در آمد پشیمان شدم و گفتم چکنم با زنهای بنی
تمیم با آن سختی دلهای ایشان خواستم او را طلاق گویم باز گفتم بهتر آنکه او را بخانه ام آورم اگر مطبوع من بود و آنچه مطلوب است
از او دیدم فبها و الا او را طلاق خواهم داد ای کاش میدیدی مرا ای شعبی که زنهای بنی تمیم آن دختر را آوردند و وارد خانه من کردند
پس مطابق سنت برخاستم وضو گرفتم که دو رکعت نماز بجا آورم او نیز وضو گرفت من نماز خواندم او نیز با من نماز کرد پس کنیزان او آمدند
و لباسهای مرا کندند و جامه مطیب بزعفران بر من پوشانیدند چون خانه را خلوت کردند من خواستم با او دست درازی کنم پس حمد
نمود خدای را و درود بر رسول او فرستاد و بمن گفت ای مرد بدانکه من زنی هستم غریبه و آشنا باخلاق تو نیستم پس بیان کن از برای من
آنچه را که در نزد تو محبوب است تا من بعمل آورم و آنچه را که خوش نداری بمن بگوئی تا از آن احتراز نمایم پس بدرستی که از برای تو در میان
قبیله‌ات زنانی بوده و من هم در قبیله ام امثال و نظائر داشته ام ولکن قضاء و قدر الهی چنین اقتضا نموده که من بحباله
شوهری تو در آیم پس حال که تو صاحب اختیار و مالک نفس خود هستی آنچه حکم خدای تعالی میباشد نسبت بمن بجای آور یا بطریق معروف نگاهداری یا
رها نمائی و رهائی کنی باحسان [illegible] پس حمد و ثنای الهی را بجای آوردم و درود بر حضرت رسالت پناه فرستادم
و باو گفتم ای دختر سخنی گفتی که اگر بر آن ثابت بمانی بهره و بهره من از آن خواهد بود و اگر ادعای [illegible]
عمل نکنی پس حجت است بر تو بدانکه من فلان چیز را دوست دارم و فلان چیز را کراهت دارم و نباید آنچه بد بینی از من او [illegible]
[illegible] سنت [illegible] که از من [illegible] داری و ما [illegible] اظهار نکنی پس گفت بگو [illegible]
داری که اهل [illegible] بمنزل [illegible] زن [illegible] خود [illegible]
[illegible] داری بگو تا من نیز [illegible]
[illegible] تقوی [illegible]

حکایت تزویج رابعه با احمد بن ابی الحواری

حکایت تزویج شریح قاضی با زینب دختر بنی تمیم

بس مردم که بهترین شیمها بود و مدت یکسال تمام اثری با من بود و من ندیدم از او مکری بخدا که دوست داشتم تا آنکه بعد از یکسال روزی از مجلس قضا و حکومت خود بخانه آمدم ناگاه پیره زنی را در خانه خود دیدم که با دختر امر و نهی میکرد گفتم این پیره زن کیست گفتند فلانه مادر زن تو می باشد پس من با او خوشرویی نمودم و مرحبا گفتم و در جای خود نشستم پس از ساعتی نزد من آمد و بر من سلام کرد و گفت چگونه دیدی کردار و رفتار زوجه خود را در این مدت یکسال گفتم بهترین زنها است و موافق مزاج و مونس است زیرا که من بدرستی که مؤدب است به بهترین آداب و ریاضت کشیده است به خوبترین ریاضات خدا ترا جزای خیر دهد که چنین دختری پرورش داده پس گفت ای ابا امیه بدترین حالات زنان دو حال است یکی وقتی که پسر زاییده باشد و دیگر وقتی است که در نزد شوهر عزیز و مقرب باشد پس هرگاه شکی برای تو از آن واقع شود و خطائی دیدی بر تو باد که او را بتازیانه تادیب سازی بخدا سوگند که نمی نشیند در خانه مردان چیزی که بدتر باشد از زنانی که از خود رضا باشند و خودشان را عزیز شمارند و بر شوهران ناز و کرشمه نمایند گفتم بخدا قسم که این زن تادیب شده است به بهترین آداب و ریاضات پس آن پیره زن گفت چه مقدار دوست میداری که خویشان زن تو را دیدن نمایند گفتم هر قدری که خواسته باشند پس آن عجوزه هر سالی یکمرتبه بخانه من میآمد و مرا باین وصایا نصیحت میکرد ای شعبی این زن مدت بیست سال با من زندگانی کرد و در این مدت هیچ عیب و بدی در او ندیدم و من همسایه داشتم از قبیله کنده زنی داشت که او را همیشه میزد با بید و کتک میزد پس در این مقام این شعر را میگفتم رأیت رجالاً یضربون نسائهم فشلّت یمینی یوم تضرب زینب أأضربها من غیر ذنب اتت به فما العدل منّی ضرب من لیس بذنب فزینب شمس والنساء کواکب اذا طلعت لم یبد منهن کوکب

حکایت وایضاً در مستطرف است که عبد الرحمن بن ابی بکر عاتکه دختر عمرو بن نفیل را تزویج نمود و او از خوش صورت ترین زنان قریش بود چنانچه عبد الرحمن نیز بهترین مردان بود از حیث صورت و وجاهت و مهربان ترین مردم بود نسبت بپدر و مادر خود بعد از آنکه عبد الرحمن با عاتکه خلوت نمود و با او دخول کرد عشق و محبت عاتکه عقل او را مشوش نمود و هوش از سرش رفت و حالش تغییر کرده بود این امر بر پدرش ابی بکر گران آمد روزی بر او گذشت در حالتیکه عبد الرحمن در بالاخانه خود بود پس با او گفت ای پسر این زن رای ترا فاسد و عقلت را مغلوب نموده او را طلاق ده عبد الرحمن گفت مرا طاقت این کار نیست ابو بکر او را قسم داد که باید زن خود را طلاق گوئی پس قدرت بر مخالفت و نافرمانی پدر خود نداشت و ناچار آن زن را طلاق داد و در فراق او جزع میکرد بحدیکه از طعام و شراب خوردن و خواب باز ماند پس خبر بابی بکر دادند که عبد الرحمن پسر خود را هلاک ساخته تا روزی ابو بکر بر او گذشت در هنگامی که عبد الرحمن در میان آفتاب خوابیده و پدر را نمیدید و در مقام تذکر زوجه خود این ابیات را میگفت فوالله ما انساک ما ذرّ شارق وما ناح قمریّ الحمام المطوّق فلم ار مثلی طلّق الیوم مثلها ولا مثلها فی غیر شیء یطلّق لها خلق عفّ و دین و محتد و خلق سوی فی الحیاء و منطق چون ابو بکر شنید بر او رقت نمود و او را امر برجوع بزوجه خود فرمود پس عبد الرحمن مجدداً او را گرفت و آن زن در نزد او بود تا هنگامی که عبد الرحمن از ضرب تیری که در روز جنگ طائف در خدمت رسول خدا بر او وارد شد کشته شد پس عاتکه در مصیبت او جزع شدید نمود و در مرثیه اش میگفت فآلیت لا تنفک نفسی حزینة علیک ولا ینفک جلدی اغبرا فتی طول عمری ما ارى مثله فتى اكرّ و احمى في الهياج و اصبرا اذا شرعت فيه الاسنة خاضها الى الموت حتى يترك الرمح احمرا و بعد از آن عمر بن الخطاب در زمان خلافت خود عاتکه را تزویج کرد و مردمان را در عروسی او ولیمه داد چون از طعام فارغ شدند و مردمان رفتند حضرت امیر المؤمنین ع بعمر گفت که اذن بده که من با عاتکه سخن گویم و او را تبریک و تهنیت نمایم پس عمر عاتکه را اخبار نمود عاتکه گفت علی بن ابی طالب ع مزاح است او را اذن ده پس امیر المؤمنین نزد عاتکه آمد و گوشه پرده را بالا کرد و نظر کرد بسوی عاتکه دید اعضاء خود را از خضاب رنگین نموده فرمود ای عاتکه آیا تو گوینده این شعر نبوده که فآلیت نفسی حزینة علیک ولا ینفک جلدی اغبرا و گفتند آنکه عاتکه بعد از قتل عمر بن الخطاب جزع شدید نمود و پس از آن زبیر بن عوام که مرد غیوری بود او را تزویج کرد و عاتکه بعادت خود که با شوهران سابق بود ترک رفتن مسجد نمیکرد و این امر بر زبیر سخت بود و خوشش هم نداشت که او را از رفتن برای نماز نهی نماید نظر بفرمایش پیغمبر ص که لا تمنعوا اماء الله مساجد الله تا آنکه شبی در پشت بام مسجد بطوریکه عاتکه او را نشناخت دست خود را بر ران عاتکه فشار داد در وقت دیگر بعد از این قضیه عاتکه ترک رفتن بمساجد نمود زبیر با او میگفت چرا مسجد نمیروی گفت آن زمان که مسجد میرفتم مردم آدم بودند و از اهانت باکی نبود و حال اجنبین نیست و این زن با زبیر بود تا هنگامی که عمرو بن جرموز در وادی سباع در حال زبیر را بقتل رسانید و بعد از آن محمد بن ابی بکر او را تزویج کرد و او نیز در مصر کشته شد پس عاتکه دیگر بعد از آن گفت که شوهر نخواهم کرد زیرا که گمان میکنم اگر تمام اهل زمین مرا تزویج کنند همه کشته خواهند شد

حکایت و نیز در همان کتاب است که حرث بن عوف بن ابی حارثه بخارجة بن سنان گفت که آیا هیچ گمان میکنی که من برای خواستگاری نزد کسی بروم و مرا قبول ننماید و اجابت نکند گفت بلی حرث گفت که او کیست گفت اوس بن حارثه طائی است حرث گفت بیا تا نزد او برویم حرث میگویند با خارجه بسوی او در مرکب خود شدند تا آنکه

حکایت عبد الرحمن بن ابی بکر با عاتکه بنت زید بن عمرو بن نفیل

لا تنفک

حکایت حرث بن عوف با خارجة بن سنان

بنزد اوس رفتیم و او در فناء خانهٔ خود بود چون چشم او بر حرث افتاد او را ترحیب گفت و پرسید چه حاجت داری حرث گفت آمده ام که دختر ترا از برای خود خواستگاری نمایم گفت من تا اینجا حاضر نیستم پس بخانه رفت و دیگر با او هیچ تکلم نکرد پس نزد زن خود رفت در حالتی که غضبناک بود پس زنش سؤال کرد که این مرد که بود که بر تو سلام کرد و تو در نزد او توقف نکردی و با او سخن نگفتی اوس گفت که بزرگ عرب حرث بن عوف بود اینزن گفت پس چرا او را بخانه وارد نکردی گفت بجهت آنکه او مرا استحقاق نمود و از من خواستگاری دختر مرا کرد زن گفت آیا او سید و بزرگ قبایل عرب نیست گفت چنین میباشد زن گفت پس بچه سبب تو دختر را بمرد عرب نمیدهی اگر دختر را با او تزویج نکنی پس میخواهی بکی تزویج نمائی گفت حالا چکنم زن گفت برو نزد او و از او عذرخواهی کن و او را برگردان گفت بچه کیفیت عذر بخواهم گفت برو با او بگو که وقتی تو آمدی من بواسطهٔ امری در غضب بودم و آنچه از من نسبت بتو صادر شد از آن معذرت میخواهم و امید عفو دارم برگرد بیا بخانه ما که آنچه بخواهی اجابت میکنم پس اوس سوار شده و از عقب ایشان روانه شد و ایشان را بخانه برگردانید و بزوجه خود گفت فلانه را که دختر بزرگ من است حاضر نما پس آمد نزد پدر خود اوس با او گفت ای دختر این ابن عوف سید قبایل عرب است بخواستگاری تو آمده و من میخواهم ترا با او تزویج نمایم پس تو در این باب چه میگوئی گفت ای پدر چنین کاری مکن که من زنی هستم بد اخلاق و بد زبان و دختر عم او نیستم که او مراعات رحمیت مرا نماید و همسایهٔ او هم نیستم که در شهر شما زندگانی کند و نزدیک تو باشد تا از تو حیا نماید میترسم از آنکه امر مکروهی از من ببیند و مرا طلاق دهد و باعث بدنامی من شود اوس گفت برخیز خدا بتو خیر دهد پس دختر دیگر را گفت او نیز همین جواب داد آنگاه دختر سیمی را که از همه کوچکتر بود نزد خود طلبید و مطلب را با او اظهار داشت دختر در جواب گفت اختیار با تو است اوس گفت که این امر را بر خواهران تو عرضه داشتم ابا نمودند و اجابت نکردند گفت ای پدر بخدا سوگند که من زنی هستم نیکو روی و خوش خوی و صاحب عقل و رای هرگاه مرا طلاق دهد او را بخدا واگذار میکنم پس اوس در حق این دختر دعای خیر نموده و برخاست بنزد حرث آمد و گفت فلانه دختر خود را بتو تزویج نمودم حرث قبول کرد و اوس بمادر دختر امر کرد که اسباب جهیز را از برای او سرانجام نموده و کارهای او را اصلاح کند و بعد خانهٔ از برای آنها مهیا و خلوت نمودند و حرث را با دختر در آن خانه وارد نمودند و دختر را با او تسلیم داشتند و بسیار برا و گوارا بود و خوش گذشت خارجه گوید پدرم حرث را گفت که بنزد من آمد با او گفتم از کار خود فارغ شدی گفت نه بخدا قسم گفتم برای چه گفت وقتی که با او دست درازی کردم گفت دست از من باز دار که در نزد پدر و برادرانم چنین کاری نخواهد شد پس از بلاد اوس شد رحال نمودند و بولایت خود حرکت نمودند در بین راه حرث بخارجه گفت تو جلو برو خارجه جلو افتاد حرث دختر را بر داشته و بکنار راه برد و پس از لحظهٔ خود را بخارجه رسانید از او پرسید که کار خود را انجام دادی گفت نه بخدا قسم دختر حاضر نشد و گفت میخواهی مانند کنیزان اسیر شده با من رفتار نمائی راضی نخواهم شد تا زمانی که شتران و گوسفندان ذبح کنی و عرب را به عروسی دعوت نمائی و بجا بیاوری آنچه را که لایق شأن من و تو باشد خارجه گفت راست گفته از خدا امیدوارم که این زنی باشد با شعور و نجیب پس رفتند تا بولایت خود رسیدند پس در آنجا شتر و گوسفند ذبح نموده و ولیمه دادند و بعد از آن حرث با دختر بخلوتخانه رفتند خارجه گوید باز دیدم حرث را که بسوی من آمد گفتم حالا دیگر از کار خود فارغ شدی گفت نه والله گفتم دیگر بچه سبب گفت چون کار او را تمام کنم بمن گفت چگونه با دل آرام در عیش بر بان میکنی و حال آنکه عرب بقتال و جدال مشغولند و یکدیگر را میکشند و قبیله قیس با ذبیان بجنگ و جدال مشغولند بیرون شو بسوی ایشان و امر آنها را اصلاح کن و نزد اهل خود بیا آنچه تو میخواهی از تو فوت نشود خارجه گفت که این رأی متین و قول مقرون بصواب است پس بنزد قوم رفتند و ما بین ایشان را صلح دادند و دیهٔ مقتولین را بپرداختند که سه هزار شتر بود همه را با ولیاء دم تسلیم داشتند و بنیکنامی از نزد آنها مراجعت کردند پس حرث بنزد دختر رفت و بمقصود خود نایل گردید و با الله توفیق چندی با او بسر میبرد و پس از چندی صاحب پسران و دختران شدند **حکایت** و نیز در کتاب مسطور است که ابو محمد الطیبی گفت خبر داد ما را بعضی اصحاب ما که کنیز امیة بن خالد بن عبدالله بن اسید بر مردی از قبیلهٔ بنی اسد گذشت و این مرد از جملهٔ شجاعان و فرسان روزگار خود بود چون چشمش بر آن کنیزک افتاد گفت خوشا بحال آنکه شوهر او باشد پس فرستاد بنزد او کسی را که از او سؤال کند که آیا شوهر داری یا نه اگر بی شوهر است برای او خواستگاری کند پس آن زن برسول گفت که این مرد چه صنعت دارد و هنر او چه باشد چون رسول بنزد آن مرد آمد سخن آن زن را ابلاغ نمود برسول گفت برو و با او بگو **شعر** وسائلة ما حرفتی قلت حرفتی مقارعة الابطال فی کل شارق اذا عرضت خیل لخیل رأیتنی امام رعیل الخیل احمی حقائقی اصبّر نفسی حین لم یصطبروا علی الم البیض الرقاق البوارق رسول بنزد آن زن آمد و پیغام را رسانید آن زن گفت با او بگو پس تو شیری از برای خود مادهٔ شیری طلب کن که من زن تو نمیشوم و این شعر را انشاء کرد الا انما ابغی جوادا بماله کریما محیاه کثیر الصدائق فتی همه مذکان خود خریدة تعانقها فی اللیل فوق النمارق **حکایت** و نیز در کتاب مذکور است که صیادی ماهی صید کرده و نزد پرویز که یکی از ملوک فرس است آورد پادشاه را از حسن و نیکوئی و فربهی این ماهی خوش آمده چهار هزار درهم بصیاد انعام فرمود شیرین بخسرو

حکایت تزویج دختر اوس با حرث بن عوف

حکایت کنیز امیة بن خالد بن عبدالله بن اسید

شیرین او را تخطئه و ملامت نمود که در ازاء یک ماهی دادن این مبلغ خطیر راهی نداشت پرویز گفت حال الحکم او را طلب و با او بگو که این ماهی نر است یا ماده اگر گفت نر است تو ماده اش را از او در خواست کن و اگر بگوید ماده است تو نرش را از او در خواه تا باین وسیله ملجاء شده و جبر را مسترد خواهد داشت پس چون صیاد را نزد پرویز آوردند واز او از ماهی سؤال کرد صیاد گفت این ماهی ماده است پرویز گفت باید نر او را برای من بیاوری صیاد گفت خدا عمر پادشاه را زیاد کند این ماهی هنوز باکره است شوهر اختیار ننموده است پرویز خوشش آمد و بر کلام او آفرین گفت وامر کرد هشت هزار درهم با او دادند و گفت در دفاتر حکمت بنویسند که هر که با کسی مکر کند با اطاعت زنان نماید این هر دو منجر بخسارات بسیار خواهد شد **حکایت** در حکایات الصالحین آورده است که مردی بود در میان عرب در کمال زشتی و بدصورتی و زنی داشت در نهایت وجاهت و خوشکلی که در میان عرب مشهور و مانند نداشت و آن مرد رحیم نام بود هر گاه این مرد داخل خانه وارد میشد این زن باستقبال او می شتافت و گرد و غبار از او میگرفت و طعام نزد او حاضر میکرد و چون طعام خورد آب حاضر نموده و دست او را می شست این قدر با آن مرد خدمت میکرد که مرد بغلط افتاده و گمان میکرد که این زن بر او عاشق است روزی بر حسب عادت بخانه آمد و زن همچنان او را خدمت میکرد پس با این زن گفت که من از تو سؤالی دارم مرا جواب بگوی زن گفت بگوی گفت میخواهم بدانم که تو در عالم کرا از من دوست تر میداری زن گفت راستی میخواهی بگویم گفت آری زن گفت من در دنیا هیچ کس را از تو دشمن تر ندارم بحدی که اگر روی عزرائیل را ببینم از روی تو دوست تر دارم ولکن من در اینحال خود دیده ام زشتی روی تو را هم می بینم با خود گفتم من از برای این مرد نعمتی هستم و این مرد محنتی است بر من از جانب خدای تعالی و من باید بر این محنت صبر کنم تا اجر صابران یابم و این مرد شکر کند تا ثواب شاکران یابد و فردای قیامت او در بهشت در زمرهٔ شاکران باشد و من در جمله صابران و هر دو بمدعای خود برسیم ای مرد منظور من از این خدمات بتو این است که تا بتوان گونه سلوک میکنم تا تو هم بدانی و نوع دیگر سلوک ننمائی تا هر دو به بهشت رویم **حکایت مسکینه** و ایضا در کتاب حکایات الصالحین است که در بنی اسرائیل مردی بود که زنی داشت بسیار خوش صورت و صاحب جمال بود و خود این مرد فقیر و بیچیز و درویش و مفلس بود و هر روز در دنبال عملگی و گل کاری میرفت و چون بخانه بر میگشت این زن پیش او میرفت و دست و پای او را از گل می شست و عرق از روی پاک میکرد و آن مرد آنچه از گل کاری و زحمت کشی خود میاورد بزن خود میداد و زن طعامی ساخته و نزد شوهر خود میاورد و چون سفره انداخته میشد کوزهٔ آب بر دست گرفته و در خدمت شوهر خود می ایستاد تا وی از طعام خوردن فارغ شود پس دست او را می شست و بعد از آن خود بطعام خوردن مشغول میگردید مدتها بر اینها بگذشت که هر دوی اینها از یکدیگر نهایت راضی و خوشنود بودند و شاکر بودند و آن مرد کمال خرسندی را از این زن داشت چراکه در بنی اسرائیل بجمال و نیکوئی زن خود ندیده بود و در میان ایشان پادشاه ظالمی بود از حسن و جمال این زن اطلاع یافت کسی را نزد این زن فرستاد که اگر رغبت کنی زن من شوی من تمام مملکت خود را بتو واگذارم و ملک خود را بفرمان تو کنم و این زن را با فسانه که زنان همگی ناقص عقل میباشند زنان از راه بردند و در این روز که این خبر را باین زن اعلام کردند چون شب شد و آن مرد درویش از کار گل کاری فارغ شده و بخانه خود آمد آن شب را زن بطریق معهود نزد شوهر نرفت و او را مانند سایر شبها خدمت نکرد هر چند آن مرد از جهت آن از او سؤال کرد در جواب همین گفت که دیگر بس است مرا خدمت تو و بعد از این وضع من این است اگر خوش داری ایستاده و الا مرا طلاق بده پس آن مرد آزرده شده و او را طلاق گفت و آن پادشاه ظالم او را بخانه خود برد و در وقت خوب او را از برای خود عقد کرد و در شب دامادی پادشاه چون خواست با آن زن دخول کند خدای تعالی هر دوی اینها را کور و کر و لال کرد بنحوی که به هیچ وجه یکدیگر را نمی توانستند دید و با هم سخن نمی توانستند بگویند و آواز یکدیگر را هم نمی شنیدند همچنین بودند و دست ایشان بیکدیگر نرسید تا صباح شد چون مردمان بر فتند و بر این حال مطلع شدند و ایشان را بآن وضع مشاهده نمودند نزد پیغمبر آن زمان رفتند حالات ایشان را خدمت آن پیغمبر عرض کردند پیغمبر دعا کرد جبرئیل آمد و گفت یا نبی الله آنچه خدای تعالی در حق ایشان معمول داشت فضیحت و عقوبت دنیوی ایشان بود و در آخرت صد مقابل مثل این عذاب خواهند کشید بجهت آن ظلمی که این دو نفر در حق آن مرد درویش پارسا کردند تا بدانی که این قسم اعمال و افعال مآلی بباشد خود در دنیا و نیز در آخرت

ذکر ارمغانات و طرائف نافعات درره در کتاب عجائب المخلوقات آورده است که عنقا مرغی از جمله مسوخات و منکر قدرت خدای تعالی بوده است روزی آمد خدمت حضرت رسول صلعم حضرت با و فرمود که چون تو منکر قدرتی بدانکه خدای تعالی مقدر فرموده است که پسر پادشاه مشرق زمین دختر پادشاه مغرب زمین را تزویج نماید عنقا گفت من این قرار را مانع میشوم و نمیگذارم واقع شود تا معلوم شود که خدا قادر نیست پس رفت و آن دختر را با منقار خود ربود و او را برد در یکی از جزایر دریا گذاشت که پسر پادشاه مشرق با و دست رس نداشته باشد پس چون وقت تزویج ایشان آن پسر را نزدیک شد

اتفاقاً پسر سوار بر کشتی و بران دریا عبور مینمود از قضا کشتی شکسته شد آن پسر بر تخته افتاد پس آب دریا او را در آن جزیره که دختر در انجا بود
انداخت پس حضرت رسول صلعم بعنقا فرمود که امشب آن پسر و دختر بیکدیگر خواهند رسید پس عنقا از نزد حضرت رسول صلعم پرواز نمود
و رفت تا بآن جزیره کرد بلکه آن پسر را بقتل رساند حضرت پیغمبر صلعم بعلی بن ابی طالب علیه السلام فرمود یا علی در باب پسر و دختر را وقتی که عنقا بآن
جزیره رسید که پسر و دختر را بقتل رساند یا علی تو در نزد آنها میباشد پس حضرت علی آنها را بر داشته و بمدینه خدمت پیغمبر صلعم
آورد و هر دو در نزد پیغمبر اسلام اختیار نمودند و پیغمبر آن دختر را با آن پسر تزویج فرمود و در مدینه ماندند و مدتها با هم زندگانی
میکردند و خدای تعالی اولادهای صالح بسیار بانها عطا فرمود **ذکر** حضرت رسول صلعم فرمود حبب الی من دنیاکم ثلاث
النساء والطیب وقرة عینی فی الصلوة علماء فرموده اند که در قول آنحضرت که فرمود حبب الی اخبار از این است که نبوده است در
قلب آنجناب جائی که خالی باشد از محبت خدا تا واقع شود در آن محبت غیر خدا پس خدای تعالی وسعت داده است قلب آنحضرت
را و داخل نموده است در آن محبت زنان و بوی خوش را و از این معلوم و اشکار گردد که بودن این دو محبت در قلب اشرف بالعرض
و بطور فرعیت است و محبت خدا در آن بالاصالة است والمحکم للاصول والرواسخ للفروع والحوادث والعزة للعروق
الثوابت لا للاغصان النوابت با وجود این باز میفرماید وجعلت قرة عینی فی الصلوة یعنی روشنی چشم من در نماز و خدمت
نمودن بمولی است یعنی جوارح و اعضاء خود را صرف میکنم در خدمت مولای خود که همچنانکه قلب از برای حبیب است در اعضا
هم نبوده باشد از برای غیر حبیب نصیبی **نکات للسرائر** اهل معنی در این حدیث شریف گفته اند که حکمت در جعل حب
نساء در قلب آن بزرگوار این است که معاشرت و حشر با زنان سخت ترین چیزها است بواسطه نقصان عقول و ضعف
خلقت ایشان چنانچه خود آنجناب فرموده است که ما رایت من ناقصات العقل والدین اضر لعقول الرجال من
النساء یعنی در ناقصات عقل و دین ندیدم چیزی را که بعقول مردان ضرر آن زیادتر بوده باشد از ضرری که واقع میشود
بر ایشان از طایفه زنان پس قرار داد خدای تعالی در قلب آنجناب حب معاشرت با زنان را و آن بزرگوار به بهترین وجهی با زنان
سلوک و رفتار میفرمود و جمع کرد بین ضرائر و زوجات متعدده و این باعث حقد و عداوت زنان است از زوجات آنجناب بغیر
بکر بجز خدیجه و مباهات مینمودند زینب بنت جحش میگفت من بهترین زنان پیغمبرم زیرا که عقد نکاح سایر زنان آنحضرت را
در زمین واقع ساختند و عقد نکاح مرا خداوند در آسمان واقع ساخت کما قال تعالی فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها و
فاطمه ع میفرمود مادرم خدیجه بهترین زنان آنحضرت بود چه آنکه زن اولی آنسرور است عایشه میگفت من بهتر از سایر زنان
آنجنابم که من بکر بودم و باقی زنانش ثیبه بوده اند زنان دیگر جواب گفتند که بکارت را فضیلتی نباشد که به یکشب زایل شود عایشه
جواب داد که لیلة القدر خیر من الف شهر خبر بحضرت رسالت دادند که عایشه بر خدیجه افتخار مینماید ببکارت خود حضرت فرمود
اگر عایشه باکره بخانه من آمده من نیز وقتی که خدیجه را تزویج نمودم بکر بودم و بکارت پیغمبر خدا بهتر از بکارت او است پس بواسطه
این مفاخرات و مجادلات که فیمابین زنانش بود خدای تعالی حب زنان را در قلب آنحضرت قرار داد تا آنکه به بهترین سلوک با ایشان رفتار
نماید و بر ایذاء ایشان صبر کند و بطور خوبی با آنها رفتار نماید تا آنکه امتان آنسرور در حسن سلوک با زنان خود باو تاسی نمایند
و بعضی دیگر گفته اند حکمت در وضع محبت زنان در قلب پیغمبر این است که این حب باعث شود کثرت تزویج را نسبت بآنجناب و زنان
بسیار اختیار نماید تا امتان نیز بآنسرور اقتدا نموده و زنان بسیار بنکاح خود در آورند تا نسل ایشان زیاد و سبب بسیاری امت
آن بزرگوار باشد تا آنکه روز قیامت به بسیاری امت خود مباهات کند چنانچه فرموده تناکحوا تکثروا الخ و گفته شده است
که حکمت در جعل حب نساء در قلب آنجناب این است که زن از برای مرد سبب اقامه امر دین او است چنانچه فرموده است من
تزوج فقد احصن نصف دینه فلیتق فی النصف الاخر و علما را در این حدیث شریف و بیان کیفیت احصان نصف دین
بتزویج سخنها است از جمله آنکه بعضی گفته اند که معنی این حدیث در حدیث دیگر بیان شده است که حضرت رسول صلعم فرموده
اکثر ما یدخل الناس النار الاجوفان الفم والفرج یعنی بیشتر چیزی که سبب میشود دخول مردمان را در آتش جهنم دهن است
و فرج پس هرگاه تزویج نماید نصف دین خود را حفظ نموده زیرا که ایمن شده است از نصف آنچه سبب دخول در آتش است
که او امر فرج است و باقی میماند از برای او نصف دیگر که امر فم است پس باید نگاهدارد آنرا و داخل نکند در دهن
خود مگر لقمه حلال و پاکیزه را **ذکر** در مجموعه معتبره است که جابر بن عبد الله گوید روزی نزد حضرت رسالت نشسته
بودم که زنی خدمت آنجناب آمد و گفت یا رسول الله جمعی از زنان مرا بنزد تو فرستاده اند و میگویند اگر مردان بندگان
خدایند ما نیز پرستاران بندگان اوئیم مردان را جهاد است اگر شهید شوند حق تعالی در حق ایشان میگوید بل احیاء عند ربهم یرزقون
فرحین و چون در حضر باشند ما ایشان را خدمت کنیم و چون بجهاد روند خانه و جای ایشان نگاه داریم ثواب ما چیست
حضرت فرمود ای زنان هر وقت که شما اطاعت شوهر کنید و حق ایشان را نگاه دارید چنانکه خدای تعالی فرموده شما را
نیز چندان مزد باشد که مردان جهاد کنند و شهید شوند **ذکر** و نیز در آن مجموعه است که عوف بن حکم شیبانی
خواست که دختر خود را بحارث بن عمر کند چون نکاح بست و جهاز کرد و بخانه شوهرش میفرستاد

تزویج و فضل آن

امام گفت اینکه دختر زن از سر چیزها بهتر است چه حضرت حق تعالی فرموده و خلقنا کم ازواجا اینکه دختر بود از خانه که در آنجا پرورش
یافته از آشیانه بیگانه می برند و از خویشان دور میکنند و با مردی اجنبی پیوند میدهند تو زاده و وصیت میکنم اینها را
یاد دار و کار بند که مادر مرا نیز چنین وصیت کرده اول آنکه در صحبت با وی بر قناعت کن و معاشرت بحسن طاعت که در
قناعت آسایش است و در حسن طاعت رضای خدای عز و جل سوم و چهارم ببینی چشم او را متعهد کنی چنانکه هیچ
وقت دیده او از تو بر چیز زشت نیفتد و بینی او از تو بوی کریه نیابد چنان کنی که از تو بوی خوش بشنود و تو را پاکیزه ببیند
و الکحل احسن حسن الموجود و الماء اطیب طیب المعقود پنجم و ششم آنکه جای طعام و موضع منام او را مراعات کنی زیرا که
گرسنگی آتش است که چون زبانه زند عقل و حلم مرد را بسوزد و مخالفت زن مرد را در هنگام خواب او را خشم آلود کند هفتم
و هشتم آنکه عیال و خدم او را رعایت کنی تا ایشان تو را نیک گویند و آبروی تو پیش شوهرت افزون گردد نهم و دهم
سر او را فاش نکردانی و گردن از فرمان او نپیچانی که از دل مرد را پر کینه گردانند و این دیگر مرد را با تو بد مهر کنند چون شوهر
شاد باشد تو با وی شاد باشی و چون او غمگین باشد تو با وی غمگین باشی و رضای او بر رضای خود اختیار کنی تا در دنیا
از وی برخوردار باشی و در آخرت با اولیاء در دار القرار ذکر معاذ بن جبل را دو زن بود همواره در میان ایشان انصاف
نگاه داشتی در جامه و در طعام و سکنی و شب خواب اتفاقا هر دو در یک شب وفات کردند معاذ هر دو را جنازه کرده و در یکجا
دفن نمود او را گفتند که چه شد اگر دفن یکی را تاخیر کردی گفت قال الله تعالی ولن تستطیعوا ان تعدلوا الخ تا زنده بودند عدالت در کار
ایشان نگاه داشتم چون در وقت مرگ احوط کردند در کار آخرت نیز راستی نگاه داشتم تا از عهده این آیه بیرون آمده باشم ذکر
و نیز در این مجموعه است که مردی نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت مرا دختری است و بسیاری او را از من می طلبند چه فرمائی
حضرت امیر فرمود او را به مردی متقی بده که اگر او را دوست بدارد گرامی دارد و اگر دشمن بدارد نیازارد و حق زنا شوهری
نگاه دارد ذکر یزید دختر ابو درد را خواستگاری کرد باو نداد یزید بر او خشم گرفت یکی از درویشان در مجلس یزید
بود گفت اگر من دختر او بخواهم بدهد و بخواست و باو بداد گفتند یزید امیر عرب و عجم است دختر را باو ندادی و بمرد
درویشی بدادی ابو درد را گفت دختر مرا خادمان در پیش بر پای بایستند و غلامان در سرای و هم نشینان طرب افزای
فاین دینها یومئذ والله تعالی یقول کلا ان الانسان لیطغی الخ و رسول فرموده است اللهم احینی مسکینا زندگی
با رسول خدا و مردن ما بر سنت آن بزرگوار و حشر ما با او بهتر است از حشر با غیر الجنابه ذکر ایضا در آن مجموعه است
که از میمنت و مبارکی زن این است که دختر بزاید قبل از پسر زیرا که خدای تعالی ابتدا بذکر اناث فرموده و انثی را مقدم
بر ذکر را شمرده و فرموده است یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور ذکر قال الله تعالی وللرجال علیهن درجة
یعنی از برای مردان است بر زنان افزونی در رتبه با آنکه مهر از ایشان است و نفقه از ایشان یا بمیراث که مردان را دو
بهره است و زنان را یکی و یا بطلاق و رجعت که سر رشته اختیار آن بدست مردان است و یا بامامت و امارت و
جهاد که زنان را در آن نصیبی نیست یا بعقل و دین است که زنان ناقصات عقل و دین اند و دلیل نقصان عقل ایشان اینکه
شهادت دو زن برابر یک مرد است و علامت نقصان دین ایشان ترک نماز و روزه است در حال حیض و بیان این تفصیل
از برای آنست که زنان در خدمت شوهران که مجید بن وهب بر ایشان رجحان و برتری دارند و بقدر ادای حقوق سعی را فرو نگذارند
ذکر در معالم التنزیل آورده است که معاذ بن جبل در غزوه که حضرت رسول او را فرستاده بود گروهی از مردمان را دید که یکدیگر را
سجده میکردند چون از آن غزوه باز آمد صورت حال را بعرض حضرت رسالت رسانید آنجنابه فرمود که مخلوق را نشاید که
برای مخلوق دیگر سجده نماید و اگر من فرمودمی که کسی کسی را سجده کند هر آینه امر میکردم زن را که شوهر خود را سجده کند و از این
حدیث شریف غایت تعظیم از برای مردان فهمیده میشود ذکر راغب اصفهانی در محاضرات گوید که یکی از ملوک عجم را وقتی
گذر بر پیرمردی افتاد که زمین را شیار میکرد پس ملک باو فرمود که چرا فرو بردی که امروز تو را کفایت کند پیرمرد عرض کرد که من
فرو بردم ولکن قضای الهی از فرو بردن من مانع شد ملک باو فرمود که این مکالمه را پنهان دار تا وقتی که مرا ببینی پس ملک روز
دیگر که بر اریکه سلطنت نشسته بود مکالمه خود را با آن پیرمرد از برای وزیر خود بیان نمود که من چنین گفتم و پیرمرد چنان
جواب داد و تا یکسال وزیر را مهلت داد که معنی این مکالمه را بیان کند وزیر بعد از آن مجلس هر کس میرسید از معنی این مکالمه
سؤال میکرد تا آنکه اتفاقا بهمان پیرمرد رسید و از معنی این مکالمه از او پرسید پیرمرد گفت سلطان مرا امر بکتمان این
مکالمه و بیان معنی آن نموده تا آنکه او را ببینم و تا مال بدانم نبینم معنای آن را نخواهم گفت پس وزیر به پیرمرد هزار درهم باو داد
و گفت معنی این مکالمه را بیان کن پیرمرد گفت که سلطان بمن فرمود که چرا در ایام جوانی زن نگرفتی که اولادی از برای تو بعمل آید و
الحال بود از تو دستگیری کنند و چرا [illegible] در جواب گفتم که زن گرفتم ولکن اولاد از برای من نیامد پس وزیر
خدمت سلطان مشرف شد و معنی این مکالمه را بعرض سلطان رسانید و اظهار داشت که معنی این مکالمه را از پیرمرد دریافت
نمودم سلطان امر باحضار پیرمرد نمود و فرمود که نگفتم که آنچه در میان من و تو گذشته مخفی بدار تا آنکه مرا ببینی پیرمرد

عرض کرد که ده هزار مرتبه سلطان را دیدم سلطان فهمید که وی بوده هزار درهم باو داده چرا انکه نام سلطان و صورت او بر هر درهمی نقش بود پس سلطان بر او افرین کفت و خودش هم چهار هزار درهم دیکر باو عنایت فرمود **دره ۱۱** در جامع الحکایات اورده است که در ایام نبوت حضرت داود مردی بخدمت انجناب امد و کفت ای پیغمبر خدا میخواهم زنی را در حباله خود در اورم بفرمائی تا چه نوع زنی اختیار کنم حضرت داود فرمود نزدیک پسرم سلیمان رو و باوی مشورت کن انمرد بخدمت حضرت سلیمان رفت و وی هنوز طفل بود پس انمرد اندیشه خود را با انحضرت بکفت حضرت سلیمان فرمود بر تو باد بزر سرخ و سیم سفید دور باش از سرب و سفال انمرد معنی این سخن ندانست و بخدمت داود امده وان سخن را تقریر کرد داود فرمود که معنی این سخن انستکه زر سرخ دختر بکر است و سیم سفید زنی است که او را یکشوهر بوده و سرب زنی که بسال بر امده باشد که باندک اسیبی کج شود و چون باوی بشر مساس کنی سیاه شود و سفال زنی زال بود که او فرزندی باشد که باندک تغیری شکسته شود و از وی هیچ حاصل نباشد ان مرد را ازین معنی انتباه افزود و بر خاندان نبوت ثنا کفت **دره ۱۲** در مجموعه معتبره است که اصل زنان از بهشت انچه حوا در بهشت افریده شد و اصل مردان از دنیا است و لهذا کارهای تاریخ و سخن مردان با سد تن پرورش زنان را **دره ۱۳** قوله تعالی زین للناس حب الشهوات من النساء زنان را تقدیم کرد که التذاذ بایشان بیشتر و استیناس بصحبت انان اتم و اکثر است و در نتیجه انکه نساء حبایل شیطان اند و تو دیکر با ابتلاء و افتتان **دره ۱۴** در حکم لقمانیه اورده اند که از مخالطت نسوان احتراز باید کرد که الحاظ ایشان تیر سینه دوز است و الفاظ ایشان زهر جکر سوز کویند حکیمی صیادی را دید که با زنی در حکایت بود کفت ای صیاد بر حذر باش که در دام او نیفتی **شعر** دام صیاد است زن ای شیر مرد ٭ کرد این دام شکار افکن مکرد **دره ۱۵** در کشف الاسرار اورده که زنان دام اند و شیطان دام نهنده و عجب انستکه حق تعالی کید دام نهنده را حقیر و ضعیف کفت که ان کید الشیطان کان ضعیفا و کید دام را عظیم خواند ان کیدکن عظیم و این از بهر انستکه کید شیطان را چون با رحمة الله مقابله کنند بغایت ضعیف بود و کید زنان را چون در برابر تیر زنان ارند بسیار عظیم باشد **دره ۱۶** در اخبار امده است که چون ابلیس را مهلت دادند و مقام لاغوینهم اجمعین را در کف اقتدار او نهادند از حق سبحانه و تعالی اسباب اضلال درخواست کرد هیچ چیزی جز ادر روی زنان شعف ننمود **شعر** چونکه خوبی زنان با او نمود ٭ که ز مردان عقل و صبر او می ربود ٭ پس زد انکشتک برقص اندر فتاد ٭ که بده زودتر رسیدم در مراد **دره ۱۷** قوله تعالی ومنهم من یقول ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار از حضرت مرتضی علی ع منقول است که حسنه این جهان زنی صالحه است که مدد عبادت و سبب صیانت باشد و حسنه ان جهان حوراء رضیه مرضیه است که دیده بجمال او روشن کردد و عذاب النار جفتی ناشایسته و نابایسته است که از بدکوئی و زشتخوئی او پیوسته ادمی در عذاب بود **شعر** زن بد در سرای مرد نکو ٭ هم درین عالم است برزخ او ٭ زینهار از قرین بد زنهار ٭ وقنا ربنا عذاب النار ٭ **دره ۱۸** در کتب معتبره از حضرت رسالت پناه ص روایت شده است که فرمود ابغض الحلال الی الله الطلاق مفاد این حدیث شریف انکه طلاق فعلی است حلال اما در نزد خدای تعالی مبغوض است و از دشمن میدارد مولوی که در مقام منع و ردع از طلاق زن و تحریض و ترغیب بطلاق نفس اماره چنین فرموده است که اکر کسی را قوت و قدرت است بجوز نفس پلید را سه طلاق بر کوشه چادر باید بست تا عروس تجلی روح که در پرده ستر مستور است بجمله مشاهده او در اید و شجره تسویلات صفات سبعی و بهیمی را از زمین دل قلع باید کرد تا شجره طیبه دل که اصلها ثابت وفرعها فی السماء اشاره باوست بجانب او روی نماید و چه نیکو کفته است **شعر** هر که زن نفس شوم را داد طلاق ٭ جفتش شود برابر این نیلی طاق ٭ از خرابه نفس قدم بیرون نه ٭ تا روح کند نسیم فیض استنشاق **دره ۱۹** ابو حامد غزالی در احیا از بعض عرب نقل نموده که کفت تزویج نکنید از زنان شش طائفه را اناّنه منانه حنانه حداقه براقه شداقه **اما** انانه زنی است که اکثر اوقات انین و ناله و شکایت داشته باشد و هر ساعت دستمالی بسر ببندد و اظهار ناخوشی و مرض نماید پس خیری نیست در نکاح چنین زنی که همیشه مریض باشد یا اظهار بیماری و مرض از نفس نماید **و** منانه زنی است که همیشه منت بر زوج خود نهد که برای تو چنین کردم و چنان نمودم **و** حنانه زنی است که مایل بشوهر دیکر باشد یا بفرزندی که از شوهر دیکر دارد **و** حداقه زنی است که چشمش بر هر چه افتد هوس کند و شوهر را وادار کند بر خریدن ان چیز **و** براقه احتمال میرود دو معنی را یکی زنی استکه در تمام روز مشغول براق کاری و تزیین صورت خود باشد و بوسیله سرخاب و سفیداب صورت خود را بجلوه در اورد و دیکر زنی استکه سر خوردن خشم کیرد و طعام نخورد مکر تنها و مستقل باشد در حصه خود از هر چیزی **و** شداقه زن پرکوی باشد و لو هیچ ماده است فرمایش حضرت رسالت ص که ان الله یبغض الثرثارین المتشدقین **دره ۲۰** در نزهة الناظرین اورده که سلیح اودی در ایام سیاحت خود حضرت الیاس را ملاقات کرد پس انحضرت او را امر بتزویج کرد و از تجرد نهی فرمود و بعد از ان باو کفت که چهار طایفه از زنان را نکاح مکن مختلعه و مبارئه و عاهره و ناشزه غزالی کفته است مختلعه زنی استکه هر ساعت از زوج خود طلب نماید خلع و طلاق خود را بدون سبب و مبارئه زنی که با سباب دنیائی بر غیر خود فخریه و مباهات کند و عاهره زن فاسقه است که با غیر شوهر خود دوستی و مراوده داشته باشد و برای خود فاسق کرفته باشد قال الله تعالی ولا متخذات اخدان و ناشزه زنی استکه بر زوج خود در کردار و کفتار بلندی نماید

در خصوص تزویج دختر حضرت سلیمان [illegible]

در کراهت نکاح اقسام زنان [illegible]

و در کتاب مذکور است که روایت کرده اند قاضی و ماوردی که فرموده است پیغمبر صلعم بزید بن حارثه که تزویج مکن پنج صنف از زنان را شهبره لهبره نهبره هیدره لفوت دراد باولی زن ازرق چشم فحاش بد زبان است و دوم زن قد بلند لاغر است و سیمی زن قد پست بد روا است و چهارمی زن عجوزه است که شهوتش قطع شده باشد و پنجمی زن صاحب اولاد است از غیر شوهرش **نوع عشر فی ثواب المتعه** در زبدة التصانیف است که صدوق علیه الرحمة در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که آنجناب عم فرمودند از ما نباشد هر که حلال نداند متعه را و نیز از آنحضرت روایت شده است که کسی که زنی را متعه کند خالصاً لوجه الله بقصد امتثال شریعت محمد رسول الله و حصول ثواب و مخالفت انکس که متعه را منع کرده هر کلمه که با آن زن گوید حق تعالی از برای او حسنه بنویسد و چون دست خود بسوی او دراز کند خدای تعالی برای او ثوابی بنویسد و چون با وی نزدیکی کند حق جل و علا گناهان او بریزد و بیامرزد و چون غسل کند حق تعالی بعدد هر موئی که آب بر او گذشته باشد مغفرتی و رحمتی با و ارزانی فرماید و مروی است که شخصی از امام محمد باقر پرسید که من سوگند خورده ام که متعه نکنم اکنون پشیمانم آیا جایز است که متعه کنم حضرت فرمودند که تو سوگند خورده که خدا را اطاعت نکنی بخدای که اگر خدا را اطاعت نکنی دشمن او باشی پس بنا بر این روایت هر که متعه را حلال نداند دشمن خدا بوده باشد پس با حال منکران و مانعان آن چه خواهد بود و نیز از حضرت رسالت پناه صلعم روایت است که هر که یکبار متعه کند و دانگ او از آتش دوزخ آزاد گردد و هر که دو بار متعه کند چهار دانگ او آزاد شود و هر که سه بار متعه نماید همه او از آتش دوزخ آزاد گردد و نبی صلعم فرموده است که هر که از دنیا بیرون رود و متعه نکرده باشد روز قیامت بد منظر و بد هیئت خواهد بود باشد مانند کسی که بینی او بریده باشد و نیز از آنحضرت صلعم بروایت صحیحه مروی است که روزی با اصحاب خود نشسته بود و فرمود که اکنون جبرئیل بر من نازل گردید و گفت یا محمد حق تعالی سلام میرساند و میفرماید امتان خود را بر متعه کردن امر فرمای که آن سنت صالحان است هر که نزد من آید روز قیامت و متعه نکرده باشد حسنات او بیفایده ثواب متعه باشد ای محمد درهمی که مومن صرف متعه کند در نزد خدای تعالی فاضل تر است از هزار درهم که در غیر آن در امور شرعی صرف نموده باشد ای محمد در بهشت جمعی حور العین هستند که حق تعالی ایشان را از برای اهل متعه آفریده ای محمد چون مومنی مومنه را عقد متعه کند از جای خود بر نخیزد تا که حق تعالی او را بیامرزد و آن مومنه را مغفرت سازد و منادی از آسمان ندا کند که ای بنده خدای تعالی میفرماید که ای بنده که متعه کرده بامید ثواب من امروز تو را آمرزیدم و سازم بامر زیدن گناهان و افزونی حسنات و از سلمان فارسی و مقداد و اسود و یاسر رضی الله عنهم مروی است که گفتند روزی در نزد رسول خدا بودیم آنحضرت برخاست و خطبه بلیغی ادا فرمود و بعد از آن گفت که ای مردمان بدانید که برادر من جبرئیل تحفه از نزد پروردگار من آورده که پیش از من برای هیچ پیغمبری نفرستاده و آن متعه کردن زنان مومنه است و من شما را بآن امر میکنم چه آن سنت من است در زمان من و بعد از من هر که آنرا قبول کند و بآن عمل نماید و بعد از من بآن مداومت کند از من باشد و من از وی و هر که مخالفت کند با خدا مخالفت کرده و بدانید که از اهل این مجلس کسی باشد که مخالفت من کند و آنرا معطل سازد بجهة عداوت و بغض او با من پس او از اهل دوزخ است لعنت خدا بر کسی که مخالفت من کند در اینکار و هر که انکار کند انکار نبوت من نموده و هر که مخالفت من کند مخالفت خدا کرده و هر که خلاف حکم خدا کند از اهل دوزخ است و هر که یکبار در عمر خود متعه کند او از اهل بهشت باشد و هر گاه مرد با متعه خود بنشیند فرشتهٔ بر ایشان نازل شود و ایشان را پاسبانی کند تا که از آن مجلس برخیزند و سخن گفتن ایشان با یکدیگر ذکر و تسبیح باشد و چون دست یکدیگر بگیرند هر گناهی که کرده باشند از انگشتان ایشان ساقط شود و چون دست یکدیگر را بوسه کنند حق تعالی بهر بوسه حجی و عمرهٔ برای ایشان بنویسد و چون با یکدیگر خلوت کنند بهر لذتی و شهوتی حسنه برای ایشان بنویسد چون کوههای برافراشته و چون برخیزند و بغسل کردن مشغول شوند حق تعالی با فرشتگان گوید که نظر کنید باین دو بنده من که بغسل کردن مشغول اند و اعتقاد دارند که من پروردگار ایشانم گواه باشید که من ایشان را آمرزیدم و آب بر هیچ موئی نرسد الا آنکه ده حسنه برای ایشان بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه بر دارد پس امیر المومنین علیه السلام برخاست گفت یا رسول الله چیست جزای کسی که در این باب سعی کند فرمود او را باشد مزد مرد متمتع و زن متمتعه و بعد از آن فرمود که یا علی چون متمتع و متمتعه از غسل فارغ شوند هر قطره آبی که از بدن ایشان ساقط شود حق تعالی فرشته بیافریند که تسبیح و تقدیس و سبحانه کنند و ثواب آن از برای غسل کننده باشد تا روز قیامت یا علی هر که این سنت را سهل فرا گیرد و آنرا احیا نکند از امت من و شیعهٔ تو نباشد و من از وی بیزارم پس از این اخبار و احادیث معلوم شود که آنکسی که از این سنت منع کرده چه عداوتی با امتان پیغمبر و شیعیان حیدر صفدر داشته که ایشان را از چنین ثوابی خواسته محروم کرداند چنانکه معروف است که روزی عمر بن الخطاب بر بالای منبر گفت ایها الناس دو متعه است که در زمان حضرت رسول صلعم حلال بوده و من الحال هر دو را حرام کردانیدم و مردم را بر فعل آن عقوبت میکنم یکی متعهٔ زنان است و دوم متعهٔ حج و طبری در تاریخ مستظرف خود از عمر نقل کرده که او گفت سه چیز در زمان پیغمبر صلعم حلال بودند و من آن هر سه را حرام کردانیدم یکی

النزعة بالضم الباب الصغير وهي في الاصل الروضة على المكان المرتفع فاذا كانت في الموضع المطمئن فروضة و الجمع نزع و نزعات كغرف و غرفات مجمع البحرين

متعه حج دوم متعه زنان سیم حی علی خیر العمل که در اذان است و معلوم است در نزد تمام عقلاء که عمر را دینه این بود که چیزی را از احکام الهی و شریعت حضرت رسالت پناهی را حلال یا حرام کند پس معین شد که این نوع کلمه را اظهار نموده است تا اخفای چنین سعادتی را از مؤمنان نماید و مسلمانان خدا را از ثواب آن محروم کرداند و در عذاب اندازد چنانچه حضرت امیر المؤمنین فرمود که اگر عمر نهی نمیکرد مردمان را از متعه هیچ کس بزنا و لواطه نمی افتاد مگر کسانیکه در نهایت شقاوت و بدبختی بوده باشند پس خوشا حال آن مؤمن و مؤمنه که این نوع ثوابی را برای خود تحصیل نماید و بواسطه این عمل خود را خوش بخت و سعادتمند کند

تذنیب للنکاح و تعذیب للسفاح بدانکه این ناچیز در این مختصر چیز پس از ذکر بعضی از ثواب و فضیلت اقسام نکاح مناسب دانستم که شمهٔ از عقوبت و مذمت زنا و سفاح را نیز تذکر دهم **در** زبدة التصانیف است که زنا از جمله گناهان کبیره شنیعه است و حق تعالی در کلام مجید خود چندجا از آن نهی فرموده است قوله تعالی و لا تقربوا الزنا انه کان فاحشة و ساء سبیلا یعنی نزدیک مشوید زنا را که آن نافرمانی بزرگ است خدا را و راه بدی است **و** از حضرت رسول صلعم روایت است که فرمود الزنا یورث الفقر یعنی زنا فقر و درویشی میآورد و نیز از آنحضرت منقول است که نیست عملی از اعمال بنی آدم عظیم تر نزد حق تعالی در بدی از آنکه کسی بکشد پیغمبری را یا خراب کند کعبه را یا بریزد آب خود را در فرج زنی بحرام **و** نیز از آن حضرت منقول است که فرمود ای مؤمنان از زنا بپرهیزید که در او شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت اما آنسه که در دنیا است آنستکه آب روی را ببرد و درویشی آورد و عمر را کم کند و آنسه که در آخرت است آنستکه موجب خشم خدا شود و مستلزم بدی حساب و جاوید بودن در آتش دوزخ **و** حضرت رسول صلعم فرمود که هر که زنا کند و بی توبه از دنیا بیرون رود در هفت در دوزخ بروی او گشاده گردد و ماران و کژدمان دوزخ بر او مسلط کردند و تا روز قیامت در عذاب بود و در دوزخ او را عذابی بود که اهل دوزخ از آن عذاب پناه بخدای تعالی برند که خداوندا ما را از دیدن این عذاب نجات ده و هر کاه که میان زناکننده و زانیه کهنه شود هزار سال در دوزخ او را عذاب نمایند و لقمان حکیم وصیت کرده پسر خود را که یا بنی لا تزن فان الطیر لو زنا لتناثر ریشه یعنی ای پسرک من زنا مکن بدرستی که اگر مرغی زنا کند هر آینه پرهای او فرو ریزد **و** روایت است از حضرت امیر المؤمنین عم که پیغمبر فرمود که هر که زنا کند با زن مسلمان یا یهود یا نصرانی یا مجوس خواه آن زن آزاد باشد و خواه بنده و توبه نکند و بمیرد گشاده کرداند خدای تعالی در قبر او سیصد در از دوزخ که بیرون آیند از آن درها مارها و عقربها و اژدرها از آتش و در آن عذاب بوده باشد تا روز قیامت و چون از قبر برخیزد مردمان از بوی گند او در عذاب باشند و او را امر کنند بدوزخ **و مروی** است از ابی عبد الله که هر که زنا کند بیرون میرود از ایمان و هر که زنا کند در شرع مطهر حضرت پیغمبر صلعم او را حد واجب شود اگر عزب باشد و اگر متزوج باشد او را سنگسار باید کرد قوله تعالی الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة یعنی زناکننده و مرد زناکار چون غیر محصن باشند یعنی عزب باشند پس بزنید ای حاکمان هر یک از آن هر دو را صد تازیانه و بنا بر قول فقهاء تازیانه باید بر روی پوست ایشان زنند نه بر لباس و لا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر و باید که فرا نگیرد شما را ای حکام شرع بمرد و زن زناکار مهربانی و شفقت در حفظ دین خدا اگر هستید شما که ایمان آورده اید بخدا و بروز قیامت و از اینجا معلوم شد حفظ دین خدا و اقامت احکام حدود آن از لوازم ایمان است پس هر که مسلمان است و اعتقاد بقیامت داشته باشد و داند که هر عملی جزائی است و هر فعلی را سزائی مرتکب کبائر نخواهد شد **مثنوی** هر سیه کاری که در عمل است ✤ از فراموش کردن اجل است گر غم مرگ را بسنگ سیاه ✤ بنویسد از او برآید آه **ضغائط فی عقوبة اللواط** و دیگر بدانکه لواطه نیز مانند زنا از افعال شنیعه است بلکه اقبح از آن است قوم لوط را بشومی این عمل عذاب بر ایشان نازل شد و هفت شهر سنگ بر ایشان بر سر نگون شد **و** در حدیث آمده که هفت کس از این گروه بعمل لواطه افتاده بودند بنحوست ایشان هفت شهر سرنگون کردید **و** در روایت دیگر است که چون مردی با مردی جمع شود زمین متزلزل گردد و عرش حق تعالی بلرزه درآید و بخروش بنالد و گوید بار خدایا مرا از این گروه نجات ده پس حق تعالی بر ایشان لعن کند و ملائکه نیز بر ایشان لعنت نمایند و اگر بی توبه بمیرند جای ایشان در دوزخ خواهد بود و امرزیده نخواهند شد **و** از ابی عبد الله مروی است که هر مردی که اتیان کند بمردی اگر محصن باشد او را بقتل باید رسانید و اگر غیر محصن باشد او را حد باید زد و مفعول نیز اگر محصن باشد حد یا اگر محصن بوده باشد قتل است **و** مروی است که علی بن ابی طالب عم فرمود که اگر ممکن بود شخصی را دو مرتبه کشتن هر آینه سزاوار بود که لواط کننده را دو مرتبه بکشند و بعضی از فقهاء امامیه فتوی داده اند که لواط کننده را چه محصن و چه غیر محصن اگر بالغ باشد قتل واجب است بر فاعل و مفعول خواه آزاد باشد خواه بنده و خواه مسلمان و خواه کافر در حکم یکسانند **و** سحق نیز از گناهان کبیره است و در تحت لواطه است و فاعل و مفعول را صد تازیانه بزنند و هر که بدو حرام را هم رساند خواه در زنا و خواه در لواط او را در شریعت پیغمبر هفتاد و پنج تازیانه باید زد و او را از شهر بیرون باید کرد **الحاصل** هر کرا اصل پاک و نسب صحیح است از این افعال مذمومه مبرا است **نظم** فعل بد نیست کار مردم اصیل ✤ فعله [illegible] اوباش و دلیل

در مذمت زنا و بیان عقوبات آن

در قبح لواط و عقوبت [illegible]

هر کسی را بود نشان بلند هیچ بیخ خود است شاخ نخیل نحن بزهمینا بالذکر جلد بزد در نزهة المجالس که از کتب علماء عامه است آورده که وقتی حضرت عیسی ع از سرزمینی میگذشت در انجا مردی را دید که آتش او را فرا گرفته پس آنحضرت آب آورد و بر آن آتش ریخت و آتش را خاموش کرد پس آن آتش مبدل بصورت جوان امردی شده و آن مرد مبدل باتش گردید و بر آن شعله ور گردید حضرت عیسی از این مقدمه در تعجب ماند پس دعا کرد خدای تعالی آن مرد را بسخن در آورد و عرض کرد یا نبی الله من در دنیا با این جوان عمل لواطه میکردم پس خدای تعالی ما را چنین عقوبت کرده که مرتبه من را آتش میکرداند و بر این جوان مشتعل میشوم و گاهی این جوان را آتش قرار میدهد و بر من شعله میکشد و ما هر دو بهمین عذاب مبتلا هستیم تا روز قیامت برپا شود و نیز در کتاب مذکور از عیون المجالس نقل کرده است که حضرت رسول ص فرموده که هرگاه لواط کننده غسل کند تا آب دریاها بازهم روز قیامت جنب محشور خواهد شد و از آن حضرت روایت شده است که فرمود هرگاه مردی بر مردی بالا رود و با او لواط نماید عرش خدا بلرزه در آید آنوقت آسمان گوید خدایا اذن بده تا بر آنها سنگ ببارم و زمین گوید خدایا امر کن تا مر ایشان را فرو برم پس خدای تعالی فرماید ای آسمان و زمین واگذارید آنها را که راه آنها و توقف در نزد من خواهد بود یعنی در قیامت آنها را عقاب خواهم کرد و از ابن عباس نقل شده که گفت هرگاه مردی بر مردی سوار گردد شیطان از ترس آنکه مبادا لعنت بر او برسد فرار نماید و خدای تعالی لواط کنندگان را در قبرش بصورت خنزیر مسخ نماید و در هر روزی هفتاد مرتبه آتش از بینی او داخل شود و از سوراخ مقعدش خارج گردد و نیز در کتاب مزبور آورده است که حضرت سلیمان پیغمبر ع وقتی از عفریتی از جن سؤال کرد که خبر بده مرا از ابلیس او را حاضر کن پس عفریت آنحضرت را بگذاشت و در ساعتی نزد حضرت سلیمان ابلیس را در روی آب دید بر لب اطی نشسته است سلیمان ع باو فرمود خبر ده مرا ای ابلیس مبغوض ترین اعمال در نزد خدای تعالی و محبوب ترین آنها در نزد تو را ملعون گفت ای سلیمان بدانکه دشمن ترین اعمال در نزد خدا و دوست ترین اعمال در نزد من عمل لواط است و اگر نه آسمان را نشأة یا تو میبود تو را از این خبر نمیدادم و حضرت رسالت ص فرموده ملعون است ملعون است کسی که بجا آورد عمل قوم لوط را و ایضا فرمود کسی که بمیرد و حال آنکه عمل کند عمل قوم لوط را نمی ماند در قبر خود مگر یکساعت پس خدای تعالی میفرستد بسوی او ملکی را بصورت خطاف تا او را بر باید و در شهرهای قوم لوط اندازد پس محشور میشود بر جبین او الیس من رحمة الله و نیز از آن جناب روایت است که فرمود روز قیامت می آورند بصحرای محشر اطفالی را که سرهای بدن ندارند پس خدای تعالی از آنها پرسد که شما کیستید گویند ما ظلم شدگانیم خدای عز وجل گوید که بر شما ظلم نموده است گویند پدران ما که مردهای ما را مباح کردند و با ما در دبر وطی میکردند پس خدا امر میکند ایشان را که در آتش اندازند و بر رویهای ایشان بنویسند آیسین من رحمة الله و نیز حضرت رسول ص فرموده که بیشتر چیزیکه بر امت خود میترسم عمل قوم لوط است **عدة حکایات منبهة ذکرها للعفة مهیجة** قال الله تعالی وجعلنا بعضکم لبعض فتنة اتصبرون وکان ربک بصیرا یعنی کردانیدیم بعضی از شما را برای بعضی دیگر فتنه و آزمایش بدانکه این دنیا دار ابتلاء و امتحان است و اسباب امتحانات در آن بسیار است و خداوند تعالی هر کسی را در این دنیا بقسمی امتحان و آزمایش میفرماید و هر کدام از مردم را از برای دیگری اسباب امتحان قرار داده چنانچه فقیر را بغنی و مریض را بصحیح و بصیر را باعمی امتحان میفرماید تا آنکه ارباب صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز کردند و از جمله اسباب امتحانات که صاحبان ستر و عفاف بآن از غیر خودشان ممتاز کردند نسوان با حسن و جمال و امردان با غنج و دلال است که وجود آنان موجب افتتان بعضی از مردان و زنان و باعث اختبار و امتحان ایشان است چه بسا از مردان و زنان که در وقت افتتان بصاحبان وجه حسن و خوش صورتان از نظر دیدن آنان کف نفس نموده و با تمکن از شهوت رانی با آن وجیهان تأبی فرموده و عفت و پاکدامنی ورزیده و همانا از جمله در این مضمار بنقل حکایت ده نفر از آنها اقتصار مینمائیم

حکایت ١ در حکایات الصالحین است که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را مؤذنی بود که برای آنجناب بانک نماز گفتی و او را خدمت کردی و در خانه آنحضرت نیز کنیزکی بود خدمتکار یکروز آن مؤذن آن کنیزک را بخلوت یافت و با او گفت ای کنیزک دل من تو را دوست میدارد از بهر خدای کنیزک این بشنید و هیچ جواب باو نداد یکروز دیگر نیز او همین سخن را گفت پس کنیزک نزد حضرت امیر المؤمنین آمد و گفت فلان کس با من چنین خطاب کرد علی ع گفت برو و او را بگوی که من نیز تو را از بهر خدای دوست میدارم چون آن مرد کنیزک را بدید باز همان سخن را اگراد کرد کنیزک گفت که من نیز تو را از بهر خدای دوست میدارم جوان چون این سخن بشنید گفت چون هر دو محبت از بهر اوست هر دو صبر کنیم تا ملک تعالی ما را اجراء صابر عطا فرماید و از معصیت دور باشیم تا عطای مطیعان دهد و از او بترسیم تا خلعت خائفان دهد کنیزک چون این سخن را از آنجوان بشنید بیامد نزد حضرت امیر المؤمنین و این سخن با آنجناب گفت آنسرور را خوش آمد و آن کنیزک را آزاد کرد و بزنی او را بآن جوان داد و نسل ایشان بسیار گشت از برکت عفت و سداد **حکایت ٢** و نیز در کتاب مذکور است که سلامه مغنیه کنیزکی بود با کمال حسن و جمال و آواز خوش نیز داشت یکروز در خانه خویش غنا میکرد عبد الله بن عبد الرحمن بر در خانه او بگذشت آواز او بشنید و در دل او کار کرده بایستاد و استماع میکرد خواجه سلامه آمد و عبد الله بن عبد الرحمن را در در خانه بدید

ما ان نطفهائی هستیم که در دبرهای آن مردان واقع شده ایم صح

با او گفت که بخانه درای و بنشین و بشنو عبد الله بخانه درآمد و جمال سلامه بدید و آواز خوش او را شنید بر وی فتنه شد و عاشق او گردید چون خواجه او بیرون رفت بیامد و گفت ای سلامه دل مرا با تو کار افتاد و مهر تو در قلب من جا گرفته سلامه گفت ای عبد الله من نیز بر تو فتنه شده و عاشق تو گشته ام و تو را دوست میدارم جای خالی است و ما هر دو جوانیم بیا تا ما هر دو مراد خویش از یکدیگر بر داریم عبد الله گفت نباید چنین کنیم سلامه گفت آنچه می اندیشی و از چه احتراز میکنی و خدا انکر با ما جزما نیست عبد الله گفت قال الله تعالی الأخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و من نمیخواهم که این دوستی من در قیامت منقطع شود و انشا یقول کم قد ظفرت بمن اهوی فیمنعنی ٭ منه الفکاهة والتحدیث والنظر ٭ اهوی الملاح و اهوی ان اعاشرهم ولیس لی فی حرام منهم وطر ٭ کذلک الحب لا اتیان معصیة ٭ لا خیر فی لذة من بعدها سقر ٭ بینم همه ساله روی مهرویان ز ایشان همه بهره من نظر باشد ٭ کام دل خود بخسته ام زیرا ٭ کاندر پی کام دل سقر باشد ٭ حکایت ۳ کودکی صاحب جمال پیوسته در مجلس ابو حاتم سجستانی نشست و او از وی حدیث استماع میکرد و ابو حاتم نیز پیوسته در وی نگریست کودک را در دل افتاد و با خود گفت که مرا جمالی بکمال و چهره بی مثال است باشد که شیخ را در دل پیوندی باشد و نتواند گفت من وی را انبساط دهم قلبی چه خوش است هم زبانی بجوان نکته دانی ٭ چه سخن نگفته باشی بسخن رسیده باشد ٭ نکتب ثم انا مثل الهلال من صنع ربی ٭ للبرایا فی العباد بالحسن ثانی ٭ وادی طرفا المعذب نحوی ٭ شاخصا ان تریه حین تراني ٭ ابدلی عن هواک ان کنت صبا ٭ لن تنال الهوی من الحیطانی ٭ بیت ٭ مر مرا چون خدای کار پدیدار پروردگار نیست در حسن و ملاحت مر مرا در خلق یار ٭ چشم تو خواهد که بیند چهره زیبای من ٭ گر بگویم پیش تو یا بینی مرا بر هر که از راز من با من بگو گر بر جمالم عاشقی ٭ عاشقان را راز گفتن نیست با معشوق عار ٭ ابو حاتم چون این رقعه بخواند بگریست و آنرا بنوشت و گفت شعر لیس یخفی علیک سقم عینی ٭ من ضمیری و ان خباه لسانی ٭ انا صب الفؤاد عف الضمیر ٭ غیر انی متیم بالحسان ٭ لا انطق بخیانة و فسوق ٭ انما الحسن فتنة لحامل القرآن ٭ ترجمه بیت ای نور چشم من بشنو ٭ راز تو گشته گر کنم نهان مه ٭ خاطرم باشد از خیانت دور ٭ گرچه خواهد دلم هوای بتان ٭ حکایت مغربی بود در طرطوس نام او ابو الحسن بود و لقب او المقنع و در مسجدی مقام داشت هر روز برای طهارت بیرون می آمد روزی نظر او بر غلامی افتاد و گفت این غلام دل مرا بتو میل است غلام برفت و استاد خود را از آن خبر کرد استاد گفت برو و در خلوت خود را بر او عرضه کن تا او را امتحان کنیم که در دیانت بچه درجه است غلام برفت و شیخ ابو الحسن را بخود دعوت کرد و او را بخانه خود برد و در خلوت نشاند مغربی چون غلام را دید و جای خلوت بدید شیطان بروی تاختن آورد پس از آنجای برخاسته و بورد و ذکری که او را بود مشغول گردید و غلام چون او را دید بعبادت مشغول شده در خواب رفت و مرد چون از عبادت و ورد خود فارغ شد شیطان بیامد و او را وسوسه کرد و روی خوب و جای خلوت مراد خویش از او بر دار آن مرد شمع برداشت و ببالین غلام آمد و در روی او نگاه کرد و شیطان و هوا هر دو بروی تاختن میاوردند با خود گفت ای تن اینک آنچه میخواستی با اینک آتش صغری اگر باین آتش طاقت داری آتش کبری در پیش است با آن آتش چگونه صبر توانی کرد پس انگشت خویش بنزدیک شمع برد و نگاهداشت تا بسوخت پس غلام بیدار شد نگاه کرد او را دید که خود را با آتش میسوخت و میگفت شعر یا نفس انه لو ذقت تبغی ٭ اذا ما ذقت حر الحمیم ٭ فنار الشمع لم تصبر علیها ٭ فهل تصبر علی نار الجحیم ٭ همی خواهی تو لذاتی که از وی ٭ بنار جاودان اندر عانی ٭ بر این آتش اگر داری صبوری ٭ بر آن آتش صبوری چون توانی ٭ پس بر خود بلرزید بیهوش گردید چون غلام بخود باز آمد مرد پارسا را دید سر بسجده نهاده و با دست سوخته استغفار میکرد چون روز دیگر غلام نزد خواجه باز آمد و حال چنانکه دیده بود برای او نقل کرد خواجه بیامد تا شیخ ابو الحسن را زیارت کند او را دید که بیخود و بیمار شده و سه روز از این مقدمه گذشت که از دنیا برفت پس آن مرد او را در خواب دید که در بهشت میخرامید و میگفت و اما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی حکایت ۵ ایضا در حکایات الصالحین است که روزی منصور عمار در کوچه میرفت جوانی را دید که بنهان بزنی میگوید که بیا دو درم بستان و بخانه من آی منصور عمار جامه بر سر کشید و نزد آن زن رفت و گفت از من پنج درم بستان و بخانه من آی زن پنج درم گرفت و بخانه منصور رفت منصور در را ببست و رفت و زن را گفت که تو چندان توقف کن من دو رکعت نماز بگذارم زن بگوشه بنشست و منصور طهارت گرفت و مشغول نماز گردید چون سلام داد زن گفت چون نماز کردی بنزدیک من آی منصور دیگر باره بنماز مشغول شد زن ملال گرفت و گفت یا شیخ یا با من سخن گوی و نزدیک من آی و یا مرا دستوری ده تا من بروم منصور گفت یک مسئله مرا جواب ده و آنگاه برو زن گفت بگو منصور گفت چه گوئی در کسی که بر دیگری دعوی کند و پیش قاضی رود و بر دعوی خود او را دو گواه بوده باشد قاضی بر او حکم کند یا نه زن گفت البته بر او حکم نماید منصور گفت اگر گواه چهار باشد و علم حاکم نیز با آن یار باشد چگونه شود زن گفت اولی تر و محکم تر بود منصور گفت ای زن پس من با تو چگونه سخن گویم و حال آنکه چهار گواه عدل بر من و تو گواه هستند زن از جای بجست و گفت ای شیخ کجا هستند آن گواهان منصور گفت اینک دو فرشته بر من گواه هستند و دو بر تو قال الله تعالی و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون

حکایت ابو حاتم سجستانی با کودکی

حکایت منصور بن عمار با زنی

ما تعملون وامّا علم خالکم الم یعلم بان الله یری خالکم هم می بیند وهم میداند وهم چیار کواه برما حاضر است تا فردای
قیامت با علم او برما کواهی دهند انزن چون این کلمات بشنید شهقهٔ بزد و بیفتاد و جان تسلیم کرد منصور نیز هر دو
تا او را بشستند و جنازه کردند و دفن کردند آنشب زاهر پارسائی که بروزکار ربود ندیده او را خواب دیدند که در فردوس
اعلا میخرامد حلّهای منقش پوشیده و تفسیما ان حلّه‌ها این بود که ومن یتّق الله یکفّر عنه سیّئاته و یعظم له اجراً
حکایت ایضا در کتاب مزبور است که بثینه نزد عبد الملک مروان رفت عبد الملک با او گفت که یا بثینه
جمیل که همه عالم پر از گفتگوی اندر بارهٔ تو و او است با تو چگونه زندگانی کرد و حال تو با او مرا معلوم کن گفت یا امیر المؤمنین
هرگز دست جمیل با طوق پیراهن من نسود و از عفت او با من قرابات او برا و طعن زدند که او عنین است و او در بیت
در این معنی گفته که کواه بر فعل او است و هرگز دروغ نگفته عبد الملک گفت آن دو بیت کدام است بثینه گفت میگوید
لا و الّذی تسجد الجباه له * مالی بما دون ثوبها خبر * ولا بفینا ولا هممت بها * ما کان الا الحدیث والنظر * بیت
در عشق تو من طریق پاکی سپرم * جز در ره پاکی نبود دهکذرم * خورسند شدم من از تو ای سیم برم * کز دور برویت
چون نکاه میکرم * حکایت اصمعی میگوید که جوانی صاحب جمال در راهی میگذشت زنی با وی همراه
شد جوان زن را نکاه کرد و بر جمال آنجوان عاشق شد چندانکه با وی میگفت جوان او را جواب نمیداد زن گفت خوش صحبت
و همراهی لیکن بسیار است سخن مرا جواب بده پس اگر سخن نکوئی و قرآن دانی از کلام خدا بر من چیزی برخوان جوان گفت که
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما الخ زن گفت این طریق بگذار اگر از اخبار حضرت رسول
چیزی دانی بگوی جوان گفت قال رسول الله صلی الله علیه واله الزنا یورث الفقر زن چون دید جوان کرد شهوت منکر شد و
جز راه طمع او نمی پوید گفت ای جوان اگر شعر شاعری دانی چیزی برخوان جوان گفت شعر ولست من النساء ولسن
منی * ولا ابغی الفجور الی الممات * ولا یطمعن فیّ ولو مشینا * معا ایام عمری فی الفلات * فان الله یبصر فوق عرش * ولا یرضی
الفعال المعضلات * بیت نخواهم میل زن هرگز سوی خود * نه پویم با شما با شیوهٔ زن * اگر با من بود زن در بیابان * مراد
زن ایمنم زن ایمن از من * همی بیند خدای عرش ما را * برا و هست ما شابت دشمن * حکایت و نیز در همان
کتاب مذکور است که جوانی بود پارسا و هرگز بلذات و شهوات دنیا میل نکردی و از معبد خود هر ماه یکبار بیرون
آمدی و بزیارت پدر و مادر خود رفتی تا انکه یکبار بر عادت خود از صومعه بیرون آمد زنی با وی معرفت داشت و بر وی افتاد
با جمال دل او مشغول شد آن زن را عاشق گردید چون بصومعه باز آمد شیطان گرد دل او بگردید و او را وسوسه کرد چون
از عبادت باز ماند کسی را بنزد آن زن فرستاد و گفت این نامه بر تو عشق است چون دیده من بر جمال تو افتاده از عبادت خدا
باز مانده ام و دلم بتو مشغول شده فکیف الوصول الیک طریق رسیدن بوصال تو چیست اگر تو را با یاد حق کاری بودی صحبت
و انده من تو را یاد نبودی الیس الله مطلعا علی قلبک افلا تستحیی منه ان تنظر الی غیره یعنی با خدا دانا منیست انچه را که در دل
تو میباشد آیا از خدا شرم نمیکنی از انکه بغیر او بنگری پس جوان چون این بشنید ندامت بر دل او تاختن آورد و از آن گفته
پشیمان شد و گفت شعر و لربما عدل الفتی عن رشده * فیری البصیرة بعدها فراجع * بیت اگر پایم برون
افتاده از راه * مکن دست از وفا و مهر کوتاه * مشو با من ز شرط مهر بیرون * که هر کارم کنون استغفر الله * عصمنا الله من الزلل
حکایت و نیز در کتاب مذکور است که کثیر را گفتند چند بیت که در سوداء عزه بودی و چندانکه در وفاء او
قدم زدی و عمر خویش اندر عشق او بسر بردی هرگز از وی مراد خویش یافتی گفتند لا والله گفتند حال خویش با ما بگوی
گفت چون در عشق عزه تاب از سر عن در گذشت و اثر ارادت او بر جان من چیره گشت و انده بوی اشتیاق او بکد اختم
پردهٔ شرم در او انداختم و دست او گرفته بر سینهٔ خود نهادم چون راحت دست او بر سینه من رسید دل من از عشق
او بیاسود و هرگز جمال عزه را بچشم شهوت ندیده ام و انشد احبک یا سلمی علی غیر ریبة * وما خیر حب لا یعف سرایره *
و قد کان قلبی فی حجاب یکنه * و حبک من دون الحجاب بیاشره * بیت ابد دوست تو را بی غرض دادم دوست * عشقی
که بود بی غرضان بر آهو ست * این دل همه بر وفا از روی نکو ست * لکن نه که خواهم ما لمت بوست بیوست حکایت
زنی پارسا و با جمال بر اهی میرفت جوانی او را بدید و بروی فتنه شد و بر اثر وی رفت و میگفت شعر قلیلا ایمته لا تعجلی * فقلبی
علی اثرکم عاجلی * اهسته که دل در پی تو می پوید * مشتاب که جان وصال تو میجوید * چندان صنما بپای یا عاشق تو اندر
غم تو با تو حدیثی گوید * انزن چون این بشنید کنیزک را گفت که برو با آن مرد بگو که از پی ما چرا میائی و از این امدن در پی من چه مقصود
داری جوان گفت تا دیده من تو را بدید دلم هفت اندام را وداع گفت و با تو سیاید هر بی دل چگونه زندگانی توانم کردن زن گفت که
من شوهر دارم روا داری که حلال تو باشم مرد گفت البته روا دارم زن در خانه رفت و او را گفت که چندان توقف کن تا من کسی را
بخوانم که میان ما و تو عقد کند و نکاح واقع سازد جوان بنشست و زن در خانه رفت و دست نماز کرفت و سجادهٔ نماز خود را
بیفکند و دو رکعت نماز کرد و گفت الهی خلقتنی فی احسن صورة و جعلت جمالی فتنة یعنی خدایا مرا در بهترین صورتی افریدی و جمال

مزافتنه وامتحان شعر ولا ابغی حیوة بعد هذا ٭ فموتی الان خیر من حیوتی ٭ این بگفت و روی بقبله کرد و جان بجان
آفرین تسلیم نمود و آن جوان بر در خانه همان طور منتظر بود که ناگاه آواز گریه از آن سرای برآمد جوان داخل خانه شد و پرسید
که چه اتفاق افتاده کنیزک نزد او آمد و گفت که ای جوان آن کدبانوی من که تو میخواستی او را جان بحق تسلیم نمود و عروسی خود
بدان عالم برد جوان بشنید و آب از دیده باریدن گرفت ٭ بیت ٭ دل کرد بر زلف جانان منزل ٭ جان گشت چه دل بسوی جانان مایل ٭
یاد لب او دل مراست کاری مشکل ٭ دل در سر دلبر شد و جان در سر دل ٭ این بگفت و سر بر آستانه خانه گذاشت و آهی از
جگر سوخته برآورد و جان بجان‌آفرین داد پس هر دو را بشستند و جنازه کردند و دفن نمودند و در همان شب هر دو را بخواب دیدند
در بهشت عدن بالای تخت بر سر بر سرور و تکیه داده و جام مودت برکف نهاده و می‌گفتند ترکنا الفجور فی دار الفناء فرزقنا القصور
فی دار البقاء الحمد لله الذی احلنا دار المقامة من فضله بلکی میتوان گفت که این عاشق و معشوق مصداق فرمایش حضرت رسول
واقع شده اند که من عشق وکتم وعف ومات مات شهیدا یعنی هر که بعشق مبتلا شود و عشق خود را پنهان دارد و عفت
و پاکدامنی ورزد و با این حال بمیرد پس شهید مرده است و ثواب شهدا را در خواهد یافت ختامه مسک ٭ حکایت ٭ در کتاب
ابواب الجنان مسطور است که در ازمنه سالفه آهنگری بود که بی استعمال آلت کار آهن تفته را از کوره برآوردی و کار کردی منشاء این امر را
از او استفسار کردی گفت وقتی قحط و غلائی در میان اهل روزگار افتاد و سموم گرسنگی خرمن هستی بینوایان را بباد نیستی داد از غایت اضطرار
اهل البلاد را دندان طمع بتعدای اکل لحم اخیه میتا برکشته آتش مجاعت در گلخن معده اجاعت مشتعل و مصداق انما یأکلون فی بطونهم نارا گردید
تنگی معاش گلوی حیوانات را نوعی فشرد که پرواز مرغ روح از قفس بدن بدین شد و دست هم مبتلا [illegible] کوفت که
دست نفود بدامن وصال تر رسد و بموجب [illegible] نرخ نان بالا [illegible] کشید که خرمن عقل را دامن [illegible] صبر کرده گفته [illegible]
مجبوری دست در زیر سنگ در زمانه بود که بسوی متاع میل نتوان کرد [illegible] شاهین مراد و اوج همت بر سر اجناس بخار بالا
رفته بود که تسلام کردن سر فرود آورد در چنین سالی ما محتاج و ضرورت از پا افتاده و مدتی و [illegible] کولات بقدر وسعت
معاش مقلود و میسر بود زنی صاحب جمال در همسایگی من بود و طفلان خود را سالی داشت از غلبه عسرت و اضطراب
روزی نزد من آمد و از بی برگی خود و اطفالش شمه اظهار نمود از یکسو آتش جگر سوز شرح پریشانی حال او دلم را کباب نمود
و از یکطرف تسبیل شادی کل عذارش خانه طاقتم را خراب ساخت و از نگاه ناخن سخنان دلخراشش گوینده خاطرم خسته و آزرده
سویدای دل او غمزه‌اش بر هدف سینه‌ام بر نشست گفتم [illegible] تو از من حاصل گردد و [illegible] احتیاج را از میان ازوی
دریغ ندارم که تو هم نقد وصال خود را از من دریغ نداری آن عفیفه پاکدامن چون این سخن را از من شنید با قوت لسیع بالماس و بوره
دندان سفتن گرفت و گلبرگ چهره بناخن حیا خراشیدن آغاز نمود چون آمد خود را از من یافت زود از من برگشت و مانند عروس
شرمگینش روان گردید چند روزی که بر عیالی شست از التهاب آتش گرسنگی خود و اطفالش سپند آسا بیقرار گشت و دیگر باره
نزد من آمد استغاثه نمود و زبان بشرح احتیاج مانند کف در بوده برگشود باز من در جوابش همان سخن گفتم و خاطر حزین
زاید مشقت همان گفتگو شنفتم هم چنان مأیوس برگردید و دامن عصمت از چنگ خواهشم درکشید مجملا از غایت اضطرار زن
مکرر نزد من آمد و همین سخن شنید تا آنکه اخر الامر طاقتش طاق گردید و بخانه‌ام با شعر آن رسید که محصول ما مولم تن در داد و گفت
وقتی کام تو از من بر میاید که مرا بخلوتی بری که غیر من و تو کسی در اینجا نبوده باشد و دیگری بر این معنی مطلع نگردد اتفاقا من خانه
داشتم چون زاویه دل او از نظر و اطلاع غیر مصون و مانند مطمورهٔ عدم از حضار احاطهٔ عالمیان بیرون او را با آنخانه بردم و
در هاو روزنها را مسدود کردم چون خواستم که به تحصیل مدعا خود پردازم و کام دل را از شربت وصال او شیرین سازم از وجه من برشد
و آن صالحه روشن بصیرت گفت که نه تو با من شرط کرده بودی که مرا بجائی بری که احدی بر راز ما مطلع نگردد گفتم در اینجا کیست و که
را ممکن است که بر احوال ما اطلاع یابد گفت پروردگار عالم جل شانه که بر دقیق و جلیل اشیاء بصیر و بر ظاهر و باطن کائنات دانا
و خبیر است حاضر است و چهار ملک کریم که بر ضبط اعمال من و تو موکل اند حاضر اند در مجمعی چنین ارتکاب این عمل شنیع را
نمودن کمال بی شرمی و بی حیائی است چون این سخن بگوش هوشم رسید و تشر این گفتگو بر دل خاطرم دو بید با خود گفتم که
هرگاه زنی با نقصان عقل از پروردگار خود این همه اندیشه نماید ننگت باد اگر با دعوی مردانگی از عمله نفس شوم بر بینائی و خاک
بر سر که ذلک این عزم ناشایست را بصیقل عاقبت اندیشی از آینه خاطر خود زدائی پس دامن بر چراغ هوای خود افشاندم و
آتش شهوت نفس را با آب تامل فرو نشاندم و از ما یحتاج بقدر مقدور تسلیم او کرده او را مرخص ساختم آن صالحه پاکدامن
در حق من دعا نمود که خداوندا چنانکه این بنده تو آتش شهوت نفس را با آب تامل بر خود سرد کرد تو نیز آتش دنیا و عقبی را
بر او سرد گردان از آن وقت که آن مومنه صالحه عفیفه در حق من چنین دعائی کرده دیگر من از حرارت آتش متاذی نمیگردم پیر کرم
عزیزی لحیه از روی برافکنده برقع حیا و ابرو تا چند بقدم حمالت طریق شقاوت پوئی و تا کی نیل سیاه روئی کوئی از جهه
احوال لعزو شرم نشونی تا خود اندیشه کن که اگر فرضا در وقت ارتکاب مجودی و اراده امر قبیحی کودکی از دور پیدا شود و اطلاع او
بر آن ممکن باشد یقین که ناچار دست از آن مطلب میکشی و دیگر آن عمل قبیح نمیکردی زوبت سیاه که از مکار میجون [illegible]

حکایات فی عصمة الرجال من الفحشاء مع وجود اسباب المحال حکایت اول

حکایات الصالحین است که گویند در بنی اسرائیل عابدی بود در صومعهٔ خود همیشه بعبادت خدای تعالی مشغول بود و اورا دوستی بود که هر روز از برای او قوت میاورد که عابد بان تعیش میکرد تا انکه روزی که ان دوست را اطلاعت میسر نگردید دختری را وظیفه همه روزهٔ عابد را بان دختر داد و برای او فرستاد چند روزی حال بدین منوال بود تا انکه روزی عابد در ان دختر نگاه کرد و بر او عاشق گردید و بان جهت در عبادت وی تقصیر افتاد بگو در این دختر در امد و ابلیس عابد را وسوسه کرد و گفت دختر تا جای است و جای خلوت مراد خویش از دختر بردار جوان عابد با خود اندیشه نمود و گفت ای تن این بلائی است که تورا بدان امتحان میکنند و در این مکان اگر کسی نیست اما خدای تعالی حاضر و بینا است عابد در این اندیشه بود که خواب او را در ربود و در خواب دید که اینک بیامد و باو گفت که ای عابد مخیری در میان دو کار یا جزای عمل تورا در دنیا از کنیم که کام دل خویش از دختر برگیری و در اخرت تورا هیچ نصیبی نبوده یا از وی اعراض کنی که انچه از برای تو در اخرت مهیا نموده اند بتو رسد که خیر من الدنیا و ما فیها عابد از خواب بیدار شد و در ان فکر و اندیشه که کرده بود نمود و میگفت وما عند الله خیر و ابقی **حکایت ۲** و ایضا در کتاب مزبور است که سلیمان بن ابراهیم گفت از غالی شنیدم که در شام رهبانی در صومعهٔ خود امد زنی را دید با جمال و جاهت در در صومعه میگشت دلش از دست رفت و باو مینگریست و باو میل کرد چون ان زن برفت عابد پشیمان شد و بصومعه باز گشت و دست بر سر میزد و میگفت آه ثم آه ما صنعت آه ثم صنعت کوئی چه گناه کرده ام که این گناه بعقوبت آن میکنند میگریست و دست بر سر میزد انگاه هر دو دیدهٔ خود بر کند و بینداخت و گفت این عقوبت آنستکه نظر خطا کردی پس از جانب خدای تعالی به پیغمبر ان زمان وحی رسید که برو ان مرد را بگوی که چون تو در دنیا عقوبت کردی نفس خود را دیگر از عقوبت اخرت ایمن گشتی هر حاجت داری بخواه زاهد گفت حاجت من انستکه ان نظری که بنامحرم کردم بر من نگیرد وحی امد که برو بگوی ما انگناه را از تو عفو کردیم و چون توبه نصوح بود ما دیده‌ها تورا بتو باز دادیم پس در حال هر دو دیده‌های او چنان شد که اول بود **حکایت ۳** اورده اند که دو مرد عابد با یکدیگر صحبت داشتند و پیوسته در سفر بودند روزی یکی از ایشان قصد کرد که بخانهٔ خود باز اید ان دیگر نامه نوشت و بدو داد و گفت که این نامه مرا باهل و عیال من برسان پس انمرد بیامد و ان نامه را اورد که بزن رفیق بدهد چون در زن نگاه کرد دید زنی است در نهایت حسن و جمال و وجاهت پس بر ان زن فتنه شد و گفت اه زن پرسید که چه شد گفت دلم بتو مشغول شد زن گفت تا یکی بنشین و چون شب در اید بنزد ما بیا مرد بر فسوار ان پسر عمی داشت توانگر که پیوسته بدو رغبت کردی بنزد پسر عم خود رفت و باو گفت که امشب مرا حاجت است که صله بیار در زمین بدهی پسر عم شاد شده و صله بیاورد بدان زن داد و زن بنزد میوه فروشان رفت و کنیزکی با نشاط خریدند و بخانه اورده او را بیاراست و بنشاند و انواع طعام مهیا نمود چون شب شد انمرد بیامد زن طعام بدست کنیزک داده و پیش او می برد او را خدمت میکرد چون از طعام خوردن فارغ شدند دست مرد را بشست و شمع بنهاد و کنیزک پیش ان مرد بنشست و زن صالحه از روزن نگاه میکرد مرد عابد چون بجای خلوت دید و جمال کنیزک مشاهده نمود خواست تا او را در اغوش بگیرد با خود گفت که ای نفس اگر کسی در اینجا حاضر نیست خدای تعالی حاضر و ناظر است پس برخود ملول دید و کنیزک را گفت که تو یکساعت بخواب تا من دو رکعت نماز بخوانم کنیزک در خواب شد و عابد هر ساعت نزدیک شمع میامد و دست خود را باتش میداشت و میگفت ای نفس این اتش چنیاست اگر بر ان صبر میتوانی کرد بر اتش دوزخ نیز توانی صبر کرد اینک روی نیکو و جای خلوت کو تاب اتش داری مراد خود برگیر و هم چنین میکرد تا صبح شد و چون وقت صبح شد سر بسجده نهاد صالحه را طاقت نماند در بگشاد و بدرون رفت و کنیزک را بجنبانید و بیدار گشت و دست بر عابد زد دید عابد از هیبت خدای تعالی جان تسلیم نموده پس کسان او را خبر کرد و حال او را معلوم نمود او را غسل داده کفن و دفن نمودند ان زن صالحه او را بخواب دید که در فردوس اعلا حور عین دور او جمع اند گفت مرا از شهوت و حرام اعراض نمودم خدا وند تعالی بر من رحمت کرد و اینک مرا تا حور العین تا ابد **حکایت ۴** زاهدی بود در بنی اسرائیل روزی او را دیده بر زنی افتاد و باو فتنه شد پس در حال ندامت او را در یافت و گفت اه عقوبتی بود مرا این نظر که مرا از خدای تعالی محجوب کرد با دل خود گفت که این نفس را که مایل شد بشهوت چه عقوبت کنم یکروز دیده از او بر کنم و یکروز دست از روی جدا کنم و یکروز پای قطع کنم و هر دو دیده برا عقوبتی کنم که شاید از عقوبت اخرت و قیامت نجات یابم پس از جانب خدای تعالی به پیغمبر ان زمان وحی امد که بان مرد بگوی که همت ان مکن که خود را عقوبت کنی که خدای تعالی بدان ندامت که در دل تو امد بر تو رحمت کرد پس ان مرد گفت اکنون باید بشکر این عبادت را زیاده کنم چندان خدای تعالی را عبادت کرد که چون خلائق شد وحی امد بان پیغمبر که باو بگوی از ما حاجت خواهد پیغمبر نزد او رفت و گفت ای مرد خدای تعالی از تو راضی و خوشنود است و میگوید از من حاجتی بخواه مرد گفت الهی که من کدام شرم دارم که از بهر خویش حاجت بخواهم ندا امد که از برای خلق حاجت بخواه گفت الهی هر که صلاح دوست دارد صلاح او زیادت کن و هر که دوست ندارد او را بصلاح باز ارتا بدانکان تو فردای قیامت که پیش تو ایند همه یک سیرت باشند **حکایت ۵** ایضا در حکایات الصالحین است که وهب بن منبه گوید در بنی اسرائیل دیری بود و قومی در انجا عبادت میکردند خدای تعالی را و قومی عبید بود از صومعه بیرون امدند که عبادت کنند روزی یکی از ایشان را دیده بر زنی افتاد در وی نگاه کرد و زن نیز در او نگاه کرد و دانست که این عابد بر او از بهر شهوت نگرد گفت ... خدای که بدیشان او را بتو مباد را

بعد از وقت خویش نگران شد و قدم از فرمان بیرون ننهاد و شهوت خود نگریست آن مرد عابد چون از آن زن این کلمات را شنید بلرزید و بر روی خاک افتاد و روی خود بخاک نهاد و گفت الهی بعزت تو که بدین نظر که کردم چندان بگریم که دیدهای من نابینا گردد پس چندان گریه نمود که نابینا شد چون بدم مرگ رسید حق تعالی ملکی بفرستاد تا او را گفت دیدهها باز کن گفت الهی دیده ندارم گفت دیدههای تو را بتو باز دادیم پس بنگریست جای خویش در بهشت دید و حوری را دید با جمال که او را میگفت شتاب در آمدن به بهشت که خدای تعالی مرا بجهت خاطر تو از برای تو خلق فرموده در ازاء ثواب توبه و پشیمانی تو از آن نظر بحرامی که کردی **حکایت ۶** و نیز در انکتاب آورده است که در بنی اسرائیل مردی بود که خدای را عبادت بسیار کرده بود و خود را در عبادت گداخته بود روزی از صومعه خویش بیرون آمد دید و روی برزنی افتاد و بر او فتنه شد با خود گفت چه چاره سازم که مردمان مرا پارسا می شناسند چگونه من قدم به ناشایست بردارم هوای او بر وی مستولی شد و گفت جز تو چاره کار کی سازد پس شتاب کرد و از قفای آن زن برفت و گفت ای زن آهستهتر برو زن باز نگریست آن مرد زاهد عابد بدید و او را بشناخت و گفت ای شیخ چه حاجت داری گفت مرا کاری پیش آمده زن گفت چه کار عابد گفت مرا با تو کار افتاده زن گفت بیا تا من تو را خلوتی سازم و بنزد تو حاضر آیم عابد با آن زن برفت چون در خانه تنها گاه حاضر آمدند عابد برخاست که دست بزن دراز کند زن گفت یا شیخ تعجیل مکن و نفس خود را بامر حق آرام ده مرد که ارا و این بشنید بیدار شد و برخاست بگوشه رفت و با خود گفت ای نفس رنج من ضایع کردی و روزگار من بر باد دادی و خرمن طاعت مرا آتش زدی ای نفس اختیار کن از سه کار یکی را یا این دیده که بدو نظر کردی برکنم یا این دست که بدو دراز کردی قطع کنم و از تن جدا سازم و یا تو را از میان خویشان و خانمان خود بیرون میکنم تا در کوه و بیابان با سباع و درندگان روز خوش زندگانی کنی و از خدای تعالی عذر این بخواهی پس اختیار کرد سیاحت را و تا زنده بود بوطن خود برنگشت تا از دنیا رفت بواسطه پشیمانی برانچه کرده بود اللهم ارزقنا التوبه

حکایت ۷ و نیز در کتاب مذکور است که عابدی بود بر سر کوهی و خدای را عبادت میکرد و از خلق اعراض کرده بود روزی بر بام صومعه خود آمد دختری دید با جمال که در حوالی صومعه او هیمه جمع میکرد پس عابد بر آن دختر عاشق گردید و قصد کرد که از صومعه بیرون آید و پیش آن دختر رود و چون در یک پا در حق تعالی بتوفیق و عنایت در او نظر کرد و خود را دریافت و گفت ای نفس این چه همت است معامله عمر مرا زیر و زبر کردی و راه حق بر دیده دل من تاریک کردی از حق تعالی شرم نداری این بگفت و بازگشت و زنجیری در استخوان گردن خود در بست و سنگی بر در آن صومعه بود آن زنجیر را در آن سنگ استوار کرد تا آنگاه که از دنیا بیرون رفت پس مردم آمدند او را دیدند که با زنجیر بسنگ بسته شده و بر پیشانی او نوشته شده است که این است آزاد شده از آتش جهنم و این با خط سبز نوشته شده بود **حکایت ۸** جوانی را با زن مستوره کار بیفتاد و عاشق او گردید چندانکه هر چند که او را بخود دعوت میکرد آن زن اجابت او نمیکرد تا آنکه اتفاق چنان افتاد که سال قحطی پیدا آمد و این زن با فرزندان خود همه مضطر و پریشان شدند و آن جوان توانگر و دنیادار بود زن بنزدیک او آمد و گفت ای آزاد مرد سالها است که تو در بند ما بوده و ما از تو اعراض میکردیم اکنون احتیاج و اضطرار ما را بر آن داشت که با تو سازگار باشیم از آنجا که تربیت بود جوان خانه ساخت و زن را خواست و با او بنشست پس آوازی شنید که ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی جوان از شنیدن این ندا بر خود بلرزید و گفت انصت انصت و با آن زن گفت امضی باهلک وعلی ما یکفیک الی ان اموت یعنی این برو نزد اطفال خود و تعهد من است آنچه تو را کافی باشد از معاش تا زمانی زنده باشم **حکایت ۹** و در کتاب مزبور است که زنی فاحشه همسایه مردی پارسا بود و آن مرد پیوسته از خدای تعالی درخواست مینمود که او را توبه دهد و دعای وی اجابت نمی شد تا یکروز آن مرد پارسا بر بام خانه خود بر آمد و نظر او بر سرای زن افتاد زن را دید نشسته است با جمال در روی نگاه کرد هر چند که خواست برود از دل خود نمی یافت که دیده از وی بر دارد زن بر بام نگاه کرد زاهد را دید گفت ای شیخ زهاد را با نامحرم نگاه کردن نشاید مرد گفت ای زن مرا معذور دار **شعر** دیدار تو زهد من بهم داد بباد ؛ دل پیش رخ تو روی بر خاک نهاد ؛ در زاهد کی ابروی ار بخشید شد تا در دل من آتش عشق فتاد ؛ این دیده را و این دل را اراده کرده زن گفت اگر ... این است که می بینی و خانه خلوت است فرود آی کام دل حاصل کن که ما ستر تو را با هیچ کس نگوییم شیطان با گفتار زن یار شده مرد پارسا را وسوسه نمود آمد و وارد بر سرای زن گردید زن دست پارسا را گرفت و بخلوت برد لرزه بر اندام مرد پارسا افتاد زن گفت کسی نمی بیند مرا مرد را عنایت حق بفریاد رسید گفت این اگر خلق نمی بیند خالق خلق می بیند یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور و یعلم السر واخفی این بگفت و از هیبت جواب از دیده بگشاد و قصد آنکرد که از خانه زن بیرون آید زن گفت ای جوان مرد نتوانی رفتن تا مرا نیز با خودت بنزد توبه کردم که نیز گرد از او و نکردم توانی مرا از او بخواهی مرد گفت الهی اگر این همه توبه هیچی مقصود این بود که این گریخته را از بلا آمد تو را است باز ندا آمد که توبه او قبول کردیم و تو را بطفیل در کار او کردیم **حکایت ۱۰** جوانی اعرابی را با دختری در بیابان خود سودائی بود پیوسته حیله کردی تا او را بچنگ آورد یک شب آن دختر را بچنگ آورد و گفت ای دختر دیری است که در آرزوی تو بودم دختر گفت من نیز هم چنین بوده ام گفت ای دختر چون تو را نیز هوای ما بود پس از ما چرا میگریختی گفت از پدر خویش شنیدم که هر که با آشنائی مشغول شود حق تعالی روز حشر او را ... آتش دوزخ بیاد کند از آتش بترسیدم چون جوان این سخن از دختر بشنید ... انی اخشی نار الله ...

حکایت عابدی که از خوف خدا سبب چشمهای خود را ...

حکایت شیخ عابدی که زن ... خشنودی

عدّة لئالی منثورة النّفس من التقاطها مسرورة لوءُ لوءُ در کتاب نزهة المجالس
از کتب معتبرهٔ عامّه است آورده که در بنی اسرائیل مردی وفات یافت و از دنیا رحلت نمود ولیکن زن و سه دختر از او باقی ماند
پس آن زن بعد از انقضاء عدّهٔ وفات خود را بمرد دیگری تزویج کرد پس یک شب قبل از دخول شوهر دویم زوج اول خود را در خواب دید که بسیار
مهموم و مغموم است پس از سبب هم و غم او پرسید که ترا چه شده است آن مرد در خواب گفت که غم و اندوه تو بواسطه این است که تو مرا
فراموش کرده زن گفت که من از تو فراموش نکرده ام مرد گفت اگر از من فراموش نکرده بودی فلان مرد را بزوجیت قبول نمیکردی پس چون
صبح شد آن زن بواسطه همین خواب که دیده بود نزد یکی از پیغمبران آن زمان رفت و کیفیت خواب خود را از برای آن پیغمبر نقل نمود و گفت ای
پیغمبر خدا این زوج ثانی امر کن که مرا طلاق گوید پس آن مرد او را طلاق داد و بعد از آن خدای تعالی بآن پیغمبر وحی فرمود که بآن زن بگوید که
ای زن چون تو با شوهر خود وفا نمودی و او را از خود خوشنود کردی ما هم امر زیدیم هر خطا و نافرمانی را که از تو نسبت بما حاصل شده
ما صادر شده و عطا نمودیم ترا بعدد هر موئی که در بدن تو میباشد جاریه در بهشت که خدمتکار تو باشد و جمع خواهیم نمود میان تو و
شوهر تو در بهشت لوءُ لوءُ ایضاً در کتاب مذکور است که زن ابو درداء میگفت بار خدایا ابو درداء از من خواستگاری نمود
و مرا تزویج کرد و اکنون من او را خواستگاری میکنم و سؤال میکنم از تو که مرا در بهشت نیز باو تزویج نمائی پس ابو درداء باو گفت
اگر این میخواهی باید بعد از من زوج اختیار نکنی از این جهت بود که پس از وفات ابو درداء معاویه این زن را خواستگاری نمود
و او قبول نکرد و گفت من دیگر شوهر نکنم مگر به ابی درداء در بهشت و حذیفه همیشه بزن خود میگفت که اگر میخواهی در بهشت زوجه
من باشی پس باید بعد از من شوهر قبول نکنی زیرا که زنان را در آخرت میدهند بآخرین شوهری که در دنیا داشتند لوءُ لوءُ و نیز در
کتاب مزبور از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که در بنی اسرائیل مرد صالحی بود و زن جمیله و حبیبه داشت و چون
این زن جوانی را دید و بر یکدیگر عاشق شدند پس آن زن کلیدی از برای در بیت المنزل خود ساخته و بآن جوان داد که هر زمان خواسته باشد
نزد او بیاید مدتی بود که باین الهام او ده و معاشقه بود و شوهرش از این معامله خبردار نبود تا آنکه روزی باو گفت که من از حال تو خبر
ندارم پس باید از برای من قسم یاد کنی که هیچ خیانت و فسقی از تو صادر نشده زن قبول نمود که از برای شوهر خود قسم یاد کند بر عدم صدور
خیانت پس چون شوهرش از خانه بیرون رفت آن جوان نزد او آمد او را از این مقوله خبردار نمود جوان گفت چاره چیست و چه خواهی کرد
پس آن زن حیله برانگیخت و گفت چارهٔ این کار این است که تو جامهٔ مکاری در پوشی و چارپائی را در درب دروازهٔ شهر در نزد خود نگاه
داری هر زمان با شوهرم بآنجا برسیم مرا بر الاغ تو سوار خواهد کرد و در هنگام سواری خود را از الاغ انداخته و بآن وسیله با حضور
خود شوهر بدنم را مکشوف نموده و بتو ارائه خواهم داد و باین حیله قسم یاد خواهم کرد از برای شوهر که هیچ کس غیر تو و این جوان مکاری
مرا ندیده و در آن زمان معمول چنین بود که زنان برای سوگند یاد کردن بر بالای کوه عظیمی که در نواحی آن ولایت بود میرفتند و هنگامی
که آن زن با شوهر خود بالای آن کوه رفتند و چنین حیله در قسم خوردن از آن زن بظهور رسید کوه با آن عظمت از اثر مکر این زن
باضطراب در آمد و بزلزلهٔ شدید در آمد و ذلک قوله تعالی و ان کان مکرهم لتزول منه الجبال لوءُ لوءُ و نیز در آن کتاب است که عمار یاسر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود هر آن زنی که با شوهر خود در فراش خیانت نماید نصف عذاب این امّت برای او خواهد بود
و فرمود هر گاه امتثال زن حق خدای تعالی را نماید و تا وقتی که حقوق شوهر خود را اداء نماید نقل شده است که در زمان پیشین مردی داخل
خانهٔ خود گردید و زن خود را ندید بلکه بدون اذن او از خانه بیرون رفته پس چون آن زن مراجعت بخانه نمود شوهرش او را طلاق گفت آن زن
از سبب طلاق از او پرسید مرد گفت در حدیث آمده که هر زنی که از خانه بدون اذن شوهر بیرون رود هفتاد هزار ملک او را لعنت
نمایند و زنی که مستوجب این همه لعنت شود صلاحیت ندارد که در خانهٔ من باشد می‌ترسم مرا نیز لعنت فرا گیرد و در حدیث دیگر وارد شده است
که هر زنی که بی‌رخصت زوج از خانه بیرون رود و شوهر کراهت از رفتن او داشته باشد تمام ملائکه آسمان بر او لعنت میکنند لوءُ لوءُ
و ایضاً در همان کتاب است که یکی از صلحاء خواست بنکاح خود درآورد زنی را پس آن زن گفت اجابت میکنم بشرط آنکه کنیزی برای خدمت من بیاوری
و این امر بر آن مرد دشوار آمد پس مردی از جملهٔ اخیار و نیکان نزد آن مرد آمد و گفت من خدمت میکنم شما را بشرط آنکه زن مرا
نبیند پس آن مرد نزد زن آمد و گفت خدمتکاری برای تو پیدا کردم بشرط آنکه تو او را نبینی آیا قبول میکنی زن گفت غرض حصول
خدمات است و حاجتی بدیدن او ندارم پس بعد وقوع تزویج داخل آن زن بخانهٔ شوهر رو بر مادر آن زن با حوال پرسی دختر
خود آمد و گفت چگونه است حال تو با این مرد صالح که شوهر تو است گفت کنیزی برای خدمات من آورده است و من آن کنیز را ندیده‌ام
و خود شوهر نصف شب را برای عبادت از خانه بیرون میشود مادرش گفت دروغ میگوید شما را چه میشود نزد و باو خلوت میکند
پس چون شب شد آن مرد بعبادت هر شب خود برای عبادت بیرون شد زن از عقب او روان شد دید آن مرد رفت در موضعی
بعبادت پروردگار مشغول گردید چنانچه باو گفته بود پس رفت که آن خادم را ببیند کجا است و چه میکند پس او را دید که جاریه نیست
بلکه بندهٔ صالحی است و مشغول نماز و عبادت پروردگار است و آسیا را در نزد او دید که بامر خدا خود بخود میگردد بدون آنکه
کسی او را بگرداند و هر گاه آن غلام برای تشهد نماز می‌نشیند گندم در آن آسیا میریزد پس از دیدن این قضایا دانست که مادرش
دروغ گفته پس از آن خودش و شوهر و آن غلام همیشه خدمت میکرد و هیچ خدمتی را با نها واگذار نمیکرد لوءُ لوءُ و نیز

در انکتاب است که حجاج زنی را تزویج نمود و او را دوست میداشت پس ان زن بحجاج رغبت نمیکرد و از او اعراض مینمود تا انکه کسی را
خلیفه فرمان فرستاد که حجاج را امر نماید که او را طلاق دهد و خود خلیفه او را تزویج نماید و بعد از انکه حجاج بامر خلیفه او را طلاق داد
و خلیفه او را تزویج نمود وقتی که ان زن را برای خلیفه می بردند خود حجاج بامر خلیفه کجاوه ان زن را می کشید تا او را وارد بر خلیفه نمود چون
حجاج بر مائده خلیفه جلوس کرد در هنگامیکه مشغول طعام خوردن بودند حجاج لقمه کوشتی را در دهان خود نهاد و از دهان بیرون
نمود و در نزد خلیفه گذاشت خلیفه از سبب این کار پرسید حجاج گفت چون خلیفه فضله و پس مانده دیگران را طالب است لذا
چنین کردم پس خلیفه همین جمله ان زن را دخول ننموده طلاق داد **لوع لوعة** و نیز در کتاب مذکور است که حرث روزی با اصحاب و رفقا
خود برای تفرج و تنزه از منزل خارج شده روانه صحرا شدند پس یک نفر از همراهان او از بین راه برگشت و سگی هم از سگان حرث
نیز متابعت ان مرد نموده و در عقب او میرفت و ان مرد امناً داخل خانه حرث شده و با زن حرث خلوت کرده و با او زنا نمود پس انسگ
که با ان مرد از بین راه برگشته بود با ایشان حمله نموده و زن حرث با ان مرد فاسق هر دو را بقتل رسانید پس وقتیکه حرث بخانه
مراجعت نمود سگ را زنده دید و ان مرد و زن را کشته پس حرث این شعر را انشاد کرد فیا عجباً للخل یهتک حرمتی * و یا عجباً للکلب
کیف یصون **لوع لوعة** و ایضا در همان کتاب اورده است که وقتی مردی امد نزد ابن سیرین و گفت در خواب دیدم که
زینب بنت فلکو ماهی را تزویج نمودم ابن سیرین گفت برو همان زنرا تزویج نما که مال او بسیار و عمر او اندک است پس ان مرد رفت و همان
زنرا که در خواب دیده بود بحباله نکاح خود در اورد و اتفاقا در همان شب اول که او را بخانه خود اورد ان زن از دنیا رفت و از او
مال بسیاری باقی ماند که تمام ان اموال بوراثت بان مرد منتقل گردید **لوع لوعة** و در انکتاب نقل کرده است که ابن مسعود
از حضرت رسول صلعم روایت کرده که فرمود هرگاه زنی جامه های شوهر خود را بشوید می نویسد خدای تعالی از برای ان زن دو هزار حسنه
و محو میکند از برای او دو هزار سیئه را و بلند میفرماید از برای او دو هزار درجه را و طلب امرزش مینمایند از برای او هر چیزی که
افتاب بران تابیده باشد از موجودات و روایت شده است که صدای چرخ ریسی زن برابر است با تکبیر در راه خدا و تکبیر در راه
خدای تعالی سنگین تر است از اسمانها و زمینها و هر زنیکه بپوشاند بر شوهر خود جامه از پنبه ریسی خود خواهد بود از برای او
بهر تار و پودی از انجامه صد هزار حسنه و ابو قتاده میگوید که صدای پنبه ریسی زن و صوت قرائه قران در نزد خدای تعالی برابر است
و جهاد زنان پنبه ریسی است و از ابو اللیث سمرقندی نقل است که گفت هر زنی که نماز بخواند و در نماز خود در حق شوهر
دعای بخیر ننماید پس ان نمازش قبول نیست و بر او رد خواهد شد و حضرت رسول صلعم فرمودند که اول چیزیکه در روز قیامت در
میزان اعمال بندگان نهاده میشود نفقه بنده است بر اهل و عیالش و نیز فرمود هر مردیکه بخرد از برای اهل و عیال خود
از بازار چیزی را و بدست خود برای انها حمل نموده و بخانه ببرد گناهان هفتاد ساله اش امرزیده شود و وقتی حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و اله و سلم از بازار برای عیالات خود چیزی خریده و خواست بخانه ببرد مردی از اصحاب انجناب خواهش نمود
که انرا برای حضرت برداشته و بمنزل انحضرت برساند پیغمبر قبول نفرمود و گفت که صاحب بار سزاوارتر است بحمل و برداشتن
متاع خود پس خود انجناب بدست انچیز را بخانه حمل فرمود **لوع لوعة** و ایضا در همان کتاب نزهة المجالس از وهب بن
منبه نقل نموده است که گفت وقتی جوانی از بنی اسرائیل مریض شد و بیماری او شدت کرد پس مادر انجوان نذر کرد که
اگر خدای تعالی پسرش را از ان مرض شفا عطا فرماید هفت روز از دنیا خارج شود پس خدای تعالی پسر جوانش را از ان مرض
شفا مرحمت فرمود پس مادرش محض وفاء بنذر از برای خود قبری حفر کرد و داخل در ان قبر شده و به پسرش امر کرد که خاک
بر بالای او بریزد و بعد از انکذشتن هفت روز بیاید او را از ان قبر بیرون اورد انجوان حسب الامر مادر خاک بروی او ریخته و
مادر را در ان قبر دفن نمود پس ان زن در میان قبر دری را دید که بباغی گشوده است پس داخل ان باغ گردید و در انجا دو زن را دید که بر سر
یکی از انها مرغی است که بالهای خود ان زن را باد میزند و بر سر انزن دیگر مرغی است که منقار بر سر او میزند پس از انها از سبب ان عذاب
سؤال کرد اولی گفت که من وقتی که از دنیا رفتم شوهرم از من راضی و خوشنود بود و دیگری گفت در وقت مردن شوهرم بر من افسرده
و غضبناک بود و هرگاه بدنیا برگشتی از شوهرم خواهش کن که از من درگذرد پس بعد از هفت روز که انجوان امد و مادرش را از ان قبر
در اورد نزد شوهر ان زن رفت و او را از انچه دیده بود اخبار کرد ان مرد از تقصیر زن خود درگذشت در همان شب پیره زن ان زن را در خواب
دید که از ان عذاب نجات یافته **تنویر فی تنظیر** ابن حجر در اصابه در ترجمه ابو محشی التمیمی نقل نموده که او با ابو عبیدة بن الجراح
در غزوه شام بود و بعد از فتح ان بلده تا چند روز ابو عبیده و اصحابش ابو محشی را مفقود الاثر و منقطع الخبر یافتند بعد از چند روز
که از حیاتش مأیوس شده و حالات او را مذاکره میکردند ناگاه ابو محشی پیدا شد و دو برگ از درخت سدر در دستش بود که
از انها بوی لطیف و عطر خوش بو تر ندیده بودند پس از او پرسیدند کجا بودی گفت در چاهی افتادم و در ان چاه راه میرفتم تا بباغی رسیدم
که بهتر از ان ندیده بودم و در ان باغ بودم اگاه مردی امد مرا از ان باغ و از انچاه در اورد و این دو برگ که در دستم است از ان
درخت سدر دیگر در زیر ان نشسته بودم قطع کرده ام و ابو عبیده این کیفیت را بعمر نوشت و او از کعب الاحبار [illegible]
در کتب دیده ایم که مردی از این امت داخل بهشت میشود در حالتی که زنده و در دنیا است [illegible] بعد از فتح [illegible]

حکایت سگ حرث [illegible]

حکایت زنی که [illegible] از دنیا رفت [illegible]

گوهر

در بیان احکام مختصه بجماعت نسوان

در تفصیل احکام مختصه بنوع زنان

جواهر کلمات — زمردهٔ خبریه — الاحکام النساء

باید دانست که اگرچه نظر بقاعدهٔ اشتراک تکلیف در میان مردان و زنان در تمام تکالیف شرعیه زن با مرد برابر است الا ما خرج بالدلیل مثل جهاد که از مختصات مردان است و مثل غسل از دماء ثلثه که از احکام مختصه بزنان است الا اینکه با اشتراک در اصل تکلیف کثیراً ما و در اغلب احکام حکم مرد با زن در خصوصیات آنها متفاوت است چنانچه اغلب آن موارد متفاوت را حضرت باقر صلوات الله علیه بنا بروایت صدوق علیه الرحمه در کتاب خصال بیان فرموده است در کتاب مذکور از جابر بن یزید جعفی روایت است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که میفرمود بر زنان اذان و اقامه و جمعه و جماعت و بعیادت مریض رفتن و تشییع جنازه کردن و بصدای بلند لبیک گفتن و هروله در میان صفا و مروه و استلام حجر الاسود نمودن و درون کعبه شدن و موی از سر ستردن نرسیده است بلکه باید تقصیر بکنند از برای حاج مقرر است اندکی از موی خود را کوتاه بدارند و زن را نمیرسد که قضاوت و امارت نماید و نباید با زن مشورت سخن کرد و زن نباید ذبح کند مگر وقتی که حالت اضطرار بهمرسد آنوقت می تواند گوسفند و امثال آن را ذبح نماید و زنان را باید که چون خواهند وضوء بسازند از نخست بباطن ذراع شروع کنند اما مرد باید بظاهر ذراع شروع نماید و زنان را نمیرسد که مانند مردان مسح نمایند بلکه باید زن از برای وضوء نماز بامداد و نماز شامگاه پرده را از موضع مسح سرش برافکند و بران مسح نماید و اما در سایر نمازها باید انگشت خود را در زیر خمار بکند و بر سر بمالد و بدون اینکه پوشش از سر بیفکند موضع مسح را مسح کند و چون برای ادای نماز قیام نماید هر دو پایش را مضموم نماید یعنی در حالت قیام در نماز در میان هر دو پایش فاصله نگذارد و باید هر دو دستش را بر سینه خود بگذارد یعنی مستحب است که زن در هنگام قیام که بنماز مشغول است هر دو دست خود را بر سینه بنهد چنانکه این رسم هنود در نمازها عربیه معمول است و زنان عجم را اعتنائی بدان نیست و چون اهل رکوع نماید هر دو دست را بر ران خود یعنی بالای زانو بگذارد که خمیدن او بسیار نشود و چون خواهد بسجود رود نشیند و خویشتن را جمع نموده سر بسجده گذارد و چون سر از سجده بردارد شکم بزمین چسپاند که اندامش چون مردان نمایان نگردد و چون سر از سجده بردارد بنشیند و سپس بقیام برخیزد و چون بتشهد نشیند هر دو پای خود را بر باطن ران مضموم دارد و ران ها را بهم چسپاند برخلاف مردان که باید بر هر دو زانو جلوس نمایند و چون خواهد خدای را تسبیح گوید شماره را بعقد انامل و بند انگشتان محسوب دارد و چون او را حاجتی بمحلی باشد باید که بالای خانه اش برود و دو رکعت نماز بگذارد و سرش را بسوی آسمان مکشوف دارد و چون چنین کند خدا دعا یش را مستجاب کند و او را نومید نفرماید و زنان را در سفر غسل جمعه نیست اما در حضر ترک آن جایز نیست و جایز نیست که در حدود الهی گواهی زن را بپذیرند یعنی چون عقل و دین کامل ندارند ممکن است ایشان در شهادت بهوای نفس خود و دیگران سخن گویند پس نباید در حدود و احکام الهی شهادت ایشان پذیرفته شود و ایشان را نمی باید که در چنین موارد محترمه الله شوند و شهادت دهند و همچنین شهادت ایشان در کار طلاق شایسته و معتنی بها نمی باشد و نیز گواهی ایشان در باب رؤیت هلال رمضان مقبول نیست و شهادت ایشان جایز است در آنچه برای مرد نظر کردن بدان جایز نیست و زنان را نشاید که از میان کوچه ها که محل عبور و مرور و ازدحام خلق و اطلاع یافتن از همه بیگر بیشتر است گذر نمایند بلکه باید که از دو کنارهٔ طریق بگذرند تا دچار ازدحام و اقتحام نشوند و ایشان را نشاید بلکه در غرف و بالاخانه ها جای گیرند و همچنین اموختن نوشتن برای ایشان نرسید و برای زنان مستحب است که مغزل و ریسمان را بیاموزند و نیز برای ایشان استحباب دارد که سورهٔ نور بیاموزند و مکروه است که سورهٔ یوسف را بایشان تعلیم نمایند و حکمت این چند فقره این است که زنان ناقص العقل والایمان و دارای شهوت کامل هستند چون قلم نگاریدن بکار برند بسا شود که موجب مفاسد عظیم و اسباب معاشقه با غیر گردد و چون سورهٔ یوسف هم از جمله سوری است حکایت عشق و عاشقی و حیل مختلفه و مکاید عجیبه نسوان میباید اگر بخوانند بهوا و هوس افتند و نیز بیارهٔ مکاید و حیل ابراز کرده کردند و اما سورهٔ نور و امثال آن که از نور ایمان و پرهیزکاری و عصمت پروری و مجازات و مکافات و وخامت زشت کاری و فجور روایت کند چون بر قرائتش مداومت نمایند البته اثر خواهند کرد و حالت تقوی و عفت و صفای قلب و مداومت بر اعمال حسنه و اجتناب از اعمال سیئه را ملکه کردانند و چون زن از اسلام بری گردد و ارتداد بگیرد باید او را توبه داد و توبه نماید خوبست و گرنه باید او را همیشه جای در زندان داد و چون از دین بازشود او را نمی کشند چون مردان که اگر مرتد شود انها را بقتل می رسانند بلکه او را استحکام نمایند یعنی بجدفات و کارها سخت و دشوار او را مشغول دارند و خوردنی و آشامیدنی او را باندازهٔ که جانش را نگاه دارد باشد افزون نبدهند و هر طعامی که باو بدهند باید ناگوار و نامطبوع باشد و جز جامهٔ غلیظ و زبر و درشت بر تن او نمی پوشند و او را در اوقات نماز و ایام و ازمنه دوره میزنند و این زدن برای این است که چون استقامتی برای زنان نیست چنانکه زود از دین بیرون شوند باندک زحمت و مشقتی که برایشان وارد سازند دیگر باره پشیمان شده و مسلمان شوند و میفرماید برای زنان جزیه نیست یعنی جزیه برای رجال کفار جزیه بر قرار است زنان آنها را جزیه نیست و از ایشان مطالبهٔ جزیه نباید کرد و چون ولادت زن نزدیک شود واجب است که هر زنانی که در آنخانه و منزل هست بیرون نمایند تا اول کسی نباشد که بر عورت او نگاه کنند و جایز نیست که زن حایض و جنب بر مرده که او را تلقین مینمایند حاضر شوند زیرا که فرشتگان از این دو حال در آزار میشوند و جایز نیست که حایض و جنب میت را در قبر درآورند و چون زن از مجلس خود بپا شود نباید مرد بجای او بنشیند تا گاهی که آن مکان سرد گردد و جهت او زیرا همان است که بنگوشو

داری کند و حق شوهر از تمام مردمان برا و بزرگتر است و نیز شوهر از دیگران سزاوارتر است که چون زوجه او بمیرد بر جنازه اش نماز بگذارد و برای زن جایز نیست که اندام خود را در نزد زن یهودیه و نصرانیه منکشف نماید چه آنکه آنها چون دین و آئین اسلام ندارند حفظ اسرار نکنند و اوصاف او را با شوهران خودشان کویند و نیز جایز نیست که از خانه بکوی شود و خود را خوشبو نماید و نیز برای زنان جایز نیست که خویشتن را بمردان مانند نمایند چه حضرت رسول مردانی را که بزنان و زنانی را که بمردان تشبه میجویند لعن فرموده است چنانکه در کتب معتبره که از جمله ناسخ التواریخ است از آن حضرت روایت شده است که فرموده لعن الله المحلل والمحلل له ومن یوالی غیر موالیه ومن ادعی نسبا لا یعرف والمتشبهین من الرجال بالنساء والمتشبهات من النساء بالرجال ومن احدث حدثا فی الاسلام واوی محدثا ومن قتل غیر قاتله او ضرب غیر ضاربه ومن لعن ابویه وصاحب ناسخ بعد از نقل این روایت چنین نگاشته که راقم حروف کوید کلمات معجز آیات حضرت رسول خدا در این خبر شریف غالبا نظر با غلب از منه دارد و هر کس تأمل نماید فوراً تصدیق کند چه نگرانند که مراعات حلال از حرام کمتر میشود و بدعت بسیار میگذارند و قاتل غیر قاتل خود میشوند و بدروغ مدعی نسبت میشوند و بیشتر کسان اسباب لعن و دشنام پدران و مادران را فراهم میسازند و زنان در ترتیب جامه و روی و موی و رفتار و کردار و عدم اعتنای بمستوری و محجوبی بمردان همانند باشند بلکه خویشتن را به سبلت آرایش و یادش را در محاسن غیر مستحسن و دلش چون حشیش شوهران زن صفت خوانند هندو موش و زلف را با انوی بخور بوی عوی در موی آورند و در پیکر سیم بر و سر بر بلور بن محیر شلوار دهند و در در و بر حقه کوهر باد ازار از درها منظر بر کشند و بسیما چون آفتاب بی حجاب را مشکر هر محضر کردند و روزها چون ماه بی نقاب پرتو افزای هر منظر آیند چون پای برزمین نهند مرد ند و چون پای در هوا کنند زن هزار مرد جز در کرمایه که کاشف اسرار مندمص و از ادا است از هم ممتاز نشوند و جز در هنگام زائیدن که شاهد صادق کاتبان است انثی را از ذکر خبر نتوان شناخت و هم چنین پاره از جوانان ساده روی که باسم مرد و رسم زن آنند چنان در تصفیه روی و زینت چهره و نرمی او و کرمی اعضاء و زینت رفتار و ملاحت کفتار و لباس چاک دار و نمایش سرین ابدان و خدین انتشار و ترتیب کیسو و اشارت ابرو و تغمز و عشوه و ترتیب بزمها زنانه و تنفر از ادای اخلاق مردانه رفتار نمایند که کوئی هزاران زن در زیر چادر نیلو هزار دو شیزه سیم بر زینت بخش حجله شوهر است خداوند این عبرت را نمایند و فطرت عفت را باز دهد و مردان را بدریافت علامات مردی و مردانگی خواهند و زنان را در طلب ستار حیا و عفت و امارات حجب یاد رسانا شناسند کرداند و دیگر از احکام زنان آنکه ایشان نشاید که از خویشتن ارائی برای شوهران خود فرو کذاشت نمایند اگر چند بعد از فرتوتی چند از ابریشم و حزر باشد و زنان را نشاید که ناخنهای خود را سفید بگذارند اگر چه بهمان اندازه باشد که بحنا بشرع آلند و مسح نمایند و نیابد که هر دو دست خود را در آنجا به که حایض است خضاب کند چه از شیطان بیم میرود و چون زن را در حال نماز حاجتی پیش آید باید هر دو دست بر هم زند لکن مرد را اگر در حال نماز حاجتی پیش آید بلکه باید باز نماید باید با سر خود باید خود اشاره کند و در آن هنگام تسبیح کوید و نیز اتمی نشاید که بدون خمار و پوشش نماز گذارد مگر اینکه کنیز باشد او میتواند بدون خمار و مکشوف الرأس نماز گذارد و برای زن جایز است که بیرون از حال نماز جامه دیبا و حریر بپوشد و هم چنین در غیر احرام و این پوشش از برای مردان حرام است مگر در هنگام جهاد و برای زن جایز است که انگشتری طلا در انگشت کند و با آن نماز گذارد و برای مردان مگر در جهاد حرام است پیغمبر ص فرمود یا علی با انگشتری طلا انگشت میارا چه این زینت بهشتی تو است نه دیبا و جامه حریر بر تن مکن چه آن نیز لباس بهشتی تو است و برای زن جایز نیست که از مال خود بنده بخرد و آزاد نماید یا آنکه بکسی ترو احسان کند مگر باذن و اجازه شوهرش و برای زن نشاید که روزه غیر واجب بدون اجازه شوهر بگیرد و نیز برای زنان نشاید که سوار زین شوند مگر در حال ضرورت و سفر در خبری از امیر المؤمنین دیده شده که میفرماید سوار شدن زنان بر زین اسباب هیجان ایشان شود و میراث زن نصف میراث مرد و دیه او نصف دیه مرد است یعنی دیه کامله برای مرد هزار دینار است اما اگر زن را بناحق بکشند دیه او پانصد دینار است و در جراحات و دیات زن و مرد یکسان باشند تا کاهی که بثلث دیه برسد یعنی آن جراحت که یک ثلث دیه کامله دیه دارد مردان یا زنان باشد دیه ایشان مساوی است و چون عظمت جراحت و متعان بجائی رسید که دیه آن از ثلث دیه کامله افزون آید مثلا نود و یک یا چهار صد دینار برسد این وقت دیه جراحت که بمرد برسد روی بارتفاع نهد و دیه زن فرود کردد و هر وقت زنی بزن تنها بجواهد با مرده نماز گذارد باید از عقب او بایستد و پهلوی مرد قیام ننماید و شاید سبب این باشد که اگر در خلوت نماز گذارند و پهلوی هم بایستند از حضور قلب بعهجور و بعلاوه بیاده مفاسد منتهی شود و چون بر جنازه زنی خواهند نماز گذارند آنکس که نماز میکند باید نزد سینه زن توقف نماید و اگر خواهند بر مرده مرد نماز گذارند باید نماز کننده مقابل سرش بایستد و چون زن را خواهند بگور در آورند باید شوهرش در موضعی بایستد که متناول و برکار او فزن باشد و برای شفاعت زن از کناه شوهر او از روی در حضرت پروردگار برتر مقامی نیست و چون حضرت فاطمه ع وفات کرد امیر المؤمنین ع بر فراز سرش بایستاد و عرض کرد پروردگارا همانا من از دختر پیغمبر تو راضی هستم بار خدایا فاطمه سلام الله علیها تنها است و وحشت او را بانس مبدل نمای بار خدایا فاطمه مظلومه را از حق خودش جدا نمودند و اینک از کسان خودش هجرت و مفارقت کرفت خدایا هجرانش را بوصلت متصل ساز بار خدایا در حق فاطمه علیها الصلوة والسلام ظلم و ستم کردند تو دادرس او بود و بکن که تو بهترین حکم رانان و لازم است زنان مؤمنه نامی برهیزند در تحصیل رضای شوهران خود

نقل کلمات صاحب ناسخ التواریخ

میراث و دیه زن

بلوغ و ایضاً بسند معتبر از سلمان فارسی روایت نموده است که گفت رسول خدا روزی بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام
فرمود ای فاطمه وصیت میکنم ترا بدرستیکه اکثر زنان از اهل دوزخ اند فاطمه عرض کرد ای پدر چرا چنین است حضرت فرمود زیرا که انها
بر سختیها صبر ندارند و همه کافر نعمت اند و ناقص عقل اند و ناقص دین اند و ناقص حظ اند فاطمه عرض کرد چه نوع ای پدر بزرگوار حضرت
فرمودند زیرا که شهادت دو زن برابر یک مرد است و ناقص دین اند زیرا که در هر ماهی چند روز نماز نتوانند کرد و ناقص حظ اند زیرا
که دو زن در میراث برابر یک مرد اند اما فاطمه هرگاه بزنان خبری میرسد شکر آن بجای نمیاورند و هرگاه با ایشان شری میرسد بر آن صبر ندارند
یا فاطمه کافر نعمت اند بانکه هرگاه حق تعالی با ایشان فرزندی دهد میگویند که ما از این فرزند خیری ندیدیم یا فاطمه واجب است
بر زن که اطاعت شوهر خود نماید مگر از معصیت یعنی در معصیت خدا فرمان شوهر نبرد و باید که روزه سنتی بدون اذن شوهر
نگیرد و نذر شرعی بدون اذن شوهر نکند و صدقه و خیرات بدون صلاح شوهر ندهد پس هرگاه بدون اذن شوهر از خانه
بیرون رود هر فرشته که در آسمانها است و هر چه در روی زمین است برا و لعنت کنند تا وقتی که بخانه شوهر آید یا فاطمه
بحق خدا انکه مرا براستی بخلق فرستاده است که اگر تو بمیری و زوج تو از تو راضی نباشد من بر تو نماز نمیکنم یا فاطمه واجب
است بر زن انکه منع نکند نفس خود را از شوهر خود هرگاه پاک بوده باشد خواه در روز و خواه در شب و چیزیکه مکروه زوج او
بوده باشد از او صادر نگردد و باید که نصیحت کند شوهر خود را در حضور و غیبت و اگر محتاج خدمت او باشد در خدمت او تقصیر
نکند و بدرستیکه نظر کردن زن بر روی شوهر خود عبادت است و باید که شخصی را بسفره تکلیف نکند بیرخصت شوهر خود یا
فاطمه هر زنی که بشوهر خود گوید که من از تو خیری ندیدم و از تو دلخوش نگشتم حق تعالی برا و لعنت کند و من که رسولم برا و لعنت کنم و
ملائکه آسمانها برا و لعنت نمایند و هر زنی که بر شوهر زبان درازی کند در روز قیامت هفتاد گز زبان او را از پشت سر او بیرون
آورند و هر زنی که روی از شوهر خود بگرداند در روز قیامت روی او سیاه باشد یا فاطمه هر زنیکه بمیرد و شوهر او از او راضی باشد
بیامرزد حق تعالی جمیع گناهان او را و استغفار کنند از برای او هفتاد هزار فرشته و در روز قیامت در امان حق باشد یا فاطمه هر زنیکه خیانت
کند شوهر خود را در نفس خود در روز قیامت روی او سیاه بوده باشد و پیشانی او بقدر چماق او بسته باشد بزنجیر آتشین و هر اینه زبانیه
دوزخ آن زنجیر را بآتش سرخ کنند و در دوزخ او را در تابوتی نهند و در آن تابوت مارها و عقربها باشند یا فاطمه زنی که نماز کند و در
حق شوهر خود دعا نکند باز زنند نماز او را بر روی او یا فاطمه اگر سجده کردن بر غیر خدا جایز بود امر میکردم که زن شوهر خود را سجده کند
یا فاطمه هرگاه زن اطاعت شوهر خود کند و روزه ماه رمضان بدارد و نماز پنجگانه بجا آورد حق تعالی از برای او بیست درجه و داخل
بهشت شود از هر در که خواهد یا فاطمه هر زنی که قانع باشد بانچه شوهر را حق تعالی داده باشد و شاد باشد حشر کند خدا او را در روز
قیامت سفید روی و لباس بهشت در او پوشانند و ایمن باشد از فزع اکبر و هر زنی که نوحه کند از برای غیر شوهر روز قیامت زبان او
هفتاد گز بوده باشد و روی او سیاه باشد و قدمهای او را بر گردن او بندند بزنجیر آتشین و دستهای او را پس سر بندند و نومید باشد از رحمت
خدای تعالی و هیچ کس او را شفاعت نکند یا فاطمه هر زنیکه تکلیف زیاده نکند بر شوهر و بانچه او را دست دهد راضی باشد قانع
شود حق تعالی او را در بهشت هفتاد هزار حله بخشد و هر که تکلیف زیاد کند بر شوهر و قانع نشود جای او آتش دوزخ بوده باشد و
در غضب حق تعالی بوده باشد تا وقتی که توبه کند یا فاطمه هر زنی که جامه نیکو پوشد و از خانه بیرون رود و مردم [illegible] او را در آن
لباس ببینند ملائکه آسمان و زمین برا و لعنت نمایند و حق تعالی برا و غضبناک باشد تا بمیرد مگر آنکه توبه کند یا فاطمه غضب دایران
زنی است که میل داشته باشد بغیر شوهر خود نگاه کند یا فاطمه هر زنیکه مردی بدخلق داشته باشد و بر آن صبر کند حق تعالی
او را ثواب شاکران بدهد و گناهان او بیامرزد اگر چه بعدد ریگ بیابانها بوده باشد یا فاطمه هر زنیکه روی بروی شوهر خود بنشیند
حق تعالی دعای او را مستجاب کند و حاجتهای او را برآورد اگر معصیت نباشد و از بهشت چهل حله باو بخشد و هر زنیکه خندان باشد
در روی شوهر خود حق تعالی از وی راضی باشد و اگر ترش رو باشد حق تعالی برا و غضب کند یا فاطمه هر زنیکه هفتاد هزار سال
عبادت کند حق تعالی را و شوهر از او راضی نباشد جای او در آتش دوزخ است و هر زنیکه شیر دهد ولد خود را بنویسد حق تعالی
از برای او بهر قطره شیر حسنه و بردارد از برای او سی درجه در بهشت و هر زنی که گمان بد بشوهر خود برد و از شوهر طلب طلاق نماید در لعنت حق
بوده باشد و از رحمت او دور باشد یا فاطمه راضی بودن شوهر از زن خود بهتر و فاضل تر است از عبادت آن زن بیکسال یا فاطمه
بهترین زنان زنی است که دو ملک از برای هر رشته حسنه در دیوان اعمال او ثبت کنند و هر زنیکه بریسد از برای شوهر خود
ریسمانی را از برای جامه از برای شوهر حق تعالی جامه در بهشت باو در پوشاند بهر رشته درجه عالی در بهشت باو کرامت فرماید
یا فاطمه هر زنی که دیگ شوهر بپزد بیک ساعت عبادتی است فاضل تر از طواف خانه کعبه و هر زنیکه دیگی بشوید از برای شوهر خود
طعامی بپزد حق تعالی او را از گناهان بشوید پاک گرداند و هر زنیکه چشم او بپرد دود شود از جهت پختن طعام از برای شوهر خود
حق تعالی ثواب مجاهدان از برای او بنویسد و هر زنیکه پیاز ریزه کند و چشم او پر آب شود همان ثواب یابد یا فاطمه هر زنی که
حامله شود از شوهر خود بر انگیزاند حق تعالی ملائکه را تا از برای او استغفار کنند هر روزی و هر شبی که باشد از برای او استغفار
کنند حتی ماهیان دریا و چون وضع حمل او شود ثواب مجاهدان فی سبیل الله از برای او بنویسند و ثواب هفتاد حج

العین آن برای او استغفار کنند یا فاطمه در شب اسری دیدم زنان امت خود را عذاب میکردند یکی را میزدند تا گوشت خود را میخورد
ویکی را معلق بگیسوان کرده ویکی را بزبان اویخته ودیگری را به پستانها اویخته بودند ودیگری را دیدم که در تابوت اتش بود واتش از دماغ او
بیرون میامد وزبان او هفتاد گز بود ودر گردن او پیچیده بود ودیگری را دیدم سر او چون سر خوک ودیگری دیدم صورت او مانند صورت سگ
بود وملائکه مقمعه های اتش بر او میزدند حضرت فاطمه عرض کرد بچه سبب این عذابها را با اینها مینمودند فرمود انکه گوشت خود میخورد زنی
بود که خود را اراسته وبا نامحرم نموده اما انکه بگیسو وبزبان اویخته بودند ایذاء شوهران وهمسایگان رسانیده بودند واما انکه به
پستانها اویخته بودند انها بودند که شیر داده بودند غیر را بدون اذن شوهر واما انکه صورت او چون صورت سگ بود ودستها
او وپاهای او را بسته بودند ومیزدند وبر او مسلط بودند ماران وعقربان او تارک الصلوة بود واما انکه سر او چون سر خوک بود
سرسختی کرده بود با شوهران وهمسایگان واما انکه زبان او هفتاد گز بود وبر گردن او پیچیده واتش از دهان او بیرون میامد
نوحه گر بود **یا فاطمه** پنج زن ملعون اند مگر انکه توبه کنند یکی انکه عاق والدین باشد ومادر وپدر از او راضی نباشد ودیگر
انکه سوگند دروغ خورده باشد وانکه گواهی دهد با بچه برا وطاهر نباشد ویکی انکه بشوهر خود گوید که من از تو بهترم در حسب
ونسب یا در خوبی وخلق حق تعالی طاعت او را حبط کند اگر چه مثل عمل مریم دختر عمران بوده باشد یا فاطمه هر که بدین وصیت عمل
کند من شفیع او باشم واز اهل بهشت شود وهر که مخالفت کند با ابن لوط در جهنم باشد وکسی شفاعت او نکند **و** از میمونه
زوجه حضرت رسالت پناه صم روایت است که ان حضرت صم فرموده بهترین امتان من مردانی هستند که به نیکوترین وجهی با
زنان خود معاشرت کنند وبهترین زنان امت من انهائی هستند که بنحو بهترین وجهی با شوهران سلوک نمایند وهر زنیکه با
شوهر خود این نوع زندگانی کند حق تعالی در هر شبانروزی مزد هزار شهید بوی دهد واو را بر حور العین تفضیل دهد
بمقدار تفضیل من بر کمترین کسی از امت من ونیز از ان حضرت مرویست که فرمود هر زنی که مهر خود را بشوهر بخشد خواه در عقد
منقطع وخواه در عقد دائمی حق تعالی بهر درهمی هفتاد هزار حاجت دنیا واخرت او را بر اورد وبر هر درهمی نوری در قبر او
داخل سازد وبهر درهمی هفتاد حله از حلهای بهشت در او بپوشانند وبهر درهمی هفتاد هزار فرشته را امر کند تا
برای او حسنات بنویسند تا روز قیامت **لعلّ أن تعدلیّة** باید دانست که هر گاه کسی دو زن یا بیشتر داشته باشد
واجب است که در همه ابواب رعایت ایشان بجا ارند وعدالت را رعایت دارد در نفقه وکسوه وخوابگاه وگفت وشنید با همه مساوی
باشد اگر چه از همگی این امور بالکلیه بیرون نتوان امد بقدر وسع وطاقت ملاحظه نماید چنانکه حق تعالی خبر داده ولن تستطیعوا ان تعدلوا
بین النساء ولو حرصتم وهر که نتواند انکسار نیکه زیاده بر یکزن دارد باید که عدالت ورزد وسویه نگاه دارد میان زنان اگر چه حریص
باشید بر ادراک عدالت انچه غایت سعی وجهد شماست بجا ارید که بر ان قدرت نخواهید داشت زیرا که عدالت حقیقی انستکه میل قلبی
نسبت بزنان مساوی باشد واصل میل طبیعی بیکی بیشتر نباشد از دیگری واین متعذر است لهذا حضرت رسول صم با انکه در قسمت میان
ازواج ملاحظه عدالت میفرمود میگفت بار خدایا این قسمت من است در انچه میتوانم از صحبت ونفقه پس مواخذه مکن مرا در
انچه که قدرت ندارم که دوستی بعضی ومیل طبیعت بیکی دون دیگری وچون ممکن نیست عدالت حقیقی فلا تمیلوا کل المیل فتذروها
کالمعلقه پس میل نکنید بتمام میل بزنان انچه بر ان قدرت دارید پس نگذارید انزن را که از او بالکلیه رغبت کرده اید مانند زنی که معلق باشد میان
انکه بیوه باشد یا شوهر دار یعنی نه شوهر دارش توان گفت بجهت رعایت نکردن شوهر حقوق زوجیت او را ونه مطلقه اش توان گفت
بجهت علاقه زوجیت **و** در حدیث امده که هر که را دو زن بود وباختیار میل کند بیکی دون دیگری در ادای حقوق واجبه روز
قیامت نیمه بدن او میل کرده باشد بطرف چپ **و** از حضرت امام جعفر صادق عم مرویست که در وقتی که پیغمبر بیمار بود واو را در
حجره نه زن میگردانیدند بنوبت تا دلخوش گرداند زنان را **و** حضرت امیر المؤمنین علی عم دو زن داشت هر گاه روزی در خانه یکی
از ان دو زن بود وضوء نمی ساخت در خانه زنی دیگر معاذ بن جبل بگرود دو زن از او فوت شد بجهت طاعون قرعه زد در میان
ایشان در تغسیل وتکفین وتدفین **دُرّة اختباریّة** بدانکه زنان را اول باید ازمایش نماید که بعد از ان بر اموال خود
مختار باید ساخت زیرا که اکثر زنان سفیهه اند ودر تفسیر لا تؤتوا السفهاء اموالکم اورده اند که مراد بسفیهان زنان اند تضییع
مالهای خود را ملاحظه بزنانیکه سفیهه وناقص عقل اند چون این را شنیدند نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله امد
وگفتند یا رسول الله ما را سفیهه میگوید پیغمبر صم فرمود خدا شما را سفیهه خوانده در این ایه مبارکه گفت ما را ناقص نیز
گفته فرمود بجهت انکه هر ماهی چند روز نماز نمیگذارید بعد از ان فرمود که شما را همین بس که چون یکی از شما
حامله شود او را ثواب کسی باشد که نفس خود را مهیا ساخته باشد از برای جهاد با کفار وچون وضع حمل کند او را مزد
شهیدی باشد که در خون غلطیده باشد وچون کودک را شیر دهد بهر مکیدنی ثواب کسی را داشته باشد که اسیری از فرزندان
اسمعیل ازاد کرده باشد وچون بجهت شیر دادن از خواب برخیزد واز راحت خواب بی نصیب ماند در هر شبی بقدر ان ثواب ازاد
کردن بنده از اولاد اسمعیل هم برای او بنویسند وبعد از ان فرمود که این ثواب مخصوص است بزنان مؤمنه صالحه که بر زحمت مشقت
صبر کنند وناسپاسی ننمایند پس انزن از خدمت حضرت رسالت برگشت وگفت این فضل غنیمت است اگر موهوبست این نخواهم

در تنبیه و تنقیح صفات زنان

در بیان انکه زنان ناقص عقلند

جواهر کلمات لا دار الکسب ملائمات — در ترجمه فرائد

قال الله تعالی وجعلنا النهار معاشا یعنی قرار دادیم ما روز را وقت معیشت واکتساب روزی که مردمان باید در روزها از برای طلب روزی وتحصیل وسایل زندگانی خود آرمیا کرده خالهاشان حرکت نموده وهرکدام بکار وکسب خود اشتغال نمایند وبدین وسیله امور معاش خود وعیالات خود را فراهم ومنظم کنند مخفی نماند که چون عقبا مزرعۀ دنیا است اخرت است وآدمی را در آن بقوت وکسوت حاجت وتحصیل آن بدون کسب ممکن نیست لذا هرکس را لازم است که آداب کسب را بشناسد وهرکه همگی خود بکسب دنیا دهد بدبخت است وهرکه همگی خود را بطلب آخرت دهد نیکبخت است اما معتدل آنستکه هم بمعاش مشغول بود وهم بمعاد ودنیا مقصود معاد باشد ومعاش برای فراغت اسباب معاد بوده باشد **فهرو لا خبر قد** در زبدة النصایح است که بدان ایعزیز که در کسب ثواب بسیار است روایت است از ابی عبدالله ع که فرمود نیکو یاوری است دنیا از برای آخرت وفرمودند که نیست از ما آنکس که ترک کند دنیا را از برای آخرت ویا آخرت را ترک کند از برای دنیا و از امام موسی کاظم علیه السلام مرویست که فرمود عمل کن از برای دنیا چنانکه گویا همیشه در آن خواهی بود وعمل کن از برای آخرت چنانکه گویا فردا خواهی مرد وبدان ایعزیز که کسب معاش لازم است مروی است از ابی عبدالله که فرمود هر اینه دوست میدارم من کسی را که سعی کند در طلب روزی **و** مروی است که حق تعالی خطاب فرموده برفقین که ای دنیا روزی بده کسبی را مکر برزور بازو وعرق جبین الاطفال این علم را که من کافل روزی ایشان هستم وفی الحقیقه علم نیز کسبی است ودر کسب علم مشقت بیشتر است واز ابی عبدالله مرویست که حضرت علی بن ابی طالب ع هزار بنده بکد دست خود خریده آزاد فرمود وروایت است از حسن بن علی بن ابی حمزه که گفت شنیدم از پدرم که او گفت که دیدم ابی الحسن علی بن موسی الرضا را که کار میکرد در زمینی و پاهای مبارک او در عرق نشسته بود پس گفتم او را که فدای تو گردم مردم در کجا بند که تو خود کار میکنی فرمود که ای علی کار میکرد بزور بازوی خود در ملک خود آنکس که از من وپدر من بهتر بود پس گفتم که یابن رسول الله چه کس بود آن فرمود که رسول خدا وامیر المؤمنین علی ع وپدران من و انبیا همه کار میکردند وکار کردن از اعمال پیغمبران وصالحان است و از ابی عبدالله مرویست که فرمود وحی کرد خدای تعالی بداود ع که ای داود تو نیکو بنده هستی اگر از بیت المال نخوردی وعملی بدست خود میکردی پس داود ع بگریست وخدای تعالی وحی کرد باهن که ای آهن نرم شو از برای بنده من داود ع پس آهن باذن حق تعالی در دست داود ع نرم گردید پس الحضرت زره میساخت وهر روز یکی میفروخت بهزار درهم پس ایعزیز بدانکه در طلب معیشت سعی باید کرد که در حدیث وارد شد است که طلب معاش حلال از برای اهل وعیال جهاد اکبر است وگفته اند روزی هرچند بیگمان برسد ⁂ شرط عقل است جستن از درها ⁂ ورچه کس بی اجل نخواهد مرد ⁂ تو مرو در دهان اژدرها ⁂ و از ابی عبدالله مروی است که در کار کاهلی نکنید ودل تنک نباشید بدرستیکه کاهلی ودل تنگی مفتاح هر بدی است زیرا که کاهل حق را ادا نتوان کرد ودل تنگ صبر بر حق نتواند کرد وحضرت امام موسی کاظم ع فرمودند که حق تعالی دشمن میدارد بنده را که خواب آلود است وبنده را که بیکار باشد **و** هشام بن سالم روایت کند که ابی عبدالله فرمود که امیر المؤمنین ع هیمه میاورد وآب میاورد وخانه جاروب میکرد وآب میکشید وخانه جاروب میکرد وحضرت فاطمه ع دست آس میکرد وخمیر مینمود ونان می پخت ان کار حسب ونسب را نقصان نمیرساند بلکه نقصان آنها در بیکاریست **نظم** ⁂ خنک آن پیشه کار حاجتمند ⁂ بکم وبیش از رنج خود خرسند ⁂ کشته نافع برزق وروزی خویش ⁂ دست در کار کرده سر در پیش ⁂ کرده بر عجز خویشتن اقرار ⁂ بعصور کذشته استغفار ⁂ رنج خود بر گرفته از مردم ⁂ کرده در دست رنج خود پی گم ⁂ مرد را کار به زبیکاری است ⁂ کار بد خبث مردم آزاری است ⁂ هرچه آزاد نیست عصیانیست ⁂ مردم آزار مرد ایمان نیست ⁂ **و** مقاتل در تفسیر قول خدای تعالی که والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا گفته است که مراد از ایشان آنانند که کسب حلال کنند ونفقه بر عیال نمایند واجر فاضل ابد در راه خدا بمستحق رسانند واز ابی عبدالله ع مروی است که حق تعالی دعای چهار کس را مستجاب نکند یکی آنکه در خانه خود بنشیند ودهن گشاید وگوید خداوندا مرا روزی ده حقتعالی فرماید که آیا من ترا امر بطلب روزی نکرده ام دوم مردیکه در حق زن خود دعای بد کند وگوید خدایا مرا از زن خوب بده حقتعالی فرماید آیا من امر او را بدست تو ننهاده ام اگر نمیخواهی او را طلاق بده سیم آنکه مال را در غیر مصرف شرعی صرف کند وگوید خدایا مرا روزی بده حق تعالی فرماید که آیا ترا امر نکرده ام باقتصاد وترک اسراف چهارم شخصی که مالی را بقرض دهد وگواهی بر آن نگیرد ومقروض انکار کند وآن وی در حق او دعای بد کند حق تعالی فرماید آیا ترا بگرفتن شاهد امر نکرده بودم **مکروه کالسکر** ودر کیمیای سعادت است که بدانکه خود را وعیال خود را از روی خلق بی نیاز داشتن وکفایت ایشان از کسب حلال کردن از جمله جهاد است در راه خدا ودین واز بسیاری از عبادات فاضلتر است روزی حضرت رسول ص نشسته بود جوانی صاحب قوت بامداد بیکاه براشان بگذشت وبدکان بازار میرفت صحابه گفتند که دریغا اگر این بیگاه خواستن وی در راه خدا بودی حضرت فرمود چنین نگوئید که اگر برای آن میرود که خود را از روی خلق بی نیاز دارد یا پدر ومادر واهل خود را وفرزندان خود را از روی خلق بی نیاز دارد او در راه خدای تعالی است واگر برای تفاخر ولاف وتوانگری میرود در راه شیطان است وحضرت رسول صلی الله علیه واله گفت هرکه از دنیا طلب حلال کند تا از خلق بی نیاز شود یا با همسایگان وخویشاوندان نیکوئی کند در قیامت میاید روئش مانند ماه شب چهارده بود ونیز فرمود که بازرگانان راست روز قیامت کتبا صدیقان وشهدا برخیزند وگفته که خدای تعالی مؤمن پیشه ور را دوست میدارد وگفته که حلال ترین چیزی

کسب و پیشه در بهشت چون بصحت بجای آورده و گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که تجارت کنید که روزی خلق ده جزو است نه جزو در تجارت است و نیز فرموده که هر که در سؤال بروی خود بگشاید خدای تعالی هفتاد در درویشی بروی او بگشاید و حضرت عیسی علیه السلام مردی را دید که پرسید گفت که تو چکار میکنی گفت عبادت گفت قوت تو از کجاست گفت برادری دارم که او قوت مرا راست دارد گفت پس برادرت از تو عابدتر است و لقمان حکیم را فرزندی بود او را وصیت کرد که دست از کسب باز مدار که هر که درویش و حاجتمند خلق شود دین وی تنک گردد و عقل وی ضعیف شود و مروت او باطل گردد و خلق بچشم حقارت بروی نگرند و یکی از بزرگان را پرسیدند که عابد فاضلتر است یا بازرگان با امانت گفت که بازرگان با امانت که وی در جهاد است که شیطان از راه ترازو و دادن و ستدن قصد وی میکند و وی با او خلاف میکند و از احمد حنبل پرسیدند که چه گوئی در مردیکه در مسجد بنشیند و عبادت خدا کند و گوید حق تعالی روزی من بدهد گفت این مرد جاهل است و شرع نمیداند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله میگوید که حق تعالی روزی من در سایه نیزه من قرار داده است یعنی جهاد کردن و اوزاعی ابراهیم ادهم را دید که بندهیزمی بر گردن نهاده گفت تاکی خواهد بود این رنج کسب تو برادران تو این رنج از تو کفایت کنند گفت خاموش باش که در خبر است که هر که در موقف مذلت بایستد در طلب حلال بهشت او را واجب گردد **سؤال** اگر کسی گوید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که ما اوحی الی ان اجمع المال وکن من التاجرین ولکن اوحی الی ان سبح بحمد ربک وکن من الساجدین واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یعنی مرا نگفتند که مال جمع کن و از بازرگانان باش بلکه گفتند که تسبیح کن خداوند خود را و از ساجدان باش و عبادت نمای خداوند خود را تا باخر عمر خود و این دلیل است بر آنکه عبادت فاضلتر است از کسب **جواب** آنستکه بدانی که هر که کفایت خود و عیال خود دارد بی خلاف او را عبادت از کسب فاضلتر است و هر کسب که برای زیادتی از کفایت بود در آن هیچ فضیلت نبود بلکه نقصان بود و دل در دنیا بستن باشد و این سرهمه گناهان است و آنکس که مال ندارد اما کفایت او از مال مصالح و اوقاف میرسد او را کسب نکردن اولی بود و این چهار کس را بود کسی که بعلمی مشغول بود که خلق را از آن منفعت دینی بود چون علوم شرعیه و یا منفعت دنیا بود چون علم طب و یا کسی که بولایت قضا و مصالح خلق مشغول بود یا کسی که او را در باطن راهی باشد باحوال و مکاشفات علم ظاهر یا کسی که بوراثت عبادات ظاهر مشغول بود در محلی که وقفی باشد بر چنین مردم این همه را کسب نکردن اولی تر پس اگر قوت ایشان از دست مردمان خواهد بود و روزگاری باشد که مردم در چنین خیر راغب باشند بی آنکه بسؤال حاجت آید و منت قبول کند کسب نکردن اولی تر بود زیرا که کسی بود از بزرگان که او را سه صد و شصت دوست بود و همیشه مشغول بعبادت بود و هر شبی مهمان یکی بودی و این عدد دوستان او بود که او را فارغ گذاشتی و این سببی بود که در خیر بر خلق گشاده شود و نیز کس بوده که او را سی دوست بوده و در ماهی هر شبی مهمان یکی از ایشان بوده و اما چون روزگار چنان شود که مردم بی سؤال کردن و مذلت احتمال کردن رغبت نکنند در کفایت وی پس در این حال کسب کردن اولی است زیرا که سؤال از جمله فواحش است و بضرورت حلال شود مگر کسیکه در جه وی بزرگ بود و علم وی با فایده بسیار بود و مذلت وی در طلب قوت اندک اندک باشد که گوئیم که کسب نکردن او را اولی تر است اما کسی که او را جز عبادت ظاهر نباید او را کسب اولی تر است و کسی که در میان کسب دل با حق تعالی دارد او را کسب اولی تر چه حقیقت همه عبادات ذکر حق تعالی است و در میان کسب دل با حق تعالی توان داشت و در کتاب نزهة الناظرین که از کتب علماء عامه است از انس بن مالک نقل کرده است که گفت مردی از انصار خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و از آنجناب صلی الله علیه و آله چیزی سؤال کرد حضرت با و فرمود آیا در خانه خود چیزی از اثاث البیت نداری آن مرد عرض کرد یا رسول الله دارائی من پلاسی است که نصف آن زیر انداز و نصف دیگر آن روانداز ما است و قدح چوبی است که در آن آب میخوریم حضرت فرمود برو آنها را نزد من بیاور پس آن مرد پلاس و قدح خود را خدمت آنجناب آورد حضرت آنها را بدست خود گرفت و در میان اصحاب فریاد زد که آیا کسی هست که اینها را بخرد یک نفر از صحابه گفت من اینها را بیکدرهم میخرم آنحضرت ندا فرمود که آیا کسی دیگر خریدار هست که زیادتر خریداری نماید تا دو مرتبه یا سه حضرت ندا فرمود پس مردی گفت یا رسول الله من اینها را بدو درهم میخرم پس آنجناب صلی الله علیه و آله بآن مرد فروخت و دو درهم را گرفت و بآن مرد صاحب متاع تسلیم داشت و فرمود بیکدرهم طعامی از برای خود و عیال خود تهیه نمای و بیکدرهم دیگر آن تبری از برای خودت بخر و نزد من آور پس آن شخص بامر آنجناب صلی الله علیه و آله رفت و نمود و تبر را خریده خدمت حضرت رسالت آورد آنجناب بادست مبارک خود چوبی را بر داشت و دسته آن تبر قرار داد و آنرا محکم کرد و بآن مرد انصاری داد و فرمود برو با این تبر از صحرا هیمه جمع نموده و از این راه امر معاش خود و عیال خود را فراهم کن و تا مدت پانزده روز نزد ما نیائی آن مرد چنانچه پیغمبر فرمود عمل کرد و از این کار مبلغ ده درهم استفاده نمود که بعضی از آنرا بمصرف طعام و بعضی دیگر را برای خود و عیال خود جامه خرید و خدمت حضرت رسالت آمد حضرت با و فرمود که این زحمت کشی بهتر است از برای تو از اینکه از مردم سؤال کنی و روز قیامت اثر سؤال بر روی تو علامتی باشد که همه تو را مشاهده نمایند و نیز از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود هر که روز را بشب آورد در حالتی که از عمل ید خود در رنج و مشقت باشد و بکد یمین و عرق جبین امر معیشت خود را بگذراند چنین کسی گناهان او آمرزیده میشود و اخبار در مدح کسب و رنج که در طلب معاش بسیار و فضیلت و ثواب آن بیشمار است انبیاء علیهم السلام هر کدام از برای خود کسبی و پیشهٔ اختیار فرموده بودند چنانچه حضرت آدم علیه السلام بلدکری و تخم کاری میکرد و نوح علیه السلام نجاری مینمود و حضرت ابراهیم و لوط زراعتکاری میکردند و داود علیه السلام زرادی و زره سازی میکرد و حضرت موسی و شعیب و هم حضرت خاتم

در رفع اشکال در این مقام و بیان جواب آن

در اینکه هر یک از انبیاء حرفت و صنعتی داشته‌اند

شتر و گاو و گوسفند چرانی میکردند و هم چنین اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعمل تجارت مشغول بودند و از برای کسب و تحصیل امر معیشت به بر و بحر مسافرت مینمودند و در بساتین و نخلستانها رنج و زحمت میکشیدند و هر مسلمانی را اقتداء و تأسی بایشان لازم

یاقوت تنویعیه بدانکه بعضی از انواع کسبها از آن قبیل است که حرام است چنانچه در زبدة النصایح مذکور است مثل شراب و نبیذ و فقاع و بیع فروختن و هرچه نجس شده باشد مثل روغن و عسل و غیرها اگرچه نجاست آنها بسبب ملاقات اهل شرک و اهل ذمه بوده باشد و مانند فروختن میته و سگ و خوک و اجزاء آنها و نیز حرام است نواختن سازها و ساختن صورت مجسمه و آلات لهو و قمار و سازها و غنا و حرام است نوحه کردن بغیر حق و بالباطل و حرام است معاون ظالم شدن و نوشتن کتب اهل ضلال نه از برای نقض و رد بر ایشان که اگر از برای نقض باشد قصوری ندارد و حرام است ساحری کردن و تعلیم سحر دادن و هجو مسلمانان کردن و شعبده بازی و قمار باختن و چیزها در اجناس داخل نمودن و فروختن مثل آب در شیر و پیه در روغن کردن و مانند اینها و حرام است اجرت گرفتن برای عمل غسل دادن میت و کفن و دفن او و تعلیم واجبات و قرآن نقل واجب که زیاده بر آن اجرت گرفتن ممنوع نیست و اجرت بر اذان و اقامه و پیش نمازی کردن و قضا پرسیدن نیز حرام است مگر آنکه از بیت المال بدهند و بعضی دیگر از انواع کسب آنستکه عمل آن مکروه است مثل صرافی و فروختن کفن که همیشه کارش باشد نه آنکه نادرا واقع شود و مثل زرگری و سلاخی و نخاسی یعنی بنده خریدن و فروختن و طعام فروختن هر روایت است که یکی نزد حضرت رسول ص آمد و گفت یا رسول الله پسر خود را کتابت آموختم آیا او را بچه کاری بگذارم حضرت فرمود که او را در پنج کار مگذار سیائی و صیاغی و قصابی و حناطی و نخاسی پس آن مرد عرض کرد یا رسول الله سیائی چه باشد فرمود آنکه کفن فروشد که او همیشه تمنای کند مرگ امت مرا و دیده که مولودی شود از امت من دوست تر دارم از آنچه آفتاب بر او بتابد گفت صیاغی چیست فرمود زرگری و اما قصابی بدرستی که او از بسیار کشتن حیوانات رحم از دل او برطرف شود و اما حناطی آنستکه خود در انبار گندم میگذارد و تنگ میگیرد بر امت من تا گران شود و بعد از آن بفروشد بدرستی که دزدی نزد من بهتر است از حناطی و اما نخاسی آنستکه بنده خرد و بفروشد بدرستیکه جبرئیل بر من نازل شد و گفت یا محمد بدترین امت تو کسی است که بنده فروشد **و گوهر** حدیث دیگر واقع شده است که سه کس اند که خدای تعالی در کسب ایشان برکت نمیگذارد فروشنده بنده و کشنده گاو و قطع کننده درخت و دیگر از انواع کسب مکروه حجامت کردن است با شرط اجرت یعنی این مقدار بده تا تو را حجامت کنم و اگر بدون این شرط بوده باشد مکروه نیست و ماماچه گری نیز مکروه است و دیگر از کسبهای مکروه هر جولاهی است **و گوهر دیگر** بدانکه حرام است اجاره دادن محلی که در آن شراب بگذارند یا ساز بنوازند یا قمار بازند و حرام است کرایه دادن جهاز یا از برای اینها و حرام است انگور فروختن بکسی که بداند شراب میکند و اگر شراب خوار باشد مکروه است و فروختن چوب از برای بت تراشیدن یا آلات لهو و قمار همین حکم دارد و آنچه از آن نفعی نتوان گرفت مثل جعل و کرم و پشه و وزغ و سنگ پشت و ماهی در آب مرده و مانند اینها فروختن آنها حرام است

مرجانه زرعیه بدانکه یکی از کسبهای ممدوحه زراعت نمودن و اشجار غرس کردن است و از برای این کسب ثنای جمیل و ثواب جزیل است چنانچه در زبدة النصایح آورده است که روایت شده است از حضرت ابی عبدالله ع که مردی از آن بزرگوار سؤال کرد و گفت فدای تو گردم شنیده ام که جماعتی میگویند که زراعت مکروه است پس آنحضرت ع فرمود که زراعت کنید و درخت بکارید والله که نیست عملی حلال تر و نیکوتر از زراعت والله که هر اینه زراعت کنند و البته درخت بکارند اگرچه بعد از خروج دجال باشد و نیز از آنحضرت ع پرسیدند از قول خدای تعالی که و علی الله فلیتوکل المتوکلون فرمود مراد از متوکلون زارعان اند پس از این معلوم شد که زراعت بهترین صنعتها است و زارع متوکل بر خدا است **نظم**

بروز الله پی سامان خویش است ☼ چه شب در خانه شد سلطان خویش است ☼ برون ز سبلت هر دون و هر خس ☼ منت آسوده در از منت کس ☼ بیازو حاصل لوت فرزند ☼ خورد خوش با عیال و خویش و پیوند ☼ رسد صد برکت از لوت حلالش ☼ بیفزاید خدا در کسب مالش ☼ بطاعت باد مستقبل با ماضی ☼ خدا راضی از او هم خلق راضی ☼

و حضرت رسول ص فرموده که فضل زراعت کننده بر سایر مردم مثل فضل ما است بر سایر ستارگان و نیست ملکی از ملائکه که بگذرد بر وی الا آنکه گوید مبارکباد تو را و هر که تو را کشت بدرستی که حق تعالی خلق کرده است در هوا از مقدار ملک را که در شمار نمی آید عدد ایشان را کسی نمیداند مگر حق تعالی و آنها استغفار میکنند از برای زراعت کنندگان در شب و روز و می نویسند از برای ایشان حسنات و استغفار میکنند از برای ایشان وحوش و طیور و ماهیان دریا و هر جنبنده و مور خشکی و نسل و کلوخی که در میان مشرق و مغرب است پس بدرستی که عمل زارعان دشوار است و ثواب ایشان بسیار و ایشانند توکل کننده بر پروردگار **و** بدرستی که بوی عرق زارعان هیچ بوی دهن نوره زاران است در نزد حق تعالی و خدا میآمرزد گناهان ایشان را اگرچه زیاده از ریگ صحرای عالج بوده باشد و زارعان دوستان ملائکه و دوستان پیغمبران اند و ایشان را شفاعت هیچ شفاعت پیغمبران و میگذرند بر صراط با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان و حق سبحانه و تعالی گوید با ایشان که ای بندگان من داخل شوید در بهشت از هر کدام در که خواهید **نظم**

برد از صناع عالم دهقانان اند ☼ که وحش و طیر را راحت رسانند ☼ جهان را خرمی از دهقان است ☼ از او گر باغ و گر از بوستان است ☼ براحت از دهاقین مرغ و مور اند ☼ همه گر آدمی و گر ستور اند

اگر دهقان چنان باشد که باید ٭ سبک گوی از ملائک هم رباید ٭ اگر جو های قحط نان نباشد ٭ کسی را پایهٔ دهقان نباشد ٭ بکار اندر
همه مردان کارند ٭ عرق ریزند و روزی خلق کارند ٭ کلید رزق قسمت سخت درشت ٭ چراغ دل فروزی درد و انگشت ٭ بدنیا غافلا
تخم کشتند ٭ بعقبی در کل باغ بهشتند ٭ **العزیز** زراعت را فضل عظیمی است و کار بزرگی و ثواب او بسیار و ملح او بیشمار است
اما هرکه تخم افشاند با کاو راندا و را این ثواب حاصل اید بلکه کلیه ایمان است هرکه مؤمن باشد و خیانت در دین نکند و خیانت
در تخم نکند و ستم بر کاو ننماید و چوب بضرب بر کاو نزند و اب غیر را بناحق در مزرعهٔ خود نه بندد و زمین غیر را بغصب نکاورد
و بر شربات و مالات ستم نکند و درویشان را از خوشه چیدن منع نکند و دوی درهم نکشد که گفته‌اند **نظم** ٭ خداوند
خرمن زیان میکند ٭ که با خوشه چین سرگران میکند ٭ و دیگر باید که تمام خود را بقصا نفیند از دو و ذره را نخورد و شاکر باشد
با نچه باو برسد و شکایت نکند و عوامل را تشنه نگذارد و در حق مزدوران و کارکنان ظلم ننماید انگاه این ثواب که مذکور شد
او را حاصل اید ٭ دانش آموز و کار نیکی کن ٭ تا دهند میوه‌های خوب باد ٭ خوب گفت آن سخن چه در نکریه ٭ کار علم است
و پیشه برزگری ٭ پادشاه و وزیر و لشکر و میر ٭ زاهد و عامی و امام و دبیر ٭ انکه از بهر دانه می پوید ٭ وانکه اب و علف همی
جوید ٭ همه را برزگر جواب دهند ٭ وان اوا بر و افتاب دهند ٭ افتابی ز علم روشن تر ٭ نیست بی علم برزگار مبر ٭ **درّة**
لا معاش للزراع نافعات درّة در نزهة المجالس از انس بن مالک روایت نموده است که حضرت رسول صلعم فرمود
نیست مسلمی که درختی غرس کند یا زراعتی نماید پس بخورد از آن مرغی یا انسانی یا حیوانی مگر انکه از برای او صدقه است و نیز ابو ایوب انصاری
از انحضرت روایت کرده است که فرمود هرکس شجرهٔ غرس نماید خدای تعالی عطا فرماید او را اجر و ثواب بقدر انچه خارج شود از آن درخت
از ثمره و جابر بن عبد الله انصاری از انس روایت نموده که فرمود مسلمی نیست که بکارد درختی را مگر انکه انچه از آن درخت خورده شود
و انچه از آن دزدیده شود همه از برای او صدقه محسوب میشود و در روایت دیگر است که غرس نمیکند مسلمی درختی را و نمیکارد زرعی اگر بخورد
از آن انسانی یا چهارپائی یا هر جنبندهٔ مگر انکه از برای او صدقه خواهد بود **درّة** و در همان کتاب مذکور است که وقتی یکی از پادشاهان
بر پیرمردی گذشت که بغرس اشجار مشغول بود پس با او گفت ای پیرمرد تو که این درختها را میکاری ایا امید داری که زنده بمانی و از میوهٔ این اشجار
بخوری پیرمرد در جواب گفت زرعوا لنا فاکلنا و نزرع لهم فیاکلون یعنی دیگران برای ما کاشتند و ما از میوهٔ ان خوردیم و ما نیز میکاریم تا
دیگران بخورند پادشاه را از سخن پیر خوش امد هزار درهم باو انعام فرمود پس پیرمرد گرفت و خندید پادشاه از سبب خندهٔ او پرسید
پیرمرد گفت تعجب دارم از اینکه این درختهای من باین سرعت و زودی ثمره داد دیگر پادشاه را خوش امد هزار درهم دیگر باو عطا فرمود پیر
مرد گرفت و خنده کرد پادشاه سبب پرسید پیر عرض کرد خنده ام از این جهت است که همه درختها در هر سالی یکبار ثمره میدهند و
این درختان من در ان واحد دو بار ثمر داد پس پادشاه هزار درهم دیگر باو داد و از نزد او درگذشت **درّة** ایضا در همان کتاب است
که علائی در ذیل تفسیر سورهٔ مبارکهٔ یوسف اورده است که حق تعالی بر حضرت موسی وحی فرستاده است که نیست زمینی که با دو کاو زراعت
شود مگر انکه نازل شود بر او هزار ملک که برکت دهند در ان زراعت و در تخم و دانه‌ان و هنگامیکه ان زراعت بظهور رسد و در زمین
ثابت باشد سه هزار ملک نازل کردند و برکت دهند بر سنابل و خوشه‌های ان بلدستی که هر دانه را سه خوشه است و زیاد تر
و چون زمان حصاد و درو کردن ان زراعت برسد شش هزار ملک اینده برکت دهند دانه‌ها را و تهلیل و تکبیر گویند حضرت رب العزة را
و خورده نشود از ان زراعت چیزی مگر انکه ده هزار ملک فرود ایند و برکت دهند در اکل او و حضرت رسول ع فرمود نکه بهترین
گیاهها روی زمین گندم است که خدای تعالی بکار و او را تشنه است در ایجاد ان اهل اسمان و زمین را **درّة** و نیز در همان کتاب است
که خدای تعالی در زبور بحضرت داود وحی فرستاده است که منم خدائی که پرورش دهندهٔ تمام موجوداتم و افریده ام دنیا و ما فیها را و قرار
داده ام قوام و هستی دنیا را بوجود گندم و جو و خلق نکرده ام چیزی را که در نزد من عزیز تر از انها باشد پس هرکه ضایع و فاسد کند از ان
شیئی را امر او را از عهدهٔ خود خارج نموده و بجودش و اکذارم و از عبد الله بن سلام منقول است که خدای تعالی افریده است گندم و جو را
و قرار داده است انها را اس هر برکتی و نکاهدا شته است بسبب انها زمین را از زوال و فنا و فرمود حضرت رسول صلعم که گرامی دارید نان را
بلدستی که خدای تعالی برکات اسمان و زمین در ان قرار داده است و اهانت نرسانید بان و کاسه و ظروف را بر روی نان نگذارید که اهانت بکرده‌اند
از اقوامی مگر انکه خدای تعالی ایشان را بگرسنگی مبتلا فرمود **درّة** و در انکتاب از حضرت رسول روایت نموده که هرکه چیزی نماید خورده نانهای
که از سفرهٔ طعام ریخته و از روی زمین جمع کند که زیر دست و پا نماند خدا و ندگناهان او را بیامرزد و از جمله احترامات نان این است که هرگاه
نان حاضر باشد بخورند و انتظار خورش را نکشند حضرت علی ع وقتی لقمهٔ نانی را در محلی افتاده دید انرا بغلام خود سپرد که نکاهدارد و در موقع
فرصت میل فرماید پس غلام انرا برداشته و خودش انرا بخورد حضرت امیر ع باین سبب غلام را ازاد فرمود در راه خدای تعالی و باو گفت
تو را در راه خدا ازاد نمودم زیرا که حضرت رسالت ص فرموده است که هرکه لقمه نانی را از زمین بردارد و خاشاک از ان پاک نموده و انرا بخورد هنوز
در معدهٔ او قرار نگیرد که خدای عز و جل گناهان او را بیامرزد و من خوش ندارم که بندهٔ اهل بهشت را مستخدم من بوده باشد و مرا خدمت کند
درّة و نیز در انکتاب است که خدای تعالی بحضرت ابراهیم وحی فرستاد که من خلق نموده ام گندم و جو را و قرار داده ام در انها هر نفع و
فایدهٔ پس بترسان قوم خود را از انکه انها را ضایع و فاسد نمایند بلدستی که فساد انها سبب شود قطع شدن باران را از ایشان

در مدح زراعت و ثواب زراعت و زارع و غرس

در لزوم اکرام نان و علام اهانت نان

درّة و ایضاً در همان کتاب مذکور است که اول صناعتی که در روی زمین بجا آورده شد عمل حرث و زراعت بود و اول کسی که در دنیا این عمل زراعت نمود حضرت آدم ع بود که باین کار مشغول بود و در آخر عمر که از این عمل خستگی بر او عارض گردید بحوا امر فرمود که تو هم اینجا باقی مانده زراعت نمای پس حوا بزراعت مشغول شد و آن تخمی که حوا کشت و زرع میکرد جو از آن بعمل میآمد پس حضرت آدم از آن تعجب نمود خدای تعالی بسوی او وحی فرمود که چون حوا اطاعت دشمن و شیطان را نمود ما برکت در زراعت او را محو و کعب الاحبار گفته است که در عهد حضرت آدم هر دانه از گندم و جو بقدر تخم شتر مرغی بود درّة نیز در همان کتاب مذکور است که علماء اختلاف نموده اند در اینکه آیا زراعت حبوب و دانها مقدم است بر زرع اشجار یا اینکه زرع و غرس اشجار مقدم میباشد بر حبوب جماعتی گفته اند که زرع حبوب مقدم است بدلیل قوله تعالی و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجا یعنی فرو فرستادیم از ابرها آب بسیار و باران بیشمار را لنخرج اینکه دانها که در زمین است و تخمها که در آن افشانده شده است از زمین بیرون شده و سبز گردد و دلیل دیگر آنکه حبوب قوت و غذاء مردم است و اشجار میوه است و قوت مقدم است بر میوهها و دلیل دیگر آنکه خدای تعالی مقدم داشته است حب را بر نوی در قرآن و گروهی گفته اند که زرع اشجار مقدم است بدلیل قوله تعالی فانبتنا به جنات و حب الحصید درّة قال الله تعالی و جنات الفافا یعنی بستانها و باغستانها که داخل شده است بعضی از اشجار در بعضی دیگر مانند درخت انگور از ابی نعیم نقل شده که گفت حضرت رسول ص انگور را از همه میوهها دوست تر میداشت و انگور باعث تقویت بدن است و انگوری که بعد از دو روز از چیدن خورده شود نفع آن بیشتر است از آنکه در همان روز چیده شود و نیز انگور سفید نفعش زیادتر است از انگور سیاه گویند شخصی در خواب دید که داخل باغی شد و از جمیع میوههای آن باغ خورد مگر از انگور سفید که آنرا نخورد پس تعبیر این خواب را از علماء درخواست نمود گفتند باو که این خواب تو دلیل بر این است که تو هر یک از علوم را دارا خواهی شد سوای علم فرائض را زیرا که جوهر تمام میوهها و بهترین آنها انگور سفید است و علم فرائض نیز جوهر تمام علوم است والله اعلم درّة در کتاب نزهة الناظرین آورده است که یکی از اصحاب حضرت رسول ص جماعتی از اهل یمن را ملاقات کرد و از آنها سؤال نمود که شماها کیانید گفتند ما متوکلون گفت شما دروغ میگوئید بلکه شما متأکلون هستید متوکل آنها هستند که القی حبة فی التراب و توکل علی رب الارباب متوکل آن مرد زارعی است که دانه خود را در صحرا در زمین می پاشد و توکل میکند بر خداوند رب الارباب و گفته شده است که هر گاه مالی را وصیت کنند از برای متوکلین پس آن مال بموجب این وصیت متعلق بزارعین است و بآنها داده میشود درّة در جامع الصالحین است که چون کسی خواهد زراعت کند اول یک مشت از آن تخم در دست گیرد و روی بقبله ایستاده و سه مرتبه بگوید ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون و بعد از آن سه مرتبه بگوید بل الله الزارع و بعد از آن بگوید اللهم اجعله حبا مبارکا و ارزقنا فیه السلامة و بعد از آن تخم را بیفشاند هر کس زراعت کند و یا درخت بنشاند بر هر دانه یا بر هر نهال بگوید سبحان الباعث الوارث هیچیک از آنها خطا نکند و از حضرت پیغمبر ص مروی است که فرمود برادرم عیسی بر شهری گذشت اهل آن شهر شکایت نمودند که میوههای ما را همیشه کرم میزند گفت سببش این است که شما چون درختی مینشانید اول در بیخ درخت خاک میریزید و بعد از آن آب میریزید چنین نکنید بلکه اول آب بریزید و بعد از آن خاک پس ایشان چنین کردند از آن علت نجات یافتند درّة ۱۲ و نیز در آن کتاب است که اگر در مزرعه یا بوستانی بیم آفت کرم باشد این افسون را بر چهار پاره کاغذ بنویسند در میان چهار نی بگذارند و در چهار جانب مزرعه یا بوستان بگذارند از ضرر جانوران ایمن باشند انشاء الله تعالی انما الدواب و الهوام و الحیوانات اخرجوا من هذه الارض و الزرع الی الخراب کما خرج ابن متی من بطن الحوت و الا تخرجوا ارسل علیکم شواظ من نار و نحاس فلا تنتصران الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا فموتوا اخرج منها فانک رجیم فخرج منها خائفا یترقب سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحیها فاخرجناهم من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمة کانوا فیها فاکهین فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین اخرج منها مذؤما مدحورا فلناتینهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة و هم صاغرون و اگر بیم آفت تگرگ در زراعت یا بوستان بوده باشد این صورت را نوشته و در کوزه آب نبیده گذاشته و در چهار جانب مزرعه پنهان کنند باذن الله تعالی آن مزرعه از آفات تگرگ محفوظ و سالم ماند انشاء الله و صورت این است

اللهم لبیک

بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله عقدت بلاء البرد و آفته عن مزرعة فلان من اولاد فلان فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون الم تر ان الله یزجی سحابا ثم یؤلف بینه ثم یجعله رکاما فتری الودق یخرج من خلاله و ینزل من السماء من جبال فیها من برد فیصیب به من یشاء و یصرفه عن من یشاء یکاد سنا برقه یذهب بالابصار سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین نوح نوح نوح اللهم ادفع بلاء البرد من هذه المواضع بحرمة محمد و آله و بحق جمیع المرسلین و الملائکة اجمعین

لؤلؤ لؤلؤة اتجار و تجر بدانکه در میان طرق معیشت بعد از عمل زراعت هیچ حرفه و کسبی در فضیلت و شرافت مانند شغل تجارت نیست چنانچه در زبدة النصایح از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت نموده است که فرمود تجارت کنید که مبارک گرداند حق تعالی بر شما بدرستی که شنیدم از حضرت رسول صلعم که فرمود رزق ده جزء است نه جزء در تجارت و داد و ستد است و یکجزء در غیر تجارت است و حضرت امیر ع فرمودند که هر که تجارت کند و فقه و آداب او را نداند در ربا افتد پس باید که هر گاه تجارت را اختیار کنی آداب و احکام آنرا بوجه شرعی نیکو بدانی اگر چه نادانان بر تو طعنه زنند تا در کسب خود پیوسته برکت یابی و باید که بی صنعت و کسب نباشی که کسب کلید روزی است ~ بیت ~ بیک آموز هر چه آموزی ٭ ور چه باید خواندش بد آموزی ٭ دانش اندوز شو که در دو جهان ٭ نیست بهره ز دانش اندوزی ٭ و روایت است از عمر بن عبد العزیز که گفت که حضرت ابی عبد الله علیه السلام از من پرسید که پسر مسلم در چه کار است گفتم فدای تو گردم او ترک تجارت کرده و رو بعبادت نهاده حضرت فرمودند وای بر او آیا نمیداند که دست از دنیا داشتن و ترک کسب و طلب معاش نمودن دعا مستجاب نمیشود بدرستی که چون آیه مبارکه و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب نازل گردید جمعی از اصحاب حضرت رسول صلعم بعبادت خانها رفتند و ترک طلب دنیا نمودند پس این خبر بحضرت رسول رسید فرستاد ایشان را حاضر نمودند و فرمود با ایشان که چه چیز شما را از کسب معاش باز داشت گفتند که چون حق تعالی کافل روزی ما میباشد بکرما چرا کار کنیم حضرت فرمودند که مشغول کسب و تجارت شوید که حق تعالی مستجاب نمیکند دعای کسی را که سعی در معاش خود نکند پس سعی در طلب معاش لازم است و بهترین وجوه طلب چنانچه آنفا ذکر شد تجارت است بعد از زراعت و تجارت در صورتی باعث برکت و سعه معیشت است که بر طبق آداب شریعت و موافق دستورات حضرت رسالت و فرمایشات اوصیاء آنحضرت بوده باشد که الفقه ثم المتجر از امیر روایت است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون در کوفه بود هر روز صبح[۲] در بازارها گردش میکرد و در سر هر بازاری میایستاد و ندا میکرد که ای گروه تجار دوری کنید از ظلم و ستم و سوگند که اهل دین بر میان مشتریان و انصاف را از دست ندهید و نزدیک به راستگو شوید و کیل و وزن را تمام کنید و شرایط و آداب بیع و شری را بمردمان اهل بازار تعلیم میفرمود و بعد از آن بمنزل شریف مراجعت مینمود از اصبغ بن نباته روایت شده که گفت شنیدم از حضرت امیر المؤمنین ع که بر سر منبر میفرمود که ای گروه مردمان که تجار اید باید که فقه تجارت بدانید و بعد از آن تجارت کنید که بخدا قسم راه ربا در این امت خفی تر است از راه رفتن مور بر کوه صفا و ای مردمان پاکیزه سازید اموال خود را بصدقه بدرستی که تاجر مثل فاجر است و فاجر در آتش دوزخ است الا آنکسیکه آنچه گیرد حق گیرد و آنچه بدهد حق دهد و مروی است که آنحضرت از بازاری میگذشت دید که کثیری گوشت میخرد و بقصاب میگوید بیفزای پس حضرت امیر ع بزبان قصاب فرمود که زیاده کن که برکت آن از برای تو بیشتر است پس ای عزیز بدانکه تجارت نیکو است و در او فواید بسیار است اما کاری است بغایت دقیق و اهل السوق اهل النار در باره ایشان جا است که ملاحظه حلال و حرام نکنند و بدانکه شیطان دشمنی است بغایت قوی پس جان از دست او بسلامت بردن کار متقیان و پرهیزکاران است در نزهة الناظرین روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود بهترین تجارت شما بزازی است و بهترین صنایع شما خرازی و فرمود که اگر اهل جنت تجارت میکردند هر آینه بزازی مینمودند و اگر اهل جهنم تجارت میکردند هر آینه صرافی مینمودند و ابن مسعود گفت که هر مردیکه جلبی را برای تجارت از شهری حمل نموده و بیاورد بشهری از بلاد مسلمانان حسبة لله و طلبا لمرضاته پس بفروشد آنرا بنرخ روز چنین کسی در نزد خدا بمنزله شهید میباشد و ثواب شهدا از برای او خواهد بود و مراد بقول خدای تعالی که و آخرون یضربون فی الارض یبتغون من فضل الله تجار مسافرین اند که از برای طلب رزق و روزی خود سفر تجارت میکنند و نیز از حضرت رسالت صلعم مرویست که فرمود بهترین و پاکیزه ترین کسبها کسب تجاری است که هر گاه سخنی گویند و خبری دهند دروغ نگویند و چون ایشان را امین قرار دهند در امانت خیانت نورزند و چون وعده دهند خلف نکنند و هر گاه بخرند مذمت متاع نکنند و چون بفروشند مدح ننمایند و چون قرضدار شوند در اداء آن تأخیر و مماطله نکنند و چون طلبکار باشند در گرفتن و مطالبه آن سختی ننمایند و ابو اللیث سمرقندی از بعضی حکماء نقل کرده که گفت هر گاه بوده باشد در شخص تاجر سه خصلت پس در هر دو دنیا فقیر و محتاج خواهد بود اول زبانی که از کذب و لغو و سوگند پاک باشد دوم قلبی که از غل و غش و خیانت و حسد صاف باشد سیم نفسی را که مواظب باشد بر جمعه و جماعات و تحصیل علم در بعض ساعات را دارا بوده باشد و اختیار کند رضای حق تعالی را بر غیر آن و غزالی نقل کرده است که تاجر را در روز قیامت با هر که در دنیا معامله کرده بعدد آن اشخاص موقف و محاسبه است و بعضی از بزرگان گفت که یکی از تجار را در خواب دیدم و از او پرسیدم که خدا با تو چه کرد گفت پنجاه هزار صحیفه بر من ارائه دادند که گمان کردم که تمام آنها گناهان من است پس از حضرت حق تعالی خطاب رسید که اینها صحایف معاملات تو است که در دنیا با مردم نموده که نسبت هر کسی صحیفه علیحده که فیما بین خود و او قرار داده ام از اول معاملات تو تا آخر آنها **فروغ ۱ ادبیت** بدانکه بیع و شری را در شریعت مطهره آداب چند است که باید آنها را مراعات و محافظت نمود **اول** آنکه مسائل و احکام تجارتی را که میخواهد اقدام بآن نماید بیاموزد چنانکه در خصال الصالحین است که مروی است که چون کسی خواهد تجارت کند اول مسائل و آداب آنرا بیاموزد و حلال و حرام آنرا بشناسد که در ربوا واقع نشود زیرا که ربا در معاملات خفی تر است از اثر پای مور بر سنگ خاره و ما ملتفت ربوا [illegible] از این

در منع عبادت و ترغیب در کسب عمل تجارت

[۲] شمشیر خود را حمایل مینمود

در ضمن خصلتهای تاجر و بعضی از آداب

ملکوت خواهیم داشت و در نزهة الناظرین از عطار روایت نموده که چون حضرت رسول صلعم باصحاب خود فرمود که اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا عرض کردند یا رسول الله ریاض جنت کدام است فرمود حلقه‌های ذکر است که در آنها مجالس بیان حلال و حرام است که چگونه بخریم و چگونه بفروشیم و چگونه حج و جهاد و صوم و صلوة و غیر اینها از احکام بجای آوریم ادب ۹ هر دیر رفتن ببازار و زود آمدن از آن است چنانچه در نزهة الناظرین است که حضرت رسول صلعم فرمود که مباش تو اول کسی که داخل شود بازار را و آخر کسی که خارج شود از آن زیرا که بازار مقر و مسکن شیطان و محل پرورش نسل و ذریه او است و بعضی از صحابه حضرت رسول صلعم میگفت اینکه مکروه تجار فرا دهید اول روز خود تان را از برای تحصیل امور آخرت خودتان و از آن به بعد کار کنید برای دنیای خود و غزالی گوید که صلحاء پیشینان اول روز و آخر روز را از برای عمل آخرت خود و میان روز را تجارت میکردند پس فروختن نمیشد در بازار از ایشان هیچ طعامی از آش و کله پاچه و کوسفند و غیره در وقت صبح مگر با اطفال و کفار اهل ذمه زیرا که در اوقات صبح همه در مساجد و معابد مشغول عبادت بودند و در خبر است که ملائکه صحیفه اعمال را در اول روز و آخر روز بآسمان می برند هرگاه در آن ذکری و عمل خیری بوده باشد سبب شود کفاره گناهانی که بنده در میان روز مرتکب شده باشد و از معاذ بن جبل و عبدالله بن عمر مروی است که ابلیس لعین بر پسر خود زلنبور گوید که تو را گماشته‌ام بر اسواق و بازارها برو با لشکر و نفر خود و زینت بده از برای اهل بازار دروغ و سوکند و مکر و خدعه و فریب و تقلب و خیانت را و بوده باش تو ملازم آنکسی که اول داخل بازار شود و آخر از همه خارج شود ادب ۱۰ مراعات عدل و انصاف در معامله نمودن است چنانکه غزالی در کیمیای سعادت بعد از آنکه آداب و شروط معاملات شرعیه را من حیث الفقاهه بیان کرده است گفته است بدانکه آنچه ما گفتیم شرط درستی و صحت معامله بود در ظاهر شرع و بسیار معامله است که حکم بصحت آن میشود ولکن آنکس در لعنت خدای تعالی بود و آن معامله است که در آن رنج و زیان مسلمانان بود و این دو قسم بود یکی عام و یکی خاص اما آنکه عام بود دو نوع است اول احتکار است و محتکر ملعون است و محتکر آن بود که طعام بخرد و بنهد تا گران شود آنگاه بفروشد حضرت رسول صلعم فرموده که هر که چهل روز طعام نگاه دارد خدای تعالی از وی بیزار است و وی از خدا بیزار است و فرمود که هر که طعام بخرد و بشهری برد و بنرخ وقت بفروشد همچنان بود که بصدقه داده باشد و در روایت دیگر است که همچنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و حضرت علی ع فرمود که هر که طعام را نگاه دارد و نفروشد دل او سیاه گردد و آنحضرت را خبر دادند از طعام محتکری بفرمود تا آتش در آن طعام زدند و بعضی از سلف کشتی طعامی بدست وکیل خود داد و از واسط ببصره فرستاد تا بفروشد وکیل چون به بصره رسید آن طعام در آنجا سخت ارزان بود پس وکیل یک هفته در آنجا صبر کرد تا باضعاف آن فروخت و بنوشت که من چنین کردم آن شخص در جواب بوکیل نوشت که ما بسود اندک قناعت کرده بودیم با سلامت دین تو نبایستی که چنین کنی و دین ما بعوض سود بسیار بدهی و این که تو کردی جنایتی عظیم بود و باید که جمله مال مرا در کفاره این کار بصدقه دهی و نه همانا که باز هم از شومی این کار دست بسر برهیم و بدانکه سبب تحریم احتکار ضرر رسیدن بر خلق است که قوت قوام آدمی است چون میفروشند مباح است همه خلق را خریدن چون یکی کس بخرد و در بند کند دست همه از آن کوتاه باشد و چنان باشد که آب مباح را در بند کند تا خلق تشنه شود و بزیادت بخرند و این معصیت در خریدن طعام هست اگر با این نیت نگاه دارند اما دهقانی که او را طعامی باشد از خود خاص وی است هر گاه که خواهد بفروشد و بروی واجب نبود که زود بفروشد لیکن او نیز اگر تأخیر نکند اولی بود و اگر در باطن او را رغبتی باشد که گران شود این رغبت مذموم است و بدانکه احتکار در داروها و چیزهائیکه نه قوت بود و نه حاجت بان عام باشد حرام نیست اما در قوت حرام است و آنچه که نزدیک بقوت باشد چون گوشت و روغن و امثال آن در این خلاف است صحیح آنستکه که خالی از کراهت نبود لکن باید که قوت نرسد و نگاهداشتن قوت نیز آن وقت حرام بود که طعام تنگ بود اما وقتی که فراوان باشد و هر که خواهد بخرد خریدن آسان بود نگاهداشتن آن حرام نباشد زیرا که در آن در این حال ضرری بر خلق نباشد جماعتی گویند که در این وقت نیز حرام بود و صحیح آنکه مکروه است زیرا که همیشه در انتظار گرانی بوده باشد و رنج مردم را منتظر بودن مذموم است و علماء سلف مکروه دانسته‌اند دو نوع از تجارت را یکی طعام فروختن و دیگر کفن فروختن که در انتظار رنج مردمان و مرگ ایشان بودن مذموم است و دو نوع پیشه را نیز مذموم داشته‌اند قصابی که دل را سخت کند و زرگری که آرایش دنیا کند و در نزهة الناظرین در فصل احتکار گوید که آن حرام است در اوقات و بعضی گفته‌اند مکروه است و معنی احتکار آنستکه طعام را در هنگام غلا و گرانی بخرد و نگاه دارد تا گرانتر بفروشد و باکی نیست که بخرد در هنگام رخص و فراوانی تا بفروشد در هنگام غلا و گرانی و نیز باکی نیست که بخرد غله را در هنگام غلا از برای نفقه خود و عیال خود و بعد ما زاد از نفقه اش در حین غلا بفروشد و همچنین باکی نیست که نگاه دارد قوت را که از ملک و ضیاع خودش حاصل شده تا زمانی که گران شود آنگاه بفروشد و بهتر آنستکه زاید بر قدر کفایت خود را بفروشد و نگاه ندارد حضرت رسول فرموده است بد بنده است محتکر اگر خدا نرخ را ارزان کند مهموم و محزون گردد و اگر گران شود خوشحال گردد و در روایت دیگر است که اگر بشنود ارزان شده بدحال شود و اگر بشنود گران شده فرحناک گردد از ابو اللیث سمرقندی از حضرت رسول روایت است که فرمود رساننده قوت و حامل آن از برای مردم مرزوق است و محتکر و حبس کننده آن ملعون است

و نیز از آنحضرت روایت نموده است که فرموده اند که ارزانی و گرانی دو لشکرند از لشکرهای خدای تعالی که نام یکی از آنها رغبت است و نام دیگری رهبت پس هر گاه اراده نماید خداوند که ارزان نماید قوت بندگان خود را فرا دمید رهبت را در دلهای مردان پس خارج میکنند آنرا از دست خود و بمردمان میفروشند پس ارزان و فراوان شود و هر گاه اراده خدای تعالی بگرانی آن تعلق گیرد پس فرا دمید رغبت را در قلوب مردان پس نگاه میدارند قوت خلق را در نزد خود و نمیفروشند پس گران میگردد قیمت آن **نوع دوم** از ظلم عام دادن پول قلب و ناسره است بمردمان در معاملات زیرا که اگر ندانند و نفهمند انکس که آن پول را می ستانند که قلب است پس دهنده آن بروی ستم کرده باشد و اگر دانند باشد که او نیز باید بدیگری تلبیس کند و آن دیگر بر دیگری هم چنین تا دور کار در ازی در دست ها بماند و تمام آن مظلمه ها بر آنکس باشد که چنین پولی را در معامله اول خرج کرده از این راه است که یکی از بزرگان گفته است که یکدرم پول قلب دادن بمردم بدتر است از صد درم دزدی زیرا که گناه دزدی در همان وقت برسد و گناه این باشد که پس از مرگ باشد و بد بخت کسی است که بمیرد و گناه او نمیرد و باشد که صد سال و دویست سال بماند و او را در قبر بدین سبب عذاب نمایند که اصل آن از دست او رفته باشد **و** اکنون در زر و سیم قلب چهار چیز را باید دانست **اول** انکه چون پول قلب در دست آید باید که او را در چاه انداخت و نشاید که بکسی دهد هر چند بگوید که این درم ناروا است زیرا که شاید انکس بدیگری تلبیس کند و مظلمه اش بماند **دوم** انکه واجب باشد بر بازاری که علم نقد بشناسی را بیاموزد تا بشناسد که خوب کدام است و بد کدام نه از برای انکه خود بستاند بلکه از برای انکه بغلط بکسی ندهد و زبان مردم را سبب نباشد و حق مسلمانان را بزیان نیاورد و هر که نیاموزد و بغلط از دست وی برود عاصی بود زیرا که طلب علم در هر معامله که بنده بآن مبتلا باشد واجب است **سیم** آنکه اگر پول قلب بستاند باین قصد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده رحم الله امرءً اسمل القضاء و سمل الاقتضاء یعنی رحمت کند خدا کسی را که سهل و آسان کند در اداء و در باز گرفتن نیکو بود و لیکن بآن عزم بگیرد که در چاه افکند و نشاید که گرفتن بقصد خرج کردن هر چند بگوید که این پول ناروا است **چهارم** انکه زیف و ناروا آن پولی است که در آن هیچ زر و سیم نبود اما انکه در آن زر و نقره باشد و لیکن ناقص بود آنرا واجب نیست که در چاه افکند بلکه اگر آنرا خرج کند دو چیز واجب است یکی انکه بگوید و پوشیده ندارد و دیگر انکه بکسی دهد که بر امانت و اعتماد دارد که او نیز بر دیگری تلبیس نمیکند پس اگر داند که او خرج کند و نگوید پس همچنان بود که انگور فروشد بکسی که داند خمر خواهد کرد یا سلاح بکسی فروشد که داند راه زنی خواهد نمود و این حرام بود و از جمیع دشواری که در امانت در معامله هست پیشینیان چنین گفته اند که بازرگان با امانت فاضل تر از عابد است **و قسم دوم** که ظلم خاص است جز بر آنکس نبود که معامله با او است و هر معامله که از آن ضرری حاصل آید ظلم بود و حرام باشد و مؤمن کسی است که در معاملات خود هیچ وجه ضرر و ظلم را در حق غیر روا ندارد حتی انکه هر گاه غفلةً هم چنین معامله واقع شده باشد بعد از تنبه جبران و تدارک نموده و برائت ذمه حاصل کند تا انکه پیشینیان از مؤمنین کامل الایمان همین نحو سلوک مینموده اند چنانچه از یکی از غازیان و مجاهدین فی سبیل الله **حکایت** شده است که گفته وقتی در یکی از غزوات سوار بر اسب خود بودم و بر کافری حمله نمودم که او را بقتل رسانم هر چند که بران اسب هی زدم و سعی کردم که خود را بان کافر برسانم قدم از قدم بر نداشت تا انکه آن کافر بمن نزدیک شد پس ثانیا حمله نمودم باز مرکب من در رفتن کوتاهی نمود مرتبه سیم حمله نمودم و سعی کردم که خود را باو رسانم اسب برگشت و از آن کافر دور شدم و بر کشتن او موفق نشدم و چنین رفتاری هیچ وقت از آن اسب مشاهده نکرده بودم پس از جنگ برگشتم در حالتی که محزون و غمگین بودم و بواسطه مشاهده چنین خوی از اسب خود بر خلاف عادت او و فوت قتل آن کافر از من بان جهت در گوشه سر بزیر و دل شکسته نشستم و سر خود را بر ستون خیمه گذاشتم و اسب در نزد من ایستاده بود و در همان حال خوابم ربود در عالم خواب دیدم که آن اسب بسخن در آمد و با من خطاب کرد که تو سه بار بر آن کافر حمله نمودی بقصد انکه او را بکشی و مرا زدی و غمگین نمودم زیرا که در روز گذشته علوفه که تو برای من خریدی پول قلب ناروا را در اداء آن تسلیم بایع داشتی بخدا قسم که با چنین حالتی نخواهد شد که من از تو فرمان برم هیچ وقت این نمیشود پس من از فزع و هراس از خواب بیدار شدم و در همان وقت بنزد علاف رفتم و آن پول قلب را از او گرفتم و در عوض دراهم صحیح باو تسلیم داشتم **و بالجمله** مؤمن و مسلمان آنستکه هر چه را که روا ندارد باو کنند او نیز با هیچ مسلمان نکند که هر که بمسلمانان چیزی پسندد که خود را نپسندد ایمان او تمام نباشد **و اما** تفصیل انکه ظلم خاص در معاملات واقع نشود چهار چیز است **اول** انکه متاعی را که میخواهد بفروشد از برای مشتری آنرا مدح و ثنا نکند زیاده از انکه هست زیرا که این هم دروغ باشد و هم تلبیس و ظلم باشد بلکه ثناء راست نیز نکند چون که خریدار میداند بی گفتن وی و آن گفتن او بیهوده بود و ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید از هر سخنی که بگوید خواهند پرسید که چرا گفتی و انگاه چون بیهوده گفته باشد هیچ عذرش نباشد و باید سوگند نیز نخورد زیرا که سوگند اگر دروغ بود از کبائر است و اگر راست باشد برای کاری خسیس نام خدای تعالی را بردن بی حرمتی بود و در خبر است که وای بر بازرگان از لا والله و بلی والله و وای بر پیشه وران از فردا و پس فردا **و** نیز در خبر است که هر که متاع خود را نیکو کند ترویج کند حق تعالی در روز قیامت بروی ننگرد و پیشینیان از بزرگان در ترک ثنای متاع در هنگام معامله نهایت دقت نموده اند چنانچه از یونس بن عبید حکایت شده است که او خز میفروخت و ابدا از برای مشتریان توصیف نمیکرد یک روز در دکان بود و جامه دان را گشود که معامله کند پس شاگرد او در آن حین گفت که یارب از جامه های بهشت مرا کرامت کن پس یونس جامه ها را در هم بپیچید

در بیان خرج کردن پول قلب در معامله

در اجتناب از ظلم خاص

و خرنفروختن از ترس اینکه مبادا که این سخن از شاگردنهای بر متاع او باشد دوم اینکه هیچ عیب متاع را از خریدار پنهان ندارد و همه عیوب
انرا بتمامی و راستی باو بگوید و اگر پنهان دارد غش کرده باشد و از نصیحت دست باز داشته باشد و ظالم و عاصی بود و هرگاه دو روی بهتر
ترا زجامه را بر خریدار عرضه بدارد و یا متاع را در جای تاریک عرض کند تا نیکو تر نماید یا پای نیکوتر از کفش را بر خریدار عرضه کند ظالم و عاصی
خواهد بود روزی حضرت رسول صلعم بر مردی گذشت که گندم میفروخت و دست در میان گندم کرد تر بود فرمود این چیست از مرد گفت
که اب رسیده است و تر شده حضرت فرمود پس چرا بیرون نکردی و بخریدار اظهار ننمودی من غشنا فلیس منا هر که غش کند از ما نیست و مردی
شتری بسیصد درم بفروخت و پای او عیبی داشت واثلة بن الاسقع که از صحابه بود انجا ایستاده بود پس غافل ماند و چون بدانست از پی
خریدار برفت و باو گفت که پای این شتر که تو خریدی عیبی دارد ان مرد خریدار باز امد و سیصد درم خود را از بایع باز ستد بایع گفت چرا فتنه
و این سخن بخریدار گفتی و بیع را بر من تباه کردی گفت برای انکه از حضرت رسول صلعم شنیدم که میفرمود حلال نیست که کسی چیزی بفروشد
و عیب انرا پنهان دارد و حلال نیست دیگری را که داند و نگوید و گفت رسول صلعم از ما بیعت گرفته است بر نصیحت مسلمانان و شفقت نگاه داشتن
با ایشان و پنهان داشتن عیب از نصیحت نبود و بدانکه چنین معامله که عیب متاع پوشیده ندارد بغایت دشوار و از مجاهدات بزرگ بود و
بلا و چیز اسان بود یکی انکه متاع را با عیب نخرد و اگر بخرد در دل گذراند که بگوید و اگر بروی تلبیس کرده باشد بداند که ان زیانی است که او را افتاده
پس او بر دیگری نیفکند و چون خود لعنت میکند کسی را که با او تلبیس کرده وی خود را در لعنت نیفکند و اصل انست که بداند دو زر بر تلبیس زیاده
نگردد بلکه برکت از مال برود و برخورداری نباشد و هر چه از عیاری و طراری و دزدی و کیسه بری بدست اورده باشد یکبار
واقعه افتد که همه بزیان رود و مظالمش بگردن او بماند و مانند ان مرد باشد که همیشه اب در شیر میکرد و بمردم میفروخت یکروز سیلی
امد و گاو او را ببرد پس کودک او گفت که ان ابها که خورده در شیر میکردیم یکبار جمع شده و سیلی شد و گاو ما را ببرد و حضرت
رسول صلعم فرمود که چون در معامله خیانت راه یافت برکت رفت و معنی برکت ان باشد که کسی مال اندک دارد و او را از ان برخورداری
بود و بسیار کس را از ان راحت بود و خیر بسیار از ان پدید اید و کسی بود که مال بسیار فراوان دارد و ان مال سبب هلاک وی گردد
هم در دنیا و هم در اخرت هیچ برخورداری از ان نبود پس باید همیشه طالب برکت بود نه زیادتی مال و برکت در امانت باشد بلکه
زیادتی مال نیز در امانت بود که هر که بامانت معروف گردید همه کس در معاملت او رغبت کنند و سود او بسیار گردد و چون کسی بخیانت
مشهور شد همه مردم از وی حذر نمایند و از معاملت احتراز جویند و دیگر انکه بداند که مدت عمر او صد سال بیش نخواهد بود و اخرت
را نهایت نیست چگونه روا دارد که عمر ابدی خود را برای زیادتی سیم و زر در این چند روزه مختصر بر خود بزیان اورد و همیشه باید
که این معنی را در دل گذراند تا انکه طراری و خیانت در دل او شیرین نگردد حضرت رسول فرمود که مردم در حمایت لا اله الا الله
هستند تا انگاه که دنیا را بر دین مقدم بدارند در ان هنگام چون این کلمه گویند حق تعالی فرماید دروغ میگویید و راست نگویید سیوم
هستند انکه در بیع غش و خیانت نکردن فرض و واجب است در همه کسبها و پیشه ها فرض است و کار قلب کردن حرام است مگر انکه
پوشیده ندارد از احمد حنبل از رفو کردن جامه پرسیدند گفت جایز نباشد مگر کسی را که برای پوشیدن رفو کند نه برای فروختن
و هر که رفو کند برای تلبیس عاصی بود و مزدش حرام باشد سیوم انکه در مقدار و وزن هیچ تلبیس نکند و راست بسنجد که حق تعالی
فرماید ویل للمطففین وای بر کسانیکه چون دهند کم سنجند و چون ستانند زیادت سنجند و سلف را عادت بود که چون بستدندی
نیم حبه کم ستانیدی و چون دادندی نیم حبه زیادت دادندی و گفتندی که این نیم حبه حجابیست میان ما و اتش دوزخ که ترسیدندی
راست نتوانند سنجید و گفتند که ابله انکسی است که بهشتی که پهنای او بمقدار هفت اسمان و زمین بود به نیم حبه بفروشد و ابله کسی
بود که برای نیم حبه طوبی را بویل بدل کند و هرگاه حضرت رسول چیزی بخریدی به غلام خود میفرمود که بسنج و چرب بسنج و فضیل
خود را دید که دیناری میسنجید که بکسی دهد و غبار و زنگی که در نقش ان بود پاک میکرد گفت ای پسر تو را این کار از دو حج و عمره بهتر است و
پیشینیان گفته اند که صاحب دو ترازو که بیکی بدهد و بیکی بستاند از فساق بدتر است و هر ترازو که چون کرباس بپیماید چون بخرد سست
کیرد و چون فروشد کشیده و محکم دارد از این جمله است و هر قصابی که استخوان با گوشت بسنجد که عادت نبود او نیز از اینها خواهد بود و هر که
غله فروشد و در ان خاکی زیاده از عادت باشد او هم از این جمله باشد و این همه حرام است بلکه انصاف در همه معاملات با خلق واجب
بود و هر که سخنی بگوید که اگر بشنود مثل انرا بگراهت شنود دروغ کرده باشد در معیار دادن و ستدن و از این بیان برهد که هیچ چیز خود را از برادر
خود بیش ندارد در هیچ معامله و پیدا بودن این مقام صعب و دشوار باشد این را اماست که حق تعالی میفرماید و ان منکم الا واردها کان علی
ربک حتما مقضیا هیچ کس نیست که نه او را بر دوزخ گذار است الا هر کسی براه تقوی نزدیکتر بود زودتر خلاص یابد و شیخ ابو الفتوح رازی
در تفسیر خود اورده است در ذیل سوره مبارکه تطفیف از عبدالله بن عباس که گفت سبب نزول ایه شریفه ویل للمطففین این
بود که چون حضرت رسول صلعم بمدینه طیبه امد اهل مدینه در باب کیل و وزن بغایت خبیث بودند خدای تعالی این ایه را فرستاد و
قرطبی گفت که معاملان مدینه بیع و تجارت ایشان بشکل قمار بود با انواع که انها که ایشان را بود و نام همها ان در نزد ایشان
منابذه و ملامسه و مخاطره بود حضرت رسول صلعم بیازار امد و این ایه را بر ایشان خواند و سدی گفت که حضرت رسول صلعم بمدینه
امد و مردی بود که کنیت او ابو جهینه بود دو صاع داشت یکی فزاینده و یکی کم یکی زیادت بستدی و بیکی ناقص بدادی خدای تعالی

ایه درحق او فرستاد و گفت وای بر آنان که کم سنجند و کم پیمایند چون بمردمان دهند و چون از ایشان بستانند تمام بستانند عبد الله بن عباس روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه وآله که فرمود پنج چیز بپنج چیز گفتند کدام است آن پنج چیز که به پنج چیز باشد حضرت فرمود که هیچ قوم نباشد که نقض عهد کنند الا آنکه خدای تعالی دشمن را بر ایشان مسلط نماید و فواحش هیچ قوم ظاهر نشد الا آنکه فقر بر ایشان مسلط شود و هیچ قوم نباشد که عادت کنند کم سنجیدن و کم پیمودن را الا آنکه خدای تعالی نبات را از ایشان منع کند و هیچ قوم نباشد که منع زکوة کنند الا آنکه خدا باران از ایشان منع کند مالک دینار گفت که مرا همسایه بود بیمار شد و من بعیادت او رفتم او در حالت نزع بانگ میزد و میگفت دو کوه از آتش وصل من میکنند گفتم ای مرد این چه حالت است این خیال است که تو میکنی یا هذیانی است که تو میگوئی گفت نه بلکه حقیقت است و این از آنجا است که مرا دو مکیال بود یکی ناقص و یکی زاید بزیاده بستدمی و بناقص بدادمی اینکه می بینم جزای آنست من دیدم عکرمه گفت که گواهی میدهم هر کیالی و وزانی از اهل دوزخ است گفتند چنین است زیرا که پسر تو هم کیال و هم وزان است گفت دوزخی است اصمعی گوید از اعرابی شنیدم که میگفت مروت جمع نشد از آنکس که مروت او در سر مکیال و چشمه ترازو باشد و شاعر در این معنی گوید ما للتجار وللسماح وانما * نبتت لحومهم من القیراط * و دیگری گوید خذوا اموال التجار وسوقوهم * الی وقت فانهم لئام * ولیس علیکم فی ذاک اثم * فان جمیع ما جمعوا حرام * و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون از حکومت فارغ شدی ببازار کوفه درآمدی و گفتی یا ایها الناس اتقوا الله واوفوا الکیل والمیزان بالقسط ولا تبخسوا الناس اشیاءهم نقلست که روزی ببازار آمد مردی را دید زعفران میکشید و بنگریست دید که ترازوی او راست نیست پس آنجناب زعفران از کفه ترازوی او بریخت و گفت اول کفه ترازوی خود را راست کن آنگاه اگر خواهی چرب سنجی بکن و عبد الله بن عمر بر مردی گذشت که چیزی می کشید و کم میکشید گفت از خدای بترس و انصاف بده در این بودن که فردای قیامت مطففان را بایستانند تا عرق و لجام بر سر ایشان کشند چهارم آنکه در نرخ متاع هیچ تلبیس نکند و پوشیده ندارد که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود از آنکه پیش کاروان روند و نرخ شهر از ایشان پنهان دارند تا جنس ایشانرا ارزان بخرند و هرگاه چنین کنند صاحب کالا را میرسد که فسخ بیع کند و نهی کرده است از آنکه غریبی وارد شهر شود و متاع بشهر آورد و از آن بود کسی گوید که نزد من بگذار تا بعد از این گران تر شود بفروشم و نهی کرده است از آنکه خریداری کند جنس را به بهای گران تا دیگران پندارند که راست میگوید و بزیاده بخرند و هرگاه با صاحب متاع ساختگی کرده باشد تا کسی فریفته شود و آن جنس را بخرد چون خریدار بفهمد پس او را میرسد که فسخ بیع نماید و این عادت است که در بازار جنس را در محل فروش نهند و کسانیکه قصد خریداری ندارند بر بهاء آن میافزایند تا دیگران فریفته شوند و آن متاع را بخرند و این کار فعل حرام باشد و روا نبود و همچنین روا نبود که جنس را از ساده دلی بخرند که بهاء آن نداند و ارزان فروشد یا آنکه بتسلیم دلی فروشند که نداند و گران بخرد هرچند فتوی بر آنست که بیع ظاهرا صحیح است و لکن چون حقیقت کار را روی پنهان دارد گناه کار و تبه کار شود نقلست که یکی از سوداگران در بصره بود غلام او از شهر سوس نامه باو نوشت که امسال شکر را آفت افتاده پیش از آنکه دیگران بدانند باید که شکر بسیاری بخری پس شکر زیادی خرید نمود و بوقت خویش بفروخت و سی هزار درهم سود کرد پس با خود اندیشه کرد که با مسلمانی غدر و مکر نمودم و آفت شکر را از وی پنهان داشتم و این چنین روا نباشد پس آن سی هزار درهم را برگرفت و نزد بایع شکر برد و گفت این مال تو باشد پرسید چرا مال من باشد قصه باوی گفت بایع شکر گفت که من ترا بحل کردم چون بخانه خود مراجعت کرد شب را با خود اندیشه نمود که شاید این مرد از شرم این را بمن گفته باشد و من با او مکر کرده باشم پس روز دیگر باز آن بها را نزد او برده و با او در آویخت و اصرار کرد تا سی هزار درهم را از وی باز ستد و همه را باو تسلیم نمود و برگشت و دیگر آنکه تاجر باید بداند که متاع را هرچه خریده راست بگوید و هیچ تلبیس نکند و نیز اگر جنس را عیبی حاصل شده باشد بخریدار بگوید و همچنین اگر جنسی را گران خریده بواسطه آنکه بایع با او دوست یا خویش بوده و در خریداری با او مسامحه نموده و باین سبب گران خریده باید بمشتری بگوید و کم ارزان خریده باشد و اکنون نرخ متاع تغییر کرده باشد نیز باید بگوید و تفصیل این بسیار است و بازاریان در این باب بسیار خیانت کنند و ندانند که آن خیانت باشد و اصل آنست که هر نوع بیعی که اگر کسی با او کند بر خود روا ندارد او را نیز نشاید که با دیگران چنان کند و همین را همیشه معیار کار خود قرار دهد درّة بیضاء ولؤلؤة مستنیرة بدانکه احسان در معامله با مسلمانان و نیکوکاری با ایشان از علامات کمال ایمان است و آنچه تا کنون از آداب معاملات ذکر نمودیم از لوازم مراعات نمودن عدل در معاملات بود که شخص معامل بسبب آن از ظلم بر دیگران برهد و اکنون نبذی از وجوه احسان و نیکوکاری در معامله و بازرگانی را از برای فوز بسعادت دو جهان [illegible] روحان و برادران ایمانی میشماریم تا فواید کلام در این مقام تمام و عوائد آن عام بوده باشد که کیمیای سعادت [illegible] که در معامله بر عدل اقتصار کند سرمایه نگاه داشته باشد و چنین اما سود در احسان باشد و عاقل آن باشد که سود را بخرد و نگذارد در هیچ معامله و احسان و نیکوکاری آن بود که معامل را از آن نفعی باشد و بر او واجب نبود و درجه احسان بشش وجه حاصل آید اول آنکه سود بسیار روا ندارد که اخذ کند اگرچه خریدار بآن راضی بوده بسبب حاجتی که او را بآن متاع بوده باشد سری سقطی [illegible] و روا نداشتی که ده نیم بیش سود کند یکبار بشصت دینار بادام خرید پس بهای بادام گران شد دلالی از وی طلب کرد و گفت بفروش بشصت و سه دینار گفت بهای آن امروز نود دینار است گفت دل بر آن راست کرده ام که بزیاده از ده نیم نفروشم روا ندارم که نقض این عزم کنم پس دلال گفت که من نیز روا ندارم که متاع ترا بکم بفروشم نه دلال فروخت و نه سری سقطی بزیاده راضی شد درجه احسان

در ترک تطفیف و کم فروشی

در معنی احسان در معامله و نیکوکاری

و محمد بن

و محمد بن المنکدر از بزرگان بوده است و دکاندار بود و جامه چند داشت که بهای بعضی ده دینار و بعضی پنج دینار بود روزی شاگرد او در وقت غیبت وی از آنجامه پنج دیناری یکی را بده دینار با اعرابی بفروخت چون باز آمد و از آن قضیه با خبر شد همه روز در طلب اعرابی بگشت تا او را یافت گفت این جامه بیش از پنج دینار نیرزد اعرابی گفت من رضا دادم گفت من چیزی که خود نپسندم هیچ مسلمانی را نمی پسندم یا بیع را فسخ کن و یا پنج دینار از من بستان یا آنکه بیا تا جامه بهتر بتو دهم اعرابی پنج دینار گرفت و برفت پس از کسی پرسید که این مرد کیست گفتند محمد بن المنکدر است اعرابی گفت سبحان الله این همان مردی است که هرگاه در بادیه باران نیاید و با استسقا رویم تا نام بر زبان بریم باران آید و سلف را عادت این بوده که سود اندک کنند و معامله بسیار و این را مبارک تر دانسته اند تا انتظار سود بسیار و حضرت علی مرتضی ع در بازار کوفه میگردید و میگفت که ای مردمان سود اندک رد مکنید که از بسیار بیفتید و از عبدالرحمن بن عوف پرسیدند که سبب توانگری تو چیست گفت سود اندک را رد نکردم و هر که از من حیوانی خواست نگاه نداشتم و بفروختم در یک روز هزار شتر بفروختم بسر مایه و بیش از هزار زانو بند سود نکردم که هر یک درمی ارزید و درم علف روز از ایشان و آن هزار درم مرا سود بود دوم آنکه کالا و جنس درویشان را گران تر بخرد تا ایشان شاد شوند چون ریسمان بیوه زنان و میوه از دست کودکان و درویشان که باز پس آمده باشد که این مسامحه از صدقه فاضل تر بود و هر که چنین کند دعای حضرت رسول ص بوی رسد که فرموده رحم الله امرءا اسهل البیع و سهل الشری یعنی خدا رحمت کند آن مردی را که آسان کند فروش را و آسان کند خرید را اما از توانگران کالا بغبن و گرانی خریدن نه مزد بود و نه سپاس و ضایع کردن مال بود بلکه مماکسه و سخت گیری و از ایشان خریدن از آنان اولی تر بود حضرت امام حسن و امام حسین ع جهد میکردند که هر چه خرند از این بخرند از ایشان پرسیدند که در روزی چند هزار درم میدهید و بدین مقدار جزئی چرا چندین مکاس و دقت و سختگیری مینمائید در جواب گفتند که آنچه دهیم در راه خدا میدهیم که بسیار در آن اندک بود اما غبن پذیرفتن در بیع نقصان عقل و تضییع مال باشد سیم در طلب کردن و احسان در آن بر سه گونه بود یکی بعضی کم کردن دیگر آنکه شکسته و نقدی که بدتر بود گرفتن سیم مهلت دادن در اداء آن حضرت رسول فرمود رحمت خدای بر کسی باد که داد و ستد آسان کند و گفته هر که آسان گیرد خدای تعالی کارهای او را بر وی آسان کند و هیچ احسان بیش از مهلت دادن درویش نبود و اما اگر ندارد مهلت دادن واجب بود و آن از جمله عدل باشد که واجب است نه از قبیل احسان اما اگر دارد و لکن تا چیزی بزیان نفروشد یا چیزی را که بآن حاجتمند است نفروشد نتواند اداء ثمن نماید در این صورت مهلت دادن آن از احسان باشد و از صدقه های بزرگ باشد و حضرت رسول ص فرموده اند که در قیامت مردی را بیاورند که بر خود ظلم کرده باشد در دین و در دیوان عمل او هیچ حسنه نباشد پس او را گویند که تو هیچ حسنه نکرده باشی گوید نکرده ام مگر آنکه شاگردان خود را میگفتم که هر که را بر من وامی است و معسر است و از اداء آن عاجز است او را مهلت دهید و با او مسامحت کنید حق تعالی گوید پس تو نیز امروز معسر و درمانده هستی و ما اولی تریم که با تو مسامحت کنیم پس باین جهت او را خدای تعالی بیامرزد و در خبر است که هر که وامی بکسی دهد تا مدتی هر روزی که مهلت دهد او را صدقه باشد و چون مدت بگذرد هر روزی که پس از آن او را مهلت دهد همچنان باشد که آن همه مال بصدقه داده باشد و در سلف کسانی بودند که نخواستند که وام ایشان را پس دهند که تا هر روزی ایشان را بجمله آن مال صدقه نویسند حضرت رسول ص فرمود که بر در بهشت نوشته دیدم که هر درمی صدقه بده درم است و هر درمی وام بر هیجده درم است و این بسبب آنستکه وام نکند الا حاجتمند اما صدقه باشد که بدست محتاج نیفتد چهارم در اداء دین است و احسان در این آنستکه خود در صورت تمکن در دادن آن شتاب کند که بتقاضا و مطالبه حاجت نیارد و از نقد آنچه نیکوتر باشد بطلبکار بدهد و بدست خود برساند و بخانه صاحب حق برد چنانچه او را کس نباید فرستاد که در خبر است که بهترین شما آنکسی است که وام خود نیکوتر گذارد و در خبر است که هر که وامی کند و در دل گیرد که نیکو گذارد حق تعالی چند فرشته بروی موکل نماید تا او را نگاه دارند و در حق او دعا میکنند تا وام او گذارده شود و اما اگر بتواند که وام گذارد و در اداء آن یکساعت تاخیر کند بی رضای صاحب مال ظالم و گناهکار خواهد بود اگر بنماز و یا روزه مشغول شود و یا بخواب رود در میان همه اینها در لعنت خدا بود و این معصیتی بود که اگر خفته باشد بر او نویسند و شرط توانائی و تمکن نه آنستکه با وجه نقد داشته باشد بلکه اگر چیزی تواند فروخت و نفروشد عاصی باشد و اگر نقد بد را نیز عوض بدهد که صاحب حق بکراهیت ستاند عاصی بود و تا رضا و خوشنودی او حاصل نکند از مظلمه او نرهد و این از گناهان بزرگ است و مردم آن را آسان گیرند پنجم آنکه با هر که معامله کند که از کرده پشیمان شود اقالت و فسخ نماید که حضرت رسول ص فرمود که هر که بیعی را فسخ کند و ناکرده انگارد خدای تعالی نیز گناهان او را ناکرده انگارد و این واجب نیست لیکن ثواب عظیم دارد و از جمله احسان است ششم آنکه فقراء و درویشان را به نسیه چیزی فروشد اگر چه اندک باشد بعزم آنکه تا هنگامی که ندارند از ایشان باز نخواهد و اگر تنگدست بمیرد او را بحل نموده و از حق خود درگذرد و در سلف کسانی بودند که ایشان را دو دفتر بود که در یکی نامهای مجهول بود که همه فقراء و درویشان بودند و نبودی که هیچ نام نمی نوشتند تا اگر بمیرد کسی از ایشان چیزی نخواهد و این قوم را از جمله خوبان و بهترینان ندانستندی بلکه بهترین آنجماعتی را دانستندی که هیچ دفتر و یادداشتی نداشتند از برای نام درویشان بلکه اگر باز میدادند میگرفتند و اگر نه طمع از آنان بریده داشتند که اهل دین در معاملات چنین بوده اند و درجه هر دو از دین در معاملات دنیاوی معلوم و ظاهر

در آنکه متاع فقراء را بگران باید خرید

در آنکه با فقراء و درویشان نسیه باید داد

کرد که هر که با تو بفروشد بگذارد شبهه نا که برای دین او و از جمله مردان دین است **باقوتر سوقیه** بدانکه چون اغلب معاملات
در سوق و بازارها واقع میگردد لذا مناسب است که بعضی از آداب دخول و خروج در بازار و آداب خریدن بعضی از متاع‌ها بیان کرده
در زبده النصایح اورده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که اعرابی نزد حضرت رسول صلعم آمد و از آن بزرگوار سؤال کرد که یا رسول الله
بهترین بقعه‌ها در روی زمین کدام است و بدترین آنها کدام است حضرت رسول صلعم فرمود که بدترین بقعه های روی زمین بازارها است
زیرا که آن میدان شیطان است کرسی خود را گذاشته و ذریهٔ خود را در آن پراکنده ساخته تا وسوسه کنند مردم را که کم یا زیاد
کم بکشند یا گز را کوتاه کنند یا آنکه دروغ بگویند در قیمت متاع تا فایده برند پس حضرت فرمود که پیش از دیگران ببازار مروید و بعد از همه
بیرون بیائید که هر که چنین کند شیاطین از او جدا نمی‌شوند در اینرو پس فرمود ای اعرابی بهترین بقاع روی زمین مساجد است و دوست
ترین مردم در نزد خدای تعالی کسی است که زودتر از همه بمسجد رود و دیرتر از همه بیرون آید **و** بدان ای برادر مؤمن که دفع بلیات و دفع
وساوس شیاطین را در هر حال بدعا توانکرد پس بنا بر این جمله‌ای در دعاها آورده در این مقام گفته میشود روایت است از ابی بصیر
که ابی عبد الله عم فرمود که هر که داخل بازار شود و یکبار بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له والله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا و
سبحان الله بکرة واصیلا ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی محمد وآله اجمعین برابری میکند ثواب آن ثواب حجی مبرورا
روایت میکند مسند بر که حضرت ابی جعفر عم فرمود که یا ابا الفضل اما بود در بازار مکانی هست که بنشینی و در آنجا معامله کنی گفتم بلی یا بن
رسول الله فرمود بدانکه هر که ببازار رود که در مکان خود برنشیند چون پای در بازار نهد بگوید اللهم انی اسئلک خیرها وخیر اهلها واعوذ
بک من شرها وشر اهلها حق تعالی بر او موکل گرداند ملکی را که نگاه دارد او را از شرها تا بمنزل برگردد و آن ملک باو گوید که نگاه داشتم
ترا از شر بازار و شر اهل بازار پس چون برنشیند در مکان خود در بازار و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله اللهم انی اسئلک من فضلک حلالا طیبا واعوذ بک من ان اظلم او اظلم واعوذ بک من صفقة خاسرة ویمین کاذبة
چون این دعا بخواند ملکی که موکل است بر او گوید که بشارت باد ترا که نیست امروز در بازار کسی که نصیبش بیشتر از تو باشد و می‌یابی تو
آنچه را که حق تعالی روزی کرده است بتو **و حضرت** امام جعفر صادق عم فرمود که هر که ذکر حق تعالی در بازار کند بیامرزد خدای تعالی
گناهان او را بعدد اهل آن بازار و روایت است از امام محمد باقر عم و امام جعفر صادق عم که هر که متاعی بخرد باید که سه مرتبه بگوید الله
اکبر و سه مرتبه بگوید اللهم انی اشتریته التمس فیه من خیرک فاجعل لی فیه خیرا و سه بار بگوید اللهم انی اشتریته التمس فیه من فضلک
فاجعل لی فیه رزقا **و** روایت است که هر که حیوانی بخرد باید که بر جانب چپ او بایستد و دست راست بر پیشانی او بنهد و بر سر او
الحمد لله و قل هو الله و معوذتین و آخر سورهٔ حشر که هو الله الذی لا اله الا هو است تا آخر و آخر سورهٔ بنی اسرائیل که قل ادعوا الله
او ادعوا الرحمن است و آیة الکرسی بخواند بدرستی که آن دابه ایمن میشود از آفات **و** از ابی عبد الله عم مروی است که چون غلامی بخرند
بگویند اللهم انی استرشدک واستخیرک و چون کنیزی بخرند بگویند اللهم قدر لی اطولهن حیوة واکثرهن منفعة وخیرهن عاقبة
در آن صغار تا فعات للتجار در زبده در زبدهٔ الناظرین آورده که از ابو اللیث سمرقندی نقل شده است که وقتی شخصی
از دنیا رفت پس قبری از برای او حفر کردند که او را دفن نمایند ناگاه در آن ماری عظیم دیدند که تمام لحد او را فرا گرفته بود پس تا سه جای
او حفر قبر نمودند همان حیه را در آن مشاهده کردند مرتبهٔ سیم قبری کندند نیز هم چنین بود پس نزد ابن عباس رفته و از سبب این
پرسیدند گفت این بواسطهٔ غل و غش و خیانت کار این مرد است بروید و او را بهمین حال در موضعی دفن نمائید که بخدا قسم است اگر
تمام روی زمین را از برای قبر او حفر کنید هر اینه همان مار را در آنجا خواهید دید پس از عمل آن مرد از زنش سؤال کردند گفت که این
مرد گندم فروش بود و گندم را غش زده و با غبار مخلوط میکرد و بمردمان میفروخت **در زبده** و نیز در کتاب مذکور است که بعضی
از بزرگان گفت بر مردم زمانی گذشت که شخص داخل بازار میشد و از خلق سؤال میکرد که با کدام یک از این مردم سزاوار است معامله
نمایم در جواب او میگفتند که با هر کس بخواهی معامله کنی سزاوار و صلاح است و بعد از آن زمانی دیگر گذشت که در جواب میگفتند
با هر که میخواهی معامله کن سزاوار است مگر با فلان و فلان که آنها اهل غش و خیانت هستند و معامله با ایشان صلاح نیست
باز زمانی دیگر شد که میگفتند با هیچکس معامله مکن بجز با فلان و فلان که بغیر آنها دیگری سزاوار معامله نیست پس میترسم که
در زمانی باشد که همین دو نفر هم نباشند و در جواب گفته شود که با احدی نتوان معامله نمود قال الغزالی فکانه قد کان الذی خاف
ان یکون انا لله وانا الیه راجعون **در زبده** غزالی گوید که گفته‌اند هرگاه مدح کنند مردی را در حضر همسایگان او و در سفر رفیقان او
و در بازارها معامله کنندگان با او پس شک نداشته باشید در صلاح و خوبی او **و** ایضا غزالی گوید که وقتی در نزد خلیفه شاهدی
اداء شهادت خود نمود خلیفه معرفی خواست پس مردی را آورد که مدح و تعدیل نمود او را پس خلیفه از آن معرف پرسید که
آیا تو از همسایگان نزدیک او هستی که بدانی مدخل و مخرج او را آن مرد گفت نه پس گفت آیا بود رفیق سفر او بوده که مکارم اخلاق
او را دانسته باشی گفت نه خلیفه گفت آیا معامله و داد و ستد درهم و دیناری با او نموده که ورع و صلاح او بر تو آشکار شده
باشد گفت نه خلیفه گفت گمان میکنم که شناسائی تو نسبت باو فقط همین است که او را در مسجد دیده که در صلاة و همهمهٔ قرآن خواندن
او بلند و گاهی سر خود را پایین می‌اندازد و گاهی بلند میکند و رکوع و سجود بجا می‌آورد آن مرد گفت بلی خلیفه گفت برو بی پدر که تو

در آداب دخول و خروج در بازار

در تعیین احوال مردم در معامله

او را نمی‌شناسی پس مانند شاهد گفت کسی را معرّف برای خود بیاور نزد من که تو را بشناسد که معرّفی و تعدیل این شخص برای تو [illegible]
دُرّهٔ ۴ ایضاً در کتاب مسطور است که مروی است که چون حضرت رسول از جریر بیعت گرفت بر اسلام جریر خواست از خدمت آنجناب
مرخّص شده و پی کار خود برود پس حضرت جامهٔ او را گرفت و کشید و شرط کرد بر او نصح و امانت را نسبت بهر مسلمانی بعد این که جریر هرگاه میخواست
متاعی بفروشد عیب آن را آشکار میکرد و مخیّر می‌نمود مشتری را و با او میگفت اگر خواهی با همین عیب بخر و اگر نخواهی واگذار کن پس به او
گفتند که تو هرگاه باین کیفیت رفتار کنی هیچ کس معامله با تو نخواهد کرد گفت ما با حضرت رسول بیعت نموده‌ایم بر درستکاری
و امانت با هر مسلمانی دُرّهٔ ۵ طبرانی در معجم خود آورده است که جریر وقتی بغلام خود امر کرد که اسبی از برای او خریداری نماید پس
آن غلام اسبی را بسیصد درهم خرید و او را با صاحبش نزد جریر آورد که وجه آن را تسلیم دارد پس جریر بصاحب آن اسب گفت که آیا
مرا اسب تو زیاده از سیصد درهم ارزش دارد آیا بچهارصد درهم میفروشی آن را آن مرد گفت اختیار با تو است ای ابی عبدالله پس گفت که
اسب تو بیش از چهارصد درهم قیمت دارد و بهمین ترتیب جریر صد درهم صد درهم بالا برد قیمت آن اسب را تا آنکه عاقبت او را بهشتصد
درهم ابتیاع فرمود پس او را از این گونه رفتار سؤال کردند و در این نحو معامله اعتراض نمودند جواب داد که من با حضرت رسول بیعت
کرده‌ام بر نصح و امانت با هر مسلمانی دُرّهٔ ۶ و نیز در نزهة الناظرین است که یونس بن عبید گفت حاضر شدم ببالین مردی که در حال نزع
و احتضار بود پس با او گفتم بگو لا اله الّا الله نگفت هر چند او را بر گفتن الحاح و اصرار نمودم زبانش بذکر کلمهٔ طیّبه جاری نشد بعد از آنکه
مبالغهٔ بسیاری نمودم گفت چگونه کلمه بر زبان جاری کنم که اینک لسان میزان است که بر روی زبان من گذاشته شده و مرا مانع است از گفتن کلمهٔ
شهادت گفتم آیا تو را منع نمیکند مگر از گفتن همین کلمه گفت آری پس از علّتش پرسیدم گفت داد و ستد میکردم و بطور دیگر میدادم
و خوب میگرفتم الّا آنکه مدّتی را بدون تفقّد و تفحّص و اختبار کار میکردم و بدون تحصیل علم معامله رفتار میکردم از این
سبیل است که باین عقوبت دچار شده‌ام دُرّهٔ ۷ و در آن کتاب است که چون قوم حضرت شعیب ع در کیل و وزن نقصان نمودند
فرا گرفت ایشان را صیحه و در معنی و کیفیّت آن اختلاف است کلبی گفته است که مراد زلزله است و ابن عبّاس و غیر او گفته‌اند که مراد
آنست که خدای تعالی دری از جهنّم بروی ایشان گشاد پس حرارت شدیدی بایشان رسید که نفسهای ایشان تنگ شد و مجاری نفس آنها کوتاه گر
دید و هیچ سایه و آب سردی بحال ایشان نفع نمی‌بخشید تا آنکه خداوند ابری را فرستاد که بر ایشان سایه افکند و باد سردی بر ایشان وزید
پس همگی آنها از زن و مرد و اطفالشان در زیر سایهٔ آن ابر جمع شدند ناگاه بامر خدای تعالی از ابر بر ایشان آتش گرفت و تمامی آن قوم سوخته شدند تا
خاکستر شدند و در روایت دیگر است که خدای تعالی مدّت هفت روز باد را از ایشان منع فرمود و بعد از آن حرارت و گرمی شدید را بر آنها
مسلّط نمود و پس از آن کوهی را بروی ایشان بلند فرمود که بر آنها سایه افکند و نهرها و چشمه‌ها در زیر آن کوه دیدند و همگی ایشان
از شدّت گرما در زیر سایهٔ آن کوه گرد آمدند پس آن کوه بر سر ایشان افتاد و تمامی آنها هلاک گردیدند و این است مراد از عذاب یوم الظلّه
و قتاده گوید که حق تعالی شعیب را بر اصحاب ایکه و اهل مدین مبعوث فرمود و آنها مخالفت نمودند پس اصحاب ایکه هلاک شدند
بظلّه و امّا اهل مدین هلاک گردیدند بسبب صیحه که جبرئیل بر ایشان زد دُرّهٔ ۸ در کافی از حضرت رسول ص منقول است که آنجناب
بمردی که خرما میفروخت خطاب کرد که یا فلان اما علمت انّه لیس من المسلمین من غشّهم و نیز در کافی از هشام بن حکم منقول است که گفت من
جامهٔ نازکی در سایه و جای تاریکی میفروختم حضرت ابی الحسن ع بر من گذشت پس فرمود که یا هشام انّ البیع فی الظلال غشّ و الغشّ لا یحلّ
و نیز در کافی مذکور است که مرد آرد فروشی در مجلس ابی عبدالله ع داخل شد آنجناب با او فرمود که ایّاک و الغشّ فانّ من غشّ غُشّ
فی ماله فان لم یکن له مال غُشّ فی اهله یعنی بپرهیز از غش با مسلمانان بدرستی که هر که غش و خیانت نماید خیانت کرده خواهد شد
در مالش و اگر از برای او مالی نباشد در اهل و عیالش با او خیانت خواهند کرد و این کریمه انّما بغیکم علی انفسکم مؤیّد این حدیث است
و حدیث شریف کما تدین تدان نیز مؤیّد است دُرّهٔ ۹ گویند شخصی جامه دزدید و ببازار برده و بدلّال داد که برای او بفروشد اتّفاقاً آن
جامه را از دلّال دزدیدند چون ببازار آمد با او انس از او پرسیدند که آن جامه را بچند فروختی گفت فروختم بآنچه خریده بودم پس هرگاه کسی
با غشّ و خیانت و دزدی زندگی کند آخر بهره از کار خود نمی‌بیند و در نزد خدا و انبیاء و ملائکه ملعون و در نزد خلق بدنام است و هرگاه
براستی و درستی و امانت و دیانت زندگی کند در نزد خلق بخوبی مشهور و نیکنام و در نزد خدا و انبیاء و ملائکه ممدوح و خیر و برکت در کار
او پیدا شود دُرّهٔ ۱۰ آورده‌اند که وقتی در خزانهٔ یکی از پادشاهان سلف خوشهٔ گندمی دیدند که هزار دانه داشت چون از حقیقت آن استفسار
شد گفتند شخصی از شخص دیگر زمینی را خریده بود چون خواست که آن زمین را شخم کند گنجی پیدا شد مالک اوّل را اعلام نمود و گفت این گنج
از آن تو است چه من از تو جز زمین نخریده‌ام وی گفت که من زمین را با هر چه در آن بوده فروخته‌ام اکنون این مال تو است و مرا در آن حقّی نیست
پس آن دو شخص مدّتی در این باب منازعه نموده نزد قاضی رفتند قاضی چون احتیاط ایشان بدید صلاح چنان دانست که [illegible]
دهد و آن مال را بایشان سپارد خداوند ببرکات راستی و امانت ایشان را حاصلی داد که هر خوشه هزار گندم بود از غایت تعجّب نزد پادشاهان بردند و
ایشان بخزانه سپردند دُرّهٔ ۱۱ در کافی مروی است که حضرت امیر ع با اهل بازار میفرمودند که پیش از شروع در معامله پناه ببرید بخدا از شآمت آن و از شرّ
شیطان و طلب برکت کنید بسهل البیع بودن و نزدیکی و مهربانی کنید با مشتریان خود الخ دُرّهٔ ۱۲ مروی است که حضرت رسول ص فرمود هر که در کیل و وزن
خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ در اندازند که میان دو کوه آتشین جا دهند و با او گویند کیل و وزن کن این دو کوه را و همیشه باین عمل مشغول باشد

جواهر کلمات — زبرجد آیات قرآنیه — لذم الرباء و ملاء ثمات

قال الله تعالی الذین یأکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس یعنی آنانکه میخورند ربوا را بر نمی خیزند از قبرهای
خود از برای بعث روز قیامت مگر همانند آنکه بر خیزد آنکسی که برند و میفکند او را دیو یا بلا و رسانند از سودا و صرع و جنون در جواهر التفسیر
در ذیل این آیه شریفه میگوید که زعم عرب آن بوده که جنی هرگاه مس انسان نمود عقل او را مختلط و دماغ او را مختبط میسازد پس حق تعالی بر وجهی
که معتاد و فهم ایشان بود بیان میکند و ملخص کلام آنستکه ربوا خواران روز قیامت بشکل مجانین باشند و اهل عرصات بدین نشانه ایشان را
بشناسند و روایت است که جمله خلایق روز قیامت از گور بر آیند و بجانب محشر دوان دوان باشند مگر اهل ربوا که
افتان و خیزان روند چون دیوانگان و پی سپر مردمان شوند و این بجهة آن باشد که شکمهای ایشان از بزرگی چون کوه شده باشد و حمل آن بار ایشان را
ناگوار باد ساخته در تفسیر کبیر آورده که شیطان پیوسته ادیبار را بلذات و شهوات میخواند و میخواهد که ایشان را بغیر حق مشغول کرداند و هر
کسی اجابت دعوت او کند و در طریق اتباع او قدم زند هر آینه در امر دین مضطرب گشته بواسطه وساوس و هواجس نفس که باد و ملکه کار داده است
مصدر افعال مختلف خواهد گشت و یکی از علامات خبط دماغ اضطراب در امور و اختلاف افعال آدمی است پس اکل ربا که شیطان او را بوسوسه
مساس نموده از قبیل خبط متعالک است در حب دنیا و مفرط در جمع آن چون بر این حال بمیرد بحکم کما تموتون تحشرون خبط دنیائی او موروث
خبط اخروی خواهد بود و دیوانه وار بسلسله خواری مقید شده در صحرای محشر رسوا و شرمساری خواهد گشت و کارش بدخول در آتش جهنم خواهد
انجامید **بدانکه** در قرآن عزیز از خوردن چهار چیز نهی صریح واقع شده است اول خوردن مال مردمان بنا حق و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و جزای
خوردن اموال آتش جهنم است و من یفعل ذلک عدوانا و ظلما فسوف نصلیه نارا **دوم** مال یتیم و لا تأکلوها اسرافا و بدارا و مکافات اکل آن نیز آتش
جهنم باشد که انما یأکلون فی بطونهم نارا **سیم** ذبیحه که نه بر نام حق تعالی کشته شده باشد و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه چه خوردن آن نیز فسق
و بر فسق آتش باشد **چهارم** ربوا و لا تأکلوا الربا چه مال آن نیز آتش جهنم است و اتقوا النار **العبرة فی** ربوا خوار کان آتش بیمنت در جگر بسوختن
مدیون افکنند لاجرم حواله ایشان هم با آتش میکنند که کما تدین تدان **بیت** هر آن آتش که ظالم بر فروزد همان آتش بود کورا بسوزد اعاذنا الله منها
زمردة خبریه و نیز در جواهر التفسیر است که ترمکی و قزوینی در سنن خود آورده اند از ابن عباس که مشبل بنیان شرع و بوستان افروز گلستان ورع
عنبر ذی فرع شفاعت خواه ارباب کبایر و بیرون ارنده شرایر از ضمایر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در آن شب که مرا بمعراج بردند و بارگاه سموات
در فضای قرب لی مع الله برافراشتند و بساط دعوت مرا در بسیط قاب قوسین او ادنی بگستردند در اثناء مطالعه عجائب و مشاهده غرائب جمعی دیدم
پریشان و گروهی با فنون بی سامان شکمهای ایشان پر از ماران گزنده که از بیرون میتوانست دید گفتم ای جبرئیل اینها چه کسانند که شکم ایشان
پر مار است و دل ایشان بدین بلا گرفتار گفت که هؤلاء اکلة الربوا اینها ربوا خوارانند که از مردمان سود در میستاندند **العبرة** بدانکه مار زاد در
عالم جزا بصورت مار نماید و آنکه شنیده که هر جا مال است پاسبان او مار است اشاره بدین معنی میتواند بود **بیت** کر از دوزخ هراسانی
بمال کس مشو مایل که اینجا صورتش مال است و آنجا شکلش اژدرها **یاقوتة فایدیه** قال الله تعالی و احل الله البیع و حرم الربوا یعنی
حلال فرموده است خدای تعالی بیع را و حرام نموده است ربا را در تفسیر جواهر است که در تحریم ربوا فوائد کلیه است از علت و حکمت و مصلحت
و الفت و محبت اما علت آنستکه ربوا اخذ مال انسان است بغیر عوض و مال مؤمن که سبب حصول حاجات و واسطه انتظام مهمات اوست
و حرمت بسیار دارد و حرمة مال المؤمن کحرمة دمه یعنی احترام مال مؤمن مانند احترام خون و جان او است و چون فرا گرفتن چنین چیزی که نظم
امور خلق بدان متعلق باشد بی عوض و بدلی از قبیل ظلم است حق تعالی آنرا حرام کرد تا باید تا طریق عدالت مرعی ماند و اما حکمت آنستکه غالبا
مقرض غنی و مستقرض فقیر میباشد و تجویز ربوا تمکین اغنیاء است تا از فقیر ضعیف مالی زیاده گیرند و این نا مهربانی تمام است پس تحریم او
سبب وقوع رحمت باشد بر فقراء و اما مصلحت آنستکه ربوا مانع است از اشتغال بمکاسب چه شخصی که معتاد شد بکسب وجه معیشت بدین
کلفت در حقیقت هر آینه تحمل مشقت کسب و التزام محنت و تعب حرفی نخواهد داشت و این معنی مودی با انقطاع مصالح و منافع خلق است چه
سنت الهی بر آن جاری شده است که نظم عالم متعلق بتجارات و حرف و صناعات باشد پس حرام شدن ربوا از جهة بقاء مصلحت است و اما الفت
آنستکه ربوا قاطع معروف و احسان است از میان مردمان پس اگر ربوا حلال بودی هر چیز دادندی زیاده ستاندندی و دلهای غرباء از محبت
اهل ربوا و الفت با ایشان بر طرف ماندی بلکه دلهای کینه ایشان در زمین سینه آنان مترشح گشته ثمره عداوت بار آوردی پس ربا محرم گشت و
بجای آن قرض الحسنه مقرر شد تا هر چه دهند مثل آن باز ستانند و صورت الفت میان مردمان باقی ماند و اما محبت آنستکه حق تعالی
درویشان را دوست میدارد و از دوستی است که اغنیاء را بر احسان و نیکوئی با ایشان میالغه میفرماید و ان ذا القربی حقه و المسکین و بر
عدم اشفاق بر ایشان نکوهش میفرماید بلکه ترک اطعام ایشان را یکی از اسباب وصول بدوزخ و عذاب آن ساخته و لا یحض علی طعام المسکین
پس هر که مال خود بفقیران نمیدهد مستحق عقوبت است کسی که مال فقیر را بوسیله ربوا از دست وی بیرون کند نقصان مال او فقیر
نکال او است که او را اهانت نخواهد بود پس ربوا حرام شد تا کسی بر این اقدام ننماید و درویشان ... که درویشان ... بیواره
برکت دوستی ایشان و نیز در علاد دوستان آمده و از محبت حق تعالی بهره‌مند گردد **مرجانیه منشائیه** شیخ صدرالدین در
شرح احادیث فرموده است که منشاء و مدار کار ربوا بر دو اصل است یکی اعتبار فضل و یکی ازمان و ربوا از هر دو جهت حرام است
اما در اوصاف ذاتیه آنکه اشیاء ربویه چون زر و نقره و گندم و جو و خرما اجناس اند از جواهر متفاوت باشند و اعراض ...

کشته و علو مرتبه جواهر بر اعراض که در وجود تابع انست نزد اهل علم و عرفان عیان است پس این اشیاء از حیثیت ذوات متماثل اند و از حیثیت صفات مختلف هرگاه که در میان جنس این مذکورات شرط مساوات مرعی نباشد ان زیادهٔ زاید در مقابل وصف عرضی خواهد بود چنانچه مثلاً منی از گندم سفید بدو من از گندم سرخ دهد ان من زاید ثمن بیاض است و این ظلم باشد که در شرف میان جواهر و اعراض تسویه کنند و اما از حیثیت ازمان انکه مقرض مثلاً صد دینار بصد و بیست دینار بمیعاد یکسال میدهد پس ان بیست دینار زیادتی در مقابل امتداد از زمان است و گوئیا یکسال از زمان را به بیست دینار فروخته و ان زمان نه موجود است و نه مملوک مقرض که بتواند فروخت و شرط در بیع و شری وجود مبیع و قدرت بر تسلیم او است پس ان مقابله معامله باطل باشد عمر نوح میفرمود که چه شغلی است کسی که قدری از عمر شریف میدهد تا قدری از مال خسیس باعتبار بستاند شعر در جمع مال عمر هر نفس چرا کنی زیرا که نباشد انکه زر افزود و عمر کاست ایضاً خواجه که حرصش بر زیاده نمود عمر زیانش شود و مال سود بهر دو سه دانگ که برو بخورد منتظر انکه مهلتی رود کی دهد اخر دل و عقل سلیم بل مهر عمر ازلی بلکه دانگ

الماسة محقة قوله تعالی یمحق الله الربوا خدای تعالی کم و کاست کرداند مال ربا را در جواهر التفسیر گوید یعنی هر چند که فراوان باشد عاقبت ان بنقصان و خسران کشد ابن عباس فرمود که هیچ از ان مال بصدقه دهد یا در راه حج و جهاد نفقه کند پذیرفته نشود و بحد قبول نرسد و برکت از عین ان برود و این کمال نقصان است و محققان گفته اند که این محو هم در دنیا میباشد و هم در اخرت اما در دنیا انستکه مال کار اکل ربوا بفقر و احتیاج انجامد و اولاد و احفاد او را نتیجه بد دهند و فرضاً اگر چنانچه مالش نقصان نیابد باری نزد خلق مبغوض و مذموم گردد و درویشان او را دعای بد کنند و سعات ان بسیار است و در اخرت انستکه مال از دست رفته باشد و بتعب در کردن او مانده و خیرات و صدقات او مردود گشته و اسیر قواری مجنبت و نا امیدی مبتلا شده و قوله تعالی و یربی الصدقات یعنی افزون کرداند خدای تعالی صدقه ها را و این نیز هم در دنیا باشد و هم در اخرت اما در دنیا انستکه بدعاء ملکین که اللهم اعط کل منفق خلفاً میمنت و برکت در مال او پدید اید و اسم و رسم او در میان مردم بیفزاید و ذکر جمیل او در افواه خلق افتاده محبوب و مرغوب دلها گردد و اثار دعای فقراء و صالحان بر صحایف روزگار او ظاهر شود و اما در اخرت چنانکه حق سبحانه صدقات قبول کرده وی پرورد از برای متصدق تا وقتی که لقمه برابر کوه احد گردد تسلیم وی کنند یحیی بن معاذ فرموده که نمی شناسم حبه که اگر ترا با کوهها عالم برابر کنند و در پله نهند زیادت اید مگر حبه که صدقه دهند والله لا یحب کل کفار اثیم یعنی خدای تعالی دوست ندارد هر ناسپاسی را که مستحل ربوا بوده باشد و دیگر دوست ندارد هر تبه کاری را که در ارتکاب ربوا غالی و مصر باشد بیت نه امر خدا را بجان ممتثل نه از ارتکاب مناهی خجل

مغنطیسة عقابیة قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مؤمنین فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله یعنی ای کسانیکه ایمان اورده اید بپرهیزید خدا را و دست بدارید باقیماندهٔ ربوا را اگر شما مؤمن میباشید پس اگر ترک نمی نمائید ربا را پس اگاه باشید بجنگ از خدا و رسول او و در جواهر التفسیر است که حرب خدای با اتش است و حرب رسول بشمشیر و ملخص کلام انستکه اگر چنین که فرمودم نکنید در این جهان رسول را فرمایم تا مقاتله و محاربه شما نماید و در ان جهان عذاب کنم شما را صاحب احقاق گوید که حرب جمع محارب است چون سفر که جمع مسافر است یعنی اماده باشید گروهی حرب کنندگان را که بفرمان خدا و رسول با شما محاربه نمایند و در اخبار امده است که روز قیامت رباخواران را گویند خذ سلاحک للحرب سلاح خود فرا گیر و جنگ را اماده باش و بباید دانست که خدای تعالی اکل ربا را بهفت عقوبت تهدید کرده است اول تخبط که روز قیامت خوار و بیمقدار و زایل العقل بوده باشد یتخبطه الشیطان من المس دوم توعید بخلود عذاب هم فیها خالدون سیم محق و اذهاب برکت است از مال یمحق الله الربوا چهارم عدم محبت پنجم تعریف بکفران و اثم والله لا یحب کل کفار اثیم ششم تردد در ایمان ان کنتم مؤمنین هفتم حرب خدا و رسول فاذنوا بحرب من الله و رسوله و در احادیث صحیح نیز امده این جماعت بسیار است از جمله انکه ربوا هفتاد باب است یعنی از ابواب شرور ادنی بابی از ان انکه با مادر خود زنا کرده باشد شعر زیانی که از سود زر میرسد ندانم که از هیچ شر میرسد رباخواره خون بشر میخورد بشر جمع کرد و بشر میخورد و قال رسول الله صلعم من اکل الربوا ملأ الله بطنه ناراً بقدر ما اکل یعنی پیغمبر صلعم فرمود هر کس ربا بخورد خدای تعالی پر میکند شکم او را از اتش بقدر انچه از ربا خورده است و هر کس مالی از ربا کسب کرده باشد هیچ عملی را خدا از او قبول نمیکند و همیشه در لعنت خدا و ملایکه است تا هنگامیکه یک قیراط از ان مال ربا در نزد او بوده باشد

خرزة اسوسیة ای عزیز بدانکه در جواهر التفسیر اورده است که خورندهٔ ربا از همه مرتکبان کبایر بد حال تر است به پنج وجه اول انکه هر کاسبی در کسب خود خالی از توکل نیست چون تاجر و زارع و سایر پیشه وران چه قبل از اکتساب تعیین روزی خود نکرده اند و محدود و مکتسب خود را پیش از حصول متعین نساخته و چون ارزاق ایشان معلوم نیست پس اهل توکل باشند اما رباخواره مکتسب و روزی خود را تعیین میکند و بسبب محجوب شده از مسبب غافل میگردد و نفس خود را در روزی خود متصرف میداند و این عین جهل و محض غفلت است دوم اکل ربا مرتکب همه معاصی میشود زیرا که هر طعامی تولید دواعی و افعال میکند که مناسب او است از لقمه حلال و پاکیزه عمل صالح و نورانی زاید و از مکروه و شبهه مانند ان عملی ابلیس لقمهٔ رباخواره که حرام محض است در او تولید داعیه ها

کو دکه جاذب او باشد همه فعلهای حرام ۳ انکه در طلب مال صفت سبعیت بر او غالب شده بقساوت قلب و وقاحت وجه و قباحت فعل موصوف است و عنان خاطرش از صوب اتصاف برحمت و شفقت و مروت و انسانیت مصروف است ۴ سبب انشود که ملول و نفرت خوار و بیمقدار گردد و پیوسته بفکر اداء وجه او مشغول شده از فراغت مهمّ دین و دنیا بر طرف باشد ۵ انکه در زیادتی مال سعی کوشد و ازدیاد مال را نزد عقلاء ضرر بسیار و خطر بیشمار است چون غلبه حاسدان و کثرت طامعان و منازعت با خلایق و دل مشغول بانواع علایق تا زنده باشد از محافظت آن بزحمت و در وقت اجل گذاشتن بحسرت ویداً ت وفی الحقیقه دنیا واسطه تفریق ذات البین است و رابطه فسخ عقد انتظام و سبب زرع احقاد در صدور و موجب برانگیختن دشمنان از نزدیک و دور و ربع لوازم محبت از او است و دوالعر اسم الفت بدو صفتی را که اینهمه مذمت لازم باشد هر که مظهر او واقع گردد هر اینه شخصی بود حریص و بی باک و خسیس و ناپاک و بیرحم و ترش روی و سخت دل و درشت خوی و بسیار دشمن و یاوه گوی و بیوفا و غدار و مبغوض و بیمقدار **شعر** هر چه زانواع مذمت واقع است ذات او مجموع انرا جامع است **تتمیم للمذهب الرّبوا بنقل حکایتین و رؤیا** الحکایة الاولی در حکایات الصالحین اورده است که یکی از مشایخ دیلم شخصی در حرم کعبه مشغول طواف است و هیچ بجا میاورد و در هر مقام صلوات میفرستد شیخ گفت ای عزیز هر مقامی را مقالی قرار داده اند و تو بغیر صلوات نمیگوئی چگونه است آن مرد گفت یا شیخ مرا قصه است اگر بشنوی در عجب مانی گفت بگوی گفت خانه من در اقصای خراسان است و مرا پدری بود او را بحج میاوردم چون بکوفه رسیدیم پدرم ناتوان بود بیمار شد و در گذشت چادری بر روی او کشیدم و بمهمّ او اشتغال نمودم چون وقت غسل او شد بیامدم و چادر از روی او بر داشتم از هیئت خود که دیده بود و صورتش بصورت خوک مبدل شده بود اندوهناک شدم که چون غسّال او را ببیند موجب فضیحت و رسوائی خواهد بود در دنیا و در این اندیشه سر بجیب تفکر فرو بردم تا انکه خوابم ربود خیال با کمال حضرت مصطفی را در خواب دیدم که بیامد و گفت ای شخص چه اندوه میخوری برخیز و چادر از روی پدرت بردار که حق تعالی غم از دل تو برداشت من همان در خواب چادر از روی او برداشتم دیدم که بهیئت نخستین باز امده بهتر از ان گفتم یا رسول الله ان صورت چه بود و این کرامت باز از کجا حضرت فرمود که پدر تو از اهل ربا خواران بود این صورت اولین مجمه این بود و کرامت اخر این بود که او چون بر بستر خواب شدی هر شب صد بار بر من که محمّدم صلوات فرستادی من او را جمیع هیئن او را شفاعت کردم و از رسوائی دنیا و عذاب عقبی او را خلاصی دادم پس در دست و پای انحضرت افتادم و از خواب در امدم چون بر سر پدرم امدم و چادر از روی او برداشتم روی او چون ماه می تافت **الحکایة الثانیة** در بعضی از تفاسیر از مالک دینار نقل شده است که گفت روزی بعیادت بیماری رفتم او را در حال نزع و سکرات مرگ یافتم هر چند کلمه را بر او عرض کردم نمیگفت و میگفت ده باز ده دوازده چون مبالغه کردم گفت ای شیخ پیش من کوه اتشین است که هر گاه قصد گفتن کلمه شهادت کنم اتش قصد من میکند چون من از پیشه او پرسیدم گفتند ربا دادی و در معامله پیمانه اش کم بود پس ان مرد ابجی چند بزد و بمرد **بیت** ان سنگدلی که سود زر میگیرد هر چند نصیحتش کنی نپذیرد چون در سکرات مرگ افتد ناچار ایمان نبرد با خود و کافر میرد **واما الرؤیا** استادنا المحدّث النوری زاد الله فی انواره تربته در دار السلام خود ذکر فرموده است که خبر داد مرا برادر شفیق و معدن سعادت و توفیق عالم بصیر و مراقب خبیر زینت پرهیزکاران و صلحا جناب اقا علیرضا همشیره زاده مرحوم حاجی کلباسی و فقه الله لما یحبه و یرضی و گفت که وقتی جوانی از جمله اشراف و اعیان کردستان از برای شغل و حاجتی که او را اتفاق افتاده وارد دار الخلافه اصفهان شده بود و توقفنا و در انجا بطول انجامید مجملاً بکیر ضرورت و احتیاج او را باعث شد که مبلغ چهل تومان بعنوان قرض از من تقاضا نمود و من این وجه را بلا ربح با و تسلیم دادم و بعد از مراجعت بولایت خودش مبلغ مذکور را با اضافه مبلغ چهار تومان دیگر بابت ربح و منفعت برای من فرستاد با انکه شرعاً سوای همان چهل تومان چیزی از او طلبکار نبودم تمام وجهی را که ارسال داشته بود ماخوذ داشتم و صرف در حوائج خود نمودم پس از ان شبی در خواب دیدم که کوسیله بمن خطاب کرد که چگونه خواهد بود حال تو هنگامی که این پولها را با اتش سرخ کنند و بدان تو را با انها داغ نمایند این کلام را در حالت خواب شنیدم و قایل انرا نشناختم پس از خوف و فزع ان از خواب بیدار شدم و بغیر از همین معامله با ان جوان چنین معامله با هیچ کس دیگر برای من هیچ وقت اتفاق نیفتاده بود و معهود نبود که من از احدی باین کیفیت پولی گرفته باشم و بعد از انکه از این واقعه قریب مدت هفت سال گذشت مرد دیگر مبلغ هفتاد تومان نیز بعنوان قرض گرفت و بشهر خود مراجعت نمود و زمان طولانی بران گذشت تا انکه بمشقت زیاد و مطالبه بسیاری این وجه را برای من فرستاد و مبلغ یازده تومان تقریباً بران ربح افزوده بود و من این وجه را نیز تسلیم گرفتم و فراموش نمودم از انکه از برای ان وجه زاید حیله و وسیله شرعیه قرار دهم پس موفق شدم از برای سفر زیارت چون وارد سامراء شدم و در انجا عالم زاهد جلیل المولی زین العابدین سلماسی را دیدم که بعبادت و تعمیرات حرم مطهر مشغول میباشد و بین من و ایشان دوستی تامی بود پس چند روزی در انجا ماندم و شبها در حرم مطهر بیتوته میکردم و بزیارت و عبادت اشتغال مینمودم چون شب جمعه شد کتاب اصول کافی را با خود برداشته و بحرم مشرف شدم و ان شب نیز در حرم ماندم و کلیدداری در ها حرم را بست و من در انجا بعمل زیارت و نماز خود مشغول بودم و در موقع خستگی بمطالعه کتاب اصول کافی می پرداختم پس چون اخر شب شد خواب بر من غلبه نمود و هر چند خود داری نمودم که خواب از من دفع شود ممکن نشد پس برخاستم و بگوشه ... این ...

در بیان بعض الحکایات الرائعة ...

در نقل رؤیای صادقه ...

مبارک آمدم و نشستم و تکیه بدیوار دادم پس در خواب رفتم همانکه در عالم خواب دیدم که امام علیه السلام از ضریح مقدس بیرون آمد و کرسی نهاده شد و حضرت بر آن کرسی جلوس فرمود و بجبینی نور از رخسار مبارک آن سرور میدرخشید که من قدرت نظر بر صورت مبارکش نداشتم پس فرمود که این چه کتابست در نزد تو گفتم اصول کافی است پس فرمود که چند ورق از آن بشمار و نظر کن در صفحه دست چپ و بخوان آن صفحه را تا آنکه به بینم چند برگ دارم در حق حلیم ابراهیم خلیل چه میفرماید و کلام دیگری هم فرمود که در خاطرم نمانده بود و بعد از آن فرمود که تا هفت سال قبل ما بتو عمل نکردیم که حلال نیست تصرف در مثل چنین پولها پس چگونه خواهد بود حال در وقتی که این پولها را بالتمام با آتش سرخ نمایند و بر بدن تو گذارند و بعد فرمود که برخیز که کلید دار آمد و مکشودن درها مشغول است پس من از خوف و فزع از خواب بیدار شدم و از ترس و رعبی که بمن عارض شده بود از جای خود بر جستم بنحوی که عمامه از سرم افتاد و ملتفت نشدم و رفتم تا نزدیک در حرم مطهر پس صدای حرکت کلید را شنیدم که کلید دار قفل ها را میکشود پس آرام در جای خود ایستادم آنوقت ملتفت شدم که سرم بی عمامه است پس گفتم اگر خدام مرا با این حال به بینند خواهند گفت که این شخص دیوانه است پس برگشتم و عمامه خود را برداشته و بر سرم گذاشتم و از حرم مطهر تا جائیکه خوف و خجالت بیرون شدیم در حالتی که متنبه شده و مشغول توبه و انابه بودم والحمد لله تعالی انتهی و در این حکایت شریفه پوشیده نیست آنچه در او است از الطاف خفیه و مواعظ بلیغه و اسرار غیبیه **فروزنده حکمیه** توان گفت که یکی از حکم و مصالح حرمت رباء که در آیات و اخبار این اندازه در باره آن مذمت و توعید رسیده است شاید این باشد که پول در جامعه مردم بمنزله خون است در بدن انسان چنانچه خون در بدن انسان باید همیشه در گردش باشد و نسبت بتمام اعضاء باید بتناسب آن عضو تقسیم شود پول هم در افراد مردم باید دائماً در گردش باشد و بوسیله او زراعت و تجارت و صناعت و عموم احتیاجات یک ملت و مملکت اداره شود و اگر معامله ربوی جایز شود کم کم باب سایر معاملات مسدود گردد و احتیاج بشرکت و معاونت و مساعدت مردم اتفاق نیفتد رفته رفته اساس عدالت برهم میخورد و کارها از جریان باز ایستد بلکه نشر معمول بیکار بودن پرور بر ملت ملیشود و بلکه نشر فقر و بلا و مضطر یافت میگردد چنانکه در این اواخر دیدها مردمان ابرو مند بواسطه دادن ربا از پا در افتادند و نیست و نابود شدند و چه کلوها و نفار ها که بین خویشاوندان و کبراندگان ربا ایجاد شد که هیچ قابل اصلاح نشد ولی این مفاسد بر قرض الحسنه مترتب نیست و روح اجتماع و مودت و دوستی و معاونت و شرکت را در میان مردم ایجاد میکند تشخیص این دو موضوع را کسانی خوب میدانند که گرفتار هر دو شده باشند شاید برای همین است که قرض الحسنه در شرع مقدس محبوب و مستحسن است و گرفتن ربا مبغوض و مستهجن **عقیده نفیسه** بعد از اینکه شدت حرمت ربا کتاباً و سنةً عقلاً و اعتباراً معلوم و مبرهن گردید باید دانست که ربا بر دو قسم است یکی ربای در معامله و دیگری ربای در قرض **اما** ربای در معامله عبارت است از فروختن جنسی که مکیل یا موزون باشد بمثل همان جنس بشرط زیاده و مراد از مکیل جنسی است که بکیل و پیمانه خرید و فروش شود و مراد از موزون جنسی است که بکشیدن و وزن خریده شود و فروخته گردد پس اگر جنسی بجنس دیگر که غیر از جنس باشد فروخته شود اگر چه بشرط زیاده هم باشد ربا نخواهد بود مثل تمام معاملات معموله که جنسی را میخرند بپول یا بجنس دیگر غیر از جنس اول و اگر مکیل و موزون هم نبوده باشد در او هم ربا نیست مثل آنکه صد متر فاستونی بفروشد به یا نصد متر فاستونی دیگر یا صد عدد تخم مرغ در شت بفروشد بدویست عدد تخم مرغ ریز و اگر شرط زیاده نکند در او نیز ربا نیست مثل آنکه ده عدد لیره نو سکه را بفروشد بده عدد لیره دیگر بدون کم و زیاد در وزن و فرق نیست بین آنکه زیادتی عینیه باشد مثل آنکه یک من گندم دیمه نقدی بفروشد به دو من گندم آبی یا آنکه زیادتی حکمیه باشد مثل آنکه نسیه معامله کند مثلاً یکمن برنج بفروشد بهمان یکمن برنج در مدت یکماه و غیره یا آنکه زیادتی عملیه باشد مثل آنکه ده من قند روسی بفروشد بده من قند ایرانی یا بهمان ده من قند روسی دیگر بدون کم و زیاد بشرط آنکه یکدست لباس برای فروشنده بدوزد یا کاری کند که نفعی باو برسد پس خلاصه تعریف ربای در معامله این شد که جنسی را که مکیل یا موزون باشد بفروشد بهمان جنس با زیاده هر چه داخل در این تعریف باشد ربا و حرام باشد و هر چه خارج از این تعریف باشد حلال و مباح است **توضیحاً** هر چه بوزن و کیل خرید و فروش میشود اگر بهمان جنس معامله شود با زیادتی در یکطرف خواه آن زیادتی از همان جنس باشد یا از غیر آن جنس خواه بصیغه صلح باشد یا بصیغه بیع یا هبه بهر یک از صور مذکوره که معامله شود آن معامله ربوی و گرفتن زیادی ربا و حرام است و در صحت اصل معامله محل کلام است **لعله تنبیهیه** و در این لازم است بمطالب ذیل اشاره شود **مطلب اول** باید دانست که مسکوکات طلا و نقره مثل قران و لیره و اشرفی و غیره اگر چه عرفاً عددی ولی چون جنس آنها در اصل بوزن خرید و فروش میشود و فعلاً هم فی الجمله آنوزن ملحوظ میگردد لذا معامله و صرف آنها بمثل خودشان با داشتن زیادتی ربا خواهد بود و هم چنین است معامله و صرف مسکوک با غیر مسکوک که با داشتن زیادتی در وزن یک طرف که هم جنس طرف دیگر باشد ربا و حرام است ولی در همه جا این قاعده جاری نیست چه ممکن است که جنسی اصل او مکیل و موزون باشد و فرع او بعد با ذرع خرید و فروش شود مثل انواع پارچه ها پس جایز است فروختن پارچه را خواه از ابریشم باشد یا پنبه با ابریشم یا پارچه دیگر از همان جنس با زیادتی یا فروختن پارچه را به اصل خودش هر چه باشد ربا نیست **مطلب دوم** میزان و ضابطه از برای یک جنس بودن عوضین که جایز نیست زیادتی با هم معامله کنند آنستکه در تحت یک عنوان و یک اسم باشد و عرف مردم او را یک جنس بدانند اگر چه در بعضی صفات با هم متغایر باشند و متفاوت مثل

در بیان بعضی از حکم و مصالح حرمت ربا

[illegible]

انگور عسکری و سایر اقسام انگورها همه یک جنس‌اند انواع و اقسام خرماها همه یک جنس‌اند انواع و اقسام برنجها خوب و بدش همه آنها
یک جنس‌اند انواع و اقسام مسمّا و جوها و گندم‌ها ماشها و نخودها پنبه‌ها و پشمها ابریشمها قندها و چائی‌ها و شکرها اعلا
باشد یا وسط تازه و کهنه هر چه در تحت یک اسم و یک عنوان باشد و عرفاً یک جنس میدانند مبادله با عین همان جنس با زیادی
ربا و حرام است بلی از تحت این قاعده کلیّه فقط یک مورد تخلّف شده است و آن در گندم و جو است که شارع مقدّس در باب
ربا فقط این دو جنس را یک جنس اعتبار کرده است پس مبادله جو بگندم با زیادی در یکطرف ربا و حرام است گوشت گوسفند و گوشت
گاو و ضبو و اگر چه یک جنس‌اند و همه اسم گوشت اطلاق میشود ولی عرفاً آنها را متفاوت و یک جنس نمیدانند گوشت گاو را غیر از گوشت
گوسفند و گوشت گوسفند را غیر از گوشت طیور میشمارند فلذا معاوضه گوشت گاو با گوشت گوسفند و گوسفند با طیور با زیادی در آنها
ربا نیست و جایز است و هم چنین شیر آنها و فروع آن با هم یعنی شیر و ماست و پنیر و روغن گوسفند را جایز است با شیر و ماست و پنیر
و روغن گاو معاوضه نمود با زیادی ولی در صور اخیره که عرفاً تحت یک نوع واقع میشوند بعضی علماء اعلام احتیاط فرموده‌اند
مطلب هفتم هر آنکه هر جنسی که در اصل مکیل یا موزون بوده و فرع او هم بکیل و وزن خریده و فروش میشود و جنس آنها متحد و اسم آنها
مختلف است در حکم یک جنس است و خرید و فروش اصل با فرع و فرع با فرع همان جنس با زیادی ربا و حرام است مثل فروختن شیر به پنیر
یا پنیر بماست یا کنجد بروغن آن و یا انگور و خرما بشیره آنها با زیادی در وزن جایز نیست مطلب هشتم هر گاه جنسی دو حالت داشته
باشد مثل انگور و کشمش و آرد و نان و گوشت و کباب و رطب و خرما فروختن خشک بخشک آن و تر بتر آن با زیادی ربا و حرام است
و بدون زیادی و مساوی حلال و مباح است و امّا فروش خشک بتر آن مثل آنکه یک من آرد بفروشد یا صلح کند بیک من و یا یک
من و نیم نان و یا یک چارک گوشت بفروشد یا صلح کند بیک چارک یا پنج سیر کباب محلّ اشکال و جایز نیست بهتر آن است که آرد
و یا گوشت را بفروشد بمبلغ معیّنی و همان مقدار که منظور او است نان یا کباب را بخرد بهمان مبلغ معیّن در این صورت بی اشکال است
بلوره استخلاصیه بدانکه از برای استخلاص از ربای در معامله چند طریق است طریق اوّل آنکه تغییر جنس دهند
مثلاً اگر میخواهند که صد من چائی را بصد و بیست من چائی دیگر معاوضه نمایند اول صد من چائی را بفروشد بطرف خود بمبلغ دویست
تومان پول و بعد از آن دویست تومان را بدهد و صد و بیست من چائی از طرف خود خریداری نماید و در واقع هم قصد انشاء داشته باشد
معامله صحیحه شرعیه بعمل آمده و ربا هم لازم نیامده در نتیجه صد من چائی داده و صد و بیست من چائی گرفته و هم چنین است در سایر
اجناسی که بکیل و موزون باشد مثلاً اگر بخواهد ده لیره بدهد و دوازده لیره بگیرد اوّل ده لیره را بفروشد بطرف خود به
یکصد تومان پول نقره یا اسکناس و بعد آن صد تومان نقره یا اسکناس را بدهد و دوازده لیره از خریدار لیره بهمان مبلغ
خریداری نماید در نتیجه ده لیره داده و دوازده لیره گرفته و ربا هم لازم نیامده ولی اگر عوضین نقدین یعنی طلا و نقره باشد خواه
مسکوک و خواه غیر مسکوک مثل فروش لیره بقران نقره یا باشرفی طلا یا شمش طلا و نقره باید عوضین در
مجلس قبض و اقباض کنند و ید و بید شود که اگر مجلس بهم بخورد و بین فروشنده و خریدار قبل از قبض عوضین تفرقه حاصل
شود که معامله باطل است بنابراین اگر کسی بخواهد بجهت فرار از ربا ده لیره بخرد به پنجاه تومان پول نقره که پنجاه دیگر بعد بگیرد معامله
باطل است زیرا که عوضین نقدین باید فی المجلس قبض شود فلذا معاوضه اسکناس با اسکناس و لو با زیادی اشکالی
ندارد زیرا که نه مکیل است و نه موزون بلکه اگر نسیه هم باشد صحیح است زیرا که از نقدین شمرده نمیشود که قبض فی المجلس لازم
داشته باشد لذا جایز است که صد تومان اسکناس در بیست بفروشد یا صلح کند و یا هبه نماید بصد و پنجاه تومان اسکناس دین
بوعده سه ماه لکن در معاوضه غیر مکیل و موزون که گرفتن زیادی در آنها نقداً جایز است بدون کراهت اگر نسیه معامله شود
مکروه است و اگر بضمیمه معامله شود بهتر است و این حکم مختص بمعامله است و قرض دادن اسکناس با اسکناس که پس از مدتی
زیاد بگیرد جایز نیست زیرا که حکم در ربای قرض در غیر مکیل و موزون نیست طریق دوّم آنکه معامله را بصیغه صلح یا بیع
در ذمه دیگری قرار دهند مثلاً ده من قند روسی را صلح کند یا بفروشد یا هبه نماید بمبلغ ده تومان پول بر ذمه طرف خود و بعد از آن
پانزده من قند ایرانی را بخرد با آنچه در ذمه او حق دارد یا قند معهود را گرفته و او را بری الذمه نماید در نتیجه ده من قند داده پانزده من
گرفته و ربا هم لازم نیامده است طریق سوّم آنکه هر یک مال خود را بدیگری ببخشند بشرط هبه معوّضه و مبادله نباشد و نگوید
این مال بتو می‌بخشم بشرط آنکه تو هم فلان مال را بمن ببخشی که در این صورت یکی از اقسام معاوضه خواهد شد و شرط زیاده در آن
ربا است و حرام است طریق چهارم آنکه هر یک از عوضین یعنی ثمن و مثمن جنسی دیگر اضافه کنند یا بطرف ناقص اضافه نمایند
مثلاً ده مثقال طلا را با پنج مثقال نقره بفروشد به بیست مثقال طلا و بیست مثقال نقره یا آنکه ده مثقال طلا را با دو قران پول
نقره با ضمیمه دیگری بفروشد به بیست مثقال طلا زیرا که در صورت اوّل طلا مقابل نقره و نقره مقابل طلا خواهد شد و
در صورت دوّم ضمیمه مقابل زیادی واقع خواهد شد و همین قیاس است هر جنسی که مکیل و موزون باشد طریق پنجم
آنکه در مقام معامله شرط زیاده نکند مثلاً ده مثقال طلا میخرد بده لیره ولی عوض از ده مثقال از طلای لیره قرار میدهد بعد
کم و زیاد و زیادی آن ده مثقال را مجاناً و بلاعوض با وکیل فروشنده است می‌بخشد طریق ششم آنکه زیادی ...

عقد که بایکدیگر برسانند و معامله را بدون کم و زیاد واقع سازند مثلا اگر میخواهد صد من گندم دیمه بدهد و صد و پنجاه من جو یا گندم ابی بگیرد آن پنجاه من زیادی یا پول یا هر چه که زیادتر از صد من گندم میخواهد بگیرد خریدار در ضمن عقدی مثلا صلح یا بیع یا هبه میدهد بفروشنده بمبلغ ده شاهی یا یک سیر نمک مشروط بانکه فروشنده صد من گندم دیمه را باو بفروشد بصد من گندم ابی و نیز هم چنین است حکم در سایر اجناس ربوی یعنی هر چه مکیل و موزون بوده باشد و در این صور مذکوره نتیجه را که زیاد گرفتن در معامله باشد بدست آورده و باین وسیله از گرفتن و دادن ربا که از معاصی کبیره و موجب بعد از رحمت خدای تعالی است خود را نگاه داشته **شبهة عامیة** بعد از انکه طریق خلاصی از ربای در معامله معلوم گردید باید دانست که عوام الناس را در این مقام اعتراض و شبهه است و آن این است که میگویند تغییر دادن عنوان حیله و کلاه شرعی است و نتیجه نداد زیرا که مقصود فروشنده و خریدار گرفتن رباء است حتی اول الحساب نوع معاملات عباسی آنرا میکنند بعد از آن عنوان آنرا تغییر میدهند و معامله میکنند در واقع خیال خودشان ربا را دادند و صورتش را تغییر میدهند **جواب** از این شبهه این است که اولا میگوئیم احکام شرعیه دائر مدار عناوین کلیه است یعنی اگر بعنوانی معامله شد که در شرع مطهر آن عنوان را تجویز شده جایز و حلال است و اگر بعنوانی که تجویز نشده است در شرع مطهر آن معامله واقع شود پس آن باطل و حرام است و مروی است که انما یحرم الکلام و یحلل الکلام یعنی همانا کلام حرام میکند و کلام حلال میکند مثل انکه بمحض گفتن فروختم از فروشنده و خریدم از خریدار جنس مورد معامله از ملکیت فروشنده خارج و تصرف او در آن حرام و تصرف خریدار در آن حلال و مباح میشود و بمحض جاری کردن صیغه عقد زن اجنبیه حلال و بصیغه طلاق با شرائط آن حرام میشود همان شرع مقدس که زنا را حرام نموده و لو هر لفظی تراضی حاصل شود فرموده است که اگر بعنوان عقد تراضی حاصل شود حلال و بی اشکال است در باب معاملات هم چنانچه ربای در معامله و قرض را حرام کرده و از گناهان کبیره شمرده اقسام معاوضه را هم بهمان عناوین موضوعه حلال و مباح فرموده پس اگر بیکی از عناوین مشروعه معامله کنند و لو بقصد فرار از حرمت ربا جایز و بی اشکال است و خود نفس این عمل که برای فرار از ربا و معصیت خدا در تحت یکی از عناوین مشروعه معامله میکنند ممدوح و مستحسن است بلکه ماجور و مثاب خواهد بود و ثانیا فرض ما در صورتی است که بعنوان معامله خواه بیع باشد و خواه صلح یا هبه واقعا قاصد باشد و اراده همان معامله را داشته باشند و لو داعی و محرک او بر این عمل فرار از ربا بوده باشد و بدانند که آثار بیع و صلح و هبه بر او مترتب خواهد شد نه فقط صرف ادای لفظ بوده باشد بدون اراده پس از این مقدمه معلوم میشود که بان وجوهی که مذکور شد میتوان معامله کرد و همان نفع منظور را استفاده نمود بدون انکه ربای محرم لازم اید **و اما ربای در قرض** عبارت است از انکه پول یا جنسی را بکسی بعنوان قرض بدهد مشروط بانکه در موقع ادای قرض زیادتر از انچه گرفته پس دهد خواه آن زیادتی عینیه باشد مثل انکه ده تومان پول میدهد و شرط میکند که پس از یکماه دوازده تومان بگیرد یا زیادتی عملیه باشد مثل انکه شرط میکند که کاری برای او انجام دهد یا زیادتی صفتیه باشد مثل انکه سکه کهنه و شکسته میدهد و شرط میکند که سکه نو و تازه بگیرد یا جنس پست میدهد و شرط میکند که پس از یکماه مثلا جنس اعلای خوب بگیرد و لو همان مقداری که داده است و یا زیادتی منفعتی باشد که باو برساند مثل انکه قرض گیرنده خانه را رهن گذارد و شرط کند که تا مدتی که قرض خود را نداده منافع خانه را قرض دهنده تصرف کند در تمام این صور زیادتی که میگیرد ربا و حرام و عقوبتی که در باب ربا ذکر شد بر او مترتب است و اگر در ضمن عقد شرط نکنند ولی در نیت هر دو طرف است که فلان منفعت یا زیادتی باو برسد یا فلان زیادتی باید داده شود بطوری که اگر آن منظور نبود قرض داده نمیشود در این صورت هم نیز ربا و حرام است اما اگر همین قدر قرض دهنده میداند که گیرنده قرض حسن القضاء است و بمضمون خیر الناس احسنهم قضاء کسی است که اگر با او احسان کند با حسن وجه در صدد تلافی خواهد بود یا انکه قرض گیرنده در نظر دارد که با طرف خود خوش معامله گی کند و حسن القضاء باشد تا هر وقت محتاج شود و بخواهد باو بدهند در این صورت اشکالی ندارد و دادن و گرفتن زیادی جایز بلکه مستحب است که قرض گیرنده در موقع اداء و لو بعنوان هدیه باشد چیزی زیادتر بدهد و مستحب است قرض دهنده آن زیادتی را از بابت طلب خود حساب کند و برد احسان او را بکند ولی همان قدر از طلب خود اسقاط نماید **و باید** دانست که فرق است بین ربای در معامله فقط و ربای در قرض بانکه ربای در معامله فقط مختص است بجنسی که مکیل یا موزون باشد یعنی به پیمانه و وزن خرید و فروش شود و ربای در قرض اعم است از انکه بکیل و وزن خرید و فروش شود یا بذرع و عدد یا بروئیت و ساعت در همه اقسام مذکوره قرض دادن با شرط زیاده ربا و حرام است پس اگر ده پیمانه بقرض بدهد که بعد از مدتی دوازده پیمانه بگیرد یا صد من شکر بقرض بدهد که صد و ده من بگیرد یا ده ذرع پارچه بقرض بدهد که پس از مدتی دوازده ذرع بگیرد یا صد عدد گردو بدهد که پس از مدتی دویست عدد بگیرد و یا صد تومان اسکناس بقرض بدهد که پس از مدتی صد و پنجاه تومان بگیرد یا یکبار هیزم بقرض بدهد که دو بار بگیرد و یا یکساعت اب جاری بقرض بدهد بشرط انکه در موقع لزوم دو ساعت آب بگیرد در تمام این صور ربا و حرام است و اگر معامله کنند بطوریکه قبلا ذکر شد حلال و مباح است **لعله مناسبة** باید دانست که بجهت حیله فرار از ربای در قرض میتوان فرار کرد

یعنی همان زیادتی که منظور است استفاده نماید بدون انکه ربا لازم آید اوّل انکه آن مقدار زیادی که قرض دهنده میخواهد بگیرد گیرنده قرض باو ببخشد مجاناً و بلاعوض و او هم قربة الی الله و طلباً لمرضاته قرض بدهد دوّم انکه قرض را در ضمن عقد دیگری شرط کند مثلاً که مقداریکه زیادتر از قرض میخواهد بدهد صلح کند یا بفروشد بقرض دهنده بمقدار یک سیر نبات مثلاً و در ضمن عقد صلح یا بیع شرط میکند که فلان مبلغ باو قرض بدهد یک ماهه پس اگر مبلغ صد تومان از مال خود را مصالحه کند بقرض دهنده بیک سیر نبات بشرط انکه او هم مبلغ هزار تومان باو قرض بدهد یکماهه یا چندماهه اشکالی ندارد سوّم انکه از صورت قرض خارج کنند و با ضمیمه معامله کنند مثلاً مبلغ یکصد تومان را با یک دستمال ابریشمی یا چیز دیگر معامله کند یعنی مصالحه میکند یا انکه میفروشد بمبلغ صد و ده تومان که پس از انقضاء مدت یکماه بپردازد و در واقع قصد ان معامله را داشته باشد و لو برای فرار از ربا و ترک معصیت خدا چهارم انکه بیع سلف نماید مثل انکه دهنده پول جنسی را از کسی که گیرنده است میخرد بمبلغ صد تومان از اسکناس که پس از انقضاء مدت ششماه ان جنس را تحویل بگیرد در این صورت باید بشرایط بیع سلف مستحضر باشد و در همان مجلس تمام وجه را تحویل بگیرد پنجم انکه در وقت دادن قرض شرطی نکنند و قرض الحسنه بدهد و پس از ان نظر باینکه حق دارد در صورتیکه مقروض از اداء کردن قرض خود طلب خود را مطالبه نماید از او مصالحه میکند بلاه کار مبلغ معین را بطلبکار بمقدار یک سیر نبات مثلاً بشرط انکه طلب خود را تا ششماه مطالبه ننماید ششم انکه از تحت عنوان قرض خارج کند و با تغییر دادن جنس در تحت یکی از عناوین شرعیه معامله کند مثلاً صد من قند نقد از گیرنده وجه میخرد بپنجاه تومان نقد و پس از ان میفروشد همان صد من قند را بهمان شخص بصد تومان که بعد از ششماه وجه انرا بپردازد هفتم انکه نسیه معامله کند باین معنی که ده لیره میفروشد بگیرنده وجه بمبلغ صد تومان اسکناس که پس از سه ماه مبلغ مزبور را بپردازد و بعد خریدار لیره ها را که در ذمه فروشنده است مصالحه میکند بمبلغ هشتاد تومان نقد بهر یک از صور مذکوره معامله کند و قرض بدهد و استفاده نماید امید است که مباح و حلال بوده باشد وَ بِسَائِل الی مسائل در بیان بعضی مسائل متفرقه راجع بربا و آن سه مسئله است

اوّل انکه شرط زیاده در ضمن قرض باطل و حرام است و ربا است پس اگر در ضمن قرض شرط کند منافع خانه که بر هن او گذارده است متعلق بقرض دهنده باشد جایز نیست و ربا است و منافع مال مرهونه متعلق است بصاحب مال و هم چنین است هر شرط زیاده که در ضمن قرض قرض شود بخلاف انکه قرض در ضمن عقد لازمی شرط شود که صحیح و بی اشکال است چنانچه گذشت دوّم انکه بین پدر و پسر ربا نیست و هم چنین زن و شوهر و عبد و مولی و از یکدیگر ربا میتوانند بگیرند و هم چنین مسلمان میتواند از کافر حربی ربا بگیرد نه از کافر ذمّی و لکن ذمّی نتواند با و بدهد سوّم شرط زیاده دادن در ضمن قرض ربا است و حرام است و لکن شرط کم دادن جایز و حلال است مثل انکه صد تومان میدهد و شرط میکند که پس از یکماه هشتاد تومان بگیرد یا جنس خوب بدهد و شرط کند که جنس پست بگیرد یا در ضمن قرض شرط کند که فلان کار را قرض دهنده برای او انجام دهد بنا بر این انچه معمول است بین تجار بکه برات کاری میکنند و صرف برات میگیرند اگر مثلاً صد تومان میدهد و نود و پنج تومان میگیرد که در بلد دیگر طرف ان تاجر بپردازد صحیح و بلا اشکال است و لکن اگر صد تومان میدهد و حواله صد و پنج تومان میگیرد که در بلد دیگر طرف او تادیه کند ربا و حرام است و با چاره باید بیکی از طرق تخلص از ربا که قبلاً ذکر شد متمسک شوند و بهتر انستکه گیرنده وجه پنج تومان از مال خود بدهنده ببخشد بعد از ان صد و پنج تومان را گرفته و صد و پنج تومان حواله دهد بدون کم و زیاد در این صورت انشاء الله اشکالی نخواهد داشت ذکر ۵ پنجم بدانکه ذکر چند چیز در باب لازم است اوّل انکه قرض گرفتن مکروه است مگر در صورت احتیاج شدید و هر مقدار احتیاج او زیادتر باشد کراهت کمتر است تا برسد بحدی که برای حفظ نفس و عرض خود واجب گردد دوّم انکه مماطله و تاخیر در اداء قرض با غنا و توانگری و قدرت داشتن بر ان ظلم و گناه است و در بیک دفتاری و خوش معاملگی بجز بکه محتاج بمطالبه نباشد و حق غریم را بدست خود بدر سرای او بردن و تسلیم داشتن مزد جزیل و ثواب عظیم است سوّم انکه قرض دادن مستحب مؤکد است و اخبار و روایات دینیه و اخرویه بران مترتب است خصوصاً بکسیکه محل احتیاج او باشد که هم حاجت او برآورده گردد و هم رفع هم و غم شود چهارم انکه مهلت دادن و سختی نکردن و گذشت کردن از شخص مقروض در صورتیکه در ویش و معسر باشد در ان ثواب بسیار و مطالبه از ان حرام و از جمله گناهان است و ما در این مضمار بنقل عده از اخبار اکتفاء و اقتصار مینمائیم انس بن مالک از حضرت رسول روایت نموده که فرمود ایاکم و الدین فانه هم باللیل و مذلة بالنهار و ابو قتاده روایت کرده که جنازه اوردند که حضرت رسول بران نماز گذارد انحضرت فرمود من براو نماز نکنم زیرا که براو وام است ابو قتاده گفت من ضمان کردم که وام بگذارم حضرت فرمود بتمام و کمال گفت بتمام و کمال پس رسول براو نماز کرد و نیز از انحضرت روایت که هیچ گناهی نیز د خدا بعد از کبایر بزرگتر از ان نیست که مردی بمیرد و در گردن او از مردمان وامی باشد که او را وجه قضا نبود و فرمود هر که وام ستاند بر نیت عدم قضا دزد است و فرموده مطل الغنی ظلم منا محنه مرد توانگر در اداء وام ظلم و ستم است و مروی است که هر که حق غریم را بلد سرای او برد جانوران زمین و ماهیان دریا او را دعا کنند و بعدد هر گامی در بهشت برای او درختی بنشانند و گناه او بیامرزد و در خبر است که هر گاه مؤمنی بمؤمنی برای رضای خدا قرض بدهد در هر انی که بمیرد ثواب صدقه دارد و شاید سر این که هر انی در خدا ببرد از خون نکند ثواب صدقه او داشته باشد و از حضرت رسول مروی است که هر که مهلت بدهد دادفقیر را یا از او در گذرد در زیر سایه عرش خدا ببرد روزیکه جز از سایه نبود و هر که خواهد دعایش مستجاب و غمها پیش کشف شود باید که بر وام دار معسر سختی نکند

در قرض نمودن بشرط منفعت و طرق فرار از ربا

بشرط انکه قصد انشاء در بیع و صلح داشته باشد و همچنین سایر شرایط صحت ع

در مطالبه قرض از مدیون معسر و فرض دادن

جواهر کلمات — در ترجمهٔ قرآنیه — لتمییز اموال ملائمات

قال الله تعالی فی کتابه الکریم یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا انی بما تعملون علیم یعنی ای پیغمبران عز شان ساده شمارا
بر سبیل کلان بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال و بکنید کارهای نیک و ستوده چه غرض از آفرینش شما عبادت است و عمل صالح وانفع
نفع خواهد داد شما را در روز معاد همین خواهد بود در تفسیر منهج است که این خطاب خدا وند است با جمیع پیغمبران نه در یک
دفعه بلکه چون ایشان در ازمنه مختلفه بوده اند معنی خطاب این است که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب باین خطاب
بوده اند و همگی ایشان در تحت این خطاب داخل باشند و ایراد خطاب عام و عدم توجیه آن بعیسی ع تنبیه است بر آنکه جمیع
اسباب تنعم مخصوص بوی نبود بلکه اباحه طیبات مر انبیاء را از شرع قدیم است و همه در این حکم داخل اند و بجهت احتجاج بر ترک
رهبانیت و رفض طیبات و میتواند بود که این کلام حکایت باشد مر آنچیز را که اعلام مریم و عیسی ع فرموده باشد بعد از مادر
کوفتن ایشان در ربوه که بیت المقدس باشد تا آنکه ایشان اقتدا کنند برسل در تناول طیبات و کسب اعمال صالحات پس معنی
این باشد که چون عیسی ع و مریم در آن موضع ماوی گرفتند گفتیم با ایشان که همه رسل مخاطب بودند باکل اشیاء طیبه و کسب اعمال
صالحه پس شما نیز بخورید از آنچه روزی شما کرده ایم و اعمال صالحه را بجا آورید بجهت اقتداء برسل و بعضی گویند خطاب به
عیسی ع است و ایراد لفظ جمع بجهت تعظیم وی باشد و بعضی برآنند که خطاب باحضرت رسالت است و او را نام همه پیغمبران و
رسل خوانده زیرا که آنسرور سید همه است و ذات عالی وی جامع جمیع فضائل و کمالات است که همه ایشان را بوده و نعم ما قیل
وقد جمع الرحمن فیک المفاخر آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری و در کشف هو واضح آورده است که خطاب باحضرت است و معنی آنکه
ای صاحب رسالت و نبوت امت عالی همت خود را بگوی که حلال خورید و عمل صالح کنید و بدانکه مراد بطیبات هر چیزی
است که طبع استلذاذ آن نماید و شرع استحسان آن کند بجهت زوال حرمت و شبهه در آن و گویند طیبات مستلزم حلال است و صافی
و قوام حلال چیزی است که هیچ تعلق بآن نگرفته باشد و صافی آنچه خدا را در آن فراموش نکرده باشند و قوام آنچه نفس را نگاه دارد و حافظ عقل
باشد و صحیح آنست که طیبات شامل جمیع مباحات است و از حسن مروی است که اما والله ما عنی به اصفرکم و لا احمرکم و لا حلوکم و لا
حامضکم و لکنه قال انتهوا الی الحلال یعنی بخدا قسم که مقصود از این آیه شریفه این نیست که شما در دنیا لباسهای الوان و جامهای
سرخ و زرد بپوشید و طعامهای گوناگون و ترش و شیرین بنوشید بلکه مراد این است که شما حلال را طلب کنید و از حرام و شبهه حذر
نمائید و امر باین یا بر سبیل اباحه است یعنی طعامهای پاکیزه بر شما مباح است و یا بر طریق وجوب یعنی بر وجه حلال خورید نه حرام و
در قوة القلوب آورده است که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که ثانی نتیجه اول است و بعضی از عرفاء گفته اند که لقمه
تخم است و عمل بر هر چند که تخم پاکتر البته بر آن بهتر و در مناهج آورده است که هر غذائی که شرع آنرا حلال داشته حکم عدالت و
استقامت که میزان شرع است در او سرایت کرده پس هر که آنرا تناول نماید اثر عدالت و استقامت شرع در نفس و اعضاء او پدید
آید بجهت این در اداء عبادت نرم و منقاد شوند و کریمه ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله اشاره بدین است و هر چه شرع آنرا
حرام کرده است و با وجه حلیت آن مشتبه و پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع با آن غذا است اگر چه یک لقمه باشد و در
هنگام اثر آن غذا بنفس و اعضاء سرایت کند و آثار طغیان و عصیان و ارتکاب مناهی و مباشرت اخلاق ردیه بظهور رسد
و در حدیث آمده که ان الله طیب و لا یقبل الا الطیب الحاصل آنکه حق سبحانه و تعالی در این آیه مبارکه میفرماید که غذای حلال
خورید و عمل شایسته کنید انی بما تعملون علیم بدرستیکه من بآنچه شما میکنید دانا هستم و مجازات خواهم داد شما را و این بیان
سببی است که داعی است باصلاح عمل چه عاقل هرگاه عملی کند برای کسی که عمل او را میداند و بر حسب آنچه میکند جزا میدهد و بقدر
استحقاق او مزد کرامت میفرماید البته در اصلاح عمل خود میکوشد و از ابرو فوق مراد مجری بجا میاورد **و مشورهٔ خبریه**
در کتاب شریف کافی باسناد خود از ابی جعفر ع روایت کرده که آنحضرت فرموده که رسول خدا ص در حجة الوداع خطبه خواند و فرمود ایها الناس
بخدا قسم که نیست چیزیکه شما را به بهشت نزدیک کند و از آتش جهنم دور کند مگر آنکه امر کردم شما را بآن و نیست چیزیکه شما را نزدیک نماید
باتش جهنم و دور کند از بهشت مگر آنکه شما را از آن نهی کردم آگاه باشید که جبرئیل ع خبر داد که هیچ نفسی نمی میرد تا آنکه تمام روزی مقدر
خود را بخورد پس بپرهیزید از خدا و سعی اندک کنید در طلب روزی و وادار نکند شما را دیر رسیدن روزی شما بر اینکه طلب نمائید روزی
خود را از راه غیر حلال بدرستیکه بهم نمیرسد کسی بآنچه در نزد خدا است مگر بطاعت و فرمان برداری خدا و ایضا در کافی باسناد
از ابی عبد الله روایت نموده است که فرمود خدای تعالی آفریده است خلق را و خلق نموده است با ایشان روزیهای ایشان را حلال
و پاکیزه پس هر که فرا گیرد در خود را از وجه حرام قطع نماید خدای تعالی باین سبب روزی حلال مقدر او را و نیز روایت است از
حضرت رسول ص که در ضمن خبری فرموده است که هر کس اکتفاء نماید از دنیا بر آنچه خدای تعالی از برای او حلال فرموده است
سالم خواهد بود و هر که فرا گیرد دنیای خود را از غیر حلال هلاک شود مگر آنکه توبه و بازگشت کند و ایضا در کافی باسناد خود
از حضرت ابی عبد الله ع نقل نموده که فرمود هرگاه کسب نماید مردی مالی را از غیر وجه حلال و بحج خانه خدا رود و تلبیه گوید در جواب
گفته شود لا لبیک و لا سعدیک و اگر از راه حلال مالی کسب کرده و بحج رود چون تلبیه گوید در جواب او گویند لبیک و سعدیک

ونیز در کافی مسنداً از حضرت ابی عبدالله روایت نموده که آنحضرت فرمود اثر کسب نمودن مال از حرام آشکار میشود در اولاد و ذریهٔ مرد که نسبت با اولاد ملتبس شوند بسوء حال و فقر و ناداری و فسوق و عصیان و جهل و نادانی و نیز از آن جناب مرویست که فرمود هرگاه ببینی مردی را که مال خود را خرج میکند در راه معصیت خدا پس بدانکه آن مال را از وجه حرام تحصیل نموده و اگر در راه طاعت و رضای خدا صرف نماید بدانکه آن مال را از وجه حلال بدست آورده ایضاً در کافی روایت نموده که حضرت ابوالحسن فرموده که مال حرام زیاد نمیشود و نمو نمیکند و اگر نمو نماید برکت ندارد و آنچه صاحبش از آن انفاق کند ماجور نخواهد بود و آنچه از او بماند زاد و توشهٔ او باشد بسوی آتش جهنم و در کیمیای سعادت است که از حضرت رسول روایت نموده که فرمود طلب الحلال فریضة علی کل مسلم یعنی طلب روزی حلال فریضه و واجب است بر همهٔ مسلمانان و نیز آنحضرت فرمود که هر که چهل روز حلال خورد که هیچ حرام با آن در نیامیزد حق تعالی دل او پر نور کند و چشمهای حکمت از دل او بگشاید و در روایت دیگر است که دوستی دنیا از دل او ببرد و سعد که از بزرگان صحابه بود گفت یا رسول الله دعا کن تا دعای مرا اجابت بود هر چه دعا کنم حضرت فرمود طعام حلال خور تا دعای شما مستجاب شود و گفت آنحضرت که بسیار کسانند که طعام و جامهٔ ایشان حرام است و آنگاه دست برداشته و دعا میکنند چنین دعائی کی باجابت رسد و گفته که حق تعالی را فرشته‌ایست در بیت المقدس که هر شب منادی کند که هر که حرام خورد حق تعالی از وی نه فریضه پذیرد و نه سنت و گفته که هر که جامه خرد بده درم که یکدرم از آن حرام بود تا آن جامه بر تن او بود نماز وی نه پذیرند و گفته که هر گوشت که از حرام روئیده باشد آتش بوی اولی تر بود و فرموده که هر که باک ندارد که مال از کجا بدست آرد حق تعالی نیز باک ندارد که از کجا او را بجهنم اندازد و گفته عبادت ده جزء است نه جزء آن طلب حلال است و گفته که هر که شب بخانه رود و مانده از طلب حلال بود آمرزیده بخسبد و بامداد که برخیزد حق تعالی از وی خوشنود بود و گفته که حق تعالی گوید کسانیکه از حرام پرهیز کنند شرم دارم که با ایشان حساب کنم و فرموده یکدرم از ربوا صعب تر است از سی بار زنا که در مسلمانی بکنند و یکی از صحابه اندست غلامی شربتی از شیر خورد و آنگاه بدانست که از وجه حلال نبوده پس انگشت بحلق خود برد تا قی کرد و بیم آن بود که از رنج و سختی آن روح از بدن او جدا شود و گفت بار خدایا بتو پناه می برم از آن قدری که در رگها من باقی مانده و بیرون نیامده و دیگری نیز هم چنین کرد که شربتی از شیر صدقه بوی داده بودند و دیگری از صحابه گفت که اگر چندان نماز کنی که پشت تو خم گردد و چندان روزه بداری که چون موی باریک شوی سود ندارد و از تو نپذیرند تا از حرام پرهیز نکنی بزرگی گوید که هر که از حرام پولی بصدقه دهد و خیر کند چون کسی باشد که جامهٔ نجس را ببول شوید که پلیدتر گردد و یحیی بن معاذ گوید که طاعت خزانهٔ خدا است و کلید آن دعا است و دندانهای آن کلید لقمهٔ حلال است و سهل تستری گوید هیچکس بحقیقت ایمان نرسد الا بچهار چیز یکی همه فرایض بگذارد بشرط سنت و حلال خورد بشرط ورع و از همه ناشایستها دست بدارد بظاهر و باطن و هم بر این صبر کند تا مرگ و گفته اند که هر که چهل روز شبهه خورد دل او تاریک شود و زنگ گیرد و ابن مبارک گوید که یکدرم از شبهه که بصاحب آن دهم دوست تر دارم از صد هزار درم که بصدقه دهم و سهل تستری گوید که هر که حرام خورد هفت اندام وی در معصیت افتد ناچار اگر خواهد و اگر نخواهد و هر که حلال خورد اندامهای او بطاعت بود و توفیق خیر باوی پیوسته باشد و آیات و اخبار در این باب بسیار است باین سبب بوده است که اهل ورع احتیاط عظیم کرده اند و یکی از ایشان وهیب بن الورد بوده که هیچ چیز نمیخورد تا نمیدانست که از کجاست یکروز مادرش قدحی شیر باو داد پرسید که این شیر از کجا است و بهای آن از کجا داده و آنکه خریده چون همه را معلوم داشت گفت که این گوسفند چرا از کجا کرده و دید که آن گوسفند چرا کرده بوده مسلمانان را در آن حقی بوده پس باین جهت از آن شیر نخورد مادرش گفت بخور که خدا بر تو رحمت کند گفت نخواهم اگرچه رحمت کند که آنگاه برحمت وی رسیده باشم بمعصیت وی و این نخواهم و بشر حافی را پرسیدند که از کجا میخوری و او احتیاط عظیم مینمود گفت از آنجا که دیگران میخورند و لیکن فرق است میان آنکه میخورد و میگرید و آنکه میخورد و میخندد و گفت بکار آن بود که دست کوتاه تر باشد و لقمه کوچک تر و در نزهة الناظرین است که روایت شده از بعضی از بزرگان که وقتی در نزد این شخص محتضری بود پس آن محتضر در شب مرد آن بزرگ گفت که چراغ را خاموش کنید که ورثهٔ این میت در روغن چراغ ذیحق شدند و نیز در همان کتاب آورده است که وقتی ابن سیرین چهل کوزه روغن خریده پس غلامش از یکی از آنها موشی بیرون آورد ابن سیرین از او پرسید که از کدام یک بیرون نمودی غلام گفت نمیدانم پس ابن سیرین تمام آن روغنها را بر زمین ریخت و نقل است که یکی از مشاهیر هیچ وقت در سایهٔ درختی که از مالک آن وجهی طلبکار بود نمی نشست و میگفت که در خبر است که کل قرض جر نفعاً فهو ربا و حکایت شده است که ابا یزید وقتی با یکی از اصحاب خود بصحرائی رفت و در آنجا جامهٔ خود را شست پس صاحبش گفت که این جامه را بر دیوار باغ بیاویزیم تا بخشکد ابا یزید گفت چنین نکن گفت میخی بر دیوار نصب کنیم و جامه را بر آن بیاویزیم گفت نه میخ کوبیدن در دیوار مردم روا نبود مرید گفت جامه را بر شاخ درخت بیاویزیم گفت سزاوار نبود زیرا که شاخ درخت مردم را بشکند پس مرید گفت جامه را روی زمین پهن کنیم فرمود چنین کنیم روا نبود زیرا که باعث منع علوفه حیوانات و چهارپایان است پس پشت خود را به آفتاب برکرد و آن جامه را بر پشت خود انداخت و همان مکث نمود تا یکطرف جامه بخشکید پس جامه را برگردانید و بطرف دیگر گذاشت و صبر کرد تا طرف دیگرش نیز بخشکید و دیگر نقل است که روزی داخل مسجد جامع شد و عصای خود را در زمین نصب نمود [illegible] عصا افتاد و واقع شد بر عصای پیرمردی که در جنب او بود و عصای آن پیر را بر زمین انداخت پس پیر مرد خم شد و عصای خود را از زمین [illegible]

در ترغیب و تحریص بر طلب روزی حلال و تبعیت مسلمانان

در بعضی از احوال بعضی از ورعین

در تفصیل جواهر زینت فرائی فروع دین

برداشت پس ابا یزید نزد ان پیر رفته واز او حلیت میطلبید پیر سبب سوال نمود گفت زیرا که تو بسبب عصای من محتاج باینجا شدی پیر رحمت افتادی ق نقل است که یکی از متقیان وقتی در عین سردی هوای زمستان از محلی میگذشت وعرق از او میریخت از سبب ان پرسیدند گفت زیرا که در این مکان معصیت خدا نموده ام گفتند چه گناهی از تو صادر شده گفت از این دیوار قطعه گلی کندم ودست مهمان خود را شستم واز صاحبان استحلال ننموده ام ق نقل شده است که خواهر بشر حافی وقتی نزد فقیهی رفت وگفت که ما در پشت بام خود به پنبه رشتی مشغول میباشیم پس اهل جور با چراغهای خود از انجا عبور مینمایند وروشنائی چراغها بر ما تابش میکند ایا روا وجایز است از برای ما که در پرتو شعاع چراغهای ایشان پنبه رشتی کنیم ان فقیه گفت کیستی تو خدا عافیت بخشد ترا گفت من خواهر بشر حافی هستم پس ان فقیه بگریه درامد وگفت از خانواده شما ظاهر میشود ورع صادق در شعاع چراغ انها غزل مکن علی بن یقطین گوید گذشتم از بعضی از کوچهای بصره پس در انجا دیدم نشسته اند وبچه ها با انها مزاح وبازی میکنند پس بانک بران اطفال زدم که حیا نمیکنید از این پیر مردها که با ایشان ملعبه میکنید پس یکی از ان بچه ها در جواب گفت که اینها پیر مردهائی هستند که ورع وپرهیزکاری ایشان کم باشد پس هیبت انها نیز کم باشد ق نقل است که مالک بن دینار مدت چهل سال در شهر بصره اقامت داشت واز تمر ورطب انجا تناول نکرد تا زمانیکه از دنیا رحلت نمود وهرگاه وقت رطب منقضی میشد میگفت ای اهل بصره این است شکم من که خرما نخوردم واز ان چیزی کم نشده وشما هم که خرما خوردید چیزی بر شما افزوده نشده است ق حرث محاسبی هرگاه دست خود را بسوی طعامی دراز میکرد که در ان شبهه بود در سر انگشت او رگی بحرکت در میامد پس میدانست که ان طعام بر او حلال نباشد واین علامت ترک اکل ان غذا میبود بزرگی گوید که گناهی از من صادر گردید که مدت چهل سال است از خوف ان گناه گریه میکنم وان گناه این است که وقتی یکی از دوستان بدیدن من امد وماهی بریانی بجهة او خریدم پس از فراغ از خوردن طعام من یک قطعه از گل دیوار خانه همسایه خود کندم ودست ان مهمان را شستم واز صاحب استحلال نجستم ق دیگری در خانه کرایه نشین خود رقعه مینوشت پس اراده نمود که قدری خاک از دیوار انخانه بر رقعه خود بریزد پس اندیشه کرد که خانه کرایه است وچنین تصرفی در ان روا نبود ثانیا اندیشه نمود که این مقدار از خاک قدری ندارد واز برداشتن ان باکی نیست پس خاک بر گرفت وبران نامه پاشید ناگاه شنید که هاتفی اورا اواز داد که سیعلم المستخف بالتراب ما یلقاه غدا من الهول عند الحساب یعنی زود است بداند استخفاف کننده بخاک که فردای قیامت چه خواهد دید از هول در موقع حساب ق فقیهی در مکه در نزد بقالی سطل خود بگرو داد هنگام گرفتن بقال دو سطل نزد او اورد که هریک از انها که از او باشد بردارد ان فقیه گفت که سطل من بر من مشتبه گردید پس من نه سطل خواهم ونه پول هرچند بقال گفت سطل تو معلوم است من میخواهم ترا اختیار نمایم فقیه قبول نکرد واز او در گذشت ابن المبارک را در هنگامی که به خواندن نماز ظهر خود مشغول بود اسبی گرانبها از نزد او فرار نموده سر بصحرا گذاشت تا او مشغول نماز بود ان اسب یکی از زراعت سلطان رفت ودر انجا چرا نمود باین سبب ان اسب را رها نمود ودیگر بران سوار نشد ونیز وقتی در شام قلمی را از شخصی بعاریه گرفت وچون بمرو رسید بخاطرش امد که ان قلم را بصاحبش رد ننموده پس بهمین سبب از مرو مراجعت بشام نموده وان قلم را بصاحبش رسانید ق از نخعی حکایت شده است که وقتی اسبی را کرایه نمود که بجائی رود در بین راه که بران اسب سوار بود تازیانه اش افتاده بود پس از طی مقداری از مسافت ملتفت شد که تازیانه اش افتاده پس اسب را در همان مکان بست وخودش پیاده برگشت بطلب تازیانه روان گردید پس باو گفتند که چرا سواره بطلب تازیانه خود برنگشتی در جواب فرمود که من این اسب را کرایه نموده ام که از این سمت بروم نه انکه بعقب برگردم ق حسان بن ابی سنان مدت شصت سال نه پهلو خوابید نه غذای چرب نوشید ونه اب سرد اشامید پس از مردن او را در خواب دیدند واز او پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد گفت امر من بخیر گذشت ولی از بهشت ممنوع شدم بسبب یک سوزنی که در دنیا عاریت کردم وبصاحبش مسترد نداشتم یا قوی تذکر جمیع ونیز در کیمیای سعادت است که بدانکه حلال وحرام را درجاتی است وهمه از یک گونه نیست بعضی حلال است وبعضی حلال وپاک وبعضی پاکتر وهمچنین نیز حرام که بعضی از ان صعب تر وبعضی کمتر چنانکه بیمار دیگر حرارت برای او مضر است انچه گرمتر باشد زیان بیشتر دارد وگرمی را هم درجات بود که انگبین در گرمی نه همچون شکر بود حرام نیز همچنین بود وطبقات مسلمانان در ورع از حرام وبشمردیم پنج درجه اند درجه اول ورع عدول است وان ورع عموم مسلمانان است که هرچه فتوی ظاهر انرا حرام دارد از ان دور باشند واین کمتر درجات است وهر که از این ورع دست بدارد عدالت او باطل شود واورا فاسق وعاصی گویند واین را نیز درجات است که کسی که مال دیگری را بعقد فاسد برضای او بستاند حرام است لکن انچه بغصب ستاند حرامتر است واگر از یتیمی ودرویشی ستاند عظیمتر وعقد فاسد چون بسبب ربا بود حرامی ان از همه عظیمتر اگرچه نام حرامی بر همه افتد وهرچه حرامتر خطر عاقبت بیشتر وامید عفو از او ضعیفتر چنانکه بیمار بیک عسل خوردن خطر ان بیش از ان بود که قند وشکر خورد وچون بسیار خورد ضرر وخطر ان بیش از انکه کمتر خورد ق تفصیل انکه حلال کدام است وحرام کدام کسی داند که جمله فقه بخواند وبرهمه کس واجب نیست که همه فقه بخواند زیرا که انکس که قوت او نه از مال غنیمت بود ونه از جزیه اهل ذمت اورا چه حاجت بود بخواندن کتاب غنایم وجزیه اما بر کسی واجب بود که بان محتاج باشد وچون دخل کسی از بیع بود علم بیع بر وی واجب است واگر از مزدوری بود علم اجاره بر وی واجب بود و

هر پیشه را علمی است و علم آن پیشه که دارد آموختن واجب است درجه دوم ورع پرهیزکاران است که ایشان را صالحان گویند
و این آن بود که هرچه مفتی گوید حرام نیست ولیکن از شبهت خالی نیست از آن نیز دست بدارد و شبهه بر سه قسم است بعضی از آن
است که واجب بود حذر کردن از آن و بعضی آن بود که حذر کردن از آن واجب نبود ولیکن مستحب بود و از واجب حذر کردن
درجه اول بود و از مستحب حذر کردن درجه دوم بود و سیم آنست که حذر کردن از آن وسوسه باشد و بکار نباید چنانکه کسی گوشت
صید نخورد و گوید که شاید این ملک دیگری بوده و از آن گریخته باشد یا خانه بعاریت دارد و از آن بیرون رود و گوید شاید که
صاحب این خانه مرده باشد و بوارث افتاده باشد و اینها بی آنکه نشانی بروی دلالت کند وسوسه باشد و بکار نیاید درجه
سیم ورع پرهیزکاران است که ایشان را متقیان گویند و این آن بود که آنچه نه حرام بود و نه شبهه بلکه حلال مطلق بود اما بیم آن بود
که از آن در شبهه افتد یا در حرامی از آن نیز دست بدارد که حضرت رسول صلعم فرموده که بنده بدرجه متقیان نرسد تا آنگاه که از چیزی که
از آن هیچ باک نبود دست بدارد از بیم چیزیکه از آن باک بود و از این سبب بود که کسی که بر کسی صد درم داشتی نود و نه بیش نستادی که مبادا
اگر تمام بستاند چیزی زیاده باشد و کسانیکه در این درجه باشند هرچه اندک بود و در محل مسامحت باشد حذر کنند شاید چون راه آن باز
شود بزیادت از آن کشد و دیگر آنکه در آخرت از درجه متقیان بیفتد و از این جهت بود که حضرت حسن بن علی علیه السلام از مال صدقه
خرمائی در دهان گرفت و کودک بود حضرت رسول صلعم فرمود کخ کخ القها یعنی بینداز و وقتی از غنیمت نزد عمر بن عبد العزیز مشک آوردند بینی
خود بگرفت و گفت که منفعت وی بوی وی باشد و این حق همه مسلمانان است یکی از صحابه از غنیمت مشکی در خانه گذاشته بود که
زنش بفروشد از برای مسلمانان پس روزی بخانه در آمد و از مقنعه زن بوی مشک شنید گفت این چیست زن گفت مشک می کشیدم که بفروشم
دستم بوی گرفت بر مقنعه مالیدم پس آن صحابی مقنعه از سر زن خود باز کرد و می شست و در گل میمالید و بوی میکشید تا وقتی که در آن
هیچ بوی مشک نماند آنگاه مقنعه بوی داد و این مقدار هرچند در محل مسامحت بود ولکن این صحابی خواست که این در بسته باشد
تا بچیز دیگر منجر نگردد و تا از بیم حرامی از حلال در گذشته باشد و ثواب متقیان دریابد و بدانکه هر مباح که بر زینت دنیا باز گردد از این بود
که چون بآن مشغول شود او را در کارها دیگر افکند بلکه هر که از حلال سیر بخورد از درجه متقیان محروم ماند زیرا که چون از حلال سیر بخورد
شهوت را حرکت آورد و بیم آن بود که در دل اندیشه تماشا بسر در آید و بیم آن بود که نظر بپیدا بود و نگریستن در مال اهل دنیا و کوشک و
باغ ایشان از این بود که آن حرص دنیا را بجنباند و آنگاه در طلب آن افکند و بحرام منجر شود و از این جهت است که حضرت رسول صلعم فرموده
که حب دنیا سر همه گناهان است و مراد از این دنیای مباح است که دوست داشتن دنیای مباح جمله دل بستاند تا در طلب دنیا بسیار
افکند و بی معصیت راست نیاید تا ذکر خدای تعالی را در دل زحمت کند و سر همه شقاوتها همین بود که غفلت از خدای تعالی بر دل
غلبه گیرد و برای این بود که یکی از بزرگان وقتی از در سرای صاحب حشمتی بگذشت یکی با او بود در آن سرای عالی نگریست آن بزرگ او را
نهی نمود و گفت اگر شما این نظر نکنید ایشان این اسراف نکنند پس شما نیز در مظلمه این اسراف شریک باشید و از فقیهی از گچ کردن
دیوار مسجد و خانه پرسیدند گفت زمین را روا باشد اما دیوار را گچ کردن کراهیت زیرا اگر گچ کردن زمین برای این بود که خاک بر جامه
نرسد و اما گچ کردن دیوار از آرایش بود و بزرگان سلف چنین گفته اند که هر که را جامه تنک و باریک بود دین او نیز تنک بوده باشد
و در جمله این باب آنستکه از حلال باک دست بدارد از بیم آنکه در حرام افتد درجه چهارم ورع صدیقان است که حذر نمایند
از چیزیکه حلال بود و بحرام نیز منجر نگردد ولیکن در سببی از اسباب حاصل شدن آن معصیتی رفته باشد مثال وی آنکه بشر حافی آب
نخوردی از جوئی که سلطان آن را کنده بود و گروهی در راه حج آب نخوردند از آن حوضها که سلاطین کنده اند و قومی انگور نخوردند
از بستانی که آب از آن جوئی خوردی که سلطان آن را کنده بود و از فقیهی پرسیدند از دولت کوکه در گنبد فرسنگها به کشیدند گرا همین
داشت و گفت کور خانه برای آخرت است و غلامی چراغ را از خانه سلطانی برافروخت صاحبش آن چراغ را بکشت و روزی دوال نعل
یکی از بزرگان گسیخته گردیده بود و شب بود خواست که دوال نعلین خود ببندد چراغ سلطانی را از آنجا می بردند پس حذر کرد که مبادا
نعلین خود را در روشنائی آن چراغ بند کند و بزرگی گوید که روزی در صحرائی میگذشتم پائی در سیدم و گیاهی دیدم تا خود گفتم اگر که
روزی حلال خواهم از این بخورم هاتفی آواز داد که آن قوت که بود را با این جا رسانید از کجا آمد پس پشیمان شدم و استغفار کردم درجه
صدیقان چنین بوده و ایشان اند بسیار باریک در چنین احتیاط ها میکردند و اکنون آن بلا افتاده است با احتیاط در جامه شستن و
آب پاک طلب کردن و ایشان این را آسان گرفتی و پای برهنه رفتی و از هر آب که یافتی طهارت کردی لیکن این طهارت ظاهر از آنش برون
است و نظارت گاه خلق است و در آن نفس را شرهی عظیم است و تلبیس مسلمانان بآن مشغول میدارد و این از آن گاه باطن است
و این نظرگاه حق است از آن دشوارتر بود درجه پنجم ورع مقربان و موحدان است که هرچه نه از برای حق تعالی بود از خوردن
و گفتن و خفتن همه را بر خود حرام دانند و این قومی باشند که یک همت و یک صفت شده باشند و موحد کامل ایشان باشند از یحیی بن
معاذ حکایت کنند که وقتی دارو خورده بود زن او را گفت که گامی چند در میان خانه راه برو گفت این رفتن را وجهی نمیدانم و سی سال است
که من حساب خود نگاه میدارم که جز برای دین حرکتی نکنم پس این قوم را تا نیتی دینی فراهم نباید هیچ حرکتی نکنند هر گاه خوردند آن مقدار
خورند که عقل و حیات ایشان برجای ماند از برای قوت عبادت و اگر گویند آن گویند که راه دین ایشان بود و هرچه جز این بود بر خود

درجه سیم ورع پرهیزکاران و متقیان

درجه چهارم ورع صدیقان

درجه پنجم ورع مقربان و موحدان است

همه را بر خود حرام داند این است درجات ورع و کمتر از آن نبود که باری بشوی و بدانی تا خود را و تا کسبی خود را بدانی و اگر خواهی که در درجه اول را

کدر درجه عدول مسلمانان است نگاه هداری تا نام فسق بر تو نیفتد از آن عاجز آئی و چون بسخن رسی دهان فراخ باز کنی و سخن همه از

ملکوت گوئی و از سخن ظاهر که در علم شرع است ننگ داری بلکه خواهی که همه طامات و سخنهای بلند گوئی و در خبر است که حضرت

رسول صلعم گفت بدترین خلق قومی اند که تن ایشان در نعمت راست ایستاده باشد و طعامها گوناگون میخورند و جامها گوناگون

می پوشند و آنگاه دهن باز کنند و سخنها نیکو گویند ایزد تعالی ما را از این آفات نگاه دارد **در جماعه تمیز نه کردند** آنکه گروهی گمان

برده اند که مال دنیا همه حرام است یا بیشتر حرام است و ایشان بر سه قسم شده اند قومی که احتیاط و ورع ایشان غالب بوده است

گفته اند که هیچ نخوریم مگر گیاه که در دشت روید و گوشت ماهی و صید و مثل این و گروهی که بطالت و شهوت بر ایشان غالب بوده و

گفته اند که هیچ فرق نباید کرد از همه می باید خورد و گروهی که باعتدال نزدیک تر بوده اند گفته اند که از همه می باید خورد لیکن بمقدار ضرورت

و این هر سه مذهب خطا است قطعا بلکه صحیح آنست که همیشه حلال روشن است و حرام روشن است و شبهت در میانه

میباشد تا قیامت چنانچه رسول گفته آنکس که می پندارد که از مال دنیا بیشتر حرام است غلط میکند که حرام بسیار است ولکن

بیشتر نیست و فرق است میان بسیار و بیشتر چنانکه بیمار و مسافر و لشکری بسیارند اما بیشتر نه و ظالمان بسیارند اما

بیشتر نه اند **و** اصل آنست که بدانی که خلق را نفرموده اند که چیزی خورند که در علم خدای حلال باشد که کس را طاقت آن

نبود بلکه فرموده اند که آن خورند که بنداری حلال است یا حرامی آن پیدا نبود و این همیشه آسان بدست آید **و** دلیل بر این آنکه

صحابه بهر شهر که رسیدندی طعام خریدندی و معاملت کردندی با آنکه در روزگار ایشان دزد و ربا ده و خمر فروش همه بودند

و دست از مال دنیا نداشتندی و همه را نیز برابر نداشتندی و بقدر ضرورت قناعت کردندی پس باید بدانی که مردمان در حق تو شش قسم اند

قسم **اول** کسی که مجهول بود که تو از وی نه صلاح دانی و نه فساد چنانکه در شهری غریب در وی روا بود که از هر که نان خری و معامله

کنی که هر چه در دست او است ظاهر آنست که ملک او است و این دلیل کفایت بود و جز بعلامتی که دلیل حرامی کند باطل نشود و اما

اگر کسی در این توقف کند و طلب کسبی کند که صلاح او داند این از جمله ورع بود ولیکن واجب نبود قسم **دوم** آنکه او را به صلاح دانی

از مال و خوردن تو روا بود و توقف کردن از ورع نبود بلکه از وسوسه بود و اگر آن کس از توقف تو رنجور شود آن خود تو را معصیتی

بوده باشد و گمان بد بردن با اهل صلاح خود معصیتی باشد قسم **سوم** آنکه او را ظالم دانی چون ترکان و عمال سلطان یا دانی

که جمله مال او یا بیشتر آن حرام است از مال او حذر کردن واجب بود مگر آنکه دانی که از جای حلال است که اینجا او را از حلال

علامتی پیدا باید بر اینکه در دست او دست غصب نیست قسم **چهارم** آنکه دانی که بیشتر مال او حلال است لیکن از حرام خالی نباشد

قطعا چنانکه مرد دهقان بود لیکن عملی از آن سلطان نیز دارد یا آنکه بازرگان بود و با سلطانان نیز معامله کند مال او حلال بود

و روا بود که بیشتر فرا گیرد که حلال است اما حذر کردن ورع را مهم بود وکیل عبد الله مبارک از بصره بوی نوشت که با کسانی

معاملت میشود که ایشان با سلطانان معاملت میکنند گفت اگر جز با سلطان معاملت ندارند با ایشان معاملت مکنید و اگر که با

دیگران نیز معاملت دارند روا باشد با ایشان معاملت کردن قسم **پنجم** آن بود که ظلم او نشناسی و از مال وی خبر نداری اما با وی

علامت ظلم بینی چون قبا و کلاه و صورت لشکریان این نیز علامتی ظاهر است و از معامله با ایشان حذر باید کردن تا آنگاه که بدانی

که این مال که بتو میدهد از کجا میآورد قسم **ششم** کسی که با وی علامت ظلم نه بینی اما علامت فسق بینی چنانکه جامه دیبا و حریر

پوشد و ساخت زر دارد و شراب خورد و در زن نامحرم نگرد و صحیح آنکه از مال او نیز حذر کردن واجب نبود که این اعمال او باعث

حرام شدن مال او نگردد و بیش از آن نبود که گویند چون این افعال حلال میداند باشد که از مال حرام نیز حذر نکند و بدین حکم

نتوان کرد بحرامی مال او که هیچ کس از معصیت معصوم نیست و بسیار کس بود که از مظالم حذر کند اگر چه از معصیت حذر نکند این

قاعده در فرق میان حلال و حرام نگاه باید داشت چون این نگاه داشت اگر حرامی خورده آید که او ندانند بآن مأخوذ نبود هم چنانکه نماز

با نجاست روا نبود **و** نمی شاید که سؤال کند که از کجا است بشرط آنکه از آن رنجی حاصل نگردد و اگر آن کس از سؤال او خواهد رنجید

سؤال حرام بود زیرا که ورع احتیاط است و رنجانیدن حرام بلکه باید که تلطف کند و بهانه آورد و نخورد و اگر نتواند چنین کند بخورد

تا آنکس رنجور نگردد و اگر از کسی دیگر پرسد که ممکن باشد که او بشنود حرام باشد که این تجسس و غیبت و گمان بد بردن است و این هر سه

حرام است برای احتیاط مباح نگردد که حضرت رسول مهمان شدی و نپرسیدی و هدیه آوردندی و نپرسیدی الا جائی که شبهتی مهم

بودی و در ابتداء که بمدینه رفت آنچه بردندی بپرسیدی که هدیه است یا صدقه برای آنکه جای شک بود و از آن هیچکس رنجور نشدی

فروزنده تقسیم بدانکه چنانچه سابقا ذکر شد اموال بر سه قسم است حلال واضح و حرام واضح و مال مشتبه

و در معراج السعادة گوید که از برای هر یک از این اقسام درجات بسیار است زیرا که مال حرام اگر چه همه آن خبیث است ولکن بعضی

از بعضی خبیث تر است چنانکه حرمت مالی که کسی بمعامله فاسده از کسی بگیرد با وجود تراضی از یکدیگر مثل حرمت مال یتیمی که بقهر و ظلم

گرفته شود نیست و هم چنین مال حلال اگر چه همه آن خوب و پاک است ولیکن بعضی از بعضی پاک تر است و همه مال مشتبه مکروه است

ولیکن کراهت بعضی از دیگر شدید تر است پس همچنانکه طبیب میگوید حلوا گرم است ولیکن بعضی در درجه اول گرم است و بعضی در

در حکم کسی که باوی علامت ظلم

در آنکه بعضی قایل اند جمیع مطلقا مال دنیا

در جزء دوم و بعضی سیم و بعضی چهارم و همچنین درجات حلال در صفا و پاکی و درجات شبهه در کراهت و اموال حرام از سه
قسم بیرون نیست اول آنکه ذات آن حرام است مثل سگ و خوک و خاک و امثال اینها دوم آنکه بجهت صفتی که عارض آن شده
حرام است چون طعامی که بزهر مخلوط شده باشد سیم آنکه بجهت نقص و خللی که در گرفتن و دادن مال هم رسیده باشد و از برای این
اقسام بسیاری است مثل اموالی که بظلم و عدوان گرفته میشود و مثل آنچه بغصب و دزدی و خیانت در امانت و مکر و حیله و تلبیس و
رشوه و کم فروشی و ربا و غیر اینها اخذ شود چنانچه در کتب فقهیه مذکور است و در خصوص هر یک ذم شدید رسیده است
و این علم مقام بیان تفصیل آنها نیست و چون میانه رشوه و هدیه بسیار اشتباه واقع میشود در این مقام اشاره به بیان
آنها میکنیم و میگوئیم **بدانکه** چیزیکه بدین اسم و رسم کسی بدیگری میدهد چند صورت دارد اول کسی چیزی از برای بعضی از برادران
دینی خود بفرستد بقصد اظهار محبت و دوستی و مودت و تاکید قواعد انس و صحبت و هیچ غرضی دیگر نداشته باشد شکی نیست
که این هدیه است و حلال است خواه با آن قصد ثواب اخروی نیز داشته باشد یا نه دوم آنکه مقصود او از فرستادن چیزی طمع
و عوض گرفتن مالی باشد مثل آنکه فقیری هدیه از برای غنی یا غنی از برای غنی دیگر بفرستد بجهت طمع عوض بیشتر یا مساوی و این نیز
نوعی از هدیه است و حقیقة هبة است بشرط عوض و هر گاه آنچه طمع او و منظور او بوده بجا آورد حلال است همچنانکه از
مقتضای ادله و مفاد بعضی اخبار است بلکه از بعضی از اخبار مستفاد میشود که اگر طمع او را هم بجا نیاورد حلال خواهد بود چنانکه
مروی است که اسحق بن عمار بحضرت صادق عم عرض کرد که مرد فقیری هدیه بجهت من میفرستد و مقصودش آنستکه من عوض باو بدهم و من
هدیه او را میگیرم و چیزی باو نمیدهم آیا از برای من حلال است فرمود بلی حلال است ولکن ترک مکن که عطا نکنی باو و احوط اجتناب است
از قبول آن در صورت ندادن عوضی که در نظر دارد و هر گاه عوضی را که میخواهد از مال آن شخص نباشد بلکه از اموالی باشد که مردم
باو داده باشند که بمصرف فقراء رساند از قبیل زکوة و خمس و سایر وجوه بر ظاهر کلام بعضی آنستکه اگر آن شخص که هدیه فرستاده
بطمع گرفتن آن از اهل استحقاق باشد و اگر این هدیه را هم نمیفرستاد باز باو میداد در این صورت گرفتن آن حلال است اگر چه
احتیاط در اجتناب از قبول است مطلقا سیم آنکه مقصود او از فرستادن هدیه این باشد که آن شخص در کار معینی
اعانت او کند پس اگر آن کار حرام باشد یا واجب باشد آن هدیه نیست بلکه رشوه است و گرفتن آن حرام است و اگر آن عمل مباح
باشد قبول هدیه آن ضرر ندارد چنانکه مرادش از فرستادن هدیه تحصیل محبت و دوستی بوده باشد و لکن در دوستی
و محبت او منظور این باشد که بواسطه جاه و مرتبه متوصل به بعضی از مطالب خود شود و اگر این جاه و مرتبه از برای او نبود آنرا
نمیفرستاد پس اگر غرض آن شخص توصل بمطالب غیر مشروعه باشد شکی در رشوه بودن آن نیست و حرام است و اگر توصل به
مطلب مشروع باشد یا غرض او معلوم نباشد ظاهر آنستکه حرام نباشد اگر چه قبول آن مطلقا خالی از کراهت نیست زیرا که این
هدیه است مشابه رشوه **مرویست** که حضرت رسول صلعم والی فرستادند که زکوة قبیله ازد را جمع نماید چون مراجعت
نمود بعضی از آنچه آورده بود خود نگاه داشت و گفت این هدیه است که بمن داده اند حضرت فرمود که اگر راست میگوئی
چرا در خانه خود و خانه پدر و مادرت ننشستی تا هدیه برای تو بیاورند پس فرمود چرا من هر گاه یکی از شما را بعملی نصب میکنم
میگوید این از شما و این هدیه من است چرا در خانه مادرش نمی نشیند تا هدیه از برای او بیاورند **و** بنا بر این سزاوار است
هر والی و حاکمی و قاضی را و غیر اینها را از عمال سلاطین که فرض کند خود را بی منصب و شغل و معزول آنوقت هر گاه و با نگر در خانه
مادرش نشسته است آنچه باو در آنوقت عطا میکنند حال هم اگر بفرستند بگیرد و آنچه را که در آنحال نمیفرستند نگیرد و
از آن اجتناب نماید **عقیقه ملخصه** در معراج السعاده است که بدانکه مداخل حلال از پنج قسم بیرون نیست
اول چیزیکه از مباحات باشد و از مالکی گرفته نشود مثل معدنیاتی که بلا مالک باشد و احیاء اراضی موات و صید حیوانات و همه
کنی و خارکشی از صحرای اموات و آب کشیدن از رودخانها و شطوط و اینها همه حلال است اگر دیگری آنرا متصرف نکرده باشد از
کسانیکه مال او شرعا محفوظ است و تفصیل احکام شرعیه اینها در کتاب احیاء موات از کتب فقهیه است **دوم** آنچه بقهر و غلبه
از کسی که مال او حلال است گرفته شود مثل غنیمت کفار حربی و اموال ایشان و آن نیز از برای مسلمین حلال است بشروطی که در کتاب
غنیمت و جزیه از فقه مذکور است **سیم** آنچه بحکم شرع با رضای مالک از زنده یا مرده بدون عوض بدیگری منتقل شود مثل
صدقات و بخشش و میراث و این قسم حلال است هر گاه آنکسی که تحصیل آنرا کرده بود از مداخل حلال بدست آورده باشد و
سایر شروطی که در کتاب هبه و مواریث و وصایا و صدقات از فقه مضبوط است جامع باشد **چهارم** آنچه بمعاوضه و تراضی
بدیگری نقل نمود و این نیز حلال است هر گاه دارای شروط و آدابی که در فن معاملات فقه از بیع و سلم و اجاره و صلح و شرکت
و جعاله و غیر اینها باشد **پنجم** آنچه از زراعت و منافع حیوانات بدست میآید و آنها حلال است هر گاه زمین و آب و تخم از
حلال باشد و این مذکورات مداخل حلال است که طالب نجات باید آنچه کسب میکند از یکی از این مداخل باشد موافق فتوای فقیه عادل
حی جامع الشرایط و هر مالی که از یکی از این مداخل نباشد یا جامع آداب و شروط نباشد حلال نیست و کسی که طالب سعادت باشد
باید که از برای خود حرفه و کسبی قرار دهد که معاش او و از آن بگذرد و با مشغلی و با مایه داشته باشد که دیگری در اینها اعانه نمود که در آن

فرق میان رشوه و هدیه

اقسام مداخل حلال و حرام

از اینجا شود بعضی مردم که آن ایشان را سرمایه و مشغلی نیست که از آموختن صنعت و کسب هم تغافل مینمایند و یا بعد از آموختن اهمال در تحصیل معاش بر وجه حلال از آنها تکاهل می‌ورزند و محتاج میشوند بانکه از آنچه دیگران کسب کرده اند بگیرند و صرف خود کنند این جماعت غالباً یکی از دو حرفه خسیسه را اختیار میکنند که یکی را دزدی و دیگری را گدائی مینامند و هر یک از این دو نوع را اصناف مختلفه میباشد اما نوع اول یعنی دزدان بعضی از ایشان که اجتماعی دارند با یکدیگر متفق میشوند و بر سر راههای مسلمانان قطاع طریق میباشند و بعضی دیگر متوسل میشوند بسلاطین و وزراء و حکام و صدور و ملازمت اعاظم را وسیله ظلم و جور و تعدی بر رعایا می‌سازند تا از مال ایشان میخورند و جمعی دیگر که از مال مردم باین انواع بهره ندارند تلبیسات میکنند مثل کندن نقب و کمند انداختن و داخل خانه‌ها شدن و امثال اینها و اما نوع دوم یعنی گدایان نیز چند صنف اند بعضی خود را کور یا مفلوج و یا مریض نموده یا آنکه طفلی را بر سر راهها بطریقی نشسته میخوانند و بعضی گریه و زاری را شعار خود قرار میدهند و طایفه اصرار و ابرام را پیشنهاد خود می‌سازند و جمعی بکارهای عجیبه و سخنان غریبه بازار گدائی خود را رونق میدهند چنانچه بعضی مسخرگی و سخنان خنده آمیز گفتن و طایفه تقلید مردم و برخی خوش آمد گوئی و تملق و چرب زبانی و گروهی شعبده بازی ملاذ کنند و جمعی دیگر بقلندری و قصه خوانی و طایفه بخواندن اشعار لطیفه یا کلام مسجع بصوت حسن و غنا از طعمه مردم منتفع می‌شوند و از این قبیل اند خوانندگان و مغنیان و بعضی دیگر ردا و سبحه و تسبیح بزرگ دارند و جامه پشمینه و ذکر را وسیله گدائی خودشان می‌سازند و بعضی درس خواندن و مدرسه رفتن یا پیشنمازی یا تعزیه خوانی را مایه گدائی خود قرار میدهند و صنفی دیگر خود را طبیب و جراح و کحال نامیده و بادیه شیشه‌ها و کتابهای بی فایده را بدور خود می‌چینند و بعضی معجونها می‌سازند و زنان و بی‌عقلان را بآن فریب میدهند و قسمی دیگر خود را در معرض رمالی و منجمی و فالگیری و دعانویسی و تعبیر خواب کردن درآورده اند و نوعی دیگر که زبان سخن گوئی دارند و خود را در معرض واعظی در میآورند و طامات و ترهات هم میبافند و هکذا غیر اینها از اصناف گدایان که هر یک طوری را وسیله خوردن مال مردم ساخته و تمام زندگانی خود را صرف نوعی از حرفت گدائی نموده اند و از مبدأ و معاد و مقصود از آفرینش و ایجاد غافلند **الماس نصیحت** بدان ای برادر عزیز که خوردن مال حرام از اشد مهلکات و اعظم موانع وصول بسعادات است و بسیار کسانیکه بهلاکت رسیده اند سببش این بوده و اکثر مردمی که از نیل بفیوضات و سعادات محروم ماندند بواسطه آن شد و سدی از این محکم تر در راه توفیق نیست و پرده از این مانع تر بر چهره تأیید نه و کسی که تأمل نماید میداند که خوردن حرام اعظم حجابی است بندگان را از وصول بدرجه ابرار و قوی تر مانعی است از اتصال بعالم انوار سرّ آنکه دلها از آن تیرگی و ظلمت و خباثت و غفلت حاصل و نفس انسانی بواسطه آن باسفل درکات هلاکت و ضلالت واصل میگردد هو الذی انشاها عمود الحی و هو الذی اهواها الی مهاد الضلالة والردی عند پروردگار بواسطه آن فراموش و در چاههای گمراهی و سرگردانی با شیاطین بسبب آن هم آغوش ابدی دلی که از لقمه حرام روئیده شده باشد کجا و او را قابلیت انوار عالم قدس کجا و نطفه را که از مال حرام و مال مردم هم رسیده باشد تا مرتبه در نیفتد اثر تا پروردگار چکار و چگونه پرتو لمعات عالم نور بدلی تابد که بخار غذای حرام آنرا تاریک کرده و کی تأثیر کی و صفا از برای نفسی حاصل شود که کثافات مال مشتبه آنرا آلوده و چرک کرده باشد در بعضی از اخبار وارد شده است که چون روز قیامت شود بنده را در نزد ترازوی اعمال نگاه دارند و از برای او اعمال حسنه مانند کوههای عظیم باشد پس او را در مقام محاسبه باز میدارند و از او سؤال میکنند که مال خود را از کجا آورده است و بچه مصرف رسانیده و رعایت عیال خود را چگونه نموده است و حقوق ایشان را بجای آورده است یا نه بواسطه این محاسبات همه اعمال حسنه او تمام شود و هیچ از برای او نماند پس ملائکه ندا میکنند که هذا الذی اکل عیاله حسناته این آنچنان کسی که عیال و حسنات او را خوردند و امروز باعمال خود گرفتار آمد و وارد شده است که در روز قیامت زن و فرزندان آدمی باو میآویزند و او را در موقف حضور پروردگار باز میدارند و میگویند پروردگارا حق ما را از این شخص بستان بدرستی که ما جاهل باحکام شریعت بودیم و او ما را تعلیم نکرد و غذای حرام بما خورانید و ما عالم بآن نبودیم پس هر که طالب نجات و مشتاق وصول بسعادات باشد باید از مال حرام اجتناب نموده و فرار کند چنانکه از مار گزنده و شیر درنده فرار میکند آه در امثال این زمان کجا از دست میدهد و حال آنکه حلالی جز آب باران و گیاه بیابان یافت نمیشود و آنچه می‌بینی همه دست عدوان اثر حرام کرده و معاملات فاسده اثر فاسد نموده و هیچ درهمی نیست مگر آنکه بیدریغ دستهای غاصبین بآن رسیده و هیچ دیناری نیست مگر آنکه مکرر بقبضه فاجرین داخل شده بیشتر آب و زمینها مغصوب و اکثر مواشی و حیوانات منهوب است پس چگونه قطع بحلیت حلالی حاصل شود هیهات هیهات تاجر را نمی‌یابی مگر آنکه معامله او با اهل ظلم و عدوان و صاحب عملی را نمی‌بینی مگر آنکه مال او مخلوط است باموال حاکم و سلطان و بالجمله حلال در امثال این زمان مفقود و راه وصول بآن مسدود و این آفتی است که خانه دین از آن ویران و آتشی است که گلشن ایمان از آن سوزان است و این نه چنین است که مخصوص این عصر باشد بلکه ظاهر آنست که حال اکثر اعصار چنین بوده و از این جهت است که حضرت صادق ع فرمود که خوراک مؤمن در دنیا خوراک مضطر است و با وجود همه اینها باید طالب نجات مأیوس از تحصیل حلال نباشد و دست و شکم خود را از هر طعام و غذا نیالاید تا بحرام نیفتد

در انواع و اقسام ...

در ذم خوردن مال حرام

تفسیر آیه

جواهر کلمات در حدیقهٔ قرآنیه لحسن العشرة مع العمال

قال الله تعالی وانک لعلی خلق عظیم یعنی ای پیغمبر اکرم بدرستی که تو هر آینه دارای خلق بزرگی هستی که مانند آن کسی دیگر را نیست چه نکه ازقوم خود تحمل میکنی آنچه را که هیچ کس را قوهٔ تحمل و تاب آن نیست بدانکه دنیا منزلی است از منازل راه حق تعالی و تمامت مردمان در این منزل مسافر اند و منفصل سفر همه اهالی است پس کویا جملگی مردمان در این چون انسانی واحد باشند ولذا باید در میان ایشان ودّ والفت و اتحاد بوده باشد و پاس معاونت یکدیکر را باید نکاه بدارند تا حقوق هر یک از مسلمانان و برادران دینی و خویشان و همسایکان و مملوکان و سائر اصناف مردمان بر وفق قرار داد شرع انور ادا بیکردد و چون اس اساس ادای این حقوق و اسّ بحسن خلق است لذا ابتداء بعضی از آیات و اخبار وارده در مدحت این صفت محمدت صفت را ایراد نموده و میکوئیم خبر است در مدح این صفت که پروردکار عزت رسول با فضل و منقبت خود را باین صفت ستوده و درباره آنحضرت وانک لعلی خلق عظیم فرموده در تفسیر منهج است که از ابن عباس و مجاهد و حسن نقل است که خلق عظیم دین اسلام است که اعظم جمیع ادیان است و یا مراد آداب قرآنی است که خدای سبحانه و تعالی بوی ارزانی داشته و سعید بن هشام عایشه را از خلق آنحضرت سؤال نمود گفت خلق رسول خدا تمام قرآن بود پس ده آیه که در اول سورهٔ مبارکهٔ قد افلح المؤمنون است تلاوت کرد و گفت خلق پیغمبر از این بیرون نبود و بزرگی کویند که هیچ خلقی بزرکتر از خلق محمد نبوده چه او مشیت خود را از دست بداشت و بکلی خود را باحق کذاشته کاینات در نظر او حقیر نمود و در شب معراج که همهٔ اشیاء را بر وی عرض کردند بچشم وی هیچ در نیامد که ما زاغ البصر و ما طغی نه از بلا منحرف شد و نه از عطا منصرف کشت و او را هیچ مقصد و مقصودی بجز ذات او سبحانه و تعالی نبود و کویند که خلق عظیم آنحضرت از آن حیثیت بود که مؤدب باداب خدائی بود چنانچه در کریمهٔ خذ العفو وأمر بالعرف و اعرض عن الجاهلین مذکور است و از این جا است که آنحضرت فرمود ادبنی ربی فاحسن تأدیبی یعنی پروردگار من مرا ادب آموخت و نیکو مرا تادیب کرد و از جبائی نقل است که خلق عظیم صبر است بر حق و سعت بذل در اعمال و تدبیر امور بر مقتضای عقل که مقرون است بصلاح و رفق و مدارات و تحمل مکاره بر دعوت و مسامحه و مجاوزه و عفو و بذل جهد در نصرت مؤمنان و ترک حسد و حرص و غیر آن و کفته اند که اعظم خلق او از آن وجه بود که ظاهراً با خلق بخلق معاشرت میفرمود و باطناً با حق بود و بعضی دیگر کفته اند که خلق عظیم او مکارم اخلاق بود و مؤید این است آنچه فرموده که بعثت لاتمم مکارم الاخلاق مبعوث شدم تا خلقهای نیکو را تمام کردانم و ابن عباس رضی الله عنه فرمود که خلق پیغمبر ص بمرتبهٔ بود که روزی در مسجد نشسته بود و اصحاب بحوالی وی بحلقه متکادی ایستاده بودند که اعرابی از در مسجد آمده و شمشیری حمایل کرده و سوسماری در دامن داشت و کفت که یا محمد انا ساحر کاذب ساحر یاران در صدد شدند که او را بکشند حضرت ایشان را منع فرمود و کفت یا اخا العرب من تريد ای برادر عرب که را میخواهی کفت محمد ساحر دروغکو را آنجناب فرمود که محمد منم اما نه ساحرم و نه کذاب بلکه رسول خدایم اعرابی کفت واللات لولا اجال و حملت للات سیفی منك واللات لا اومن بك حتی یؤمن بك هذا الضب سوکند بلات که اکر نه بجهت و جاهت تو بود هر آینه من این شمشیر خود را از خون تو سیراب میکردم و قسم بلات که بتو ایمان نیاورم تا این سوسمار بتو ایمان آورد پس سوسمار را از آستین بیرون آورد و در آنجا بینداخت حضرت رسول ص فرمود یا ایها الضب ای سوسمار کفت لبیك یا رسول الله فرمود من انا کیستم من کفت انت رسول الله یعنی تو فرستادهٔ خدائی در ساعت دل آن اعرابی بنور معرفت کشاده شد و بتصدیق تمام کفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس کفت یا رسول الله از در مسجد در آمدم و در همهٔ عالم هیچ کس نزد دشمن تری از من نبود اکنون میروم و هیچ کس را از خود بتو دوستر نمی یابم این است بیان آیهٔ شریفهٔ وانک لعلی خلق عظیم و مروی است که آنحضرت ص روزی با یکی از اصحاب در صحرای مدینه میکشت دید پیره زنی بر سر چاهی آمده و میخواهد آب بکشد و نمی تواند حضرت نزد وی رفت و فرمود ای عجوزه از برای ثواب بکشم کفت اذا احسنتم احسنتم لانفسکم پیغمبر ص بر سر چاه آب آمد و دلو را بکشید و مشك را پر آب کرد و بر دوش نهاد و بعجوزه کفت که تو پیش باش و راه خیمهٔ خود را بمن بنما و آن شخص که رفیق آنحضرت بود هر چند خواست که مشك از وی بستاند قبول نفرمود و کفت من اولی هستم بکشیدن بار امت و تحمل مشقت پس عجوزه از پیش و آنحضرت از عقب او مشك میکشید تا بدر خیمه رسیدند مشك را آنجا بر زمین نهاد و بعجوزه کفت تو برو در خیمه خود پس عجوزه در خیمه رفت و فرزندان را کفت برخیزید و مشك آب را باندرون خیمه آورید کفتند ای مادر تو این مشك را چکونه باینجا آوردی کفت جوانی مردی بود شیرین سخن و زیبا روی و خوش خوی با من بلطف بسیاری نمود و این مشك را برداشته باینجا آورد کفتند که او کجا رفت عجوزه کفت اینک بر در ایستاده است و ایشان در عقب آنجناب رفتند و وی را بشناختند پس بدر خیمه دویدند و کفتند ای مادر این جوانمرد همانکسی است که تو بوی ایمان آورده و شب و روز مشتاق دیدار اوئی و پیوسته لاف محبت او میزنی عجوزه از خیمه بیرون دوید و فرزندان نیز در پی او میدویدند و در دست و پای آنحضرت افتادند پیره زن بگریست و کفت یا رسول الله کستاخی کردم و تو را نشناختم و من چکونه از عهدهٔ این عذر برایم آنحضرت او را تسلی داد و دعای خیر در حق او فرمود و هم درباره فرزندانش دعا فرمود و با ایشان لطف بسیار کرد و هنوز پس جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد وانک لعلی خلق عظیم و در بعضی تفاسیر دیگر آمده که سبب نزول این آیهٔ کریمه آن بوده که حضرت رسالت ص روزی خوابیده و نبی بر بدن آنحضرت اثر وی ظاهر کردیده بود و آن روز نوبت حفصه بود عایشه نزدی از باب تعجب

در بیان مراد از خلق عظیم بگفتهٔ بعضی از مفسرین

در بیان سبب نزول آیهٔ انک لعلی خلق عظیم

بکنیزک داد و از برای پیغمبر صلعم فرستاد حضرت با حفصه نشسته بود کنیزک چون انقدح بیاورد حفصه گفت چیست کنیزک گفت ابچو که عایشه فرستاده است پس حفصه برآشفت و گفت عایشه بر من تطاول میکند که از دست من بر نمی‌آید که آش جو بپزم با شفقت من نسبت به پیغمبر کمتر از او است پس قدح را برداشت و بر زمین زد و آش جو بخت شد پیغمبر پارهای چند از آن قدح را که قطرهٔ چند از آن آش در آنها مانده بود برداشت و بخورد آنچه از آن آش که در آنجا مانده بود و از عقب کنیزک آمد و او را گفت ای جاریه اگر عایشه بگوید که آش را خود بکواری فانچه از حفصه دیدی و شنیدی با او مگوی تا موجب نزاعی نشود و کدورتی در میان ایشان حادث نگردد که من دوست ندارم که عباد ملال و بخاطر کسی بنشیند بعد از آن حضرت حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد و انک لعلی خلق عظیم و بحقیقت خلق عظیم وی بود که امت را همیشه بخوش خلقی امر میفرمود **و در جواهر التفسیر** در ذیل آیهٔ مبارکه و قولوا للناس حسنا میفرماید که یعنی ما گفتیم بنی اسرائیل را که سخن راست و درست بگوئید مردمان را یعنی آنچه در کتب شما از وصف حضرت رسالت و نعت او و منقبت او است بخلق برسانید **و در زاد المسیر** از حضرت امام محمد باقر ع نقل میکند که با مردم چنان سخن گوئید که دوست میدارید با شما سخن گویند ابو العالیه گفته است که این خطاب بصورت خاص و بمعنی عام است همهٔ مردم را به نیکو گفتاری میفرماید که قول حسن در قبول دلها اثر تمام است **در** وصایای لقمان آمده است که ای پسر با مردمان سخن نیکو گوی و تازه روئی و خوشخوئی را شعار خود ساز تا دوست تر باشی از آنکه زر و سیم بدیشان میدهند و بدادن آن بر ایشان منت می‌نهند **بیت** سخن خوش بنزد مرد حکیم بهتر آمد ز بخشش زر و سیم **و در** اخبار آمده است که مال باحسان با همه خلقان وفا نمیکند و بخشندهٔ مال را امکان آنکه از بخشش محتاج شود هست اما مقال نیکو همه کس را فرا میرسد و گویندهٔ سخن خوش هرگز از گفتن تنگدست نشود **رباعی** از خوش سخنی هیچ لبی ریش نشد ¤ با خوش سخنان کسی بداندیش نشد ¤ گنجی است کلام خوش که گویندهٔ آن ¤ چندانکه کرم نمود درویش نشد ¤ **در** احقاق آورده است که قول حسن دوائی است نافع در ازالهٔ امراض حقد و عداوت از قلوب اعداء و تطهیر بواطن ایشان از غل و غش خصوصاً سخنی نیکو که در غیبت انکس گویند **بیت** لطائف سخن از سینه گرد کین ببرد ¤ زبان لطف ز ابروی خشم چین ببرد ¤ **و در** مفاتیح الغیب فرموده که این کلمه آداب دین و دنیا را مشتمل است چه سخن با مردمان یا در امور دینی باشد یا در مهمات دنیوی اگر در کار دین است یا دعوت کفار بود بایمان و در آن لطف قول و لین کلام بکار باید فقولا له قولا لینا یا ترغیب فساق باشد بطاعت و در آن نیز سخن ملایم باید ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة و در کارهای دنیا خود بالضروره معلوم است که در توصل باغراض و مهمات چرب زبانی و خوش سخنی را فایده بیشتر باشد از درشت خوئی و زشت گوئی **بیت** بشیرین زبانی و لطف و خوشی ¤ توانی که پیلی بموئی کشی **زمرهٔ خبریه** و در تفسیر منهج است که امام علی بن موسی الرضا ع از آباء کرام خود نقل فرموده است که حضرت رسول صلعم فرمودند علیکم بحسن الخلق فان حسن الخلق فی الجنة لا محالة یعنی بر شما باد که الزام نمائید بحسن خلق که نیکو خلق در بهشت خواهد بود و ایاکم و سوء الخلق فان سیئ الخلق فی النار لا محالة و بر شما باد که از بدی خلق محترز شوید که بدخلق بلا شبهه در دوزخ خواهد بود **و** ابو درداء از آنحضرت صلعم روایت کند که ما من شیئ اثقل فی المیزان من خلق حسن هیچ چیز در کفهٔ ترازوی اعمال گرانتر از خلق نیکو نیست و نیز فرموده که ان المؤمن لیدرک بحسن خلقه درجة قائم اللیل و صائم النهار یعنی مرد مؤمن به خوی نیکو درجهٔ کسی را در می‌یابد که همه شب نماز کند و همه روزه روزه بدارد و از ابو هریره **مروی** است که حضرت رسول صلعم فرمود که احبکم الی الله احسنکم اخلاقا الموطئون اکنافا الذین یألفون و یؤلفون و ابغضکم الی الله المشاؤن بالنمیمة المفرقون بین الاخوان الملتمسون للبراء العثرات یعنی دوست داشته ترین مردمان بنزد خدای تعالی آنانند که خوی نیکو داشته باشند و دوشهای خود را فرود آورده باشند از برای مردمان یعنی در نهایت تواضع و افتادگی باشند و با مردم الفت گیرند و مردمان نیز با ایشان الفت گیرند و دشمن ترین مردمان در نزد خدای تعالی کسانی اند که سخن چینی کنند و میان مردمان و برادران مؤمن خود جدائی افکنند و عثرات بیگناهان جویند **و** نیز از آنحضرت صلعم مأثور است که انکم لن تسعوا الناس باموالکم فسعوهم باخلاقکم یعنی مالهای شما بهمهٔ مردم نمیرسد پس خوی نیکوی خود را بهمهٔ ایشان برسانید و شبهه نیست در آنکه حسن خلق ثمر غرس نهال محبت است در قلوب بندگان و قلع عداوت از صدور ایشان و ائمهٔ هدی علیهم السلام بمیامن حسن خلق اهل ضلالت را هدایت میکردند و از بادیهٔ گمراهی و طغیان بطریق مستقیم ارشاد میفرمودند چنانکه مروی است که حسان بن ثابت در زمان جاهلیت هجو حضرت رسالت صلعم گفته بود یکی از اصحاب خواست که زبان او را قطع کند در راه با امیر المؤمنین ع ملاقات کرد و کیفیت حال بموقف عرض آنحضرت رسانید امیر المؤمنین ع حسان را از دست وی گرفت و خانه در بهشت بیکی از انصار فروخت و نقد در گرفت که همان حسان را پیراهن سرخ نمود چون حسان این حلم و احسان بدید از سر صدق و اخلاص مسلمان گردید و تا زنده بود مداح و ثناخوان آنحضرت بود و این شعر از جملهٔ مدایح او است **بیت** قیل لی قل لعلی مدحة ذکره یخمد نارا موصده قلت لا اقدم فی مدح امرء حار ذو اللب الی ان عبده والنبی المصطفی قال لنا لیلة المعراج لما صعده وضع الله بظهری یده فاحس القلب اذ قد برده و علی واضع اقدامه فی محل وضع الله یده و ما حصل مضمون این اشعار بفارسی این است **بیت** در شب معراج ز روی حرمت بر دوش نبوت پاک دست قدرت را بدوش ...

حضرت شاه ولایت را میین قدر و شرف * کز سر تمکین بجای دست فلدرت با لهاد * و در کشف الغمه آورده که ابن عباس روایت کرد
که خارجی شامی گفت که روزی بمدینه رسیدم مردی را دیدم که جامه های فاخر پوشیده و بر استر قیمتی سوار شده آماد
بزرگی در ناصیه او ظاهر و علامات سرور مرده از جبین او باهر از اسم او پرسیدم گفتند که حسن بن علی است چون دلم از بغض ایشان
ممتلی بود پیش رفتم و گفتم تو پسر علی بن ابی طالبی گفت آری زبان گشودم و از ناگفتنی آنچه صورت بندد گفتم وی آنها را می شنید
و تبسم میفرمود و چون آنچه خواستم بگفتم گفت همانا که در شهر ما غریبی گفتم آری گفت ما را منزلی است شایسته نزول مجاوران
و ابواب استراحت مسافران اگر بدانجا کذر کنی بمصالح حوایج تو قیام نمائیم و عذر خواهی تعقیم رسانیم و اگر حاجتی داری انجاح
حوایج تو کنم و از نقد و جنس آنچه خواهی بتو دهم من چون حسن خلق و انحوی حسن از امام حسن دیدم از روی او خجالت
زده و شرمنده شدم و از او عذر بی ادبی خواستم و بعد از آن چنان شدم که نزد من هیچکس دوست تر از او نبود و مروی است
که حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام را یکی دشنام داد آنحضرت فرمود که ای مرد آنچه تو در حق من گفتی اگر راست
است خدای مرا بیامرزد و اگر دروغ است خدای ترا بیامرزد پس آن مرد خجل و از آن خلق نیکو منفعل گشت و نادم شد و محبت
با امام و اهل بیت پیدا نمود و صلحاء امت نیز اقتداء بحضرت رسالت کرده و بوسیله خلق نیکو مردمان را هدایت و راهنمائی
میکردند چنانچه آورده اند که عبد الله بن عباس را روزی سفیهی دشنام داد عبد الله اظهار حلم و لطف نموده و گفت تو را
بمن حاجتی هست تا روا کنم و هیچ مهمی داری تا بقضا آن اقدام نمایم آن مرد چون آن حلم و ملایمت دید شرمنده شد و بعد از آن جز
بطریق خدمت سلوک ننمود و سلمان فارسی قدس سره مفسدی دشنام داد سلمان گفت اگر کفه ترازوی من روز قیامت کم
آید بدترم از آنچه تو میگوئی و اگر راجح آید آنچه تو گفتی مرا هیچ زیان ندارد آن مرد مفسد از همین سخن از فساد گذشت و در مقام
خدمتکاری برآمد و هم چنین یکی از مشایخ کبار را با یکی از جاهلان مناظره واقع شد جاهل در اثنای محاوره گفت اگر تو مرا یک
سخن درشت بگوئی ده دشنام جواب تو بدهم شیخ فرمود اگر تو مرا ده دشنام گوئی من یکی در جواب تو نگویم حاضران از کمال حلم
و لطف او تعجب نمودند و جاهل منفعل گشت و در مقام خدمت بوسیله بمقام معاذرت و ملازمت درآمد و در زبدة النصایح
گوید که بدان ای عزیز که حسن خلق صفت حضرت رسالت است که حق تعالی او را باین صفت ستوده که وانک لعلی خلق عظیم و
این صفت سیرت ائمه طاهرین است و افضل اعمال صالحین است چنانچه رسول صلعم فرموده که افضل الاعمال حسن الخلق یعنی
فاضلترین عملهای نیکو نیکوئی خلق است و بهترین عبادات عابدین است چنانچه فرموده که سنگین ترین چیزی در میزان عمل
حسن خلق است و خلق نیکو درهای گشاده است که بر دل مؤمن گشاده باشد از بهشت برین و بدخلقی زهری است قاتل که
هلاک کننده مسلمین است و خرطومی است که میکشاند صاحب خود را بدوزخ و در دنیا و عقبی صاحب خود را در سلک شیاطین
لعین و درها گشاده است بر دل مسلمانان از دوزخ هفتمین و مرضی است که علاج آن نتوان کرد مگر کرم و احسان خالق و دردی
است که هیچ طبیب حاذق چاره اش نکند مگر نیکی کردن با خلائق پس بر تو باد ای برادر مؤمن که خوش خوئی را شعار و دثار خود
سازی و از بدخلقی اجتناب نمائی که پیغمبر خدا محمد مصطفی صلعم فرموده که چون حق سبحانه و تعالی ایمان را خلق کرد گفت بار خدایا مرا
قوت ده خداوند قوت داد او را بحسن خلق و سخا چون کفر را خلق کرد گفت بار خدایا قوت ده مرا پس او را قوت داد به بخل و
بدخلقی و در روایتی آمده که مردی نزد حضرت رسول صلعم آمد و در برابر آنحضرت ایستاده و سؤال کرد که یا رسول الله ما الدین
یعنی دین چیست آنحضرت فرمود حسن خلق پس بجانب راست آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله ما الدین حضرت فرمود حسن خلق
پس بجانب چپ آمد و همان سؤال کرد و همان جواب شنید پس در عقب آنحضرت ایستاد و باز همان سؤال کرد حضرت بجانب او التفات نموده
با او خطاب کرد که دین آنست که غضبناک نگردی و با خلق خدا درشتی نکنی و در روایت دیگر وارد شده که مردی از حضرت رسول خدا صلعم در
خواست نمود که یا رسول الله مرا وصیتی کن حضرت فرمود پرهیزکاری کن و بترس از خدا در همه حال گفت زیاده کن یا رسول الله فرمودند
که بدخوی مباش و از کج خلقی خود را نگاه دار باز گفت زیاده کن یا رسول الله فرمود اخلاط کن با مردمان بخوشخوئی و مروی است که بحضرت
رسول خدا گفتند که فلان زن روزها بروزه است و شبها بنماز است و بدخلق است و بزبان همسایگان را ایذاء و آزار میرساند حضرت
فرمود که او را از آن عبادت هیچ خیری و بهره نیست و او از اهل آتش دوزخ است و نیز از آن حضرت پرسیدند که کیست بهترین مردمان
در ایمان حضرت فرمود آنکه نیکوخلق باشد و مرویست که حضرت صلعم شخصی را گفت که خداوند تو را نیکو خلق کرده است تو هم خلق خود را
نیکو گردان و نیز آنحضرت صلعم فرمود که نیکوترین مردمان کسی است که نیکو روی تر باشد و نیکوتر از او کسی است که خلق نیکو داشته باشد
و از ابن مسعود روایت است که گفت شنیدم از حضرت رسول صلعم که میگفت بار خدایا نیکو خلق کرده مرا پس نیکو گردان خلق مرا و از عبد الله
عمر نقل است که گفت اکثر دعای حضرت رسول صلعم این بود که اللهم انی اسئلک الصحة و العفة و حسن الخلق و نیز منقول است از آن حضرت
که بدخلقی فاسد میکند عمل را همچنانکه فاسد میکند سرکه عسل را و نیز مروی است که آنحضرت صلعم فرمود که خلق بد گناهی است که
امرزیده نمیشود و ظن بد گناهی است که بتوبه و استغفار محو نشود و نیز فرمود که بنده هر آینه میرسد بسبب بدخلقی باسفل درک جهنم
یعنی پائین ترین طبقه های دوزخ را و بنده بحسن خلق باعلا درجات بهشت میرسد اگرچه عابد نباشد و بدخلقی با [illegible]

در بیان اشاره بحلم امام حسن ع

در فضل حسن خلق و نقل از بعضی اخبار

اگرچه عابد باشد و در آثار آمده است که پسر لقمان حکیم از پدر خود پرسید که در میان مردمان کدام خصلت است که نیکو است لقمان
گفت دین پسر گفت هرگاه دو باشد گفت دین و مال پسر گفت هرگاه سه باشد جواب داد که دین و مال و حیا دیگر سؤال کرد که اگر
چهار خواهی فرمود دین و مال و حیا و حسن خلق پرسید که پنجم چیست فرمود دین و مال و حیا و حسن خلق و سخاء سؤال کرد چون
ششم جوئی خطاب کرد که ای پسر هرگاه جمع کند کسی این پنج خصلت را پس متقی است و دوست خدا است و از شیطان بری است
و فضیل گوید که مصاحبت کردن فاجر نیکو خو بهتر است از مصاحبت عابد بدخلق و گفته شده است که هر بنائی را اساسی است
و اساس ایمان حسن خلق است و یوسف بن اسباط گوید که علامت حسن خلق ده چیز است ۱ خلاف را خلق نکردن ۲ انصاف
نیکو دادن ۳ کار را بر خود دشوار نکردن ۴ هرکه بدی بتو کند او را تحسین کردن و عذر خواستن ۵ بدیکه بتو شود بران صبر
کردن ۶ رجوع کردن بگنه بر نفس نه بر غیر ۷ عیبهای خود را دانستن ۸ جستجو نکردن بعیبهای دیگران ۹ گشاده رو بودن از برای
کوچک و بزرگ و خویش و بیگانه ۱۰ با لطف و همواری حرف زدن با اعلی و ادنی و مرویست که نیکو خلق کسی را گویند که هرگاه برای
ظلمی شود استغفار خواهد از برای ظالم و برا و رحمت و شفقت نماید و مرویست که اویس قرنی را چون اطفال سنگ میزدند هرگاه که
او را میدیدند پیر او بزبان خوش با ایشان میگفت که ای برادران اگر البته باید سنگ زد پس سنگهای کوچک بر من بزنید که میترسم از
نماز گذاردن باز مانم و روایتست که پیشوای متقیان و امیر مؤمنان و رهنمای عالمیان و شهسوار عرصه میدان ولی حضرت سبحان
وصی پیغمبر آخر الزمان جناب علی بن ابیطالب علیه صلوات الله الملک المنان روزی غلام خود را آواز داد غلام جواب نداد دو سه بار او
را آواز داد غلام بجواب ملتفت نشد پس آنحضرت برخاسته و نزد غلام آمد دید که خوابیده فرمود ای غلام مکرر آواز مرا نشنیدی غلام
گفت بلی شنیدم فرمود پس چرا جواب ندادی و چه چیز ترا بر این داشت که مرا جواب نگفتی گفت ایمن بودم از عقوبت تو و اعتماد
داشتم بر خلق تو حضرت فرمود که ترا در راه خدای تعالی آزاد کردم و مرویست که روزی حضرت عیسی ع میگذشت ابلهی
با وی همراه شد و از حضرت عیسی ع سخنی پرسید آنحضرت او را بر سبیل لطف جواب گفت و او مسلم نداشت و آغاز عربده و سفاهت
کرد چندانکه او درشتی میکرد عیسی تحسین میفرمود و هرچند او از روی مجادله در میآمد عیسی طریق ملاطفت رعایت میفرمود شخصی
گفت یا نبی الله چرا زبون این کس شده و هرچند او قهر و غضب میکند تو لطف و ادب می ورزی و با آنکه او جور و جفا پیش میبرد تو
مهر و وفا پیش میفرمائی عیسی ع گفت ای رفیق موافق وای شفیق صادق کل اناء یترشح بما فیه از کوزه همان برون تراود که در اوست
از او آن صفت میآید و از من این زیبد من از او در غضب نمیشوم و او از من صاحب ادب میشود من از سخن او جاهل نمیشوم و او از
خوی و خلق من عاقل میشود چون نشوم من ز وی افروخته او شود از من ادب آموخته من ز ازل مایه ده جان شدم این صفتم
داد خدا زان شدم خلق نکو وصف مسیحا بود خصلت بد مرد سفها بود و حکماء گفته اند که نشانه خوشخوئی ده چیز است
اول با مردمان در کار نیک مخالفت نکردن دوم از نفس خود انصاف دادن سیم عیب کسان نا کردن چهارم چون از کسی زلتی در وجود
آید او را تأویل نیکو کردن پنجم چون کسی عذر خواهد او را بپذیرفتن ششم حاجت محتاجان روا کردن هفتم رنج مردمان کشیدن
هشتم عیب نفس خود دیدن نهم روی تازه داشتن دهم با مردم سخن نیکو گفتن و این مضمون اگرچه بحسب ظاهر قبلا از این گذشت
اما این در حقیقت مکرر نیست و نیز گفته اند که نیکوئی خوی آن باشد که شرمگین بود و کم رنج و صلاح جوی و راستگوی و کم سخن و بسیار طاعت
اندک زلت و بیفضول و نیک خواه مسلمانان و در حق همه کس نیکو کردار و مشفق و با وفا و با وقار و هشیار و صبور و قانع و شکور و بردبار و متوکل و
رفیق و کوتاه دست و یحیی معاذ گوید که خوی بد معصیتی است که با وی هیچ طاعت سود ندارد و خوی نیک طاعتی است که با وی هیچ
معصیتی زیان ندارد و در خبر آمده که رفق و مدارا بر هیچ چیز نه پیوندد الا آنکه او را زینت دهد و ناسازگاری به هیچ کار مقترن
نگردد الا آنکه بر هم زند و سخن درشت قطیعت است و نرمی و ملایمت وسیله مودت و وصلت و خوشخوئی و ملایمت دشمن را دوست گرداند
و درشتی دوست را دشمن و بسا که اهل و عیال مرد بدخوی درشت گوی در شبها بنشینند و او را از خدای تعالی خواهش کنند و دوری او از خود
بلا و وفات او را و بسا که خوی بد آدمی را در گناه کبیره در آورد چرا که بسبب تند خوئی خویش چون غضب بر او مستولی شد خود را از فحش و غیبت
و ناسزا نگاه نتوان داشت بلکه کلمه چند گوید که باعث کفر و ارتداد او شود نظم با همه خلق جهان خوی پسندیده نمای که سوی
خلد برین راه بدان خواهد بود و محقق سبزواری در روضة الانوار آورده است که در بعضی اخبار آمده که از حضرت رسول ص از تفسیر آیه
شریفه خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلین سؤال کردند حضرت فرمودند هو أن تصل من قطعک وتعطی من حرمک وتعفو عن
من ظلمک یعنی هرکه ببرد صلت کند و از تو بریده شود و بنا مهر بر رشته محبت تو گسسته گرداند تو از راه شفقت و لطف بدو بپیوندی و هرکه
ترا از لطف و عطاء و خیر خود محروم گرداند تو با نچه مقدور باشد با او عطا کنی و هرکه بر تو جفا کند او را ببخشائی و خدای عز و جل
در قرآن مجید خود فرموده ادفع بالتی هی أحسن السیئة فإذا الذی بینک وبینه عداوة کأنه ولی حمیم وما یلقاها إلا الذین صبروا وما یلقاها
إلا ذو حظ عظیم یعنی دفع کن با نچیزیکه در دفع نیکوتر است یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو و لغو را باغماض یا دفع نمای سخن درشت
کلام باطل را و تواند بود که مراد بوجه احسن این باشد که اگر کسی با تو بدی کند عفو کن و احسان کن چه وجه حسن آنستکه عفو کنی و احسن
از آن آنستکه بعد از عفو با و احسان نمائی پس آنگاه آنکسیکه میان تو و او دشمنی است چنان شود که گویا دوست خویش مهربان است

در بیان ... [illegible] حسن خلق ... [illegible]

[illegible]

واین خصلت که در برابر بدی نیکوئی کردن است داده نمیشود الا بآن کسانیکه صبر کرده اند و از جمله صبر کنندگانند و داده نمیشود الا که بصاحب بهره بزرگ از عقل و کمال و یا از مراتب ثواب و در خصال خوبی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که چیزی گذاشته نمیشود در میزان کسی بهتر از حسن خلق و نیز از آنحضرت منقولست که کرم آدمی دین او است و مروت و عقل او است و شرف و حسن خلق او است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود چهار چیز است که هر که این چهار چیز در او باشد ایمان او کامل است اگر چه از فرق تا قدم او گناه باشد نقصان باو نمیرساند و آنها صدق و است و اداء امانت و حیاء و حسن خلق و از حضرت رسالت منقولست که صاحب خلق نیکو را اجر مثل صائم و قائم است **نقل** است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی در مسجد نشسته بود در آن اثنا کنیزی از بعضی انصار آمد و کنار جامه آنحضرت را گرفت حضرت حرکت نمود آن کنیز برخاست آنکنیز حرفی نگفت تا آنکه سه نوبت این امر واقع شد چون در نوبت چهارم حضرت برخاست آنکنیز در پشت سر آنحضرت بود از جامه آنحضرت رشته برداشت و بازگشت پس مردم او را سرزنش کردند که حبس کردی حضرت رسول را سه نوبت که نه حرفی گفتی با آنحضرت و نه آنجناب با تو حرفی گفت پس چه بود کار تو با آنحضرت گفت ما را بیماری بود جماعت ما مرا فرستادند که از جامه حضرت رسول رشته برم جهة استشفاء و چون من اراده کنند آن کردم مرا دید من شرم کردم که از جامه آنحضرت چیزی بردارم و حضرت میدید که باشد و مرا شرم می آمد که در این باب از آنحضرت سؤال کنم و طلب رخصت نمایم **حکایات مشتمله لحسن الخلق مهیجة**

حکایت ۱ در حکایات الصالحین است که روزی ابن عطا با اصحاب و یاران خویش گفت که هر کس که بمرتبه رسید و درجه یافت بچه یافت قومی میگفتند که به بسیاری نماز و روزه قومی دیگر گفتند بمجاهدت و ریاضت و قومی گفتند با آنکه اعمال خود را با خود سنجد و افعال خود را با خود حساب کند و از سر آن بمعاملت با خلق زندگانی کند و قومی گفتند بترک المنی و بذل الهوی پس ابن عطا گفت بزرگی نیافت هیچکس مگر بخوی نیکو و کمال خوی نیکو کس را نبوده الا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را فاقرب الخلق الی الله السالکون آثاره فی حسن الخلق **حکایت ۲** و نیز در همان کتاب مذکور است که عبد الله بن عمر هر وقت که یکی از بندگان خود را میدید که نماز نیکو میکرد او را از مال خویش آزاد مینمود پس جمله بندگان او چون از او آن معاملت دیدند همگی نماز نیکو آغاز نمودند و عبد الله هر کدام میدید او را آزاد میکرد او را گفتند یا عبد الله ایشان ریاکاری میکنند تا نماز را وسیله آزادی خود سازند فقال من خدعنا فی الله انخدعنا له **حکایت ۳** ایضاً در آن کتابست که ابو علی ثقفی مردی خوش خوی بود و در همسایه سرای او جوانی کبوتر باز بود و چون کبوتران او بر دیواری نشستی سنگ میانداخت و سنگ در سرای شیخ ابو علی میافتاد کسان وی باو میگفتند که یا شیخ چرا این جوان را زجر نمیفرمائی که سنگ در خانه تو می افکند شیخ گفت که با همسایه بدخوئی نتوان کردن تا آنکه روزی آنجوان سنگی بکبوتر انداخت و در سرای شیخ افتاد و بر سر شیخ خورد و سر او بشکست غلام گفت ای شیخ بروم او را برنم و زجر کنم شیخ گفت چنین مکن و لیکن در باغ ما برو و در آنجا فی چوبهائی بلند رسته است یکی از درازترهای آن بکن و ببر بان جوان بده و بگو هرگاه خواهی کبوتر بپرد این نی را بجنبان که دیگر حاجت بسنگ انداختن نداشته باشی تا دست تو را از سنگ آسیبی نرسد و از آن رنجور نگردی **حکایت ۴** ایضاً در آنجا است که ابو یزید بسطامی پیوسته در گورستانها میگشت تا آنکه شبی چنان اتفاق افتاد که او از گورستان میآمد و جوانی از بزرگان ولایت میآمد و بربطی در دست داشت و میزد چون نزدیک شیخ رسید شیخ لا حول گفت پس آنجوان بربط را چنان بر فرق بایزید زد که سر شیخ و بربط هر دو بشکست جوان مست بود و نا آگاه بد که او کیست پس شیخ بزاویه خود برفت و بامداد یکی از مریدان خود را بخواند و بهاء بربط از او پرسید و آنرا در پارچه نوی با قندی شیرینی بربست و برای آنجوان فرستاد و گفت باو بگوی که بویزید از تو عذر میخواهد و میگوید که دوش بربط خود بر سر ما زدی و بشکست پس زر بگیر و در بهاء آن صرف کن و عوض آن بخر و این شیرینی بخور تا غصه شکستن آن از دل تو برود آنجوان چون چنان دید بنزد او آمد و از او عذر بخواست و از اعمال خود توبه کرد و چند جوان دیگر از برکت این یک خوی خوش که بایزید بکار برد همه توبه کردند

حکایت ۵ و در آنجا است که وقتی ابراهیم ادهم بصحرا بیرون شد مردی از سپاهیان او را مصادف شد و از ابراهیم پرسید که تو چه کسی گفت بنده ام گفت آبادانی از کدام جانب است اشاره بگورستان نمود آن مرد سپاهی در غضب شد و گفت مرا استخفاف میکنی پس تازیانه بر آورد و بر سر ابراهیم بزد و سر او را شکست و ریسمانی در گردن او افکند و او را کشان کشان آورد تا بشهر رسید مردم شهر هر که پیش میآمد میگفتند این ابراهیم ادهم و زاهد وقت است چرا او را میآزاری آن سپاهی چون او را بشناخت از اسب خود فرود آمد و پای ابراهیم را بوسه میداد و از وی عذر میخواست و میگفت مرا حلال کن ابراهیم گفت قد جعلتک فی حل سپاهی گفت ایشیخ چرا مرا گفتی بنده ام ابراهیم گفت کیست که بنده حق نیست رضی الله عنک بما فعلت آن مرد گفت ایشیخ من سر تو شکستم و در حق تو جفا کردم تو در باره من دعا میکنی ابراهیم گفت بدان معاملت که تو با من کردی نصیب من از او بهشت آمد و کسی که با من احسان کند با جزا و او دعای نیکو کنم پس آن مرد سپاهی ببرکت این خلق خوش که از ابراهیم دید توبه کرد و بخدای باز گشت نمود **حکایت ۶** در کتاب مستطرف آورده است که وقتی بهرام پادشاه بشکار رفت و در شکارگاه از اصحاب و لشکر خود دور افتاد و صیدی را انتظار میبرد بطمع گرفتن او دویدن گرفت تا آنکه مکلی از عسکرگاه دور شد در آنجا

در حکایت انوشیروان و حسن خلق احنف بن قیس

شبانی را در زیر درختی دید پس از اسب خود فرود آمد و بان شبان گفت که تو اسب مرا نگاه دار تا من قضاء حاجت کنم شبان عنان مرکب را گرفت و بان نظر کرد دید زرنگار است و طلای بسیاری در اطراف ان بکار برده شده پس بهرام را غافل بوده و کارد را کشید و شروع نمود بقطع کردن و کندن طلاها را از اطراف لجام اسب پادشاه سر بلند کرد دید شبان مشغول کندن است پس غض بصر نموده و سر خود را پائین انداخت و طول داد نشستن خود را در موضع قضاء حاجت تا انکه ان شبان بقدر انچه میخواست از طلاها اخذ نمود بعد از ان بهرام از جای خود حرکت نمود و دست را بر چشمهای خود نهاد و بان شبان فرمود که اسب را پیش اور که از وزیدن بادها خاک و غبار در چشم من ریخته و نمی توانم چشم خود را بگشایم شبان اسب را پیش پادشاه برد و پادشاه سوار بر اسب خود شد و بلشکرگاه مراجعت نموده و بنزد عسکر خود رفت و بانها گفت که طلاهای اطراف عنان اسب را خودم بکسی بخشیده ام کسی را بجهت دران متهم نسازید **حکایت ۷** و نیز در همان کتاب مذکور است که انوشیروان عادل در ایام عید نوروز موائد گسترده و مردمان را ضیافت میکرد و اعیان و وجوه مملکت در مجلس او برای طعام حاضر میشدند و پس از صرف طعام شربتها و میوه‌ها در ظروف طلا و نقره برای مردم حاضر میکرد روزی یک نفر از حضار ان بزم پس از جمع نمودن ظروف و اطعمه و اشربه دران حین جام طلائی را که هزار مثقال وزن او بود دزدید و در زیر جامه‌های خود پنهان نمود و انوشیروان این امر را از ان شخص بچشم خود مشاهده میکرد و هیچ اظهار این مطلب ننمود و سر او را افشا نکرد و خدام چون دانستند که جام طلا مفقود شده خبر دادند که هیچ کس حق خارج شدن از ان مجلس ندارد تا همه مردم را تفتیش نمایند انوشیروان فرمود مردمان را مانع از خروج نشوید که جام را کسی برگرفته که رد نخواهد نمود و دیده است او را کسی که نمامی نمیکند و سر او را فاش نماید پس هیچ کس را تفتیش ننمائید و بی جهت مردم را ازار نرسانید پس ان مرد جام را از انجا بدر برد و بمنزل خود رفته و او را بهم زده و از ان برای خود کمر و زینت و جامهای فاخر تهیه نمود و سال دیگر با همان تجملات بمجلس کسری حاضر گردید پادشاه او را طلبیده و باو گفت که این از همان است پس ان مرد زمین بوسید و گفت بلی خدایت خیر دهد **حکایت ۸** ایضا در همان کتاب است که از احنف بن قیس سؤال کردند که تو حسن خلق را از که اموختی در جواب گفت از قیس بن عاصم که روزی در خانه خود نشسته بود که ناگاه خادمه او کاردی اورد که گوشت بریان کرده بران بود چون نزدیک او رسید گوشت را از ان کارد کشید و در نزد قیس نهاد و ان کارد را بر پشت سر خود انداخت که ناگاه ان کارد افتاد بر پسر کوچکی که قیس داشت و در همان ان کودک کشته شد و جان تسلیم نمود پس خوف و دهشت بر ان کنیزک عارض شد قیس باو گفت هیچ خوف و ترس مدار که تو را در راه خدا ازاد نمودم **حکایت ۹** و نیز در ان کتاب است که عبد الله بن طاهر گفت روزی در نزد مامون خلیفه بودم که یکی از غلامان خود را برای حاجتی که باو داشت فریاد زد کسی او را جواب نداد پس ثانیا و ثالثا صدا زد که یا غلام ناگاه غلام ترکی وارد شد در حالتی که غضبناک بود و با تغیر و تشدد گفت که غلام نباید چیزی بخورد و نیاشامد که تا از نزد تو بیرون میشوم فریادت بلند میشود یا غلام یا غلام تا چند داد میزنی یا غلام مامون مدتی سر خود را پائین انداخت و سکوت نمود عبد الله گوید من شک نداشتم در اینکه مرا امر بقتل الغلام خواهد کرد پس دیدم بمن نگریست و گفت که ای عبد الله هرگاه مرد خوش خلق باشد خادمان و غلامان او بد اخلاق میشوند و اگر اخلاق مرد بد باشد انان خوش اخلاق میباشند و ما نمی توانیم اخلاق خود را بد کنیم که اخلاق غلامان ما خوب شود **حکایت ۱۰** و در همان کتاب است که شخصی ابا عثمان حیری را بضیافت بمنزل خود دعوت نمود چون بدر خانه او رسید از منزل بیرون شد و باو گفت که حالا موقع وارد شدن تو بخانه من نیست پس ابو عثمان بمنزل خود مراجعت نمود پس ان مرد دوباره بنزد او رفت و او را بمنزل خود خواست چون بدر خانه او رسید باز باو گفت که موقع وارد شدن تو نیست دوباره ابو عثمان بخانه خود برگشت و هم چنین تا چهار دفعه او را بدر خانه اش برد و برگردانید بعد از ان باو گفت که ای استاد مقصودم این بود که اخلاق تو را امتحان و اختبار نمایم و از تحسین و عذرخواهی میکرد ابو عثمان گفت که مرا مدح مکن بر خلقی که خوی و طبیعت سگان است که هرگاه او را فریاد کنی بنزد تو اید و چون او را زجر کنی و برانی از نزد تو دور میشود و برود **المآثر ضد ۱۲** بدانکه ضد حسن خلق کج خلقی است و بد خوئی و ظاهر است که غلظت و درشتی از ثمرات کج خلقی است چنانکه انقباض رو و دلتنگی و بدکلامی نیز از اثار ان است و در معراج السعاده است که این صفت از نتایج قوه غضبیه است و این از صفتهائی است که ادمی را از خالق و خلق دور میکند و از نظرها می افکند و طبایع از او متنفر میکند و هر کج خلقی اغلب اوقات مسخره مردمان و مضحکه ایشان است و لحظه از غم و اندوه و الم خالی نیست از اینجهت حضرت صادق فرمود هر که بدخلق است خود را معذب دارد و بسا ضررهای عظیم باو میرسد و از نعمتهای عظیم محروم میگردد و غایتش هم بعذاب اخروی افتد و حضرت رسول ص فرمودند که خدا منع کرده است قبول توبه ادم بدخلق را عرض کردند چرا یا رسول الله فرمود بعلت اینکه هر وقت که از گناهی توبه کند در گناهی بدتر از ان می افتد و معالجه این صفت ذمیمه انستکه مفاسد دنیویه و اخرویه انرا متذکر شود و ملاحظه کند که این صفت خالق و خلایق را با او دشمن میکند پس مهیای این گردد که این رذیله را از خود دفع کند و در وقت هر حرکتی و سخنی در فکر این باشد که کج خلقی از او سر نزند و خود را محافظت کند و بحسن خلق بدارد تا ملکه او شود و از برای او معتاد گردد

در ذم بد خوئی و بعضی از آثار آن

تفسیر آیه

جواهر کلمات — در ترجمهٔ قرآنیه — للحب فی الله ملائمات

قال الله تعالی واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالّف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا یعنی یاد آورید نعمت خدای تعالی
را بر خودتان چونکه بودید شما با یکدیگر دشمنان پس تالیف کرد و فراهم آورد بین قلوب و دلهای شما و قلبهای شما را با یکدیگر به
رؤفت و مهربانی نمود پس گردیدید شما با همدیگر دوستان و برادران بدانکه مودت و دوستی و اخوت و برادری مؤمنان
با یکدیگر در راه خدا سبب تالّف قلوب است و تالّف سبب قوت و قوت سبب تقوی است و تقوی حصار بلند و حصن محکم و
پایه و ستون مستحکمی است از برای مردمان که سبب دفع جور و ظلم و نیل بآرزوها و وسیلهٔ رسیدن بمرادات و مقاصد است و لذا
خداوند متعال در این آیهٔ شریفه منت نهاده است بر بندگان و تذکر داده است بآنها نعمت خود را بر ایشان باینکه جمع کرده است قلوب
آنها را بر صفا و مودت و برگردانیده است دلهای آنان را بعد از جدائی و فرقت بسوی برادری و الفت و فرموده است واذکروا نعمة الله

در فضیلت دوستی برای خدا

زمرّدهٔ اخبریّه بدان اعزّک الله که دوستی و برادری کردن مسلمین از برای حق تعالی از عبادتهای فاضل و از مقامات بزرگ است در دین
لهذا حضرت سید ابرار و ائمهٔ اطهار ع در این باب اهتمام تمام نموده و در بسیاری از احادیث و اخبار شریفهٔ خود بر اتصاف باین صفت خجسته
و شیوهٔ مرضیه وصیت فرموده اند و از آنجمله در کافی از حضرت سید کائنات منقول است که ودّ المؤمن للمؤمن فی الله من اعظم شعب الایمان
یعنی دوست داشتن مؤمن مؤمن را در راه خدای تعالی از بزرگترین شاخه‌های ایمان است و نیز در همان کتاب از همان جناب ع منقول است
حدیثی که ملخص مضمون آن این است که آنکسانیکه در راه خدا با هم دوستی مینمایند روز قیامت بر زمینی از زبرجد سبز در سایهٔ
عرش خدا در جانب راست آن خواهند بود و روهای ایشان سفیدتر و روشن‌تر از آفتاب تابان است و تمنای منزلت ایشان کنند
هر فرشته که مقرب اند و هر پیغمبر مرسل و مردمان گویند که اینجماعت کیانند در جواب گفته شود که ایشان دوستی کنندگانند با هم
در راه خدای تعالی و نیز در کافی از مبین احکام الله حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که فرمود بدرستیکه جمعی که در راه
خدا با هم دوستی میکنند در روز قیامت بر منبرهای نور خواهند بود و هر آینه روشن خواهد ساخت نور روهای ایشان و
نور بدنهای ایشان و نور منبرهای ایشان هر چیز را تا آنکه بآن در عرصهٔ محشر ایشان را بشناسند پس گفته شود که اینجماعت دوستی
کنندگانند با هم در راه خدا و هم در کافی از نور دیدهٔ سرور کونین حضرت علی بن الحسین ع مرویست روایتی که حاصل آن اینست
که چون خدای عزوجل جمع کند خلق اولین و آخرین را در روز قیامت که روز جزا است پس منادی برخاسته ندا کند چنانکه
همهٔ مردمان بشنوند و گوید کجایند آنکسانیکه با هم در راه خدا دوستی میکرده اند پس گروهی از مردمان برخیزند پس
گفته شود بایشان که بروید بسوی بهشت بی حساب پس فرشتگان بایشان برخورند و گویند بکجا میروید گویند به بهشت میرویم
بیحساب پس ملائکه گویند شما کدام طایفه از مردمانید گویند ما دوستی کنندگان در راه خدائیم با یکدیگر گویند چه بود
عملهای شما در دنیا گویند دوست میداشتیم در راه خدا یعنی کسانی را که میبایستی دوست داشت و دشمن داشتیم کسانی را که
دشمن میبایستی داشت پس فرشتگان گویند نعم اجر العاملین یعنی دخول بهشت بیحساب نیکو اجر و مزدی است برای عمل کنندگان
و نیز در همان کتاب از جناب ختمی مآب ع مروی است که از اصحاب پرسیدند که ای عری الایمان اوثق یعنی کدام دسته از دسته‌های
ایمان محکمتر است که مؤمنان را در نگاهداشتن و گرفتن آن اهتمام بیشتر باید نمود عرض کردند الله و رسوله اعلم یعنی خدا و پیغمبر او
بهتر میدانند پس بعضی از اصحاب گفتند که آن نماز است و بعضی گفتند حج و عمره است و بعضی گفتند که آن جهاد است پس آنحضرت
فرمود لکل ما قلتم فضل و لیس به یعنی هر یک از آنچه شما گفتید فضیلتی دارد اما نیست آنچه من گفتم بلکه محکمترین دسته‌های ایمان
دوستی و دشمنی است در راه خدا و موالات با دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خدا است و در کیمیای سعادت است که
حضرت رسول ص فرمودند هر که کسی را برادری در راه خدای تعالی فرا گیرد او را در بهشت درجهٔ رفیع باشد که هیچ عمل دیگر بآن نرسد
و ابو ادریس خولانی معاذ را گفت من ترا دوست دارم برای خدای تعالی گفت بشارت باد ترا که از حضرت رسول ص شنیدم که
فرمود روز قیامت کرسی‌ها نهند گرداگرد عرش و گروهی از مردمان بر آن نشینند که روهای ایشان چون ماه شب چهارده باشد و همه

در بیان هفت نفر که در قیامت در سایهٔ عرش باشند

خلق در هراس باشند و ایشان ایمن و همه در بیم باشند و ایشان در استراحت و سکون و آنان اولیاء حق تعالی باشند که ایشان را
نه بیم بود و نه اندوه گفتند یا رسول الله این قوم کیانند گفت المتحابون فی الله ایشان کسانی باشند که یکدیگر را برای حق تعالی
دوست دارند و گفت حضرت رسول ص که هیچ دو کس نیست که یکدیگر را برای خدا دوست گیرند مگر آنکه دوستترین ایشان در
نزد حق تعالی آن بود که آن دیگر را دوستتر دارد و نیز آنحضرت ص فرمودند که خدای تعالی میگوید حق است دوستی من کسانی را که با
یکدیگر دوستی کنند برای من و یکدیگر را زیارت کنند برای من و با یکدیگر بمال مسامحت نمایند برای من و یکدیگر را نصرت و یاری کنند
برای من و فرموده ص که خدای تعالی در روز قیامت گوید که کجایند کسانیکه با یکدیگر دوستی کردند برای من تا امروز که هیچ پناه گاهی
و سایه نیست از برای خلق پناه ایشان را در پناه خود بدهم و نیز آنجناب ص فرمود که هفت کس در روز قیامت در ظل حق تعالی باشند
و حال آنکه در آن روز هیچ کس را ظل و سایه نباشد اول امام عادل دوم جوانی که در جوانی و ابتدای جوانی در عبادت بر آمده باشد
سیم مردیکه از مسجد بیرون آید و دلش بمسجد آویخته باشد تا به مسجد رود چهارم دو کس که با یکدیگر برای حق تعالی دوست

دارند وبان جمع آیند وبان پراکنده شوند پنجم کسی که در خلوت خدا را یاد کند وچشم او پر آب گردد ششم مردی که زنی صاحب حشمت وجمال او را بخود بخواند وی گوید که من از خدای تعالی میترسم هفتم مردیکه صدقه بدهد بدست راست ودست چپ وی از آن آگاه نباشد و نیز فرمود آنحضرت که هیچ کس برادر خود را زیارت نکند برای خدای تعالی الاّ که فرشته از پس وی او را منادی کند که فرخ ومبارک باد ترا بهشت وگفته که مردی بزیارت دوست میرفت حق تعالی فرشته را فرستاد براه او وا و را گفت کجا میروی گفت بزیارت فلان برادر خود گفت حاجت نزد او داری گفت نه گفت خویشی داری گفت نه گفت در حق تو نیکی کرده گفت نه گفت پس برای چه میروی گفت برای حق تعالی میروم واو را دوست دارم گفت خدای تعالی مرا نزد تو فرستاده است تا ترا بشارت دهم که حق تعالی ترا دوست میدارد بسبب دوستی تو او را وبهشت را از برای تو بر خود واجب کرده است و حضرت حق جل وعلا وحی کرد به بعضی از انبیاء که این زهد که تو پیش گرفته آن راحت را از برای خود تعجیل کردی که در دنیا ونجوی بر رستی وانکه بعبادت من مشغول شده بان عزت خود حاصل کرده اما ببین که هرگز از برای من دوستان مرا دوست داشته وبا دشمنان من دشمنی کرده و بعیسی ع وحی فرستاد که اگر همه عبادتهای اهل آسمان وزمین را بجای آوری ودر میان آن دوستی ودشمنی برای من نبود آن همه برای تو سودی ندارد و حضرت عیسی فرمود که خود را دوست گردانید نزد حق تعالی بدشمن داشتن عاصیان ونزدیک گردانید خود را بحق تعالی بدور بودن از ایشان ورضای حق تعالی را طلب کنید بخشم گرفتن بر ایشان گفتند یا روح الله با که نشینیم فرمود با کسی که دیدار او حق تعالی را بیاد شما دهد وسخن او علم شما را زیاده کند وکردار او شما را باخرت راغب گرداند و حق تعالی وحی کرد به داود ع که یا داود چرا از مردمان دور وتنها نشسته گفت با خدایا دوستی تو با دخلق از دل من ببرد واز همه نفور شدم گفت یا داود بیدار باش که از برای خود برادران بگیر اوری وهرکه یاور تو نباشد در راه دین از وی دور باش که دلت را سیاه کند واز من دور گرداند و حضرت رسول ص فرمودند که حق تعالی را فرشته است که یک نیمه او از برف است ویک نیمه او از آتش است ومیگوید بار خدایا چنانکه میان برف وآتش الفت افکنده میان دلهای بندگان شایسته خود الفت افکن وگفته کسانیکه برای حق تعالی با یکدیگر دوستی دارند برای ایشان ستونی بزنند از یاقوت سرخ وبر سر آن هفتاد هزار کوشک باشد که از آنجا با اهل بهشت فرو می‌نگرند ونور روی ایشان بر اهل بهشت فتد چنانکه نور آفتاب در دنیا بر اهل دنیا تابد اهل بهشت گویند بیایید تا بنظاره ایشان برویم پس ایشان را ببینند که جامهای سندس سبز پوشیده اند وبر پیشانی ایشان نوشته است المتحابون فی الله اینها دوستی کنندگانند در راه خدای تعالی بزرگی در وقت مرگ میگفت بار خدایا دانی که در آنوقت که معصیت تو میکردم اهل طاعت ترا دوست میداشتم اینرا کفارت آن کن مجاهد گوید که دوستی کنندگان از برای حق تعالی چون بروی یکدیگر خندند همچنانکه برگ از درخت فرو ریزد گناهان ایشان فرو ریزد و در معراج السعاده از حضرت امام محمد باقر روایت نموده که فرمودند چون خواهی بدانی که در تو خیری هست یا نه دل خود را نظر کن اگر اهل طاعت وعبادت را دوست داری واهل معصیت را دشمن داری پس بدانکه تو از اهل خیری وخدا ترا دوست میدارد واگر بر عکس این خدا ترا دشمن دارد ودر تو خیری نیست و نیز فرمود که هرگاه مردی دیگری را از برای خدا دوست بدارد خدا ثواب حب فی الله را با و عطا فرماید اگرچه آن محبوب در علم خدا از اهل جهنم باشد واگر مردی دیگری را از برای خدا دشمن دارد خدای تعالی ثواب بغض فی الله را باو کرامت فرماید هرچند آن شخص مبغوض در علم خدا از اهل بهشت بوده باشد **یاقوته تقسیمیه** ونیز در معراج السعاده است که دوستی در راه خدا دو قسم است **اوّل** آنکه کسی دیگری را دوست داشته باشد از برای امری که فائده او در آخرت باین محبت عاید گردد مثل آنکه شاگرد استاد را دوست بدارد از برای اینکه او را تعلیم میکند واو را از حضیض جهل ونادانی باوج مرتبه علم ومعرفت میرساند یا آنکه استاد شاگرد را دوست دارد بجهة اینکه منشاء ثواب معلم میشود وامثال اینها **دوم** آنکه او را دوست بدارد نه بجهة فایده اخروی بلکه از او عایدش گردد بلکه از جهة اینکه مخلوق خدا ومنسوب باو است بنسبت عامی که از برای کافه مخلوقات است یا بجهة خصوصیت نسبتی که از برای او هست از تقرب بخدا یا اشتغال او بخدمت خدا یا محبت او از برای خدا وامثال اینها چه از علامات غلبه محبت با کسی آنست که محبت از او تعدی نموده وبمتعلقان ومنسوبان او نیز برسد اگرچه نسبت دوری داشته باشند همچنانکه کسی که انسانی را دوست بدارد دوست میدارد خدمتکار او را وهرکه را که مدح محبوب او کند بلکه بادر ودیوار محله ودیار او محبت دارد چنانکه گفته اند امرّ علی الدیار دیار لیلی اقبّل ذا الجدار وذا الجدارا وما حبّ الدیار شغفن قلبی ولکن حبّ من سکن الدیارا یعنی بدیار لیلی میگذرم وبوسه بر این دیوار وآن دیوار میدهم واین نه از دوستی دیار است بلکه از دوستی کسی است که ساکن آن دیار است غم جمله خود در دیار یکی مراغات صدکس برای یکی **فروزه جبر استتمامیه** بدانکه از تمامیت محبت برادران وفا است وآن عبارتست از پایداری محبت ولوازم آن ومداومت بر آن است در حیوة محبوب وبعد از ممات او وبلغاء کردن برای او محبت با اولاد ودوستان او وضد وفا جفا است که عبارتست از قطع دوستی یا کوتاهی در لوازم آن در حیات وممات محبوب وا اولاد واحبا او ومحبتی که در آن وفا نباشد فایده ندارد چه فائده محبت در راه خدا در آخرت عاید میگردد وهرگاه محبت منقطع میشود ضایع میگردد

مرجانهٔ نصیحة بدانکه از لوازم حب فی الله و دوستی در راه خداوند رحمن و برادری با مردمان در دین و ایمان نصح و خیرخواهی نسبت بعموم مسلمانان است که در نزهة الناظرین روایت نموده است که حضرت رسول صم فرموده که دین نصیحت و خیرخواهی است اصحاب عرض کردند از برای که یا رسول الله فرمود نسبت بخدا و رسول و کتاب او و ائمهٔ مسلمین و عموم مؤمنین و علماء در بیان مراد از این حدیث گفته اند که اما نصح از برای خدا این است که ایمان آوری بخدای تعالی و دعوت نمائی مردمان را به ایمان بخدا و آرزو کنی که تمام مردم مؤمن باشند و اما نصح به رسول خدا این است که تصدیق نمائی بانچه پیغمبر از جانب خدا آورده است و عمل کنی بسنت و شریعت آنجناب و مردم را دلالت و راهنمائی کنی بسوی دین و طریقت آنحضرت و اما نصح نسبت بکتاب خدا این است که تلاوت کنی آنرا و عمل نمائی باحکام آن و تمنی نمائی که تمام مردم او را بخوانند و عمل نمایند باحکام آن و اما نصح نسبت با ائمه ع این است که دوست بداری ایشان را و اقرار نمائی بامامت ایشان و انکار نمائی و دشمنی نمائی با کسانی که در حق ایشان و خروج نکنی بر ایشان و مردم را دلالت کنی بسوی ایشان و اما النصح نسبت بمسلمین و مؤمنین این است که دوست بداری از برای آنان آنچه را که از برای خود میخواهی و نخواهی از برای ایشان آنچه را که برای خود نمی پسندی و تمنی نمائی که بوده باشد همیشه در میان مسلمین الفت و مودت و از جریر بن عبد الله روایت شده است که گفت بیعت نمودم با حضرت رسول خدا بر اقامهٔ صلوة و اداء زکوة و نصح و خیرخواهی از برای جمیع مسلمانان و نیز حضرت رسول صم فرمودند که حق مسلمان بر مسلمان شش چیز است هرگاه او را ملاقات کند بر او سلام نماید و هرگاه دعوت نماید اجابت کند او را و هرگاه طلب نماید نصح را نصیحت کند او را و هرگاه عطسه کند و حمد نماید خدا را یرحمک الله گوید او را و هر زمان مریض شود عیادت کند او را و هرگاه بمیرد مشایعت نماید جنازهٔ او را و نیز فرمود که مؤمن نمی باشد هیچ یک از شما مگر اینکه دوست بدارد از برای برادر مؤمن خود آنچه را که از برای نفس خود میخواهد و در معراج السعاده است که نصیحت مسلمین عبارت است از دوست داشتن خیر و نعمتی که صلاح باشد از برای انها و خلاصهٔ آن خیرخواهی ایشان است و این از معالی صفات و شرایف ملکات است و هر که طالب خیر و خوبی از برای مسلمانان بوده باشد در هر خیری که بایشان برسد شریک است یعنی ثواب و مثل ثواب کسی است که آن خیر را بایشان رسانیده است و از اخبار ثابت شده است که هر که با عمال صالحه بدرجهٔ نیکان نرسد ولیکن ایشان را دوست بدارد در روز قیامت با ایشان محشور خواهد شد همچنانکه وارد شده است که المرء یحشر مع من احبه هر کسی آنکه هر چیز را دوست بدارد با آن محشور خواهد شد و شخصی بحضرت پیغمبر صم عرض کرد که قیامت چه وقت است حضرت صم فرمود که چه اماده کردهٔ از برای آن عرض کرد که نماز و روزهٔ بسیاری مهیا نکرده ام ولیکن خدا و رسول را دوست میدارم حضرت فرمود هر که را دوست بداری با او محشور خواهی بود و آخبار در مدح خیرخواهی بندگان خدا بسیار و خارج از حیز عد و شمار است از حضرت رسول صم مرویست که عظیم ترین مردم از جهة منزلت در نزد خدا در قیامت راه رونده ترین ایشان است در زمین از جهة خیرخواهی خلق خدا و نیز آنحضرت فرمود باید هر یک از شما خیرخواه برادر دینی خود باشد چنانچه خیرخواه خود است و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که بر مؤمن واجب است خیرخواهی برادر مؤمن خود در حضور و غیبت او و حضرت پیغمبر صم فرمود که هر که سعی کند در حاجت برادر مؤمن و خیرخواهی او را نکند با خدا و رسول او خیانت نموده و در حدیث دیگر از حضرت صادق ع وارد است که خدا خصم او خواهد بود و شخصی روایت کند که در خدمت حضرت رسالت پناه نشسته بودم آنجناب فرمودند که حال شخصی بر شما وارد خواهد شد که از اهل بهشت است پس مردی از انصار در آمد که آب وضوء از محاسنش میچکید سلام کرد و مشغول نماز گردید و فردای آنروز نیز همین سخن را آنسرور فرمود و همان مرد در آمد و روز سیم باز بهمان دستور چون حضرت از آن مجلس برخاستند یکی از صحابه آمد نزد آن مرد انصاری رفته و سه شب نزد او بسر برد و از او بیداری و عبادتی ندید جز آنکه چون بجامهٔ خواب کردید ذکر خدای کردی و همچنان خفته بودی تا برای نماز صبح برخاستی ولیکن از وی جز سخن خیر نشنیدی آن صحابه گوید چون سه شب گذشت برو گفتم که من از پیغمبر در حق تو چنین سخنی شنیدم خواستم که بر عمل و عبادت تو مطلع گردم و از تو عمل بسیاری ندیدم بگو ببینم که چه چیز ترا باین مرتبه رسانیده و از اهل بهشت کردانیده گفت غیر آنچه تو دیدی از من بندگی بتقدیم نمیرسد جز آنکه من بر هیچ احدی از مسلمانان در خود عیبی نمی بینم و بر خیر و خوبی که خدای تعالی بوی عطا کرده باشد حسد نمی برم آن شخص گفت این است که ترا باین مرتبه رسانیده است و این صفتی است که تحصیل آن از ما بر نمی آید و مرویست که حضرت موسی ع مردی را در زیر عرش دید از روی مقام و مرتبه وی نمود و گفت یا رب چرا و بچه عمل باین مرتبه رسیده است که در سایهٔ عرش تو از صیله است خدای تعالی فرمود که وی بر مردمان حسد نمی برد و مخفی نماند که غایت نصیحت و خیرخواهی آنست که آنچه از برای خود دوست داشته باشی از برای برادر دینی خود نیز همانرا دوست بداری هم چنانکه در احادیث بسیاری بان تصریح شده

لعل تنوعیت بدانکه برادری و صحبت از لوازم و آثار حب فی الله است و حضرت رسول صم فرموده است که مثل دو برادر چون مثل دو دست است که یکدیگر را می شویند و هرگاه برادری و صحبت فیمابین مسلمین محقق شود از احقوق بسیار است در کیمیاء سعادت گوید که حقوق آن [illegible] اول در مال است و درجهٔ بزرگتر این آن [illegible]

در بیان احادیث وارده در اینکه الدین النصیحة

در تعریف مردی از انصار که از اهل جنت است با قلت عمل و عبادت

حق او را تقدیم کند و ایثار نماید چنانچه حق تعالی فرموده و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و دیگر آنکه او را همچون
خود داند و میان خود و وی مال را مشترک داند و درجهٔ بازپسین آنکه او را چون غلام و خادم خود دارد آنکه از خودش برآید
صرف وی کند و در حاجات او انفاق نماید بی آنکه او را باید خواست و چون بخواست و بگفتار حاجت آمد از درجهٔ دوستی
بیرون شود که اندیشه و خدمت وی از دل او برخاست و این صحبت عادتی بود و آنرا قدری نباشد و عتبة الغلام دوستی
بود گفت مرا بچهار هزار درهم حاجت است گفت بیا و دو هزار درهم بستان از وی اعراض کرد و گفت شرم نداری که دعوی دوستی
خدائی کنی و آنگاه دنیا را ایثار میکنی و قومی از صوفیه را نزد یکی از خلفاء غمز و چغلی کردند شمشیر بیاوردند تا یکی از آنها پیش رفت
تا اول او را بکشند خلیفه پرسید که چرا چنین کردی گفت ایشان برادران منند خواستم که یکساعت جان با ایشان ایثار
کنم گفت کسانیکه چنین بوده باشند ایشان را نتوان کشت پس همه را رها کرد و از کشتن ایشان درگذشت فتح موصلی بخانهٔ یکی
از دوستان خود رفت حاضر نبود کنیزک او را گفت که صندوقچه او را بیاورد و هرچه خواست از آن برگرفت چون او باز آمد و بشنید
کنیزک خود را از شادی آزاد کرد و یکی نزد ابی هریره آمد و گفت میخواهم که با تو برادری کنم گفت دانی که حق برادری چیست گفت
گفت آنکه تو بزر و سیم خود اولی تر از من نباشی گفت هنوز باین درجه نرسیده ام ابوهریره گفت برو که تو اهل این کار نیستی و این
کار تو نیست و ابن عمر گفت که برای یکی از صحابه کلهٔ بریانی فرستادند گفت فلان برادر من حاجتمند تر است و اولی تر از برای او
بفرستاد و آنکس نیز برای برادری دیگر بفرستاد و همچنین بهفت دست بگشت تا آنکه به اول باز رسید و میان دو مردی
برادری بود و هر یک از ایشان وامی داشتند این وام او اداء نمود که او خود ندانست و آن دیگری وام این یک ادا کرد این ندانست و
علی ع فرماید که بیست درم که در حق برادری صرف کنم دوست تر دارم از اینکه صد درم بدرویشان صدقه دهم و حضرت رسول
در بیشه شد و دو مسواک باز کرد یکی کج و یکی راست شخصی از صحابه با وی بود آن راست را بوی داد و کج را از برای خود نگاه داشت
گفت یا رسول الله این نیکوتر است و تو باین اولی تری حضرت فرمودند که هیچکس یکساعت با کسی صحبت نکند مگر آنکه او را سؤال کنند از
حق صحبت که نگاه داشت یا ضایع کرد و این اشارت است بآنکه حق صحبت ایثار است و فرمود که هیچ دو تن با یکدیگر صحبت
نکنند الا آنکه دوستر از ایشان نزد حق تعالی آن بود که رفیق تر باشد حق دوم یاری دادن بود در همه حاجتها پیش از
آنکه بخواهد و قیام نمودن بمهمات بدل خوش و پیشانی گشاده و سلف چنین بوده اند که هر روز بدر خانهٔ دوستان شدند
و از اهل خانه می پرسیدند که چه کار و چه شغل دارید هیزم و نان و نمک هست و روغن هست و غیر این از همه ضروریات
می پرسیدند و کارهای خانهٔ دوستان را چون کار خود مهم میدانستند و چون کارها بکردند منت بر خود میداشتند بزرگی
گفته است که برادران بر ما عزیز ترند از اهل و فرزند زیرا که ایشان دین را یاد ما میدهند و اهل و فرزند دنیا را یاد ما میدهند
و بزرگی دیگر گفته که بعد از سه روز برادران را یاد کنید و طلب کنید اگر بیمار باشند عیادت نمائید ایشان را و اگر مشغول باشند پس
یاری دهید ایشان را و اگر فراموش کرده باشند یاد آورید ایشان را جعفر بن محمد ع گوید من شتاب کنم تا حاجت دشمنان از من روا
کرده تا از من بی نیاز نشوند و در حق دوست خود چه کنم و از پیشینیان کسی بوده است که بعد از مرگ برادری چهل سال فرزند و اهل او
را خدمت میکرد از جهت نگاه داشتن حق صحبت حق سوم بزبان است که در حق برادران نیکو گوید و عیوب ایشان پوشیده
دارد و اگر کسی در غیاب ایشان سخن ایشان گوید جواب گوید و چنان انگارد که او از پس دیوار می شنود چنانکه خواهد که او در غیبت او
باشد خود نیز همچنان بود و مداهنه نکند و چون سخن گوید بشنود و با او خلاف و مناظره نکند و هیچ سر او را آشکار نکند اگرچه
بعد از وحشت بود که آن از لئیم طبعی بود و زبان از غیبت اهل و فرزندان و احباب او کوتاه دارد و اگر کسی از وی ذمی گوید و قدحی کند
با وی باز نگوید که رنج او رساننده باشد و چون او را نیکو گویند از وی پنهان ندارد که این از حسد بود و اگر در حق او تقصیری کند از او گله نکند و
او را معذور دارد و از تقصیرات خود یاد کند که در طاعت حق تعالی میکند تا از آن عجب ندارد که در حق وی کسی تقصیر کند و بداند که
اگر کسی را طلب کند که از وی هیچ تقصیری نبود و او را هیچ عیب نبود هرگز چنین کسی نیابد و آنگاه از صحبت خلق بیفتد و در خبر است که
مؤمن همیشه عذر جوید و منافق همیشه عیب جوید و باید که بیک نیکوئی ده تقصیر بپوشد حضرت رسول ص میگوید پناه گیرید بالله
بخدای عز و جل از یار بد که چون بدی بیند آشکار کند و چون خوبی بیند بپوشد و باید که هر تقصیری را که عذر توان نهاد عذر بنهد
و بر وجه نیکوتر حمل کند و گمان بد نبرد که گمان بد حرام است و حضرت رسول ص فرموده است که خداوند از مؤمن چهار چیز
حرام کرده است مال و خون و عرض و آنکه بوی گمان بد برند و عیسی ع فرمود چه گوئید در حق کسی که برادر خود را خفته بیند
و جامه از عورت وی باز کند تا برهنه ماند گفتند یا روح الله که روا دارد که چنین کند فرمود شما اگر عیبی از برادر خود بینید و
آشکار کنید و بگوئید تا دیگران بدانند و چنین گفته اند که چون با کسی دوستی خواهی کنی او را بخشم آور و آنگاه کسی را پنهان نزد او فرست
تا سخن تو گوید اگر سر تو را آشکار کند بدانکه او دوستی را نشاید و گفته اند که دوستی با کسی کن که هرچه خدای از تو داند او داند چنانچه
خدای بر تو بپوشاند او نیز بپوشاند و یکی با کسی سری بگفت پس با او گفت یاد گرفتی گفت فراموش کردم و گفته اند که هر که با تو در چهار
وقت بگردد دوستی را نشاید در وقت رضا و در وقت خشم و در وقت طمع و در وقت هوا و شهوت بلکه باید که در این همه با حق تو

در لزوم اظهار دوستی
فایده تسبب بدوستان

فرو نگذارد و عباس به پسر خود گفت که خلیفه ترا بخود نزدیک دارد و ترا بر پیران تقدیم داشته نگاه دار که پنج چیز را او نگاه
داری هیچ سر وی را آشکار نکنی و در پیش وی کسی را غیبت نکنی و با وی هیچ دروغ نگوئی و هر چه فرماید خلاف نکنی و باید که هرگز از
از تو خیانتی نه بیند و بدانکه هیچ چیز دوستی را تباه نکند که مناظره و خلاف کردن در سخنی و معنی خلاف کردن و رد کردن
سخن دوست آن بود که او را احمق و جاهل دانی و خود را عاقل و فاضل و بروی تکبر کرده باشی و بچشم حقارت در وی نگریسته
باشی و این بدشمنی نزدیک تر باشد تا دوستی و حضرت رسول ص فرمود که با برادر خود آنچه گوید خلاف مکنید و با وی مزاح
مکنید و هر وعده که کنید خلاف مکنید و بزرگان گویند که چون با برادر خود گوئی برخیز و او گوید کجا پس او صحبت را نشاید
بلکه باید که برخیزد و نپرسد ابو سلیمان دارانی گوید که دوستی داشتم که هر چه از وی خواستمی بدادی یکبار گفتم بچیزی
حاجت دارم گفت چند میبا بد حلاوت دوستی او از دلم بلد شد و بدانکه قوام محبت بموافقت است در هر چه موافقت
توانکرد جنس حمیار دم آنکه بزبان دوستی و شفقت اظهار کند حضرت رسول ص فرمود اذا احب احدکم اخاه فلیخبره یعنی
هرگاه کسی از شما برادر خود را دوست دارد باید که او را خبر بدهد و این برای آن گفته که تا در دل او نیز دوستی پیدا شود و
از دیگر جانب دوستی مضاعف گردد و باید که همه احوال او بزبان بپرسد و در اندوه و شادی باز نماید که با او شریک است
و اندوه و شادی او را اندوه و شادی خود داند و چون او را خواند بنام نیکوتر خواند و اگر او را خطابی باشد بآن گوید که او
دوست تر دارد و گفته اند که دوستی و برادری بسه چیز صافی شود آنکه او را بنام نیکو بخوانی و بسلام ابتدا کنی و در
نشستن او را تقدیم داری و از این جمله نیز آن بود که بروی ثنا گوئی که این اثر عظیم دارد در دوستی که او را در غیبت
ثنا گوئی چنانکه او دوست دارد و هم چنین بر اهل و فرزندان و احوال وی و هر چه تعلق باو دارد که این نیز اثر عظیم
دارد در دوستی و باید هر نیکوئی که کند شکر کنی و علی ع فرموده که هر که برادر خود را بر نیت نیکو شکر نکند بر کار نیک هم
شکر نکند و باید که در غیبت وی او را نصرت کند و سخن بر تعنت بروی رد کند و او را هم چون خود داند و جفا عظیم است
که در پیش کسی سخن دوست وی گویند بزشتی و او خاموش باشد و این هم چنان بود که ببیند او را میزنند و او یاری نکند
و خاموش باشد بلکه زخم سخن عظیم تر است یکی گفت که هرگز کسی در غیبت دوست من سخنی نگفت الا آنکه تقدیر کردم که
او حاضر است و می شنود تا آنکه گفتم آنچه را که خواستم او بشنود ابو الدرداء دو گاو را دید که در زمین بسته بود چون
یکی بایستاد دیگری نیز بایستاد بگریست و گفت برادران دینی باید هم چنین باشند که باید که بگردیدن و ایستادن موافقت
کنند جنس پنجم آنکه هر چه او را بآن حاجت است از علوم دین باو بیاموزد که برادر را از آتش دوزخ نگاه داشتن اولی
تر است از رنج دنیا و اگر بیاموخت و بدان کار نکرد او را نصیحت باید کند و پند باید داد و از خدای بترساند لیکن باید که این نصیحت
در خلوت بوده باشد تا از روی شفقت بود که نصیحت بر ملا فضیحت بود و باید که آنچه گوید بلطف گوید نه بعنف که حضرت رسول ص
فرمود مؤمن آینه مؤمن بود یعنی عیب و نقصان خود از یکدیگر بدانند و چون برادر تو بشفقت عیب تو در خلوت با تو گفت
باید که منت داری و خشم نگیری که این هم چنان باشد که کسی ترا خبر دهد که در درون جامه تو ماری یا کژدمی است تو از آن خشم
نگیری بلکه منت داری و همه صفتهای مذموم در آدمی مار و کژدم است لیکن زخم آن در قبر پیدا آید و زخم آن بر روح بود و این
صعب تر از مار و کژدم است و یکی از صحابه گفت خدای رحمت کند کسی را که عیب من هدیه بپیش من آورد چون سلمان فارسی
نزد وی آمد باو گفت که ای سلمان راست بگوی که از احوال من چه دیدی و چه شنیدی که آن را کراهة بودی گفت مرا از این حدیث عفو
کن گفت لابدی از آنکه بگوئی چون الحاح کرد گفت شنیدم که بر خوان تو دو نان خورش بود بیکبار و دو پیرهن داری یکی در
شب و یکی از برای روز گفت این هر دو نیز نباشد هیچ دیگر شنیدی گفت نه و حذیفه مرعشی بیوسف اسباطی نامه نوشت
که شنیدم تو دین خود را بدو حبه بفروختی که در بازار چیزی خریداری کردی صاحب آن گفت بدانگی فروشم و تو گفتی که بشش دانگ
بسته طسوج و بتو داد زیرا که ترا می شناخت و این مسامحت در بیع برای صلاح و دیانت تو کرد قناع غفلت از سر باز کن و
و از خواب غفلت بیدار شو بدانکه هر که علم و قرآن حاصل کرد و آنگاه رغبت بدنیا کند ایمن نباشم از وی که از جمله مستهزیان
بآیات حق تعالی بوده باشد کبر نشان رغبت دین آن بود که از چنین چیزها منت دارد حق تعالی در صفت دروغ زنان
فرماید ولکن لا تحبون الناصحین یعنی نصیحت کنندگان را دوست ندارید و هر که ناصح را دوست ندارد از آن بود که کبر و
رعونت بر دین و عقل او غلبه کرده و این همه آنجائی باشد که آنکس عیب خود نداند و چون بداند پند باید داد بتعریض و
آشکارا نباید کرد و اگر آن عیب آن بود که در حق تو تقصیری کرده باشد اولی پوشیدن بود و نادانسته انگاشتن بهتر
بشرط آنکه دل متغیر نشود در دوستی و اگر متغیر خواهد شد عتاب کردن در سر اولی تر از قطیعت و بریدن دوستی
و بریدن بهتر از زبان درازی کردن و باید که مقصود از صحبت آن بود که خلق خود را مهذب کنی با حتمال کردن از برادران
نه آنکه از ایشان نیکوئی چشم داری بزرگی گوید که مردی با من صحبت داشت و بر دل من گران بود پس او را چیزی بخشیدم
که آن گرانی از دل من بیرون رود نشد دست او را گرفتم و بخانه بردم و با او گفتم تا کف پای خود بر روی من نهد

در فواید شنیدن نصیحت
غلبه کبر و غرور سبب

او زنهار خواست گفتم لابد چنین باید کرد پس چنانکه دوان گرانی از دل من برخاست ابو علی رباطی میگوید که با عبدالله رازی همراه شدم در بادیه گفت من در راه امیر باشم یا تو گفتم تو امیر باش گفت هر چه گویم باید که طاعت من داری گفتم سمعاً و طاعة گفت که توبره بیاور بیاوردم و زاد و جامه هر چه داشتم در آن نهاد و بر پشت خود نهاد و می برد هر چند گفتم بمن بده تا مانده نشوی پس گفت برامیر فرمان نرسد و تو فرمان بردار باش و یک شب باران آمد تا بروز بر پای ایستاده و گلیمی بر سر من داشته بود که باران بر سر من نبارد و چون حدیث کردمی گفتی امیر منم تو طاعت دار باش تا با خود گفتم کاشکی او را نگفتمی حق ششم عفو کردن از ذلت و تقصیر و بزرگان گفته اند که اگر برادری تقصیری در حق تو کند هفتاد گونه عذر وی از خود بخواه و اگر نفس نپذیرد با خود گوی که ای نفس بگو هر پلید خوی کسی هستی که برادر تو از تو هفتاد گونه عذر خواست و نپذیرفتی و اگر تقصیر آن بود که بر وی معصیتی رود او را بلطف نصیحت کنی تا دست بدارد اگر اصرار نکند خود نادیده انگار و اگر اصرار کند نصیحت کن اگر فایده نکند علماء را در این مسئله خلاف است که چه باید کرد بعضی گفته اند که از وی بباید برید زیرا که چون برای حق تعالی او را دوست گرفتی اکنون بباید برید و برای حق تعالی او را دشمن گیری و جماعتی گفته اند که قطع نباید کرد که امید آن بود که از آن بگردد اما در ابتدا با چنین کسی برادری نباید کرد و چون عقد برادری بسته شد بدین قطع نباید کرد و ابراهیم نخعی گوید بگناهی که برادری بکند او را مهجور مکن که شاید که امروز کند و فردا دست بدارد و در خبر است که حذر کنید از زلت عالم و از وی مبرید که امید است که زود از آن باز گردد و دو برادر بودند از بزرگان دین یکی بهوای دل بر مخلوقی مبتلا شد با برادر گفت که دل من بیمار شد اگر خواهی که عقد برادری قطع کنی بکن گفت معاذ الله که من بیک گناه که از تو صادر شد از تو قطع کنم و با خود عزم کرد که هیچ طعام و شراب نخورد تا آنگاه که حق تعالی او را از این بلا عافیت دهد چهل روز هیچ نخورد پس بپرسید که حال چیست گفت همچنان و او هم چنان بر گرسنگی صبر کرد و میگداخت تا آنگاه که برادر بیامد و گفت حق تعالی کفایت کرد و دل مرا از عشق آزاد کرد پس او طعام خورد و یکی را گفتند که برادر تو از راه دین بگردید و در معصیتی افتاده تو چرا از وی نبری گفت او را امروز بیرادر حاجت است که کارش افتاده است دست از وی چگونه بدارم بلکه دست وی گیرم تا آنکه او را بلطف از دوزخ برهانم و در بنی اسرائیل دو دوست بودند و در کوهی عبادت میکردند یکی بشهر آمد تا چیزی بخرد پس چشم او بزنی خراباتی افتاد و عاشق او شد و در ماند و با او بنشست چون چند روزی بر آمد آن دیگری بطلب او بر آمد و حال او بشنید نزد وی بنشست وی از شرم گفت مرا از تو خبر نیست و تو را نمیدانم گفت ای برادر دل مشغول مدار که مرا بر تو هرگز این شفقت نبود که امروز و دست بگردن او کرد و او را بوسه میداد چون این شفقت از وی بدید دانست که از چشم وی نیفتاده است برخاست و از آن گناه توبه کرد و با او برفت پس طریق اول سلامت نزدیک تر است و طریق دوم لطیف تر و فقیه تر است زیرا که راهی بتوبه دارد و در روز درماندگی برادران دینی حاجت بود چگونه فرو گذارند و جه فقاهت این طریق آنست که عقد دوستی که بسته شد همچون قرابتی است و نشاید که قطع رحم نمود بسبب معصیت و برای این گفت حق تعالی فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ گفت اگر خویشان و عشیرهٔ تو در تو عاصی شوند پس بگو من بیزارم از عمل شما مگو بیزارم از شما و ابو الدرداء را گفتند که برادرت معصیت کرد چرا او را دشمن نگیری گفت معصیت او را دشمن دارم اما وی برادر من است و اما در ابتداء با چنین کسی برادری کردن نشاید که برادری ناکردن خیانتی نیست اما قطع صحبت کردن خیانت است و فرو گذاشتن حقی است که سابق حاصل شده است و اما خلافی نیست در اینکه اگر تقصیری در حق تو کند عفو کردن اولی است و چون عذر خواهد اگر چه دانی که دروغ میگوید باید پذیرفت حضرت رسول صلعم فرمودند که هر که برادری از وی عذر خواهد و نپذیرد طریقهٔ وی طریقهٔ کسی باشد که در راه از مسلمانان باج ستاند و گفت مؤمن زود خشمگین شود و زود خشنود شود ابو سلیمان دارانی بمرید خود گفت که چون از دوستی جفائی بینی عتاب مکن که شاید که در عتاب سخنی شنوی که از آن جفا عظیم تر بود گفت چون بیازمودم همچنین بود که او گفت حق هفتم آنکه دوست خود را بدعا یاد آوری هم در زندگانی و هم بعد از مردن و همچنین فرزندان و اهل او را دعا گوئی چنانکه خود را گوئی که بحقیقت آن دعا خود را کرده باشی حضرت رسول فرمودند هر که برادر خود را دعا کند در غیبت یکی فرشته او را گوید که تو را نیز همچنین باد و در روایتی دیگر است که حق تعالی گوید که ابتدا بتو کنم و فرموده که دعا دوستان را در غیبت رد نکنند و ابو الدرداء گوید هفتاد دوست را نام برم در سجود و همه را دعا گویم یک یک و گفته اند که برادر آن باشد که بعد از مرگ تو که همگنان بمیراث مشغول شوند او بدعاء حال تو مشغول باشد و دل در آن بسته که حق تعالی با تو چه کند و حضرت رسول صلعم فرمایند که مثل مرده چون کسی باشد که غرق شده و دست بهر جا میزند او نیز منتظر دعا باشد از اهل و فرزندان و دوستان و از دعای زندگان چون کوههای نور بگور مردگان برسد و در خبر است که دعا ابر مردگان عرضه میکنند بر طبقهای نور و میگویند که این هدیهٔ فلان است و هم چنان بهدیه شاد شود که زنده بهدیه شاد گردد حق هشتم وفای دوستی نگاه داشتن و معنی وفا داری یکی آن بود که بعد از مرگ او از اهل و فرزندان و دوستان او غافل نگردد پیره زنی نزد حضرت پیغمبر آمد التحیة او را اکرام و انعام نمود دیگران عجب داشتند فرمود که وی در روزگار خدیجه نزد ما آمدی و کرم عهد از ایمان است و دیگر از وفا آن بود که

هر که با دوستان تعلق دارد از فرزند و بنده و شاگرد بر همه شفقت برد و اثر آن در دل بیش بود از شفقتی که بر وی برد و
دیگر آنکه اگر جاهی و حشمتی و ولایتی بیابد همان تواضع که میکرد نگاه دارد و بر دوستان تکبر نکند و دیگر از وفا آنکه بر
دوام دوستی نگاه دارد و هیچ چیز دوستی نبرد که شیطان را هیچ کاری مهمتر از آن نیست که میان برادران وحشت
اندازد چنانکه حق تعالی فرماید ان الشیطان ینزغ بینهم و یوسف ع گفت من بعد ان نزغ الشیطان بینی و بین اخوتی و دیگر
وفا آن بود که بتخلیط هیچ کس سخن او نشنود و عتاب را دروغ زن داند یعنی هر کس در باره دوست او سخنی گوید که در
کار او فسادی افکند نپذیرد و دروغ داند و دیگر وفا آن بود که با دشمن او دوستی نکند بلکه دشمن او را دشمن
خود داند که هر که با کسی دوست بود و با دشمن او هم دوست بود این دوستی ضعیف بود حق پنجم آنکه تکلف از
میان برگیرد و با دوست همچنان بود که با تنها و اگر از یکدیگر شرم و وحشت دارند اندوستی ناقص بود و علی ع فرموده اند
که بدترین دوستان آن بود که تو را حاجت باشد بعذر خواستن از وی و تکلف کردن تو از برای او و گفته اند که زندگانی
با اهل دنیا با ادب کن و با اهل آخرت بعلم و با اهل معرفت چنانکه خواهی و گروهی از صوفیان با یکدیگر صحبت داشتند باین شرط
که اگر یکی بر دوام روزه دارد یا بر دوام طعام خورد یا همه شب بخسبد یا همه شب نماز کذارد اندیگری نگوید که چرا و در جمله معنی
دوستی خدائی یگانگی است و در یگانگی تکلف نبود حق ششم آنکه خود را از همه دوستان کمتر داند و از ایشان هیچ چیز
چشم ندارد و هیچ مراعات نپوشد و بهمه حقها قیام نماید یکی پیش جنید گفت که برادران در این روزگار عزیز و نایابند چند
بار این بگفت جنید گفت اگر کسی میخواهی که مونت و رنج تو کشد عزیز است اما اگر کسی میخواهی که تو رنج و مونت او بکشی بسیار است
و بزرگان چنین گفته اند که هر که خود را فوق دوستان داند که هر که خود را فوق دوستان داند بزه کار شود و ایشان نیز بزه
کار شوند در حق او و اگر خود را مثل ایشان داند هم او رنجور شود و هم ایشان و اگر خود را دون و کمتر ایشان داند هم او
و هم ایشان براحت و سلامت باشند یکی از بزرگان گفت که دوستان من همه از من بهترند که ایشان مرا مقدم میدارند و
فضل مرا میدانند **مغناطیس جامعیه** بدانکه مرحوم ملا محمد باقر محقق سبزواری ره در روضة الانوار
از برای ذکر حقوق برادران مؤمن و اخوان فی الله بیانی جامع و کلامی نافع است که این احقر خوشدلانشم عین عبارات آنمرحوم
را در این مقام تتمیما للمرام بنگارم و آن این است که میفرماید برادران مؤمن را بر آدمی حقوق بسیاری هست شرط آنستکه مؤمن
در هیچ مقام از سبق و تقدم ایشان در اسلام غافل نباشد و بر ضعف و ناتوانی ایشان ترحم نماید و از جوانان ایشان شفقت
و عطوفت و مهربانی دریغ ندارد و با اطفال ایشان در مقام تربیت و تعلیم و تادیب باشد و با زنان ایشان در مقام ستر و صیانت
و در حفظ عرض و ناموس ایشان بکوشد و ایشان ضعیف العقل و ضعیف دل اند بر نادانی ایشان ببخشاید و آنچه که از
اقویا توقع دارد از ایشان توقع ندارد و با فقیران و درویشان و ارباب مسکنت طریقه انفاق و اعطاء مسلوک دارد و با
یتیمان شفقت و مهربانی منظور دارد و دل ایشان بدست آرد و اطفال خود را مانند ایشان داند و آنچه با ایشان پسندد
به بیگانگان نیز آن پسندد و هر که با او استشاره نماید شرط مناصحه بجای آورد و با آنچه مصلحت داند او را دلالت کند و
در فکر و اندیشه تمام در مطلب او تقصیر ننماید و اگر کسی را در معرفت صلاح امر او دانا تر از خود داند باو دلالت کند و در ارشاد
و تعلیم و راهنمائی مؤمنان تقصیر نکند و در دفع شر و آفات از ایشان بقدر امکان سعی نماید از حضرت صادق ع منقول است
که فرموده المسلم اخو المسلم هو عینه و مرآته و دلیله لا یخدعه و لا یخونه و لا یظلمه و لا یکذبه و لا یغتابه یعنی مسلم برادر مسلم است
چشم او است یعنی چنانکه چشم اطراف و جوانب شخص را می بیند و او را از فتنه و خطرها حفظ میکند و او را حذر میفرماید
نمائی او میکند و باعث معرفت و اطلاع او بر اشیاء میشود مسلم نیز باید که با مسلم چنین باشد و آئینه او است یعنی چنانکه آدمی
چون در آئینه نگاه کند بر نیک و بد صورت خود مطلع میشود باید مسلم را نیز مسلم از نیک و بد سیرت و اخلاق و اعمال او خبر دار
سازد که چون بر نیکوئیهای خود مطلع شود مسرور میشود و او را رغبت در آن زیاده میشود و در ازدیاد آن میکوشد و چون که بر
عیبهای خود اطلاع یافت دفع آن از خود میکند و محتمل است که مراد موافقت در سیرت و اخلاق و عادات و سایر امور بوده باشد
یعنی هم چنانکه آدمی در آئینه نظر میکند صورت خود را می بیند نه امری دیگر و اختلافی نمی بیند مسلمانان نیز باهم باید چنین موافق باشند
و محتمل است که مراد آن باشد که هم چنانکه چون در آئینه نظر میکنی در حال آن صورت خود می بینی باید که مسلم در دل مسلم جای داشته باشد محبت
و دوستی و از یاد او غافل نباشد و از او در حال فراغت و سختی فراموش نکند و دلیله لا یخدعه الی آخر الحدیث معنی سخن آنستکه مسلم
راهنمای مسلم است و او را فریب نمیدهد و با او خیانت نمیکند و بر او ظلم نمیکند و با او دروغ نمیگوید و غیبت او نمیکند و بد
او نمیگوید و نیز از آنحضرت ع منقول است که حضرت رسول ص فرموده که هر که شب بروز آورد و اهتمام در امور مسلمانان
نداشته باشد مسلمان نیست و آنحضرت ع فرموده که بر تو است که ناصح مسلمانان بوده باشی بلله که با خدا ملاقات نمیکنی بعملی
افضل از آن باشد و فرموده که اگر کسی بشنود که مردی ندا میکند و مسلمانان استغاثه مینماید و اجابت او نکند مسلمان نیست و
حضرت رسول ص فرموده که خلق عیال خدای عز و جل اند و دوسترین خلق بخدای عز و جل کسی است که بعیال خدا نفع رساند

بیان آنکه مناسب نیست ... (حاشیه، ناخوانا)

حدیث حضرت صادق در بیان معنی و تفسیر

و از آنحضرت پرسیدند که دوستترین خلق بخدا کیست فرمود که نافعترین مردمان از جمله مردمان و آنحضرت فرمود که هر کس رد کند از قومی از مسلمانان ظلمی و شری را البته بهشت از برای او واجب شود و حضرت امام محمد باقر ع در تفسیر آیه قولوا للناس حسنا فرموده است که بگوئید بمردمان آنچه بهتر چیزیست که دوست دارید در حق شما گفته شود معلی بن خنیس گوید که بحضرت صادق ع گفتم که چیست حق مسلم بر مسلم فرمود که هفت حق واجب است که اگر ضایع سازد چیزی را از آن بیرون رفته است از دوستی خدای عز و جل و خدای را در او بهره نیست راوی گوید عرض کردم فدای تو شوم چیست آنها فرمود یا معلی میترسم که بگویم و ضایع کنی و حفظ نکنی و بدانی و بدان عمل نکنی گفتم لا قوة الا بالله فرمود که آسانتر حقی از آنها آنستکه دوست داری از جهت او آنچه را که دوست میداری از جهة خود و حق دوم آنکه از ناخشنودی او اجتناب کنی و متابعت رضای او بجا آوری و اطاعت او بکنی و حق سیم آنکه اعانت او بنفس و مال نمائی و بدست و زبان و پای خود یاری او کنی و حق چهارم آنکه چشم او و دلیل و آئینه او بوده باشی حق پنجم آنکه سیر نباشی تو و او گرسنه باشد و تو سیراب نباشی و او تشنه باشد و تو پوشیده نباشی و او برهنه باشد حق ششم آنکه اگر ترا خادم باشد و برادر مؤمن را خادم نباشد خادم خود را فرستی که جامه او بشوید و طعام او بپزد و فراش او بگستراند حق هفتم آنکه قسم او را راست دانی و اجابت دعوت او نمائی و بیمار او را عیادت کنی و بجنازه او حاضر شوی و هر گاه دانی که حاجتی دارد برآوری و او را ملجا بسؤال نکنی و او را در طلب شتابی پس هر گاه چنین کردی وصل کردی ولایت خود را بولایت او و ولایت او را بولایت خود و ابان بن تغلب میگوید طواف خانه خدا میکردم با حضرت صادق ع که یکی از اصحاب از من سؤال کرده بود که با او از پی حاجتی بروم اشاره بمن میکرد و مرا خوش نیامد که حضرت را بگذارم و از پی حاجت او بروم در اثناء آنکه در طواف بودم نوبت دیگر اشاره کرد حضرت اشاره او را دید گفت یا ابان ترا میخواهد این مرد گفتم بلی فرمود کیست گفتم مردی از اصحاب است فرمود بر دین تو است گفتم بلی فرمود برو بجانب او گفتم قطع کنم طواف را فرمود بلی گفتم اگر چه طواف فریضه باشد فرمود بلی پس ابان شخص رفتم بعد از آن وقتی داخل مجلس حضرت شدم و گفتم خبر ده مرا از حق مؤمن بر مؤمن فرمود این را بگذار و طلب مکن گفتم بلی فدای تو شوم و لا ابرال الحاح میکردم تا آنکه فرمود یا ابان آنستکه مال خود را با او مقاسمه کنی چون حضرت دید که این در خاطر من بسیار عظیم نمود فرمود نمیدانی که خدای عز و جل ذکر نموده کسانی را که ایثار بر نفس خود می کنند هر گاه مقاسمه کردی یعنی نصف مال خود را باو دادی هنوز ایثار نکرده ایثار وقتی کرده که از نصف دیگر چیزی باو بدهی محمد بن عجلان گوید که نزد حضرت صادق ع بودم که مردی داخل شد و سلام کرد حضرت پرسید که چگونه اند آنکسانیکه گذاشته ای برادران مؤمن آن مرد از شادی ثنای نیکو کرد و تزکیه ایشان نمود و در مدح و ثنا مبالغه فرمود حضرت فرمود چگونه است عیادت اغنیا بر فقیران عرض کرد اندک است فرمود چگونه است مشاهده اغنیا فقیران را گفت اندک است فرمود چگونه است صله اغنیا فقیران را در آنچه در دست ایشان است این مرد گفت شما خلقی چند ذکر میفرمائید که اینها در میان ما اندک است حضرت فرمودند که پس چگونه این جماعت دعوی این میکنند که شیعه اند و حضرت امام محمد باقر ع فرموده که تعظیم و توقیر کنید یاران خود را و بعضی با بعضی ملاقات بغلظه و کراهت و صرف ننمائید و ضرر برسانید بیکدیگر و حسد بر یکدیگر مبرید و از بخل بپرهیزید و بندگان مخلص خدای عز و جل بوده باشید و حضرت صادق ع فرمودند که هر که بدیدن برادر مؤمن خود رود برای خدای نه از جهة غرض دیگر بلکه جهة التماس وعده الهی و بطمع انعام ثواب الهی خدای عز و جل موکل سازد برو هفتاد هزار فرشته را که ندا میکنند او را که طیب بودی و طیب است از جهة تو بهشت و حضرت امام محمد باقر ع فرموده که مؤمن بیرون میرود از خانه بقصد دیدن مؤمن موکل میسازد خدای عز و جل برو فرشته را که میگذارد بالی در زمین و بالی در آسمان برو و سایه میاندازد و هر گاه بمنزل او داخل شدند ندا میکند جبار تبارک و تعالی که ای بنده تعظیم کننده حق من و طلب کننده آثار من حق است بر من اعظام تو از من سؤال کن تا بدهم و دعا کن تا اجابت کنم و اگر ساکت شوی من ابتدا کنم پس هر گاه برگردد متابعت او میکند فرشته و سایه میکند برو و بال خود تا وقتی که داخل منزل خود شود پس ندا میکند خدای تعالی که ای بنده من که تعظیم کننده حق من هستی حق است بر من اکرام تو و واجب کردانیدم از جهة تو بهشت خود را و ترا رخصت شفاعت دادم در بندگان خود و حضرت رسول ص فرموده که هر کس که مسرور سازد مؤمنی را مسرور ساخته خدای عز و جل را و حضرت امام محمد باقر ع فرموده که تبسم در روی برادران مؤمن حسنه است و برطرف کردن ناخوشی را از او حسنه است و کسی عبادت نکرده خدای عز و جل را بچیزی که بهتر باشد از ادخال سرور در دل مؤمن و از آنحضرت ع فرمود در آنچه خدای عز و جل القا فرموده بحضرت موسی آن بود که مرا بندگانی هست که مباح میکردانم از جهة ایشان بهشت را و حاکم میکنم ایشان را در بهشت موسی گفت کیستند این جماعت فرمود هر که داخل سازد بر مؤمنی سروری را پس فرمود که مؤمنی در ملک جباری بود و آزار او را میکشید از او گریخت بلاد کفر و شرک و در آنجا بمنزل یکی از کفار فرود آمد او را کافر مأوی داد و با او نیکوئی کرد و ضیافت نمود چون مرگ باو در رسید خدای عز و جل باو وحی فرستاد که قسم بعزت و جلال خودم که اگر از برای تو در بهشت مسکنی بود ترا در آنجا ساکن میکردانیدم و لیکن حرام است بهشت بر هر که بمیرد در حالی که مشرک باشد لیکن ای آتش او را مترسان و آزار باو مرسان و رزق او در طرفین روز میرسد گفتم از بهشت فرمود از آنجا که خدای خواهد

و حضرت صادق ع فرموده که هر گاه مبعوث میسازد خدای عزّ و جلّ مؤمن را بیرون میاید با او مثالی و در پیش او میرود و هر گاه می‌بیند مؤمن هولی از هولهای قیامت را آن مثال با او میگوید مترس و اندوهگین مباش و بشارت باد ترا بسرور و کرامت از جانب خدای تا وقتی که میایستد در پیش خدای عزّ و جلّ پس او را حساب آسان میکنند و امر میکنند که او را به بهشت برند و آن مثال در پیش او میرود مؤمن بآن مثال میگوید که خدا رحمت کند ترا نیکو کسی تو که بیرون آمدی با من و از برای بشارت میدادی مرا بسرور و کرامت از جانب خدای عزّ و جلّ تو کیستی او میگوید من آن سرورم که داخل ساختی در دل برادر مؤمن خود در دنیا خدای عزّ و جلّ مرا از آن آفریده است تا بشارت دهم ترا **حکایت** نجاشی نام شخصی عامل اهواز و فارس بود یکی از عمال او بحضرت صادق گفت که در دیوان نجاشی بر من خراجی هست و او مؤمن و مطیع شما است اگر رأی آنجناب باشد چیزی از جهت من باو بنویسید حضرت صادق باو نوشت بسم الله الرحمن الرحیم سرّ اخاک یسرّک الله یعنی خوشحال کن برادر مؤمن خود را که خوشحال میسازد خدای عزّ و جلّ ترا چون آن مکتوب را آورد داخل شد و در موضع خلوت شدن مجلس نجاشی مکتوب را باو داد و گفت این مکتوب حضرت ابی عبدالله است مکتوب را بوسید و بر چشم گذاشت و گفت چیست حاجت تو گفت خراجی بر من است در دیوان تو نجاشی گفت چه مقدار است گفت ده هزار درهم پس نویسنده خود را طلب کرد و گفت چیزی بنویسد او را معاف دارد و از جهت سال آینده نیز چنین بنویسید پس باو گفت که آیا ترا مسرور ساختم گفت بلی فدای تو شوم پس از جهت او امر کرد بمرکبی و کنیزی و غلامی و یک دست رخت و در هر مرتبه میگفت آیا ترا مسرور کردم آیا خوشحال ساختم ترا و او میگفت بلی فدای تو شوم و در هر گاه که بلی میگفت زیاد میکرد تا فارغ شد پس گفت بردار فرش این خانه که من در آن نشسته بودم وقتی که این مکتوب را بمن دادی و حاجات خود را بمن دفع کن پس آن مرد بیرون رفت و نزد حضرت صادق ع آمد و این حکایت را چنانکه بود از برای آنحضرت نقل کرد و حضرت خوشحال شدند آن مرد گفت یا ابن رسول الله گویا که نجاشی خوشحال ساخته ترا آنچه کرده با من حضرت علیه السلام فرمودند ای والله خوشحال ساخت خدا و رسول خدا را **و حضرت** صادق ع فرمود که از احبّ اعمال و دوسترین عبادات بسوی خدای عزّ و جلّ ادخال سرور و خوشحالی است بر مؤمن که سیر کند گرسنگی او را و یا دفع کند کربت او را و یا ادا کند دین او را و آنحضرت ع فرموده است که هر که روا کند از برای برادر مؤمن خود حاجتی از حوائج او را روا کند خدای عزّ و جلّ از جهت او در روز قیامت صد هزار حاجت او را از آنجمله آنکه او را به بهشت برد و از آنجمله آنکه خویشان و آشنایان و برادران او را داخل بهشت گرداند هر گاه ناصبی نبوده باشند **و** نیز آنحضرت ع فرموده است که قضای حاجت مؤمن دوست تر است نزد من از بیست حج که در هر حجی بیست هزار انفاق کند **و** آنحضرت ع فرموده است که هر که سعی کند در حاجت برادر مؤمن خود جهت رضای خدای می‌نویسد بامر خدای عزّ و جلّ از جهت او هزار هزار حسنه و می‌بخشاید خدای تعالی خویشان او و همسایگان او و برادران او و آشنایان او را و هر کس را که با او نیکوئی کرده باشد در دنیا و هر گاه روز قیامت میشود باو گفته میشود که داخل دوزخ شو و هر کس را که در آنجا بیابی از کسانیکه در دنیا با تو نیکوئی کرده باشند ایشان را از دوزخ بیرون آور و او را نیز نجات ده مگر آنکه ناصبی باشد **و** نیز آنحضرت ع فرمودند که هر که اطعام کند مؤمنی را واجب میشود از جهت او بهشت **و** نیز فرموده است که هیچ مردی نیست که دو مؤمن بخانه او داخل شوند پس اطعام کند ایشان را چنانکه سیر شوند مگر آنکه آن افضل است از آزاد کردن بنده **و** حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمودند که هر که اطعام کند مؤمنی را از گرسنگی اطعام میکند خدای عزّ و جلّ او را از میوه‌های بهشت و هر که آب دهد مؤمنی را بر تشنگی آب میدهد خدای عزّ و جلّ او را از رحیق مختوم **و** حضرت صادق ع فرموده اند که هر که بپوشاند مؤمنی را از برادران دینی خود لباس و کسوه زمستانی یا تابستانی حق است بر خدای عزّ و جلّ که بپوشاند او را از جامه‌های بهشت و آسان گرداند بر او سکرات موت و واسع گرداند بر او قبر او را و ملاقات کند با ملائکه چون از قبر بیرون آید به بشارت و اینست قول خدای عزّ و جلّ که فرموده است وَتَتَلَقّٰيهُمُ الْمَلٰئِكَةُ أَنْ لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ یعنی ملاقات میکنند با او فرشتگان و گویند مترسید و اندوهگین مباشید و بشارت باد شما را به بهشتی که بآن موعود شده اید **و** آنحضرت علیه السلام فرموده است که هر که بپوشاند یکی از فقراء مسلمین را جامه از برهنگی یا اعانت کند او را بچیزی که تقویت معیشت او کند موکّل میسازد خدای عزّ و جلّ بر او هفت هزار فرشته را که استغفار کنند از جهت او از هر گناهی که کرده باشد تا وقت نفخ صور **و** آنحضرت ع فرمود که هر که برادر مؤمن نزد او آید و او را اکرام کند او را گویا که اکرام نموده است خدای عزّ و جلّ را **المقصد الثالث** بدانکه حق هر کسی بر مقدار نزدیکی و قرابت او بود و نزدیکی را در حاجت و حقوق بر مقدار آن است و قوی ترین روابط قرابت و نزدیکی رابطه حب فی الله و برادری از برای خدا است که حقوق آن مذکور شد و اکنون گوئیم که نیز تا کسانیکه رابطه دوستی نباشد لیکن قرابت اسلام بوده باشد ایشان نیز حقوق بسیار است **حق اول** آنکه هر چه بخود نپسندد بهیچ مسلمان نپسندد حضرت رسول ص فرموده که مثل مؤمنان چون یک تن است که اگر یک اندام را رنجی برسد همه اندامها را آگاهی باشد و رنجور گردند و نیز آنجناب ع فرموده است که هر که خواهد از دوزخ نجات یابد باید که چون مرگ او را دریابد بر کلمه شهادت دریابد و هر چه نپسندد که با او کنند او نیز با هیچ مسلمانی نکند **و** حضرت موسی ع گفت یا رب از بندگان تو کدام یک عادل ترند حق تعالی فرمود آنکه از خود انصاف بدهد

دوم آنکه هیچ مسلمانی از دست و زبان وی نرنجد حضرت رسول صلعم فرمودند دانید که مسلمان کیست گفتند خدا و رسول دانا ترند فرمود مسلمان آنست که مسلمانان از دست و زبان او بسلامت باشند گفتند پس مؤمن که باشد فرمود آنکه مؤمنان را از وی ایمنی باشد در تن و مال گفتند پس مهاجر که بود فرمود آنکه از کارهای بد بریده بود و فرمود که حلال نیست هیچ مسلمانی را که بیک نظر اشارت کند که مسلمانی بآن برنجد و حلال نیست که کاری کند که مسلمانی از آن بهراسد و بترسد و مجاهد گوید که حق تعالی خارش بر اهل دوزخ مسلط کند تا خود را میخارند چنانکه استخوانهای ایشان پدید آید پس منادی کنند که این رنجها چگونه است گویند صعب است گویند که این بسبب آنست که شما در دنیا مسلمانان را میرنجانیدید حضرت رسول صلعم فرمود که شخصی را دیدم در بهشت که میگردید چنانکه میخواست و این کرامت او را بسبب آن بود که درختی از راه مسلمانان بریده بود تا کسی را از آن رنجی نرسد حق سوم آنکه بر هیچ کسی تکبر نکند که خدای تعالی متکبران را دشمن دارد حضرت رسول صلعم فرموده است که وحی بمن آمد که تواضع کنید تا هیچ کس بر هیچ کس فخر نکند و از این جهت بود که آنحضرت صلعم با بیوه زنان و مسکینان برفتی و حاجت ایشان روا کردی و نباید که در هیچ کس بچشم حقارت نگرد که شاید آنکس ولی خدای تعالی بوده باشد و او نداند زیرا که حق تعالی اولیاء و دوستان خود را در میان بندگان خود مخفی و پوشیده داشته تا کسی راه بایشان نبرد حق چهارم آنکه سخن نمام را در باره هیچ مسلمان نشنود که سخن از عدل باید شنید و نمام فاسق است در خبر است که هیچ نمام در بهشت نرود و نباید دانست که هر که کسی را پیش تو بد گوید تو را نیز پیش دیگری بد گوید پس باید از وی دوری نمود و او را دروغ زن باید دانست حق پنجم آنکه زبان و سخن گفتن از هیچ آشنا باز نباید گرفت بیش از سه روز که حضرت رسول صلعم فرموده اند که حلال نیست بیش از سه روز برادر مسلمان زبان باز گرفتن و بهترین ایشان آن بود که بسلام ابتدا نماید عکرمه میگوید که حق تعالی با یوسف صلعم فرمود که درجه تو و نام تو از آن برتر کردانیدم که از برادران خود عفو کردی و در خبر است که گناهی که از برادری عفو کنی تو را جز عز و بزرگی نیفزاید حق ششم آنکه با هر که باشد نیکوئی کند با آنچه تواند و فرق نکند میان نیک و بد که در خبر است که نیکوئی کن با هر که توانی اگر آنکس اهل آن نباشد تو اهل آنی و نیز در خبر است که اصل عقل پس از ایمان دوستی نمودن است با خلق و نیکوئی کردن با پارسا و ناپارسا ابو هریره گفت که هر که دست حضرت رسول صلعم را میگرفت که با او سخنی گوید آنحضرت هرگز دست از وی جدا نمیکرد تا آنوقت که او دست بداشتی و اگر کسی با وی سخنی گفتی جمله روی بوی آوردی و صبر کردی تا سخن را تمام بگفتی حق هفتم آنکه پیران را حرمت دارد و بر کودکان رحمت کند حضرت رسول صلعم فرمود که هر که پیران را حرمت ندارد و بر کودکان رحم نکند از ما نیست و نیز آنجناب صلعم فرمودند که اجلال موی سفید اجلال حق تعالی است و گفته صلعم که هیچ جوان پیری را حرمت نداشت که نه حق تعالی جوانی را بر انگیخت که در هنگام پیری او را حرمت دارد و این بشارت بر عمر دراز است که هر که توفیق توقیر مشایخ یابد دلیل بود بر آنکه به پیری برسد تا مکافات آن بیند و حضرت صلعم چون از سفری میآمد کودکان را پیش او میبردند و ایشان را پیش خود بر ستور می نشانید و بعضی از ایشان را بر عقب می نشانید و آن کودکان بر یکدیگر فخر می نمودند که رسول صلعم مرا در پیش می نشانید و تو را در عقب نشانید وقتی کودک خورد را نزد وی بردند که او را نام نهد و دعا کند حضرت آن کودک را در کنار میگرفت و بودی که کودک در دامن آنجناب صلعم بول میکرد و ایشان بانگ بر او میزدند و وضع میکردند که او را از آنحضرت بستانند میفرمود بگذارید تا بول تمام کند و بر وی قطع مکنید و آنگاه در پیش آنکس می نشست که او دلتنگ نگردد و چون آنکس بیرون میرفت جامه خود را می شست و اگر تر بود آب بر آن می پاشید و می نشست حق هشتم آنکه با همه مسلمان روی خوش و پیشانی گشاده دارد و در روی همگنان خندان بود که حضرت رسول صلعم فرموده است که حق تعالی گشاده روی آسان گیر را دوست میدارد و نیز فرموده که نیکوکاری که موجب مغفرت است آسانی است و پیشانی گشاده و زبان خوش و انس بن مالک گوید که زنی بیچاره در راهی آمد که حضرت رسول صلعم از آن میگذشت و با آنجناب گفت که مرا با تو کاری است حضرت فرمود که در میان این کوچه هر جا که تو میخواهی بنشین تا با تو بنشینم آنگاه در آن کوی بنشست برای خاطر آن زن تا او سخن خود جمله با آنجناب صلعم بگفت حق نهم آنکه وعده هیچ مسلمانی را خلاف نکند که در خبر است که سه چیز است که در هر که آن بود منافق است اگرچه نماز کذارد و روزه دار بود آنکه در حدیث و خبر یکه دهد دروغ گوید و آنکه در وعده خلاف کند و آنکه در امانت خیانت نماید حق دهم آنکه حرمت هر کس بقدر درجه او بدارد کسی که او در میان مردم عزیز بود او را عزیز تر دارد و باشد که چون جامه نیکو و اسب و تجمل دارد بداند که او گرامی تر است و در خبر است که چون عزیز قومی نزد شما آید او را عزیز دارید و کسی بود که حضرت رسول صلعم رداء خود را با او میداد که بر آن بنشیند و پیرزنی که آنحضرت را شیر داده بود نزد وی آمد حضرت صلعم او را بر رداء خود نشانید و گفت مرحبا ای مادر شفاعت کن و بخواه هر چه خواهی تا بتو دهم پس حصه خود را از غنیمت باو داد که بصد هزار درم بعثمان فروخت حق یازدهم آنکه هر دو مسلمانی که با یکدیگر به وحشت باشند جهد کند تا در میان ایشان صلح افکند حضرت رسول صلعم فرمودند که بگویم شما را که چه چیز است از نماز و روزه و صدقه فاضلتر است گفتند بگوی فرمود صلح افکندن میان مسلمانان انس بن مالک گوید که روزی حضرت رسول صلعم نشسته بود و بخندید یکی از صحابه پرسید که یا رسول الله از چه خندیدی فرمود که دو مرد از امت من در دو زانو در نزد حضرت رب العزه بر زانو در افتند یکی گوید یا رب خدایا انصاف من از این مرد بستان که بر من ظلم کرده حق تعالی گوید که حق وی بده آن مرد گوید یا رب از حسنات من همه را

در بیان بعض از حقوق عامه مسلمین و مسلمات

در تعاون و نصرت و صلح میان مسلمانان است

حضمان بردند و هیچ نمانده پس حق تعالی متظلم را گوید که اکنون چه کند چون حسنه ندارد گوید بار خدایا معصیتهای من
برا وی گذار و بر وی حواله کن پس معصیت و بر وی گذارند و هنوز مظلمه ماند انگاه حضرت رسول صلعم بگریست و فرمود این
عظیم روزیست که هر کسی حاجتمند آن باشد که باری از وی بگیرند انگاه حق تعالی متظلم را گوید بنگر تا چه می بینی گوید یا
رب شهرهائی می بینم از سیم و کوشکها می بینم از زر مرصع بجواهر و مروارید آیا این از کدام پیغمبر است یا کدام شهید
یا کدام صدیق حق تعالی گوید این از آن کسی است که بهاء آن بدهد گوید یا رب بهاء این که تواند داد گوید تو گوید بار خدا
بچه چیز توانم داد حق تعالی فرماید باینکه این برادر را عفو کنی گوید بار خدایا او را عفو کردم گوید پس برخیز و دست وی بگیر
و هر دو در بهشت روید انگاه حضرت رسول صلعم گفت که از حق تعالی بپرهیزید و میان خلق صلح افکنید که حق تعالی روز قیامت
میان مسلمانان صلح افکند حق دوازدهم انکه عیوب و عورات مسلمانان را بپوشد که در خبر است که هر که در
اینجهان ستر بر مسلمانان نگاه دارد حق تعالی در قیامت ستر بر گناهان او نگاه دارد و یکی از صحابه میگفت که هر گاه بگیرم اگر
دزد و اگر خمر خواره دوست دارم که حق تعالی ان فاحشه بر روی بپوشاند حضرت رسول صلعم فرمودند که ایکسانیکه بزبان ایمان
آورده اید و هنوز ایمان در دلهای شما داخل نشده است مردمان را غیبت مکنید و عورات ایشان را تجسس مکنید که هر که عورت
مسلمانی را بر دارد تا اشکارا کند حق تعالی پرده عورت وی بر دارد تا فضیحت شود اگر چه در درون خانه او باشد ابن مسعود
گوید یاد دارم که اول کسی را که بدزدی بگرفتند و بنزد حضرت رسول اوردند تا دست او ببرد گونه آنحضرت صلعم متغیر شده گفتند یا رسول
الله تو را اکراهیت آمد از این کار فرمود چرا نباید و چرا نباید شما یار شیطان باشید در خصمی برادران خود اگر خواهید حق تعالی شما را عفو نماید
و گناهان شما را بپوشاند شما نیز گناهان مردمان را بپوشانید که چون پیش سلطان رسید چاره نبود از اقامت
حد کردن و عمر در زمان خلافت خود شبها پاسبانی میکرد و بعسس میگشت شبی از یکی از خانها آواز سرود بشنید بام انخانه بر شد
و بانخانه رفت مردی را دید که با زنی خمر میخورد گفت ای دشمن خدای تو پنداشتی که حق تعالی این معصیت بر تو پوشیده دارد ان مرد
گفت یا امیرالمؤمنین شتاب مکن که اگر من یک معصیت کردم تو سه گناه کردی چه انکه حق تعالی فرموده و لا تجسسوا و تو تجسس کردی
و فرموده است که واتوا البیوت من ابوابها و تو از بام در امدی و فرموده لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستأنسوا و تسلموا علی اهلها
و تو بی دستوری در امدی و سلام نکردی عمر گفت اگر تو را عفو کنم توبه کنی گفت توبه کنم و هرگز باز سر اینکار نروم پس او را عفو کرد و او نیز
توبه نمود حضرت رسول صلعم فرموده است که هر که گوش کند تا سخن مردم که بی او گویند بشنود روز قیامت سرب گداخته در گوش او ریزند
حق سیزدهم انکه از راه تهمت دور باشد که تا دل مسلمانان و زبان ایشان از گمان بد و غیبت صیانت کرده باشد که هر کس
سبب معصیت دیگری شود او در ان معصیت شریک بود حضرت رسول صلعم فرمود چگونه بود کسی که پدر و مادر خود را دشنام دهد
اصحاب عرض کردند این که کند یا رسول الله فرمود کسی که مادر و پدر دیگری را دشنام دهد تا مادر و پدر او را دشنام دهند صحابه
گوید که هر که در جای تهمت نشیند او را اینست که ملامت نماید کسی را که گمان بد در حق وی برد حضرت رسول صلعم در آخر ماه رمضان در
مسجد با صفیه سخن میگفت دو مرد بر وی گذشتند حضرت ایشان را بخواند و فرمود این زن من است و صفیه است عرض کردند
یا رسول الله اگر بکسی گمان بد برند بتو نبرند فرمود شیطان در تن آدمی چون خون در عروق روان است و یکی از صحابه مردی را دید
که در راه با زنی سخن میگفت او را بزد ان مرد گفت این زن من است گفت چرا جائی سخن نگوئی که کسی نه بیند حق چهاردهم
انکه اگر او را جاهی بود از شفاعت کردن در حق هیچ کس دریغ ندارد حضرت رسول صلعم فرمودند بصحابه که از من حاجت خواهند که در دل
دارم که بدهم و تاخیر میکنم تا کسی از شما شفاعت کند که او را مزد بود شفاعت کنید تا ثواب بیابید و گفته اند که هیچ صدقه از صدقه زبان
فاضل تر نیست اصحاب عرض کردند چگونه فرمود شفاعتی که بان خونی محفوظ بماند یا منفعتی بکسی برسد یا رنجی از کسی باز داشته شود
حق پانزدهم انکه چون بشنود که کسی درباره مسلمانی زبان درازی میکند و با مال او را قصد میکند و او غائب است نایب ان غائب شود
در جواب وان ظلم از وی باز دارد که حضرت رسول صلعم فرموده هیچ مسلمانی نیست که نصرت کند مسلمانی را در جائیکه سخن او گویند و
و حرمت او فرو نهند مگر انکه حق تعالی او را نصرت نماید در جائیکه حاجتمند تر بود و هیچ مسلمانی نیست که نصرت نکند و گذارد خصمی بکند
مگر انکه خدای تعالی او را ضایع گذارد در جائیکه دوست تر دارد حق شانزدهم انکه چون بصحبت کسی بد مبتلا شود با او حلم و مدارا
کند تا از او برهد و بر مشافهه با وی درشتی نکند ابن عباس در تفسیر این آیه شریفه که و یدرؤن بالحسنة السیئة گفته که فحش را بسلام
و مدارا مقابله کنند و از عائشه نقل است که گفت روزی مردی دستوری خواست که بنزد حضرت رسول صلعم در آید انحضرت فرمود که او را
دستوری دهید که بد مردی است و در میان قوم خود و چون بنزد انحضرت در امد چندان او را اعانت و مردمی کرد که پنداشتم او را
نزد رسول منزلتی هست و چون بیرون شد گفتم یا رسول الله گفتی که او بد مردی است و اعانت او کردی فرمود بدترین مردمان در نزد حق
تعالی روز قیامت کسی است که از بیم شر او او را اعانت کنند و در خبر است که هر چه با ان عرض خود را از زبان بدگویان نگاه دارید ان صدقه
باشد و ابو الدرداء گوید که بسیار کس است که ما در روی او میخندیم و دل ما او را لعنت میکند حق هفدهم انکه نشست و برخاست با
درویشان کند و دوستی با ایشان نماید و از مجالست و معاشرت با توانگران حذر کند که حضرت رسول صلعم فرمود با مردگان منشینید

در ترک تتبع و جستن عیوب و عورات مسلمانان

در حلم و مدارا و عفو و نیکی کردن با بدان

عرض کردند الها کجا اند فرمود تو انکرانند و حضرت سلیمان ع در مملکت خود هر جا که مسکینی دیدی با وی بنشستی و کفتی که مسکینی
با مسکینی بنشست و عیسی ع هیچ نام دوست تر از ان نداشت که ویرا کفتندی یا مسکین و حضرت رسول ص میکفت بار خدایا مرا
زنده دار مسکین دار و چون بمیرانی مسکین بدار و چون حشر کنی مرا با مساکین حشر کن و موسی ع کفت بار خدایا ترا کجا طلب
کنم حق تعالی فرمود در نزد شکسته دلان حق هفتم هم انکه جهد کنند تا شادی بدل مسلمانی رسانند و حاجتی از او روا کنند
که حضرت رسول ص فرمودند هر که حاجت مسلمانی روا کند چنان باشد که همه عمر حق تعالی را خدمت کرده باشد و نیز فرمودند که
هر که چشم مؤمنی را روشن سازد خدای تعالی در قیامت چشم ویرا روشن کند و کفته اند هر که در حاجت مسلمانی برود یکساعت از
روز یا شب چه انکه حاجت او برآید یا نه او را بهتر است از انکه دو ماه در مسجد معتکف باشد و فرمودند که هر که اندوهکین
را فرج دهد و غم او ببرد یا مظلومی را برهاند حق تعالی او را هفتاد و سه مغفرت کرامت کند و نیز کفته اند که برادر خود را
نصرت و یاری کنید چه ظالم باشد و چه مظلوم اصحاب عرض کردند اکر ظالم باشد چکونه نصرت نمائیم کفت باز داشتن او را از
ظلم نصرت او بود و کفته اند که حق تعالی هیچ طاعتی از ان دوست تر ندارد که شادی بدل مسلمانی رسانی و کفته اند دو خصلت
است که هیچ شری ورای ان نیست شرک آوردن و خلق را رنجانیدن و دو خصلت است که هیچ عبادت ورای ان نیست ایمان
آوردن و راحت خلق جستن و کفته اند که هر که را غم مسلمانی نیست از ما نیست فضیل را دیدند که میکریست با و کفتند که
چرا کریه میکنی کفت از اندوه ان مسلمانان که بر من ظلم کرده اند و فردای قیامت از ایشان سؤال کنند که چرا ظلم کردید و انها در جواب
هیچ عذر و حجتی ندارند و رسوا شوند حق نوزدهم انکه هر که رسد سلام دهد و بسلام ابتدا نماید و دست بکیرد
پیش از سخن کفتن حضرت رسول ص فرمودند که هر که سخن کوید پیش از سلام او را جواب ندهید تا اول سلام کند یکی بنزد حضرت
امد و سلام نکرد حضرت ص با و فرمودند بیرون رو و باز درای و سلام کن انس بن مالک کفت که هشت سال خدمت حضرت رسول
کردم کفت ای انس طهارت تمام کن تا عمرت دراز شود و بهر که برسی سلام کن تا حسنات تو بسیار شود و چون در خانه خود درائی بر
اهل خود سلام کن تا خیر در خانه تو بسیار شود شخصی بنزد حضرت رسول ص امد و کفت سلام علیکم حضرت ص فرمودند که او را
ده حسنه بنویسند و دیکری امد و کفت سلام علیکم و رحمة الله کفت او را بیست حسنه نویسند و دیکری امد و کفت سلام
علیکم و رحمة الله و برکاته کفت او را سی حسنه نویسند و فرمودند چون در خانه شوید سلام کنید و چون بیرون ائید هم سلام
کنید که سلام پیشین فاضلتر از پسین نیست و کفت چون دو مؤمن دست یکدیکر را بکیرند هفتاد رحمت میان ایشان قسمت کنند و
شصت و نه انرا بود که خندان تر و کشاده روی تر بود و چون دو مسلمان بهم رسند و سلام نمایند بر یکدیکر صد رحمت میان ایشان
قسمت کنند نود او را بود که ابتدا کند و ده او را که جواب کوید و بزرکان دین را بوسه بر دست دادن سنت است انس بن مالک کوید
که از حضرت رسول ص پرسیدم که چون یکدیکر برسیم پشت را خم دهیم فرمود نه کفتم دست را بوسه دهیم فرمود نه کفتم دست
یکدیکر را بکیریم فرمود اری اما در وقت رسیدن از سفر بر روی بوسه دادن و معانقه کردن سنت است اما حضرت پیغمبر
بر پای خاستن را دوست نداشتی و انس میکوید که هیچ کس را از انجناب ص دوست تر نداشتیم و از برای او برپا نمی خواستیم
که میدانستیم انرا کاره باشد پس هر کاه بر سبیل اکرام چنین کنند در جائیکه این کار عادت شده باشد باکی نبود اما بر پای ایستادن
در پیش کسی نهی است حضرت رسول ص فرموده که هر که دوست داشته باشد که او نشسته باشد و مردم در پیش او ایستاده باشند
کو جای خود در دوزخ بکیر حق بیستم انکه کسی را که عطسه اید و کوید الحمد لله رب العالمین کسی که بشنود بکوید یرحمک
الله و در جواب کوید یغفر الله لی و لکم و چون کسی را عطسه اید و الحمد لله نکوید مستحق کفتن یرحمک الله نباشد و اکر کسی را در
میان قضای حاجت عطسه اید باید در دل الحمد لله کوید و صحیح انکه اکر بزبان هم بکوید باکی نبود نقل است که حضرت موسی ع
بدرکاه حضرت باری تعالی عرض کرد که یا رب نزدیکی تا سخن براز کویم یا دوری تا باواز کویم فرمود یا موسی هر که مرا یاد کند من
همنشین ویم موسی ع عرض کرد یا رب ما را حالهاست چون جنابت و قضای حاجت در چنان حال از یاد کردن تو اجلال کنیم
حق تعالی فرمود که بهر حال باشد مرا یاد کن و باک مدار حق بیست و یکم انکه بیمار را عیادت نماید و پرسان شود هر کاه
اشنا بود اکر چه دوست نبود و حضرت رسول ص فرموده که هر که بیماری را عیادت کند در میان بهشت نشست و چون باز کردد
هفتاد هزار فرشته بروی موکل کنند تا بروی صلوات دهند تا بشب و چون نزد بیمار رود دست بر دست بیمار نهد یا بر پیشانی
او و بپرسد که چکونه و بکوید بسم الله الرحمن الرحیم اعیذک بالله الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد من
شر ما تجد و خود بیمار بکوید اعوذ بعزة الله و قدرته من شر ما اجد و باید که چون از او پرسند که چکونه شکایت نکند که در خبر است
که چون بنده بیمار شود حق تعالی دو فرشته بروی موکل کند تا چون کسی بعیادت وی رود شکر کند یا شکایت اکر شکر کند
و کوید خیر است و الحمد لله حق تعالی فرماید که بر من است که اکر مبتلا ام را ببرم برحمت خود ببرم و به بهشت رسانم و اکر عافیت
دهم کناهان او را بیامرزم بسبب این بیماری و کوشت و خونی بهتر از انکه داشت با و دهم حضرت علی ع فرمود که هر که را
شکم درد کند از کابین زن خود چیزی بخواهد و بان عسل بخرد و با ب باران بیامیزد و بخورد شفا یابد زیرا که حق تعالی باران را

مبارك خوانده است و عسل را شفا و کابین زنان را که به بخشند هنی و مریئ و نوش و گوارا و چون این هر سه با هم جمع آید پس ناچار شفا یابد و بالجمله ادب بیمار آنست که شکایت نکند و جزع ننماید و امید بر آن دارد که بیماری او کفارت گناهان او باشد و چون دارو خورد توکل بر آفریننده دارو کند نه بر دارو **و** ادب عیادت آنست که بسیار در نزد بیمار ننشینند و بسیار نپرسند و دعا کنند بعافیت از برای او و بر او چنان ننماید که او بسبب بیماری آن بیمار رنجور است و نباید چشم از خانها و دیوارها که در سرای او باشد نگاه دارد و چون بعیادت بیمار روند شوخی نخواهند و در مقابل در نایستند بلکه در یکسو ایستند و در خانه او را برفق و آرامی بکوبند و نگویند یا غلام و چون گوینده کیست نگویند منم و بجای یا غلام سبحان الله و الحمد لله گویند و در که در مرا بزنند هم چنین باید کرد **حق بیست و دوم** آنکه از پس جنازه رود حضرت رسول صلعم فرموده که هر که از پس جنازه رود او را قیراطی مزد است و اگر صبر نماید تا میت را دفن کنند او را دو قیراط است که هر قیراطی چند برابر کوه احد است و ادب تشییع آنکه خاموش باشند و نخندند و بعبرت مشغول باشند و از مرگ خود اندیشه کنند اعمش میگوید از پس جنازه میرفتیم و نمیدانستیم که کی را تعزیت گوییم که همه از یکدیگر اندوهگین تر بودند و قومی بر مرده اندوه می بردند یکی از بزرگان گفت غم خود خورید که او از سر هول دست روی ملک الموت برید و تلخی مرگ چشید و از بیم خاتمت خود بیرون گشت حضرت رسول صلعم فرموده اند که سه چیز از پس جنازه برود اهل و مال و کردار اهل و مال باز گردند و کردار با او بماند و پس **حق بیست و سوم** آنکه بزیارت قبرها برود و دعا کند ایشان را و بآنها عبرت گیرد و بداند که ایشان از پیش رفته اند او نیز بزودی برود و جای او هم چون جای ایشان خواهد بود **بزرگی** گوید هر که از گورستان بسیار یاد کند گور خود را روضه یابد از روضهای بهشت و هر که فراموش کند قبر را یابد غاری بود از غارهای دوزخ ربیع بن خثیم که مرتبت او در ورع و تقوی مشهور است و از بزرگان تابعین بوده در خانه خود گوری کنده بود هر گاه در دل خود غفلت و فترتی میدید میرفت و ساعتی در آن گور میخفت و آنگاه میگفت بار خدایا مرا بدنیا باز فرست تا تقصیرهای را تدارک کنم پس بر میخاست و با خود میگفت هان ای ربیع بدنیا باز فرستادند جهد کن پیش از آنکه وقتی شود که دیگر باره باز نفرستند **و** یکی از صحابه میگوید که وقتی حضرت رسول صلعم بقبرستان رفت و بر سر گوری بر نشست و بسیار گریست و من نزدیک وی بودم گفتم یا رسول الله چرا گریستی فرمود که این قبر مادر من است از حق تعالی دستوری خواستم تا او را زیارت کنم و امروزش خواهم در زیارت دستوری داد و در دعا دستوری نداد شفقت فرزندی در دل من بجنبید بر وی بگریستم این است آنچه غزالی در کیمیای سعادت ذکر نموده و این نقل در نظر خاصه خالی از شبهه و اشکال نیست کما لا یخفی و آنچه مذکور افتاد تفصیل حقوق مسلمانان است که نگاه باید داشت بجهة مسلمانی **درجه اهتمام** بدانکه از جمله حقوق اسلامیه اهتمام داشتن در قضاء حوائج مسلمین و سعی در اعانت و برآوردن مهمات ایشان است و این از صفات شریفه است و ثواب بجا آوردن این بیحد و بی نهایت است **شعر** طریقت بجز خدمت خلق نیست بتسبیح و سجاده و دلق نیست ره نیک مردان آزاده گیر چو استاده دست افتاده گیر از حضرت رسول صلعم در معراج السعادة روایت کرده است که فرمودند هر که یک حاجت برادر خود را برآورد چنان است که در همه عمر خود خدا را خدمت کرده است و فرمود که هر که راه رود بجهة حاجت برادر خود در یک ساعت از شب یا روز خواه از برآورد یا نه بهتر است برای او از اعتکاف دو ماه **و** از حضرت امام محمد باقر مرویست که هر که تردد کند در پی برآوردن حاجت برادر مسلم خود خدای تعالی هفتاد و پنج هزار ملک را امر میفرماید که او را سایه ببندند از نه و هیچ قدمی بر نمیدارد مگر آنکه خدا از برای او حسنه مینویسد و سیئه محو میکند و درجه بلند میکرداند و چون از حاجت او فارغ شود ثواب حج و عمره در نامه عمل او ثبت میکنند و فرموده که هر که برادر حاجتی نزد او بیاورد و بتواند آن حاجت را روا کند و دل او مشغول شود با آنکه او میتوانست آن را کند خدای تعالی او را با بت جبت داخل بهشت نماید **و** از حضرت امام جعفر صادق مرویست که هر که برآورد از برادر مؤمن خود حاجتی را خدای تعالی در روز قیامت صد هزار حاجت او را برمیآورد که یکی از آنها داخل بهشت کردن او است و یکی دیگر آنست که خویشان و برادران و آشنایان او را داخل بهشت نماید اگر از دشمنان اهل بیت نباشند **و** فرمود که برآوردن حاجت برادر مؤمن بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و سوار کردن هزار اسب که در راه خدا جهاد کنند و فرمود برآوردن حاجت برادر مؤمن محبوب تر است نزد خدا از بیست حج که صاحب آن در هر حجی صد هزار دینار در راه خدا انفاق کرده باشد **و** فرمود که هر که این خانه را طواف کند شش هزار حسنه از برای او نوشته شود و شش هزار سیئه از او محو گردد و شش هزار درجه از برای او بلند میشود و شش هزار حاجت او برآورده میشود و چون نزدیک ملتزم که موضعی است از دیوار خانه برسد در بهشت برای او گشوده میشود راوی گوید عرض کردم که فدای تو شوم این فضیلت همه در طواف است فرمود بلی و خبر دهم ترا به بهتر از این که برآوردن حاجت مسلم افضل است از ده طواف و فرمود که هر مؤمنی که حاجتی نزد برادر خود آورد پس بدرستی که این رحمتی است که خدای تعالی بسوی او فرستاده است و از برای او سبب ساخته است پس اگر آن حاجت را برآورد رحمت را قبول کرده است و اگر آن حاجت را رد کرده است با وجود قدرت او بر قضاء آن از خود رد کرده است رحمتی را که خدا بسوی او فرستاده است **و** فرمود هر که راه رود در پی برآوردن حاجت برادر مؤمن خود از برای خدا تا آنرا برآورد خدای تعالی ثواب حج و عمره مقبول و روزه دو ماه از ماههای حرام و اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام بجهة او مینویسد و کسی که برود در پی و اگر آن حاجت برادر خود و آن حاجت برآورده نشود ثواب یک حج خدا بجهة او مینویسد و حضرت ...

در ثواب تشییع جنازه مؤمن و ادب آن

در فضیلت قضاء حوائج مؤمن و اهتمام در آن

جعفر ع فرمود از برای خدا بندگانی است در روی زمین که سعی میکنند در حاجات مردم ایشانند که در روز قیامت از هر خوف و ترسی ایمن اند و هر که سروری در دل مؤمنی داخل کند خدا در روز قیامت دل او را شاد میگرداند **شعر** کسی نیک بیند بهر دو سرای که نیکی رساند بخلق خدای خدا زان بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است و اخبار در این مضمون بسیار است که شرح دادن همه آنها ممکن نیست و خود این مطلب چندان ظاهر است که احتیاج به بیان ندارد چه آنکه همه مردمان بندگان خدا اند و هر که با بنده کسی نیکوئی کند همانا با او نیکی کرده است بلکه نسبت با آقا که مولا از نیکی کردن به بندهٔ او خوشنود تر میشود از نیکی کردن بخود او پس کسی که خدا را جوید در کار گذاری بندگان او نهایت اهتمام بجا میاورد **شعر** غم جمله خور از برای یکی مراعات صد کن برای یکی و هر گاه حق سبحانه و تعالی اقتدار داده که کار مسلمانی بسازد باید که بشکرانه آن بجای آن امر بپردازد **شعر** چه خود را قوی حال بینی و خوش بشکرانه بار ضعیفان بکش و شکی نیست که بر آوردن حاجات برادران دینی موجب سرور و خوشحالی ایشان میگردد و ثواب مسرور کردن برادران ایمانی نیز از حد نهایت بیرون است و شاد کردن دلی بهتر از آباد کردن کشوری است دلهای غمناک خانه خدا و ملک الله است پس هر که بشادی آن مرمت کند خانه خدا را مرمت نموده و هر کسی را نسبت بندگی بخدا است و هر که بندهٔ کسی را شاد کند مولای او را شاد نموده است از حضرت امام همام جعفر بن محمد الصادق ع مرویست که هر که سروری داخل دل مؤمنی کند حضرت رسول را مسرور کرده است و هر که رسول را مسرور کند خدا را مسرور کرده و همچنین است غمناک ساختن مؤمن و نیز از آن سرور مرویست که هر که فریادرسی کند مؤمنی را که مضطر باشد در وقت گرفتاری او و او را از غم فرج دهد و یاری نماید او را بر بر آوردن حاجت او خدای تعالی مینویسد از برای او هفتاد و دو رحمت خود را که یکی را در دنیا باو میرساند و بآن امر معیشت خود را باصلاح میآورد و هفتاد و یک دیگر را ذخیره میکند از برای روز قیامت و هولهای آن روز و از سلطان سریر ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا مرویست که هر کس شاد کند دل مؤمنی را از غم و اندوه شاد میکند خدای تعالی دل او را در روز قیامت و حضرت پیغمبر فرمود که هر که شاد کند مؤمنی را مرا شاد کرده است و هر که مرا شاد کرده خدا را شاد کرده است و فرمود محبوب ترین اعمال در نزد خدای جل شأنه شاد کردن مؤمنان است و از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که از جمله چیزهائیکه خداوند سبحانه و تعالی با بندهٔ خود موسی راز گفت این بود که فرمود ای موسی مرا بندگانی است که بهشت خود را بر ایشان مباح فرموده ام و ایشان را در بهشت صاحب اختیار خواهم ساخت موسی عرض کرد پروردگارا ایشان چه طایفه اند فرمود ایشان کسانی هستند که دل مؤمنی را شاد نمایند

لمعهٔ ثالثه بدانکه از جمله حقوق برادران اسلامی آنستکه پیوسته ایشان را ملاقات نماید و بی مانعی از ایشان مفارقت و مهاجرت نکند که در حدیث وارد شده که حلال نیست هیچ مردی را که دوری و جدائی نماید از برادر مسلمان خود زیاده از سه روز و بموجب اخبار کثیره در ملاقات کردن با برادران از اهل ایمان و زیارت نمودن ایشان ثواب بسیار و اجر بیشمار است از حضرت امام موسی کاظم ع روایت شده است که فرمود کسیکه قادر نباشد که بزیارت ما بیاید پس باید که زیارت نماید برادران صالح خود را که نوشته شود از برای او در آن ثواب زیارت ما و هر کس قادر نباشد بر اینکه بما رسد و با ما مواصلت کند باید که مواصلت نماید با برادران صالح خود که نوشته شود از برای او ثواب مواصلت با ما و فرمود چون دو مؤمن با هم ملاقات کنند باید که با یکدیگر مصافحه نمایند حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که هرگاه دو مؤمن در وقت ملاقات یکدیگر با هم مصافحه نمایند داخل سازد حق تعالی دست قدرت خود را در میان دستهای ایشان پس مصافحه کند خدای تعالی با کسیکه دوستی او بیشتر باشد و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که هر کس زیارت کند برادران مؤمن را از برای رضای خدا تعالی نه از برای غیر او بلکه از برای ثوابی که وعده کرده است خدای تعالی در ثواب زیارت مؤمن موکل سازد خدای تعالی هفتاد هزار فرشته را که بشارت دهند او را بخوشی و خوشحالی در بهشت و هم آنحضرت ع فرموده که کسیکه قدر حق تعالی را عظیم دانند قدر برادر مؤمن را عظیم دانند بدرستی که هرگاه میرسد کسی ببرادر مؤمن خود و مصافحه میکند با او نظر میکند حق تعالی بسوی ایشان و گناهان فرو میریزد از ایشان تا از یکدیگر مفارقت کنند همچنانکه باد سخت میریزد برگ درختان را و نیز از آنحضرت علیه السلام روایت شده است که هرگاه دو مؤمن با یکدیگر ملاقات و مصافحه نمایند بخش کرده میشود در میان ایشان صد جزء رحمت نود و نه جزء آن برای کسی باشد که سخت تر باشد در دوستی آنعزیز پس ببین عنایت حق تعالی را در حق مؤمن از برای دوستی مؤمن پس باید که با مؤمنان و برادران صالح ملاقات و مصاحبت نماید و با یکدیگر برای رضای خدا دوستی کنند نه بواسطه اندک جیفهٔ دنیا با هم یکدیگر دشمنی و نزاع نمایند که دنیا را بقائی نیست خواه از ما و خواه از تو **نظم** خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست پس اعتماد بر این پنج روز فانی نیست گلی است خرم و خندان و تازه و خوشبوی ولی امید ثباتش چنانکه دانی نیست مکن که حیف بود دوست بر خود آزردن علی الخصوص مر آن دوست را که ثانی نیست و حضرت امیر المؤمنین ع از حضرت پیغمبر ص روایت نموده است که فرشتهٔ ملاقات کرد با مردی که بر در خانهٔ ایستاده بود و صاحب خانه غایب بود پس آن فرشته از او پرسید که چه چیز ترا باین خانه آورد گفت مرا برادری است خواستم که او را زیارت کنم ملک گفت از جهت خویشی که میان تو و او است یا از جهت حاجتی که ترا با او هست گفت که نیست میان من و او هیچ خویشی و قرابتی که نزدیکتر باشد از خویشی و قرابت در اسلام و نیاورده مرا بسوی او هیچ حاجتی ولیکن فضل من از

زیادت واز برای رضای حق تعالی بود پس ملک باو گفت که بشارت باد ترا که من فرستادهٔ خدایم بسوی تو وخدا ترا سلام میرساند ومیگوید چون
تو مرا اراده کرده ورضای مرا خواستهٔ در زیارت برادر مؤمن خود پس به تحقیق که واجب کردم از برای تو بهشت را وعافیت دادم تو
را از غضب وخشم خود وامان دادم ترا از آتش جهنم پس ای برادران موافق وای دوستان متفق وای مصاحبان صادق وای خویشان بی
کینه وای محبان دیرینه خدا را پرستش کنید ویکدیگر را پرستش نمائید ودل یکدیگر را شاد کنید وخود را از عذاب خدا آزاد سازید برا
که خصلتی بهتر وشیوهٔ نیکوتر از دوستی مؤمنان وملاقات ایشان نیست وحضرت امیر المؤمنین ع را در باب مصاحبت ودوستی کلام فیاض
واشعار بلند بسیار میباشد که مضمون بعضی از اشعار آن سید ابرار این است که از حضرت حق همیشه خواهد دل من یاری که سرشته
شد به مهرش گل من از غم چه شود جهان بد چشم تاریک پر نور شود ز چهره اش منزل من وهم از حضرت رسول ص مروی
است که نظر کردن بسوی عالم عبادت است ونظر کردن بسوی امام عادل عبادت است ونظر کردن از روی ترحم بسوی پدر ومادر
عبادت است ونظر کردن بسوی برادر مؤمن بسبب دوستی او برای خدا عبادت است و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
از پیغمبر ص نقل فرموده که هرگاه ملاقات کنید با برادران مؤمن خود با سلام ودست بوسی یکدیگر را ملاقات نمائید وچون
از یکدیگر جدا شوید بدعا واستغفار جدا شوید یعنی از برای همدیگر طلب آمرزش نمائید **عقیقهٔ عقابیه** تا بدانید
که چون بمفاد اخبار واحادیث مذکوره معلوم گردید که در ملاقات وزیارت برادران اسلامی ثواب بسیار واجر بیشمار است پس
ترک ومنع از ملاقات ایشان وروپنهان نمودن ودر حجاب شدن از زیارت ایشان البته عقاب است وبراین مضمون نیز احادیث و
اخبار بسیار است از جمله آنکه از حضرت ابی عبد الله ع روایت است که چون مؤمنی از مؤمنی در حجاب شود وخود را از او بی
مانع شرعی پنهان دارد حق تعالی میان او وبهشت هزار حصار وباروی ایجاد فرماید که ضخامت وقطر هر باروی هزار ساله راه باشد
و محمد بن سنان روایت کرده است که روزی در نزد حضرت امام رضا ع بودم آنحضرت بمن فرمودند که ای محمد در زمان بنی اسرائیل چهار نفر
از مؤمنان بودند که با یکدیگر دوستی میکردند پس یکی از آن چهار نفر روزی بدیدن یکی از آن برادران آمد وحال آنکه سه کس دیگر
در آن منزل مجتمع بودند وبا یکدیگر صحبتی میداشتند پس این یک نفر بدر آنخانه آمد بیخبر از آنکه هر سه برادران در آنخانه اند ودر آنخانه
را بزد بقصد آنکه صاحب منزل را ببیند پس غلام او بیرون آمد وباو گفت که خواجه در منزل نیست پس آن مرد برگشت وغلام بدرون
خانه رفت خواجه از او پرسید که چه کس بود که در میزد غلام گفت که فلان دوست شما بود باو گفتم کسی در منزل نیست پس برگشت
رفت وایشان ساکت شدند وآن غلام را منع نکردند وبیرون نشدند که او را بطلبند وبصحبت خود مشغول شدند پس چون روز
دیگر شد آن دوست بنزد ایشان رفت در وقتی که آن دو مؤمن از خانه بیرون میآمدند پس سلام کرد بر ایشان وایشان عذر عمل روز
گذشته را که از آن غلام واقع شده بود از او بخواستند برا که او مردی بود محتاج وضعیف الحال وبی چیز وپریشان احوال پس چون
ایشان پاره راه با یکدیگر آمدند ناگاه ابری ظاهر شد وبر ایشان سایه افکند وایشان چنان گمان کردند که باران خواهد بارید
روان شدند که ناگاه منادی ندا کرد از درون آن ابر که ای آتش بگیر ایشان را ومنم جبرئیل رسول رب العالمین پس آتش از
آن ابر پدید آمد وآن سه مؤمن را گرفت وآن یکی را واگذاشت آن مرد از این امر در تعجب ماند وسبب آنرا نمیدانست پس بنزد پیغمبر
آنزمان که یوشع بن نون بود آمد وآنحضرت را از آن قصه خبر داد یوشع گفت که بدانکه حق تعالی بر ایشان غضب کرد وحال آنکه از تو
راضی بود واین بسبب تو واقع شد آن مرد گفت بچه جهت وسبب چیست یوشع احوال دیروز را از اجتماع ایشان وروپنهان نمودن
ومنع نکردن غلام را از آن فعل وعذرخواهی نمودن ایشان از آن عمل همه را برای آن مرد بیان فرمود پس آن مرد گفت یا یوشع من ایشان
را حلال نمودم وعفو کردم یوشع فرمود که اگر این پیش از نزول عذاب بود برای ایشان نفع میبخشید اما این وقت چون عذاب نازل شده
دیگر نفع نخواهد رسانید و **ابو حمزه** روایت کند از حضرت ابی جعفر ع که از آنحضرت پرسیدم که فدای تو گردم چه میفرمائی در
حق مسلمی که بیاید بنزد مسلمی واو در خانه باشد وطلب اذن دخول از او نماید پس او را اذن ندهد وبیرون نیاید که او را ملاقات کند
آنحضرت ع فرمودند یا ابا حمزه نیست مسلمی که بیاید مسلمی را نزد او یا طلب حاجتی کند از او واو در منزل باشد واذن ندهد او را در دخول و
بیرون نیاید بدیدن او مگر آنکه در لعنت حق تعالی باشد تا آنکه با هم ملاقات کنند گفتم فدای تو گردم در لعنت است تا آنکه ملاقات
کنند با او فرمود بلی یا ابا حمزه **لمع لمعهٔ دعائیه** واز جمله حقوق برادران مؤمن بر یکدیگر آنست که دعا کنند در حق یکدیگر
خصوصا در عقب نمازها که چون در حق برادر مؤمن خود دعا نماید دعا او مستجاب شود وهرچه در دعا از برای برادر مؤمن خود
خواهد چندین برابر آن عوض یابد چنانچه از حضرت رسول ص نقل است که هیچ مؤمنی دعا نکند از برای مؤمنان مگر آنکه عوض دهد
حق تعالی او را مثل آنچه دعا کرده است از برای ایشان از هر مؤمن ومؤمنه که در دنیا بوده اند وخواهند بود تا روز قیامت و از اهل
البیت ع روایت است که هر کس دعا کند برادر مؤمن را در حالتی که از او غایب باشد ندا کند او را فرشته از آسمان اول که ای بنده خدا ترا است
صد هزار چندان واز آسمان دوم گویند ترا است دویست هزار چندان واز آسمان سیم گویند سیصد هزار چندان واز آسمان چهارم گویند چهار صد هزار چندان
واز آسمان پنجم گویند پانصد هزار چندان واز آسمان ششم گویند ششصد هزار چندان واز آسمان هفتم گویند هفتصد هزار چندان پس حق تعالی ندا کند که
ای بنده منم آن غنی که محتاج نشوم ترا است چندان هزار هزار ومراد آنست که دعا برادر مؤمن که غایب بود از او فرود آورد در روز [illegible]

در ثواب نظر کردن بسوی برادر مؤمن

در ثواب دعا کردن برای برادر مؤمن در غیب

جواهرِ کلمات — دُرِّ زبرجدِ الاقربا — لِصلةِ الارحامِ و الایتام

قال الله تعالی واتقوا الله الذی تسائلون به والارحام ان الله کان علیکم رقیبا بدانکه والارحام در این آیهٔ شریفه معطوف است بر الله یعنی احتراز نمائید از قطع صلهٔ ارحام و این تفسیر از حضرت امام محمد باقر ع مروی است که یعنی بترسید از مخالفت خدائی که شما حاجت میطلبید از یکدیگر بوسیلهٔ سوگند خوردن باو و بترسید از قطع ارحام خویش بدرستیکه خدا هست بر کردار شما ها نگهبان و این آیهٔ مبارکه بیان احوال و عادت عرب است زیرا که هر کدام ایشان در وقت طلبیدن حاجت بیکدیگر می گفتند که بحق خدا و سوگند باو که چنین و چنان کنید یعنی همچنانکه باقوال تعظیم او میکنید بطاعت نیز تعظیم او کنید و نیز سوگند می دادند یکدیگر را بخویشان مراد آنستکه هر یک از ایشان بیکدیگر میگفتند که بحق خدا و بحق خویشی که چنین و چنان کنید و این از عادت عرب بود که در وقت حاجت طلبیدن از یکدیگر متمسک می شدند بنام خدا و ذکر خویشان تا بوسیلهٔ آن سلسلهٔ مهربانی یکدیگر را بحرکت آورده حوائج خود را حاصل کنند و در نزد بعضی معنی این است که بترسید از معصیت خدا و بترسید شما از معصیت بریدن از خویشان بلکه طاعت خدا کنید و صلهٔ رحم نمائید و رعایت کنید ایشان را و این قول مرویست از ابی جعفر ع و بنا بر این حق تعالی ذکر ارحام را مقارن اسم خود آورده بجهت مزید شان صلهٔ رحم و لزوم تکمیل اشتغال اقرباء و وجوب صلهٔ ارحام و مودت و دوستی نمودن با ایشان **دُرّ درّهٔ خبریه** بدانکه صلهٔ رحم باتفاق جمیع علمای شیعه واجب و کتاب و سنت بآن ناطق است و از افضل طاعات و اعظم قربات است و در این مضمون از رسول مختار و ائمهٔ اطهار اخبار بسیار و احادیث بیشمار است از جمله جناب رسالتمآب ص فرمودند که رحم آویخته است بعرش الهی و میگوید هر که مرا پیوند دهد حق تعالی باو پیوسته باد و هر که از من ببرد حق تعالی از او بریده باد و وارد شده در حدیث قدسی که حضرت عزت جل شانه فرموده استکه منم رحمان و رحم را آفریده ام و اسم او را از اسم خود گرفته ام پس هر که با او پیوندد من با او پیوندم و هر که از او ببرد من از او ببرم و در توریة استکه ای فرزند آدم از خدا بترس و با پدر و مادر نیکوئی کن و برحم بپیوند تا عمر تو دراز شود و کارهای ترا آسان کنم و بلاها را از تو دفع کنم و حضرت امیر ع فرمود که هر که غضب کند بر خویش خود اثر او را غضب کند پس شفقت و در باید در حق خویشان خود و حضرت رسول ص فرمودند که وصیت میکنم حاضرین امت خود را و غائبین ایشان را و کسانی را که در پشت پدران و رحم مادران هستند تا روز قیامت که صلهٔ رحم بجا بیاورند اگرچه دوری میان ایشان یکساله راه بوده باشد بدرستیکه این جزء دین است و فرمود که هر کس خوش داشته باشد که اجل او تأخیر بیفتد و روزی او زیاد شود باید صلهٔ رحم بجای آورد و نیز فرموده که قومی خوب نمی باشند و از اهل معصیت می باشند و لکن صلهٔ رحم بجا میآورند پس باین جهت مالهای ایشان زیاد و عمرهای ایشان طولانی میگردد پس اگر خوب باشند چگونه خواهند بود و در حدیث دیگر فرمودند که بدرستیکه خانواده از اهل فسق و فجور می باشند و بسبب صلهٔ رحم مالهای ایشان بسیار و عدد ایشان زیاد میگردد و فرموده که ثواب صدقه ده مقابل و ثواب قرض هیجده مقابل و ثواب احسان با برادران دینی بیست مقابل و ثواب احسان با خویشان بیست و چهار مقابل است و نیز فرمود که هر که خواهد خدا روزی او را وسیع و عمر او را زیاد کند صلهٔ رحم بجا آورد و از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که صلهٔ ارحام خلق را نیکو میگرداند و دست را گشاده و روزی را وسعت و اجل را تأخیر می افکند و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که صلهٔ رحم حساب روز قیامت را آسان میکند و صلهٔ رحم است که عمر را طولانی میگرداند و از بدیها آدمی را محافظت میکند و فرموده که صلهٔ رحم و نیکی با همسایگان خانها را آباد میکند و عمرها را زیاد میکند و نیز از آنحضرت منقول استکه فرمود نمیدانم چیزی را که عمر را زیاد کند مگر صلهٔ رحم حتی آنکه میشود که عمر کسی سه سال از آن باقی مانده باشد و صلهٔ رحم بجای آورد و خدا عمر او را سی سال زیاد نماید و سی و سه سال بگرداند و میشود که از عمر کسی سی و سه سال باقی مانده باشد و قطع رحم نماید خدا سی سال عمر او را کم نماید و سه سال گرداند و از حضرت امام محمد باقر ع منقول استکه صلهٔ ارحام اعمال را پاکیزه میکند و اموال را زیاد میکند و بلاها را دفع میکند و اجل را تأخیر میافکند و حضرت صادق ع فرموده که در روز قیامت اول کسیکه از جوارح رحم خواهد بود میگوید ای پروردگار آنکس که در دنیا مرا صله کرده امروز صله کن ما بین خود و او و هر که در دنیا قطع کرده امروز قطع کن میانهٔ خود و او و نیز آنحضرت ع فرمود که صلهٔ رحم کن اگرچه بسبب شربت آبی بوده باشد و افضل آنچه بآن صلهٔ رحم میشود باز داشتن آزار است از ایشان **نقل است** که شخصی آمد بنزد حضرت رسول ص و گفت که یا رسول الله اهل بیت من بر من میجهند و قطع میکنند و مرا دشنام میدهند پس من هم ترک ایشان کنم حضرت فرمود هرگاه چنین کنی خدای عز و جل همهٔ شما را رفض خواهد کرد آن مرد گفت پس چکنم فرمود صله کن آنرا که قطع تو کند و عطا کن بآنکه ترا محروم سازد و عفو کن آنکه بر تو ظلم کند بدرستیکه هرگاه چنین کردی از برای تو از جانب خدای عز و جل بر ایشان ظهیری خواهد بود در مجموعهٔ معتبره استکه ابو ایوب روایت کند که اعرابی بنزد حضرت رسول ص آمد و زمام ناقهٔ وی بگرفت و گفت یا رسول الله مرا خبر ده از چیزیکه به بهشت نزدیک کند مرا و از دوزخ دور گرداند حضرت رسول ص فرمود ای اعرابی خدا را پرستش کن و بوی شرک میاور و نماز کن و زکوة بده و برحم باز پیوند یعنی بخویشان هر قدر که توانی با ایشان احسان کن و یکی از صحابه روایت کند که شب عرفه با حضرت رسول نشسته بودیم که آنحضرت ص فرمود با من کسی هم نشینی نکند که قاطع رحم بوده باشد و هر که قاطع الرحم است باید که از میان ما برخیزد پس مردی برخاست و برفت و پس زود باز آمد حضرت رسول ص فرمودند که چگونه است که بجز از تو کسی بر نخاست عرض کرد یا رسول الله شنیدم

از شما اینچه کفتی ومرا دختر خاله هست وباهم در خشم بودیم بلی شروی رفتم واو کفت بجا امدی ومرا از این حدیث خبر دادم وی استغفار کرد ومن نیز استغفار نمودم وهر دو باید بکر صلح نمودیم حضرت رسول ص فرمود احسنت بنشین پس انکاه فرمود ای قوم رحمت خدای بران قومی نازل نکردد که قاطع رحم در میان ایشان بوده باشد و نیز انجناب فرموده است که برحم باز پیوند یابید وصله رحم نمائید اکرچه بسلامی باشد و انس بن مالک روایت کرده که حضرت رسول ص فرمود در روز قیامت سه کس در سایه عرش حق تعالی خواهند بود اول انکه صله رحم نماید دوم انکه زنی باشد که شوهرش بمیرد و چند نفر یتیم از او بماند و انزن انهارا پرورش نماید تا بزرک کردند سیم انکه بروقت مسکینان ویتیمان را مهمانی و مراعات کند و چنین اورده اندکه در صله رحم ده خصلت پسندیده است ۱ رضای حق تعالی در انست ۲ شادی بدل مؤمنان رسانیدن است ۳ شادی فرشتکان در انست ۴ شادی مردمان از ان ۵ ابلیس را اندوهکین کردن است ۶ وزیادتی عمر است ۷ برکت در کسب وروزی است ۸ نزدیکی به بهشت ودوری از دوزخ ۹ زیادتی مروت ۱۰ زیادتی ثواب از پس مرک که او را یاد نمایند واز برای او دعا واستغفار میکنند **یا فوق بزرک اختلاف نیز** بدانکه اختلاف است در بیان مراد از زیادتی عمر بسبب صله رحم بعضی نظر بظواهر اخبار کفته اند که حقیقة بر عمر انکس که صله رحم نماید افزوده کردد وزندکانی او زیاد کردد چنانکه سه سال سی وسه سال شود و بعضی کویند که در اجلی که خدای تعالی برای هر کس مقرر فرموده زیادتی وتاخیر معنی ندارد زیرا که حق تعالی فرموده فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون پس مراد از زیادتی عمر این استکه از برای واصل رحم ثواب نوشته میشود بعد از مردن او پس کویا عمر او زیاد شده ونمرده است و بعضی کفته اند صحیح انستکه این زیادتی برکت در عمر و توفیق یافتن از برای طاعات وعبادات وصرف شدن اوقات است در اعمال وافعالی که از برای اخرت نفع بخشد و بیهوده وضایع نمودن عمر است در غیر انها که ذکر شد **المائة عشر** بدانکه چنانچه از اخبار متواتره بسیار واحادیث بیشمار معلوم ومستفاد میکردد وبتجربه ومعاینه ثابت کردیده که صله رحم باعث زیادتی عمر ووسعت رزق وجمعیت احوال میکردد وظاهر انستکه زیاده بر ثواب اخرت وفواید دنیوی هیچ عملی از اعمال خیر بصله ارحام نمیرسد واثر هیچ طاعتی زودتر از او بظهور نرسد اکنون **بدانکه** قطع رحم که سبب ان باعداوت است و یا بخل وخست است باجماع واتفاق علماء از جمله محرمات عظیمه وکناهان شدیده است وموجب عذاب اخرت وبلاهای دنیا است وچنانچه از اخبار مستفاد میشود وبتجربه ثابت است قطع رحم باعث فقر وپریشانی وکوتاهی عمر است وباین سبب استکه هرخانه واده که میان ایشان نفاق وشقاق حاصل شد وخویشان وارحام باید یکدیکر بنای نزاع وناخوشی کذارند همکی بفقر وفاقه مبتلا ودر اندک زمانی سلسله ایشان از هم می پاشد وزندکی ایشان سر می اید ودر عقوبت ومذمت قطع رحم همین قدر بس است که قاطع رحم را خداوند عالم در قران مجید خود لعن فرموده است ووعید عذاب فرموده که والذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون ما امر الله به ان یوصل اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار یعنی کسانیکه عهد خدا را می شکنند بعد از پیوند کردن ان وقطع میکنند انچیزی را که خدا امر بوصل ان کرده که رحم باشد ودر زمین فساد مینمایند ایشانند که از برای ایشان است لعنت وبدی عاقبت و از حضرت رسول ص مرویست که دشمن ترین اعمال در نزد خدای تعالی شرک بخدا است وبعد از ان قطع رحم است وفرموده که قطع مکن رحم را اکرچه او ترا قطع کند و حضرت امیر المؤمنین ع در یکی از خطب فرمودند که پناه می برم بخدا از کناهانیکه تعجیل میکند تا بوطرف کردن صاحب خود عبد الله بن کوا عرض کرد یا امیر المؤمنین ایا کناهی هست که در فنای ادمی تعجیل کند حضرت فرمود بلی قطع رحم و از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که در کتاب امیر المؤمنین ع نوشته بود که سه خصلت استکه صاحب انها نمی میرد تا وبال انهارا ببیند سرکشی و قطع رحم وقسم دروغ و **حضرت** امام جعفر صادق ع فرمودند که بپرهیزید از حالقه وکناهانی هلاک کننده مستاصل سازنده که ان می میراند مردها را راوی میکوید کفتم چه چیز است حالقه فرمود قطع رحم **فیر وجه تنبیهیه** چون وجوب صله رحم شناخته وفواید ان دانسته شد وضرر قطع رحم نیز معلوم کردید اینک بدانکه مراد از رحم که صله ان واجب وقطع ان حرام است هر خویش نسبی استکه بخویشی معروف باشد اکرچه نسبت بسیار دوری داشته باشد ومحرمیتی در میان نباشد خلاصه انکه همین که کسی منسوب بدیکری باشد اکرچه بسیار دور باشد از جمله ارحام است وصله ان واجب وقطع ان حرام است ولیکن مراعات خویشان هرچند نزدیکتر باشند بیشتر باید نمود وصله رحم مهربانی است واحسان است وشکفتکی وبشاشت در حین تلاقی وبذل مال باندازه وسعت خود در حاجت ایشان واهداء عطایا وارسال هدایا وانجاح حاجات ایشان وحضور جنایز وعیادت مرضی ایشان وپرسیدن احوال وتفقد وخبر کیری از ایشان ومشارکت در حزن وسرور وعفو از ستمهای ایشان وحلم وکظم غیظ وعدم مواخذه بر تقصیرات ایشان وپوشیدن عیبهای ایشان واجلال وتوقیر بزرکان ایشان وترحم بر کوچکان ایشان ونصیحت وارشاد وهدایت وتعلیم ایشان وتادیب ایشان وزیارت ایشان وذکر بخیر ومحمدت در موضع خود وخود را از سخن درشت وکردار زشت نسبت بایشان نکاهداشتن وایشان را بمال ودست وزبان یاری واعانت کردن وبا ایشان املو شد نمودن واز احوال ایشان پرسش کردن وقطع رحم کسستن ومهاجرت وایذا واهانت ودوری نمودن است وبکفتار وکردار بایشان اذیت رسانیدن است ودشنام دادن وناسزا نمودن وبا سخن ناخوش نسبت بایشان کفتن که دل شکسته کردند وبا ایشان را احتیاجی وضرورتی باشد بکنائی یا لباسی یا خوراکی وتو قدرت بر دفع ان داشته باشی وزیادتر از قدر ضرورت خود را متمکن باشی واز ایشان مضایقه کنی وبا ظالمی نسبت بایشان ظلمی کند وتو توانائی از دفع کنی وکوتاهی نمائی وبا از روی کینه وحسد از ایشان کناره کیری وبا بدون عذر عیادت ایشان نکنی وچون از سفر اید بدین ایشان نروی ودر مصیبت به ایشان

تعیین

جواهر کلمات — زبرجدۀ قرآنیه — بحقوق الوالدین

قال الله تعالی وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا کریما واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا یعنی حکم نمود پروردگار تو انکه عبادت نکنید غیر او را وانکه بوالدین احسان ونیکوئی بجا اورید اگر برسند در نزد شما بسن پیری یکی از ایشان یا هر دوی ایشان پس نکوئی با ایشان اف که این کمال مبالغه است در احسان واحترام ایشان چه هرگاه کفتن کلمه که از آن کسی میگوید که از چیزی بدش آید وبا براو گران گردد منهی باشد البته اهانتی که زیاده بران باشد بطریق اولی منهی خواهد بود ولا تنهرهما یعنی زجر مکن ایشان را وسخن درشت باینها مگو وقل لهما الآیه یعنی با ایشان قول نیکو وسخن خوش وبکستران از جهت ایشان بال ذلت وخواری از روی رحمت یعنی تواضع کن با ایشان غایت تواضع وخشوع را وبگو پروردگارا رحم کن بر ایشان همچنانکه ایشان تربیت کردند وپرورش دادند مرا در حال کوچکی بدانکه خداوند متعال در این ایه شریفه کمال تاکید ومبالغه را در باب احسان ونیکوئی در حق والدین ومراعات تعظیم واحترام را نسبت بایشان فرموده است وضم نموده است احسان بوالدین را بعبادت ذات اقدس خود وبجهت انکه ایشان سبب تربیت واولادند چون پیر شوند ومحتاج بخدمت اولاد خود گردند باید در رعایت خدمت ایشان کمال سعی بجا اورید یعنی شما تا در روز محتاج بایشان بود بید در تربیت وپرورش اکنون ایشان محتاج بشما شده اند در خدمت پس ایشان را خدمتی لایق نمائید وبا ایشان سخن نیکو از روی ادب وحرمت کوئید چنانکه بنده گناهکار عاجز با مولای خشمناک درشتخوی سخن کوید وبا ایشان بزرگی نکنید وکمال تواضع وفروتنی در نزد ایشان نمائید ودر حق ایشان دعا کنید زمردۀ خبریه بدانکه بر بوالدین واحسان بایشان از اشرف سعادات وافضل قربات است وعلاوه بر انکه در ایات کلام پروردگار امر وترغیب بران شده اخبار بسیار واحادیث بیشمار نیز در این باب وارد شده بلکه ظاهر از اخبار واثار ومستفاد از تجربیات انستکه همچنانکه احسان ونیکوئی در حق والدین وتحصیل رضا وخوشنودی ایشان اعظم وسایل نجات اخرت است همچنین وسیله وباعث از برای طلب طول عمر وجمعیت احوال وانتظام امر معیشت است در دنیا حضرت رسول فرموده است که نیکوئی با پدر ومادر افضل است از نماز وروزه وحج وعمره وجهاد در راه خدا هر وروایت که مردی بنزد حضرت رسول آمد وگفت یا رسول الله مرا عملی بیاموز که بسبب ان برحمت خدا نزدیک شوم حضرت فرمود ایا پدر ومادر داری گفت بلی فرمود که با ایشان نیکوئی واحسان کن که نیکوئی کردن در حق پدر ومادر نزدیکتر است برحمت خدا از همه چیز ونیز انجناب فرموده که الجنة تحت اقدام الامهات یعنی بهشت در زیر قدم مادرانست جنت که رضا مادران است اندو زیر پای مادران است خواهی که رضا حق بیابی ان کن که رضای مادران است و نیز روایت است که شخصی بنزد انحضرت امد وگفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما حضرت فرمود که شریک بخدای تعالی میاور واگر باتش بسوزی ومعذب گردی دل تو مطمئن باشد بایمان ودیگر انکه والدین خود را مراعات کن واطاعت نمای ایشان را وبا ایشان نیکوئی کن خواه زنده باشند خواه مرده واگر امر کنند ترا باینکه از اهل ومال خود بیرون رو بکن بدرستیکه این از ایمان است و در خبر است که شخصی از حضرت صادق پرسید که کدام یک از اعمال افضل است حضرت فرمود که نماز در وقت ونیکوئی کردن با والدین وجهاد در راه خدا ابو ولاد حناط میگوید که پرسیدم از حضرت صادق از قول خدای عز وجل که وبالوالدین احسانا چیست این احسان فرمود که احسان انستکه نیکو داری صحبت ایشان را وایشان را محتاج بان نسازی که از تو طلب نمایند چیزی را که بان محتاج باشند هرچند تو انکر باشند ایا نه خدای عز وجل میفرماید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی در نمی یابید نیکوئی را تا انکه انفاق کنید در راه حق وبدهید از انچیز که دوست میدارید پس حضرت فرمود واما قول خدای تعالی اما یبلغن عندک الکبر احدهما الی اخرها مراد انستکه اگر ترا دلتنگ سازند مگو بایشان اف وزجر مکنید ایشان را اگر بزنند ترا وقل لهما قولا کریما مراد انستکه اگر بزنند ترا بگو بایشان غفر الله لکما که این از تو قول کریم است وفرمود واخفض لهما جناح الذل من الرحمة مراد انستکه طویل نسازی نگاه کردن بسوی ایشان را مگر از روی رحمت ومهربانی ورقت وبلند مگردان اواز را بالای اواز ایشان ودست را بالای دست ایشان وراه مرو در پیش ایشان ونیز انحضرت فرمود که چه مانع است یکی از شما را که نیکوئی کند با والدین خود خواه زنده باشند یا مرده از جهت ایشان نماز کنند واز جهت ایشان تصدق نمایند وروزه بدارند پس انچه از جهت ایشان کرده اند از برای ایشان است واز جهت او است مثل ان پس زیاده میکند خدای عز وجل از برای او بسبب بر وصله که کرده است خیر بسیار و شخصی از حضرت رسول پرسید که یا رسول الله نسبت بکه بر واحسان بجای اورم فرمود مادرت گفت بعد از ان نسبت بکه بر بجای اورم فرمود مادرت گفت بعد از ان فرمود مادرت گفت بعد از ان فرمود پدرت و نقل است که شخصی خدمت حضرت رسول امد وگفت من راغبم در جهاد حضرت فرمود که جهاد کن در راه خدا که اگر کشته شوی زنده خواهی بود نزد خدا ومرزوق خواهی بود واگر بمیری اجر تو بر خدای عز وجل است واگر باز گردی از ان باز گشته از گناهان همچنانکه مادر ترا زائیده است عرض کرد یا رسول الله مرا والدین پیری هست ومرعم ایشان انستکه بمن انس گیرند ودوری رفتن من از نزد ایشان مکروه طبع ایشان است حضرت فرمود پس قرار گیر با والدین خود که قسم بان کسیکه نفس من بدست او است که انس ایشان بتو در یکروز ویکشب بهتر است از جهاد یکسال و از حضرت رسول مرویست که دعای والدین زودتر باجابت میرسد کسی گفت بچه سبب یا رسول الله فرمود بجهت انکه مادر رحیم تر است از پدر ودعای رحیم رد نمیشود و از ذکریا بن ابراهیم نقل شده است

گفت من نصرانی بودم مسلمان شدم و بحج رفتم و داخل مجلس حضرت صادق علیه السلام شدم و گفتم بودم من بر دین نصرانیه و مسلمان شدم فرمودند
که چه چیز دیدی در اسلام گفتم قول خدای عز و جل که فرموده ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء یعنی تو
نمیدانستی که چه چیز است کتاب و ایمان ولیکن گردانیدیم ما او را نوری که هدایت میکنیم آنکسی را که میخواهیم فرمود بتحقیق که هدایت
کرده ترا خدای عز و جل پس فرمود خداوندا هدایت کن او را و این را سه نوبت فرمود و گفت بپرس هر چه خواهی ای فرزند گفتم پدر و مادر من
بر دین نصرانیه اند و مادر من نابیناست و من با این پدر و مادر میباشم و در آنیه و ظروف ایشان چیز میخورم فرمود که ایشان گوشت خوک
میخورند گفتم نه فرمود که باکی نیست نظر بر مادر خود داشته باش و با او احسان بجای آور پس اگر بمیرد تو باش آنکسی که قیام به تجهیز
او نمائی و خبر مده کسی را که بنزد من آمده تا آنکه در منی نزد من آئی پس در منی نزد آنحضرت رفتم و مردم را دیدم که دور آنحضرت بودند چنانکه
گویا صبیان اند و آنحضرت معلم صبیان است این سوالی میکرد و آن سوالی مینمود چون بکوفه آمدم با مادر خود ملاطفت مینمودم و
با او چیزی میدادم و شپش سر و رخت او را میجستم و خدمت او میکردم گفت ای فرزند این مهربانی ها نمیکردی وقتی که بر دین نصرانیه
بودی چیست اینچه از تو می بینم از آنوقت که مهاجرت کرده و بدین مسلمانان در آمده گفتم مردی از اولاد پیغمبر ما مرا باین امر نمود گفت که آن
شخص پیغمبر است گفتم نه ولیکن فرزند پیغمبر است گفت ای فرزند این پیغمبر است اینها وصایای پیغمبران است گفتم ای مادر بعد از
پیغمبر ما پیغمبری نمی باشد ولیکن پسر پیغمبر است گفت ای فرزند دین تو بهتر است از دینهای دیگران عرض کن بر من دین را و عرض کردم و
او داخل شد در دین اسلام و تعلیم او کردم نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را بجا آورد پس او را در شب عارضه روی داد و گفت ای
پسر اعاده کن بر من آنچه بمن تعلیم کردی پس بر او اعاده کردم با آن اقرار کرد و بمرد چون صباح شد مسلمانان او را غسل دادند و من بر
او نماز کردم و او را در قبر داخل ساختم عمار بن حیان گوید اخبار نمودم بحضرت صادق از بر پسرم اسمعیل نسبت بمن آنحضرت فرمودند
که او را دوست میداشتم و الحال محبت من با او زیاده شد و فرمود که نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهر رضاعی آنحضرت آمد حضرت
را چون نظر بر او افتاد خوشحال شد و جامه خود را جهت او انداخت و او را بر بالای آن نشانید و با او سخن میفرمود و در روی او خنده
میکرد پس آنگاه آنزن برخاست و رفت و برادر او آمد حضرت ملاطفتی که نسبت بخواهرش بجا آورد نسبت باو نکرد کسی گفت که یا رسول
الله که دیدیم نسبت بخواهر آنچه که در باره برادر نکردی و حال آنکه او مرد است حضرت فرمود که این بسبب این بود که خواهر نسبت بوالدین
خود نیکوکارتر بود و نقل است که شخصی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت دختری داشتم و او را تربیت دادم تا وقتی که بحد بلوغ رسید
پس او را رخت پوشانیدم و زیور آراستم و او را بردم و در چاهی انداختم و آخر چیزیکه از او شنیدم این بود که میگفت یا ابتاه چیست کفاره
این گناه حضرت فرمودند که آیا مادر داری که زنده باشد گفتم نه فرمود خاله زنده داری گفتم دارم فرمود با او نیکوئی کن که او بمنزله
مادر است و در حدیث قدسی آمده است که من رضی عنه والداه فانا راض عنه یعنی هر که پدر و مادرش از او راضی و خوشنود باشد پس من
از او راضی و خوشنودم و در روایت است که اول چیزیکه خدای تعالی در لوح محفوظ نوشت این بود که منم خدائی که بجز من خدائی نیست
هر که پدر و مادر از او راضی باشند من از او راضی باشم و هر که پدر و مادر بر او خشمگین باشند من از او راضی نیستم و بر او خشمناکم و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که افضل اعمال نماز در وقت است و نیکوئی با والدین و جهاد در راه خدا مردی با آنحضرت عرض کرد که پدر من سال
پیر شده است و ضعف بر او مستولی شده است هرگاه اراده قضای حاجت داشته باشد ما او را بر داریم حضرت فرمود بلی اگر بتوانی
چنان کن و بدست خود لقمه در دهان او گذار که فردا بکار تو خواهد آمد و شخصی با آنحضرت گفت که پدر و مادری دارم مخالف
مذهب حق آنحضرت فرمود در حق ایشان نیکوئی کن چنانکه با پدر و مادریکه دوستان باشند نیکوئی میکنی و شخصی بحضرت امام
رضا علیه السلام عرض کرد که من دعا کنم در حق پدر و مادر خود هرگاه مذهب حق نداشته باشند فرمود دعا کن با ایشان و تصدق کن از جانب
ایشان و اگر زنده باشند با ایشان مدارا کن و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که سه چیز است که خداوند عالم جل شانه از برای
احدی رخصت در ترک آن قرار نداده است رد امانت به بر و فاجر و وفای بعهد از برای بر و فاجر و نیکوئی با والدین خواه بر و خواه فاجر
و روایت شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روی مبارک خود را بجانب یمن گردانید و جامه را از سینه بی کینه خود دور کرد و فرمود که اجد
نفس الرحمن من جانب الیمن و مرادش خواجه اویس بود که او در یمن شتربانی میکرد و بمادر صالحه خود نفقه مینمود روزی از مادر اجازت
خواست که بزیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رود مادرش گفت برو ولیکن اگر پیغمبر در خانه خود نبود هیچ توقف مکن و زود بیا و چون خواجه
اویس قصد زیارت پیغمبر نمود و بخدمت آنسرور آمد در وقتی که آنسرور در خانه نبود پس بنابر امر مادر خود از در سرای آنسرور برگشت و چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخانه تشریف آوردند نوری در آنخانه دید که در هیچ وقت ندیده بود پرسید که آیا کسی بدین خانه آمده جواب گفتند بلی از
یمن شتربانی اویس نام آمده بود و برگشت حضرت فرمود این نور اویس است که در خانه ما هدیه گذاشته است و خود
رفته است ایها العزیز ببین که نیکی و احسان نمودن بوالدین چه اثرها دارد و آدمی را بچه مرتبه میرساند و ببین که صلحا رعایت این امر را
چه اندازه مینمودند و بچه مرتبه اهتمام تمام در آن داشته اند و اخبار در این باب از حد متجاوز و بیان از ذکر آن عاجز است فلیطلب من مواضعها
با قویتر حقوقیت بدانکه سزاوار است هر مؤمنی را که نهایت سعی و اهتمام در اداء حقوق و اکرام والدین و تعظیم و احترام ایشان بجای آورد
و بهیچ وجه کوتاهی و تقصیر در فرمانبرداری و خدمت ایشان نکند و با ایشان بجز احسان و نیکوئی رفتار ننماید و از جمله حقوق ایشان آنکه اگر ایشان

حکایت مرد نصرانی که اسلام آورد و بمادر خود نیکوئی کرد

حکایت خواجه اویس قرنی و اطاعت او از مادر خود

چیزی حاضر و داشته باشند صبر نکنند تا ایشان طلب نمایند بلکه پیش از اظهار ایشان بایشان بدهند و اگر با او درشتی کنند اف بر روی ایشان نگویند و اگر او را بزنند با ایشان عبوس نکنند بلکه بایشان گویند خدا شما را بیامرزد و تند بایشان نگاه نکنند و صدا بالای صدای ایشان بلند نکنند و دست خود را بالای دست ایشان نگذارند و پیش روی ایشان راه نروند بلکه مهما امکن در نزد ایشان بزمین نشینند و هر چند در ذلت و خاکساری و تواضع و فروتنی در نزد ایشان مبالغه کنند اجر او زیادتر و فائده دنیویه و اخرویه آن بیشتر است و بالجمله فرمان برداری و اطاعت و طلب رضا و خوشنودی ایشان واجب است مگر در امر بفعل حرام و یا ترک واجب عینی که خلافی در میان علماء نیست که اطاعت ایشان در این گونه امور محرم و واجب نیست زیرا که اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست اما در غیر واجبات از افعال مباحه و مستحبه پس اگر در ترک آنها ضرر معتد به نباشد ظاهر آنست که خلافی در وجوب اطاعت ایشان نیست و هرگاه والدین یا یکی از آنها امر بترک آن کنند با عدم ضرر مخالفت آن حرام است و اگر در آن ضرری باشد علماء اطاعت آنرا واجب نمیدانند و میتوان گفت که این قول اقرب بصواب است زیرا که شبهه نیست در اینکه اطاعت والدین واجب است در چیزی که موافق امر الهی بوده باشد و ارتکاب چیزی که در آن ضرر معتد به بوده باشد موافق امر الهی نخواهد بود پس در چنین صورتی اطاعت ایشان نا روا است اگر چه اطلاق کلام بعضی دیگر دلالت دارد بر وجوب فرمان برداری و حرمت مخالفت ایشان در مباحات و مستحبات مطلقا و در معراج السعادة فرموده که از کلام والد ماجد حقیر رحمه الله در جامع السعادات نیز چنین مستفاد میشود و ترجمه کلام ایشان این است که بالجمله اطاعت والدین و طلب رضای ایشان واجب است پس از برای فرزند جایز نیست که مرتکب هیچ یک از افعال مباحات و مستحبات شود بدون اذن ایشان و بعد از آن میفرمایند از این جهت است که فتوی علما بر این است که جایز نیست سفر کردن از برای تحصیل علم مگر باذن ایشان مگر از برای تحصیل علمی که واجب عینی باشد چون تحصیل مسائل نماز و روزه و اصول دین اگر در شهری که هست کسی نباشد که آنها را تعلیم کند و اگر در آن شهر کسی باشد مسافرت جایز نیست و آنچه را که فرموده اند مطابق آنست که از آیات و اخبار مستفاد میشود پس باید سعی نمود که فعلی که مخالف خواهش ایشان باشد از او صادر نشود روایت است که مردی از یمن بخدمت برگزیده ذو المنن آمد که در خدمت آنحضرت جهاد کند حضرت فرمود برگرد و اذن از پدر و مادر خود طلب کن اگر اذن دادند بیا جهاد کن و الا با ایشان نیکوئی کن تا توانی بدرستی که این بهتر است از همه چیزهائی که خدا با آن امر فرموده است بعد از توحید و دیگری بمجلس جهاد بخدمت آن بزرگوار عباد آمد حضرت فرمود با مادر داری عرض کرد بلی فرمود برو و ملازم او باش بدرستی که بهشت در زیر قدم او است بدانکه حکم اذن والدین مثل حکم هر دو است و فرقی ندارند بلی تاکید در مراعات جانب مادر بیشتر و مستفاد از اخبار آنکه حق او افزونتر است و هرگاه پدر یا مادر امر بترک واجبی یا فعل حرامی کنند هر چند اطاعت ایشان در این صورت لازم نیست اما تا توانند باید که با ایشان مدارا کنند و برفق و التماس رأی ایشان را منحرف سازند و اگر این ممکن نشود تا توانند نوعی کنند که بی اطلاع ایشان حق را بجا آورند و هرگاه کسی را پدر و مادر هر دو باشند و میان ایشان نزاعی در امری واقع شود که فرزند هرگاه خواهد یکی از آنها را راضی نماید دیگری از ایشان شکسته خاطر شود باید سعی کند در اتفاق ایشان و اصلاح میان ایشان بهر طریقی که ممکن شود اگر چه [illegible] یا بمجمعی عرض کند که ایشان را بطلبید و موعظه و نصیحت نماید و هرگاه بهیچ طریقی اتفاق ایشان ممکن و فراهم نگردد میتوان گفت در این صورت نظر بمفاد بعضی اخبار که دلالت دارد بر اینکه حق مادر اعظم است مراعات جانب مادر اولی است و هو العالم بالامور و نیز دلالت دارد بر تقدیم حق مادر تقدیم ذکر او در آیه شریفه و وصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن الآیة و ممکن است گفته شود که ناظر باین است قول بعضی از عارفین که گویا از برای مادر سه قسمت از بر است نسبت به پدر زیرا که مادر وضع می کند فرزند را برنج و مشقت و پدر وضع می نماید ولد را به لذت و شهوت و دیگر آنکه منی مرد خارج میشود از پشت او و منی زن از سینه او و سینه نزدیک تر است بقلب از پشت از این جهت شفقت مادر بفرزند بیشتر از پدر است پس سزاوار است سه قسمت از بر و نیکوئی را و مرحوم ملا حیدر خوانساری در زبدة التصانیف میفرماید بدانکه حق مادر بسیار است پس باید که حقوق او را بخاطر رسانیدن و اگر چه از حق مادر بیرون نتوان آمدن بهمه حال اما بقدر طاقت سعی باشد بجای باید آورد زیرا که مادر را بر تو حقی است که در شرح نمی آید اولا آنکه نه ماه ترا در شکم کشیده و در وقت وضع حمل تحمل درد طلق نموده و ترا از شیره جان پرورده و شبها بی خوابی کشیده و در حدیث واقع شده است که اگر کسی را عمر باشد از اول دنیا تا آخر دنیا و بیک پای در خدمت مادر بایستد از عهده حق یک شیر دادن او بیرون نمی آید و باید که فرزند پدر را بشناسد و خدمت او بجای آورد که اصل او از پدر است پس شکر کند حق تعالی را جل جلاله بر این نعمت انتهی کلامه ره و در نزهة المجالس که از کتب عامه است نقل شده که حضرت رسول ص فرموده کسی که ببوسد بین دو چشم مادر خود را خواهد بود از برای او حجابی از آتش دوزخ و کسی که ببوسد دو پای مادر را گویا بوسیده است عتبه کعبه معظمه را و نیز آنحضرت ص فرموده است که نیست فرزند نیکوکاری که نظر کند بسوی پدر و مادر خود از روی رأفت و رحمت و عطوفت و مهربانی مگر آنکه نوشته شود از برای او در ازاء هر نظر کردن بسوی ایشان یک حج مقبول اصحاب عرض کردند یا رسول الله هرگاه نظر نماید بسوی ایشان در هر روزی صد مرتبه چگونه خواهد بود حضرت فرمود نعم الله اکبر خدای تعالی بیشتر و خوشتر است و مخفی نماند که حق برادر بزرگتر بر کوچکتر نیز عظیم و ملاحظه آن بر اهل ایمان لازم و اطاعت او دائما امکن از دست ندادن اولی است حضرت رسول ص فرموده که حق برادر بزرگ بر کوچک مثل حق پدر بر فرزند است

عدّة حکایات متضمّنة ذکرها البرّ الوالدین مُهیّجة **حکایت۱** در نزهة المجالس آورده که وقتی هرون الرشید پسری را با پدرش در زندان حبس نمود و عادت پدر چنان بود که همیشه با آب گرم وضو میگرفت و چون بردن آتش را در زندان قدغن کرده بودند پسر در آن شب بر روی چراغ آب از برای پدر گرم کرد چون صبح شد پدر پرسید آب گرم از کجا آوردی گفت بر روی چراغ گرم نمودم این خبر بزندانبان رسید پس چراغ را نیز از ایشان ممنوع داشتند پس در شب دیگر آن پسر تا صبح ظرف آب وضو پدر بر روی قلب خود نهاد تا گرم شد چون صبح شد پدر پرسید آب گرم چگونه بهم رسانیده نمودی گفت بر روی قلب خود این آب را گرم نموده ام پس پدر سر و دست‌ها بجانب آسمان بلند نمود و در حق پسر دعا کرد که خداوندا چنانچه این پسر مهربان من گرمی آتش دوزخ را **حکایت۲** و نیز در همان کتاب مذکور است که یکی از بزرگان گفتند وقتی در صحرائی میرفتم ناگاه مردی را در پهلوی خود ایستاده دیدم از او پرسیدم که تو کیستی گفت من خضر پیغمبر میباشم گفتم یا نبی الله بگو بدانم که من بچه وسیله و بکدام عمل باین مرتبه رسیده ام که بشرف ملاقات تو نایل شوم فرمود بسبب احسان و نیکی که در حق مادرت نموده این شرف را بتو ارزانی داشته اند **حکایت۳** و در همان کتاب است که وقتی خدای عزّ و جلّ بحضرت سلیمان پیغمبر وحی فرمود که برو بجانب فلان دریا تا امر عجیبی را مشاهده نمائی سلیمان به امر حضرت سبحان بطرف آن دریا روانه گردید و چون بکنار آن دریا رسید هر چند ملاحظه نمود امر عجیبی بنظرش نرسید پس بوزیر خود آصف امر نمود که در آن دریا فرو رود و امر عجیبی را برای او منکشف سازد پس آصف بمیان دریا رفت و گردش نمود و بقعهٔ عالی را از کافور که او را چهار در بود یکی از درّ و دیگری از یاقوت و در سیّم از جوهر و در چهارم از زبرجد سبز بود از میان آن دریا بیرون آورده و در خدمت حضرت سلیمان بر زمین نهاد حضرت نگاه کرد قبّهٔ دید از کافور که دارای چهار در از جواهر بود و درها گشوده و یک قطره از آب دریا داخل آن قبّه نشده و دید در میان آن قبّه جوانی خوش منظر ایستاده و بنماز و عبادت پروردگار مشغول است حضرت سلیمان از این امر در تعجب بماند و داخل آن بقعه گردید و از چگونگی احوال و کیفیت اعمال آن جوان سؤال نمود آن شخص گفت مرا پدری پیر و مادری پیر و مادر نابینا و کور بود و مدت هفتاد سال ایشان را پذیرائی و خدمت میکردم پس چون وفات ایشان در رسید مادرم در وقت مرگ در حق من دعا کرد که خدایا عمر طولانی در طاعت خود باین پسر من عطا فرمای و پدرم در هنگام مردن دعا کرد که خدایا مخدومم قرار بده این پسر مرا در مکانی که شیطان را بانجا راهی نباشد پس در اثر دعای ایشان که دامن باین دریا افتاد و این قبّه را پیدا نمودم و داخل در آن شدم و تا کنون در اینجا میباشم حضرت سلیمان پرسید در کدام زمان بود که تو داخل این دریا شدی گفت در زمان حضرت ابراهیم پس سلیمان بتاریخ مراجعه کرد پس حساب نمود دید که آن شخص مدت دو هزار و چهار صد سال عمر دارد و هنوز یکموی از اعضاء و محاسن او سفید نشده پس حضرت سلیمان پرسید که در این مدت تمادی طعام و شراب و وسایل خوردن و آشامیدن تو در چنین مکانی چگونه فراهم کردد گفت که خدای تعالی مرغی را بر من مأمور ساخته که هر روز برای من چیزی زرد رنگ که شباهت دارد بکلّهٔ آدمی پس چون میخورم اثر لذت و مزه تمام نعمتهای دنیا را در آن می‌یابم و گرسنگی و تشنگی و سرما و گرما و خواب و غفلت و خوف و وحشت همه اینها بسبب خوردن آن طعام از من زایل و برطرف میگردد پس حضرت سلیمان او را مخیر کرد میان ماندن در دنیا و رجوع بمکان خود پس آن جوان برگشتن بدریا را اختیار نمود **حکایت۴** و در کتاب مزبور آورده که مردی بود سه پسر داشت پس آن مرد مریض گردید پسر بزرگی و پسر از برادران خود گفت که خدمت پدر را بمن واگذارید و میراث او شما را باشد برادران او این معامله را قبول کردند و او مشغول پذیرائی و زحمت و خدمت پدر خود گردید تا وقتی که پدر او دنیا در گذشت پس در خواب دید که قائلی باو میگوید برو بفلان موضع و دیناری در آنجا میباشد او را از برای خود بردار آن پسر پرسید که آیا در آن دینار برکت است گفت نه پس از او گذشت و شب دوم در خواب باو گفت در فلان محله دیناری است برو از برای خود بردار پرسید آیا در آن برکت است گفت نه از او نیز گذشت شب سیّم باو گفت که در فلان جا دیناری است بردار پرسید در او برکت هست گفت آری از برای تو در آن برکت خواهد بود چون صبح شد آن پسر رفت و دینار را برداشت و ببازار برد و بآن ماهی خرید پس یافت در شکم آن ماهی دو دانه گوهر که آنها را بمبلغ شصت هزار دینار پادشاه از آن فروخت و از آن وجه مالدار غنی و بی‌نیاز گردید شبی در خواب گوینده باو گفت که این نعمت را بسبب خدمت بپدر بتو عطا نمودیم **حکایت۵** و در همان کتاب مذکور است که حضرت موسی هنگامیکه از انطاکیه بشام میرفت در بین راه تعب و ماندگی بر او عارض گردید پس از جانب حضرت حقّ تعالی باو وحی شد که از این کوه بالا رو و در آنجا یکی از بندگان من ساکن میباشد نزد او برو و مرکوبی را از برای خود بخواه پس حضرت موسی نزد او رفت دید شخصی بنماز مشغول است در آنجا توقف نمود تا آن شخص از نماز خود فارغ گردید گفت ای بندهٔ خدا از تو خواهش مرکوبی دارم که بر آن سوار گردم و بمقصد خود برسم پس آن شخص بسوی آسمان نگاهی کرد فی الفور پارهٔ ابری ظاهر شد باو گفت که ای ابر باین بیا و این مرد را بردار و بهر جا خواهد برسان پس آن ابر باین امر آمد و بزمین ملصق شد و حضرت موسی بر آن سوار گردید و بجانب مقصد خود گردید از جانب خدای تعالی وحی رسید که ای موسی آیا میدانی که ما بکدام عمل چنین رتبه و منزلتی باین بنده خود عطا نموده ایم موسی عرض کرد نمیدانم خطاب رسید که بسبب اینکه مادرش در وقت وفات حاجتی از او درخواست نمود پس مبادرت کرد در روا نمودن حاجت مادر خود پس مادرش درباره او دعا کرد که خدایا چنانچه این پسر حاجت مرا روا کرد تو نیز هر حاجتی که او داشته باشد روا فرما باین جهت ما حاجات او را برآوریم و اگر از ما سؤال کند که آسمان را زمین نمائیم هر آینه اجابت خواهیم نمود

در بعضی از عجایبی که حضرت سلیمان مشاهده فرمود

در بعضی از ثمرات احسان در حق مادر

حکایت و نیز در همان کتاب است که روزی مردی نزد استاد ابو اسحق آمد و باو گفت که شب گذشته تو را در عالم خواب دیدم که محاسنت مرصع است بجواهرات و دانه‌های قیمتی ابو اسحق گفت این خواب از جمله رؤیای صادقه است زیرا که من در شب گذشته قدمهای مادر خود را بوسیدم و محاسن خود را بر آنها و زیر کف پاهای او مالیدم از این جهت بوده که تو از برای من چنین خوابی دیده **حکایت** ایضاً در همان کتاب از تاریخ ابن جوزی نقل کرده است که وقتی حضرت موسی ع از ساحت قدس ربوبیت سؤال کرد که خدایا بنمایان بمن رفیق مرا در بهشت خطاب رسید که برو بفلان شهر در آنجا قصابی است که او در جنت رفیق تو خواهد بود پس موسی نزد آن قصاب رفت و او را در دکان خود دید و در نزد او زنبیلی بود چون چشم قصاب بر حضرت موسی افتاد عرض کرد ای مرد خوش روی آیا قبول میکنی بخانه ما مهمانی آئی موسی ع فرمود بلی پس باهم بمنزل رفتند و آن جوان از برای حضرت موسی طعام حاضر نمود و با آن جناب بطعام خوردن مشغول شدند موسی دید که آن جوان هر یک لقمه غذا که خود میخورد دو لقمه در میان آن زنبیل میبرد موسی ع تعجب نمود تا آنکه در آن اثنا صدای کوبیدن در بخانه بلند شد آن جوان زنبیل را گذاشت و برای گشودن در از خانه بیرون رفت پس حضرت موسی در آن زنبیل نظر نمود دید در میان زنبیل پیرمردی و پیرزنی است که از کثرت پیری مانند جوجه مرغیکه هنوز پر و بال در نیاورده باشد شده‌اند همین که نظر حضرت موسی بر ایشان افتاد خنده نمودند و شهادتین بر زبان جاری نموده و از دنیا رحلت کردند پس چون مرد قصاب داخل شد و نظر بزنبیل کرد پدر و مادر خود را مرده دید دست حضرت موسی را بوسه داد و گفت توئی موسی پیغمبر فرمود بلی از کجا دانستی گفت این دو نفر که در میان این زنبیل اند پدر و مادر من باشند و من آنها را برای محافظت در زنبیل کرده بودم و آنها را توجه میکردم و هیچ طعام و شرابی را تا اول بآنها نخورانم خود نمیخوردم و ایشان همیشه از درگاه خدا سؤال میکردند که نمیرند تا هنگامیکه جمال موسی را زیارت نمایند و اکنون چون آنها را مرده دیدم دانستم که دعای ایشان مستجاب شده و توئی حضرت موسی پیغمبر خدا پس موسی ع بآن جوان فرمود که بشارت باد تو را که بسبب این عمل در بهشت رفیق من خواهی بود

حکایت در حکایات الصالحین آورده است که مردی بود دنیادار و مادر پیر نابینائی داشت و پیوسته خدمت مادر میکرد شبی مادرش تشنه شد و از او آب خواست آن مرد برخاست و جستجو نمود آب در خانه نیافت بمادر گفت آب نیست اذن میدهی که بروم برای تو آب بیاورم مادر بوی او دعا کرد آن مرد سبو برداشته و قصد جوی آب کرد همین که آن مرد از خانه بیرون رفت دزدی در همسایگی این مرد بود که همیشه در کمین بود که وقتی خانه را خالی ببیند و در آنجا در آید و متاع آنها را سرقت نماید پس در آنوقت فرصت یافته و گفت الحال مرد در آب آوردن است و مادرش کور و نابینا است پس در آیم بخانه در آمد و هر متاعی که قیمتی بود برگرفت و خواست تا از خانه بیرون برد ناگاه بامر حق تعالی حجاب روی چشمهای او فرا گرفت هر چند جستجو کرد در خانه نیافت که بیرون آید پس متاع نهاد و در را بدید دیگر باره متاعها برداشت که ببرد باز چشمش نابینا شد و حجاب او را فرا گرفت متاع نهاد چشمش بینا گردید در همین حال که آن مرد از آب آوردن باز آمد همسایه دزد را در خانه بدید که متاعها پیش نهاده گفت ای مرد این چه حالت است و تو را در اینجا چه کار دزد گفت آنچه دو دیده بینا داشتم چون بخانه تو در آمدم و متاعها برداشتم که ببرم حجابی بر دیده من فرو گذاشتند که کور شدم و در خانه بخسبتم هاتفی آواز داد که ندانستی که هر که در دنیا دل پدر و مادر نگاه دارد و آنها را خدمت کند مال و جان او نگاه داریم در دنیا و در عقبی آتش بر وی حرام گردانیم و او را در سرای سلام بهشت بنشانیم

الماسة عقوق وفیه بدانکه چون فضل بر و احسان بوالدین دانسته شد حقوق ایشان اجمالاً مذکور افتاد مناسب آمد که شمه از ذم عقوق و عقاب عاق والدین نیز ذکر شود اکنون گوئیم که عقوق والدین اشد انواع قطع رحم و باتفاق علماء از جمله گناهان کبیره است و با وجود اختلاف ایشان در عدد کبائر هیچ یک خلاف در کبیره بودن این نکرده اند بیچاره کسی که عاق پدر و مادر یا یکی از آنها باشد نه در دنیا خیری ببیند و نه در آخرت و نه از عمر خود بر میخورد و نه از عزت یک لقمه نانی بلذت خوش از گلوی وی فرو میرود و یک شربت آبی گوارا بکام او نمیرسد و اکثر اخباریکه در ذم قطع رحم وارد شده متضمن عقوق والدین هستند و علاوه اخبار بسیار و احادیث بیشمار بخصوص این نیز وارد شده است که عامه و خاصه اکثر آنها را در کتب خود نقل نموده اند از جمله روایت شده است که حضرت رسول ص فرموده که بزرگترین گناهان کبیره شرک بخدا و عقوق والدین و قتل نفس و قسم بناحق است و نیز آنحضرت ص فرموده که داخل نشود بهشت را عاق و نه منان و نه شارب خمر و نه تصدیق کننده بسحر ق نقل شده است که خدای تعالی بحضرت موسی ع وحی فرمود که یا موسی تعظیم و توقیر نمای والدین خود را بدرستیکه هر که والدین خود را توقیر نماید عمر او را طولانی کنم و او را فرزندی عطا کنم که در حق او نیکی کند و هر که عاق باشد بوالدین خود عمر او را کوتاه کنم و او را فرزندی کرامت نمایم که در حق او بدی کند ق و در حدیث قدسی است که ای عاق والدین هر چه خواهی بکن که من تو را نمی‌آمرزم و ای نیکوکننده در حق پدر و مادر هر چه خواهی بکن که من تو را می‌آمرزم و در حدیث است که ای عاق هر چه خواهی بکن که هرگز به بهشت نخواهی رفت ق حضرت رسول ص فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی میفرماید بعزت و جلال خودم و ارتفاع مکانم که اگر عاق والدین بدرگاه من آید با عمل جمیع انبیاء از وی نپذیرم و رحمت بر وی نفرستم و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود به بهشت نرود کسی که در هنگام پیری نفقه پدر و مادر را ندهد ق ایضاً از آنجناب ص مرویست که زنهار حذر کنید از عقوق پدر و مادر بدرستی که بوی بهشت از هزار ساله راه شنیده میشود و با وجود این نمی‌شنود آنرا کسی که عاق والدین باشد و نه قاطع رحم و نه پیر زناکار و نه کسی که ازار خود را از تکبر بر زمین بکشد فرمود ص هر که صبح کند در حالتی که پدر و مادر او را از خود غضبناک باشند صبح کند در حالتی که دو در از جهنم بر روی او گشوده باشد از حضرت امام جعفر ع روایت شده که فرمود

مذمت عقوق والدین

هر که از روی خشم نگاه بپدر یا مادر کند در حالتی که پدر و مادر بر او ظلم کرده باشند خدا هیچ نماز او را قبول نکند و فرمود که چون روز قیامت شود پرده از پرده‌های بهشت برداشته شود و بوی آن از پانصد ساله راه هر که را مشامی باشد بوی بهشت را بشنود مگر یک طایفه عرض شد که آن کیست فرمود عاق والدین و فرمود که اگر پست‌تر از اف گفتن بر روی پدر و مادر چیزی می‌بود خدا از آن نهی میکرد و ادنی مرتبهٔ عقوق اف گفتن بروی ایشان است و از جملهٔ عقوق است تیز نگریستن بروی ایشان شخصی از حضرت امام موسی ع سؤال کرد که چگونه است اگر کسی یکی از فرزندان خود بگوید پدر و مادر من فدای تو باد آیا باکی دارد یا نه حضرت فرمود که چنین می‌بینیم که اگر پدر و مادر او زنده باشند و این سخن را بگوید از عقوق باشد و اگر مرده باشند باکی نیست و حضرت رسول ص فرمود که جمیع مسلمین در روز قیامت مرا خواهند دید مگر عاق والدین و شراب‌خوار و کسی که نام مرا بشنود و صلوات بر من نفرستد و همین قدر از برای عاق والدین کافی است که حضرت رسول خدا ص بر او نفرین کرده و فرمود که هر که پدر و مادر خود را ادراک کند و ایشان را از خود راضی نسازد هرگز آمرزیده مباد و جبرئیل بر نفرین آنحضرت آمین گفت و در اسرائیلیات رسیده است که خدای تعالی بموسی ع وحی فرمود که هر که با والدین خود نیکی کند و با من عقوق نماید من او را نیکوکار نویسم و هر که با من نیکوئی کند و عاق والدین باشد من او را عاق می‌نویسم **فیروزجهٔ هفدهم** ایعزیز اکنون بدانکه در اخبار بسیار وارد و بتجربه و عیان ثابت است که هر که بدی با پدر و مادر نماید یکی از آثارها بناید عمرش کوتاه و زندگانی او بصعوبت و تلخی بگذرد و فقر و پریشانی باو هجوم میآورد و هنگام مردن سکرات مرگ بر او شدید میگردد و جان دادن بر او دشوار میشود و همچنین از اخبار و آثار و تجربهٔ روزگار مستفاد است که نفرین پدر بر فرزند بلا درجهٔ استجابت میرسد اکنون همان ایجان برادر با هوش باش و بر جان خود رحم کن و از تیغ عقوق پدر و مادر ...رنجانی و بیاد آور طول تضرع و زحمت ایشان را در پرورش تو و بخاطر آور بیخوابی ایشان را در شبها از جهت اینکه تو را در خواب کنند و بیاد آور گرسنگی‌های ایشان را که تو را سیر نمایند سالهای سال تو را در آغوش مهربانی کشیده‌اند و بشیرهٔ جان خود ترا پرورش داده‌اند و تن و جان خود را در راه تو صرف نموده‌اند زهی بیمروتی و بی‌انصافی که بعد از آنکه توانائی و قوتی در خود دیدی همهٔ این رنجهای ایشان را که در پرورش تو کشیده‌اند فراموش کنی **شعر**

جوانی سر از رای مادر بتافت دل دردمندش در آذر بتافت
چو بیچاره شد پیشش آورد مهد که ای سست مهر و فراموش عهد
نه در مهد نیروی حالت نبود مگس راندن از خود مجالت نبود
تو آنی کز آن یک مگس رنجه‌ای که امروز سالار سرپنجه‌ای

عقیقهٔ توضیحیه چون وخامت و سوء خاتمت عقوق والدین را دانستی اینک بدانکه عقوق پدر و مادر عبارت است از خشم آوردن و شکستن دل و آزردن خاطر ایشان بهر نوعی که دل آزرده شوند عقوق حاصل شود و آن موجب عذاب الهی و بلای غیر متناهی میگردد خواه بزدن باشد یا بد دشنام دادن یا صدا را بروی ایشان بلند کردن یا تند بر ایشان نگریستن یا بدی را با ایشان بر کردن یا بی‌اعتنائی با ایشان کردن و یا نافرمانی ایشان نمودن در امری که اطاعت ایشان در آن لازم است بطوریکه آنفاً مذکور گردید **عدهٔ حکایات نافعه ذکرها للعقوق دفعهم**

حکایت ۱ در حکایات الصالحین آورده است که جوانی که یکی از اصحاب حضرت رسول ص بود بیمار گردید حضرت بعیادتش تشریف برد او را دید در شرف مرگ است با او فرمود خدا را یاد آور و کلمهٔ شهادت بگو جوان هر چند جهد نمود نمی‌توانست بگوید رسول ص فرمود ایجوان تو را اتفاق افتاده است که نتوانی کلمه بر زبان رانی عرض کرد یا رسول الله کوهی از آتش آورده‌اند بروی حلق و زبان من نهاده‌اند از این جهت زبانم بگفتن این کلمه نمیگردد حضرت فرمود چه گناهی از تو واقع شده که در این حال بچنین عقوبتی مبتلا گردیدی گفت یا رسول الله مادرم از من ناخشنود است حضرت مادر او را بخواند و گفت با پسر خود بخوش نما تا جان دادن بروی آسان شود پیرزن بگریست و گفت یا رسول الله من از وی بیخودم و دل من از وی راضی نگردد حضرت رو بسوی آسمان کرد و در حق او دعا کرد جبرئیل نازل شد و عرض کرد حق تعالی میگوید ای سید عالم تو برگزیدهٔ خدائی بگو اما تا مادر این مرد از وی خوشنود نگردد ما شفاعت تو و دعای تو در حق او قبول و مستجاب نکنیم حضرت حال را با آن پیرزن بگفت پیرزن گفت یا رسول الله من بشفاعت تو از او راضی و خوشنود شدم پس در حال زبان جوان بگشاد و کلمهٔ شهادت بگفت و جان بحق تسلیم نمود

حکایت ۲ ایضاً در همان کتاب است که یکی از بزرگان از قبرستان عبور نمود و قبر پدر خویش را زیارت نکرد همان شب پدر را در خواب دید بروی سلام کرد پدر روی از وی بگردانید گفت ای پدر چرا از من روی میگردانی پدر گفت که ندانستی که هر که بر خاک پدر و مادر بگذرد و ایشان را زیارت نکند عاق پدر و مادر گردد زیرا که این جمله عقوق است گفت ای پدر آیا شما را از آمدن و زیارت کردن ما خبر می‌باشد گفت هرگاه که تو از اول قبرستان داخل شوی جان من در تو نظاره میکند و تو را می‌بیند و امید دارد که چون بر سر خاک من برسی زیارت و طلب رحمت و مغفرت کنی و صدقه از برای من به مستحق دهی چون بگذری و زیارت نکنی و از من یاد نیاوری و مرا نومید گردانی از روز و از آن شب را غمگین باشم و هر که روا دارد که پدر و مادر را غمگین دارد از جملهٔ عاقان بوده باشد و عاق داخل بهشت نخواهد شد

حکایت ۳ و نیز در آنکتاب است که در زمان حضرت سلیمان جوانی خمر خورده بود و شب بخانه باز آمد پدرش او را نصیحت کرد آنجوان از غایت مستی طپانچه بر روی پدر زد که یک دندان او را بینداخت پدر برخاست از روی خشم نیز در حضرت سلیمان رفت و شکایت فرزند پیش آنجناب میکرد تا آنکه فرزند از خواب مستی در آمد و خانه را پر آشوب و غوغا دید پرسید چه واقع شده گفتند تو سیلی بر پدر خود زدی و یک چشم او را نابینا کردی

در بیان سوء عاقبت و خاتمهٔ عاق پدر و مادر

در حکایت جوان عاق پدر و مادر

واکنون شکایت تورا نزد حضرت سلیمان برده جوان گفت من بکدام دست بر پدر زدم گفتند با دست راست پس آن جوان همان ساعت دست خود ببرید و بر طبقی نهاد و برخاست و نزد سلیمان ع رفتند و آن طبق را در پیش آنحضرت نهاد پدر چون بدید گفت این چیست جوان گفت که این همان دستی است که بر صورت تو زده ام و دیدهٔ تورا نابینا نموده ام الحال نزد تو آورده ام که مگر از من راضی و خوشنود گردی پدر آب در دیده گردانید و زار بگریست و گفت ای پسر چرا چنین کردی کاشکی که مرا هر دو دیده نبودی و دست تو بر جای بودی حضرت سلیمان چون این حرمت از پسر و آن شفقت از پدر بدید تعجب کرد و دلش بر حال ایشان رقت کرد هر دو را نزد خود بخواند و دیدهٔ آن در جای نهاد و دست این نیز بر بند نهاد و روی بسوی آسمان نمود و عرض کرد که خدایا بحرمت این پدر و فرزند که این در حق فرزند مهربان و آن دیگر در حق پدر با حرمت است که هر دو عضو ایشان بجای خود باز بری حق تعالی ببرکت دعای حضرت سلیمان ع و خوان پدر و فرزند چشم و دست آن پدر و پسر را درست و سالم گردانید و بحال اول انهار باز گشت داد **حکایت ۴** در کتاب نزهة المجالس است که وقتی یکی از بزرگان از کذر بر قبرستانی افتاد و موقع بعد از عصر بود پس ناگاه قبری شکافته شد و از آن قبر شخصی بیرون شد که سر او چون سر حمار بود و باقی بدن او چون بدن آدمی پس سه مرتبه مانند خران هنوق برکشید و بعد از آن داخل قبر گردید و سر قبر مسدود گردید پس از یکی از زنان قبیله که نزدیک آن قبرستان بود از سبب این امر عجیب سؤال کرد گفت صاحب این قبر شارب الخمر بود روزی مادرش او را نصیحت کرد و گفت ای فرزند از خدای تعالی بترس و از این عمل توبه کن آن مرد در جواب مادر گفت که تو مانند خر عرعر کنی قلب مادرش از شنیدن این کلام شکسته گردید پس آن مرد در همان روز بعد از عصر از دنیا رفت و از هنگامی که وفات یافته همه روزه بعد از عصر با همین هیئت که تو دیدی از این قبر بیرون میشود و همان نحو مانند خران سه مرتبه هنوق میکشد و بقبر خود مراجعت مینماید و قبر او بسته میگردد **حکایت ۵** ایضا در همان کتاب مذکور نقل کرده است که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع مردی را در اطراف کعبه معظمه دید که با حضور مشغول مناجات است و میگوید یا من یجیب دعا المضطر فی الظلم یا کاشف الضر و البلوی مع السقم قد نام وفدک حول البیت وانتبهوا وانت یا حی یا قیوم لم تنم هب لی بجودک ما اخطات من جرم یا من الیه اشار الخلق بالکرم ان کان عفوک لم یسبق لمجترم فمن یجود علی العاصین بالنعم پس آنحضرت با امام حسن فرمود دریاب این شخص را حسن بن علی نزد آن مرد آمد دید مردیست خوش روی و نیکو منظر ولیکن جانب راست از بدن او شل شده است پس او را نزد پدر خود آورد در حالتی که یکطرف او بر زمین کشیده میشد حضرت از او پرسید که از کدام طایفه هستی گفت عربم پدری داشتم مرا از معاصی نهی می نمود و من سیلی بر روی او زدم قلبش شکسته شد و بر ناقه خود سوار شد و بکعبه معظمه آمد و در حق من نفرین نمود و گفت یا من الیه اتی الحجاج من بعد یرجون لطف عزیز واحد صمد هذی منازل ما ان خاب قاصدها فخذ بحقی یا رحمن من ولدی فشل منه بجود منک جانبه یا من تقدس لم یولد و لم یلد هنوز پدرم از دعاء خود فارغ نشده که نزد دعایش بهدف اجابت مقرون گشته و در سیلی نزد انچه که مشاهده مینمایی پس هنگامی که مراجعت کرد و مرا باین حالت دید او را از خود راضی نموده و طلب عفو کردم و از او خواهش کردم که برود در همین مکان که در حق من نفرین نموده دعا نماید تا خدا مرا شفا عطا فرماید پس قبول کرد و بر ناقه خود سوار شده و بقصد کعبه معظمه بیرون آمد اتفاقا در بین راه از شتر افتاد و بهمان افتادن از دنیا رفت و تا کنون من بهمین حال باقی مانده ام حضرت علی ع فرمود آیا میخواهی بتو تعلیم کنم دعائی را که از حضرت رسول ص شنیده ام که هر کس هیچ مهموم و مغمومی نیست که این دعا را بخواند مگر آنکه خدای تعالی او را فرج عطا فرماید و غمهای او را برطرف نماید و دعا این است اللهم انی اسئلک یا عالم الخفیة یا من السماء بقدرته مبنیة و یا من الارض بقدرته مدحیة و یا من الشمس و القمر بنور جلاله مشرقة مضیئة و یا مقبلا علی کل نفس زکیة و یا مسکن رعب الخائفین و اهل البلیة و یا من حوائج الخلق عنده مقضیة و یا من نجی یوسف من العبودیة و یا من لیس له بواب ینادی و لا صاحب یغشی و لا وزیر یؤتی و لا غیره رب یدعی و لا یزداد علی الحوائج الا کرما و جودا صل علی محمد و آله و اعطنی سؤلی انک علی کل شیء قدیر یا حی یا قیوم یا ارحم الراحمین پس فرمود ای مرد متمسک شو به این دعا برو شبی که این دعا گنجی است از گنجهای عرش پس آن مرد باین دعا متوسل شده و خدای تعالی او را عافیت بخشید و بعد از آن شبی حضرت رسول را در عالم خواب دید و از ایشان ص از این دعاء شریف سؤال کرد آنحضرت فرمود که این دعا اسم اعظم الهی است **دُرّة لامعة و طرفة نافعة اما الدرة** در نزهة المجالس است که حضرت امام حسن مجتبی ع هیچ وقت با مادرش حضرت فاطمه زهراء در یک خوان طعام نمیخورد روزی حضرت زهراء سلام الله علیها از فرزند ارجمند خود از سبب این امر سؤال کرد حسن بن علی ع گفت از آن میترسم که بخورم لقمه را که دیدهٔ شریف شما بر آن سبقت گرفته باشد و من از غفلت تناول نمایم پس با این جهت در خور چون تو مادر عاق باشم حضرت زهراء فرمود ای پسر بیا با من طعام بخور که من تو را حلال میکنم **و اما الطرفة** آورده اند که در قرون ماضیه در مصر عادت چنان مقرر شده بود که هر گاه پادشاهی بجهت احترام کسی از جای برخاستی میگفتند که او از سر ملک برخاست پس او را از سلطنت عزل میکردند از این جهت چون یعقوب ع بدیدن حضرت یوسف آمد خواست برخیزد نگذاشتند و گفتند در این برخاستن خطر ملک است یوسف با این جهت برنخاست حق تعالی با او وحی فرمود که ای یوسف بجهت مصلحت ملک فانی خود برای پدر فروتنی نکردی بعزت و جلال خودم قسم که ما بعد از این از صلب تو هیچ پیغمبری بیرون نیاورم

[illegible]

[illegible]

جواهر کلمات — (زبرجدهٔ قرآنیه) — بحقوق الجیران مدلا

قال الله تعالی واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا وبذی القربی والیتامی والمساکین والجار ذی القربی والجار الجنب الایة یعنی پرستید خدای را بوحدانیت و یگانگی و شریک و انباز قرار مدهید با او چیزی را از اصنام و غیر آن از شرک جلی و خفی و بر و نیکوئی کنید با پدر و مادر خود تان نیکوئی کردنی بقول و بفعل و نیکوئی نمائید با خویشان نزدیک خود بصلهٔ رحم و با یتیمان بالنوازی و سازکاری و با مساکین و درویشان که قادر بر تحصیل مؤنهٔ سنهٔ خود نباشند بدادن زکوة و صدقات و نیکوئی کنید با همسایهای خویشاوند که هم حق جوار دارند و هم حق قرابت و خویشی بشفقت و مهربانی و رحمت و نیکوئی کنید با همسایهای بیگانه که با شما خویشی ندارند و یا مراد از جار الجنب در آیهٔ شریفه همسایهای دور یا همسایهای کافر باشد که هر چند آنها اجنبی اند و سزاوار احسان نمی باشند اما بواسطهٔ حق جوار و همسایگی باید دربارهٔ آنها نیکوئی نمائید و از این آیهٔ شریفه دانسته میشود که رعایت حقوق همسایگان بغایت اهمیت دارد که اگر کافر هم باشند باید در حق آنها احسان و نیکوئی نمود چه رسد باینکه مؤمن و مسلمان باشند **(زمردهٔ خبریه)** بدانکه همچنانکه از برای پدر و مادر و خویشان و منسوبان حقوقی است هم چنین از برای جیران و همسایگان نیز از جانب خداوند سبحان حقوق ثابتی است که آنرا حق جوار گویند که از مفاد آیهٔ معنونه اجمالا معلوم شد و اخبار بسیار و احادیث بیشمار در این مضمار از رسول کردگار و ائمهٔ اطهار علیهم السلام صدور و اصدار یافته است از جمله مرویست که شخصی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد یا رسول الله دلم سخت شده و از رقت و نرمی دور گشته است فرمودند که با پدر و مادر نیکوئی کن و مسکینان را طعام ده و دست بر سر یتیمان فرود آور و طعامشان ده و با همسایگان خویش و بیگانه عطا نما و احسان کن و ایشان را مرنجان و نیز از آنجناب مرویست که فرمود هر که ایمان بخدا و رسول و روز قیامت دارد باید که گرامی دارد همسایه را و نیز از آنحضرت روایت است که فرمود هر که آزار همسایه کند آزار مرا کرده است و هر که مرا آزار کند خدا را آزار کرده است و بعد از آن فرمود که مرا جبرئیل چندان در باب همسایه وصیت میکرد که گمان میکردم که از من باو میراث میرسد و فرمودند که هر که گرامی دارد همسایه را بهشت از آن او واجب میشود و هر که برنجاند همسایه را بر او ست لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همه و دیگر فرموده که هر که گرامی دارد همسایه را پس چنان باشد که گرامی داشته است هفتاد پیغمبر را و هر که برنجاند همسایه را حرام گرداند خدای تعالی بر او بوی بهشت را و جای او در دوزخ باشد و نیز فرمود که نیکی همسایگی کن با همسایگان تا مسلمان باشی و در حدیث دیگر از انس مرویست که فرمود هر که روزه میگیرد و شبها بعبادت میگذراند ولیکن همسایگان خود را اذیت میرساند او از اهل جهنم است و از حضرت امیر علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نوشت بمهاجر و انصار و هر که ملحق بایشان است که همسایهٔ آدمی مثل نفس او است که باید ضرر باو نرساند و حرمت همسایه بر همسایه مثل حرمت مادر است و فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله که همسایگان سه طایفه اند همسایه است که او را بر تو یک حق است و همسایه است که او را بر تو دو حق است و همسایه است که او را سه حق است پس آنکه سه حق دارد همسایه است که مسلمان باشد و از خویشان تو بوده باشد او را حق همسایگی و حق اسلام و حق خویشی است و آنکه دو حق دارد همسایه است که مسلمان باشد و خویش نباشد از برای او حق برادری که حق اسلام است و حق همسایگی است و آنکه یک حق دارد همسایه است که کافر باشد که همین از برای او حق همسایگی است و بس و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود نیکوئی با همسایگان باعث زیادی عمر و آبادی دیار میگردد و فرمودند که از ما نیست کسی که نیکوئی با همسایگان نکند و نیز آنحضرت فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که ایمان بمن نیاورده است کسیکه سیر بخوابد و حال آنکه همسایهٔ او گرسنه باشد **و منقولست** که بعد از جدائی و مفارقت بین یعقوب و یوسف علیهما السلام پسر دیگر آنحضرت ابن یامین نیز از او جدا گردید یعقوب علیه السلام فریاد بر کشید که پروردگارا مرا رحم نمیکنی که چشم من نابینا شد و پسرم یوسف از من دور افتاد اینک پسر دیگرم نیز از من جدا گردید خدای تعالی باو وحی فرمود که چرا در فلان روز گوسفند کشتی و کباب کردی و خوردی و فلان شخص در همسایگی تو روزه داشت و تو باو چیزی ندادی پس از آن روز هر صبح و شام منادی یعقوب ندا میکرد که از منزل یعقوب تا یکفرسخ راه هر که خواهد ناهار کند یا شام خواهد خود بمنزل یعقوب حاضر گردد و شام و نهار بخورد و مرویست که روز قیامت همسایهٔ فقیر چنگ زند بر دامن همسایهٔ غنی و او را بگیرد و گوید پروردگارا از او بپرس که چرا در بروی من بست و احسان خود را از من منع نمود **یاقوتهٔ حقوقیه** و باید دانست که حق همسایه همین نیست که او را اذیت نرسانی چه آنکه این تخصیص بهمسایه ندارد بلکه این حقی است که از برای همه کس ثابت است پس باید با او بطریق مهربانی و ملاطفت سلوک کرد و نیکی و احسان خود را از او دریغ نداشت و آنچه باو محتاج باشد و توانا مالک باشی از او مضایقه نکنی و او را شریک در مال خود بدانی و بر او سلام کنی و دراز نفسی نکنی و از مخفیات احوال که میخواهد پوشیده باشد تفتیش نکنی و اگر مریض شود او را عیادت نمائی و در مصیبت بتعزیت او حاضر گردی و در عزا با او همراهی کنی و در شادی او را تهنیت گوئی و اگر بر عیبی از او مطلع گردی بپوشانی و اگر از او خطائی سر زند عفو کنی و اگر خواهد بر دیوار خانهٔ تو چوبی گذارد او را مانع نشوی و اگر خواهد ناودانی بفضای خانهٔ تو گذارد مضایقه ننمائی و اگر خاکروبه بر در خانهٔ تو بریزد منع نکنی و از اسباب خانه چون دیگ و ظروف و تبر و تیشه و غلتک و امثال آنها آنچه خواهد دریغ نداری و اگر خواهد از راهی که مختص تو باشد آمد و شد نماید بر او تنگ نگیری و چشم خود را از اهل و عیال او نگاهداری و چون در خانه نباشد از خانهٔ او غافل نباشی و با اولاد او مهربانی و ملاطفت نمائی و آنچه مصلحت دین و دنیای او باشد

در بیان رعایت بعض حقوق همسایگان

از اهل یثرب

در بیان بعض حقوق جیران و همسایگان

اورا ارشاد و راهنمائی کنی و اگر از تو یاری خواهد اورا یاری نمائی و اگر از تو قرض خواهد اورا قرض دهی و بنای خانه خود را بدون اذن او بر او بلند نگردانی که هوای خانه او را حبس کند و چون از اطعمهٔ لذیذه بخانهٔ خود اوری از برای او بفرستی و اگر از برای او نمیفرستی از او پنهان داری که اطفال او مطلع نگردند و میل بآن داشته باشند و نتوانند امثال اینها و مخفی نماند که در شناختن همسایه رجوع بعرف میشود یعنی هر که متعارف باشد که همسایه گویند این حقوق از برای او ثابت است و از بعضی اخبار استفاده میگردد که از چهار طرف خانه تا چهل خانه همسایه اند و بعضی تا چهل گز معین نموده اند **دررهٔ لامعه در ذکر بعضی از فقرات واردهٔ**
در کیمیای سعادت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است مؤمن نبود کسی که همسایه از شر او ایمن نبود و اول دو خصم که در قیامت باشند دو همسایه باشند و فرموده که هر که سنگی بر سگ همسایه انداخت او را برنجانید و بآنحضرت گفتند که فلان زن روز روزه دارد و شب نماز گذارد ولیکن همسایه را برنجاند فرمود جای او در دوزخ باشد و ابوذر گفت که رسول صلی الله علیه و آله مرا وصیت کرد که چون در خانه طبخی کنی آب بسیار در او کن و همسایه را از آن بفرست و شخصی از عبد الله مبارک پرسید که همسایه من از غلام من شکایت کند اگر غلام را بی جنایتی بزنم گناه کار شوم و اگر نزنم همسایه از من رنجور گردد چکنم گفت صبر کن تا هنگامی که غلام بیجرمی کند که مستوجب ادب گردد پس آن تادیب را تأخیر کن تا همسایه از او شکایت کند انگاه او را ادب نمای تا حق هر دو نگاه داشته باشی **و** یکی از بزرگان را از بسیاری موشان که در خانه او واقع شده بود رنج بود با او گفتند چرا گربه در خانه نگاه نداری که موشان را دفع کند گفت ترسم که موش آواز گربه بشنود و بخانهٔ همسایه رود انگاه چیزی که خود را نپسندم او را پسندیده باشم **دررهٔ** در زبدة التصانیف است که ابعد مردمان از احوال همسایگان درویش با خبر باشید و با نچه دستتان میرسد دستگیری ایشان کنید و اگر درویش و بینوا باشند پیوسته از احوال ایشان با خبر باشید که بانچه بتوانید بایشان نفع رسانید و ضرر را از ایشان باز دارید زیرا که گرامی داشتن همسایه از است سزاوار نیست که تو شب با شکم مملو از طعام بخوابی و همسایهٔ درویش تو گرسنه بخوابد **دوبیتی** ای کرده شکم سیر ز انواع طعام یاد آور از آن گرسنهٔ بی آرام تو شب همه شب بخواب و او ناله کنان خود گو که چنین روا بود در اسلام گویند که ملک صالح که از ملوک شام بود شبها با یکی از غلامان خود بیرون آمدی و در مساجد و مقابر میگشتی و احوال هر کس تفحص میکردی تا انکه شبی در زمستان بمسجدی رسید و درویشی را در انجا دید که از برهنگی میلرزید و میگفت الهی پادشاهان دنیا نعمت تو را سرمایه حظوظ نفس خود ساخته اند و از احوال ضعیفان و محتاجان غافل شده اگر ایشان فردای قیامت در بهشت خواهند بود بعزت و جلال تو که من قدم در بهشت نگذارم ملک صالح در امد و بدرهٔ زری پیش درویش نهاد و گریه آغاز کرد که من شنیده ام که درویشان پادشاه بهشت خواهند بود امروز که پادشاهم با شما از در صلح در میایم تا فردا که شما پادشاهید در خصومت بروی ما نگشائید و نظر رحمت از ما دریغ ندارید **مثنوی** من امروز کردم در صلح باز تو فردا مکن در بروی فراز مرا نکس بیم کز غرور حشم زپیچارگان روی درهم کشم
دررهٔ ایضاً در کتاب مذکور است که واقدی باسناد خود از عکرمه و ابن عباس نقل کرده که سبب نزول آیهٔ و اما من بخل و استغنی و کذب بالحسنی آن بود که مردی از انصار در سرای وی درختی از خرما بود که بعضی از شاخهای آن بسرای درویش عیالمندی کشیده بود و صاحب آن درخت هرگاه میوه آن درخت چیدی اگر احیاناً خرمائی از آن افتادی و اطفال همسایه او برداشتی آن مرد فی الحال پایین میامدی و آنرا از ایشان میگرفت و اگر در دهن داشتند با انگشت از دهن ایشان بیرون میاورد و آنرا میان دار مرد درویش الحال را معروض حضرت رسالت داشت آنحضرت صاحب درخت را طلبیده و فرمود ای مرد فلان نخلهٔ خود را بمن بفروش بنخله که در بهشت بتو دهم آن مرد گفت مرا نخلستان بسیار است و این نخله بهترین همه نخلها است و خاطر من بسیار باین متعلق است و فروختن آنرا بخود قرار نداده ام ابو دحداح چون این سخن شنید گفت یا رسول الله اگر من این نخله را از او بخرم تو او را از من میخری و آن درختی که در بهشت با او میدادی بمن میدهی حضرت فرمود بلی ابو دحداح نزد آن مرد رفت و طلب بیع آن کرد آن شخص گفت تو میدانی که پیغمبر آنرا از من خرید و من چون دل بستگی بآن داشتم بآنحضرت ندادم و تو اگر بدل تمامی من میخری بتو میفروشم پس بعد از مبالغه تمام آن درخت را از او خرید به نخلستانی که مشتمل بر چهل نخله بود در مدینه و بعد از آن نخله را به پیغمبر صلی الله علیه و آله فروخت بنخله که در بهشت با و تسلیم شود پس آنحضرت بسرای آن مرد درویش رفت و با و گفت که این نخله را بتو بخشیدم از جهت عیالان تو پس ای عزیز تو نیز اگر اراده دخول بهشت داری همسایه را نیکو بدار و حرمت او را بجا آور و او را از خوان احسان خود بهره مند و خوشنود کن **دررهٔ** در روضة الانوار مرحوم محقق سبزواری است که آورده اند که درویشی در همسایگی توانگری بود و در جنب وی خانه داشت روزی کودکی از آن توانگر بخانهٔ همسایهٔ درویش آمد دید که آن درویش با عیال و اطفال خود طعام میخورد کودک میل طعام داشت و زمانی با ایشان نشست کسی مر او را مردمی نکرد کودک گریان بخانه باز گشت پدر و مادر از گریهٔ او متألم شدند و سبب پرسیدند کودک گفت بخانهٔ همسایه رفتم و ایشان طعام میخوردند و بمن ندادند پدرش گفت که طعامهای گوناگون حاضر کردند و او چنانچه طریق کودکان بدخو باشد میگریست و میگفت مرا از آن طعام باید که در خانهٔ همسایه بود و میخوردند و بمن ندادند پدرش درماند و بخانهٔ همسایه امد و گفت صاحب خانه بیرون بیا چون او در آمد گفت ایدرویش چرا باید از تو بما رنجی برسد درویش گفت حاشا که از من بتو رنجی برسد خواجه گفت رنجی از این بدتر چه باشد که پسر من بخانهٔ تو آید و تو با کسان خود طعام خوری و او را لقمه ندهی و او گریه کنان باز آید و حالا هیچ چیز ارام نمیگیرد و از

در شمار حقوق همسایه است از سنن و اعمال ادای ملتی

حکایت منقوله از روضة الانوار

همان طعام شما را مطلبید درویش زمانی سر در پیش افکند و گفت ای خواجه در ضمن این سر نیست از من صبر کن که پرده من دریده ملیشود خواجه مبالغه کرد که نا دی بگو درویش گفت بدانکه آن طعام که میخوردیم بر ما حلال و بر فرزند تو حرام بود نخواستم که فرزند تو طعام حرام بخورد خواجه گفت سبحان الله طعامی هست که در شرع مطهر بر یکی حلال و بر یکی حرام بود درویش گفت که در قران مجید مکرر خوانده که فمن اضطر فی مخمصة الآیه هر که درمانده بیچارگی و تشنگی سیر مردار بروی حلال و بر آنکس که درمانده نباشد حرام است ای خواجه بدانکه سه روز بود که عیال و اطفال من طعام نخورده بودند و بهیچ نوع چاره نمی توانستم کردن امروز دادی فلان ویرانه در از گوشی مرده دیدم قدری از گوشت وی بریدم و آوردم بخانه و آنرا پخته بودیم و میخوردیم که کودک تو در آمد صورت حال ما این بود خواجه چون این سخن بشنید بسیار بگریست و گفت وا ویلا اگر حضرت خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت با من عتاب کند که در همسایگی تو چنین شخصی بود و تو از حال وی غافل بودی چه جواب گویم پس دست درویش را گرفت واورا بخانه برد و از نقد و متاع آنچه داشت با وی نصف کرد و نیمه آنرا بوی داد و همانشب حضرت رسالت را در خواب دید که با او فرمود ای خواجه بسبب شفقت که با همسایه درویش خود کردی تمام گناهان تو آمرزیده شد و در حال و مال تو برکت پدید آمد و فردا در بهشت هم نشین من خواهی بود در شرح بدانکه از جمله حقوق جار انستکه اگر همسایه تو در وادی ضلالت و گمراهی بوده باشد وطریق عصیان و نافرمانی را سلوک دارد بر تو لازم است که او را براه خیر دلالت و راه نمائی کنی و بهر وسیله ممکن شود او را از عصیان وطغیان و ملاهی و مناهی باز پس داری که این از لوازم ایمان و باعث رضا خداوند رحمن است و مناسب این مقام و موید این کلام روایت این شهر اشوب است که از ابو بصیر نقل نموده که گفت مرا همسایه بود که از اعوان سلطان جور بود و مال بسیاری بدست آورده بود و به لهو و لعب و عصیان و طغیان پیوسته مشغول بود و کنیزان مغنیه گرفته و همیشه انجمنی از جماعت اهل فسق و فجور و لهو و طرب را آراسته بود و شراب میخورد و مغنیات برای او خوانندگی میکردند و بجهة مجاورت و همسایگی او پیوسته من در صدمه و از شنیدن این قبایح و منکرات از خانه او همیشه در اذیت بودم الغرض چند دفعه بسوی او شکوه نمودم و او را نهی و منع کردم مرتدع نشد بالاخره در این باب اصرار و مبالغه را از حد گذرانیدم تا انکه در جواب من گفت که ای مرد من شخصی هستم مبتلا و اسیر شیطان و نفس و هوا و تو مردی ناشی متقی و معافی پس اگر حال مرا عرضه داری خدمت صاحب و مولای حضرت صادق ع امید است که خدا مرا از بند نفس و هوا نجات دهد ابو بصیر گوید کلام آن مرد در من اثر کرد پس صبر کردم تا هنگامیکه از کوفه بمدینه رفتم و بشرفیاب خدمت مولای خود حضرت امام جعفر صادق گردیدم شرح حال همسایه را حضور انور آنجناب نقل کردم آنحضرت فرمود که هرگاه بکوفه رفتی و از این سفر بخانه خود مراجعت کردی او بدیدن تو خواهد امد پس با او بگوی که جعفر بن محمد میگوید ترک کن آنچه را که بجا میاوری از منکرات الهی تا ضامن شوم برای تو بر خدا بهشت را پس چون بکوفه مراجعت کردم مردمان بدیدن من آمدند و آن مرد همسایه نیز بدیدن من آمد چون برود من او را نگاهداشتم تا انکه منزل من از واردین خالی گردید پس باو گفتم که ای مرد همانا من شرح احوال تو را بجناب صادق ع عرضه کردم آنحضرت فرمود که او را از جانب ما سلام برسان و بگو که ترک کند حال خود را تا من ضامن شوم از برای او بهشت را آن مرد از شنیدن این کلمات بگریه آمد و گفت تو را بخدا سوگند که جعفر بن محمد علیه السلام چنین گفت من قسم یاد کردم که اری آنحضرت چنین فرمود پس گفت همین بس است مرا این بگفت و برفت پس چند روزی از این مقدمه گذشت که آن مرد همسایه کس نزد من فرستاد و مرا نزد خود طلبید چون در خانه او رفتم دیدم که برهنه استاده در پشت در ایستاده است و میگوید ای ابا بصیر آنچه که در منزل خود داشتم از اموال همه را بیرون کردم و برای خودم هیچ چیز نگاه نداشتم و الان چنانکه می بینی برهنه و عریانم ابو بصیر گوید چون حال آن مرد همسایه را چنان دیدم نزد برادران دینی خود رفتم و از برای او لباس جمع کردم و او را با آن پوشانیدم و چند روزی دیگر گذشت که باز بسوی من فرستاد که من علیل و بیمارم نزد من بیا من پیوسته بنزد او میرفتم و میامدم و او را معالجه میکردم تا هنگامیکه مرگش در رسید من در بالین او نشسته بودم و او مشغول بجان کندن بود که ناگاه او را غشی عارض شد چون بهوش امد گفت ای ابا بصیر صاحب و مولایت حضرت صادق ع وفا کرد از برای من بانچه فرموده بود این بگفت و دنیا را وداع نمود بعد از مردن او چون من بسفر حج رفتم همین که بمدینه رسیدم خواستم خدمت امام خود برسم رفتم در خانه و اذن خواستم و بر آن حضرت داخل شدم یک پایم در دالان و یک پایم در صحن خانه بود که حضرت جعفر بن محمد الصادق ع از داخل اطاق مرا صدا زد که ای ابا بصیر ما وفا کردیم از برای همسایه تو آنچه را که ضامن شده بودیم عفی و للحاتمة حقیق بعد از انکه فضیلت رعایت جیران و حقوق همسایگان را اجمالا دانستی اینک بدانکه نیکی همسایه و حسن مجاورت بهترین نعمت و از آثار خوش بختی و سعادت دنیا و اخرت است چنانچه صدای از بزرگترین بلا و ادبار است از این نظر که بزرگان فرموده اند الجار ثم الدار یعنی ملاحظه همسایه را قبل از گرفتن خانه باید نمود و از جمله کسانی که این مطلب را کاملا منظور داشته بطوریکه در بهشت هم این حیثیت را ملحوظ نموده و حین رحلت از حضرت ربوبیت این نعمت را بالنسبه بدار اخرت خود مسئلت نموده است آسیه زن فرعون است که بعد از مشاهده معجزات باهرات از حضرت موسی از قبیل عصا و ید بیضا و غیرها ایمان آورد پس خبر بفرعون رسید او را نهی نمود و قبول نکرد فرعون حکم کرد او را در میان آفتاب گرم بچهار میخ کشند و سنگ عظیمی بروی سینه او بنهادند چون یقین بمردن خود کرد در آن حال عرض کرد رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة سوال کرد که خدایا در همسایگی خودت در بهشت خانه برای من بنا کن و علماء در وجه تقدیم عندک بر بیتا و نکته آن را چنین بیان کرده اند که آسیه ملاحظه جار را قبل از دار نموده است و عایشه مضمون ...

جواهر کلمات — زبرجدهٔ فرائده — لحقوق الممالیک ملائمة

قال الله تعالی واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئاً وبالوالدین احساناً وبذی القربی والیتامی والمساکین والجار ذی القربی والجار الجنب والصاحب بالجنب وابن السبیل وما ملکت ایمانکم الآیه یعنی عبادت کنید ای مردمان خدای پروردگار خودتان را و شریک وانباز قرار مدهید با او هیچ چیز را نه در مقام ذات ونه در مقام صفات ونه در مقام عبادات ونه در مقام افعال ونیکوئی و احسان نمائید با پدر و مادر خود و نیکی کنید با مصاحب و رفیقی که در جنب شما است که مراد کسانی باشند که هم سفر شما یا شریک در آموختن علم است با شما یا همنشین شمایند در مجالس یا زنان شما و خادمان و نوکران شما و امثال اینها از اشخاصی که مجاور و معاشرند با شما و به ایتام و مساکین و همسایگان و غربا و از وطن دور افتادگان ونیکوئی و احسان نمائید در حق آنکسانیکه شما مالک و متصرف می باشید ایشان را یعنی نیکوئی و خوش سلوکی نمائید با غلامان وکنیزان خودتان و اظهار امتیاز دیده و درباره آنان جور و ستم و سختگیری و تندخوئی و بدرفتاری ننمائید و مخفی نیست که از این آیه شریفه استفاده میشود نهایت اهتمام در مراعات حقوق ممالیک و بندگان چه آنکه خدای تعالی امر باحسان ونیکی درباره آنان را مقارن با امر بعبادت و پرستش ذات اقدس خود قرار داده پس هر کس را بنده و غلامی هست البته در صحرای قیامت در موقف حساب او را از حقوق ایشان سؤال خواهند نمود پس مراعات حقوق آنان را باید بنماید و با ایشان در امور مضایقه و مناقشه نکند و طریقهٔ عفو و اغماض و مروت را نسبت با ایشان مسلوک و منظور دارد چنانچه اخبار و آثار نیز شاهد و گواه بر این گفتار است دردرهٔ خبریه منقول است که آخرین وصیتی که حضرت رسول فرمود این بود که الصلوة و ما ملکت ایمانکم یعنی نماز را بپا دارید و بندگان خود را نیکو دارید و نیز آنحضرت فرموده که بترسید خدای عز وجل را در حق آنکسانی که در ملک و تصرف شما می باشند یعنی ایشان را نیکو دارید و بخورانید ایشان را از آنچه میخورید و بپوشانید ایشان را از آنچه می پوشید و ایشان را کاری مفرمائید که طاقت آن نداشته باشند و هر که را از ایشان دوست دارید و خواهید نگاه دارید و هر چه را از ایشان نخواهید نگاه مدارید و تعذیب خلق خدای مکنید که خدا شما را مالک ایشان ساخته و اگر میخواست ایشان را مالک شما میساخت و از حضرت امام زین العابدین منقول است که فرموده حق مملوک بر تو آنستکه بدانی که او مخلوق پروردگار تو است و فرزند پدر و مادر تو است و از خون و گوشت تو است و خدای عز وجل او را نساخته و کفایت او کرده و او را بنده و مسخر تو قرار داده و تو را امین بر او ساخته و او را بامانت نزد تو سپرده تا آنکه حفظ کند از جهة تو هر چیزی را که با او رسانی پس احسان کن با او چنانچه خدای عز وجل با تو احسان نموده و اگر از او کراهت داشته باشی او را تبدیل بدیگری کن و تعذیب خلق خدا مکن نقل است از ابو مسعود انصاری که گفت من روزی بندهٔ خود را میزدم آوازی شنیدم از پشت سر خود که ای ابا مسعود چون نظر کردم حضرت رسول بود تازیانه را انداختم پس فرمود بخدا سوگند که خدا قادرتر است بر تو از تو بروی عرض کردم ای رسول خدا من او را آزاد کردم برای خدا فرمود که اگر چنین نمیکردی آتش دوزخ روی تو را سیاه میکرد و نقل است که ابوذر را کنیزکی بود که خدمت او میکرد روزی ابوذر را گفت که یکسال شد که من تو را زهر داده ام و در تو هیچ اثر نکرده گفت چرا چنین کردی گفت خواستم که از ذل بندگی نجات یابم ابوذر گفت هر جا که خواهی برو که من تو را برای رضای خدای عز وجل آزاد کردم و نیز نقل است که عوف بن عبد الله را غلامی بدسیرت بود که بی ادبی بسیار کردی و هر گاه عوف خشم میکرد میگفت که این غلام من مانند خواجهٔ خود است چنانچه خواجهٔ او بر خدای عز وجل عاصی میشود او نیز بر خواجهٔ خود عاصی میگردد و چون او را ملامت میکردند که چرا این غلام را نمیفروشی میگفت که میخواهم نفس خود را بر مند خوف این غلام سرکوفته دارم عقیقهٔ حقوقیه بدانکه از جمله حقوق ممالیک و بندگان آنستکه نفقات ایشان را از مأکول و ملبوس بقدر حاجت و اعتدال مقرر دارد و زیاده از طاقت ایشان فرمان ندهد و حدود و احکام شرع را با ایشان تعلیم نماید و بنظر حقارت در ایشان ننگرد و در اوقات فرایض ایشان را مأمور بکاری نکند بحدیکه باعث فوت فریضه شود و زلات ایشان را که باعث نقصان در ملک و دین نباشد عفو نماید و با ایشان بطور رحمت و شفقت سلوک نماید و جور و ستم در حق ایشان روا ندارد و در امور بر ایشان سختی و تنگی نکند مغنطیسهٔ استطرادیه چون حقوق ممالیک و بندگان اجمالاً دانسته شد مناسب آنکه در این مقام نیز شمه از حقوق ملازمان و نوکران که آنان نیز بمنزلهٔ غلامان و بندگانند طرداً للباب تذکر داده شود بدانکه بر هر کس لازم است که هر که را حق خدمتی و زحمتی بر ذمه او داشته باشد مراعات آن بنماید و بمدح و محمدت و وجوه انعام و اکرام و نیکی و احسان مکافات و مجازات آن را مرعی دارد و حقوق خدمات سابقه او را فراموش ننماید و در تجدید انعام و اکرام درباره او کوشش نماید زیرا که نعمتهای لاحقه تجدید و احیاء نعمتهای سابقه را مینماید و علاوه در ضمن این چندین فوائد است اول اطاعت فرمان الهی دوم تحصیل ذکر جمیل و نام نیک سیم حصول شکر مخلوق که آن نیز بر ذمت همت اهل عقل و ارباب بصیرت از لوازم است چهارم آنکه خلق را در خدمت و دوستی این شخص رغبت زیاده شود و اگر خلاف این کند خلق از او نفرت و وحشت کنند و به بیمروتی و بیوفائی شهرت کند پنجم آنکه دوستان او بسیار و دشمنان او کم گردند و اگر بر خلاف این رفتار کند دوستان او کم و دشمنان او بسیار گردند و این ماده استظهار واعتضاد خصمان گردد و رعایت این قانون پادشاهان را بیش از دیگران لازم است چه ایشان را بخدمت خادمان و صداقت دوستان و کفایت کافیان و جانفشانی لشکریان و اخلاص و یکجهتی مخلصان حاجت از همه کس بیشتر است باید جانب کسانی را که حق خدمات و بندگی قدیمی دارند مراعات نمایند و خدمات ایشان را منظور و باندک جرمی بر ایشان غضب ننموده و اظهار عفو نمایند و سخن بدگویان را اظهار قبول نکنند

در حقوق ممالیک و رعایت حقوق بندگان و احسان با ایشان

در حقوق نوکران و ملازمان و رعایت حقوق

مطالع الشروق فی مجامع الحقوق بدانکه حضرت سید الساجدین و امام العابدین علیه صلوات المصلین در مکاتبات
در مجامع حقوق معاشرت که عدد آنها منتهی به پنجاه حق میشود **این ناچیز** خویش را ختم کردانم هدایة للاحباب و تزیینا للکتاب
بمنصهٔ ظهور و استکتابه درآورم در کتاب امالی از ثابت بن دینار ثمالی و در کتاب خصال نیز از حضرت علی بن الحسین ع روایت شده
که آنحضرت در باب حقوق پنجاه نامه بیکی از اصحاب خود مکتوب فرموده است که بدانکه خدای عزوجل را بر تو حقوقی است که بر تو
احاطه کرده است در هر حرکتی که حرکت نمائی و هر سکونی که سکون کیری و هر حالتیکه بدان حالت باشی و هر منزلی که نزول جوئی یا در
هر جارحه که باختیار خود بگردش آوری یا آلتی و اسبابی که در آن تصرف نمائی پس بزرکترین حقوق خدای تعالی بر تو آن حقوقی است
که خدا برا از حیث الوهیتش بر تو است و اصل جملهٔ حقوق همان است و پس از حقوق خداوند که حقوق ذاتیست و خاص
والوهیت و غیر ذلک باشد از حقوقی است که خدای تعالی بر تو از حیثیت نفس تو از فرق سر تو تا قدم تو واجب کرده است یعنی تمامت
اجزای بدن تو که همه از طرف پروردگار بتو موهوب فرموده بر تو حقی هستند که قدر و قیمت هر یک بدانی و شکر خدای
را در هر یک بجای آوری و حق هر یک را بقدر خور حال او بگذاری همانا خدای تعالی برای زبان تو و گوش تو و چشم تو و دست تو
و پای تو و بطن تو و فرج تو بر تو حقی مقرر فرموده و این جوارح هفتگانه است که افعال و کردار تو بواسطهٔ آنها وجود آنها
ناشی میشود پس از آن ایزد تعالی برای افعالی که میتواند از تو پایان شود حقوقی بر تو واجب کردانیده است پس برای نماز تو و روزهٔ تو و
صدقهٔ تو و هدی تو و افعال تو بر تو حقوقی واجب کردانیده آنگاه بعلت این حقوق که بر تو است و بایست که بجای آوری حقوق غیر از
تو را بر تو از ذوی الحقوق وارد میکرداند پس اوجب آنها حقوق پیشوایان تو است بر تو آنگاه حقوق رعیت تو پس از آن حقوق
خویشاوندان تو و از این حقوق منشعب میشود حقوق دیگر پس حقوق ائمهٔ تو بر تو از سه راه باشد و اوجب آنها حق سلطان تو است
که تو را از حیث سلطنت سائس میکردد و دیگر حق مربی تو است در علم و دیگر حق سائس تو است و حقوق رعیت تو بر تو نیز
از سه راه است و اوجب آن حق رعیت و مطیع اقتدار تو است آنگاه رعایت حق رعیت تو است در علم چه جاهل رعیت عالم است
سیم حق رعیت ملکی تو است یعنی آنانکه مملوک و درم خرید تو هستند از ازواج و آنانکه ملک یمین تو باشند و حقوق رعیت تو
بسیار است و بقدر اتصال رشتهٔ رحم در مراتب خویشاوندی اتصال می پذیرد یعنی هر یک نزدیک تر باشد حقش افزون خواهد
بود **و دیگر** رشتهٔ خویشاوندی و حبالهٔ رحم از جملهٔ خویشاوندان تو حق مادر تو بر تو بیشتر است و بعد از مادر حق پدر تو و آن پس حق اولاد
و فرزندان تو و بعد از آن حق برادر تو ثم الاقرب فالاقرب و الاولی فالاولی و آنگاه بعد از رعایت حقوق خویشاوندان علی حسب
الترتیب حق مولای تو است که او را انعام میدهی و حق مولای تو است که از او نعمت می بری **پس** از آن حقوق آنان است که با تو
بنیکی رفته اند آنگاه حق مؤذن تو است برای نماز تو پس حق پیشوای تو است در نماز تو پس از آن حق جلیس و هم نشین تو است و حق
همسایه و رفیق تو و حق شریک تو و حق مال تو و حق غریم تو که از وی مطالبه هستی و حق آن خصم تو است که بر تو ادعا دارد و حق
آن خصم که تو بر وی ادعا داری پس حق آنکس که از وی مشورت میجوئی و حق آنکس که از تو مشورت میجوید حق آنکس که از تو در طلب نصیحت
باشد و حق آنکس که تو را ناصح است پس حق آنکس که از تو کهتر باشد و حق آنکس که از تو سؤال کند و حق آنکس که تو از وی سؤال نمائی
پس از آن حق آنکس که زیانی از وی بر تو وارد شده است فعلاً یا قولاً بعمد یا بغیر عمد پس حق اهل ملت تو است بر تو پس حق اهل ذمه
تو است پس حقوق جاریه بقدر علل و لغزش اخوان و تصرف اسباب است پس خوشا بر آنکس که خدای تعالی اعانتش فرماید او را
بر آنچه واجب شده است بروی و توفیق بدهد او را برای ادای آن و او را بر طریق صواب و سداد باز دارد پس **اما حق**[1]
خداوند تبارک و تعالی که تو را از کتم عدم بعرصهٔ وجود و هستی نمودار کرده و بدون هیچگونه حاجتی به ادای آن هر گونه نعمت بهره ور ساخته
بر تو این است که روزگار خود را به پرستش او باز سپاری و هیچ شریک و انباز از بهر او باز نکوئی و چون اینکار را از در خلوص نیت
و صفوت عقیدت بپای برده باشی خدای عزوجل بر ذات مقدس متعال خود حتم میفرماید که امر دنیا و آخرت تو را برعایت
و نیکی کفایت فرماید و تو را بهره و سرای کامکار فرماید و بوصول درجات و حصول برکات برخوردار کرداند **و اما حق**[2]
نفس تو و جان تو که سود و خسرانش بافعال و اعمال تو نکران است بر تو آنستکه او را بطاعت و عبادت حضرت احدیت که موجب
عافیت عاقبت است مشغول و بکار داری **و حق**[3] زبان تو که معبر عما فی الضمیر تو و ترجمان اخبار تو است این است که از بیهوده
زبانی که موجب بلیات جاودانی است باز داشته و بگذارش خیر و خوبی و نیکوئی پاکسان و فرو گذاشت اذی زاید فایده داند
عادت دهی چه سود و زیان جملهٔ اعضاء و جوارح بگردش زبان و تابش بیان نمایان است **و حق**[4] سمع و نیروی شنوائی و
گوش تو که آلتی است برای شنیدن خواه از آنچه ثواب بخشد یا در آنچه عقاب کشد این است که از شنیدن غیبت کسان و آن ممنوع
که نه روا و نه سزا است و موجب هزاران دواهی و بلا است پاک و منزه داری **و حق**[5] بصر و نیروی بینائی آنستکه از آنچه نه
رواست دیده از آن بپوشی بلکه بسبب این آلت کرامی از صنایع قدرت که ادلاء معرفت و حجت است عبرت کیری **و حق**[6]
دست تو آنستکه چون آلت افعال و نمایندهٔ اعمال تو است تو را از آنچه از بهر تو حلال و روا نبود بر نکشائی و بآن کوتاه که تا
شایست است باز نداری تا بسبب وجود تو و اختیار دیکه امروز تو را است بروی فردای قیامت مسئول و معاقب نکردد و در این

جهان پر رنج و زحمت و خواری و اهانت دچار نشود و حق ۸ پای تو که حمال اثقال و السباء و وار تو است اینکه انها را در راه بیهوده و بیرون از صواب بکار نفرمائی و بار نواهی که نماید خود است کام نسپاری چه آنکه با این دو پای بر پل صراط ایستاده همی شوی پس نکی خویش بنگر که از سنگینی ذنوب و ثقل گناهان تو را نلغزانند و با آتش در نیفکنند و حق ۹ شکم که دیگ خوراک حیات و زندگانی و انبان کثافات و کامرانی و گنجینهٔ مشتهیات نفس انسانی و حیوانی است اینکه او را ظرف ماکولات و مشروبات حرام نکردانی و بر افزون از آنکه ساجوع را بیابیست انرا اکنده نکنی و بیجود و با توانش نسازی و دران سرای از آتش بر آتش انباشته نیاوری و حق ۱۰ فرج تو که آلت لذت و تناسل و توالد و محل افشاء خراوند نفس اماره است اینکه از زنا و مباشرت با دوانکاه ها ان و از نظارهٔ نامحرمان در پناه باشی چه پایان هر زیان و فرجام هر خسارت و تباهی در این کار بدو راجع است و عصارهٔ جمله لذات مادی و سکره و حق ۱۱ نماز که ان نماز بر تو واجب است اینکه بدانی نماز باد آب عبیدان و وسیله است مر تو را که بسبب ان در پیشگاه خدای شرف و فود و عز و رود جوئی و در این حالت در حضور حضرت احدیت ایستاده میکردی و چون این نکته بدانستی و دولت این نعمت باز شناختی می ایستی چون بنده ذلیل حقیر در کمال رعب و بیم و بیم و انکسار و خوف کنان و امیدوار و در نهایت ضراعت استکانت و تعظیم و بزرگ شمردن پروردگار قهار که در حضرتش ایستاده هستی با تمام سکونت و وقار و از درون دل بر اقامت نماز و ادای حدود و حقوق ان روی میاوری و حق ۱۲ روزه اینکه بدانی روزه و روزه داری پرده و حجابی است که خداوند بر زبان و گوش و چشم و بطن و فرج تو برتو میکشد تا بسبب ان از آتش دوزخ محفوظ بمانی و اگر روزه را ترک کنی ان پرده را پاره کرده خواهی بود و حق ۱۳ تصدق اینکه بدانی صدقه ذخیره است از بهر تو در حضرت پروردگار تو و چنان ودیعت و امانتی است که هنگام حاجت اقامت شهود و بینه از بهر تو لازم نیست یعنی در حضرت خدای محفوظ و مضبوط و آماده و مهیا است و چون امانت خویش را بجواهی بی اقامت گواه بتو عاید میشود و هر چند این امانت را پوشیده و پنهان بودیعت نهاده باشی برای تو محکم تر و استوار تر است از آن امانتی که با اشکار اسپرده باشی و باید بدانی که تصدق نمودن بلاها و محنتها را از تو باز میدارد در دنیا و باز میدارد از تو آتش را در آخرت و حق ۱۴ حج اینکه بدانی اقامت حج فرمودن و رود تو است بدرگاه پروردگار تو و فرار نمودن تو است بدرگاه خداوندگار تو از گناهان تو و در نهادن حج قبول شدن توبت و بجای اوردن ان امر فرض و واجبی است که خدا بر تو واجب کردانیده است و حق ۱۵ قربانی اینکه اراده نمائی در قربانی نمودن بخدای سبحان جستن و خوشنودی ایزد صمدانی خواستن را نه آنکه مخلوق ان کار را اراده نمائی و باید اراده کنی در قربانی نمودن در معرض رحمت خدای تعالی در آمدن و نجات بخشیدن روح خود را در آن روز که خدای را ملاقات کنی از آتش و عقاب و فرسایش و عذاب و سؤال و جواب و حق ۱۶ پادشاه اینکه بدانی که تو را برای او فتنه ساخته اند یعنی در این سلطنتی که خدایش تعالی باو عطا فرموده است و رعایا محکوم اوامر و نواهی کردانیده است پس برای کار اسباب امتحان از بهر او مهیا فرموده و در کار رعایا محل ابتلا کردیده چه مسئول و مؤاخذ واقع بود پس بر تو لازم است که خویشتن را در مورد خشم و ستیز در نیاوری و خود را بدست خود به تباهی اندر نیفکنی چه اگر چنین کنی بدست خود به چنگال قهر و نکال او اندر شوی و هر زیان و نقصانی را سببی و گر زیانی که از وی با تو برسد با وی شریک باشی و از این کلام حکمت نظام چنان مستفاد میشود که خویشتن در هنگام خشم و ستیز سلطان در انداختن در همین رنج و شکنج این سزای را بر خویشتن فرود آوردن است بلکه در روز شمار نیز در پیشگاه پروردگار دادار بمواخذت و مسئولیت دچار بیاسیب بود و حق ۱۷ انکس که معلم تو و راننده تو است در طریق علم این است که او را سخت عظیم و بلند و بزرگ بدانی و بداری و مجلس او را بس موقر و محترم شماری و بکلمات و بیانات او بطوری خوب و مطلوب گوش فرا داری و حضرتش را با روی گشاده و خوئی آزاده و ادبی کامل و فرهنگی شامل اقبال کنی و هرگز آواز خویشتن را بر صدای او بلندتر و برتر ننمائی و چون کسی از وی در مسئله از علم پرسش نماید تو خود اظهار دانش و شخصیت نکنی و خویشتن را از اسنم پاسخ دانستن نمایی و جواب او را با خود او باز گذاری و شرط ادب نگاه داری تا چنان همی دانی و نمائی که جز او گوینده و بیرون از وی داننده در ان مجلس نیست و نیز هیچ وقت در مجلس او با دیگران حدیث نرانی و از پی خویشتن نمائی بر نیائی و خاطر او را از این کردار ازار نرسانی و هرگز در حلقه مجلسش از هیچ کس بغیبت لب نگشائی چه این کردار نیز نشانه خویشتن خواستن و از روش ادب بیرون گام سپردن و خاطر او را کوفته خواستن و بر خویشتن بدگمان خواستن است چه تو را چون بدین صفت باز شناسد از تو در خویشتن نیز بیمناک شود و نیز بر تو است که چون کسی را بنگری که از معلم تو بجویی سخن براند او را و سخن ناصواب او را از دفع دهی و از وی بر تابی و نیز تو را نباشد که معایب امور کار خویش را پوشیده داری و مناقب او را آشکار کردانی و هم با آنانکه با وی بدشمنی و عدوان میروند مجالست در نیفرمائی و با دوستان وی نیک سگالان او دیدار ورزی و بدسکالی ننمائی و چون در طلب علم و رعایت معلم بر این نسق کار کنی فرشتگان خدای بر تو گواه کردند که تو در این کار و این اموختن حضرت ذوالمنن را اهلیت بوده و در این راه خدای و خوشنودی خدای معلم او تعلم جوئی و در این علم و فرهنگ با هنگ مردمان و اراده مخلوق رنج نبرده و حق ۱۸ انکس که بر تو مالکیت و

حق نماز و روزه و تصدق و ...

در بیان حق معلم و متعلم

مقام اختیار دارد و تو را بحکومت و اقتدار و اراده خویش میرانند آنکه او در هرچه فرمان کند اطاعت کنی و با وی بعصیان و نا
فرمانی نروی مکر در انچه اگر بحکم او بروی و اگر اطاعت او جوئی خشم خدا را برانگیزد چه هیچ طاعتی برای هیچ مخلوقی نسزد که کاهی
که معصیت خدای را در بر داشته باشد و یزدان را عصیان کرده اند وحق [18] آنان که بسبب سلطنت تو بر ایشان برعیتی
تو اندرند آنستکه بدانی بسبب ضعف ایشان و قدرت و توانائی تو برعیتی تو در آمده اند پس بر تو واجب است که در میان ایشان
کار بعدالت کنی و ایشان را چون پدری مهربان در سایه مهر و عطوفت فرو گیری و بر جهالت و نادانی ایشان و جهال ایشان از در
ببخشایش نمایش اوری و در عقوبت و فرسایش آنان عجلت و شتاب جایش نکیری و خدای را بر این سرافرازی و برتری بر ایشان
ستایش آوری وحق [19] آنانکه بسبب علم و دانائی و فزایش دانش و بینائی تو برعیتی تو هستند آنستکه درست بدانی خدای عزوجل بواسطه
از علم و دانشی که در تو نهاده ترا بر ایشان قیم کرده است و از گنجینه حکمت ابواب دانش بر تو باز کشوده پس اگر در اموزکاری مردمان
بر نیکی روی و از وفود و ورود و ارادت و سؤالات ایشان بدهشت و ضجرت نروی خدای تو را از فضیلت خود بیفزاید و ابواب
دانش بر تو بکشاید و اگر مردمان را از نمایش دانش خویش مهجور داری و بهره نرسانی تا چون در خدمت تو بخواهش دانش و طلب
علم در ایند ایشان را از خوی و خصال خویش بدهشت و ملال در آوری بر خدای عزوجل واجب میکردد که لباس علم از تو بر
کیرد و بهاء و فروغ دانش از تو دور کند و مقام و منزلت تو را از دلهاء کسان برافکند وحق [20] زوجه تو آنستکه بدانی خدای
تعالی او را از بهر اسایش و ارامش و موانست و مصاحبت تو مقرر فرموده و بدانیکه این نعمتی است از جانب خدای عزوجل برای
تو پس کرامی بدار او را و با او در تکریم و رفق و ملایمت باش هرچند حق تو بر وی افزون و رعایت این کار واجب است بر وی ولکن
چون وی اسیر تو است و در پنجه اقتدار تو است و در تحت اختیار تو و دستکیر تو است بر تو لازم است که بر وی رحمت آوری و به
رأفت و عطوفت رفتار کنی و وی را نوش بخورانی و خوش بپوشانی و اگر در کاری بنادانی رود بروی ببخشائی وامّا حق [21]
آنکس که مملوک و غلام و در حرز ید تو است آنستکه بدانی وی آفریده پروردکار تو است و پسر پدر و مادر و کوشت و خون تو است یعنی فرزند
آدم و حوا علیهما السلام میباشد که پدر و مادر فرزندان ایشانند پس تو بحقیقت بروی مالک نیستی چه او مصنوع و مخلوق خدا و نکا
و هیچ یک از جوارح و اعضاء او را تو نیافریده باشی و از بهر او تو رزق و روزی پدید نکرده هانا خدای تعالی او را بیافرید
و روزی داد و تو را در کار او کفایت نکرد و از آن پس او را باطاعت فرمان تو در اورد و تو را بروی امین کردانید و او را نزد تو بودیعه
نهاد تا هر کونه نیکی و خوبی با وی رفتار کنی در پیشکاه عدل خدای محفوظ بماند پس تو با وی بر نیکی باش چنانکه خدای با تو نیکی
فرموده و اگر در خدمت تو مکروه افتد از آنچه تو توانی بخوی بد او را محکوم دیگر بدل کن و بهوای نفس بندکان خدای را
دستخوش رنج و شکنجه مدار هانا اعلم فیها دیرها و بر انها مختصر بایات مقدس متعال ایزد ذو الجلال والجمال است مقصود
از این فرمایش این است که خدای جل جلاله ترا امیکه تو را بحسب رحمت و مشیت از مکمن غیب بعرصه وجود در اورد و با نواع
نعم که هیچ بنده در خود بودی بهره ور ساخت و تو را بفواید و منافع امتیاز بخشید و حیوانات و آفریدکان خود را باطاعت تو باز
داشته و تو هرچند بر هیچ چیز قادر نیستی در مقام تکلیف بازداشته و همه نوع اسباب برای ترقی و تکمیل تو فراهم ساخته تو یاران
جمله را فراموش ساختی و در صدد کفران نعمت و طغیان بر آمدی و خدای از این جرائم در کذشته تو را در انجرائم بکیفر نکند
بلکه با تو بترحم و احسان رفت پس بر تو واجب است که بر بندکان و آفریدکان خدای که در حباله استیلای تو در آمده اند و مایه
آسایش و جلال تو کردیده اند و خدای از بهر تو از ایشان آسایش فرموده همچنین نیکی روی چه این نیکی نیز از او است و مر تو را توفیق
و کرم تو نیز یکی از انواع آن است چه از دست نیابی واما حق [22] مادر تو بر تو آنستکه بدانی که او تو را حمل کرده و بر خویش بر کزیده
در شکم خود جا داده و بشکم اندر از هر کونه زحمت و مشقت نکاهبان کردیده بجائیکه هیچ کس حمل نمیکند هیچ کس را و از میوه دل خود
بتو خورانیده و هیچکس چنین عطائی با هیچ کس نیاورده و تو را با تمامت جوارح و اعضا خویش محافظت نموده و هیچ باک
نداشته از انکه خویش جوعان و کرسنه بماند لکن تو را طعام برساند و خود تشنه ماند و تو را سیراب کرداند و در رنج برهنکی بماند
و تو را بپوشاند و خویشتن را بتاب افتاب بکذارد و تو را بسایه بکیرد و از لذت خواب چشم بر بکیرد و از رنج بیخوابی در تاب شود تا تو را
با سایش بدارد و تو را از زمان سرما و کرما محافظت کند اما او در فرزندی جز بمعونت خدای تعالی در نیابد باشی پس این جمله جز از عهده
نیکوئیها او توانی برامد مکر بعون و توفیق خداوند یکتا وامّا حق [23] پدر تو آنستکه بدانی که وی اصل و بیخ درخت وجود تو است
و اکر وجود او نبودی تو نبودی پس هر کاه در خویشتن بدانچه نعمت و جلال نکران شوی در یابی و بدانی که انکه
از این نعمت است برای تو پس خدای را سپاس کذار و بان مقدار ستایش کن و هیچ نیروئی بجز خدای نیست مقصود از این کلام شرافت پدر
است که اکر ببینی که مراتب و مقامات بر پدر خویش فزونی کیری بهر کونه خود را بروی بر تر شماری چه هرچه هست از وست و منوع
برو جز را و وجود نعمت وجود تو بر پدر و مادر و مادر بر پدر بر حسب اشکار است
و جز ادم علیه السلام هیچکس را قدرت اینکونه مراتب نیست وامّا حق [24] فرزند تو آنستکه بدانی او از تو است یعنی از کوشت و
خون بدن تو است هر کونه خیر و شر و سعادت و شقاوت و کردار پسندیده و رفتار نکوهیده که در این جهان ناپایدار از وی پدید اید

در بیان حقوق رعایا و زیردستان

در بیان حقوق پدر و مادر و فرزند

شود بر تو اضافه کرده و بتو خوانند و رحمت و لعنتش بر تو عاید دارند و باید بدانی در ثواب اعمال و افعال او و به نیکی ادب
کردن و به پروردگار خود جل جلاله دلالت نمودن و او را بر طاعت خداوندی اماده داشتن بر تو است و مسئول وی تو خواهی بود
پس در امر او و تربیت او مانند کسی باش که خویشتن را چنان بدانکه اگر در باره او احسان کنی مثاب و اگر باسائه روی عقاب بینی مقصود
انسکه چون فرزندت از گوشت و پوست و خون و استخوان تو روئیده است بتو خوانندش و هر چه با وی کنی با خود کرده باشی و
عقاب و ثواب یعنی خویشتن را در مهم او مکلف بدان و بقدر امکان پهلو تهی مکن و بدیگران باز مگذار که این تماشی را حاصلی نیست و در هر
حالت مسئول و مؤاخذ باشی و اما حق ۲۵ برادر تو انسکه بدانی که او دست تو و قوت تو است لکن نبایستی که این
دست و قوت را در معصیت خدای بکار بری و او را از جور لشکر اسلحه و الات معاصی خداوند ارضین و سماوات بنا دی و برای
ستم زانی برافریدگان حضرت یزدانی علت و عدت شماری و اگر او را دشمنی بگزند او پدید اید چندانکه توانی از نصرتش تولی
بجوی و بقدر امکان پند و اندرزش فرو مگذار مکن پس اگر در نصیحت او فایدت یابی و پند تو در وی اثر کرد و با طاعت خدای
تعالی قیام نمود خوب و اگر نه خدای بر تو از وی گرامیتر است و هیچ نیرومی نیست مگر بخدای مقصود انسکه برادر از تو و با تو از
یک اصل و مأخذ است از نیروی دست تو و بازوی تو و نیروی تو او است پس قدر و منزلت او در این مورد معلوم میشود که در
چه پایه است و هیچکس انباز او و چون وی در شمار تو نشود و اگر به نصیحت تو تنبیه نیافت تو او را دست و نیروی مدان
بخدای تعالی نیرو و قوت جوی چه تمامت قدرتها و نیروها بجملگی از خداوند توانا است و اما حق ۲۶ انمولائی که بر تو بانعام
و اکرام رفته و از قید بندگی و عبودیت تو را باز رهانیده انسکه بدانی خواسته خود را در کار تو با نفاق رسانیده و تو را از ذلت
بندگی و خواری عبودیت و بیم عذاب و عقوبت بعزت ازادی و شرف حریت و موانست ازادگی باز رسانده و از زحمت مملوکیت
اسایش داده و بند بندگی از گردنت بر گرفته و از زندان عبودیت و سجن بندگی و اسیری و محکومیت بیرون و بر نفس خودت مالک و
مختار و برای عبادت پروردگارت بفراغ خاطر باز مساخته یعنی برای ادای مستحبات چه انکه انچه فرض و واجب است هیچ چیز
مانع و حاجب نتواند بود و باید بدانی که چنین مولای تو از تمامت مردمان در زندگی و مردگی تو بتو اولی و سزاوارتر و یاری او بر تو
واجب است که نصرت او را بنفس خویشتن فرو نگذاری و انچه او را بدان حاجت افتد از تو بجای اوری و هیچ توانائی و قوت
نیست مگر بخدای و از این کلام شرافت نظام ظاهر شود که اطاعت فرمان سید بر مولای خود بدان پایه است که عبد را در مراعات
مستحبات دینیه میل و اجازت او بایسته بود و از این راه است که فرمود چون تو را ازاد فرمود تو را به فراغت بعبادت خداوند
پروردگار روی کند و نیز از این کلام ثواب ازاد کردن معلوم میشود که تا چه مقدار و موجب چه نتایج حسنه است و اما
حق ۲۷ انمولائی که انعام کرده بر او و توفیق یافته که در حق او احسان ورزیده و از قید عبودیت او را اسوده ساخته
انسکه بدانی که خداوند تعالی مقرر فرموده است ازاد ساختن تو او را وسیلت تو در پیشگاه او و هم حجابی بر دوزخ او انش از برای تو و
اینکه ثواب تو در این امر در این سرای میراث او است اگر او را خویشاوندی نباشد یعنی اگر او بمیرد و خویشاوندی نداشته باشد و
از روی میراث بماند مخصوص تو است در ازاء ان مالی که در خرید او انفاق نمودی و از ان پس او را ازاد ساختی و در ان سرای
پاداش تو جنت است یعنی ثواب تو در ازای ازاد کردن او در سرای دنیا ان است و در اخرت بهشت است و اما حق ۲۸ انکسی که با تو
به نیکی رفته و نیکی بجای اورده انسکه او را شکر گذاری و احسانش را بخاطر باز سپاری و برای او مقالت حسنه و سخن نیک اکتساب
نمائی و از روی خلوص نیت و صفا عقیدت بدعای خیر او لب گشائی در انحالت و مقام که تو را در حضرت خدای عزوجل حاصل است و
چون چنین کنی سپاس احسان او را سر او علانیه بجای اورده باشی و نیز افزون بر این جمله اگر بر وی کاری بر پاداش احسانش توانا شدی
البته بجای اوری و اما حق ۲۹ انکسی که با نگ بانگ نماز بر میکشد انسکه بدانی که او پروردگار تو را بیاد تو میاورد و تو را بسوی مقصد
و مطلوب تو میخواند و بر قضای انچه خدای عزوجل بر تو فرض نهاده است اعانت مینماید پس تو او را سپاس بگذار که سزاوار
احسان کننده‌گان است و اما حق ۳۰ امام و پیشوای نماز تو انسکه بدانی وی در میان تو و خدای تعالی کار سفارت میگذارد
و در عوض تو در پیشگاه خداوند لب بسخن میگشاید و تو هیچ از عوض او تکلم نکنی و برای تو خدای را میخواند و تو برای او بدعا نمی
پردازی و تو را از هول و هیبت مقام و ایستادن نگاه حضرت خداوند عزوجل کفایت مینماید پس اگر در نماز و دعا و قرائت را نقص
گذاشت پرسش از او است و بر تو هیچ زیانی باز نیاید و اگر تمام و کامل بپای برد تو در ثوابش شریک باشی و در این شرکت او را بر تو
زیادت و فضیلت نباشد پس امام نماز نفس خود را بنفس خویش نگاهبان و نماز تو را به نماز خود وقایت کرده و بر تو است که او را
بر مقدار این کار و کردار سپاس گذاری و حق ۳۱ انکس که مجالست تو در میگذارد انسکه با وی از در نرمی و لطف روی و در مکالمت
از روی اقتصاد و نصفت باشی یعنی متکلم وحده نباشی و در گفتن بروی فزونی نجوئی و در سخن راندن خاطرش را رنجه نسازی و از ان
مجلس که با هم جلوس نموده اید بدون اجازت او برپای نشوی لکن انکس که برای تو جلوس مینماید تو را اذن رخصت او بر پای شود و بر تو
است که لغزشهای او را نادیده انگاری و نیکوئیهای او را محفوظ بداری و جز بخیر و خوبی او چیزی بگوش نرسانی و اما حق ۳۲
همسایه تو انسکه ... او را در حفظ الغیب او را بر خود واجب شماری و چون حاضر باشد در اکرام او سعی

در حقوق بعضی از اعضا و بعضی از افعال

در حقوق معلم و متعلم و ملت نماز ...

وکوشش فرما و چون سهی بروی فرود آید او را یاد نمائی و هرگز بعورت پوشیده او و ناموس او چشم بر مدوزی و اگر مکر داری ناستوده از وی بر خوردی بروی مستور کردانی و اگر بدانی شنوای پند و اندرز تو میشود با آنچه و آنحالت و مقام که ما بین تو و او حاصل است او را نصیحت کن و اگر وچون روزگار بروی دشوار و زمانه بروی ناهموار با همتی سخت او را بپا دار آید از جای کار او چشم نپوشی و او را بخویشتن باز نگذاری و اگر بر لغزش و عثرتی بروی بگذری از وی فرو گذاری و بر گناه او بخشایش آوری و با وی بمعاشرتی کریم و مصاحبتی ستوده و سلوکی خجسته روزگار بگذاری و هیچ قوتی و نیروی جز بخدای نیست و اما حق ۳۴ صاحب و رفیق تو آنستکه با وی از در تفضل و احسان و انصاف روی و او را بر حسب امکان اکرام نمائی و چندانکه توانی در رعایت بکوش و او را اجلال مگذار تا در مکرمت بر تو سبقت کیرد یعنی همیشه مراقب باش که تو بروی پیشی جوئی و اگر وی سبقت نمود او را مکافات کن و همان طور بکن او با تو بمکرمت رفت تو نیز با وی بمکرمت بکوش و اگر بمعصیت کار سپارد او را از زواجر پند و موعظه و قوارع اندرز و نصیحت منزجر و کوفته خاطر دار و بروی مایهٔ رحمت و آسایش باش نه آیت زحمت و فرسایش و هیچ نیروی نیست مگر بخدای و اما حق ۳۵ شریک تو آنستکه اگر غایب باشد آنچه باید بروی بجای آوری و او را کفایت کنی و اگر حاضر باشد با وی از در رعایت باش و بیرون از حکم و فرمان او بحکم و فرمانی لب مگشای و بدون آنکه با وی مناظرت کنی رای او را باز مجی برای و رویت خویش کار بر اساس مباد و مال او را نگاه داری و در امور خواه آنچه مر او را عزت باشد یا خواری و اهانت با وی بخیانت مرو چه خدای را دست قدرت و برکت در میان دو تن شریک در آنست مادامیکه با هم خیانت نورزند و هیچ نیروئی نیست جز بخدای عز و جل و اما حق ۳۶ مال و خواسته تو آنستکه جز از راه حلال بدست نیاوری و جز در کار روا انفاق نکنی و هر کس که بسپاس احسان تو زبان نگشاید بر خویش بر گزیده و مختار مدار و به نیروی خواسته و مال طاعت پروردگار خویش کار کن و در انفاق اموال بخل مورز چه در این کردار جز حسرت و ندامت بذخیره بر نداری و نیست نیروئی و قوتی مگر بخدای متعال و اما حق ۳۷ آنکس که از تو وام خواه است و در طلب وام خود ملیا شد آنستکه اگر تو دارا و بوسعت باشی قرضه که از وی بگردن داری بدو عطا کنی چه آنکه اگر حقش را بتأخیر افکنی بعصیان زننده باشی و اگر که روزگار معیشت تو بر تنگی و عسرت باشد و ادای قرض او را با عطاء مال نتوانی باری بحسن مقال کوش و خاطر او را بسخن خویش و لطف و بیان خوش خوش دار و در راضی از خود باز گردان و اما حق ۳۸ خلیط یعنی آنکس که با تو آمیزش میکند آنست آنستکه او را بر خود مغرور نیاوری و با او براستی و خیانت نروی و در شخویش فریب و خدیعت بکار نبری و از خدای عز و جل در کار او بپرهیزی و حق ۳۹ آن خصم که در چیزی بر تو مدعی میشود و بسبب ادعاء با تو بخصومت می رود و بمطالبه حق خویش میکوشد آنستکه اگر آنچه ادعاء بر تو مینماید از روی حق و راستی است تو خود بر دعوی او بر تو بشهادت باشی و در ایفای حق او اقدام نمائی و بروی ستم نرانی و حق او را ادا فرمائی و اگر باطل است با وی برفق و مدارا و ملایمت باشی و جز برفق و مدارا در امر او قدم نگذاری و خدای را در کار او بخشم نیاوری و هیچ نیروئی و قوتی نیست مگر بخدای عز و جل و حق ۴۰ آن خصم که تو با وی بمخاصمت میروی و در چیزی بر وی مدعی هستی آنستکه اگر در ادعای خودت صادقی و ذیحق میباشی با وی بطور خوش و جمیل سخن گذاری و اگر سخنی بحق باشد منکر نشوی و اگر در آنچه بروی ادعا میکنی بر باطل باشی با وی از حضرت باری بپرهیزی و از آن کردار بتوبت و انابت باشی و آن دعوی را فرو گذاری و حق ۴۱ آنکس که در امری با تو کار بشور و شوری میافکند آنستکه اگر در مهتم او توانی رای و تدبیری نیکو بکار بری و او را بآن امر اشارت کنی و اگر تو را آنگونه رای در کار نیست بآنکس که صاحب رای باشد بصواب است ارشاد کنی مقصود آنستکه محض اظهار علم و رای وجود نمائی با غار آنادانی به بعضی آراء و تدابیر ناصواب او را بچاره برنج و عذاب میفکنی و روزگار خویش را آشفته و پریشان نیاوری چه در دنیا و چه در آخرت مایه زیان و خسارت است زیرا که آنکس با آنکه نخست از معایب تدبیر و عدم دانش و بینش تو با خبر میشود و در تو بفساد عملت میرود با آن پس که بتدبیر تو کار کرده و زیان آن کردار دیده همیشه این خسران از تو داند و در میان مردم جهان تو را بسوء تدبیر و آشفتگی رای و رویت شهرت دهد و در آن سرای نیز مسئول کردی تا چرا با وی بامانت رفتار نکردی تا اگر بدانش خویش اعتماد نداشتی پس از چه باندیشه خود او را بر اندی و حق ۴۲ آنکس که در مشاورت با تو با امری اشارت کرده آنستکه اگر در آنچه رای و تدبیر او برد بصواب نرود او را آلوده تهمت نکردانی و در حقش بسوء ظن نروی و اگر مورد افتاد خدای عز و جل را شکر گذاری مقصود آنستکه آراء و تدابیر کسان بجمله یکسان نیست و اگر تو دیدی بیکدیگر تا نرفتی پس اگر با هم توافق نجوئید نبایست آن شخص را بغرض متهم سازی و چنان نباید دانستکه این تدبیر ناصواب را و این اندیشه باژگون را بعمد بیفکند تا غرض و عداوتی بکار آورد و تو هنده در مهلکه ستیز و دفاع بر آمد بلکه باید او را بغرض دانست و تدبیر شرا در آن مهم مفید شمرد و در حقیقت بیشتر عداوتها و کینه های دیرین را از چشمه سار سوء ظن دانش و نیز او شر است و از این است که میفرمایند افعال مسلمانان را حمل بر صحت بایست نمود و العالم

در بیان حقوق صاحب و رفیق و شریک

در بیان حقوق [illegible] و مشورت کنندگان

وحق ۴۳ انکس که از تو در طلب نصیحت باشد انستکه باوی از طریق رحمت و رفق باشی و بملایمت او را نصیحت فرمائی و
حق ۴۴ انکس که تو را نصیحت مینماید انست که یکباره در حضرتش فروتن و بفرمانش نرم کردن و سخنانش را بگوش
هوش شنوا باشی پس اگر در انچه با تو بر نصیحت گفت بصواب رفت خدای عز و جل را بر این نعمت محمدت گذاری و اگر موافق
نیفتاد بروی ببخشائی و دیل او را بغبار تهمت الایش ندهی و چنان بدانی که وی در این کردار بخطا رفته است و او را بر
این خطا مواخذه نداری مگر وقتی که بر طریق اشکار و بطریقی علامات غرض و نفاق او نمودار کردد که مستحق این نسبت باشد
وچون حال بر این منوال کردید در هیچ چیز باوی در صحبت و مخالطت باش و نیز دیگر مقابلت و مخاصمت مجوی و هیچ
قوت و قدرتی جز بخدای عز و جل نیست وحق ۴۵ آنکس که بسال از تو مهتر باشد انست که بسبب فزونی سال و
اجلال بر تو قیر و احترام او بکوشی چه او قبل از تو بدولت اسلام سرافراز کردیده و بر تو تقدم دارد و نبایست که اگر
مخاصمتی در میانه پدید اید تا باید باوی بمقابلت و مواجهت بروی و پاس حرمت و حشمت او را از دست ندهی و در
سپردن راه براو پیشی نگیری و او را بجهل خویشی ندهی و اگرت جاهل خواند تا از در تحمل کاری از وی نمودار اید بر
خود بگیری و بسبب حق و حرمت اسلام او را اکرام نمائی و از این کلام معجز ارتسام چنین معلوم میشود که رعایت پیران
مخصوص بمسلمانان است نه هر پیری و شمرده روزگاری وحق ۴۶ صغیر و انکس که بسال از تو کهتر است انستکه
بروی بمهربانی و رحمت روی و اموزگاری فرمائی و از خطاهایش چشم بر گیری و بروی پوشیده داری و باوی از در
رفق و ملایمت باشی و معونت او را بسازی وحق ۴۷ انکس که سائل و خواستار است انستکه باندازه نیاز او
باوی بعطیت روند وحق ۴۸ انکس که از وی خواستار میشوند انستکه اگر چیزی ببخشد بهر چه باشد از وی
پذیرفتار شوند و شکر عطای او را بگذارند و تفضل او را بشناسند یعنی یاد دیده شمارند و اگر چیزی عطا نکرد
عذر او را پذیرفتار کردند وحق ۴۹ انکس که بسبب او خدای را سپاس گذار شدی انستکه از نخست خدای را شکر
فرستی و سپس او را ستودن گیری وحق ۵۰ انکس که با تو باساءت و بدی رود انستکه باوی بعفو و بخشش کار
کنی و اگر بدانی که این گذشتن موجب زیان است یعنی وی بر ظلم و ستم و ستیز خود میافزاید در طلب نصرت برائی چه
خدای عز و جل میفرماید برای انکسانیکه ستم دیدند و باوی طلب کنند راه چون و چرائی نیست وحق همکیشان تو انستکه
با ایشان بنیکی و رحمت بروی و بدان ایشان را بملایمت باشی و با انها طریق الفت جوئی و همواره در صدد اصلاح
حال انها باشی و نیکویان ایشان را سپاس گذاری و بقلع اذیت و ازار از انها باز داری و انچه بر خویشتن دوست میداری
برای ایشان دوست بداری و هر چه بر خویشتن نکوهیده داری ایشان را نیز پسندیده نداری و سالخوردکان ایشان
را بمنزلت پدر خویش و جوانان ایشان را در مقام برادر و خورد سالان ایشان را بمرتبت فرزندان خود بشمار اوری وحق
انکس که اهل ذمه و خارج از ملت است انستکه انچه را که خدای از ایشان پذیرفتار است پذیرنده باشی و چندانکه ایشان
در این عهد که با خدای عز و جل بر نهاده اند وفا کننده باشند بر انها بظلم و ستم نروی و هیچ نیروی نیست مگر بخدای
و این اشارت برای انستکه خدا و رسول خدا بان میزان که شایستهٔ اهل ذمت است برای انها مقرر فرموده اند تا اسباب
تنفر و انزجار خاطر و عدم رغبت ایشان بملت اسلام نشود پس اگر در انچه حکیم علی الاطلاق مقرر فرموده تجاوز شود
موجب تنفر و مزید عناد و شد کینه ورزی ایشان بمسلمانی و مسلمانان شود تا اینکه بنیان دین اسلام و تفوق بر سایر
ادیان باز دیاد اداب ستوده و شیم پسندیده و اخلاق حمیده و اوصاف سعیده و کمال مواسات و مساوات و رفق و مدارا
و سهولت و سلامت است و اینکه در این مواعظ شریفه پایان هر موعظه را بکلمهٔ مبارکهٔ لا حول و لا قوة الا بالله زینت فرموده
است نکتهٔ بدیع و لطیفه ایست شامل استکه ایشان که محض رحمت افریدگار از ما چیزی و نسبتی بان مقام و رتبت نایل شده اند
که محل خطاب و عقاب و ثواب و امر و نهی و خطر و اثر باشید هر چه هست همه را بمیزوی و بدرگاه بدانید و بر خود بالیدن و
نازیدن مگیرید که ما چنین و چنان هستیم و چنین توانیم و از ما چنین و چنان میخواهند و منشاء خیر و احسان و ضرر
و زیان و فرایش و نقصان هستیم بلکه این نیز موهبتی است از خداوند منان که باین وسایل و وسایط همی خواهد شما را دارای
رتبت و مقام و سعادت و سلامت کرداند و گرنه شما چیستید و از شما چه ساخته و پرداخته اید و جز خدای تعالی قوت و قدرت
در کدام کس تواند بود همانا خدای تعالی بدست قدرت و مشیت خود تو را بیافرید و خواستهٔ جهان بدست تو افکند و
دیگری چون تو را بتو نیازمند ساخت تا از انچه خود بتو عطا فرموده به بندهٔ او عطا کنی و باین وسیله کسب منزلت و مقام
نمائی تعالی الله علوا کبیرا کبیرا و صلی الله علی نبینا و اله تسلیما کثیرا کثیرا معلوم باد که در کتاب تحف العقول این حدیث مبارک با
شرح و بسطی دیگر مسطور است چون در تحریر این حدیث باین سبک منفرد است لهذا انچه در امالی و خصال مرقوم است مختار و مسطور کردید
این ناچیز کوید که ما در اینجا از نقل اصل حدیث شریف صرف نظر نموده و بمجمل اختصار بر عین کلمات و بیانات که صاحب ناسخ در ترجمه اینجا مرقوم فرموده اکتفا

در بیان بعضی حقوق و اصناف عشر

در آخر فصل بیان نکته عجیبی فائده

جواهر کلمات — در ترجمهٔ قرانیه — للعزلة ملازمات

قال الله تعالی واعتزلکم وما تدعون من دون الله الآیة یعنی حضرت ابراهیم بقوم خود فرمود که عزلت میکنم از شما و از آنچه میخوانید و عبادت و پرستش مینمائید شما از غیر خدای تعالی و در معنی عزلت چنین گفته شده است که عزلت عبارت است از اجتناب و احتراز از معاشرت و مخالطت با خلق و منقطع شدن از اغیار و اصل عزلت معزول کردانیدن حواس است از تصرف در محسوسات که هر محبت که بروح میرسد بواسطهٔ آنها و صفات نفس است که از روزنهٔ حواس در میاید و روح را تیره می سازد و اورا از اعلی علیین قربت باسفل السافلین طبیعت می اندازد پس سالکان راه حق را از عزلت و خلوت چاره نباشد تا آنکه بدان سبب از ظلمات طبیعت نجات یافته و حواس را معزول کردانند از ادراک محسوسات که او را معزول کردنیده اند از مشاهدهٔ غیبیات و این بمنزلهٔ پرهیز است مر بیماران را که والحمیة رأس کل دواء پرهیز به از دواست بیماران را ۞

شعر دوری دید دیوار کن تنها نشین — وز وجود خویش هم خلوت گزین

فرجه بگزید هر کو عاقل است — زانکه در خلوت صفاهای دل است

ظلمت چه به که ظلمتهای خلق — سر نزد آنکس که گیرد پای خلق

آدمی خوار ند اغلب مردمان — از سلام علیکشان بنود امان

پس هر کس که بمقام انس رسید طالب عزلت و خلوت میکردد و دوری از مردم را میخواهد زیرا که مصاحبت با مردمان دل او را از توجه تام بخدا مشغول میسازد **ذخیرهٔ خبریه** بدانکه کوشه نشینی و عزلت و قطع مراوده نمودن از اصناف رعیت از اوصاف حسنه و صفات مستحسنه است و از نفائس صفات و اخلاق و مال الاخره مستلزم انس بذکر داور خلاق است لذا از ارباب وحی و عصمت و ینابیع علم و حکمت اخبار بسیار و احادیث بیشمار در ترغیب باین صفت فضیلت شعار عز صدور و اصدار یافته است از جمله علامه مجلسی ره در بحار الانوار از امالی شیخ صدوق علیه الرحمة و ایشان باسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن بزرگوار فرمود که خدای تبارک و تعالی وحی فرمود بیکی از انبیاء بنی اسرائیل که اگر دوست داری که فردای قیامت ملاقات نمائی مرا در حظیرهٔ قدس پس بوده باش در دنیا تنها و غریب و مهموم و محزون و متوحش از مردمان بمثل مرغی که به تنهائی طیران مینماید در بیابان خشک و خالی و غذای او از دونه های بالای درختان و شراب او از آب چشمه سارها است و چون شب شود تنها در گوشهٔ ماوی گیرد و با طیور و پرندگان دیگر منزل نگیرد انس خود را با خدای خود قرار دهد و از مرغان دیگر دور و مهجور بوده باشد و ایضاً در امالی صدوق باسناد خود از حضرت صادق ع روایت نموده که فرمود اگر قدرت داشته باشید که خود را بمردمان نشناسانید چنین کنید و باکی بر تو نیست اینکه بوده باشی در نزد خلایق مذموم در وقتی که در نزد خالق ممدوح باشی و در نهج البلاغه است که امیر المؤمنین ع فرموده اند خوشا بحال کسی که ملازم خانهٔ خود بوده باشد یعنی از خانه بیرون نیاید و با مردم مراوده و معاشرت نکند و بخوردن قوت خود را مشغول باشد بعبادت پروردگار خود و گریه نماید بر خطایای خود پس میباشد چنین شخصی از نفس خود در شغل و مردم از او در راحت و در بحار از دعوات راوندی نقل فرموده که حضرت باقر ع فرمود در زمان حضرت رسول ص مردی صحیفهٔ را یافته و خدمت آن بزرگوار آورد پس حضرت فرمود منادی ندا کند که مردم از برای نماز جماعت حاضر شوند پس نماند هیچ مرد و زنی که در مدینه بودند مگر آنکه حاضر شدند پس آنحضرت بالای منبر رفته و آن صحیفه را از برای حاضرین قرائت فرمود و آن مکتوبی بود از یوشع بن نون وصی حضرت موسی ع و در آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم ان ربکم بکم لرؤف رحیم الا ان خیر عباد الله التقی الخفی و ان شر عباد الله المشار الیه بالاصابع و ترجمهٔ این کلمات بفارسی چنین است که بنام خداوند بسیار بخشایندهٔ مهربان بدرستیکه پروردگار شما رؤف و مهربان است آگاه باشید که بهترین بندگان خدا بنده ایست که پرهیزکار و نیکو و مستور از اهل روزگار است و بدترین بندگان خدا بندهٔ است که در معروفیت و اشتهار انگشت نمای اهل هر شهر و دیار باشد و ابن فهد حلی ره در کتاب عدة الداعی از حضرت امام موسی علیه السلام روایت نموده که بجناب هشام بن حکم فرمود که ای هشام صبر نمودن بر تنهائی علامت قوت عقل انسان است پس کسیکه عاقل است از جانب خدا از اهل دنیا و رغبت کنندگان در دنیا عزلت کننده است و رغبت کننده است در چیزیکه در نزد خدا است و می باشد خدا وند انیس او در وحشت و صاحب او و رفیق او در وحدت و بی نیازی او در فقر و فاقه و عزیز کنندهٔ او بلا قبیله و عشیره و از حضرت رسول ص مروی است که فرمود بهترین مردمان مؤمنی است که بجان و مال خود در راه خدا جهاد نماید و بعد از آن مردی است که در بیشهٔ از بیشهها کوشه نشینی اختیار کند و از راه از آنحضرت پرسیدند فرمود در خانهٔ خود بنشیند و دین خود را نگاه دارد و بر گناه خود گریه کنید و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند که روزگار فاسد شد و احوال برادران دگرگون شد و اطمینان خاطر هیز شد و فرمود که کم کن آشنایان و شناسندگان خود را و بیگانه شو از آنهائیکه می شناسی و نیز از آنحضرت منقول است که فرمود کوشه نشین در حصن خدا متحصن است و در حفظ و حمایت او محفوظ است پس خوشا بحال او اگر در ظاهر و باطن از همه کس جدا و بیگانه باشد و در اثنا و نیز ترغیب براین صفت بسیار شده چنانچه حضرت عیسی بن مریم فرموده زبان خود را نگاه دار از برای تعمیر دل خود و در

خانه خود نشستن و بگریز از ریاکاری و فضول معاش و گریه کن بر گناهان خود و فرار کن از مردم همچنانکه از شیر واقعی فرار میکنی بدرستیکه پیش از این مردم دوا بودند و حالا مرض و درد اند و ربیع بن خثیم گوید که اگر توانی در موضعی باشی که تو کسی را نشناسی و کسی هم ترا نشناسد چنان کن و باید دانستکه از بعضی از علماء ظاهر میشود که مخالطت و مراوده با مردم و امداد و شداد با ایشان از عزلت و انزوا افضل و بهتر است و آن نیز بجهة اخباریست که علی الظاهر دلالت بر آن میکنند مثل آنچه از حضرت رسول رسیده است که مؤمن با مردم الفت میگیرد و مردم با او الفت میگیرند و خیری نیست در کسی که الفت با مردم نمیگیرد و فرمود که حذر کنید از بیشه ها و کوهستانها و با مردم بنشینید و در مساجد حاضر شوید و همچنین اخبار دیگر وارد شده است در مذمت مهاجرت و دوری از اخوان و خبر دیگر ابن میثم در شرح نهج البلاغه روایت نموده است از آنحضرت که فرموده است هر که مفارقت نماید از جماعت بقدر یک وجب بر تحقیق که برداشته شود ربقه اسلام از گردن او و خبر دیگر آن بزرگوار نهی فرمود از آنکه کسی بکوه رفته بود و مشغول عبادت بود و عیالش او را خدمت آنجناب آوردند پس آنحضرت او را از این کار منع فرمود و باو گفت بدرستیکه صبر نمودن مرد مسلمان در بعضی از مواطن جهاد یکبار بهتر است از برای او از عبادت چهل سال و غیر اینها از اخبار دیگر در ثواب معاشرت و مراوده و مخالطت با مردم وارد شده و همچنین نظر به فوائد و ثمراتیکه مترتب بر مخالطت و معاشرت میباشد مثل تعلیم و تعلم و کسب مسائل دینیه و تحصیل اخلاق حسنه از متصفین بآنها و مثل استماع مواعظ و نصایح و ادراک ثواب حضور جمعه و جماعت و تشییع جنازه و عیادت مرضی و زیارت برادران و قضاء حوائج محتاجان و رفع ظلم از مظلومان و شاد کردن دلهای مؤمنان و ایصال نفع بمسلمانان و تحصیل معیشت اهل و عیال و خلاصی از نظر داشتن بدست مردمان و ثواب تحمل ایذاء و اذیت از مردمان و رسیدن بثواب تواضع و فروتنی و امثال اینها **عقیق شفاف فی دفع الاختلاف**

بدانکه رفع اختلاف و جمع ما بین این دو طایفه از اخبار مبتنی بر مقدمه است که نافع است در این مقام و مقامات بسیار دیگر و آن اینست که باید دانستکه مثل انبیاء و اولیاء و نواب ایشان مثل اطبا و معالجین است یعنی چنانچه اطبا علاج اجسام و ابدان مینمایند بانواع ادویه و علاجات تا که باقی بمانند بر صحت خود یا رجوع نمایند بسوی صحت و عافیت اگر ایشانرا مرضی عارض شده باشد همچنین انبیا و نایب منابان ایشان اطباء نفوس و ارواح اند و مبعوث شده اند از برای علاج آنها از امراض نفسانیه مانند مرض جهل و سایر صفات رذیله و چنانچه اطبا بانواع ادویه امراض بدنیه را معالجه مینمایند همچنین این اطباء نفوس و ارواح امراض نفسانیه و روحیه را بانواع کلام از آداب و مواعظ و نواهی و زواجر و اوامر و بیان ثواب و عقاب و خواص ذاتیه اخلاق و صفات و افعال معالجه مینمایند و چنانچه از برای اطباء ابدان در مقام معالجه کلمات مطلقه است که اطلاق آنها اطلاقی و در جمیع اوقات و نسبت بامرض تمام مرضی اراده نمادند مثل اینکه میگویند سرکنگبین رافع صفراء است ولی مقصود آنها از این کلام و معالجه آنها در زمان و امزجه نیست بالبداهه بلکه مرادشان در بعضی اوقات و نسبت به بعضی امزجه است همچنین در کلمات اطباء نفوس هم امثال آنی است که آنها را باطلاقهما اللتالی و فی جمیع الاوقات والنفوس اراده نمادند مثل اینکه میفرمایند عزلت مثلاً نیکو است و از این کلام اراده نمادند که عزلت نیکو است از برای هر کس که باشد و چنانچه اطباء ابدان گاهی دوائی را از برای مریضی تجویز میکنند و شفاء او را در خوردن آن میدانند و امر میکنند او را بخوردن آن دواء و همان دوا را از برای مریض دیگر سم قاتل میدانند و او را منع میکنند از خوردن آن همچنین انبیاء که اطباء نفوس اند و نایب منابان ایشان هم بعضی از افعال و اخلاق و حالات را از برای بعضی از نفوس نافع میدانند پس از برای آنها تجویز آن امور نموده و اقتصار بر آن مینمایند و گاهی همانها را از برای بعضی دیگر مهلکات دانسته پس امر میفرمایند بضد آنها و پس از فهم این مقدمه باید دانستکه اطلاقات مدح و ذم عزلت و مخالطت و مراودت واقعاً باطلاق خود باقی نیست و منصرفند باوقات و اشخاص پس از برای شخص جاهل که هیچ چیز از اصول و فروع خود را یاد نگرفته و از علم اخلاق چیزی بگوشش نخورده و فرق میان خوب و بد نکرده و میتواند که اینها را از مخالطت با علماء و نیکان و اخیار و ابرار فرا گیرد چگونه میتوان گفت که عزلت و انزوا و گوشه نشینی بهتر است و حال آنکه از برای چنین شخصی عزلت سم قاتل است و باعث هلاکت او است و اما از برای کسی که واجبات و ضروریات علم و عمل خود را خود را یاد گرفته و بمرتبه ابتهاج رسیده و لذت طاعت و مناجات با حضرت پروردگار را خود را یافته و بجهت قناعت و اندک مایه از احتیاج بمردم در امر معاش فارغ گشته و بر امداد و شداد و با خلق فایده دینیه مرتب نگردد و با مظنه مفاسد در آن باشد و از نیت خود در اعمال و حصول مبطلات عمل مطمئن نباشد چگونه میتوان گفت که از برای چنین کسی مراوده و امداد و شداد و معاشرت با مردم از انزوا و گوشه نشینی بهتر است پس حق آنستکه افضل بودن عزلت یا الفت نسبت باشخاص و احوال و ازمان تفاوت میکند و باید هر شخصی نظر بحال خود کند و برفیق و هم نشین خود و بر نیت خود نظر نماید از عزلت و مراودت و بر آنچه که بر اینها مترتب میگردد از فوائد و مفاسد و آنها را با یکدیگر موازنه نماید و بنا باشد که از برای بعضی گوشه گیری و عزلت تام و کناره نمودن از همه خلق افضل باشد و از برای بعضی دیگر میانه روی و دوری از بعضی و مخالطت و الفت با بعضی افضل باشد و از برای بعضی هم مراوده و امداد و شداد و الفت تامه با همه کس افضل باشد و بالجمله کسی که از نفس خود مطمئن نباشد که مخالطت با مردم او را فاسد

در بیان تفضیل انس و حکمت عزلت

نساند و از امدوشد با ایشان اخلاق ردیه و صفات رذیله از برای او بهم نرسد البته خلوت و تنهائی از برای او افضل است بلکه هر کس که از قدر ضروری از کسب علم و عمل خود فارغ شود لامحاله ابتداء خلوت و تنهائی از جهت او افضل است تا انکه نفس خود را در خلوت باخلاق حسنه بیارایند و از مفاسد اختلاط با مردم ایمن شود و بعد از ان اگر در اختلاط با ایشان فائده بد بیند پس اختلاط کند و هم چنین کسی که بمقام انس با پروردگار رسید و مرتبهٔ استغراق از برای او حاصل شد ولی هنوز نفس او بمقامی نرسیده که با وجود مخالطت با مردم انس و استغراق را از دست ندهد و امدوشد با مردم مانع او نشود باز خلوت و تنهائی برای او افضل است زیرا که از فواید مخالطت با مردم هیچ فائده نیست که با این حال انس و مقام استغراق برابری کند و از این جهت بود که بسیاری از اولیاء خدا کنج خلوت را گزیده و در خود بروی خلق بستند و بواسطهٔ اشنائی با یک نفر رشتهٔ الفت را از همه کس بریده اند از اویس قرنی ماثور است که گفته احدی را نیافتم که پروردگار خود را بشناسد و با غیر او انس گیرد پس کسی که از برای او میسر باشد که بدوام یاد خدا انس با و را تحصیل کند و بمواظبت در اثار صنع او معرفت خود را از دیاد نماید تنهائی و عزلت از برای او بسیار بهتر است از جمیع فوائد منافعی که از ارادت و معاشرت با خلق حاصل میشود زیرا که فائدهٔ همهٔ عبادات و منتهی تمام مجاهدات این است که عبد در ساحت قدس ربوبیت اشنائی و محبت پیدا نماید و انسانی با انس بخدا و معرفت او از دنیا بیرون رود و محبت و اشنائی با خدا حاصل نشود مگر با انس بخدا و انس هم پیدا نمی شود مگر بفکر در اثار صنع او و شرط فکر هم اطمینان خاطر و فراغت قلب است و انما هو موقوف الا بر تنهائی و عزلت و گوشه نشینی و انزوا و فرار از مردم دیو صفت چو نان طبیعت و اجتناب نمودن از مصاحبت ناس کالنسناس **نظم** در ره معرفت برکسانی است باز که در رها است بروی ایشان فراز از این دیو مردم که دیو و دد اند حذر کن که هم صحبتان بد اند **و اگر** گفته شود که منافاتی نیست میان اختلاط و معاشرت با خلق و انس بخدا زیرا که پیغمبران و اوصیاء ایشان با وجود استغراق از شهود و غوامض با خدا و ندخود مخلوط با مردمان و معاشر با ایشان بودند **جوابش** انکه هر کسی استعداد و توانائی جمع میان این اختلاط ظاهری با مردم و اقبال باطنی با خدا را ندارد و همه کس صاحب جنبهٔ بلی الخلق و بلی الرب نمی باشند بجهت انکه در اقدام نمودن بلوازم یکی از این دو جنبهٔ دیگر سالم بماند بلکه این مقام منحصر است بکسانیکه صاحب قوهٔ نبوت و ولایت اند و هر ضعیف النفسی را نمیرسد که طمع نماید و ارزو کند وصول با این مرتبه را و چه نیکو گفته است شاعر **نظم** رخت مسیحا نکشد هر خری محرم دو او نشود هر سری فیروزه نه همشو مهره نه بالجمله در عزلت از خلق و گوشه نشینی فوائد و ثمرات بسیار است **اول** فراغت ذکر و فکر که بزرگترین عبادات ذکر و فکر است در عجایب صنع حق تعالی و در ملکوت اسمان و زمین و شناختن اسرار حق تعالی در دنیا و اخرت بلکه بزرگترین ان انسکه هکی خود را بذکر حق تعالی دهد تا از هر چه جز او است بیخبر شود و از خود نیز بی خبر ماند و جز حق تعالی هیچ نماند و این جز بعزلت و خلوت را است نیاید زیرا که هر چه جز حق تعالی است شاغل بود از حق تعالی خاصه کسی را که ان قوه ندارد که در میان خلق با حق بود و بی خلق بود چون حضرات انبیاء علیهم السلام و از این جهت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ابتدای کار خویش عزلت گرفت و بکوه حرا شد و از خلق ببرید تا انگاه که نور نبوت او قوت گرفت و بان درجه رسید که تن با خلق بود و دل با حق و میفرمود که دوست حق تعالی جای هیچ دوستی دیگر نگذاشت و مردمان می پنداشتند که او را با هر کسی دوستی است و عجب نیست که اولیاء نیز باین درجه رسند **دوم** انکه بسبب عزلت از بسیاری معصیت برهد و چهار معصیت است که در مخالطت هر کسی از ان نرهد یکی غیبت کردن یا شنیدن ان و در ان هلاک دین است دیگر امر بمعروف و نهی از منکر که اگر خاموش باشد فاسق و عاصی گردد و اگر انکار کند در بسیاری وحشت و خصومت افتد سوم ریا و نفاق است که در مخالطت لازم اید چه اگر با خلق مدارا کند در ریا افتد و اگر مدارا نکند او را برنجانند و هر گاه با دو دشمن سخن گوید و با هر یک موافقت کند دو روئی بود و اگر نکند از دشمنی ایشان خلاص نیابد و کمترین ان باشد که هر که را ببیند گوید ارزومندم بملاقات و غالب ان بود که دروغ گوید و اگر مثل این نگوید متوحش شوند و کمترین ان باشد که از هر کس می پرسد که چگونه و چون است چگونه اند و بیاطن از اندوه ایشان فارغ است و این محض نفاق است **ابن** مسعود گوید که بسیار کس بود که از خانه بیرون رود و با کسی کاری دارد و چندان انکس را بنفاق ثنا گوید که دین خود بر سران بنهد و باز بخانه برگردد حاجت روا ناشده و حق تعالی بخشم اورده بزرگی در جائی نشسته بود یکی نزد او رفت ان بزرگ پرسید که بچه امدی گفت از برای اسایش و موانست بدیدار امدم گفت بخدای که این بوحشت نزدیک تر است نیامدی مگر از برای انکه تو مرا مردی کنی بدروغ و من ترا و تو دروغی بر من ببافی و من یکی بر تو و ترا از اینجا باز کرده منافق و من بر خیزم هم چنین از این باب است که پیشینیان چون یکدیگر را میدیدند از حال دنیا نمی پرسیدند از حال دین سؤال میکردند حاتم اصم از یکی پرسید چگونه گفت بسلامت و عافیت حاتم گفت سلامت بعد از ان بود که بر صراط بگذری و عافیت انوقت بود که در بهشت روی و چون از حضرت عیسی علیه السلام پرسیدند چگونه میفرمود که انچه سود من در ان است بدست من نیست و انچه زیان من در ان است بر ان که انرا از خود دفع کنم قادر نیستم و من بنده کرده کار و کار من بدست دیگری است پس هیچ درویش از من درویش تر و بیچاره تر نیست ابو الدرداء را گفتند چگونه گفت اگر از

در بیان ثمرات عزلت و آفات مخالطت با مردم

اگر از دوزخ ایمن شوم و اویس قرنی را گفتند که چگونه گفت چگونه باشد کسی که بامداد نداند که شبانگاه خواهد زیست یا نه و شبانگاه نداند که بامداد خواهد زیست یا نه مالک دینار را گفتند که چگونه گفت چگونه باشد کسی که عمرش میکاهد و گناهش می افزاید حکیمی را گفتند چگونه گفت در نعمت خدای تعالی را میخورم و فرمان دشمن وی ابلیس را میبرم دیگری را گفتند که چگونه گفت چگونه است حال کسی که هر روز یک منزل با خرت نزدیک شود و یکی را در وقت مرگ پرسیدند که چگونه گفت چگونه است حال کسی که سفری دراز میرود بی زاد و توشه و بگوری تاریک میرود بی مونس و نزد پادشاهی عادل میرود بی حجت دیگری را گفتند چگونه گفت چگونه بود حال کسی که اجل باید بمیرد و او را برانگیزانند و حساب خواهند و ابن سیرین ... گفت چگونه باشد حال کسی که پانصد درم وام دارد و عیالی دارد و هیچ چیز ندارد ابن سیرین بخانه رفت و هزار درم آورد و بوی داد و گفت پانصد درم نفقه عیال کن و پانصد درم بوام خود ده و عهد کردم که دیگر هیچ کس را نگویم چگونه و این بجهت آن کرد که ترسید که از حال وی نداند و روا نکند در پرسیدن منافق باشد و بزرگان گفته اند که کسانی دیده ایم که هرگز یکدیگر را سلام نکردندی و اگر یکی دیگری حکمی میکردند هرچه داشت منع و دریغ نمیداشت و اکنون قومی اند که یکدیگر را زیادت بکنند و تا مرغ خانه بکرداری پرسند و اگر یک درم بر یکدیگر گستاخی کنند بجز منع نه بینند و این نباشد الا نفاق پس چون خلق باین صفت شده اند هر که با ایشان مخالطت کند اگر با ایشان موافقت کند در این نفاق و دروغ شریک بود و اگر مخالفت کند او را دشمن گیرند و گران جان خوانند و همه بغیبت وی مشغول شوند و دین او در سر ایشان شود و دین ایشان در سر وی معصیت عناد هر که بسبب مخالطت لازم آید ... با هر که نشینی صفت او بتو سرایت کند چنانچه تو را خبر نبود و طبع تو از طبع وی بدزدد چنانکه تو ندانی و این تخم بسیاری معصیت باشد که هر که اهل دنیا و حرص ایشان بر دنیا بیند مثل آن در وی پدید آید و هر که اهل فسق را بیند اگرچه آنرا منکر بود حرمت آن فسق بسیار بیند بر چشم وی سبک گردد و هر معصیت که بسیار دیدند انکار آن از دل بیفتد و از آن است که اگر عالمی را جامه دیبا بپوشد همه ویرا انکار کنند و باشد که این عالم همه روز بغیبت مشغول باشد و در دل هیچ کس انکار وی پیدا نشود با آنکه غیبت کردن از ابریشم پوشیدن بدتر و بلکه از زنا کردن صعب تر است و لیکن از جمله آنکه غیبت را بسیار دیده و شنیده اند قبح و زشتی آن از نظرها رفته و لهذا بر غافل است و شنیدن حال اهل غفلت خود زیان دارد چنانچه شنیدن احوال صلحا و بزرگان سود دارد و بوقت ذکر ایشان رحمت بارد چنانکه در خبر است که عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة و سبب نزول رحمت آنست که رغبت در دین بحرکت آید و رغبت بدنیا کم گردد چون کسی احوال ایشان شنود هم چنین در وقت ذکر اهل غفلت لعنت بارد که سبب لعنت غفلت و رغبت بدنیاست که ذکر ایشان سبب این بود پس دیدار ایشان عظیم تر بود و برای این فرموده است حضرت رسول صلعم که مثل همنشین بد چون آهنگر است که اگر جامه نسوزد دود در تو گیرد و مثل همنشین نیک چون عطار است که اگرچه مشک بتو ندهد بوی در تو گیرد پس بدانکه تنهائی بهتر از همنشین بد و همنشین نیک بهتر از تنهائی است چنانکه در خبر است که هر که مجالست او رغبت دنیا از تو ببرد و ترا بحق تعالی دعوت کند مخالطت با وی غنیمت بزرگ است ملازم وی باش و هر که حال او بخلاف این بود از وی دور باش خاصه از عالمی که بر دنیا حریص بود و کردار وی بگفتار راست نبود که آن زهر قاتل است و حرمت مسلمانی از دل پاک ببرد چه با خود گوید که اگر مسلمانی اصل میداشت او بآن اولی تر بود زیرا که اگر کسی طبقی لوزینه در پیش داشته باشد و بحرص تمام بخورد و فریاد کند که ای مسلمانان از این حلوا دور باشید که این زهر کشنده است هیچ کس این حرف را از او باور نکند و دلیری وی بر خوردن حجت گردد با آنکه در آن زهر نیست و بسیار کس هست که بر خوردن حرام و معصیت کردن دلیر نباشد و چون بشنود که عالمی آن میکند دلیر شود و باین سبب است که زلت عالم را حکایت کردن هم حرام است بدو سبب یکی آنکه غیبت است و دیگر آنکه مردمان دلیر گردند که آنرا حجت گیرند و باو اقتدا نمایند و شیطان نصرت او برخیزد و گوید اخر تو از فلان عالم محتشم تر و پرهیزکار تر نخواهی بود و عامی باید چون از عالمی تقصیری بیند دو چیز اندیشه کند یکی آنکه بداند که عالم اگر تقصیری کند باشد که علم او کفارت او باشد زیرا که علم شفیعی است بزرگ و عامی را اگر علم نیست چون عمل نکند بر چه اعتماد کند و دیگر آنکه بداند که دانستن عالم که خوردن مال حرام نشاید هم چون دانستن عامی است که خمر و زنا نشاید و در این بلد که خمر و زنا نشاید همه کس عالم است و خمر خوردن عامی حجت نگردد تا بان کسی دلیر شود و حرام خوردن عالم هم چنین باشد و بیشتر دلیری بر حرام کسانی کنند که ایشان بنام عالم باشند اما از حقیقت علم غافل باشند و یا آنرا که میکنند حیله و تاویلی داند که عوام فهم نکنند باید عوام باین چشم نگرند تا هلاک نشوند و مثل موسی و خضر که در قران است برای این درده اند که عامی عذر کردار عالم را فهم نکند و مقصود آنست که روزگار چنان است که در صحبت بیشتر خلق زیان است پس عزلت و زاویه گرفتن بیشتر خلق را اولی است فایده سیوم آنکه هیچ شهر الا ما شاء الله از خصومت و فتنه خالی نیست و هر که عزلت گرفت از فتنه رست و چون مخالطت در میان آید دین او در خطر افتد و از حضرت رسول صلعم روایت شده است که انگشتان بهم در افکند و فرمودند که چون مردمان را چنین بینی که بهم بر آمیزند پس در درون خانه را ملازم باش و زبان را نگاه دار و آنچه دانی میکن و آنچه ندانی می انداز و بکار خویش که خاصه تو است مشغول باش و دست از کار عامه بدار و ابن مسعود از آنحضرت صلعم روایت کرده است که فرموده که

بیان ... مخالطت ... نفاق

فایده سیم ... عزلت ... عوام

و در روزگاری بیاید بر مردمان که دین مرد سلامت نماند مگر آنکه بگریزد از جائی بجائی و از کوهی بکوهی و از سوراخی بسوراخی چون روباه که بچه‌های خود را از خلق می‌دزدد عرض کردند یا رسول الله آن زمان کی خواهد بود حضرت فرمود که چون معیشت بی‌معصیت بدست نتوان آورد آنوقت عزب بودن حلال بود گفتند یا رسول الله تو ما را بنکاح امر فرموده گفت آنوقت هلاک مرد بدست پدر و مادر او بود و اگر پدر و مادر نباشند و مرده باشند پس هلاک مرد بر دست فرزندان و زن باشد و اگر نباشند بر دست اقربای او گفتند چرا یا رسول الله فرمود او را به تنگدستی و درویشی ملامت میکنند و چیزیکه طاقت آن ندارد از وی میخواهند تا وی در هلاکت افتد و این حدیث اگرچه در عزوبت است ولی عزلت نیز از آن معلوم میشود ثمره و فایدهٔ چهارم از فواید عزلت آنکه از شر مردمان خلاصی یابد و آسوده باشد که در میان خلق باشد از رنج غیبت و گمان بد ایشان خالی نباشد و از طمعهای محال خلق خلاص شود و از آن خالی نبود که از وی چیزی ببینند که عقل ایشان بآن نرسد زبان بروی دراز کنند و اگر خواهد که بجز همه از تعزیت و تهنیت و مهمات روزگار وی همه در آن صرف شود و بکار خود نپردازد و اگر بعضی را مخصوص کند دیگران متوحش شوند و او را برنجانند و چون گوشه گرفت همه خوشنود شوند و بیکبارگی از همه برهد یکی از بزرگان بود که همیشه از گورستان و کتاب و تنها خالی نبود گفتند که چرا چنین کنی گفت که هیچ خالی را سلامت تر از تنهائی ندیدم و هیچ واعظ چون گور ندیدم و هیچ مونسی به از کتاب ندیدم ثمره و فایدهٔ پنجم از ثمرات و فواید عزلت آنکه طمع مردمان از وی بریده شود و طمع وی نیز از ایشان و از این هر دو طمع بسیاری رنج و معصیت تولد شود اما قطع مردم از او بنا بر این است که از محالات است که انسانی بتواند رضای تمام مردم را حاصل شود و همه را در متمنیات ایشان که انواع و اقسام انها لا تعد و لا تحصی است از خود راضی سازد پس اگر با بعضی مراوده و معاشرت نماید و در باره او خواهشهای ایشان با انها همراهی کند لابد موجب کله دیگران واقع میشود و نسبت آنکه از کله کذشته کم علاوتش را بر میان بندند و در صدد آزار و اذیت او برآیند و اما هرگاه همه مردم را از معاشرت خود محروم ساخت تماماً از او خوشنود و راضی باشند و غالباً در ایذاء و اذیت او نباشند و اما قطع طمع او از مردم بنا بر آنکه کسی که کثیر المراوده شد قهراً نگاهش بر زخارف دنیویه که در دست مثل خود و بالاتر از خود و یا برابر است میافتد پس از آن حرص و طمع او بحرکت آید در صدد تحصیل زخارف دنیویه بر آمده و چون این گونه از تحصیلات نوعاً مستلزم با حیله و تزویر با معصیت است لذا انسان همیشه در اذیت واقع میشود بخلاف کسیکه گوشه نشین باشد زیرا که او بواسطه معاشرت نکردن قهراً نظرش به سرخ و زرد زخارف و حطام دنیویه نمی‌افتد که حرص و طمعش بحرکت آید و دچار اذیت بسیار و ایذاء بیشمار گردد و لذا خداوند مجید در قرآن مجید به نبی خود چنین خطاب فرموده که وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا یعنی مکن ای رسول مکرم با نچیزیکه متمتع گردانیده ایم با آن جمعی از مردمان را در حالتیکه انجیر اصناف و انواع نعمت است که آن زینت و آرایش دنیا است از مطاعم و ملابس و مشمومات نصیبهای ایشان و در تفسیر منهج است که چون این آیه فرود آمد حضرت رسالت تکیه زده بود پس درست نشست و فرمود من لم یتعز بعزاء الله تقطعت نفسه حسرة علی الدنیا و من یتبع بصره ما فی ایدی الناس یطیل حزنه و لا یشفی غیظه الحدیث یعنی هر که بعزت و رحمت خدای تعالی متعزز و ارجمند نباشد بلکه خواهد که در تعزز و ارجمندی اعتصام بمخلوق نماید و عزت خدای تعالی را وسیله ارجمندی خود نکند با حسرت و ندامت از دنیا برود و هر که چشم خود را بنعمتی دارد که در دست سایر مردمان است و تمنای آن کند همیشه در غم و اندوه باشد و علت غیظ و خشم او را شفائی نرسد و هر که را مرئی نشود نعمتی که حق تعالی با و عطا فرموده باشد مگر در حال خوردن و آشامیدن خودش ناقص باشد در کردار خود و مشرف بر عذاب و عقاب باشد که آن زوال نعمت است در دنیا و معذب باشد بعقوبات جهیم و نیز آن در عقبی و نیز از آنحضرت منقول است که فرمود منکر بید در نعمت و حطام دنیای آنکس که از شما زیاده است در آن و در آن نظر کنید که در نعمت و وسعت دون از شما است چه این احری و اولی است بآنکه حقیر ننمائید نعمت خدا را بر خود و بشکر گذاردن آن قیام نمائید و از عون بن عبدالله نقل است که گفت من بودم که با اغنیا آمیزش در دنیا نمی‌شستم و همیشه محزون و غمگین بودم چه آنکه میدیدم که در بین انها لباسی است بهتر از لباس من و در نزد مردمان میدیدم مرکوبی است چابک‌تر از مرکوب من پس مجالست با انها را ترک کردم و با فقراء مجالست و معاشرت نمودم و از این غم خلاص شده و استراحت یافتم پس کسیکه گوشه نشین است باین گونه فتنه‌ها مبتلا نخواهد شد ثمره و فایدهٔ ششم از فواید عزلت آنکه از دیدن احمقان و گرانجانان و کسانیکه دیدن ایشان بر طبع مکروه باشد برهد چه آنکه حکما گفته اند که رؤیة الثقیل هی العمی الاصغر یعنی دیدن آدم ثقیل کوری کوچک است و این فایده اگرچه دنیوی است ولیکن دین نیز بان پیوسته است زیرا که چون کسی را ببیند که دیدن او را نا خوش دارد او را بدل یا بزبان غیبت کردن گیرد و چون تنها بود از این همه سالم بود ثمره و فایدهٔ هفتم آنکه در عزلت و گوشه نشینی اخلاق و اعمال و احوال و ملکات و عورات انسان در پرده و مستور باشد که عیوب شخص از فقر و غنا و غیره پوشیده باشد این خود از صفاتی است که صاحب اخلاق خداوند تعالی در فرقان حمید و قرآن مجید مدح فرموده است بقوله تعالی یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف و هیچ کس نیست که در دین و دنیا و افعال و اخلاق خالی از عیب و نقص باشد مگر ارباب عصمت و در یافته گان حضرت ربوبیت و مهما امکن بر انسان واجب است که عیوب خود را ستر نماید و پوشیده بدارد و این نمیشود مگر

(۱۴۵)

ثمره و فایدهٔ **هشتم** از ثمرات و فواید عزلت ایمن بودن از دزدی طبع است از اخلاق ردیله و ملکات ردیّهٔ مردم چه آنکه
بتجربه معلوم شده است که کسی که مخالطت و معاشرت داشته باشد با هر طایفه قهراً و قسراً از حالات و صفات و اخلاق
و ملکات آنها کسب مینماید و چون نوع مردم الا من شذّ و ندر صاحب اخلاق و صفات رذیله اند پس معاشرت نمودن با
آنها طبع او که لا ابد از شأن بر مقتضای الطبیعة سارقة دزد دزدی است خالات و صفات رذیلهٔ آنها را سرقت نموده و لباس خود
قرار میدهد و وجدانی است که هر قدر طول بکشد صحبت انسان با ارباب کبائر از ذنوب و عاملین فسق و فجور کبائر و فسق
و فجور در نزد او خوار و بیمقدار میشود و عظم آنها از نظرش میرود در مثل است که القرین بالمقارن یقتدی پس در عزلت نجات
و خلاصی از این منقصت است **الماسه حصر دیم** بدانکه از مقاصد دینی و دنیاوی بعضی است که جز از دیگران حاصل نمیشود
و جز به مخالطت راست نشود و در عزلت و انزوا فوت آنست و فوت آن آفت عزلت است و آفات عزلت شش است پس هر کس که گوشه
نشینی و انزوا اختیار نماید شش ضرر باو متوجه گردد **اوّل** باز ماندن از علم آموختن و تعلیم کردن است و بدانکه هر که آن علمی که بر او
فریضه است نیاموخته باشد او را عزلت حرام است و اگر فریضه آموخته و علوم دیگر می تواند آموخت و فهم نتواند کرد و خواهد
که عزلت گیرد برای عبادت روا باشد و اگر تواند که علوم شریعت تمام بیاموزد او را عزلت گرفتن بدون علم خسرانی عظیم بود چه آنکه
هر که پیش از علم حاصل کردن عزلت گیرد او را بیشتر اوقات بخواب و بیکاری و اندیشه‌های پراکنده ضایع کند و اگر همه روزه بعبادت
مشغول شود چون علم محکم نکرده باشد از غرور و مکر خالی نبود در عبادت و از اندیشه محال و خطا خالی نباشد در اعتقاد و خواطر که
او را در باب در شأن حق تعالی باشد که کفر است یا بدعت بود و او نداند و بالجمله عزلت علما را شاید نه عوام را چه عوام چون مریض
و برا نشاید که از مرد طبیب بگریزد که چون خود طبیبی خود کند هلاک گردد اما تعلیم کردن در جهان بزرگ است چه حضرت عیسی ع
فرموده که هر که علم بداند و بدان کار کند و دیگران را بیاموزد او را در ملکوت آسمان عظیم خوانند و تعلیم با عزلت راست نیاید پس
از عزلت اولی تر بشرط آنکه نیت آموزنده و نیت متعلم او دین بود نه طلب جاه و مال و باید که علمی تعلیم کند که در دین نافع بود و آنکه مهم
تر است مقدم دارد مثلاً چون بطهارت ابتدا کرد بگوید که طهارت جامه و بدن مختصر است و مقصود از این طهارت دیگر است
و آن طهارت چشم و گوش و زبان و دست و جملهٔ اندام‌ها است از معاصی و تفصیل آن بگوید و بفرماید تا بآن کار کند و اگر کار
نکند و علمی دیگر طلب کند مقصود او جاه و مال است و چون از این فارغ شد بگوید که مقصود از این طهارتی دیگر است و رای این
و آن طهارت دل است از دوستی دنیا و از هر چه جز حق تعالی است و حقیقت لا اله الا الله این است که او را هیچ معبودی نماند
مگر حق تعالی و هر که در بند هوای خود است فقد اتخذ الهه هواه هوای خود را بخدائی گرفته است و از حقیقت کلمه لا اله الا
الله محروم است و کستن از هوا فرض عین همه خلق است و چون شاگرد پیش از آنکه از این علم فارغ شود علم حیض و طلاق و فتوی
و خصومت طلب کند یا علم کلام و جدل و مناظره طلب کند بداند که او جاه و مال طلب میکند نه دین از وی دور باید بود که بلکه
و شر وی عظیم بود پس ملاقات او را عزلت از وی اولی تر چه هر که علمی بکسی آموزد که او را قصد دنیا بود چنان باشد که حربه بکسی
فروشد که او را قصد راه زدن باشد **یکی** از بزرگان گوید که هر که خواهد با شما صحبت کند و از شما علم آموزد در این
روزگار از ایشان حذر کنید و دور باشید که در ایشان نه مال است و نه جمال بظاهر دوست باشند و در باطن دشمن و در پیش
روی تو ثنا گویند و در غیبت دشنام تو گویند همه اهل نفاق و سخن چینی و مکر و فریب باشند غرض ایشان آن باشد
که تو را نردبان خود سازند بسوی اغراض فاسده و از آمدن خود بنزد تو منتی دانند بر تو و خواهند که عرض و جاه و مال خود
فدای ایشان سازی بعوض اینکه پیش تو آمده‌اند و توقع آن دارند که تو همهٔ حقوق ایشان و خویشان و پیوستگان ایشان
قیام کنی و سفیه ایشان باشی و با دشمنان ایشان سفاهت کنی و اگر در یکی از اینها خلاف کنی آنگاه ببینی که چه گویند در تو
و در علم تو و چگونه بدشمنی تو آشکارا شوند پس هر که تعلیم تواند کرد و از این آفات سالم تواند بود و باشد تعلیم از عزلت فاضل‌تر
بود **دوم** از ضررهای عزلت آنستکه از منفعت گرفتن و منفعت رسانیدن باز ماند اما منفعت گرفتن کسب بود که بی
مخالطه راست نیاید و هر که عیال دارد نشاید که عزلت گیرد و بکسب مشغول نشود زیرا که ضایع گذاشتن عیال از کبائر است
و اگر قدر کفایت دارد یا عیال ندارد عزلت گیرد اولی تر است و اما منفعت رسانیدن صدقه دادن بود و بحقوق مسلمانان
قیام کردن است و اگر در عزلت جز بعبادت ظاهر مشغول نخواهد بود کسب حلال و صدقه دادن او را از عزلت اولی تر است
و اما اگر در باطن راه او گشاده است بمعرفت حق تعالی و انس بمناجات او این از همهٔ صدقات فاضل‌تر است که مقصود از همهٔ
عبادات همین است **سیم** از ضررها و آفات عزلت آنستکه از مجاهدت و ریاضت که بسبب صبر کردن بر اخلاق مردمان
حاصل آید باز ماند و این فائده بزرگی است کسی را که هنوز تمام ریاضت را نیافته باشد که نیکوئی خوی اصل همهٔ عبادات است
و بی مخالطه پیدا نگردد زیرا که خوی نیکو آن بود که بر محالات خلق صبر کند پس اگر کسی ریاضت یافته است او را عزلت اولی‌تر
که مقصود از ریاضت نه آنستکه همیشه رنج کشد چنانکه مقصود از دارو نه تلخی است بلکه آنست که علت برود و چون علت
برفت همیشه خود را در تلخی دارو داشتن شرط نیست بلکه مقصود ورای ریاضت است و آن حاصل کردن انس است بذکر حق

ومقصود

ومقصود از ریاضت آنستکه هر چه تو را مشاغل است از انس پروردگار از خود دور نمائی تا بآن پردازی و بدانکه چنانکه ریاضت
کردن لابد است ریاضت کردن و تادیب دادن دیگران نیز از دیگران نیز لازم است و این با عزلت راست نیاید بلکه شیخ را از مخالطه
با مریدان چاره نباشد و عزلت او از مریدان و شاگردان نشاید ولیکن علما و شیوخ را از آفت جاه و ریا حذر باید کرد و چون
مخالطت با ایشان باین شرط بود از عزلت اولی تر است **چهارم** از ضررهای عزلت آنستکه در عزلت وسواس غلبه کند و باشد
که دل نفور گیرد از ذکر و ملال افزاید و از خو بمؤانست با مردم بر نخیزد ابن عباس گوید که اگر از وسواس نترسیدمی با مردمان
نمی نشستمی و حضرت علی ع فرماید که راحت دل از دل باز مگیرید که چون دل را بیکباره اکراه کنی نابینا شود پس باید که هر روز
یکساعت کسی باشد که بمؤانست او استراحتی باشد که آن در ثناء بیفزاید اما باید که این کسی باشد که با وی همه حدیث دین
رود و احوال خود در تقصیر در دین و در تدبیر تیسیر اسباب دین گویند و اما با اهل غفلت نشستن اگر همه یکساعت باشد زیان دارد
و آن صفاها که در تمام روز پدید آمده باشد همه در آن یکساعت تیره گردد از این جهت است که حضرت رسول ص فرموده است
که هر کسی بصفت دوست و همنشین خود بود باید که نگاه کنید که با که دوستی میکنید **پنجم** از ضررهای عزلت آنستکه ثواب
عیادت مرضی و تشییع جنایز و بدعوت رفتن و تهنیت و تعزیت و حقوق مردمان از او فوت شود و در اینکارها نیز آفات است
و رسم نفاق و تکلف بآن راه یافته است و کس بود که خود را از آفات آن نگاه نتواند داشت و بشرایط آن قیام نتواند کرد پس او را
عزلت اولی تر است و بسیار کس از سلف چنین کرده اند که سلامت خود در آن دیده اند **ششم** از ضررها و آفات عزلت آنستکه
در مخالطت کردن و قیام بحقوق مردمان نوعی از تواضع بود و در عزلت نوعی از تکبر باشد و میشود که باعث بر عزلت خواجگی و
تکبر بود و آنکه خواهد که بزیارت مردمان نرود و مردمان بزیارت او آیند و روایت کرده اند که در بنی اسرائیل حکیمی بزرگ بود
که سیصد و شصت کتاب در حکمت تصنیف کرده بود تا آنکه با خود پنداشت که او را در نزد حق تعالی محلی و منزلتی پیدا آمده
پس از جانب پروردگار وحی آمد بر پیغمبر آن عصر که بآن حکیم بگو که روی زمین را از نام و آوازه خود پر کردی و ما این را
از تو قبول نکنیم پس این حکیم بترسید و دست از آن بداشت و در کنجی خالی بنشست و گفت اکنون خدای تعالی از من راضی شد
وحی آمد که از وی خوشنود نیم پس آن حکیم بیرون آمد و ببازارها شد و با مردمان مخالطت کرد و با ایشان بنشست و بر سر مجالس
و طعام میخورد و ببازار میرفت پس آنگاه وحی آمد که اکنون خوشنودی من را یافتی **پس بدانکه** کسی باشد که عزلت اختیار کند از روی
تکبر که از آن ترسد که در مجامع و محافل و مجالس ویرا حرمت ندارند یا از آن ترسد که نقصان او در علم یا در سخن بدانند پس باین
قصد ذات وی را پرده نقصان خود سازد و همیشه آرزوی آن کند که مردم بزیارت او روند و بوی تبرک جویند و دست او را بوسند
و این عزلت عین نفاق بود و نشان آنکه عزلت بحق بود دو چیز است یکی آنکه در زاویه هیچ بیکار نباشد یا بذکر و فکر مشغول
بود و یا بعلم و عبادت و دیگر آنکه زیارت مردمان را کاره باشد و نخواهد که مردمان تردد او روند مگر کسی که از او فایده
دینی بود **ابوالحسن** حاتمی که از خواجگان طوس بود بنزد شیخ ابوالقاسم کرکانی که از اولیای بزرگ بود رفت و بسلام او رفت
و عذر خواهی نمود از اینکه تقصیر میکنیم که کمتر بخدمت میرسیم شیخ گفت ای خواجه عذر مخواه که چنانکه دیگران از آمدن منت دارند ما
از نیامدن منت داریم که ما را از آمدن آن مهتر بزرگ پروای کس نیست یعنی ملالت آمد و نیز امیری بنزد حاتم اصم شد گفت چه حاجت
داری گفت آنکه دیگر نه تو مرا ببینی و نه من تو را و دیگر بدانکه در زاویه نشستن برای آنکه تا مردمان او را تعظیم کنند جهلی بزرگ بود که
ادنی درجات آنستکه بداند که از کار وی هیچ چیز بدست خلق نیست و بداند که اگر بسر کوهی رود چیزی گوید که نفاق میکند و
اگر بخرابات رود آنکه دوست و مرید وی بود گوید که راه ملامت میرود تا خود را از چشم مردمان بیفکند و در هر چه باشد باید
که بداند که مردمان در حق او دو گروه باشند باید که دل در دین خود بندد نه در مردم سهل تستری مرید را کاری فرمود گفت که
نتوانم از بیم زبان مردمان سهل روی با اصحاب خود کرد و گفت کس بحقیقت نرسد تا از دو صفت یکی حاصل نکند تا خلق از چشم
وی بیفتند که جز خالق را نبیند و یا نفس وی از چشم وی بیفتد که باک ندارد بهر صفت که خلق او را ببینند حسن بصری را گفتند که
قومی بمجلس تو می آیند و سخنها یاد میگیرند که بآن اعتراض کنند و عیبها میجویند گفت من نفس خود را تا دیدم ام طمع فردوس
اعلی و مجاورت حق تعالی میکند و هرگز طمع سلامت از مردمان نمیکند که آفریدگار را ایشان از زبان ایشان سلامت نیافت
پس از این جمله از فواید و آفات عزلت دانستی که هر کسی باید حساب خود را برگیرد و خود را باین فواید و آفات عرضه کند تا بداند که
او را کدام اولی تر است **معتطیسه ادبیه** بدانکه عزلت را آدابی است از جمله آنکه چون کسی زاویه گرفت و عزلت اختیار
نمود باید نیت کند که باین عزلت شر خود را از مردمان باز میدارد و طلب سلامت میکند از شر مردمان و طلب فراغت کند بعبادت
حق تعالی و باید که هیچ بیکار نباشد بلکه بذکر و فکر و علم و عمل مشغول شود و مردمان را بخود راه ندهد و از اخبار و اراجیف
شهر نپرسد که هر چیز که بشنود چون تخمی بود که در سینه افتد و در میان خلوت سر از سینه بر زند و مهمترین کاری در خلوت
قطع علایق نفس است تا ذکر صافی شود و اخبار مردمان تخم علایق نفس بود و باید که از قوت و کسوت باندکی قناعت کند
اگر نه از مخالطت مردم مستغنی نباشد و باید که صبور باشد بر رنج همسایگان و هر چه در حق وی گویند از ثنا و ذم گوش ندارد

در بیان آفات و فواید عزلت

در بیان بعضی از آداب عزلت و شرایط آن

ودل در آن نه بندد واگر فرزند او در عزلت منافق و مرائی گویند واگر مخلص و متواضع گویند واگر متکبر و سالوس گویند گوش ندارد
که آن همه وسیله دوزخ بکار نبرد ومقصود از عزلت آن بود که بکار آخرت مشغول و مستغرق شود کراست لا معافات
للعزلة نافعات؛ دُرّه در مجموعه معتبره مسطور است که یک نفر از ارباب تحقیق بوده است که با نیک و بد از مردمان
سخن نمیگفت و همیشه در خرابها میگشت بزرگی گفت بدو رسیدم و با او گفتم که ترا بحق معبودت بگو با من که خاموش بودنت را
سبب چیست در جواب گفت که کون و مکان در جنب حقیقت وهمی است از وهم چه گویم و از این حقیقت است چه توانم گویم
شعر در این اندیشه سرگردان چه گویم چه گویم چون نمیدانم چه گویم از آن ساعت که بر کف دادم این جام نخیز بینم از آغاز و
انجام زبان من چه محرم نیست تا لب فرو ماندم میان قلب و قالب ندل اگه نیم از من چه پرسی در او گم گشته ام از من
چه پرسی دُرّه ایضاً در همان مجموعه است که یکی از حکماء محقق بود که همیشه پلاس پوشیدی و طعام کم نوشیدی و نزد هیچ
کس نرفتی و سخن کم میگفتی سلطان زمان نامه باو نوشت که سبب پلاس پوشیدن و کم خوردن و کم گفتن و نزد ما نیامدن تو
چیست در جواب نوشت که مقصود از جامه ستر عورت و دفع حر و برد است و مرا از پلاس همان حاصل است بیت غرض از
جامه دفع حر و برد است ندارد میل زینت هر که مرد است اما کم خوردن مارا از طعام آن قدر باید که قوت طاعت باشد و قوت
لا یموت و اما پیش تو نیامدن جهت آنست که تو بنده بنده منی زیرا که من شهوت و غضب را زیردست خود ساخته ام که هر دو مسلط
بر تو اند و تو بنده ایشانی پس من پیش تو چون آیم اما کم گفتن سبب او این است که حق تعالی مارا یک زبان داده و دو گوش یعنی دو سخن بشنو
و یکی بگوی رباعی کم گوی سخن مصلحت خویش مگو چیزی که نپرسند تو از پیش مگو گوش تو دو دادند و زبان تو یکی یعنی که دو
بشنوی و یک بیش مگو دُرّه و نیز در همانجا است که السلامة عشرة اجزاء تسعة فی الصمت و واحد فی العزلة یعنی سلامتی ده جزء
است نه جزء در خاموشی و یک جزء در گوشه نشینی و دوری از خلق است فیل (?) لقاء الخلق ما ینفعک شیئاً سوی الهذیان من
قیل و قال فلا تصحب مع الانسان الا لاجل العلم او اصلاح حال یعنی ملاقات و دیدار مردمان هیچ نفع و فائده بحال تو ندارد
بجز قیل و قال و سخنهای بی فایده پس مصاحبت و مجالست با مردمان مکن مگر از جهت آموختن علم یا دفع اختلال احوال و اصلاح حال
و قال علی علیه السلام هذا زمن السکوت و ملازمة البیوت و القناعة بالقوت و التوکل علی الحی الذی لا یموت حضرت امیر علیه السلام فرمود که این است
زمان خاموشی و نشستن در خانه ها و قناعت نمودن بقوت لا یموت و توکل کردن بر حی لا یموت شعر ذوق درون چه خواهی
بیرون مرو ز خانه عزلت خوش است دائم خاصه در این زمانه و گفته اند که عزلت آنست که بیرون آئی از مخالطت خلایق بانقطاع علایق
و عوائق شعر چون نرگس (?) دیده ما پرده نشین شو در زاویه چشم در آ و همه بین شو دُرّه منقول است که ابوبکر وراق
عمری دراز در آرزوی دیدن خضر علیه السلام بود و هر روز بگورستان میرفت و بر میگشت و در رفتن و برگشتن یک جزو قرآن میخواندی که
یکروز چون از دروازه بیرون شد پیری نورانی دید پیش آمد و سلام کرد جواب داد گفت صحبت خواهی گفت خواهم پس با او
روان شد تا بگورستان و در راه با او سخن میگفت و همچنان سخن گویان می آمد تا بدروازه رسیدند چون خواست برگردد گفت
عمری بود میخواستی تا مرا ببینی من خضرم امروز که با من صحبت داشتی از خواندن یک جزو قرآن محروم شدی چون صحبت خضر چنین باشد
پس صحبت دیگران چگونه خواهد بود تا بدانی که عزلت و تجرید و تنهائی بر همه کارها شرف دارد دُرّه عروة بن زبیر خانه بنا
کرد و در آن متوطن شد پس جماعتی که با او سابقه محبتی داشتند او را بر انقطاع از اخوان و انفراد از خلایق ملامت کردند و
گفتند شعر کنون یار که داری اختیاری بجوار دوستان خوشتر دو روی (?) بیا تا برخوریم از دولت وصل که در پیش است
هجران ضروری در جواب ایشان گفت السنتکم لاغیة و اسماعکم صاغیة و قلوبکم لاهیة و دینکم واهیة فخفت ان یلحقنی منکم
الداهیة زبانهای شما بنا سزا گفتن مشغول و گوشهای شما باسعاف آن مشعوف و دلهای شما مایل بباطل پرستی و دین و اسلام
شما در غایت ضعف و سستی از نزول بلا و وقوع دواهی اندیشه نمودم و عزلت گزیده و از مردم دوری جستم دُرّه در آن مجموعه
مذکور است که وقتی جوانمردی نزدیک ممشاد دینوری آمد و گفت دعائی در کار من کن ممشاد گفت برو و بگوی خدا شو تا بدعای
ممشادت حاجت نباشد مرد گفت یا شیخ خدا کوی و در کجا است گفت آنجا که تو نباشی جوان مرد از میان خلق عزلت گرفت
و دولت او را یافت و همنشین سعادت گشت و با حق تعالی آرام گرفت تا چنان شد که وقتی سیلی عظیم بلا بود رسید تمام
خلق رو بصومعه ممشاد نهادند و در آن میان آن جوان را دیدند که می آمد و سجاده بر روی آب افکنده و آب او را میاورد ممشاد
او را بدید و گفت این چه حالت است جوانمرد گفت تو مرا باین مقام راهنمائی کردی و از من می پرسی این حق تعالی مرا از
دعای ممشاد و غیر او مستغنی گردانید و باین مرتبه رسانید دُرّه منقول است که درویشی گوشه نشین را گفتند خوش است
وقت تو که گوشه نشینی اختیار کرده گفت من سگ بانی بیش نیستم زیرا که این نفس اماره من مردم را میگزید او را در خلوت
نگاه داشته ام تا مردم از شر او خلاص باشند گفتند مردم را از گزیدن او خلاصی دادی آگاه باش که تا تو را نگزد اشاره است
بباطن خلوت و عزلت دُرّه روزی معاذ بن جبل در خانه خود ایستاده بود و با خود اشارتی میکرد یکی از او پرسید که ترا چه
افتاده است گفت نفس من مرا بر نشستن در شارع عام تحریص میکند و من او را منع میکنم که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده ام

که فرمود پنج گروه در ضمان خدای تعالی می باشند حاجی که متوجه قبله گردد و غازی که با کفار مقاتله نماید و روندهٔ بمسجدی از
مساجد و پرسندهٔ حالی بیماری را از برای خاطر خدای تعالی و کسی که در خانهٔ خود بنشیند تا مردم از او در سلامت بوده باشند
پس بخانه رفت و در را بربست **شعر** اگر تو راحت تن خواهی و سلامت دین مجوی صحبت خلق و بلای خود مگزین چه موی
اهل هوی ز سر هوس برخیز چه خاک بر در تسلیم باش و بد منشین **درّة** یکی از مشایخ از خلق گوشه گرفت و عزلت
بر صحبت اختیار نمود درویشی او را از سبب انقطاع پرسید در جواب گفت که سلامت را دوست میدارم **شعر** جهانی است
تاریک و خلقی در او گرفته سراز در رودم مار سلامت کسی را بود دین مپان که با شد ز اهل جهان بر کنار اگر به مجالست یکی از
خود رغبت کنم مرا بجمیل خود بنجه میدارد و اگر بصحبت بالاتری از خود میل کنم با من تکبر میکند و اگر با اکفاء و امثال خود بنشینم
بر من حسد می برد **شعر** گر بخواهی که باشی تنگ دل ترک صحبت کن با جز دد و بز راه کنج تنهائی گرفتن در امان به که بودن
با پلنگ و شیر و گرگ **درّة** درویشی بیشتر اوقات در مقابر گشتی و کتابی مصاحب داشتی هر وقت در آنجا نظر کردی یکی
با او گفت که چرا بصحبت مشایخ روزگار و مجالست علماء زمان رغبت نمی نمائی گفت مقصود از صحبت مشایخ فایدهٔ نصیحت است
ناصحی چون مقابر نیست و مجالست اهل دانش مبنی بر اقتباس علوم است و این غرض از کتاب بی منت معلم حاصل است و
خلوت را با سلامت نزدیک تر می بینم **شعر** به تنهائی اگر خو پسند کردی بود آسان ترت هنگام رفتن ندارد چون ز دوای
دولت وصل نشاید بالکسی الغت گرفتن **ایضاً** چندانکه بکرد این جهان گردیدم از خلق نه احسان نه مروت دیدم دلگیر
شدم ز صحبت اهل جهان یکدم شدم و کنج تنهائی بگزیدم **درّة** از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند که چرا از خلق انفراد جسته
و در کنج عزلت نشسته فرمودند فسد الزمان و تغیر الاخوان فرأیت الانفراد اسکن للفؤاد مزاج زمان فاسد شده است و بازار محبت
و دوستی در میان برادران کاسد دیدم که خانهٔ عزلت ایمن تر است و دل در تنهائی ساکن تر **درّة** حسن بصری جوانی را دید تنها در
خاکی نشسته و در صحبت بروی خلق بسته با او گفت درویش چرا تنهائی گفت با وجود خدای تعالی بیاری هیچ کس محتاج نیستم گفت که
چون است که در نزد تو هیچ متاعی نمی بینم گفت با خوف حق تعالی اشتغال بهیچ چیز در نمی گنجد گفت چرا پیش حسن بصری نروی
تا از فوائد او بهره مند گردی گفت بنده باشد انکه سخن مردمان خداوند خود را خدمت کند **شعر** هر کرا با خدا سر و کار است
باشد سیر از جمیع خلق ملال **درّة** گویند در بغداد جوانی بود پیوسته روی بر دیوار داشتی و بر هیچ کس التفات نمی نمودی یکی او را
گفت که این چه عادت است که گزیدهٔ اگر از مردمان ملولی مسلم روی در دیوار او زدن چرا گفت بجهت آنکه دیوار دشمنی است که سر من اظهار
نمیکند و اگر با سرایش بشود بجواب مشغول نمیگردد **شعر** دیده ام نا وفای اهل دیار کرده ام روی و دیده بر دیوار تا نبینم جمال
اغیار **درّة** میکنم ترک صحبت صد بار **درّة** بزرگی گفت که یکی از صلحاء را گفتم مرا وصیتی کن گفت جمیع خیرات در خاموشی است
و تمامی فوائد در اجتناب از صحبت مردمان و اگر در این دو خصلت ثبات قدم نتوانستی نمود بقوت از دنیا قناعت کن **شعر** هر که
در بند فضل انسانی است معرفت کفتنش ز نادانی است معرفت چیست عین خاموشی و ز خود و غیر خود فراموشی **درّة** اورده اند
که درویشی قوی همت با توانگری صاحب شوکت طریقهٔ اختلاط و سابقهٔ انبساطی داشت روزی از وی نسبت با خود گرانی حس
کرد هر چند از سبب آن تفحص کرد جز کثرت تردد و بسیاری آمد و شد او را سببی نیافت پس دامن از اختلاط او و چیند و بساط
انبساط از او در نوردید روزی آن توانگر را با وی در معبری اتفاق ملاقات افتاد زبان مقالات بگشاد که ای درویش موجب چیست
که از ما بریدی و قدم از آمد و شد با ما در کشیدی گفت موجب آنکه از سبب نامدن سؤال به که از جهت آمدن اظهار ملال **قطعه**
بلد و پیش گفت آن توانگر چرا به پیشم کم از دیر ها امدی بلکفتا چرا نامدی پیش من بسی خوش تر است از چرا امدی **درّة**
قال امیر المؤمنین ع یأتی علی الناس زمان یکون فیه احسنهم حالاً من کان جالساً فی بیته حضرت امیر ع فرمود خواهد آمد بر مردم
زمانی که بهترین مردمان در آن زمان از حیث احوال کسی است که در خانهٔ خود نشسته باشد و از خلق منزوی باشد و از حضرت صادق ع
روایت شده است که فرمود اگر نبود موضعی که خدای تعالی مرا در آن قرار داده هر اینه مسرور بودم اینکه بوده باشم در سر کوهی
که نه من کسی را بشناسم و نه مردمان مرا بشناسند و نیز فرموده که ضرر نمیرساند مؤمن را که تنها باشد از مردمان اگر چه بر سر کوهی
بوده باشد **شعر** دوری ز کسی کو نبا شائی به در صحبت و عمر نفر تنهائی به از هم نفسی که دیده دل خواهی بود صد
بار و هزار بار تنهائی به **درّة** نقل است که حاتم اصم که یکی از شاگردان شقیق بلخی بود روزی شقیق با وی گفت که چند سال است
تو در خدمت من با شی گفت سی و سه سال گفت در این مدت از من چه فایده برده و چه علم حاصل کرده گفت هشت فایده حاصل
کرده ام شقیق گفت انا لله من همه عمر صرف تو کردم تو در این مدت همین هشت فایده حاصل کرده حاتم گفت ای شیخ اگر راست میخواهی
چنین است و من بیش از این نمیخواهم و مرا این قدر از علم کافی است زیرا که یقین دارم که نجات و خلاص من از این هشت فایده است
گفت بگو که این هشت فایده کدام است گفت فایدهٔ **اول** انکه در این جهان نگاه کردم دیدم هر کسی محبوبی و معشوقی دارد و این
محبوبان و معشوقان بعضی تا حال مرض با ایشانند و بعضی تا مرگ و بعضی تا لب گور پس همهٔ ایشان باز گردند هیچ از ایشان با وی
در گور نشوند و مونس وی نشوند من با خود اندیشه کردم که محبوب نیکو آنست که با محبت خود در گور شود و انیس وی شود او را با

وجواع کو او کردد و در منازل قیامت باوی باشد پس دیدم محبوبی که این صفت را دارا باشد عمل صالح است او را محبوب خود
ساختم تا با من در گور باشد و مونس من باشد و از من مفارقت نکند شقیق گفت احسنت ای حاتم نیکو گفتی فایدهٔ دوم اینکه
در این خلق عالم نظر کردم دیدم که همه پی هوا گرفته اند و بر مراد نفس کار میکنند من در این آیه اندیشه کردم که حق تعالی فرمود
ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی یقین دانستم که قرآن حق است پس بر خلاف خواهش نفس عمل کردم و او را در بوتهٔ
مجاهده نهادم و مهلت از روی او را ندادم تا در طاعت حق آرام گرفت شقیق گفت بارک الله فایدهٔ سیم اینکه در خلق عالم
نظر کردم دیدم که هر کس رنجی و سعیی در این دنیا بردند و از حطام دنیا حاصلی کردند و بدان شادان بودند که مگر چیزی حاصل
کرده اند پس من در این آیه نظر کردم که وما عند الله باق پس محصولی که از این دنیا اندوخته بودم در راه خدای تعالی نهادم و همه
را بر فقراء ایثار کردم و بودیعت بخدای تعالی سپردم تا در حضرت او باقی باشد و زاد و توشه و بلدقه راه آخرت بوده باشد شقیق
گفت بارک الله ای حاتم نیکو کردی و نیکو گفتی فایدهٔ چهارم اینکه ای شیخ در این خلق نظر کردم دیدم که قومی شرف و بزرگواری را در
کثرت مال و اقوام و عشایر دانستند و بدان افتخار و مباهات کردند من در این آیه نظر کردم که ان اکرمکم عند الله اتقیکم دانستم که قرآن
حق است و این پندار شما و گمانهای همه باطل پس تقوی را اختیار کردم تا در حضرت خدای تعالی از جملهٔ گرامیان بوده باشم شقیق
گفت احسنت ای حاتم فایدهٔ پنجم گفت ای استاد در این خلق عالم نظر کردم دیدم که هر قومی یکدیگر را نکوهش میکنند چون دیدم
همه از حسد بود که در مال و جاه بر یکدیگر می بردند من در این آیه نظر کردم که نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا پس دانستم
که این قسمت در ازل شده و کسی را در آن اختیاری نیست پس بر هیچ کس حسد نبردم و بقسمت خدای تعالی راضی شدم و با همه در
جهان صلح کردم شقیق گفت احسنت ای حاتم نیکو گفتی فایدهٔ ششم حاتم گفت ای استاد در این خلق نظر کردم دیدم هر کس
بسبب و غرضی که با یکدیگر داشتند یکدیگر را دشمن میداشتند من در این آیه نظر کردم و تامل نمودم که ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه
عدوا دانستم که قرآن حق است و جز شیطان و اتباع او را دشمن نداشتم و فرمان وی نبردم بلکه از شر او پناه بخدای تعالی بردم و او
را نپرستیدم و دانستم که راه راست و صراط مستقیم این است چنانکه خدای تعالی خود فرموده الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا
الشیطان انه لکم عدو مبین وان اعبدونی هذا صراط مستقیم شقیق گفت نیکو گفتی ای حاتم فایدهٔ هفتم گفت ای استاد در خلق
نگاه کردم دیدم که هر کس بسبب قوت و معاش سعیی بلیغ مینمود و بدان سبب در حرام و شبهات می افتند و خود را خوار و ذلیل
میداشتند پس در این آیه تامل کردم که وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها پس دانستم که قرآن حق است و من یکی از جملهٔ دوابم پس بخدا
جل جلاله مشغول شدم و دانستم که روزی مرا برساند و ضمانی مرا نموده شقیق گفت نیکو کردی ای حاتم فایدهٔ هشتم حاتم گفت
ای استاد من در خلق نظر کردم دیدم که هر کس را اعتمادی بکسی و چیزی کرده اند یکی بزر و سیم و دیگری بتجارت و مال یکی بکسب و پیشه یکی به
جمله بمثل خود پس من در این آیه تامل کردم که ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا پس توکل
بر خدای تعالی و قطع امید از همه کس و همه چیز نمودم شقیق گفت احسنت ای حاتم نیکو گفتی و نیکو کردی بارک الله علیک فهذه الثمانیة

عدة حکایات شریفة بالنقل فی باب العزلة ایضا

حکایت یکی از بزرگان نقل کرد که بر فضیل بن عیاض گذشتم
او را دیدم در مسجد در پس ستونی نشسته تنها بنزد او رفتم و با او بنشستم که میان من و او دوستی بود چون مرا دید گفت یا اخی چرا بر من
وارد شدی و نزد من آمدی گفتم چون تو را تنها دیدم مرا بر تو رحمت آمد نزد تو آمدم تا تو را با من موانستی باشد گفت یا اخی اگر با من ننشینی
تو را به و مرا بهتر باشد اکنون تو میروی یا من بروم گفتم یا فضیل مرا پندی ده و وصیتی کن گفت یا عبد الله خود را از خلق پنهان
دار و زبان خویش را از بیهوده گفتن باز دار تا سلامت یابی واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات حکایت بشر حافی گفت
علی جرجانی را دیدم بر سر چشمهٔ آب میخورد چون مرا دید بگریخت مانند اینکه از شیر بترسد گفتم چه گناه کرده ام که امروز بخلقم نمودی
پس از قفای او برویدم و گفتم یا علی مرا وصیتی کن همچنانکه از شیر گریزد پس روی واپس نمود و گفت یا بشر تا در و پیش نشینی و
در بلاها صابری کن بر هوای نفس خویشتن از خویشتن دور تا زوجهٔ خویش را لحد خویش ساز و تنها بنزد خدای خویشتن رو تا راه بر تو سهل
و آسان گردد حکایت ابن الصیاد مردی بود که از خلایق عزلت گرفته و بر لب دریائی با وحوش و طیور آرام گرفته بود و خدای
را عبادت میکرد روزی مردی بنزد وی آمد ابن الصیاد از او پرسید که اینجا چرا آمدی گفت چون تو تنهائی بنزد تو آمدم که تو را با من
انس باشد و هر دو با هم خدا را عبادت کنیم ابن الصیاد گفت یا اخی عبادت خدای تعالی شرکت نپذیرد و من انس بالله لم یانس بشیء یعنی
کسی که با خدای تعالی انس گرفت دیگر با هیچ چیز انس نگیرد حکایت ابن عباس گوید که چون صالح پیغمبر از ایمان آوردن
خلق مأیوس و نا امید گردید دلتنگ شده و از میان مردمان بیرون آمد و گفت الهی مرا دستوری ده تا از خلایق عزلت گیرم
و در عالم بگردم تا مگر کسی را بیابم که او تو را بپرستد و من با او آرام گیرم ملک تعالی او را دستوری داد صالح میرفت تا آنکه مردی را
دید که از خلق نفور گرفته و عزلت اختیار کرده و بر سر کوهی مأوی گرفته و در آنجا خدای تعالی را عبادت میکرد صالح بنزد او
رفت و بروی سلام کرد او جواب داد و گفت چرا تنهائی و از خلق جدائی گفت این قریه که تو می بینی در این زیر است اهل آن قومی
بودند بدترین خلایق و در میان ایشان کس نبود که خدای را بپرستد من از ایشان عزلت گرفتم خداوند این قریه را زیر و زبر کرد

ویرا انده بن عزلت با خود موانست دارد و هر ساعت بن ندا میکند که من انس بالخلق اوحشناه و من استوحش من الخلق انسنا یعنی هر که با خلق انس گیرد او را با خود انس ندهیم و هر که از خلق عزلت و وحشت نماید او را با خود موانست دهیم

حکایت ابن زروه گوید که در میان کوهها میگشتم و عبادرا طلب میکردم که ناگاه آوازی شنیدم که بگوشم رسید گوش دادم دیدم میگوید یا من انسنی بذکره واوحشنی من خلقه وکان لی عنده سرح فارحم الیوم غربتی وهب لی من معرفتک ما ازداد به تقربا الیک یا عظیم الصنیعة الی ولیائه اجعلنی من المتقین چون این بگفت ناله بزد و آوازش منقطع شد من برا اثر او رفتم پیری را دیدم افتاده و هوش از وی رفته و تمام اندام او برهنه است اندام او را پوشانیدم و برگوشه نشستم و در روی نگاه میکردم تا بهوش باز آمد دیده باز کرد و مرا دید و گفت تو چه کسی و بر خود بلرزید و گفت تنح عنی یعنی از من دور شو فانی هربت منکم بدرستی که من از شما فرار کرده و گریخته ام پس روی بسوی آسمان کرد و عرض کرد که الهی من از خلق میگریزم و در تو میآویزم با از خلق را بر من میگماری این بگفت و بسوی کوهسار میدوید من گفتم یا اخی راه بکدام جانب است پس با دست اشاره بسوی آسمان کرد و گریخت

حکایت شعیب بن حرب گفت در خانه مالک بن مغول رفتم او را دیدم در خانه تنها نشسته بود گفتم ای مالک در این خانه تنها دل تنگ نمی شوی چرا با خلق انس نمیگیری یا کسی را نزد خود نمی آوری تا با تو در این خانه باشد گفت نمی بینم کسی را که با خدا باشد مستوحش باشد و تنها با وجال الکه خدا وند فرموده ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا و اگر او با من نبودی کی میتوانستی او را بکیرم

حکایت یوسف بن الحسین گفت با قافله در شام میرفتم یکشب مرا عذری پدید آمد که از قافله باز ماندم و از راه بر یک جانب افتادم کذارم بصومعه افتاد راهبی را دیدم که بر در میچیران صومعه نشسته چون او را دیدم گفتم کسی را یافتم که مرا با او انسی باشد چون او مرا دید نزد خویش خواند و گفت تو را رهنمائی کنم بعابدی از دین شما که نجات دهنده است از بلا و مخصوص است بسر خیری و دقیق است در علم و الله و موافق است در کتمان اسرار و عیوب این بگفت راهی بزد و گفت واشوقاه الی حدیثه چه بسیار است اشتیاق من بسوی صحبت و مکالمه با او گفتم تو مرا با و راهنمائی کنی چرا خود نزد او نروی گفت ان لی اصحابا ان علموا ذلک قتلونی یاران دارم که اگر مطلع بر این امر شوند مرا بقتل میرسانند و اگر با ایشان بگویم که بکذار دید از این صومعه فرود آیم بر من منکر شوند و من بدین اظهار نمیکنم و اگر تو نزد او روی از جانب من برا و سلام کن یوسف گوید همان نحو جنگی کرد و مرا راهنمائی نمود بر قیم بجوی از عابد چون بمکان او رسیدم مردی را دیدم نشسته وحوش و طیور بسیاری نزد او جمع شده اند و سباع و درندگان ذکر الهی او کرد امده اند چون الحیوانات مرا دیدند همگی گریختند آوازی از ایشان بگوش من آمد که من هذا البطل الذی وطاء محل الصالحین یعنی کیست این شجاع دلاوری که جرأت کرده و قدم بمکان صالحین و نیکوکاران گذارده پس من دیدار مرد نگاه کردم سر در پیش افکنده بود را هسته سخنی میگفت گوش داشتم سخن او این بود که اللهم لک الحمد علی ما وهبت لی من معرفتک وخصصتنی به من محبتک ولک الحمد علی الائک وجمیل بلائک اللهم ارفع درجتی الی درجة الراضین بحکمک وانس قلبی بحکمک وانقلنی الی درجة الابرار ومنازل الاخیار این بگفت راهی زد و گفت مالی ولهم ما ابعدنی ومنهم یعنی مرا با اخیار و ابرار چه کار من کجا و ایشان کجا چه قدر دوری است مابین من و ایشان پس از انکاه بیهوش شد و بر زمین افتاد و من نیز از اثر گفتار و صفای او بیهوش افتادم و چون بهوش باز آمدم او را ندیدم تأسف خوردم و گفتم چرا صحبت او را ملازم نشدم هاتفی آواز داد که یا یوسف نه انسی که هر که از خلق بسوی ما گریزد ما او را از خلق نگاه میداریم

حکایت ایضا در حکایات الصالحین آورده است که عبدالله عمر با او میان کم می نشست و همیشه در کورستانها میگردید و هر گز کسی او را بی مصحف و قرآن ندیدی و همواره قرآن تلاوت میکرد او را گفتند که چرا این سه چیز را اختیار کرده در جواب گفت که واعظی نیست که از گور واعظ تر باشد زیرا که چون در روی می نگرم میدانم که مرا اینجا می باید آمد و امانی نیست بهتر از کتاب خدای و هیچ مونسی بهتر از تنهائی نیست زیرا که همه دوستی جز حق تعالی حجاب مرد باشد والوحدة خیر له تنهائی از چنان مونسی بهتر است

شعر تنها شو و خود را از همه خلق بپوش با خلق مگیر انس و پند بنیوش
کس نیست که صحبت ارزد امروز تو را جز حق و تو خلق را بفلسی بفروش

حکایت دیگر مریدی از نزد شیخ و پیر خود ببازار رفت که چیزی بخرد و بیاورد پس زیاده از قدر حاجت چیز خرید چون قدم در راه نهاد بواسطه بار بدن بار آن پایش بلغزید و در گل افتاد چون باز آمد پیر پرسید که چه کردی مرید گفت دستم بانچه خریده بودم مشغول بود و دو پایم در راه بلغزید پیر بسوی او التفات نمود و گفتم افتاده سه میتوانست دستم بگیرد و نگرفت پیر گفت همین واقعه پند تو را و عمر تو را بس است در عزلت و احتراز از خلق از دنیا باری که دست بگیرد و از خلق یاری که دست بگیرد بگذار که سعادت خواهی با

حکایت شخصی راهبی را دید بر کوهی ماوی گرفته و از خلق عزلت نموده با او گفت تو راهبی گفت نه من سگ بانم که این نفس من سگ گزنده است او را از میان مردمان بیرون آورده ام تا کسی را از وی زیانی و اسیبی نرسد

تذییلات اخلاق المصاحب در خلال الاول مرویست از حضرت ابی عبدالله الصادق
که فرمود حضرت امیر المؤمنین علی ع هر گاه بر منبر بالا میرفت میفرمود سزاوار است مرد مسلمان را که با سه کس از مردم با
مصاحبت و برادری نکند یکی احمق دوم بخیل سوم کذاب اما فاسق پس جرات کرده از هیچ چیز پروا ندارد پس پاشد دیگر بالکسی که
احمق و نادان و مسخره باشد سیم با کذابیکه دروغ گوی اما احمق پس مصاحبت با او سزاوار نیست زیرا که او افعال بد
و زشت خود را از برای تو زینت میدهد و دوست دارد که تو نیز مثل او بوده باشی و کمان میکند که تو برای امر دین و دنیای
تو دوست با او خیفا و باعث تفاوت و ملبست و دخول و خروج او بر تو شاد و بنا است و اما احمق پس اصلا ممکن نیست که او بتو
خیری برساند بلکه شری از تو دفع کند هر چند سعی کند و بسا میشود که میخواهد نفعی بتو برساند ضرری میرساند پس مردن او بهتر
از زندگی او است و سکوت او بهتر از تکلم و دوری او از تو بهتر از نزدیکی او است و اما دروغگو پس از برای تو با او گوارا نمیشود زیرا
خبر تو را از برای مردم نقل میکند و خبر مردم را از برای تو میاورد هر گاه تمام شود خبری دیگر میسازد و میگوید تا آنکه اگر راستی
هم نقل نماید هیچ کس قبول نکند و فصل بین او نماید در میان مردمان معروف شود و گردد بعداوت و دشمنی و کینه و بغض او
در سینه ها جای گیرد پس بترسید از خدای تعالی و نظر نماید به نفس خود و از آنحضرت ع روایت است که فرمود
سزاوار نیست از برای مسلمان برادری نمودن با فاسق و احمق و دروغگو الثانی روایت شده از محمد بن مسلم و ابی حمزه
از ابی عبدالله الصادق ع که آنجناب ع فرمود که پدرم حضرت علی بن الحسین ع بمن فرمود ای پسر من ملتفت باش که با پنج کس
مصاحب و هم سخن نشوی و با ایشان در سفر رفیق نگردی پس گفتم ایشان کیانند تا بشناسم ایشان را فرمود دوری کن از مصاحبت
با دروغگوی پس بدرستیکه او بمنزله سراب است نزدیک میکند از برای تو دور را و دور میکند از برای تو نزدیک را و بپرهیز از رفاقت
با فاسق پس بدرستیکه او ترا میفروشد بلقمه و کمتر از آن و حذر کن از رفاقت و مصاحبت با بخیل که او هیچ اهل بتو نفع رسانید
ضرر میرساند و اجتناب کن از مصاحبت با بخیل که او ترا محتاج ترمیکند بمال خود از آنچه بوده و مصاحبت مکن با قاطع رحم بدرستیکه
که خدا او را در سه موضع از قرآن لعنت فرموده او قال تعالی فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئک
الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم دوم الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون ما امر الله به ان یوصل و
یفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار سیم قال تعالی فی سورة البقرة الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه
ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون الثالث نقل است از کلام بعضی از علماء که
فرموده است دشمنان تو چهار اند پس باید تو با هر یک از این چهار نمائی که بر تو غالب نگردند یکی از آنها دنیا است که پیوسته
ترا از سبب مبتلا و با تو کروحیله میکند قال تعالی فلا تغرنکم الحیوة الدنیا دومی نفس تو است که او بدترین دشمنان تو است
اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک سیمی شیطان لعین است کما قال ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا چهارمی شیطان
انسی است که بسیار از او باید حذر نمود بدرستیکه او بر تو سخت تر است از شیطان جن زیرا که شیطان جن ضرر و اذیت او از روی
تو بوسوسه است و شیطان انس که او رفیق بد است ضرر و اذیت او بر تو روبرو و آشکار است الرابع از انوشیروان سؤال
کردند که چه چیز سنگین است و چه شده است شخص را اگر میاوردبار های سنگین گران را و متحمل نمیشود مجالست و مصاحبت آدم گران را
جواب داد بسبب آنکه در حمل بار گران تمام اعضاء و جوارح بلا شرکت دارند اما گرانی مجالست ثقیل منفرد است بان روح خاص
شعر ای دل این که چون همی نالد هر دم از همنشین ناهموار الخامس قوله تعالی ولعبد مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبکم
اولئک یدعون الی النار یعنی مشرکین و مشرکات میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن مودی بدوزخ است و این
از قبیل وضع لازم است در مقام ملزوم و این دعوت می شاید که لفظی باشد چه هر صاحب ملتی بطریق خود دعوت میکند
در تحسین و تزیین آن مبالغه دارد و یا طبیعی باشد جهت موافقت دوست یا بطول صحبت و سرو طبیعت دست دهد
و حکماء گفته اند که طبع آدمی از اخلاق و اوصاف مصاحب چیزها میدزدد بی آنکه او را اختیاری بوده باشد و از اینجاست که
از مصاحبت تباه کاران و بدکاران نهی کرده اند چنانچه صاحب روشنائی نامه فرموده مثنوی بپرهیز ای برادر از لئیمان
بناکن خانه در کوی کریمان ز نیکان نیک گردی و ز خسان خس نه دونان دون شوی و از کسان کس ز دزدان و حریف جنس
مگریز ز بستان و ز نادانان بپرهیز السادس بدانکه مصاحبت نیکان و مجالست دانایان کیمیای سعادت ابد و سرمایه
دولت سرمدی است شعر مهر پاکان در میان جانشان دل مده الا بمهر دلخوشان نا امیدان باغ را خندان کنند
صحبت مردانت از مردان کند سنگ اگر خارا و گر مرمر بود چون بصاحبدل رسد گوهر شود همنشینی کو لطیفه کال
است راحت روح است و آرام دل است آنکه نادانی و غفلت وصف او است صحبتش مانند زهر قاتل است
السابع در خبر آمده است که مثل همنشین نیک مانند عطار است اگر از عطر خود چیزی بتو ندهد باری از رایحه و بوی خوش او
بهره مند شوی و مثل قرین بد مانند کوره آهنگری است که اگر ما تبرا و نسوزی اما از دود و بخار او متاذی گردی شعر
در کام از کوره آهنگران کافتی و دودی دهد از هر کران رو بر عطار کم هیلو دهی جامه معطر شود از بوی او

حضرت عیسی ع فرمود مجالست نمائید با کسی که دیدن او شما را بیاد خدا اندازد و سخن او علم را بیفزاید و عمل او شما را به
آخرت راغب کرداند و حاتم اصم گفت بر تو باد بمجالست با کسی که هرگاه او را ببینی او را هیبت او در دل تو واقع گردد و از
اهل و اولاد فراموش کنی و تا با او باشی خدا را معصیت نکنی **الثامن** گفته شده است که لذتها بر شش نوع است
لذت در حال و لذت در روز و لذت در یک هفته و لذت یکماهه و لذت یکساله و لذت در تمام عمر اما لذت در حال لذت
جماع است و اما لذت در یکروز لذت رفتن بحمام است و اما لذت یک هفته لذت شستن جامه است و اما لذت یکماهه
لذت خریدن و پوشیدن لباس نو است و اما لذت یکساله لذت تجدید فراش و زن تازه کردن است و اما لذت تمام عمر
لذت همنشینی با دوستان و اخیار و نیکان است **التاسع** در بعضی از تفاسیر در ذیل آیه شریفه وقیضنا لهم قرناء
ذکر شده است که هرگاه خدای تعالی خواسته باشد از برای بنده از بندگان خود خیر و سعادت را مهیا و فراهم می آورد
از جهة او همنشینان و رفقاء و دوستان نیک را که کمک نمایند او را در طاعات و عبادات و بخوانند او را بسوی اعمال صالحات
و هرگاه بخواهد از برای بنده خود بدی و شقاوت را مهیا میکند از برای او مصاحبان بد را تا وادار نمایند آن بنده را بر مخالفت
و نافرمانی و بکشند او را بسوی فسق و فجور و گناهان **العاشر** از سخنان بوذرجمهر حکیم است که میگوید مردمان بد در میان
مردمان نیک چون گوسفندان مریض اند در میان گوسفندان صحیح که صحت آنها در گوسفندان مریض اثر نکند و علت آنها
در گوسفندان صحیح مؤثر باشد زیرا که نفوس انسانی مایل بفساد است لذا بدی بکثرت در طبایع تأثیر کند بجمله اصحاب و نیکان
الحادی عشر در مجموعه معتبره است که دوستی دفیق خود را وصیت میکرد که با عوام و بد نفسان ملنشین و با ایشان
دوستی مکن که عوام حق شناس نباشد اگر هزار بار ش نان گرم و آب سرد پیش آوری اگر یکبار دش گرم نیز می هزار سردی بکنند
گفت عوام سگ است و سگ را بر لقمه مطیع تو انکرد گفت غلط کرده عوام از سگ بتر است زیرا که سگ بنان حرمت دارد
و عوام بجان منت نپذیرد و کسی که با عوام دوستی میکند و میگوید که خود را از او ایمن میکنم همچنان است که کسی مار عیناکی
دارد و مراقبت از زخم وی کند **شعر** چه در مصادره افتد عوام ظالم طبع مکن معاونتش زانکه مار بیمار است چه
دم مار ببرید تو سرش بفکن که مار زخم رسیده تر اهل بیمار است **الثانی عشر** و نیز در همان مجموعه است که وقتی
دلیس دهی مقصر شده و در رنج افتاد از خوف سیاست فرار کرده و بکر بخت و در خانه درویشی پنهان شد درویش بینوا
در آن مدت شرط خدمت بجای آورد و دلیس هموار دعا میخواست و بادی خندید پیمان احسان می بست و میگفت **شعر**
گر از این خوف فراروی رهائی باشد در میان من و تو مهر جدائی باشد عاقبت از آن گرفتاری نجات یافت تا آنکه روزی
ایلچی بر او رسید و فراشی طلب نمودند ناگاه آن دلیس را از درویش یاد آمد فرستاد فراشی در خانه آن بینوا بود بجبر او را کرفتند
و بردند اینهم ثمره محبت و دوستی عوام ظاهر شد **الثالث عشر** ایضاً در همان مجموعه است که عزیزی حکایت کرد که وقتی در
راه خوارزم با شخصی همراه و رفیق شدم و مدتی با من هم سفره و هم کار بود تا در سفره نان میدید مانند سگ از پی میدوید اتفاقاً
سگی با ما همراه شد گاه گاه استخوانی پیش وی میانداختم ناگاه دو دزد بما رسیدند که یکی چنگ در پای من زد و دیگری دست بند
پای رفیق چون روی دزد بدید یکی بخت و پشت کرده فرار نمود و آن سگ با شنزیکی بگرفت و من دیگری را از پای در آوردم و بسلامت
از شر دزدان خلاصی یافتیم چون دزدان رفتند آن شخص آمد من با و گفتم **شعر** من نخواهم وصل چون تو نا کس دم نسک زد
چون تو نا کسی هیچ نیستی هست از این پس بعد از تو حرام خشم کردم از تو آخر والسلام **الرابع عشر** و نیز در همانجا مذکور است
آورده اند که چون لقمان حکیم را اجل نزدیک شد پسر خود را در پیش خود نشانید و او را چند وصیت کرد اول آنکه ای پسر نهاد کدراز
خود را هیچ وقت پیش زن خود مگوی دوم آنکه هرگز از مردمان تو کیسه وام مگیر سیم آنکه با عوام و بد نفسان دوستی مکن که ایشان
دوستی را نشایند چون وصیت کرد در دم جان بداد بعد از ایام تعزیت پسر روزی با خود گفت که خوب است این وصیت پدر را آزمایش کنم
پس باز از رفت و گوسفندی پوست کنده بخرید و در جوالی نهاده بخانه آورد و زن را بخلوت طلبید و گفت این مردی بود دست من امروز
کشته شده است و تو حلال منی این راز را پنهان دار زن گفت معاذالله که من راز تو را افشا کنم پس پسر لقمان برفت و از مرد تو کیسه صد درم
قرض کرد و با عوامی طرح دوستی انداخت و او را بخانه خود میآورد و خدمت میکرد و نهایت مردی و احسان در باره او میفرمود و چون
چندروزی بر آمد پسر با زن بخصومت و نزاع در آمد و او را بزد زن فریاد برآورد که مرا بخواهی کشت چنانکه آن مرد را کشتی پس این سخن
بگوش اهل دیوان رسید حاکم او را طلب کرد و خواست کسی را بفرستد که او را با اهانت بیاورند آن عوامی که دوست او بود گفت که
این کار من است که من خانه او را می برم و بیاورم رفته ام پسر نزد او آمد و گفت برخیز که حاکم تو را طلبیده پسر گفت ای یار مرا بگذار
که تو دوست منی گفت دوستی در این وقت هیچ دخلی ندارد که تو خون کرده چه جای دوستی است برخاستند و میرفتند در راه آن مرد
تو کیسه برسید و دامن او را گرفته و گفت که حق مرا بده که مبادا تو را بکشند و حق من ضایع گردد پس گفت صدقوا ابی وحق او را داد
و نزد حاکم رفت و بعد از گفتگو جوال گوشت را ظاهر کرده حاکم گفت غرض از این کار چه بوده پسر لقمان وصیت پدر را گفت و ایمان
و از ما پیش خود را عیان ساخته و از گرفتاری خلاص کرد بیت **شعر** ای فغان از یار ناجنس ای فغان همنشین نیک جوئید ای مهان

جواهر کلمات ❖ زبرجد ۀ فرائد ❖ آداب السفر

قال الله تعالی وآخرون یضربون فی الارض یبتغون من فضل الله وآخرون یقاتلون فی سبیل الله الخ یعنی خدای تعالی دانسته که از شما طایفه دیگر باشند که سفر میکنند در زمین طلب مینمایند از فضل خدای یعنی تجارت میکنند و وجوه حلال کسب یا تحصیل علوم دینیه میکنند و گروهی دیگر که کارزار میکنند در راه خدا و مراد از این آیه شریفه آنستکه حق تعالی میفرماید چون در نماز شب رنج بسیار به بیماران و اهل سفر و مجاهدین شما میرسد از این جهة آنرا از شما تخفیف نموده و رخصت ترک آن داده بدانکه حق سبحانه و تعالی در این آیه شریفه تسویه فرموده میان مجاهدین و مسافرین از برای کسب حلال و تحصیل علم کالآیة لهذا از عبدالله بن مسعود روایت شده است که ایما رجل جلب شیئا الی مدینة من مدائن المسلمین صابرا محتسبا فباعه بسعر یومه کان عندالله من الشهداء یعنی هر که چیزی از مأکول و ملبوس و مشروب و مرکوب بشهری از بلاد مسلمین بیاورد و صابر و محتسب بود و حسبةً لله باشد پس بنرخ روز بفروشد چنین کسی در نزد خدا از جملهٔ شهداء بوده باشد و بعد از آن این آیه تلاوت فرمود و از عبدالله عمر نقل کرده اند که هیچ موتی بعد از کشته شدن در راه خدا نزد من دوست تر از این نیست که بمیرم در میان هر دو گوشه بار خود که از شهری بشهری بروم برای طلب روزی از خدای تعالی بدانکه سفر بر دو قسم است یکی سفر باطن و یکی سفر ظاهر و سفر باطن سفر دل است در ملکوت آسمان و زمین و عجایب صنع ایزد تعالی و منازل راه دین و مراحل طریق این سفر مردان است که بتن در خانه نشسته باشند و بدل در بهشتی باشند که پهنای آن مقدار هفت آسمان و زمین است چه این عوالم ملکوت بهشت عارفان است این بهشتی که منع و قطع و مزاحمت در آن راه ندارد و حضرت حق تعالی باین سفر دعوت فرموده چنانچه میگوید اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض وما خلق الله من شیء و کسیکه از این سفر عاجز باشد باید که سفر ظاهر کند و کالبد را ببرد تا از هر جای فایده گیرد و مثل این چون کسی بود که بپای خود بکعبه رود و مثل اول دیگر چون کسی بود که در جای خود نشسته باشد و کعبه نزد وی آید و گرد وی طواف کند و اسرار خود با وی گوید و از این سفر تا آن سفر فرق بسیار و تفاوت بیشمار است و از این باب است که بعضی از بزرگان گفته اند که نامردان را پای آبله کرد و مردان را سر من وجه دیگر بدانکه ارباب تحقیق گفته اند که سفر بر دو نوع است و مسافران دو قسم اند مسافران عالم صورت و مسافران عالم معنی مسافران عالم صورت بیابان ها می پیمایند و مسافران عالم معنی آسمانها میفرسایند اینها مسافر بینند که گاهی سیر میکنند و گاهی میآسایند و آنها سالکانند که از سیر و سلوک طریق الی الله طرفة العینی تقاعد نمی نمایند کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون نشان مسافران فرشی ولاخوف علیهم ولاهم یحزنون در شان مسافران عرشی است مسافران فرشی امینان اوتاد و اکناف زمین اند مسافران عرشی ندیمان اسرار نزل به الروح الامین اند مسافران فرشی را عوام و خواص شناسند مسافران عرشی را جز خاص الخاص نشناسند اولیائی تحت قبائی لایعرفهم غیری مسافران فرشی با عانت دواب سایر باشند و مسافران عرشی بشوق ایاب الی رب الارباب سایر باشند مسافران فرشی را در حق ایشان از ارباب عصمت الرفیق ثم الطریق وارد شده و در حق مسافران عرشی از صقع الوهیت اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا صادر گردیده مسافران فرشی را از تهیهٔ توشه و زاد چاره نباشد مسافران عرشی را جز از فیوضات از زاد چاره نباشد ابعو بر توشهٔ مسافرین راه دنیا طعام و شراب است و توشهٔ مسافرین راه آخرت تقوی و احتساب است زاد دنیا برای بقای اشباح است و زاد عقبی برای صفای ارواح توشهٔ دنیا از عذاب موهوم که بی نوائی است خلاصی دهد و توشهٔ عقبی از عذاب معلوم دائم که محنت جلائی است نجات دهد زاد دنیا الذ است ممزوج بالام و آفات و زاد عقبی ذوقی است خالص از شوائب کدورات توشهٔ دنیا سایر را میرساند بمقصد فانی و توشهٔ عقبی سالک را واصل گرداند بمنزل جاودانی زاد دنیا از آن عوام است و توشهٔ عقبی که تقوی است از آن خواص است واما اخص را زادی جز یاد دوست نیست ع کفی لمطایانا بذکراک هادیا آنجان برادر بی توشه در طریق عشق بیادی تعالی را بسر نتوان برد و بی زاد شوق مرحلهٔ محبت الهیه را طی نتوان کرد **بیت** زاد در راه عاشقان درد است و دوی زرد و راه زاه از این گویند بسم الله که زاد در عزم راه و اگر کسی گوید که تقوی امر عدمی است یعنی اجتناب است از محظورات و خطیئات پس چگونه زاد تواند شد و حال آنکه توشه باید چیزی موجود باشد جواب آنستکه اگر چه تقوی امری است عدمی اما مفضی بفیوض وجودیه است چنانچه صیقل تیرگی از آئینه ببرد اما روشنی پدید آرد و بهر گاه منجلی شود هر صورتی که محاذی آن افتد در او منجلی گردد و فیض از جمیع محاذات انقطاع ندارد پس بر همین قیاس تقوی صیقلی است که اگرچه زنگ آینه دل را میزداید اما او را مستعد قبول صور معانی میگرداند پس در صیقل از آن روی منکر که تیرگی را نیست میگرداند بلکه از آن وجه ملاحظه نمای که روشنی را وجود میدهد **بیت** جان من بی نور تقوی روشنی دل مجوی زانکه گر صیقل نباشد تیره ماند آینه وا از برای تایید این کلام و تصدیق باینکه صیقل با آنکه ظاهراً امر عدمی است و افاضهٔ وجود مینماید از راه اینکه ایجاد صفا و روشنی میکند تأمل نما در حکایت معروف نقاشان رومی و چینی

ح ۳ ومابر صفحه هشتاد و ششم از صندوق اول از این خزانه وجهی که مناسب است از برای مسافر حج بلکه مطلقا با مسافر بلاد عقبی ذکر نموده ام مراجعه شود که بسیار با مقام مناسبت دارد منه

زهره دهم خبر دهم بدانکه از اهل بیت طاهرین علیهم السلام مرویست که عاقل را سفر کردن نشاید مگر از برای سه چیز یکی
سفر بکند زاد و توشه آخرت در آن حاصل شود دوم سفر بکند باعث مرمت امور معاش گردد یا سفر بکند از برای سیر و لذتی باشد
که حرام نباشد و در حدیث دیگر فرمودند که سفر کنید تا بدنهای شما صحیح شود و جهاد کنید تا غنیمت دنیا و آخرت بیابید
و حج کنید تا مالدار شوید و بی نیاز گردید و در حدیث دیگر روایتست که چون خدای تعالی رزق کسی را در جائی تقدیر کرده باشد
حاجتی برای او در آنجا برانگیزاند که بضرورت بآنجا حرکت کند و مرویست که هر کس برای تجارت سفر دریا کند دین خود را
معرض تلف آورده و در تحصیل معاش حرص ورزیده باشد و در حدیث دیگر مرویست که سفر قطعه است از عذاب
چون کار شما در سفر ساخته شود زود مراجعت کنید و باهل خود برگردید و در حدیث صحیح منقولست که محمد بن مسلم از
حضرت صادق ع پرسید که بزمینی میروم که در آنجا بغیر از برف و یخ چیزی نیست حضرت فرمود که چون مضطر است تیمم کند
و دیگر بچنین زمینی نرود که هلاک دینش در آنجا است و در بعضی از کتب عامه از ابی هریره روایت نموده که گفت از حضرت
رسول شنیدم که فرمود اگر مردم بدانند که رحمت خدا چه اندازه شامل حال مسافرین میشود همه مردمان صبح خواهند نمود در
حالتی که در سفر باشند و سفر میزان دانستن اخلاق است و خدای تعالی در حق مسافر رحم کننده است فیروزه چهارم
تنویعیه بدانکه سفر بر پنج قسم است قسم اول سفر در طلب علم است و این سفر فریضه بود هرگاه برای تعلم علم فریضه
بوده باشد و سنت بود هرگاه از برای تعلم علم سنت بوده باشد و سفر از برای طلب علم بر سه وجه باشد یکی آنکه علم شرع را
بیاموزد در خبر است که هر که از خانه خود بیرون رود برای طلب علم در راه خدای عز و جل است تا وقتی که باز آید مرویست که ملائکه
پرهای خود گسترده دارند از برای طالب علم و بسیار کس از پیشینیان بوده که برای تعلیم گرفتن یک حدیث سفرها دور و دراز میکرده اند
بزرگی گوید که اگر کسی از شام تا یمن سفر کند بجهت آنکه یاد گیرد و بشنود کلمه را که او را در راه دین از آن فایده باشد هرگز سفر وی
ضایع نباشد و لیکن باید سفر برای تحصیل علمی کند که زاد و توشه آخرت بوده باشد و هر علمی که او را از دنیا با آخرت نخواند
و از حرص بقناعت و از ریا باخلاص و از ترس خلق بترس خالق نخواند آن علم نقصان او بود وجه دوم آنکه سفر کند تا خود را و اخلاق
خود را بشناسد تا بعلاج صفات مذمومه که دارا باشد بپردازد و این نیز بسیار مهم است زیرا که مرد تا در خانه خود است و کارها
بمراد او میرود بخود گمان نیکو برد و بپندارد که خوش اخلاق است در سفر برده اند اخلاق باطنیه برو آشکار گردد و احوالی بیند
که ضعف و بدخوئی و عجز و خودبینی خود بشناسد و چون علت را بیابد بعلاج مشغول تواند شد و هر که سفر نکرده باشد در کار
مردانه نباشد بشر حافی گفته است که ای قراء سفر کنید تا پاک شوید که آب اگر در یکجا بماند گندیده گردد وجه سیم آنکه سفر از برای
آنکه عجایب صنع حضرت حق تعالی را در بر و بحر و کوه و بیابان و اقالیم مختلف ببینند و انواع آفریدهای مختلفه را از حیوان و نبات
و غیر آن در نواحی عالم بشناسند و بدانند که همه آفریدگار خود را تسبیح میکنند و بیگانگی او گواهی میدهند و کسی را که این چشم گشاده
شد که سخن جمادات که نه حرف است و نه صوت بتواند شنید و خط الهی که بر چهره همه موجودات نوشته که نه حرف است و نه
رقوم بتواند خواند و اسرار مملکت بتوان شناخت و او را این حاجت نباشد که گرد زمین طواف کنند بلکه در ملکوت آسمان نگرد که
هر شبانه روزی گرد او طواف میکنند و عجایب اسرار خود با وی گویند و منادی میکنند که و کاین من آیة فی السموات و الارض
یمرون علیها و هم عنها معرضون بلکه اگر کسی در عجایب آفرینش خود و اعضاء و صفات خود نظر کند همه عمر خود را نظاره گاه ببیند
بلکه عجایب خود و هر چه ببیند که از چشم ظاهر در گذرد و چشم دل باز کند و یکی از بزرگان میگوید که مردمان میگویند که چشم باز
تا عجایب ببینید و من میگویم که چشم فراز کنید تا عجایب ببینید و هر دو حق است که منزل اول آنکه چشم ظاهر باز کنند و عجایب ظاهر
ببینند آنگاه بدیگر منزل رسند که عجایب باطن ببینند و عجایب باطن را نهایت نیست که تعلق آن با ارواح و حقایق است و حقایق
را نهایت نیست و با هر صورتی حقیقتی و روحی هست و صورت نصیب چشم ظاهر است و حقیقت نصیب چشم باطن و صورت
بغایت مختصر است و مثال آن چنان بود که کسی زبان را ببیند و چنان گمان کند که پاره گوشت است و دلی ببیند پندارد که پاره
خون سیاه است نگاه کن تا قدر آنکه نصیب چشم ظاهر است در جنب آنکه حقیقت زبان و دل است چیست و همه اجزاء
در آن عالم چنین است و هر کرا بیش از چشم ظاهر نداده اند در جبر او در چه ستوده است اما در بعض چیزها است که چشم
کلید چشم باطن است پس باین سبب سفر از برای نظر در عجایب آفرینش از فایده خالی نیست قسم دوم سفر از برای عبادت
است چون حج و غزو و زیارت قبر انبیاء و اولیاء طاهرین بلکه زیارت علماء و بزرگان دین که نظر کردن در روی ایشان عبادت
و برکت دعای ایشان بزرگ بود و یکی از برکات مشاهده ایشان این بود که رغبت اقتداء کردن با ایشان پیدا شود پس دیدن
ایشان نیز عبادت است و هم تخم عبادتهای دیگر باشد و چون فوائد انفاس و سخنها ایشان با آن جمع کردد فوائد مضاعف شود
قسم سیم سفر از برای گریختن بود از اسبابی که مشوش دین بود چون جاه و مال و ولایت و شغل دنیا و این سفر فریضه بود
در حق کسی که در رفتن براه دین از برای او میسر نگردد با مشغله دنیا که راه دین بفراغت نتوان رفتن داشته باشد سفر نماید از جهت اینکه
تا فراغت در رفتن راه دین را حاصل کند هر چند آدمی هرگز فارغ نتواند بود از ضروریات و حاجات خود ولیکن سبکبار میتوان شد

و عجایب ظاهر را نهایت است که تعلق آن با اجسام عالم است و آن متناهی است

وسکبادان

وسبکباران نجات یابند بگذاشته اگرچه بار نباشند و هرکه را در جائی حشمت و معروفیت پیدا شد غالب آن بود که او را
خدای تعالی مشغول سازد بزرگی گفته است که هر جا که تو را شناختند بگریز و جائی برو که تو را نشناسند و او را دیدند که
انبانی بر پشت بسته و میرود گفتند کجا میروی گفت بفلان ده میروم که آنجا طعام ارزان تر است گفتند چنین روا
میداری گفت هر جا که معیشت فراخ تر بود آنجا دین بسلامت تر بود و دل فارغ تر و ابراهیم خواص در هیچ شهری
بیش از چهل روز مقام نمیکرد قسم چهارم هر سفر از جهت تجارت در طلب دنیا و این سفر مباح است و اگر نیت
آن باشد که خود را و عیال خود را از روی خلق بی نیاز گرداند این سفر طاعت بود و اگر طلب زیادتی دنیا بود برای تجمل
و تفاخر این سفر در راه شیطان است و غالب آن بود که این کس همه در رنج سفر بود زیرا که زیادتی بر کفایت را نهایت
نیست و ناگاه در آخر راه بروی بزنند و مال و ببرند و یا در غربت بمیرد و مال او را سلطان برگیرد و یا وارث برگیرد
در هوا و شهوت خود خرج کند و از وی هیچ یادی نیاورد و اگر وصیتی کرده باشد بجا نیاورد و اگر وارثی داشته باشد
یاد نکند و وبال آخرت در گردن او بماند و هیچ غبنی از این بزرگتر نباشد که رنج همه او بکشد و وبال همه بگردن
او باشد و راحت همه دیگری بر بیند قسم پنجم سفر تماشا و تفرج بود و این چون اندکی باشد مباح بود و اما
هرگاه کسی را در شهرها گشتن عادت باشد و او را هیچ غرضی نبود جز آنکه شهرهای نو و مردمان غریب را ببیند
پس علما را در این خلاف است بعضی گفته اند که چنین سفری روا نبود زیرا که این رنجانیدن خود است بی فائده و بعضی
آن را جایز داشته اند زیرا که از جمله مباحات است و نهی در خصوص آن بنظر نرسیده است هرچند آداب سفر بسیار است لکن
مسافر را از اول سفر تا آخر آن آدابی چند است اول آنکه پیش از حرکت مظالم که بر او است باز دهد و ودیعتها که در نزد
او باشد بصاحبان آنها برساند و هر که را بر او نفقه واجب است نفقه او را بدهد و برای سفر زادی حلال بدست آورد
و از زاد چندان با خود بردارد که با همراهان تواند خورد زیرا که طعام دادن در سفر و سخن خوش گفتن و با مکاری خلق
نیکو کردن از جمله مکارم اخلاق است ادب دوم آنکه رفیقی شایسته بدست آورد که در امور دین یاور او بوده باشد حضرت
رسول صلی الله علیه وآله نهی فرموده است از سفر کردن تنها و گفته است که سه تن جماعتی باشند و فرموده باید یکی را امیر قرار بدهند
که در سفر اندیشه‌ها مختلف افتد و هر کار که سر از یک کس نباشد تباه گردد چنانکه اگر سر کار عالم با دو خدای بودی
تباه بودی و باید در میان رفقاء کسی را امیر کنند که بخلق نیکوتر و سفر بیشتر کرده باشد ادب سیم آنکه رفقای حضر
را وداع کند با همراهان دعای وداع که ماثور و در سایر کتب مذکور است بخواند و باید که چون وداع کند همه را بخدای
تعالی بسپارد یکی از صحابه رضی مردی را با کودکی دید که بسیار بپدرش شبیه بود تعجب کرد و گفت سبحان الله که
هرگز کسی را ندیده ام که چنین بکسی دیگر ماند که این کودک بتو ماند آن مرد گفت که اگر خواهی از عجایب کار این کودک تو
را خبر دهم گفت بگو [illegible] بسفری میرفتم و مادر این کودک آبستن بود گفت مرا بدین حال میگذاری گفتم من
آنچه را که در شکم داری بخدای سپارم پس چون از آن سفر باز آمدم مادرش مرده بود یکشب در جائی نشسته بودیم و
با بعضی مشغول صحبت بودیم که من آتشی دیدم گفتم این چیست گفتند این آتش از گور زن تو است و هر شب ما
همچنین می بینیم گفتم آن زن نماز گذار و روزه دار بود چگونه چنین باشد پس رفتم و سر گور او را باز کردم تا ببینم که آن روشنی
از چیست پس دیدم چراغی در آنجا نهاده است و این کودک مشغول بازی کردن است پس آوازی شنیدم که مرا گفتند که چون تو
این کودک را بما سپردی ما او را حفظ نمودیم و چنانچه مادرش را نیز بما سپرده بودی او را هم بتو باز میدادیم ادب
چهارم آنکه در وقت بیرون رفتن ابتدا دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول بعد از حمد قل هو الله و در رکعت دوم سوره
انا انزلناه بخواند که در جمله حدیثی از حضرت رسول صلی الله منقول است که هیچ کس نیست که بسفر رود مگر آنکه هیچ خلیفه بجای
خود نمیگذارد که دوستتر باشد نزد خدای تعالی از دو رکعت نماز که در وقت بیرون رفتن بگذارد و پس از آن این دعا
بخواند اللهم انی استودعک نفسی واهلی ومالی وذریتی ودنیای واخرتی وامانتی وخاتمة عملی ادب پنجم آنکه در سفر عصائی
با خود برگیرد و آیه ابتدا از سوره قصص بخواند ولما توجه تلقاء مدین تا والله علی ما نقول وکیل که مرویست هر که
چنین کند از هر سبعی درنده و حیوانی گزنده و دزدی برنده ایمن گردد تا آنکه بخانه مراجعت کند و هفتاد و هفت فرشته با
او باشند تا وقت مراجعت و از برای او استغفار نمایند و عصا در دست داشتن نفی فقر کند و شیطان را دور گرداند ادب
ششم آنکه جهد کند که ابتداء سفر روز شنبه و پنجشنبه بامداد بوده باشد که مبارک است زیرا که روز شنبه اگر
سنگی از جای خود حرکت کند خدای تعالی آن را بجای خود برگرداند و روز پنجشنبه روزیست که خدای تعالی و رسول او و اهل
بیت او آن را دوست دارند و ملائکه آن را دوست دارند و حضرت رسول صلی الله علیه وآله اکثر غزوات روز پنجشنبه متوجه می شدند
و ظفر می یافت ادب هفتم آنکه ستور را سبکبار کند و بر پشت ستور نایستد و در روی آن در خواب نرود و چوب
بر روی ستور نزند و بامداد و شبانگاه یکساعت فرود آید تا پای سبک کند و سبکبار شود و دل مکاری نیز شاد گردد

در بیان بعضی از آداب مسافرت هنگام ...

در فضیلت داشتن عصا ... در سفر

ذکر تفصیل جواهر زینت فرایض فروع دین

و بعضی از سلف هرگونه بچارپا میکرایه میکرفتند شرط میکردند که فرود نیاید در هیچ وقت الا گاه فرود آمدن تا آن صغیر باشد بر
ستور و هر حیوانی را کم … بزنند یا بار بر آن بروی نهند در قیامت خصمی نماید و بخدای تعالی شکایت نماید ابو
الدرداء را شتری بود که … ای شتر … بخدای تعالی شکوه مکن که من از بقدر طاقت تو بر تو نهادم و باید که
هر چه بر ستور خواهد بار نماید … نموده باشد یا او شرط کرده باشد تا در صحرا او حاصل کرده باشد و بر آن زیادت
نکند که روا نباشد نقل است که وقتی عبد الله بن المبارک بر ستوری سوار بود و کسی نامه بوی داد که این را بفلان برسان
عبد الله نامه را نگرفت و گفت من با مکاری این را شرط نکرده ام و بعض فقها نیاورده اند که این مقدار را فرق نبود و در محل
مسامحت باشد بلکه این قدر این را از کمال ورع دانسته و چنین ورعی از عبد الله مبارک عجب نباشد نسبت با آنچه از
شرح حالات و کیفیت احوالات او در کتب سیر و تواریخ ذکر شده است از جمله آنکه در ریاض الشهاده است که این عبد الله
خدمت حضرت امام باقر … که هر شیخ و اشرو … با امراء و سلاطین جود و ضلال اتفاق افتد مخصوص امام
است انجناب فرمودند بلی … عرض کردم از انجمله ام که از بعضی فتوحات لا المتعارف فرستاده اند و بجمیع ارحام خود را از در
ایشان یعنی مالکان خود مستخلص نموده ام و خالص من بنده ام و بر عبودیت و بندگی تو اقرار میکنم حضرت فرمود قبول کرد
و تورا بحل نمودم از حج بتجارتی و … که هر … پس بعد از شش سال دیگر از … عبودیت و رقیت خود را
ذکر نمود که بر خود لازم ساخته بود انحضرت فرمود انت حر لوجه الله در راه خدا تورا آزاد کردم عرض کردم پس بجهت من
نوشته بمن مرحمت کن تا فخر کنم بر بندگی و آزاد شدن در دست مبارک شما نزد همکنان خود ام انحضرت بخط مبارک
خود مرقوم فرمود که هذا الکتاب من محمد بن علی الهاشمی لعبد الله بن مبارک فتاه انی اعتقتک لوجه الله والدار الاخرة لارب
لک سواه و انا علیک بسیئه وانت مولای و مولای عقبی من بعدک کتب فی المحرم سنة ثلاث عشر ومائة ووقع فیه محمد بن علی بخط یده
وختم خاتمه تنوین فی منظر بدانکه نظیر این قصه ظهور ورع و احتیاطی که از عبد الله مبارک واقع گردیده در خصوص اجتناب
از قبول حمل نامه را بر مرکوب بواسطه عدم اذن از صاحب ستور از مرحوم مقدس اردبیلی رضوان الله علیه واقع شده است
که وقتی آن مرحوم از کاظمین عازم بر مشرف شدن بنجف اشرف بود و چارپائی کرایه نموده بود یکی از دوستان نامه با آن مرحوم داد که
به نجف اشرف برساند آن مرحوم نامه را گرفته و در بغل گذاشت و دیگر در آن سفر تا هنگامیکه بمقصد رسید و نامه را بصاحب آن
واصل داشت ابدا بر آن چارپا سوار نشد و تمام آن مسافت را پیاده طی نمود که مبادا تصرفی بدون رضا مالک آن حیوان از آن
جناب صادر شود رحمة الله علیه ادب هشتم آنکه انگشتر عقیق و تربت مقدس حضرت سید الشهداء علیه السلام
با خود باید در میان رخت های خود … تا ایمن باشد از دزد و جمیع آفات محفوظ ماند و نیز سلاح و مسواک و آینه و شانه و سرمه
و مقراض با خود بردارد و ایضا … از شرف مرد آنست که از برای سفر توشه و آذوقه خوب و بسیار همراه نماید حضرت
امام زین العابدین ع هر وقت بسفری … میرفتند قند و حلویات و امثال اینها با خود بر میداشت و حضرت صادق ع
فرمود که از جمله وصایای لقمان بپسرش این بود که چون بسفر روی شمشیر و موزه و عمامه و خیمه و مشک آب و سوزن و
ریسمان و از ادویه آنچه تو را و رفقای تو را در کار باشد بردار و در کارها با رفقای خود موافقت کن مگر در معاصی و گناهان
و نیز افتتاح نماید سفر را بصدقه و خواندن دعوات و اذکار ماثوره مذکوره در کتب مفصله و دیگر آنکه در روایت است که
در وقت بیرون شدن از خانه تحت الحنک ببندد امام ع فرموده است که من ضامنم که چون کسی وقت بیرون رفتن تحت الحنک
ببندد از دزد و حرق و غرق ایمن باشد و بسلامت برگردد و اگر نبسته باشد و ببلائی مبتلا گردد که روا ندارد ملامت نکند مگر
خود را ادب نهم آنکه چون از خانه بیرون آید بر در خانه رو براهی که میرود بایستد الحمد و آیة الکرسی و قل هو الله احد
معوذتین هر یک را برابر روی و بجانب راست و چپ خود بخواند و بعد از آن بگوید اللهم احفظنی واحفظ ما معی و سلمنی
و سلم ما معی بلاغک الحسن که او و هر چه با او باشد بسلامت باز گردد و نیز بگوید بالله استفتح و بالله استنجح و بمحمد صلی
الله علیه و آله اتوجه اللهم سهل لی کل حزونة وذلل لی کل صعوبة واعطنی من الخیر کله اکثر مما ارجو واصرف عنی من
الشر اکثر مما احذر فی عافیة یا ارحم الراحمین ادب دهم آنکه چون بر سر راه رسد هفت عدد سنگ ریزه بردارد و
بر هر یک دم نهد بگوید قل من یکلؤکم باللیل والنهار من الرحمن بل هم عن ذکر ربهم معرضون و قل هو الله احد بخواند و آنها را
با خود نگاه دارد از آفات محفوظ ماند و اگر در راه چیزی ببیند که بفال خوش نباید بگوید اعتصمت بک یا رب من شر ما اجد فی
نفسی فاعصمنی من ذلک و هر بلندی که بر آید تکبیر گوید و چون بزیر آید سبحان الله گوید و چون بر بلندیها رسد بگوید
لا اله الا الله والله اکبر والحمد لله رب العالمین لک الشرف علی کل شرف چون چنین کند هر چه در پشت سر او باشد از صحرا
و کوه و عمران همه بتهلیل او تهلیل گویند و هر چه در پیش روی او باشد به تکبیر او تکبیر گویند و هرگاه در محلی خوفناک یا در حرب
واقع شود چهار عدد سنگریزه بردارد یکی را بجانب راست و دوم را بجانب چپ سیم را به پشت سر و چهارم را به پیش روی خود
اندازد و بگوید … و لله الملک بلا منت … و ایضا اگر در … خوفناک

ذکر … بعضی از بزرگان

هر خوف و بلیه …

در تنضید جواهر زینت فزای فروع دین

واقع شود پنج عدد سنگریزه بردارد بدین طریق اول را که بردارد بگوید بالله دوم جبرئیل سیم موسی چهارم محمد پنجم ابراهیم
و با خود نگاه دارد انشاء الله تعالی از آن خوف ایمن گردد **واما آداب** خواص در سفر آنست که سفر نکنند تا آنکه در دین
که زیادتی دین ایشان در سفر است و چون در راه در دل خود نقصانی بینند باز گردند و نیت کنند که در هر شهری که روند قبور
بزرگان و علما را زیارت نمایند و احیاء از علماء را دیده و ملاقات کنند و از هر کدام فایده حاصل نمایند و بآن کار کنند
نه صرف آنکه بگویند که ما علما را دیده ایم و در هیچ شهری بیشتر از ده روز مقام ننمایند و اگر بزیارت برادری روند یکشبانه روز
بیش در نزد او مقام نکنند و چون بزیارت کسی روند در منزل او نگویند بلکه صبر کنند تا او بیرون آید و در نزد علماء تا نپرسند او
هیچ سخنی نگویند و اگر پرسند بقدری گویند که جواب حاصل شود و اگر سؤالی خواهد اول دستوری خواهد و اگر در حضور
بچیزی مشغول است و آن مقدم است سفر نکنند که کفران نعمت باشد **مرجان** **قطره** بدانکه در حدیث صحیح از حضرت
امام موسی علیه السلام منقول است که هفت چیز است هرگاه در برابر مسافر ظاهر گردد از برای او شوم است ۱ کلاغی که از جانب راست او
ظاهر گردد و فریاد نماید ۲ سگی که دم را علم کرده باشد ۳ گرگی که بر دم خود نشسته باشد و برروی مسافر فریاد زند پس سه مرتبه
بلند شود و پست گردد ۴ آهوئی که از جانب راست او بیاید و بجانب چپ او برود ۵ جغدی که فریاد کند ۶ زن سفیدموئی که رو
بروی او بیاید ۷ ماده الاغی که گوشش بریده باشد پس کسی که از دیدن اینها خوف و ترسی او را عارض شود بگوید اعتصمت بک
یا رب من شر ما اجد فی نفسی فاعصمنی من ذلک **درات لامعات للمسافر** **تا عاشره** در یکی از مجامع معتبره چنین
نگاشته شده است که عن خلاصة وجود العالم و سید اولاد بنی آدم صلی الله علیه و آله و سلم انه قال اذا تنفس الغریب فی غربته
کتب الله تعالی له بکل نفس الفی الف حسنة و محی عنه الفی الف سیئة و یرفع له الفی الف درجة روایت است از انحوائیه که چون
قلم کرم از عالم عدم در صحن سرای حدوث نهاد خطاب در رسید که ای گم شدگان راه اینک داعی درگاه و ای سرکشتگان شب
اینک نور هدی ای متحیران بادیه ضلالت اینک صدرنشین مسند رسالت ای عاصیان مسکین اینک شفیع المذنبین ای غریبان
سرگردان اینک یار و مونس غریبان **بیت** ای صدرنشین صفه قرب اله وی قرب گزین مسند عزت و جاه دریاب
لطف تو است در بیکس و گاه دست همه عاصیان پر جرم و گناه که فرمود کسی که از خاک وطن و دیار خود جدا افتاده باشد و یا ب غربت
که با آتش محنت آمیخته است مبتلا شده و در محنت ایام کربت و وحشت عماد شام غربت در مانده نه یاری که از محنتهای جدائی محبان
و دوستان با او شمه تقریر کند و نه همدمی که از عقوبات عقبات فراق یاران اندکی از بسیار با او بیان نماید چون در این بلای غربت که
محنتی است اصعب از موت نفس زند بعدد هر نفسی که چون دود از آتشکده دل سوخته او بیرون آید دو هزار حسنه در دیوان عمل او ثبت کنند
و دو هزار هزار سیئه محو نمایند و باین اکتفاء نفرموده بر اوج معارج عزت بد سنگری فلک بلند و پای مرد بخشند چند دو هزار
هزار درجه دیگر عروج کند آنچه میتوان از دود نفس که مقدمه اشتیاق است خس و خاشاک جرایم و آثام چنین محروق میشود همچنین اگر از
شعلات مشاعل آتش اشتیاق که در سحرگاه فرقت از غایت حرقت از تنگنای سینه سوخته غم افروخته غریب بیچاره زبانه زند اگر
خرمن گناه از آن ناله و آه بسوزد هیچ عجیب و غریب نباشد **و** در بعضی از اخبار آمده است که دعاء غریبان را محمل رونق به هدف
اجابت مقرون شود زیرا که از رشته دست دل شکسته که از درد دوری دیار و محنت فرقت دوست دعائی چون زلف بتان تتار
پریشان است جدا میشود ادعیه دود منبری که از طوفان آب عالم خراب شده و از صولت باد دنیا زیر و زبر شده و از گرد خاک و غبار بر
دیده دلها نشسته و از صدمات هیبت آتش مرکز جان صد هزار عاشق بسوخته پس هر بلائی از این عناصر متضاد بر جهان سورانیده که از بلای
او ساکنان ملک و ملکوت در خطر باید پس محیا بی بر سینه که این جهان بر منوچهر او شده باشد یکی از آتش اشتیاق که چون در خرمن وجود
افتد بحکم انکدارت با آتش جمع میشود سیلاب باشک از روزنه چشم بیرون رود چه روزگار وصالت بیادم میرسد هزار قطره
خونین ز دیده میبارم دیگری خاک غربت که از او نفس سموم محنت غبار بر خاطر می نشیند سوم آب دیده که بحسرت بیرون چهارم آه
سوزناک که از دل میکشد پس چون در گرداب غربت آب حسرت از سر بگذرد و صبا جام سرد سنگ ماند غریب بیچاره از اشتیاق
وصال گاه چون فرهاد آتش دل جان شیرین بر لب میرساند و گاه چون سوختگان بوی اشتیاق بر روز جهره در مجیء اماما **بیت**
تو چه دانی که بر تو بگذشته است شب هجران و روز تنهائی **درة** **ثانیه** ایضا در همان مجموعه است که آورده اند که دو کس را در دو
وقت موجب حسرت است اول بامداد یتیم را که از خواب برخیزد و جمال پدر نبیند و دوم شام غریب را که از هر طرف نگرد آشنائی
بچشم او نیاید **بیت** غریبان بیدل و مهجور باشند ز خوشحالی و عشرت دور باشند چه شام ای غریبان دل افکار
بکریند از غم خویش و وطن زار پریشان باشد ایام غریبان دریغ و درد از شام غریبان چه شامی آنکه صبح از وی بود دود
سیاه و تیره و تاریک و بی نور **درة** **ثالثه** و نیز در همان مجموعه است که مروی است که یکی از پیغمبران ملک الموت را دید و از او پرسید
ای قابض ارواح چند بدماغ جگر سوز که بر دل اجسامان میخهی و اینهمه شربت تلخ اجل بعالمیان میدهی هرگز بر کسی رحم میکنی عزرائیل
گفت ای پیغمبر خدا ای الی رحم را از دل من نزع کرده و مرا در قبض روح بر هیچکس رحم نیست الا بر آن غریبان دور از وطن و محنتان
جدا افتاده از شهر و دیار در آن ساعت که خواهم امانت روح از ایشان باز ستانم آن بیچاره ها بیند که چه بیش و نیاید که در چپ و راست نظر

کنند … فرزند و خویش مشاهده کنند و خویشاوند پدر و مادر نه که با ایشان غم دل بگوید یاری و مشفقی نه که بیتیم خود را
بلوسد … ما بید و ستی و مهربانی کند با وی و صبتی بجای آورد در آن ساعت حضرت احدیه وی جاری گردد و قطرهٔ چند از آن …
انتحاب چشم وی … در این حال بر آن غریب ببخشایم و رحم آرید و عبادت روح وی را قبض کنم رباعی هر شب برود زسینه آرام
غریب و ز شربت هجر تلخ … ز کام غریب گویند که از مرارت بتر نیست غمی شک نیست که آن بتر بود شام غریب … ایضاً در همان
مجموعه نقل نموده که از ابن عباس روایت شده که گفت شنیدم حضرت رسول ص فرمود که هرگاه شخص مسافر غریب بیمار شود پس
در آن حال غریب در چپ و راست نظر نماید بطرف راست و چپ و پیش رو و پشت سر خود و هیچ کس را نه بیند از خویشان و پیوندان خود
و نه بیند کسی از آشنایان و شناسندگان خود را خدای تعالی بیامرزد جمیع گناهان گذشتهٔ او را عدهٔ حکایات مشتمله
الشوق الی الله … سار مهیج حکایت ۱ در حکایات الصالحین آورده است که سفیان ثوری گفت که وقتی
با شیبان راعی … میرفتیم ناگاه شیری پیش ما آمد گفتم یا شیبان اینک شیر است که بنزد ما می آید گفت یا سفیان مترس و دست بر
سر او شیر نهاد و گوش او را گرفت و بپیچید و گفت برو بانجائی که آمدی و گفت یا سفیان اگر نخواهم میتوانم بار خود را بر پشت او بگذارم
تا بکعبهٔ معظمه روم حکایت ۲ ایضاً در همان کتاب مذکور است که ابو عبدالله مغربی گوید که در بادیهٔ بنوا بیع میرفتم زنی
را دیدم بی دست و پای و بپیچیم که بروی زمین میخزید و میرفت از او در تعجب ماندم گفتم یا امة الله از کجا میائی گفت از نزد او گفتم
کجا خواهی بروی گفت بنزد او گفتم سبحان الله بادیه پر هول است بدین هولناکی و تو بدین ضعیفی و تو را نه پای و نه موشی چگونه توانی
رفت مرا گفت یا ابا عبدالله دیده برهم نه من دیده برهم نهادم و چون دیده باز کشادم او را دیدم که دست در آستان کعبه زده آنگاه
گفت که یا ابا عبدالله تعجب من ضعیف حمله قوی آیا تعجب میکنی از ضعیف و ناتوانی که او را قوی و توانائی بمنزل مقصود رساند پس
ناگاه چون نظر کردم … ناپدید حکایت ۳ ابو القاسم نهاوندی گوید که با ابوبکر وراق و ابو سعید خراز بر کنار دریائی
میرفتیم تا صید ماهی کنیم از دور شخصی پدید آمد ابو سعید گفت بنشینید که اینکه میاید ولیی باشد از اولیاء خدای تعالی پس بنشستیم
جوانی را دیدیم میاید نیکو روی و مرقعی پوشیده و کوزه در یک دست و محبره در دست دیگر ابو سعید روی بما کرد بر طریق نگاه
… که او را با کوزه و محبره دید آنگاه گفت یا شیخ راه بخدای عز و جل چگونه است گفت یا ابا سعید تو را بخدای تعالی دو راه بنمایم یکی طریق
خاص و دیگر طریق عام اما طریق عام آنست که تو می سپری و طریق خاص را تا من بیا تا بتو بنمایم ابو سعید بایستاد و قدم باوی برداشت پس
او قدم در دریا نهاد و بر سر آب برفت و ما اندر وی متحیر ماندیم چون خواست که از دیدهٔ ما غایب شود روی باز پس کرده و گفت
اخوانی لا تنکروا شیئا و لا ترجع کلکم الی مقام یعنی ای برادران هیچ چیز را انکار ننمائید و هر یک بجای خود برگردید اللهم ارحمنا
حکایت ۴ بزرگی گفته است که با یکی از اولیاء الله همراه در بادیه بودیم در زیر درخت ام غیلان رسیدیم بنشستیم تا بیاسائیم
گفتم چه خوش بودی این ساعت اگر بر این درخت بودی خرمای تازه میداشتیم … تبسم کرده و گفت آیا
میل بخوردن خرما داری گفتم بلی آن پیر آن درخت را بجنبانید و گفت بآن خدای که تو را پدید آورده … درخت گردانیدی که ما را
رطب دهی پس رطب بسیاری از آن درخت فرو ریخت و ما خوردیم تا سیر شدیم پس دوباره آن درخت را بجنبانیدیم دیدیم خار
اندرخت میبارید پنداشتی … که آن جنبانیدن اول از نیاز و گرسنگی بود و این از سر سیری … و کار بود در گاه بر بنیاد است
حکایت ۵ سری السقطی گوید در بغداد روزگاری … که با بازرگان بودم در کشتی بودیم در دجله … میرفتیم و شب بود و ملاح در
سایهٔ شب کشتی را میراند ناگاه … بود گفت در این سایهٔ شب که بگوش ما آمد ملاح گفت خاموش باشید که انجا جایی …
آنست را خاموش بودیم و کشتی میراندیم چون شب در آمد همان کریستن را شنیدیم که آواز داد یا سری ملاح را بگوی تا کشتی بر اندازد کو بدین
عجب ماندم از آن آواز و آواز آنکه از کجا نام مرا میداند ملاح را گفتم کشتی بران و بنزدیک او برو ملاح گفت مترسم که دزد باشد گفتم
اندیشه مکن پس ملاح کشتی بنزد او راند جوانی را دیدیم خوب روی و مرقعی پوشیده و در کشتی آمد و با کس سخن نمیگفت و در گوشه
نشست و بعد از سه روز مرا گفت یا سری من امروز نماز پیشین از دنیا رحلت خواهم کرد چون من کالبد خالی کنم مرا بشوی و بر
جنازهٔ من نماز کن و قومی بکنار این کشتی خواهند آمد و مرا از تو طلب خواهند کرد پس تو مرا بدیشان بده و این مرقع مرا تو نگاه دار چون
بدروازهٔ بغداد برسی جوانی که بر اسب اشهب سوار باشد پیش شما آید و گوید یا سری آن ودیعت بیار تو آن مرقع بدو ده سری
گوید همچنانکه گفت و او وفات در رسید من او را غسل دادم و بر وی نماز کردم قومی مرقع پوش بکنار کشتی … آمدند و او را از ما
مطالبه کردند من او را بدیشان سپردم و آن مرقع برگرفتم چون بدر بغداد رسیدم سواری دیدم که از بغداد بیرون … آمد گفت ای
میان شما سری کدام است گفتم منم گفت ودیعت بیار من آن مرقع بدو دادم فرود آمد و قبای خود را کند … مرقع را بپوشید
و بعد از آن قبا بالای آن مرقع بپوشید و بر اسب سوار شد هر که خواستیم رود من دامنش را گرفتم و گفتم تو کیستی گفت
ما طایفه و قومی هستیم که معامله ما با خداست و نمی شناسد ما را مگر اینکه یکی از ما باشد و از این بیشتر … این بگفت
و از نظر ما ناپدید شد حکایت ۶ ابو الحسن هروی در هیچ شهر … الا دو را دیده و … در … بیرون
بغداد در خرابها میگردید و جنید را چون از وی … طعامی بر میگرفت و در آن خرابها … او را

حکایت سری سقطی و جوان …

پیدا میکرد و بروی الحاح میکرد تا قدری طعام میخورد و او را میگفت الی کم تسیح تا چند گردش میکنی و در بادیه ها میگردی گفت که
الی ان اوصل الی المقصود تا وقتی که بمقصود خود نایل شوم و هیهات من ذلک و بعید بسیار دور است این امر گویند در همان خرابها آخر
الامر فرمان یافت و از دنیا رحلت نمود جنید او را تجهیز کرده و دفن نمود و بر قبر او نقش کرد که هذا عاشق الرحمن یعنی این مشت
بندۀ که عاشق خداوند رحمن است **حکایت** ابو علی رباطی میگوید در بادیه مرافقت عبد الله مروزی با من مصاحب
شد گفت با من که تو کدام دوست تر میداری اینکه من امیر باشم یا تو گفتم دوست میدارم که تو امیر باشی چون امیری را باو تفویض
کردم آنگاه گفت چون من امیر شدم الطاعة من بر تو لازم است گفتم ناچار هرچه گوئی مطیعم پس توبره داشت آنچه از اسباب و زاد
سفر که داشتیم همه را در آن توبره نهاده و بر پشت خود کشیده و رو براه نهادیم و هربار که من میگفتم بمن ده تا یکساعت بردارم می
میگفت علیک بالطاعة فانا الامیر یعنی من امیرم تو باید هر امری بفرمایم ببری تا آنکه شبی باران میبارید و تا صباح بر سر
من بایستاد و عبا خودش را بر من وقایه ساخته تا دور نگاه میداشت که باران بر من نبارد آنگاه گفت که بزرگان ما در سفر با ما
چنین رفتار میکردند چون در سفر باشی شفقت بر صاحب خود نگاه دار **حکایت** بزرگی گوید در بادیه تنها
میرفتم مانده شده و بی طاقت گشتم از راه رفتن دست برداشتم و گفتم یا رب ضعیفم و بیچاره و مهمان توام و به مهمانی تو میآیم
در راه بماندم مهمان را در راه فرو مگذار چون این بگفتم در دلم افتاد که کسی میگوید تو را که به مهمانی خوانده چون این در خاطرم آمد
گفتم یا خدا یا این ملکیست که طفیلی چون من را بسیار دید برانی و احتمال میکنند ناگاه از پس من آواز داد که چون باز نگریستم
اعرابی دیدم بر شتری سوار است گفت یا عجمی تا کجا میروی گفتم بمکه میروم گفت که تو را خوانده است گفتم نمیدانم او لیس
قال من استطاع الیه سبیلا گفتم لکن ملک وی بسیار است چون من طفیلی بسیار بر گیرند اعرابی عارف بود گفت نعم الطفیل انا
و نعم المضیف الملک تو نیکو طفیلی هستی و نیکو میزبانی است خدای تو اگر نخوانده بود تا اینجا نمیرسانید اینک مرا فرستاده
است که با تو باشم و این شتر را فرستاده و میگوید اگر مانده شده بر این شتر سوار شو که سنت کرم ما آنست که مهمان را پیاده
نبریم و طفیلی را سواره **حکایت** ابراهیم خواص گفت که در بیابانی میرفتم سه شبانه روز بود که طعام نمی یافتم
نهاد انسانی بر من غالب شد گفتم مگر مرا از گرسنگی خواهد کشت در این خیال بودم که سه مار عظیم دیدم که میایند و هر که من
از آن بزرگتر جیوانی ندیده بودم بنزدیک من آمدند و با من راه میرفتند و با یکدیگر همهمه میکردند و صفیر میزدند چنانکه تو
گفتند که مرا از صفیر ایشان گریه گرفت پس یکی از ایشان با من بسخن درآمد و گفت یا ابراهیم اشککت فی خالقک قلت لا والحمد لله
آیا در خالق خود شک کرده گفتم نه بحمد الله گفت در روزی دهندۀ خود شک کرده گفتم تو را بر باطن من چگونه اطلاع و وقوف
افتاد گفت اوقفنی الذی لا یغیب عن خاطره لحظة واقف ساخت مرا بر باطن تو آنکه پنهان نمیشود از خاطر من یک لحظه گفتم
شک نیست که بر توکل میروی گفت یا ابراهیم بدرستی که خدای تعالی را مخلوقاتی است که ایشان را سیر و سیراب میکند بذکر
خود و خطور نمیکند بر قلبهای ایشان معاش خلق گفتم ایا مار چگونه سخن میگوید گفت یا ابراهیم ادب نگاه دار من نیز
نگفتم که تو را امر و حکم نیست ان الذی خلقک من تراب انطقنی بدرستی که آن خدائی که تو را از خاک آفریده مرا بسخن درآورد
و ما با امر و اراده او حرکت میکنیم ابراهیم گوید بسیار از سخنان او در تعجب شدم پس آنگاه بمن گفت ای ابراهیم میان ما و تو راه
و مسافت بسیار بود بما یاد کردند که کسی از بندگان ما در فلان مکان تنها میرود بشتابید بسوی او و یار و مونس او باشید
و ما از او قوت خواستیم تا ما را بنزد تو رسانید گفتم چگونه است که تو سخن میگوئی و آن دیگران نمیگویند گفت یا ابراهیم بدانکه
خدای تعالی را در هر قومی سفیری و رسولی است و خدا مرا بر این قوم سفیر قرار داده است و آنچه من میگویم ایشان بدان
رضا داده اند و من با دوستی حق تعالی با دوستان حق سخن گویم و هرچه گویم از او گویم و با اراده او گویم این بگفت و از
دیدۀ من ناپدید شد ابراهیم گوید که من چهل روز در آن وادی بماندم و از بهجت و سرور و مستی سخنان آن مار میل بطعام
نداشتم و نه شراب میخواستم و نه خواب بر دیدۀ من میامد بعد از چهل شبانه روز چون بخود آمدم بکنار وادی رسیده بودم و
همان مار را دیدم که دیگر باره پیش من آمدند و بر من سلام کردند و من جواب سلام باز دادم همان مار که سخن میگفت با من
بسخن درآمد گفت تو این چهل روز مهمان ما بودی از حق تعالی درخواستیم که تو را غذائی دهد که صیادان را تا بغداد بس
و تو را مست از آن غذا نمود تا این راه را بگذشتی و اکنون دیگر تو را وداع کرده و میرویم پس شاخۀ از گل نرگس که در دهان خود
داشت بمن داد که از آن تمام از وادی بوی مشک گرفت و آن گل تا چهل شبانه روز با من بود و ابدا پژمرده نگردید والله اعلم
حکایت ابو حمزه بغدادی از اعاظم سیاحان بود از سکر و غلبه وجد همیشه در بادیه ها میرفت و سالها در بادیه ماند
ناگاه جنید را در خاطر رسید که ابو حمزه میاید جنید با بعضی دیگر از بزرگان و مشایخ جمله او را استقبال کردند چون از کوفه بیرون
شدند جنید ابو حمزه را دید که میاید در حالتی که گوشت بر استخوان او خشک شده است و همچنان خادم عشق او را دست بر سر
او است و میگوید مست از عدم آمدیم و هستیم هنوز ور زبان خود نشنیدیم هنوز گفت یا شیخ ایا اسرار [illegible] میکنند
عشق تو [illegible] خود نبود عشق [illegible] دست کی [illegible] تا که سرای هستیش ز بیخ و بن بر نکنی

عدّة دعوات للسفر واردات الاولی مرویست از اهل بیت طاهرین علیهم السلام که چون کسی عزم سفری نماید
این دعا را بخواند اللهم خلّ سبیلنا واحسن مسیرنا واعظم عافیتنا و نیز مرویست که مسافر هیچ جانشینی برای خود بر اهل خود نمی
گذارد که بهتر باشد از آنکه وقت بیرون رفتن دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن بگوید اللهم انی استودعک الیوم دینی ونفسی
ومالی واهلی وولدی وجیرانی واهل حزانتی الشاهد منا والغائب وجمیع ما انعمت به علی اللهم اجعلنا فی کنفک ومنعک و
عیاذک وعزک عز جارک وجل ثنائک وامتنع عائذک ولا اله غیرک توکلت علی الحی الذی لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ
ولداً ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیراً الله اکبر کبیراً والحمد لله کثیراً وسبحان الله بکرة واصیلاً
که هر چه در این دعا سؤال کرده شود خدای تعالی عطا میفرماید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام چون اراده سفری مینمود
عیال خود را در خانه خود جمع میفرمود و همین دعا را میخواند **الثانیة** مرویست که چون مسافر از خانه بیرون آید رو به
راهی که میرود بر در خانه بایستد والحمد و آیة الکرسی و معوذتین و قل هو الله هر یک را به پیش رو و بجانب راست و بجانب چپ
بخواند بعد از آن بگوید اللهم احفظنی واحفظ ما معی وسلمنی وسلم ما معی وبلغنی وبلغ ما معی ببلاغک الحسن که او و همراهانش بسلامت از
آن سفر مراجعت خواهد کرد و نیز بگوید اللهم استفتح وباللّه استنجح وبمحمد صلی الله علیه وآله اتوجه اللهم سهّل لی کل حزونة
وذلّل لی کل صعوبة واعطنی من الخیر کله اکثر مما ارجو واصرف عنی من الشر اکثر مما احذر فی عافیة یا ارحم الراحمین **الثالثة**
مرویست که چون در یکی از روزهای نحس عزم سفر کنی تا ایمن باشی که خواهی روانه شوی الحمد لله و قل هو الله و معوذتین و آیة الکرسی
وانا انزلناه و این پنج آیه را از سوره آل عمران که ان فی خلق السموات والارض تا انک لا تخلف المیعاد است بخوان و بعد این
دعا را بخواند اللهم بک یصول الصائل وبقدرتک یطول الطائل ولا حول ولا قوة الا بک یصفونک من خلقک وخیرتک من
بریتک محمد نبیک وعترته وسلالته اللهم صل علیه وعلیهم واکفنی شر هذا الیوم وضرره وارزقنی خیره واقض لی فی سفری
فی منصرفی بحسن العافیة وبلوغ المحبة والظفر بالامنیة وکفایة الطاغیة الغویة وکل ذی قدرة علی اذیة حتی اکون فی
جنة وعصمة من کل بلاء ونقمة وابدلنی من المخاوف فیه امناً ومن العوائق فیه یسراً حتی لا یصدنی صاد عن المراد ولا یحل
بی طارق من اذی العباد انک علی کل شیء قدیر والامور الیک تصیر یا من لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر **الرابعة**
مرویست که چون کسی بخواهد بسفر حج و عمره رود وقت بیرون آمدن از خانه این دعا را بخواند لا اله الا الله الحلیم الکریم
لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش
العظیم والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین اللهم کن لی جاراً من کل جبار عنید ومن کل شیطان
مرید بسم الله دخلت وبسم الله خرجت اللهم انی اقدم بین یدی نسیانی وعجلتی بسم الله وما شاء الله لا حول ولا قوة الا با
لله فی سفری هذا ذکرته او نسیته اللهم انت المستعان علی الامور کلها وانت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل اللهم هوّن
علینا سفرنا واطو لنا الارض وسیرنا فیها بطاعتک وطاعة رسولک اللهم اصلح لنا ظهرنا وبارک لنا فیما رزقتنا و
قنا عذاب النار اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر وکآبة المنقلب وسوء المنظر فی الاهل والمال والولد اللهم انت عضدی
وناصری اللهم اقطع عنی بعده ومشقته واصحبنی فیه واخلفنی فی اهلی بخیر لا حول ولا قوة الا بالله اللهم انی عبدک وهذا
حملانک والوجه وجهک والسفر الیک وقد اطلعت علی ما لم یطلع علیه احد غیرک فاجعل سفری هذا کفارة لما قبله من
ذنوبی وکن عوناً لی علیه واکفنی وعثه ومشقته ولقنی من القول والعمل رضاک فانما انا عبدک وبک ولک **الخامسة**
وارد شده است که چون مسافر از یاران خود جدا شود بگوید اللهم اعنی علی اهاویل الدنیا والآخرة ومصیبات اللیالی والایام
واکفنی شر ما یعمل الظالمون فی الارض **السادسة** وارد شده است که چون مسافر از شهر جدا شود این دعا را بخواند
اللهم انی استودعک دینی ونفسی ومالی ودنیای واخرتی وخاتمة عملی یا حفیظ من کل امر وغائب واعصمنی من کل زلة و
خطاء یا سمیع یا قریب یا حفیظ یا مجیب اجب دعائی یا کریم **السابعة** وارد شده است که چون مسافر سوار شود در
پشت مرکب قرار گیرد این دعا بخواند بسم الله ولا حول ولا قوة الا بالله الحمد لله الذی هدانا للاسلام ومن علینا بمحمد صلی الله علیه
وآله سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون والحمد لله رب العالمین اللهم انت الحامل علی الظهر
والمستعان علی الامر اللهم بلغنا بلاغاً تبلغ به الی الخیر بلاغاً تبلغ به الی رحمتک ورضوانک ومغفرتک اللهم لا طیر الا طیرک
ولا خیر الا خیرک ولا حافظ غیرک **الثامنة** وارد شده است که چون مسافر بصحرای خوفناکی رسد این دعا بخواند
یا ارض ربی وربک الله اعوذ بالله من شرک وشر ما فیک وشر ما خلق فیک ومن شر ما یجاور علیک اعوذ بالله من
شر کل اسد واسود وحیة وعقرب ومن ساکن البلد ومن شر الدوما ولد افغیر دین الله یبغون وله اسلم من فی السموات
والارض طوعاً وکرهاً والیه یرجعون الحمد لله بنعمته وحسن بلائه علینا اللهم صاحبنا فی السفر وافضل علینا فانه لا
حول ولا قوة الا بالله **التاسعة** منقولست که چون اراده دخول در منزلی نماید و نظرش بر آن افتد بگوید اللهم انی اسئلک خیرها واعوذ بک من
شرها اللهم اطعمنا من جناها واعذنا من وباها وحببنا الی اهلها وحبب صالحی اهلها الینا **العاشرة** چون فرود شود بگوید اللهم انزلنی منزلاً مبارکاً وانت خیر المنزلین

جواهر کلمات (ذو موحدة قرآنیة) للامر والمعروف

قال الله تبارک وتعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله الآیه یعنی خداوند تعالی
در این آیه مبارکه امت مرحومه را بهترین امم خوانده است و در وجه خیریت ایشان اقاویلی گفته‌اند و در اربع … از جمله در تفسیر حسینی
است که خیریت ایشان در آنکه بشش خصلت اختصاص یافته‌اند اول خیر الانبیاء که محمد است صلعم و از خیریت او است که نبوت بجناب او
ختم شده است دوم خیر الکتب که قرآن است و خیریت او آنکه علوم اولین و آخرین در او ودیعت نهاده‌اند سوم خیر الشهور که شهر
رمضان است و کدام خیریت با این برابر که هر ساعتی از ایام ولیالی او شش صد هزار بنده عاصی از عذاب الهی مژده آزادی و خلاصی
یابند چهارم خیر الایام که جمعه است و علامت خیریت او آنکه هیچ جماعت فرض نیست مگر در آن روز پنجم خیر اللیالی که شب قدر
است و نشان خیریت او آنکه در فضیلت از هزار ماه افزون تر است ششم خیر الامم که امت پیغمبر ما … دلیل خیریت ایشان آنکه متابعت
ایشان لازم است الزموا سنتی وسنة الخلفاء من بعدی در لطائف است که زبان اشارت میگوید ای بنده چون تو خیر …
هر چه بهتر است نامزد تو کرده‌اند از عطاها معرفت حق کامل تر است سزاوار تو است … فلیفرحوا هو خیر از قسمتها رحمت شاه
تراست نثار روزگار تو است ورحمة ربک خیر از جاها درجه قربت خوشتر است سزاوار تو است قل ما عند الله خیر از عطاها
روزی بی منت بهتر است مر ما به باز داشت ورزق ربک خیر از شبها شب قدر بزرگوار تر است زمان توبه و استغفار تو است لیلة
القدر خیر از مستقرها فردوس اعلی مقدار تر است جزای کردار تست اصحاب الجنة یومئذ خیر و بهتر آنست از همه آنکه خدای که از همه …
فضل او خریدار تو است والله خیر وابقی بیت حق لطف کرد و داد بما هر چه بهتر است وبهتر از همه است که خود نیز از آن
ما است و از جمله در حقایق صادقیه وجه خیریت امت بدین نوع مذکور است که ایشان از نور فضل آفریده شده‌اند و سایر امم از نور
عدل و مآل فضل از روی حیثیت … فضل باشد وعدل نیز عاقبة الامر بعدل کشد لیکن جناب … در دیوانخانه عدل …
بود و پرورش مرغان شکسته بال این امت در آشیانه فضل ع بیبین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و از جمله در حقایق التاویل فرموده
که خیریت از جهة محبوبیت است که بمتابعت حبیب حاصل میکشد که فاتبعونی یحببکم الله امتان دیگر محب بوده‌اند واین امت اگر
بوجهی محب‌اند از روی دیگر محبوب‌اند بصورت طالب و بمعنی مطلوب‌اند بیت ای ظاهر تو عاشق و معشوق باطن است …
که دید طلبکار … از جمله در روضة الواعظین است که فضایل این امت از سرحد احصاء متجاوز است و دیده خرد را انشاء مناقب وابدا …
علو مناصب ایشان عاجز و از جمله انچه زبان بیان قرآن باثبات آن اقامت شهادت مینماید آنست که …ملک وصاحب خلعت از
بارگاه واهب العطیات پنج تحفه در خواست نمود وحق سبحانه دعوات او را باجابت مقرون ساخته مطالب حسنه را بابه عطا فرمود
وابواب همان مقاصد و مرادات ناخواسته بر روی امت حبیب بکشود ۱ خلیل از حیا در حلیله دولت مغفرت طلبیده که اطمع ان یغفر
لی خطیئتی و بی نوایان این امت را بی طلب ایشان مژده غفران رسید لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا ۲ خلیل از
… حلیله استدعاء نمود که از رسوائی قیامت ایمن باشد لا تخزنی یوم یبعثون نیازمندان این امت را همان کرامت بشارت دادند
یوم لا یخزی الله النبی والذین امنوا معه ۳ خلیل مرتبه وراثت جنت را مطمح نظر همت ساخت واجعلنی من ورثة جنة النعیم
مفلسان امت حبیب را علی الاطلاق بدان وراثت نامزد کردند اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس ۴ خلیل استنشاق
نسایم چمن قبول فرمود ربنا تقبل منا شامات امید آرزومندان این امت را بروایح قبول معطر ساختند وهو الذی یقبل التوبة
عن عباده ۵ خلیل در انتهاج توبه از رفیق توفیق استمداد نمود وتب علینا انک انت التواب ره روان متابعت حبیب را بمدد
عنایت بسر منزل همین مراد رسانیدند ویتوب الله علی المؤمنین آنچه عجب تر از این آنست که ابراهیم ع را پیروی این امت نامزد کرده
اند ملة ابیکم ابراهیم و موسی کلیم ع را منقبت خوان این جماعت ساخته اند وما کنت بجانب الطور اذ نادینا وحضرت رسالت را به مهر
ایشان فرموده اند واخفض جناحک للمؤمنین وانهد ابای مخصوصه که خازن خزاین عنایات … بدین صدد نشینان مجالس
هدایات ربانی ارزانی داشته نصیبی تمام بنام این امت عالی همت رقم زده اند و از هر باب شمه سمت توضیح می یابد تا بدان بر کمال حال
ایشان استدلال کرده شود واگر چه خرده دان از وقوف بر سر حد … بعجز و قصور ان معترف است و وهم خورده بین در شرح شمه
از آن باهر او حیرت از عجز تقصیر و قصور معترف بیت ستایش تو چه داند زبان قاصر من که هر چه وصف تو گویم هزار چندانی ذخیره
تشبیه … بدانکه عنایت حلیل خوان حرمت خلیل را ابد از ره لون از غرائب الوان مناقب زینت داده و نواله نوال هر باب از آن بعشیه
این امت فرستاده ۱ آوازه خلت خلیل باقطار عالم رسانید واتخذ الله ابراهیم خلیلا و از دبدبه محبت این امت آفاق جهان را به
این صدا پر ساخت که یحبهم ویحبونه ۲ خلعت اصطفاء در برش پوشانید واصطفیناه ۳ لوای اجتبای او در فضای خدمت
بر افراخت اجتباه وهداه و بعلم عزت ایشان را نیز بطراز همین اعزاز مطرز و معزز ساخت هو اجتباکم ۴ صفت حنیفیت او را باثبات
کرد ولکن کان حنیفا این امت را از همین مرتبه بهره رسانید مخلصین له الدین حنفاء ۵ دستیر اسلام او بر جبهه … کان
حنیفا مسلما ایشان را نیز بهمین نام مشهور عالم کردانید ۶ خطبه هدایت باسم سامی خلیل مرتب ساخت و هداه الی … شیوه
… بنام نامی این امت مقرر فرمود و یهدیکم صراطا مستقیما ۷ اوراد … ان … انه من

عبادنا المؤمنين ايشان را نيز بزمرهٔ عبديت سرافرازی بخشيد و عباد الرحمن ۸ او را از بشارت غلام بهره‌مند ساخت و بشرناه بغلام
حليم ايشان را با بشارت اكرام بنواخت و بشر المؤمنين ۹ او را بشكر نعماء ستايش فرمود شاكراً لانعمه سپاس داری ايشان را بدين
نوع ياد نمود كه سنجزی الشاكرين ۱۰ آفرين او را بتاج سلام بيار است سلام على ابراهيم و در وجه احتشام ايشان را نيز بسلام بيار است
وسلام على عباده ۱۱ او را از شعلهٔ نار نمرودی ايمن گردانيد يا نار كونی برداً و سلاماً على ابراهيم ايشان را از حفرهٔ نار جاويدی
خلاص و نجات داد و كنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها ۱۲ در شأن او فرمود ان ابراهيم كان امة ايشان را بدين نوع ستود
كنتم خير امة و هی ستايش عالی و هی فضايل كامل مرحبا زهی تنظير نثر بدانكه خداوند تبارك تعظيم كليم دوازده اختر
تابنده طالع گردانيد و افق حشمت اين امت را نيز بلوامع انوار روشنائی داد ۱ بمفتاح رحمت ابواب نجات بر روی موسی
بگشاد و انجينا موسی و نجات مناجات ايشان را نيز گروه را بدين صورت جلوه داد حقاً ننجی المؤمنين ۲ لآلی معالی او را بصفت معيت
در سلك سعادت كشيد انی معكما اسمع واری درر مفاخر معيت و جامعيت ايشان را در عقد احتشام منتظم گردانيد و هو معكم اينما
كنتم ۳ اساس تقرب او را بدين وجه ممهد ساخت كه و قربناه نجيا مبانی قرب ايشان را بر اين قاعده نهاد كه اولئك المقربون
۴ كردن تعريف او را بطور منت خاص بر او بخشيد و لقد مننا على موسی حلقهٔ منت از روی اختصاص در گوش گوشه نشينان آخر
الزمان كشيد بل الله يمن عليكم ۵ او را از روی رفعت ان پايه داد كه بپای همت بر درجات علو ترقی شد انك انت الاعلى ايشان را
از راه حشمت اندر جه كرامت كرد كه با قدام اهتمام بر مقامات عاليه متصاعد گشتند و لا تحزنوا و انتم الاعلون ۶ ساحت سينه
او را بنور معرفت منشرح ساخت رب اشرح لی صدری دلهای ايشان را نيز بانشراح صدر بنواخت افمن شرح الله صدره ۷ او را
بتيسير امور از اقران امتياز يسر لی امری برهان نيز بهمين صورت منت نهاد يريد الله بكم اليسر ۸ بر دعوت او را جلعة اجابت وسيلة
قد اجيبت دعوتكما هله نيز ايشان را نيز بشرف قبول مشرف گردانيد و يستجيب الذين آمنوا ۹ او را اغفر مغفرت بپوشانيد فاغفر لی
فغفر له ايشان را نيز از همين ساغر جرعه نوشانيد يدعوكم ليغفر لكم ۱۰ مطالب او را بعز حصول موصول ساخت قد اوتيت سؤلك يا موسی
مقاصد ايشان نيز بموجب دلخواه ميسر ساخت و آتاكم من كل ما سألتموه ۱۱ او را از مهلكهٔ خوف بسر منزل امان رسانيد لا تخف انك من الآمنين
ايشان را نيز بمعاونت تأييد امن از خطر خوف برهانيد اولئك لهم الامن ۱۲ منصب شرف او را بر تعظيم تسليم بر جهانيان واضح گردانيد سلام
على موسی منقبت حرمت اين امت را باكرام سلام بر عالميان لايح ساخت سلام قولا من رب رحيم ملكيت سلام دوست شنيدن سلام
ابديت بوصال يار در سبيل سعادت ازلی است **يا ايها النبی تجليلة** بدانكه خداوند افر اجلال و اعظام سيد انام را بطرازنده گوهر
درخشنده ترصيع داد و طرهٔ عمامه افتخار او را با تار اشعهٔ ان جواهر زواهر چون روی افق بر تباشير صبح صادق درخشان نمود آدم را توبه
حبيب گفت لقد تاب الله على النبی گوهر توبه ايشان بالماس اين كلمات بسفت يريد الله ان يتوب عليكم ۱ اكليل جليل القدر مغفرت بر فرق
حالت او نهاد ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر و از امروش بيان برين وجه خبر داد ان الله يغفر الذنوب جميعا ۲ گلشن كمال
بگلبن اتمام نعمت بيار است و يتم نعمته عليك تمام اقبال ايشان را بر بنجان همين صفت تزيين فرمود و اتممت عليكم نعمتی ۳ مجموعهٔ
هدايت او را فرق فرقدان برافراشت و يهديك صراطا مستقيما در جلوه و شقهٔ لوای هدايت ايشان را برافرازش ارشاد عالی
ارزانی داشت و ان الله لهاد الذين آمنوا ۵ صدای كوس نصرت او باسماع عالميان رسانيد ينصرك الله نصرا عزيزا وصيت
منصوريت ايشان در زوايای آفاق و اقطار جهان افكند و كان حقا علينا نصر المؤمنين ۶ لب غنچهٔ فتح مبين او را بنسيم كلام كريم
عتاب خندان ساخت انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الخ رخ شگوفهٔ فتح قريب را در بستين امتثال ايشان بشعاع حلمت شگفته
كرد و اثابكم فتحا قريبا ۷ روايح صلوات الحضرت را در اكناف عالم علوی و سفلی منتشر ساخت ان الله و ملائكته يصلون على النبی
فوايح درود ايشان را بشامات ساقات ميدان وجود رسانيد هو الذی يصلی عليكم و ملائكته ۸ شمع صفوت در بزم اجتماع
حبيب برافروخت يصطفی من الملائكة رسلا و من الناس و چراغ اصطفای ايشان را در مجالس مفاخر روشن گردانيد الذين اصطفينا
من عبادنا ۹ فضای رضای او را باشراقات اشعهٔ اين منقبت روشنی داد كه و لسوف يعطيك ربك فترضی هوای خوشنودی
ايشان را بلمعات انوار اين ستايش نور بخشيد كه ليدخلنهم مدخلا يرضونه ۱۰ طغرای تمجيد كذا دی او را باين حكم همايون موشح ساخت كه
قم الليل الا قليلا و توقيع شب خيزی ايشان را بدين مثال بتوقيع داد كه تتجافی جنوبهم عن المضاجع ۱۱ تاج وهاج نزول سكينه
بر فرق شريف او نهاد فانزل الله سكينته عليه و رواج همين صفت بر كمتر اين امت افكند هو الذی انزل السكينة فی قلوب
المؤمنين ۱۲ رايت ربوبيت ايات وحدت در ساحت شهود او منصوب گردانيد لقد رأی من آيات ربه الكبری و لوای لوامع علامات
وحدانيت در فضای مشاهدهٔ ايشان مرفوع ساخت هو الذی يريكم آياته زهی شاهدان مشاهد توحيد و مجاهدان معارك تجريد
و تفريد مظاهر عكوس شموس مكاشفات معادن يواقيت مواجيد مهابط لطفات متفرسان آثار مطارق اسرار و الواح مقتبسان
جذوات مثل نوره كمشكوة فيها مصباح و در صفت اين جماعت گفته‌اند **نظم** شير شكارانی كه ره بسته‌اند گنج قناعت

كدايبشه اند / مشرق و مغرب بشی تاخته / هر دو جهان در بدلی باخته / مشعله دوده آدم شده / مرحمت ديده عالم
رخ زسياهی چه خضر تافته / و آب حيات از لب جان يافته / رخت بر اورده ز غرقاب گل / روی بر اورده بمحراب دل

در خصائص ... موسی كليم ...

در خصائص ... نبی عالم ...

در تفضیل جواهر زینت فزای فروع دین

لؤلؤ لالای جلیله ایضاً در تفسیر جواهر است که جمعی بر آنند که مراد بدین آیه تمامی امت اند و مخصوص نیست بجمعی دون جمعی و بعضی از اکابر صحابه فرموده اند که اگر خدای گفتی انتم خیر امة مخصوص ما بودی اما بلفظ کنتم مسلمانان کرده است تا آخر امت و اشهر نزد مفسران این قول است و در حدیث آمده که مثل امت من مثل باران است که ندانند که اول او بهتر است یا آخر او و بکو تو یعنی اول که باران آید بر بوستان اهل زمین را ترطیب داده تخمها را مدد کاری نماید غبار خزانی از اشجار محو کرده قنوات و اودیه را پر آب سازد و این منافع کلیه است و آخر باران بفصل بهار تا شکوفه‌ها و حیوان پژمرده را تازگی بخشد ساحت زمین چون روضه ارم شود از ازهار و ریاحین با هزاران رنگ و این اشکال گردد و فواید این نیز ظاهر است هم چنین اول این امت صحابه تابعین بوده که رونق اسلام تمام فرمودند و بساط شریعت بدیشان مبسوط و اساس دین از ایشان مضبوط گشت قاعده کفر و ضلالت و رسوم شرک و جاهلیت بر انداختند اسرار طریقت و معارف حقیقت برای طالبان حقایق موضح و مبین ساختند آخر امت اینها که سید عالم را نادیده جان بشوق او در می بازند و بشرف متابعت او سر مباهات می افرازند **نظم** قاسمی روی تو نادیده دل از دست بداد   چه عجب گر نکرد در رخت و جان بدهد   عشق یاران آخر الزمان را خوش باد که مرکب شهادت در مضمار عبودیت می تازند و گوی عقیدت در میدان صدق می اندازند و نعل از قضا سال دست ارادت در دامن دولت سرور کائنات علیه افضل الصلوات زده از روی نیاز با از خواجه کارساز میگویند **نظم** ای آفرینش عالم غرض تویی شاها   همه طفیل تو و جملگی برای تو ایم   تو آفتابی و ما ذره سان هوا دارت   تو پادشاهی و ما بندگان گدای تو ایم   بمحو دیم غم از تاب آفتاب عتاب   بروز حشر چه در سایه لوای تو ایم   اگر چه نامه سیاهیم و جرم کار ولی   امید وار بعفو تو و عطای تو ایم

فیروزج تخصیص در تفسیر منهج است که در تفاسیر اهل بیت علیهم السلام و اخبار ایشان آمده است که این آیه خاص است بائمه معصومین و بدلیل عقلی نیز این صفات مذکوره در آیه بایشان الیق و اولی است **زیرا** که خیریت فرع ملازمت بر تقوی و طاعت و اقدام بر هر چه حق تعالی امر بآن کرده است و اجتناب از هر چه نهی از آن فرموده است **و شبهه نیست** در آنکه ایشان بجهة عصمت متصف باین صفت بوده اند و غیر ایشان چونکه مسلوب العصمة اند از این خارج اند و اخرجت للناس دلالتی صریح دارد بر این زیرا که هر که پیغمبر و امام نیست مخلوق شده است از برای خود و اما پیغمبر و امام مخلوق شده اند از برای هدایت بندگان بجهة تکلیف امت و اتباع برگردن ایشان است **و در تفسیر ابو الفتوح** است که ابو هریره روایت کرده از حضرت رسول ص که معنی آیه آنست که انتم خیر الناس للناس تدخلونهم فی الاسلام ثم الخیرین است آیه یعنی بهترین مردمانید برای مردمان که مردم را در اسلام آورید و این صفت امام باشد و هم گفته اند است اینجا ذکر از تفسیر منهج نقل شد و از مقاتل بن حیان نقل نموده که گفت امتان پیشتر امر بمعروف و نهی از منکر نکردند و گفتندی ما را با کسی کاری نیست ما را تکلیف خود میباید تا بجا آوردن اگر کسی نیک باشد او را بود و اگر بد باشد او را بد بود و امت ما چنین اند بلکه امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و مردم را از ظلم و معصیت باز دارند پس از این جا بهترین امتان باشند **درة جلیله** در جواهر التفسیر از کشف الاسرار روایت مجاهد از ابن عباس آورده است که خیریت این امت از آن است که پیغمبر را امر شد که فرقه کن و ایشان را بگیرد در دین اسلام در آوری کشان کشان بهشت برسی و بعزت شریعت جلیله گلستان حقیقت کشی و اینجا صلاح کار و حال این پریشان روزگاران است که ایشان را الزام بوده طوق منت و الزمهم کلمة التقوی در گردن مجموع جان افکن ای عزیز برادر و برادرم تا عصر خاتم هیچ امتی را این مرتبه نبوده که ایشان را بسلسله قهر از شوریده را کفر بر چشمه اسلام کشند و عجب تر آنکه چنانچه امروز بسلسله هیبت بدین آورده فردا بسلسله لطف و رحمت به بهشت برین برند یقادون الی الجنة بالسلاسل **بیت** من مرد خرابات نبودم اما   زلف تو مرا میبرد زنجیر کشان   جمعی دیگر گفته اند که پیغمبر ص خیر الانبیاء است بجهت آنکه اوساط اخلاق و افعال ایشان را اختیار کرده و امت او تابع آنحضرت اند و تابع همان حکم متبوع را دارد پس چون حضرت بهترین پیغمبران است باید که امت او نیز بهترین امتان باشند **شعر** لما دعا الله داعینا لطاعته   باکرم الرسل کنا اکرم الامم **بیت** چون خدا از خواجه ما را بر حمت خوانده است   افضل پیغمبران با شیم ما خیر الامم   در لطایف است که چون حضرت مصطفی اشرف انبیا است هر آینه خلقی که وی نیز اشرف امم باشد ای عزیز این امت چنانچه اشرف امم اند سوق ایشان نیز هستند و از جمیع اعمار ایشان نیز اقصر اعمار و عصر ایشان آخرین اعصار است که مشتاقان را انتظار بیشتر از همه خلق در وجود آمده اند تا مکث ایشان در زمین فنا کم باشد و هر چند دوری بیشتر دیدار رحمت پروردگار در رسد زیرا که دوستی ایشان از اثر یحبهم و یحبونه بغایت رسید و هر که را دوستی بیشتر شوق او به ادراک دوست کامل تر و شوق بزرگترین مقامی است عاشقان از بهر آنکه چون شوق حاصل شد از همه چیز باز مانند و با روی دیدار دوست **نظم** شوق در جانم آتشی افروخت   که بجز یار هر چه دید بسوخت   یوسف وصل را کسی بخرید   که بداد و دو کون را بفروخت

و گویند خیریت این امت بسه چیز است خصایص مناقب و رفع آفات و نوایب و وقوع رخصتها بمواهب **اما** خصایص مناقب این امت که هیچ یک از امتان سابقه را نبوده بسیار است از جمله تسهیل شریعت و تضعیف طاعت و اذان و اقامت و جمعه و جماعت و بقای شریعت و دوام ذکر تا قیامت **و اما** دفع آفات آنست که انواع عذاب که امم ماضیه را بود از ایشان برداشته اند چون خسف و قذف و مسخ و حرق و هدم و فضیحت قربان و تحریم طعام بایتام و امثال اینها **و اما** وضع رخصتها چنان است که این امت را در چیزها رخصت

داده اند

داده اند که پیشینیان را نبوده است چون طهور و تیمم ارض و تیمم و قضاء صلوة و کفارهٔ صوم و افطار مسافر و مریض و صحت حج و زکوة
و توبه تا نفس آخر و بقولی خیر تیب امت تبه چیز است بلی بحسنات که شامل حال ایشان است ان الذین سبقت لهم منا الحسنی دوم
باضافت که سبب عفا اخرت نه حصاست و اذا سألك عبادی عنی سوم برولایت که در کن اعظم انست و هو ولیهم **لعله نوعیه**
بدانکه امت بر سه قسم اند اول امت دعوت و این کافر و مومن را شامل است و دوست و دشمن در او داخل اند کما قال تعالی کذلک ارسلنا
فی امة در این آیه کفار را امت رسول میخواند تا معلوم شود که همهٔ جهانیان از انس و جن که مانده دعوت بکسر دال و جبرئیل بشارت بعوث
و بعثت بوی داده تا روز قیامت با اختلاف اصناف امت دعوت بجا آیند یعنی خوانده شده و بند بدین اسلام دوم امت اجابت
و ان هذه امتکم امة واحدة و در این قسم هم مؤمن باشد هم کافر منافق هم متبع هم مبتدع هم صالح و هم طالح سیم امت متابعت و
اینها جمعی اند که از روی اخلاص برسالت پیغمبر گواهی داده و بصدق و یقین او را پیشوا و مقتدا گرفته اند هرچند در کار دین در تحری متابعت
تقصیر دارند اما در عقیدهٔ ایشان مطلقاً قصوری نیست و اگر بخاک گناه آلوده شایبهٔ آب و گل است در سلوک سبیل اتباع کاملان
کسالتی دارد اما عقل صافی که نقاوهٔ کارخانهٔ جان و دل است در انتهاج منهاج اعتقاد صحیح دقیقه فرو گذار نمیکنند **طیبت**
بدین مقصر مراد دولت ملازمت و این خلاصهٔ جان خاک را استانه بوسی است **بلوره کشر تغییره** در تفسیر منهج است که انس
بن مالک روایت کند که اسقف ترسایان نزد حضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله میخواهم که مسلمان شوم فرمود سبب چیست عرض کرد
در خواب دیدم که قیامت قیام نموده و خلقان را در صعید سیاست بداشته اند و ایشان را بر خدا عرض کرده اند گروهی دیدم که در اماکن
اغر و محجل دست و پای ایشان سفید و بر صراط مانند برق خاطف بگذشتند من گفتم اینها انبیاء و اولیاء اند فرشتگان گفتند نه
اینان امت محمد اند مرا از جمله این آرزو شد که مسلمان شوم پس رسول کلمهٔ اسلام بر او عرض کرد و مسلمان شد و از حضرت رسالت
روایت است که فرمود تا او امت من به بهشت در نیایم بهشت بر پیغمبران حرام باشد و تا وقتی من در آن داخل نشود بر سایر اوصیاء حرام باشد
و تا امتان من در آن در نیایند بر سایر امم حرام باشد و هم انس روایت کند که من با پیغمبر میرفتم یعنی و سیلم آوازی از پس رونه مباید
آنحضرت مرا گفت یا انس برو ببین که این چیست آواز رفتم من بر فتم مردی را دیدم در زیر درخت نماز میگذارد و این دعا میکرد که بار خدایا مرا
از امت مرحومه گردان یعنی امت محمد که بر ایشان رحمت کرده و گناهان ایشان آمرزیده و دعاشان اجابت کرده و ضامن ثواب ایشان
من بیامدم و رسول را از این خبر دادم فرمود که برو و او را از من سلام برسان من برفتم و او را سلام رسانیدم گفت برو و او را بگو که برادرم
خضر از خدا درخواست میکند که او را از امت مرحومه گرداند در خبر آمده که کعب احبار پرسیدند که چرا در عهد ابی بکر ایمان نیاوردی و در
عهد عمر ایمان آوردی گفت بجهت آنکه پدرم بنزدیک نوع رسید صحیفه بمن داد و مهر بر آن نهاده و مرا وصیت کرد که مهر این برمدار
و آن را مگشای من بوصیت عمل کردم تا در زمان عمر در خواب دیدم که مرا گفتند بگشا و بخوان آن کرد مهر از آن برداشتم و نگاه کردم در آن
چه نوشته شده است و بر آن کار کن چون بیدار شدم مهر از آن برداشتم در آنجا نعت امت محمد بود با این عبارت که سالوا و عالوما و حالوما
و حالوما و صافوحا و خادوحا گفتند این چه باشد گفت سالوا یعنی بریکدیگر سلام کنند و عالوما دانا باشند و دانشمند باشند مانند علماء بنی
اسرائیل حالوما حلیما باشند و حالوما خدا ایشان را حکومت داده و یا حکم کرده که ببهشت روند صافوحا یکدیگر مصافحه کنند خادوحا
از گناه بیرون آیند چنانکه روز یکه از مادر متولد شوند **یحیی بن معاذ** گفته کلامی به ملح امت محمد است و خدا از کرم خود روا نداده که
نوعی را که ملح کند ایشان را بلوخ برد **لوعلوه فضلیه** بدانکه هر چند وجوه از برای بودن امت مرحومه بهترین امم همانا است که
قرآن مجید و فرقان حمید بدان افصاح فرموده که تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و در معنی معروف و منکر خلاف است بعضی گفته اند
معروف فعل حسن است که مشتمل باشد بر صفه راجحه و منکر فعل قبیح است و بعضی گفته اند که معروف و منکر موافق کتاب و سنت
باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث باشد یعنی معروف هر چیزی است که خدا و رسول بآن امر کرده باشند و منکر آنکه خدا و رسول
از آن نهی کرده باشند **و بعضی** گفته اند که معروف هر چیزی است که عقل یا شرع مستحسن باشد و منکر هر چیزی است که عقل یا شرع
مستقبح و منکر آن باشد و صریح آیه ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون دلالت دارد
بر وجوب آنها و عظم موقع و محل این هر دو در شریعت مطهره چه آنکه حق تعالی تعلیق فلاح با نها کرده و اخبار بسیار هم در فضیلت
واجب محمدت شعار از خانه ان الطهار عز صدورا صدور یافته چنانچه در تفسیر منهج است که از حضرت رسول پرسیدند که من خیر الناس
بهترین مردمان چه کسانند فرمود امرهم بالمعروف و انهیهم عن المنکر و اتقیهم لله و اوصلهم بالرحم یعنی بهترین مردمان آنانند که مردمان را
بیشتر امر کنند بمعروف و نهی کنند از منکر و پرهیزکارتر باشند از ایشان از برای خدا و رعایت صلهٔ رحم بیشتر نمایند حسن بصری از
حضرت رسول روایت کند که هر که امر بمعروف و نهی از منکر کند او در زمین خلیفهٔ خدا باشد و خلیفهٔ رسول و خلیفه کتاب نعمان بن
بشیر از رسول نقل کرده که مثل فاسق در میان مردمان مانند کسی است که در کشتی نشسته باشد و آن مقدار که مکان او است از
سوراخ کند او را گویند که چرا چنین میکنی گوید اینجا که نشسته ام مختص من است هر چه خواهم در آن تصرف کنم شما
در این تسلط و حقی نیست اگر او را در این کار امان دهند و منع نکنند آب در کشتی در آید و همه مردمان که بر آن نشسته اند غرق شوند
در نهج البلاغه از امیر المؤمنین مرویست که لا تترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فیولی علیکم اشرارکم ثم تدعوا فلا یستجاب یعنی باید

در انقسام امت مطلقاً بر سه قسم و بیان هر یک

در بیان امر بمعروف و نهی از منکر

کدم مردمان را امر کنید به نیکوئی و ایشان را باز دارید از ناشایست و اگر نه اشرار بر شما مسلط شوند و هر چند نیکان شما دعا کنند مستجاب نشود و قول آنحضرت که هما خلقان من اخلاق الله کافی است در فضیلت امر بمعروف و نهی از منکر و از حضرت امیرالمؤمنین در کتاب نهج البلاغه روایت شده است که فرموده همه کارهای خیر و نیکو در جنب جهاد فی سبیل الله مثل قطره ایست نسبت بدریای اعظم و در کیمیای سعادت از حضرت رسول صلعم روایت شده است که هر سخنی که آدمی میگوید همه بر وی است الا امر بمعروف و نهی از منکر و ذکر حق تعالی و ایضاً در آن کتاب است که از ابو عبیده جراح از حضرت رسول روایت نموده که فرمود در جواب کسی که از آن بزرگوار از فاضل ترین شهداء سؤال نمود که آن مردی است که بر سلطان جایر اعتراض کند و بر او رد نماید تا او را بکشد و اگر او را نکشد دیگر قلم بروی نرود اگر چه عمر زیاد نماید و در تفسیر ابو الفتوح از حضرت امیر روایت نموده که فرمود فاضل ترین جهاد امر بمعروف و نهی از منکر است و دشمنی کردن با فاسقان هر که امر بمعروف کند پشت مؤمن قوی کرده باشد و هر که نهی از منکر کند منافق را برغم آورده باشد و هر که با منافق معادات کند و برای خدا بر او خشم گیرد خدای بر او خشم گیرد الماسه مختصر و کفایت میکند در تحذیر از ترک امر بمعروف و نهی از منکر اخبار و آثار دیگر در عقاب ترک آن وارد شده از جمله در تفسیر ابو الفتوح از ابن عباس روایت نموده که گفت خدمت رسول خدا عرض کردم اگر آنچه را که معروف است بجا آوریم و آنچه را که منکر است ترک نمائیم ولکن امر بمعروف و نهی از منکر نکنیم دیگران را این جایز و روا باشد حضرت فرمود امر بمعروف کن اگر چه بعضی از معروفها را بجای نیاوری و نهی از منکر کن اگر چه بعضی از منکرها را بجای آوری و از تکالیف کمی و ایضاً از ابو الدرداء نقل نموده که گفت اگر امر بمعروف و نهی از منکر را ترک کنید خدای سلطان جایر را بر شما بگمارد که بزرگان را حرمت ندارد و کودکان را ترحم نکند و صالحان و نیکان شما دعا کنند و اجابت نیابد و نصرت از خدا بخواهند و نیابند و آمرزش بخواهند و خدای تعالی ایشان را نیامرزد و ایضاً از حذیفة بن الیمان نقل کرده که روزگاری آید بر مردمان که مردار خری در نزد ایشان دوست تر باشد از آنکه امر بمعروف و نهی از منکر کنند و از سفیان ثوری نقل کرده که هر آن مردیکه همسایگان او دوست او باشند و او را مدح کنند بدانکه او مداهن است چه اگر امر بمعروف و نهی از منکر کردی همه دشمن او بودندی و در کیمیای سعادت از حضرت رسول صلعم روایت نموده که هیچ قومی نباشد که در میان ایشان معصیت رود و ایشان انکار نکنند مگر آنکه نزدیک باشد با آنکه خداوند عذابی بفرستد که همه را برسد و ایضاً از آنحضرت صلعم روایت نموده که حق تعالی بیکبار هیچ از خواص بسبب عوام عذاب نکند مگر وقتی که منکر ببینند و بتوانند که منع کنند و خاموش به نشینند و ایضاً فرموده در مکانی که کسی را بظلم میزنند یا میکشند نباید ایستاد که لعنت میبارد بر آنکسی که ببیند و بتواند منع کند و خاموش نشیند و ایضاً در کیمیای سعادت آورده که حق تعالی وحی فرستاد بفرشته که فلان شهر را زیر و زبر کن عرض کرد که بار خدایا فلان شخص در آنجا است و او بقدر طرفة العین معصیت نکرده چگونه چنین کنم فرمود بکن آنچه را که امر کردم زیرا که هرگز ابروی خود را ترش نکرده بجهت معصیتی که از دیگران صادر شده چه جای آنکه نهی نموده باشد ایشان را و ایضاً از عایشه روایت کرده که رسول خدا صلعم فرمود که خداوند عذاب باهل بلدی و شهری فرستاد که در آن هیجده هزار نفر بودند که عمل ایشان چون عمل پیغمبران بود و ایشان نیز در عذاب مبتلا شدند از اهل آن شهر داخل بودند عرض کردند چرا یا رسول الله فرمود زیرا که بر دیگران برای خدای تعالی خشم نکردند و ایضاً در کتب معتبره دیگر است که حق تعالی وحی فرستاد بیوشع بن نون که صد هزار مردم را از قومت هلاک خواهم کرد که چهل هزار از نیکان و شصت هزار از اشرار گفت بار خدایا نیکان را چرا هلاک میکنی گفت از آنکه با دیگران مداهنه میکردند و از خود دور نساختند و بر خاست و معاملت با ایشان اجتناب و حذر نکردند مخفی نیست حکمتیکه بدانکه حکماء فرموده اند که حکمت در امر بمعروف و نهی از منکر اینست که آدمیان بر مرکب هوا و هوس سوارند و هر اینه لجامی بر سر این مرکب لازم است که تا از راه راست بطرف دیگر میل نکند و منحرف نشود و نیز تازیانه لازم است که پی در پی بر این مرکب وارد آورد که تا در رفتن کاهلی ننماید پس لجام این مرکب هوا نهی از منکر است که هر گاه بوادی محرمات در آید بدان لجامش باز کشند که تا همیشه بر جاده راست و طریق مستقیم راسخ قدم بماند و تازیانه اش امر بمعروف است که هر گاه در طریق خیر توقف کند بدان تازیانه اش سیاست کنند که منحرف نگردد

عقیدة فرضیّت بدانکه بعد از آنکه از آیه مبارکه ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر الآیة و از آیات و روایات دیگر وجوب امر بمعروف و نهی از منکر ثابت گردیده اختلاف شده است که آیا وجوب آن عینی است یا کفائی اکثر متکلمان برآنند که امر بمعروف و نهی از منکر از فروض کفایه است و نزد بعضی دیگر از فروض اعیان و این مختار شیخ ابی جعفر قدس سره است پس واجب است بر جمیع مکلفان علی الاعیان که مبادرت کنند بامر و نهی اگر چه دانسته باشند که بعضی دیگر با آن قیام مینمایند تا آنکه همه بدانند که با امر و نهی متأثر شده و اگر کفائی میبود قیام بعضی قبل از تحقق تأثر کافی می بود و اکثر علماء برآنند که وجوب آن عینی است و خلافی نیست در آنکه وجوب شرعی است و خلاف در این است که وجوب آن عقلی است یا نه شیخ [illegible] قایل است بوجوب عقلی زیرا که این هر دو لطف اند و لطف واجب است و علم الهدی روح الله روحه منع آن فرموده و اگر نه لازم آید وقوع هر معروف و ارتفاع هر منکر و یا اخلال حق تعالی بواجب و این هر دو باطل اند و علاوه ظاهر میشود که واجب عقلی مختلف نمی شوند بر حسب [illegible] و در این نظر است زیرا که واجب مختلف چه امر و نهی واجب اند بر قادر بقلب و لسان و بر عاجز بقلب فقط و هر گاه مختلف باشد نسبت بما نحن فیه خلاف و ان جایز باشد بجا چه

واجب بر او سبحانه هست پس ... واندراست تکلیف باطل شود و اصحاب ما گفته‌اند که در عقل چیزی نیست که دلالت بر وجوب امر و نهی کند مگر
سبیل دفع ضرر فی **درّة اثنا عشر الصمیر** فاضل مقداد در کنز العرفان بعد از عنوان آیه مبارکه امر بمعروف و نهی از منکر فرموده
است که در این مقام چند فائده است اول آنکه امر و نهی از وظایف علماء است چه جاهل بسیار هست که امر بمنکر و نهی از معروف
میکند و نیز بسیار هست که چیزی منکر است در مذهب امر و غیر منکر است در مذهب مأمور چه اختلاف مجتهدین بسیار است در
مسائل فرعیه و دیگر آنکه جاهل بسیار هست که غلظت میکند در موضع لین و بعکس دوم آنکه وجوب امر و نهی در حالتی است که مؤثر
باشد و این با مجتهد است که تارک امر و فاعل نهی جاهل باشد بآن و یا فعل و ترک آن نه بروی تعمد باشد و یا شبهه در آن داشته باشد
اما هر که از روی فضل و علم و اختیار و اذعان ترک مأمور کند و فعل منکر نماید واجب نیست امر و نهی او بلکه جایز است و اگر در آن
ضرر متصور شود جایز نخواهد بود چه جای وجوب و از اینجا است که از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده که من علق سیفا او
سوطا فلا یؤمر و لا ینهی سیم آنکه ابتدا کنند بالاسهل فالاسهل از قول و فعل و دال بر این ترتیب است قوله تعالی فاصلحوا بینهما او
بعد از آن فرموده که فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله چه اصلاح را مقدم داشته بر مقاتله چهارم معروف بمعروف آنکه مختص است
بصفت راجحه که شامل ندب است و هم شامل میشود واجب را پس امر منقسم میشود بانقسام آن چه گاهی واجب باشد و گاهی
مندوب و احتمال دارد که نهی منقسم باشد باعتبار تحریم و کراهت پس این قسم نیز واجب و مندوب باشد پنجم معروف و منکر
گاه هست که معلوم اند بالضروره پس این قسم شامل جمیع مکلفان باشد و گاه هست که معلوم نیست آن باشد اول است پس وجوب آن
مختص باشد بکسی که بر او ظاهر شده باشد بدلیل و بر غیر او نظر واجب نخواهد بود تا علم بآن پیدا کند زیرا که این احکام وجوب
امر و نهی مشروط خواهد بود بشرط دانستن آن بدلیل و تحصیل شرط واجب نیست ششم شرط نیست در مأمور به و منهی عنه
که امر و ناهی آن مکلف بوده باشد بلکه بآن چه غیر مکلف هر گاه عالم باشد که غیر او اضرار بآن مینماید واجب است که منع او کند و همچنین
صبی را نهی کنند از محرمات تا معتود نشود بآن و امر کنند او را بطاعات تا متمرن شود بآن هفتم هر که مرتکب حرام شود یا ترک واجب
کند ساقط نمی شود از او وجوب امر و نهی زیرا که ساقط نمی شود بترک احد واجبین واجب دیگر مروی است که سلف بخیرات امر میکردند
با آنکه خود نمی کردند حق تعالی میفرماید که لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت **مرجانه هفده عشر** در جواهر التفسیر در ذیل آیه مبارکه
اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم فرموده در این تهدید عظیم است کسی را که دیگری را از او منع کند و نفس او منع او نپذیرد از حضرت عیسی
منقول است که یا واعظ عظ نفسک ای آنکه دیگران را شربت نصیحت میچشانی اول نفس بیمار خود را علاج کن اگر شربت تو صحت یابد پس
بمعالجه دیگران مشغول شو و الا از خدای شرم دار **مثنوی** ای بلی که حیله را کوری تو کم کرم کن خود را و از حق دار شرم ای بابا که حیله
را ناصح بگو نوبت تو گشت از چه تن زدی علماء بسیل شبیه اند بچراغی که خود میسوزد و مجلس را می افروزد در احادیث آمده که در
شب معراج بگذشتم بر گروهی که ملائکه بمقراضهای آتشین لبهای ایشان را می بریدند از حال ایشان پرسیدم جبرئیل جواب داد که جمعی از
خطباء اند از امت تو که دیگران را باعمال خیر فرمایند و خود بدان اشتغال نمایند ای عزیز مردانست که نگویند و بکنند آنکه بگویند و نکنند او
مردی نصیبی ندارد بلیت نا یابد آری ادب ... پس کواند ادب ... چون بر بساط عمل شود پای بی عملان را عمل
ده تا ... عملت یک کس فرهاد کس کارگر تر از قول هزار کس در یک کس و از اینجا گفته‌اند که هر که وعظ نصیحت کند ... ضایع کرده
که بعمل نپاید ... مراد در شد در انوار آورده که مراد از این مبحث واعظ است بر ترک نفس و اقبال بر آن بتکمیل آن تا
چون قائم باشد دیگری را افاضت تواند کرد نه منع از وعظ و نصیحت زیرا که هم علم مأمور به است و هم وعظ و اخلال با احد امرین که مأمور
بهما باشد موجب اخلال بدیگری نیست در کیمیای سعادت از عبدالله خفیف حکایت کرده که گفتند در فلان جای
پیری و جوانی بمراقبت نشسته اند برخاستم و آنجا شدم دو شخص را دیدم رو بقبله نشسته اند سه بار سلام کردم جواب ندادند گفتم بالله که
جواب سلام باز دهید جوان سر برآورد و گفت یا ابن خفیف دنیا اندکی است و از آن اندکی بس اندکی مانده از این اندک نصیب بسیار بستان یا ابن خفیف چه فارغی
که بسلام ما می پردازی این بگفت و سر فرو برد من گرسنه و تشنه بودم فراموش کردم با ایشان بایستادم و با ایشان نماز پیشین و دیگر را ادا کردم
پس گفتم مرا پندی دهید گفت یا ابن خفیف ما اهل مصیبتیم ما را زبان پند نبود سه روز در آنجا بایستادم که هیچ نه چیزی خوردیم و
نه بخفتیم پس سوگند دادم که مرا پندی دهید همان جوان سر برآورد و گفت صحبت کسی طلب کن که دیدار وی تو را از خدای تعالی یاد دهد و
هیبت وی تو را در دل افتد و تو را بزبان فعل پند دهد نه بزبان گفتار **عشر لئالی منثوره النفس من انقاها**
منثوره لؤلؤه در مجموعه معتبره که بخط بعضی از علماء اعلام است نقل نموده که مردی نزد ابن عباس آمد
و عرض داشت که اراده نموده ام که مردم را موعظه نمایم ابن عباس فرمود اگر نمی ترسی از آنکه سه آیه از کتاب خداوند تو را رسوا
و مفتضح شوی پس موعظه کن آن مرد پرسید از آن سه آیه فرمود یکی از آنها آیه اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم است دوم
آیه یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون است و سیم آیه حکایه از قول عبد صالح شعیب است که بقوم خود فرموده
ما ارید ان اخالفکم الی ما انهیکم عنه پس ابن عباس با آن مرد فرمود آیا عمل باین آیات نمودی آن مرد عرض کرد نه فرمود
پس ابتدا بنفس خود را موعظه کن **لؤلؤه لؤلؤه** در کتاب کیمیای سعادت از حضرت رسول خدا روایت نموده که هر که از

در نقل قول فاضل مقداد در امر بمعروف و نهی از منکر

در نقل حکایت عبدالله بن خفیف با بعضی از مشایخ

شما اها به جنید منکری را وه قدرت داشته باشد که انرا بدست خود دفع کند پس چنین کند و اکر رفع انرا بدست خود نتواند پس بزبان خود انرا دفع کند و اکر بزبان هم قادر نباشد پس بقلب خود انرا دفع نماید و این ضعیف ترین مرتبه از ایمان است لوءلوءة از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت شده است چنانکه در همان مجموعهٔ معتبره است که مردی خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله عرضه داشت که یا رسول الله مرا خبر ده که فاضل ترین اسلام چیست حضرت فرمود ایمان بخدا پس ان مرد عرض کرد که دیکر چیست فرمود صله رحم عرض کرد دیکر چه فرمود امر بمعروف و نهی از منکر نمودن پس ان مرد عرض کرد که یا رسول الله کدام یک از اعمال مبغوض ترین انها است در نزد خداوند تعالی حضرت فرمود شرک بخدا عرض کرد دیکر چیست فرمود قطع رحم عرض کرد دیکر چه فرمود ترک امر بمعروف و نهی از منکر لوءلوءة از یوسف بن حسین رازی ماثور است که در دعاء خود میکفته است انچه را که مضمونش این است که بار خدایا میدانستی که من مردمان را بمواعظ خود نصیحت میکنم و نفس خودم را بفعل خیانت مینمایم پس خیانت خودم را به نفس خودم ببخش در عوض نصیحت نمودن من مردم را لوءلوءة غزالی در احیاء العلوم خود اورده است که مثل کسی که دیکران را وعظ و نصیحت کند و خود ازان حظی و بهره نداشته باشد مثل کسی است که طبقی از حلوا در پیش کیرد و بشیرینی و شره تمام میخورد و فریاد میکند که ای مردمان هیچ یکی از شماها کرد این حلوا مکردید که زهرالوده است و این چنین فعل بسبب ان بود که مردم بر خوردن ان حریص تر شوند و کویند این کلام را باین واسطه میکوید که تا همهٔ حلوای ان طبق اورا باشد و کسی را او شرکت در خوردن ان نکند لوءلوءة یکی از بزرکان کوید که هر کس تورا بنا فرمانی خداوند متعال میخواند پس بدانکه او تورا بدوزخ میخواند و هر کس که تورا بطاعت خداوند میخواند بدانکه تورا ببهشت میخواند لوءلوءة در حدیث نبوی است که تا مردمان امر بمعروف و نهی از منکر کنند بخیر و خوب باشند و هرکاه ترک کنند انرا برکت از ایشان برداشته شود و بعضی بر بعضی مسلط شوند و از برای ایشان ناصر و معینی در روی زمین پیدا نشود لوءلوءة در کیمیای سعادت از حضرت رسول صلی الله علیه واله روایت است که فرمود هر که در پیش وی معصیتی رود و وی کاره باشد چنان است که غایب بود و اکر در غیبت وی معصیتی رود و او راضی بود چنان است که محضور او ان معصیت بجای اورده میشود لوءلوءة وایضا در انجا است که انحضرت فرمودند که هیچ پیغمبری نبود که نه اورا حواریان بودند یعنی صحابه و پیروانی که بعد ازوی بکتاب و سنت ان پیغمبر کار میکردند تا انکاه که بعد از ایشان قومی پیدا شدند که بر سر منبرها میرفتند و سخن نیکو میکفتند و معامله زشت میکردند پس خواست و فریضه بر هر مؤمنی که جهاد کند با ایشان بدست و اکر نتواند بزبان و اکر نتواند بدل و اکر ورای این کند پس او از مسلمانی دور است لوءلوءة بزرکان فرموده اند که ناصح و امر بمعروف و ناهی از منکر باید که در نصیحت و ارشادش طریق تلطف را رعایت نماید در ملاء و محفل پند ندهد بلکه در خلوت پند دهد و خلفاء و ملوک در قدیم الایام از علماء و مشایخ کلمات و سخنان تلخ می شنیدند چنانکه در کتب مذکور است که هرون الرشید شقیق بلخی را کفت که مرا پندی ده شقیق کفت ای امیر خدای را سرائی است که انرا دوزخ خوانند که تورا دربان انسرا کردانیده است و سه چیز بتو ارزانی داشته تا بدان سه چیز تو خلق را از دوزخ باز داری مال و شمشیر و تازیانه پس باید که بمال محتاجان و بی نوایان را از فاقه و فقر خلاص کنی تا بواسطهٔ ضرورت معاش مرتکب شبهات و محرمات نشوند و ظالمان را بشمشیر قطع کنی تا مسلمانان را از شر ایشان ایمن سازی و بتازیانه فاسقان را ادب نمائی تا از فسق و فجور باز ایستند اکر چنین کردی تو نجات یافتی و خلق را هم نجات دادی و اکر بخلاف این باشی تو پیش از همه بدوزخ روی و دیکران از پی تو در ایند پس هرون الرشید بسیار بکریست و دست شقیق را ببوسید بلی شعر

نصیحت کر زروی صدق کویند (۵) بکوش هر که اید در پذیرد
چه جان دارد حدیث صاحب دل روان اندر دل و جان جای کیرد

خاتمه مشکیه

در تفسیر مواهب العلیه کاشفی در ذیل ایهٔ مبارکهٔ و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین چنین فرموده یعنی ای محمد پند ده و تذکر و موعظه فرو مگذار پس بدرستی که پند دادن سود میدهد مؤمنان را یعنی بعناد و جحود کافران دست از تربیت مؤمنان باز مدار و هم بنابر این بر تذکر خود ثابت باش که وعظ را فوائد بسیار و منافع بیشمار است در فصول اورده است که کلام مذکر باید که بر ده چیز مشتمل باشد تا سامعین را سودمند بود اول نعمت خدای بیاد مردم دهد تا شکر گذاری نمایند دوم ثواب محنت و بلا را ذکر کند تا در ان شکیبائی ورزند سیم عفو بر کناهان بر شمرد تا از ان باز ایستند و توبه کنند چهارم مکاید وسواس شیطان بیان فرماید تا از ان حذر نمایند پنجم فنا و زوال و بی اعتباری دنیا را بر ایشان روشن کرداند تا دل بر او نه بندند ششم مرگ را بتوبه بسیار یاد کند تا رفتن را اماده شوند هفتم ذکر قیامت بسیار کوید تا کار از وزر بسازند هشتم درکات دوزخ وانواع عقوبتهای انرا بیان کند تا از ان ترسان باشند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهای انرا بر شمارد تا بدان رغبت کنند دهم بنای کلام سخنان بر خوف و رجا نهد یعنی کاهی از عظمت و کبریائی و هیبت الهی سخن راند تا ازوی بترسند و کاهی از رحمت و مغفرت بنده نوازی او تقریر کند تا بوی امیدوار شوند پس هر موعظهٔ که مشتمل بر این سخنان است سبب منفعت مومنان است

جواهر کلمات ـ (زبرجد الاولی) ـ للنهی عن المنکر ملائمات

قال الله تعالی ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون یعنی و ظاهر میباید که باشد
از شما اکر متابعان حضرت سید کرویی که ایشان میخوانند مردمان را بسوی نیکوئی یعنی باسلام یا بکثرت طاعت در تفسیر میکوید
باید اهل مؤمنان را باید که پس آیین داعیان خیر انها باشند که بین الناس اصلاح کنند و جمعی کویند ایشان متونانند که خلق خدا را
بعبادت دعوت نمایند و بعضی کویند که پیروی علما نصاح و بازداشتی از علم دین ثابت و این کروه که داعی خیر و امر بمعروف
و ناهی از منکر اند ایشانند رستکاران در جواهر التفسیر است که امر بدعوت بخیر که عموم است در همه تکالیف شرعیه و امر بمعروف
و نهی از منکر مخصوص اند پس عطف خاص بر عام مؤذن است بفضیلت چنانچه علی الصلوة والصلوة الوسطی یعنی باصل در
همه اعمال فرمودن بمعروف و باز داشتن از منکر است و معروف و منکر همان است که با اختلاف عبارات کویند حق و باطل یا
صلاح و فساد و نیک و بد و کفته شده است که معروف توحید و منکر کفر است و کفته اند که اتباع حضرت رسالت معروف است
و عبادت جبت و طاغوت که رؤساء یهود بودند منکر در کشف الاسرار کوید که مرکز بن معروف کلمه شهادت و مرکز بن منکر تکذیب
حضرت رسالت است یا معروف آنستکه موافق کتاب و سنت باشد و منکر آنچه با این دو اصل مخالف بود و نزد عرفاء معروف خدمت
حق است و منکر صحبت نفس قشیری کوید معروف آنستکه هرچه داری برای حق ایثار کنی و منکر آنکه حظ نفس خود بر حق خدای اختیار نمائی
یا آنچه ترا بحق تعالی نزدیک کرداند معروف است و هرچه ترا از حق سبحانه محجوب کرداند منکر است پیر رومی کوید بیت هر آنچه
دور کند مر ترا ز دوست بد است بهرچه روی بحق بی وی آورد نکو است بلاست و حقیقت آنستکه چون لفظ معروف و منکر
مطلق وارد شده بی دلیل تخصیص نباید کرد و هرچه مستحسن شرع است آنرا معروف باید دانست و بدان فرمود و آنچه شارع
آنرا مستقبح دانسته از منکرات باید شمرد و از آن نهی باید کرد پس همه طاعتها معروف و مجموع معصیتها منکر است زمرده
تبعیضیه بدانکه بعضی کلمه من را که در منکم است برای تبیین داشته اند و قول ایشان آنستکه همه کس باید داعی خیر و امر به
معروف و ناهی از منکر باشند اولا در نفس خود و ثانیا در اهل و اتباع خود پس این خطاب عام باشد و کلام مبتنی اینجا حضرت
پیغمبر مؤید این سخن است که کلکم مسئول عن رعیته و این سخن اگرچه از جهت معنی مستقیم است اما ظاهر آن نتواند بود که من
تبعیض است چه از مردم کسانی باشند که ایشان را بر اجراء اوامر و نواهی قدرت نباشد چون عجزه و ضعفا که میان خیر و شر فرق
نتواند کرد پس این کار خاص ببعضی دون بعضی باشد و در فصل الخطاب آورده است که کلمه من در این ابتدا برای تبعیض است و امر
بمعروف و نهی از منکر کار هر کس نیست کار کسی است که معروف را از منکر باز داند و مراتب شروع را از نامشروع بشناسد و مرتبه امر
و نهی نکاه دارد و تا برین مقصود حاصل شود در سخن نکند و نیت او طلب رضای حق باشد و مقصود او اعزاز دین باشد و از غضب
طمع و انواع شوائب طبع خود را دور دارد و چون از این مر مضرتی و بزی برسد تحمل کند کما قال الله تعالی وأمر بالمعروف وانه عن
المنکر واصبر علی ما اصابک چه این صبر است برای دوست و نتیجه این صبر لقای او است بیت ز بلا روی بکردان و بدو صبر کن
ایجان که پس از صبر ترا او بسر وعده رساند یاقوته متشکله در جواهر التفسیر از امام فخر نقل میکند که امر بمعروف و نهی از منکر
رکنی است از ارکان دین که نظام عالم و صلاح دین و دنیا بدان باز بسته است و اکر کسی از آن روی بکرداند و کوید من از کار خود
نپرداخته و مهم دین خود بکمال نساخته دیکران را چون کنم و نکنی فرمایم او از آن جمله است که دین خدای را خراب میکند و شیطان
رجیم و اعوان او را از خود خوشنود میسازند او رده اند که حسن بصری در ابتداء که بر منبر رفت اول سخنی که کفت این بود که ای
قوم اکر شما منتظر کوینده کنید خواهید بود در بر خواهید یافت و اکر جز سخن عالم عامل نخواهید شنید از استماع مواعظ محروم
خواهید ماند ایقوم شما را کردار دیکران سود ندارد و کفتار دیکران سود رساند و نفع دهد سالها من کوشیدم تا کردار خود را
بکفتار خود نزدیک رسانم نتوانستم و اکر اکنون در کفتار توقف کنم خیانت باشد پس شما را تنها بخدای میخوانم و جدا کانه از حق تعالی
بمنبر رسانم بلکه شما را با خود از رحمت او مژده میدهم و از هیبت او بر ستکار میسازم ایقوم چون من در این کفتار خود نقصان شما
اثبات میبینم شما قبول کنید و بدان بروید در این معامله من نقصانی که باشد بنظر من در آید تا من نیز باصلاح آن مشغول شوم و
بحکم المؤمن مرآة المؤمن همه آینه هم باشیم و مثل ما چون مثل دو دست آلوده باشد اکر هر دستی خواهد که خود را بشوید و دیکر
دست را مدد ندهد هر دو آلوده بماند پس باید که هر دستی در پاک کردن دست دیکر سعی نماید تا هر دو پاک شوند و اکر کسی کوید
که من کار خود ساخته ام و تبعه دیکری بمن نخواهد رسید و لا تزر وازرة وزر اخری همان به که راه سلامت اختیار کنم ع و زنیک
و بد خلق بیک کوشه روم جواب او آنستکه حال تو بدان ماند که دو کس در یک کشتی نشسته اند و هر کدام را برای نشستن حجره
معین است بکی از ایشان در حجره خود نشسته تشکند شاید اند مرد دیکر بدین راضی شود و کوید چه غم حجره من بسلامت است و من مجره
نمی شکنم هیچ تامل نمی نماید که اکر آب از آن حجره بکشتی در آید هر دو هلاک میشوند در اخبار آمده است که حق تعالی بیوشع بن
نون ع وحی فرستاد که من صد هزار کس از امت تو هلاک خواهم ساخت و صد هزار دیکر نیز از نیکان ایشان نیز در ورطه
هلاک خواهم انداخت یوشع در مقام مناجات استدعای وقوف بر سر آنکه سبب هلاک نیکان چیست فرمود که چرا مدکم

در ذکر مثل و مصرع و بعضی از امور و نهی بر اینکه بر کسی اصلاح منکر باید کرد

بنقل علما و ادباء در بیان معنی معروف و منکر

...زانیست که چون نیکان بر معصیت بدان خشم نگیرند و بر ایشان روی ترش نکرده از روی مداهنه شیرین زبانی پیش دارند سخت ترین عذابهای من بایشان رسد انتهی بیت شرف انسان. احتراز کردن است از مداهنه در کلام و اقامت رسوم مواعظ جمیع انام خواه مستمع بقبول آن مبادرت نماید و خواه در مواد انکار و استکبار افزاید **بیت** قول حق گفتن برادر با نصیحت لازم است گو سر دیدار سامع را و گر میل قبول **المأسور و کتبه** ایضاً در جواهر التفسیر است که غزالی در احیاء العلوم آورده است که امر بمعروف و نهی از منکر را چهار رکن است رکن اول نفس اقامه و بنیاد داشتن امر و نهی است رکن دوم کسی که مباشر و مرتکب این اقامه میگردد رکن سیم شخصی که امر و نهی تعلق بدو میگیرد رکن چهارم از عملی که امر بدان یا نهی از آن باید نمود و هر یک از این ارکان اربعه را شرایطی مقرر کرده اند اما رکن اول را شرط آنست که ملاحظه درجات او نمایند و او را پنج درجه است **اول** تعریف و آن شناسا کردانیدن باشد یعنی باید که آمر و ناهی آنکس را که امر و نهی میکند اول شناسا کرداند بحقیقت از امر یا نهی ابتداء بر سبیل وعظ و نصیحت چه اکثر اقدام عوام بر منکرات بواسطه جهل بحقیقت آن است یا ترک مباشرت معارف بسبب نادانستن ثواب و فضیلت آنست و ممکن که چون او آگاهی از معروف آگاهی یابد هرگز عزم بر ترک آن از او صدور نیابد و اگر از حقیقت آن منکر خبردار گردد دیگر از روی تحقیق مرتکب آن نگردد و عقلا را محقق است که ایذاء مؤمن بی ضرورت محذورات محظور است پس در اول حال از روی نصیحت احتساب کردن اولی است **دوم** تعنیف و آن در لغت سخت ملامت کردن است یعنی چون فاسق بطریق تلطف و ملایمت ممتنع نگردد او را بسخن درشت و کلام ملامت آمیز و دشنامی که فحش نباشد مثل یا جاهل یا بی شرم و امثال این منع کنند و در این مرتبه استحقار فجار و اظهار غضب بر ایشان لازم است **سوم** تحلیف و آن در لغت ضایع کردن حال کسی باشد و در اینجا عبارت است از تغییر منکرات چون کسر آلات ملاهی و ریختن اوانی خمر و خلع جامه حریر از ابدان رجال و در این درجه بر قدر حاجت اقتصار باید کرد مثلاً چون آلات ملاهی را شکستن باطل میتوان کرد نسوزند و اوانی خمر را که صلاحیت آن باشد که وعاء چیز دیگر تواند شد نشکنند و نزد بعضی از فقها حد ابطال آلات آنست که تعب اصلاح آن با رنج استیناف برابر بود درجه **چهارم** تخویف است و آن در لغت ترسانیدن باشد یعنی چون فاسق بنصایح منزجر نگردد و بعنف و غلظت ممتنع نشود او را بوعید ضرب و زجر بترسانند و تا حدی که اقتصار کند در ایذاء و تهدید مبالغه باید نمود درجه **پنجم** تعریف است و آن در لغت کارزار کردن باشد بر اطراف لشکر و اینجا عبارت است از مباشرت ضرب یعنی چون فاسق مصر باشد که تهدیدات سابقه او را باز نداشت ایستادن او لازم گردد و در این درجه باید که از حد در نگذرند و بر قدر حاجت اقتصار کنند مگر در حدود و تعزیرات **لؤلؤه تمام**

اما رکن دوم که آمر بمعروف و ناهی از منکر است شرایط آن ده است **اول** اسلام چه کافر را اهلیت این وظیفه نیست و آنکه از دولت دین بی طرف باشد این کار از وی درست نباشد **دوم** تکلیف چه بر کودک نارسیده اقامت امور شرعیه لازم نیست اما اگر کودکی تمیز انکار منکر بکند از او جایز است و منع او روا نیست اما اگر بمعروف فرماید قبول آن از او روا باشد برای آنکه فرمان حق چون بسمع رسد لازم الاذعان است و اینجا نظر بر حقیقت قول باید داشت نه بر صورت قائل لا تنظر الی من قال و انظر الی ما قال **بیت** تو سخن را نگر که حالش چیست دگر گذارنده سخن منگر **سوم** عقل چه مباشرت این کار بر تمیز میان حق و باطل است و [illegible] خرد این کار را بانجام نرسد **چهارم** قدرت تا اقامت این مهم تواند کرد و عاجز الحال اگر در این سخن گوید چون بر اقامت این امر قادر نباشد مردم بسخن او ملتفت نگردند و موجب اهانت دین و سبب ارتکاب خطیئات سامعین گردد **پنجم** عدالت بقول بعضی یعنی مباشر امر و نهی باید که عادل باشد و عدالت عبارت از اجتناب کبایر و عدم اصرار بر صغایر است با غلبه ثواب بر خطایا احتراز از افعال خسیسه که دلالت بر عدم مروت کند و این کسانیکه عدالت را شرط دانسته دلیل ایشان آنستکه حق سبحانه توبیخ و تقریع میکند جمعی را که بمعروف فرمایند و خود مباشرت آن ننمایند کما قال جل ذکره اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و جای دیگر سرزنش میکند که لم تقولون ما لا تفعلون چرا میگوئید چیزی را که بعمل نمی آورید **و دیگر** در صحاح احادیث آمده است که حضرت رسالت صلعم فرمود در شب معراج جمعی را دیدم که لبهای ایشان بمقراض آتشین می بریدند و جبرئیل بمن گفت که اینها سخن گویان از امت تو که مردمان را به نیکوئی فرمودند و خود در مقام اتصاف بدان نبودند **و بزرگان** گویند بهترین علماء آنستکه بکنند و نگویند و بدترین ایشان آنکه نگویند و نکنند و آنکه بقول خود عمل کند و عمل خود بقول آرد او از میانه روان است **بیت** بی عمل از علم برخوردار نیست، زانکه گفتار جز کردار نیست **دلیل دیگر** آنکه تکلیف بر دو قسم است فرض عین و فرض کفایه و فرض عین در لزوم قوی تر است از فرض کفایه چه آنکه فرض کفایه بقیام یکی از دیگران ساقط میشود و فرض عین ساقط نمی شود و نهی خود از معاصی فرض عین است و نهی دیگران فرض کفایه پس بصلاح آوردن نفس خود اهم باشد از اصلاح احوال دیگران مهم و ترک اهم و اشتغال بمهم علامت جهل است پس عدالت در آمر و ناهی شرط باشد و اکثر علماء بر آنند که عدالت شرط نیست و فاسق میتواند که فاسقی دیگر را منع کند مثلاً لابس حریر را میرسد که شارب خمر و زانی را نهی کند چه شرب خمر و زنا نسبت بلبس حریر کبیره است و شارب خمر را جایز است بلکه واجب که خدم و حشم خود را از شرب خمر منع نماید زیرا که باز ایستادن از منکر یک واجب و نهی کردن دیگران نیز از واجبات دیگر و از ترک واجبی ترک واجب دیگر لازم نیاید و بارتکاب معصیتی معصیت دیگر مباح نگردد پس ثابت شد که ترک اهم علت نفی وجوب مهم نیست **ششم** علم باید که آمر و ناهی عالم بمسایل شرعیه بوده باشد و معروف و منکر را بشناسد و بر آنکس که انکار منکر نماید ... و بی تحقیق نماید که آنچه را منکر میداند [illegible] نکسی که با او امر و نهی میکند عندی نباشد چه در کتب [illegible] از احکام دین علما

در شرایط و ارکان امر بمعروف و نهی از منکر

در ذکر اول ارکان امر و نهی

اختلاف واقع است هفتم شفقت که باید امر و ناهی مشفق بود با محتسب بموعظه منع کند و بتدریج بمرتبه ضرب رساند و جو
فاسق از مباشرت منکر دست بدارد در ابتداء او نکوشد و بتجسس منکرات نکند و هرچه مخفی و مستور است هم چنان در حجاب بگذارد
در افشاء اسرار مسلمانان نکوشد زیرا که آن نیز منکر است و اولی آنکه ناهی از منکر مرتکب منکر نگردد هشتم ورع باید که امر و ناهی
با ورع و پرهیزکاری باشد و در تقلیل علائق کوشد تا از طمع دور افتد و هرگز هیچ نهال طمع از زمین دل بر نکند هرچه کند و گوید
مقبول حضرت عزت نیفتد زیرا که حسبة او لله و فی الله نیست در ذخیرة الملوک آورده که محتسب باید حجاب غرض هوی را از روی
منابعت هوا و قیام کند و منهج رضا را از ظلمت غبار ریا پاک گرداند و عرصۀ آفتاب یقین را سحاب تلبیسات و تزویرات نپوشد و دست
باغی اخروی را بجیفۀ فانی دنیوی نفروشد و سبب عمارت خانۀ عادتی ویرانی بناء دین نکوشد و من کل الوجوه در طمع در بندد تا سخن حق
تواند گفت و کار حق تواند کرد **نظم** طمع بند و دفتر حکمت بشوی   طمع بگسل و هرچه خواهی بگوی   که طامع نباید بگذارد
همه عیبها را نماید هنر **نهم** حسن خلق چون محتسب یعنی امر بمعروف و ناهی از منکر نیکوخوی افتد هر اینه برتلطف اصلاح امور میتواند
کرد و بباید دانست که فساد عنف از صلاح او بیشتر است و عاصی بلطف و رفق از ارتکاب معاصی زودتر میگردد چه اکثر طباع که
بحمیۀ جاهلیت موسوم اند امکان دارد از عنف محتسب از ارتکاب مناهی بیشتر کنند و بتعصب محتسب عنیف کلمات کفر بر زبان رانند و
درشت خوئی و غلظت وی سبب این معنی شده باشد و در چنین انکار مناهی منکری فاحش تر از همۀ منکرات وجود گرفته بزرگ
گفته است که مهم ترین آداب احتساب و اقامۀ امر بمعروف و نهی از منکر رفق است تا گناهکار از معصیت بکفر نیفتد چه اگر جبار
با عاصی درشتی کند باشد که در سبب داشتن گناه خود و سر باز زدن از فرمان شرع سخنی گوید که بدان کافر شود و محتسب
بمثابۀ طبیب است و از رفع بیماری نباید که در دهلاکت بیمار نباید کوشید **بیت** علاج این دل بیمار من مشکل توان کردن   که هر درد می
که دارد از طبیب خویشتن دارد **دهم** بعضی گفته اند که اذن حاکم شرع نیز شرط است و گفته که اجراء این امر بی دستوری حاکم بفتنه
و فساد منجر میشود و از حکام در انفاذ امثال این مهام موجب تسکین غلیان تعصبات عوام است و اما دیگران از علماء این قول را صحیح
ندارند و گویند از مضمون حدیث نبوی علی مصدره افضل الصلوات که من رای منکم منکراً فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه فان
لم یستطع فبقلبه معلوم میشود که همه کس را قابلیت انکار و استحقاق این کار هست چنانچه که مذکور شد غزالی گوید و لا یشترط فیه
التولیة والاذن و حقیقت آنست که محتسب را در مرتبۀ ضرب و تعزیر اذن حاکم شرع شرط است و در باقی درجات شرط نیست **ضرب ثانی**
التثبت و اما رکن سیم که آن شخصی است که متعلق امر و نهی واقع میشود پس هر که باشد او را از منکر باز باید داشت اگرچه صبی و
مجنون بود هرچند این افعال از ایشان بسبب عدم وجود جنون معصیت نیست اما منع از آن واجب ست **فرع رجعی ثالث**
و اما رکن چهارم که آن عمل و فعلی است که امر بآن یا نهی از آن باید نمود شرط آن آنست که منکر بآن متفق علیه و جمیع معاصی از کبایر و صغایر
باتفاق منکر است و این باید که فی الحال موجود بود زیرا که بعد از فراغ فاسق از آن منکر و مرور زمانی که آن معصیت منقضی شده حاکم
شرع را فرسد اقامت حد و تعزیر کردن و معاصی که فاسق عازم است بر ارتکاب آن در زمان مستقبل و حال بیرون نیست تا مقارنت
بدان نود در این وقت احتساب او جز بسبیل نصیحت نشاید و باید منکر است و در این حال احتساب بموعظه نیز روا نیست و باید که آن منکر
ظاهر باشد بی تجسس و تجسس اظهار آن روا نیست و نشر آنچه فاسق مستور میدارد لازم است **بیت** پرده کس را بدان نادان
پرده تو   نشنوا این نکته که استر ستر الله علیک **عقیقه تنبیهی** باید دانست که امر بمعروف تابع مأمور به است اگر
معروف واجب باشد آن نیز واجب بود و اگر مندوب مندوب و اما نهی از منکر علی الاطلاق واجب است زیرا که جمیع منکرات واجب
و گفته اند که اگر منهی محرم باشد نهی از آن واجب ست و اگر مکروه بود نهی از آن مندوب باشد و بر هر تقدیر هرگاه فاعنه این امر
بمعروف و نهی از منکر مندرس گردد مبانی شرع نعوذ بالله روی بانهدام نهد و از اینجا گفته اند که با وجود آنکه امر بمعروف و نهی
از منکر فرض کفایت است اگر تمام مردم شهری یا قریه در این باب اهمال نمایند مجموع ایشان بزه کار شوند این معلوم شد که این و
امر بمعروف و نهی از منکر قطبی است مدار علیه شرع و دین و در تفسیر انوار آورده است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
سؤال کردند که بهترین آدمیان کیست فرمود آنکسی است که فرماینده تر باشد بمعروف و بازدارنده تر باشد از منکر و پرهیزکار
تر باشد از برای خدا و پیوند کننده تر باشد یعنی رحم را و این طایفه بهترین مردم و موصوف بفوز و فلاح اند چنانچه حق تعالی
فرموده است اولئک هم المفلحون **در آخر** و وقع عن النبی ص ما نهیتکم عنه فاجتنبوه وما امرتکم به فافعلوا منه ما
استطعتم فانما اهلک الذین من قبلکم کثرة مسائلهم واختلافهم علی انبیائهم حضرت رسول فرمود آنچه باز داشتم شما را از وی اجتناب
جوئید و دور شوید از وی و آنچه فرمودم شما را آن بجا آورید آنچه توانائی شما باشد بدرستی که هلاک کرد کسانی را که پیش از شما بودند
بسیاری سؤالهای ایشان و خلاف کردن ایشان بر پیغمبران خود و شان یعنی چون فرموده خدا و رسول او بیرون جوانند مشغول میشوند
از فرمان خدا و رسول او سرکشی میکنند که آن موجب هلاکت شما گردد و شما نباید این طور مصطفی امت نو بعض از قرآن مجید
قوله تعالی وما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شدید العقاب یعنی آنچه آورد بشما رسول بگیرید آن را
و آنچه نهی کرد شما را از وی باز ایستید و این محمول است بر جمیع اوامر و نواهی یعنی فرمان بردار باشید رسول را که خداوند من

در اینکه امر بمعروف و نهی از منکر باید بلطف و نرمی باشد

در بیان بهترین مردم و اطاعت خدا و رسول

ومخالفت رسول وی نکنید بلا شبهه که خداوند بهشت عقوبت کننده است مر مخالفان حبیب خود را نقل است که عبدالله بن مسعود مردی را دید به احرام که جامهای وی با وی بود گفت این جامها را بکن امرد گفت آیتی از قرآن در این باب املاء کن عبدالله گفت آری قوله تعالی وما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا پس بنده مؤمن مطیع و فرمان بردار خدا و رسول باید بود در مقاتل بن سلیمان مذکور است در توریة یافتم که حق تعالی میفرماید ای فرزند آدم اگر میخواهی جوار رحمت مرا الا دم بر طاعت من و اگر میترسی از عذاب من حذر کن از معصیت من تا نیابی در آخرت کرامت مرا و روایت شده که حق تعالی در بعضی کتب خود فرموده که بندهٔ من آن کن که بکنا عند که میخواهم تا آنکه کنم در آنکه میخواهی **حکایت** در خلاصة الحقایق آورده که یحیی بن معاذ را زنی را بعقد خود در آورد پس روز عروسی آن زن را گفت که چون صبح طالع شود بفلان شغل مشغول خواهم شد زن وی گفت طلاق ده مرا که اگر بدانم مشغول خواهد کرد ساعتی ترا چیزی از یاد خدا و از طاعت وی هرگز با تو نباشم یکی از بزرگان گوید هر کس ترا بنافرمانی خداوند میخواند بدان که ترا بدوزخ میخواند و هر کس ترا بطاعت خداوند میخواند بدان که او ترا به بهشت میخواند همهٔ اشیاء مطیع و فرمان بردار و شب و روز در پرورد کار و تو از محبت بنده نشوی که از یاد دوست غافل مانی و روی از وی بنافرمانی **شعر** شب و روزم بجز از یاد تو در خاطر نیست بلکه در خلوت دل غیر تو کس حاضر نیست مرغ دل گو بپر گرد دو عالم صد بار هیچ موجود نباید که ترا ذاکر نیست **لمعهٔ عاشره** قال الله تعالی والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر الآیة **وروی** عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انه قال من امر بالمعروف ونهی عن المنکر فهو خلیفة الله فی الارض وخلیفة کتابه وخلیفة رسوله حضرت رسالت پناه فرموده است که کسی که امر نماید بمعروف و نهی کند از منکر پس او خلیفهٔ خداوند است در زمین بر مردمان و او است خلیفهٔ کتاب خدا و رسول او **وهم** از آن حضرت مروی است که فاضل‌ترین کسی از خلقان پیش خدای عز و جل آن کسی است که امر بمعروف بجای آورد و از منکر نهی کند و چون امر بمعروف و نهی از منکر نکنند و ایشان را قدرت باشد خدای عز و جل بر ایشان پادشاه غافل ظالم مسلط کند تا بر ایشان جور و ستم نماید و چون دعا کنند دعای ایشان مستجاب نشود **و در خبر** دیگر آمده که خدای عز و جل آنکس را بیامرزد که منکری را به بیند و توانائی دارد که منع کند و بکند و اگر نکند روز قیامت میاید کر و کور گوشهای وی چیزی نشنود **وابوامامه** گوید که روز قیامت را این امت قومی را از گور برانگیزانند بر صورت خوک و بوزینه از بهر آنکه در دنیا با اهل منکرات مداهنه کرده باشند و با ایشان اکل و شرب کرده و ایشان را از منکر منع ننموده باشند با آنکه قدرت و توانائی آن را داشته‌اند که منع کنند و نکرده‌اند **آورده‌اند** که خدای عز و جل خاصان را بگناه عامه عذاب نکند و لیکن چون معصیت آشکارا شود و خاصان مردم را از آن منع نکنند و جاهلان را از آن باز ندارند و از منکرات نهی ننمایند لاجرم خاص و عام مستحق عذاب گردند **و چنین** آورده‌اند که حق تعالی وحی کرد بیوشع بن نون علیه السلام که چهل هزار کس را از نیکان قوم تو هلاک خواهم کرد و شصت هزار از بدان ایشان یوشع عرض کرد الهی بدان را بواسطهٔ جرم و بدی ایشان هلاک میکنی نیکان را بچه سبب هلاک میکنی حق تعالی فرمود بجهت آنکه نیکان نهی از منکر نمی‌کنند و بمداهنه با دشمنان من در ساخته‌اند خوراک و آشام میکنند و از حرمت من روی از ایشان نمی‌گردانند پس از این جهت که اثر قهرم ایشان را نیز هلاک میکنم **یوشع** عرض کرد الهی نیکان عاقبتشان در آخرت چه باشد خداوند فرمود عاقبت ایشان بهشت باشد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله مروی است که فرمودند هر آن قومی که در میان ایشان بود مردی که معصیت و نافرمانی خدا کند و ایشان را توانائی آن بود که او را منع کنند و نکنند پس خداوند عز و جل همهٔ آن قوم بعذاب گرفتار نماید الا آنکه توبه کنند **یکی** از بزرگان گوید هر که امر بمعروف و نهی از منکر کند باید که پنج خصلت در وی بوده باشد **اول** آنکه عالم بوده باشد زیرا که جاهل امر معروف نداند کردن **دوم** آنکه قصدش از امر و نهی رضای خدای عز و جل و اعزاز دین اسلام بوده باشد **سیم** آنکه باید شفقتش باشد بر آنکه او را امر بمعروف و نهی از منکر میکند و برفق و آسانی با وی بگوید تا پند گیرد و قولش را بشنود و خداوند عز و جل حضرت موسی و هرون را چون بسوی فرعون فرستاد فرمود که با وی نرمی سخن گوئید که فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی **چهارم** آنکه باید حلیم و صبور بوده باشد تا چون رنجی بوی رسد صبر را پیش گیرد **پنجم** آنکه بدانچه فرماید خود کار کند تا بروی عیبی نکنند و از تهدید أتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم وارسته باشد **وروی** عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال لا یزال الناس بخیر ما امروا بالمعروف ونهوا عن المنکر وتعاونوا علی البر وان لم یفعلوا ذلک نزعت منهم البرکات وسلط بعضهم علی بعض ولم یکن لهم ناصر فی الارض از حضرت رسول خدا روایت شده است که فرمودند مردمان همیشه بر خیر و خوبی ثابت اند تا زمانی که امر نمایند بمعروف و نهی کنند از منکر و معاونت و یاری نمایند یکدیگر را بر نیکوئی و هر گاه ترک نمایند اینها را و بجا نیاورند این تکلیف را پس برکات و خیرات از ایشان قطع کرده و بعضی از ایشان سلب شود و مسلط بعضی از ایشان بر بعضی دیگر که ظلم و ستم کنند و نه او را یاوری باشد از برای ایشان ناصر و یاوری کننده در روی زمین که داد رسی کند ایشان را این است شمه از ذکر شقوق امر بمعروف و نهی

در حکایت یحیی بن معاذ و زن صالحه او

در ذکر بعضی از صفات آمر بمعروف و ناهی از منکر

خاتمه مخفی نماند که مرحوم ملا محمد باقر سبزواری ره در کتاب روضة الانوار خود چنین نگاشته است که امر بمعروف و
نهی از منکر افضل اعمال و اعظم ارکان اسلام است و امر دین و نظام ملک و ملت بآن منتظم میشود و اگر مردم دست از این بردارند و فاسقان
و فاجران را بر اعمال زشت و ناخوش که مرتکب آن میشوند تقریر کنند و بخود گذارند فساد سرایت کند و دیگران تبعیت فاسقان نمایند
بمرتبه مرتبه افتتام برود و طبایع بهایم و سباع در میان بنی نوع انسان شایع گردد و مردمان از منهج خیر و استقامت عدول
و رو فاسقان بر اعمال خود جری شوند و ظالمان دست تطاول و تعدی دراز نمایند و سرانجام کار مفضی بشر و فساد عظیم
گردد و هرج و مرج و اختلال در همه اوضاع بهم رسد از اینست که خدای عز و جل در قرآن مجید خود فرموده و لتکن منکم امة
یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون یعنی بوده باشد از شما جماعتی که امر بنیکوئی و
نهی از بدی میکرده باشند و آن جماعت ایشانند رستگاران و از حضرت صادق ع منقول است که مردی از قبیله خثعم آمد نزد حضرت رسول
و گفت یا رسول الله خبر ده مرا از افضل اعمال اسلام حضرت فرمود که ایمان بخدا گفت بعد از آن چه چیز فرمود صله رحم گفت
بعد از آن چه چیز فرمود امر بمعروف و نهی از منکر پس آن مرد گفت که کدام یک از اعمال مبغوض تر است نزد خدای عز و جل حضرت
فرمود که شرک بخدا گفت بعد از آن چه چیز حضرت فرمود قطع رحم گفت بعد از آن چه چیز حضرت فرمود امر بمنکر و نهی از معروف و از
آنحضرت علیه السلام نیز منقول است که فرموده امر بمعروف و نهی از منکر دو خلق اند از خلقهای خدای عز و جل هر که ایشان
را یاری دهد خدا او را عزیز گرداند و هر که ایشان را مخذول سازد یعنی یاری ننماید و مدد نکند خدا او را مخذول سازد و نیز
از آن حضرت ع منقول است که حضرت رسول ص فرموده چگونه خواهید بود وقتی که فاسد شوند زنان شما و فاسق شوند جوانان
شما و امر بمعروف و نهی از منکر نکنید کسی گفت که آن نخواهد شد یا رسول الله فرمود که بلی بدتر از این نیز خواهد شد چگونه
خواهید بود وقتی که نیک را بد دانید و بد را نیک دانید و از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که فرموده وای
انقوم که اطاعت نکنند خدای را بامر بمعروف و نهی از منکر و از حضرت رسول ص منقول است که فرموده هرگاه بعضی
دیگر بیابند امر بمعروف و نهی از منکر را پس آگاه باشند بعذابی از جانب خدای عز و جل و از حضرت امیر المؤمنین ع
منقول است که فرموده هر که ترک کند انکار منکر را بدل و زبان و دست او مرده ایست در میان زندگان و حضرت صادق
بگروهی از اصحاب خود فرمودند که بتحقیق که لایق و سزاوار است از جهت من که مؤاخذه کنم بگناه شما نادانان چگونه این مرا
سزاوار نباشد و حال آنکه شما می شنوید که از مردان شما فعل قبیح و شما بر او انکار نمیکنید و از او هجرت نمی نمائید و او را اذیت نمیکنید تا
از آن عمل دست بازدارد و ترک کند آنرا و از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که فرموده می باشند در آخر الزمان مردمی که پیروی
کرده باشند در میان ایشان گروهی که مرائیان اند و ایشان گروهی باشند که خود را قاری و عابد می نمایند و نو مگان سفیهان باشند
امر بمعروف و نهی از منکر را واجب نمیدانند الا آنکه بالکلیه ایمن باشند از ضرر و طلب نمایند از جهت خود رخصتها و عذرها
پیروی لغزشها و عیوب علماء و فساد علم ایشان نکنند یعنی پیروی آن کنند که بعضی از علماء بآن در وجه مداهنه دنیا طلبی
غرض ها ایشان حکم کنند و فتوی دهند و از راه آن غرض آنگاه ایشان پیروی لغزش ایشان و فساد علم ایشان کنند اقبال کنند بر نماز
و روزه و چیزها که ضرر بنفس و مال ایشان نرسانند و اگر نماز ضرری کند بانچه میکنند با اموال و ابدان خود هر آینه نماز
را رفض کنند و ترک کنند همچنانکه اتم فرایض و اشرف آنرا رفض نموده اند بدرستیکه امر بمعروف و نهی از منکر فریضه عظیمه
است که بآن قائم میشود فرایض دیگر در آنحال که مذکور شد یعنی حال مداهنه و ترک فریضه امر بمعروف و نهی از منکر
غضب میکند خدای عز و جل بر ایشان و شامل نیک و بد ایشان میشود عذاب الهی پس هلاک میشوند ابرار و نیکوکاران
در خانه بدکاران و کوچکان در خانه بزرگان بدرستیکه امر بمعروف و نهی از منکر راه پیغمبران و منهاج صالحان است فریضه ایست عظیمه
که بآن قائم میشود فرایض و آمن میشود راهها و حلال میشود کسبها و رد میشود مظلمها و معمور میگردد زمین و داد خواسته
میشود از دشمنان و مستقیم میشود امور پس انکار کنید بدلهای خود و تلفظ کنید آنرا بزبانها و بزنید آنرا بر پیشانیهای بدکاران
و مترسید در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده پس اگر ملتفت پند پذیرند و بحق باز گشت کنند بر ایشان راهی نیست یعنی
بمرسید که بایشان آزاری برسانید یا بر ایشان سختی داشته باشید انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الارض
بغیر الحق اولئک لهم عذاب الیم یعنی راهی نیست مگر بر آنکسانی که بر مردم ظلم میکنند و در زمین بغی و تعدی مینمایند بغیر حق آن جماعت از جهت
ایشان است عذاب الیم پس فرمود در آنحال جهاد کنید با ایشان با بدنهای خود و بغض داشته باشید با ایشان بدلهای خود بی آنکه
در این طلب سلطنت و زیادتی بر ایشان کنید و طلب و خواهش مالی کنید و بی آنکه بسبب ظلم خواهش ظفری کنید تا آنکه ایشان
برجوع کنند بامر خدا و بروند بر طاعت خدا و از حضرت رسول ص منقولست که هر که طلب خوشنودی مردم کند بانچه باعث سخط خدا شود حمد
کننده او از مردم ذم کننده او خواهد بود و هر که ایثار طاعت خدای عز و جل کند با آنچه مردم را بغضب در آورد کفایت کند خدا از او دشمنی
و از حضرت رسول ص منقول است که لا یزال امتی بخیر مادامیکه امر بمعروف و نهی از منکر کنند و معاونت یکدیگر کنند بر امر خیر پس اگر چنین نکنند نزع شود
از ایشان برکتها و مسلط شوند بعضی بر بعضی و نخواهد بود از برای ایشان یاری دهنده نه در زمین و نه در آسمان

در ترغیب بامر بمعروف و نهی از منکر و بیان مفاسد ترک آن

فرایض عظیمه است امر بمعروف و نهی از منکر

۲ مردشمن و ۳ حسد حاسد و بغی هر یاغی خواهد بود خدای عز و جل از جمله ناصر و ظهیر ۴

جواهر کلمات (ذی‌ترجمهٔ قرآنیه) للولایة ملایمات

قال الله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله
یعنی ای داود بدرستی که گردانیدیم ترا جانشین در روی زمین یعنی تدبیر امور عباد را در کف کفایت تو نهادیم چنانکه سلاطین که غیر
خود را استخلاف مینمایند بر بعضی بلاد و تدبیر آن بلاد را تفویض باو میکنند یا ترا خلف انبیای سابق گردانیدیم پس حکم کن
میان مردمان براستی و درستی یعنی بر وفق امر ما اشیاء را در موضع خود وضع نما و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای
او را که اگر تابع نفس شوی و بخلاف حق حکم کنی پس گمراه سازد ترا هوای نفس و بگرداند ترا از راه خدا و طریق حق که آن جادهٔ
شریعت است و یا دلائل صحیح بر اثبات طریق حق بدرستی که آنانکه گمراه شوند و بگردند از راه خدا و طریق حق و عمل
نکنند بآن مر ایشان راست عذابی سخت بسبب آنکه فراموش کردند روز حساب و جزای کردار را و اعراض نمودند از ذکر آن یعنی
بجهت مخالفت حق و ملازمت هوا که مشعر است بر نسیان نشأهٔ آخرت که اگر ذکر آن می بودند ملازمت حق و مخالفت هوا
میکردند نه بعکس بدانکه چون ملکداری و پیروی حق امری است خطیر از این جهت حضرت داود با کمال درجهٔ نبوت و جلالت
مرتبه و رتبهٔ عصمت بخطاب فاحکم بین الناس مأمور شده بمضمون و لا تتبع الهوی منتهی گشت **عشرهٔ نکات**

لتنبیه الولاة شیخ نجم الدین دایه در مرصاد العباد گفته است که در این یک آیهٔ شریفه که یا داود انا جعلناک خلیفة
فی الارض الایة حضرت احدیت ده حکمت ثابت کرده است و ملوک را تنبیه کرده در رسوم جهانداری و حکومت گذاری و آداب سلطنت
و آیین معدلت **اول** آنکه فرمود یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض و این اشاره می باشد باینکه پادشاه باید پادشاهی خود
را عطای حق شناسد و مملکت را بخشیدهٔ او داند تؤتی الملک من تشاء **دوم** آنکه انتباهی بود پادشاه را از این اشارت که ما
ملک بتو دادیم و دانی که از کسی دیگر ستده بتو دادیم و از تو هم روزی بستانیم و بدیگری دهیم که وتنزع الملک ممن تشاء و در آن
کوشد که بواسطهٔ این ملک عاریتی فانی ملک حقیقی باقی بدست آورد و خود را از ذکر جمیل و ثواب جزیل محروم نگرداند **سیم**
آنکه بداند که پادشاهی خلافت خداست پس تصرف در بندگان خدا باخلاق و الطاف خدای تعالی تخلقوا باخلاق الله نماید **چهارم**
آنکه فرمود فاحکم بین الناس بالحق اشارت بدانکه پادشاه باید که حکومت گذاری میان رعایا را بنفس خود کند و تا تواند احکام
را بدیگران باز نگذارد که نواب حضرت و امراء دولت را آن شفقت و رأفت و رحمت بر رعایا نتواند بود که پادشاه را و از برای آن رحمت
و شفقت که بر پنج گروه تا باشد غیر ایشان را نباشد بحیث خالکی بر بنده و رأفت نبی بر امت و شفقت پادشاه بر رعیت و مهر مادر بر
فرزند و غیرت شیخ بر مرید **پنجم** آنکه فرمود که حکومت بحق کند یعنی براستی و عدل رفتار کند و میل و جور نکند **ششم** آنکه چون حکومت
بحق کند بفرمان حق کند نه برای هوای نفس و دنیا و خلق اگرچه عدل کند بطبع نکند بلکه بشرع کند و برای حق کند نه برای خود
هفتم آنکه فرمود و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله متابعت هوی مکن که هرکس متابعت هوی کند نتواند که کار بفرمان
خدا کند در ممالک خویش و نتواند که آنچه کند بفرمان حق کند زیرا که چون هوا بر شخص غالب شود متصرف اوامر و نواهی او هوا گردد
و هوا همیشه خلاف خدا فرماید و هیچ چیز بضاعت آنحضرت پدید نتواند آمد و دعوی خدائی نکرد الا هوا زیرا که فرمود افرأیت من اتخذ
الهه هواه اگر فرعون دعوی خدائی کرد هوا کرد و اگر بنی اسرائیل گوساله پرستیدند هوا پرستیدند و اگر جمعی بتان را بخدائی
گرفتند هوی گرفتند و خواجه فرموده ما عبد اله ابغض علی الله من الهوی و بحقیقت هواست که خدا انگیز است **بیت**
ای هواهای تو خدا انگیز ای خدایان تو خدا آزار **هشتم** آنکه باز نمود که متابعت هوا کردن از راه خدا افتادن است
که فیضلک عن سبیل الله و مخالفت هوا کردن راه خدا رفتن است که و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی **نهم**
آنکه فرمود ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب بما نسوا یوم الحساب اشاره بدان معنی است که هر که از راه خدا
افتاد بتصرف هوا و بران اصرار نماید مؤدی گشت بکفر و عذاب شدید زیرا که کفر عبارت است از فراموشی از آخرت و فراموشی
از خدا و فراموشی او خودش غایت شدت عذاب است که نسوا الله فنسیهم **دهم** آنکه حق تعالی باز نمود که پادشاهی
خلق تا بمقام و مرتبهٔ نبوت میتوان کرد چنانکه هم رعایت حقوق جهانداری و جهانگیری و عدل گستری و رعیت پروری
کند و هم سلوک راه دین و حفظ معاملات شرعی بجای آورد و مراسم ولایت و شرایط هویت قیام نماید تا اصحاب حکم و ارباب
فرمان را هیچ عذر و بهانه نماند که ما بصورت مملکت دنیا و اشتغال بمصالح خلق از منافع دینی و فواید سلوک محروم ماندیم
بلکه مملکت تمام ترین آلتی است تعبد حق را و سلطنت بزرگترین وسیلتی است تقرب بحضرت حق را و سلیمان هم را
از این نظر بود که ملک خواست و علم و نبوت نخواست و رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی **زمردهٔ خبریة**
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود من احسن الکفایة استحق الولایة یعنی هر که کفایت را نیکو کرد
سزاوار و مستحق ولایت میباشد و از حضرت رسول صلعم روایت شده است که فرمود ان المقسطین علی منابر من نور عن یمین
الرحمن وکلتا یدیه یمین الذین یعدلون فی حکمهم وما ولوا یعنی مقسطین در روز قیامت بر منبرهائی از نور خواهند بود در
طرف راست خداوند رحمن و هر دو دست خدا یمین است و ایشان آنچنان صاحبان سلطنت و ولایتی هستند که در احکام

وامور ولایت خود بطریق عدل و داد رفتار نمایند و بر رعایا و زیر دستان خود جور و ستم ننمایند و نیز از آنحضرت مرویست
که فرمودند هفت طایفه را خدای تعالی بجای دهد در سایه خود در روزیکه هیچ سایه نباشد جز سایه خدای تعالی اول امیر
رئیس و پیشوائی که بعدالت در مملکت خود رفتار کند دویم جوانی که نشو و نما کرده باشد در عبادت خدای عز و جل سیم مردی
که قلب او بسته بمساجد باشد و در مسجدها حاضر شده عبادت خدای تعالی نماید چهارم هر دو نفر یکه با یکدیگر از برای
محض خدا دوستی نمایند و نشست و برخاست و آمد و شد شان با همدیگر از برای خدا بوده باشد پنجم مردیکه زنی صاحب
مال و جمال و منصب و جلال او را بسوی خود بخواند و آن مرد قبول ننموده بگوید من از خدای تعالی می ترسم که چنین معصیتی را
مرتکب شوم ششم مردیکه در خفا صدقه بدهد بطوریکه دست راست او که صدقه دهد دست چپش خبردار نگردد که چه
انفاق نموده هفتم مردیکه در خلوت یاد کند خدای تعالی را و اشکش از دیده جاری گردد **فیروزه ثوابیه**
از حضرت فخر کائنات صلعم مرویست که عدالت کردن در یکساعت بهتر است از عبادت هفتاد سالی که جمیع روزهای آن را روزه دارد
و همه شبها را بعبادت و طاعت احیا نماید و نیز آنحضرت فرموده است که هر صاحب سلطنتی که داخل صبح شود و قصد ظلم با احدی
نداشته باشد حق تعالی جمیع گناهان او را بیامرزد و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که هیچ ثوابی نزد خدای تعالی عظیم تر
نیست از آنکه سلطانی باشد بصفت عدل موصوف و مردی که بشیوه نیکوئی معروف باشد و از حضرت امام جعفر صادق
مرویست که عدالت در کام پادشاهی که شیرینی او را دریافته باشد از شهد و شکر شیرین تر است و در مشامش از مشک اذفر خوشبوتر
و نیز از اثر و روایات ماثور است که پادشاه عادل بیحساب داخل بهشت میشود گویند که یکی از سلاطین را شوق طواف خانه خدا و بجا
آوردن حج غلبه کرد عازم سفر حجاز گردید چون ارکان دولت بر این داعیه مطلع شدند عرض کردند که اگر با حشم و سپاه عزیمت این
راه نمائید اسباب این متعذر و اگر مخفف توجه نمائید خطر کلی متصور است علاوه بر آنکه چون مملکت از وجود پادشاه خالی
گردد انواع خلل در بنیان ملک حاصل گردد و رعیت پایمال شوند سلطان گفت که چون این سفر میسر نمیشود چکنم که ثواب حج دریابم
گفتند در این ولایت عالمی هست که سالها مجاور حرم بوده و ادراک سعادت چندین حج نموده شاید ثواب حجی از آن توان خرید
سلطان خود نزد آن عالم رفته و فیض صحبت او را دریافته اظهار مطلب نمود عالم گفت ثواب حجهای خود را بتو میفروشم
پادشاه گفت هر حجی بچند گفت ثواب هر قدمی که در آن زده ام بتمام دنیا سلطان گفت من زیاده از قدر اندکی از دنیا ندارم و آن خود
بهای یکقدم نمی شود پس این سودا چگونه میسر شود عالم گفت آسان است ساعتی که در دیوان دادخواهی بعدالت پردازی و کار
بیچارگان سازی ثواب آن را بمن ده تا من ثواب شصت حج خود را بتو ارزانی دارم و در این معامله هنوز من صرفه خواهم برد
الماسه ثامنه بدانکه عدل عبارت است از باز داشتن خود را از ستم نمودن بمردمان و دفع ظلم از دیگران بقدر
امکان و نگاهداشتن هر کسی را بر حق خود و در غالب مراد از عدالت که در اخبار و آیات ذکر میشود این معنی است و مخفی نماند
که شرافت این صفت از حیز وصف بیرون و فضیلت آن از شرح و بیان افزون است تاجی است وهاج که تارک مبارک هر
پادشاهی بآن مزین گشت بمنصب والای ظل اللهی سرافراز میگردد و خلعتی است پر قیمت که قامت قابلیت هر سلطانی بآن آراسته
شد از میان همه خدا بوی سریر جلیله عالم پناهی ممتاز میگردد و در دار الضرب عنایت پروردگار این سکه مبارک را بنام نامی هر
نامداری زدند تا قیام قیامت نام نیک او زینت بخش صحیفه روزگار است و در دفترخانه مکرمت آفریدگار این توقیع رفیع را باسم سامی هر
کامگاری رقم کردند ابد الدهر اسم همایون او در ثبت التاج تارک سلاطین ذوی الاقتدار است و چگونه شرافت صفتی را بیان توان کرد
که انتظام نظام بنی نوع انسان که اشرف انواع اکوان است بآن منوط و قوام سلسله هستی بنی آدم که افضل ابناء عالم است بآن مربوط است چه
حضرت خداوند متعال و پادشاه لم یزل و لا یزال عز شانه و عظم سلطانه چون بمقتضای قدرت کامله و سرکار حکمت شامله مرز و
بوم عالم امکان شهرستان هستی را بنا نهاده و بمحصلی امر کن تخم انسان را از بادیه عدم را با ینجا کوچانید هر طایفه را در جهتی و هر
قومی را در محلی جائی داد در محله بالای گنبد هفتگانه لاجوردی سموات سبع آراسته و خیل افلاکیان را در آنجا مقام فرمود و
در محله سفلی خانه هفت طبقه ارضین را بنا کرده فرش خاکیان را در آنجا جا و سکنی داده و بجنس بنی نوع انسان که با هر دو طایفه
آشنا و مربوط و با هر دو فرقه منسوب و مخلوط است محله وسطی را تعیین و در آنجا از عناصر اربعه در بنای چهار دیوار کذارد و صحن
سرای وساحت ربع مسکون و چهار جوی آب در باغچه مشعبه البحر را طرح و بجد آدم ابو البشر را با ایل و الوس بانجا فرستاد جمله
مادیات را بخدمت ایشان مامور ساخت خورشید درخشان را برسر خوانسالاری سرافراز و ماه تابان را بمنصب مشعلداری
ممتاز ابر آزاد را راویه سقائی بر دوش نهاده و باد را بهادری جاروب فراشی بدست داده **شعر** ابر و باد و مه و خور و فلک در کارند
تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
در بر طایفه را چون جامه حیا نشان تار و پود شهوات بافته و مار حیات
بر رشته طول امل تافته است و این معنی هر یک را در تحصیل مراد بار نکایت بمسلک و تر فساد داعی از نخر ایشان از جاده مستقیم
انصاف ساعی است و این جمیع پاکان بی باک را بر سر آن نخوره چشم طمع باز داد و اوباء را بگریبان ضعیفان دست دراز میکرد
و این سبب امر معیشت تباه و دست از دامن مقصود کوتاه میشود لهذا ناچار است که ... مطاعی

در فضیلت عدل و ...

در بیان معنی عدل و ...

و فرمانده لازم الاتباعی که فقرا و زیردستان در کنف حمایتش از شر اشرار ایمن و محفوظ و در سفره عدل انتشار نعمت آسودگی بهره مند
و محفوظ باشند برانگیخته شود بنا بر این حکیم علی الاطلاق از غایت رحمت و اشفاق بر خلق هر کشوری سروری و بر اهل هر دیاری
سالاری گماشته و سر رشته مهام هر جماعتی را در کف کفایت صاحب دولتی گذاشته که شب و روز با دیده بخت بیدار نگاهبان
اوضاع روزگار بوده نگذارد که دست تعدی جورکیشان کوته احوال درویشان را پامال ستم خراشند و بنیروی بازوی زبردستی اهل
فساد بر بلیه بنیاد نخل مراد زیردستان را از هم تراشند پس سلاطین عدالت شعار و خواقین معدلت آثار از جناب حضرت مالک
الملک برای دفع ستم و پاس عرض و مال اهل عالم معین گشته از کافه خلایق ممتاز و از این جهت بتشریف خطاب ظل اللهی سرافراز گردیده اند که
تا امر معاش و معاد زمره عباد در انتظام و سلسله حیات ایشان را قوام بوده باشد و از این جهت در آیات بسیار و اخبار بیشمار امر بعدل
و داد و صلح و ترغیب بر آن شده چنانکه حضرت آفریدگار جل شانه میفرماید ان الله یامر بالعدل والاحسان یعنی بدرستی که پروردگار
امر میکند بعدالت و نیکوئی نمودن و دیگر میفرماید ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس الآیة یعنی
بدرستی که خدا امر میفرماید شما را که امانتها را بصاحبش رد نمائید و چون در میان مردم حکم کنید بعدالت و راستی حکم نمائید و اگر بچشم
کینه دیده بصیرت بگشایند و بنظر حقیقت بنگرند می بینند که لذت سلطنت و حکمرانی و شیرینی شهریاری و فرماندهی در عدل و دادخواهی و کرم و
فریادرسی است **شعر** عدل و کرم خسروی است ورنه گدائی بود ۞ هر دو برابر ده طبل و علم داشتن ۞ گویند وقتی که اسکندر ذو
القرنین عزم جهانگیری نمود آثار تفکر از ناصیه خاطرش پیدا و غبار تفکر از آئینه ضمیرش هویدا میگردید ارسطو که وزیر آن حضرت و ظهیر آن دولت
بود در مقام استفسار برآمده عرض کرد منت خدا را که امور مملکت و اساس ملک و سلطنت منتظم است خزائن موفور و ممالک معمور سبب
گرفتگی خاطر مبارک چیست اسکندر فرمود هر چند بنظر تامل می نگرم این عمر کوتاه و عرصه مختصر دنیا را قابل آن نمی بینم که سوار شوم و بر تسخیر
متوجه شوم و مرا شوری میباید که سر همت با این مرا چه فائده فرود آورم ارسطو گفت در این چه شک که این مختصر کالا در خور همت والا نیست و
سردار آستکبر و نعمت ممالک عالم باقی را هم ضمیمه ممالک محروسه گردانید سلطنت بیزوال جهانی باقی را نیز وجهه همت فرمایند چه آنکه به
ضرب تیغ جهانگشا ملک دنیا را بقبضه اقتدار در آورده ید ببرکت عدل عالم آرا دار الملک جهان بقا را نیز مسخر گردانی خلاصه آنکه فوائد
اخرویه و مثوبات جزیله صفت خجسته عدل و دادخواهی تا لا این فوائد و از فواضل باقیات و صالحات است **شعر** اگر عدل گردی
در این ملک و مال ۞ بمال و بملکی رسی بیزوال ۞ خدا مهربان است و کس داد کو ۞ ببخشا و بخشایش حق نگر ۞ **یافوته**
فائده چون شمه از مثوبات و فوائد اخرویه صفت عدل در طی بیانات سابقه مذکور افتاد اکنون گوئیم **و اما** فوائد دنیویه عدل و
دادگری بیشتر از آن است که بدستیاری خامه شرح آن توان داد و در دفتر و نامه بیان آن توان نمود ولیکن چند فائده از آن را
در این مقام تتمیماً للکلام ذکر مینمائیم **اول** آنکه بعقل و نقل و تجربه و عیان ظاهر و روشن است که این صفت مرضیه و این شیوه پسندیده
مایه تحصیل نزدیک و دور و باعث رسوخ محبت پادشاه و فرماندهی در دلهای سپاهی و رعیت است **شعر** شهر و سپه را چو
شوی نیک خواه ۞ نیک تو خواهد همه شهر و سپاه **دوم** آنکه با این صفت خجسته نام نیک پادشاه در اطراف و اکناف عالم و
آفاق مشهور و تا صفحه قیامت به بلندنامی مذکور میگردد و صحیفه دعای خیری عاید روح بزرگوارش میگردد نمی بینی که زیاده از دو
هزار سال است که انوشیروان عادل در بستر خاک خفته و زبان اهل عالم هنوز بنام نامیش مترنم و طناب عمر چندین سلطان بتیغ اجل
گسسته و هنوز آوازه زنجیر عدلش در گنبد گردون پیچیده است **سیم** آنکه شیوه عدالت و دادخواهی باعث دوام دولت و خلود
سلطنت میگردد چه دولت سرای پادشاهان را پاسبانی از این هشیارتر نه و کاخ رفیع البنیان سلاطین را نگاهبانی از این
بیدارتر نیست **شعر** عدل باشد پاسبان نامها ۞ نی بشب چوبک زنان بر بامها ۞ حضرت امیرالمؤمنین ع میفرماید از ملوک
و فرماندهان هر کس که بعدل و داد عمل کند خدای تعالی دولت او را در حصار امن و امان خود نگاه دارد و هر که جور و ستم نماید او
را بزودی هلاک گرداند و نیز از کلمات آنحضرت است که حسن السیاسة یستدیم الریاسة یعنی نگاهداری رعیت بر وجه نیکو باعث
دوام ریاست و بقاء آن میگردد چه سلطان بفرمان داور بود ۞ خدایش نگهبان و یاور بود ۞ گرت ملکت آباد باید پسند ۞ که ترسد که در
ملکت آید گزند **چهارم** آنکه شیمه کریمه دادگری و صفت کریمه خجسته رعیت پروری سبب خوشی روزگار و باعث آبادی هر کشور و
دیار است بقومی که نیکی پسندد خدای ۞ دهد خسرو عادل نیک رای ۞ چو خواهد که ویران کند عالمی ۞ کند ملک در پنجه ظالمی
پنجم آنکه نیت و قصد نیک پادشاهان نیز در این معنی تاثیر عظیم است و دخلی تمام چنانکه کلام صدق نظام امیر مؤمنان ع
بدان تصریح فرموده که اذا تغیرت نیة السلطان فسد الزمان یعنی چون نیت نیک پادشاه از نیکی منحرف گردد احوال زمانه فاسد
و اوضاع روزگار تباه میگردد بلی چو نیت نیک باشد پادشه را ۞ گهر خیزد بجای گل گیاه را ۞ فراخنای تنگنای اطراف
ز عدل پادشاه خود نیز بلاف **ششم** آنکه چون پادشاه کشوری بعدالت مشهور گردد بسا باشد که پادشاهان سایر اقالیم را عرق
حمیت بحرکت آمده و ایشان نیز طریقه دادگستری و رعیت پروری پیش نهاد خود ساخته و این در ثواب همه آنها شریک خواهد بود
و باشد که سپاهی و رعایای سایر ممالک بواسطه عدالت این پادشاه بلاد خود را بگذارند و به بلاد او رو نهند و بواسطه عدالت مملکت
وسیع گردد **هشتم** آنکه پادشاهی که بعدالت موصوف و بدادخواهی معروف گردد آوازه در اطراف و اقطار عالم شان و شوکت

اسکندر و ارسطو در مصالح الملکی فرمایند

رعیت پروری سبب خوشی و فراغ آبادی

دیگر

دیگر و در نظر ها موقر و معظم بیشتر است حرمت او در دلها متمکن و حشمت و بزرگی او در خاطرها راسخ میکند و از این جهت است
که شاه ولایت پناه فرموده تاج الملک عدله یعنی تاج پادشاه که بآن از همه سرافراز و در عالمیان ممتاز است عدالت اوست و
هم از آنجناب مرویست که زین الملک العدل زینت پادشاه عدالت است آری شهریاران ذوی الاقتدار چه خاک در بر خود
خواهند کرد که تاخیر از انجام مهمات نامی بوده باشد و کدام کمر بر میان خواهند بست که قیمتی تر از کمر سعی و اهتمام در رتق و فتق
مهام کافه ناس بوده باشد و کدام تاج و تاج بلمعان نور افسر عدالت میتواند بود و کدام سر بر بلند با کاخ دلهای معمور فقیران برابری
تواند کرد کجاست خوش خرامی بکردن خوش رفتاری با خلق خدا نتواند رسید و کوس بلند آوازی به بلند آوازی فریاد رسی دادخواهان
نتوان رسید از اموال دنیا چه بدست آید که بهتر از دلهای دردمندان باشد و از اسباب بزرگی چه جمع خواهد شد که عزیزتر
از خاطر مستمندان بوده موکب شاهنشان را دور باشی چون دامن ظالمان از ساحت قرب خود نبستند و درگاه خسروان را
پاسبانی و چوبداری چون راه ندادن جور پیشگان بحضور خود نیست **هفتم** آنکه عدالت و رعیت پروری باعث تحصیل دعای
دوام دولت و خلود سلطنت میگردد و همه رعایا و کافه برایا شب و روز بدعای او اشتغال مینمایند و باین جهت از عمر و دولت
برخوردار میگردد زیرا که هیچ اندوه دعای رنگ زردان ابدا شمشیر شیر مردان نیاید و کاری که از آه فقیران برآید از نیزه دلیران
نیاید **شعر** دعای ضعیفان امیدوار زبازوی مردی به آید بکار هزاران کاستعانت بدرویش برد اگر بر فریدون
زد از پیش برد **هشتم** آنکه چون پادشاه طریقه عدالت را پیش نهاد خود کرد اینهمه اصناف عالم بفراغبال بمکاسب و مقاصد
خود اشتغال نمایند بازار علم و عمل را رونقی تازه و گلستان شریعت را طراوتی بی اندازه حاصل گردد و باین جهت صاحب شریعت حفظ
و حراست او را نماید همچنانکه مشهور شاهد ملاحظه میشود که هر فرمانروائی که سعی در حفظ ناموس شریعت نماید و انار دین و ملت را رواج
دهد دولت او دوام نماید بلکه روزگار دراز دولت در دودمان او بماند و اولاد و اعقاب او میوه درخت عدالت او را بچینند
لعلکم ترحمون بدانکه از برای صفت عدالت آثار و لوازم چند است که طالب این صفت را از آنها چاره نیست و عدالت
بدون آنها متحقق نمیشود و از برای دین عدل و رعیت پروری و تمنای حق [illegible] کثیره موقوف بر رعایت آن امور است
اول آنکه در هر حالی از احوال بذات پاک ایزد متعال متوکل بفضل و رحمت بی غایت خداوند لم یزل و لایزال متوسل بوده توفیق
انجام هر مهمی را بر وجه صواب از درگاه رب الارباب مسئلت نماید و نتیجه هر امری را به مشیت آنجناب منوط دانسته اند
روز و شب بزبان عجز و انکسار از دربار حضرت آفریدگار سلوک راه درست را طلبد **دویم** آنکه در هر امری از امور بقدر
مقدور ناموس شریعت غرا و حفظ احکام ملت بیضا را مکنون ضمیر منیر و پیش نهاد خاطر حق پذیر گرداند تا در شماتت مخالفین
بر اسلام باز و زبان طعن و ملامت اعادی دین را بر خود دراز نکرداند چون ملوک و سلاطین پاس این معنی را ندارند و در ترویج
دین و اجرای حکم آن اهتمام نمایند بحکم الناس علی دین ملوکهم احدی از حکام و عمال و هر دیار و سایر متوطنین بلاد را مجال انحراف از آن
را نباشد و از برکت دین قویم خانه دین و دنیای خود و کافه رعایا را آباد و معمور گرداند **سیم** آنکه همین بباز داشتن خود از ارتکاب ظلم و
جور اکتفا ننماید بلکه احدی از رعیت و سپاهی و کارکنان و گماشتگان را مجال ارتکاب ظلم و ستم ندهد و بحسن سیاست بساط امن
و امان را گسترده ساحت مملکت و ولایت را از خس و خار ستمکاران مردم آزار بجاروب معدلت بپیراید چه هر ظلمی که در دولت
فرمانروائی بر مظلومی واقع شود فی الحقیقه دامن کبریا او میشود **شعر** که نالد ز ظالم که در دور تست که هر جور کو میکند
جور تست نه سگ دامن کاروانی درید که دهقان نادان که سگ پرورید بلکه همین نیز اکتفا نموده حفظ و حراست
اطراف مملکت را از دشمنان بر ذمه همت خود لازم شمارد و در امنیت طرق و شوارع سعی خود را مبذول فرمایند چه دشمن خر
روستا برد ملک باج و ده یک چرا میخورد خراجی خوش برد و سلطان خراج چه دولت بماند در آن تخت و تاج **چهارم**
آنکه چون خواهد زمام اختیار جمعی از رعایا و فقرا را بدست کسی دهد و احدی را به تفویض شغلی و عملی ارجمند سازد همین بکفایت
و کاردانی او در ضبط و ربط مخارج و مداخل دیوانیه اکتفا ننماید بلکه ابتداء تفقد گوهر او را بر محک اعتبار زده پاکی و نیاکی از اعمال
نماید و مروت و انصاف او را ملاحظه نماید اگر او رعیت را بظالمی سپارد در امانتی که خدا باو سپرده خیانت نموده و ظلم و ستم را داد
خواهد کرد و غبار بدنامی این بر صفحات حسنات او خواهد نشاند و دعای مظلومان نیز باو خواهد رسید بلی ریاست بدست کسانی
خطا است که از دستشان دستها بر خداست کسی با بلا از دارو اندیشه ناک ندارد رفع دیوان و زجر هلاک **پنجم** آنکه
خاطر خطیر را همین قدر جمع ننموده و در استفسار احوال سلوک او نهایت اهتمام نماید و کیفیت رفتار او را با رعایا تفحص نماید
چه را من تزویر دراز و در تلبیس و خدعه باز است و در تفحص و تجسس احتیاط نموده از خبر داران خداترس و آگاهان قوی النفس
از غرض استفسار نماید زیرا که بسی باشد که جمعی برشوت و مال فریفته شده باشند و در رضاجوئی مقربان پادشاه یا ابن ساعی بوده
باشند و بسا باشد که طایفه رشوت قبول نکنند و از اهل تدین باشند و لکن از ضعف نفس و اندیشه عاقبت خود زبان در کام خموشی کشند
و یا از عاقبت اندیشی از بیان واقع احتیاط نمایند بلکه بر متکفلین مهام عباد لازم است که همچنانکه از دقایق احوال خود با خبر باشند
نظر اطلاع بر کیفیت اوضاع سایر ولایات که حضرت عزت زنگین حشمت ایشان در آورده افکند اعمال [illegible]

در شرافت عدل و فواید آن

در بعضی از لوازم صفت عدالت

در تنضید جواهر زینت فزای فروع دین

از چگونگی سلوک کارکنان خود در هر ناحیه و بلوک از نزدیک و دور همیشه مطلع بودن لازم و ضروریست شعر تا بود آگاه از
احوال هر نزدیک و دور بر فراز تخت زان جا داده ایزد شاه را و از این جهت بود که سلاطین معدلت شعار و حکام خیر اثار در
اطراف و جوانب ولایات خود جاسوسان و خبرگیران بوده تا ایشان را از احوال کماشتکان ایشان مخبر سازند و بسیار بود که یکی برمی
خود و نام و نشان خود از ایشان پنهان کرده و از او احوال مملکت را می پرسیدند ششم آنکه حشمت و فرمانفرمائی و شوکت جهان
بانی مانع از دادرسی بیچارکان و مظلومان نشود و از فریاد دادخواهان رو نکردانند و از ناله ستم دیدکان نرنجند نظم ای دادنامه فقیر را
کر خدا امرشان را با و محول فرموده کوش دهند و افغان بی نوایان ضعفا کر بروی کار ایشان را با و محتاج کرده استماع نمایند بلند پایش
عظمت و جلال بپیر و پایان شکسته حال را از درکاه خود نرانند راه امید شد کاپان بر ایشان را به بیبا و لان در بهشت خود بر خود نه بندد
ادی هر که سر شد نه در سرش باید کشید و هر که سرور شد بر زیر دستان باید ش بخشید اکر او فریاد ایشان کوش نکند چه بزرکی بر ایشان
فرو شد و اکر او بداد ایشان نرسد چه خراج ستاند رنج دست ایشان بر او کوارا است اکر عرض اندست ایشان نشنوند نام سروری
بر او روا است اکر نامه ایشان نخواند سلطان حکم افتاب دارد تا به پرتو التفات خود را از هیچ ذره بی مقداری دریغ ندارد و این
شیوه را مانع بزرکی ندانند چه شان اعظم از شان خالق نیست و جناب او از عرض رسی احدی عار ندارد و دست تعدی بر سینه
احدی نمیکذارد شعر هر که خواهد کو بیا و هر که خواهد کو برو کبر و ناز و حاجب و دربان در این درکاه نیست نظم رعیت ایشان
عدل پادشاه است و بلرزد دل همه کس بسیلاب لا زمه منبر ظل الله شکوه دادخواهان فریاد شاهی است دلجوئی سروپا برهنکان
شکرانه صاحب کلاهی شعر الا تا بغفلت نخسبی که نوم حرام است بر چشم سالار قوم نیاید بنزدیک دانا پسند شبان خفته
و کرک در کوسفند حرام است بر پادشه خواب خوش که باشد ضعیف از قوی بارکش تو خوش خفته در حرم نیم روز غریب از
برون کو بکرما بسوز تو کی بشنوی ناله دادخواه بکیوان برت کلیه خوابکاه چنان خسپ کاید فغانت بکوش اکر دادخواهی برآرد
خروش اکر خوش بخواید ملک بر سریر ندیدم اسوده خسپد فقیر بیاند دهل خواجه بیدار کشت چه داند شب پاسبان چون
کذشت حضرت امیرالمؤمنین روزها کار خلق را ساختی و شبها بعبادت تعالی پرداختی بعضی عرض کردند یا امیرالمؤمنین
چرا این همه تعب بر خود قرار میدهی یاد و نیاسائی فرمای تا شبها بیاسایم کار رعیت ناساخته ماند و کر شبها
بیارامم کار من ناتمام ماند فاد شاه هوشمندی از یکی از اهل حال التماس پندی نمود کفت اکر سعادت دو جهان خواهی ترک
شبها در درکاه حق تعالی ذاکر کدائی باید و روزها در بارکاه خود بدادکدایان برس تو هم بر درکه هستی امیدوار پس امید بردار
نشان بردار سلاطین عدالت پیشه را دادرسی مظلومان اینقدر اهتمام داشته که پادشاه عادلی را ثقل سامعه عارض
شد و از شنیدن فریاد دادخواهان غم و اندوه بر حاشیه خاطر و ضمیر منیر نشست غایت رای عدالت اقتضایش چنان
فرمان داد که احدی جامه سرخ نپوشد مکر کسی که عرض حالی داشته باشد تا بدان لباس احوال ایشان قیام تواند نمود هفتم آنکه
چون شکوه مظلومی را شنید بمحال ستمدیده باور نسازد در تحقیق صدق و کذب آن تفحص نماید و بمحض اینکه بعضی از رشوه خواران
یا صاحب غرضان تکذیب او را کنند یا او را یابلمی و نادانی یا عجز نسبت دهد اکتفاء ننماید بعد از آنکه صدق او معلوم و ستم
شدن بر او مسلم شد انچه مقتضای عدالت باشد در آن معمول دارد و در رفع آن ستم از آن مظلوم مسامحه ننماید در عهد حضرت داود پیغمبر علیه السلام
فرماندهی جبار بود از بلکار و غالب جل شانه بداود وحی فرمود که برو بنزد آن جبار بکو که من تو را برای آن سلطنت نداده ام که
مال دنیا بر روی هم جمع کنی بلکه بجهت آن دو بعلم فرمان فرمائی را بدست تو دادم که دادرسی مظلومان نمائی و نکذاری که ناله آنها
بفریاد دادخواهی ایشان بلند کالله من رسد بلند ترسی که من سوکند خورده ام بذات مقدس خودم که یاری مظلوم کنم و انتقام کشم از
کسی که در حضور او ستم بر مظلومی رفته باشد و او نصرت وی نکرده و قطع نظر از اخبار چکونه نامروت و انصاف جمع میشود و
کجا مرد می و مردانکی میسازد که بر خرم و ستمکاری دست نظلم و تعدی بکریبان بیچاره بینوائی افکنده باشد و او ناله او را بفلک
رسانیده باشد و این معنی بر کسی ظاهر شود و خداوند عالم او را قدرت بر دفع آن ستم داده باشد و با وجود این حال او بنهد نیاید
و در اغاثت آن مظلوم مسامحه کند و آن بیچاره را کرفتار ظلم بکذارد و خود شبها بخاطر جمع در بستر استراحت اسایند و روزها
فرمان روائی که روز را بعیش و طرب شب بسر رسانی و شب را با صد کونه استراحت بسر مبادر بده یادرا و مهر ستم رسیده کان بیچاره و
مظلومان ادار ها که روزها در تعب و تصدیع و شبها را از بیم ظلم و ستم با هزار کونه غم و الم تو ام بسر میرسانند شعر تو را شب
بعیش و طرب میرود چه دانی که بر روی چه شب میرود بلدا انجا وند تو روی در راب که بیچارکان را کذشت از سراب تو را کوه
پیکر هیونی میبرد چه دانی پیاده که چون میرود توقف کنید ای جوانان چست که در کاروان اند پیران سست از سلطان محمود
غزنوی مشهور است که شبی در بستر استراحت خفت و در آن شب خواب بر آمون چشم او نکردید هرچند | نه پهلو به پهلو می غلطید
دیده اش هم نمیرسید با خود کفت همانا مظلومی در سرای من بتظلم امده و دست داد خواهی او دامن خواب | بمن بسته است یا مستان
را کرفته که در کرد خانه من بکردید و به بینید که مظلومی را می یابید یا و پیش پاسبانان اندکی تفحص کرده کسی | نیافتند باز سلطان
هر چند سعی کرد خواب بدیده او نیامد تا دیکر امر به تجسس نمود تا سه دفعه در مرتبه چهارم خود برخاست | شد بر اطراف دوست

سرای خود میگشت تا در آن مسجد کوچکی که بجهة نماز کردن امرا و غلامان در حوالی خانه سلطان ساخته بودند افتاد ناله و زاری
شنید که از جان پر درد کشیده میشود بیچاره سر بسجده نهاده و از سوز دل خدا را میخواند سلطان فغان بر کشید که زنهار ای مظلوم
دست دادخواهی بگشا اینکه مرا از اول شب تا بحال خواب بر خود حرام کرده ام و تو را میجویم شکوه مرا بدرگاه جبار نکنی که من
در طلب تو نیاسوده ام بگو تا بر تو چه ستم شده گفت ستمکاری ناپاکی شبها بخانه من نهاده و مرا از خانه بیرون کرده و دست
ناپاکی بدامن ناموس من دراز کرده خود را بدر خانه سلطان رسانیدم چون دستم باو نرسید عرض حال خود را بدرگاه پادشاه
پادشاهان کردم سلطان را از استماع این سخن آتش در نهاد افتاد و چون آن شخص مشخص حسب او در آنشب میسر نبود فرمود که
چون بار دیگر آن نابکار بخانه او درآید نگذارند و بزودی خود را بمن برسان و آن شخص را بدربانان خرگاه سلطانی نمود و گفت
هر وقت که از روز یا شب این شخص آید اگرچه من در خواب راحت باشم او را بمن رسانید بعد از سه شب دیگر آن بدگهر بخانه آن
شخص رفته بیچاره بسرعت تمام خود را بسلطان رسانید آن شهریار دادرس بی توقف از جا جسته با چند نفر از ملازمان خود را
بسرای آن مظلوم رسانید اول فرمود تا چراغ را خاموش کردند پس تیغ از میان کشید و آن بدبخت را بقتل آورد پس چراغ را طلبید
روی آن سیاه روی را دیده بسجده افتاد آن مسکین زبان بدعا و ثنای آن خسرو معدلت آئین گشوده و از سبب خاموش کردن
چراغ و سجده استفسار کرد سلطان گفت چون این قصه مسموع من شد بخاطرم گذشت که این کار یکی از فرزندان من خواهد
بود چه بدیگری گمان چنین جرئتی نداشتم لهذا خود متوجه سیاست او گشتم که مبادا اگر دیگری را بفرستم تعلل نماید و سبب خاموش
کردن چراغ این بود که ترسیدم این از فرزندان من باشد و مهر پدری مانع از سیاست گردد و باعث سجده آن بود که چون دیدم
بیگانه است شکر الهی کردم که فرزندم بقتل نرسید و چنین عملی از اولاد من صادر نگردیده ... تا بفرمانفرمایان روزگار در این
حکایت تأمل کنند و ببینند که بیك دادرسی که در ساعتی از آن سلطان سر زد حال که نزدیك هزار سال است نام او بواسطه این
عمل در چندین هزار کتاب ثبت شده در منابر و مساجد این حکایت را ذکر کنند خاص و عام از مرد و زن بدعا برای او مغفرت میکنند علاوه بر همه
مثوبات دنیویه و اخرویه ملکی که ماند نام نیکی زادمی به کزو ماند سرای زرنگار و نیز منقول است که سلطان محمود ملکشاه
سلجوقی در کنار زنده رود شکار مینمود ساعتی در مرغزاری آسایش نموده یکی از غلامان خاص او گاوی در کنار نهری دید
بیچاره آنرا ذبح کرده پاره از گوشت آنرا کباب کرده و آن گاو از پیره زنی بود که چهار یتیم داشت و وجه معیشت ایشان از شیر
او میگذشت چون آن ضعیفه از این واقعه مطلع شد دود از نهادش برآمد و مقنعه از سر خود کشیده بر سر پلی که گذرگاه
آن سلطان بود نشست تا سلطان بانجا رسید با قد خمیده از جای جست و با دیده گریان متوجه سلطان گردید و گفت که ای
پسر الب ارسلان اگر داد مرا در سر این پل میدهی در سر پل صراط دست دادخواهی برآرم و دست خصومت از دامنت باز ندارم
بگو از این دو پل کدام را اختیار میکنی سلطان از هیبت این سخن بر خود لرزید و پیاده گشته گفت مرا طاقت سر پل صراط نیست بگو
چه ستم بر تو شده پیر زال صورت واقعه را بموقع عرض رسانید ... سلطان ... گشته اول فرمود تا آن غلام را بسیاست رسانیدند
و بعوض آن ماده گاو هفتاد گاو و برواتی دو شکار از سرکار خاصه بآن پیره زال دادند که ... پیره زال بعد از آنکه آن
سلطان با ... از دنیا رفت خبر مردن شاه را شنید آمد بر سر قبر او نشست و گفت پروردگارا من بیچاره ... مرا دستگیر
کرد امروز او بیچاره است تو او را دستگیر باش یکی از نیکان ملکشاه را در خواب دید گفت خدا با تو چه کرد گفت اگر نه دعای
آن پیره زن بودی مرا عذاب سختی میکردند که اگر بر همه اهل زمین قسمت میکردند همگی معذب می شدند و این حکایت نیز
مانند حکایت اول سزاوار است که شهریاران را باعث هوشیاری گردد چه ایشان مالهای خطیر خرج میکنند تا ولایتی را تسخیر
و در اینجا چند روزی خطبه بنامشان خوانده شود و روی سکه بنقش اسمشان مزین گردد نمیدانم کدام خطبه از این بلند آوازه تر که
حال قرون بیشمار است که در جمیع منابر عالم باسم سامی این دو سلطان خوانده میشود و چه سکه از این نقش پاینده تر که حال الی
روزگار است که در دفاتر و کتب بنام نامی ایشان نقش میشود هشتم آنکه نهایت اجتناب نماید از گذاردن بدعتی چه اگر آنرا
نفعی باشد در زمانی اندك بسر خواهد آمد و تا قیام قیامت بدنامی و لعنت از برای او خواهد بود و هر روزه اثر بدی آن باو
خواهد رسید در قبر او و هر لحظه موجب تشدید عذاب او خواهد شد شعر خیال ذکر کرد که ذکرت بتحسین کنند چه
مردی نه بر کو و نفرین کنند نباید برسم بد آئین نهاد که گویند لعنت بر آن کین نهاد بسا نام نیکوی پنجاه سال که یکنام زشتش
کند پایمال نهم آنکه چون از احدی خیانتی یا جنایتی صادر شود یا در طریق خدمت خطائی یا لغزشی سر زند تا ممکن شود قلم
عفو بر آن کشیده و دیده التفات از آن بپوشند چه عفو جرائم از اشرف مکارم است چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که جمال السیاسة العدل فی الامرة والعفو مع القدرة یعنی جمال شهریاری و حسن مملکت داری عدل نمودن در فرمانفرمائی و با قدرت
بر انتقام عفو فرمودن است دهم و آن عمده لوازم بلکه موقوف علیه همه آنها است که مقصود او از مملکت داری و زمان
فرمانروائی استیفای حظوظ نفسانیه و پیروی لذات و شهوات جسمانیه نباشد و عنان نفس را از ملاهی و مناهی باز دارد و همه همت او
بر آسایش رعایا مصروف باشد شعر سکندر که از ملك عالم گرفت پی جستن کام خود کم گرفت حضرت امیر ...

در نقل حکایتی از عدل سلطان محمود غزنوی

در نقل حکایتی از عدل و کرم ملکشاه

میفرماید رأس الآفات الوله باللذات سرهمه آفتها شیفته شدن بلذتها است شعر شنیدم که در وقت نزع روان هرمز
چنین گفت نوشیروان که خاطر نگهدار درویش باش نه در بند آسایش خویش باش نیاساید اندر دیار تو کس چو آسایش
خویش خواهی و بس عربیة اذا اشتغل الملک باللهو مشتغلا فاحکم علی ملکه بالویل والتخریب یعنی پادشاهی که مشغول لهو
ولعب و مفتون لذات نفس گردد و اوقات خود را صرف آن سازد حکم کن که ملک او تباه و ویران گردد یکی از آثار ملکه پرآیه
او عدالت است و آسایش سلطان از آسایش رعیت هیچ جامه برقامت شهریاران برازنده تر از کسوت معدلت نیست و
هیچ تاجی درخشنده تر از افسر مرحمت نه شعر شنیدم که فرماندهی دادگر قبا داشتی هر دو رو آستر یکی گفتش ای خسرو
نیکروز ز دیبای چینی قبائی بدوز بگفت این قدر ستر و آسایش است وزین بگذری زیب و آرایش است چه
زشت است پیرایه بر شهریار دل شهری از ناتوانی فگار **مغنطیس انقیاد** بدانکه همچنانکه بر
شهریاران و ملوک معدلت گستر در رعیت پروری لازم و متحتم است که سایه مرحمت و شفقت بر سر کافه خلایق بگسترانند همچنان
بر کافه رعایا و عامه برایا واجب است که از جاده اطاعت و انقیاد ایشان انحراف جایز ندانسته همواره طریق یکرنگی و اخلاص
مسلوک دارند و اسامی سامی ایشان را در خلاء و ملاء بتعظیم و تکریم بر زبان جاری سازند و دعای ایشان را بر خود لازم
شمارند از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مرویست که ای گروه شیعه خود را ذلیل و خوار مسازید بورطه میفکنید از ید
بسبب نافرمانی سلطان و فرمانفرمای خود پس اگر عادل است از خدا درخواست کنید که او را پاینده بدارد و اگر ظالم است از
خدا درخواست نمائید که او را بصلاح آورد که صلاح احوال شما در صلاح سلطان شما است بدرستی که سلطان عادل
بمنزله پدر مهربان است پس بپسندید برای او آنچه برای خود می پسندید و نه پسندید از برای او آنچه از برای خود نا
نمی پسندید و بالجمله وجود طبقه عالیه سلاطین از اعظم نعمای الهی و قدر ایشان را ندانستن کفران نعمت غیر متناهی است
پس بحکم اخلاص ایشان را در باطن کاشتن و ستودن وجود ایشان را پیوسته بدوست داشتن و دعا داشتن بر عالمیان واجب است
لؤلؤ لالای علاجیه بدانکه چنانچه در محل خود مذکور شد معالجه امراض نفسانیه بمعجونی مرکب از علم و عمل میشود
پس در دفع صفت خبیثه ظلم و کسب فضیلت عدالت نیز بعلم و عمل است اما علاج علمی او آنستکه در آنچه مذکور شد از مفاسد دنیویه
و اخرویه ظلم و فوائد و آثار دنیویه و اخرویه عدل تأمل کند و همه را در دل خود جای دهد و بداند که عدالت موجب نام نیک و محبت
دور و نزدیک است و باعث دوام و قوام دولت و سلطنت است و مایه آمرزش در آخرت است بلکه از اخبار مستفاد میشود
که بدن سلطان عادل در قبر از هم نمی ریزد و باید یاد آورد بدنامی ظلم و ستم را و نفور طبع مردم را از ظالم و بداند که ظلم باعث
تباهی دولت و ویرانی آن میشود و دعای دعا کنندگان در حق او تأثیر میکند شعر ببایست عذر خطا خواستن پس
از شیخ و صالح دعا خواستن دعای ویت کی بود سودمند اسیر از محتاج در چاه و بند کجا دست گیرد دعای ویت
دعای ستمدیدگان در پیت و تأمل کند که اگر کسی در باره او ظلمی کند و کسی بداد او نرسد از برای او چه حالت خواهد بود و
آن بیچاره مظلوم همین حال دارد شعر مبازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است و از روز درد
ماندگی خود یاد آورد و بخاطر آورد زمانی را که بلائی از دست رس بلند اشتر باشد شعر دائم گل این بستان شاداب نمی ماند
دریاب ضعیفان را در وقت توانائی و بنظر عبرت در دنیا و دولت آن بنگرد و احوال گذشتگان را بیاد آورد و بتحقیق بداند
که ظلم و ستم خواهد گذشت و بجز مظلمه و وبال و بدنامی و نکال از برای او چیزی نخواهد ماند و سرای جهان را سپری کند و بی وفائی
دنیا را مشاهده نماید شعر خبر داری از خسروان عجم که کردند بر زیردستان ستم نه آن شوکت و پادشاهی بماند نه آن ظلم
بر روستائی بماند جهان ای پسر ملک جاوید نیست ز دنیا وفاداری امید نیست نه بر باد رفتی سحرگاه و شام سریر سلیمان
علیه السلام نه آخر ندیدی که بر باد رفت خنک آنکه با دانش و داد رفت نکوئی کن امروز چون ده تو راست که سال دگر دیگری
کدخداست هان و هان بدولت و جاه مغرور نشوی و بقوت و جاه فریب نخوری چند روزه دنیا را قابلیت آن نیست که بجهت
آن مرتکب ظلم و ستم باید شد علاقه این عاریت سرا را نه آن ارزد که بسبب آن دل بیچارگان را توان افسرد شعر مکن تکیه
بر مسند و تخت خویش که هر تخت را تخته هست پیش بیازوی همچون برآسوده مار ز روئین در افتاده اسفندیار بهادر فریدون
و کلاه جم بباد خزان گشته تاراج غم تسنا نه دولت کیقباد ورق بر ورق هر طرف برده باد کجا رستم زال و سیمرغ و سام
فریدون و فرهنگ و جمشید و جام زمین خورد و از خوردشان دیر نیست هنوزش ز خوردن شکم سیر نیست چنین
است رسم این کهنه گهواره را که دارد نهان گشته این واره را یکی را در آرد بهنگام نیز یکی را ز هنگام گوید که خیز که داند که
فردا چه خواهد رسید ز دیده که خواهد شدن ناپدید که رخت از این خانه بیرون نهند که را تاج اقبال بر سر نهند
و اما علاج عملی آنستکه پیوسته مطالعه اخبار و آثاری که در ذم ظلم و مفاسد آن و مدح عدالت و فوائد آن رسیده بکند و حکایات سلاطین
عادل را مرور نماید و با اهل علم و فضل آمیزش نماید و خود را خواهی نخواهی از ظلم منع نماید و دادرسی فقراء و مظلومین کند تا لذت صفت
عدل را بیابد و شیرینی شهد آن در کامش در آید و این صفت فاضله ملکه او گردد این است عین عبارات مرحوم نراقی در کتاب معراج السعادة

در وجوب اطاعت ... از سلاطین و [illegible]

در علاج علمی و عملی صفت ظلم

عقوبت تحذیر و تهدید چون در عنوان قبل بر این خاتمه کلمات مرحوم نراقی اعلی الله مقامه منتهی بمذمت ظلم گردید لذا مناسب آمد
که در این عنوان شطری بجهت اجتناب از ظلم و تحذیر از آزار خلق نگاشته شود آخوند ملا احمد نراقی در وسیلة النجاة فرموده
معلوم باید بدانکه آزار خلق خدا و ظلم و ستم بر ایشان از گناهان عظیم است و هر که را جزو نادانی غالب است غضب بر او مستولی شود
پس باید که در وقت غضب خود را نگاه دارند و آتش غضب را بحلم فرو نشانند که گفته اند صاحب قوت و قدرت آن نیست که کسی را بیندازد
بلکه آن کسی است که در وقت غضب خود را نگاه دارد و آزار بخلق نرساند زیرا که از رسول مروی است که هر که باز دارد غضب خود را
در دنیا بپوشاند خدای تعالی عورت او را در عقبی و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که غضب کلید همه شرها است و روایت است
که حلم زینت مرد است و سرمایه غضب سستی و غضب دشمن عقل است و از رسول ص منقول است که غضب فاسد میکند ایمان
را همچنانکه فاسد میکند صبر عسل را و از وهب بن منبه روایت است که کفر را چهار رکن است غضب و شهوت و حرص و طمع
و نیز حضرت رسول ص فرموده که هر که باز دارد نفس خود را از غضب باز دارد حق تعالی از او عذاب را و فرمود که بدترین شما کسی است
که غضب بر او مستولی شود و حلم را بر او غالب نسازد و حضرت امیر ع فرمود که نیست خیر تو در آنکه مال تو و ولد تو زیاد شود بلکه
خیر تو در آنست که زیاده شود علم تو و بسیار گردد حلم تو و منقول است که طلب کنید علم را و زینت دهید او را بحلم و وقار و بدان
ای عزیز من که هر ظلمی که وارد شود از کسی جایز نیست که در برابر او تلافی جوید بمثل او در دنیا زیرا که جهت تلافی و تدارک آن روز دیگر
مقرر شده و در خبر است از رسول ص که روزیکه مظلوم داد خود را از ظالم بستاند بدتر است از روزیکه ظالم بمظلوم کرده باشد و
در روایت دیگر آمده که شخص را ثواب هفتاد پیغمبر باشد و او را خصمی باشد در روز قیامت ببینم جنبه او را در بهشت نکنند و در کرمای
قیامت باز دارند تا خصم خود را خشنود کند پس در برابر غیبت غیبت نتوان کرد و در مقابل دشنام دشنام نتوان داد و غیر ذلک
زیرا که او نیز مرتکب گناه میشود مگر قصاص که در شرع مقرر شده و در روایت آمده که رسول ص گذشت بر دو کس که یکی دیگری را
دشنام میداد و این دیگری ساکت بود رسول خدا ص فرمود که ملکی بر سر این ساکت است و رحمت میفرستد و شیطان با آن یکی است چون
او هم در جواب آمد حضرت روانه شد و فرمود که فرشته رفت و شیطان آمد ابو القاسم طائی از حضرت امام رضا ع
روایت کرده که آن حضرت از آباء کرام خود نقل فرموده که رسول ص فرمود که هر که مؤمنی یا مؤمنه را خوار و حقیر کند بجهت
درویشی او حق تعالی او را در فردای قیامت رسوا کند در میان اهل محشر و هر که مؤمن یا مؤمنه را دشنام گوید حق تعالی او
را در فردای قیامت بر تلی از آتش بدارد تا از عهده آنچه گفته باشد بیرون آید و مؤمن نزد خدای تعالی گرامی تر از فرشته
مقرب است و هیچ چیزی نیست که حق تعالی او را دوست تر دارد از مؤمن تائب یا مؤمنه تائبه داشته باشد پس ای برادر دوری
کن از اذیت و آزار مؤمن که در حدیث وارد شده که هر کس آزار مؤمنی کند بغیر حق پس چنان باشد که مکه را خراب کرده باشد و
خراب کرده باشد بیت المعمور را بیست بار و کشته باشد هزار فرشته مقرب را **رباعی** ای برده براوج آسمان
افسر جاه زنهار مکن ستم که افتی در چاه مظلوم که در رکوع گردد چه کمان بر سینه ظالمان زند ناوک آه ای مومنان ببینید
که مردان راه حق چگونه بوده اند منقول است که شیخ عبدالله را خواهرزاده بود روزی شیخ را مهمان برد شیخ قفسی دید که کبکی در آن
بود که از فراق دهقان می نالید شیخ را بر او رحم آمد این کبک را بمن بفروش گفت بهای آن زیاده شیخ آن را گرفته بخانه برد و دو روز او را
نگاه داشت روز سیم کبک را رها کرد و با قافله بحج رفت بعد از اداء مناسک حج مراجعت نموده حرامیان قافله را غارت کردند
یکی از حرامیان از برای خود التماس کرد که این پیر را بمن بخش بعد از قبول پیر را بخانه برد و دستاسی بدست وی نهاد که پیش از آفتاب
برآمدن تا نماز پیشین یکخروار گندم را آرد نماید و الا چوبها است کتم این پیر از ترس چوب آن محنت می برد و آرد می کشید تا مدت
دو ماه برآمد و زخم دستش آبله کرده بود و از درد می نالید و زار زاری می کرد حرامی را بر او رحم آمد گفت ای پیر قفا نه تعالی عجب
که من عوض تو دستاس کنم پیر گریان و نالان در خواب شد و پیغمبر ص را در خواب دید که فرمودند ای عبدالله بسبب آنکه دو روز
آن مرغ را نگاهداشتی شیخ دو ماه تو را بزحمت گرفتار کردیم اکنون وقت خلاصی در رسید پیر چون بیدار شد حرامی از در درآمد و در
دست و پای شیخ افتاد و عذر خواست شیخ گفت ای فقیر آزاد کردن از این بیکس چه بود این لطف و احسان چیست گفت که
پیغمبر را در خواب دیدم که با من عتاب کرد که این پیر را رها کن و عذر خواه که یکی از بندگان خاص خدا است ای عزیز من بدانکه ظلم
و ستم کردن آسان است که اجر مظلوم نزد پروردگار زیاده از حد و حصر است و هر ظلمی و ستمی را عوضی خواهد بود و هر
نکوتر نیست میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است و بدانکه حق تعالی از عمل ظالمان
غافل نیست چنانچه فرموده و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون یعنی گمان مبر که خدای تعالی غافل است از آنچه عمل
میکنند ظالمان روایت است که رسول خدا ص فرمود که هر که آزار کند مومنی را پس بدرستی که آزار کرده است مرا که رسولم
و هر که آزار کند مرا پس بتحقیق که آزار کرده حق تعالی را و هر که خدا را آزار کرد لعنت کرده شده در تورات و انجیل و زبور و فرقان
پادشاه عالم میفرماید که ای بنده من اگر ظلم کنی از محبت من محروم مانی که ان الله لا یحب الظالمین ظلم بانواع است نخست از ظلمها
آنست که مومنی یا مسلمانی را برنجانی کی و من [illegible] هر که تعلق [illegible]

در مذمت ظلم و آزار و ستم کردن خلق

در حکایت شیخ عبدالله و رفیق شیخ

حق‌هائی را که خدای تعالی مقرر فرموده پس به تحقیق که ظلم کرده باشد بر نفس خود و این نیز ظلم است که چون عصیان از سر جهل
یا عمد از تو سر زند و خطائی در وجود آید توبه نکنی و باب استغفار آن گناه را از نامهٔ اعمال خود نکنی و فرموده سوره که و من لم یتب
فاولئک هم الظالمون یعنی آنکسی که توبه نکند از گناه خود پس ایشان ظالمانند پس اگر بر خود ظلم کردهٔ عذر آن بخواه و فرمان
شیطان مبر و خلاف امر خدا و بد جهان مکن که خلاف امر او عصیان است و عاصی مستحق نیران او برده‌اند که ضعیفه بود
در شهر بلخ پسری داشت و آن پسر ظالم و بدکار و مردم آزار بود و هر چند مادر او را نصیحت میکرد نمی‌شنید ناگاه قضاء کمین
برگشاده و برادر رهی دمین برداشت مادر بماتم او بنشست بعد از مدتی گفت خداوندا صبر و قرارم نمانده از تو میخواهم که او را
در خواب بمن نمائی شبانه در خواب دید فرزند خود را که غل آتشین در گردن نهاده و زنجیر آتشین در دست و پای زن از هیبت
دوستی که با فرزند داشت بجزع شد از خواب بیدار شد و فریاد و زاری در گرفت و شب و روز میگریست تا سوخته و کنده
شد گفتند آخر تو را چه رسید که چنین ضعیف شدی گفت ای مسلمانان نمی‌توانم گفت از آنچه دیده ام یا رب شما بیدار باشید
بسبب شهوات و لذات دو سه روزه خود را سزاوار دوزخ نکنید و می‌باید که در اوامر و نواهی و احکام شرعی میل و محابا و مداهنه
واقع نشود و با کسی که ظلم و ستم کند محبت و دوستی نکنید زیرا که حق سبحانه و تعالی می‌فرماید و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار
و ما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون یعنی میل مکنید چه جای بسیار بسوی آنانکه ستم کرده اند بر خود و بر غیر خود پس
برسد بشما آتش دوزخ و نیست شما را بجز خدای تعالی دوستان که عذاب را از شما باز دارند پس شما یاری داده نشوید پس هر گاه
میل اندک بسوی کسی که منسوب بظلم است سبب وصول است به نیران پس چگونه باشد حال جمعی که میل بظلم و ستم کنند و بعد
از آن میل را زیاده کنند و مرتبه مرتبه در ظلم افتند العزیز می‌باید که در ظلم و ستم شریک نباشی و معاون و مائل بسوی
ظالمین را که در خبر آمده است که پیغمبر صلعم فرموده که هر که ظالمی را دعا کند بر بقاء عمر دوست داشته باشد که عاصی شود بخدا و
فساد رسد بر زمین از سفیان ثوری نقل کرده‌اند که هر که قلمی برای ظالمی بتراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی
بایشان دهد تا در چیزی که موجب ظلم باشد بنویسند با ایشان در آن ظلم شریک باشد بیت گردن ظالم ظالم نمی‌باید
گردنش را کشید بتیغ هلاک هر که مردی بظلم در جاند دولت از وی عنان بگرداند ظلم ماری است هر که پرورد ش
اژدها شد و فرو برد ش ظلم جائی که آتش افروزد ملک و ملک هر دو را سوزد ظلم داری است هر که زد انداز سر
دار خود شد آخر کار و رسول صلعم فرموده که ظالمان را برانگیزانند روز قیامت بصورت خرس و بیشتر اهل دوزخ ظالمان اند
و منکران و در خبر است که چون روز قیامت شود منادی از قبل رب العزة ندا کند که کجایند ظالمان و یاران و یاوران ایشان
همه را جمع کنند حتی آنها که برای ایشان دواتی را لیقه نهاده باشند و یا قلم تراشیده باشند پس همه را در تابوتی اندازند
از آتش و در قعر دوزخ افکنند و مروی است که هیچ چیز نزد خدا دشمن تر از این نیست که عالمی بزیارت ظالمی رود از سفیان
ثوری پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد و به هلاکت نزدیک شده آب باو توان داد فرمود نه گفتند اگر آبش ندهند
بمیرد گفت بگذار دیتا بمیرد و نیز حضرت رسول صلعم فرمود هر که سلام کند بر ظالمی از روی اختیار نه از ترس زاد او برود از او
نور ایمان و تا چهل روز نماز نپاید و نسل ظالم زود از زمین منقطع شود بیت از ظلم شد معاویه را نسل منقطع وز عدل
ماند نام علی زنده در جهان آورده اند که وزیری از وزراء عراق در عقب عالمی نماز میکرد و امام این ولا ترکنوا الی الذین
ظلموا الایه را تلاوت کرد آن وزیر نعره بزد و بیفتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد وی را از این حالت پرسیدند گفت این ایه
در باره کسی است که میل اندک بظلم کند پس حال ظالم چگونه باشد آورده اند که شمس المعالی قابوس والی جرجان و طبرستان و
گیلان بود و از اعاظم حکام و انام و بوفور علم و دانش و فرط احسان و کرم آراسته بود از جمله بنابر خصومت فخر الدوله دیلمی
هیجده سال از خانمان خود آواره شده در غربت خراسان اوقات گذرانید اما در آن وقت هیچ یک از افاضل و اعالی علماء هم
شمس المعالی نرسیدند که از خوان احسان و نیکی او بی بهره مانده باشند قطعه بزرگ آن بود کو ز حسن کرم بهر جا
که باشد بود سرفراز نه آنکس که چون نامه عزل او بخوانی نبینی بزرگیش باز و استعدادش در مرتبهٔ بود که صاحب بن
عباد با وجود کمال افضال و استعداد هر گاه نوشته او را دیدی از غایت انصاف بوسیدی و گفتی هذا خط القابوس ام جناح
الطاوس و با وجود این همه مکارم و محاسن بکمال البطش و شدت سطوت مبتلا بود چنانکه بواسطه اندک جرمی جمعی را
بمطمورهٔ عدم فرستاد و آخر بجزای اندک گناهی خلقی را تباه کرد لاجرم طبقات لشکر از او برگشتند دست تطاولش را کوتاه
کردند و از کلمات بقراط حکیم است که چنان شیرین مباش که ترا فرو برند و چنان تلخ نیز مباش که از دهانت بیرون افکنند
و منوچهر بن قابوس را که در گیلان بود طلبیده داشتند پادشاه کردانیدند و قابوس را بقلعه فرستادند گویند عبد الله نام
مردی از جمله عاصیان او را به قلعه می برد قابوس از او پرسید که سبب خروج شما چه بود و این عمل از کدام یک ناشی شد وی
گفت که من و پنج کس دیگر اتفاق نمودیم و بنابر فرط سیاست و قتل و عادت تو بود اگر قسم یاد از غیظ تو ایمن شویم قابوس
گفت این غلط است چه اگر خون بسیار کردمی تو و آن پنج کس زنده نماندی که مرا باین روز رسانید و گفته اند که هر که خلق او

نه نیکو است پوست او بر بدن او و تن او است ❊ تخلق و خوی و طبع کریم و خوشخوئی ❊ تعجب مدار که بیگانه آشنا گردد ❊ ولی
بشوی خلق در پشت دید مهری ❊ بسی بود که بیدار از بسر جدا کردد ❊ غرض که بسوی آزار و ظلم بسیار هم در دنیا عاجل و در عذاب است
وهم در آخرت بسخط ایزدی گرفتار آورده اند که بر ظالم و فرزند دعا باید نباید کرد تا از ثواب محروم نمانی بلکه پریشان و تنا سف باید
بود برای اینکه این عمل از وی صادر شده شخصی فضیل را دید بلکه مالش برده بودند سکریست گفت برای مال میگریی گفت نه بلکه
برای آن میگریم که آن مسکین چنین کاری بکرد و در قیامت هیچ حجتی نبود او را و نیابد انکه هیچ گناهی بدتر از ظلم نیست بد نام
تمام بود او را در دنیا و عذاب بود او را در عقبی و کسی او را بعد از مرگ به نیکی یاد نکند **نظم** در هلاکت ظالمان جهان امر قاطع
چندان روان بود که بر ابیدان او هر کسی که خانه مردم خراب کرد آباد بعد از آن نبود خانمان او پس وای بر آن
ظالمان که حق فاطمه زهرا را که باغ فدک و امامت و خلافت را که حق امیر المؤمنین ع بود غصب کردند و دست تعدی و ظلم
بخاندان مصطفوی و مرتضوی ع و اولاد ایشان دراز کردند تا اینجا بود کلمات مرحوم ملا حیدر خونساری ره **و** از حضرت
رسول ص مروی است که فرمود به پرهیزید از ظلم و ستم زیرا که ظلم باعث ظلمت و تاریکی و گرفتاری روز قیامت است و نیز فرموده
که روز قیامت هر حقی را بصاحبانش ادا می کنند و از هر ظلمی قصاص خواهند کشید حتی انکه از هر گوسفند صاحب شاخی که در دنیا
بر حیوان بی شاخی ظلم کرده باشد قصاص خواهند کرد **و** ایضا روایت است که حضرت رسول ص فرمودند باصحاب خود که آیا
میدانید مفلس چگونه شخصی است عرض کردند یا رسول الله مفلس در میان ما کسی است که پولی و دارائی نداشته باشد
انحضرت فرمودند نه چنین است که شما میگوئید بلکه مفلس از امت من کسی است که مبعوث گردد در روز قیامت با نماز و روزه
و زکوة ولیکن حالش اشکال گردد که در دنیا بعضی را دشنام داده و به بعضی نسبتها بد داده و مال مردم را خورده و خون مردم
ریخته و مردم را ناحق کتک زده پس حسنات او را قسمت نمایند بر آنها که در حق ایشان ظلم نموده پس هرگاه تمام شود حسنات او
و وفا نکند بمظالمی که بر گردن او است پس خطایا و گناهان اشخاصی را که در حق آنها ظلم کرده بگردن او بار نمایند و با نحال او را در میان
آتش جهنم افکنند **و** حضرت ص فرمودند که کسی که والی باشد امور مسلمین را و حفظ نکند ایشان را چنانچه اهل بیت خود را حفظ می
نماید پس جای آتش جهنم خواهد بود و نیز از انحضرت روایت است که فرموده خدای تعالی قسم بعزت و جلال خودم که هر اینه انتقام
میکشم از ظالم هم در دنیا و هم در آخرت هر اینه انتقام میکشم از کسی که به بیند مظلومی را و قدرت و توانائی داشته باشد که او را
یاری نماید و یاری او نکند **و** در روایت دیگر است که انحضرت فرموده هر کس اعانت و یاری نماید ظالمی را خداوند مسلط کند
بر او آن ظالم را که در حق او ظلم کند و ایضا از انحضرت روایت شده است که فرمود پنج نفرند که خدای تعالی بر ایشان غضب کرده است
و جای آنها آتش جهنم خواهد بود فرمانفرمائی قومی که حق خودش را از ایشان بگیرد و انصاف ندهد ایشان را از نفس خود و دفع نکند
از ایشان ظلم را و دیگر رئیس و سرور قومی که اطاعت و فرمانبرداری کنند او را و در میان قوی و ضعیف ایشان مساوات
نکند و حکم کند در ایشان بمیل و خواهش خود و مرد دیگر امر نکند اهل و اولاد خود را با طاعت و فرمانبرداری خدای تعالی
و تعلیم نکند امور دین را با ایشان و باک نداشته باشد که نفقه ایشان را از چه راه بدهد و شخصی که دیگری را اجیر کند و او عمل
خود را باتمام رساند و اجرت او را ندهد و کسی که ظلم کند زوجه خود را در صداق اش عده **حکایات متعدده**
ذکرها للظالم مهدده در نزهة الناظرین است که گفته اند در بنی اسرائیل مردی بود که صید ماهی میکرد و از آن راه معاش
مینمود و عیال و اطفال خود را نفقه میداد پس روزی ماهی بزرگی بدام او افتاد خوشحال و فرحناک شده بباز ار رفت که ماهی را
بفروشد و وجه آن را مخارج عیال نماید در راه یکی از اعوان ظلمه او را ملاقات نموده و باو گفت که این ماهی را میفروشی آن مرد با خود
گفت اگر بگویم نمیفروشم بمن اهانت کند و اگر گویم میفروشم به نصف قیمت از من بگیرد پس گفت نمیفروشم آن ظالم در غضب شده چوبی
که در دست داشت بشدت بر پشت آن بیچاره زد و ماهی را از او غصبا اخذ نمود بلعن انکه وجهی باو بدهد پس آن مرد صیاد
دست بدعا برداشته و سر بسوی آسمان نموده عرض کرد الهی خلق کردی مرا فقیر و ضعیف و ناتوان و آفریدی او را غنی و توانا
خدایا خود حق مرا در همین دنیا از او بگیر که من تاب صبر ندارم پس آن ظالم ماهی را بخانه برده و بزوجه اش داد که بریان نماید
بعد از پختن زنش ماهی را نزد شوهر آورده همین که آن ظالم دست بسوی ماهی دراز کرد که بخورد ناگاه آن ماهی دهن گشوده
و انگشت او را گزید بطوریکه قرار و آرام از او سلب نمود پس بطبیب رجوع کرد طبیب بقطع انگشت حکم نموده که مرض سرایت بتمام
دست نکند پس انگشت را قطع نمودند درد سرایت بکف دست کرد پس دست او را از بند جدا نمودند درد منتقل بیازوی او
گردید پس بحکم طبیب دست او را از کتف جدا کردند پس درد بسایر اعضا سرایت کرده و از شدت درد بی تاب شده فریاد
نمود و بخدا استغاثه کرده که او را از این درد شفا دهد پس بزدیک درختی رفت و بر آن تکیه نمود و او را خواب فرا گرفت
در عالم خواب گوینده او را ندا در داد که ای بیچاره تا چند خود را زحمت دهی و اعضاء خود را قطعه قطعه . بلکه بیرو خصم
خود را راضی نمای و مرد صیاد را از خود خوشنود کن پس شهر مراجعت نموده و صیاد را پیدا نمود ❊ و خود را بقدمهای
او انداخته و پاهای او را بوسه میداد و التماس و تضرع میکرد که او را عفو نموده و از گناه او بگذرد . . . و از مال خود ...

حکایات و فصل در ... امور ...

حکایت اول

حکایت مرد صیاد بنی اسرائیل و ظالم

باو داد و اورا از خود راضی نمود پس در حال کرد ساکن شد و آتش را خواب آرام کرد و توبه خالص نمود و از اعمال خود نادم گردید روز دوم رحمت الهی شامل احوال او گردید و بحضرت خداوند متعال دست جدا شده او را چنانچه از اول بود باو رد فرمود و بسوی موسی ع وحی شد از جانب باری تعالی که بعزت و جلالم قسم اگر این ظالم خصم خود را خوشنود نمیکرد و از کردار خود پشیمان توبه نمی نمود هر آینه تا زنده بود او را همین حال عذاب میکردم حکایت ۲ و نیز در همان کتاب مذکور است که نقل شده از یکی از اهل علم که گفت در ترده ما مردی بود از اعوان و خدام ظلمه بعد از مردنش او را در عالم خواب دیدم با حال شنیع و بسیار بد و صورت منکر باو گفتم از کجا میائی در جواب گفت از این امر سؤال مکن پس بسیار الحاح و اصرار نمودم گفت از جهنم گفتم چگونه دیدی جهنم را گفت با عذاب شدید و نکال عظیم پس پرسیدم اهل ظلم و جور را و بحضرت ایشان را از عذاب سخت جهنم این است حال اعوان وای بر این ظلمه پس چگونه خواهد بود حال خود ایشان حکایت ۳ ایضا در همان کتاب از نصیحة الملوک ابو حامد غزالی نقل کرده است که از ابن عباس رضی الله عنه حکایت شده که گفت یکی از پادشاهان را رسم و عادت چنین بود که در خفا با لباس مبدل از منزل خود بیرون میرفت برای داشتن اخبار و دانستن وضعیات مملکت خود گردش و تفحص می نمود پس وقتی که اوراش بخانه مردی افتاد و بعنوان مهمانی بر او وارد شد دید در نزد آن مرد گاوی است که بقدر سی گاو از او شیر میدوشد پادشاه از بسیاری شیر آن ماده گاو در تعجب شد و در دل خود گرفت که آن ماده گاو را از آن مرد بگیرد پس روز دیگر که آن مرد گاو را دوشید مقدار ایام سابق شیر داد که هیچ تلف و تغییری نداشت پادشاه از او سؤال کرد که چه شد که امروز شیر گاو و تو خشکیده آیا چرا گاه او را تغییر دادی و در غیر موضع معتاد او را بچرا فرستادی گفت نه چنین است بلکه گمان میکنم که سلطان مملکت ما قصد ظلم بر رعیت خود نموده است که شیر گاو ما کم شده زیرا که هرگاه پادشاه ظلم نماید یا قصد ظلم کند برکت از همه چیز میرود پس پادشاه آن شب را در آنجا اقامت نمود و با خدای تعالی معاهده نمود که آن گاو را از آن مرد نگیرد و نسبت برعایا خود ظلم نکند روز دیگر شیر گاو بعادت همیشه برقرار و بسیار گردید و آن پادشاه بسوی خدای تعالی توبه و بازگشت نمود حکایت ۴ ایضا در همانکتاب است که از شبان محمد بن ابی عیینه حکایت شده که گفت ما در کرمان در زمان خلافت عمر بن عبد العزیز گوسفند چرانی میکردیم و در آن زمان گرگ و پلنگ و وحش و طیور در یک مکان با یکدیگر چرا میکردند و متعرض یکدیگر نمی شدند تا آنکه در شبی دیدم گرگی متعرض گوسفندان شده و گوسفندی را از گله ما برده پس گفتم گویا در این شب پادشاه عادل از دنیا رحلت نموده است بعد از آنکه بشهر آمدند و استخبار کردند ظاهر گردید که در همان شب که گرگ متعرض گوسفندان شده عمر بن عبد العزیز از دنیا رفته است حکایت ۵ و نیز در همانکتاب آورده است که مشهور است که یکی از سلاطین مغرب زمین خبر دادند که پیره زنی باغی دارد که در آنجا نی شکرها است که هر یک از آن اشجار و نیها بمقدار یک قدح شکر میدهد و غیر از چیزها انار دارد که هر اناری بمقدار یک قدح آب از آن فشرده میشود پس آن سلطان بعد از شنیدن این خبر قصد کرد که آن باغ را از آن زن غصب نماید پس پادشاه با لباس مبدل بطوریکه آن زن پادشاه را نشناسد بنزد او رفت و از صدق این خبر از او سؤال کرد آن زن گفت بلی چنین است که بتو خبر داده اند پس در آن وقت یکی از آن نیها و انارها را در حضور پادشاه فشرد هر کدام بمقدار نصف قدح آب نداشت آن زن در حیرت افتاد پادشاه گفت چه شد آنچه شنیده شد که برخلاف مشاهده میکنم آن زن گفت که آنچه بتو از این باغ خبر داده اند مطابق واقع بود و لیکن اکنون گویا سلطان مملکت ما قصد گرفتن این باغ کرده و یا عزم ظلمی نموده است از این جهت است که برکت از این باغ مرتفع گشته است پس پادشاه در همان حال از اراده خود برگشت و نیت و قلب خود را با خدای تعالی خالص گردانید پس آن پیره زن تا نیها دیگر و انار نی ها و انارها را فشرده قدحی از آب آنها مملو گردید حکایت ۶ در کتاب حکایات الصالحین آورده است که سلمان فارسی گوید که در بنی اسرائیل مردی بود پارسا و متقی و او را زنی بود جمیله که کسی بجمال و وجاهت صورت او نبود و آن مرد روزها بعملگی و گل کاری میرفت چون شب از گل کاری فارغ شده بنزد زنش میآمد آن زن پیش او میرفت و دست و پای او را از گل می شست و عرق از جبین او پاک میکرد و غذائی که تهیه کرده بود در نزد او میگذاشت و کوزه آب بدست گرفته در نزد شوهر برپای می ایستاد تا مرد از غذا خوردن فارغ شود و چون می خفت او را خدمت میکرد و در آن زمان پادشاهی بود بسیار ظالم آن پادشاه کس بنزد آن زن فرستاد که با این جمال که تو داری با این مرد درویش چگونه بسر بری اگر تو زن من باشی و بحکم و فرمان من بوی تاج زر بر سرت نهم و بر تخت پادشاهی نشانم و هر چه مراست در حکم و فرمان تو خواهند بود آن زن چون این سخن بشنید شب که آن مرد درویش بر حسب عادت بخانه آمد نه پیش او رفت و طعام بنزد او برد و فراش او پهن نکرد آن مرد گفت چه واقع شده که عادت خود را تغییر دادی و آن شب را بخفت و هر چند پرسید که چه افتاده زن گفت چنین خواهد بود تا سه شب هم چنین رفتار کرد تا آنکه مرد ناچار او را طلاق داد پس آن پادشاه ظالم او را بزنی اختیار کرد چون بعد خلوت خواست بلو نکرد حق تعالی چه به هر دو نابینا گردید و چشمهای ایشان کور شد و چون خواستند دست بیکدیگر دراز نمایند دست هر دو خشک گردید چون با یکدیگر سخن گفتند گوش هر دو کر شد بهمان حال بودند تا صبح که مردم خبر شدند و آمدند

بران صفت دیدند بتروایت پیغمبر وقت خود رفتند و این حال بدو گفتند جبرئیل امد که یا نبی الله خدای تعالی میفرماید این که ما با ایشان
کردیم عقوبت دنیای ایشان بود و در فردای قیامت ایشانرا عذاب خواهیم کرد بجهة مکافات ان ظلم که در حق ان مرد درویش نمودند
حکایت ۷ و نیز در همانکتاب است که پادشاهی عمارتی بنا میکرد که در پهلوی ان حجرهٔ پیرزنی بود و سرای ان پادشاه بدون حجرهٔ
ان پیره زن تمام نمی شد پس پیرزن را خواست و گفت این حجرهٔ خود بفروش گفت ای امیر این حجره از اباء و اجدادم میراث من است و
و مسقط الراس من است نفروشم پادشاه گفت من دو چندانکه بهای انست بتو میدهم پیرزن گفت نستانم پادشاه ظالم بود جبر
کرد تا پیرزن پی شغلی رفت بفرمود تا حجرهٔ پیرزن را بکافتند و دیوارهای ان پست کردند پیرزن باز امد حجرهٔ خود را خراب
دید از درد دل بنالید و روی بسوی اسمان کرد و گفت خدایا تو قادر و بینائی اگر من حاضر نبودم تو حاضر بودی و انگاه برفت و بر
سران تودهٔ خاک بنشست و هر ساعت اهی از دل پر درد بر می کشید که خدایا تو خود گفتهٔ انا ظالم ان جازنی ظلم ظالم بر من ظلم کرده
تو می بینی و می شنوی ملک تعالی تقدیر چنان کرد که ان پادشاه در مجلس شراب نشسته بود و برخاست که از قصر فرود اید سقف
و خانه [illegible] و صبح هنوز ندمیده بود که خروش از سرای پادشاه بلند شد پس جنازهٔ او را غسل دادند و کفن و دفن نمودند انشب که
گذشت در صبح انروز بر سر گور او امدند او را دیدند که از قبر بیرون افتاده تمام خلق در تعجب امدند دیگر باره او را در خاک کردند
روز دیگر که امدند باز او را دیدند که از خاک بیرون افتاده و بر پیشانی او دیدند با خط سیاهی نوشته شده است که اما
علمتم ان الظالم لم یقبله التراب و یشدد علیه الحساب و یضاعف له العذاب و لا یرحمه الملک الوهاب یعنی ایا ندانسته
اید که هر کس ظالم باشد خاک بلند او را قبول نکند و حساب او سخت شود و عذاب او بسیار شود و خدای تعالی بر او رحمت
نکند حکایت ۸ ایضا از انکتاب است که مسیب بن واضح گوید که با عبدالله مبارک بغزوه روم رفتم مرا گفت یا مسیب
فساد عامه خلق نیست مگر از جنبل خواص گفتم چگونه چنین است یا عبدالله گفت از برای انکه خواص امت پنج گروه باشند علماء
و زهاد و غزاة و بازرگانان و ولاة اما علماء وارثان پیغامبرانند و زهاد اوتاد زمین اند و غازیان لشکران خدایند و بازرگانان
امناء خدایند در روی زمین و ولات رعات خلق خدایند هرگاه عالم واضع دین و رافع مال باشد پس جاهل بکی اقتدا کند و
هرگاه که زاهد در دنیا راغب گردد مرید او حز بکی اقتدا توان کرد و هرگاه غازی طامع باشد چگونه تواند بر دشمن ظفر یابد
و هرگاه بازرگان خیانتکار بود خلق بر که اعتماد نمایند و هرگاه شبان گرگ شود گوسفندان را که نگاه دارد کما قال الله تعالی
انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغیر الحق اولئک لهم عذاب عظیم حکایت ۹ و نیز در همانکتاب
مذکور است که ابو میسره مردی بود از جمله متقیان و پارسایان و چون از دنیا بیرون رفت بعد از مردن او را در خواب دیدند و
از او پرسیدند که خدا با تو چگونه معامله کرد گفت دو فرشته با تازیانه امدند و مرا عقوبت میکردند پس من بنالیدم و گفتم
الهی چه گناه کرده ام که مرا عقوبت باین سختی است خطاب رسید که بروز میگذشتی و مظلومی در دست ظالمی اسیر و گرفتار
بود و تو او را باینحال دیدی و او را یاری نکردی این عذاب در مکافات انست که بتو میرسد حکایت ۱۰ ایضا در کتاب مزبور
نقل کرده است که انس بن مالک گفت که روز قیامت ظالم و مظلوم را بیاورند و در پیشگاه حق [illegible] تعالی بدارند مظلوم
گوید یا رب این ظالم را بگو که حق مرا بدهد خطاب رسد بان ظالم که اگر مال زر و سیم بتو نمانده بدل خواهی داد گوید میدهم ندا اید
که او را ببرید زر و سیم باو بنمائید پس خصم او را با او بکنار دوزخ برند حجاب بردارند ناگاه زر و سیم را در قعر دوزخ باو بنمایند
گویند برو بیاور و باو ده پس ان ظالم بقعر دوزخ رود در میان اتش و ان مظلمه بردارد چون بکنار دوزخ اید دیگر باره زبانیه
ندا اید که او را باز در دوزخ افکنند و همچنین است حال او و پیوسته همین عقوبت گرفتار است چندین هزار سال تا خدای تعالی
خصم او را خشنود کند و انگاه بر او رحمت فرماید حکایت ۱۱ در بعضی از مجامیع معتبره است که در امالی مذکور است که سعد
سمرقندی ظالمی بود که جمیع خلایق از جفای او در عذاب و از تنگی بی نهایتش در عقاب بودند چون شکایت از ظلم و ستم
او بدرگاه خداوند افریدگار غرامه بسیار شد شبی در غرفه خویش بر تخت خود خفته بود تیری از هوا فرود امد و بر
سینه وی نشست چنانچه از پشتش بیرون امد و فی الحال هلاک گردید چون صباح ان تیر از سینه وی بیرون کشیدند بر ان
تیر نوشته بود شعر تبغی و للبغی سهام تنتظر انفذ فی الاضلاع من وخز الابر یعنی ظلم و ستم میکنی و از برای
ستمکاران تیرها مقرر است که در اعضا و پهلوهای ظالم از سوزن نوک تیز فرو میرود و فی تبرکای این معنی را ابن سباب
نظم فرموده بیت هان ای نهاده تیر جفا بر کمان ظلم اندیشه کن ز ناوک دلدوز درکمین گر تیر تو ز جوشن فولاد
بگذرد پیکان اه بگذرد از کوه اهنین حکایت ۱۲ و نیز در همان مجموعه است که گویند ظالمی را کار با خر رسید در
دم اخر گفت اینه بیاورید چون اوردند و نگاه کرد روی خود را سیاه دید در غضب شد اینه را بر زمین زد و شکست
اینه بزبان و سخن گفتن در امد و گفت مرا چه گناه تو خود چنانچه هستی می نمائی از شومی ظلم است که روی تو سیاه و تیره شد
شعر ای ظالم جور پیشهٔ حال تباه اندیشه کن از سوز دل و اتش اه یاد ار از ان روز که گردد مظلوم جویای [illegible]
از روی شوم تو سیاه ایضا ای ظالم روسیه چه خواهی کردن انروز که مظلوم برابر شوند در عرصه حشر حاضر [illegible]

در ذم ظلم و اعانت ظالمان

درر لامعة للظلمة واعوانهم دُرّة در مجموعه معتبره است که در خبر است که در فردای قیامت خلایق را در موقف
سیاست بدارند منادی از قبل رب العزة ندا کند که این الظلمة واعوان الظلمة یعنی کجایند ظالمان واعوان ظالمان همه را در
صحرای محشر جمع کنند حتی من بری لهم قلماً او لاق لهم دواةً تا آنکسانی را که برای ایشان قلمی تراشیده باشند یا لیقه در دوات
نهاده باشند پس تمام ایشان را در دوزخ اندازند و این حدیثی است که آورده اند که یکی از جمله صالحان در دیوانی رفت بجهة آنکه
شفاعتی کند و دفع ظلمی کند از مظلومی صاحب دیوان گفت قلمی برایش تا چیزی بنویسم که از این مظلوم چیزی نخواهند پس آن
نیکمرد قلمی برای او تراشید و او نوشت که از این مرد بناحق چیزی نخواهند و چون قلم از دست بنهاد آن مرد قلم برگرفت
و سرش بشکست گفت چرا چنین کردی گفت ترسم که تو باین قلم چیزی برکسی نویسی بظلم و من از جمله آنان باشم که ترا باین ظلم یاری
کرده باشم و داخل در تحت این خبر شوم که حتی من لاق لهم دواتاً او بری لهم قلماً دُرّة و نیز در همان مجموعه است که عبد الله
بن مسلم کس فرستاد نزد عطاء بن ابی رباح و گفت میخواهم که عطاء اهل بخارا را بدست تو کنم که تو مردی با انصافی تا حق
هر یک بواجبی بدهی و عبد الله امیر خراسان بود عطا استعفاء خواست و تن در نداد او را گفتند تو را چه زیان بودی اگر
مباشر این کار می شدی و قبول میکردی و چون چیزی منکر میرفت بر تو و بالی نبود گفت نخواهم که یار ظالمان باشم در عمل ایشان
دُرّة ایضاً در آن مجموعه است که عبد الله بن ولید گفت عطا را گفتم که مرا برادری است صاحب عیال و در دیوان بقلم حساب
نگاه میدارد و از آنجا قوتی بدست میآورد و کاری دیگر نداند و اگر آن کار را بگذارد عیال او را تقصیر باشد و وام باید گرفتن
ابا دار این حال از عمل دیوانی او را روا باشد عبد الله گوید عطا پرسید که عامل کیست گفتم خالد بن عبد الله القسری گفت روا نبود
معاونت ظالمان کردن در عمل ایشان بلکه از آن کار دست بدارد که خدا او را مستغنی کند دُرّة در همان مجموعه است
که زمانی اهل کوفه در نزد مأمون از ظلم والی که بر ایشان گماشته بود تظلم نمودند مأمون در جواب ایشان گفت که من در میان
عمال و کارکنان خود کسی را از این شخص عادل تر و درستکار تر و مستقیم تر ندیده ام پس از میان اهل کوفه مردی از جای خود
برخاست و عرض کرد هرگاه این والی ما چنین صفاتی را داراست پس سزاوار است که تشویر و عدالت شود بولایت او
و قرار داده شود از برای هر شهری نصیبی از ولایت او تا عدالت این والی تشویر شود بین تمام افراد ملت و هرگاه امیر المؤمنین
چنین کند عمل این والی بیش از مدت سه سال نصیب و حصه ما نخواهد شد پس مأمون از این سخن بخندید و آن
والی را از کوفه معزول ساخت دُرّة ایضاً در همان مجموعه است که وزیری منصور که از جمله خلفاء است در مقام اظهار
امتنان بر رعایای خود گفت که از جمله میمنت و مبارکی ما بر مسلمانان این است که از زمان سلطنت و خلافت ما وبا و
طاعون از میان خلق رفع شده و این مرض در میان مردمان واقع نشده پس شخصی از حاضرین در آن مجلس گفت الله خدای
تعالی جمع نکند بر ما بلکه نعمت وجود شما و مرض طاعون را و خدا اکرم است از این که ما را باین هر دو مبتلا سازد
دُرّة و نیز در همانجا است که روایت شده است از حضرت ابی عبد الله ع که خدای تعالی وحی فرمود بسوی پیغمبری از پیغمبران
خودش که در زمان او سلطانی جابر ظالمی در مملکت بود که برو بسوی این پادشاه جابر و با او بگوی که ما تو را بر مردم سلطنت ندادیم
که خونها بریزی کان ما بریزی و اموال ایشان بظلم و ستم بگیری بلکه تو را این دستگاه دادیم که دادرسی مظلومین نمائی و صدای ناله‌های
ستم زده گان را از درگاه ما باز گیری و دفع ظلم از ایشان نمائی برو دستی که من از مکافات ظلمی که در حق ایشان شده نمیگذرم
هر چند کفار بوده باشند شعر چه ظلمی رسد بر تو از ظالمی بکن تو عبدی که رب جلیل برادر تو دست دعا در زمان
بگو حسبنا الله و نعم الوکیل دُرّة ایضاً در مجموعه مزبوره است که حضرت رسول ص فرمود اتقوا الظلم فانه ظلمات یوم القیمة
یعنی اجتناب نمائید زیرا که ظلم ظلمات است تاریکی روز قیامت است و مرویست از حضرت ابی جعفر ع که فرمود هیچ کس نیست که
در حق کسی ظلمی کند مگر آنکه خدای تعالی او را مکافات فرماید در نفس یا مال او و از حضرت ابی عبد الله ع روایت شده که فرمود
کسی که ظلم نماید خدای تعالی مسلط کند بر او کسی را که ظلم بر خود او یا اولاد او یا اولاد اولاد او شعر حاکم ظالم بسنان
قلم دزدی با تیر و کمان میکند آنکه زبان میرسد از وی بخلق فهم ندارد که زیان میکند دُرّة آورده اند که در عهد
عبد الله طاهر که امیر خراسان بود مردی از هری به نیشابور رفت چون عزم رجوع کرد عبد الله فرمود تا او را اهمال [illegible] دارند

در قبح ظلم و ستمکاران

و دزدان و [illegible] مردان را باز دار بداده دزدان دیگر فتند و عبد الله را خبر کردند ناگاه یکی از آن دزدان بگریخت سرهنگان
او ترس خود [illegible] آن مرد را که گرفته بار دزدان پیش سلطان بردند سلطان ملاحظه نموده همه را بزندان فرستاد پس آن
مرد را هنگر [illegible] ی بقبله دعا آورد و بنماز مشغول شد و بعد از هر نماز عرض نیاز میکرد تا آنکه شبی عبد الله طاهر در خواب
دید که چهار نفر [illegible] بیامدند و چهار گوشه تختش او را برداشتند تا نگونسار سازند تا سه مرتبه این خواب دید عبد الله دانست
که سبب این [illegible] ناله مظلومی میخواهد بود که تخت پادشاهان را آه مظلومان نگونسار و خراب کند شعر نکند صد هزار
تیر و تبر آنچه یک پیره زن کند بسحر ای بسا نیزه عدو شکنان که شکست از دعای پیره زنان پس حاجبی فرستاد و
تفحص نموده آن مرد را از زندان بیرون آوردند و نزد سلطان بردند چون تجسس احوالش نمود دانست که مظلوم است پس

در تنضید جواهر زینت فزای فروع دین

کفت که با من سه کار بکن اول آنکه مرا حلال کن دوم آنکه از من ده هزار دینار قبول کن سوم آنکه هرگاه که تو را مهمی پیش آید بمن عرض
کن تا کفایت کنم حلال کفت که تو را حلال کردم و دینار قبول کردم اما سیم را قبول نکنم زیرا که ناجوانمردی بود روی از درگاه حضرتی
که تخت چون تو پادشاهی را برای چون من گدائی حاجت با دیگری بسیار کند و کسی را با فتن و بجانب دیگری روی آوردن در تره ارباب حکمت
در باب مذمت ظلم و شامت جور و ستم مثلی پرداخته اند و اهل ظاهر از آن حکایتی ساخته اند و آن این است که سلطان محمود
روزی با ارکان دولت خود گفت که ابله ترین مردمان را پیدا کنید پس بزرگان هرگاه حکما و ندما و بزرگان دو خوش طبعان را به
اطراف و اکناف مملکت فرستادند و ایشان متوجه باستسلام این چنین کسی مشغول بودند و در استکشاف احوال جهال و احمقان
مبالغه می نمودند آخر الامر شخصی را دیدند که بر شاخ درختی بر آمده و بیخ بن آن شاخ میزد تا بشکند و کرده معلوم بود که اگر آن شاخ
بگسلد هر اینه آنکس از شاخ بلند بر زمین افتد و اگر فرضا هر دو جان داشته باشد یکی بسلامت بدر نبرد همه اتفاق کردند که این مرد
ابله ترین خلق عالم است و او را گرفته بنزد سلطان بردند و صورت حال بموقف عرض رسانیدند سلطان فرمود که از او ابله تری
نشیب گفتند که حضرت سلطان بیان فرماید گفت حاکم ظالم که بجور و تعدی خود را بر اندازد و خود را بدین واسطه منکوب پریشان
حال سازد شعر دعیت چه بیخ اند سلطان درخت درخت ای پسر باشد از بیخ سخت مبر بر بیخ خود ای پسر که
بالای شاخش گرفتی وطن که چون سست گردید بیخ درخت بنای اندرا بد سپاد سخت کسی کو جفا و ستم میکند
یقین دان که او بیخ خود میکند در تره و از مسطورات در همان مجموعه مذکوره نیز این حکایت منظوم است شعر
مستمندی بود در اقصای روم روز و شب گفتی که ان الظلم شوم ظالمی یک روز بر وی قهر کرد بهر آن مسکین سه نان پر زهر
کرده نان از او بستاند درویش و برفت بر در دروازه آن شهر خفت هر سه فرزندان آن ظالم سوار گرسنه از کار صید
از شکار نان بدیشان داد درویش از زمان هر سه خوردند و بیکره دادجان هر که بد کرد ای برادر بد بد هر که چه ای نیز کنده
افتاد خود تا بعد تا بتا به هرگز در حساب بد مکن والله اعلم بالصواب علاوه لئالی منثوره قلوب العادلین
بذکرها منثوره لوء لوء ۀ قال الله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق الآیة در فرائد
السلوک آورده است که شکر پادشاهی چه صعب کاری است و شهریاری چه گران باری که حضرت داود با کمال درجه نبوت و جلالت
مرتبه رسالت بتحمل اعباء چنین امری مأمور میگردد و بخطاب ثقال چنین خطابی مخاطب میشود که فاحکم بین الناس بالحق یعنی
میان مردمان حکم بر طریق معدلت و نصفت کن و داوری بر منهج عدل و انصاف نمای و پای بر جاده حق نه بر طریق باطل و
متابعت هوای نفس بر متابعت مراد خویش اختیار مکن که ترا از مسالک مراضی ما گمراه کرداند و در سلسلة الذهب میفرماید
شعر نص قرآن شنو که حق فرمود در مقام خطاب با داود که تو را ز آن خلیفگی دادیم سوی اهل جهان فرستادیم تا دهی ملک
زعدل ساس حکم رانی بعدل بین الناس هر کرانی زعدل دستور است از مقام خلیفگی دور است لوء لوء ۀ از ابن
عباس از حضرت رسول روایت شده است که فرمود اسلام و سلطان دو برادر توام یکدیگرند صلاح هر یکی از اینها
نیست مگر بدیگری و اسلام اس و پایه است و سلطان حارس و پاسبان است و هر بنائی که پایه نداشته باشد خراب
و هر چیز که حارس و نگهبان نداشته باشد ضایع و ناچیز خواهد شد بنای عمر تو معمور باد تا بابد که تو بنای جهان
را بعدل معماری لوء لوء ۀ بدانکه عدل شحنه انبت ملک آرای و لمعه است نور افزای و ظلمت زدای و حق تعالی بندگان خود را
بدین صفت امر میفرماید حیث قال ان الله یأمر بالعدل والاحسان عدل آنکه داد مظلومان دهند و احسان آنکه مرهم راحت
بر جراحت محرومان نهند و در خبر آمده است که یکساعت عدل پادشاه در پله میزان طاعت راجح تر است از عبادت شصت
سال زیرا که نتیجه عبادت جز بعامل نرسد و فایده عدل بخاص و عام و خورد و بزرگ واصل گردد و مناهج ارباب دین و دولت و
مصالح ارباب ملت و ملک بیرکت آن قایم و منتظم شود و ثواب عدل از حد عدد و حساب افزون است و از حیز قیاس بیرون است
لوء لوء ۀ آورده اند که یکی از سلاطین را داعیه آن شد که حج خانه خدای بگذارد و بقدم ارادت حرم حرمت طواف حرم عزت
بجای آورد و بمزید صفا و اجابت دعا از اشباه و اکفاء ممتاز گردد و سرافراز شود شعر هست طواف حرم کرد کار
در دو جهان واسطه اقتدار اشراف مملکت و ارکان دولت بموقف عرض رسانیدند که ای ملک شرط اداء حج امنیت طریق
است و سلاطین را دشمن بسیار باشد اگر با خیل و حشم عزیمت نمائید اهتمام ایشان در این راه دور و دراز تعلق تمام دارد و اگر که
با اندک ملازمی توجه فرمائی خطرات کلی متصور است و دیگر آنکه سلطان در بلاد حکم جان دارد در جسد و قتی که سایه دولت این
حضرت از مفارق رعایا دور شود هرج و مرج پدید آید و تمام مهام خواص و عوام از سلک انتظام بیرون رود سلطان
فرمود که چون این سفر میسر نشود حکیم که ثواب حج در یابم و از میمنت این طاعت بهره مند گردم گفتند در این ولایت درویشی
است که مدتها مجاور حرم کرده و شصت حج با شرایط آن بجای آورده و حالا در گوشه غربت نشسته و در املاک شد برسیه
شعر کشته ز غوغای خلائق ستوه پای کشیده است بدامان چه کوه شاید که ثواب حج از او توان خرید و از میمنت آن
محظی کامل توان رسید پادشاه از صدق عقیده که با اهل الله داشت بجانب آن درویش رفت در اثنای سخن فرمود که

حکایت در ذکر ظلم و بیان عاقبت آن

فواید اعمال حج و بیان عدل و ملوک آن

مرا آن روی هیچ از ضمیر سر بر نزده و ارکان ملک و مملکت صلاح در توقف می بینند و استماع افتاد که ترا گنج بسیار است چه شود که ثواب یک گنج بمن دهی تا تو بنوائی رسی و من بثوابی درویش گفت من ثواب همه گنجهای خود را بتو میفروشم شاه فرمود هر گنجی را چند مقرر فرمائی گفت هر گامی که برداشته ام در هر گنجی تمام دنیا و هرچه در دنیاست سلطان گفت از تمام دنیا و متاع دنیا مقداری اندک بیش در تصرف من نیست و این بهای یک قدم نمی‌شاید پس گنجی چگونه توانم خرید و بر این تقدیر بهای همه گنجها در خیال چون توان کرد درویش گفت ثمن همه گنجهای من پیش تو آسان است پادشاه گفت چگونه است گفت چون در قضیه درویشی مظلوم عدل کنی و یکساعت به مهم دادخواهی پردازی ثواب آن بمن بخش تا من ثواب شصت گنج بتو بخشم و هنوز من صرفه برده باشم و در این سودا سود بسیار کرده ام پس از این حکایت معلوم شود که سلطان را بعد از اقامت صلوة خمسه هیچ طاعتی واجب تر از اشتغال بمصالح بندگان خدا نیست و بصفت نصفت زینت دادن و بنظر عدل و حمایت در رعایا نگریستن چه اگر حمایت عدالت نباشد ارباب قوت و شوکت دمار از ضعفا بر آرند و چون ضعیف حالان هلاک شوند اقویا بر جای نمانند چه معیشت خلایق بیکدیگر باز بسته و انتظام احوال مردم جز بعدل ممکن نیست **شعر** عدل نوری است که عقل منور گردد ورد نسیمش همه آفاق معطر گردد عدل پیش آر و مراد دل درویش برآر تا ترا هرچه مراد است میسر گردد

لؤلؤ عزه بدانکه بقاء عالم بعدل منوط و متعلق است که بالعدل قامت السموات والارضون و عدل را دو نوع است یکی صوری و آن انسکه قوت عامله بدان تمام شود چه نفس را دو قوت است عالمه و عامله اما عالمه بعقل و خرد کامل گردد و عامله بعدل و راستی و این عدل امر نسبی و صفتی است اضافی که در نهاد همه کس باید باشد از پادشاه تا رعیت و از عام تا خاص دوم معنوی و آن انسکه سالک در مقام طلب مستقیم شود و صاحب تأویلات گفته است که اول درجات عدل انسکه سالک در مقام صفات حق محو شود چه قائم بنفس و صفات آن بود عدل مطلقا در بنیت ق در باب عدل صوری که عبارت است از وضع شیٔ در موضع آن و نزد عرفاء اشاره است بآنکه هر قوتی را از قوای نفسانی و روحانی کار وی فرمایند و جان علیوی را کار نفس خوطبع نسازند کما قیل حکیم عقل نهاد کار کار دل است روا مدار که در کار گل شود مردود ق پیر روم فرموده **مثنوی** عدل چه بود وضع اندر موضعش ظلم چه بود وضع در ناموضعش این همی دان تو که هر کو عاقل است فارغ است از واقف امن دل است عدل باشد پاسبان گامها نی بشب چوبک زنان بر بامها عدل چه بود آب ده اشجار را ظلم چه بود آب دادن خار را عدل وضع نعمتی در موضعش نه بهر بیخی که باشد آبکش حق تعالی عادل است و عادلان کی کنند استمگری بر بیدلان خوی شاهان در رعیت جا کند چرخ اخضر خاک را خضرا کند شه چو حوضی دان حشم چون لولها اب از لوله روان در کولها چونکه آب جمله از حوضی است پاک هر یکی آبی دهد خوش ذوق ناک ور در آن حوض آب شور است و پلید هر یکی لوله همان آرد پدید

لؤلؤ عزه آورده اند که چون عمر بن عبد العزیز بر تخت خلافت بر نشست شبانان در کوهها گفتند که این مرد صالح عادل کیست که بخلافت نشسته از ایشان پرسیدند که این را از چه راه دانستید گفتند که گرگان و شیران از گوسفندان ما دور شدند و آسیبی بآنها نمی‌رسانند از آن ساعت که این مرد بخلافت نشسته

لؤلؤ عزه و نیز آورده اند که یکی از عمال عمر بن عبد العزیز بوی نوشت که شهر ما ویران است اگر خلیفه چیزی تعیین کند از او مرمت کنیم در جواب نوشت که مضمون کتابت ترا دانستم در گرد شهر خویش از عدل حصاری بر بند و راهها را از خاشاک ظلم پاک کن که مرمت شهر تو اینست **شعر** اگر خواهی که ملک آباد گردد عدالت پیشه کن چون نیک مردان زبیداد و ستم کوتاه کن دست که گردد عالمی از ظلم ویران

لؤلؤ عزه بسیار میشود که ببرکت عدل و فریادرسی دادخواهان حضرت رحیم و رحمن سلاطین و بزرگان را بیامرزد با وجود گناهان و مرتکب شدن بذنب و عصیان چه دعا مظلومان چنانکه بر ظالمان مستجاب است در حق عادلان نیز باجابت مقرون است

لؤلؤ عزه آورده اند که یکی از سلاطین سابق غلامی داشت روزی گاوی از پیره زنی غصب کرد آن مظلومه میگریست روزی ملک از شکار میآمد پیره زن از پیش سلطان در حالی که جوشن اندر بر و سپر توکل در دست تیغ یقین کشیده و زبان جرأت دراز کرده دست بچادر کی از چادر بیرون کرده و عنان مرکب ملک را بگرفت و داد کرد آن غلام ظالم خواست که او را دور کند ملک او را منع کرد پیره زن گفت در این عالم جواب من بده و الا در آن عالم ملک عادل بود فی الحال پای از رکاب کرد آمد بر آن خاک تیره نشست و گفت ای ضعیفه چه شده است ترا پیره زن گفت غلامت گاو مرا از روی ظلم غصب کرده بگو تا باز دهد و الا آسمان را بر زمین میزنم ملک بفرمود تا گاو او را باز دادند و آن ضعیفه را نوازش کرد چون مدتی گذشت ملک درگذشت پیره زن بیامد و گفت چون مرکبت تخته تابوت است اسبان دهوار چه میکردی چون همخوابه ات حشرات بود کنیزان دلارام کجا می برد و چون منزلت قبر بود پس قصر و کوشک چه میکردی و چون ملک را دفن کردند دست برداشت و آمرزش او را از خدای تعالی درخواست شبانه یکی ملک را در خواب دید پرسید که احوالت بچه کشید گفت که هر چه بود سلبه داشتم از آن مردم بود باز دادند و من برهنه بماندم اگر ظلم گوشه از پیره زن نبودی هلاک شدمی **شعر** از ظلم بپرهیز و بعدل آور روی کز عدل شود کار دو عالم نیکوی از آتش دوزخش امان خواهد بود آنکس که بود عدل و سخا پیشه او

لؤلؤ عزه بدانکه حکماء گفته اند که در فضیلت عدل همین نکته بس که عادل محبوب همه مردمان است اگرچه از عدل او فائده بدیشان نرسیده باشد و ظالم مبغوض جمیع جهانیان است اگرچه از ظلم او ضرری بدیشان لاحق نشده باشد و مصداق این حال و قیاس این مقال قصه

انوشیروان است و حجاج که نوشیروان کافری بوده است آتش پرست و حجاج بر فراش اسلام زاده است هرگاه که نوشیروان را نام برند
بسبب عدل او همه بر او آفرین گویند و چون ذکر حجاج رود بواسطه ظلم او همه بر او نفرین فرستند شعر داد کوش شرط جهان
داری است دولت باقی ز کم آزاری است مملکت از عدل شود پایدار کار تو از عدل تو گیرد قرار هر که در این خانه شبی
داد کرد خانه فردای خود آباد کرد لامعه ۱۱ عبدالله طاهر روزی پسر خود را گفت آبادی دولت در این خاندان تا کی باقی
بماند جواب داد که مادام که بساط عدل و فراش انصاف در این ایوان گسترده باشد شعر تا پای پادشاه بود در بساط عدل
بر فرق او نهاده بود تاج سروری چون دست از آستین تعدی برون کند باشد نصیب گردن او طوق مدبری لامعه ۱۲
در اخبار وارد است که پادشاه سایه لطف خدا است در روی زمین اگر عادل باشد که پناه میگیرد بوی هر مظلومی و مقرر است که
هر کرا آفتاب رنجی رساند جهت استراحت پناه بسایه برد تا رنج او براحت مبدل گردد هم چنین مظلوم نیز که از تاب ستم و حرارت
شرارت ظلم بتنگ آید به پناه سایه اله که عبارت از پادشاه عادل است التجا نماید تا از کلفت بیداد ظالمان ببرکت آن ظل
ظلیل امن و امان و آسایش و آرامش یابد مثنوی شاه عادل سایه لطف خداست هر که دارد عدل لطف مطلق است
خلق را در سایه خود جا دهد وز شرف بر فرق گردون پای نه لامعه ۱۳ واز جمله فضیلت عدل آنست که خاک در اجزای بدن
سلاطین عادل تصرف نمیکند آورده اند که یکی از علماء در مجلس مامون خلیفه روایت کرد که اشخاص پادشاهان عادل اجزاء
نهاده زیر زمین متفرق نمیشود و اعضاء ایشان از یکدیگر نمی ریزد مامون گفت که مراد رسول این حدیث نبوی شاید دیدی
بلی اما اعتقاد دارم که نوشیروان را بر ملتیم که فی الواقع مظهر عدل بوده و بزبان معجز نشان حضرت رسالت که گذشته است
که مولود شدم در زمان ملک عادل پس عزیمت مداین کرد و چون بانجا رسید فرمود تا دخمه نوشیروان را بگشادند و
بانجا در آمد بدن وی را دید تازه چنانچه شخصی در خواب باشد و سه انگشتر در دست داشت که بر نگین هر یکی پندی
نوشته اول آنکه با دوست و دشمن مدارا کن دوم آنکه در کارها با مشاورت خردمندان شروع نما سیوم رغبت
در غضب فرو مگذار و در روایت دیگر آمده که لوحی در زیر سر وی بود و بر آن لوح نوشته بود که هر که خواهد که خدای
ملک او را ابتر کند گو علمای زمان خود را ابتر گرداند و هر که خواهد که ملک او آباد شود گو صفت عدل خود را آباد سازد
پس مامون گفت تا بندها بو شستند و انبار را معطر کرده سرش را پوشیدند در آن وقت یکی از ندماء فرمود که عدل را
خاصیتی است که بعد از وفات ضرر خاک از کافر عادل باز دارد اگر عادل بعبادت اسلام مشتغل باشد چه عجب که در
عقبی ضرر آتش از او نیز باز دارد شعر عدل در دنیا نکونامت کند در عقبا منصوب فرجامت کند ایمن عالم معظم
سازدت خوف در انعام روی بنوازدت لامعه ۱۴ بدانکه از جمله ارکان عدل اصغاء کلام دادخواه است یعنی گوش
بر کلام مظلومان کردن و روی عاطفت بسخنان متظلم ایشان آوردن و از آنکه بسیار گویند بتنگ نباید آمد زیرا که پادشاه
حکم طبیب دارد و ظلم شدگان بمثابه بیمار است و مریض میخواهد که تمام احوال خود را نزد طبیب باز گوید پس اگر طبیب تمام
سخن بیمار گوش نکند بوضعیت مرض وی مطلع نشود و بی اطلاع بر مرض و تشخیص آن علاج چگونه توان کرد شعر
تو طبیبی و منت بیمارم حال دل از تو چه پنهان دارم روزی یکی با بزرگی حال خود باز گفت گوش کرد دیگر بار گفت التفات ننمود
ستم زاده عرضکرد گفت چند بار بسر میدهی گفت سر بو تو درد کجا برم آن عزیز را خوش آمد و حاجتش را روا کرد بیت
سر براورده بدولت پای فرهی کن بلطف دست رس دادت خدا افتادگان را دست گیر لامعه ۱۵ یکی از سلاطین بزرگ
را پرسیدند که میگویند هر چیزی را زکوتی است زکوة سلطنت چیست جواب داد که زکوة پادشاهی و جهانداری آنست که اگر مظلومی
داد خواهی نماید و متظلمی حاجت خود را عرض کند او را اصغاء نمایند و با او مدارا و مواسا سخن گویند و جواب درشت باو نگویند
و از سخن گفتن با ضعفاء و فقراء عار ندارند که مکالمه با خردان از خصال بزرگان است چه حضرت سلیمان در موکب سلطنت با
شرف نبوت سخن مور ضعیف استماع نمود بیت نظر کردن بدرویشان بزرگی را بیفزاید سلیمان با چنان حشمت نظرها
بود با مورش لامعه ۱۶ آورده اند که پادشاهی بود در دار الملک چین بزیور عدل آراسته و بخصال حمیده بصفت آراسته
شعر ستم را زیان عدل را سود از او خدا راضی و خلق خوشنود از او ناگاه آفتی بحس سامعه او راه یافت و گرانی در
گوش او پدید آمد ارکان دولت را جمع کرد و چنان زار بگریست که جمله حضار بگریه در آمدند و از برای تسلیه و تدبیرها انگیختند ملک
فرمود که شما گمان برید که من بر فوت حس سمع میگریم نه چنین است چه میدانم که عاقبت کار فتور و قصور بقوی و حواس
راه خواهد یافت پس بر بطلان چیزی از آن مرد خردمند چگونه اندوهگین شود گریه من برای آنست که ناگاه مظلوم دادخواه
بر در بارگاه فریاد کند و صدای استغاثه او بگوش من نرسد و او محروم باز گردد و من عندالله مواخذ باشم اما در این باب فکری
کرده ام بفرمایید تا در این دیار ندا کنند که کسی بغیر از دادخواه جامه سرخ نپوشد تا بر آن علامت بر حال مظلومان اطلاع یابم
و داد ایشان از روی راستی بدهم بیت داد مظلومان بده مقصود محرومان برار دین و دنیا را بدین داد و دهش معمور دار
لامعه ۱۷ حکما گفته اند که همچنانکه جهان بعدل آبادان گردد بجور و ستم ویران شود عدل از ناحیه خویش [illegible]

ظل اللهی پادشاه عادل

حکایت شاه چین و معدلت او

دهد و خود را بجای خویش هزار فرسنگ دور بیند شعر بعدل کوش که صبح از زمان طلوع کند فروغ آن برود تا هزار فرسنگی ظلام
ظلم چه ظاهر شود براید بر جهان زیرکی و تلخ عیشی و تنکی لؤلؤ ۱۸ حکایت شده است از ابن سماک که وقتی بر یکی از خلفاء اسلام
داخل شد دید حالی که در دست ان پادشاه کوزه آبی بود پس ابن سماک گفت که مرا موعظه و پندی ده گفت ای پادشاه هرگاه تشنه باشی و همین
شربت آب را بتو ندهند مگر بانکه تمام اموال و خزائن خود را در عوض ان بدهی آیا چنین معامله خواهی کرد پادشاه گفت آری چنین کنم گفت پس
چگونه فرحناک و خوشحال باشی بملک و پادشاهی که قیمت تمام ان بجرعه آب بیشتر نبود پادشاه پرسید که راه چیست گفت راه نجات عدالت
است و مهیا نمودن انچیزیست که چاره از ان نباشد لؤلؤ ۱۹ در بوده است که خدای تعالی میفرماید که منم خدائی بغیر از من
نیست دلهای پادشاهان و زمام ایشان بدست من است پس هر قومی که اطاعت و فرمان برداری کنند مرا قرار میدهم پادشاهان را بر ایشان
نعمت و رحمت و هر قومی که عصیان و نافرمانی نمایند میگردانم پادشاهان را بر ایشان غضب و نقمت و وحی فرموده است خدای تعالی
بسوی حضرت عیسی بن مریم که بگو بقوم بنی اسرائیل که منم پادشاه همه پادشاهان و قلوب پادشاهان بدست من است پس ترک
من عبادت نمایند مرا قرار میدهم پادشاهان را بر ایشان رحمت و اگر نافرمانی کنند ایشان را بر ایشان نقمت میگردانم پس دعاء بد در حق
پادشاهان نکنید بلکه توبه و بازگشت نمائید بسوی من تا انکه قلوب پادشاهان را بر شما مهربان کنم لؤلؤ ۲۰ بدانکه حکمت در
وجود سلاطین ظهور نصفت و عدالت است نه ظهور عظمت و جلالت است نوشیروان تا انکه از دین بیگانه بود در عدل و راستی یگانه بود
لاجرم سرور کائنات تفاخر کنان فرمود وُلِدتُ فی زمان السلطان العادل شعر پیمبر که در عهد نوشیروان بزرگ گشت چشم و چراغ
جهان همی گفت از ظلم از ان شاده ام که در عهد نوشیروان زاده ام لؤلؤ ۲۱ در تواریخ جهان است که سلطنت و پادشاهی
عالم پنج هزار سال بگبران و مغان تعلق داشت و این دولت در خاندان ایشان بود زیرا که با رعایا عدل میکردند و ظلم و ستم روا نمیداشتند
و در خبر است که خدای تعالی بداود وحی کرد که بقوم خویش بگوی که پادشاهان عجم را بد نگویند و دشنام ندهند که ایشان جهان را آبادان
بعدل کرده اند تا بندگان در روی زمین زندگانی میکنند شعر عدل و انصاف دان نه کفر و دین انچه در ملک و دین بکار است عدل
دین نظام عالم را بهتر از ظلم شاه دین داراست لؤلؤ ۲۲ در بوستان شیخ سعدی است شعر تبر کرچه بد و بکرد دور مجاد

دل بد بنیاد در نهر بند هوشیار	ایکه دستت میرسد کاری بکن	پیش از ان کز تو نیاید هیچ کار	پیش از ان کز دست تو بیرون برد
کردش کردون زمام اختیار	گنج خواهی در طلب رنجی ببر	خرمنی می بایدت تخمی بکار	چون خداوندت بزرگی داد و حکم
خورده از خوردان مسکین در گذار	چون زبردستیت بخشد آسمان	زیر دستان را همیشه نیک دار	کام درویشان و مسکینان بده
تا همه کارت برارد کردگار	با غریبان لطف بی اندازه کن	تا رود نامت بنیکی در دیار	از درون خستگان اندیشه کن
وز دعای مردم پرهیزگار	منجنیق آه مظلومان بصبح	سخت گیرد ظالمان را در حصار	با بدان بد باش و با نیکان نکو
جای گل گل باش و جای خار خار			

لؤلؤ ۲۳ ابن مقفع گوید کتب خانه حکماء هند را بر صد شتر میکشیدند ملک ایشان استدعاء
اختصار کرد بده شتر باز آوردند و مکرر استدعاء بر چهار کلمه قرار گرفت کلمه نخستین در دلالت پادشاهان بعدالت است شعر
چه کرد شاه عالم عدل پیشه شود آباد ترک که همیشه چه نالد مبتلی از سینه ریشی بود بکسر زیش ظلم کیشی خلاصی را
نده هیچ در هیچ ز شاهان عدل میباید که هیچ کلمه دوم در وصیت رعیت به نیکو کاری و فرمان برداری تخم ظلم شاه نافرمانی
مردم بود جو چه کاری حاصل ان کشته کی گندم بود کلمه سوم در محافظت صحت ابدان که تا گرسنه نشوند دست بطعام نبرند و چون
بجوز نل پیش از انکه سیر شوند دست از طعام بدارند در بیان ان به که از اسباب مرض پرهیز وزنت طبیبان دغل بگریز تا
کشته نهی مغلوله بخوان نلنشینی زان پیش که بر کنی بر خیز کلمه چهارم در نصیحت زنان که چشم از روی بیگانگان دور دارند و روی
از چشم نامحرمان مستور شعر زن ان بود که هر کسی نباشد محرم او اگر چه مردم چشم است روی ننماید بروی هر که نه جفت
وی است اگر چه محسن بود چه ماه فلک طاق چشم نگشاید لؤلؤ ۲۴ نقل است که حضرت امیر المؤمنین ع در وقت خلافت در
مدینه دیوار گل میکرد یهودی پیش انجناب تظلم کرد که حاکم بصره نصف هزار دینار متاعی را از من خریده است و در اداء ثمن ان تعلل میکند
فرمود که کاغذ پاره داری یهودی گفت نه پس سفالی برداشت و در انجا نوشت که شکایت کنندگان از تو بسیار و شکر کذارندگان تو
نا باب یا از موجبات شکایت بپرهیز و یا از مسند حکومت برخیز و در اخر نوشت کتبه علی بن ابی طالب و نشان مهری زد و بر طغرائی رقم کرد
اما چندان صولت عدالت و هیبت سیاست انحضرت در خاطرها نشسته بود که چون یهودی ان سفال را بحاکم بصره داد حاکم سوار بود
پیاده گردید و از اسب فرود آمد و زمین ادب بوسید و وجه ان یهودی را بتمام ادا نمود و وی سواره ایستاده بود شعر
چه بود شاه را عز سیاست کشاد از دست کستاخانه لیلی چه دیو شیر را دندان و ناخن خود داد و بهان لنک سیلی
معقولات من اللئالی و منقولات من الغزالی در کیمیاء سعادت گوید که بدانکه ولایت داشتن
کاری بزرگ است و خلافت حق تعالی بود در زمین چون بر طریق عدل رود و چون از عدل و شفقت خالی بود خلافت ابلیس باشد که
هیچ فساد را اثر عظیم تر از ظلم والی نیست و اصل ولایت داشتن علم و عمل است و علم ولایت دراز و طولانی است اما عنوان ان علمها
انستکه والی باید بداند که او را باین عالم برای چه اورده اند و قرارگاه او کجا است و دنیا منزلگاه وی است نه قرارگاه وی و او بصورت

مسافر نیست که رحم مادر بدایت منزل اوست و لحد نهایت منزل او و وطن وراى آنست و هر سالى و ماهى و روزى که از عمر وى ميگذرد چون مرحله ایست که بآن نزدیکتر میشود بقرارگاه خویش و هر کرا بر پل و قنطره گذر بود و بعمارت قنطره روزگار ببرد و منزلگاه فراموش کند بی عقل باشد بلکه عاقل آن بود که در منزل دنیا جز بطلب زاد راه آخرت مشغول نشود و از دنیا بقدر حاجت و ضرورت کفایت کند و هر چه بیش از آن بود زهر قاتل است و در وقت مرگ خواهد که همه خزائن او پر خاک بودى و در آن هیچ زر و سیم نبودى پس هر چند که بیش جمع کند نصیب او از آن قدر کفایت بود و باقى همه تخم حسرت و ندامت بود و بوقت مرگ جان کندن بروى دشوارتر بود و این آن وقت بود که حلال باشد پس اگر حرام بود خود عذاب آخرت از این حسرت درگذرد و ممکن نیست از این شهوات دنیا صبر کردن الا برنج لیکن چون ایمان درست بود بآنکه بسبب این لذت که روزى چند بود و منغص و مکدر باشد لذت آخرت که آن پادشاهى بى نهایت است و هیچ کدورت را بآن راه نیست فوت خواهد شد صبر کردن روزى چند آسان بود همچنان باشد که کسى معشوقى دارد و با او گویند که اگر امشب نزدیک او روى دیگر هرگز او را نبینى و اگر امشب صبر کنى هزار شب بتو تسلیم کنند بى رقیب و بى منغص اورا اگر چه عشق به افراط بود صبر یک شب بروى آسان بود برامید هزار شب و مدت دنیا هزار یک مدت آخرت نیست بلکه خود بآن نسبت ندارد که آن بى نهایت است و درازى ابد خود در وهم آدمى نگنجد چه اگر تقدیر کنند که هفت آسمان و زمین پر گاورس کنند که هر هزار سال مرغى یک دانه از آن گاورس برگیرد آن گاورس جمله ناچیز شود و از ابد هیچ کم نشده باشد پس عمر آدمى اگر مثل صد سال بود و غالب روى زمین از مشرق تا مغرب ورا مسلم بود صافى و بى منازع آنرا چه قدر باشد در جنب آخرت بى نهایت پس چون هر کسى را خود از دنیا اندکى مسلم بود آن نیز منغص و مکدر بود و در هر چه بود بسیار خسیسان باشند که در این معنى از وى بیش و پیش باشند چه واجب کند پادشاهى بقا و ابد را باین کار منغص و حقیر فروختن پس این معنى والى و غیر والى باید که همیشه با خود تقریر کنند و بر دل خود تازه میدارند تا بروى آسان شود روزى چند صبر کردن از شهوات دنیا و شفقت کردن بر رعیت و نیکو داشتن بندگان حق تعالى و خلافت حق تعالى بجاى آوردن چون این دانست بولایت داشتن مشغول شود بر آن وجه که فرموده اند بر آن وجه که صلاح دنیاى او باشد که هیچ عبادت و قربت نزد حق تعالى بزرگتر از ولایت داشتن با عدل نیست و رسول صلعم میفرماید یک روز عدل از سلطان عادل فاضلتر از عبادت شصت ساله بر دوام است و از آن هفت کس که روز قیامت در ظل حق تعالى بوده باشند اول سلطان عادل است و حضرت رسول فرموده سلطان عادل را هر روزى عمل شصت صدیق مجتهد در عبادت رفع کنند و بآسمان برند و گفت دوست ترین و نزدیکترین بحق تعالى امام عادل است و دشمن ترین و معذب ترین امام جابر و فرموده صلعم بآن خداى که جان محمد در قبضه اوست که هر روزى والى عادل را چندان عمل رفع کنند که عمل جمله رعیت او باشد و هر نمازى از وى با هفتاد هزار نماز برابر باید پس چون چنین باشد چه غنیمت بیش از آن بود که حق تعالى کسى را منصب ولایت بدهد تا یکساعت او بعمر دیگرى برابر باید و چون کسى حق این نعمت را نشناسد و بظلم و هواى خود مشغول شود معلوم باشد که مستحق مقت و دشمنى باشد و این عدل بآن راست آید که ده قاعده را نگاه دارد اوّل آنکه در واقعه که پیش آید تقدیر کند که او رعیت و سلطان دیگریست هر چه را که خود نپسندد هیچ مسلمانرا نپسندد و اگر پسندد غش و خیانت کرده باشد در ولایت روزى در حضرت رسول صلعم در سایه نشسته بود و اصحاب در آفتاب پس جبرئیل بیامد و گفت تو در سایه و اصحاب در آفتاب و باین مقدار با وى عتاب کرد و حضرت رسول صلعم فرمود که هر که خواهد از دوزخ خلاص یابد و در بهشت رود باید که چون مرگ او را دریابد بر کلمه لا اله الا الله دریابد و بر آنکه هر چه خود را نپسندد هیچ یک از مسلمانان را نپسندد و گفت هر که بامداد برخیزد و او را جز حق تعالى همتى باشد او نه مرد حق تعالى است و اگر از کار مسلمانان و بیم ایشان فارغ باشد نه از جمله ایشان بود دوم آنکه انتظار ارباب حاجات را بر درگاه خود حقیر نشناسد و از خطر آن حذر کند و تا آنکه مسلمانى را حاجت باشد بهیچ عبادت نافله مشغول نشود که گذاردن حاجات مسلمانان از همه نوافل فاضلتر است و روزى عمر بن عبد العزیز بکار خلق میگذارد تا وقت نماز پیشین مانده شد و در خانه رفت که یکساعت بیاساید پسر وى گفت بچه ایمنى از آنکه این ساعت مرگ در رسد و کسى بر درگاه تو منتظر حاجتى باشد و تو مقصر باشى در حق او گفت راست میگوئى برخاست و در حال بیرون رفت و مشغول کار خلق گردید سیم آنکه خویشتن را عادت نکند که بشهوات مشغول شود بدانکه جامه نیکو پوشد و طعام خوش خورد بلکه در همه چیزها باید قناعت کند که بى قناعت عدل ممکن نگردد چهارم آنکه بناى همه کارها تا تواند بر رفق نهد نه بر عنف حضرت رسول صلعم فرموده هر والى که با رعیت رفق کند با او در قیامت رفق کنند و دعا کرد و گفت بار خدایا هر والى که با رعیت خود رفق کند تو با او رفق کن و اگر عنف کند تو با او عنف کن و گفت چیز نیست نیک ولایت و فرمان دادن کسى را که بحق آن قیام کند و بد چیز نیست ولایت کسى را که در حق آن تقصیر کند و هشام بن عبد الملک که از خلفاء بود از ابو حازم که از جمله علماء بزرگ بود پرسید که حیلت تدبیر نجات در این کار گفت آنکه هر درمى که بستانى از جائى ستانى که حلال بود و بجائى نهى که بحق بود گفت این که تواند کرد گفت آنکه طاقت عذاب دوزخ ندارد و بهشت را دوست دارد پنجم آنکه جهد کند تا همه رعیت از وى خوشنود باشند با موافقت شرع و حضرت رسول صلعم گفت بهترین ائمه آنانند که شما را دوست دارند و شما ایشان را دوست دارید و بدترین آنانند که شما را دشمن دارند و شما ایشان را دشمن دارید و ایشان شما را لعنت کنند و شما ایشان را لعنت کنید و باید که والى

غره نشود تا انکه هر که بوی رسد او را ثنا کوید و پندارد که همه ازوی خوشنود اند که ان همه از بیم کویند بلکه باید که معتمدان برکمارد
تا تجسس کنند و احوال او از خلق پرسند که عیب خود از زبان مردم توان دانست **ششم** انکه رضای هیچ کس طلب نکند بخلاف
شرع که از هر که بمخالفت شرع ناخوشنود خواهد شد او را ناخوشنودی او زیان ندارد ولابد هر که انصاف ازوی بستانند
ناخوشنود باشد پس هر دو خصم را خوشنود نتوان کرد و سخت جاهل کسی بود که برای رضای خلق از حق تعالی بکذرد و معاویه
نامه نوشت بعایشه که مرا پندی ده مختصر عایشه جواب نوشت که از رسول شنیدم که هر که خوشنودی خلق جوید بنا خوشنودی
حق تعالی خدای عزوجل ازوی راضی نباشد و خلق را ازوی ناخوشنود کند **هفتم** انکه بداند که خطر ولایت داشتن صعب است
و کار خلق خدای تقلد کردن عظیم است و هر که توفیق یابد که بحق ان قیام کند سعادتی یابد که ورای ان هیچ سعادتی نبود و اکر تقصیر کند
بشقاوتی افتد که بعد از کفر هیچ شقاوت چنان نبود و ابن عباس میکوید یکروز رسول را دیدم که بیامد و حلقه در خانه بکرفت و در
خانه قومی بودند از قریش کفت ائمه و سلاطین از قریش باشند تا سه کار بجای اورند چون از ایشان رحمت خواهند رحمت کنند و حکم
خواهند عدل کنند و انچه بکویند بکنند و هر که چنین نکند لعنت خدای و فرشتکان و جمله خلق بروی باد و حق تعالی ازوی نه فریضه
پذیرد و نه سنت پس نکاه کن که چکونه عظیم کاری باشد که بسبب ان عبادت قبول نکنند و رسول کفت که هر که میان دو کس حکم کند و ظلم
کند لعنت خدای بر ظالمان باد کفت سه کس اند که حق تعالی در قیامت نظر با ایشان نکند سلطان دروغ زن و پیر زانی و درویش متکبر
و لاف و صحابه را کفت زود بود که جانب مشرق و مغرب شما را فتح شود و شما را کردد و همه عاملان ان نواحی در اتش باشند الا انکه
از حق تعالی بترسد و راه تقوی کیرد و امانت بکذارد و کفت هیچ بنده نیست که حق تعالی رعیتی بوی سپارد و او با ایشان غش کند و
شفقت و نصیحت بجای نیاورد که نه حق تعالی بهشت بروی حرام کند و کفت که هر که او را بر مسلمانان ولایتی دادند و ایشان را چنان نکاه
ندارد که اهل بیت خود را جای او در دوزخ بود و کفت دو کس از امت من محروم باشند از شفاعت من سلطان ظالم و مبتدع که غلو کند
در دین تا از حد بیرون کذرد و کفت عذاب صعب تر در روز قیامت سلطان ظالم راست و کفت پنج کس اند که حق تعالی با ایشان بخشم است
اکر خواهد در دنیا خشم خود بر ایشان براند و اکر نه قرارکاه ایشان اتش بود یکی امیر قومی که حق خود از ایشان بستاند و داد ایشان ندهد و
ظلم از ایشان باز ندارد و دیکر پیش قومی که ایشان او را طاعت دارند و میان قوی و ضعیف سویت نکاه ندارد و سخن بمیل کوید و دیکر
مردیکه مزدوری فراکیرد و کار او تمام بکند و مزد او تمام ندهد و دیکر مردیکه زن و فرزند خود را بطاعت حق تعالی نفرماید و کارهای
دین ایشان را با ایشان نیاموزد و باک ندارد که ایشان را از کجا طعام دهد و دیکر مردیکه در کابین زن خود ظلم کند و پیغمبر صلعم فرمود
که هیچ مرد برا برده کس ولایت ندهند که نه او را در روز قیامت میاورند دست بغل بر کشیده اکر نیکو کار باشد رها کنند و اکر نه غل
دیکر در افزایند و فرمود که در روز قیامت والیان را بیاورند و کویند شما شبانان کوسفندان من بودید چرا کسی را حد زدید بیش و عقوبت
کردید بیش از انکه من فرمودم کویند بار خدایا از خشم انکه با تو خلاف کردند کوید چرا باید خشم شما از خشم من بیش بود و دیکری را کویند
که چرا حد و عقوبت کمتر از ان کردید که من فرمودم کوید بار خدایا بروی رحم کردم کوید چرا باید تو از من رحیم تر باشی و بعد از ان بکیرند
ان را که بیفزود و انرا که بکاست و کوشهای دوزخ را با ایشان پر کنند **و حذیفه** کفت که من بر هیچ والی ثنا نکویم اکر نیک باشد و اکر بد
کفتند چرا کفت از انکه از رسول شنیدم که فرمود روز قیامت همه والیان را بیاورند عادل و ظالم و بر صراط بدارند و حق تعالی به
صراط وحی کند تا ایشان را بیفشاند بیک افشاندن که هر که در حکم جور کرده باشد یا در قضا رشوت کرفته باشد یا کوش بیک
خصم کرده باشد همه بیفتند و بهفتاد سال بدوزخ میروند تا انکاه که بقرارکاه رسند **و در** خبر است که داود چنانکه ناشناسی
که او است بیرون امدی هر کرا دیدی از سیرت داود پرسیدی روزی جبرئیل بصورت مردی پیش وی امد ازوی پرسید کفت داود نیک
مردی است اکر نه طعام از بیت المال میخورد و از کسب خود میخورد داود بمحراب شد و بکریست و کفت بار خدایا مرا پیشه بیاموز که
دسترنج خود خورم حق تعالی او را زره کری بیاموخت **هشتم** انکه همیشه تشنه باشد بدیدار علمای دیندار و حریص باشد بر شنیدن
نصیحت ایشان و حذر کند از صحبت علماء حریص بر دنیا که او را عشوه دهند و بروی ثنا کویند و خوشنودی او طلب کنند تا ازان مردار
حرام که در دست او است چیزی بمکر و حیله بدست اورند و عالم دیندار ان بود که بوی طمع نکند و انصاف او بدهد چنانکه شقیق
بلخی نزدیک هرون رفت و هرون کفت شقیق توئی زاهد توئی کفت شقیقم اما زاهد نه کفت مرا پندی ده فرمود حق تعالی ترا به
جای صدیق نشانده است و از تو صدق خواهد چنانکه ازوی کفت بیافزای در پند کفت حق تعالی را سرائی است که انرا دوزخ کویند
و ترا دربان ان ساخته و سه چیز بتو داده است مال بیت المال و شمشیر و تازیانه و کفته که خلق را باین سه چیز از دوزخ باز دار و هر
حاجتمند که نزد تو اید این مال ازوی باز مکیر و هر که فرمان خدای تعالی را خلاف کند او را باین تازیانه ادب کن و هر که کسی بنا حق
بکشد او را باین شمشیر بکش باذن ولی وی و اکر این نکنی پیشرو دوزخیان تو باشی و دیکران بیایند کفت زیادت کن
و پند ده کفت چشمه توئی و دیکر عمال تو در عالم جویها اند اکر چشمه روشن بود تیرکی جویها زیان ندارد و اکر چشمه تاریک بود
بروشنی جویها امید نبود **و هرون الرشید** با عباس که از جمله خواص او بود بنزدیک فضیل عیاض میرفت چون بدر خانه او رسید
قران میخواند و باین ایه رسیده بود ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین امنوا و عملوا الصالحات الایه هرون کفت

اگر بنده طلب میکنیم این به مقدار کفایت است و معنی این آنست که پیدا میشوند کسانیکه کردارهای بد کرده اند ما ایشان را برابر داریم
با کسانیکه ایمان آورده اند و کردارهای نیکو کرده اند بد حکمی بود که ایشان کرده پس گفت در بزن عباس در بزد و گفت امیرالمؤمنین را در باز
کن گفت امیرالمؤمنین نزدیک من چکند گفت امیرالمؤمنین را طاعت دار پس در بکشاد و شب بود چراغ بکشت هر دو در تاریکی دست کردار
بر میاوردند تا دستش بوی باز آمد فضیل گفت آه از این دست این نرمی اگر از عذاب حق تعالی نجات یابد آنگاه گفت یا امیرالمؤمنین جواب
حق تعالی را ساخته باش روز قیامت که ترا با هر مسلمانی یک یک بنشانند و انصاف هر یک از تو طلب کنند هرون بگریست عباس
گفت یا فضیل خاموش که امیرالمؤمنین را بکشتی گفت یا هامان تو و قوم تو او را هلاک کردند و مرا میگوئی بکشتی او را هرون گفت که ترا
هامان از آن میگوید که مرا بفرعون بنهاد پس هزار دینار در پیش وی بنهاد و گفت این حلال است از مهر مادرم میباشد گفت ترا می
گویم از آنچه داری دست بدار و بخداوندان باز ده تو بمن میدهی این بگفت و از پیش وی برخاست و بیرون آمد عمر بن عبدالعزیز محمد بن کعب را
بگفت که صفت عدل مرا بگوی گفت هر که از مسلمانان از تو کهتر است او را پدر باش و هر که از تو مهتر است او را پسر باش و هر که
چون تو است او را برادر باش و عقوبت هر کسی در خور گناه وی کن و زنهار تا بخشم یک تازیانه نزنی که آنگاه دوزخ جای تو
بود و یکی از زهاد نزدیک خلیفه بود کار رسید خلیفه گفت مرا پندی ده گفت من بسفر چین رفته بودم ملک آنجا را گوش کر شده
بود پس عظیم میگریست و میگفت نه از آن میگریم که شنوائی بخلل شده لیکن از آن گریم که مظلومی بر در من فریاد کند و من نشنوم
اما چشم من بر جاست منادی کنید که تا هر که خواهد تظلم کند جامه سرخ در پوشد پس هر روز بر پیلی نشستی و بیرون آمدی و هر که را
که جامه سرخ داشتی او را بخواندی و داد او بدادی یا امیرالمؤمنین این کافر بود و شفقت او بر بندگان حق تعالی چنین می بود تو مؤمنی
و از اهل بیت رسولی نگاه تا شفقت تو چگونه است ابو قلابه نزدیک عمر بن عبدالعزیز شد و گفت مرا پندی ده گفت از روزگار آدم تا امروز
مگر تو گفت بیفزای گفت پیش از خلیفه که بمیرد تو خواهی بود گفت بیفزای گفت اگر خدای با تو بود از چه ترسی و اگر با تو نبود بچه پناه بری
گفت بسنده است این که گفتی و سلیمان عبدالملک خلیفه بود روزی اندیشه کرد که در دنیا چندین تنعم کردم حال من در قیامت چگونه
بود کسی نزد ابو حازم فرستاد که عالم و زاهد روزگار بود گفت از آنچه روزه بدان میگشائی مرا چیزی فرست باده سبوس بریان کرده برای
وی فرستاد گفت من امشب از این خورم سلیمان چون بدید بگریست و بر دل او عظیم کار کرد و سه روز روزه گرفت و هیچ نخورد در شب
سوم بدان روزه گشاد و چنین گویند که در آن شب با اهل خود صحبت کرد پسر وی عبدالعزیز پدید آمد و از وی عمر بن عبدالعزیز که یگانه
جهان بود و عمر بن عبدالعزیز را گفتند که سبب توبه تو چه بود گفت یکروز غلامی را میزدم گفت یاد کن از آن شبی که بامداد آن قیامت
خواهد بود پس آن بر دل من اثر کرد و یکی از بزرگان هرون را دید در عرفات سر و پای برهنه بر سنگ و ریگ گرم ایستاده دست
بر داشته و میگفت بار خدایا تو توئی و من منم کار من این است که هر ساعت بر سر گناهی شوم و کار تو آنکه هر ساعت بر سر مغفرتی روی
بر من رحمت کن آن بزرگ گفت بنگرید که جبار زمین پیش جبار آسمان و زمین چگونه زاری میکند و عمر عبدالعزیز ابو حازم را گفت
مرا پندی ده گفت بروی زمین بخواب و مرگ را پیش نظر دار و هر چه روا داری که مرگ در آن تو را در یابد نگاه دار و هر چه روا نداری آن
دور باش که باشد که خود مرگ نزدیک است پس صاحب ولایت باید که این حکایات را پیش چشم خویش بدارد و این پندها که دیگران را
داده اند گوش گیرد هر عالم را که ببیند پند از وی طلب کند و هر عالم که ایشان را ببیند باید که از این جنس پندها دهد و کلمه حق
از ایشان باز نگیرد و اگر ایشان را غرور دهد کلمه حق باز گیرد همه انکه بدان قناعت نکند که خود دست از ظلم بدارد بلکه غلامان
و چاکران و نائبان خود را مهذب کند و بظلم ایشان رضا ندهد که او را از ظلم ایشان بپرسند و عمر خطاب نامه نوشت با بو موسی اشعری
که عامل او بود اما بعد نیک بخت ترین رعیت داران کسی است که رعایا باو نیک بخت است و بدبخت ترین ایشان کسی است
که رعایا باو بدبخت است و در توریة است که هر ظلم که از عامل سلطان برسد و سلطان بدان خاموش باشد آن ظلم او کرده است
و بدان ماخوذ بود و باید که والی بداند که هیچ کس مغبون تر و بی عقل تر از آن نباشد که دین و آخرت خود بدنیای دیگران بفروشد
و همه عمال و چاکران خدمت برای نصیب دنیای خود کنند و ظلم در نظر والی آراسته کنند تا او را بدوزخ فرستند و ایشان به
غرض خود برسند و کدام دشمن عظیم تر از این بود که در هلاک تو سعی کند برای درمی چند که بدست آورد و در جمله عدل در
رعیت نگاه نتواند داشت کسی که عمال و چاکران خود را بر عدل ندارد و آنکسی که اهل و فرزند و غلامان خویش را بر عدل ندارد و این
نکند مگر کسی که پیشتر در درون تن خویش عدل نگاه دارد و عدل آن بود که ظلم و غضب و شهوت را از عقل باز دارد تا ایشان را
عقل و دین کرده اند عقل و دین را اسیر ایشان کند بیشترین خلق آنانند که عقل را اگر خدمت بر گماشته اند برای غضب و شهوت تا
حیلت استنباط میکنند تا شهوت و غضب مراد خود برسند آنگاه گویند که عقل این است حاشا و کلا که عقل از جواهر فرشتگان
است و از لشکر حق تعالی است و شهوت و غضب از لشکر ابلیس است و کسی که لشکر حق تعالی را در دست لشکر ابلیس اسیر کند او بر دیگران
عدل چون کند پس آفتاب عدل اول در سینه پدید آید آنگاه نور آن با اهل خانه و خواص سرایت کند آنگاه شعاع آن بر رعیت
برسد و هر که بی آفتاب شعاع چشم دارد طلب محال کرده باشد و بداند که عدل از کمال عقل خیزد و کمال عقل آن بود که کارها چنانکه هست
ببیند و حقیقت و باطن آن بداند و بظاهر آن غره نشود مثلا چون از عدل دست بدارد برای دنیا دست بدارد و نگاه کند ...

در تنضید جواهر زینت فزای فروع دین

از دنیا چیست اگر مقصود آنست که طعام خوش خورد باید که بداند که او بهیمه بود در صورت آدمی که شره خوردن کار ستوران است
واگر برای آن کند که جامهٔ دیبا پوشد زنی بود در صورت مردی که رعنائی کار زنان است واگر برای آن کند تا خشم خود بر دشمنان خودش
براند سبعی بود در صورت آدمی که خشم کردن و در مردم افتادن کار سباع است واگر برای آن کند تا مردمان او را خدمت کنند جاهلی
بود در صورت عاقلی چرا اگر عقل دارد بداند که این همه خدمتکاران خدمت شهوت و بطن و فرج خود میکنند که اگر یکروز دو زینه
ایشان نه هرگز گرد او نگردند پس خدمت او که میکنند او را دام شهوت خود ساخته اند و آن سجود که میکنند خود را میکنند و دلیل
بر این آنستکه اگر با دهقانی بشنوند که ولایت بدیگری میدهند همه از وی اعراض کنند و آن دیگری تقرب جویند و هرکجا گمان برند که سیم
آنجا خواهد بود سجود و خدمت آنجا کنند پس بحقیقت این نه خدمت کردن است بلکه خنده بدان است برکسی و عاقل آن بود که از
کارها حقیقت و روح آن بیند نه صورت آن و حقیقت این کارها چنین است که گفته آمد هر که نه چنین داند عاقل نیست و هرکه عاقل
نیست عادل نیست و جای او دوزخ است و از این سبب است که سر همه سعادتها عقل است دهم آنکه تو را از آن تکبر غالب نباشد
که از تکبر خشم غالب شود و او را بانتقام دعوت کند و خشم تباه کنندهٔ عقل است اما چون این غالب شد باید که جهد کند تا در همه
کارها میل بجانب عفو کند و کرم و بردباری پیشه گیرد و بداند که چون این پیشه گرفت مانند انبیاء و اولیاء و صحابه بود و چون خشم
راندن پیشه گیرد مانند ترکان و کردان و مردمان ابله که مانند سباع و ستوران باشند بود و بیشتر خشم و لاف از آن بود
که کسی زبان با ایشان دراز کند و خواهند که در خون او سعی کنند و در این وقت باید که تا یاد آرند از آنکه عیسی ع با یحیی گفت هرکه
تو را چیزی گوید و راست گوید باید شکر کن و اگر دروغ گوید باید شکری عظیم تر کن که در دیوان عمل تو بیفزود بی رنج تو یعنی که عبادت آنکس بدیوان
عمل تو آورند و یکی را در پیش رسول ص میگفتند که او عظیم با قوت مرد نیست گفت چرا گفتند یا رسول الله با هر که کشتی گیرد او را به
افکند و با همه کس برآید رسول ص گفت قوی و مردانه آن بود که با خشم خود برآید و قوی آن نیست که کسی را بیفکند و گفت ع سه چیز است
که هرکه با آن رسید ایمان او تمام شد چون خشم گیرد قصد باطل نکند و چون خشنود شود حق فرو نگذارد و چون قادر شود بیش از حق
نستاند یکی از صحابه گفت بر خلق هیچ اعتماد مکن تا بوقت خشم او را ندیدی و بر دین هیچ کس اعتماد مکن تا بوقت طمع او را نیازمائی و
حضرت علی بن الحسین ع بروزی بمسجد میرفت یکی او را دشنام داد غلامان قصد او کردند فرمود دست از وی بدارید پس با او گفت که
آنچه از ما بر تو پوشیده است بیش از آنست که تو میگوئی هیچ حاجتی داری که اندر دست ما برآید آن مرد خجل شد پس آنحضرت جامه
که داشت بوی داد و او را هزار درهم کرم فرمود آن مرد میرفت و میگفت که گواهی میدهم که این جز فرزند پیغمبر نیست و هم از آنجناب
نقل کرده اند که غلامی را دو بار آواز داد جواب نداد گفت نمی شنوی غلام گفت شنیدم فرمود پس چرا جواب ندادی گفت از
خلق نیکوی تو ایمن بودم که مرا نرنجانی گفت ع شکر خدای تعالی را که بندهٔ من از من ایمن بود و او را غلامی بود که پای گوسفندی
بشکست گفت چرا چنین کردی گفت عمداً کردم تا تو را بخشم آورم فرمود من اکنون آنکس را بخشم آورم که تو را این آموخت یعنی ابلیس را
و وی را آزاد کرد و یکی آنحضرت ع را دشنام داد گفت ای جوان که میان من و دوزخ عقبه است اگر آن عقبه بگذارم از آنچه تو
میگوئی باک ندارم و اگر نتوانم گذشت از آنچه تو میگوئی بدترم و حضرت رسول ص فرمود که کس بود که بحلم و عفو درجهٔ صائم قائم
بیابد و کس بود که نام او در جریدهٔ جباران نویسند و هیچ ولایت ندارد مگر بر اهل خانهٔ خود و نیز آنحضرت ص فرمود که دوزخ را
دریست که هیچ کس بآن در نرود مگر آنکس که خشم خود بر خلاف شرع براند و روایت است که ابلیس نزد موسی ع آمد و گفت تو را سه چیز
بیاموزم تا تو از برای من از حق تعالی حاجتی بخواهی موسی ع گفت که آن سه چیز چیست گفت از تیزی حذر کن که هر که تیز و سبک
بود من با او چنان بازی کنم که با گوی و از زنان حذر کن که من هیچ دام فرو نکردم از برای خلق که بر آن اعتماد دارم چون زنان و از بخل حذر کن که
هر که را بخیل بود من دین و دنیای او هر دو را از بیان او ببرم و حضرت رسول ص فرمود که هر که خشم فرو خورد و تواند که براند حق تعالی دل او
را امن و ایمان پر کند و هر که جامهٔ تجمل در نپوشد تا حق تعالی را تواضع کرده باشد حق سبحانه و تعالی او را حلهٔ کرامت در پوشاند و نیز
آنحضرت ص فرمود وای بر کسی که خشمگین شود و خشم حق تعالی را بر خود فراموش کند و یکی با رسول ص گفت که مرا چیزی بیاموز که بآن در
بهشت روم فرمود خشمگین مشو و بهشت تو راست گفت دیگر چه فرمود از هیچکس هیچ چیز مخواه و بهشت تو راست گفت دیگر چه
فرمود بعد از نماز دیگر هفتاد بار استغفار کن تا گناه هفتاد ساله تو را عفو کنند آن مرد گفت که مرا هفتاد ساله گناه نیست فرمود گناه
مادرت گفت مادر من را چندین گناه نیست فرمود گناه پدرت گفت پدرم را چندین گناه نیست فرمود گناه برادران تو و عبدالله بن
مسعود گفت که حضرت رسول ص مالی قسمت میکرد یکی گفت این قسمتی است که نه برای خدای کرده اند یعنی با انصاف نیست ابن مسعود
این سخن نیز در پیغمبر ص حکایت کرد حضرت ص خشمگین شد و بیش از این ظاهر نشد که روی مبارکش سرخ شد و فرمود که حق تعالی بر برادرم
موسی ع رحمت کناد که او را بیش از این رنجانیدند و صبر کرد این جمله از اخبار و حکایات کفایت بود نصیحت اهل ولایت را که چون
اصل ایمان برجای بود این اثر بکند و اگر اثر نکند سبب آنستکه دل از ایمان خالی شده است و جز حدیثی بر زبان نمانده است و حدیث ایمان
که در دل بود دیگر است و ایمان دیگر و ندانم که حقیقت ایمان در دل چگونه بود عاملی را که تبالی چندین هزار درم مال حرام بستاند و بدیگری دهد
تا همه در ضمان او باشد و در قیامت همه از وی طلب کنند و منفعت آن بدیگری رسیده است و این غایت غفلت و نامسلمانی بود

واگر آید که مکر برآورد غضب منوکی بها باشد و غضب

ذکر اشارهٔ بمقامات حلم و عفو و ترک غضب

جواهر كلمات — زبرجدهٔ فرائيه — للقضاة و ملائمات

قال الله تعالى وداود وسليمان اذ يحكمان فى الحرث اذ نفشت فيه غنم القوم وكنا لحكمهم شاهدين يعنى ياد كن اى محمد قصهٔ داود و پسرش سليمان عم را وقتى كه حكم كردند در كشت يا در تاك انگور كه خوشهاى آن او بيخته بود و بزمين رسيده بود مانند زرع وقتى كه منتشر شده بودند و چرا كرده بود بدون راعى گوسفندان قوم و بوديم ما كه دانستيم كه داود و سليمان بر مدعى كه صاحب زرع بوده و مدعى عليه كه صاحب غنم بود چه حكم كردند و حقيقة اين قصه باين طريق بوده كه روزى دو كس بمحكمهٔ داود آمدند يكى دهقان كه او را ايليا خواندندى و ديگرى گوسفند دار بود و او را يوحنا ميخواندند پس ايليا گفت يا خليفة الله همسايهٔ من يوحنا شب رمهٔ خود را ميچرانيده و بكشت زار من در آمده اند و تمام زرع مرا خورده اند و بنا بروايت ديگر گفت كه به بستان من رفته و خوشهاى انگور مرا خورده اند و تلف كرده اند پس حضرت داود عم از يوحنا پرسيد كه تو چه ميگوئى گفت آرى من در خواب بودم و چنين صورتى واقع شده داود عم فرمود كه حساب كنيد كه بهاى زرع و گوسفندان چيست چون حساب كردند مساوى هم بودند حكم كرد كه گوسفندان خود را با ايليا داده تا صاحبى كند و عادت سليمان بر همين قرار گرفته بود كه چون داود در محكمه نشستى وى بر در محكمه نشستى و هر كه بيرون آمدى مهم وى و حكم پدر را استفسار كردى چون ايليا و يوحنا از محكمه بيرون شدند و مضمون قصه و قضيه را بسليمان اعلام نمودند سليمان بمحكمه در آمد و در آن وقت سن سليمان يازده ساله بود با پدر گفت اگر حكمى غير از اين بودى اوفق و اصلح بودى داود گفت چه نوع توان كرد سليمان جواب داد تا گوسفندان را تسليم ايليا بايد كرد تا از آن نفع گيرد از شير و روغن و پشم و موى و باغ يا زرع را بيوحنا بايد داد تا غم آن خورده بمرتبهٔ رساند كه اول بوده و چون كشت يا انگور بمرتبهٔ رسد كه بوده تسليم ايليا كنند تا از آن نفع گيرد و گوسفندان خود بستاند تا هيچكدام بى بهره نمانند و ديگر آنكه اهل هر صنعتى اعلم است بآداب آن عمل پس مناسب آنكه هر كس بصنعت خود مشغول باشد داود عم بر اينمنوال حكم فرمود و خداى تعالى حضرت رسول را از اين قصه اخبار نموده و ميفرمايد ففهمناها سليمان يعنى تعليم داديم آن حكومت و فتوى را بسليمان و بطريق وحى تفهيم او رسانيديم تا حكم كرد كه گوسفند بصاحب زرع يا باغ دهند تا از او نفع گيرد و بدان تلافى … خود كنند و حرث را صاحب گوسفند غمخوارى نمايد و بمرتبهٔ تعهد اين رسانيده و تسليم او كنند تا من بعد از رمهٔ خود غافل نشود و حقيقت سخن آنست كه در آن زمان حكم چنان بوده كه از داود صادر گشته و خدا وحى كرد بسليمان بنصى كه ناسخ آن حكم شده و داود عم بعد از اطلاع بمنسوخيت حكم سابق بنص ناسخ حكم فرمود و بدانكه حكم اين مسئله در زمان داود چنين بوده است و امّا در شريعت پيغمبر ما حكمش اين است كه ضمان بر صاحب دابّه است اگر در حفظ آن تقصير و تفريط كرده باشد چه در شب و چه در روز هر چند جمعى از اصحاب ما قائل شده اند بوجوب ضمان متلف در شب زيرا كه معتاد ضبط دوابّ است در شب و هو العالم بحقائق الامور

زمرّدهٔ خبر بتر بدانكه اى برادر كه منصب قضاوت و حكم بين الناس از مناصب جليلهٔ ائمه است كه مخصوص است به نبى يا وصى او و يا كسانيكه ايشان او را تعيين فرموده اند مثل مجتهد جامع الشرائط للفتوى والحكم و از اين جهة است كه عدالت مشروطه در آنهم غير از عدالت مأخوذه در شاهد طلاق و غيره است و غير از عدالت مشروطه مأخوذه در امام جماعت است و نحوه چنانچه تنبيه بر اين دقيقه فرموده است محدث بحرانى حشره الله مع السبع المثانى در كتاب مستطاب حدائق الناظرة چه در آن كتاب در مباحث عدالت و ابحاث متعلقه باين مطلب اين مضمون فرموده است كه چون قضاوت و فتوى از مناصب جليلهٔ امام است پس هر كس كه متصدى اين دو امر ميشود بايد حالتى داشته باشد كه تالى حال امام عليه السلام باشد و از او بعدالت سميّه مأخوذه در مقامات متعدده اكتفا نميشود انتهى آنچه از اين مقوله فرموده است پس خطر او هم عظيم است چنانچه حديث القضاة اربعة وثلثة منها فى النار يعنى حكم كنندگان چهار طايفه اند و سه طايفه از ايشان در آتش از جمله احاديث مشهوره است و خطاب حضرت امير عم بشريح قاضى كه فرموده جلست مجلسا لا يجلس فيه الا نبى او وصى نبى او شقى از معروف است يعنى نشسته در مجلسى كه جلوس نميكند در آن مگر نبى يا وصى نبى يا شقى و در وسائل از حضرت رسول نقل شده است كه فرموده كسى كه قرار داده شده باشد قاضى و حاكم در ميان مردم كشته شده است بدون كارد و در روايت مرسل است كه كسى كه حكم كند بدو درهم بغير آنچه حكم خدا باشد و بر خلاف ما انزل الله باشد پس بتحقيق كافر شده است بخدا و در روايت ديگر است كه كسى كه حكم كند در دو درهم و خطا كند كافر است و نيز از حضرت رسول روايت شده است كه فرمود زبان قاضى در ميان دو پارهٔ آتش است تا وقتى كه حكم كند در ميان مردمان پس يا از اهل بهشت خواهد شد يا از اهل جهنم و ما از براى بيان نمونهٔ از عظمى خطر اين امر چند حكايت در اين مقام نقل مينمائيم انتعاظا للمجتهد و ايقاظا للمرتد

عدة حكايات للقضاة منها الاولى

علامه مجلسى در بحار الانوار از قصص الانبياء سيد راوندى نقل نموده كه ابو حمزهٔ ثمالى از حضرت امام محمد باقر روايت نموده كه در بنى اسرائيل قاضى بود كه ميانهٔ ايشان حكم مينمود چون وقت مرگش رسيد بزوجه اش گفت مرا غسل دهيد و كفن نمائيد در تابوتم گذاريد و روى تابوتم را بپوشانيد كه در اين كار هيچ باكى … نكرد … اش گويد چون زوجم از دنيا رفت من بآنچه گفته بود عمل كردم و چون مدّتى از فوت او گذشت خواستم صورت او را ملاحظه نمايم پس سر تابوت آمدم و پرده از او برداشتم ناگاه ديدم كرمى دهن بر منخر دماغ او گذاشته و گوشت او را ميخورد پس من از كيفيت حال او و ديدن اين امر فزع نمودم چون شب شد او را در خواب ديدم بمن گفت آيا از ديدن كرم منخر من بفزع آمدى گفتم بلى پس بمن گفت كه اين ابتلاء من بجهة … برادر تو بود چه آنكه روزى با يكنفر ديگر بمحضر من آمدند از براى ترافع و چون من او را ديدم در باب خود عرض كردم اللهم اجعل الحق له و وجه القضاء له على صاحبه چون مشغول مخاصمه شدند …

با برادر تو بود پس رسید بر ابن الحمیدی خبر دوست داشتن من علیا که حق بجانب او باشد با آنکه در ظاهر میان منافع ابن فرقی

الحکایة الثانیة در کتاب لئالی الاخبار و زهر الربیع از سید اجل رضی الدین علی بن طاوس نقل نموده که فرموده است ملک که

از من خلیفه آنکه حاکم و قاضی بین الناس باشم و فیصل دهم دعاوی ایشان را پس گفتم ای ملکان عقلا میانه عقل و هوای من نزاع

اتفاق افتاده و از من خواهش محاکمه نمودند چون در نزد من حاضر شدند عقل گفت مرا اراده دادم که تو را بر بهشت و لذات تا بد ابد

او بکشانم و هوای من گفت اخوت نسبه است مرا اراده دادم تو را متمتع از لذات حاضره دنیویه نمایم پس این دو خصم از من طلب

حکومت بعدل نمودند پس من یکروز حکم بر حقانیت عقل مینمایم و چند روز دیگر حکم بر حقانیت هوا مینمایم و این مرافعه بین

این الحال مدت پنجاه سال است که مقیم و پایدار هستند و نیاملیشود که تجاذب و نزاع در میان آنها بسیار شد ... سخت میشود نمیشود

کسی که قادر نیست بر حکم و قضاء و فصل یک قضیه در مدت پنجاه سال که آن هم متعلق بنفس خود او است و خارج نیست پس

چگونه قادر است بر قطع و فصل دعاوی مختلفه که راه با آنها نمیبرد و طریق احقاق در آنها واضح نیست پس ما ایشان گفتیم ملاحظه

نمایید هر کس که عقل و هوای او منازعه دارند بلکه هر دو متفق اند در اطاعت مولای و موافق اند در طلب تحصیل رضای خدا

و فارغ اند از همه امور خود پس او را در میان خود حاکم قرار دهید **الحکایة الثالثة** آورده اند که چون منصور خلیفه مخالف

نشست خواست که در سال اول حج اسلام بجای آورد و شتران عمران سعد را بکرایه گرفت و در راه چنانکه معمول بود حق عمران نشناخت

و کرایه تمامی نداد عمران صبر کرد تا خلیفه حج بگذارد و برود اورفت با و التفاتی نکرد عمران سعد نزد محمد بن عمران طلحی که قاضی مدینه بود

رفت و از وی درخواست تا خلیفه را بمجلس حکم حاضر سازد قاضی در حال بمنیر دبیر را بخواند و رقعه باو گفت بنویس بسوی منصور

خلیفه تا آن مرد بمجلس حکم حاضر آید منیر گفت اگر مولانا مرا معذور دارد ممنون میشوم چه خلیفه روی زبان خط مرا می شناسد

مبادا بر من خشم کند قاضی گفت جز تو کسی این خط را نتواند نوشت دبیر گفت چون رقعه را بنویسم مرا کفایت رقعه را بر نزد یک

منصور و او را بمجلس حکم حاضر سازد دبیر گوید من نزدیک ربیع حاجب رفتم و حال با وی تقریر کردم ربیع گفت تو را در این کار هیچ با

رقعه را نزد منصور برد و بر او عرض کرد منصور بتمام اشراف و معارف حکم رسانید که من بمجلس حکم میروم تا بدانید چون برسد الکرم

هیچ کس بجهت من برنخیزد و تعظیم نکند پس دبیر قاضی در پیش روان شد و منصور خلیفه در عقب و چون بدرگاه رسید سلام

کرد و هیچ کس را زهره نبود که جهت او تعظیم کند و برخیزد و هم چنین پیاده میرفت تا بروضه حضرت رسول رسید و بسوی

ربیع کرد و گفت میترسم که شاید پسر عمران طلحی را از من هیبتی در دل آید و در مجلس حکم از جهت من برخیزد و من هم او را

معزول سازم و ادب او بشمشیر کنم تا همه عالمیان را عبرت شود پس منصور سوی مجلس حکم آمد و قاضی تکیه کرده بود و نعالی از دیبا

سیاه نهاده چون منصور را دید ردا است برنشست و بدو التفات نکرد و گفت خصمان او کجایند بیاورید بر پهلوی او بنشاند

عمران جمال بیامد و بر منصور دعوی کرد منصور گفت بفرمایید تا حق او را بتمام و کمال بدهند تا عذر آورد قاضی اقرار خلیفه را

بر آنکا غذ ثبت کرد و بدست عمران جمال داد و یکی از اعوان خود را گفت تا برود و حق او را بالتمام بستاند و بجمال رساند منصور خلیفه

باز گشت و قاضی بوی هیچ التفاتی نکرد پس ربیع را فرمود که چون قاضی از مصالح مسلمانان فارغ شود او را نزدیک من آور چون

قاضی نزد منصور آمد او را ثنا گفت و گفت که ان ما در حق خویش و ما کرده و او را ده هزار درهم انعام فرمود و گفت زنده کانی

هم بدین طریق میکرده باش و نگذار که هیچ قوی بر ضعیف ستم کرده باشد و نظیر این حکایت از مهدی عباسی و بعضی از خلفا

دیگر نیز منقول است **الحکایة الرابعة** در کتاب نزهة المجالس که از کتب عامه است ذکر نموده که نور الدین شهید که از

جمله پادشاهان بوده وقتی در دمشق بلعب و تفریح مشغول بود در آن اثنا مردی را دید که با دیگری سخن میگوید و بدست خود

بطرف نور الدین اشاره میکند فهمید که با او کاری دارد پس یکی از ملازمان خود را نزد آن مرد فرستاد که او را از حاجتش سؤال

نماید پس آن مرد گفت که مرا با ملک عادل مرافعه و گفتگوئی است و شکوه او را نزد قاضی نموده ام و این شخص که با من است رسول

است از جانب قاضی و برای احضار ملک را بمحکمه قاضی آمده است پس ملازم نور الدین نزد او برگشت و جرأت نکرد که این امر را

باو خبر دهد پس خلیفه گفت بگو که بر تو باکی نیست و از من در امانی پس او را از سخنان آن مرد اخبار نمود نور الدین فی الفور ملعبه

که در دست داشت بر زمین افکند و این آیه بر خواند که قال الله تعالی انما کان قول المؤمنین اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم

ان یقولوا سمعنا و اطعنا سمعا و طاعة لله و لرسوله پس در محضر قاضی حاضر شده و پس از محاکمه چیزی بر او ثابت نکردید پس گفت

بقاضی و حاضرین در مجلس که شما شاهد باشید که آنچه این مرد در آن با من گفتگو داشت و ثابت نشد از برای او بر من پس بخشیدم که

باو عطا میکنم و حال آنکه بر من هیچ حقی ندارد و لکن من با او در این محضر حاضر شدم از برای تعظیم و اجلال شریعت مطهره نبویه

الحکایة الخامسة در حکایات الصالحین است که ابن المبارک گوید چون حیوة بن شریح در مصر آمد ابو عون که از جمله خلفاء و امراء

بوده او را نزد خود خواند و گفت تو را باید که قضاوت مصر را قبول کنی گفت قبول نکنم ابو عون گفت فرمان ما را کسی رد نکند اگر رد کنی خون

بریزم حیوة گفت پس امشب را مهلت بده تا با خود اندیشه کنم آن شب را برفت و اهل خود را وصیت کرد و دو رکعت نماز خواند گفت

بار خدایا من از حکم استعفاء میخواهم و پادشاه بر من قهر میکند و تو عالم تری پس چون صبح شد ابو عون کس فرستاد و او را بخواند و گفت

در زمان العضدی بعضی قضات ... (حاشیه)

ذکر حکایت عادل نور الدین شهید از ملوک (حاشیه)

اندیشه کردی گفت بلی اندیشه کردم و کلام ایزد تعالی برخواندم قصهٔ سحرهٔ فرعون پیش آمد که ایشان آمدند بمعجزهٔ موسی ع غلبه گشتند توحید
حق را آمدند و ایمان آوردند فرعون ایشان بردار زد قال الله تعالی فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا ایشان کافر بودند و ساحر
بودند و نفس ایشان بدان خوش بود و من خود مسلمانم چرا باید که نفس من بدین ضعف باشد که از ظلم تو بترسم اعمل ما شئت فانک مجزی به
هر چه خواهی بکن که بر عمل خویش جزا داده خواهی شد پس ابو عون از شنیدن این کلام بر خود لرزید بدعا او در گذشت و او را معاف داشت
الحکایة السادسة ایضا در همان کتاب مذکور است که خالد بن صبیح گفت که نزد قاضی ابو یوسف رفتم در وقت قضا و او را گریان
دیدم گفتم چرا گریانی گفت از برای دو کار میگریم یکی از بهر آنکه چرا قضاء خلق اختیار کردم و التزام نمودم باین شغل که شاید در حکومت
چیزی بر من پوشیده بماند و خدای تعالی مرا در قیامت بدان مؤاخذه نماید و دیگر آنکه مرا بر بساط سلطان می باید نشست و در سرّ
او مداخلت می باید کرد و من دخل علیهم لا بدّ له من دخول النار یعنی هر که بر ایشان داخل شود ناچار او را داخل آتش جهنم خواهند کرد
الحکایة السابعة و نیز در همان کتاب آمده است که آورده اند که هرم بن حبان را الحاح و اصرار نمودند که باید قضاء التزام نمائی و
مباشرت امر قضاوت و حکم در میان خلق کنی او اعراض میکرد و قبول این شغل نمیکرد پس چون دانست که کار از حد در گذشت و قوم بر او
هجوم خواهند کرد برفت در اطراف خود آتشی افروخت عظیم و قوم بیامدند که در آن امر او را شفاعت نمایند هرم گفت مرحبا بیایید
قوم گفتند که این آتش نمیگذارد که نزدیک تو بیائیم هرم گفت ای جوانمردان چگونه است که شما طاقت وارد شدن این آتش ندارید پس
من چگونه طاقت آتشی از این عظیم تر داشته باشم که آن آتش جهنم است پس مردم از او دست بر داشتند **الحکایة الثامنة**
ایضا در همانجا است که مالک بن منذر محمد بن واسع را نزد خود بخواند و گفت باید قضاء و حکومت بصره را التزام نمائی محمد از قبول
امتناع نمود باز دیگر گفت باید بپذیری سه بار او را بخواند و گفت اگر فرمان نپذیری ترا بزنم و عقوبت کنم محمد بن واسع گفت که اگر
بر من سلطنتی داری ترا دفع نتوانم کردن اما اگر مذلتی رسانی مذلت دنیا در نزد من خوارتر و سهل تر است از مذلت عقبی و اگر عقوبتی
کنی عقوبت دنیا آسان تر است از عقوبت عقبی **الحکایة التاسعة** و ایضا در کتاب مزبور است که سفیان ثوری نزد
مهدی خلیفه برفت و او چون سفیان را دید انگشتری خود را از انگشت بیرون نمود و گفت یا سفیان این انگشتر مهر من است این را
بگیر و بدست کن من ترا والی و حاکم بر این امت قرار دادم پس حکم کن در میان ایشان بکتاب خدا و سنت محمد مصطفی ص سفیان گفت که در
این زمان در میان کسی است که او را طاقت تحمل این منصب بیش از من است و مرا اگر خلیفه بقتل رساند بر من آسان تر و دوست تر است از
آنکه مرا باین کار وادار کند پس بدرستی که مآل این کار آتش دوزخ است **الحکایة العاشرة** نیز در همان مذکور نقل کرده
که وقتی در حضرموت خوشه گندمی یافتند در کوزهٔ که آن کوزه از آن پر بود و هر دانه از آن بقدر چند بیضهٔ مرغ بود و در آن زمان
پیری بود که او را نهصد سال عمر بود و فرزندی داشت که چهارصد سال عمر داشت و فرزند زاده داشت که سیصد سال عمر او بود
پس مردمان حضرموت گفتند که این خوشه گندم را نزد کوچکتر از این سه نفر باید برد که عقل او بر جای تر باشد از او باید سؤال نمود
نزد او رفتند و او را از بسیاری خرف دیدند چنانکه هیچ نمیدانست گفتند کوچکتر که چنین باشد میانه و بزرگتر اینها چگونه خواهند بود
پس نزد میانه رفتند و او را عاقل تر از کوچکتر یافتند گفتند باید نزد بزرگتر برویم پس نزد پدر او رفتند او را کامل و بر جای یافتند
چنانکه در عقل او هیچ خلل راه نیافته بود گفتند ایها الشیخ ترا از آنکه فرزند تو است و از آنکه فرزند زادهٔ تو است بسال بزرگتری و عقل
تو بر جا است سرّ این چه باشد گفت آنکه کوچکتر است زنی دارد بدخو که هر چه گوید و هر چه کند از اخلاق نماید و او را همیشه برنجاند
رنج او در او تاثیر نموده و عقل او را زایل کرده است و میانه را زنی است که گاهی با او مساعد و موافق باشد و گاهی ناساز و مخالف
از این جهت عقل او میانه مانده است و اما مرا زنی است خوش خوی و سازگار که هر گاه مرا غمگین ببیند چاره آن کند تا مرا شادی
باز آورد و هر گاه مرا شاد ببیند در فزونی شادی و خوشی من سعی نماید و هیچ وقت فرمان مرا خلاف نکند لاجرم عقل و هوش من
بر جای مانده است پس آنگاه مردمان آن خوشه گندم را بدو نمودند گفت که این گندم از کشتهای عاد است پرسیدند که آن قوم
چه کردند که خدا ایشان را چنین نعمتی میداده گفت ایشان قومی بودند که پادشاهان ایشان عادل بودند و توانگران و اغنیاء
ایشان سخی بودند و علمای ایشان امین بودند و عوام ایشان منصف بودند چنانکه یکی از ملوک ایشان وقتی قاضی و حاکمی به
حضرموت فرستاد و آن قاضی مدت دو سال در آنجا بود و هیچ کس را خصومتی نبود که نزد او آید پس آن قاضی پادشاه را گفت که من
اجرت از تو میستانم و در اینجا بیکارم و کسی نزد من نمی آید که حکومت نمایم مرا از این کار استعفا ده پادشاه گفت من ترا اجری
میدهم و عوضی از تو نمیخواهم و هر چه بتو دهم بر تو حلال کردم و تو همچنان می باش این قاضی همین حال بود تا آنکه پس از مدتی دو کس
نزد او آمدند بحضرموت یکی گفت من زمینی از این مرد خریده ام و در آنجا گنجی ظاهر شده او را میگویم که پول مرا بمن رد نماید و گنج و زمین
خود را از من باز گیرد قاضی ببایع گفت تو چه گوئی گفت ایها القاضی من زمینی داشتم او را فروختم و وجه بهاء آن را گرفتم
و دیگر مرا در آن زمین و در آن گنج هیچ حقی نباشد پس قاضی گفت آیا شما را فرزندی هست گفتند بلی قاضی حکم فرمود که دختر
بایع را بپسر مشتری تزویج کردند و باین نحو میان ایشان صلح داد پس بجهة آنکه آن قوم انصاف و رفتار ایشان این چنین بود
لهذا حضرت حق متعال عز اسمه ایشان را بچنین نعمتی متنعم فرموده بود و باین نحو در امور معاش و ارزاق ایشان [illegible]

در نقل حکایت هرم بن حبان

من

من القضاة ذوی الاحسان القاضی ابو حسان در حکایات الصالحین است که ابو حسان الزیادی قاضی بغداد بود و سعی کردن در قضاء حوائج مسلمانان را دوست میداشت روزی در مسجد خویش نشسته بود مردی وارد شد که هر ساعت از در مسجد میگذشت و بمسجد می نگریست تا از اینجا بگذشت پس ابو حسان او را بخواند و گفت تو را چه حاجت است از حال خود مرا خبر کن گفت یا قاضی مردی درویشم و از مال دنیا چیزی ندارم و از باران خانه من خراب شده و چیزی ندارم که از اعمار و بنا کنم و فرزندان من در میان باران مانده اند ابو حسان گفت با خود اندیشه کردم هیچ نداشتم که با او دهم در خاطرم گذر کرد که او را نزد غسان بن عباد برم پس او را نزد غسان بردم و شرح احوال او را بغسان گفتم غسان گفت ای قاضی دل من را بریان کردی اینک هزار درهم دارم میخواستم در وجه خود صرف کنم بگیر و با وی بده درویش چون آن وجه گرفت از شادی بیفتاد و از هوش برفت غسان گلاب بر روی او زد تا بهوش آمد پس با او گفت آیا بدو ولیش این درهم بردار و نازل ام هر روز کفایت تو و عیال است تو میکنم درویش برفت و قاضی در همان شب حضرت رسول را در خواب دید که دست او را گرفت و به بهشت برد و بدو قصری رسانید و گفت یا ابا حسان خدای تعالی در بهشت این قصر از برای غسان ساخته و ترا با تو در این قصر شریک کرد اینها از برای شادی دل درویش **ثلاث نساء فی قضیة عجیبة الاولی** ابن جوزی در کتاب الاذکیاء از شعبی روایت نموده که زنی نزد خلیفه ثانی آمد و گفت شکوه مینمایم بسوی تو از بهترین اهل دنیا مگر کسی که از او در عمل سبقت گیرند و یا آنکه عملش مثل عمل او است و این شخص که گفتم وصف او را شب تا صبح بیدار و مشغول بعبادت پروردگار است و روزها تا بشام بصیام افطار داد پس این زن را حیا عارض شده عرضکرد اقلنی خلیفه در جوابش گفت جزاک الله خیرا بتحقیق که ثناء جمیل نمودی چون این زن از مجلس انصراف نمود کعب بن سور که حاضر در مجلس خلیفه بود گفت یا خلیفه این زن در شکوی خود مبالغه را از حد گذرانید عمر پرسید که این زن از چه کس شکوه نمود کعب گفت از شوهر خود که با او مباشرت ندارد پس خلیفه امر با حضار او و شوهرش کرد چون حاضر شدند بکعب گفت میان اینها حکم کن کعب گفت آیا من حکم کنم و تو شاهد و حاضر باشی عمر گفت تو متفطن شدی در امر اینها آنچه را که من متفطن نشدم پس لابد حاکم در قضیه هم باید تو باشی کعب بسوی شوهر این نموده گفت خدای تعالی در قرآن میفرماید فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع دو زوجه بگیر ای مرد سه روز او و در روز چهارم نزد زنت افطار کن و شبها را هم توزیع نموده سه شب بعبادت بگذران و شب چهارم را نزد زوجات بخواب خلیفه گفت ای کعب حکم تو در باره اینها عجیب تر از تفطن تو بود بدعوای این پس خلیفه دابه را بکعب داده و او را قاضی بصره قرار داد او را و با نجابش فرستاد **الثانیة** و نیز در همان کتاب این قضیه را در ضمن نوادر احکام و قضایا صادره از ائمه و قضاة نوشته است که از یکی از ثقات مروی است که گفت فاضلی در مدرسه از مدارس بخارا بدرس اشتغال داشت مردی آمد و گفت ایمان قابل زیاده و نقصان هست یا نه آن فاضل جواب داد که نه آن شخص گفت که لازم آید که ایمان من با ایمان حیدر کرار برابر باشد و این من فضیلتی نبود فاضل جواب داد که آفتاب در فصل تابستان چون ببرج اسد رسد حرارتش در اقالیم سبعه بدرجه کمال رسد بلکه در بعضی از کره ارض که در غایت انخفاض است حرارت بمرتبه برسد که از زمین بلا از دوچون خود شود بمرتبه رسد که در نقطه جدی باشد برودت در مواضعی که از کره مرتفع است بحدی رسد که هیچ حیوانی در آن محل زندگی نتواند کرد و با وجود این حال هیچ تغییری در ذات آفتاب ظاهر نشده است بلکه تفاوت در بروج است همچنین آفتاب ایمان که از برج ذات امیر المؤمنین حیدر تابیده پیدا است که آفتاب ظاهری از نقطه اسد می تابد چون از بروج ذوات اقران من و تو پرتو افکند همچنان بود که از نقطه جدی و دلو می تابد پس ترقی ایمان بواسطه استعداد ماده است و تنزل آن بجهت عدم استعداد است **الثالثة** بدانکه قضاوتهای عجیبه و غریبه حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین لاسیما حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زیاده از حد و خارج از عد است ولکن لکون المسک فی الختام ما بنقل یکی از آنها در این مقام ختم کلام مینمائیم از تفسیر کازر نقل شده است که در زمان حضرت امیر علیه السلام مردی چوبی بر سر مردی زد و آن مضروب دعوی کرد که از این چوب روشنائی چشم من و شنوائی گوش من و گویائی زبان من و بویائی بینی از من تباه شده پس بحکومت نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند حضرت بضارب فرمود راضی هستی که او را سوگند دهم و تو چهار دیه با وی بدهی عرضکرد راضی نباشم چرا که سوگند بدروغ خورد و دیه بستاند باید من بدانم که این جنایت لازم است یا نه پس حضرت امیر علیه السلام آن مرد مضروب را وعظ گفت و بخدای تعالی ترسانید و فرمود اگر خلاف میگوئی و دروغ بسته رجوع کن آن مرد اصرار کرد و طریقی نبود بتصدیق و تکذیب او حضرت امیر علیه السلام فرمود که ظن من آنست که او خلاف و دروغ میگوید لکن من حکمی میکنم که دروغ او ظاهر گردد آنگاه فرمود که این مرد را برابر قرص آفتاب بدارید اگر چشم باز کرد و در قرص آفتاب نظر کرد و چشم بر هم نزد و آب از چشم او نریزد او مرد راست میگوید و اگر نه دروغ گوید تا که آواز بلند در گوش او زنند اگر بهراسید دروغ گوید و اگر نهراسید راست گوید که گوش او آفت رسیده و در زبانش سوزن بزنید اگر خون سیاه برآید راست گوید و اگر خون سرخ آید دروغ گوید و پاره پلیدی در آتش نهید و در زیر بینی او بدارید اگر عطسه زد دروغ گوید و اگر نه راست گوید همچنان کردند آن مرد دروغ زن بود حضرت امیر علیه السلام فرمود تا او را ادب کردند و گفت تو را بیش از این است که چوبی بر سر او زنی و در جراحت اگر خطر نفس در آنها باشد [illegible] پنجاه دینار است دیه هر [illegible] دینار است [illegible] بیست و پنج دینار است [illegible]

[illegible] شهر رجب [illegible]



